





[illegible]

[illegible]

[illegible]



(١)

(٢)

(٣)

(٤)

(٥)

(٦)

ودرختم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یا فتاح) احمد شاه در درانی وصورت مهرش را طاؤسی شکل مدور ومطول کردن صراحی نما ساخته فرامین واحکام بدان شرفیاب گردید وپس از انتظام مهام قندهار ونظم ونسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی وتنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی کابل وپشاور آورده وارد غزنین شد وحاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادر شاه مأمور حکومت بود بمحاربه بر خواسته مغلوب گشت واعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خودراه کابل پیش گرفت وحاکم کابل که دست نشانیدهٔ ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب پشاور فرار نمود واعلیحضرت احمد شاه داخل ارگ کابل شده پس از تنظیم وتنسیق امور نزدیک ودور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد وهنوز لشکرش در راه وجاده بیابود که ناصر خان مستعد جنگ شده نخست آهنگ قتال عبد الصمد خان محمد زائی که از عمدهٔ زمین داران پشاور ورئیس ملک دوآبه واشنغر یا هشت نگر واقع شانزده کروهی جانب شمال پشاور بود کرده برسر او تاخته محاربهٔ خفیفی رودادعبد الصمد خان که از توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دوآبه گریخته روی امید بسوی اردوی او آورد وناصر خان اکثر ازیارمانده کان او را بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کردوعبد الصمد خان بقرب جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خان خانان وسپهسالار که مقدمهٔ الجیش بود ملحق گشته همراه او روانه پشاور شد وآنگاه که بنزدیک پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور گریخته واز معبرانک گذشته در ملک هزارهٔ چچ پناه برد واعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنگ فرمود که سران ملک وسرداران اقوام اقاغنهٔ نواحی واطراف پشاور با رباب حضوروی کشتند وسر بر خط فرمان نهاده مطیع ومنقاد گردیدند ودر خلال رتق وفتق امور مهمهٔ محال پشاور سردار جهانخان سپهسالار را بالشکر کافی بتعاقب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشارالیه درحینیکه اعلیحضرت احمد شاه در انتظام مهام پشاور واطراف آن اشتغال داشت راه هزارهٔ چچ بر گرفته از نهرانک عبور کرد وناصر خان رایای ثبات افزیده از آنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار گرفت ومال ومنالش بتصرف لشکر بادشاهی در آمده سردار جهانخان بهمین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت وبعساکر شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفر انتساب شد واعلیحضرت احمد شاه درین یورش بضبط وربط ولایاتیکه اعلیحضرت نادر شاه از ممالک هند جدا وضمیمهٔ ممالک مقبوضهٔ خویش کرده بود اکتفا نموده همهٔ ولایات را منظم ودر هرجا شخصی معتمدی را مأمور فرموده با قدری از لشکر استحکام داد وخود با بقیهٔ اردوجهت انجام بعض مهام از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد وپس از ترتیب امور وتنظیم نزدیک ودوربازعزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

ذکر یورش اعلیحضرت احمدشاه دفعهٔ دوم بجانب لاهوروهند

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهوروهند بتائید آله)

۱۱۶۱ بقراربیان خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۱) این دفعه در سال هزارویکصد وشصت ویك بقصد تسخیر لاهور وهند از قندهار با سی هزار سوار جرار وپیادهٔ کار زار براه کابل وپشاور رهسپار آبدار گشت وآنگاه که از رودانك وجیلم در گذشته بنواحی لاهور رسید میرمهاوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیك شدن اعلیحضرت احمد شاه در آنجا از عزم وحرکتش آگاه گشته ازاعلیحضرت محمد شاه کورکانی کمك خواسته بودتا این وقت که اردوی اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور رسیداختر اقبال ناظم لاهور از حضیض وبال برنیامده برتوی بر کوائف احوالش نینداخت لاجرم از عدم نیروی مقاتلت تاب مقاومت درخود ندیده ازلاهور بجانب شاهجهان آباد گریخت

واعلیحضرت احمد شاه باسپاه داخل شهر لاهور شد واصح اقوال اینکه میرمهلوی حیات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطهٔ وزیر الممالک قمر الدین خان خالوی خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بعزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت واعلیحضرت احمد شاه پا ده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایلغار کرده از گذرگاهیکه چند فرسنگ از هر دو لشکر گاه دور ومنصرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد وشهنواز خان ازین رشادت وجلادت اعلیحضرت احمد شاه لب حیرت بدندان گزیده تمام ساز وبرگ خویش را گذاشته با چندتن از خاصانش راه فرار بجانب شاهجهان آباد دهلی پیش گرفت وبامدادان لشکریانش از گریختن وی آگاه گشته خواستند که راه گریز برگیرند که اعلیحضرت احمد شاه در رسیده همه احمال واثقال اردویش را با توپخانه وقورخانه متصرف شده افواج او جریده جان وگسسته عنان افتان وخیزان رهسپار وادی حرمان شدند واعلیحضرت احمد شاه روز دیگر باقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد واز متصرف شدن لاهور وبدست آمدن اسباب وادوات نا محصور بسی بر مکنت وحشمتش افزودوهمهٔ را چکان ولایات بحجاب حاضر آمده فیض رکاب بوسی حاصل کردندواز آنسوی اعلیحضرت محمد شاه کورکانی که اعلیحضرت احمد شاه پسر خودرا با وزیر الممالک قمر الدین خان اعتماد الدوله ونواب ابو المنصور صفدرجنگ وغیره امراء وراجگان صوبهٔ اجمیر که تعداد همهٔ سران سپاه بدوصد وپنجاه تن منتهی میشد ولشکر آراسته جنانچه از پیش رقم شده آمد بالتماس میرمهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بعزم مدافعه ومقابلهٔ اعلیحضرت احمد شاه درانی از شاهجهان آباد کمیل فرموده بود وبعد ازراه افتادن لشکر مذکور

(۱) حال مشهور بسرهند

کبری سنگه راجهٔ جیپور وزمینداران سهرند (۱) چون جمال الدینخان نالپوری ورای گله زمیندارچکر وانواله وسنگ جیت زمیندار پتیاله وغیره بفرمان اعلیحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند وهم عبد الله خان وفیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله حاکم سهرند که بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند بهمرکابی وزیر الممالک قمر الدینخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه پر گرفتند وشهزاده با افواج ملازمهٔ رکاب خویش راه همی پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغلوبیت خویشتن وصولت وشجاعت دلیران لشکرشکن افاغنه را از راهیکه اورا بجبن وبددلی وبیعقلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغهٔ وی سران لشکر دولت کورکانیه بهراس وتزلزل افتادند واز جانب دیگر علی محمد خان روهیله حاکم سهرند نیز از هیبت وسطوت اعلیحضرت احمد شاه سهرند را ترک کرده راه گریز بر گرفت واز دریای جون عبور کرده براه (۲) سهارنپور وانهٔ انواله وبسولی کروطن خویشتن شد واز وقوع این سانحه رعب امرای کورکانیه افزون ترشده وزیر الممالک قمرالدینخان اعتماد الدوله عیال واحمال واثقالیکه باخود داشت از بیم لشکر افغان بسهرند فرستاده هردوتن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاهجهان آباد بسبیل یرغمال بودند وجنانچه رقم گشت باخود آورده بود نیز بجای پدرشان بحراست سهرند وحمایت عیال واموال خویش گماشت وخود با شهزاده وافواج سواره وپیاده باآهنگ جنگ از سهرند گذشته در کنار نهر ستلج بگذرگاه باجی واره فرود آمده عسکرگاه ساختند واعلیحضرت احمد شاه اردوگاه اورا معاینه کرده باسی هزار سوار جرار که باخود داشت براه لودیانه که منصرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنهٔ ۱۱۶۱ هزار ویکصد وشصت ویک هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هرکه را دست بشمشیر برد بکشت وپسران علی محمد خان روهیله را با عیال واموال وزیر الممالک قمر الدینخان که در آنجا فرستاده بود ودیگر غنایم وافره بدست آورد وشهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهرستلج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی غربی وفوج غربی شرقی شد واز روز یازدهم ربیع الاول تا روز بیست وهشتم ماه مدت چهارده روز در موضع ماوپور آتش قتال در اشتعال ورایات حرب استوار بود ودر روز جمعه بیست ودوم ماه که روز هشتم مقابله بود کلولهٔ توپ بجیمهٔ که قمر الدینخان وزیر الممالک نماز جمعه رادر آن گذرانیده

(۲) سارنپور

سر گرم وظیفه بود رسیده هلاکش ساخت واین قضیه راجه کبری سنگه پسر جیسنگه سوائی را با دیگر راجگان اجیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند گرهت بر شکسته پشت بجنگ دادند وهر یك از راه هزیمت رو بسوی مقام خویشتن نهادند وباوجود این دورخنهٔ بزرگ که کشته کشتن وزیر الممالك وپراکنده شدن دوازده هزار مرد پیکار از معرکه کار زار بودند ومحصار استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزیده باتفاق معین الملك ودیگر پسران صفدر جنك وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثهٔ بلشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد وآن چنین بود که چند عرادهٔ (۱)بان از لاهور بدست آورده درین حربگاه با خود داشتند در عین کیرودار آنها را بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی وعدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند وبهمراهان خویش راه قتل وجرح کشادند واز صدور اینواقعه با اینکه آثار فتح ازدم شمشیر افاغنه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پیش نمیتواند برد لاجرم از راه دور بینی صلح اختیار کرده دست از کار زار کشید ونهر سند را حد فاصلهٔ دولتین قرار داده از راه پشاور وکابل بقندهار مراجعت کرد وشهزاده نیز راه شاه جهان آباد بر گرفته معاودت کردواعلیحضرت محمد شاه کورکانی نظر بجان فشانی قمر الدینخان وزیر الممالك واستواری وبایداری میر منو معین الملك ودیگر اخلاف او که درین جنك کرده بودند صوبه داری لاهور وملتان را بذریعهٔ منشور بمیر منو معین الملك مفوض فرموده خودش بکماء پس از انعقاد رشتهٔ مصالحه وفیصلهٔ دعوی پدر ودجهان فانی گرده بدار البقا شتافت وشهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سوگوار داخل شاه جهان آباد شد وپس از طی بساط تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنك را وزیر خویش قرار داد

(ذکر حملهٔ سوم اعلیحضرت احمد شاه)

(بر لاهور وپیش کش گذاشتن بر ذمهٔ میر منو)

(۲)در سال هزار وشصت ودوهجری اعلیحضرت احمد شاه را دیگر باره عزم کشورکشائی دامنگیر ضمیر شده از کابل رایات عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده با میر منو معین الملك جنك خفیی کرده بسلح انجام یافت واعلیحضرت احمدشاه باراضی متصرفهٔ اعلیحضرت نادرشاه اکتفا کرده مالیات سیالکوت وگجرات واورنك آباد وبرسریا امرت سر هر چهار محال را برسم واسم پیش کش بر عهدهٔ میر منو گذاشت که بسبیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلای شاهی سپارد خود جانب کابل وقندهار رایت مراجعت افراشته بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دامن ضمیر شان بلوث حسد آلوده گشته بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همداستان شده بودند واواز گید ایشان خبر یافته ازان جمله نور محمد خان علیزائی میر افغان وگلوخان ومحبت خان فوفل زائی وعثمان خان توبچی باشی وچندی دیگر که بواقعی منشا آن فتنه بودند همه را در حینیکه تیرهٔ مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقرموکب شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود وهمه را بیاسا رسانیده بجز از عثمانخان که دست تقدیرش بخرطوم پیل پیچیده در پیش تخت انداخت واز مهلکه اش رها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنهٔ ایشان بپرداخت

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان)

(۳) آنگاه که اعلیحضرت نادر شاه بقتل رسید شاهرخ میرزا نوادهٔ اورا که دخترزاده سلطان حسین وجوان نیکو آمدی بود وبا خواص وعوام حسن معاشرت ورحم جبلی داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بتاثیر فتور ایام سید محمد نامی بخیال خام در طمع پادشاهی افتاده از آنجا که پدرش سید داؤد نام شخص پارسا وشوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرگ زادگی را مایهٔ سروری خود دانسته داعی امر ستزك شد ونخست

بقتل رسیدن وزیر الممالك ومنتشر شدن لشکر راجگان

(۱)بان بلفظ هندی چیزیست که بیاروت پر کرده بمدد اتش برفوج مخالف اندازند وآن بشکل هوائی باشد که اتش بازی معروف ست ۱۲ ازغیاث اللغات چنانچه درلفظ اهائی فرنك را کت میگویند

ذکر حمله سوم اعلیحضرت احمدشاه بر لاهور وپیش کش گذاشتن بر ذمه میر منو

۲ بقرار بیان خزانهٔ عامره وصاحب تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه جانب خراسان

۳ بقرار نوشته تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی وعلی قلی میرزای اعتضاد السلطنهٔ ایرانی وسرجان ملکم

بنابر حصول مدعای خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه تبرا دارد واو چون در واقع با مردم بیگانه از مذهب شیعه خاصه عیسویان بطرز مواسا سلوك میکرد سید محمد این روش اورا حجت اظهار خویشتن ساخته پراگنده نمودن قلوب وتفریق آراء پرداخت وبسبب نام رسوخی در مزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه باوی متفق شده جمع کثیری بدورا وفراهم آمده شورش آغاز کردند وپیش از آنکه شاهرخ لشکر خودرا کرد آورد بر سروی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس ساختند وسید محمد را سایهان لقب نهاده پادشاه خواندند وقبل ازانکه بامر سلطنت پردازد یوسف علیخان که یکی از سرداران معتمد افواج شاهرخ بود کر انتقام بر بسته با سید محمد در آویخته مغلوبش ساخت وبدست آورده بقتل رسانید وشاهرخ را از زندان بر اورده بر تخت سلطنت نشانیده زمام مهام امور را بدست خویش گرفت ودوتن دیگر از امراء چون جعفر خان سر کردهٔ اکراد ومیر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف علیخان اتفاق کرده اورا بقتل رسانیدند وشاهرخ را دوباره بزندان فرستادند وپس از چند روز این هردو نیز بمخاصمت هم بر خواسته در بیرون شهر باهم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد واعلیحضرت احمد شاه از شورش امرای خراسان وزندانی شدن شاهرخ با خبر گشته بعزم اینکه همرات را ضمیمهٔ ممالك متعرفهٔ خویش سازد وهم امرای خراسان را تنبیه وتهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت توجه بجانب هرات ومشهد بر افراشت ودر حین ورودش بهرات امیر عالم خان هرب که پس از حبس شاهرخ بهرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعداری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت وآخر الامر مردم سکنهٔ شهر از شدت قحط وغلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند وبرج خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمی از دلاوران افغان بر فراز آن بر آمدند وامیر عالم با وجودیکه از مکائد شهریان دربیوستن ایشان بلشکر افغان مستحضر گشت بازهم خودرا از دست ندادهتن بمرك داده پای ثبات بپیشتر ننا که کشته شد وشهر هرات بتصرف اعلیحضرت احمد شاه در آمده بعد از فتح هرات پنج هزار سوار را بسالاری سردار جهان خان فوقل زائی بعزم شیخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد وخراسانیان که بقربت شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن امیر عالم خان واز دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردار جهان خان بجانب ایشان اگاه شده راه مراجعت بجانب خراسان پیش گرفتند وسردار جهان خان بسافهٔ لشکر خراسان دچار گشته همه را غارت کرده بهرات معاودت کرد واعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مفوض داشته خود با لشکر جانب مشهد راه بر گرفت وبمجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا ونادر میرزا با قلیلی از سوارهٔ خراسان ومعدودی از غلامان از شهر بیرون شده بیك جانب اردوی اعلیحضرت اجدشاه حملهنمودند وتا که اقاغنه بمدافعه میپرداختند ازانسو عنان باز کشیده طرف دیگر میتاختند واعلیحضرت احمد شاه هرتدبیریکه اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت وپس از آنکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جانبین بصلح راضی شده اعلیحضرت احمد شاه عیال وپسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تا اینوقت در مشهد بودند با مبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته وشاهرخ را از زندان بدر آورده بحکومت منصوب کرد وخود باسباب خویش راه نشابور پیش گرفت وعباس قلیخان بیات که بحکومت آنجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب شهر را بر بسته بروج وبارهٔ حصار را استحکام داده بقلعداری پرداخت واز آنجا که خودرا مقابل اعلیحضرت احمد شاه مغلوب مشاهده کرد با حاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده به تعلیم وتدبیر او ظاهراً طرح مصالحه انداخته باطناً بایت ولعل اعلیحضرت احمد شاه را تا آنوقت معطل ساخت که زمان زمستان در رسیده فراز ونشیب کوه وصحرا را تمام برف گرفت ولشکر اعلیحضرت احمدشاه را از کثرت برف وشدت سرما دست

ذکر محاصرهٔ نشابور

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه جوئی عباسقلی خان از در مکایده وبنابر تدبیر هلاکت او ولشکریانش بوده پس ناچار با سپاه خویش از دور نشابور بر خواسته راه مراجعت بجانب هرات پیش گرفت وهر چند در حمل ونقل بنه و آغروق وطوبخانه سعی وکوشش نمود از شدت سرما نتوانست باخود بر دارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اثواب را در قنوات انداخته رو براه نهاد ودر هر منزل جمعی از سر ما تلف گشته طریق آخرت می پیمود تا که در منزل کافر قلعه رسیده از قضا در آنجا سختی سرما مضاعف شده هشت هزار نفر هلاك گشت وجمعی بهوای آنکه خودرا بآبادانی کوسویه یا کهسان واقع دوفرسنگی آن مکان رسانند در وقت عبور از رود هرات بتمنای آتش خاك هستی بباد فنادادند وما بقی ازنیمهٔ شب تا سحر شکم اشتران بارور را دریدهٔ جای میگزیدند وبعد از سرد شدن همچنان درشکم اشتر دیگر قرار میگرفتند تا که از دست سرمای بدان واسطه امان یافته وارد هرات شدند ودرویش علیخان هزاره که ازناصیهٔ حالش آثار خیانت وطغیان نمایان بود بامر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری ازچاکران معتمدمأمور حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه با لشکریکه همراه داشت وارد قندهار شد وبه تکمیل وترتیب لشکر پرداخته بتهیهٔ آلات واسباب کوشیدن عباس قلی خان نشابوری وجه همت مصروف فرمود .

توجه اعلیحضرت احمد شاه بار دوم بجانب خراسان

۱۱۶۱ قرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی

ـ﴿ ذکر توجهٔ اعلیحضرت احمد شاه ﴾ـ

(باردوم بجانب خراسان درسال هزار ویکصد وشصت وچهار)

(۱) الغرض پس از انتظام لشکر وانجام ساز وبرك سفر رایات عالیات را سال دیگر از قندهار بطرف نشابور در اهتزاز آورده هر یك از سواران سپاه را امر نمود که یکمن چودن همراه بردارد ودر نشابور تحویل کاردار ان بادشاهی کنند تاتوپ قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود درالکای نشابور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توپ بزرك چودنی ریخته ودیوار شهر را بضرب گلولهای قلعه شکاف آن کوبیده رخنه وولوله در شهر انداخت وعباس قلیخان نظر به پریشانی ومخالفت رعیت چارهٔ بجزاطاعت ندیده روی التجابدرگاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت وانفعال کرد واعلیحضرت احمد شاه عذر اورا پذیرفته از شیوهٔ مردیٔ طایفهٔ بیات خورسند گردیده حکومت نشابور را بدستور سابق بعباس قلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را با نصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه وسر زنش علیمردان خان زنگوئی حاکم طون وطبس مأمور فرموده خود از نشابور حرکت کرده وارد مشهد شد وآن دوتن سردار دران ولایت رفته قتل وغارت وخرابی زیاد بعمل آورده عاقبت الامر درما بین علیمردانخان وسردارجهانخان ونصیر خان در موضع کاخك وکناباد محاربهٔ شدید رو داده جانبین از اسپان فرود آمده بکارد وخنجر ومشت وکربیان بهم در آویختند وبسیار خون یکدیگر بریختند تا که علی مردان خان بقتل رسیده پای ثبات همراهانش بشکست چنانچه هزیمت یافته رو از جنك برتافتند وسردار جهانخان ونصیر خان چندی در آنجا درنك کرده بعد از ضبط وربط نزدیك ودور ونظم ونسق سرحد وثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه آوردند وهمچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان اورا از دخول مانع آمده وی شهر را بمحاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردگی شاه پسندخان بتاخت وتاز شاهرود بسطام وسبزوار فرستاد ومشار الیه محال آمد وبلدرا تاخته خودرا از حمل اموال واثقال گرانبار ساخته روی معاودت بسوی مشهد آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شدوازینسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهرمشهدرا بمحاصره انداخته بود چون مدت محاصره ششماه طول کشیده مشهدیان را حال به تباهی رسید لا جرم شاهرخ پسران خودرا با گروهی از سادات وعلما از در استیمان نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده از حقوق نعمت نادری بدوباد آوری کرده بحرمت روضهٔ رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه وخطبه بنام اعلیحضرت احمد

شاه زده وخوانده شود ومهر فرامین وارقام واحکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد وقرار داد مصالحه شاهرخ مهر خودرا بدین بیت مسجع ومحکک ساخت ".. یافت از الطاف احمد بادشاه .. شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه .." ومحالات جام وما خرز وتربت حیدریه وخواف وترشیز که درین هرات ومشهد واقعند از ولایات شاهرخی جدا وضمیمهٔ مملکت افغانستان شدند واین وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست همت بر تسخیر تمام ایران کارد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی وپریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته ومردم آن مملکت افاغنه را منشأ ومصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند وسعیکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه‌های دیرینه را در سینها بالنسبه بالینطایفه تازه کرده بود وعلاوه بر همه چون خود اعلیحضرت نادر شاه تقلباً بر بلاد استیلا یافته وپادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هرکس دربازوی خود نیروئی دید در خیالی افتاده هرجا حاکم قصبه یا امیر طایفهٔ بود سودای سروری وسلطنت می‌پخت بنابرین اعلیحضرت احمدشاه بخودانديشيده بدل قرار داد که بهترانیست که بپادشاهی افغانستان قناعت کرده عنان خودرا بکس ووا کس نپندازد ووجه همت مصروف استحکام سلطنت درمملکت خود نماید چنانچه کار خراسان را بمصالحه انجام داد والحق که این اندیشه وتدبیر او شایسته تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه وادهٔ خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل با اقتداری گردانیده افاغنه را عظمتی در انظار ووقعی در اقطار داد که قبل ازان نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی ما بین افغانستان وممالک ایران خواهد بود کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود وشاه رخ باعدم بیانی نامی از امارت بر خود گذاشته بر خراسان واطراف آن که متعلق بدولت افغان نشده بود حکم روا گشت وبعضی از امراء که رعایت وی را داشتند هدایای سالیانه برای اومیفرستادند واعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده وزیرشاه ولیخان را به تسخیر ترکستان مأمور کرد

(ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه)

(جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه ولیخان)

۱ بقرار نوشته علی قلی میرزا

(۱)وزیرموصوف از پیشگاه حضوراعلیحضرت احمد شاه بالشکرشایان بتسخیر وتصرف این طرف رود جیحون مأمور گردیده از هرات بدان سوراه بر گرفت وخود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد وشاه ولی خان از مرو عبور کرده میمنه واند خود وشبرغان وبلخ وبامیان را تا بدخشان مسخر نمود ودر هر یك از ولایات مذکوره حاکمی از افغان واوزبك گماشته خود لوای مراجعت بجانب قندهار افراشت وجبهه سای سدهٔ سنیهٔ علیا گشت واعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ اورامورد اشفاق والطاف ملوکانه نموده بمنصب وزارت دیوان اعلی مفتخر فرمود

(ذکر توجه چهارم اعلیحضرت احمد شاه)

(در سال هزار وصد وشصت وپنج هجری بجانب لاهور)

توجه چارم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور

۲ بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی

(۲)درین سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گریبان گیر ضمیر گردیده از قندهار رهسپار آنديارشد ومیر منو معین الملك از راه مدافعه پیش آمده تا چهار ماه با لشکر شاه مقابله ومحاربه کرد وآخرالامر ازکید ونفاق انگیزی آدینه بیك وکورامل که هردوی شان معتمد ومدار علیه او بودند پای ثباتش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته ملتمس امان شد واعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته وکردارش را نا کرده انگاشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود وخود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

ذکر واقعاتیکه باعث توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهندشد ۱۲

(۱) بقرار بیان خزانه عامره وصاحب تاریخ احمدی وتاریخ سلطانیه

ذکر واقعاتیکه بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه

(در لاهور روداده باعث توجه وی بجانب لاهور وکشور هند شد)

(۱) چون میرمنو معین الملک از الطاف بیکرانهٔ اعلیحضرت احمد شاه نائب الحکومه لاهور شد از راه صداقت وهوا خواهی طریق خدمت می سپرد ونا اوایل سال هزار وصد وشصت وهفت هجری روزبسر برده بعد ازانکه ازفرط نمك حرامی احمد شاه کورکانی رابامادرش کور کرد درمحرم سنه ۱۱۶۷ یکهزار ویکصدوشصت وهفت ازاسب افتاده ویاغرض مرضه پدرود جهان کرد واعلیحضرت احمدشاه بعدازفوت اوفرمان حکومت لاهوررا بنام میرمؤمن پسروی از قندهار اصدار فرمود وبسبیکه میر مؤمن طفل خورد سالی بود مغلانی بیگم مادرش بطائیل آن طفل خود زمام مهام ملك را متصرف شده باتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میر منو بود ربط وضبط حکومت پرداخت همهٔ اُمراء از سلوك طریقهٔ مذمومهٔ او متنفرشده خصوصاً بکاری خان رستم جنك که مختار کل امور بود دل تنك گشت وبعد ازاندك زمان که میر مؤمن پسر خورد سال مذکور مغلانی بیگم باجل موعود در گذشت خواجه موسای احراری داماد میر منو معین الملك بجای خسر زاده‌اش بحکومت قیام ورزید ورستم جنك که از دست مادر میر مؤمن دل تنك شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میر منو معین الملك متهم ساخته، زندانش انداخت تا که بفسانه وفسون بختش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت ومغلانی بیگم از کید رستم جنك خبر یافته اورا نزد خویش طلبید وکنیزان را امرکرد که بزرجوب کشیده قالبش را از روح تهی ساختند وبعد از چندی خواجه عبدالله خان بن نواب عبد الصمدخان سیف‌الدوله دست تسلط یافته، مغلانی بیگم را درقید وحبس انداخت وصوبه داری را بذریعهٔ عریضه از حضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود واو بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را از حضور به لاهور مأمور فرمود ووی پس از رسیدن درلاهوردست تعدی بآزار وایذای مردم نزدیك ودور گشوده ازان جمله مبلغی بالای خواجه عبد الله حواله کرد واو از ادای آن وجواب محبوس کردن مغلانی بیگم عاجز آمده فرار کرد وحکومت لاهور کما فی السابق بمغلانی بیگم قرار گرفت وپس ازان خواجه میرزا جان نامی از جاعه داران عمدهٔ معین الملك زر مغلانی بیگم را قید کرده آخر الامر بصلح انجامید ودر خلال این احوالیکه در بین اعیان لاهور وعیال معین الملك روداد اعلیحضرت احمدشاه درانی اینك اقاسی عبد الله خان را از حضور با لشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود واو کشمیر را از تصرف کار گذران عالمگیر ثانی کشیده عبد الله خان معروف بخواجه، کوچك را با جمعی از سپاه برسم نیابت درکشمیر گذاشته امور دیوانی را بسکجیون نامی ازقوم کتری اهل هنود مقیم کابل که پیشتر ازین با شاه ولیخان وزیر ملازمت داشت واعلیحضرت احمد شاه اورا از حضورجهت وصول مال دیوانی نزد معین الملك صوبه دارلاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود وزین خان مهمند را بحکومت سهرند مأمور فرموده خود لوای مراجعت افراشته شرفیاب حضور شاهی شد وپس از معاودت او میر شهاب الدین عماد الملك که بن امیرالامرای فیروزجنك بن نواب آصف جاه ودختر زادهٔ وزیر الممالك قمرالدین خان که در یورش سنه ۱۱۶۱ یکهزار ویکصدوشصت ویك روز ۲۲ ربیع الاول چنانچه مذکور شده آمد از ضرب کلوله توپ اعلیحضرت احمدشاهی کشته شده بود هنگامه آرا گردیده در لاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیگم را از صوبه داری لاهور خلع کرده آدینه بیك خان را نصب نمود وهمچنین سکجیون عامل مال دیوانی کشمیر زر لاهور را از تصرف کار پردازان دولت افغانی بیرون دیده سر از جیب تمرد کشید وفتنه آغاز کرده سردار فوج اقاغنه را مقتول نمود وخواجه کوچك حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده در ثانی اخراج البلدش نمود وپس ازان چیزی زر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عماد الملك از عالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد وسکه وخطبه را

بنام او رواج داد واعلیحضرت احمد شاه از فتنه جوئی عماد الملك ومفسده خوئی سکجیون وغیره واقعات مذکوره ازدرد بخود پیچیده سامان سفر لاهور وهندساز کرده تصمیم عزم کوشمالی باغیان فرمود

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه

(از قندهار بجانب لاهور وهند در سنه ۱۱۷۰)

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهند

(۱) اعلیحضرت احمدشاه در سال هزار ویکصد وهفتاد هجری بازاز قندهار براه کابل مرحله پیمای صوب لاهور گشت ومطابق ایخال آدینه بیك از یکی از ولایات میان دو آبهار وبجانب لاهور رهنورد ومغلانی بیکم خاخانه از سردار جهانخان بادل پردرد التماس مدد نموده بود که اعلیحضرت احمد شاه راه ورود بلاهور نزدیك کرده آدینه بیك از عدم نیروی مقاومت از راه فرار داخل صحرای هامسی حصار شد واعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور گردیده نظم ونسق نهاده نظر بضعف دولت مغولیه رایت تسخیر دهلی بر افراخت واکثر امرای مغولیه را ازعریض راه پارسال رسایل مستمال ساخت چنانچه ازان جمله نواب نجیب الدوله خان در اراضی قریهٔ کرنال از راه پذیره پیش آمده شرف بار حاصل کرد وهمچنین وقتیکه زمین بسوئیت واقع یست کروهی دهلی فرودگاه اردوی شاهی گشت عماد الملك غازی الدینخان از راه التماس عفو تقصیر حاضر اردو شده فیض رکاب بوسی در یافته عذرش پذیرفته آمد وپس از درك سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کرده وارد دهلی گردید ودر قصبه تریله واقع ده کروهی دهلی دوباره باعزیزالدین برادر عالمگیر ثانی بن اعلیحضرت جهاندارشاه بن اعلیحضرت بهادر شاه بن اعلیحضرت اورنك زیب بسلام فایزه شده مورد اشفاق ملوکانه آمدند وبهمرکاب شاه والاجاه بروز جمعه هفتم ماه جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد وهفتاد داخل دهلی شده شاه با عالمگیر ثانی ملاقات کرد

۱ مطابق بیان صاحب خزانهٔ عامره وتاریخ سلطانی

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه

(دردهلی ومصالحت ومواصلت نمودن با خاندان سلطنت معل مغولی)

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه دردهلی

(۲) چون اعلیحضرت احمدشاه بشهر در آمد لشکرش راقدغن بلیغ فرمود که دست تاراج مال وایذای اهل وعیال اهالی سکنهٔ شهر نکشایندوبمروت وحمایت رفتار کنند ومدت یکماه در آنجا درنك کرده درخلال زمان توقف بصلاح وصوابدید اعلیحضرت عالمگیر ثانی وواسطه سردارجهانخان پنجاه لك روپیه بترسم واسم پیشکش از نظام الدوله پسر وزیر الممالك قمر الدینخان مطالبه فرموده بازای آن منصب وزارت کشور هند رابوی مژده رسانید واواز دون همتی وخست طبع قبول نکرده محرم خان خواجه سرا مأمور تجسس وجوه نقدینهٔ وی گشت وپس از ابراز اندوختهٔ او جکرش را آتش حسرت سوخته دو کرور روپیه گرفته تحویل خزانهٔ اعلیحضرت احمد شاه شد وازین معنی غازی الدینخان عماد الملك خوفناك گشته فرار کرد واعلیحضرت احمد شاه سردار جهانخان را بعقب او فرستاده چون داخل فرخ آباد شده بود سردار بر مرام مامور فایز نگشت وطایفه هنود منهزا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کرده پس از نهب وغارت قوم مذکور جهة امری جریده طلب حضور شده بعوض اوشاه ولیخان وزیرمأمورتخریب منهزا گردیده او نیز بعد از حصول مدعا معاودت کرده شرف وصول حضور دریافت واینوقت اعلیحضرت احمدشاه دخترعزیز الدین برادرعینی اعلیحضرت عالمگیر ثانی را برسم ورواج خسروانی بحبالهٔ ازدواج شهزاده تیمور که شرف اندوزحضور بود درآورده پس از طی بساط سور وسرور دهلی را بعزیز الدین محمدبن اعلیحضرت محمد شاه بن اعلیحضرت محمد عالمگیر سپرده نظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیرالممالك را بقرارمزدهٔ که داده ووجه گرفته بود منصب وزارت ونجیب الدوله را لقب امارت مرحمت نمود

۲ بموجب نوشتهٔ خزانهٔ عامره وصاحب یارخ سلطانی

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بمجانب اکبر آباد

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(جهت سرزنش سورج مل جات بمجانب اکبر آباد)

(۱) وخود بعزم تنبیه سورج مل جات که از دیر باز صوبهٔ اکبر آباد را تغلباً متصرف شده بود رایات عالیات ظفر آیات را در اوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد وهفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده بلم گده را که بفاصلهٔ پانزده کروهی دهلی واقع واز اراضی مقبوضهٔ سورج مل جات بود بمحاصره انداخته در طرف سه روز بضرب توپ عدو کوب دیوار حصار را پست ساخت وکلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را از دم تیغ گذرانیده مال ومنال شانرا بتاخت وپس از انجام کار انجا بعزم تخریب متهرا که معبد قدیم اهل هنود است حرکت کرده در قتل عام وشکستن اصنام وتاراج مال ومتاع سکنه آن حدود صرف نظر نکرد وازهیچ چیزفرو گذاشت نفر مود حتی مردم نواحی قریبه وبعیدهٔ آنمقام که از دم تیغ غازیان کنار بودند از هول وبیم جان گرفته بمواضع مستحده پناه بردند واعلیحضرت احمدشاه مظفرومنصور واردا گرآباد گردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقهٔ بادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بمدافعه وانداختن کلوله توپ پرداخت واحدی رانگذاشت که پیرامون وی راه یابد واعلیحضرت احمدشاه کهسردار جهان خانرا در حین توجه بمجانب اکبر آباد بهتسخیر قلاع سورج مل جات تعین فرموده ووی سرگرم خصم کوبی وقلعه کشائی بود کهازقضای مبرمهٔ آلهی در افواج اعلیحضرت احمدشاهی که بنزدیك آگره نزول داشت چنان وبای عام در افتاد که مجال اقامت محال گشت بناران اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملك سورج مل جات باز کشیده بعزم مراجعت افغانستان از آنجائی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد وآنگاه که به نزدیك دهلی رسید اعلیحضرت عالمگیر ثانی با نجیب الدوله از راه پذیره بسرتالاب مقصود آباد برآمده باهم ملاقات کردند وچندیکه اعلیحضرت احمد شاه دردهلی درنك نمود دختر فردوس آرامگاه اعلیحضرت محمد شاه را بحباله نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان برگرفت وچون وارد سهرند شد عبد الصمد خان اشنغری محمد زائی را بحکومت آنجا سر افرازی داده وارد لاهور شد وشهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور وملتان وته وکشمیر وجو وغیره ولایات بمجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعین نموده حکم قتل سکهان سکنه امرت سر را که در اکثر اوقات مصدر فتنه وفساد شده گردکینه وعناد می انگیختند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل ومال ومنال همه را تاراج کرده تالاب آنجا را از سنك وخاك انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده بر مسند استراحت تقرر جست

(۱) بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی

ذکر فتنه وشورش هند ومجاب

(ذکر شورش وفتنهٔ مردم هند)

(ومجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

(۲) بعد ازانکه اعلیحضرت احمد شاه از هند مراجعت کرده وارد قندهار گشت در سنه ۱۱۷۱ هزار ویکصد وهفتاد ویك سردار جهانخان آدینه بیك را که درلکی چنگل خزیده بود بناران که از عمل ودخل ملك علم کامل حاصل داشت استمالت نموده بارسال رقم وخلعت حکومت میان دوآبه اکرامش فرمودواوکه چنین روزرا از خداوند میخواست فوز بزرگ دانسته بنظم ونسق وحکومت دوآبه پرداخت وبعد از چندی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بکردار سابقه خود که در واقعات سال هزار ویکصد وهفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بناران بحضور شهزاده نیامده از راه فرار داخل کوهستان گردید وشهزاده تیمور بصوابدید سردار جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دوآبه بجای او مأمور فرموده بلند خان وسر فراز خان را بمعاونتش تعین نمود وآدینه بیك در کوهستان مصدر شورش گشته کروه سکهه را اغوا وبنوغا القا نموده

(۲) بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

با فوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد جنگ دست داده بلند خان بقتل رسید ومراد خان با سرفراز خان تاب نیاورده از راه کریز نزد سردار جهانخان وشهزاده شدند وسکهان تمام پرگنات دوآبه خصوصاً جالندر را یاما واشارهٔ آدینه بیک تاراج کردند ودر خلال اینحال کنانهٔ راوو شمشیر بهادر نامان برادران بالاجی را وباهولکر وغیره سرداران اهل هنود با سپاه نامعدود آتش فتنه برافروخته از دکهن روی نسخیر وستیز جانب هند آوردند وچون بحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیک را غنیمهٔ مراد پرشکسته بارسال رسایل ومکاتیب پس ازپیش ایشان را دعوت بجانب کرد وآنان که خواهان اینشور وفغان بودند از آنجا که رسیده بودند روی فساد بسوی لاهور آوردند وچون بنزدیک سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا مدافعه پرخواسته بکار زار پرداخت ودر جنگ گاه دستگیر خصم شده سردار جهانخان نظر بازدحام اهل هنود وقلت جمعیت خود اقامه لاهور را از صواب دور دانسته با شهزاده تیمور لاهور را گذاشته در چهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنگری افراشته کوش بآوازنشستند وازانسوی اردوی اهل هنود لاهور را بی شایبهٔ کلفت متصرف شده از عقب شهزاده رو بجانب چهار محل نهادند وشهزاده تیمور با سردار جهانخان اگر چه در کشش وکوشش صرف همت نمودند ولیکن در آخر کار نظر بکثرت لشکر هند وقلت اغاغه سردار جهانخان راخوف مستولی گشته بخود اندیشید که مبادا از حادثهٔ تقدیر شهزاده باوی اسیر ودستگیر شوند پس مردان ودلیران رابهمراهیٔ شیخون بسلاح آراسته خودش درهنگام عشا شهزاده رابرداشته راه فرار برگرفت وتا قلعهٔ اتک درجانی عنان باز نکشید واز گذرگاه اتک عبور کرده وارد پشاور شده از انجا عرض پرداز حضور اعلیحضرت احمد شاه گشتند وازماجرا برای او نوشته آگهی دادند وآدینه بیک بامرهتیان از کریخین شهزاده ومردار جهانخان مستحضر گردیده ازتعاقب شان اسب جلادت تاختند وبسنگر یخهٔ بقیه اردوی شهزاده راقتل وغارت کردند وقراول ایشان تاآب جیلم ازعقب شهزاده تاخته واورا نیافته برگشتند واسیران را بفضیحت ورسوائی وخواری درامرتسر برده تالاب آنجا را که اعلیحضرت احمد شاه اکنده بود خاك وخاشاك کش را بالای امرتسر پاك کردند وآبتل نامی را با چند هزار سوار مأمور باقامهٔ کنار نهر سند نمودند که معابر وسواحل را محافظت نماید تا لشکر اعلیحضرت احمد شاه بخیرانه با نهاد اینطرف آب نیاید خلاصه از دیرهٔ غازیخان تا ملتان وآب چنا وهمه ازقبضهٔ کارگذاران اعلیحضرت احمد شاه بر آمده در تصرف غالیانهٔ آدینه بیک وسکهان در آمده در هنگام پشکال سرداران اهل هنود لاهور را بآدینه بیک سپرده سالیانه هفتاد وپنج لك روپیه باسم پیشکش بر عهده او گذاشته خود مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند وبعد از توقف چند روز جنگوتام که بتسخیر ملك را جکان اجیر مامور بود باقامهٔ دهلی معین گشته دیگران عازم دکهن شدند وشورش بزرك درهند برپاکرده راه خویش گرفتند چنانچه دنائم سندیه باتفاق عمادالملك وغیره نجیب الدوله را درموضع سکرتال محاصره کردندواو وزیر الممالك شجاع الدوله بن جلال الدین حیدر ابوالمنصور را بذریعهٔ مکتوب بمعاونت طلبید وهمچنین عمادالملك غازی الدین خان نیز ازوی استمداد جست وشجاع الدوله نخست در امداد هریك ازطرفین متردد شده آخرالامر معاونت نجیب الدوله را اقرب بصواب دانسته از راه یاری اوعازم سکرتال شد ودرعین اشتعال نایرهٔ قتال داخل سکرتال گردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال گشت سپس شجاع الدوله ونجیب الدوله باتفاق دیگر راجگان هند وافغانیکه از تسلط واستیلای مرهتیان رنجیده خاطرشده بودند برعایت حمایت اسلام وحفاظت جان وملکت خودها عرایض بحضور اعلیحضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هند نمودند ودر خلال خلال مذکور آدینه بیک را که مبنا ومنشأ همهٔ مفسده ومصدر تمام فتنه بود اجل موعود در رسیده در ماه محرم هزار ویکصدو هفتاد ودو سنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش گرفت وجنکو راوپس ازفوت او فوجداری سهرند رابصدیق بیك داده دوآبه را بزوجهٔ آدینه بیك سپردوسابانام مرهته را بصوبه داریٔ لاهور گماشت واوپس ازرسیدن درلاهور تانزدیك اتك لشکرجهت حفاظت سرحدوحراست ثغورمأمور نموده خود بحکومت پرداخت

ذکر نهضت ششم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

ذکر نهضت موکب اعلیحضرت احمد شاه

(دفعهٔ ششم جانب هند جهت اطفای نائره غوغا)

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور وعرایض را جکان هند فتنه جوئی ومفسده خوئی مرهتیان را کا هوحقه مستحضر کشته با سامان‌مرجه تمامتر درسال سنه ۱۱۷۳ هزار وصد وهفتاد وسه باز روی بسوی کشور هند اورد ودر ساحل نهرانك با خود سابا صوبه دار لاهور وبا تاپتل کاشته او جنك خفیق رخ داده کروه هنود رو بهزیمت نهادند ومنهزما داخل لاهور شده نیروی مقاومت در بازوی خود ندیده از راه فرار جانب دهلی رفت وزوجهٔ آدینه بیك وصدیق بیك که صوبه داری دوآبه وفوجداری سهرند داشت نیزاز هیبت وسطوت کوکبهٔ شاهی فرار کردند واعلیحضرت احمد شاه در ماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتادو سه وارد جومن مضافات لاهور شده از راجهٔ انجا پیشکش مرسوم گرفته بدون ترمیم محال مخروبه ومنهوبه‌دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را با سردار جهانخان بقراولی نامزد فرمود واز آنسو عماد الملك غازی الدینخان که سری بفساد جنبانیده شجاع الدوله او را از سکرتال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آگاه گشته بلا مساهله فوراً داخل دهلی شده عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی را با نظام الدوله پسر قمر الدینخان باتهام اینکه با اعلیحضرت احمد شاه ارسال ومرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آهنك جنك اعلیحضرت احمد شاه نموده وجنکورا ومرهته را با جمی از سپاه مأمور پیش رفتن نموده خود با لشکر ایتوه از عقب او راه مدافعه برگرفت واز جانب دیگردنا (۲) که بعد ازهزیمت افواج هنود از سکرتال با شجاع الدوله گفتگوی مصالحه داشت وهنوز سخن صلح باقی وبآشتی نیانجامیده بود که دنا از مرور اعلیحضرت احمد شاه ولشکرش از لاهور آگاه گردیده از صلح با شجاع الدوله در گذشته با هشتاد هزار سوار روی مدافعه براه اعلیحضرت احمد شاه نهاد واعلیحضرت احمد شاه نظربکثرت آمد ورفت لشکر مرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه وآذوقهٔ اندك خواهد داشت پس از دریای جمن (۳) عبور نموده وارد انتربید شد وانتربید در بین آب گنك وجمن واقع وابتدای خاك آن دامن کوه کاپون وانتهایش الله اباد است وآب هردو نهر مذکور از جبل مزبور بر خواسته دربلدهٔ الله اباد بهم ملحق میشوند واعلیحضرت احمد شاه ازانجا حرکت کرده چون بسهرند رسید سعد الله خان ونجیب الدوله واحد خان نیکش ورحمت خان ودوندی خان که موطن ایشان در ابتدای خاك انتربید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند وازانسو دناباهشتاد هزار سواریکه همراه داشت بحوالی سهرند بقراول اعلیحضرت احمد شاه که ازموضع انتربید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی کشته جنك در پیوست ودنار اشکست رو داده بجنك وگریزخودرا تامیدان موسوم بدنی واقع قریب شاهجهان آباد رسانید ودر انجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دناولشکرش را فرا گرفته وی جنکورا وبرادر زادهٔ خودرا با قلیلی از سوار گریزانیده خود با دیگر فوجیکه همراه داشت از اسپ فرود آمده بمحاربه ومقاتله پرداخت‌ودرانیان پای شجاعت فشرده بضرب شمشیر وتفنك از خون اهل هنود آلمدر زمین را گل رنك نموده دنارا با همهٔ تبعه اش بقتل رسانیدند واز هشتاد هزار سواریکه با اوبودند همان قلیلیکه با جنکوراو قبل از اشتعال نائرهٔ قتال گریخته ازین حربکاه جان بسلامت بردند دیگران همه کشته شدند واین فتح میمون در ماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار و یکصد وهفتاد وسه رخ داده این دو بیت در مادهٔ تاریخ آن از کتاب خزانه عامره که واقعات پادشاه مذکور ازان نقل میشود مرقوم کشت که ثبت تاریخ باشد .

(۱) بنابرقول صاحب خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۲) دنا نام سرداری از اهل هنود

(۳) جمنا

کرد سلطان عصر درانی قتل دنا بتیغ دشمن کاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت پادشاه عالیجاه

سنه ۱۱۷۳

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس ازانجام کار دنا وهمراهانش در همانروز بتعاقب جنکورا واسب جلادت تاخته پانزده کروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله وردی فروکش کردوجنکورا ویدست نیامده روز دیگر موضع نارنول را فرودگاه ساخت درین میان هولکر نام مقیم مکند ره از کشته شدن دنا وتباه کردیدن سپاه او آکاه کشته بسرعت خودرا نزد سورج مل جات رسانید وخواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع اعلیحضرت احمد شاه پردازند وجواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اگر پاسهاد ملك من شود آنوقت البته دست وپائی خواهم زد مقارن اینحال مردم اقاغنهٔ متوطنه ابتدای خاك انتریسه که خزانهٔ شاهی را با علوفه حمل ونقل داده از عقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند وبمکندره قاصلهٔ بیست کروهی جانب شرقی دهلی رسیده هولکر بر سر ایشان تاخته چون اقاغنه از رفتن او نزد سورج مل جات آکاه شده اکثر خزانه وعلوفه را از آب کنك بدینسوی کشیده بودند حسب المرام برمدعا فایق نیامده قدری از خزانه وعلوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد واعلیحضرت احمد شاه ازین دست درازی او آکاه کردیده شاه پسند خان را با قلندر خان وپانزده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه

(۱) جنا ایشان شبانه خودرا بدهلی رسانیده روز را بسر برده نصف شب از آب جمن (۱) عبور وایلغار نمودند

(۲) بمکندره وبامدادان بمکندره (۲) رسیده بغتهٔ بسر هولکر ریختند وهولکر باسه صد تن سراسیمه سان بر اسپان برهنه سوار وفرارشده دیکر سران وسپاه اورا ازضرب تیغ اقاغنه روز زندکی سپاه وتباه کشت واحوال واثقال شان با بقیهٔ السیف غارت واسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه از نارنول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول

(۳) جنا فرموده ایام پشکال را درمکندره واقع اینطرف نهر جمن (۳) بتعاذی شاهجهان آباد ییلاق نمود تا که خبر قتل دنا وتباه شدن سپاه او وهولکر سمر کشته بدکهن رسید سدامل سوراو معروف بباد وعم زادهٔ بالاجی را وباسران نامور ولشکر انبوه وتوپخانهٔ آتش اثر از دکهن راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش کرفته چون بحوالی اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطهٔ هولکر وجنکورا وبملاقات باد ورفته وی از راه اعزاز واکرام ایشان مسافت یك کروه برسم استقبال پیش آمده نیك بنواخت وهمچنین عماد الملك بواسطهٔ سورج مل جات در حوالی متهرا بباد وپیوست وغرور باد واز کثرت سپاه وملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

ذکر محاربات باد وبا افواج اعلیحضرت احمد شاه

(ومقتول ومستأصل شدن بادو)

بادورا پس از ملحق شدن را جکان هند وهمعنان کردیدن بعز امراء باوی دل قوی کشته رزم آرا کردید

(٤) جنا وبخود اندیشیده از سبب طغیان آب جمن (٤) کذشتن وبا اعلیحضرت احمد شاه مقابل کشتن را دور از حزم واحتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکار زار پردازد تا شاید کاری از پیش برد چنانچه روزسه شنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصدوهفتاد سه ازکردراه داخل شهر شده بمتصل سرای سعد الله خان رسیده بایستاد وفوج را امر یورش وارك کرد ولشکرش حمله براسد برج ودروازهٔ خضری برده چندی بدهلی دروازه مشغول زد وخورد شدند وپیست تن مغل از زیر قلعه بضرب کلولهٔ تفنك مدافعه میکردند تا که فوج جنکورا وزیر دیوان خاص متصل فصیل قلعه رسیده هولکر وجنکوراو بدروازهٔ خضری قیام ورزیده در شکستن دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن از جهت استحکام دروازه که تخته های برنجی وسیخهای آهنین مستحکم بود تاچهارساعت کاری ازپیش نه بردند ودراثنای این ماجرا نجمله تن ازمردم پتل وازعقب ایشان تبه هولکر وجنکورا وازجانب اسدبرج بر فراز فصیل قلعه برآمده تاعمارات بادشاهی دست بردی کردند وهرچه ازمال ومنال قلعه کیان بدست شان افتاد ازقرار بار بزیر انداختند وازسبب غارت اموال باستحکام وحفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل از تبهٔ یعقوب علیخان برادر وزیر شاه ولیخان که قلعه دار بود

از قلعهٔ سابم گذه روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن را از اهل هنود بضرب شمشیر وخنجر از پادر آوردند واز صدور این جرأت دست تبعهٔ بادو وجنکو وهولکر ازکار مانده بازی برده را باختند وازفراز قلعه خودها را بزیر انداخته حصار مسخر شده رامفت ورایکان از دست دادند وبعد ازان لاچار گشته در سرای سعدالله خان واقع قرب قلعه فراهم گشته، فروکش کردند وبکار مورچال وثقب مشغول شدند وعماد الملك با سورج مل جات که این الوقت بودند واینوقت راه موافقت بابادومی پیمودند در کار زار مداخلت نکرده ازدور مشاهده مینمودند ولشکریان بادو قلعه را بمحاصره انداخته از آنجمله ابراهیم کاردی سه ضرب توپ قلعه کوب آورده در ریك زار زیر قلعه استوار کرده بقلعه کوبی پرداخت واز صدمهٔ کلولهٔ توپ عمارات دیوان خاص وموتی محل وشاه برج را شکست عظیم رویداد اما بحصانت قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیره قلعه کیان تمام شده از طرف اعلیحضرت احمد شاه نیز بنابر طغیان آب یاری ومددکاری بدیشان نشد لا جرم یعقوب علیخان پیام داده التماس امان جان ومال وناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتمسش قلعه را ببادو سپارد و بادو مسئول اورا قبول نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان با عیال ومال ومنال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علیمردان خان منزل گزید واز انجا بذریعهٔ کشتی از آب جمن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه گشت وروز نوزدهم ماه ذی حجه سنه ۱۱۷۳ یکهزار ویکصد وهفتاد وسه قلعه بتصرف بادو در آمده عمارات بادشاهی با همهٔ کارخانه سلطنت ازان وی شد واو قلعه داری را بناروشنکر برهمن مفوض نموده جمعی را جهت حراست قلعه با وی تعین فرموده بعد ازان بواسطهٔ برهمنی ابواب مراوده با شجاع الدوله که دراردوی اعلیحضرت احمد شاه بود کشود وشجاع الدوله بجواب بادو اظهار نفس الامر وبیان مطابق واقع نموده پیام داد که ازدیرگاه ست که مرهته وبراهمهٔ دکهن بر مملکت هند استیلا یافته وامراء وراجگان کشور هند از بد عهدی وطماعی وکج روشی اعیان وجور وتعدی متصدیان ایشان درونج افتاده ناچار اعلیحضرت احمدشاه را بذریعهٔ عرایض طلبیدند که حفظ سر ومال وناموس ایل واولوس خودرا بمعاضدت اونمایند چنانچه اینك ازراه حمایت در رسیده مترصد فرصت بدانسوی آب جمن(۲) پیلاق گزیده است واگر چه چند دفعه برهمن مذکور از طرف بادو نزد شجاع الدوله رفت وآمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلح در میان آورد اما از کج فهمی وخود پسندی سرداران مرهته رشتهٔ مصالحه صورت انعقاد نگرفت وسورج مل جات نیز عاقبت کار را از گفتار وکردار مرهتیان وخیم(۳) دانسته برخصت بادو ازلشکر اوجدا شده دریلم کنه رفت وبادو که بسلطنت دکهن داشت از خست طبع نقرهٔ سقف دیوان خاص بادشاهی را کنده یکداخت وسکه زده را بخش ساخت وهمچنین طلا ونقره آلات موقوفهٔ قدمگاه(٤) حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم ومزار سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره ومرقد اعلیحضرت محمدشاه فردوس آرامگاه را ازقبیل بخور وشمعدان وقنادیل وغیره همهرا متصرف شد وبعد از چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار بر سپاه بادو صعب ودشوار گشت ناچار شده در آخر ایام پشکال ازشاهجهان آباد بعزم ناراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد وروز پست ونهم صفر سنه ۱۱۷٤ یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار هجری دروقت برامدن ازشهر بسرحی السنه را عزل کرده میرزا جوان بخت بن شاه عالم عالی گوهررا در شاهجهان آباد بر مسند حکومت نشانید وهم بتصور اینکه اعلیحضرت احمد شاه از شجاع الدوله بدگمان شده اورا ازپیش برهاند امر وزارت را غایبانه بنام وی شهرت داد وناروشنکر برهمن را مأمور باقامهٔ شاهجهان آباد کرده خود باتمام سپاه بجانب شیخ پوره راه برگرفت وعبد الصمد خان درانی که ذکر گرفتار شدنش درسپرند بدست اهل هنود از پیش گذشت وآخر الامر رها گشته اینوقت با قطب الدینخان روهیله ونجابت خان که از زمینداران آنولایت بودند وآذوقه وعلوفه باردوی اعلیحضرت احمد شاه میرسانیدند از خوف بادو در قلعه کنجپوره در امده در بروی بادو بستند واو در روز هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷٤ یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار مذکورهٔ ایشانرادر قلعه محصور ساخته وبضرب توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کرد وعبدالصمد

(۱) جنا

(۲) جنا

(۳) وخیم دشوار وبدکوار

(٤) وجه تسمیه آن بقدمگاه آست که شخصی از صاحبین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را در آن موضع در خواب دیده بقدمگاه موسوم ساخت

خان وقطب الدینخان را بدرجهٔ شهادت رسانیده قصبهٔ کنجپوره را غارت نموده در هیچ گونه ستم دریغ نکرد
(۱) جناً واعلیحضرت احمد شاه از شنیدن اینخبر در غضب شده با آنکه نهر جن(۱) بایاب نشده بودبتائید حضرت وحید لشکر را امر درآب زدن فرموده در روز هجدهم ربیع الاول سنه مزبوره دلیران اقاغنه از معبر باکپت واقع قرب شاهجهان آباد اسپ باآب زده بعضی بپایاب وبرخی بشنا عبور کردند وبارهٔ را که زمان اجل رسیده بود غرق وهلاك شد وخود اعلیحضرت احمد شاه بزاسپ بدریا زده یکشت وبادو را ازین عبورشاه ولشکردرانی چشم عقل خیره کشت وبا چهل هزار سواریکه همراه واز کنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از سبب لشکر اسلام مسدود دیده جانب پانی پت رو آورد ودو منزل قطع کرده واردآنجا شده دانست کهدرمیدان نمیتوان هم آورد درانیان کشت پس با چهل هزار سوار وتوپخانهٔ آتشباریکه با خود داشت ناچار گردیده در میدان جانب شمالی پانیپت سنگری از توپخانه بدور خود استوار کرده مستعد وآمادهٔ پیکار نشست واعلیحضرت احمدشاه در روز بیست ویکم ماه ربیع الاول در مقابل سنگر او فرود کش کرده جانبین بمحاربهٔ کرایدند ویومیه یکدیگر را بضرب توپ وتفنگ زدن وخستن آغاز کردند تا که لشکر اقاغنه راه آمد شد علوفه را از چار جانب تنگ ساختند الا راه عقب سرشان که الاجات نامی که از مشاهیر زمینداران ومرزبانان سرهند بود واز سمت لاهور بدان راه آزوقه برای شان ارسال می نمود وآنرا نیز لشکر اقاغنه آگاه گردیده غارت میکردند وهفت روز بدین وتیره بسکاه کرده اعلیحضرت احمدشاه دانست که مرهتیان با وجود تنگی هنگامه از حصاریکه بزنجیرهٔ توپخانه بدور خود استوار داشته اند بر نمی آیند پس بروز بیست وهشتم ماه مذکور حکم یورش داده خود نیز با در رکاب نهاده سردار جهان خان وشاه پسند خان ونجیب الدوله را پیش روی همهٔ افواج تعین کرد و از عقب آنان شجاع الدوله را با لشکر وتیمهٔ خودش واحد خان بنکش وحافظ رحمت خان ودوندی خان وفیض الله خان بن علی محمد خان روهیله امر رفتن فرمود وخود با اشرف الوزرا ، شاه ولیخان بساقهٔ عسکر جای گزید وچون صفوف سپاه شاه درانی آراسته کشت بادو نیز قدری راه از سنگر بیرون شتافته چون سد اهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست وهشتم ماه ربیع الاول آتش حرب شعله ور گشته اسباب قتال بکار افتاد وتا وقت عصر همچنان درین جانبین زدوخورد بایه دار بود که ده هزار تن پیادهٔ روهیله که در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنگرریخته بلونت را وخسر زادهٔ بادو که مختار کارش بود بضرب کاولهٔ تفنگ از پادر آمده راه قرار گاه اصلی خویش پیش گرفت ودلیران روهیله چیره دستی ها نموده آخر الامر که تاریکی شب حایل گردیده امتیاز از خود وبیگانه از میان برداشته شد بجای خود مراجعت نمودند اگرنه در هماروز کار مرهته تمام میشد ودر خلال احوال مذکوره گویند پندت نام که از قلعهٔ انا وبا ده هزار سواروخزانه وعلوفهٔ بسیار از جانب دیگرنهرجنا حمل ونقل داده بشاهدره(۲) واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که بر سر مرهته متعلقهٔ نجیب الدوله تاخته غارت نماید وبعد ازان براه انتر بید روبالا رفته از گذرگاه واقع کنجپوره گذشته بفوج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش خویش از شاه دره حرکت کرده وارد پرگنهٔ جلال آباد واقع دوازده کروهی شاهجهان آباد گردیده فرود آمد وقبل از فرود شدن او درانجا اعلیحضرت احمد شاه از عزم او آگاه گشته عطا کی خان را با پسر عبد الصمد خان درانی وتجهزار سوار پسر کوپی او معین ومأمور فرمود وایشان ازمعبر رام ره وباکپت گذشته بعددو روز بشاهد ره رسیدند ونائب مناب ناروشنکر را که در انجا اقامه داشت با همراهانش از دم تیغ گذرانیده بعد ازآن از عقب گویند پندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نگر واقع شش کروهی شاهجهان آباد گردیدند ومرهته که درانجا بود قتل نموده رو بجانب جلال آباد نهادند ومنزل گاه گویند پندت که در هماروز رسیده وفرود آمده بود ریخته اورا با همراهانش چنانچه بایست بقتل رسانیدند وغنیمت بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سر گویند پندت را بریده با غنایم بحضوراعلیحضرت احمد شاه آورده بخاك پایش انداختند

(۲) این شاه دره غیرشاه درهٔ لاهور است

وازین سوی نیز مدت منحصر شدن بادو درسنگر ممتد گشته از وفور فضلهٔ آدمی ودواب وعدم پاکیزگی اردوگاه وخطی علوفه کارش ابتر شد. چنانچه هر روزه جمعی از آدم ودواب از تعفن وجوع بمرض هلاك گرفتار میگردیدند تا که از ظهور نتیجهٔ (لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا) عرصه بر محصورین نهایت تنك گشت نا چار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقاتله از کرسنکی در اندرون سنگر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعةً هجوم آورده بر لشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تا شاید داغ کلفت از چهرهٔ شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار گرفت در روز چهار شنبه ششم جمادی الاخر سنه ۱۱۷٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار افواج خویش را بسلاح حرب آراسته باتوپخانه ازسنگر برآمده روبسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان که چون شیر زیان کمین کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر حوصله ودرنك کردند که اهل هنود تخمین آسا پیش آمده بمقدار دو تیر پرتاب از سنگر خویش دور شدند انکاه تکبیر کویان بر ایشان حمله کرده بطرفة العینی صفوف اعدا را از هم دریده از سرداران اول وسواس را ورا بخون کشیده بسیار تن از آحاد افراد اهل هنود را سر از تن بریدند وپس از وی بادورا بمصداق آیهٔ کریمهٔ (باءوا بغضب من الله) منقوداالعین والاثر گردانیده همچنین چنکوراو ودیگر سرداران را مقتول نمودند وازانجمله ابراهیم خان کاردی دستکیر ودر قنس زنجیر شده آخرالامر ازدم شمشیر گذشت وچنك کاه از خون کشتکان سپاه مرهته کلرنك گشت وبیست ودو هزار نفر برده وکنیز دکهنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغنائم از حد حصر وعد بیرون از نقود واجناس وجواهر وتوپخانه وپنجاه هزار سر اسب ودو لك فردکاو وچندین هزار اشتر وپنجصد زنجیر پیل بتصرف غازیان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیة السیفی که از لشکر هنود راه گمنامی می پیمودند مردم دهات بقتل وغارت آنها بر خواسته اکثراز کرزیان را قتیل واسیر نمودند وقلیلی بهزار کونه تعب جان بسلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادر برادر علاقی (۱) بالاجیراو در عرض راه کشته شده احدی زنده نجست مکرد وسه تن که یکی از ایشان هولکر بود که بهزار کونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده از انجا در پونه رفت وبالاجیراو نیز در نوزدهم ماه ذی قعده سنه ۱۱۷٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار غصه مرك شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این فتح بزرك از حریکاه که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دهلی رایت ظفر آیت نصب کرد وحکومت دهلی را بشهزاده عالی کوهر بن عزیز الدین الملقب بشاه عالم تفویض فرموده چون او در نیکاله بود میرزا جوان بخت پسرش را به نیابت پدرش سربلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکررا به نجیب الدوله سپرد وقبل از آنکه امر وزارت را بشجاع الدوله محول فرماید میخواست که اورا با خود در قندهار بیاورد ولکن باغماس مردم آنجا با خود بر نداشته بوزارتش کماشت وخود رایت مراجعت افراشته پس از ورود در لاهور زین خان مهمند را بحکومت انجا کذاشته از راه کابل با شوکت وتجمل وارد قندهار شد

(۱) علاقی برادریکاز یك پدرودو مادرباشند

ذکر بنیاد نمودن شهر قندهار

﴿ بنیاد نهادن اعلیحضرت احمدشاه شهر قندهار را ﴾

پس ازنزول اجلال ازانجا که اعلیحضرت احمد شاه را این امر دامن کیر خیال بود که هوای شهرنادر آباد ازسبب تفراش بجمن وبی زار ردی ومحل صحت است خراب فرموده درجای بافضای خوش آب وهوائی بنام خویش شهری احداث نماید لهذا اولاً نهرعریض وعمیق درساحل غربی رودار غذاب حفر نموده جانب دشت کشیدن فرمود که تعمیرشهر نماید وازجمعی طائفه الکوزائی که مالك آن اراضی بودند مانع آمدند واین امر باعث فسخ عزیمت وی کردیده فعلاً دست ازکار کشید تا که بعدازچندی والدماجدماش بجوار رحمت حق پیوسته درانجا دفنش فرموده موسوم بروضه‌اش نمود وهمچنین تصمیم عزم کرد که در حدود غربی قریهٔ مروقلعه احداث شهر نماید طایفه بار کزائی مانع آمدندواعلیحضرت احمدشاه از حلیمکداشت هردوطایفه‌را ردوبدی فرمود تا که طایفه‌قوللرزایی را

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بعزعرض رسانیدند که در هرموضع از املاك ایشان خاطر نشان شاهی گردد بنیادشهر فرمایند مضایقهٔ نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استدعای آنهاشگفته خاطر گردیده در جائیکه حالاشهرموجود است موازی دوازده قلبه وار زمین که ازروی تخمین معادل ششصد جریب باشد مهندسی فرموده اساس شهر نهادودر شهور سال ۱۱۷۴ هزار ویکصدوهفتادوچهار دست بکار برده برعهده همت تمام طوایف درانی چنان نهاده قرارداد که بقرار تقسیم برادرانه هرقبیله که وکوچهٔ بنام خود عمارت نماید وباره وبروجش را بصنعت استادان کار که ازایران وهنددران دیارفراهم آورده بود بمتانت وحصانت شایان برافراشت ودروسط شهرکه محل ومرکز اسواق است کنبدی بزرك وبقعهٔ مشترك بنیادکرد وپس ازاتمام باره وبروج وکندن خندق همهٔ علماء ومشایخ وسادات وفقراء وایتام را صلای عام درداده دعوت طعام فرمودوبعداز بذل انعام وصرف طعام همکنان بدعای اختتام پرداخته ازقادر لایتام بذریعهٔ تلاوت اینکلام التماس خیرای سکنه این شهر نمودند (رب اجعل هذا بلداً آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر) وشهر اعلیحضرت احمدشاهیش نام نهادند وهمدرسالیکه شهراعلیحضرت احمدشاهی بنیادشد شهزاده تیمور ازحضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمور گشته درانجا رفت وتاکه والدماجدش نقدحیات سپرد بایالت هرات قیام داشت وحالات بعدازانش درموقع آن مرقوم شده می آید انشاءالله:

ذکر توجه هفتم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعهٔ هفتم بجانب پنجاب وهند)

چون اعلیحضرت احمد شاه بفراریکه مذکورشده آمد ازهند مراجعت کرد بر طبق ذکرصاحب خزانه عامره قوم سکه باشندهٔ پنجاب از راه فتنه جوئی ومفسده خوئی علم بغاوت افراشته همت بآزار واذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند گماشتند ونائب الحکومهٔ راکه از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت بر داشتند وجیسا سنگ نامی را از قوم خود بادشاه خوانده لاهور واطرافش را متصرف شده سکه رابنام وی رایج گردانیدند ودست جور بایذای انام خصوصاً اهل اسلام گشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند واخبر سمر کنته بگوش دادنیوش اعلیحضرت احمد شاه رسید وی از غیرت وحمیت بخود پیچیده با سپاه کینه خواه رو بدانسوی آوردوچون وارد لاهور شد شنید که دولك سواره وپیاده از گروه سکه درموضع روهی که محل دشوار گذرودر نواحی سرهند وعلاقهٔ متعلقهٔ الا جات نام مرزبان آن مقام واقعست گرد آمده گرد نبرد بر سر پا فشانند واعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه بر تائید حی داور کرده مهمیز ستیز بر تکاور عزم زده بدو روز مسافت نود کروه در نور دیده نزد یك آن خون گرفتگان اجل رسید کان رسید وروز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزاروصدو هفتادو پنج هجری محاربه روی داده دلیران افغان پای همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰۰ بیست هزار تن از قوم سکه را بخاك هلاك انداختند وغنیمت بسیاری بدست آورده رایت نصرت آیت فتح بر افراختند وپس ازحصول این فتح در روز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد ونورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با قوجی از طوایف درانی ومردم قزلباش وخراسانی مأمور کشمیر فرمود تا سکجیون متمرد راکه احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باواز پیش مرقوم شده آمد جزای کار بکنار نهند وخود بنظم ونسق لاهور پرداخت وازانسوی سکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال وقلل تلال را بمردان کار دیده کرم ورد چشیده بستحکام داد وازین سوی درانیان وغیره دلیران افغان از راه ستیز بانها نزدیك شده آلات حرب ازهردو طرف بکار افتاد تا کما کثر کشمیریان طعمهٔ شمشیر دلیران افغان گشته بحیث السیف روبهزیمت نهادند ودرانیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانگی دادند ودر خلال قتال وجدال سکجیون نیز با جمعیکه همراه داشت

همت بر مدافعت گماشته رایت مقاتلت افراشت وهرزبرویکه در بازویش بود صرف نموده آخرالامر میدان جنك را خالی گذاشت وراه گریز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل وعیالش اسیر ودستگیر شده کشمیر را الفاغنه متصرف گشتند واعلیحضرت احمد شاه بذریعهٔ منشور حکومت آنرا بنور الدین خان که فتحش کرده بود مفوض فرمود واعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم وتنسیق لاهور و کشمیر ومضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفراغ بال رحل استراحت گسترید تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط وعمال ولایات پنجاب بسمعش رسید که سکهان امرتسر سرازجیب تمرد بدر آورده آغاز وبنیاد غارت وتاراج نهاده‌اند وزین خان را که در قریهٔ مشهور بکوب ازجانب پادشاهی اقامه دارد از زد وکوب آنان عرصهٔ روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمدشاه از شنیدن اخبار تهیه وسامان لشکر کرده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درسال ۱۱۷۹ هزارو یکصدو هفتادونه هجری راه سفرهندو پنجاب برگرفت وبعد ازوصول درلاهور وسرزنش سکهان مزبور تاانباله رفته شجاع الدوله صوبه‌دار لکنهو خودرا مریض وانموده حاضر رکاب بوس نشده پیشکش وافروشایان ارسال خدمت کرد ونجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمدشاه گردیده ازفیض تقبیل رکاب نصرت انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت وحکومت لاهورازالتماس وزیرشاه ولیخان وهم بواسطهٔ اینکه مردم سکهه مصدر فتنه وفساد شده همواره طریق کینه وعناد می پیمایند بامرسنکه نامی ازان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شماری وخدمت گذاری پیموده خودرا نظر باحسانیکه وزیرشاه ولیخان درباب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنگهٔ بامی زائی(۱) میکفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهام آنجا بقندهار مراجعت کرده بار سفر بمقر سلطنتش کشود

(۱) بامی زائی نام طایفهٔ از درانی که وزیر شاه ولیخان منسوب بدوست ۱۲

(ذکر تعین سرحد ترکستان متعلقهٔ افغانستان)

(بابادشاه بخارا و آوردن خرقه مبارکه)

درسال ۱۱۸۲ هزار یکصدو هشتادو دوی هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیرشاه ولیخان را باشش هزار سوار از قندهار جانب بلخ وبدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود وشاه مرادبی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت وشاه ولی خان وزیر ازینمعنی بذریعهٔ عریضهٔ اعلیحضرت احمدشاه را آگاه ساخت واو بالشکر آراسته از قندهار براه هرات عازم بخارا شد واز رود مرو عبور کرده میمنه وبلخ واند خود و شبرغان را لگدکوب سم ستوران نمود ووزیر شاه ولی خان را مأمور قندوز وبدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد وشاه مراد بی باسپاه آراسته بمدافعه برخواسته موضع قرشی را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمدشاه ازحمیت اسلامی بجنگ نپرداخته طرح مصالحه انداخت ورشتهٔ صلح الاتحاد بذریعه حدفاصلهٔ مملکتین نهر جیحون معین گردید و بقرار رقمزد کلك بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد برینکه خرقهٔ لازم التعظیم حضرت رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم که بحضرت او پس قوش رحمه الله رسیده وازوی بمروردهوروتحویل سنین وشهور فیض وصول دربخارا موصول نموده در آنجا می بود بزازسبیل تعجیل نزد اعلیحضرت احمدشاه گسیل دارد تادرك سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه مراد بی خرقهٔ مبارکه را باعزاز هرچه تمامتر نزد اعلیحضرت احمدشاه فرستاد واو آنرا منتج فتوحات غیبی وعطوفات لاریبی دانسته بعدازصرف نذورات وبذل صدقات اززیارت بابرکاتش درك سعادت کرد وباخود برداشته در قندهارش آورد واصح روایات واوضح حکایات درباب این خرقهٔ سیدو سرور کائنات که خال ازخلل وعاری اززلل است اینکه روزی بحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملة والدین گیهانی این کتاب وحاکی این قصهٔ باصوابند ذکری درمیان وداستانی بمیان آمده ذات میمنت سمات اعلیحضرت زبان در فشان را بتکلم گشوده فرمودند که آنچه ازقصهٔ خرقهٔ انیقه بسمع راستی مجمع مارسیده اینست که آن جامهٔ سعادت ختامه را امیرتیمور باآنانیکه فیض خلافت آن کنجینهٔ

کرامت را داشتند از عراق عرب بما وراء النهر آورده در سمرقند عمارتی برای نهادن آن بر افراشته چندی ازسادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر وقریهٔ دهبیدرا وقف ودخلش را جابکیر متولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد وآن قریهٔ منوره اکنون بخواجه خضر زبان‌زد روزکار و آباد واستوار است چنانچه درسال ۱۲۹۷ هزارو دوصدو نودو هفت هجری آن بقعهٔ شریفه‌را بچشم خویش مشاهده و آباد ملاحظه کردم ومحتمل کهپس ازفوت امیر تیمور بتوسط والیان آنولایت که اولاد واحفاد امیرمذکور بودند بامتولیانش بدار الشرف بخارا نقل وتحویل یافته وهمچنین پس ازچندی ازانجا نیز بواسطهٔ یکی ازبنایر آن امیر منتقل ببلدهٔ جوزون شده شاهبیك خان ولی متولی باشی آن بوده وبامر امیرزادهٔ کهدر آنجا اورده شده خارج از حصار شهرقریهٔ برای آن بنیادو آباد گردیده بلدهٔ جوزون ازفیض آن خرقهٔ میمون‌موسوم‌بفیض آباد گشت وتا آنوقت کهاعلیحضرت احمدشاهش درقندهار آوردر آنجامی‌بود ووی چنان باعزاز واکرام حل ونقل‌داد کهدر هرمنزل کهخرقه‌را فرود میکردند رقعهٔ باسم صدقهٔ مرقوم نموده بکردن اشتریکه حامل آن درهان منزل‌بود آویخته رها میدادند تاکه هرکه بکیرد اشتر ازان وی باشد وانکاه که بکوهستان شمالی کابل واصل گشت بنابر ازدحام زایرین خرقه درهر مرحله دوسه روزی درنك کرده بعدآهنك منزل‌دیکر میکردند تاکه در کابل رسیده بموضعیکه بفاصلهٔ دوکروه جانب شمال‌غربی شهر وطرف شرقی علی آباد بدامنهٔ کوه واقعست نهادند واز هفت الی نهماه در موضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقه شریفه ازکثرت وهجوم زیارت کنندکان کاه‌کاهی آنرا ازصندوق برآورده برزیر سنك‌سیاهی واقع سمت شمالی فرود کاه میداشت زایرین از اطراف آن سنك بزیارت نایل میشدند واین منزلکاه باسم منزلکاه خرقه فرود آورده شده اکنون بقدم کاه شاه مردان موسوم است ودر خلال توقف خرقه بکابل قریهٔ باسم‌ورسم عاریت در قندهار برای خرقه مبارکه بامر اعلیحضرت احمدشاه تعمیر یافته و خرقه‌را ازکابل برده درانجا امانت نهادند وکار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مأمور بتعمیر قبهٔ زرکی مخصوص خرقه و مدفن اعلیحضرت احمد شاه شده کنبد رفیعی مشتمل بردو طبقه احداث وآباد کردند کهطبقهٔ اسفل بمنابهٔ سردابه جای دفن شاه‌باشد وطبقهٔ اعلی محل کذاشتن خرقهٔ محبوب حضرت آله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه‌را پس‌از فوتش در زاویهٔ طبقهٔ زیرین سردابه‌ها که خودش معین کرده بود دفن‌نموده خرقه‌راجای مخصوص‌اش نیاوردند مطابق‌اینکه بفتوای علماخرقه‌را ازموضع عاریتش برنداشتند تابازیچهٔ دست سلاطین نکردد واز جائی بجائی منتقل نشود اکرنه چنین باشد درسال ۱۳۲۵ هزارو سه‌صدو بیست‌و پنج که اعلیحضرت سراج الملةوالدین بعزم‌سیر وسیاحت اطراف مملکت افغانستان ازدار السلطنهٔ کابل حرکت فرموده وارد قندهار شدندقبر اعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیکجانب طبقهٔ زیرین کنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم ومفهوم کشت که‌کنبد مذکور برطبق مسطور فوق برای خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه هردو ساخته شده است اکرنه میبایست که‌قبراو درمرکز دایرهٔ کنبد واقع میبود وحال آنکه در هردو طبقهٔ سفل وعلیا قبر وصورت قبر دریکطرف واقعند وایندلیل واضح میکرداند که کنبد مزبور برای خرقه تعمیر یافته است فقط وبس ازحکایت مسطور کمینه جاکر بمقدار مؤلف این‌نامهٔ یادکار مأمور تحقیق شده مکتوب‌هفتادوچهارم‌ازمکتوبات میان فقیرالله شکارپوری‌نقشبندی رحمه الله رامطابق‌بیان‌اعلیحضرت ممدوح بلکه‌مثبت آن ومثبت اینکه خرقهٔ مذکوره ازحضرت پیغمبراست یافته‌درج کتاب نمودو آن اینست کهسائلی ازوی سوال مکتوبی کرده و او جواب نوشته است(ماحصل‌سؤال) درباب‌خرقهٔ که حضرت پیغمبر وهم اهلبیت آنرا بدست خود دوخته‌اند وحضرت علی رض بعد از رحلت آنسرور بامر سید جن‌و بشر باویس قرنی‌رح اش تسلیم کرده واوازا پوشیده پس ازانتقال اواز دنیا در مکهٔ معظمه برده درغار حرا نهادندوسالها درانجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بمژدهٔ اینکه خرقهٔ پیغمبر است ازانجا باخود در بغداد آورده پس ازوی اولادش آنرا باخودها دربخارا نقل‌دادند و۸۰ هشتاد سال درانجا بوده سپس شیخ آتامحمد ونظرمحمد ازبخارا باخوددربلخ آورده ۳۵ سی‌و پنجسال درانجا مانده ازانجا شیخ محمدضیاء وشیخ نیاز درروزیکشنبه ۲۴ بیست‌وچهارم‌محرم ۱۱۰۹

هزارو یکصدونه باخودها درخاخاء جوزگون آوردند (مثنوی)

خرقه پاك سید عربی که دهد از ریاض جنت بو در۱۱۰۹هزار وصدونه‌ازهجرت

محل اوبجوز گون افتاد جوزگون شد چوقابل این فیض زانجهت نام کشته فیض آباد

وازانجادرنهم شهر ربیع الاول سال۱۱۸۲هزارویکصدوهشتادودووزیرشاه ولیخان باسی‌زائی درقندهار آورد چه‌میفرماید

بجمل وملخص جواب

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمه الله فی مؤلف سماه اتحاف الفرقة برفع الخرقة ان جماً من الحفاظ علی اثباتها وذکر الشیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن الخطیب القسطلانی فی المواهب اللدنیه بعد نقل خدش الحادثین فی اتصال لبس الخرقة من طریق الحسن البصری رحمه الله ثم لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد النخعی رحمه الله وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف فی صحبته بین أئمة الجرح والتعدیل وفی بعض الطرق ای للخرقة اتصالها باویس بن عامر القرنی خیر التابعین وهو اجتمع بعمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما وهذه صحبة لا مطعن فیها

ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان وشیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمه الله در تألیفیکه آنرا اتحاف الفرقه برفع الخرقه نام نهاده است گفته که جمی از حفاظ بر اثبات آنند وشیخ شهاب الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی درمواهب اللدنیه بعد نقل خدشهٔ اعتراض کنندگان درپیوند دادن پوشیدن خرقه ازروایت حسن بصری رحمه الله ذکری کند که آری ایشان پوشیدن خرقه‌را بواسطهٔ صحبت متصله منسوب بکمیل بن زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح وتعدیل درك صحبت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را کرده است میکنند ودر بعض روایات که درباب خرقه است پیوند پوشیدن آن باویس بن عامر قرنی رحمه الله که بهتر وبیکو تر تابعین است واو درك صحبت حضرت عمر رضی الله عنه وعلی رضی الله عنه هر دو کرده است که در اینچنین صحبت جای طعن نیست انتهی

وفات اعلیحضرت احمد شاه

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی از افعال آن خلد آرامگاه)

در سال ۱۱۸۶ هزارو یکصدو هشتاد وشش هجری مرض آکله که از دیرسال درش حال اعلیحضرت احمد شاه شده وبینی اورا بقرار بیان علی قلی میرزا یاد خورده وبینی مستوعی مکال بالماس ساخته در برابر آن میگذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود واز دماغ بسینه وحلقش ریخته اعضایش را بتاب وتب انداخت واز علاج اطباء یهودی ندیده لاجرم بامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست بزیارت مرقد ملا نصر وصاحب دردهله واقع سمت شمالی شهر اعلیحضرت احمدشاهی رفته پس از ادای مراسم زیارت وصرف صدقات وخیرات بشهر معاودت کرده از النماس اطباء جهت تغیر آب وهوا در کوه توبه که باعتدال هوا وآب کوارا معروفست تشریف برده چون اجلش رسیده بودتبدیل هوا سودی وآب کوارا یهودی نبخشوده مرضش شدت یافته دربنوقت شهزاده تیمور فرزندش که ایالت هرات داشت بعزم عیادت راه قندهار برگرفت وشاه ولیخان وزیر بتصور اینکه شهزاده سایان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را که دامادش بود بسلطنت برآرد حیلت انگیخته اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سر آورد که شتابان مأمور فرموده شهزاده را از چهار کروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند وبقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور سلطنت از حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته در منزل واشیر واقع هشتاد کروهی قندهار بشهزاده رسیده ازانجا جانب هرات مراجعت کرد پس ازان بمفاد آیهٔ کریمهٔ (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون) آثار مرك ازناصیهٔ حال اعلیحضرت احمد شاه درك شده درشب جمعه ۲۰ بیستم ماه رجب سال ۱۱۸۶ هزارویکصدو

هشتاد و شش هجری طایر روحش از قفس تن پرواز کرده بابهشتیان دمساز گشت وباقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت اورا اخفا کرده تا بوتش را با خزانهٔ رکاب وباتوان حرم عفت واحتجاب بقسمی بشهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردید ووزیر شاه ولیخان با شهزاده سلیمان بتغسیل وتکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را در باغ میان شهر واقع ضلع غربی ارك در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

(۱) ذکر اوصاف وافعال اعلیحضرت احمدشاه

§ ذکر اوصاف حمیده وافعال پسندیدهٔ او §

آن پادشاه خلد آرامگاه با حشمت ومملکت سلطنت ضعفا را هر گز تحقیر نمیفرمود واقویای بار سارا توقیر نموده زیر دستان زیر دست آزار را توبیخ مینمود وآحاد وافراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی میدید وفعل که بشریعت غرا مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید ودر طریقت همسلك فقراء بود وعلماء وسادات را نیك پرورش داده اوامر ونواهی الهی را در محل اجرامی نهادوستم رسیدگان را بوجه پسندیده داد میداد وهواره در احیای حق والماتهٔ باطل مطابق شریعت غرا خود اقدام مینمود وعلماء وسادات را باقفراء درمجلس خویش بدست راست جای نشستن تعین کرده اعیان واشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء وسادات بقدر کفاف مؤنت ومعیشت وظیفه معین گردانید دیگر اینکه در تمام عمرش چه در ملازمت وچه در سلطنت مرتکب ملاهی ومناهی نشده پاکی طینت او ضرب المثل الناغه میباشد وجمعی از مردان وزنان متدین را از راه صواب بجاسوسی گماشته از کردار نیك وبد مردم خودرا آگاه کرده در وقت انکار فاعل کار وقایل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکر را الزام می نمود وعلاوه بر همهٔ علمائی ملت کتابخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معائب نمیشنیده اند چنانچه روزی از راه امتحان بار سائی وحقیقت سرائی علمای باز آلهٔ از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد وملا ارادت معروف بشاهو ویکی دیگر که حاضر بودند از آواز ساز دل گداز گشته از مجلس بر خواستند وملاشاهو زبان حقیقت بیان کشوده بجرأت وجسارت گفت ای احمد اینچه کاراست که مرتکب شده اعلیحضرت احمد شاه در جواب گفت چه میشود وضرر اینکار چیست وی بپاسخ گفت که بهمین گفتهٔ که گفتی گویا حرام را حلال شمردی ونتیجهٔ حرام را حلال شمردن کافر شدنست این را گفته قدم بیرون نهادن واعلیحضرت احمد شاه گفت که مباشر این امر شدن وآن کردنم برای امتیاز پاکدامنی علماء بود نه اینکه حرام را حلال دانستن پس ملاارادت گفت حالا که کارامتحان درمیان آمد دیگر حاضر محفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه درکوه سرخ رفته منزوی گشت ودرانجام بیودتا که ازجهان درگذشت آری ازکردار نیکو وگفتار دل جوی اوست که نسبت بصغار وکبار گذشته مملکت داشت وپیران را بمنزلهٔ برادر وجوانان را بمثابهٔ پسری پنداشت که دیگر مردم مملکت عموماً وطوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمدشاه بابا یادوروحش را بالتماس مغفرت از حضرت عزت شاد میکنند واز آثار خیر آن پادشاه مجاهد متشرع شهر روضهٔ که وقف مرقدوالده ماجده‌اش نموده ومسجد جامع شهر وآوردن خرقهٔ مطهره درقندهار وازابنیهٔ میمونه‌اش حصارشهر وارك وقبهٔ جارسوق قندهارند که ازان پادشاه مبنو آرامگاه بیادگار بازمانده است که زبان زدصغار وکبارند

﴿ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب ﴾

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

(۲) از مناسبات اینکه درضمن سلطنت ومملکت کشای اعلیحضرت احمدشاه ذکر پنجاب بکرات ومرات رقم گشته آمد لازم گردید که اراضی هریك ازمیان دو آب پنجاب را باقرای آن مفصلا درج کتاب نماید تاصاحبان دانش از زحمات اعلیحضرت احمدشاه که درتسخیر آن ولایات چندمرتبه کشیده ازولایات مملکت افغانستان گردیدند ودرایکان بتصرف غیردرآمده‌اند بدانند

(ذکر اراضی میان دوآبه اول از طرف مملکت افغانستان)

درمیان اباسند و آب که نهرآتك ونهرجیلم اند یکی قصبهٔ حسن ابدال است که ازانجا راه بجانب کشمیر ممدود است وازانجا درآنوقت ابتدای دخل وعمل ولایات متصرفهٔ طایفهٔ سکهه بوده دیگر قصبهٔ راولپندیست دیگر قلعهٔ رهتاس است واین دو قصبهٔ ازاضافهٔ شیرشاه افاغنه سوریست وبیرون ازهسه ولایت مذکوره دیگر محال معمورهٔ زیادتیزهستند که اکثر درجبال وجنگلستان واقعند وراء دیگر ازنهرستند معبر قلعهٔ اتك است که حال دولت انگلیس پل مستحکمی درانجا مشتمل دوطبقه تعمیر نموده اند که طبقهٔ زیرین گذرگاه قوافل وطبقه فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تاپشاور وسرحد حالیه افغانستان آمدورفت میکنند وراه دیگر ازموضع دهنی کب بدریای جیلم میپیوندد واتیراه دریای اتك را ازمعبر نیلاب واقع سی وپنج کروهی پشاور عبره کرده پس ازطی مسافت بیست کروه واصل دهنی کب میگردد ومردم مسکونهٔ اینسه دوآبه قاطبهٔ اسلام اند وازشجاعت مداخل ومزارع این دوآبه را صرف خودها کرده بطایفهٔ سکهه نمیدادهاند واسیان مقبول خوش اندام که شایستهٔ زین ولجام اعنهٔ انام باشند ازانجا بهم میرسد ومردم انجا تنومندوقوی هیکل اند ومحدوده این میان دوآبه بقرار تاریخ احمدی که همه این تفصیلات ازان نوشته میشود مشتمل برجبال شاهخهٔ مرغمه وکریوهای مستصعب هست وجبال نمکسار درین محدوده بقرب پند داورخان ونهرجیلم واقعند وهرکدام ازمردم آنمقام که درین میان مسکن داشته اند برشعبه وقله کوهی تعمیر عمارتی کرده پر افراشته اند وبواسطهٔ همان یك عمارت ودشوار گذار بودن محل استقامت خودرا راجه خوانده بحکم دیگری کردن اطاعت نمی نهاده مکرر مطیع ومنقاد سلاطین درانیه بودند وپندداورخان شهروحصار بزرگی دارد و دریای جیلم اززیر آن میگذرد ومحصول این شهر ومضافاتش پانجاه هزار روپیه میاند معدن نمك تعلق براجگان طایفهٔ سکهه داشته واین میان دوآبه درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان نوادهٔ اعلیحضرت احمدشاه بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه درآمده پس ازان تمام مملکت پنجاب وملتان وکشمیر وغیره زامهاراجه رنجیت سنگه مذکور تقریباً متصرف گشته درسال ۱۲۵۰ هزار ودویست پنجاه هجری بقرارگاه اصلی خود شتافت که انشاالله درموقع آن ذکر شده میآید وگذرگاه سوم نهرآتك بقرب کالی باغ ودیره اسمعیل خان واقعست که ازانجا گذشته بملتان میرود

(میان دوآبه دوم)

که درین نهر مذکور جیلم ودریای جناب واقع وعرضش سی ویك کروه مسافتست ومواضع معمورهٔ این میان دوآبه قصبهٔ وذکیان وهسه قری شادی والند که مردم سکنه آنها مسلمانند وشهر بکرات میان دوله وغیره قصبات ودهات نیز درین میان دوآبه واقعند ونهر جناب بزرگترین انهار پنجاب وبرابر دریای کنك ولی آبش عذب(۱) تر ازانست

(۱) یعنی شیرین تر

(میان دوآبه سوم)

وآن درین نهر جناب مذکور ونهر راوی واقع وعرضش بخط مستقیم ۳۲ سی ودو کروه مسافتست وشهر وزیر آباد درین سرزمین بکنار نهر جناب اتفاق افتاده ودیگر قصبات چون(۱) نسودره و(۲) بگران والا و(۳) نودی موسی خان و(٤) سیالکوت و(٥) میردوال وغیره دهات وقریه جات وچهار محال این آباد همه درین میان دوآبه واقعند واز نجا راه بجانب لاهور میرود و گذرگاه نهر راوی درزیر قلعه لاهور است که مردم میگذرند واز گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرت سر عبور کرده بدان شهر میرود

(معمورات میان دوآبه چهارم)

این اراضی وبلدان درین آب راوی مزبور ونهر بیا واقع مسافت عرض سرزمین آن بخط مستقیم ۳٤ سی وچهار کروهست و(۱) شهر لاهور و(۲) امرت سر و(۳) جندالهو (٤) خواس پور و(٥) بیرون وال که مسکن وموطن افاغنه است همه درین

میان دوابه واقعند وامرت سر نخبه وعمده انهاست وخروج سکهان درابتدا ازملك مانجهه که امرت سر دران واقعست بوده ودرین شهر از کثرت سران و سردارن هرسری سالاری وهردری درباری بوده و هرکدام محصول دکا کین بازار تعمیر کردهٔ خویشتن را میگرفتند واز همهٔ سرداران ان شهر کلاب سنگه بهنگی ولد جند اسنگه برتری داشته چنانچه مرجع اکثر از مردم سکنهٔ شهر واهل بازار او بوده وامرت سر نام تالابیست که اما کن مخته از آجر وحجر در اطراف آن بر افراخته اند ودر میان این تالاب کنبدیست که معبد سکهان ومقام گروی ایشانست وزن ومرد گروه سکهه در هرگاه وبیگاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب گرنت می نمایند وآن کتاب را نانك ازفهم خویش درتوحید واختیار نیك سلوکی واجتناب ازبدرفتاری تصنیف کرده است وپس از خواندن وشنیدن آن کتاب همه روزه باواز جهر هتك حرمت واهانت ملت اسلام میکرده اند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاك وخاشاك واستخوان آکنده ساخته مردم شهر وبازار را از ایذاو آزار انها ایمن گردانید وشهر لاهور بخاصه مجده گروه مابین جنوب ومشرق امرت سر واقعست ومردم سکنهٔ این میان دوآبه از هندو ومسلمان مخلوطند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دو آبه در بین آب بیاس موصوف ونهر ستلج واقع وسی وسه کروه ۳۳ مسافت عرض آنست واین دوآبه را مردم پنجاب تنها دوآبه میگویند قطع نظر از دیگران وقصبات وديهات بسیار درین میان دوآبه واقعند ودوازده هزار سواره وپیاده از اسلام وسکهه در از منهٔ سابقه اقامه کرین انجابوده اند واز نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه ازانجا ابتدای خاك هریانه وبادنی سرهند میباشد الغرض ازدریای اتك تا کنار دریای(۱) جمن هزاران سردار ازمردم سکهه مسکن داشته ویك سردیگر را سرباطاعت فرو نمیگذاشته اند وسبب کثرت سرداران آن دیار اینکه هر که دو سه سر اسپی بدست آورده لجام بنگام می نهاد ندای سرداری میداد در روز نبرد باهزار مرد برابری میکرد چه دیگر مردم سکهه باوی در پیکار یار میگشت وبا وجود کثرت سوار آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نیاوردند چنانچه در محاربات آن پادشاه کشور کشا مسطور شده آمد

(۱) جنا

(تتمهٔ مناسبه دربیان استیلای سکهه وعقیده ایشان)

سکهه بمعنی مرید وپیرو است واین نامیه بواسطهٔ پیروی نانك موسوم به سکهه شده است وبقرار بیان صاحب سیر المتأخرین پدر نانك بقال واز قوم کهتری وصاحب ثروت بوده ونانك از فیض خدمت سید حسن نام درویش که صاحب حال بود ونظر تربیت جانب او داشت فی الجمله دانشی بهمرسانیده برحقایق ومعارف کتب صوفیهٔ اسلام اطلاعی حاصل نمود ومضامین اقوال عرفای ملت اسلام را بزبان پنجابی در سلك نظم درآورده کتابی فراهم ساخته گرنت نام نهاد و کثرت اتباع ومکنت در زمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مغول بوی میسر گشته مطاع خلق شد وتا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود وبغایت معروف است ودر خواندن آن مواظبت داشته تعظیمش مینمایند وچون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت ومتانتی نیست وفقراء اینطایفه بمثابهٔ فقراء اسلام وضع ورفتار میکنند ودر بلدان وقراییکه اهل این کیش سکنی دارند خانهٔ موسوم بسکنت که باصطلاح مردم افغانستان در مسال گویند تعمیر کرده یکتن مرشد ودیگر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقر گزیده زیست مینمایند الغرض از نانك دوپسر ماند یکی سری چند ودیگری لکهمی چندنام وپسر دویمی زر اندوخته عمربسیر وصید گذرانید واعقاب واخلافش نیز پیروی وی کرده تا حال بوتیرهٔ او روز میگذرانند وسریجند طریقهٔ درویشی اختیار کرده زن نخواست وبجای نانك پدرش بمسند نشست چنانچه انگد نام که یکی از خدام نانك بود بجای وی نشست وسیزده سال بعبادت گاه او بسر برده از عدم فرزند

امر داس نام مرید خود را خلیفه قرار داد واو بیست ودو سال بعبادت گاه مرشدش نشسته اگرچهٔ فرزند از خود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرار گاه اصلی خود شتافت واوهفت سال زندگی کرده از جن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست وپنجسال بطریقهٔ پدر بسر برده بمقر جاوید شدوپس ازو گرو هر گویند نام پدرش سی وهشت سال سالك مسلك پدر بوده از عقب او گرو هر رای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید وهفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت وبعد ازوهر کشن نام در کود کی برو ساده پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال در گذشت وبجای او تیغ بهادر پسر کوچك گرو هر گویند نشسته گرو رام را وبرادرهر کشن مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت ودرعداوتش همیکوشید تا که پس از یازده سال تیغ بهادر اسیرودست گیر امراء اعلیحضرت عالمگیرشده درسال ۱۰۸۰ هزار وهشتاد هجری بامر اعلیحضرت عالمگیر کشته شدمفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکور که معبد گزین هشتم نانك بودانباع وافر فراهم اورده صاحب مکنت واقتدارشد وجمعیتی بدورش گردامده طریق حیف ومیل مال ومنال مردم پیش گرفت وهم ازاهل هنود ازراه پیری ومریدی زر اخذ می نمود وازین امر واقعه نگاران باعلیحضرت عالمگیر اکهی دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهمرسانیده بر پادشاه خروج نماید واعلیحضرت عالمگیر ازعرض واقعه نگاران بنام صوبه دار لاهور منشور قید وبند ورا صادر فرموده در غل وزنجیرش انداخت وبعد از چند روز بموجب صدور حکم دیگر اورا بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در گذر گاها وبازارها اویخت وپس ازو پیروان ومریدانش ازهیبت وسطوت پادشاهی بدون سلاح بطور فقراء گردش میکردند وکرورام را وکه معاند تیغ بهادر بود(۱) درسال ۱۰۹۵ هزار ونودوپنج هجری پانزده سال بعد از وی بدرودجهان کرد ودر میان دیره دون واقع دامن کوه منصوری بقرار گیش هنود سوخته شد وقبرش بزر وزیور تمام انجام یافته تا حال استواراست وچون دران موضع دیرهٔ ازمستحدثات رام راو است که مسلمان انرا قبرو هند وسمادگویند ودون میان دو کوه را گویند بدیره دون موسوم گردیده است وگویند که کرورام را وسمات خودرا العیاذ بالله من التشبیه بمثابه کعبه ساخته ودرمیان برج وسط ان خاکستر کرورام راو واقعست وچهارپایه را که در زند گیش بدان میخوابیده متصل قبرش نهاده اند وبیرقیکه سی وشش گز ارتفاع آنست بدرب مقبره اونصب کرده پارچه سرخی بران پوشانیده اند وهمه مردان وزنان طایفه سکهه آن پیرقدرا نیایش وستایش میکنند وروز شادمانی ایشان که روز اول ماه وساك است مطابق ۱۱ ماه اپریل انگلیسی وموافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل ازسال شمسی است ولوح تاریخ فوت کرورام را وازسنك وجانب شرقی مقبرهٔ وی منصوبست الغرض پس ازارتحال اعلیحضرت عالمگیردرعهد سلطنت اعلیحضرت بهادرشاه وبقولی در اواخر زمان اعلیحضرت عالمگیر گرو گویند بن تیغ بهادر مسندنشین مستقر پدرش گشته پراگندگان فرقه سکهه را بتدریج جمع کرده اندك اندك مسلح ساخت واسبو آله حرب بهمرسانیده آغاز ترکتاز کردوکار گذاران پادشاهی اسباب قلع وقمع وی بیاراستند وگرو گویند ازخوف جان گریخته بامنی خزیده دوپسرش ازدست کاردار ان پادشاهی بقتل رسید وخودش پس از خاموش شدن آتش فتنه که افروخته وازجائیکه مأمن گزیده بود جانب منزلگاه اهل وعیال خود راه مراجعت برگرفت وچون عبورش بواسطهٔ حکام ومتصدیان سرهند متعسر بود بوعده ومژده دادن زربعضی از افغانان آنسرزمین را بدرقهٔ خود ساخت که اورا بعیالش رسانند وآنها بطرز افاغنهٔ آنجا لباس نیلگون درروی کرده موی سروریشش را بلند گذاشته باخود برداشتند ودرعرض راه هرکه از حال او جویا میشد درجواب میگفتند که پیرزادهٔ اوچه است وآنکاه که بمسکن خویش رسیدهان هیئت را که باعث نجاتش شده بود تغیرنداده پیروان خودرا نیزراه نمود که وضع مذکوررا اختیار کرده هرگز تغیرندهند الحاصل پس ازپیوستن بکسان وتردیکان خویش آشفته حواس گشته مانند مدهوشان ودیوانگان گردش میکردوباوجود آنحالت درپی انتقام خون فرزندانش میبود تا که بمرد واین آرزو باخود برد وطایفهٔ سکهه که سالك طریقهٔ اویند موی سروریش نمی تراشند وشارب نمیزنند واکثرلباس نیلگون میپوشند وبا اسلحه ویراق گردش مینمایند وهرچند از فرق مختلفه وابسته

(۱) بقرار نوشتهٔ تاریخ احمدی ونزاده عاصره

طریقه باشند از جهة اختیار کردن این نحله برطبق قاعدهٔ دیرینهٔ اهل هنود از همدیگر اجتناب واحتراز نمیکنند وبنطریقه دراواخر عهدپادشاه‌ذیجاه‌مرحوم‌اعلیحضرت‌اورنگ زیب‌بظهورپیوسته مختردش کروکوبندمد کوراست وپس‌از وبندانام بجایش‌نشسته مکنت واقتدارکلی بهمرسانید وچون‌کینهٔ دیرینهٔ کشته شدن‌تیغ بهادر وهردو پسر گروگوبند را درخاطر داشت درهرقریه ودهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید تاخته ازسکنهٔ آن هرکرا مییافت میکشت حتی از اطفال خورد سال درنمیگذشت وبآن‌هم اکتفا نکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان‌را بیرون کشیده‌هلاك‌میکرد تاکه‌اعلیحضرت‌بهادر شاه‌از جور وستم‌او آگاه گردیده رایت کوشمال وی برافراخت ومنعم خان خانخانان را باسی هزار سوار مأمور کرده بندا را درکوه کره محصور نمود وبحیله ازانجا بدررفت وبعد ازان محمدامین خان وآغر خان ورستم دل خان وغیره باز اورا محصور نموده کاری ازپیش نبردند وهمچنین اندك اندك مقابل افواج شاهی میکشت‌واکثر اوقات قطاع الطریق وسرقت بسر برده شب بجائی وروز درمأوائی گذرانیده مقیم مکن معینی نمیبود ودرقتل وغارت مسلمین‌وتخریب مساجدوتبش قبور ایشان مضایقه نمی‌نمود واین روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادرشاه ازدنیا انتقال‌نمود ودرلاهور طرح نفاق وقدح آئین وفاق درین شهزاده کان اتفاق افتاده کسی بکوشمالی وسرزنش سکهان نپرداخت ورفته رفته بازوی بندا نیروئی یافت تاکاریکهٔ سلطنت از فرجلوس فرخ سیرزیب وزینت پذیرفته اسلم خان صوبه دار لاهور به تنبیه بندامأمورگشت وباوی در آویخته مغلوب گردیده‌بلاهور درامد وازین فتح بند ازپاده ترمغرور شده پیش ازپیش دست کینه وآز بآزارجان وتاراج مال مسلمانان‌درازکرد وبایزیدخان‌صوبه دار سرهند بدفع اوبرخواسته بالشکر آراسته مهمیز براسپ ستیزد ودرلشکرگاه خویش بامددودی در خیمهٔ علیحده مشغول نماز مغرب شد ودر حالت گذاردن نماز یکتن ازاتباع بندا بتابه فدائیان حسن صباح غفلةً داخل نماز گاه شده بایزید خان را درحالت تضرع ونیاز اززندگانی بی‌نیاز ساخته سالمأبدررفت وبهمراهان‌خودپیوست‌واین‌خبرسمرگشته بفرخ سیر رسید واو عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی صوبه دار کشمیر را باچند هزار سوار مقوله بدفع بندا گماشت وزکریا خان پسرعبدالصمد خان را بجای بایزید خان مقتول بصوبه داری لاهور مأمور کرد وقمرالدینخان بن محمدامین خان اعتمادالدوله را باآغر خان بافوجی دیگر از مقوله وسوارهٔ نظام وتوپخانه بمعاضدت ومعاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب‌الامر پادشاهی عازم لاهور شده عارف خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد وخود رایت ستیز بقلع بندا برافراخته برسروی بتاخت ومحاربه سخت روداده آخرالامر بندا مغلوب‌گشته منهزماً درقلعهٔ گورداس پورشتافت ودرانجا محصور شده از امتداد مدت محاصره قحط وغلادر لشکرش‌افتاده کاو واسب ودیگر اشیائیکه بحلهٔ شان ممنوع وحرام بود همی‌خوردند تاکه‌بسیاری از ایشان از گرسنگی هلاك شده مابقی خواستار امان گردیدند وعبدالصمد خان ملتمس شاوایذیرفته علمی درمیدان استوار نموده قرار داد که اسلحه وآلات حرب خود هارا درزیرعلم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند وچون کار برین قرار گرفت پس ازفراهم شدن ایشان درلشکر اسلام‌همه را گرفته بفواد سیاه سپرده درکناررودیکه ازین گورداس پور میگذرد سر بریدند وسرکردگان شان را براشتران‌عریان وخران بی پالان غل بگردن وبازنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی برسرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور کردند وبعد ازچند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور درتحت حفاظت ۴ الدینخان مزبور وزکریا خان پسرخویش روانهٔ دهلی کرد وآنگاه که بقرب دهلی رسیدند محمدامین خان اعتمادالدوله از حضور فرخ سیرمأمور گشت که خود بندا راروی سیاه کرده برپشت پیل ودیگرانرا برخر واشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان رابرنوك سنان افراشته بشهر درآورد وچون بکمال فضیحت بحضور فرخ سیررسیدند بندا وپسرش بادوسه تن معتبردیگر درزندان ارك محبوس گشته دیگرانرا حکم شد که در روز صدنفر بمواجههٔ محکمهٔ کوتوالی درراستهٔ بازار قتل رسانند وپس از قتل همهٔ امراء پسر بندا را سربزانوی پدرنهاده از دست خود بندا بیا سا رسانیدند

واز پس پسر پدر را بزنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین درهرجا هرکرا ازین فرقه بیابند بلادرنگ آهنگ قتلش کرده نگذارند واز صدور این حکم همه مردم سکهه بشعب جبال شاهقه وشکنای مغارات ضیقه خزیده پناه گزیدند وزیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) ومزالق (۲) روز کار میگذرانیدند تا که ازجمله اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانیه روی بانهدام وانکسار نهاد باز آن گروه را بیرونی درباز وحاصل گشته از کوه فرود آمدند وهنگامه آرای قتال وجدال شده درهند وپنجاب استیلایافتندواکثرمساکن ومواطن را خراب وبیاب کرده ابواب تاخت وتاراج بگشادند تا که اعلیحضرت احمدشاه درانی را دست حمایت مسلمانی گریبان گیر گردیده چند مرتبه بقراریکه مذکور شده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کار بکنار آنهانهاد وتغلبات وتصرفات مابعد اینطایفه که درعهد اعلیحضرت تیمورشاه واعلیحضرت شاه زمان واعلیحضرت شاه شجاع وپسران سردار پاینده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میآید .

(۱) جاهای تنگ

(۲) جاهای لغزیدن

ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور گشت از جهان در گذشت شش پسر چون شهزاده تیمور (۱) وشهزاده داراب (۲) وشهزاده سلیمان (۳) وشهزاده شهاب (٤) وشهزاده سکندر (٥) وشهزاده پرویز (٦) ازوی باز ماندند واز جمله شهزاده تیمور وشهزاده سلیمان بادشاهی کرده دیگران بی نام گذشتند وخاندان این سلطنت را سدوزائی میگویند بدینمعنی که اعلیحضرت احمدشاه (۱) مرحوم بن محمدزمانخان (۲) بن سرمست خان (۳) بن شیر خان (٤) بن خواجه خضر خان (٥) بن سدو است (٦) واین سدو بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی در ماه ذی الحجه سال ۹٦٥ نهصد وشصت وپنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم باسدالله شده ۹۸ نود وهشت سال زندگی کرد ونامش بتلفظ عوام معروف بسدو گردیده است ووی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن یحیی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن فوفل (۱۳) بن زیرک است (۱٤) واز نجابارك والکو وفوفل منشعب شده اند زیرا که همهٔ اینان پسران زیرکند واو بن عیسی (۱٥) بن رجر (۱٦) بن افغل (۱۷) بن ترین (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخبون بن سره بن (۲۰) بن عبد الرشید (۲۱) ملقب به پتان است الغرض وزیر شاه ولیخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خودرا مدنظرداشت بعد ازطی بساط سوك اعلیحضرت احمد شاه اورا برتخت جلوس داد وشهزاده تیمور که متمکن ایالت هرات بود با لشکر آراسته راه قندهار برداشت ومقارن ایخال مدد خان (اسحق زائی) وغیره چند تن امراء که ازتسلط واستعلای وزیر شاه ولیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند ووزیر شاه ولیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار اند وهناك وبیقرار گردیده بمشورت وصوابدید شاه سلیمان با ۱٥۰ یکصد وپنجاه سوار از راه جبه طریق استقبال شهزاده پیش گرفت که شاید اورا بفسانه وفسون فریفته بخود مهربان سازد ودر فراه بعسکرگاه شهزاده تیمور راه نزدیك گرده بحر داخل اردو شده فرود آمد وشهزاده وسران سپاه از ورود او آگاه گشته همگنان باتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده رابدانسر آوردند که اورا قبل ازدرك ملاقات بمرك رسانند از فصیح بیانی وشیواز بانی کار را دیگر گون نسازد وشهزاده چون از تخت نشینی برادر کوچك خود سلیمان که بواسطهٔ وزیر شاه ولیخان شده از او آزرده خاطر بود در منزل سپاه آب واقع غربی بکوا انکوخان بامیزائی را مأمور بقتل شاه ولیخان کرده واو باتفاق وهمدستی اسلامخان ویرا بادو فرزند ودوتن خواهر زادگان ازجندش بقتل رسانید درین واقعه بیانیکه محقق ومطابق واقعست اینکه اعلیحضرت سراج الملة والدین فرمودند ودرج کتاب شد که وزیر شاه ولیخان نظر باینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوی نکوهیده خوی دست بتاراج خزاین وکارخانه جات پادشاهی کشوده ناموس دولت بیادرود پس شهزاده سلیمان را برای

دفع فتنه بر تخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکوراست طریق استقبال برگرفت نه راه غدر واحتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمور راز حسد ورشکی که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را برطبق مسطور از وی منحرف گردند تا اورا بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده بسلم اعتبارش عروج کرده‌ممکنت واقتدار دیگر خواهد یافت خلاصه اورا بواسطه ووسیله وحیله بمعرض قتل در آوردند که در صدور این سانحه نه شهزاده تیمور ملوم است ونه وزیر مشئوم زیرا که‌وزیر بپاس‌حفاظت ناموس‌سلطنت تدبیری‌اندیشید وازتقدیر خلاف‌اندیشه اش‌دید وشهزاده که درچنین‌وقت بدون ازهمان‌امرای لشکر رکاب که قتل وزیر را صواب پنداشته بودند دیگر بیرونی درهوای ونداشت میبایست درشریعت سلطنت بیرون از پسندیدهٔ خاطر آنها کاری نمیکرد وپس از کشتن آنها شهزاده ازآنجا کوچیده ومنزل بمنزل بساط راه پیچیده وارد قندهار شد وشاه سلیمان که دست نشانیدهٔ وزیر شاه ولیخان بود از راه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت ومورد الطاف بیکرانه گردیده رعب وهراسش از تسلیات برادرانهٔ او زایل گشت

ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه

﴿ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه برتخت سلطنت﴾

درسال ۱۱۸۶ هزارو یکصدو هشتادو شش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزاروهفتصدوهفتادو سه میلادی براورنك فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمش را بدین بیت مسجع ومنقش ساخت

علم شد از عنایات الهی ○ بعالم دولت تیمور شاهی

وسجع سکهٔ زروسیم را بدین بیت زینت آرا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا وغره از خور شید وماه ○ تا زند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

وپس ازانجام مراسم جلوس امراء را از عطای خلاع فاخره بخود مأنوس کرده احدیرا مأیوس نگردانید وارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه پدرش هر یك بمنصبی افتخار داشت بهمان طورگذاشت وپس از اقامهٔ چندیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمهٔ قندهار منتظم گشت بعزم ییلاق کابل وترتیب وتنظیم امور جزء وکل راه برگرفت وبعد از وصول در کابل اکثر امرای درانیه را که از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر ودلگیر شده در خلا وملاء سخن از معائدت وی میراندند وشاه از خیانت ومخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را با دیوان بیکی که سر خیل قتنه جویان بود بموقف سیاست احضار فرموده بیاسارسانید وازوقوع‌اینواقعه‌درانیانیکه ازسبب قتل وزیرشاه ولیخان سرکران بودند زیاده ترخایف وهراسان شدند وبخود اندیشیده سر از جیب تمرد کشیدند وعبد الخالق‌خان سدوزائی را که خودرا عم اعلیحضرت احمد شاه می پنداشت اغوا کرده بسالاری برداشتند واو بخیال خام از اجتماع وازدحام در انیان بیرونی دربازوی خود دیده داعی امر سلطنت شد وباندك فرصتی قریب شصت هزارسوار جمع وبروی کار آورده بعزم تسخیرکابل‌وخرابی سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه ازقندهار راه برگرفت‌واین وقت‌اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از ششهزار سوار که انهم بعضی را پسر در قندهار وپدر در کابل وبرخی را پسر در کابل وپدر در قندهار بود همراه نداشت لوای مدافعه افراشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق اوبود پاینده خان بارکزائی ومحراب خان‌شیرزائی ودلاورخان اسحق زائی با جمعیت خودها ازعبد الخالق خان روی برتافته بسوی اعلیحضرت تیمورشاه شتافتند وانگاه که جانبین بهم دررسیدند جنك سخت‌روی داده قندهاریان مغلوب شده هزیمت یافتند وعبدالخالق خان باجمعی ازسران‌طوایف‌درانی‌دستگیر گشته وی بامر اعلیحضرت تیمور شاه از حلیهٔ بصر عاری گردیده دیگران را امرای همرکاب شاه بزر خریده جانب مساکن شان روان نمودند وپس از حصول این فتح سردار پاینده خان بارکزائی ودلاور خان اسحق زائی که هر دوتن از عبد الخالق خان رو گردان وباشاه همعنان شده بودند بلقب سرفرازخانی ومدد خانی مخاطب وممتاز گردیدند واعلیحضرت تیمور شاه از فتح گاه رهسپارقندهار گردیده بعد از ورود در آنجا کسانیرا که بانی

فساد ومصدر کینه وعناد بودند تجسس وتفحص دستیاب کرده بپاسا رسانید وازانوقت مردم قزلباشیه ومغوله معروف بهزاره که بدستهٔ غلامان نامزد بودند معتمد علیهای اعلیحضرت تیمور شاه شدند ومردم درانی که بادشاه دعوی همسری وهمچشمی داشتند از نظر مرحمت بادشاهی بیفتادند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سر زنش مفسده جویان آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت انداخت وبنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پاینده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایهٔ مسلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش از مدارج علو رتبهٔ خویش فرود آمد ودلیل دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برانند که چون رحیمداد خان ازعهد اعلیحضرت احمدشاه رتبهٔ سرداری طایفهٔ بارک زائی سرافرازی داشت وتعهدامور اعلیحضرت تیمورشاه در سفر وحضر بذمهٔ وی بود جسورانه با از جادهٔ ادب منحرف نهاده گستاخانه کفتاروررفتار می نمود واگر چه گلات وحرکات اودرطبیعت اعلیحضرت تیمور شاه ناگوار می بود لیکن ازحلم طبیعی وحوصلهٔ پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود وازاندیشهٔ صواب پیشه بصلاح وقت حواله مینمود تا کما کذاز سرخیلان طایفهٔ جلیله بارکزائی چون محراب خان وکدو خان وغیرهما از زشت خوئی ودرشت گوئی او بستوه(۱) آمده ازراه استغاثه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی بردند واو عرض ایشانرا بپیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه ازاوضاع او منقبض خاطر بود این عرضهٔ طایفهٔ بارکزایی را برأی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مژده داد که دروز بارعام حاضر آمده بحضور خواص وعوام عرض پردازشوند چنانچه همگنان برطبق امر شاهی شرف بار حاصل کرده از رحیمداد خان بنالیدند وهم بمعرض عرض رسانیدند که اگرمارا ازروی ذره پروری بدنباله روی ملوکی مأمور فرمایند اقرب بشیوهٔ جاکر نوازی وابعد از روش زهره گدازی فرومایکان خواهد بود وشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی ودل جوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگر رحیمداد خان را پسر ویا برادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارید که هم حقوق خدمت اوضایع نشود وهم رعایت وحمایت رعیت میسراید نیکو نراست وچون پاینده خان حاضر بود یکدل ویکزبان بمنصهٔ اظهار وبیان اوردندکه اینك پاینده خان برادر کهتر او که از ناصیهٔ حالش آثار بزرگی هویدا ودامن خیالش از آلایش بد سلوکی پاك ومیراست پاماست پس اعلیحضرت تیمور شاه پیکر خجستهٔ اختر اورا بخلعت فاخرهٔ سرداری قوم بارك زائی بیاراست ورحیمدادخان کهانوقت ازباعث استغاثه رعایا طلبدار السلطنه شده بودازین ماجرا آگاه گشته لاوتعمی نکشت وهمچون سردار پاینده خان ودلاور خان که بتقریب مذکور گشت شیخ عبداللطیف کهازنیاز شیخ احمد زنده پیل بود بمنصب وکالت واخذ مالیات دیوانی منسوب ومأمور گردیدوالتفات خان خواجه سرا بخزانه داری معین گشت ونور محمد خان یاری بصاحب کاری ممالك محروسه افتخار حاصل کرد ومخطاب امین الملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبهٔ نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد وفتح الله خان سدوزائی که بتازگی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بندیمی خاص اختصاص یافت ومیر هزار خان الکوزائی بمنصب سرداری قوم خویش سر افرازشد وقاضی فیض الله خان دولت شاهی مدار المهام سلطنت ومشیر ومدبر مملکت قرار داده شد وامور دیوان ودفتر را بدست قزلباشیه سپرد وملا عبد الغفار خان جدید الاسلام که از اهل هنود وملت اسلام درآمده باعلیحضرت احمد شاه درین مملکت آمده کسب وتحصیل علوم دینیه کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز گشت واعلیحضرت تیمور شاه پس ازوکزیدن اعیان مذکوره را بر مناصب مزبوره بعزم قشلاق ایام زمستان در پشاور رفت

(۱) ملول وسنگین بارو عاجزوخسته ودل تنك وبستوه امدن دلتنك شدن

ذکر فتنه فیض الله خان خلیل

خلیل یك قوم کلان افغان مقیم اطراف پشاور میباشند چنانچه سابقه ولیب قوم مذکور بدرانی میپیوندد

(ذکر فتنهٔ فیض الله خان خلیل در پشاور وکشته شدن وی)

این شخص رئیس زمینداران ومرجع ومآب روستائیان نواحی پشاور بود وازخیال خام بطمع سلطنت درپی جمعیت ایام افتاده یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود با چندی دیگر از سرداران با خود متفق ساخته در قتل شاه همداستان شدند وباتفاق اسد الله خان که نیز از نخبهٔ زمینداران علاقهٔ پشاور بود وهمزبانی

سرداران ازراه حیله بعرض پادشاهی رسانیدند که مردم سکه انجمن کننده آهنگ ایذا واضرار مسلمانان پنجاب را دارند اگر اجازت باشد باجمعیتی از قبائل خلیل ومهمند (۱) وغیره بتدمیر (۲) آنها برخواسته ولایات پنجابرا از وجود آن گروه پاك ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آریم واعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان اکاه نبود ملتمس شان را منظور فرمود وفیض الله خان خلیل بهانه یافته بروفق ذکرصاحب تاریخ سلطانی بیست هزار وبرطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست وپنجهزار پیاده وسوار از مردم اسلامیهٔ پشاور ونواحی کشمیر فراهم آورده متوصد فرصت روز بسر میبرد تا که روزی اعلیحضرت تیمور شاه پس از صرف نهاری بعزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بغنود اینوقت را فیض الله خان خلیل وهمراهانش غنیمت شمرده بهانهٔ عرض دادن پیاده وسوار داخل بالا حصار شدند وکشکچیان ومحرمان سراپرده مانع آمده هرچند گفتند که شاه بخوابست نشنفته پاسخ میدادند که مارا شاه جهت عرض دیدن این سپاه طلب حضور فرموده است وهنوز در محل مقصود نرسیده از سبب دستوری ندادن ومخالفت نمودن حاجیان تیغ جفا کاری کشیده بقتل دربانان پرداختند وچندتن افغانرا که در مطبخ شاهی برای تناول غذا در آمده بودند نیز باناظر کارخانهٔ طباخی مجروح نمودند ودرخیال پرستاران مفسولهوجنبیه وقلماقیه که در کشکخانهٔ قریب حرم محترم شاهی بپا ایستاده بودند حشر واز دحام افغانان تبعهٔ فیض الله خان خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند وشاه ازهجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بر زیر عمارتیکه بطرف فصیل ضلع جنوبی بالاحصار واقعست صعود داده نردبان بالا کشید وبدستهٔ غلامان که گروه قزلباشیه بودند وغیره مستحفظین اطراف بالا حصارامر نمود که بقتل گروه بغات پردازند چنانچه ایشان بقتل پرداخته بعضی از مردم شهری را نیز ازسبب شهامت جامه وبشره با گروه شرارتدثار (۳) بخاك هلاك انداختند ومسافت هفت گروه ایشانرا زدهو کشته از پیش راندند وآنقدر کشتند که عین قلعه وحوالی حرم سرای شاهی ازاجساد کشتگان جای بانهادن خالی نبود وتعداد مقتولان ۶۰۰۰ شش هزار تن بحساب آمد وخود فیض الله خان خلیل بابسرش گرفتار گردیده بیاسا رسیدند وهم معلوم ومفهوم گردید که پسرزاده میان محمد بن شیخ عمر نیز با مخالفان اتباز ودمساز بود حکم تاراج قریهٔ چکنی از مضافات پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندك غارتی بشفاعت سرداران از نهب وغارت باز ماند وباقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریك فیض الله مذکور وباوی قرار داده بود که از دروازه قلعه تاخوابگاه شاه او برنج پاشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش که در پیش دارند بانجام رسانند بمکافات کردار گرفتار واز زیست کاه زندگانی نکونسار گشت وصاحب تاریخ سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلانخان جوانشیر که بجهت اتلاف (٤) مال دیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برامده دست کشتار از آستین پیکار براورد وشاهش در بین غلطانیدن وبخون کشیدن او مشاهده کرده آخرالامر که از بالاحصار فرود آمد اورا در بغل گرفته توازش فرمود وتمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود وهم بعطای خلعت فاخره سرافرازش نمود واسد الله خان مهمند جانب لعل پوره و کوهستان پاجور گریخته جان بسلامت برد واعلیحضرت تیمور شاه پس ازاطفای این نایرهٔ جانکاه از پشاور در کابل مراجعت کرده بنابرآنکه اکثرامور سلطنت خودرا بمردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش میداد وهم از جهت اینکه کابل در وسط ممالك واقعست وبهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامهٔ قندهار کرده کابل را دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهمند مثل خلیل که ذکرگشت

(۲) بدور کردن

(۳) دثارهر جامهٔ که به بدن ملصق نباشدوانرابر جامهٔ دیگر پوشند

(٤) نیست کردن وهلاك کردن

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه

[جانب ملتان وتنبیه وتأدیب سکهان]

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان

بعد ازفوت اعلیحضرت احمد شاه طایفهٔ سکهه هنگامه ارائشده شهر ملتان ومضافاتش را متصرف شدند

و اعلیحضرت تیمور شاه اگرچه ازین قضیه آگاه شد ولی بنابر اختلال داخلهٔ مملکت تغافل نموده سرزنش و کوشمالی آنها را موقوف فرصت گذاشت تا که بعزم قشلاق از کابل دربشاور نهضت فرماگشته رحل اقامت انداخت وشنید که مردم سکهه تقریباً شصت هزار تن فراهم گردیده ازنهر چناب ودریای راوی گذشته قصد تصرف دیرهٔ اسمعیل خان ودیرهٔ غازیخان وغیرهرا دارند وهم عزم نموده‌اند که پس ازتسخیر درجات ولایت‌سندرا نیز متصرف گشته ازدست‌کارگذاران دولت درانیه بیرون‌کشند پس اعلیحضرت تیمورشاه نخست سردار حاجی علیجان نامیرا بطبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان و عذوبت بیان مستمال سازد اماایشان ازوفور جمعیت وغرور وغوتیکه داشتند فرستادهٔ شاه را بدرخی بسته‌هدف گلولهٔ تفنگ ساختند وباخود همی گفتند که اعلیحضرت تیورشاه بما خوف وبیم نشان میدهد وحال آنکه خودش از ما خایف وهراسناك است وچون اینخبررا همراهان حاجی علیخان که گریخته جان بسلامت آوردند بشاه رسانیدند وشاه غضب ناك گشته تن بلباس سرخ کعلامهٔ خون ریزیست پیاراست وقواد سپاهرا مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر ومصاف لشکر فرمود وانگاه که فوج آراسته گشت ودو صف پیراسته شده بپا ایستادند واعلیحضرت تیورشاه برپشت پیل نشسته بعرض دیدن‌لشکر پرداخت ودر اثنای ملاحظه ومشاهدهٔ سپاه نگاهش بسردار مدد خان ووکیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هردو تن‌را درسایهٔ اسپان شان نشسته مشاهده کردونسنجیدانرا امر نموده هریك‌را ده ضرب چوب ادب فرمود وهمچنین‌هریك که‌سایه جاگزیده‌بود از ضرب چوب و تازیانه تنبیه شد و ازین تادیب وتهدید فاضل از علمای رکاب که رتبه همدمی شاه داشت قدم جسارت پیش گذاشته بعرض رسانید که تنبیه وتهدید اینگونه سرداران بچوب التبه مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهد بودشاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بپا ایستاده ایشان گاهاز صادیدند اگر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نپویند خصوصاً درینوقت که‌عزم غزا درپیش وارادهٔ جهاد پیش ازپیش است استراحت نباید طلبیدبلکه زحمت بایدکشید لهذایضرب ادب‌فرمودم وتسلی‌ایشانرا فردا بعطای خلعت خواهم‌نمود الغرض هژده هزار سوارجرارازافغان ومغول وقزلباش برگزیده درتحت رایت زنگی‌خان جرچی باشی‌قرار داده‌فرمود که‌بطریق ایلغارراه جهاد کفار برگیرند وهم ایشانرا اندرز نمود که‌در عرض‌راه باهم تکلم نکنند ودشنام بزبان نرانند که‌منافی ثواب غزاست پس زنگی خان سه‌دفعه بدور پیلیکه شاه برپشت آن نشسته بود طواف کرده هنگام عصر براه افتاد وازعقب‌او خود اعلیحضرت تیمورشاه‌نیزرو براه نهاد وزنگی خان اسپ رانده ازنهر نیلاب عبور کرده تمام‌شب را تاعصر روز دیگرراه نوردیده بفاصلهٔ مسافت هشت کروه از لشکر گاه مخالف رسیده ازاسپ فرود آمد واسپانرا آب وعلف وجو داده بعد بمسافت وفاصلهٔ هردو کروه سواران محافظ تعین کرد که کسی‌را از رهسپاران جانب‌سکهان نگذارند و نزد خود نگهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند وثالث اخیر شب درتنگ کرده پس ازحصول رفع خسته گی مرد ومرکب سوار مقوله وقزلباشیه را جانب دست راست وسواران درانیه‌را طرف دست چپ قرار داده خود باتجهیزار سوار از مردم یوسف زائی وبقیهٔ درانیهٔ قند هار درمیان جاگرفته حرکت کردند وبامدادان بفاصلهٔ دوکروه ازکروه سکهان رسیده نماز صبح را گذاریده حمله کردند وهنوز مردم سکهه نظر ببعد پشاور و دشوار بودن عبور ازرود اتك که‌در تصور داشتند بخبر ازنزول لشکر وغافل از حکم قضا وقدر بودند که اسلامیان چون بلای ناگهان دررسیدند وسکهان بقدرصد گام‌از لشکر گاهشان پیش آمده خودرا بدم‌تیغ غازیان دادند چنانچه دلیران اسلام بهنیروی بازوی دین‌داری وعون ویاری‌حضرت باری دست بسیف وسنان برده بکشش وکوشش قتال وجدال پرداختند وبیك حمله بسیار تن ازبیروان برهمن را بخاك هلاك انداختند ودرخلال‌اشتعال نائیره‌قتال زنگی خان سربرهنه کرده پیشانی خویش بقربوس(۱) زین نهادهٔ ازناصرحقیقی مددطلبیده بعد دلیران وجوانان قشون‌را بمحاربه ومضاربه تحریض وترغیب همی کرد تا که هزیمت بجمعیت خصم روی داده پشت بجنك نهادند

(۱) قربوس بفارسی بلندی پیش زین

واسلامیان تعاقب نموده اقدر بکشتند وبگشتند که شمار کشتگان درچمر که سی هزار تن بحساب آمد وبعضی ازسوار ایشان که فرار کرده اسپ بدربازده بود از ضرب‌گلولهٔ متعاقبین غرق‌لجهٔ فناشده طریق آخرت پیمود واز تمام جمعیت وحشر لشکرسکهه دوهزار سوار جان بسلامت برده دیگران همه‌کنه گشتندوسرهای کشتگان‌را بریده براشتران بارکرده درروز چهارم ازحرکت کردن ایشان از پشاور مراجعت کرده بفیض رکاب بوس شاهی واصل شدند وسی‌هزار سربخاك پای وی‌ریخته موردتحسین و آفرین گردیدند وزنگی‌خان وشاه ولیخان بن فتح‌خان کاکازائی وبهادرخان‌بن فیض طلب‌خان‌محمدزائی وسران قوم‌یوسف زائی واعیان مغولیه وقزلباشیه که شرکاء فتح بودندهمه ازعطای خلاع فاخره سربلندی یافتند واعلیحضرت تیمورشاه همچنانکه براه افتاده‌بود وارد ملتان شده شهر رابمحاصره انداخت وسکهان‌تاب مقاومت وتوان مدافعت درخود ندیده طالب امان شدند وکلید قلعه رابکار کنان پادشاهی سپرده سلامتی جان ومال یافتند واعلیحضرت تیمور شاه پس ازانجام مهام انجا حکومت ملتان رابشجاع خان سدوزائی تفویض نموده خودلوای مراجعت بجانب پشاور افراشت وپس‌ازچندی سردار مددخان اسحق زائی را بالتماس حاکم شکارپور به تنبیه وتهدید سندیان که تمردورزیده‌بودند گماشت واووارد محال سند شده پس‌از استیصال متمردان واستمال دیگران ایشان همه‌را بحاکم شکارپور مرجوع داشته خود عطف عنان کرده برکاب فیض انتساب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمور شاه رایت مراجعت ازپشاور بطرف کابل افراشته بالجمله شایان وارد شد

توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان وتسخیر بهاول پور وغیره

§ ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه §

(دفعه دوم بجانب ملتان وتسخیر ولایت بهاول پور وغیره)

مفصل اینجمل اینکه رکن‌الدین محمدبهاول خان‌بهادر عباسی وقصرت‌جنك حافظ الملك سردار قوم‌داؤدپوتره بسیاری ازمضافات سند وملتان را متصرف گشته بدون مراحمت یك دیگر هریك بحکمرانی برگنه(۱)پرداختند وباج دهی وخراج گذاری را ازنپردن بکار کنان پادشاهی بازداشته هردون خودرا حاکم مستقل ساختند واعلیحضرت تیمورشاه ازکردار آنها خاطر گران گردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را گوشمالی داده ولایات متصرفهٔ شان‌را درقید اطاعت سلطنت آرد پس باعساکر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد وبهاول‌خان از ورود شاه در آنجا آگاه‌گشته ازبلدهٔ بهاول پورکه‌تقریباً بفاصلهٔ ۳۵ سی‌وپنج کروه جانب شرق جنوبی ملتان واقع است برامده باعیال واطفال واحال واثقالش راه قلعه که در ریگستان بی‌آب برای چنین روز خود بنیاد وآباد کرده‌بودبرگرفته پناه گزید وازین‌سوقراول لشکراعلیحضرت‌تیمورشاه کەجانب‌بهاول پوررده نوردبود داخل آن بلده شده دست تاراج کشودند وبسیار عمارات‌را آتش زده سوزانیدند وخود اعلیحضرت تیمور شاه نیز ازعقب بالشکر دررسیده بقیهٔ مال ومنال بهاول خان راضبط دیوان خاص‌فرمود وسردار مددخان اسحق زائی‌را ۲۰۰۰۰ با بیست هزار سوار امرنمود کەسه‌روزه آب‌وعلوفه برداشته روی بسوی قلعهٔ کەبهاول خان پناه گاه خود ساخته بود آورده وتاسه‌روز اورا بمحاصره بدارد بعد لشکر دیگررفته اومراجعت نماید اما مددخان قبل‌از بسر آمدن مدت ومعاودت جلاب کنده اردورا ازاحتیاج آب‌رهانده قلعه را هدف گلولهٔ توپ ساخت واز کثرت گلوله اندازی انواب ساعقه بار آتش بقورخانهٔ اندرون قلعه افتاده ازصدمهٔ بارون رخنه در دیوارش رُوداد ولشکر شاهی یورش برده کلید فتح بدست آوردند ومال ومنال بهاول‌خان بتاراج رفته خود وپسرش جبین‌ضراعت بخاك انابت مالیده معفوگشت وخراج آن محال‌را بذمه گرفته تعهد نمود که همه ساله بکارکذاران پادشاهی رساند ونیز قرارداد که در اوقاتیکه شاه رایت تنبیه وسرزنش سکهان شقه کشا نماید ومتوجه لاهور شود بااایل واولس خودراه معاونت پیاید وبعد ازموثق داشتن میثاق ازحضور شاه بخلعت وحکومت آنجا سر افراز شده خود اعلیحضرت تیمور شاه راه معاودت دارالسلطنهٔ کابل برگرفته باحشمت وشوکت هرچه تمام تروارد کابل گردید

(۱) برگنه زمینی که از ان مال وخراج گیرند

ذکر تنبیه و سرزنش شاه مرادبی

(ذکر تنبیه وسرزنش شاه مرادبی حکمران بخارا)

درخلال احوالیکه مرقوم شده آمدشاه مرادبی ازگرفتاری شاه‌مامور بجناب وسند فرصت یافته‌اراضی‌خراسان وترکستان متعلقهٔ‌افغانستان را جولان‌گاه‌تاخت وتازساخت ومال ومنال رعایارا غارت‌کرده شوروآشوب درانداخت واعلیحضرت‌تیمورشاه برعایت مواحدت درملت ازکرداراو تغافل نموده کاردیگر ممالك محروسه راست می‌فرمود تاکه درهنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پورشاه مرادبی بعزم نهب وغارت خراسان لشکر کشیده مرورا متصرف شدوسکانش‌را تاراج‌کرده سی‌هزارتن‌را ازآنجاکوچ داده درنواحی بخارا برده مسکن‌داد وبموش آنها ازرؤسای شهرسبزو بخاراجمی رابقامهٔ مروکاشته بنیادتعمیر وترمیم آنرا برای مردم رعایای خودنهاد وایخبر پس ازمراجعت سفر ملتان سمرگشته بااعلیحضرت تیمورشاه رسید واونخست باستصواب آرای اراکین سلطنت خویش مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزدشاه مرادبی فرستاد تاازجادهٔ جهالت عنان بازکشد وکاربجنبش دادن جیش نکشد اماآونامهٔ شاه‌را نپذیرفته بل جواب‌هم‌ننگفته ردکرد واعلیحضرت تیمورشاه عزم سفر ترکستان‌را شهرت داده بتأنی بنیاد حرکت بجانب آن‌بلادنهادکه شاید شاه‌مرادبی‌ازآوازهٔ لشکرکشی وی آگاه شده بدون‌خون ریزی‌راه بجای‌خجلت شودوطریق سعادت پویدتاکه آهسته آهسته اسب رانده درماه‌ذی‌حجه‌وارد آقچه‌شدوازانسوی شاه مرادبی باپنجاه‌هزارسوار روی بمقابله‌نهاده دربرابر اردوی شاهی صف آراگشت ویومیه جنگ قراول (۱) باهراول(۲)روی همیداناکه روزی شاه مرادبی‌برادرخودرابامی هزارسواربعزم شبخون ازنهرجیحون‌عبورداد‌که درعقب لشکراعلیحضرت‌تیمورشاه خویشتن را رسانیده شبانگاه(۳)برسیاه‌او بتازند واعلیحضرت تیمور شاه آگاه گشته دلیران‌را باآراستن سلاح‌امرکرده هنگام عصر سررا‌ه‌برگرفته جنگ درپیوست وجانبین بکشش‌وکوشش پرداخته خون همدیگررا ریخته آخرالامر اقاغنه چیره‌دست‌گشته بخارائیان شکست یافتند وششهزار تن‌ازاوزبکان وجمی ازافغانان‌کشته شده شاه مرادبی ازین هزیمت خوفناك گردیده یکی ازاجلهٔ علمای عصر را ازبخارا خواسته بعذر خواهی نزداعلیحضرت تیمورشاه فرستاده پیام‌داد‌که پس‌ازین مصدر امریکه موجب عتاب شاه‌باشد نخواهد شدوبیرون ازاطاعت وانقیاد را هی‌نخواهد پیمود وشاه عذراورا پذیرفته موقوف بدین‌شرط گذاشت که تادم وایسین برین‌گفتهٔ خوراسخ دم‌وثابت قدم‌بوده عدول ونکول ننماید والاجزای کارش بگذارش نهاده آیدپس شاه مرادبی انگشت اطاعت بردیدهٔ قبول‌گذاشته عدول ازسخن خویش را ناقض عهد انگاشته عهد نامهٔ باخته وتسوق بسیاربرسم پیش‌کش فرستاد وشاه ازعطای خلاع فاخرهٔ خسروانه اورامسرافراز فرموده خطوط ناصحانه بین مملکتین‌را معین نموده مراجعت کرد ودروقت عبور ازکتل هندوکش اکثردواب وایسری ازسپاهیان رکاب ظفرانتساب قتیل دست بردبرد گشت

(۱) قراول پیش‌روانکر وهم فوجی که برای‌تعین موضع‌جنك معین‌میشود

(۲) هراول فوجی‌که از همه‌پیش‌باشد

(۳) یعنی شب هنگام

ذکر فتنه آزادخان صوبه دار کشمیر

﴿ ذکرفتنهٔ آزادخان بن‌حاجی کریمداد خان صوبه دار کشمیر ﴾

توضیح این مقال اینکه حاجی‌کریمداد خان عرض بیکی ازحضور اعلیحضرت احدشاه بحکومت‌کشمیر مأمور شده پس ازفوت او آزاد خان پسر کهترش از طرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدر خویش‌شده دیگر برادران خودرا از کشمیر بیرون کرده وایشان راه درگاه شاه پیش‌گرفته ازحضور پادشاهی نوازش یافتند وخود آزاد خان بحکومت پرداخته مالیات آنولایت رادرکیسه وکنجینهٔ آمال‌خودنهاده اعیان‌سپاه‌را ازعطای زرودادن خلعت‌بهره‌ور گردانیده سه هزارنفر از مردم سکهه وغیره نوکر گرفته داخل‌لشکر کرد بعدازان از رسانیدن مالیات کشمیر سرباز زده کردن‌بغی برافراخت واعلیحضرت تیمورشاه ازین‌کاراو برآشفته نخست میرمحمدعلی خان مخاطب بکفایت خان موسوی را بدلالت وهدایت او از کابل مأمور نمود که اورا بزبان استمالت نماید تاکار بشمشیر وسنان نکراید واو وارد کشمیر شده باوجود سفاك ومبیاکی آزاد خان دلیرانه زبان باندزراو کشوده تحویف وتحذیرش نموده

سه لك روپیه نقد وجنس عوض مالیات کشمیر که نداده وخود تصرف کرده بود گرفته ظاهراً باراستن اسباب مراجعت کابل پرداخته باطناً بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی از شرارت او که ازنامیه حالش هویدا بود عرض پرداز حضور شامشد وشاه مرتضی خان وزمان‌خان برادران برزك آزاد خانراکه از وی بسبب بیرون کردن از کشمیر رنجیده بودند باسی هزار مرد پیکار کیل آن دیار فرمود وهنوز میرمحمدعلی خان در کشمیر بود که ایشان بقصبه بکلی واقع‌قرب کشمیر رسیده فرود آمدند واین‌وقت آزاد خان نیز درقصبه مذکوره بخانه خسر خود بود چنانچه ازورود لشکرخبر شده بکنار دریائیکه فاصل‌بین او وجنود شاهی‌بود آمده بایستاد وچشم تماشا کشوده نگاه کرد درین‌حال رجال اردوی‌شاهی بانك‌زده ازوی پرسیدند که کیستی و ایستاده برای‌چیستی آزادخان‌پاسخ داد که پدر شمایم ونام خویش گفته سه‌ضرب تفنك‌زده راه مراجعت پیش گرفت وروزدیگر محاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان امیرلشکر آزاد خان کشته‌کشت وافواج پادشاهی غالب گردیده تبعهٔ آزاد خان مغلوب و دوهزارتن باب مظفر آباد غرق ومنکوب شدند وخود آزاد خان خواست که درکشتی‌نشسته فرار نماید اما پهلوان خان عموزاده او مانع آمده بوی گفت که در حین اختیار کردن بغاوت سخن را نشنیده شیوه خلاف صداقت پر گزیدی اکنون اقامه نمای وبه ثبات‌گرای نامن‌مردانه کوشیده شایدنیکی‌بروی کار آرم چنانچه اورا از گریبان بازداشته لشکری فراهم کرده سامان جنك ساز کرد و بالشکر شاهی‌در آویخته هزیمت داد وبرهان خان فوفل زائی را دستگیر ساخته لوای فتح وظفر افراخت وبآزاد خان مشعوفانه داخل کشمیر شد وعساکر شاهی بازتن بسلاح آراسته ساز جنك بآواز در آوردند وبورش برده کشش و کوشش بسیار بروی کار آورده شکست یافتند وروی از پیکار برتافته سه تن از سرداران بابسیاری از افراد سپاه اسیر و دستگیر گشته جانب زوابه گنامی شتافتند درخلال این‌حال سیدی از سادات متوطنه قوم‌یوسف زائی تن‌تنها پایداری کرده درمدافعه استواری نموده پسندیده نظر آزاد خان آمده وامرکرد که اورا زنده‌بر گرفته بنزدش آرند وهرچند مأمورین آزاد خان اورا مژدهٔ خواستن داده اساس ترك مقاتلهاش نهاددست ازجنك برنگرفته تا که هندوئی شمشیر حواله دست‌شجاعت پیوستش نموده مجروحش ساخت بازهم تیغ بدست گرفته روش مردی را رایگان پنداخت و بمأمورین آزاد خان نعره‌زده گفت که هرگز تن بشما درندهم مگرانیکه مرا واگذارید که همچنین صمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم ناچار ایشان اورا راه دادند که همچنان سواره و شمشیر برهنه برکف نزد آزاد خان شده سلامی گفته پیش روی صف بایستاد ودر جواب پرسوش نام‌ومقام خود بآزاد خان گفت که سیدم وعلول شاه‌نام دارم ودرقریه انمان‌خیل یوسف‌زائی مسکن ومقام وسیادتش بواسطه روشنامی نجیب‌الله خان بیقین پیوسته صدروپیه ماهانه وجراح جهت‌التیام‌زخش مقرر گردید وپس ازصحت یافتن پنجصدروپیه دیگر انعام‌باوفرموده‌نوید داد که بواسطه‌او هرکه ازمردم یوسف‌زائی هوای ملازمت درسر داشته باشد حاضر آمده مواجب مقرره دریابد و۱۵۰۰ وهزارو پانصد نفر اسیرانی راکه دست‌گیرشده بودند نیزتکلیف ملازمت‌کرده ایشان نپذیرفته از نزدآزادخان ظاهراً رخصت انصراف یافتند وباطناً کشتی بامان‌دریای مظفر آبادرا امرکرد که دروقت عبورهمه را غریق‌لجهٔفنا نموده ازکسوت حیات عاری ساختند

لشکر فرستادن اعلیحضرت تیمور شاه بمعاونت‌سپاه خویش

« توجه نمودن خود اعلیحضرت تیمور شاه »

بالشکر جانب کشمیر ودفع نمودن فتنهٔ آزاد خان وانجام کار آن

چون شاه از هزیمت سپاهش آگاه گشت خود بالشکر منتظم راه پشاور پر گرفت ووارد آنجا شده سردار مدد خان اسحق زائی را باچندی دیگر از سرداران وفوج شایان بقلع ریشهٔ فتنه وفساد آزاد من جانب کشمیر روان کرد وایشان از کذر گاه اٹك عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمدافعه بر خواسته بجنك قراول پرداخت وچندی بمحاربه درین اثنا روز جانبین بسر رفته اخرالامر مدد خان چندتن از کسان آزاد خان را چون احمد خان وغیره بنوید عطای زرویم دادن از خشم شاه والا گهر باخود متحد

ساخت مقارن ایجال آزاد خان شادیخانرا بشبخون نامزد کرده سردارمدد خانرا کاه کشته بجود داری وپاسداری پرداخت چنانچه در زمان حملهٔ شب تازان محاربهٔ سخت رو داده خود ازاد خان نیز ازعقب لشکرش در رسیده جد وجهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد وهمیشه کار زدو خورد بهمین وتیره پیشهٔ شان بود وهیچیک فتح حاصل نمی نمود تا که ازاد خان از پیوستن ومتفق شدن سران لشکر خویش باسردار مدد خان خبر یافته روی ازحرب برتافته جانب پنیش شتافت وجنگ کنان باچند تن ازهمراهانش در کوهستان آنجا که بسی دشوار گذر بود درامده بخانهٔ راجه رستم خان خسر خود پناه گزید ووی باعزاز و اکرام او گرائیده در هیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد ودر اخیر کهپیام خایفانهٔ سردار مددخان بدو رسید که بااو در یك کلیم خواهد پچید وبیز ازو هراس داشت که علافهٔ مملوکهٔ اورا متصرف خواهد گردید پس بحیله وتدبیر اسلحهٔ همراهانش را باسلاح خودش تمام گرفته الا تفنگچهٔ که در کمر داشت واگذاشت وروزیکه آزاد خان در حجرهٔ بخواب بود درب خوابگاهش را ببسته قفل زد و کس نزد سردار مدد خان فرستاده ازکار خویش آگاهش کرد واو اسلام خانرا بادوهزار سوار گماشت گرفته آزاد خانرا گرفته باخود دراورد و آورد و آنگاه کوی بیدارشده دررا بالای خودبسته یافت خودکشی اختیار کرده بضرب تفنگچهٔ که باخود داشت جانش‌را از زحمت سیاست رهانید وقبل ازانکه قالبش ازروح تهی‌شود اسلام خان رسیده دریکشود وچشمش را ازین برآورد ودر چنین حالت اسلام خانرا دشنام داده گفت که اگر سلاح و حربهٔ داشتی ترا زنده نگذاشتمی واسلام خان دیگر فرصت سخن گفتنش ندادە سرش‌برید وبحضور اعلیحضرت تیمور شاه فرستاد وشاه باوجودیکه ازشورش وی‌متالم ومتوهم بود نظربهمت وشجاعتش متاسف گشته امر دفنش فرمود ومادر اورا بفرمان طلب ازقندهار خواسته واواز اندوخته پسرش دو لك روپیه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد وهم تکلیف شوهر کرفتنش نموده ازحقیقت مذموم‌بودن شوی نخواستن تیه بل‌عموم زنان بر طبق شریعت سید انس وجان نصیحت واندرزش کرد اما نپذیرفته باندازهٔ کفایت مؤنت ومعیشتش از حضور شاه تخصواه برایش معین گردیده بافتح جنگ نام پسر خورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد و آخرالامر در سلك بانوان حرم‌محترم شاهی منسلك شده از هم بستر گردیدن باشاه سر افراز گشت

ذکر فتنهٔ ارسلا خان مهمند

(ذکر فتنه ارسلا خان مهمند و کشته شدن او)

این‌ارسلان‌خان‌بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که درعهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مامور شده بود واینوقت شیوهٔ نمك حرامی اختیار کرده رهسپار وادی ضلالت گشت ودرقلعهٔ خود که درموضع دکه واقع دهن خیبر بود نشسته از اقوام افریدی ومهمند جمعی را باخود متفق وهمداستان ساخته درممالعت عبور ومرور افواج شاهی وقوافل ازدرهٔ خیبر وغیره طرق پرداخت چنانچه هرکه برطبق خواهش او چیزی باسم باج وخراج میداد ازتاراج مال ایمن گردیده بیدرقه گی یکی ازهمراهان اوازدرهٔ مذکور ودیگرراهی که پیش داشت سالم میگذشت ودیگرکسی را راه عبور نمیداد وچند بارلشکر بادشاهی بسرزنش او مامور گشته ازصعوبت راه که درین جبال شامخه واقع بود بروی ظفرنیافته مراجعت نمود وآخرالامر اعلیحضرت تیمورشاه از سبب عدم استیلا بآن قطاع الطریق رنجیده خاطرگردیده کارگذاران پایهٔ سریر سلطنت را عتاب وانتباه نمود که بدست نیاوردن دزدی با اسباب سلطنت چه معنی دارد وقاضی فیض‌الله خان ازراه تسکین نایرهٔ غضب شاه که ملتهب‌گردیده بود زانوزده بعرض رسانید وآوردن ارسلا را بعهده گرفته اورا بمژدهٔ امان جان وتاکید ایمان تسلی داده نزد خود آورده بند برپایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرده بنابر امان دادن قاضی فیض‌الله خان شاه بالفعل ازخونش درگذشته آخرالامر ازکثرت عرایض ستم دیدگان دست او امرقتلش صادر گردیده پس از کشتنش بپای پیل بسته جسدش راشهر گردکردندوهمچنین فتح‌خان یوسف‌زائی که جاده پیمای‌طریق گمراهی شده ریاست مظفر آباد را متصرف گردیده طرق کشمیررا بر روی‌کار گذاران شاهی بسته بود ولشکر بادشاهی بتنبیه

وتهدید او مأمور گردیده بروی ظفر نیافت تاکه بواسطهٔ فیض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده بکشیدن طناب ویافشردن گلو هلاك کشت وظفرخان پسرش پس ازمرگ پدر بجایش مقر گردیده تاسال ۱۲۱۳ هزارودویست و سیزدهٔ هجری طریق اطاعت پیموده ایذا بکسی نرسانید وازمظفر آباد تاحسن ابدال درتصرفش بوده مال دیوانی را بمثابهٔ جابگیر خود صرف نموده بعمال دیوان سلطنت نمیداد وازخوف یاسارسیدن پدرش حاضر بایهٔ سریر سلطنت نیز نشد .

ذکرفوت اعلیحضرت تیمور شاه

ذکر فوت اعلیحضرت تیمورشاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

چون عجوزهٔ دهر همواره چهرهٔ حیات هرنیك وبدرا بناخن مصیبت میخراشد وهریك ازشاه وگدارا امید زندگی جاوید هرگز نبوده ونباشد درهنگام قشلاق کردن اعلیحضرت تیمورشاه دربشاور که اکثر شهزادگان کوچك حاضر رکاب وشهزاده همایون حکمران قندهار وشهزاده محمود بحکومت هرات مأمور بودند وشهزاده زمان ولیعهد بدار السلطنهٔ کابل اقامه داشت مزاج شاه ازسبب انهماك در ماکولات تغیریافته بمرض مزاق گرفتار گشت وازعلاج اطبای حاضرهٔ رکاب صحت پذیرنشده ازعرض والتماس ایشان گاه گاه بودن هوای پشاور را در معالجهٔ خود عذر نهادند باتن تب دار راه کابل برگرفت و چون در منزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان گاه ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود درینمنزل شرف دست بوس حاصل کرد وشاه چپنش را بوسه داده بعوض دورأس اسپ سواری او گاه شدت راه پیودن سقط شده بودند دو راس از اسپان خاصهٔ یزك بازین وبراق طلا بشهزاده عطا فرمود و ازانجا باهم روانه شده شبی در منزلی شاه خوابی دیده بشهزاده زمان وقاضی فیض‌الله خان که هردو حاضر بالین وی بودند بیان نمودکه درعالم رویا چندتن پیش آمده تاج شاهیرا ازتارگ برداشته بفرق این فرزندم که حاضر است نهادند وتعبیرش را ازخود کردند که آفتاب عمرم را وقت غروب است وپریدن طایرروحم ازقفس تن مطلوب وازبیان این خواب وتعبیر بااضطراب شهزاده وحاضرین همه بگریه درآمده از گریه وناله آنها دراشك بچهرهٔشاه تیزغلطان گشت ونصیحت واندرز چند فرزندان خودش فرموده ازانجا کوچیده چون داخل کابل شد درروز یکشنبه هفتم‌ماه شوال سال ۱۲۰۷ هزارو دویست وهفت هجری ایام عمرش سری کشته روحش بفردوس برین درشد وبمسند سلطنت بیست‌و دوسال پدرود تاج وتخت نموده مادهٔ تاریخ فوت او و جلوس شاهزمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اصفهانی بر سبیل تعمیه برشتهٔ نظم در آورده وآن اینست .

دوتنش چه دلخواه‌و چه جانگاه‌نشست خور شید برامد از افق ماه نشست
از گردش مهرو ماه تیمور زتخت برخواسته نواب زمان شاه نشست

بکم کردن عدد جلوس تیمور از عدد تخت‌وافزودن‌عدد نواب زمان‌بران مطابق‌سال‌فوت اوست‌الغرض بیست‌وچهار فرزند چون همایون (۱) ومحمود (۲) واحمد (۳) وزمان (٤) وسلطان (٥) ونور ده (٦) وملك گوهر (۷)واکبر (۸) وحسین (۹) وحسن (۱۰) وعباس (۱۱) وبلنداختر (۱۲) وشاهرخ (۱۳) وشاه پور (۱٤) وجهان والا (۱٥) وفیروز الدین (۱٦) وابراهیم (۱۷) وفرخ (۱۸) وشجاع الملك (۱۹) وخاور (۲۰) وایوب (۲۱) ومیرزا میران (۲۲) ومیرزا کهندل (۲۳) ونادر (۲٤) از او ماندند واعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وضع سلطنت خویش را برطبق سلاطین بزرك نهاده جیغهٔ مکلل از الماس بسر میزد وحمایل مکلل بدوش می آویخت وبالا پوش خود را بجواهر تزین می آراست و کوه نور را بساعد راست وفخراج را ببازوی چپ می بست وهردو قطعه چنانچه رقم‌شده‌آمد از زوجهٔ اعلیحضرت نادر شاه باعلیحضرت احمدشاه رسیده بودند ودیگرجیغهٔ مکلل بجواهر بفرق اسپش نصب میکرد وازسبب بست قامتی کرسی مکلل جهت سوارشدن ساخته بوقت سواری

یاران نهاده براسب می‌نشست وبسیار استراحت طلب وعیش گزین بود وباوجود آن ازاحوال رعیت وسپاه آگاه بوده مردم راباز عرض میداد ودرنگ وتوقیف درکار دولت ورعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود وکار گذاران سلطنتش برطبق دستورالعملیکه عطامیشدند مطلق العنان می بودند

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان

(ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان)

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آگاه شدند هریك قاضی فیض الله خان دولت شاهی وسردار پاینده‌خان ملقب بسرفراز خان بارك زائی ونور محمد خان امین الملك باری وملا عبدالغفار خان جدیدالا سلام وفتح‌الله خان سدو زائی ملتانی واختر محمد خان نور زائی وامیر اصلان خان جوان شیر وجعفر خان‌قز لباش وغیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان وسران بار وسپاه را از جانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند وانگاه که همگنان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را ازین سرای پرعنا ابراز داده افشاء کردند ودر وازهای‌بالاحصار را بربسته عهد اتحاد واتفاق انعقاد داده‌جسد شاه را در چهار باغ وسط شهر دفن کرده باشهزادگان امر فاتحه‌و تعزیه را بدیوان خاص انجام نمودند بعدمتفق الکلمه برطبق عهد یکه منعقد داشته بودند بهمهٔ شهزادگان سخن سلطنت درمیان آورده یك زبان درمعرض‌بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد ومشروط بپذیرفتن جمی ازاما جداست که شما وامراء باشید پس‌هر که را ازشهزاده گان منتخب‌نموده اختیار کنید البته‌امر خطیر جهانبانی را سزاوارخواهد بود وشهزادگان بخبرازمیل خاطرامراء بجانب شهزاده زمان‌بودند هریك که بیرونی دربازوی‌خود داشت بطمع‌خام خیال سلطنت‌بخت آغاز کردوازهمه شهزاده عباس‌که دراواخرعهدپدربالیالت پشاورمقررگردیده بود بیشترهوای سروری درسرداشت خلاصه هر کدام بمقامی کلام رانده امراء را از نزاع ایشان دانانده پس ازقیل‌و قال بسیارداخل‌کشمکخانه شدند وشهزاده زمان بسرای خویشتن رفته رأی دیگران برامارت شهزاده عباس قرار گرفته از کشمکخانه برامدند ودرجای وی‌در آمدندکه بسلطنتش برارند وامراء فرصت راغنیمت‌شمرده دربسرای‌شهزاده‌عباس‌که‌همه‌شهزادگان در آنجابودبستند ومردم جوانشیر شیعهٔ امیراصلانخان را بحفاظت‌گماشتند که ایشانرا راه بیرون شدن ندهند وخود شان نزد شهزاده زمان رفته او را که قدم بمرحلهٔ بیست ساله‌گی گذاشته بود بسلطنت برداشتند وهر کدام از امراء فراخور حال خویش تعارفی پیش‌کشیده خلعت ومنصبی یافت ووجوه درهم ودینار بدین‌بیت درجهٔ اعتبار ورواج گرفت

طراز یافت بحکم خدای هردوجهان رواج سکهٔ دولت بنام شاه زمان

ومهرفرامین واحکام بدین سجع زینت بخش صحایف وارقام گشت

قرار داد زالطاف خویشتن یزدان نگین حکم جهان را بنام شاه زمان

ومسامی جمیلهٔ که سردار پاینده خان درباب سلطنت او بکار برده برتخت سلطنتش قرارداد انشاءالله تعالی درجلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می آید که وی ازروی صداقت واخلاص چه خدمت بتقدیم رسانید وچگونه پاداش کردارش رادید .

ذکر قید شاهزادها وجانب داران ایشان ومنصبدادن امراء

(ذکر منتخب کردن ولقب دادن اعلیحضرت شاه زمان مر امراء را)

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس اریکهٔ سلطنت شد کسانی را که بپاد شاهی اورضا نبودند وجانب دار دیگری از شهزادگان بودند همه را باشهزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان بربست و از انجمله شهزاده شجاع الملك برادر اعیانی خود را امر کرد که اگرچه بسن رشد نرسیده ومراحق است در سفر وحضر بقرب بارگاه جای زیست داشته مقر دیگر نگزیند وامرای طرف دارخویش رابپیش خوانده

نیك بنواخت وهریك رابخطابی سربلند ساخت چنانچه رحمت‌الله خان کامران خیل‌سدوزائی رابخطاب معتمدالدوله ولقب وفادار بهادر وحافظ شیر محمد خان بن شاه‌ولیخان وزیر که بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین وزاویه گزین بود بخطاب اشرف الوزراء مفتخرشده نورمحمد خان امین الملك با ری بهمان منصب وکارخود پسندیده آمد وآخر الامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت واحترام شاهی گشته شرف صهریت شاه نیز حاصل کرد وقاضی فیض الله خان بسبب امری مقید وزندانی گردیده مال ومتاعش همه بقید ضبط در آمد ومقارن ایحال محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی بامامهٔ تبریك سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بپایهٔ سریر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده کدوخان از راه رسالت در ایران رفته با تحف وتسوقات مراجعت کرد

ذکر بغاوت شهزاده همایون

§ذکر بغاوت شهزاده همایون والی قندهار§

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهام دار السلطنهٔ کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده همایون والی قندهار صادر فرمود که اورا بپادشاهی شناخته کمر اطاعت بر میان متابعت بر بندد واو در جواب شاه نوشت که ولایت قندهار از جانب پدر تاج دارش مفوض بوی است وهم در سن از شاهزه تریس برسبیل ارث میباید که صاحب تاج وافسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد نخواهد نهاد واعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته با لشکر بسیار آهنگ قندهار کرد وازانسوی شهزاده همایون بمدافعه بر خواسته جانبین در منزل باغ بیرو واقع دوکروهی قلات بهمرسیده صف بیاراستند ونخست سردار پاینده خان ملقب بسر فرازخان بامیر آخور مهر علیخان که هر دو تن از هر دو جانب مأمور قراولی بودند با هم دوچار گشته مهرعلیخان بدلالت وهدایت سردار پاینده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت وبأردوی شاهی ملحق شده ازین معنی پای ثبات شهزاده همایون لغزیده فرار بر قرار اختیار کرد وبادلدار خان خسرش راه قندهار برداشت ودر انجا نیز درنگ نکرده آهنك بلوچستان نموده بنصیر خان بلوچ پناه برد واعلیحضرت شاهزمان آلات وادوات وسپاه اورا متصرف گشته داخل قندهار شد ومخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده باخذ جرایم تهدید وتوبیخ فرمود وپس از نظم ونسق قندهار شهزاده قیصر پسر خورد سال خودرا بایالت آن دیار مأمور فرموده عبد الله خان نور زائی را بنیابتش گماشت وخود خواست که لوای ظفر اثوا از عقب شهزاده همایون جانب بلوچستان شقه کشاید لیکن قبل ازانکه حرکت کند عرضهٔ نصیرخان از راه معذرت وضراعت مشتمل بر شفاعت شهزاده همایون بپایهٔ سریر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگر چه شهزاده باغوای مصاحبان خویش عزت واحترامش را برباد داده روی پناه بخانهٔ چاکر شاه نهاده است ودر فرستادن او بعتبهٔ علیا ابا وامتناعی نیست اما از شئون مردمی بعید مینماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود واعلیحضرت شاهزمان نظر بر خدمت سابقهٔ نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان بجانب هرات

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصفای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنك اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه بسته بحفاظت قلعهٔ هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خود براه جنك جانب اعلیحضرت شاهزمان بر گرفت ودرعرض راه آگاه شدکه قلیج خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته با وی طرح مراوده انداخته است بنابران معاودت کرده چون بنزدیك هرات رسیدقلیج خان ابواب

شهر را رویش بر بسته بمدافعهٔ شهزاده در پس دیوار ممانعت نشست تا که شهزاده بمحاصره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خودرا مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نارین حصار شد وشهزاده هرات را متصرف گردیده عرضهٔ محتوی بر عجز وانکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت ودر منزل کشك نخود بمطالعهٔ کارکنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بعزم سفرهند جانب کابل مراجعت نمود وهرات را بترحم برادری وطریقهٔ ذوی الارحامی همچنان بشهزاده محمود گذاشت

مامور شدن اشرف الوزراء در بلوچستان

-(ذکر مأمور شدن شیر محمد خان اشرف الوزراء)-

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده همایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان درکابل رسیده رحل اقامت انداخت از عرایض واقعه نگاران بلوچستان بسمع فیض مجمعش رسید که نصیر خان بلوچ وفات یافته وبرادر زاده اش هوای آن در سر دارد که محمود خان پسر صغیر اورا که دیگر فرزندی بجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود ریاست پردازد وهم شهزاده همایون را اغوا نموده تحریض وترغیب میکند که تخت سلطنت تراشاید که طوایف درانیه را فراهم آورده قصدتسخیر قندهار نمائی واعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را باسید خداداد خان فوشنجی ولشکر آراسته جانب بلوچستان نامزد فرموده امرکرد که بهراسم ورسم وحیله وتدبیریکه بتوانند شهزاده همایون را اطمینان خاطرداده با خود بیاورند وخودش از کابل بعزم قشلاق راه پشاور برگرفته درانجا رحل اقامت کشود واشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی ودلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین در خاطرش نهاده اورا همراه گرفته مراجعت کرد ودر عرض راه سید خداداد خان با شهزاده همایون در ساخته طرح مخالفت شاه بینداخت واورا بمژدهٔ اینکه تاج شاهی بر سرش گذارد وبجایزهٔ آن پس از تقرر بر تخت سلطنت وی وزیر ومشیرش باشد اغوا کرده همداستان شدند واشرف الوزراء ازمکایده ومعاهده ایشان خبر گشته زجر وتوبیخ هر دو تن را برعایت شهزاده کی وسیادت شان دور از صواب دانسته ظاهراً خودرا بتغافل زده معروض پایهٔ سریر سلطنت نمود که سید خداداد شهزاده را بتأنی وآهسته کی با خود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد جا گر درکاه بابلغار وشب گیر خودرا بپایه سریر رساند زیرا که امری در عرض راه نیست که انجام نموده آید واعلیحضرت شاهزمان ملتمس اورا باجابت مقرون فرموده وی سندبیرون شدن خودرا از مقسده حاصل نموده بر طبق حکم شاه راه تقبیل عتبهٔ علیا برگرفت وانگاه که شرف چهه سائی سدهٔ سنیهٔ عظمی در یافت اعلیحضرت شاهزمان را بر کنه معامله ومکایدهٔ شهزاده همایون وسید خداداد زبانی آگاهی داد

رسیدن شهزاده همایون در قندهار وفتنه انگیزی او

-§ ذکر رسیدن شهزاده همایون §-

(در قندهار وفتنه انگیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دوتن جداشده رهسپار حضور شاه گشت ایشان بادهٔ مرام خویش را در جام دل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکری بیار آستند وروی ستیز بجانب قندهار نهادند وازین سو سردار پاینده خان بارك زائی با گدوخان که در قندهار بودند از عزم مشار الیهما خبر گردیده حراست شهر را بیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده قیصر والی قندهار را که قدم بمرحلهٔ هفت سالگی نهاده بود برداشته لوای مدافعه افراشتند وبقول صاحب تاریخ احمدی در حین تلاقی فریقین یار محمد خان مذکور که بقول صاحب تاریخ سلطانی بمحافظت شهر مأمور بود با ۵۰۰ پنجصد سوار جهت حمایت تخت رایت شهزاده قرار گرفت ودیگران با خصم در آویخته لشکرشهزاده همایون را هزیمت دادند ودست بتاراج بنه وآغروق اردوی او گشوده بتعاقب هزیمتیان افتادند ودران میان خود شهزاده همایون که در مقابل شهزاده قیصر ایستاده بود

با وجود شکست یافتن لشکرش دل از دست‌نداده جنگ کنان خودرا نزدیك شهزاده قیصررسانید وکسانیکه بدور اوقیام داشتند شهزاده همایون راشناخته نظر بشهزاده کی از قتل ومنعش دست باز داشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند وآن سنگدل رحم گسل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حوالهٔ نارکش نموده سرش را با انگشتان دستش جراحت‌رسانید درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده همایون را کریه رخ داده باچشم اشکبار بپدرش عرض واظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچك که برادر زاده وعنایهٔ فرزند شما است دور از طریقهٔ مروت وحیا است شهزاده همایون استیلای غضب خویش را عذر نهاده از اسپ فرود آمده اورا در بغل گرفت ورویش رابوسیده جراح را امر کرد که بمرهم‌گذاری والتیام زخم او پردازد واز مجروح ودستگیر شدن شهزاده قیصر سردارانیکه سر کرم غارت مال واسباب وتعاقب نمودن شکستیان بودند شنیده عنان فتح از دست دادهٔ رو بفرار نهادند واز جملهٔ سران لشکر سردار پاینده خان بارك زائی وفتح خان پسر او وعبد الله خان نور زائی ویحیی خان نسقچی باشی وکدوخان بارك زائی راه پشاوریش گرفتند وشرفیاب حضور شاه شدند دیگر سرداران وافواج شاهی همه رشتهٔ اطاعت شهزاده همایون را بگردن نهاده همرکاب او داخل شهر قندهار گردیدند وشهزاده همایون پس از ورود در قندهار خودرا پادشاه خوانده سکهٔ زر وخطبهٔ زبر منبر را بنامش جاری ساخت مقارن اینحال سردار احمد خان نور زائی که احرام بسته طواف بارگاه شاهی ومرحله پیمای پشاور گردیده در وسط راه همات وقندهار رسیده بود از فتنه انگیختن‌شهزاده همایون ودستگیر شدن شهزاده قیصر خبر گشته بآهنگ جنگ شهزاده همایون راه قندهار برگرفت وشهزاده نیز از راه مدافعه با لشکر از شهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهارشد که شهر راتصرف نماید ولیکن عبد الکریم خان بن رحیمداد خان بارکزائی که از طرف شهزاده بمحافظت شهر وحراست ابواب آن قیام واقدام داشت مانع گردیده نگذاشت که داخل شهر شود وشهزاده همایون از کاهی حال آگاهی یافته از موضعیکه رسیده بود بجانب قندهار مراجعت کرد ودر موضع کوهکران با احمد خان ولشکرش که روی امیداز دخول شهر برگردانیده بودند ملاقی گشته آتش حرب شعله ورشد وجنگ سخت رویداده کار بکار دوخنجر رسید وسید خداداد فوشنجی با ملا خداداد از همراهان شهزاده ویوسف خان مهماندار باشی از پیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده همایون قصد هلاك او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت وخود سردار احمد خان ایضاً دو زخم از ضرب تفنگچه وتفنگ برداشته ازحریگاه فرار کرد واین گریختن او از سبب آن بود که اکثر ازهمراهانش ازنجیائی طوایف درانی وبا متابعان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبادا اورا بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد ومسافت شش کروه اسپ رانده از کثرت خون که از جراحتش ریخته بود مدهوش شده از زین بزمین سرنگون گشت وملا حسن نام درویش اورا برداشته بخانهٔ خویش بردوشهزاده همایون مسافت دوکروه از عقب او اسپ تاخته بی نیل مرام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت وطرح حکومت انداخت وروز دیگری از بودن سردار احمد خان در خانهٔ ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده بخست حکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات وعلماء وفقراء قندهار امان جان داد واو ظاهراً بپاداش این احسان وباطناً ازبیم جان‌رشتهٔ اطاعت شهزاده را بگردن نهاده پیمان مؤکد بایمان در بین قرار داد که بدون از یاری واخلاص‌شماری او راه دیگرنپوید ومجزدر راستی سخنی ازباب خلاف در حق شهزاده نگوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب‌قندهار

﴿ازپشاور بجانب‌قندهار برای دفع‌فتنه شهزاده‌همایون﴾

اعلیحضرت شاه‌زمان از کردار برادرش آشفته‌خاطر شده بعزم‌تنبیه و سرزنش او ازپشاور برخواسته وارد کابل‌شد ودرخلال این‌احوال بعضی ازمردم قندهار ازراه‌خفاء بشرف حضور اعلیحضرت شاه‌زمان میپیوستند

وشاه پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت دو فاصلهٔ چهل کروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارکزائی را بپیشرو سپاه خویش قرارداد وازانسو شهزاده همایون نیز بمدافعه برخواسته سردار احمدخان راکه هنوز جراحتش التیام نیافته بودبهمان عهدیکه ازوی گرفته وپذیرفته بود اطمینان نموده بقراول کاشت ودیگر اعیان معتمدخویش را پیش خود نگاهداشت وبدنبال لشکرجای گزیدوچون هردوسالار چنین که مأمورهراول بودندباهم ملاقی شدندسردار احمدخان که باشهزاده همایون عهدتوریه(۱) نموده بود از شهزاده رو برتافته با سردار پاینده خان نزد اعلیحضرت شاهزمان آمد و شهزاده را ازینقضیه پای ثبات لغزیده شبهنگام بامعتمدین خویش راه‌فرار بجانب‌هرات پیش گرفته نزدشهزاده محمودوالی آنجارفت وخبر گریختن او بقندهار رسیده زوجهٔ سردار پاینده خان که بادلیران وقت و مردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته وبرفع بروکشیده سواراسپ شده شهزاده قیصررا از زندان برآورده برسند حکومتش بنشاندالحق که آن عفیفهٔ جلیله زاینده شجعان میدان‌جنك و آورندهٔ مردان ناموس ونام بوده (فرد)

زنی از پسی مرد جلا کتر بگوهر زدریا پسی پاکتر

(۱) توریه پنهان کردن‌چیزی و برخلاف‌آن کردن

وپس ازانکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاهزمان را بگوش هوش مردم شهر و بازار برساند و در خلال این حال مرتضی خان داماد سردار پاینده خان خواست که درفتنه باز کند ودست تاراج بدکاکین شهر دراز آن بانوی مشکوی عصمت و عفاف تیغ انصاف ازغلاف برآورده زخمدارش نموده پای اعتسافش(۲) را بزنجیر بربست تا که بالتماس عبدالستارشاه‌نام فقیراورا ازقید وزنجیررها داد وفردای آن اعلیحضرت شاهزمان بااردویش داخل قندهارشده فتح‌خان میرآخور بن‌سردار پاینده‌خان مذکور را بقول‌صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده گماشته وچون‌او ازدست رفته‌بود مسافتی‌قطع کرده بی‌نیل مقصود مراجعت نمود و اعلیحضرت شاه زمان منشوری بنام شهزاده محمودوالی هرات اصدار فرمود که اورا روانه حضورنماید و شهزاده محمود عرضداشت نمود که ویرا از فرستادن شهزاده همایون بپایه‌سریر سلطنت معاف دارد وبقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده همایون ازفراه عازم عنان‌جانب ریگستان کرده‌داخل بلوچستان و ازانجا روانهٔ ملتان‌شد واعلیحضرت شاه‌زمان بفراغ‌بال قندهار ومحالش را نظم‌و نسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خودرا بخطاب و لیعهدی و ایالت قندهار چنانچه بود مفتخر ساخت و حافظ شیرمحمد خان مختار الدوله را ازعرایض محمودخان پسرنصیرخان بلوچ که عمزادهاش دست‌اورا ازحکومت بلوچستان بازداشته خودمتصرف‌شده ووی عرایض‌رد ازحضور شاه‌گردیده چندعریضه بپایهٔ سریر سلطنت فرستاده بود بالشکر مأمور بلوچستان نمود که آنولایت را ازتصرف برادر زادهٔ نصیرخان کشیده‌سپرد محمودخان نماید وخود اعلیحضرت شاه‌زمان ازقندهار حرکت کرده وارد دار السلطنهٔ کابل گشت و شیرمحمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از محاربات شدیده وقتل وجرح متعدده داخل قلات‌نصیر گردید و محمودخان را بپسندایالت پدرش نصب کرده سرکشان‌بلوچ را مطیع ومنقاد وی‌ساخت وبلوچستان را نظم‌و نسق داده بعدمحمودخان را از راه‌قبیل عتبهٔ‌علیای سلطنت باخود برداشته بحضور اعلیحضرت شاه‌زمان آورد ووی مورد الطاف شاهانه گشته رخصت انصراف یافته در بلوچستان رفت وبحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد وتا که زنده‌بود از شاهراه سلطنت واطاعت پادشاهان درایه عدول نمود

(۲) اعتساف یعنی کجراهی

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان بجانب پنجاب

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب وانجام کار همایون از دست محمد خان بلوچ)

از گرفتاری اعلیحضرت شاهزمان بامور شهزاده همایون وغیره که مرقوم گشت کروه سکهه در لاهور آتش فتنه بر افروخته خود سری آغاز کردند ووی در سال ۱۲۱۰ هزارو دوویست‌و ده هجری لوای نبیه وسرزاش آن کروه بر افراشته از کابل حرکت کرد واز گذرگاه اٹك عبور کرده وارد سر زمین حسن ابدال

ونواحی رهتاس شده چند روز را بسیر وشکار بسر برد واحمد خان شاهنجی باتی بارك زائی را با بهادر خان محمد زائی وغیره وهفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دوآبهٔ جیلم وچناب را بتصرف آرند مقارن ایحال شهزاده همایون از جائیکه سکنا داشت بنا بر خوفیکه بواسطهٔ کردارش در ضمیرش بود با صد سوار ازهمراهان وسلطان احمد خان پسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ریکستان لیه که عاصلهٔ بیست و پنج کروه از ملتان جانب دیرهٔ اسمعیل خان ودر بین آب جیلم وسند واقعست گردید وبارادهٔ اینکه بهر وسیله وواسطهٔ که باشد خود را به کشمیر برساند وبرای رفع خستکی با پسر وهمراهانش در سایهٔ درختی راحت کزید ودرینوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هواخواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعهٔ فرامین دستگیر نمودن شهزاده همایون آگاهی داده شده بودند وازانجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ نفر سوار قصد گرفتن وی کرد وچون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند وشهزاده از ناصیهٔ حال محمد خان خلاف انچه میگفت مشاهده نموده باسپ تیز بر نشست وباتفاق همراهانش کمر جنك بر بسته دست باسلحهٔ محاربه برده باهم در آویختند واکثر از همراهانش مقتول ومجروح گردیده پسرش نیز زخم کلولهٔ تفنك برداشت واز زین بر زمین غلطیده هلاك گشت وخودش نعش پسر را آغشته بخون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد ومحمد خان او را باخود در قصبهٔ لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگهی داد واو حسن خان قزلباش پیشخدمت باتی حضور خود را امر نموده که رفته اول اورا از حلیهٔ بصر عاری ساخته بعد در پالکی انداخته روانهٔ کابل نماید واو حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که با دیگر شهزادگان محبوس زندان باشد وسر داران وسوارانیکه مأمور میان دوآبه شده بودند در خلال احوال مذکوره ازآب جیلم عبور کرده با سکهان بمحاربه کرائیدند وچند دفعه جمعیت سکهه را پراکنده ساخته باز فراهم گشته باهم می آویختند تا که بقرب گجرات میان دوله جنگ شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش وکوشش مردانه بتقدیم رسانیده آخرالامر ازستی لشکر درانیه وعدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری ازپیش نتوان بردپس جنگ کنان خودرا ازمیدان بیرون کشیده باآلات واسبابیکه باخود داشت باردوی شاهی پیوست ودرمحال مکتوبی مشتمل برالتماس ورود اعلیحضرت شاهزمان دردهلی ازاعلیحضرت شاهعالم عالی گوهر بن اعلیحضرت عزیزالدین عالمگیرثانی بملاحظهٔ شاهی رسیده چون درینوقت ازهرایض واقعه نگاران بسمع فیض مجمع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود وافره راه انتقام چشم شهزاده همایون برادر اعیانی خودرا که بتقریب مذکور شدیش گرفته رایت فساد افراشته است شدت کرمای هندرا درجواب نامهٔ شاه دهلی عذرنهاده ازحسن ابدالملواء مراجعت رااعتلا داده وارد دار السلطنهٔ کابل شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

از فتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گران شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار برگرفت وازانجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد میوند یامیمند شد از انسوی شهزاده محمود ازرود هیرمند باسپاه کینه خواه عبور کرده محمدعظیم خان بن میر هزار خان الکوزائی را باجمعی پیش رو لشکرش قرارداده ازجانب اعلیحضرت شاهزمان میرآخور مهرعلیخان مأمور قراولی گشت و چنین در موضع خاکریز باهم دوچار گردیده بازار کارزار رواج گرفت وافواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهی را هزیمت دادند وتوپهای شانرا متصرف شدند واعلیحضرت شاهزمان از عقب در رسیده حال را بدانمنوال مشاهده کرده تاج مکلل ومرصع از زمرد والماس راکه مرتب بچهار حیقه وبرسرش بود برداشته کلاه ساده برسر نهاد ودست تضرع بدرگاه حضرت اله برافراشته التماس فتح ونصرت نمود وحاضرین رکاب ازدیدن ایحالت درکان و اضطراب افتادند که شاه راه فرار اختیار خواهد کرد پس ناچار زانوزده استغفار تغییرلباس ازشاه

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که درحین پیکار ازشناختن خصم برکنار باشم وتبادل ازدست ندادهٔ مردانه بکار زار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده یورش آورده لشکر بادشاهی را ازپیش برداشتند واعلیحضرت شاهزمان زبان هل من ناصر ینصرنی (۱) کشوده نواب خان ایشیك آقاسی قوم الکوزائی وتوکل خان وکشن خان سرداران قلماق از دستهٔ غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند ازشنیدن آواز شاه ازراه یاری پیش آمده ازمیان توکل خان لب جسارت کشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجهٔ همان کلاه برداشتن شاهست وشاه جواب اول را بلغ داده ایشان دعای فتح وظفر گرفته اسب همت بتاختند وهمراهان محمدعظیم خانرا باخودش چنان هزیمت داده درتشویش انداختن که متلاشی گشته راه هرات را فراموش کرده جانب قندهار طریق فرار اختیار کردند ودرقریهٔ ذاکرد واقع پنج کروهی شهر قندهار رسیده درخانهٔ میان عبدالحمید درویش پناه گزید چنانچه او پس ازفیصلهٔ دعوی ازراه شفاعت ملا جان محمد پسر خود را باوی نزد اعلیحضرت شاهزمان فرستاد وآنگاه که شرف وصول حضور یافت باشمشیریکه دردست وکفنیکه بگردن آویخته داشت عرض کرد که سزاوار آنم که بدین تیغ سرم بریده وبدین کفن تنم پیچیده آید وشاه عفو تقصیر فرموده بعطائی خلعت واسب وشمشیر بنواخت القصه شهزاده محمود پس از گریختن محمدعظیم خان شکست یافته متوهمانه باحمدخان هزاره که سردار بااقتداری بود بمشاوره پرداخته صلاح کار از وی جست واوتسلی داده باهم روانهٔ هرات شدند ودیگر سران وسردارانیکه راه سازش با کارگذاران شاهی داشتند بپای خدمت ایستاده عنان ازرفتن باز داشتند وبلنك توش خان جمشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده راه نمیپویند درحال که هنوز جواب نگفته بودند نورمحمد خان امین الملك پاشاره اعلیحضرت شاهزمان اسب جانب شان تاخته ازحرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنك جنك ندارد وخودرا نزد ایشان رسانیده زمانخان ودیگر سرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد وشاه همه را عفو فرموده عهد نامهٔ موا که بسوگند از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا وخیانتی نسبت بسلطنت نشوند وازانجمله بلنك توشخان سوگند بر توثیق عهد یاد نکرده بعرض رسانید که بدون سوگند بعهدیکه کردهام راسخ دم وثابت قدم ودیگران که عهد خویش را بسوگند مبرم ساخته اند البته ازدرکذب خواهد بود وایشان بجواب این سخن او معروض داشتند که مابعهد خویش استواریم واین برادر ما نیز خلاف پیمان مارا هی نخواهد پیمود پس اعلیحضرت شاهزمان همه را بعطای خلعت ورخصت مراجعت بمساکن شان خورسند فرموده قرار داد که پس از بازدید خویشان ورفع خستگی وحصول استراحت بفرمان طلب حاضرخدمت آیند وایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجگان چشت علیهم الرحمه والرضوان بربسته واردآن مقام سعادت ارتسام شدند ودرشب وصول آن مضجع مغفرت موصول عرضهٔ پررد ونقض عهد اعلیحضرت شاهزمان وقبول اطاعت شهزاده محمود درهرات نزدشهزاده فرستادند که عهدیکه باشاه منعقد نموده اند ازراه فریب است نه ازطریقهٔ صدق وشکیب زیرا که چاکران شهزاده اندوازقید عهد ازاده وشهزاده ازاین رقیهٔ ایشان شادمان گشته بسلی نامه همکنان را طلب نموده تجدید عهد سابق فرمود ودرین جابلنگ توش خان سوگند برزبان نراند بعدهرکدام بمقامی که داشت برفت وشهزاده محمود والدهٔ ماجداماش را باعریضهٔ مشتمل برعجز وانکسار والتماس عفو کردار ناهنجار خویش کسیل درگاه شاه زیجاه نموده معفو گردیدوهم باستدعای ان عفیفهٔ عالیه یکانه گوهر درج شاهی رابه پسر شهزاده محمود ودختر اورا باختر برج سپهر سلطنت تزویج فرموده امر والا شرف نفاذ یافت و بآن مخدره سفارش رفت که نخست پسرعالی گهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه شده امرسور وسرور عروسی اوبپای برده شود ووالدهٔ عفت وسادهٔ اوانگشت قبول بردیدهٔ منت نهاده بعدبامنشور عطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت کردوشهزاده محمودرا اندرزنموده گفت کهبهمین احسانیکه ازشاه نسبت بتوشده است قناعت ورزیده اکتفاتمائی وراء دیگر جزرضای خدا واطاعت شاه نه پیمائی واونصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت خویش پیش گرفت واعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانهٔ شهزاده محمود را از تحریض وترغیب آقامحمد خان

(۱) ایاباری دهنده‌ست که یاری دهد مرا

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست تنبیه وتهدید اورا که مکنون خاطرداشت ابراز داده در افواه انداخت که لوای کوشمالی آقامحمد خان را بر افراخته جیش جانب مملکت ایران درجنبش آرد واینخبر سمرکشته بگوش هوش آقامحمد خان رسید واو محمدحسین خان قراکوزلوی همدانی را برسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضة الصفای ناصری که اینواقعه را چنانچه رقم کردیده است ازپیش بجانبداری دولت متبوعه خویش ذکر نموده وحال آنکه درنیوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب وانواع تحف وهدایا مأمور افغانستان شده شرف اندوزپایه سریر سلطنت کشت و اعلیحضرت شاه زمان قبل از ورود فرستاده مذکور افواج خویش را بااسلحه و توپخانه ترتیب داده بمواجهه اوعرض(۱)دید لوای عساکر پادشاهی را مشاهده کرده آقامحمد خان را از مکنت و حشمت اقاغنه بیاکاهاندوهم کدوخان بارك زائی را مأمور سفارت ایران فرموده باسفیر شاه ایران روانه ساخت که باسخ بگذارد چنانچه وی رقم اطمینان خاطر وتحفه وخلعت شاهانه را بآقامحمد خان رسانیده از توجهشاهی بجانب ایران آسوده ساخته مراجعت کرد واعلیحضرت شاه زمان پس از فرستادن رسول مذکور از قندهار حرکت فرموده وارد کابل شد بعدآنکه تسخیر هند کرده امنای دولتش بنابرفته جوئی شهزاده محمود امررفتن هندوستان را پسندیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفرباز دارند واعلیحضرت شاه زمان نظر بفرستادن او مادر خودرا بحضور که بتقریب مسطور کشته آمد عرض امرا را نپذیرفته فسخ عزم سفرهند نفرمود وگفت که شهزاده محمود هرگز طریق خلاف نخواهد پیمود

(۱) عرض سان دیدن لشکر را گویند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

توجه موکب شاهی جانب پنجاب وهند

(جانب پنجاب وهندوستان)

چون مردم سکهه سر از جیب تمرد برآورده مصدر فتنه وفساد شده طریق کینه وعناد می پیمودند تاجدارشاه والا جاه سفر پنجاب وهند اختیار کرده از کابل بالشکر شایان راه برگرفته وارد پشاور کشت واز انجا در ماه جمادی الاخر سال ۱۲۱۱ هزارو دویست یازدهٔ هجری شیر محمد خان مختار الدوله را با بیست هزار سوار پیش رو لشکر قرار داده امر کرد که مسافت دوازده کروه پیشتر از سپاه ملازمهٔ رکاب شاهی رهسپر بوده دست اتلاف بمزارع ومساقات(۱) اطراف راه نکشاید واواز کدرکاه اتك گذشته از راه حسن ابدال وراول پندی ورهتاس قطع مراحل نموده بساحل دریای جیلم فرود آمد واز عدیش شاه با سپاه کینه خواه بر طبق قرار داد مذکور طی طریق میفرمود تا که شیر محمد خان مختار الدوله از آب جیلم وچناب عبور کرده از جادهٔ گجران واله واپن آباد حرکت کرده از قرب لاهور گذشته در شاه دره واقع فاصلهٔ سه کروهی جانب غربی شهر که نهر راوی در بین آن وبلدهٔ لاهور حایل است فرود آمد ومردم سکهه از ورود عساکر شاهی جان خودرا در تباهی دیده سرای کالی والکای میان دو آبهٔ جیلم وچناب وراوی را از وجود خودها خالی گذاشته از هیبت افواج شاهی راه فرار پرداشتند وداخل علاقهٔ مانجه واقع جنب شهر امرت سر وبین میان دو آبهٔ بیاه وستلج شده در لکی جنگل پناه گزیدند وعیال واطفال واحمال واثقال خودرا بمضایق جبال کشیدند وحافظ شیرمحمد خان انکاه که از نهر راوی گذشته در جنب لاهور فروکش کرد لهنا سنگهه حاکم لاهور کلید قلعه را بجناب میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسلهٔ نسبش بحضرت وحید عارفین ربانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره میرسد سپرده خوددراه فرار اختیار کرد وحافظ شیرمحمد خان مختار الدوله بامر شاه والاجاه پس ازدر آمدن بشهر آئین بندی نموده سه شب شهر وبازار را چراغان فرمود وذات محاسن صفات شاه در روزغرهٔ ماه رجب سال مذکور داخل لاهور شده پانزده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصلهٔ ده کروه از شهر دور در شب وروز کردش ومرور داشته باشند تا اکر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافعه کوشیده ودر روز دوم یا سوم از ورود کوکبهٔ شاهی در لاهور از عرایض کار پردازان حضور بسمع قبض

(۱) مساقات کشت هائیکه آب داده میشود

مجمع رسید که مردم سکنهٔ شهر از هندو ومسلمان سد دکاکین نموده بما تمکده در آمده اند وشاه از شنیدن این ما جرا برآشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار ناسزا وارشایان قتل عامند ولی صدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دور است پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود وکار گذاران حضور محصلان شدید الوصول بتحصیل وجه جزیه گماشته از هندو ومسلمان نقدینه میگرفتند تا که بگوش دادنیوش شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند واز هندو که جزیه ده بودند چندتن از سخت گیری محصل خودرا درچاه آب انداخته هلاك ساختندومقارن اینحال مردم‌محال پنجاب که ازورودشاه آگاه شده بودنداعیان فرقهٔ اسلام چون جلال پنهی ونظام الدین خان رئیس قصور وغیره زمینداران علاقه جات واضلاع ولایات حاضر بارشده هر رکاب بوسی در یافتند ومورد الطاف شاهانه گشته طریق خدمت پیش گرفتند وبا ایل والوس خودها درتحت رایت مختار الدوله جا گزیده در قتال وجدال معاضد اردوی او گردیدند واز افواج شاهی که با مختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت وتاز پرداخته چهل تن از گروه سکهه را بخاك هلاك انداخته سرهای شانرا بریده از راه استمرار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت وبغاوت شهزاده محمود گوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان ونهب شهر امرت سر که در خاطرش بود باز داشت وگوش انتظار برسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود گذاشت ودرین فرصت مردم سکهه بتصوراینکه شاه از عدم استطاعت دست از قتل وغارت شان کشیده است دوسه هزار نفر در قلعهٔ شیخوپوره واقع یازده کروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم گشته لوای فساد افراشتند ومختار الدوله باچند ضرب توپ از حضور بتخریب قلعهٔ مذکور مأمور گردیده محاصره اش کرد وآخر الامر سکهان که دراندرون قلعه بودند بتنك آمده طالب امان شدند وبواسطهٔ ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتمس شان پذیرفته آمده باج وخراج بعهده گرفته فرمان پذیر گردیدند انگاه اعلیحضرت شاهزمان که مکنون خاطرش پس از تنبیه وتهدید سکهان چنان بود که عازم شاهجهان آباد شده گردن کشان مرهته وقوم جات را سرزنش فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر باتدبیر اوموافقت نکرده ازسبب بغی شهزاده محمود که آناً (۱) مذکور گشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

(۱) آناً بمعنی فی الحال

﴿ ذکر مراجعت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

ذکر مراجعت شاه از پنجاب

(ازسبب فتنهٔ شهزاده محمود)

مفصل اینجمل اینکه درهنگام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرصت یافته پنجهزار خانه وار راازقندهار ونواحی آن کوچ داده باخود دوهرات نزد شهزاده محمودبرد واورا اغوا کرده بسخنان چرب وشیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت وبعهده گرفت که مردم درانی وعساکر شاهی‌را بهرحیلت که باشد باشهزاده همداستان وازاعلیحضرت شاهزمان روگردان نماید چنانچه باندك‌زمان بیست هزارمرد برای‌نبرد جمع آورده آهنگ تسخیر قندهار کرد واز التهاب آتش‌این فتنه زمان خان‌بن حاجی کریمداد خان‌وغیره هواخواهان باعلیحضرت شاهزمان بذریعهٔ عریضه آگهی دادند وشاه‌در غرهٔ ماه شعبان سال۱۲۱۱ هزارو دویست یازدهٔ هجری‌لوای مراجعت افراشته ازشهر راوی بجسر واز آب‌چناب بگذرگاه سودره واقع دوکروهی وزیرآباداسب زده بگذشت ودرمنزل گجرات چهار نفرازدرانیان‌را بواسطهٔ غارت‌کردن قریهٔ سادات شکم‌بدرید بعدازآب جیلم‌نیز عبور کرده فرود آمد ودرین فرودگاه سه‌روز درنك کرده احمد خان بارکزائی‌را بحکومت میان دوآبهٔ جیلم‌وسنده سرافرازی بخشوده محمدخان محمدزائی‌رابا‌پنجصدسوار وبوستان‌خان‌رابا‌هزارسوار ونورالله خان خنگ‌را باپانصد سوارقوم خودش‌وسه صد سوار قوم‌بنکش کوهاتی‌ودویست سوار ازقوم‌یوسف‌زائی ودوهزار سوارهٔ کشادهٔ‌خودش که‌مجموع‌هفت‌هزار سوارمیشدند باصدزنبورك وچهارعراده‌توپ ویك‌لك روپیه وجه‌نقدازمالیات‌لاهور معین‌ومقرر کرده باحاکم منبور بوده بحراست سر حد وثغور پردازد وحسن خان قزلباش را که چهار هزار سوار غلام خانه در تحت رایتش بوده‌مأمورفرمود

که میان دو آبهٔ راوی وچناب را منظم ساخته وقلعهٔ بند داور خان واقع کنار نهر جیلم را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود وخودعلم سعادت برجم راشقه کشا فرموده روز بیست وهفتم شعبان وارد پشاورگشت وازانجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد وبترتیب لشکر وسامان سفر قندهار پرداخته ساز وبرگ خویش ساز میکرد که بازرگانان قندهار عرض پرداز شده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند واعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی را ازراه خفا فرستاده کیفر(۱)کارعطا محمد خانرا در کنارش نهاده هلاکش سازدواودلك نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه باسپاه روبسوی قندهار آورده وارد آندیارشدودلك باچندتن از افغانان خودرا درارد وی عطا محمد خان رسانیده مسافر آساروز را بشب برده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیك کرده بضرب تیغ دمار از روز کارش برآورد وازسنوح این سانحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود هراسیده عریضهٔ مبنی بر عجز وانکسارنگار داده ضمناً خواستار آن شد که در سالی مبلغ دولك روپیه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود وپس ازان وظیفهٔ مستمرهٔ مذکوره قطع گردیده است میباید در صورت انقیادوترك راه فتنه وفساد مبلغ مذکور از روز معطلی عنایت ابدی شود وشاه مسئولاورا از روز وصول عریضه اش قبول نموده قبل ازان راعطانفرمود وشهزاده محمود باینعطیه قناعت نورزیده طریق خلاف شریعت سلطنت گزید وباید آنکه اکثر از مردم درانی باوی مودت ومواحدت نهانی داشتند واورا بفتنه انگیزی ترغیب وتحریض مینمودند رایت مجادله افراشت واعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحله پیمای جادهٔ پیکار شده شهزاده قیصر پسر خودرابا سردار احمدخان میرآخور وچندتن دیگر از اعیان وفوج گران پیش روی لشکر خویش قرار داده فرمود که در فراه رفته اقامه نمایند وازان سو شهزاده محمود نیز فوجی را بمقدمهٔ الجیش مأمور کرده تلاقی جانبین در عرض راه اتفاق افتاده محاربه رخ دادوتا زمان ورود کوکبهٔ شاهی درفراه غالب ومغلوب هیچیك ازطرفین معلوم نشد مگراز قلت علوفه ونرسیدن تخواه بسپاه شاه روز اردوی شاهی بعسرت وذلت بسر میرفت

(۱) کیفر بمعنی مکافات

(ذکر هزیمت شهزاده وپناه بردنش بکوهستان)

ذکر هزیمت یافتن شهزاده محمود

انکاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شدوالدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمود ازراه عذرخواهی حاضر محفل حضور شاهی گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش را نموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیج خان تیموری که نسبت باشهزاده داشت وهم از جانب او بقلعه داری هرات مأمور بود وباشاه طریقهٔ عهد پیشین می پیمود بی نیل مرام مراجعت کرد وشهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات برگرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در برویش بر بست وبعد باتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده ومیرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر در آورده محبوس کرد وسپاه وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن ومقام خویشتن برگرفت وشهزاده بوسایط ووسایل از زندان برآمده باشهزاده فیروز الدین برادر اعیانی واهل وعیال خویش ودویست سوار راه فرار پیش گرفته بجبال بادغه(۲)پناه گزید واعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهرهرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده گماشت که دستگیرش نماید واورفته شهزاده را نیافته معاودت نمودوشهزاده قیصرکه ولیعهد پدرش بود بایالت هرات مأمور گردیده مشکی خان خواجه سرا بسر کردگی کارخانه جات او سر افراز گشت وسردار احمد خان نورزائی وزمان خان بالشکر شایان باقامت وحراست هرات مقرر شده کلید قلعه داری آن بقلیج خان مفوض آمد ودیگر اعیان واشراف از عطای خلاع فاخره امتیاز یافته کسوت مباهات بدوش انداختند ومقارن اینحال کدو خان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

(۲) جبال بادغه کوههای بلند

شرف دست بوس حاصل کرد وداستانی از استراحت جوئی وضعف وکهالت خوئی آقا محمدخان بعرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شودتا آن مرزوبوم را فتح نموده ضمیمهٔ مملکت افغانستان نماید وهنوز این سخن ورد زبان ودر میان بود که خبر رسید که آقا محمد خان باشارهٔ برادرزادهاش بابا علیخان ازدست غلامی درروزچهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزار ودویست دوازده هجری بقرب قلعه شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقتول شد واعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن اینخبر حافظ شیر محمد خانرا امرنمود که شهزاده عباس میرزا ونادرمیرزا پسران شاهرخ میرزانوادهٔ اعلیحضرت نادرشاه را که ایشان از جور آقا محمدخان ازمشهد کریخته پناه بدرگاه شاه آورده بودند باخودبرداشته ودر مشهد مقدس برده برمسند ایالت شان متمکن بدارد واو هردو تن شهزاده را در مشهد برده بر سریر حکومت آنجا نصب کرده برگشت سپس اعلیحضرت شاهزمان از مردم اوبماق وهزاره وتایمنی وثیقه نامهٔ مشتمل برینکه اگر شهزاده محمود بلهاد خاك هرات شود منعش نمایند وا گر در ممانعت وی غفلت وکهالت ورزند سزاوار سیاست آیند گرفته وده هزار خانه وار ازهواخواهان شهزاده محمود را از هرات ونواحی آن باخودگرفته روی بسوی کابل آورده در ماه رجب سال ۱۲۱۲ هزار ودویست ودوازده هجری وارد کابل شد ومقارن ایحال نواب غلام محمدخان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیلهٔ رامپوری که شرح حال این علی محمدخان درتضاعیف (۱) توجهات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم گشته آمد از جنگ مردم فرنگ خودرا بحیله وبهانه رها داده بلواف کعبهٔ شریفه مشرف گشته وازانجا معاودت نموده براه دکهن وجی نگر وملتان ومکهد وکوهات وپشاور بادویست سوار وپیاده وبخیاه نفر اشتر حامل اثقال خویشتن بواسطهٔ وفادارخان بهادر وارد کابل گردیده شرفیاب حاصل کرد ومورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت سر افرازی یافته در خانهٔ وکیل الرعایا جای داده آمد وپس از حصول استراحت عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده درباب استرداد ولایت وحکومتش از حضور شاه التماس کمك ومعاونت کرد وعرضش پذیرفتهٔ خاطر شاهی گشته امر اقدس اصدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدانسوی روی آرند اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده وتو بکابل رسیده بودند ازالتماس امنای دولت معطل گشت تا رفع ذلت نموده بعد حرکت نمایند وعمال وضباط برای وصول مالیات ولایات کشمیر وسند از حضور مأمور شده بدیشان تاکید رفت که آلات وادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که دروقت حرکت بجانب هند بکار پردازند واز دیگر انواع قاهره باز نمانند

(۱) تضاعیف تویها وقائها

(ذکر کار پردازان عهد سلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر کار پردازان عهد اعلیحضرت شاه زمان

اول رحمت الله خان سدوزائی کامران خیل که نخبهٔ مشیران پایهٔ سریر سلطنت وبلقب وفادار خان معتمدالدوله ممتاز بوده پدرش فتح الله خان نیز درعهد اعلیحضرت احمدشاه مبرور خطاب وفادار خانی داشته وتا اواسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مغفوربعزت زیسته بعد وفات یافت ودختر اینرحمت الله خان هم خوابهٔ شهزاده شجاع الملك بود دیگر حافظ شیرمحمد خان بن اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که از پیش مرقوم گشت زاویه گزین شده ودرعهد اعلیحضرت شاهزمان نوازش یافته بخطاب مختارالدوله ورتبهٔ وزارت ومنصب سرداری کل طوایف درانی سرافراز گشت دیگر نورمحمد خان امین الملك باریکه اززمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتمم همهٔ دفاتر ودیوان مملکت بود وسرکرده گی چهارهزار نفر از غلامان نیز داشت ودخترش بانوی مشکوی حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان بوددیگر میرزا علیرضا خان قوم قزلباش که ازعهد اعلیحضرت احمدشاه تاایندوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا میرابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سربلند بود دیگر میر محمدعلیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برومند بود وپدرش نیز از منشیان با کفایت ودرایت عهد اعلیحضرت احمد شاه واعلیحضرت تیمورشاه بوده

خودش درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور ومنصب منشی باشی حضور افتخار حاصل کرده وهم وقتی مأمور مملکت پشاور وکشمیر شده رعایارا از حسن سلوك رضامند وخورسند نمود ودرزیست روزکارعیاش وشیوازبان(۱)وسخی وبدربارپادشاه درفن خود لاثانی بود چنانچه ازجسارت وپیش زبانی وگستاخی که باوفا دارخان کرد پایهٔ اقتدارش کاسته باز درسال هزارو دویست ودوازدهٔ هجری بشفاعت مریم درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلم اعتبار اول بارارتخایفت ومخانه زادخان مخاطب گردید دیگر میرزا میراحد خان برادر میر محمدعلی مذکور دیگر میرزا شریف خان فزلباش منشی باشی بوده است دیگر میرهوتك خان بن زمانخان برادرزادهٔ سردار جهانخان خان‌خانان که منصب داروغگی دفتر واخبار وهرکاره باشی گری کل ممالك بوی مفوض بود دیگر التفات خان سرکردهٔ خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجه سرا ازدست کرفتکان او واز خاندان نواب شجاع‌الدوله هندی بود وباین واسطه ودیگر خدمات لقب التفات خانی یافت

۱ شیوازبان فصیح‌زبان‌را گویند

(ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان)

(ومبلغ ومقدار تنخواه ایشان)

ذکر تعداد لشکر اعلیحضرت شاه زمان زید

عمده وزیدهٔ افواج پادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش از مردم مغول وقزلباش واقل از دیگر طوایف بودند ومردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه ازایران درافغانستان آورده موسوم بغلام خانه ساخت وتازمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندك شده اولاد واعقاب بسیار ازایشان بازمانده درسلك خدام دولت منسلك بودندوسوارهٔ هردوطایفهٔ قزلباشیه ومغولیه درتحت رایات نورمحمد خان امین‌الملك وحسن خان وصادق خان والتفات خان خزانه دار ومشکی خان قرار داشتند واکثر ایشان ازدفتر نظام مواجب تقدیمه میگرفتند وادنی مراتب تنخواه هریك ایشان ازده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بود ودوازده هزار سوار دیگر نیز از هردوطایفه وغیره تحت الویهٔ دیگرسرداران قیام داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی ومحافظ خلوتگاه وسراپردهٔ ظل‌الهی بوده بفاصلهٔ سیصد ذرعه ازسراپردهٔ شاهی فرود میآمدند واین دوازده هزار سوار اکثر نقد واقل نصف تقدویم جایگیر داشته اند ومنصب داران ایشان ازقبیل دهباشی ومنگباشی وقلرآقاسی بوده وبافزونی ثیول وسیورغال افتخار داشته اند ودیگر سی هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار ودیگر طوایف سکنهٔ آندیار درزیر بیرق سردار قوم خود طریق خدمت می پیمودند ودیگر سواران قبایل ترین وبلوچ وهوتك وتوخی وزکی واندری وعلی خیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بدرمی پردند ومجموع سپاه منصوره غیر از اشتر سواران وسی هزارونهصد پیاده هشتادوشش هزار سوار رهسپارمیدان کارزار بوده‌اند وعلاوه بران پانزده هزارسواره وپیاده درسند وملتان ودیره جات ازمردم خودآ تولایات بوده که دراسفار هند حاضررکاب شاهان افغان میشدند چنانچه عدد صفوف‌صنوف لشکر درسفرهای هندوستان بیرون از پیاده بیك لك سوار جرار کار گذار سلاح دار میرسید

(ذکر حکام ووالیان ومالیات عهد اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر حکام عهد اعلیحضرت شاه زمان

عبد الله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افرازی داشته وبیست وچهار لك روپیه از اجارهٔ آتولایت عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال وضباط مجری کشته شش هفت لك روپیه بخزانهٔ پادشاهی میرسید ومظفر خان بهادر صفدر جنك سدوزائی بایالت ملتان مأمور بوده واکثر از مضافات آن درعهد سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه بتصرف بهاول خان چنانچه مذکور شده آمد وحصهٔ بدست سکهان در آمد ودخل ولایت جهنك سیان نیز که حاصلش چند لك روپیه واز توابع حکومت ملتان بود در کبسهٔ سکهان میرفت وبقیهٔ اضلاع ملتان جایگیرات مردم سدوزائی بوده درسالی سه لك روپیه باید خزانهٔ شاهی میگشت ودیرهٔ غازی خان باموجب

مردم خدمتکار آن که ازمحصول آنجا مجری می دارند بهفت صدهزار روپیه اجاره بودودیعهٔ اسمعیل‌خان پدویست هزار روپیه در اجارهٔ عبد الرحیم خان هوتکی بود ودختر این عبد الرحیم خان در سلك زوجات اعلیحضرت شاهزمان انسلاك داشت ومیر فتحعلی خان سندی حکمران تهته وبهکر که شهر حیدرآباد دار الحکومتش بود خراج میفرستاد وحکام بلوچستان نیزسکه وخطبه بنام سلاطین درانیه اجرا داده ومیخواندند وبعوض خراج آن مملکت حکمرانش با ششهزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انتساب شاهی می بود وپشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزار ودویست ودوازده بهفت لك روپیه اجاره بوده درسال مذکور زرداد خان فوفل زائی از حضور بحکومت آن مأمور گشت وعبد الله خان مخاطب بمجان نثارخان بحکومت کابل اقدام داشت ومحمدخان امین‌الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخربوده بسیاری ازسرداران درانی را که با شهزاده همایون طریق موافقت پیموده بودند از دست محمد خان مزبور بیاسار سپدند وازجمعی اکثر از مردم درانی درصدد قتل او بودند وشاهش بنا بنقار خواطر درانیان از مشرف شدن حضور منع فرموده بازیاب نمیشد وحکومت هرات بشهزاده قیصر واز قندهار بشهزاده حیدر مفوض ومضافات قندهار جایگیر اعیان درانی بودند وبلخ وتوابع آن اگر چه داخل مملکت محروسه بود اما از خرابی چیزی وپیشیزی ازان عاید خزانهٔ سلطنت نمیشد وبصرف میران ولایات آن میرسید بلکه چیزی از خزانهٔ دولت برای کفایت مهمات آن میرفت وخود اعلیحضرت شاهزمان باوجودیکه درسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری صلی الله علیه وسلم قدم بمرحلهٔ سی سالگی نهاده بود در عنفوان شباب داد هر یك ازستمدیدگان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی وسیاست میفرمود وظالمانرا شکم میدرید وپی می برید گویا موافق‌طبیعت مردم رفتار میکرد

ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان از سنه ۱۲۱۳ تا آخر سلطنتش

(ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان)

(بعد از سنهٔ مذکور تا انجام کارش)

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات گریخته در جبال پناه گزید ودر مأمن خویش روز بهی ندیده بمشهد رفت واعلیحضرت شاهزمان بنابو عدهٔ که بنواب‌غلام محمدخان درباب استردادولایت واستقرار حکومتش داده بود در روز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صدو دوازده از کابل لوای سیر زنش مهابت سنکهه وغیره سکهان برافراشته براه پشاور آهنگ لاهور کرد واز هبوط کوکبهٔ شاهی در لاهورمهابت سنکهٔ مذکور واقف گشته از عدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درملك خوددرا فروگذاشته راه فرار بجانب جبال سوالك برداشت واعلیحضرت شاهزمان میدان کار زار را خالی از اغیار دیده عبد الله خان مخلص الدولهٔ الکوزائی‌رابحکومت کشمیر مأمور فرمود وایالت لاهوررابدستوریکه بودبا احمدخان واگذاشته، قوت استخلاص ولایت محکومهٔ نواب غلام محمد خان را از چنگ فرنگ در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود وپس از رسیدن در کابل از عرایض شهزاده قیصر وزمانخان بگوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بامداد وکمك اعلیحضرت فتحعلی شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده وایشان بافواج مقیمهٔ هرات بعزم مدافعه از شهر بیرون شده اند

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب هرات

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بعزم دفع شهزاده محمود)

مفصل‌این مجمل اینکه چون شهزاده محمود بقراریکه مرقوم‌گشت واردمشهد مقدس شدعرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شاه ایران گشته بر وفق بیان صاحب روضة الصفای ناصری التماس شرفیابی بارگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود وعریضش منظور گردیده اسمعیل آقای مکری یساول دربار خاص وی مأمور وحکام اصفهان وکاشان

را منشور شد که شهزاده را باعزاز واکرام بدار السلطنهٔ طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی اورا در روز بیست وهشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صدو دوازده باحترام تمام وارد شهر طهران کردندواز جانب شاه ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود وفیروز الدین وکامران برادر وپسرش بیرون شده مراسم پذیره(۱)بتقدیم رسانید وهمچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله ووزیراعظم باجماعتی از اعیان واشراف بقرب شهر طهران ایشانرا استقبال کردند ودر عمارات شاهی فرود آورده منزل دادند وهمهٔ امرای بارعلاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند وپس از چند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفقدات خسروانه گشتند وبعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور گردیدند واسد الله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان بامر پادشاهی شروط مهمانداری راتسبت بایشان بجاآورد وشهزاده محمود که هوای سلطنت در سرداشت پس از حصول استراحت عریضهٔ مشتمل بر استمداد ومتضمن بر ترخیص وی بجانب هرات نزد شاه ایران فرستاد ومستدعایش باجابت مقرون گردیده رخصت انصراف بجانب هرات حاصل آمد وآقا بابا خان یساول لك بمهمانداری اومقرر شده میر حسن خان طبسی وامیرعلیخان عرب(۲)خزیمه ومصطفی خان واسحق خان ترشیزرا فرمان شد که هر یك با هزار سوار کزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی با خوانین مذکوره وسوارهٔ ایشان از یزد براه فراه روی بسوی هرات آورده فراه را متصرف شد وازانجا عازم اسفزار گشت وشهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده درمنزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعهٔ اسفزار باهم مقابل گشته جنك دربیوست وشهزاده قیصر شکست یافته بشهرهرات درشده محصور گشت وشهزاده محمودیکفرسنگی هراترا لشکرگاه قرارداده بمحاصره پرداخت وازین سبب اعلیحضرت شاهزمان چنانچه اشارت رفت ازمضمون عرض شهزاده قیصر راه هرات برگرفته بقرب هرات رسید ومحمدزمانخان همهٔ مردم قزلباشیهٔ هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود پنداشته تدبیری اندیشید وآن این بودکه مکتوبی بامیر علیخان قاینی ومیر حسن خان طبسی که بامر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکار بودند نوشت وفرستاد که عهد نامهٔ که درباب دستگیر کردن شهزاده محمود خواسته بودیدایشان درحاشیهٔ کتاب مجید بخط ومهر شهزاده نوشته ومهر نهاده روانه شد تاکه ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را گرفته با دست بسته پیش ما فرستند هر آینه ممنون احسان شان شده بجایزهٔ این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت وحامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنگام راه پیموده وضعی کندکه خودرا گرفتار کشکچیان سراپردهٔ خودشهزاده محمود نماید تاثیر مدعا برهدف تمناراست افتدچنانچهٔفرستادهٔ اودرکنار پل مالان گرفتارباسبانان شهزادهٔ مذکورگشته نزد شهزاده‌اش بردند واو رقیمهٔ مزبوره را مطالعه کرده هراسناك شد وباسردار محمدا کرم‌خان گفته ازوی صلاح کار جست وهر دو تن این سخن را حمل بر صدق کرده رأی زدند که خودرا ازان ورطه بیرون کشندوامیرعلیخان وحسن خان که ازجانب شاه ایران مامور باعانت شهزاده بودند ازین کید آگاه‌شده هرچند سوگندیاد کردند که این سخن ازحیله وشید(۳)است شهزاده را باور نیامده بسیاق«اذاجاء القدرعمی البصر» درهمان تاریکی شب باشهزاده فیروز الدین وشهزاده کامران برادر وپسر خویش‌ره سپروادی رنج وتعب گردید وراه فرارجانب بوزهٔ کبوترخان پیش گرفت وازانجابرادر وپسرش را کسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه کرده خودروی امیدبسوی بخارانهادوشهزاده قیصر بازمان خان از کریختن ایشان خبریافته باجمی ازشهر هرات بیرون گشته باامیرعلیخان و حسن‌خان و جمعیت ایشان در اویختند وخون اکثرازتبعهٔ هردوتن سردار را بریختند وبقیةالسیف باسرداران خویش ره نورد بادیهٔ هزیمت شده جانب قاین رفتند واعلیحضرت شاه‌زمان که برای‌رفع این غائله از کابل راه برگرفته بود واردهرات شده زمانخانرا ازتدبیریکه اندیشده و شهزاده محمودرا ازمملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرمود وازانسوی شهزاده محمود وارد بخاراشده باشاه مرادبی حکمران بخارا ملاقات کرد واعزاز واکرام یافت و ازین

(۱) پذیره یعنی استقبال وپیش باز

(۲) خزیمه قبیله‌ٔ است ازعرب

(۳) شید مکر وحیله

کردار شاه مرادبی اعلیحضرت شاهزمان آگاه گشته ملاعبدالحق نامی را بامنشوری نزدشاه بخارا فرستاد که شهزاده محمود را بدست وی کیل درگاه عالم پناه نماید ویا اگر فرستادنش را بآنک ایالت خویش میداند اخراج البلدش فرماید واویس ازوصول این نامه ورسول نخست قصد حبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی ازعلماء وابستگان اظهار عزم سفر بیت الله نموده رخصت یافت وازبخارا بیرون شده نزد محمدرحیم خان حکمران اورگنج رفته ازوی نیز حمایت وعنایتی ندیده راه طهران برگرفت و فرستادهٔ شاهزمان بانیل مقصود ازنزدشاه مرادبی مراجعت نمود و آنگاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحعلیشاه عزت واحترام دیده درسرای میرزا محمد شفیع خان صدراعظم منزل برایش معین گشت که انشاءالله تعالی درموقعش مذکور میشود .

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور برای دفع فتنه سکهان ﴾

تفصیل انتقال اینکه در خلال احوال مذکوره گروه سکهان باغوای مهابت سنگهه راه فتنه و فساد پیش گرفته با احمدخان بارکزائی حاکم لاهور بجنگ کرائیدند واحمدخان را بقتل رسانیده لاهوررا متصرف شدند واین ماجرا ازعرایض واقعه نگاران وکارپرد ازان پنجاب بگوش شاه زمان رسیده ازهرات بکابل مراجعت کرد وبنه و آغروق را از راه قندهارفرستاده شهزاده قیصررا بدستور سابق بحکومت هرات گذاشته میرافضل خان بن مدد خان اسحق زائی را بنیابتش گماشت وزمانخان را باخود برادشته ازراه هزاره جات وارد کابل شد وازانجا باساز وبرگ آراسته راه لاهور برگرفت وگروه سکهه ازتوجه کوکبهٔ شاهی آگاهی یافته از طریق خوف وحذرره سپوشده منتشر گشتند وشاه پس از ورود مسعود درلاهور بنابرآنکه قوم سکهه همواره مصدر فتنه وفساد شده ولایات پنجاب را خراب میکردند لاجرم باخود اندیشیده این امر را صواب دید که یکی ازان گروه را بحکومت لاهور بگزیند که دیگر ناخن فساد سکهان چهرهٔ عروس مملکت را نخراشد پس مهاراجه رنجیت سنگهه را که بامهابت سنگهه عناد داشت پیش خوانده بحکومت لاهور گماشت وخود ولایات پنجاب را نظم ونسق داده لوای مراجعت بجانب کابل افراشت ودروقت عبور از آب نهر جیلم اکثر توپخانه وبنه وقورخانه اش غرق شده بکمال بی نظامی وناسامانی بکابل رسیدوحکومت پشاوررا بشاهزاده شجاع الملک برادرخویش مفوض نموده روانه قندهار شد ودرانجا ازسبب قتل سردارن درانی عموماً واز کشتن سردار پاینده خان خصوصاً اساس سلطنتش را ازین برانداخت چنانچه رقم شده می آید .

ذکر قتل سردار ان درانی وغیره

(ذکر قتل سرداران بااعتبار درانیه وغیره)

این قضیهٔ نامرضیه ازسبب غرور وپندار رحمت الله خان بن فتح الله خان سدوزائی بصدور پیوست زیرا که مشارالیه پس ازفوت پدرش بواسطه سردار پاینده خان قرب بارگاه ورفت و آمد درگاه شاهی یافت ودرابتدای کار که سردار مذکور برای اوشرف بارحاصل میکرد یکی ازرکابش ازتحصیل علوفه اوامانع آمده همی گفتند که اورا راه بارندهد که باعث ادبار دیگران خواهدشد وسردار پاینده خان که مربی حال و کفیل احوال او بود تبسم کرده جواب میگفت که از نیروی بازوی اوچه بظهور خواهد آمد ودراخیرچنان شد که دیگران گفته بودند چنانچه رفته رفته کاررحمت الله خان بزرگی گرفته برتبهٔ وزرات ومختاریت کل امورسلطنت رسید واکثرامراء خصوص سردار پاینده خان را بچشم حقارت میدید وهیچ یك را وقعی نگذاشته سخنش را نمی شنید ودراجرای کارامرای کبار نمی پرداخت تا که همکنان یکدل ویکزبان گشته بعرض شاه رسانیدند وازشاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان دربی جاره افتاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در عبادت گاه میان غلام محمد هندوستانی که درقندهار آمده اقامه گزیده بود واکثر امراء روی ارادت بسوی او داشتند رقم باهم قرارداد ند که رحمت الله خانرا مقتول وشاهرا از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع الملک را بپادشاهی بردارند وهمه آنانیکه حاضراین مجلس بودند چون سردار پاینده خان ملقب بسرفرازخان امیرالامراء واسلام خان ضبط بیکی وحکمت خان سرکانی ومحمد عظیم خان بن میرهزار

خان الکوزائی وامیراصلان خان وجعفر علیخان جوانشیر ویوسفعلیخان خواجه سرا ومیرزا شریف خان منشی ونورمحمد خان باوری وغیره بقرآن مجید سوگند خودهارا مؤکد نموده مواضعه نمودند وروز هنگامه‌را بفردا معین کرده گفتند که سرفراز خان مردم بارکزائی را ازدهات بشهر خواسته درروز پنجشنبه که رحمت‌الله خان جانب کارزخویشتن واقع دوکروهی جانب شرق شهراحمد شاهی حال‌معروف‌بتور(۱)وزیرراه‌صید وشکار پیمودن گیرد محمد عظیم‌خان الکوزائی ازعقبش‌رفته صیدتیغ‌اجلش‌سازدوامیراصلان خال جوانشیر بادیگران که‌سرکشك پادشاه‌اند اورا گرفتار نمایند بعد هریك روی بسوی اجرای امرعهدهٔ خویش آورده سردار پاینده خان قوم بارکزائی را بشهر طلبید وامیراصلان خان باهمراهان‌خودتن بسلاح‌کین آراسته درکمین کارنشست امامیرزاشریف منشی این‌را زرا قبل ازانکه باراز اتحاد باتفاق احمد خان بارکزائی نزد رحمت‌الله خان برده بازداشت واوهردو تن‌را فورآنزد شاه‌برده صورت واقعه را بگذاشت وترك رفتن شکارگاه خویش کرده شب‌را بتشویش بسر آورد وبامدادان حاضر درگاه شاه شده وی بتحریك اویکیك ازامرارابهانهٔ مصلحت بارك‌خواسته بعدازان‌که حاضر آمدند دروازه ارگ را ببسته همه‌را ازدم تیغ‌گذرانیدوگویندکه دربنوقت سردار پاینده خان بناپسندخاطریکه بواسطهٔ رحمت‌الله خان‌ازاعلیحضرت‌شاه زمان‌نسبت بخودداشت‌ترك‌محفل‌حضورشاهی کرده شیوهٔ‌مرضیهٔ صائم‌الدهررا اختیار نموده فتح خان فرزندار شد ارجمندش‌را بعوض خود بدربار شاهی‌گماشته بودچنانچه ـ درین‌روز بخانهٔ خویش‌بهمان اورادووظایفیکه داشت‌مشغول بودکه حسنخان‌پیشخدمت‌بامرشاه درمحفه نشسته برسیدواعلام‌حاضر شدنش را بدربار نمود چون‌قریب غروب آفتاب‌بود آنقدردرنك کردکه وقت شام‌شدوسردار دوست محمد خان پسرش که عمرهفت سال داشت بامروالدما جدش آب برای‌افطار حاضر کرد وازخورد سالی جام‌آب بادستش میلرزید وآب میریخت وچون آب را بگرفت وآشامید درحق وی‌دعا کرد وگفت که‌خدایت خوار دنیاو عقبی نکند وبرتبه علیا رسانیده محسود اهل زمانت سازدوپس ازافطار وادای‌نماز مغرب بافرستادهٔ شاه حاضردرگاه شده چنانچه رقم کردیدبقتل‌رسیدوجسدش‌درموضع‌ذا کرد مدفون گردید ورحمت‌الله خان پس‌ازقتل‌ودفن‌سرداران به منصب وقادارخانی گردن برافراخت واین سانحه درسال‌هزارو دوویست وچهاردهٔ هجری‌بوقوع رسید چنانچه شاعری مادهٔ‌تاریخ قتل ایشانرا برشته نظم‌کشیده ودرلوح مزار سردار پاینده خان نقش کرده‌اند وازجملهٔ ابیاتش این دوبیت ثبت کتاب شد

زهافتاد چوبرخاك سرفراز جهان بلند ناله‌و افغان شداز هر افغان
زعقل سال وفاتش چوباز پرسیدم جواب‌داد که‌قتل‌هم شهادة الرحمن (۱۲۱٤)

وفتح خان بابرادران وسایرمتعلقان خود بعضی ازدیوار حصارخود را بزیر انداخته و برخی ازدر وازه شهر برامده روی فرار بسوی قلعهٔ موسوم بشاد علی نهادند وپس ازوصول درانجا اقامت‌را موجب صدگونه زحمت دیده ازراه‌سیستان در ایران نزد شهزاده محمود رفتندومیان غلام محمد درویش که بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول ودرنزد برخی خالی ازغرض بود باچندی از مریدان خود از قندهار هجرت اختیار کرده راه هند برگرفت ودر بین راه بایماء رحمت الله خان بقتل رسیده بقرب در وازهٔ هرات بلدهٔ قندهار مدفون گشت ومقارن ایحال ازعرض شهزاده قیصر والی هرات ومیر افضل خان نائب او بگوش هوش اعلیحضرت شاه زمان رسید که اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش در جیش آور ده و نشابور را بمحاصره انداخته است پس بصوابدید رحمت‌الله خان طره بازخانرا برسم رسالت نزدشاه ایران فرستاد ومشار الیه دروقت انحصار حصار نشابوروارد دیارگاه‌شاه‌مزبورشده‌نامه‌وهدیهٔ اعلیحضرت‌شاه زمان‌رابگذرانیدوچون‌تمشیت‌این رسالت استدعای‌فسخ‌عزم‌اعلیحضرت‌فتحعلیشاه‌ازتسخیرخراسان‌وهم‌مشتمل‌این‌بود که اعلیحضرت‌شاه زمان‌که‌ازتعهدسابقه تخلف نکرده قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاه ایران کهفتح نشابور را از نیروی بازویش دور میدید این نامه ورسول را بهانه ساخته جانب طهران مراجعت کرد وهم طره باز خان بانحف و هدایای شایان

(۱) تور در نجا بمعنی پشته سیاه است که نزدیك مقصود شاه است

فتحهٔ اشباعی میم رحمن بحساب در نیاید که مادهٔ تاریخ ۱۲۱۵ شود

رخصت انصراف یافته وارد قندهار شده شرف دست بوس حاصل کرد و درینوقت ازعریضهٔ شهزاده شجاع‌الملك حاکم پشاور خاطرنشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکهه سازفتنه سازودر فساد بازکرده اند پس شاه از شنیدن خبرعزم سرزنش سکهان رایت سفر پشاور بر افراخت ومهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف بمیراخور اسحق زائی را بحکومت قندهار گماشته خود وارد کابل شد که در نخاب مهابت سنگهرا بشکنجهٔ عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان از ایران جانب افغانستان

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان ازایران جانب افغانستان

آنگاه که فتح‌خان ازقتل پدرش هراسان گشته درایران نزد شهزاده محمود رفت شهزاده‌را به‌تسخیر قندهار دلالت وراه نمونی کرده درینوقت که‌شاه زمان عازم نخاب گشته وارد کابل شدوی ازماجرا آگاه گردیده توقف خودرا در ایران بعید از طریقهٔ خون خواهی پدرش شمرده باشهزاده محمود از راه سیستان عازم قندهار شدند چون راه قندهار نزدیك کردند مهر علیخان حاکم قندهار باپنجهزار سوارازدرمدافعه بیرون رامده موضع باغ مرزرا فرودگاه ساخت وعاقبت الامرازشهزاده وفتح‌خان شکست یافته داخل‌شهر قندهارشد واز حصول این فتح مردم درانی‌ظفررا همرکاب شهزاده وفتح خان دیده بدور ایشان فراهم گشته ازرودهیرمند گذشتند وقندهار را بمحاصره انداخته پس‌از چهل‌و دوروز ایام محاصره یورش برده بجانب داری وپاری قزلباشیهٔ اندرون شهر فتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند ومهر علی خان حاکم امام بخش‌خان وحسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده‌ازشهر بیرون شدونزد شهزمان شتافته سرگذشت خویش قصه کردواو که هوای سفر نخاب وسر زنش سکهان درسر داشت از رویداد این واقعه ترك رفتن آنجارا کرده لوای مدافعهٔ شهزاده بجانب قندهار افراشت وبعد از ورود در غزنین سردار احمدخان نور زائی رابانده هزار سوار مقدمة الجیش قرار داده خود دوروز پس‌ازحرکت وی‌راه برگرفت وشهزاده محمود نیزمیلی ازنجار قرش گرفته سامان حرب ساز کرده روی مقابله بسوی اردوی شاهی نهاد ودربین مقروفلات غلجائی بااحمد خان مقابل گشته وی که از کردار ناسزاوار رحمت‌الله‌خان سرگران بودازاعلیحضرت شاه‌زمان روی برتافته به لشکر شهزاده محمود پیوست وازجمعی اعلیحضرت شاه‌زمان‌رادل‌ازجای رفته‌ازمنزل‌مقرروی هزیمت بسوی کابل آورد وازکابل نیز بنابرعدم استعدادوصوابدید رحمت‌الله‌خان که‌درپشاور رفته بمعاونت شهزاده‌شجاع الملك حاکم‌وسپاه‌ومردم آنجا آبی بروی کار خویش آزده‌طریق جلال آبادپیش گرفت وبارحمت الله خان وزمان خان بامیزائی وپانزده سوار ازدستغلامان روی امید بسوی پشاور آورد واز خسته کی جاده پیمائی برای حصول استراحت درقلعهٔ عاشق نام شنواری فرود آمد واوبخست از در احتراز واحترام بقلعه در آورده بمراسم خدمت اقدام کرد وپس از انکه آسوده خاطرش ساخت در نصف شب دویست تن ازمردم شنوار راخواسته دروازهٔ قلعه بربسته راه بیرون شدن نگذاشت وبروح وبار قلعه را بتفنگچیان شنواری مستحکم ساخته پسر خودرا شباشب نزدشهزاده محمود که انیوقت در کابل رسیده‌بود فرستاد که مژدهٔ این امررا بدو رسانیده جایزهٔ خدمت حاصل نماید واعلیحضرت شاهزمان ازغدر وپیاماو خبریافته هرچند کیدتدبیر بکاربرد قفل سنگدلی وتزویر اورا نتوانست کشود تاکه شهزاده شجاع‌الملك اطلاع‌یافته سردار عبدالکریم خان اسحق زائی‌را باصد سوار از پشاور روانه کرد که شاه‌را ازقید عاشق دل سیاه برهاند ولیکن قبل از انکه فرستادکان اوبرسند شهزاده محمود که وارد کابل گشته وازمردم قزلباشیه که بسبب قتل‌امیراصلان‌خان وجعفرخان جوانشیر نسبت باعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطر بودندوبدو پیوستند قوی‌دل شده‌بود بمجرد وصول پیرعاشق شنواری نواب اسدخان بن‌سردار پاینده‌خان مرحومرا باسوار بسیار از کابل روانه شنوار نمود واوکه دردقتل‌پدر دردل داشت رفته شاه‌را باخود برداشته نزدشهزاده محمود حاضرش کرد اینوقت مأمورین شهزاده شجاع الملك از درهٔ خیبر گذشته از کنه ماجرا آگاه گشتند وبشهزاده درپشاور خبرداده اجازت یکی ازپیش رفتن وباسراجعت کردن خواستند وچون کار ازدست وتیر از شست رفته‌بود باسر شهزاده مراجعت کردند واعلیحضرت شاهزمان

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در حین گرفتار شدنش بقلعهٔ عاشق مذکور دونگین تمین که یکی فخراج ودیگری کوه نور بود وباخود داشت کوه نور رادرشق دیواری نهفته فخراج را بهر آب انداخت خلاصه چون بنزد شهزاده محمود رسید چشمش رابمکافات شهزاده همایون میل کشیده درالاحصار حبسش فرمود ورحمت الله خان وزیررا که در وقت کشتن سرداران چنانچه گذشت لقب وقادار خانی یافته بود با برادرش محمد خان وزمان خان با میزائی بقصاص خون سردار پاینده خان وحاضر خان برادر محمدا کرم خان که یکی درقندهار ودیگری درهرات بایام حکومت زمانخان کشته شده بود بکشت واینواقعه بقولی در سال ۱۲۱۶ هزار ودویست وشانزده وبقولی ۱۲۱۷ هزار ودویست وهفده بوقوع رسیده ایام سلطنت اعلیحضرت شاهزمان منقضی گشت وشهزاده محمود برارکهٔ سلطنت نشست

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی شهزاده محمود درروز پنجشنبه ۱۳ سیزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۶ هزار ودویست وشانزدهٔ هجری وبر وفق ذکر صاحب ناسخ التواریخ درسنه ۱۲۱۷ برتخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین واحکام را بدین بیت مسجع ومزین گردانید

علم شد ازعنایات الهی بعالم دولت محمود شاهی

و هریك از خدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بنواخت وبمنصبی از مناصب سرافراز ساخت واز جمله فتح خان را که علت فاعلی سلطنتش بود بخطاب وزارت ولقب شاه دوست ممتاز ساخته برفق خاطش این بیت منقر (۱) کرد

(۱) منقر بمعنی کافته وکنده شده

دولت محمود را نازم که زوست سر فراز ملك ودولت شاه دوست

واصح اقوال درباب وزارت او آنست که درجلوس دفعهٔ دوم اعلیحضرت شاه محمود که باورنگ جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه در موقعش بیاید الغرض شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان بامیزائی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت وعبد الله خان الکوزائی که اعلیحضرت شاهزمانش از حکومت کشمیر معزول ودر بالاحصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برومند فرموده بحکومت کشمیر مأمور نمود وملا محمد سعید خان بارك زائی بمنصب قاضی القضاتی مفتخر گردیده مهر قضاوتش بدین بیت محکك گشت

محمد سعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاة شاه محمود شد

وشهزاده قیصر والی از قضیه مکفوف البصر (۲) شدن پدرش واقف گشته هرات را بمعتمد شهزاده فیروز الدین گذاشته روی آرزو بدرگاه اعلیحضرت فتح علیشاه نهاد ودر شهر سمنان برکاب او که از سفر خراسان مراجعت کرده بدانجا خیمه زده بود پیوست ویك زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیگر پیش کشیده مورد تفقدات ملوکانه گشت وبخلعت گران بها وشمشیر مرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد وبزرگان خراسان مامورشدند که دست اعانت ازوبازندارند وازینجا شهزاده محمدولی میرزا بحکومت خراسان سر افرازی یافته درباب شهزاده قیصر بوی نیز سفارش رفت

(۲) مکفوف البصر یعنی ممنوع البصر بمعنی اعمی

(ذکر هنگامه آرائی شهزاده شجاع الملك بتمنای سلطنت)

ذکر هنگامه آرائی شجاع الملك

چون شهزاده شجاع الملك ازکور کردن اعلیحضرت شاهزمان برادرش آگهی یافت باغم والم همدم شده کمر انتقام بربست وبخیال سلطنت بترتیب لشکر پرداخته سرکرم تهیهٔ کار بود که زرداد خان فوفل زائی که ازعهد اعلیحضرت شاهزمان فراری ودربین مردم یوسف زائی متواری بود از استماع خبر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود خورسند وخوشنود گشته باقاغذ یوسف زائی بقلعهٔ اتك درآمده ازانجا باچهارصد سوار وپیاده ازمردم ختك راه هواخواهی اعلیحضرت شاه محمود برگرفته وارد قریهٔ بده بر واقع پنج کروهی شهر پشاور گردیده آمادهٔ جنك شهزاده شجاع الملك شده

دست تطاول گشود که بدینواسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اماشهزاده شجاع‌الملك بدفع فتنهٔ وی برخواسته کل‌محمد خان وفیض‌طلب‌خان بامیزائی وبارمحمد خان لسانی‌بائی را باجمعی مامور فرمود وایشان بادویست سواروچندصد پیاده‌راه‌کارزار پیش گرفتند وانکاه که وارد انسرزمین شدند زرداد خان دربازوی خود نیروی مقابله ومقاتله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملك عزم‌رزم اعلیحضرت شاه محمود جزم‌نموده نخست مردم درانی قندهار وقزلباش کابل‌را کاباشاه رهسپار بودند بعطایای سیم‌وزر وخلاع اوفرمرهون احسان خود ساخت چنانچه مهرعلیخان میرآخور بائی کهازرکاب اعلیحضرت شاهزمان گریخته درجلال آباد توقف‌داشت باشصت سوار وارد پشاورشد بشهزاده پیوست وهمچنین محمد اکرم خان بامیزائی امین‌الملك کهدرنزد اعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می‌پیمود باشصت سوار ومحمد خان لسانی‌بائی فرارکرده ملازمت شهزاده شجاع الملك اختیار کردند وبرهمین قیاس مردم درانی یومیه باسواره و پیاده نزد شهزاده میشدند تاکه کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت‌الله خان وزیر مقتول را بابرادرش محمد صدیق خان ازراه ملك یوسف زائی براول پندی فرستادکه‌ازمعرکهٔ کار زار برکنار باشد ووالدهٔ ماجدهٔ خودرا باحرم‌محترم اعلیحضرت شاه‌زمان درپشاور گذاشته بالشکرروی جانب‌کابل آورد ومهر علیخان میرآخوربائی‌راباپنجصدسوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی در آمده وارد منزل باسول شد و اعلیحضرت شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارکزائی وعطاءالله خان علیزائی وبلوچ خان اچکزائی راباجمعی مأمور فراولی نموده ایشان وارد جلال آباد گردیدند وفراول جانبین باهم‌ملاقی گشته‌نایرهٔ حرب شعله ورشد وفراول اعلیحضرت شاه محمود هزیمت‌یافته بعضی‌راه فرار جانب‌کابل برگرفته برخی‌برکاب شهزاد ملحق‌شد ومزدهٔ این‌فتح‌را مهر علیخان معروض داشته ضمناً اجازهٔ تعاقب وباتوقف التماس‌کرد وجواب درنك‌کردن صدوریافته درهمانجا مکث نمود وخود شهزاده نیز دررسیده داخل جلال آباد وازانجا واردموضع اشپان‌شد ودرنجا هنوز اردویش نیاسوده بعضی باستوار نمودن خیمه وتهیئی تحصیل علوفه و آذوقهٔ مشغول بودند کهنا گهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود و شهزاده کامران وفتح خان ازگرد راه برسید وسپاه شهزاده با وجود پراگنده‌گی واشغال بکمال جستی‌و چالاکی صف آرا شده عزم‌کارزار کردند واز دوسوی آوای توپ وتفنگ ونوای مخالف شاهین جنگ بانند کت ودربین الشهاب آتش قتال خواتین غلام خانه ودرانی‌که ازعطای خلعت وزرچنانچه ازپیش مرقوم شد دل بمعاونت‌شهزاده شجاع‌الملك‌بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود برتافته نزد شهزاده شتافتند وهمچنین صالح محمد خان اسحق زائی میرآخوربائی ازجنگ گاه برآمده ازآب سرخ رود گذشته منهزماً داخل کابل شد ودران میان شهزاده کامران ووزیر فتح خان وخواجه محمد خان برپیادگان قوم خلیل ومهمند ازلشکرشهزاده شجاع‌الملك حمله ورگشتند وشهزاده ازجهت آنکه باغ اشپان حایل وسد راه امدادش بود نتوانست که معاونت پیادگان مذکورهٔ خویشتن نماید چنانچه محمد خان هشت نگری(۱) واله یارخان‌باجوری رئیسان پیادگان‌قوم خلیل ومهمند از دست بردبور شیان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند وازین انهزام اساس تمام صفوف لشکر شجاع‌الملك روبانهدام نهاده پشت بجنگ دادند وسپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مرکز درمیان گرفتند وازانجا که اجل موعودشهزاده بسرنرسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهر خانه وخزانهٔ که همرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزاده امان جان یافت وبانجاه سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت وازجبال شاخه، واحجارباذخه(۲)هبوط وصعوددادند روزسوم داخل علاقهٔ کرم شد ومردم آنجا بپاس شهزاده کی احترامش نموده درعلاقهٔ تیرا رسانیدند وبیست سراز اسپان شهزاده وهمراهانش ازصعوبت راه ونیافتن جو وکاه سقط شده بزحمت وعسرت درخانهٔ سید محمدرضا نامی ازسادات تیرا رسیده فرودآمد واومراسم مهمانداری وشیوهٔ خدمت‌گذاری راکمابنبغی بتقدیم رسانیده شهزاده نیز یکدست زین طلاء باساز ویرك مرصع بجایزهٔ‌خدمتش بدومرحمت فرمود وباوجوداین عطیه پس از چند روز باغوا والقای بعضی از نکوهیده خویان فتنه جویان سید مزبور قصد مخالفت وی کرده عزم گرفتنش نمود که خدمتی‌باعلیحضرت شاه محمود اجرا داده مجرائی حاصل نماید

(۱) بالشغر

(۲) باذخه بلند

وشهزاده از آهنگ او بفراست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیبری وبارمحمد خان لسانی باشی باجاعهٔ خودها بشهزاده رسیده از عزم مخالفانهٔ سید محمدرضا بیارمیدوازانجا باطمینان خاطررهسپر شده دردرهٔ خیبر بقلعهٔ محمد امیر خان مذکور فرود کشته رحل اقامت انداخت وباعانت مردم خیبر که سرکردکان ایشان درحربگاه اشپان حاضر رکاب شهزاده بودند وبدینمعنی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود نداشتند مدتی درانجا بسر برد ودرهنگام اقامهٔ آنجا ملا جعفر نامی با ابوالحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده مستخدم رکاب وی شدند وشهزاده کامران بعد ازحصول فتح درموضع اشپان وقبل ازوزود شهزاده شجاع‌الملك دردرهٔ خیبردراوقاتیکه بکرم وتیرا روزبسرمیبرد واردپشاور شده چندیدرانجا درنگ کرد بعد عبدالواحدخان بارکزائی را بحکومت پشاور وخواجه محمد خان غوفلزائی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل مراجعت کرد وبشرف دست بوس پدر والا گهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت ورفع خستگی راه پشاور بحکومت قندهار مامور شد .

ذکر محاربهٔ سنگوخیل

(ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع‌الملك درموضع سنگوخیل)

(باعبد الواحد خان وخواجه محمد خان)

تمهین اینحال اینکه عبدالواحد خان حاکم وخواجه محمد خان سردار عسکر پشاور از اتمهٔ شهزاده شجاع‌الملك بدرهٔ خیبر وقوف یافته باسواربسیار عزم رزم وپیکار شهزاده کردند وپس ازقتال وجدال بسیار همراهان شهزاده که درموضع سنگوخیل سرکرم کارزار بودند ازجنگ روبرتافته‌پس بدرهٔ خیبردر آمدند واکثر ایشان ازشدت حرارت وکثرت عطش هلاك شدند وپس ازین هزیمت نظر بمروت وحمایت مردم خیبر مدت یکسال درانجا روز گذرانید ودرخلال اینمدت عرایض خوانین درانی وغلزایان متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردند وبکابلش خواستند ازبیاری ومعاونت خودها دلش را بآمدن دردارالسلطنه قوی میگردانیدند وشهزاده که ازمکنت تهی‌دست گشته بود جرات نمی توانست که جانب کابل حرکت نماید تاکه بخود اندیشیده دردل قرارداد که هرچند مردم درانی وغلزایان بواسطهٔ اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میفرستند بکمل وبکمک درمعاونتش خواهند کوشید بازهم میباید درقندهار رفته سامان کار ساز کرده بعد روی بیکار بسوی کابل آورد چنانچه بادویست سوار وچند تن پیاده ازدرهٔ خیبر باترکاب عزم نهاده داخل علاقهٔ وزیری شده ومردم وزیری که درین خود عداوت ودشمنی داشته ودارند هرکدام خصم خود پنداشته ازراه قتال پیش آمدند وچون بنزدیك شهزاده رسیدند اورا شناخته ازجسارتیکه کرده بودند عذر وعفو تقصیر خواستند وخودرا بسلاح خدمت بیاراستند وازانجا شیرمحمدخان‌سرخیل وزیریان‌را باچندی دیگر ازملکان برای راه نمائی باخود کرفته تا علاقهٔ مردم کاکر برد وازمحال کاکرایشان را خلعت ورخصت‌مراجعت داده خوددوماه درین مردم کاکر درنگ نموده بهرطرف جاسوسی فرستاد وطرق وشوارع را علم آورده ازراه غویسری راه محال طوایف غلجائی برگرفت وپس از رسیدنش درحدود غلجائی شکرالله خان نوادهٔ اخلاص قلیخان هوتك وفتح خان بابکرزائی وشهاب‌الدین خان توخی نزداوحاضر آمده التماس نمودند که‌ازسبب‌محاربات عدیدهٔ که‌با اعلیحضرت شاه‌محمود کرده چشم امیدازوی پوشیده ایم آرزودارم که دوشیزهٔ عفیفهٔ فتح خان بخدمت از دواج شهزاده پذیرفته‌آید تااز انعقاد رشتهٔ وصلت خودرا رهین عاطفت دانسته طریق صداقت پویم وشهزاده مسؤل ایشان‌را بگوش قبول شنیده دخترمشارالیه را بحبالهٔ نکاح‌خویش‌در آورده‌بادویست‌سواریکه همراه داشت‌عزم رفتن شالکوت کرد وپس‌ازورود زمستان‌را درانجا بسر برده مبلغی از تجاریکه از شکارپور بار قندهار بسته واز شالکوت عبور مینمودند قرض کرفته وعده ادای آنرا بمکنت وحصول سلطنت قرار دادوچنانچه خودش درروزنامهٔ خود رقم کرده است دراواخر که اقتدار یافت دینش‌را بازیادت احسان اداءنمود .

ذکر محاربهٔ شهزاده در منزل کوزك

﴿ ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع الملك درمنزل کوزك باصالح محمدخان غلجائی ﴾

چون شهزاده ازوجه قرض اسبابی راکه در شریعت عقل برای سفرفرض بود آمده ساخت از شال کوت لوای عزم جانب کوزك افراخت وازین سوی اعلیحضرت شاه محمود صالح محمد خان را باهزار سوار بدفع او گماشته تلاقی جانبین درکوزك اتفاق افتاده جنك درپیوست وشهزاده باهمراهانش که دویست سوار بودند بای شجاعت فشرده درین کیرودار شهزاده ازضرب شمشیردست سواری را قطع کرده دیگران ازهمهٔ شهزاده مضطرب شده باوجود کثرت سوار روازکار زار برتافتند وعنان هزیمت بازنکشیده درقندهار نزدشهزاده کامران که حکمران آن دیار بود شتافتند وشهزاده شجاع الملك فتحیاب گردیده وارد ارغستان که محل سکنای قبایل فوفل زائیست شد وشهزاده کامران والی قندهار که قبل ازهزیمت یافتن صالح محمد خان غلجایی بذریعه مکتوب ازحاجی فیروزالدین حاکم هرات طلب معاونت کرده بود واو شهزاده ملك قاسم پسرش را بادوهزار سوار ازهرات درقندهار کسیل داشته این وقت که هزیمتیان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده بارمنزل گشودند بعد شهزاده کامران باشهزاده ملك قاسم وسوار هرات و قندهار که مجموع پنجهزار مردیکار بودند عزم رزم نموده بفاصلهٔ دو فرسخی ارغستان رسیده فرود آمد ودرآنحال باوجودیکه روز مره ازمردم ایلات متوالیاً دو دو ده رکاب شهزاده شجاع الملك میپیوستند زیاده برپنجصد سوار همراه نداشت بناران بعضی ازهوا خواهانش که ظاهراً با شهزاده کامران بودند وباطناً طریق خدمت شجاع الملك میپودند برایش پیام دادند که خودرا عبث درمهلکه نینداخته ازمقابل لشکر شهزاده کامران که درحدت وعدت یك پرده افزونند کنارساخته روی بدیگر وی آرد چنانچه ازپیام آنان ارغستان را فرو گذاشته راه علاقهٔ مردم غلجائی برداشت وبایوار(۱) وشبگیر اسب رانده بحدود طوایف غلجائی رسیده ازهمهٔ دشمن بعیدگشت والبتهٔ خودهمراکه ازباران ترشده بود خشك کرده بعد داخل علاقهٔ عبدالرحیم خان هوتك گردیده سه روزه ماینحتاج سفراز آنجا برداشته وارد مینه ازعلاقه کاکرشد وچند روز درانجا درنك کرده شهزاده قیصربن اعلیحضرت شاهزمان ومدد خان که مجمل بیرون شدنش از هرات دروقت مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملك پیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع الملك که درروز نامه اش رقم کرده است اینکه میرافضل خان اسحق زائی نایب شهزاده قیصرچشم از حق نمك اعلیحضرت شاهزمان پوشیده بطمع مجرائی خدمت اعلیحضرت شاه محمود شهزاده فیروزالدین برادر اعیانی اورا که درنزدبود بهرات طلبیده شهزاده قیصررا بحالت ابتر ازهرات بیرون کرد وفیروزالدین را بمسند ایالت نصب کرده خود بنیابتش پرداخت وشهزاده رویطریق غربت نهاده درمملکت ایران رفت وازانجا آوازهٔ هکامه آرائی شهزاده شجاع الملك را شنیده روی امید بسوی افغانستان آورده چنانچه آنفاً ذکرشد برکاب شجاع الملك ملحق شد بعدباهم ازموضع مینه حرکت کرده بصوابدید یکدیگر شهزاده قیصر و مددخان میرآخوربائی و شادیخان اچکزائی وغیره خوانین جانب قندهار رهسپرشد وشهزاده شجاع الملك طرف کابل راه برگرفت که ازدوجانب بکار پردازند وشجاع الملك جواهرنجیده که باخود داشت مصحوب معتمدانش بدیره غازیخان فرستاد که درانجا فروخته وجه آنرا برای تجهیز اسباب سفرحاضر آورند وهم چنددانه را بملکان کاکر عنایت نمود که بفروش رسانیده سامان سفر سازکنند وهم مکتوبی بهریك از خوانین درانی و غلامخانه وفزلباش و کوهستان و کابل فرستاده باغوای سلطنت اعلیحضرت شاه محمود القا کرد و خود بعد از رسیدن زروتهیهٔ اسباب سفرجانب منزل مقصود رهسپرشد ومقارن ایحال طوایف غلجائی از دولت محمودی روبرتافته لوای بغاوت افراشتند و اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان وسردار احمد خان نور زائی را باده هزار کس درسال ۱۲۱۸ سنه هزار دویست هجده هجری مأمور سرزنش بغاة غلجائی نمود وایشان بسروقت باغیان رسیده چندبار باهم جنك وپیکار نمودند و درهر مرتبه جمعی از غلجائیان راه آخرت میپودند تاکه اخیرکار رزم درموضع شیار جانب غربی رودتزنك پایدار گشته ششهزار

(۱) ایوار وقت عصر قریب بغروب سفر وحرکت کردن وشب گیر صبح وسحر راه پیمودن را گویند ۱۲

تن از مردم غلجائی بقتل رسید وسرهای کشتگان را بریده‌روانهٔ کابل نموده منادی برای عبرت روزگار استوار کردند وخود ایشان نیز پس از حصول فتح ونظم ونسق مواطن و مساکن متمردین غلجائی بکابل معاودت کردند ومتصل قلع این‌فتنه ساحهٔ عجیب وغریب دیگر بوقوع پیوست که باعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه‌محمود شدچنانچه رقم کشته میآید .

ذکر بلوای عام کابل

﴿ ذکر بلوای عام مردم کابل ونواحی آن ﴾

در سال ۱۲۱۹ هزار ودویست ونوزدهٔ هجری شخصی از اوباش فرقهٔ قزلباش پسر امردی از مردم سکنهٔ کابل را که مذهب حقهٔ حنفیه داشت فریفته بخانهٔ خویش‌در آورد وچندی دیگر از الواط را نیز صلای فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت بآن بیچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مایع از قبیل بنگ وشراب بوی چشانیدند وبسکر آورده از خانه بیرون کشیدند ووی‌بحالت مستی در خانهٔ خویش رفته ما جرا بپدر گفت وپدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده دادطلبیدواعلیحضرت‌شاه که جانب‌مردم‌قزلباش بچشم نیک‌نگاه میکرد رجوع امرش رابشرع شریف فرمود وملا محمدسعید خان بارکزائی‌قاضی القضاة ازانکارمدعی علیهم طلب بینه نمود ومدعی که از اقامهٔ گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور باسروپای برهنه وجیوب دریده در مسجد جامع پل خشتی جمع آمده پسر را بزیر منبر رسانیده ازمیر واعظ داد طلبیدند ووی حکم قتل عام وغارت مال تمام قزلباشیه داده ومردم شهر وبازار حکم اورا از فرایض دین ومذهب دانسته بازدحام تام روی هجوم بسوی چند اول نهادند ودست بقتل وتاراج کشوده هر که را دیدند کشتند وبهر چه رسیدند بردند وخانهائیکه از مردم قزلباش وبیرون چند اول بودند آتش زده تمام بسوختند ومردم قزلباشیهٔ چند اول نیز دست ازجان شسته بمدافعه ومقاتله پرداختند وابواب قلعهٔ چند اول را از خاك وسنگ بر بسته خودرا مستحکم نمودند وچندی بمحصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سمرکشته بمردم اطراف شهر رسیده همگنان راه ستیز برگرفتند وبیست هزار تن از مردم کوهستان‌ولهوگرد وغیره بدور چند اول فراهم گردیده بر جیل شیر دروازه که مشرف بخانهای قزلباشیه است صعود نمودند وکار را بدیشان صعب ودشوار کردند واعلیحضرت شاه محمود هر چندپای سعی در اطفای آن نایره فشرده آب جیبن تدبیر ریخت سودی نبخشود تا که ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان نور زائی بدفع آن فتنه گماشت وایشان نیز بسبب اتحاد مذهب وملت ترك خیر دولت کرده زیاده تر بتحریك وترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند واز تحریض آندون کار بجائی رسید که روز مره نفری زیاد از طرفین کشته میشدند وآخر الامر که حال‌قزلباشیه قرین اضمحلال گردید وزیر فتح خان با برادرانش بپاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نپذیرد کمر برفع غایله فساد جست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت کشیدند وطوعاً وکرهاً آتش فتنه را فرونشانیده مردم قزلباش را از مهلکه رهانیدند وشهزاده شجاع الملك در خلال احوال مذکوره خودرا بزمت رسانیده مترصد ماءل کار اقامت ورزیده کوش بآواز نشسته بود تا که اعیان وبزرکان اهلسنت وجماعت ازین‌حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

ذکر شورش مردم کابل

﴿ذکر اتفاق بزرکان اهل سنت وجماعت﴾

(بزوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

چون مردم اهل سنت وجماعت از حمایت فتح خان برعایت دولت اعلیحضرت شاه محمود رنجیده شدند بزرکان ایشان چون میر واعظ وشیر محمدخان مختارالدوله وسردار احمدخان وغیره انجمن کردیده ازدرمشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود ووزیر فتح خان را از میان بردارند ودرین عزم خود هارا سخت دم وثابت قدم شده کاررا معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان راکه رکن رکین

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره وبامیان نمود وچون اودر انجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای بلوا بر افراشته اعلیحضرت شاه محمودرا ازتخت سلطنت برداشته در بالاحصار محصور ساختند وشهزاده شجاع الملك که در زرمت رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل بر گرفت ودر موضع التمورورارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی واز عقب آن کل محمد خان وعطا محمدخان بامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ برتافته بودند برکاب شهزاده شجاع الملك پیوستند وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مذکور وغیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزین کردیده بودند [illegible] زد شهزاده شدند بعد از التمور حرکت کرده بنواحی قریهٔ لهو کرد فرود آمد ودرانجا سه هزار سوار باوی همراه شده بودند واعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصاری بود از ورود شهزاده بقرب جلکای لهو کرد واقف گشته زیادهتر متزلزل شد وچون هنوز مکنت سلطنت داشت خود را از دست ندادهبدستیاری طایفهٔ عرب بالاحصار ازبروج وبارهٔ حصارشهر کابل را هدف کاولهٔ اتواپ آتشبار ساخته شهریان را درششدر حیرت وتنگنای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پردازحضور شهزاده شجاع الملك شده باستعجال طلب کابلش نمودند وشهزاده وارد لهو کرد شده شبرا درانجا بسر برده بامدادان راه برگرفته درمزار اعلیحضرت بابر شاه فرو کش کردودرانجا ۱۵۰۰۰۰ یکصدو پنجاه هزار پیاده وسوار در تحت رایتش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از انبوهی لشکر که درانجا نمیگنجید همروزه حرکت فرموده درباغ سردار مدد خان فرود آمد ومردم کوهستان کابل را امر کرد که در اطراف بالاحصار جای گزیده نگذارند که کسی از عسرتکاه انحصار بیرون شده فرار شوند وخود هر روز سوار گشته بدور بالاحصار گردش نموده کماشتکان خویش را تاکید بر حفاظت اطراف حصار کرده بعسکرگاه معاودت میفرمود تا که ثقوب (۱) ثقوب (۲) درینکاه شاه برج پرسید آنکاه قصد آتش زدن ورخنه انداختن کرد وهنوز بکار نپرداخته بودکه خبرورود وزیر فتح خان بالشکر بسیار از مردم هزاره وبامیان در منزل میدان بگوش شهزاده رسیده عزم مدافعهٔ وی کرد واز باغ سردار مدد خان با رکاب نهاده در قلعهٔ قاضی فرود آمد واز آنسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست وتاعصر هنکامهٔ کارزار استوار مانده جمی از طرفین مقتول ومجروح گشت وآخرالامر وزیر فتح خان شکست یافتهروی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندیار رفت وشهزاده شجاع الملك مظفر ومنصور بکابل مراجعت نمود واز حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصاری وچشم براه یاری ومددکاری وزیرفتحخان بود آفتاب اقبالش را رو بزوال دیده بکلام بادشاه علام توسل جسته از در معذرت باعریضهٔ مشتمل برعفوجرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملك فرستاد واو بپاس احترام قرآن مجید عفوش فرموده از خونش در گذشت وکار پردازان رکاب ظفر انتساب خویش را امر کرد که دروازه های بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون اخفاق وتحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس ویا بزنجیرش نمایند وبقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاهزمان امر کور کردنش نیز کرد ولیکن بشفاعت شیر محمد خان مختارالدوله میل کشیده نشده مقید گشت وروز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

(۱) ثقوب جمع ثقبه بمعنی سوراخ

(۲) ثقوب جمع ثقب

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملك ﴾

چون شهزاده داخل بالا حصار شد برارکه سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در درهٔ خیر بخدمتش رسیده بود بخزانه داری جواهر ونقد وجنس سر افرازی داد وشهزاده حیدر پسر والا کهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قایم واستوار بود نامزد فرمود وسردار احمد خان نور زائی را با عطا محمد خان بن شیر محمد خان مختارالدوله وسیدال خان بخلعت پیش کاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنجهزار سوار نزازمردم درانی وغلاخانه با شهزاده همراه کرده مبلغی از خزانه برای انعام اعیان انام(۳) آنمقام بایشان سپرده روانهٔ قندهار نمود وچون وارد منزل

(۳) انام بمعنی مخلوقات

جکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه محمود که حکمران آنجا بود تاب مقاومت در خود ندیده با وزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فراه اختیار کرد ودرانجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز از وی کناره گزیده بمحال معروف خزید وبقول صاحب تاریخ سلطانی در منزل جکان با شهزاده حیدر وهمراهانش جنگیده ومغلوباً ازراه فراه در هرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند واو بالتماس مادر خویش ویرا بحکومت فراه مأمور کرد وفتح خان نخست حاجی فیروز الدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد با برادرانش که همراه بود در فراه نزد شهزاده کامران آمده از وی نیز التفاتی ندیده بعلاقهٔ معروف رفته جای گزید وازین سوی شهزاده حیدر پس ازحصول فتح ازمنزل جکان رهسپر شده بقندهار درآمد وبمسند حکومت نشست وشهزاده قیصر که ازموضع مبنه چنانچه ازپیش رقم گشت جانب قندهار رو آورده وکاری ازپیش نبرده بود واینوقت خانه بدوش درنواحی قندهار میگشت ازورود شهزاده حیدر درقندهار آگاه گشته عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده التماس حکومت قندهار نمود واعلیحضرت شاه مسئول اورا بکوش قبول نشنیده شهزاده حیدررا بکابل طلبیده منشور حکومت قندهاررا بنام شهزاده قیصر صادر فرمود وهم چندتن دیگر ازخوانین عظام را برای اتمام مهام آنجا ازحضور گسیل ومقارن ایحال شیرمحمد خان مختارالدولا وغیره خوانینیکه شرف رخصت یارودرنزد اعلیحضرت شاه رتبهٔ اعتبار داشتند بعرض رسانیده ملتمس عفو خطایای وزیر فتح خان شدند ومطابق عرض آنان عریضهٔ ازخود وزیر فتح خان نیز بملاحظهٔ اقدس شاهی رسیده کل محمد خان نظام الملک ازحضور بنسلی دادن وآوردن اومأمور گشت چنانچه مشار الیه ازمحال معروف باتفاق فرستادهٔ اعلیحضرت شاه حاضر بارگاه گردیده بمنصب سرداری پاشده خان پدرخود سرافراز گشت وبعدازعفو تقصیر وزیر مذکور دستهٔ ازسواران حضور مأمور شنوارشدکه کیفرکار عاشق شنواری رابالقوامش که نسبت باعلیحضرت شاه زمان که رقم شده آمدکرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مأمور درانجا رفته مال ومنال اوواقر باوتابعانش را که در گرفتار ساختن اعلیحضرت شاه زمان شریك وهمداستان بودند تاراج کرده خود ایشان را باعیال واطفال حاضر درگاه اعلیحضرت شاه نمودند وشاه عاشق را ازضرب چماره پاره پاره فرموده باقی را بزندان انداخت وقید سخت نمود

ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع جانب پشاور

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع)

[جانب پشاور وگرفتن وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع ازامور مهمهٔ کابل وقندهار فراغت یافت بعزم نظم ونسق کشمیر ودیره جات ازکابل آهنگ پشاور کرد ودرمنزل بکرامی وزیر فتح خان بهانهٔ ساز نمودن سامان سفر رخصت معاودت شهر وتوقف چندروز حاصل کرده مراجعت کرد ودوروز تهیهٔ اسباب سفر نموده راه فرار جانب قندهار پیش گرفت واعلیحضرت شاه درمنزل جگدلك از گریختن او آگاه گشته بدستخط خویشتن حکام وحفاظ وعمال عرض راه را منشور فرمود که اورا درهرجا بیابند بادست بسته بحضور آرند وخود اسب رانده وارد پشاورشد وازانجا یکی از خدام بارگاه را نزدعبدالله خان حاکم کشمیر که ازطرف اعلیحضرت شاه محمود حکومت آنجا داشت فرستاد که مالیات آنجارا امتحاناً واختباراً(۱) ازوی بطلبد تا اگرادا نماید کار بروفق مرام آید والاتنبیه وتهدیدش لشکرگسیل دارد اما واز حکم پادشاهی ابا نکرده مالیات آنولایت را باتحف وهدایای شایان بعریضهٔ عجزوانکسار فرستاد واعلیحضرت شاه بعطای خلعت ومنشور حکومت کشمیروخطاب سرداری ممتازش فرموده بدستور سابق بحکومت آنجا مأمور گردید وهمچنین حکام وبزرگ زادگان دیرجات ازدادن مالیات هریك بخلعت حکومت وسرداری قوم خویش سرافرازی یافته مشمول عواطف خسروی شده بخدمات مرجوعه مأمور آمد

(۱) اختبارا ازمایش

ذکر فتنهٔ فتح خان واغوای شهزاده قیصر

﴿ ذکر فتنه وزیر فتح خان ﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیر فتح خان بقراریکه آنفاً ذکر یافت ازکابل گریخته درقندهار شتافت شهزاده قیصر حکمران آنجارا

اغوا کرده بمخالفت شاه شجاع برانگیخت وتهیهٔ لشکر نموده هردوتن باهم روی تسخیر بسوی کابل نهادند واخبر سمرکشته بگوش اعلیحضرت شاه رسیده در آغاز بهار عزم مدافعه وپیکار نمود ونخست مناشیر انتهالت انگیز بدرانیانیکه هوا خواه او ودرتحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعداز پشاور راه کابل برگرفت وچون اردوی شهزاده ووزیر فتح خان راه نزدیک کرده بوداعلیحضرت شاه همچنان از کردراه ترك فرود آمدن شهر کرده درده مزنگ نزول فرمودوازانجا حرکت نموده قلعهٔ قاضی را عسکرگاه ساخت وازانسوی شهزاده باوزیر فتح خان در میدان رسیده فروکش کرد وشب هنگام فیض الله خان قوفل زائی باهمراهانش وغیره کسانیکه اعلیحضرت شاه از پشاور بذریعهٔ منشور ملاطفت دستور ایشان را بخود مایل وراغب نموده وایشان وعده بفرصت گذاشته بودند ازاردوی شهزاده جدا کشته برکاب اعلیحضرت شاه پیوستند وشهزاده باوزیر فتح خان از مشاهدهٔ این حال اختر اقبال خودرا در حضیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند وشاه بهمین قدر اکتفا کرده از قلعهٔ قاضی بشهر مراجعت فرموده بار استراحت ورحل اقامت کشود .

ذکر وصول رسول اعلیحضرت پادشاه بخارا

﴿ ذکر وصول نامه ورسول اعلیحضرت امیر حیدر پادشاه بخارا ﴾

(وقلیج خان حکمران خلم بپایهٔ سریر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

در سال ۱۲۲۰ هزار ودویست وبیست هجری نامه وفرستادهٔ اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا وقلیج خان حکمران تاشقرغان بپایهٔ سریر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردند وهفت قطار ازاشتران بزرگ کوهه سرخ مو وبیست سراسب بازین ویراق طلا ونقره وچند دست باز سفید وغیره اقمشهٔ چینی وروسی وتاتاری واسپان خوش رفتار بارکندی وپوستهای سمور ونامهٔ مواحدت ومواصلت دستور پیش کشیدند وهدایای مذکوره مقبول ومطبوع طبع شاهانه شده نامه اش که مشعر برالتماس ازدواج صبیهٔ دو شیزهٔ اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجهٔ قبول پذیرفت وفرستادکان ایشان بانواع انعام ومواهب رخصت انصراف یافته چندتن از معتمدان حضور جهت انجام امر عروسی با آنان مأمور بخارا شدند ودرانجا رفته آن بانوی حرم محترم را برسم ملوکانه آورده از وصل اعلیحضرت شاه کامیاب شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب قندهار برای دفع شهزاده قیصر

﴿ ذکر تنبیه وتهدید شهزاده قیصر ووزیر فتح خان ﴾

پس ازانجام امر مذکوراعلیحضرت شاه راداعیهٔ سرزنش شهزاده قیصر ووزیرفتح خان که ازمنزل میدان گریخته در قندهار سلسله جنبان کینه وعناد شده بودند در سرا افتاده ازکابل باحشمت ومکنت شاهانه روبقندهار نهاد وانگاه کهدرمنزل توپ (۱) نزول اجلال فرمود شهزاده قیصر خیرگشته ازراه بی ثباتی قندهار راگذاشته فرار وادی ادبار شد وکسانیکه تا بنوقت با اودم معاضدت زده طریق معاونت می پیمودند از راه اطاعت پیش آمده سرانقیاد درخط فرمان اعلیحضرت شاه نهادند بعد کوکبهٔ شاهی درشهرقندهار رتو وصول افگنده بنظم ونسق شهر وولایاتش پرداخت وپس ازچندی که امور مهمهٔ انجا مرتب ومنظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر کهدراین سفر همرکاب اعلیحضرت شاه رهسپر بود وشاهش کرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر پسر خود را خواسته ازاعلیحضرت شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیرمحمدخان مختارالدوله ازحضور اعلیحضرت شاه مامورشده آن بادیه پیمای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضر پیشگاه خسروانی نموده مبذول عواطف خاقانی گردیدوبدستور سابق از بقاوتش بحکومت قندهار مامور گردیداعلیحضرت شاهزمان پدرش باچشم نابینا باقامهٔ قندهار اختصاص یافت تا پسرش را از اغوا والقای غرش جویان باز داشته مؤدبش باشد که پا از جاده اطاعت بیرون نگذارد

(۱) توپ شانزده کروهی از کابل منزل است طرف غزنین

ذکر توجه شاه جانب سند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند ﴾

(ودرجات برای وصول مالیات)

چون مالیات چند ساله محال سند ازسبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکارکنان دیوان سلطنت نرسیده بود بدون اینکه حاکمی مأمور شود خود اعلیحضرت شاه الویه ظفرهمراه راازقندهار جانب سند شقه کشا فرمود و مصطفی خان پسر نصیر خان بلوچ ازداعیهٔ اعلیحضرت شاه آگاه گشته با ملا فتح محمد نامی راه تقبیل عتبهٔ علیا بر گرفته قبل ازانکه لوای نصرت التوا در اهتزاز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشیوهٔ [illegible] با ششهزار سوار مقرره وششهزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود در تحت رایت سعادت آیت قرار یافته همرکاب شاهی طریق خدمت بپاید وهم التماس نمود که دختر محمود خان برادر مهترش از ازدواج شهزاده محمد تیمور درك افتخار کرده شرف قبول حاصل نماید واعلیحضرت شاه ملتمسات اورا منظور نظر عاطفت گسترفرموده بعد ازوقوع ایجاب وقبول توکیلی ایشان را ازعطای خلعت وزرنیك بنواخته رخصت مراجعت داده امر کرد که با سوارانش در عرض راه حاضر رکاب آیند وخود راه سند برگرفته درمنزل واقع شیرسرخ فرستادگان میران سند فیضیاب رکاب شاهی شده عرض والتماس نمودند که اعلیحضرت شاه فسخ عزم فرموده زمین سندرا لگدکوب سپاه نمایند ومبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صد هزار روپیه بدون زحمت سفر عاید خزانه شمارند واعلیحضرت شاه شجاع نظر بکثرت مالیات سند که باقی مانده بود عرض ایشان را نشنوده رخصت معاودت داد وهمچنین در شالکوت نیزو کلای میران سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰۰ دوازده لك روپیه بذمه گرفتند که بشرط معاودت اعلیحضرت شاه ادا نمایند ایضاً سخن ایشان پذیرفته نیامد واعلیحضرت شاه اسب رانده جون وارد موضع کنه آباد شد محمود خان پسر نصیر خان بلوچ با دوازده هزار سوار وپیادهٔ بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان ازقبیل اسپان باساز وبرك سیم وزر واشتران مهار وروهودج زرنگار واجناس زرینه وپشمینهٔ بسیار بروش آبا واجداد خویش پیش کشیده سه چهار روزه رخصت درنك حاصل کرده بخلاع فاخره ویك زنجیر پیل باعماری سربلند گردید که ساز سفر ساز کرده بعد حاضر رکاب آید چنانچه در منزل قریب بدشت بیت که ایندشت تخمیناً بیست وپنج کروهٔ آبادانی ندارد باسواره وپیاده اش بشرف رکاب بوس واصل کشت واعلیحضرت شاه کوچ اسب رانده وارد شکارپور شد ودر نخاو کلامیران سند وخوانین تالپور باسادات کرام وعلمای عظام وپیرزادگان ذی احترام کلام حضرت ملك علام را بدست شفاعت گرفته بپای ضراعت دربارگاه سلطنت حاضر آمدند وزمین ادب بوسیده التماس تخفیف بقایای وجوه دیوان که برذمهٔ ایشان مانده بود نمودند واعلیحضرت شاه رعایت قرآن مجید وسادات وعلماء وپیرزادگان صاحب تمجید که بشفاعت آورده بودند ده لك روپیه را بخشوده بیست لك را وصول فرمود وعلاوه برمبلغ مذکور تحف وهدایای مرغوبهٔ دیگر نیز ازقبیل اسپان زین وبراق طلاونقره وتفنگهای بست طلا وشمشیرهای قبضهٔ مرصع وغیره قاشهای نفیسه برسم پیشکش واصل وداخل دیوان اعلی گشت وباندازهٔ شش لك روپیهٔ دیگر تعارف منشیان وکارپردازان حضور که سندیان دادند بحساب آمد وسندیان نیز بخلاع فاخره سر افراز گردیدند ومقارن ایخال فرستادگان راجگان مرهته باعرایض عجز وانکسار وهدیهٔ بسیار وسه زنجیر پیل واسپان عربی زین واسباب زرین وسیمین وغلمدهای مروارید وتوبهای کمخواب وبادله ویکتاره زری ودوپته های(۱) دکهنی وغیره اسباب واجناس اریشمینه شرفیاب حضور شاهی شده مورد الطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعد ازشکار پور راه دیوجات پیش گرفته واردکوت وملتهن شد ودرانجا بهاولخان عباسی یك زنجیر پیل وچند راس اسپ باساز ویرك طلا ونقره ومبلغی از زروسیم وچند دست باز شکاری واشتران مهاری وغیره اجناس زری وابریشمی از راه هدایای مستمرهٔ مقرره فرستاده شرف منظوری یافت وفرستادگانش خلعت ورخصت مراجعت یافته بخرمی وشادکامی معاودت کردند ودر خلال ایخال خبر سرقت دزدان وقطاع الطریقان حدود میان دوآبه بهاولخان وکبچی ولیه درافواه افتاده بگوش اعلیحضرت شاه

(۱) دوپته قطیفه را گویند

سردار احمد خان نور زائی باعبدالغفورخان قوفل زائی ونه هزارسوار بقلع مواد فتنهٔ آن گروه اشرار از حضور مامور شده ایما واشارت رفت که پس ازاستیصال ان جمعیت شاه از همان راه وارد قلعهٔ اتك شوند وخودش از انجا کوچیده چون وارد درهٔ غازیخان شد از عرض بهاول خان خاطرنشان گشت که الکای میان دو آبهٔ متعلقهٔ وی از ورود سپاه پادشاهی روی در خرابی وتباهی نهاده وسارقین از خوف واندیشهٔ جان فرار بادیه کنانی گردیده اندوهم درعریضه اش مرقوم داشته والتماس کرده دفع گروه گمراهان وادی حرمان را مشروط بمراجعت لشکر بر عهدهٔ خود گرفته بود مسئولش بمحل قبول افتاده سردار احمد خان وعبد الغفورخان رامنشور معاودت صدور یافت که یمن رکاب بوس واصل آیند وپس ازصدور انحکم هشت روز در درهٔ غازیخان درنك فرموده ونماز واضحیهٔ عید قربان سال ۱۲۲۱ هزاردوویست ویك هجری رابجای آورده ازانجا حرکت کرد وهردو ن سردار مذکوران درعرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همعنان وارد درهٔ اسمعیل خان شدند ودر آنجا فرستادگان محمد خان سدوزائی حاکم وسردار کبچی ولیه با مالیات آن دو ولایت ودیگر تحفه وهدیه بشرف بساط بوس مشرف گشته هدایا ووجه مالیات را پیش کشیده با خلعت رخصت مراجعت حاصل کردند وکوکبهٔ شاهی از انجا حرکت کرده کوچ برکوچ وارد کرك ولاچی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بود رخصت دیدن معدن نمك حاصل نمود ودرنمکسار ازدست دزدان بقتل رسیدواعلیحضرت شاه درهمانروز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیکی را با هزار سوار بکرفتار نمودن دزدان مأمور فرمود ووی راه انتقام بآن دسته لئام(۱) نزدیك کرده ازدیدار کرد وسپاهی سوار مردم وزیری بهنك افغانی دزدان را مددکار شدند وبآهنك جنك پیش آمدند ومحمدشریف خان باایشان در آویخته خون اکثر ازدزدان ووزیریان را بخاك هلاك ریخت وسرهای کشتکان رابریده باخود نزداعلیحضرت شاه آوردودران میان سرشیر محمد خان وزیری که اعلیحضرت شاهراچنانچه ازپیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای آورده بود بنظر اعلیحضرت شاه اتفاده تأسف دست دادو آن سررادر شال پیچیده بامبانی ازطلا بخانه اش فرستاد وپرسش را طلب حضور فرموده بخلعت وجا یکیر مستمره سرافرازی داد بعدازانجا راه برگرفته داخل پشاور شدواز عرایض دادخواهی مردم شهر واطراف کشمیر احوال جور وستم عبدالله خان حاکم آنجارا که مالیات دوسه ساله نیز پرداخته اش باقیمانده بود شنیده محصل مأمور فرمود که اورا ازظلم وستم منع کرده ومالیات دیوانی را ازنزدش گرفته بخزانه حمل ونقل نمایدواواز حکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سرازجیب تمرد بدر آوردواز رسیدن انخبر شیر محمد خان مختار الدوله عرض پرداز شده التماس تنبیه وتهدید وی نمود که بالشکر آراسته بتدمیر او مأمور کشمیر گردد واعلیحضرت شاه عرض اورا بگوش قبول شنیده چون یکماه از نوروز گذشته وهوای پشاور گرم شده بود وعده بفصل خریف گذاشته لوای مراجعت جانب کابل افراشت وپس ازوصول در کابل افواجیکه ملازم رکاب واز ایلات وطوایف درانی وغلجائی وهزاره وقزلباش وازعریضهٔ یکسال طریق خدمت پیموده بودند سه ماهه رخصت مساکن ومواطن خودها شدند که بعدازمیعاد مذکور حاضر حضور آیند وخود باعمله وفعلهٔ خاص ازجهت آنکه اندك تغیری بمزاجش روی داده بود درشکردره تشریف برده بیلاق گزید وپس ازحصول صحت وگذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود وسپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدند ومردم پشاور وترکلانی وخٹك وباجوری رانیز حکم صادر شد که سامان سفر کشمیر ساز کرده تارسیدن افواج قاهره تن بسلاح بیارایند

(۱) لئام جمع لئیم

تدمیر هلاك کردن

﴿ذکر مأمور شدن شیر محمد خان مختار الدوله﴾

ذکر مأمور شدن مختار الدوله جانب کشمیر

(بکشمیر جهت کوشمالی عبدالله خان)

در سال ۱۲۲۲ هزارو دویست ودو هجری بقرار وعدهٔ که در پشاور داده بود شیر محمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت وحکومت کشمیر سربلندیش ساخت وباهشت هزارسوار روانهٔ کشمیر نمود وخود نیز ازراه دوریی واحتیاط اینکه اگرفتوری بشیر محمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرمایدپس ازوی راه پشاور برگرفته در آنجا طرح قشلاق انداخت وازین امر عبدالله خان خبرشده بمدافعه پرداخت و درکنار

دریای مظفر آباد لشکر استقامت انداخته باعداد پیادهٔ تفنك دست راه عبور لشکر بادشاهی را محکم بست تا که مختار الدوله ازین سوی در رسیده ازموج آب وفوج خصم اضطراب نکرده کشتی آسا بآب درشد وبعضی ازلشکریانش ازصدمهٔ آب وبرخی از ضرب گلوله تفنك هلاك شده از آب عبور کرد ودست بشمشیر زده برستگر مخالف حمله نمود و کشمیریان سنگررا فروگذاشته روی فرار بکوهسار نهادند کزاضرب تیغ آبدار دلیران پیکارجان سپارشدند ومختار الدوله پس ازحصول فتح مژدهٔ آنرا معروض پیشگاه حضورشاه نموده خود باوجود کثرت برف وشدت سرما از انجا کوچیده داخل پرگنهٔ سوپوره شد ودو روز درنگ نموده درحین توقفش عبدالله خان بالشکر آراسته در رسیده جنك درپیوست وبعداز کشش وکوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته درقلعهٔ معقلی(۱) که دریرگنهٔ دیگر برای چنین روز خویش ساخته بوددر آمد وشیرمحمد خان تعاقبش نموده بمحاصره‌اش انداخت وکار را بقلعه کیان سخت ودشوارساخته آخرالامر عبدالله خان ازدرد کلو بدرود جهان کرده قلعه میسر شد واعلیحضرت شاه زفر حکومت کشمیررا بنام عطامحمد خان بن شیرمحمد خان مذکور که ازکابل بحکومت کشمیرش مأمورفرموده بود اصدار نموده خودش را بازای خدمتی که بپای برداز راه نوازش بحضور طلبید واو ازسبب شورش شهزاده کامران که درینوقت بقندهار کرده بود از آمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقلی بمعنی محکم

ذکر فتنهٔ شهزاده کامران

ذکر فتنهٔ شهزاده کامران

(ابن شاه محمود محبوس)

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران که بحمایت وعنایت حاجی فیروزالدین حکمران هرات چنانچه از پیش مذکورشد بحکومت فراه مأمور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که اعلیحضرت شاه شجاع در پشاور بود مصدر فتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد وبا وزیر فتح خان ومردم بارك زائی ودیگر طوایف درانی راه برگرفته باشهزاده قیصر که بدافعه از شهر بیرون شده بود در آویخته مغلوبش ساخت وقندهار را متصرف گشته رحل اقامت انداخت واینخبرسمر (۱) گردیده در پشاور باعلیحضرت شاه شجاع رسید وازانجا بعزم دفع فتنهٔ شهزاده راه کابل برگرفته از منزل اول موسوم بتوت که چند روز در آنجا درنك نمود فرامین عدیده بمختار الدوله صادرفرموده از کشمیرش بحضورطلبید وی همچنانکه سرکشی اختیارکرده وچشم براه استیلای شهزاده کامران بودنیامد واعلیحضرت شاه اورا بخالش گذاشته ازمنزل توت حرکت کرد وانکاه که بکابل رسید بشهرفرود نیامده ده مزنك را اردوگاه ساخت وچند روزدرنك کرده سامان حرب ساز نمود ولشکرفراهم کرده سردار احمد خان نور زائی را بخلعت گران بهانواخته با سوار بسیار امر پیش رفتن نمود وبا وی قرار داد که دو منزل پیش از موکب شاهی راه پیما بوده پیشتر رود وخود دو روز پس از مشار الیه رایات عالیات راشفه کشا فرموده چون بغزنین نزول نمود ده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونهٔ آنجا مکث کرده محمد اکرم خان امین الملك وسردار عبد الغفور خان قوفل زائی را باپنجهزار سوار بمعاونت ومعاضدت سردار احمد خان که متوقف منزل فراباغ بود فرستاد که با او همعنان باشند وشهزاده ازخبرآمد آمدعساکر شاهی دل ازدست داده از قندهار فرار کرد ومژدهٔ این امر از عرایض سردار احمد خان ومحمد اکرم خان وعبد الغفور خان بسمع فیض مجمع شاهی رسیده بعد از صرف خیرات وادای فاتحه وطواف مزارات از غزنین حرکت نمود ودر منزل شهر صفا از عرض شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده در مزار میان نور محمد پناهیده بود از حال او واقف گشته سردار احمد خان را نزدوی فرستاد که بحضورش آرد چنانچه مومی الیه رفته اورا باعزاز واکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه گشت وبه همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند نواب عالیه والدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت شاه زمان بزبان عذر والحاح التماس نمود که اورا بدستوریکه بود بحکومت قندهار بر قرار دارد واعلیحضرت شاه نظر بخطرات وملاحظات اینکه مردم صاحب غرض اورا اغوا کرده مصدرخطا

(۱) سمر افسانه

وخیاتی خواهند کرد مسئول آن عفیفهٔ صالحه را قبول نفرموده از دایم بودن حضورش عفو نموده بحکومت کابل سرافرازش فرمود وهم درین حال محمد اکرم خان فوفل زائی وغیره خوانینیکه شرف بار داشتند موقع یافته التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند وهم عریضهٔ او را که مشتمل بر عفو خواستن تقصیر بحضور رسیده بود از شرف مطالعهٔ شاهی گذرانیده پذیرفته آمد ومحمد اکرم خان مأمور باوردنش شده از گرشك اورا آورده شرفیاب حضور کرد وشاه دوباره نوازشش فرموده بمنصب پدرش کرامی ساخت وشهزاده محمدیونس بایالت قندهار افتخار حاصل کرده میر علم خان غیابت شهزاده سرافراز گشت وخود شاه عزم آن جزم کرد که جانب شکار پور وسندره نورد شود وهنوز پادر رکاب ننهاده بود که از عرایض خوانین کابل بگوش دادیوش شاه رسید که شاه محمود ودیگر شاهزادگان که در بالاحصار بالا زندانی بودند جانفشانخان حارس بالاحصار را بتعلیم میر واعظ بهانهٔ امری نزد خودها خواسته بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصار را کشوده هر یك از راه فرار بجائی خزیدند واز جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل مخفیانه بسر برده بعد از راه هزاره جات جانب فراه شتافت ودیگر شهزادگان دستگیر گشته دوباره زندانی شدند وبقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود وشهزاده‌گان بواسطه علی محمدنام خیاط که درنزد شاه محمود رفت وآمد داشت شبی شاه وشهزاده‌گان را ازمحبس کشیده هریك رهسپار دیاری شده دیگران بدست افتاده وشه محمود باآن خیاط راه فرار جانب فراه در پیمود بهر حال اعلیحضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمداعظم‌خان پیشخدمت را ازحضور بحراست بالاحصار وحفاظت شهزادگان مامور کابل نموده خود جانب شکار پوروسندطبل کوچ بکوفت ودر حین ورودبلوچستان محمودخان ومصطفی خان پسران نصیر خان باما درخودها ولشکر مستمرهٔ مقررهٔ بشرف تقبیل رکاب فیض انتساب شاهی مشرف شده تحایف وهدایای شایان پیشکشیدند واز الطاف شاهانه افتخار حاصل نموده بعد کوکبهٔ شاهی ازبلوچستان مرحله پیماشده وارد شکار پور گشت و بوصول مال دیوانی وپذیرفتن هدایا ونعارفات مستمره پرداخت و درنظم ونسق امورات مهمهٔ آنجا صرف توجه نمود

ذکر شورش شهزاده قیصر ومختار الدوله

﴿ ذکر شورش شهزاده قیصر وشیرمحمد خان مختار الدوله ﴾

چنانچه اباورزیدن مختار الدوله ازشرفیابی حضوروماموریت شهزاده قیصربحکومت کابل هریك درمحلش مذکور شده آمد درینوقت که شاه در شکارپور بارگاه نظم ونسق آراسته پور مختار الدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خودرا بایالت کشمیر گماشته راه کابل در نوردید وازهوائی که درسر وحسدیکه بسبب تقرب‌یافتن محمد اکرم خان امین الملك دردل داشت شهزاده قیصررا اغواکرده بمخالفت اعلیحضرت شاهشجاع برداشت و خواجه محمد خان فوفل زائی را بابعضی ازدیگر خوانین وعساکر پادشاهی که مقیم‌کابل بودند باتفاق شهزاده بتسخیر پشاور مأمور نمودند وکلستان خان حاکم‌پشاور ازتوجه لشکرشهزاده ومختارالدوله خبریافته بانوان‌حرم محترم شاهی راکه درپشاور اقامه داشتند بکوهستان‌خیبرفرستادکه ازشعلهٔ آتش‌قتال برکنار وآسوده حال باشند وهم‌صورت واقعه رابادیکرهوا خواهان معروض پیشگاه حضور شاه نموده وی درحینیکه از امور مهمهٔ سند وشکارپور فارغ شده جاده پیمای دیرهٔ غازیخان بود ازوصول عرض‌کلستان خان وغیره برمخالفت شهزاده ومختارالدوله آگاه‌گردید واز افواه شدن این خبر وزیر فتح خان که همرکاب شاه ودرین سفرسه لك روپیه از خزانه باو انعام واحسان شده بود روی اخلاص برتافته‌فرارکرد وباسوارهٔ طایفهٔ بارکزائی که بااردوی شاهی‌رادمی‌پیمودند درقندهار رفت ومیرعلم‌خان نائب شهزاده محمد یونس والی قندهار او را بتسلی مطمئن خاطر ساخته نزد خویش نگاه داشت وشاه از گریختن‌اوهیچ آگاه دردل راه‌نداده دومنزل بکی کوچ داده واردکوت وازانجادرقریهٔ تپی واقع فاصلهٔ ده‌کروهی شهرپشاورسیده فرود آمد وخواجه محمدخان ویحیی خان‌بامیزائی وفیض‌محمدخان که ازطریق خدمت‌شهزاده داخل محال پشاور شده‌بودند ازورود کوکبهٔ شاهی درموضع مذکور واقف گردیده روی‌فرار بسوی اردوی شهزاده

نهادند ودر منزل شب قدر واقع دو آبه که شهزاده آهنگ عبور از انجا داشت رکابش پیوستند واحوال مکنت وجلال شاه را نزد شهزاده ومختار الدوله بیان نمودند ودر شب این منزلگاه محبت خان فوفلزائی با غلامخانهٔ پشاور ورؤسای قوم خلیل ومهمند وغیره از لشکر شهزاده جدا شده داخل اردوی شاهی گردیدند وشرح حال شهزاده را نزد شاه گذاردند وهمگنان از الطاف بیکران ملوکانه بعطای خلعت سربلند گشته بعد موکب همایونی از قریهٔ تپی در حرکت آمده وارد نواحی قریهٔ پشاور شد واز شهر گذشته در گذرگاه شاه عالم واقع چهار کروهی شهر فرود آمد واز سبب وفور آب عبور را دور از صواب دانسته درنك فرمود وشیر محمد خان مختار الدوله را بذریعهٔ منشور دعوت اطاعت نمود واوازناسازکاری طالع واژون با پشاه‌راه انقیاد نهاده در روزجمعه سوم‌ورود کوکبهٔ شاهی از آب‌گذشته درحدود قوم خلیل منزل گزید وشاه نیز از کنار آب وگذرگاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان نزول اجلال ود وروز دیگر هر دو لشکر بهم در آویخته خونها ریخته گشت واز دست برد خواجه محمد خان وحمله های مردانهٔ دیگر همراهان شهزاده عساکرپادشاهی که ازطوایف خلیل‌ومهمند وغلامخانهٔ پشاور بودند پشت بجنك‌داده روبهزیمت نهادند ودر چنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زائی ومحمد اعظم خان نساقچی باشی ومحمد اکرم خان امین الملك وعبد الغفور خان فوفلزائی که با طبل وعلم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند وخود شاه با چندی از پیشخدمتان پای ثبات نشرده ازانجمله شاه شمشیر حوالهٔ خواجه محمد خان کرده چون زره در برداشت کاریکر نیفتاده اما از ضرب کاولهٔ تفنك پیشخدمتان راه آخرت پیمود ویکوخان خواجه سرای قلار آقاسی اسب وسلاح (۱) وسلب (۲) اورا سلب (۳) نموده سرش را بریده بپای ستور شاه انداخت وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران واقوامش سردار مدد خان ومحمد اعظم خان دوچار وسر گرم پیکار بودند کشته کشتند وحاجی میر احمد خان برادر مختار الدوله اول دستگیر ودرثانی‌طعمهٔ شمشیر شده شهزاده قیصراز دیدار این گیرودار زمستان زینت گردیده گستهٔ عنان داخل کابل شد وشاه با فتح وفیروزی درپشاور نزول فرموده باآنکه عزم نظم ونسق کشمیر در ضمیرش بود ازسبب شهزاده قیصر که شکست یافته بکابل در آمد فسخ عزم کرده راه کابل برگرفت وقبل از ورودش شهزاده قیصر یك شب در کابل درنك کرده بصلاح وصوابدید میر واعظ آهنگ کوهستان نموده در آنجا بشاه جست و شاه پس از از وصول بدار السلطنهٔ کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی ودلجوئی بحضورش آوردند چنانچه قلم عفو بر ناصیهٔ حال شهزاده کشیده حکم مبرم کرد که دیگر از اقامت حضور وملازمت رکاب دورنبوده بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح از حرب وسائر جنگ

(۲) سلب زره وجوشن وخفتان وجامه

(۳) سلب ربودن ونیست کردن

﴿ ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا ﴾

﴿ والی خراسان جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا جانب هرات

باعث لشکر کشیدن مشارالیه اینکه قبل ازین بنا براغفلا بانیکه در خاندان سلطنت چنانچه ذکرشده آمد روی داده نزاع افتاد فلهٔ غوریان راکه درهشت فرسنگی هرات واقعست حسین خان قاجار بامروالی مشهد متصرف‌شد و محمد ولی میرزا آنرا باسحق خان قرائی سپرده او یوسف‌علی خان برادر زادهٔ خودرا بحکومت آن گماشت ووی درخفا باحاجی فیروز الدین سازش کرده بتسخیر خراسانش ترغیب همی‌نمود تاکه در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۲۲ هزارودویست وبیست ودوی هجری حضرت‌صوفی اسلام که سه‌سال پیشتر ازین از خوف یکجان اوزبك گریخته در کرخ اقامه گزیده بود وخواص و عوام آن‌مقام و نواحی هرات دست ارادت بدامن اطاعتش زده طریق انقیادش می‌پیمودند در بنوقت حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود بجناب هزار کس از مردم ایلات والوسات هرات ومضافات آن‌بنام جهادجمع آورده‌حضرت صوفی را درهودج زرین برنشانیده قایه‌(٤)

نسخه یکی جان

(٤) قایه، پایهٔ لشکر

لشکر قرار داد وبعدد ایام سال سه صد وشصت وشش نفر از دلیران رزم جوی بدور خود جش محافظ کاشت واز هرات باعبدالواحد خان بارکزائی وابدال خان مستوفی قوفلزائی وجبار خان نور زائی وملااحمدخان واعیان هزاره وتایمنی وجشیدی وملاحکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد و درقریهٔ شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد واز آنسوی محمدخان قاجار بامر اعلیحضرت فتحعلی شاه و اجازهٔ محمدولی میرزا بالشکر آراسته بقلعهٔ شادیه رسیده منزل گزید ودرروز پنجشنبه بیست ودوم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ هزار ودویست وبیست ودوی هجری فئتین باهم مقابل گشته جنك دربیوست وبسیارتن ازطرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده هودج حضرت صوفی را درمیان گرفتند وتایکتن از محافظین هودجش زنده بود دست نیافتند تاکه همه جارسین سربیالین شهادت نهادند آنگاه حضرت صوفی صافی را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیده جسدش راپاره پاره ساختند وبآن نیزاکتفا نکرده آتش زده بسوختند وششهزارتن ازافراد اهل جهادراه مینو(۱) برگرفته یك صد وپنجاه تن از نامودان غازیان چون ابدال خان قوفلزائی وگدا خان ومحمود خان و برادر یانگ توشخان وغیره بسوی بهشت جاودان روی نهادند وسه هزارتن ازاحادو دویست تن ازسران سپاه وایلات زنده بدست ایرانیان افتادند که ازانجمله عبد الغیاث خان قوفلزائی و برخور دار خان اسحق زائی و برادر دیگر یانگتو شخان جشیدی بودند خلاصه هزیمت بغزاة افتاده تمام احمال واثقال واثواب ایشان بتصرف ایرانیان درآمد ومحمد خان قاجار چیره دست شده در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته شهر را بمحاصره انداخت وحاجی فیروز الدین ازدفاع وجهاد بصلح رضا داده دوساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاده اسیران را نیز بزرنقد از قیدرها داد و بقول صاحب تاریخ سلطانی مدت محاصره بچهل روز کشیده بزرکان هرات چون برادر اسحق خان قائنی ومحمدخان بیکلاربیکی هزاره وقلیج خان تیموری ومیرعلم خان قائنی ومیر حسن خان طبسی رأی زده باهم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را ازهرات بهرواسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی همدیگر حاجی فیروزالدین را بدان راضی ساختند که یك زنجیرپیل و صدطاقه شال کشمیر و صدهزار روپیهٔ نقدداده وشهزاده ملك حسین پسر خودرا برسم گرو کان فرستاده از تنگنای محاصره خلاصی یافت بهرحال محمدخان جانب مشهد مراجعت کرده در ماه جمادی الاول وارد ارض اقدس شد ونجمد نیزه سرو خراج هرات را بامعارف ونحایفیکه حاجی فیروزالدین اداکرده وفرستاده بود باشهزاده ملك حسین گسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود ودر جمن سلطانیه باز دوی او رسیده شرف گذارش یافته شهزاده را اعزاز واکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

مینو بهشت

ذکر شورش شاه محمود

(ذکر شورش شاه محمود وهزیمت یافتنش)

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار واقامه جستنش بفراه وفرار کردن فتح خان از دیرهٔ غازیخان وقرار گرفتنش در قندهار نزد میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقا ذکر شده موجب فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گزید شهزاده محمد یونس را بخود راغب گردانیده از میر علم خان روگردان ساخت وچنان در طبیعت شهزاده جای کرفت که اورا در خانهٔ خود برده شاه محمود را از فراه بقندهار دعوت کرد ومیر علم خان ازین راز نهان آگاه گشته از راه عدم چاره با پیاده وسوارهٔ خویش روی بسوی کابل آورد وشرف بساط بوس حاصل نمود وفتح خان قندهار را از وجود اغیار خالی دیده شاه محمود را که از مدت یکسال مقیم فراه بود بشهردر آورد واز مردم نجار سکنهٔ قندهار طوعاً و کرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد واز قندهار رو بکابل نهاد وازینطرف اعلیحضرت شاه شجاع باسپاه کینه خواه از کابل بعزم مدافعه بیرون شده کنار ده مزنك را منزلگاه اول قرارداد وازانجا روز سوم براه افتاده یك روزدرغزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنك کرده راه برگرفت وآنگاه که پل سنگی فرود کاه سپاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بروگردیده بفاصلهٔ یك کروه از اردوی شاه لشکرگاه ساخت وشاه از پیام خوانین هوا خواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

استوارانه قیام ورزیده مقارن این حال نور محمد خان بادوزائی با عسلم وپیروانش از شاه محمود رو برتافته رکاب شاه پیوست وازجمعی نیروی بازوی شاه محمود ووزیر فتح خان ضعف پذیر گشته راه فرار برگرفته د رفراه عنان باز کشیده اقامه جستند واعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس ازرفع خستگی راه پیمای عزم آن کرد که چون همیشه ازجانب فراه وهرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم ومتحتم است که سد این رخنه شده آید پس بدانسوی روی نهاده حاجی فیروزالدین از توجه کوکبهٔ شاهی بجانب فراه وهرات آگاهی یافته قرآن مجید را شفیع ساخته باتحایف طرایف (۱) وعریضه مشتمل برعجز وانکسار بحضور شاه فرستاد مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات ودر بدر نمودن اورا مدنظر فیض منظرداشته باشند بدون آنکه زحمت سفر کشند هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیز از راه انقیادبعز بساط بوس نائل گردد واگر نظر بکرداز شاه محمود که برادر اعیانی او ست از مرحمت محروم دارد خود آوارهٔ دشت ادبار گشته روز خواهد گذرانید وهم اگر هرات بتصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش خواهد شد پس اورا از خدمهٔ حضور شمرده بدستور برقرار دارد وهر قدر که از خوان احسان بادشاهی برطبق الطاف پدرانهٔ تیمور شاهی جهت مؤنت ومعیشتش در دیوان سلطنت معین ومشخص گردد از طریقهٔ ذره نوازی وصلهٔ ارحام بعید نخواهد بود وبپاس این عطایا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل خواهد بود که مصدر فتنه وفساد نشود وشاه مسئول اورا قبول فرموده حکومت هرات را با یک لك روپیه از مالیات آن بوی تفویض فرموده بقندهار مراجعت کرد وشهزاده محمد یوسف را بایالت انجا سرافراز نموده چون انتزاع کشمیر از تصرف عطا محمدخان مکنون خاطر وپیشنهاد ضمیرش بود محمد اعظم خان لشکچی باشی ومیر عزاخانرا به پیشکاری شهزاده محمد یوسف سر افرازفرموده بکابل مراجعت نمود وچند روز درنگ کرده عزم پشاور کرد

(۱) طرائف جمع طریفه بمعنی چیزهای لطیف وخوش ومالهای نو وتازه

(ذکر توجهٔ کوکبهٔ شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور

چون شاه قصد رفتن پشاور کرد بذریعهٔ مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهمند وخلیل وباجور وختك وغیرهرا اعلام وارشاد فرمود که باسواره وپیادهٔ خودها درجلال آباد حاضر رکاب شاهی آیند تادر آنجا عرض سپاه را دیده بعد از راه پشاور طریق کشمیر پایند چنانچه موکب شاهی ازکابل حرکت کرده در چهار باغ جلال آباد چند روز توقف فرموده بعد از فراهم شدن خوانین وسوار وپیادهٔ طوایف مذکوره واز ملاحظهٔ حضور گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی که مطابق بود بایام محاصرهٔ هرات ومقابلهٔ ایرانیان ازعرائض عباس خان بهاول پوری ومظفر خان ملتانی وغیره مفهوم خاطر اقدس شد که انگلستین واسترجی وغیره چند تن فرستادگان دولت انگلیس بحدود ولایات مذکوره رسیده ورسم سفارت هوای شرفیابی حضور والارا درسر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد ومنع صادر نگردد البته بطریق اعزاعی معمول خواهدشد والا اگر آمدن ایشان را از سبب محاصرهٔ هرات ملتوی برگ وجه دانسته ممنوع فرمایند نخواهند گذاشت که قدم پیش گذارند وشاه که از کنه مکنون خاطر انگلیسان آگاه نبود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور داده امر کرد که هر کدام ازمقام خویش آنهارا باعزاز واکرام راه عبور ومرور داده درپشاور برسانند که آسیب نبینند

(۲) مناشیر جمع منشور بمعنی فرمان

(ذکر رسیدن فرستادگان دولت انگلیس)

ذکر رسیدن رسولان انگلیس

(ومأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

چون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز کشت در قریهٔ چکنی لشکر را امر فراهم شدن نموده خود نیز تشریف برد وافواج قاهره را در آنجا ازملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین الملك وسردارمحمد خان اسحق زائی وغیره خوانین درانی وقزلباش ودوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده در شهر پشاور مراجعت کرد وداخل دولت خانهٔ بالا حصار شده احوال وصول فرستادگان دولت انگلیس در علاقهٔ کوهات بگوش دادنیوشش رسیده چندی از خدام سلیقه فهم را باستقبال فرستاد وهم محمد اکرم خان

امین‌الملک را فرمان کرد که نخست رسولان دولت بهیهٔ انکلیس‌را پذیره کرده بعد بلشکر مأمورهٔ کشمیر ملحق شود چنانچه مشار الیه ازاردو جدا گشته بامستقبلین مراسم پذیرهٔ انکلیسان رابجای اورده بانحضورشاه بااینان همراه مشرف شده بعد ازعقب لشکر راه کشمیر برگرفت وفرستادگان دولت مزبوره شرف بار حاصل کرده انواع تحف وهدایا ازقبیل تفنگها وتفنگچه های دولوله وشش لوله وساعات و دوربین ها و آینه های قد نما وظروف بلورو صندوقهای سازخود نواز که تااینوقت کسی درین مملکت ندیده بودیادوزنجیر پیل عماری اززرسرخ وسیم سفید وبالا پوش زردوزی که از طرف پادشاه انکلستان آورده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع جهان آرائشدند وفرنگیان نیز بخلاع فاخره نوازش یافته خدام با کیزه روز کار نیک کردار بمهمانداری ایشان معین گشته تا کید رفت که بوجه اکمل وانهم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رنجیده خاطر نشوند

پذیره یعنی پیش باز رفتن

ذکر معاهدهٔ دولتین

﴿ ذکر معاهدهٔ دولتین ونقل عهد نامهٔ ایشان ﴾

آنگاه که فرستادگان دولت بهیهٔ انکلیس‌را خستگی جاده پیمائی‌رفع گردیده راحت حاصل شد سخن‌از اتحاد دولتین درین ایشان وشاه والاجاه بیاد گردیده رشتهٔ دوستی واتحاد دولتین بواسطهٔ‌مستراتفستین‌ومسترجی وکیلین دولت انکلیس چنین‌انعقاد پذیرفته‌وثیقهٔ‌عهدمرقوم گشت‌از آنجاکه‌بسبب‌ظهور تمهیدات عنوان موافقت ومحافقت ازطرف قوم‌پرسیس بپادشاه ایران بارادهٔ یورش آوردن برممالک سرکار عظمت مدار پادشاه دردران وبعد ازان درممالک سرکاردولت انکلیس‌متعلقهٔ‌کشورهند جناب شهامت و بسالت مرتبت‌ثرالت وایالت‌منزلت امیرالامراءالعظام فراست و کیاست ارتسام مستر اتفستین بهادر بجهت اتمامی مأمور آمده که باتفاق واستصواب کارگذاران حضور باهرالنور اعلیحضرت فلک‌رفعت‌قرطلعت ناهید بهجت عطارد فطنت خورشید مرتبت بهرامصولت پرجیس‌سعادت کیوان منزلت سکندر حشم جمشید خدم قا آن دربان قیصرنشان ظل‌ظلیل کردکار جلیل حامی مراسم معدلت وماحیٔ آثاربدعت المؤید بتائیدات الله پادشاه‌سپهر بارگاه کابل طرح انداز سررشتهٔ حفظ وحراست ممالک‌هردو سرکارعالم مدارازآسیب یورش متخیلهٔ قوم‌فراسیس وقاجارشوند چنانچه‌ازطرف جناب‌عظمت و جلالت واقبال‌مآب حشمت وفخامت واجلال نصاب اریکه آرای قوت‌واقتدار ووساده پیرای‌قدرت واختیارمحرم حقایق‌ملت مسیحیه مشیرخاص دولت انکلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب‌بارگاه جهانبانی اشرف الامراء لارد منتوکورنر جنرال بهادر ممالک ومختار جمیع‌امور مالی وملکی وعسکری متعلقهٔ ممالک فسیح المسالک سرکار انکلیس بهادر واتمهٔ دیارهند بدر بارفیض آثارپادشاه ممدوح مقنن ومامور وبسعادت ثانیه(۲) دنیهٔ علیه فایض ومستسعد شده ومقصود دوستانهٔ اقدت‌اتمای تمنیات خودرابعرض عرض واظهار حضور باهرالنورپادشاه ممدوح در آوردندوپادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سررشتهٔ موافقت و مرافقت هردو دولت دوران عدت را درین باب بنظرحق بین‌دیده بوجه احسن وروش مستحسن فهمیده بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند که باسفیر موصوف سوال و جواب نمایند ولحاظ سود وبهبود هردو سرکار جهان مدار را داشته عهدنامهٔ دوستی شیمهٔ یکجهتی ختامه نهایین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند ودرین صورت بفضل و عنایت لایزالی قطعهٔ عهدنامه مشتمل برچند شرط درمیان کارگذاران موصوف و سفیردولت انکلیس بهادرحسن اتفاق وبهرخاص میمنت‌اختصاص پادشاه ممدوح درجهٔ منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ مزبور را بعالیخدمت فیض‌موهبت کورنر جنرال بهادر معزی الیه جهت مهر ودستخط ارسال داشته بودند وشرایط مندرجهٔ آن پیش‌نواب صاحب معزی الیه بالتغییر وتبدیل مقصد ومعنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهد نامهٔ مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودستخط نواب معزی الیه ونیز دستخط امرائیکه در انتظام امور این‌ریاست شریکند مرسل گشت و مستلزمائیکه ابقای آن چه درحال وچه درمآل ابدالدهر برذمت همت اولیای هردو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود محض از روی مضامین وفحوای کلام موانست آئین دفعات مزبوره که درذیل تحریریافت مشخص ومستنبط خواهد

نقل عهدنامهٔ شاه شجاع دولت انکلیس

(۲) تسلیم بوسیدن

گردید(۱) اولاً آنکه چون طایفهٔ فراسیسیه وقاجاریه باهم درمخالفت دولت درانیه متفق شده‌اند هرگاه خواسته باشند که درممالک سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سدراه آنها شده حتی‌المقدور درمجادله وممانعهٔ آنها کوشیده نگذارند که عابروقاصدهند متعلقهٔ انگلیس شوند(۲) ثانیاً آنکه اگر فراسیسیان و قاجاریه بمعاهدهٔ خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکرکشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده از اخراجات جهت‌مهم مزبور خودرا معاف ندارند وهرگاه قرار داد معاهدهٔ فراسیس وقاجار برقرار هم نباشد این دومطلب که‌مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردید برقرار بوده ازطرفین بوقوع رسد(۳) ثالثاً آنکه فیابین این دودولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی ازمیان مرتفع باشد وعملك یکدیگر بهیچ گونه مداخلت نمایند و پادشاه ممدوح ازفراسیسیان احدیرا درملك خوددراه ندهد فقط وچون خیرخواهان دولتین عهدنامه رابااینوجه نگار نمودند واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مراقبهٔ هذا بمهر و دستخط نواب صاحب ممدوح ودستخط دیگر امرای شریك امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۴ هجری سمت تحریریافت ودرین اثنا شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین الملك وغیره که بالشکر مامور کشمیر شده‌بودند از آب مظفرآبادعبور کرده جبال کشمیر را تاحدود کتائی وبلیاسه متصرف شدند وگروه مخالف زبرکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی‌بود سنگر بسته استوار نشسته‌بودند که اردوی شهزاده روبجنات نهاده ایشانرا هزیمت دادند وبسیاربرانجاك هلاك افگنده سنگررا متصرف شدند ودرچنین حال که تیم فتح برچرخ عزابطال رجال سپاه شهزاده بوزید ازسبب امری‌نفارخاطر درین محمد اکرم خان وسردار مدد خان واقع گردیده سردارمدد خان درنصف شب ازلشکرگاه بیرون‌شده درنزد شاه آمد وازعقب او محمد اکرم خان نیز باآنانیکه حاضررکاب‌شهزاده بودند بامدادشب مذکور روی جانب پشاورنهاد وبزحمات شاقه ازمظفرآباد گذشته بحالت شکستهٔ تابسته که اسلحه وسامان واسبان همراهانش همه‌تلف گشت وارد پشاورشد و شهزاده که لشکر را پراکنده دید ناچار ازغلق هردو سردار کار ازپیش برده راپس پشت‌نهاده داخل پشاور شد .

(ذکرمغایرت میرعلم خان ومحمداعظم خان وبقندهار)

ذکرمغایرت میر علم خان ومحمد اعظم خان

(در آمدن شاه محمود ازغلق ایشان)

درخلال احوال مذکوره میرعلم‌خان را باامحمداعظم‌خان مخالفت روبداده میرعلم‌خان باهواخواهان‌شاه محمودراه سازش پیش گرفته او را باو زیرفتح خان در قندهار درآورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار و محمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده ازراه دیرجات وارد پشاور شدند و وقوع واقعه رامفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمداعظم خان جهت اجرای امری در خانهٔ خویش خلوت گزیده درب خلوتگاه را بسته قابوچی رانشانیده تاکید کرد که کسی را نزدش نگذارد تا از کاریکه پیش دارد بازنماند و در اثنای میرعلم خان جهت امری بنزدوی رفته قابوچی از دخولش مانع آمده وی برآشفته مشتی بدهن قابوچی زده ثنایای‌او را برانداخت وسرزده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمداعظم خان چیزی نگفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه پس ازوی بایارانش زبان شکوه باز کرده بدکوئی آغازنهاد ومیرعلم خان ازغیبت کردن او آگاه گشته درکین اضمحلالش افتاد وملا محمد سعید را که باو زیرفتح خان قرابت قومی و اخلاص صمیمی داشت از راه خفا نزد خود خواسته ازرازیکه دردل داشت اورا آگاه ساخته نزد وزیرفتح خانش فرستاده پیام داد که شاه محمود را از فراه برداشته درقندهار آیند وشاه‌محمود ووزیرفتح خان که چنین امررا همیشه خواهان بودند از شنیدن پیام میرعلم‌خان شادمان شده بلادرنگ بامردم بارگرانی آهنگ قندهار کردند ومیرعلم‌خان که بااینان راز درمیان داشت بهانهٔ مدافعه باششهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده درموضع سنجری فرود آمد وشاه محمود بتصور آنکه مبادا میرعلم خانش بفریب دعوت کرده باشد ملا محمدسعید پیام گذاراو را نزدش فرستاده تنها بنزد خود طلبید تاصدق و کذب اورا ازآمدن وبیامدنش بخود معلوم نماید وچون سخن میرعلم خان از درصدق بود بمجرد رسیدن ملا

ثنایادو دندان پیش

محمد سعید تنها راه اطاعت برگرفته نزدشاه محمود شد واو را مطمئن خاطر ساخته اردوی خود را ازعقب طلبیده طریق خدمت شاه محمود گزید و شهزاده محمد یوسف باعمد اعظم خان ازمعنی آگاه گشته راه فرار جانب پشاور برگرفته اینك شرفیاب حضورشاه شدند وماجرا باز داشتند وشاه ازشنیدن قصهٔ مذکوره بخود پیچیده به تجهیز وترتیب لشکر پرداخت واز انسوی شاه‌محمود پس ازملحق شدن میرعلم خان باردویش وگرمخش شهزاده محمدیوسف قندهار را متصرف شد و بقرار سابق فتح خانرا وزیر ومملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند ووزیرفتح خان خواهر علاتی خودرا که با سردار شیردل خان اخوت اعیانی داشت بمیرعلم خان دادهرشتهٔ مواصلت وعقد مناکحت بربست وباوجود قرابت وصلت ازراه حب ریاست که میرعلم‌خان ازسبب آوردن شاه‌محمود درقندهار خواهان امر و زارت بود وشاه محمود بخلاف پندار او منصب و زارت را بفتح خان عنایت فرمود نفاق درین هردوتن واقع گشت وشاه محمود که و زیرفتح خانرا نظر بخدمانش دوست میداشت میرعلم خانرا محبوس کرد و شهزاده ایوب را بحکومت قندهار گماشته اسد خان برادر فتح خانرا بنیابتش بداشت وخود باو زیرفتح خان میرعلم خان را محبوساً برداشته راه تسخیر کابل برگرفت وکابل را متصرف شده آهنگ پشاور کرد و شاه شجاع نیز بالشکر آراسته بعزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد و درباغ علیمردان فرود آمده سفیران انگلیس را رخصت مراجعت داد و حرم محترمش را باخزائن پادشاهی وابوالحسن‌خان خزینه دار حمل و نقل فرموده امر باقامهٔ قلعهٔ اٹك نمود و ازینطرف شاه محمود در منزل جگدلك فروکش کرده شاه شجاع از باغ علیمردان براه افتاده باسپاه کینه خواه لوای مدافعه و مقابله برافراشت .

ذکر محاربهٔ نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع

« ذکر محاربهٔ منزل نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع »

وشاه محمود از منزل جگدلك کوچیده درعرض راه منزل سرخ پل میر علم خانرا که در اردو محبوس بود باشاره وصوابدید وزیر فتح خان که مردم قزلباشیهٔ کابل کمر بستهٔ احسان ودرین لشکر همعنان او بودند در موضعیکه حال بمیر علم گشته معروفست بقتل رسانید ووزیر فتح خان از تدبیریکه در ضمیر داشت راه مراوده بامرای رکاب شاه شجاع گشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید وازانجمله پیشخانه جی را از کثرت عطا اغوا کرده تعلیم داد که بخبر از شاه شجاع ولشکرش سه منزل یکی کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته گشته بی نظام شود چنانچه شاه شجاع که بتدبیر وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جرود سردار مدد خان ومحمداعظم خانرا با چهار هزار سوار مأمور فراولی نموده امر کرد که تاچهار روز وارد منزل نمله شوند وایشان راه برگرفته چون بمنزل علی بغان فرود آمدند ازعرض محمد اعظم خان نسائی باشی شاه شجاع آگاهی یافت که مسدد خان از خیانتی که در کشمیر کرده از رکاب شهزاده منصور گریخته بود خائف وهراسناك است زیرا که میگوید که شاه پس از فیصلهٔ امر شاه محمود او را بعقوبت خواهد نمود وبنابران با مخالفان متحد وهمداستان شده که ایمنی‌از زبان تو گرانش به بیان رسیده است که بی درپی بشاه محمود وهوا خواهانش می نویسد که بکمال استعجال بامعدودی ازرجال راه نزدیك کنند تا بواسطهٔ او بر مرام فائق آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خانرا از کید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که از جائیکه رسیده اند پیش نرفته توقف ورزند تابعد از وصول کوکبهٔ شاهی هرکابدراه برگیرند ومدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل ازانکه حکم مذکوربوصول پیوندد در هماروز ازمنزل علی بغان اردو را کوچ داده از سبب خوفیکه در دل داشت ویا از جهتکه باوزیر فتح خان یکدل گشته بود از جلال آباد در گذشته مسافت بیست وچهار کروه راه طی کرده در منزل نمله فرود آورد وکس نزد شاه محمود ووزیر فتح خان فرستاده پیام داد که بایلغار وارد نمله شوند وخوف در دل راه ندهند زیرا که شاه شجاع با لشکریکه همراه دارد روز سوم وارد نمله خواهد شد وشاه محمود بعد از قتل میر علم خان که منزل سرخ پل فرود کاهش بود از شنیدن اینخبر خاطر را باخود رهسپر دیده در منزل کندمك فرودآمد ومدد خان

پیهانهٔ مدافعه از تله بر خواسته بلشاه محمود عهد خدمت بربسته بقسم جنك و گریز تفنك جانب اردوی شاه محمود کشاد داده وراه گریز نیز پیموده وارد تمله شد وبشاه شجاع پیام داد که در منزل کندمك محاربهٔ قراولی رخ داده بجنك و گریز در تله عقب نشسته مترصد ورود کوکبهٔ شاهیست وشاه شجاع اخبر را در عرض راه علی بغان وچهار باغ استماع نموده باآنکه از کید مدد خان آگاه بود از تنگیٔ هنگامه فوراً محمد اکرم خان امین الملك وعبدالغفور خان را باسواران تحت رایت ایشان بمعاونت مدد خان فرستاد و گفت که خود نیز بالشکر از عقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان با چهار هزار سوار فرار کرده در تحت رایت شاه محمود قرار گرفت ومحمد اکرم خان وعبدالغفورخان که راه معاونت می پیمودند در رسیده محمد اکرم خان با پنجصد سوار یکهمراه داشت از عقب مدد خان تاخته بمقاتله پرداخت وبافتاح خان دو چار گشته کلولهٔ تفنك بوی حواله کرد واز وزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاك ساخت ووزیر فتح خان ازمشاهدهٔ ملازمش برآشفته بضرب شمشیر سر محمد اکرم خان را برزمین انداخته بنوك سنان پهلو یرافراخت وهمچنین عبدالغفور خان نیز دستگیر و کشته شد وپس از قتل هردو سردار شکست در همراهان ایشانافتاده راه هزیمت می پیمودند که شاه شجاع نیزدر رسیده بخنش را وازون و کاررا دگرگون دیده راه فرار جانب دامنهٔ سفید کوه برداشت وبکمال بدحالی داخل پشاور شد وشاه محمود اثواب واسلحه آلات اردوی اورا تمام متصرف گشته بفتح وفیروزی وارد جلال آباد گردید وشهزاده کامران پسرش رابا جمعی ازسپاه مأمور پشاورساخت واز سمر کشتن اخبر ابوالحسن خان خزانه‌دار وملا جعفر که باحرم محترم شاهی مقیم قلعهٔ اتك بودند وجوه نقد وجواهر ثمینهٔ نفیسه را از راه خیانت برداشته وبانوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته درلاهور نزد رنجیت سنگهه که دست نشاندهٔ اعلیحضرت شاه زمان بود رفتند وطریق ملازمت وی بر گرفتند وشاه شجاع که در پشاور درآمده بود از توجهٔ شهزاده کامران بدانسوی اقامت را در بروی خود ندیده در روز جمعه بعد از ادای نماز جمعه بر اسب گریز برنشست وجانب قوم ختك راه برگرفته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته در نهریکه مابین بدهبر وتیی واقع است ازوفور وطغیان آب کهعبور ازان ناصواب مینمود اسب بآب زده درحالتیکه آب ازقربوس(۱) زین میگذشت تنها عبورکرده پیروان وهمراهانش را از عبور منع فرموده تن تنها شب را درتیی روز آورد وروز دیگر بقیهٔ تبعه‌اش از آب گذشته چندتن غرق شدندبعد ازانجا راه افتاده داخل علاقهٔ کوهات گشت وازانجاراه بنگش وهزاره درخت اسب تاکامی رانده در علاقهٔ مقر رسیده ازانجا روی ادبار بسوی قندهار آورد ودر عرض راه منزل مو سوم بازی نور محمد خان که بامحمد اعظم خان عداوت باطنی داشت بتاریکی شب بقسم سر بکوشی خود را بوی نزدیك کرده خنجر درین هردو کتف اوفرو برده هلاکش ساخت وخود فرار کرده بکهسار واقع آنسر زمین بر آمد وبامداد آن شب شاه شجاع تعش اورا روانهٔ غزنین نموده چهار هزار روپیه جهت تجهیز کفن ودفنش از خزانهٔ رکاب عنایت فرمود وخود راه قندهار برگرفت وشهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلدهٔ مذکوره رسیده سردار عطا محمدخان بن سردار پاینده خانرا بحکومت آنجا گماشته راه مراجعت برداشت وبشرف دست بوس شاه محمود پدرش نائل گردیده بعد شاه محمود بکابل معاودت فرمود ونواب محمد زمان خان را بحکومت جلال آباد نامزدکرد

(۱) قربوس قاش زین

ذکر تصرف نمودن شاه قندهاررا وباز ازدست رفتن آن

ذکر تصرف نمودن شاه شجاع قندهاررا

چون شاه شجاع راه بقندهار نزدیك کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت تیمور شاه که از طرف شاه محمود حکومت آن دیار داشت بانواب اسدخان نائبش وشهزاده محمد یونس بن شاه زمان بالشکرازشهر بیرون شده بشاه شجاع در آویخته در عین گیرو دار واشتعال نائره قتال شهزاده محمد یونس از شهزاده ایوب رو برتافته برکاب شاه شجاع پیوست وهمچنین شاه پسند خان اسحق زائی وکلستان خان وبوستان خان اچکزائی از امرأ کبار که بواسطهٔ قید وقتل میر علم خان از شاه محمود سرگران بودند داخل اردوی

شاه شجاع شدند واز رویداد این معامله شهزاده ایوب واسد خان را نیروی اقامت برشکسته راه هزیمت جانب کابل پیش گرفتند وشاه شجاع بقندهار درامده بتهیه لشکر پرداخت ونقد وجنس از تاجران مسلمان وهنود قندهار باسم قرض گرفته تجهیز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فراهم آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود باشهزاده کامران پسرش باسردار یردل خان ووزیرفتح خان وششهزار سوار راه قندهار بر گرفته وارد منزل چکان شدند وشاه شجاع بمدافعه برخواسته باهم بمحاربه گرائیده دودفعه لشکر شاه محمود را برشکست وچند تن از سران سپاهش را بکشت وگلستان خان اچکزائی ازجانب داران شاه شجاع نیز بقتل رسید ودر اثنای کارزار صالوخان اسحق زائی که از سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برتافته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد سواری وطبل وعلم سرافراز گشته بود بازباسواره اش داخل سپاه شاه محمود شد واز مشاهدهٔ اینحال شاه شجاع اختراقبالش را در حضیض وبال دیده راه هزیمت جانب ازغستان پیش گرفت وقندهار بتصرف شاه محمود در آمده شهزاده کامران مأمور حکومت آندیارشده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود وشاه شجاع شب را در ارغستان بسر برده از راه غوریه ی ووزیری وارد دیر جات شد واز آب اتک عبور کرده بکچی شمالی ولیه از علاقهٔ متعلقهٔ محمد خان سدوزائی رسید وازوعزت واحترام بسیار دید چنانچه یك زنجیر پیل سواری وخیمه‌ها وظروف وفروش بسیاروزر ـ رخ وسیم سفید مسکوك واجناس زری وابریشمی وغیره برسم پیشکش حاصل نمود وهم ازشاه التماس نمود کهانوان سرادق حرم‌محترم‌را کهازانك در راولپندی رفته اقامه گزیده‌بودند ازانجا بدیرهٔ نازیخان نقل داده اقامت فرمایند وشاه شجاع این خواهش اورا موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی آورد وپانزده روزدر آنجا درنگ کرده بعد آهنگ آن فرمود کهاحرم عصمت توام درملتان رفته منزل گزیند وهنوز براه نیفتاده بود که مکتوب رنجیت سنکهه از علاقه سائی وال بمطالعه اش رسید بدینمنوال که درحین مرور ازحدود علاقهٔ مذکور ازملاقات خویش مسرورش سازد وشاه شجاع بناخواهش اواز راولپندی جانب علاقهٔ سائی وال راه‌برگرفت ورنجیت سنکهه مقدمش را گرامی داشته تعارف شایان پیش کشید وشاه بازای آن چند قطعه جواهر گران بهابوی عطا فرمود وازانجا کهغرض ملتانرا درخاطر داشت رنجیت سنکهه عرض‌والتماس نمود که بملازمت رکاب تا آنجا رفته‌اگر حاکم آن از دخول ووصول شاه اباورزدوی به تنبیه وتهدیدش پرداخته ولایت رابرای شاه مسخرسازد وشاه ازاندیشهٔ اینکمبادا بواسطه وبهانهٔ اوداخل ملتان‌شده ملك‌را بتصرف‌خود آرد پس عذر خواسته‌ترك رفتن ملتان کرد وبارنجیت سنکهه وداع نموده براولپندی مراجعت فرموده‌اقامه گزید

ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود

(ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود)

(وبحکومت ولایات کاشتن وزیر فتح خان برادران خودرا)

چون شاه محمود باز بر اریکهٔ سلطنت جلوس نموده با عروس مملکت داری دمساز گشت وزیر فتح خان کهاز فرط سخاوتش حاتم طی را دفتر نیکنامی طی‌شده بودمردم درانی وقزلباش را از کثرت‌جود وعطاهمین احسان وثناخوان خویش ساخت وازنجا بامور بزرك پرداخته طرح نکونامی انداخت وهم شاه محمودش کافل هر کار وقابل نظم ونسق هر دیار دیده زمام بست وکشود مهام مملکت را بکف کفایتش گذاشت ومختار کل امورش نمودواو کار وزارت را ازفهم وکیاست خویش واستراحت جوئی وبی خبری شاه محمود بپایهٔ امارت رسانید چنانچه هریك‌از برادران خودرا بحکومت شهر ودیاری مأمور نمودچنانچه سردار محمدعظیم خانرا ازتغیر سردار عطا محمد خان درپشاور وعبدالجبار خانرا بخطاب نوابی وایالت دیرجات وهمچنین در غزنین وقندهار وجلال آباد ولغمان و کوهستان کابل یك یك را بحکومت گماشت وبعضی خوانین که از شاه محمود ووزیر فتح خان خاطر گران بودند چون بلوچ خان اچکزائی ویحیی خان با میرزائی ودلاسا خان اسحق زائی وغیره که جمعیت ایشان‌بهزار سوار میرسید از راه فرار براولپندی نزد شاه شجاع رفتند وشاه شجاع از پیوستن آنها بنیروئی دربازوی خود دیده‌عزم دیرجات کرد که آن محالرا بتصرف آرد اما مقارن اینحال غلام احمد خان

نشیر محمد خان مختار الدوله که از عطا محمد خان جا کم کشمیر براذر خود رنجیده خاطر شده درهندوستان مردم یوسف زائی روز بسر میبرد نزد شاه شجاع حاضر آمده حین مراجعت بارض ادب سود واز سبب بغاوت عطا محمد خان حکمران کشمیر برادر خود که ازحکم شاه شجاع جانخه ازپیش رفته التماس عفو تقصیر خویش نمود وشاه گناه برادرش را بروی نهاده تسلی داده نوازش فرمود واز وصول اوبحضور فتح عزم درحال کرده قصد تسخیر پشاور نمود وغلام احمدخان بیاس برادری ا گرچه از عطا محمدخان آزرده وکرفتار دربندی بود مکتوب کرده هزار سوار ازوی خواست که بانتواسطه شاه شجاع را ازوی خورسند سازد کدورتیکه از بعات او در آینهٔ ضمیرشاه جایگیر بود بزدایدو اوهزار سوار ازکشمیر فرستاده باغلام احمد خان ملتزم رکاب شاهی شدند آنکاه شاه جانب پشاور راه برگرفت

عزم محاربه سردار محمد عظیم خان وشاه شجاع

عزم محاربهٔ شاه شجاع

(باسردار محمد عظیم خان وهزیمت یافتن سردار)

شاه شجاع که لوای تسخیر پشاور برافراشته قصدعبور ازممرآنک داشت ازگذر بانان گذر کاه بازارك سهولت عبور را ازین معبرشنیده وچندنفر طلایه نهاده از گذر کاه بازارك گذشت ودرعلاقهٔ قوم مخك فرود آمده لشکر کاه ساخت وسردار محمد عظیم خان حاکم پشاور پاینده خان برادر خویش ولشکر بسیار راه مدافعه پیش گرفته درحدود جکدی فرو کش کرد وشاه شجاع روز دیگر وارد تو شهره شده سردار محمد عظیم خان حرکت کرده درقریهٔ پیرپای فرود گشت وهردولشکر طلایهٔ سه کروه ازهم دور وچندروز ازجنك قصور ورزیدند ودرهنگام توقف بعضی ازدونان بامید یك نان ازسردار محمد عظیم خان روگردان شده روز مره بشاه شجاع می پیوستند وچون هر گداه از زر وخلعت انعام میبافتند اکثر یل تمام لشکر او جانب شاه رو آور شدند وازجمعی بیروی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نمانده راه فرار جانب کابل اختیار کرد وشاه شجاع داخل پشاور شده شهر را متصرف گشت وباتمام سامان لشکر وانتظام مهام آن بوم وبرپرداخته طرح حکومت ورحل اقامت انداخت تا که چهارماه از اقامهٔ او درپشاور سپری شده زمان تابستان وگرمای آن بگذشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را باوجود هزیمت یافتن وگریختن که رفته گشت پیش خوانده بنواخت وبسالاری جمعی ازخوانین وغلامخانهٔ کابل وسپاه رزم خواه کاشته مامور پشاور ساخت

ذکر محاربه سردار محمد عظیم خان با شاه شجاع

ذکر محاربهٔ سردار محمد عظیم خان

با شاه شجاع درپشاور وغالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه برگرفته وارد منزل جرود گشت شاه شجاع بعزم دفع از شهر پشاور بیرون شده موضع ته کال را اردوگاه قرار داد وروز دیگر آتش حرب شعله ورگشته پیاده کان شاه شجاع که پیش او کمین کرین بودند درحین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کمین کاه برخواسته بشالك تفنك کاررا برایشان تنك ساختند وقریب سه صد سوار ازایشان بخك هلاك انداختند وبا حدوث اتحادیهٔ دلیران محمد عظیم خانی پای ثبات فشرده بهادر خان هشت نگریرا ازهوا خواهان شاه شجاع بضرب شمشیر از پادر آورده مردم اورا از پیش برداشتند وشاه شجاع ازدیدن انجنان جانکاه رو بهزیمت نهاده با شکستیان سپاهش راه فرار جانب قلعهٔ اتك اختیار کرد ودر آنجا نیز درنك نتوانسته بر اولندی رفت وسردار محمد عظیم خان بافتح وفیروزی داخل پشاور شده رحل اقامت کشوده بحکومت پرداخت

ذکر آهنگ حاجی فیروز الدین باسترداد غوریان

ذکر آهنگ حاجی فیروز الدین

(باسترداد غوریان و برمرام فایق نشدن وی)

در خلال قتال وجدال مذکوره حاجی فیروز الدین بوساطت شاه محمود برادرش قوی پشت گشته عزم استرداد غوریان جزم کردوهم ازدادن خراج هرات بدولت ایران که درزمان قتل صوق اسلام چنانچه گذشت بعهده گرفته بود سرباز زد وشهزاده محمدولی میرزاحکمران مشهد بالشکر جانب هرات برگرفت چنانچه اسب زائده درکنار پل غوره واقع سفرسنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وحاجی فیروزالدین را درتنگنای عسرت انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را بشهزاده ملت حسین پسرخویش که درمرحلهٔ اول نیز او را نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاده و ازانجا مراجعت کرده بود نزد شهزاده محمدولی میرزا فرستاد وشهزاده بهمین قدرا کتفا کرده صورت حال را معروض پیشگاه شاه ایران داشته لوای مراجعت جانب مشهد مقدس افراشت .

ذکر منصرف شدن شاه شجاع پشاور را

ذکر هنگامه آراشدن شاه شجاع

(وانصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بقراریکه آنفاً ذکرشد در راولپندی رفته اقامه گزید از پیان وغلام خانهٔ پشاور با مردم سکنهٔ شهر واطراف مانند ملکان قوم خلیل ومهمند وغیره از تعدی وجور برادران وزیر فتح خان وبداد نرسیدن عرض بجان رسیده ناچار عرایض بکار حضور شاه شجاع شده اورا دعوت تسخیر پشاور کردند ومقارن اینحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر وسمندر خان بامیزائی ونور محمد خان تو فلزائی وموسی خان الکوزائی با جمعیتی ازراه یاری ومدد کاری بوی پیوستند وشاه شجاع ازرسیدن عرایض مردم مذکور ووصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور افراشته وارد حسن ابدال شد وخواست که نخست بقراهم نمودن سپاه پرداخته بعد باین درست راه بزمگاه برگیرد لیکن جهانداد خان عرض پرداز گشته التماس نمود که اینک سه هزار سوار حاضر رکاب وآمادهٔ پیکارند مبادا از درنگ کردن کاری کرگون شود صواب آنست که بتعجیل وشتاب راه مقصود پیش گرفته آیدو شاه شجاع سخنان اورا پسندیده کوچ برکوچ واردیده بر گشت وسردار محمد عظیم خان با عطا محمد خان برادرش وسپاه آراسته از شهر پشاور راه مدافعه برگرفته بمقابل عسکرگاه شاه فرود آمد وبا آنکه وادی عمیق درین جانبین حایل بود آتش حرب ملتهب گشته جنات صعب درپیوست ودرحین گرودارگله(۱) تفنگ بردهن سردار عطا محمد خان رسیده جراحت یافت واز اردوی شاه شجاع موسی خانرا گلولهٔ تفنگ بسینه رسیده هلاک گردید وازطلوع آفتاب تاعصر هنگامه کارزار استوار مانده ازطرفین بسیارتن مجروح ومقتول شدند سردار محمدعظیم خان بباعث مجروح شدن سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد کشتگان وافرادزخم یافتگانرا برداشته معاودت نمود ونصف شب درمزار فیض آثار شیخ رحمکه رحمةالله واصل شده درنگ فرمود وبامداد از انجا حرکت کرده بقلعهٔ اتک در آمد وبعد از چندروز از انجا نیز حرکت کرده در راولپندی بار اقامت کشود وعرصهٔ یکسال درآنجا توقف ورزیده درایام درنگش بعضی از خوانین دورتک که ازشاه محمود دلتنگ بودند ازراه نفاق با شاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد وهم عطا محمد خان حاکم کشمیر لشکری بسالاری نبیرهٔ برادرمهترش ازطریق معاونت نزدوی فرستاد تا که دوهزار وپنجصدتن سواره وپیاده در رکاب شاه انجمن شده بازچشم تصرف بتسخیر پشاور باز کرد وباغلام احمد خان برادرعطا محمد خان راه برگرفته میدان نجه را لشکرگاه ساخت وسردار محمد عظیم خان نیز بمدافعه پرخواسته مصطفی خان خادم خودرا باچهار صد سوار مقرر قراولی نموده خوداز عقب راه برگرفت وهمراهان شاه با مصطفی خان دوچار گشته هنگامه را بقتل

(۱) مخالف کابوله

رسانیده اند که جان بسلامت بردند وپیروان شاه رؤس کشتگان را بریده مظفر ومنصور برگشتند وسرها را پیای شاه برختند وازوقوع اینواقعه سردار محمدعظیم خانرا پای ثبات برشکسته از راه کوهات جانب کابل گریخت وشاه شجاع شهر پشاور را متعرف شده بتهیه سامان خویشتن پرداخت

ذکر مأمور شدن شهزاده حیدر بدرجات

﴿ ذکر مأمورشدن شهزاده حیدر ﴾

(از حضور شاه شجاع بقلع نواب عبد الجبار خان)

چون شاه داخل پشاورشد پس ازیکماه که فی الجمله کاروی رونق یافت شهزاده حیدررا باعطامحمد خان وهزار سوار روانهٔ درجات نمود که نواب عبدالجبار خانرا ازدیرهٔ غازی خان قهراً بیرون کشیده ولایت را متصرف شوند چون راه بدیرهٔ غازیخان نزدیك کردند نواب عبد الجبار خان بالشکر سوار وپیاده وتوپخانه بمدافعه برخواسته میدان جنك بیاراست وباهم درآویخته نواب پس نشست ودوباره بجنك گرائیده درانثنای کارزارچند صد سوار ازشهزاده روبرتافته درمحت رایت عبدالجبارخان قرار گرفتند وازجمعی شهزاده راهزیمت دست داده صورت حال رابشاه مکتوب کردوشاهش طلب حضور فرموده خائب وخاسرمراجعت نمودوبشرف دست بوس مشرف گشت

ذکر مقید شدن شاه شجاع

﴿ ذکرآهنگ شاه شجاع جانب کابل ﴾

(ومقید شدنش قبل از حرکت کردن)

ازانجا که شاه شجاع را سفرکابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت ومراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده اسبان سیاه را که لاغر وزبون بودند درمحال طوایف خلیل ومهمند ومیان دوآبه قسمت فرمود که بعد از فربه وتوانا شدن حاضر آورده راه کابل برگیرد وهم اکثر ازخوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد ومقارن این حال که بلدهٔ پشاورخالی از ابطال رجال گشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روزگاررا برمراد خویش استوار دیده بواسطهٔ جهانداد برادرش وسندرام هندو وسمندر خان بامیزائی ونورمحمد خان وغیره هنگامه جویان نکوهیده خویان بسیاری ازسپاه ورعیت را بوعده ونویدعطای زرپفریفت وبا ایشان قراردادکه بهرحیله ووسیله که بتوانند شاه شجاع را دستگیرکرده درقلعهٔ اتك برسانند چنانچه ایشان درکین این امر افتاده بنگارش عرایض منافقانه پرداختند وبی هم عریضه فرستاده التماس کردند که شاه عرض سوارآنهارا دیده برای سفرکابل بگزیند وشاه که از کید ایشان آگاه نبود مسؤل ایشان را بگوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان وسمندر خان سواران یك یك ازخوانین را مشاهده وملاحظه کرده بانجام رسانید درآخرکار خواستارگردیدندکه تمام سپاه را درحالتیکه صفوف صفوف لشکر آراسته وپیراسته باشد از ملاحظهٔ حضور گذارش یافته هریك از افسران برطبق آراستگی اسپ وسلاح نوازش تحسین وآفرین یابند نیکواست وهنوز جواب لاونعم این التماس صادر نشده بودکه بهانهٔ سان دادن تماماً بدولت سرای بالاحصار درآمده شاه را درمیان گرفته دستگیرش ساختند وبدست جهانداد خانش سپرده درقلعهٔ اتك فرستادند وازانجا نقل داده درکشمیر بعطا محمد خان سپردند واو درقلعهٔ که واقع کوه مارانست محبوسش کرد وبا وجودیکه شاه را درقیدگاه بداشت گاه گاهی بنزدش رفته عذر خیانت خویش میخواست وتسلیات کاذبانه داده التماس کوه نوررا که بعد ازمیل کشیده شدن شاه زمان ازنهرآب یاشق دیوار بتصرف شاه شجاع در آمده بود مطالبه مینمود وازخیال شاه محمود آگاه گشته از راه ترحم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهله که مسکن وموطن اصلی عطا محمد خان بود نموده فرمودکه اقوام واقارب اورا قتل عام وغارت نمایند چنانچه ایشان ازراه ایلغار وارد آن دیار شده ازقتل صغیر وکبیر دست باز نداشتند وبقیة السیف را باغنایای مال ومنالیکه ازمیل وحیف باز مانده بود بحضور شاه محمود آوردند وشاه محمود پس از استیصال اقوام عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بعزم رهائی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمودکه اورا ازقیدعطا محمد خان رها نماید

ذکر توجه وزیرفتح خان جانب کشمیر

(ذکر توجه وزیرفتح خان جانب کشمیر)

(وواقعاتیکه بصدور پیوست)

چون وزیر بی نظیر پاس شاه محمود راه کشمیر بر گرفت، بنا بلغیان ووفور آب دریای مظفر آباد از جادهٔ پیچاب وارد گجرات شد رنجیت سنگهه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن ازقید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال وتعلقاتش که در آنجا اقامه دارند دمسازو اورا نیز در آدای این خدمت وجسونت نام تیک انباز نماید چنانچه رنجیت سنگهه کمر خدمت واتفاق بر بسته در تسخیر کشمیر با وزیر همدست وهمداستان گشت ووزیر فتح خان بر عهده گرفت که بعد از فتح کشمیر ورها دادن شاه شجاع ثلث مالیات آنجا را جازهٔ خدمت بمهاراجه رنجیت سنگهه دهد واو محکم چند تام سالار لشکر خود را باسپاه کینه خواه برکاب وزیر فتح خان گماشته هردوتن باهم روی بسوی کشمیر نهادند وچون وارد موضع شوپیان واقع سر حد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بجنك کرائیدند وتاب دست دلیران فتح خان را نیاورده عقب نشستند وعطامحمد خان دیگرنیروی مقاتله درخود ندیده بایدامن(۱)هول پیچید وپس ازان هروزه دوصدسه صدسوار ازوروی برتافته از راه اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز واکرام میافتند وازحمعی زیاده تر عطا محمد خان را خوف ورعب مستولی شده ازانجا مراجعت کرده در زیر قلعهٔ شیرگر بمیدان تیه ماو سنگر آراسته خوفناك نشست وآخرالامر نیروی جنك دربازوی خود ندیده بصوابدید خوانین طائفهٔ بامیزائی قرآن مجیدرا شفیع ساخته وتیغ وکفن بگردن خویش انداخته در کوه مازان پیش شاه شجاع رفت واو بپاس کلام حمید از جرم وی درگذشته دل بجای آورد ووزیر فتح خان کشمیررا متصرف گشته بنظم ونسق آن پرداخت وعطامحمد خان باعیا واشارهٔ شاه شجاع بقلعهٔ شیرگر در آمده متحصن شد وبعد از چندی بازقوت قلعه داری را از خود دور ملاحظه کرده بپیری ضراعت (۲) نزد وزیر فتح خان شد والتماس عفو تقصیر کرده خواستار امان آمد که کشمیر را بوزیر گذاشته با مال وعیالش هرجا که خواهد برود واین مسؤل اوبعرض قبول افتاده صندوق پراز جواهر در حلا بوزیر داد وبازای این هدیه وزیرش مطلق العنان ساخته با عیال واحمال وا ثقال از کشمیر بیرون رفت وجانب تنگنای کنامی راه برگرفت وبعد ازان بوزیر فتح خان مکشوف گشت که صندوق مذکور پراز نگین های آبکیه بوده نه جواهر ثمینه چون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تأسف دیگر حاصلی نکرد ووزیر باحکم چند گاشتهٔ رنجیت سنگهه بملاقات شاه شجاع رفته از قرار دادیکه درباب تمکن او در لاهور با رنجیت سنگهه کرده بود محکم چند از جانب ولینعمش التماس رفتن لاهور نمود ووزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته درجات را از متملکات خویش شمارد واز شاه محمود هیچ درخاطر نیارد اما شاه شجاع از سبیکه عیال وتعلقاتش درلاهور بودند آنجارا برگزیده از کوه مازان باحکم چند راه لاهور برگرفت ووزیرفتح خان نظم ونسق درکار کشمیر نهاده حکومتش را بسردار محمد عظیم خان برادر خود داده ازراه بار موله جانب کابل مراجعت کرد وشاه شجاع کما حکم چند رهسپار لاهور شده بودند درمنزل بارموله راجه غلام علیخان بمه وراجه زبردست خان وراجه سربلند خان وغیره راجگان کگه ومتعمدان روح الله خان راجهٔ پنوچ ودیوان نندرام صاحب کار عطا محمد خان حاکم سابقهٔ کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده التماس نمودند که درموضع بگهٔ هامه همهٔ ایشان دوباره حاضر آمده درلشسعادت دست بوس بوجه انم حاصل نمایندوشاه عرض ایشان را بگوش قبول اصغا فرموده روز سوم ازبارموله حرکت کرده درموضع موعود فرود آمد وراجگان مزبوره تحف وهدایا پیش کشیده مراسم خدمت وصداقت بتقدیم رسانیده التماس آن نمودند که عزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت راه معاونت بپایند وشاه شجاع که خودرا اخلاص کردهٔ شاه محمود ووزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر باایشان قرار داده گفت که پس از ملاقات سرادقات حرم محترم وتعلقات مکرم معظم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد گرفت وچون ازانجا

(۱)هول بیم وخوف

(۲)ضراعت زاری کردن

کوچ کرده درعلاقهٔ پتوچ نزول فرمود راجه روح‌الله خان حاکم آنجامراسم اعزاز و اکرام بجای آورده مقدمش را گرامی داشت وتحفه وتعارف شایان پیش کشید وازانجا منزل بمنزل طی‌طریق کرده وارد شاه درهٔ لاهور شد رنجیت سنگهه حاکم آنجا که دست نشاندهٔ شاه زمان ونعمت یافتهٔ این خاندان بودکرك سنگهه پسرار شد ورام سنگهه رکن‌اشدخودرا باغیره اعیان لاهور باستقبال شاه‌فرستاده باعزاز واحترام تام ازشاه درهٔ‌شهرلاهور درآورده خودش را درسرای ساده سنگهه، واهالی حرم‌محترمش را درسرای علیحده جای نشستن داد.

(ذکر جور وستم رنجیت سنگهه که)

(با شاه شجاع مهمان خود نمود)

ذکر جور وستم رنجیت سنگهه بشاه

چون شاه شجاع باعیالش در مقام جدا گانه جای گزیدند رنجیت سنگهه، رعایت مهمان بودن اورا نکرده راه آمد شد او وحرمش را بسته ازرفتن یکی درنزد دیگری بازداشت وروز دیگررام سنگهه را نزد شاه شجاع پرستاده کوه (۱) نوررا خواستگار شد وشاه از دادن آن دانهٔ گران بها اباور زیده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشتهٔ مودت ومواالات درین انعقاد یافته عهد موثق قرار گیرد ورنجیت سنگهه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواهش کوه نورمی نمود وشاه همان جواب‌اول را میفرمود تا که خدمتگاران وی را ازتردد وپی کاری رفتن منع کرده کاهی برای امر ضروری میگذاشت وگاهی بدان هم نگذاشته ازرفتن وآمدن باز میداشت وکار را تایکماه بهمین قرار بشاه ونعلقانش دشوار کرده مطلبش حاصل نگشت وآخرالامرراه تزویر پیش گرفته چندتن از اعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هرقدروجه نقد ومحال بطریق انعام وسیورغال بکارداشته باشد ازطلب مضایقه روا ندارد تاتسلیم خدام شاهی‌شود وشاه بجزازهمان سخن اول دیگر لا ونعمی زبان نراند بعدازان که افسون وفسانهٔ رنجیت سنگهه کار کرنیفتاد طرح دیگر انداخته پار سال زر پرداخت وبدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعد از وصول وجه نقد بازاعیان محفل بارش‌را روانه کرده التماس مذکور را الحاح‌نمود وهمان جوابیکه شنیده بود شنود ودو روز پس از جواب آخنیره ناچار خود رنجیت سنگهه از راه طلب قدم نزد شاه شجاع نهاده برطبق خواهش او که در جواب گفته ودادن کوه نوررا مشروط بعهد نامه داشته بود وثیقهٔ مشتمل برقیود دوستی واتحاد ابدی مرقوم نموده با خود برده از ملاحظهٔ شاه گذرانید ونجهٔ خودرا زعفران آلوده بجای مهر در خاتمهٔ وثیقه نامه نهاده بسوگندهای غلاظ وشدادیکه درکیش خودش بود ازقبیل تانك وگرنت عهد را مؤکد نموده دست‌بشمشیرخود برد اعتراف کرد واقرارنمود که‌علاقه‌جات کوت کمالیه وجنك سیال وکلانور ازان که ازمضافات ستداید مالاً ومنالاً ازان شاه‌باشدتاتاج وخراج آنهاراصرف مئونتش نماید وهم‌قرار داد که دروقت‌عزم ونوجه‌شاه جانب افغانستان هرقدر لشکربمعاونت‌طلبد باسخارج سایرارکان شاهی مقرر داردوهم نوشتهٔ ازشاه شجاع‌بگرفت که بعد از تصرف نمودن‌مملکت‌ارثی از راه دوستی منحرف نگردد وطمع در حکومت‌رنجیت سنگهه ننماید آنگاه که سخن بدینجا رسید دستار خودرا بسر شاه بست وکلاه اورا گرفته برسر خود نهاد وشاه کوه نوررا بدستور هبه بدوسپرد وچون مدعایش حاصل گشت حارس ونگهبان شاه وحرم وخدمش گذاشته بود برداشت وشاه را راه سیروتفرج بکشاد چنانچه هرروزه بمزارات ومقابر اولیاء چون حضرت شیخ‌علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی‌صاحب‌کتاب‌کشف‌المحجوب وغیره رفته استمداد میجست وگردش‌کرده بمنزل بازمیگشت‌تا که روزی رنجیت سنگهه ازراه مهمانی درباغ شعلهساه دعوت کرده مراسم‌مهمان نوازی بتقدیم رسانید روزدیگر کس‌نزدشاه فرستاده ازباغ مزبور درشهر لاهور بضیافت طلبید وهم‌پیام داد که درخصوص امرهاوی مشورت کرده صواب میجوید وشاه روز دیگر برطبق دعوت اوبشهر در آمده ملاقات‌کرد ودرحین ملاقات آثارنقض عهد ازچهین‌وی مشاهده کرده دانست که اورا درشهر لاهور مقید گردانید چنانچه پس از مجلس ملاقات که شاه قصد گردش

(۱) کوه‌نور قیمةالماسیکه کازنادرشاه بایشان رسیده بود

وسیر میکرد ملا زمان شادیخان مأمور بحفاظت ونگهبانی شاه بودند که دوردور دوروی را داشته پاسداری می نمودند که مبادا بیگانه رود ومقارن این احوال از عرایض کلنتان که مربوط وضبط مداخل علاقه جانیکه رنجیت سنگهه در وقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام وعمال رنجیت سنگهه مواضع موعوده معهوده را بدیشان نسپردند وشاه این عطای اورا بلفظایتی وانداشته استبسار عدم اجرای حکم آرا کرد وجواب شنید که حاصلات امسالهٔ آنهارا کار پردا زان شاه واگذار شده بعدازین را مستمرا متصرف شوند وعلاوه برهمه چون نقض عهد پیشنهاد خاطر رنجیت سنگهه بود وبهانه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را که امام نماز شاه بود متهم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته اورا درلاهور طلبداشته است وبرطبق اظهار خویش چند قطعه خط نزد شاه ابراز کرد وچون ملای مذکور عاری ازین غداری بود هرچندسوگند یاد کرد رنجیت سنگهه نپذیرفته به غل وزنجیرش انداخت ودرواقع ونفس الامر خطوط مذکوره راخود رنجیت سنگه بواسطهٔ سه نفر از مردم اقامتهٔ لاهور به تعلیم ملاجعفر نامیکه خزانهٔ شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور گشت از آنك باخود برده نزد رنجیت سنگهه نوکر شده بود ساخته ومصحوب آنسه تن روانهٔ کشمیر نموده ازعرض راه محبوساً رجعت داده ملا شیر محمدرا بقرار مذکور محبوس ساخت وزیر چوب انداخته بشکنجهٔ گونه گونه عذابش گرفتار وتعلیم همی کرد که بگوید شاه شجاع آن خطهارا ازطرف ملا شیرمحمدمرقوم ومرسول داشته است وآن بیگناه که هیچ آگاهی نبود هرقدر زهر عذاب چشید ولطمهٔ چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزار روپیه کفارهٔ خطای نا کرده اورا داده اززندان بیرونش کشیدوشاه مدتی بدیمنوال بسر برده آخرالامر از رنجیت سنگهه رخصت رفتن بمملکت دیگرخواست واوالتماسش را نپذیرفته مکرر رفتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محا فظین از ملا زمین شادیخان باطراف باغ گماشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

ذکر محاربهٔ رنجیت سنگهه باسردار محمد عظیم خان وهزیمت او

﴿ ذکر درآویختن رنجیت سنگهه ﴾

﴿ باسردار محمدعظیم خان حاکم کشمیر ومغلوب شدنش ﴾

چون وزیر فتح محمد خان بقراریکه ذکرشد تلث مالیات کشمیر را رنجیت سنگهه وعده داده بود وتا این وقت ایفای وعده ازادای سه یك مالیهٔ آنجا پدید نگشت رنجیت سنگهه بر آشته جانب کشمیر لشکر کشید وباسردار محمد عظیم خان بمحاربه کرانیده وششهزار تن ازسپاه رنجیت عرصهٔ شمشیر شده هزیمت یافته خائب وخاسر مراجعت کرد و آلات وادوانش بتصرف سردار محمدعظیم خان درآمد وچون رنجیت سنگهه هزیمت یافته خسارت دید ازدردیکه بواسطهٔ این هزیمت درضمیرش جایگیر گشت سامان تسخیر پشاورساز کردن گرفت وازفخر سفر گشته بشاه محمود رسید واو و زیرفتح خانرا بالشکر شایان از کابل گسیل پشاور نمود و آنگاه که مشارالیه وازده پشاورشد رنجیت سنگهه ازلاهور بعزم پشاور کوچ کرده راه راولپندی برگرفت وازمنزل رهناس بواهمهٔ اینکه مبادا شاه شجاع درغیاب وی فتنه برانگیزد کس نزداو فرستاده پیامداد که درپی سر همعنان وی رهسپارباشد وشاه شجاع باآنکه بدردکلو گرفتار بود پرده نشینان حرم الم توام خویش را درباغ شعله ماه گذاشته درمنزل مذکور نزدرنجیت سنگهه رفت وازانجا همرکاب او براه افتاده واردرا ولپندی شد وازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده درکنار نهر اتك فرودآمد وچنین باهم درآویخته خونها ریختند ودرعین گیر ودار از حرارت آفتاب وگداختگی پیکار لشکر اسلام از عطش در اضطراب افتاده بجودانه روی آب نهادند وازهمی سپاه رنجیت سنگهه چیره دست گشته افواج وزیرفتح خان را شکست دادند وازان میان خود وزیرفتح خان که فرار را نسبت بخود ننگ وعار میدانست باسه هزارسوارثبات ورزیده درمقابل چهل هزارسوارخصم استوارایستاده رزم همی داد تا که ازعطش غشی کرده ازین برزمین افتاد ویکی از خدامش ازخاك برداشته درپیش روی خود برزین گذاشته،

از حرکاه بیرون کشید وبقیهٔ لشکر نیز پشت بجنگ داده اکثر از اعطش تلف واقل کلوله توپ وتفنگ راهدف ندند وازراه شکست وارد پشاور شده ازانجا سرکاب وزیرفتح خان بکابل مراجعت کردند ورنجیت سنگه فتحیاب گردیده براولپندی معاودت نمود وشاه شجاع وزام سنگه را بالشکر در راولپندی گذاشته امرکرد که جانب پشاور راه برگیرند وخود بلاهور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکار خویش پرداخت (۱)

لشکر کشیدن اسمعیل خان جانب هرات

(ذکر لشکر کشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

درخلال احوال مذکوره اعیان خراسان باتحدولی میرزا والی مشهد درمنازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان بشهزادهٔ مذکور شاد خاطر گشته درقریهٔ — ابدال آباد جام اقامه گزید وبا حاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت وموالات انداخته بتسخیرغوریانش ترغیب کرد چنانچه اوشهزاده ملک قاسم پسرخود را باحاجی آقاخان هراتی ولشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد وشهزاده رفته محمد خان قلعه دار غوریان بن اسحق خان قرائی را بمحاصره انداخت وقلعه دار مذکورنیزازراه مخالفت دولت ایران بااسحق خان پدرخویش عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق گفتار خود مهر بقرآن مجید نهاده فرستادند که باسپاه کینه خواه از قندهار جانب مرو بهد راه برگیرد تادرچنین وقت که مردم خراسان بادولت ایران درنزاعند آنولایت را بدون زحمت متصرف آید وشهزاده دعوت آن فرزند وپدر را پذیرفته بالشکر راه برگرفته ازجمله حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبرفته عبور شهزاده دامان را از هرات جانب خراسان ناگوار دانسته شهزاده ملک قاسم را بالشکر یکه همراه داشت ازغوریان پس بهرات طلبید وهم سردار اسمعیل خان دامغانی را بذریعهٔ مکتوب دعوت هرات کردکه شهزاده کامران را از ورود هرات ورفتنش جانب خراسان بازدارد وبازای آن دولک و پنجاه هزار زرمسکوك از مالیات هرات گرفته بخزانهٔ دولت ایران نقل وتحویل نماید ونیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات را بدولت مزبورسانیده نام پادشاه ایران را رونق افزای سکهٔ زر وخطبه سرمنبر نماید وسردار اسمعیل خان برطبق دعوت اودوالفقارخان ومطلب خان برادران خود را بالشکر یکه حاضرداشت درسال ۱۲۲۹ هزارو دویست وبیست ونه جانب هرات گاشت وایشان وارد پل نقره شده بنه وگران بار خودرا دراینجا گذاشته بالشکر وارد پل مالان شدند وآنجارا لشکرگاه قرار داده بامید وعدهٔ حاجی فیروزالدین آسوده حال نشستند وشهزاده کامران که اینوقت درموضع روضهٔ باغ واقع سه منزلی هرات فروکش کرده بود ازوصول اسمعیل خان درجلگای هرات مخاصمهٔ دولت ایران را بتسویب رأی رزین جائز نشمرده نامهٔ معذرت همدست نصیرخان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده از انجا جانب قندهار مراجعت کرد وحاجی فیروزالدین ازبازگشتن شهزاده کامران شادکام گشته سردار اسمعیل خان را بادارائش بهرات درآورده آنچه را که وعده داده بود ادا واجرا نموده ایشان درچهٔ ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزاردودو صدو بیست ونه جانب مشهد مراجعت کردند.

---

(۱) توضیح مقال از نگارش قلم اعلیحضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگه وشکست وزیرفتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگه سپاه خود را بقرار قاعدهٔ نظام آراسته کرده بود وسپاه وزیر فتح خان همه سواره وغیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنك سپاه نظام منظم با غیرنظام چقدرفرق دارد مهاراجه مذکور سپاه خودرا بصاحب منصبی دونفر ازمردم فرانس داخل قاعدهٔ نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ونتوره) و (کرد) بودوکیفیت آندونفرصاحب منصب آن بود که بعدازخلع وحبس اعلیحضرت نابلیون بوناپارت سه نفرازنوکران اوکه دونفرفوق الذکرو (آونیه) بودنداز فرانس فرارکرده واردهندستان گردیده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگه شدند (اونیه) بکارو خدمت ملکی که مهارت داشت مقررگردید ودونفردیگر بکار نظام وغیرمقررشدند چنانچه رونق خوبی ازفوج نظام مهاراجه رنجیت سنگه ازسعی اوشان حاصل گردیدواچون وزیرفتح خان کاردیده وجنك آزموده را شکست دادند این همه ازبرکت سررشتهٔ فوج نظام بود.

نامه ورسول فرستادن حاجی فیروز الدین در ایران

﴿ ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروز الدین ﴾

﴿ نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه ﴾

چون حاجی فیروزالدین ازحسن کردار یکه نسبت بکارگذاران دولت ایران بجای آورد ازراه انجاح مقاصد حاجی آقاخان وزیر ومشیر خودرا در اواخر سال ۱۲۱۹ هزار ودویست وبیست ونه نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاد وموی الیه درروز بیست وششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزارو دوصدوسی وارد طهران گشته بارباب حضور بادشاه شد وازنعمدی شاه محمود حکایت وشکایتی بیمای برده خواهش دفع ورفع وی کرد وشاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نگاربرسم رسالت برای حاجی فیروزالدین فرستاده رسول خودش رانیز بااورخصت بازگشت داد وحاجی فیروزالدین از وصول خلعت ونامه ورسول اعلیحضرت شاه ایران قوی دل وشگفته خاطر گشته قلع وقمع شاه محمود را نظرنامهٔ اوکه مشتمل برمضامین نصرت وامداد بود سهل شمرده فرستادهٔ شاه ایرانرا جهت اسعاف (۱) حاجات خویش در هرات نگاهداشته از کثرت خورمی عبدالرشید خان درانی را باتحف وهدایای شایان بازنزد شاه ایران فرستاده وی درماه ذیقعده سنه ۱۲۳۰ هزارودوصدوسی بطهران رسیده سرای میرزامحمدشفیع صدراعظم برای مسکنش معین گشت ومقارن ایحال شهزاده محمد ولی میرزا حکمران مشهد که اسحق خان قرائی را باحسین علیخان پسرش ازسبب فتنه جوئی ایشان کشته بود بهلاک شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروزالدین را بفتنه برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد واو فرستادهٔ محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم گشت وفتحعلی خان مروزی ساکن قریهٔ شکیبان هراترا باسه صد سوار بتسخیر غوریان مأمور کردواو رفته قلعهٔ غوریان را متصرف شد وازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم وپیدارییگی هزاره را مأمور تاخت وتازغوریان فرمود واو غوریان راغارت کرده بعد از دولت ایران روبرتافته بابنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت وبنیاد خان که خواهان اینگونه قضایابود ازقبائل هزارهٔ جشیدی ومرد م فیروز کوهی لشکری فراهم آورده نصیرخان برادر خودرا ازقندهار خواسته باحاجی فیروزالدین نیز طرح معاهده ومراوده انداخت واورا باوجود ارسال ومرسول نامه ورسول که عنقریب مذکور گشت ازشاه ایران روی گردان ساخت ودرغوریان آماده پیکارشده استوارنشست ومحمدخان نائب خراسان ازین ماجرا آگاه شده باوجودیکه در دولت ابد کرفتار کار زاربود روی بسوی غوریان نهاد وحاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده بمیرزا محمد صادق وقایع نگارسفیرشاه ایران که در هرات بود اظهار کرد که لشکری ازهرات بشیخون عسکر گاه محمدخان نائب خراسان میکمارم تادمار ازروزگارش برارد واو این حیله اورا ازدرصدق دانسته ببهانه ملاقات محمدخان رخصت حاصل کرد که رفته اورا دیدار کرده کاررا ازپیکار باصلاح پیوند دهد چنانچه داخل اردوی اوشده ازشبخون زدن هروبان اورا خبرداده بشهر مراجعت کرد ومحمد خان که اعتماد قوی بحاجی فیروزالدین داشت از شنیدن این خبر هراسناک گشته بمشهد مراجعت کرد وحاجی فیروزالدین بخاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بسپاهی بضور یان فرستاد وبنیاد خان هزاره از ورود شهزاده درغور یان قوی دل ومستظهر گشته دست بغارت مال ومنال مردم محال خواف برگشود و شهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمد خان نائب خراسان رابادو هزار پیاده وسوار افشار ازراه مدافعه ارسال نمود واو در اطراف غور یان تاخت وتاز آغاز کرده دقیقهٔ ازغارت وتاراج فرو گذاشت نکرد وغنائم بسیار باخود برداشتهٔ درحین مراجعت بقریت شیخ احمدجام اموال منهوبه(۲)را قسمت کرد وهرکدام ازپیاده وسوار علی التفریق راه مشهد ومسکن خویش پیش گرفت درنحال محمد خان قرائی و اسکندر خان حاکم هزاره وبنیاد خان و نصیر خان از گاهی حال آگاهی یافتند کهما محمد خان نائب از همراهانش جز اندکی نیست از عقب او راه برگرفته بدورش صف کشیدند و محمد خان پارهٔ بمحاربه کوشیده آخر الامر هزیمت یافته جانب مشهد گریخت واز همراهانش مصطفی خان استرابادی دستگیر

(۱) اسعاف روا کردن حاجت

(۲) منهوبه غارت کرده شده

گشت و ازین فتح قزلباش را قوت و مکنتی حاصل گشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بتسخیر مشهد دعوتش کردند واو باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را باحاجی آقاخان وزیر خود ودوست محمد خان درانی بالشکری بفرستاد وباندك زمانی مضافات غوریان وجام وباخرز را بتصرف آورد واعیان وبزرگان آن محال را کوچ داده در هرات نشیمن داد ومیرزا عبدالکریم مستوفی فرستادهٔ شهزاده محمد ولی میرزا بی‌نیل مقصود رخصت مراجعت مشهدفرمود ومیرزا صادق وقایع نگار فرستادهٔ شاه قاجاررا بزندان مقیدساخته مرسلش را باضطراب انداخت چنانچه شهزاده محمدولی‌میرزا را ازحکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن‌علی میرزارا مأمور حکومت آنجانمود واودر روزهفدهم محرم سنه ۱۲۳۲ هزاردودویست وسی‌ودوی هجری وارد مشهد شده کارخراسان را نظم ونسق داده راست کرد وحاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملك قاسم پسر خود را از غور یان بهرات خواسته عبدالرشید خان‌را کهقبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده بود ازراه تهنیت در مشهد فرستاد ومیرزا محمد صادق وقایع نگار را بعد از حبس نماه رها داده وخلعت نیز عطا کرده بافرستادهٔ مذکور خویش همراه روانه ساخت .

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه محمود باوزیر فتح خان جانب لاهور)

ذکر توجه شاه محمود جانب‌لاهور

بعزم تنبیه رنجیت سنکهه

چون وزیر فتح خان بقراریکه مذکور گشت از لشکر رنجیت سنگهه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه محمود ترتیب عسکروتهیه اسباب‌سفر کرده درسال ۱۲۳۲ هزاردوصدوسی‌ودوی‌هجری باوزیرفتح خان‌از کابل جانب‌لاهور رهسپر گشت ورنجیت‌سنکهه نیزاقواج‌خویش‌را آراسته بارام‌سنکهه‌وشاه شجاع که هردوتن‌بامراوبارادهٔ تسخیرپشاور درراولپندی‌چنانچه رقم گشت‌اقامه داشته‌دازراه مدافعه‌اسپ رانده بکنارنهرانك لشکرگاه‌ساخت وسنگرسدیدی(۱) پرداخت‌وشاه محمود باوزیر فتح‌خان چندی درمقابل اواقامه گزیده آخرالامربسبب‌ناتوانی عبورازنهرانك‌فسخ عزم کرد واز راه جیال روی بسوی درجات نهاده مالیات سند وملتان را ازحکام آنجا وصول نمود ودرهریکی از ولایات یکی ازبرادران وزیرفتح خان مأمور حکومت‌شده بعدشاه ووزیر بکابل مراجعت کردند ورنجیت‌سنکهه نیز جانب لاهورمعاودت کرده رام‌سنکهه را باشاه شجاع بقرار سابق درراولپندی گذاشت‌وشی رام‌سنکهه دزدان‌را بقتل شاه شجاع گماشته سی پاچهیل تن دزد با مشعلهای افروخته داخل خوابگاه اوشدند وشاه سراسیمه از خواب برجسته دزدیرا که چراغ بکف داشت سبك برداشته بزمین زد وآواز داد که ایشانرا بگیرند چنانچه اللهداد خان پیشخدمت ازدیگر پاسبانان سبقت کرده یکنفر دیگر ازدزدان را چست برزمین زد ودیگر دزدان بروی حمله‌کرده هرقدر بهشت وپهلوی اورخم زدند دزدیرا که گرفته‌بود ازچنك رهانیدند تادیگرخدمه دررسیده آن دزد گرفتار شده را دست درعقب بسته نزد شاه آوردند وپس ازپرسش حال مکشوف افتاد که دزدان را رام‌سنکهه بقتل‌شاه وغارت کردن مالش برانگیخته است بنابران شاه آن دزدرا باللهداد خان پیشخدمت نزد رام‌سنکهه فرستاده‌صورت واقعه بازداشت واودربامداد آن‌شب چیزی وجه‌نقد باسم انعام باللهداد خان داده واضافه تر از وجه انعام او برسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد وهم خودش حاضر شده عذر خواست وانکار نمود که ازین معامله آگاهی ندارم‌وسوگندهای غلیظ وشدید یاد کرد وشاه‌بجز ازسکوت چیزی نفرمود وبعد ازعقادهٔ شاه باهنك آنکه حرم‌محترمش را روانه لاهور نماید چون‌بار کش وراحله نداشت چیزی ازاسباب فراشخانه را دراولپندی گذاشته خیمه هارا جهت ملاحظه امربرپا کردن نمود که بقدر ضرورت واندازهٔ بار کیکه موجودبود گزیده بردارد درینوقت کرك سنکهه ازراه ملاقات نزد شاه آمده خیمهٔ اتماس کرد وشاه ازسخاوتیکه داشت خیمهٔ موسوم بکلاناتوی‌دوتیه‌مرصع کاررا باسباب ونروش ایرانی وکارچوبی‌وظروف وغیره مایتعلق بهاوی بخشود وپس‌ازانکه سرادقات حرم محترمش روانهٔ لاهور شدند روزی رام‌سنکهه‌و کرك سنکهه با هم نزد شاه شده تکلیف برفتن لاهورش کرده گفتند که ما بامر رنجیت سنکهه عازم لاهوریم شاه نیز باید

(۱) سدید بمعنی راست و محکم واستوار

با ما مرحمله بیاشود چنانچه ازراولپندی براه افتاده هنوز درمنزل پشندور نرسیده بود که هزار سوار بایاغار دررسیده محافظ آسا اطراف همراهان شاه را گرفته چپ وراست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل گاه مذکور شد وسواران مزبور احمال واسباب واثقالش را در بین راه تاراج کردند ودروقت شام که بقیهٔ خدام از عقب در رسیده حال باز داشتند شاه شجاع واله وحیران گشته همه را بآن عریان که البتهٔ ایشانرا پرده بودند نزد رام سنگهه وکرك سنگهه فرستاد وایشان انکار کرده پس ازدری صندوقها ومفرشهای خال را که همه پراز مروارید وقفسگهای رومی وسندی بند وبارطلا وخنجرها وشمشیرهای مرصع ایرانی وپراقهای مرصع واجناس زری وپشمی واریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزد شاه آورده گفتند که اینك مال ومتاع شمارا ازدست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه ومشاهده شود که چیزی تلف کشته یاهمه برجا است وشاه از منزل مذکور براه افتاده در منزل دیگر رام سنگهه نزدش آمده منت گذاشت که رنجیت سنگهه مارا بایذاء وآزار شماسفارش‌ها کرده‌است ولی‌ما بواسا ومروت رفتارکرده مطابق اصرار اوباضرار نپرداختیم واکنون نیز ازدر خیر خواهی پیش آمده انچه دراندیشهٔ اوست بازدارم که هرچه ازنقد وجنس داشته باشی پس‌ازو رود در لاهور نچه اش را برنجیت سنگهه سپرده نیمهٔ دیگرش‌را صرف مؤنهٔ خویش نمائی واگر حبه ودیناری را اخفا کنی درمحل خطرخواهی بود وشاه ازسبب آنکه حرمش درلاهور بود ومجبور گشته برای اهالی زوجاتش مکتوب کرده مهر برنهاد که انچه داشته باشند قسم آنرا بکارکنان رنجیت سنگهه بسپارند واین نوشته را براهسنگهه سپرده ازانجا راه برگرفت واوایشندر پاس ناموس اورا کرد که قبل ازرسیدن شاه درلاهور مکتوب مذکوررا نفرستاده نزد خود نگاه داشت ودور وزپس از رسیدنش بلاهوررام سنگهه مکتوب موصوف را حاضرکرده بانوان حرم شاهی رابایك مقنعه ومعجرتن دست کشیده بخانهٔ دیگرجای‌داد آنگاه تمام مال واسباب حرم شاهی را با آنچه خاصهٔ شاه بود بعرادها انداخته نزد رنجیت سنگهه برد واو بامردان انش آنچه را که قیمتی‌داشت تمام برداشت وما بقی که بکاری نمی‌آمد پس در عراده ها انداخته نزد شاه فرستاد وشاه ازین وآن رفتارهای نامرزا وارش که ذکر یافت بسی دلتنك شده کس نزد رنجیت سنگهه فرستاده اجازت خواست که یا مطلق العنانش سازد وبادر شهر لاهورش مسکن معین دارد واو مبارك حویلی‌را دراندرون شهر منزل شاه قرار داده بعد باعیال واطفالش ازباغ شعله ماه در آنجا رفته جای گزید ونامدت پنجماه قرین هم وغم در آنجا بسر برده ازلا ونعم برنجیت سنگهه اظهاری نکرد .

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسن علی میرزا

﴿ ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات ﴾

ازمداخلت حاجی فیروزالدین درمحال غوریان وجام که مذکور گشت شهزاده حسنعلی میرزای والی مشهدرا غیرت ایالت گریبان گیرشده درروزسه شنبه بیست‌وششم‌جمادی آلاخرسال۱۲۳۲هزارو دویست وسی‌ودوی هجری بالشکر آراسته ازمشهد روی بسوی هرات نهاد ومردم کشان قرائی وهزاره را که درتحت حکومت کردن اطاعت نمی‌نهادند تنبیه کرده آنگاه که وارد تربت شیخ جامشد عطامحمد خان فرستادهٔ حاجی فیروزالدین نزدشهزاده رفته پیام بگذارید که حاجی فیروزالدین دست ازتصرف غوریان بازمیدارد بشرط آنکه شهزاده ازمنزل جام‌بیشتر گام نگذاردوطمع درهرات نکندواوشروط مذکوره رانپذیرفته فرستادهٔ حاجی‌فیروزالدین را رخصت مراجعت داد بعد از آنجا حرکت کرده بکوهسان فرود آمد ودرانجا امیر حسن خان حاکم طوس وطبس باجمعیت خویش بدو پیوست وازانجا کوچ داده در کنار پل نخره فرود گشته عسکر گاه ساخت وازین سوی حاجی فیروزالدین جمعی ازدلیران را ازدر مدافعه درمصل وتل‌بکان گماشته خودبقلعه داری پرداخت ودوز دیگر انواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده‌تل‌بکیان رابیز ازتصرف هرویان کشیدند واکثر ازاقامه گزینان‌تل مذکور بقتل رسیده اندکی بشهر خزیدند روز دیگرشهر را بمحاصره انداخته شهریارا درتنگنای عسرت گرفتار کردند وپس ازمدتی حاجی فیروز الدین ازراه دوربینی صلح‌اختیارکرده رقیمهٔ واگذاری غوریان را بادولك ونخواه هزار روپیه نزد

شهزاده حسنعلی میرزا فرستاد واو که فتح شهرهرات‌را دشوارمیدانست بهمین قدر اکتفا کرده وسکه وخطبه‌را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته ازراه قلعهٔ‌نو وبادغیس مراجعت کرد واز طرق صعب المسالک عبور کرده چنان کاربرشهزاده دشوارافتاد که خودش باامراء واعیان لشکر طناب‌توپ را بکردن ودوش گرفته میکشید ودهروز بزحمات شاقه وتکلیفات فوق الطاقه راه سپرده روز یازدهم بقلعهٔ نو رسید واز دست بنیاد خان هزاره ونصیر خان برادراو درین راه بسیاری ازلشکرش تلف گشت وتا که واردمنزل شکیبان شد شبوروز ازمقاتله ومحاربه نیار امیدودرین منزل‌مدد خان دراتی که ازحاجی فیروزالدین رنجیده خاطرشده‌بود بشهزاده حسنعلی‌میرزا پیوسته اودرقریهٔ بشنك جای نشستنش فرموده بخلعت‌ثمین وخنجر مرصع‌دلش بجای آورده باخود نگاهداشت ودرمنزل جن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس از معاودت‌شهزاده ازدور هرات باتحفه فرستاده بودرسیده خلعت واتعام ازشهزاده یافته مراجعت کرد وشهزاده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار دوصدوسی ودو واردمشهد شد

ذکر توجه وزیرفتح‌خان جانب کشمیر

﴿ ذکر توجه وزیر فتح خان‌از کابل جانب کشمیر ﴾

چون سردار محمد عظیم‌خان بقراریکه از پیش رقم گشت بررنجیت سنگه غالب آمده هزیمتش داد بخود مغرور شده مالیات کشمیر را از وصول بخزانهٔ پادشاهی بازداشت ووزیر فتح خان بعزم هدایت ورهنمونی او که برادرش بود بالشکر از کابل راه کشمیر بر گرفت وسردار محمد عظیم خان نیز طریق مدافعه پیش گرفته سدراه شد ومعابر وشوارع را استحکام داده وزیر فتح خانرا از درآمدن بکشمیر مانع گشت ومدتی هر دو برادر بمقابل هم روز بسر برده آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسرنشدن علوفه بعسرت افتاد ناچارتها درمحفه (۱) نشسته بخیر راه سفر برادر بر گرفت وچون بقرب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنیده سراسیمه سان جانب محفه دوید وزمین ادب بوسیده پیاده در پهلو محفه راه پیمود تا که باهم داخل سنگر شدند وپس از ادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خودرا نیز طلبیده هر دو برادر با هر دو لشکر داخل کشمیر شدند وحکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر با وجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

(۱) محفه معنی‌عمودیکه کهاران بدوش‌برمیدارند

ذکر لشکر بردن وزیر جانب هرات

﴿ ذکر لشکر کشیدن شاه محمود ﴾

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهزاده حسنعلی میرزا از دور هرات باز گشت حاجی‌فیروز الدین شهزاده ملك حسین پسرخودرا باناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بیاری او نیروی در باز وی خود حاصل آورده غوریانرا از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد وهم قوت ومکنتی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران ندهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات مرکوز خاطرش بود این امررااز طلوع اختر اقبال خویش دانسته در اواخرسال ۱۲۳۲ هزارو دویست وسی ودو هجری وزیر فتح‌خان را باچندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند وسی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود ودرین سفر وزیر فتح خان چنان دست بجود واحسان کشود که در مدت شتاء وجوه عطایایش تودو شش لك روپیه بحساب آمد الغرض چون وزیر فتح خان بغراه رسید حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز الدین ورود اورادر شهرهرات صواب‌ندانسته از راه استقبال بیرون شده درنواحی هرات باو ملاقات کرد وتسخیر غوریان را از ورود درهرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد و وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروز الدین را بپهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبیده باهم قدری ملاقات کرد بعد از مجلس بیرون شده امر کردنااورا بازرکاییکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند وسردار دوست‌محمدخان وسردار کهندل‌خان

برادران خودرا بشهر فرستاد که خزائن واندوخته حاجی فیروزالدین‌را بدست آرند چنانچه ایشان غفلةً بعضی از نوکران خودرا درارك روانه کرده امر کردند که درمنزل شهزاده ملك قاسم ریخته ازخون بیگناهان خاك ولعل باهم آمیختند وازانجمله میرزلیل خان وحسن خان که ازامرای بانام ونشان بودند کشته شدند وشهزاده‌دل ازمال کنده بگریخت‌وپس ازانکه همه‌اندوخته‌حاجی فیروز الدین وپسرش ضبط کشت‌شهزاده که‌بیرون گریخته‌بود بجنك پیش آمده چند جراحت یافته دست گیرشد وحاجی آقاخان وعبد الرشید خان‌بقتل رسیده‌بعد وزیر فتح خان بشهر در آمده حاجی‌فیروزالدین را بازنان وفرزندانش روانهٔ قندهار کرد وخود درهرات اقامه کنزیده سردار کهندل خان‌را بتسخیر غوریان گماشت ومحمدخان قرائی‌را باابراهیم‌خان‌وبنیادخان هزاره وغیره‌رؤسای جمشیدی وخراسانی بذریعهٔ مکاتیب باخودمتحد ومتفق ساخت وبامحمدرحیم‌خان حکمران‌خوارزم‌نیز همد استان‌شده آوازهٔ تسخیر ایران را در افواه انداخت وازین سوی شاه محمود وشهزاده کامران خبرفتح هرات راشنیده از کابل راه هرات بر گرفتند وسردار دوست محمد خان ازسبب افراط تسلط وانتدار وزیر فتح خان برادرش که درسلطنت شاه محمود یافته بود بخودراند یشیده درآئینهٔ ضمیر جایداد که ازاین ارتفاع پایهٔ اعتبار اوشهزاده کامران حسدبرده پدرش‌رابدان سرخواهد آورد کهرتبه‌وزیررا کاسته‌بل درغل وزنجیرش خواهد کشید پس‌صواب آنست که درکشمیر نزدسردار محمدعظیم خان برادر خود رفته‌باراستراحت درظل‌حمایت‌اوکشایم وبازسبب اینکه‌دروقت داخل شدن درحرم سرای‌حاجی فیروزالدین وشهزاده ملك‌قاسم جهت ضبط مال ومنال ایشان زیورات ـ ادقات حرم ایشانرا غارت‌کرده بود ازخوف وزیر فتح خان که مباد اورا عتاب وعقاب نماید ویا شاه محمود وشهزاده کامرانش بپاس هتك حرمت بانوان حرم برادر ودامادش درشکنجهٔ عذاب‌اندازد ازهرات راه‌کشمیر برگرفته در عرض راه شاه محمود وشهزاده کامران را ملاقات کرد وقصهٔ فتح هرات‌را نزد ایشان بیان نموده‌درکشمیر رفت وسردار محمد عظیم‌خانش ازجهت نامه‌وپیام وزیر باخود نداشتن اوبغراست دانست که مصدر امری‌شده خود سرروی بسوی کشمیر آورده است پس درکوه ماران محبوسش ساخت

ذکر گریختن شاه‌شجاع از لاهور

(ذکر کشیدن شاه شجاع)

(زوجات خودرا از لاهور جانب لودهیانه وزحمات شاقه دیدن وگریختنش)

در خلال وقایع مذکوره ومطابق آوان سوانح مزبوره شاه شجاع که منزل گزیدنش در مبارك حویلی لاهور ازپیش رقم کشت مدت یکهماه درآنجا برنج وتعب جانکاه بسر برده تا که خیر خویش را درقرار اندیشیده چند عرادهٔ سواری بتوسط چندتن ازنزنان اهل هنود که ازراه آشنائی ورودن و آوردن جنس فروشی که دأب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفت وآمد داشتند در خفا خریده خواست که بانوان حرمش را از لاهور در لودهیانه که ازدیگر بلاد نزدیکتر است وهم درآنجا خیلی ازهوا خواهان نیز میباشند روانه دارد وازین اندیشهٔ شاه رنجیت سنگهه بواسطه ملا جمعر آگاه گشته منعش نمود و همچنین چند دفعه ملای مذکور سدراه فرارشاه بیدستگاه شد تا که آن ملارا نزد خود خواسته بزدهٔ دادن زرزبانش‌به‌بست که دیگر برنجیت سنگهه خبر ندهد وهم میر ابو الحسن خان را که ازساده لوحی نظر بعمامه وردای او مسلم موحد وباخود متحدش میدانست ازرازشاه درمظان (۱) خلوت ازواخفا نکرده ابراز میدهد نزد خودخواسته ازانکشاف راز باملای مذکور منعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امرکرد که چهار بار ده‌ده تن از اهل حرم را بتغیر لباس که ازالیسهٔ آنانیهٔ اهل‌هنود درپرداشته باشند دفعهٔ بهانهٔ آبپازی دردریا که شیوهٔ زنان آن طایفه است و دفعهٔ بنام سیردشت وصحرا از شهر بیرون کرده جانب لودهیانه رهسپر کنند وایشان برطبق امر شاه درچهار باراهالی حرم‌را بلودهیانه رسانیده نوبت نجم‌شهزاده محمد تیمور را باچندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودهیانه پر گیرند رنجیت سنگهه خبر یافته شهزاده رانزد خود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را ازدرصدق پوی باز داشته گفت بجزاز سه چهار تن جاریه که بازمانده دیگران همه رفته‌اند

(۱) یعنی جاهای گان نمودن

ورنجیت سنگهه را تفسیر بنا کنید خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهزاده باور نیامده چندتن زنرا در مبارك حویلی فرستاده سخن شهزاده بصدق انجامید آنگاه رنجیت سنگهه پرآشفته در تشدید محافظهٔ شاه پرداخت وچهار هزار تن‌را باپواب شهر و اطراف بلدو جوانب نشیمن گاه اوغر است گاشت حتی خوابگاهش را بدون پاسبان نگذاشت چنانچه بیست و هشت تن از عوانان (۱) بخانهٔ خواب وی پداشت که ساعت بساعت خبر بگیرند و بدانهم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار باچهار تن پیادهٔ مسلح ازنظام در بالای سروزیر پای خوابش پامشعلهای افروخته تعین کرد که تابامداد حفاظت و نگهداریش کنند و چند ماه شب را بدینمنوال بروز رسانیده روزانه برسبیل استمرار روغن را درپیش رویش با آتش داغ کرده میگفتند که جواهر نفیسهٔ که داری بده ورنه بایزروغن تافته پشت وپهلو و سروروی ترانعام جواهیم سوخت وهم قفسی از آهن ترتیب داد که شاهرا دران انداخته بسفر وحضر باخود حمل دهد وشاه تن بمرك داده چارهٔ کارش را حوالهٔ لطف پروردگار نموده بختم (رب نجی من القوم الظالمین) پرداخت و درعین ناامیدی خدایش لطف فرموده از آنورطهٔ مهلکه‌اش خلاص ساخت چنانچه سقف زیر بستر خوابش را خادمش شکافته وازخانهٔ زیرین هفت دیوار تورتوی دیگررا جانب بیرون بتدریج سوراخ کرد بعد شی شاه حاجی‌رجب کاگری پیشخدمت خودرا درجای خوابش خوابانیده دونفر پیشخدمت دیگررا امرکرد که بروش مستمرهٔ معتاده آب نزدحاجی حاضر ساخته وخوان وطعام‌رابرسم معمول شاه نزد اوبگذرانند تامحافظین امتیاز شاه وغیراورانتوانند نمایند آخرالامر بدانش‌را که‌ازبزرك کلان‌رنج کافت کشیدی بخا کستر آکوده تغیرلباس کردورسن موئی بسر بربسته تسبیحی ازمهرهای سفید وسیاه دردیشانه بگردن آویخته وعصائی بدست گرفته بامیر ابوالحسن خان ومیر ابوطالب خان مشرف راه فرار پرداشت و از سوراخ آب رو قلعه بیرون شده درکنار آب راوی که رسید بکشتی که مأمور کرده بود از دریا عبور کرده براه سیالکوت وارد جموشد وتابش آفتاب چاشت زا که درغایت حرارت بود درانجا بخانه ونمك‌ریزی گذرانیده دروقت‌توقف طبیبکه بلاهورملازم‌شاه‌بود ازاتفاق واقعه‌زداو وارد گردیده از درنگش در آنجا بترسانید و گفت که اینجا از ولایات مقبوضهٔ رنجیت سنگهه است مبادا آسیبی بشاه رسد وشاه بعد ازادای نمازظهراز آنجاروراه نهاده درکنار آب بیا رسیده‌ساعت سه‌بعد اززوال مکث نمود ودر وقت توقف ناخدایان آنجارا زر عطا کرده حالهٔ ترتیب داد وهنگام عصر ازآب عبور کرده بقاصلهٔ فرسنگی قلعهٔ دید که رنجیت سنگهه از تصرف راجه بتسخیر کشیده مالك شده بود وایشوقت مردم مسلمان تابع راجهٔ مذکور آنقلعه‌را درمحاصره داشتند خلاصه بکذر گاه جگه رسیده از آب عبور کرده وارد گشتوارشد وراجه تیغ سنگهه چاکر آنجا مقدم شاه را گرامی‌داشته یك‌اسب‌ازگردونعارف شاهانه ازهرچیزپیش کشید ومدت‌سه‌ماه نزد راجهٔ‌مذکور اقامه کرده انواع ملاطفت وشفقت دید ودر اثنای توقف آنجا باراجهٔ مزبور درباب تسخیر کشمیر رأی زده تدبیر ایشان موافق گشت وشاه کس درلاهور فرستاده مبلغ یك لك ونخاه هزار روپیه که‌نزد ساهو کاران شهر بعاریت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنگهه بعد ازحمل ونقل وجه مذکور خبر یافته ازین راه برگردانیده تحویل خزانهٔ‌خویش کرد وشاه باوجود از دست رفتن وجه مزبور باراجهٔ مذکور قصد تسخیر کشمیر کرد وسردار محمد عظیم خان آگاه شده سنگرهای محکم در مواضع مستعده (۲) برافراشته بادلیران جنك مستحکم کرد و شاه شجاع بالشکر راجه تیغ سنگهه که‌معاونتش برخواسته بود وهمراهان خویش براه‌سنگر افواج سردار محمد عظیم‌خان نزدیك کرده بسنگر اول یورش آورده یك‌حمله متصرف شد وهمچنین سنگر دوم را مسخر کرده اکثر ازسنگریان را بحرصهٔ تیغ ساخت وبقیهٔ سنگوبها حالت سنگر اول ودوم را مشاهده کرده فرار کردند وسردار محمد عظیم خان ازوقوع این‌امر هراسناك شده باسپاه کینه‌خواه ازشهر کشمیر خود براه مدافعه بر گرفت ودر موضع ساکام بقاصلهٔ شش کروه ازلشکر گاه شاه شجاع فرود آمده قرارگاه‌ساخت وشاه بفراز کوه برشده دوشبانه روزرا از کثرت بارندن برف وشدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت گیرنده وستم کاروسرهنك دیوان

(۲) ساختگی وآماده کی چیزی

ودوزسوم نیروی مقابله دریازوی فرودیدیده بکشتوار مراجعت نمود وشه ماه در آنجا بسربرده بعد ازراستیها عازم لودهیانه گردیده در آنجا اقامه گزید

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلودهیانه

(ذکر مراجعت شاه شجاع)

(از کشتوار بلودهیانه واقامه گزیدنش در آنجا)

چون شاه شجاع ازعزیمتیکه دردل داشت مایوس گشت ناچار از راه تنها روی بسوی لودهیانه نهاد ویکتن از خدام نزدیک راجه رنجیت سنگه رابامد سوار همراه گرفته براه افتاد وبعد از قطع شش منزل خادم مذکور را خلعت عطاکرده رخصت معاودت داد و از جبال دشوار مسالک عبور نموده وارد تنها گشت ودر موضع بالدل چون سواران وهمراهان شاه همه سرخ پوش بودند مردم آنجاقیاس (۱) فوج گورکه کرده بجنگ پیش آمدند وازین سبب شاه چندروزاز پیودن راهباز ماندتاکه اسلحه آلات همراهانش راسپرده عوض آنوقه وعلوفه خریدن کرفت رئیس آن مردم نزدشاه حاضر آمدهشناخت ومردمش رامورد عتاب کرده بجرمانه کردارایشان بزربار آنوقه انداخت که رایکان بدوش خودهابرداشته بموضع کلوبرساندوپس ازوصولشاه در آنجا راجهٔ کلوپنج رأس اسب ونجهزار روپیهٔ نقد وصدداله طلای اشرفی وچند عدد ناقهٔ مشك وچند جلد چرم بلغاری بادیکر اقشهٔ نفیسهٔ آنجائی برسم هدیه پیش کشید ومراسم احترام واکرام بجای آورده خودش بخطاب‌را جکی وپسرش بعطای دو طاقه شال کشمیری ویك قبضه شمشیر ایرانی سر افراز گشته رقمی بخاتم خاص مزین وبدیشان مفوض شد بعد ازانجا اسب رانده واردلودهیانه کردیده باهل وعیال خویش دمساز کشت ومقارن ایخال جنرال لوئی اختر الکیس ازطریق ملاقات بحضور شاه رسیده رسوم ملاقات ملوکانه بتقدیم رسیده معاودت کرد وهمچنین پس ازچندی مری نام انکلیس راه ملاقات پیوده پس ازدرك محبتی برکشت وشاه دوسال دیکر در آنجا مکث کرد

ذکر لشکر کشیدن وزیر بجانب مشهد

(ذکر لشکر کشیدن وزیر فتح خان)

(جانب مشهد بعزم تسخیر ایران)

تصمیم عزم وزیر فتح خان درباب تسخیر ایران وفرستادن سردار کهندل خانرا درغوریان ازپیش اشارت رفت واین خبر شعر کشته باعلیحضرت فتحعلی شاه رسید واوتهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسانرا امرحفاظت وحراست سرحد صادر فرمود واو محمدامین خان یازوکی کرد وقلیچ خان تیموری را پیشتر ازهمه بنکاهداری قلعهٔ غوریان ومحمود آباد مأمور نموده فوجی بتاخت وتاز محال باخرزو تربت نامزد کرد وازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرکی ازمردم افغان وقزلباش کابل وقندهار ومردم هرات وبلوچستان وسیستان وقبائل جشیدی وهزاره وفیروز کوهی ترتیب داده کرفت تاکه شهزاده حسنعلی میرزا درروز هشتم ماه رجب سنه ۱۲۳۳ هزارو دوصدو سی و سه هجری ازمشهد بجانب هرات روی نهاده در منزل کالیاقوئی میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله بادوالفقار خان ومطلب خان برکابش پیوستند وازدیکر طرف محمدرحیم خان حکمران خوارزم بهواخواهی وزیر فتح خان برخواسته ازطریق مرافقت وی اسب رانده تامحال سرخس بتاخت ومحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره در هرات آمده بلشکر وزیر فتح خان پیوستند و ازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفران لوونجف علیخان شادلو پیشکار خان حا بشلو وسعادت قلیخان بغایرو در قلاع خویش درآمده رهین خوف ورجا نشستند تاکه شهزاده اطراف وجوانب را اظم ونسق داده وارد منزل کافر قامه شد لشکر وزیر فتح خان آراسته کشته در روزبیست وهشتم ذی حجهٔ سال ۱۲۳۳ هزارودویست وسی وسه هجری باسی هزار مرد پیکار از هرات بیرون شده درکهسان رسیده هنکامه آرا شد وشهزادهٔ ایران نیز باده هزار پیاده وسوار آهنك کار زار کرده بقرب کهسان فرود آمد ووزیر فتح خان کسی نزد او فرستاده پیام داد که غوریانرا بشاه محمود واکذار شده محال تربت وبا خرزرا بمحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره سپارد

(۱) زار کردن درفکر یك را با دیکری

تا کار بتیغ وسنان نکشد والازمین ایرانرا پایمال دلیران افغان بداند و شهزادهٔ فرستادهٔ وزیررا رخصت معاودت داده پیام فرستادکه اگر ایمنی خواهی چندتن قزلباش وهزاره را که ازدولت ایران روبرتافته جانب شما شتافته اند بادست بسته روانه دارورنه ساخته جنبشهاش واز رسیدن این پیام کار از مکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیرفتح خان صفوف صنوف سپاه خویشرا بیاراست وسردار شیردلخان برادر خودرا باسواره وپیادهٔ سیستانی ودلیران فیروز کوهی وجشیدی بمیمنه قرار داد وکهندل خان برادر دیگرش را بالشکر هراتی وتایمنی ودرزی بمیسره گماشت وبنیاد خان هزاره را باسوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود ومحمد خان قزلباش را بامردمش ومردم اسفزاری درپیش روی میمنه بداشت وخودباخیل افغانان قندهار وابراهیم خان هزاره وتوپخانه بمقابلگاه جای گزید وازدیگر جانب شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله وفضلعلی خان قوانلوی قاجاررا باسواران خواجه ونذرعبدالملکی مقررمیمنه فرمود وپیاده استرا بادی را بایك ضرب توپ مقدم میمنه گماشت وحسین قلیخان بیات نشاپوریرا بایادگان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد وذوالفقار خان حاکم بمنانرا باافواج پیادهٔ سمنانی وسوارهٔ قراچور لوجانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان وعلی اصغر خان انجم بسطام وپیاده کان دامغانیرا پیش روی میسره مقرر کرد وخود باسوران مانی(۱)وغلامان رکابی بقلبگاه اقامه نمود آنگاه نائره حرب شعله ور گشته چنانچه بهم در آویختند دران میان سردار شیردلخان باجمعی ازدلیران افغان اسپ جلادت برانگیخته خودتنها برتخت وخودرا بشجاع السلطنه کدر قلبگاه سپاه جای داشت رسانیده سواراتیکه بدور شهزاده بودهاندازحریکاه روی برتافتند وشجاع السلطنه بواسطهٔ کمردارذوالفقار خان بایداری کرددران گیرودار استوار ایستاده پای پس نکشید تاکسواران سردار شیردلخان بلشك آساداخل پیادکان اوشده سلطان محمد خان کاکری بشهزاده رسیده تیغ حوالهٔ تارکش نمودوشهزاده سردزدیده دم شمشیربدهن اسپش رسید ویکی ازخدمه‌اش تیزدستی نموده کار سلطان محمد خانرا تمام ساخته بروی خاکش انداخت وخود سردارشیردلخان بتوپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ نشان نیك نامی بدهن توپ گذاشت وچهار زخم بکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت بجای برده پنج نفر را ازضرب شمشیر هلاك ساخت وبقیهٔ لشکر ایران ازمشاهدهٔ حملهای دلیرانه ودست بردهای مردانه سپاه وزیر فتح خان پشت بجنك داده هزیمت یافت واز همگنان ذوالفقارخان راه فرارجانب کنار رودهرات اختیار کرد ودر چنین وقت از قضای مبرم الهی کلولهٔ تفنك برلب ودهان وزیرفتح خان رسیده مجروحش ساخت وبزرگان افغانرا نیز از صدور ایخادنهٔ مرغ دل از صندوق تن وروح از بدن رمیده با وجود فتح طریق هزیمت پیش گرفتند وازاعیان اردوی شهزاده میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله شتاب زده روی فرار جانب کهسان آورده دست تحیر بنیاد خان هزاره که عنان از کریباز کشیده درانجا قرار گرفته بودشد وشهزاده شب را درکافر قلعه بسر برد ومحمدخان قزلباش که بابنیاد خان همعنان بوداورا ترغیب وتحریض(۲)بسیارنمودکه میرزا عبدالوهاب خانرا درهران بفرستد اما اواز عاقبت کار اندیشیده بواسطهٔ اسیر مذکور رویدل بسوی شهزاده حسنعلی میرزا آورده باستشفاع(۳)وی ازتقصیراتیکه نسبت بدولت ایران کرده بودمعفو گشت وحکومت غوریان وباخرز وکهسان یافت وبنیاد خان بازای این ملاطفت میرزا عبدالوهابخانرا بادیگر امرائیکه دردستش بودندرهاداد وبوسطهٔ رها دادن اوخودرا خادم دولت ایران ظاهرداشته همه‌آنانیرا که باوزیر فتح خان همداستان شده بودندچون محمد خان قزلباش وقلیچ خان تیموری ونذرمحمد خان برادربنیاد خان هزاره وبلنگتوش خان برادر سعیدمحمدخان جمشیدی وغیره بگواهی وتصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده امتیاز وا کرام یافتند واوعلاوه برالطاف خویش رجوع باقی امرا ایشان را موقوف ومعطل بحضور شاه ایران داشت ومحمد رحیم خان حکمران خوارزم که ازراه یاری ومدد کاری وزیر فتح خان تاسر خس اسپ معاونت تاخته آن محالرا متصرف شده بود ازورود اعلیحضرت فتحعلی شاه درمشهد خبر گشته جانب خوارزم مراجعت کردوهم وزیر فتح خان بادهن خسته واردهرات شده دوباره بترتیب سامان سفر وفراهم کردن لشکر پرداخت که بوجه اتم واکمل راه تسخیر ایران برگرفته آن مملکتدا بتصرف آردولی ازکج بازی وبرتلك فلك حقه ساز کارش دگرگون شد .

(۱) بروزن دانی یعنی نادرباشد که ازندرت است که بهمتا وبی‌مثل ویکه وتنها باشد ونام نقاشی بوده‌مشهور در زمان اردشیر برهان قاطع

(۲) بضاد معجمه تیز کردن و بر انگیزانیدن

(۳) استشفاع طلب شفاعت کردن

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خانرا

(ذکر مکفوف(۱) البصر ساختن شهزاده کامران وزیر فتح خان را)

ازپیش اشارت رفت که شاه محمود باپسرش شهزاده کامران خیرفتح هرات راشنیده ازکابل جانب اولایت راه برگرفتند وانگاه که ازقندهار بیرون شدند شهزاده کامران بامر پدرش مأمور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم ونسق سیستان وقاین چندی درفراه درنك کرده بعدوارد هرات گشت وشهزاده قبل از ورود پدرش منصور خانرا ازراه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان بامر دولت نبوده خود سرچیش بدانسو درجنبش آورده است وفرستادهٔ مذکور باخواهین مزبوریکه اجرای اموراستقبالیهٔ ایشان چنانچه آنفاً ذکرشد شرفیاب حضورفتحعلی شاه که بنزدیکی وارد مشهدشده بود گشتند وممکنان بجلاع فاخره نوازش یافته ازجمله منصور خان فرستادهٔ شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده کامران مکتوب کردکه اگرسخن ازدرصدق گفته وپیام دادهٔ وزیرفتح خانرا روانهٔ مشهد کن ویا ازحلیهٔ بصرش عاری ساز وچون وزیر موصوف بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بحیله شاه محمود را بپسرش شهزاده کامران بدکان ساخته در زندانش اندازد واو از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته پیام شاه ایرانرا تمسك کنهٔ دیرینه‌اش که ازحسد باوزیر داشت ساخته درکین کارواضرار وزیر فتح خان افتاد ووزیر بی نظیر ازروز ورود شهزاده در هرات تاسه ماه ازراه صداقت مؤدی خدمت بوده گاه وبیگاه بسلام شهزاده حاضرمیشد و درین حال هرچند دوستان ستوده اعمال وزیر سنجیده مآل را از بدبینی وکج خیالی شهزاده تخویف وتحذیر مینمودند او احتیاط و احترازرا ازرهگذر خدمت گذاری وصداقت شعاری لازم نشمرده اظهار واصرار اخلاص مندان خویش رادرضمیر جای نمیداد وحوالهٔ تقدیر مینمود تاکه روزی درمحفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام (۲) باغوا والقای امرای غرض جوی نکوهیده خوی وزیربی‌نظیر را گرفته فوراً ازحلیه بصر عاریش ساخت وبغل وزنجیرش انداخته بزندان فرستاد وازین معنی سردار شیردلخان و سردار کهندل خان برادران وزیر که این‌وقت درحرم بودندخبرگشته شتاب زده ازکرما به بیرون شده طریق فرار برگرفتند ودوراس اسب ازمزد دین شهر وبازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند ودرقلعه نادعلی نزدمادر خجسته سیر وزیر مکحول رسیده دریغ قصاص چشم برادر افتادند وپس از صدور اینوقایعه شاه محمود وشهزاده کامران نیز نظم ونسق در امور هرات نهاده‌ویکی ازخدامش را بحکومت انجا گاشته ازراه قندهار مراجعت کردند وهنوز درراه بودند که آتش فتنه افروخته گشت .

(۱) مکفوف البصر یعنی بینائی کرفته شده

(۲) آخر کار وانجام آن

ذکر کر انتقام بستن سردار محمد عظیم خان

(ذکر کمربستن سردار محمدعظیم خان)

وبرادرانش بانتقام چشم وزیر

وانگاه که خبرکور کردن وزیر بسردار محمد عظیم خان درکشمیر رسید ازدرد بخود پیچیده کرانتقام بربست ومکتوبی مشتمل بر اطاعت وانقیاد وموکد بسوگند های غلاظ وشداد در لودهیانه نزد شاه شجاع که درانجا مسکن گزیده بود فرستاده پیام داد که بعد ازین ازصمیم دلراه اخلاص برگرفته باهمه برادران وطاعهٔ بارك زائی سردر کمنداطاعت شاهی نهاده کرخدمت میبندم بشرط آنکه شاه کردار سابقه‌ام راکه ازروی دولتخواهی شاه محمود نموده امعفو کرده چیزی بدل راه ندهد وروی تسخیر جانب پشاور و کشمیر آرد البته طریق خدمت وصداقت خواهم پوئید و شاه شجاع پیام اورا ازسبب کور کردن وزیر راست دانسته درضمیر جایداد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی وملازمت رکاب شاهی ازصدق دلخواهند کوشید وچشم ازحقوق نمك نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمدعظیم خان را نزد مهرعلی نام ودیگر افسران انگلیسیه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست وازانجمله مهرعلی نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت که گفتار این مردم سراسر دروغ و چراغ عهد ایشان بیفروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد واگرشاه اعتماد بسخن او کرده روی بجانب مملکت موروثی آرند مختارند وشاه رأی خودرا صائب ندیده

بتهیهٔ ساز و برگ سفر پرداخت وبخط خویشتن برای سردار محمدعظیم خان نوشت که رایات عالیات ازراه بهاول پورودیره جات جانب پشاور پرچم کشا میشود شما نیز ازکشمیر راه پشاور برگیرید وبعداز فرستادن این نامه مبلغ چند هزارروپیه ازساهوکاران لودهیانه قرض گرفته روبراه نهاد وچون بنهاد حدود بهاول پورشد محمد صادق خان عباسی مقدم شاه را کرامی داشته مراسم پذیره (۱) بجای آورد ودوازده کیسه سیم سفید مسکوك ویکصدویکدانه اشرفی بایك زنجیرپیل وچهار سراسب زین وبراق طلا وغره وبخاه نقراشتر مهاری و چند پوله بازشکاری وچند توپ کخواب کلوانی وغیر اقشهٔ نفیسه پیش کشیده شاهش نیز خلعت ویکراس اسپ بازین وبراق طلا عطا کرده دو هزار سوار از وی خواست واو دو هزار سوار مسلح بسالاری محمد یعقوب خان بملازمت رکاب شاه گماشت ودرین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندرخان بامیزائی که پس ازعزل نواب محمدزمان خان بحکومت درجات مأمور شده بود صدور یافته بوی رسید که نواب مذکوررا محبوس نماید واو امر شاه را معمول داشته سر کرم حکومت خویش بود که شاه شجاع ازدریا عبور کرده قدم بدر زمین درجات نهاد وسمندر خان راه مدافعه پیش گرفته هنوز همراهان شاه بنصب خیام خویش اقدام داشتند که در رسیده آتش حرب شعله ور گشت وشاه پاور کاب نهاده بسرعت وشتاب آهنك جنك کرد وهمراهانش پای شجاعت فشرده چند پژه سر از مردم سمندر خان بریده بپای شاه انداختند وبر توپخانه یورش برده توپچیانرا نیز ازدم تیغ گذرانیده اتواب را متصرف شدند وپای ثبات سمندر خان ازمشاهدهٔ اینحالت لغزیده از راه هزیمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفته پناه گزید وشاه شجاع داخل درمشده بعد ازدرنك چند یوم همهٔ سواران محمد صادق خان بهاول پوری را که هر کدامش آمده بودند خلعت مرحمت کرده خلعت گرانبهائی مصحوب آنها که رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد ومدت چهل روز که شاه دردیره مکث داشت چهارعراده توپ مهیا کرده بود که باز سمندرخان ازراه مخابره پیش آمده عاصله یکمنزلی دیره تلاقی فیقین رخ داده اکثر از همراهان سمندر خان مقتول وخودش مغلوب گشته ازطریق هزیمت روی بسوی واجل آورد وشاه تعاقب اورا از دست نداده داخل واجل شده سمندر خان درانجا نیز ثبات نورزیده بامعدودی جانب قندهار گریخت وسواره وپیادهٔ لشکر بیصاحبش ازراه معذرت برکاب شاه پیوسته جبهه سای زمین ادب گردیده ترك ملازمت یافتند واینوقت که آوازهٔ مکنت واقتدار شاه شجاع سمرکشته در افواه مردم اطراف واکناف افتاد اکثر هوا خواهانش که در گوشه های ناامیدی منزوی بودند ازقندهار وغیره ولایات جانب شاه راهسپرشدند وازانجمله سردارمحمد خان وسردارپردل خان وسردارسربلند خان بن وزیرفتح خان بیشتر ازدیگران بانهصدسوار ازقندهار در رسیده سعادت الحاق رکاب شاهی یافتند واز جانب دیگرشهزاده محمد هاشم وشهزاده سلطان اسد روی دل از شاه محمود برتافته بسردار شیر دلخان وکهندل خان که درنادعلی بودند پیوستند وهردو تن سردار درانجا حذر وازدحامی از عالم وعامی گرد آورده روی تسخیربسوی قندهار نهادند وشاه شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیر جات گماشته خود راه پشاور پر گرفت وشهزاده محمد تیمور را ازالتماس میران سند بانجمعه سوار بحکومت سند سر افرازی داده از حضور روانه شکارپور نموده وی درانجا رفته بکارایالت پرداخت

(۱) استقبال کردن وپیش کسی رفتن وقبول کردن

ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان جانب پشاور

(ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان)

(از کشمیر جانب پشاور وحرکت خودش)

واز کشمیر سردار محمد عظیم خان که بذریعهٔ مکتوب شاه را از لودهیانه دعوت پر تسخیرپشاور کرده بود درهنگام ساز سفر نمودن شاه در لودهیانه چنانچه مذکور گشت سردار دوست محمد خان را که تا اینوقت در کوه مازان محبوس بود رها داده بسردار یار محمد خان ولشکر شایان که بچهار هزار مرد بیکار میرسید جانب پشاور وکابل گسیل فرمود وایشان پشاور را متصرف شده چون از شاه شجاع تا کنون اثری

معلوم نبود شهزاده ایوب‌را بپاد شاهی برداشته در پشاور پاریکهٔ سلطنت بر نشانیدند وخود جانب کابل راه بر گرفتند وسردار محمد عظیم خان که ازعقب ایشان راه پشاور برگرفته واسپ رانده وارد جج ویکلی گردیده‌بود که شاه شجاع وارد دیرهٔ اسمعیل خان شد ودرانجا فرستادهٔ حافظ احمد خان سدو زائی حاکم لیه باتحف بسیار وهدایای شاه وار از قبیل اسپان ترکی واشتران مهاری بلوچی وغیره اجناس یشمین واپریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی گشت وشاه فرستادهٔ موصوف را بخلعت فاخره تن پیراست ورخصت انصراف داد وهم خلعتی برای حاکم لیه فرستاد بعداز دیرهٔ اسمعیل خان رو بجانب پشاورنهاد وشاه ایوب که نیروی مدافعه در بازو نداشت شهر راگذاشته لوای فرار جانب الکای مردم یوسف زائی افراشت و شاه شجاع بپایهٔ داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت وشاه ایوب از آنجا درجج ویکلی نزد سردارمحمد عظیم خان رفتهٔ اظهار حال والتماس امر مکتوبهٔ بال (۱) خویش کرد که بواسطهٔ برادرانت نام پادشاهی بر خود نهادیم و اکنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته ولوای حکومت برافرخته‌است امید آن دارم که بنیروی بازوی تنها ازهمان نام نماندبهمین قدر اکتفا کرده قناعت‌ورزم وسردار محمد عظیم خان اورا تسلی ودلجوئی داده باخود برداشته آهنگ پشاور کرد وچون درمنزل شاه آباد واقع پنج کروهی پشاور فرود آمد سه تن از معتمدین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده پیام داد که ملازمان خاص را از حضور دور نموده محفلش را خلوت کنند تاعلاقات امده شرف دیدار حاصل نمایم زیرا که از بودن آنها بجان نجباتم و شاه شجاع را ازین پیام او خطرات چند در خاطر خطور کرده درهمان شب لشکر از شهرپشاور بیرون فرستاده موضع تهکال را عسکر گاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بمحک امتحان رساند تا اگرصادق العهد والوعد باشد راه اطاعت خواهد گرفت والا پیش نیامده بمخالفت خواهد گرائید آنوقت کار به پیکار قرار خواهد یافت ودستخط خویش بسردارمحمد عظیم‌خان نوشت که مادرهیچ هنگام اغراض نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را بر وفق خیر ومرام خواص وعوام انجام میدهیم هرگاه از سمیم قلب‌قصد ملاقات دارید‌بدون واهمه وهراس راه ملاقات بر گیرید زیرا که‌خود میدانید که مارا خلاق عادت‌موجب‌ملاقات است که خدام‌را ازحضوربرانم ودر خلوت باشما سخن رانم وسردار محمد عظیم‌خان جواب نگفته میرآخوروئی را باچند پیرق پیادهٔ ساخلو وسوارپیش فرستاد وشاه شجاع خود نیز بعداز فرستادن نامهٔ مذکور از پشاور رهسپر تهکال شده در باغ علی‌مردان با کاشتکان سردار محمد عظیم خان دوچار گشته بدون آنکه چیزی گفته وشنفته شود جنگ در پیوست ومیر آخور ولی از ضرب گلولهٔ توپ هلاک گشت و درمین اشتعال نائرهٔ قتال و جدال آتش بقورخانه (۲) شاه شجاع افتاده دوصدتن ازپیاده گانش را بجان ساخت وازوقوع انجادثهٔ نابهان سردار محمد عظیم خان قوی دل گشته لشکر شاه شجاع هزیمت یافت چنانچه سوران محمدعظیم خان یورش آورده اسباب وآلات اردوی شاهی را متصرف شدند وشاه بجنگ وگریز خودرا بادامنهٔ کوه خیبر رسانیده ازدست عقب تازان جان‌بسلامت‌برده داخل درهٔ‌خیبر شدوسردار محمد عظیم‌خان بشهر پشاور در آمده متصرف گشت ونادرماه که شاه شجاع دردرهٔ مذکوره اقامه داشت هرچند رسل ورسائل فرستاده شاهرا دعوت پشاور ورفتن‌جانب دیرجات کردبگفتار اواعتماد نکرده آخرالامرباستصواب رأی خویش ازراه کوهات وبنو بدره اسمعیل خان رفت و درانجا تحف وافره ازحافظ احمد خان حاکم لیه بحضورش رسیده‌بعد حرکت کرده واردواجل شدودرانجا ازسبب‌دم توشه چندروز زین‌ویراق طلا که همراه داشت فروخته وبه قیمت آنهارا صرف مخارج راه‌کرده درشکارپور رفته‌طرح اقامت انداخت

(۱) یعنی دل

(۲) سلاح و اداوات حرب که مراد گلوله وبارود باشد ۱۲

(ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل‌را)

ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل‌را

چنانچه ازپیش مذکور گشت که سردار دوست محمد خان بابرمحمد خان‌برادرش بعد ازبرداشتن شهزاده ایوب‌را بپاد شاهی از پشاور عزم تسخیر کابل کرده تابپنوقت درجلال‌آباد توقف ورزید زیرا که درخلال وقایع‌مذکوره شاه محمود و شهزاده کامران که ازهرات براه‌قندهار جانب کابل رهسپر شده بودند وبعد ازرسیدن بقندهار نظر

باغتشاشات مذکورهٔ پشاور وبراه انتقام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیر را باعطا محمد خان سابقه حاکم کشمیر که صندوقچهٔ جواهر آبکینه را که ازپیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده‌راه قندهار برگرفته نزد شاه محمود بواسطهٔ شهزاد کامران علی‌الرغم وزیرمذکور اعتبار یافته‌بود روانهٔ کابل نمود که باستحکام شهر کابل پرداخته دست تسلط پسران سردار پائنده خان مرحوم را از کابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان بابا محمد خان‌وپیرمحمد خان برادرانش چون وارد جلال‌آباد شدازورود شهزادهٔ مذکور وعطا محمد خان درکابل خبر گردیده درانک‌کرد تاکه عطا محمدخان که بسبب عزلش از حکومت کشمیر ازشاه محمود رنجیده خاطر ودل‌گیر بودابن هنگام را مقام انتقام دانسته ازراه خاکس نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام‌داد که بسرعت بادوشتاب سحاب جانب کابل رهسپرشود تاشهزاده جهانگیررا غل‌وزنجیر کرده بدست اوسپارد وباطمینان خاطر کابل‌را متصرف آید وبجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهر نهاده نزد اوروانه ساخت بعد سردار دوست محمدخان ازجلال‌آبادجانب کابل‌راه برگرفت وعطا محمدخان که باطناً روی‌دل جانب سردار دوست محمد خان‌داشت ظاهرآلوای مدافعه افراخته‌ده خدیداد راعسکرگاه ساخت تاکه سردار دوست‌محمد خان بغرب کابل‌رسید اوبدون مقابله ومحاربه بشهر معاودت نمودوشهزاده جهانگیر هراسناک شده‌باباقرخان کردمعروف بغرت‌وجبی‌از قزلباشیه در بالاحصار جای گزیده متحصن گشت وصورت حال را بشاه محمود وشهزاده کامران نوشته درقندهار فرستاد وسردار دوست‌محمدخان بیائی داخل کابل شده بالاحصار را بمحاصره انداخت ودر اثنای ایام محاصره عطا محمد خان‌را بمهمانی در جای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون او را محرك کور کردن وزیرفتح خان میدانست سردار پیرمحمد خان‌را امرکرد که بانتقام چشم او کورش ساخت وعل وزنجیرش نموده درزندان انداخت بعد کار را بزدم بالاحصار سخت گرفته بتوسط بلندنام نقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی حصار راثقب زده از صدمهٔ آتش باروت رخنه در برج گشود وچون تمام پست نشده بود در یورش آروز فتح‌روی نمود تاکه شهزاده جهانگیر خودرا اسیر ودستگیر قیاس کرده شب هنگام باباقر خان قورت از بالاحصار مخفیاً بیرون‌شده درقریهٔ هندکی رفته ازانجا روی بسوی قندهار آورده بشاه محمود وشهزاده کامران ملحق‌شد وبعداز مدت چهل روز محاصرهٔ بالاحصار منقوع شده بتصرف سردار دوست محمد خان درامد

(ذکر لشکر کشیدن شاه محمود وشهزاده کامران)

(از قندهار جانب کابل ومغلوب شدن ایشان)

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود ومغلوب شدنش

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باپسرش شهزاده کامران آهنك دفع سردار دوست‌محمد خان کرده‌نائب‌کل محمدخان فوفل‌زائی‌را بحکومت قندهارگاشته باسی‌هزارمرد پیکاردرسال ۱۲۳٤ هزارو دوصدو سی‌و چهار هجری وزیر فتح خان تاپینا را که در سرای مدد خان اسحق‌زائی ماوی داده بود با خود برداشته‌راه کابل پیش‌گرفتند ودر بلدهٔ غزنین وزیر فتح خان بسیاحت (۱) قاضی ملا محمد سعید خان درحامیکه ازخیمه مرتب ساخت غبار سر وتن شسته تبدیل لباس کرده از حال قتلش درعرض راه بکیك‌را بملای‌مذکور بازداشت که گویا از ملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخیر مطابق پیشین گوئیش بصدور پیوست الغرض شاه محمود وشهزاده کامران ازغزنین براه افتاده در منزل لوره سیدی از سادات درهٔ پیچ گر ازشهزاده کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصر را التماس کرده بعرض قبول نیفتاده بلکه مورد عتاب ودشنام‌شد ودرمنزل سید آباد شهزاده کامران تمام سران وسرهنگان طوائف درانی را نزد خود خواسته امر بقتل وزیر فتح خان کرد تا دامن ودست‌همهٔ مردم درانی بخون آلوده شده بایسران سردار پائنده خان متحد وهم داستان نشوندوهمهٔ سرداران اگرچه اکثر رضا نبودند لیکن بامر شهزاده در قتلش اقدام کرده هر یك ضربتی زده هلاکش‌ساختند واین واقعه در سال ۱۲۳٤ هزارو دو وبست و سی و چهار هجری بوقوع پیوسته در مزار علی لاارضی‌الدین‌علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ‌قتل اورابکاستن عددمیم‌مهر که‌چهل است‌از عدد مصرع اخیراین دو بیت نشان داده است

(۱) جوان مردی

پی تحریر تاریخ شهادت ز قول هاتفم این گشت مشتق
سر از مهر خوشی گیرومیگو بسید آباد شد کشته بناحق

وهم مطابق این تاریخ درلوح مزارش درجنب مضجع علی لالا رضی الدین واقع غزنین منقر است

سال فوتش هاتفی غیبی بمن آه گفت شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام
آن امیر نادرو این نادره تاریخ او کس ندیدو کس نگوید در جهان از خاص وعام

ذکر مقابله سردار دوست محمد خان وگریختن شاه محمود

(ذکر مقابل شدن سردار دوست محمدخان)

(بالشکر شاه محمود و گریختن شاه محمود)

پس ازقتل وزیر کشور گشای ملک کبیر سردار دوست محمد خان برادرش بادو هزار مرد تخواه خوار وسه هزار پیاده وسوار الوسی وچهار ضرب توپ ازکابل بعزم مدافعه بیرون شده درقلعه قاضی سرراه برگرفته استوار نشست وسنگری درگذرگاه بندر ارغنده برافراخته بدلیران جنگ مستحکم ساخت وشاه محمود باشهزاده کامران وسی هزار سوار یکه همراه داشت درمنزل میدان فرود آمده عبوررا ازگذر گاه مذکور دشوار دانسته روی برتافت واز راه آب بازك جانب قریهٔ چهار آسیاب شتافته در آنجا عسکر گاه ساخته قرارداد ومردار دوست محمد خان ازمشاهده اینحال باابطال رجال بعزم راه گیری ازقلعهٔ قاضی وسنگرارغنده روی استعجال جانب قریهٔ هندکی آورده سدراه شد وروز دیگر درتلال واقعهٔ بین هندکی وچهار آسیاب جانبین صف آرا گشته آئین جنك بیاراستندودرانثنای تکاپوی دلیران مردوسپاه وجای محاربه گردیدن مردان رزم خواه ایشك آقاسی دلاور خان انکوزائی بواسطهٔ نقار خاطریکه ازسؤ سلوك شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست محمدخان نهاده برکاب وی ملحق شد وهردولشکربدون محاربه روزرا بسر برده شبانگاه صریك بعسکر گاه خویش مفرجست ودرین شب سردار دوست محمدخان تدبیر اندیشیده عطامحمد خان را که شاه محمود از قندهار باشهزاده جهانگیرمأمورکابل نموده وسردار دوست محمد خانش کورکرده بودواینوقت باخود داشت نزد خویش خواسته گفت که یا بقتل خویشتن راضی شود ویاهرچه من میگویم بگوش دل بشنووی ازمتاع گران بهای زندگی نگذشته اعتراف کرد که هرامریکه خداوند کار فرماید صواب است پس علائم وامور یکه درین اووشاه محمود بود یکیك را ازوی پرسیده بخط غلام احمدخان برادر خودش نگار فرمود کهاین رازهائیکه درمیان است ازدر راستی خبرداده میشود که فواد (۱) سپاه که باشاه همراه اند بامسردار دوست محمدخان یکدل ویکجهت گشته بارسال رسائل وواسطه وواسائل باهم قرار داده اند که شاه وشهزاده را دروقت اشتعال نائرهٔ قتال گرفته بادست وپای بسته بسردار دوست محمدخان سپارند ونامه را بمهر عطامحمدخان مختوم وبرای شهزاده کامران مرسول داشت وقاصد درتاریکی شب راه برگرفته وقتی درنزد شهزاده رسید که برخوان نشسته ودست برای صرف طعام شسته بود نامه را بشهزاده داد واوگشوده سراسر مطالعه کرده ازخوف دست ازطعام باز کشید وبدرش را نیز خبرداده سراسیمه سان بیرون ازاینکه کسی را آگاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند وبدوی ایشان بامدادان آگاه گشته بکمال بی نظامی ازعقب ایشان عزیمت هزیمت گرده درمنزل شش کاوراه بدیشان نزدیك گردند وشهزاده بادرش خیال سوارهٔ تعاقبی سردار دوست محمدخان کرده بگریخت وثاقلات توخی عنان ازرفتن بازنکشیده درانجا فرود آمدندوشنیدند که سردار شیردلخان وپردلخان برادران سردار دوست محمدخان پس ازتوجه شاه وشهزاده جانب کابل قندهاررا متصرف گشته اند پس ناچار ازقلات راه دهراود برگرفته درانجا اقامت گزیدند تاکه سردار کهندل خان باشهزاده ملک قاسم که باحاجی فیروزالدین بدرش چنانچه ازپیش ذکر شد وعیال واطفال ازهرات بامر شاه محمود درکابل فرستاده شده واز آنجا درقندهار جاداده شده بودبعزم استیصال ایشان ازقندهار روی بسوی دهراود نهادند وشاه محمود باشهزادهٔ کامران ازتوجه ایشان دهراود را نیز واگذاشته ازراه فرار داخل هرات شده اقامه گزیدند وپای تردد بدامن حکومت آنجا پیچیدند وحاجی فروزالدین که در قید شاه محمود فرصت یافته بابسر وعیال وتعلقانش

(۱) مجازا افسران

ازقندهار بیرون گشته روی التجا جانب ایران نهاد ودرمشهد مقدس رسیده ازشهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی آنجا کمال اعزازواکرام واحترام یافت

ذکرتسخیر نمودن سردار دوست محمد خان قندهار را

(ذکر متصرف شدن سردارشیردل خان)

(و کهندل خان وپردلخان قندهار را)

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکوره که بعد از کور وناینا شدن وزیر درقلعهٔ نادعلی اقامت ورزیده بودند وانتقام چشم برادر نامور را پیشنهاد خاطر داشتند ومترصدانه روزبسر می بردند تا که شاه محمود نائب گل محمد خان فوفل زائی را بحکومت وحراست قندهار گماشته خود باشهزاده کامران چنانچه آنفاً ذکرشد راه کابل پر گرفت ازعقب اوسردار شیردلخان وسردار کهندل خان وسردار پردلخان بامردم طائفهٔ بارک زائی وغیره روی تسخیر بسوی قندهار نهادند ونائب گل محمد خان تحصن متحصن شده بقلعه داری پرداخت وآخرالامر ثبات درپای اقامه خودندیده ازدر مراعت بممانعت پرداخته پیام داد که نامعلوم شدن فتح و شکست سردار دوست محمد خان دست از تصرف شهر قندهار باز دارید تا اگر شاه محمود مغلوب گردد هانا شهررا بشما خواهم سپرد والا در مقابل بادشاهی تاب مقاومت نخواهید آورد وشهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید هم انتزاع خواهد فرمود پس صواب آنست که درنگ را برجنگ ترجیح داده آهنگ ستیز ننمائید وایشان ظاهراً پیام اورا ازراه قبول جواب فرستاده باطناً بمضمون الحرب خدعة درپی کار قلعه کشائی افتاده اورا بهمان پیام خودش غافل ساخته نردبانها ترتیب دادند وشبی غفلةً یورش برده نردبانها را برباره وبروج حصار نهاده دلیران را امرفرازشدن کردند واول کسیکه بزیرحصار صعود کرده پای تصرف دراندرون شهر گذاشت میرداد خان بن ملا بازار بارکزائی بود برشاه برج تورزائی عروج کرده درمیان شهر فرودشد ودیگران ازقفای اوداخل شهرشده دست بتاراج مال وتلف جان کسانیکه هوا خواه شاه محمود بودند گشودند ونائب گل محمد خان گریخته در عرض راه بمنزل خورزانه بشاه محمود وشهزاده کامران رسیده ما جرا باز داشت وایشان چنانچه گذشت از راه درهٔ پوری ودهنه وتیرین ودهراود وکنل کهندلان وغورات داخل هرات شدند وسردار شیر دلخان پس ازنهب وغارت قندهار وتصرف آن دیار هر که را بتسخیر قلعه جلادتی کرده بود بعطای خلعت وزر نقد ممتاز گردانیده میرداد خان را بمنصب ایشیک آقاسی گری سرافرازی داد وپشاور ودیرجات وکابل وقندهار بدون ازهرات همه درتصرف برادران وزیرفتح خان درآمده هریك حاکم بلدی شد

ذکرمعاهده شاه شجاع بامیران سند

(ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند)

وشاه شجاع که ازپشاورهزیمت یافته چنانچه مذکورشد در شکارپور رفت دراحیان وقایع مزبوره طرح معاهده بامیران سند انداخته تخت پانجهائی از نوکران خاص خویش از آب سندعبور کرده درخیرپور میر سهراب خان را بدیدواو مقدمش را گرامی داشته مراسم امتیاز واحترام بجای آورد وتحفه وهدیهٔ شایان ازنقد وجنس پیش کشید وشاه شجاع اورا بتکلیف اطاعت ومعاونت نموده وی اعتراف کرده قرارداد که امیری را که میران حیدر آباد بپذیرند وبعهده گیرند اونیز برطبق آنها طریق اخلاص سپارد وشاه اورا بپسران ومنسوبانش بعطای خلاع شاهانه واسپها وتفنگ ها وشمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بعزم حیدر آباد ازدریا گذشته فرود آمدومیران حیدر آباد که پیش ازورود شاه ازقصدش آگاه نبودند متحیر گشته ازراه مهمان علوفه وآذوقه هدست بسرمیرغلام علی خان فرستاده پیام دادند که میر کرم علی خان ومیر مراد علیخان الناس شرفیابی حضوررا دارند ومترصد اجازتند وشاه فرستادهٔ ایشانرا نیك نواخته فردای آنروزرا وعدهٔ ملاقات گذاشت چنانچه ایشان برطبق واجازت شاه سعادت اندوز

حضور شاهی شده مبلغ مجمد دانه اشرفی و بیست هزار روپیه نقد از حضور گذرانیده خلعت عزت یافتند و از مطلب و بیان راز را بتلافات دوم وعده گذاشته مرخص گردیدند و انگاه که فیضیاب ملاقات دوم شدند التماس انکشاف امر مکتومه خاطر شاهی نموده شاه نظر بکفتار صداقت آثار ایشان نوازش و رخصت فرموده وعدهٔ فرداداد و روز دیگر همه امیران سند شرف بار یافته مخاطب شدند که موکب همایونی باوجود طغیان آب و شدت تابش آفتاب وارد اجملکت گردیده محض آنست که شما در اطاعت و انقیاد امر پادشاهی متحد شده باتفاق از راه وفاق عهد نامهٔ نگار داده کار کنان مایسازید که طریق خدمتورانی پرگرفته از شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و غیره پسران سردار پاینده خان مرحوم استمداد جوئید و ایشان جواب شارا معطل بصلاح وصوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت کردند و آنان را دیده متفق الکلم شده حاضر بار آمدند و بعرض رسانیدند که ازدل وجان عهد درمیان نهاده طریق خدمت واطاعت می پوئیم وجز از امرونهی پادشاهی چیزی نمیجوئیم ومطابق این اظهار عهد نامهٔ بحاشیهٔ قرآن مجید نوشته مؤکد بمحضرات انبیاء و اولیا وعسل مرتضی وغیره ائمهٔ اثنا عشر وحضرت عباس داشته ختم برنهاده بشاه دادند که اگر شاه محمود وسردار محمد عظیم خان و برادرانش عزم تسخیر سند و شکارپور کنند ایشان ومردم بلوچ بمدافعه برخواسته ازمال وجان مضائقه نکنند وهم اگر شاه بعزم تسخیر واسترداد قندهار راه برگیرد ازدادن زر وفرستادن لشکر دریغ نخایند وسه دیگر دربهٔ غازی خانرا بدست آورده سپرد کار کنان پادشاهی کنند وهم در وقت تشریف فرما شدن سر ادقات حرم محترم شاهی بقدر استعداد تحفه وهدیه پیش کشند و در ازای شروط مذکوره التماس کردند که هروقت اربکهٔ سلطنت موروثی بتصرف بندگان شاهی درآید مالیات محالات سند وشکارپور ازان ایشان بوده از جانب کارکنان دولت مرفوع القلم باشند وشاه این مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصغا فرموده در قبی عنایت نمود و پس از اقطاع مکاله و انعقاد معاهده طلا و نقرهٔ مسکوکهٔ بسیار واقمشه نفیسهٔ ابریشمین و پشمین وزرین و دوربین وساعت وظروف بلورین وامتعهٔ چین واسلحهٔ آلات مرصع ومصاحف ووظائف مذهب و دوزخ پیل وخیمه‌ها وفروش و دوضرب توپ جلوی یعنی اسپی وغیره اشیاء پیش کشیده مورد نقد (۱) شاهانه شدند بعد صاحب کاران ایشان راهمیر اسمعیل خان بملازمت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که تاشکارپور رهبر خدمت شاه باشند وشاه بعداز معاودت میران بامیر اسمعیل خان مرحله پیمای شکارپور گردیده درعرض راه میرسهراب خان نیز بقبض رکاب بوس رسیده برعهد نامهٔ دیگران مهر اعتراف نهاده متعهد گشت وشاه وارد شکارپور شده رحل اقامت انداخت

(۱) نقد عجازاً یعنی وجنسی ومهربانی وغم خواری

﴿ ذکر توجه سردار محمد عظیم خان ﴾

ذکر توجه سردار محمد عظیم خان جانب سند

(جانب سند بالتماس میران عهد نشناس آنجا)

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات درتصرف برادران وزیر فتح خان در آمد سردار محمد عظیم خان که پس از وزیر رکی اشد دیگران بود حکومت کشمیر وپشاور را بدون از برادرانش مفوض داشته شهزاده ایوب را که بیاد شاهی برداشته بود باخود درکابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بتل رسانیده وسردار دوست محمد خان را بپاداشیکه شاه محمود را هزیمت داده کابل را متصرف شده بود بحکومت غزنین وعطای توپ زیر زنبك امتیاز داد ومقارن اینحال مکتوبات میران سند بسردار محمد عظیم خان رسیده دعوت سندش نمودند بباعث اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن بامیران آنجا سال ۱۲۳۵ هزار و دویست وسی وپنج هجری راتمام درشکارپور بسر برده درهنگام توقفش پنجهزار سوار وآنقدر ازپیاده درتحت رایت خود قرارداده با دو ضرب توپ ارادهٔ استرداد افغانستان نمود وهنوز براه نیفتاده مشغول سامان سفر بود که انقلاب واضطرابی ازدندان درمحال سندرخ نمود ومترافقین انگلیس ازجائیکه اقامه داشت بدفع شورش دزدان بالشکرداخل ولایت سند شد ودرینوقت میران سندنیز جمع ازمردم بلوچرا بدفع دزدان لجوج گماشته بودند که لشکرانگلیس بانهاد ملک ایشان گردیده ازاینمعنی دراضطراب افتادند ومیر اسمعیل خانرا بسبیل وکالت نزدستر

افغنین فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بهانهٔ دفع دزدمداخلت درولایت نکنند ونیز ورود انگلیس ازسو منظنهٔ نسبت به شاه شجاع کرده داستانها راندند وآخر الامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه یك لك وسی هزار روپیه ازمالیات سند گرفته صرف مؤنهٔ خود میباید وبدان قناعت نورزیده مشتمل که بادولت انگلیس درساخته قرارداده باشد که متفقانه ممالك سندرا متملك ومتصرف شوند ومارا ذلیل وزبون سازند پس باین اندیشها نقض عهد کرده قاصد ونامه چنانچه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بستدش دعوت کردند که اگر بسرعت باد وشتاب سحاب مرحله پمای دیار سند نشوید هرآینه بواسطهٔ شاه شجاع همهٔ ممالك بتصرف دولت انگلیس خواهد رفت واو با سردار دوست محمد خان ولشکر شایان از کابل براه قندهار عزم رفتن سند کرد وسردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت غزنین ساخته واردقندهار شد وسه ماه درانجا درنك کرده بعد درسال ۱۲۳۶ هزارو دوصدو سی و شش هجری باسردارشیردلخان برادر دیگر خویش ازطریق درهٔ بولان رامسند پیش گرفت وازین راه سردار شیردلخان راباره درهٔ مستك جهت استمالت مردم بلوچیه که سر از جیب تمرد کشیده بودند گسیل کرد ومردم بلوچ درهٔ مذکوره را از چوب وخاك وسنك مسدود نموده یاجوج صفت درعقب آن سد سدید جای گزیده بودند که سردار شیردل خان از گردراه دررسیده لشکررا از دوطرف دره امر بالا شدن کرد وخود بادستهٔ از نوکران خاصش برقلهٔ جبل فرازوجنك را آغاز کرد وبه یك حمله مردم بلوچ منهزم گشته سنگررا ازدست دادند و سردار شیردلخان بسیارتن ازایشان را کشته وگوشمالی بسزا داده راه شکارپور برگرفته برکاب سردار محمد عظیم خان پیوست ومیران سند از وصول لشکر سردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان بااقواج خودها ازحیدرآباد بعزم استقبال بیرون شدند وازنهر سند عبور کرده درقصبهٔ لارکانه درنك کردند ومیر سهراب خان نیزباجمعیتش بدیشان ملحق گشت وهمگنان در ظاهر با شاه شجاع همعنان ودرباطن با سردار محمد عظیم خان همداستان بوده قاصد ونامه یك بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال کچی شد شاه شجاع نیز از شکارپور بقصد مدافعه خیمه بیرون زد واز حرکت موکب شاهی مردم اطراف ونواحی آگاهی یافته همه روزه دهده وبیست نفراز سپاه سردار محمد عظیم خان روبرتافته جانب شاه میشتافتند وازجمعی سردار محمد عظیم خان راه شکارپوررا فرو گذاشته روی بسوی لارکانه که محل اجتماع سندیان بود نهاد که مبادا لشکرش از هم بپاشد ویا جانبشاه شجاع شتابد وشاه نیز از توجه سردار محمد عظیم خان بجانب لارکانه خبر یافته بدانسو حرکت کرده بقاصلهٔ بیست کروه از لارکانه فرود آمد ودرینجا نیز دسته دسته از سواران سردار محمد عظیم خان باردوی شاهی ملحق میشدند وهم میران سند از استقنا وعدم اعتنای سردار که جانب ایشان نگاه نمیکرد ازوی سرگران ودل گران شده مهرهای خودرا هم دست شحص امینی نزد شاه شجاع فرستاده پیام دادند که راه آمدن مابسوی شاه مسدود است و بدینمعنی شاهد مدعا از چشم تنها مفقود بنابران میباید که که فردا خودرا بلشکر گاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ماجاگران را درخدمت خویش همعنان دانند وشاه این پیام سندیان را مفتاح فتح غیبی دانسته بانوار وشب کیزراه نور دیده بامداد بلشکر گاه مردم بلوچیه رسید وسردار محمد عظیم خان از خلاف کاری سندیان هراسناك شده بحبالله حبیب‌الله خان پسر ونواب عبدالجبار خان برادر خودرا از راه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هرامریکه پسند خاطر شما است مرابزیر همان مدعا است چه بالتماس شما زربسیار صرف کرده وار دایار پارشدم ورنه ازخود چیزی درخاطر نداشتم بدون اینکه نواب راه خدا حاصل نمایم ودست تصرف انگلیس را ازملك مسلمانان کوتاه سازم دیگرامری پیشنهاد ضمیر نداشته ندارم حالا که دو دل ودوزبان شده‌اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هارا نموده حاتم میبایید وبادست بسته بشاهم محسپارید وسندیان ازین پیام سردار محمدعظیم خان ولی محمد نامی را نزدشاه شجاع فرستاده آگهی دادند که اکنون که پسر وبرادر سردار محمدعظیم خان نزدما آمده وچنین پیام آورده‌اند جوابش را باستصواب رای‌والا گذاشته استشاره میجوئیم که بچه طریق بااوموافقه نهیم وشاه که ازمنافقت عهدومنافقت

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد وروز دیگر باز فرستادهٔ مذکور حاضر حضور شاه شده اززبان سندیان بعرض رسانید که ازنمك بلوچی که بکردن ما افتاده است ملتمس آنیم که شاه چندی درموضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرماشوند تاسردار محمد عظیم خان را عذر خواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عقل پسندیده خواهد بود که بعدازان شاهوارد شکارپورشده استراحت کرین کردند وباجرای امور مکنونهٔ ضمیر بوجه خاطر خواه پردازند وشاه بپیام ایشان التفات نکرده نظربحیله‌وری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لودهیانه آورد و آنگاه که از آب سند عبور کرد میران سنده از مراجعتش آگاه شده چندهزار روپیه همدست‌شخصی نزدشاه فرستاده پیام دادند که کوت‌مزل راکه محصولش یك‌لك روپیه میشود برسم پیش بشاه میبردیم که درانجا فرود آمده اقامه کرینده درفرصت مجال اسراف کردن شکار پور رانده حسب المرام آن مقام را ازما بخواهند وشاه پیام ایشان را ازراه کذب وتدلیس دانسته بگوش قبول جای نداد وازانجا بعزم لودهیانه راه برگرفته چون وارد جیسلمیر شد راجهٔ آنجامقدم شاهی را گرامی داشته دراعزاز واکرام وپیش‌کش مضائقه رو انداشته مورد عطای خلعت وانعام یك زنجیرپیل گشت وازانجا حرکت کرده انکاه که وارد پوکران شد دوروز برای وصول عقب ماندگان درنك فرمود وراجهٔ آنجا لعنتا بشاه نکرده بلکه درشب دوم کاشته دوسراسپ ازاسپان شاهی بدزدید وبعداز چندی ازراه عاقبت پس فرستاد ودرمنزل جودپور راجهٔ آنجا شیوهٔ آدمیت بتقدیم رسانیده ازانجا راه مزار فیض آثار خواجه معین الدین چشتی رح برگرفته وارد اجمیر شریف گشت وفیضیاب زیارت آن‌مضجع سعادت مآب گردیده هزارروپیه برسم خیرات بخادمان آن‌عتبهٔ علیا عنایت کرد وازانجا براه جایپور اسپ رانده از راجهٔ آنجااعزاز واکرام دیده چون بقاصبهٔ شش کروهی شاهجهان آباد رسید چندی مکث کرده ازپادشاه دهلی ورودش را گرامی داشته‌بیست اعزاز واحترام کرد وازانجا بك منزلی طی طریق نموده بلودهیانه رسیده رحل اقامت چند ساله انداخت وسردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا گماشته رایت مراجعت برافراخت وسردار شیردل خانرا همچنان که بود بایالت قندهار گذاشته باسردارد‌وست محمد خان راه کابل پرداشت و داخل کابل‌شده بحکومت مستقل پرداخت ولشکر انگلیس که بهانهٔ دفع دزدان داخل سند شده بود باز گشت‌وهمدرین اوان‌شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بعزم کوشمالی خوانین خراسان که از راه تمرد سرپرداشته بودند بیرون شد وهمه‌جا کارزا راست کرده‌جون‌واردتربت حیدریه شده‌میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله بالتماس خودش ازنزد شجاع السلطنه مأمور گشت که بنیاد خان هزاره را که‌بمحاصرهٔ قلعهٔ نواشتغال داشت از راه‌اطاعت نزداو آرد وبنیاد خان از رسیدن معتمد الدوله بنزدش‌دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو برداشت امانزد شهزاده نرفته بقلعهٔ کاریز باخرزدر آمد وشهزاده باسه هزار مرد نبرد بعزم استیصال اوجانب کاریز راه برگرفته روزچهارم یست‌وچهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزارو دو صدو سی وشش بابنیاد خان هزاره که باسواره وپیادهٔ جشیدی وهزاره وفیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تانصف روز باهم نبرد کرده بنیاد خان هزیمت یافت وشهزاده از عقب اوتاکوهسان تاخته وی درانجا نیز درنك نتوانسته درمیان مردم جشیدی درآمد وشهزاده مال ومنال او را متصرف شده اسیران مردم اورن را که بدست او درکوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره راه بحکومت قلعهٔ نو وباخرز تعیین کرده راه هرات پیش گرفت‌وچون درمنزل برتی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده از مداخلت هراتش ممانعت کرد وشهزاده‌میرزا موسی گیلانی را برسالت نزد شاه محمود فرستاده جهت بجاه هزار روپیه از درك مالیات هرات که‌حاجی فیروزالدین برذمه گرفته بود باصد طاقه شال کشمیری برسم هدیه ازشاه محمود کهنوز نام سلطنت داشت برگرفته نزد شهزاده برد وشهزاده بهمین قسدر اکتفا کرده از منزل برتی جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر توجه شهزاده‌حسن علی میرزا جانب‌هرات ومراجعتش بی‌نیل مراد

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

﴿ ذکر فوت سردار محمد عظیم خان ﴾

﴿ ووقائیکه بعد ازوی بصدور پیوست ﴾

در سال ۱۲۳۸ هزار و دویست وسی وهشت هجری بعد از انکه سردار شیردل خان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته، آخر الامر ازسبب واقعه‌ٔ هایله که ذکر میشود بی‌نیل مرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خانرا در عمر سی وهشت سالگی ایام حکومت وملک گیری سپری شده درجنب غربی مزار عاشقان ومارفان کابل مدفون گردیده درزیر پردهٔ تربهٔ تراب متوازی کشت واین بیت تاریخ وفات او درلوح مزارش منقراست

چو پرسند ازسال فوتش بگو بخلد برین ایزدش جاد هاد ۱۲۳۸

وپس ازوی سردار حبیب‌الله خان پسرش بجای پدر برهسند حکومت کابل قرار یافت وسردار دوست محمد خان که بعداز مراجعت قندهار بامر دار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم کشت از تره سردار مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده درانجا بود که تبمرگ بامدحال سردار محمد عظیم خان گردیده اواز کوهستان بعزم عیادت راه کابل برگرفت ودر مزار سید حیدری رسیده ازفوت برادرش آگاه گشته از راه افشار تانك چی بغزنین نزد سردار امیر محمد خان که بعوض وی بحکومت آنجا داشت رفت واز انجا ترتیب لشکر کرده بقصد تصرف کابل راه برداشت وسردار حبیب‌الله خان بمدافعه برخواسته درموضع سید آباد باهم دوچار شده غالب آمد وسردار دوست محمد خان هزیمت یافته بغزنین باز گشت ودوباره سامان آسخیر کابل ساز کرده روی بسوی منزل مقصود نهاد ودرموضع قریهٔ آغه معروف بقرغه تلاقی فتین رخ داده سردار حبیب‌الله خان مغلوب گشت وشهر کابل بتصرف سردار دوست محمد خان در آمد ومقارن احوال سردار شیردل خان که هرات را درمحاصره داشت ازشنیدن حوادث مذکوره دست از تسخیر ومحاصرهٔ هرات بازداشت وباندیشهٔ اینکه نه صد هزار روپیه نقد درخزانه کابل موجود بود وهم سردار حبیب‌الله خان خبط دماغ داشت از هرات راه کابل برداشت که مبادا مبالغ مذکوره بهدر رود وسردار مهردل خان را از راه سرعت وشتاب پیشتر ازخود روانهٔ کابل کرد که تارسیدن وی مواظب ومحافظ احوال سردار حبیب‌الله خان بوده نگذارد که وجوه خزانه رارایگان تلف کند وخود ازراه قندهار درحرکت شد ووارد آن دیار گشته پس ازسامان اسباب سفر وتهیهٔ لشکر راه منزل مقصود برگرفت ودیگر برادرانش ازتوجه اوبجانب کابل خبریافته بروی رشك برده باهم گفتند که این عزم او برای آنست که سردار حبیب‌الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود وچون کابل را بقرار یکه مرقوم شد سردار دوست محمد خان متصرف گردیده بود دیگرانی که در اطراف مشغول حکومت بودند روی بکابل نهادند وازجمله سردار عطامحمد خان ازپشاور وسردار یار محمد خان وسردار سلطان محمد خان راباالشکر روانهٔ کابل کرد وهمگنان ظاهراً بمعاونت سردار حبیب‌الله خان وباطناً بطمع زراندوختهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند وبا سردار دوست محمد خان که قبل ازهمه کابل را متصرف شده بود همدست وهمداستان گشته درباب توجه سردار شیردل خان سخنها رانده دلیلها می آوردند تاکه سردار یار محمد خان وسردار سلطان محمد خان بامردار حبیب الله خان معاضد و همعنان گردیده نیز امررا موکول برای صواب نمای سردار دوست محمد خان گردند آنگاه قرار دادند که بامردار شیردل خان ازدر ممانعت بستیزند چنانچه سردار دوست محمد خان وهمهٔ برادرانش که درکابل بودند بامردم آنزلباشیه وکابلی از شهر بیرون شده در حدود چهاردهی سرراه برسردار شیردل خان تنك گرفتند وسردار شیردل خان که ازقندهار روی بسوی کابل نهاده بود وارد قلعهٔ قاضی شده راه عبوررا مسدود دیده جانب قلعهٔ قاضی بیگ عطف عنان کرد که ازراه قریهٔ افشار تانك چی داخل کابل شود وسردار دوست محمد خان نیز بعزم راه گیری روی بدانسوی نهاده دردشت مابین قلعهٔ قاضی وقلعهٔ قاضل بیك باهم ملاقی گشته جنك درپیوست وپس از کشش وکوشش بسیار سردار دوست محمد خان ودیگر برادرانش که بااو همراه بودند مغلوب گشته بکابل در آمدند وسردار شیردل خان مظفر ومنصور بقلعهٔ قاضل بیك فرود آمده روز دیگر ازراه قریه افشار کوچ داده درحدود قریهٔ تانك چی بازنائرهٔ حرب شعله ور شده سردار شیردل خان غالب آمده واسپ رانده درقریهٔ پوستین دوزها لشکرگاه ساخت وسردار دوست محمد خان جانب شرقی شهر کابل را که طرف عسکرگاه خصم بود ازمرادخانی تادروازهٔ لاهوری

از مردم قزلباش وکابلی پشت بعمارات شهر استحکام داد و سردار شیردل خان از اشواری اعداد دلیران جنگ تعرف شهررا دشوار دیده از موضع پوستین دوزها بر خواسته رو بجانب بالاحصار نهاد ولشکر خویش را ازژیر دیوار بالاحصار وکنار چمن قلعهٔ هوشمند خان دوزداده از دروازهٔ خونی داخل بالاحصار شد وبتوسط مردم بالاحصاری که در راروی او گشودند سردار حبیب الله خان را گرفته محبوس گرد وسردار دوست محمدخان باتفاق دیگر برادران کوی وبرزن شهر وکوه شیر دروازه را بابرج عقابین معروف بیرج یك لاغو استحکام داده مدتی شب وروز را بجنك خلق بسر بردند تا که کار مقاتله بطول انجامیده علوفه وانباشتهٔ جانبین که یکی ازدست دیگری متحصن ودرمحاصره بودند تمام گشت انگاه نیهٔ مرجان را حربگاه قرارداده طرفین ازشهر وبالاحصار باجنك جنك پرتو پرتل مذکور برشدند تاهرکه غالب آید دیگران اطاعت اونمایند چنانچه باهم در آویخته خونها ریخته گشت ولعل محمدخان میرآخور ازنوکران معتمد سردار شیردل خان بضرب شمشیر سردار سلطان محمد خان ازپادر آمد وایب سواری سردار مهردل خان زخمدار گشته را کش بزمین پیاده مانده دستگیر شد وروزرا هردوجانب بقتال وجدال بسر رسانیدند شب هنگام هریك بمقام خویش در آمدند وسحرگاه این شب سردار شیردل خان بایکسوار ازراه دوربینی وعاقبت اندیشی بعزم صلح در خانهٔ نواب عبدالجبار خان که پسر وسال بزرگ ازدیگر برادران بوددر آمد واورا واسطهٔ مصالحه ساخته دیگر برادران را بدرخانهٔ او فراهم کرد وانجمن صلح آراسته شده هنوز شکوهٔ ازیکدیگر درمیان وسخن گله برزبان بود که سردار شیردل خان ابتدو بیت رابخوانده اظهار بیزاری کرد .

مابنج برادران که ازیك یشتیم دردست زمانه همچو پنج انگشتیم
چون فردشویم درنظرها علمیم چون جمع شویم بردهانها مشتیم

واین دوبیت را بناباران برخواند که اورا کهندل خان وپردل خان ورحمدل خان و مهردل خان پسران سردار پاینده خان مرحوم ازپدر مادر بودند اقتدارش را بدیگر برادران بازداشت خلاصه ازانجائیکه همرکاب همهٔ ایشان بود کار مقاتله را بمصالحه انجام وقرار دادند که سردار شیردل خان را بزرك خودها دانسته بمشاوره وصوابدید همدیگر همه امورها را فیصله نمایند واز دو اتفاق باهم نگرانند ومتفق بوده خلاف رای هریك که اصوب باشد طریق نه پیمایند وبنابرانکه سردار دوست محمدخان چنانچه رقم گشت باسردار حبیب الله خان دوبه مرتبه محاربه کرده کابل را بغلبه متصرف شده بود خواهر اورا بسردار محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان وخواهر محمد اکبر خانرا بسردار سلطان احمد خان بن سردار محمدعظیم خان مرحوم برای رفع کدورت برسم زناشوئی عقد مناکحت بستند ورشتهٔ عهدرا انعقاد داده ازدر اتفاق بامور مهمه پرداختند .

ذکر جور وستم خدای نظرخان و غیاث الدین خان بر مردم کابل

ذکر جور وستم خدای نظرخان

(وغیاث الدین خان بر مردم کابل)

پس از توثیق رشتهٔ مصالحه وتطایبهٔ نازهٔ مقاتله سردار شیردل خان خدای نظر خان قوم سهاك غلجائی خاوی خودرا باغیاث الدینخان آخوند زادهٔ السکوزائی باسم نیابت خویش بدر فت وتحصیل نقد و جنس تلف شدهٔ سردار محمد عظیم خان مفوض مأمور نمودوتاکید فرمود که بدون سند وثبوت چیزی وپیشزی ازکسی نستانند اما آن دون که ثمرهٔ شجرهٔ جور وستم بودند ابواب عیاشی را بروی مردم کابل بازودست تعدی بگرفتن مال ومنال ایشان دراز کردند ومتاع هر که را فی الجمله هستی داشت بمصادره اخذ وقبض کردند وازتهمتی مردم کابل ازسردار شیردل خان آزرده دل ورنجیده خاطرشده درمجالس ومحافل ازحیف ومیل اوباهم سخنان رانده سنمکارش میخواندند تا که رفته رفته آهنك شورش وبلوادرافواه انداختند وسردار شیردل خان ازماجرا آگاه گشته خودرا بتغافل زده نانشیده انگاشت زیرا که بازپرس نکرد وعلاوه بر آنکه میبایست مرهم گذار جراحات قلوب ستم دیدگان شود عزم زجر وتوبیخ نمود اما سردار پاینده خان اورا مانع آمده

از قصدی که داشت بازداشت و نظر باز دجام مردم کابل وقلت ادوات حرب معطل بوقت فرصت و حصول قوت و قدرت گذاشت وباستصواب آری همهٔ برادران سردار دوست محمدخان در کوهستان کابل وسردار امیرمحمد خان بغزنین ونواب عبدالجبار خان در لغمان ونواب محمد زمان در جلال‌آباد وسردار عطا محمدخان ونواب اسد خان و سردار رحمدل خان همچنان که بودند درپشاور ودیر جات وسندماً مورایالت وحکومت گشتند وهرکدام‌را مقام حکومت خویش برگرفته زفتند

ذکر مراجعت سردار شیردل خان وفوت سردار عطا محمد خان

(ذکر مراجعت سردار شیردل خان)

(جانب قندهار وفوت سردار عطا محمدخان)

پس ازمأمورشدن سرداران مذکور بحکومت ولایات مزبوره سردار شیردل خان خبرمراجعت خودرا جانب قندهار سمرساخته مردم کابل ازین سخن شادخاطر گشتند وخودرا پس ازمعاودت اومأمون تصور کرده ازحزم میگذاشتند بازماندند وسردار شیردل خان در اوائل سال ۱۲۳۹ هزار ودوصد وسی ونه هجری سردار یارمحمدخان‌را که ازدیگر برادران اسبت بوی میل خاطر داشت بحکومت کابل گذاشت ولوای بازگشت جانب قندهار افراشته از کابل رفت وپس ازوی سردار یارمحمدخان ازمکتوب سردار عطا محمد خان که ازپشاور فرستاده ونوشته بود که ازعود چراحتیکه درمحاربه موضع بده بیراز لشکریان شاه شجاع یافته بود موادش باعضا پیوسته احوال او ذکر کوشت راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان‌را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت وانگاه که وارد پشاور شده هرچند بمعالجه ومداوا کوشش نمودچون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری درناصیهٔ حال وی مشاهده نکرد تا که درعمر سی ونه سالگی بسال ۱۲۳۹ هزار ودویست وسی ونه هجری بدرود جهان فانی کرده درمزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یارمحمد خان بمسند حکومت پشاور نشست

ذکر شورش سندیان وفوت سردار شیر دلخان

(ذکر شورش مردم سند وفوت سردار شیردل خان)

دراواخر سال ۱۲۴۱ هزار ودویست وچهل ویک هجری میران سندسر ازجیب تمرد کشیده رایت خلاف برافراشتند ولشکر انبوهی ازهر گروه فراهم آمده بسردار رحمدلخان حاکم آنجا بشوریدند وسردار شیر دل خان خبر یافته باهنك تنبیه وتهدید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیار نهاد و سردار رحمدل خان از اردحام سندیان همسنك ندیده نائب سلطان خان بن الهداد خان انبکی زائی (۱) رابه‌نیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت برگیرد و درعرض راه منزل ذا کرد بشرف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده موردعتاب گشت که چراولایت را گذاشته اقامت وثبات نورزیدی واو معذرت نموده چون کاراز دست وتیر ازشست رفته بود سردار شیردل خان خشم خودرا فرو خورده باهم وارد منزل مذکور شدند وازقضای مبرم آلهی درین منزل تب شدیدی بسردار شیردل خان عارض گشته اورا بان تب دار درقندهار مراجعت داده درروز جمعه بیست وپنجم محرم سنه هزار ودوصد وچهل ودوی هجری بسن چهل ویك سالگی ایام عمرش سپری شده درمزار حضرت جی صاحب واقع قرب شاه برج دروازهٔ بدرانی شهر احمد شاهی مدفون گردید و ازفوت او کشتی مراد سندیان بساحل نجات رسیده نائب سلطان خان را نیز ازمملکت سند بیرون کشیدند

انبکی زائی یك شعبه ازشعب بارکزائی میباشد

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

(ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را)

پس ازفوت سردار محمد عظیم خان ورفتن سردار یارمحمد خان درپشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامت داشت وازستم خدای نظرخان ورنجیدگی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشهٔ انکه مردم مذکور مبادا ازشنیدن خبرفوت سردار شیردل خان فتنه برانگیزند وازدردیکه بدل دارند باسردار سلطان محمدخان بستیزند ازکوهستان روی بسوی کابل نهاد وسردار سلطان محمد خان از آمدن او جانب کابل رشك برده بالشکر بمدافعه وممانعت وی برخواست وسردار دوست محمد خان ازین راه خلاف پیمودن اورا آشفته اول مردم

قزلباشیهٔ کابل را باخود یارساخته بمد بمعاونت آنان ومردم کوهستانی که همراه داشت بقلعه پرداخت وبقهر وغلبه داخل کابل شد وباوجود مخالفت سردارسلطان محمد خان بعد از متصرف شدن کابل ازراه پرداری اورا پیش خوانده نوازش نمود وگفت بام کارحکومت کابل را نظم ونسق داده بوضع برادرانه زیست میکنیم واو چون خود را گرفتار میدید اینوقت سخن سردار دوست محمد خان را بگوش قبول شنیده وقتیکه فرصت یافت فراراً درپشاور نزد سردار یارمحمد خان شتافت چنانچه بیاید.

ذکر فتنهٔ سید احمد ومولوی اسمعیل

﴿ ذکر فتنهٔ سیداحمد ومولوی اسمعیل هندی ﴾

مقارن اینحال سید احمد نامی که در کشور هند بسلک سوارهٔ نظام دولت انگلیس ملازمت داشت وچندی پیشتر ازین هنگام مولوی اسمعیل نامی باچند تن دیگر از علمای دهلی اورا مهدی موعود خوانده حشر واژدحام نامی فراهم کردند وکار گذاران دولت انگلیس ازیم آنکه جمعیتی جمع شده مبادا شورشی در مملکت حادث گشته تشویشی بدولت روی دهد هردو تن را اخراج المملکت نمودند وایشان ازراه بحرجانب مکهٔ معظمه رهسپر گردیدند وبعد از ادای مناسک حج از راه مسقط (۱) وبلوچستان وارد قندهار شدند وازانجا درین اوقات که اشارت رفت بکابل آمده درباغ سردارسلطان احمد خان بن سردار محمدعظیم خان ازجانب ایالت مسکن برای ایشان معین گشت وسردار دوست محمدخان باسردار سلطان محمدخان بواسطهٔ نامسیادت وفضیلت علم مقدم هردو تن را گرامی داشته بغایت احترام کردند وایشان درایام توقف هردو سردار راباجهاد سکهان که پنجاب وکشمیررا متصرف شده بودند تحریض وترغیب زیاد نموده ومرام قاتر نگذشته باعث آن بود که هردو سرداران قوت مقابله سپاه سکهان راندانشتند چرا که تودولت بودند هرگاه این خیالرا میکردند البته ضرورتاً غیرازشکست وبکشتن دادن مسلمانها دیگری ثمرهٔ حاصل نمی کردند پس ناچار از کابل بی نیل مقصود در پشاور رفته سردارسلطان محمد خان راترغیب جهاد کرده ومردم صوات وقبائل یوسف زائی وخٹک ومهمندومتوطنین کوهات ودیرجات را بامیرسردار مذکور بنام غزاوجهاد سکهان کرد آوردند وباهری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه طرح مقابله انداخته دروقت تسویهٔ صفوف سید احمد بریشت پیل نشسته هرچهارپای آنرا بزنجیر محکم بست وهرگه ازپای بستن پیلش سوال میکرد میگفت که چون پشت بجهاد دادن حرام است پیلهای پیل را می بندم تا اگر انکساری بلشکر اسلام روی دهد ازهواجس نفسانی ووساوس شیطانی گذاده مرگ دامن گیر نفسانی اندرو بگریز نشوم وازین گفتار او زیاده دردل بجنگ دادند تا که بازار قتال رواج گرفته متاع جدال بکار افتاد وهنوز غالب ازمغلوب امتیاز نیافته بود که سیدمذکور خودرا ازز بریل برزمین انداخته برمادیانی که ازهمراهانش بود سوار وروبفرار شده در کوهات رفت وازین کاراو هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن ازضرب تیغ مخالف بخاك هلاك افتادند وپس ازمشاهدهٔ اینحالت هرکه شعور داشت قدم به پیرامون اونگذاشت وسردار یارمحمد خان نیز روی دل ازوی برتافته آخرالامر ازدست وی کشته شد چنانچه بیاید ومحمدرین هنگام سردار سلطان محمد خان که ازتصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را خاطر گران گشته بود ازکابل فرار کرده درپشاور نزد سردار یارمحمد خان رفت

(۱) مسکت بکاف وقاف هردو صحیح ودار الملك عمان واز بلاد نیز رشت آن مکان است

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

﴿ ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان ﴾

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردار پردل خان ازتصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل راوفرار کردن سردارسلطان محمد خان آگاه گشت بنا برمعاهدهٔ که سردار شیردل خان درین همهٔ برادران انعقاد داده بود ازقندهار بآهنك جنك سردار دوست محمد خان جیش جانب کابل در جنبش آورد وسردار دوست محمد خان نیز از توجه اوخبر یافته از کابل بالشکرزار مدافعه برگرفت ومقارن کوچ کردن اومرض وبادر کابل حادث شده اندك اندك تانزول سرچشمهٔ مقر همعنانی ورکاب داری اردوی اورا کرده در انجا استقامت یافت وسردار پردل خان نیز در منزل مذکور رسیده مقابل هم فرود آمدند وبعوض آنکه بایکدیگر درآویزند وخونها بریزند سموم مهلکهٔ وباجنان وزیدن گرفت

که هردو لشکر بدفن مردگان خویش نمیرسیدند وپنج پنج وده ده میت را دریك حفره انداخته خاك براجساد ایشان میریختند تاکه شدت مرض وباو حمایت اخوت کار محاربه را بمصالحه ومدار انجام داده هردو برادر از درصلح سخن رانده وثیقهٔ عهد برنگاشتند وشروط وقیود ذیل را درج عهدنامه ساختند که سردار پردل خان بایالت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین وکابل بازنماید وهمچنین سردار دوست محمدخان بحکومت کابل وغزنین اکتفانموده ازقلات تونی فراتردست تصرف درازنکنند وهم صدمردهٔ میدان کابل را جایگیر سیدال خان پیار وخیل وبیك سمندرا باخورد کابل جایداد مواجب خدای نظر خان ومولاداد خان ملماوکوده راعوض تنخواه ملامؤ من وتره خیل را سیورغال ایشیك آقاسی خانکل خان وقریهٔ ثانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلا خان شناسد که مالیات قرای مذکوره راالسامی مزبوره که هرکدام ازهمان مقام ونوکران سردار پردل خانند صرف مؤنت ومعیشت نمایند وهمچنین چندقریه ازمضافات قندهاررا جایگیر نوکران سردار دوست محمدخان که ازان دیار بودند قرارونگار دادند وچنین خاتم ونهاده یك بدیگری سپردند که قلات تونی نقطهٔ فاصله بین جانبین بوده هریك ازان تجاوزنکنند بعد هرکدام بمقام خویش مراجعت کرده کارایالت پیش گرفتند

ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود پدرش

(ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود)

(پدرش ولشکر کشیدن والی مشهد بمعاونت شهزاده)

درخلال واقعات مذکوره شاه محمود از ناصیهٔ حال شهزاده کامران پسرش آثار مخالفت ومخاصمت مشاهده کرده ازخوف اینکه مبادا محبوسش کنند ازشهر هرات بیرون شد وازمردم محال ونواحی فراه واسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنك قلع پسر کرد وشهزاده کامران که ازپدر روی فرزندی برتافته بود ازشجاع السلطنه حسن علی میرزاوالی مشهد جهت دفع پدر کمك خواست واومحمد امین خان بازوکی را باپنجصد سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانهٔ هرات کرد وکامران ازورود اوکامراوکشته شاه محمودراحشربیك همراه داشت روی بسوی ولایات میمنه ومرغاب وباد غیس وغرجستان نهاد وازمتوطنین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده عازم هرات شد وشهزاده کامران شهزاده جهانگیر پسرخودرا بمدافعه گاشت ومحمدامین خان بازوکی راکه ازمشهد بمددش راه برگرفته بود دریاغ شاه اقامتگاه داد وشاه محمود ازمنزل سرچشمهٔ بادغیس راه برداشته ازدامنهٔ معروف بکمر کلاغ روبشیب اسپیدانده بکنار هرات رسید وازگذرراه جمی زابدفع محمدامین خان امرتاختن کرد واوباپنجصد سوار خراسانی که همراه داشت لوای محاربه افراشته باهم درآویختند وهنوز منصور از مغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمودبرشهزاده جهانگیر فرزندزادهٔ خود حمله کرده اورازپیش برداشت اینوقت محمدامین خان بازوکی نیزپشت بجنبانده بهمعنای شهزاده داخل هرات شد وشاه محمودایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخت وشهزاده کامران ازبیم اینکه مبادا شهریان بروی شوریده پدرش رابشهر درآرند صورت کاررا بذریعهٔ مکتوب بشجاع السلطنه حسن علی میرزا آگهی داده اورا بمعاونت خویش دعوت کرد واو که دربیوقت بنشابور بوددراوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۲۴۱ هزارودو صد وچهل ویك مطابق ایام شورش سند یان وآهنك سردار شیر دلخان بتدمیرایشان چنانچه گذشت ازنشابور روبهرات نهاده بکنار غوریان فرود آمدوشهزاده کامران ازورود اوانجا قوی دل گشته ازهرات بیرون شده ازراه قتال بامدادش مقابل گردیدویس ازکشش وکوشش بسیارشاه محمودهزیمت یافته راه فرار برگرفت وشجاع السلطنه درحین سنك بست فرود گشته لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران بااعیان واشراف شهروارکان دربارخویش درحین مذکور حاجه محفل شجاع السلطنه گردیده نیك نوازش یافت واورا بازای یاری ونوازشش ازراه مهمانی بشهر درآورده کلید های شهرو خزینه را بنزدش گذاشت واوازهمه انکشتر عقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خودرا باپنجهزار سوار درهرات گذاشته دردهم اول محرم سال ۱۲۴۲ هزارو دویست وچهل ودوی هجری که دزده اخیر اینجا جانجه بشرح رفت سردار شیردل خان فوت شد ازهرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

ذکر نامه و رسول فرستادن قزلباشیه کابل در ایران

(ذکر رسول و نامه فرستادن قزلباشیهٔ کابل)

(نزد متحملی شاه و شورش سید احمد)

از روداد اغتشاشات و انقلابات داخلهٔ مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که اینتور از سال هزار و دویست و سی و چهار هجری از سبب مکحول و مقتول شدن وزیر فتح خان اجرایافته تا اینوقت و بعد ازین نیز برقرار بود چنانچه مرقوم شده میآید انشاءالله مردم قزلباشیهٔ کابل نیز پسران سردار پاینده خان را در حکومت هریلدی جدا گانه باهم متحد و در امر سلطنت استبداد مختلف دیده واقعه شهزاده ارغون میرزا را در هرات شنیده عرضهٔ مرقوم و در سال هزار و دو صد و چهل و سه هجری همدست حسین قلیخان جوانشیر نزد اعلیحضرت متحملی شاه قاجار ارسال داشتند که هرگاه یکتن از شهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هرآینه تا گاه بدیخفام نزدیک کند ایشان دامن خدمت بر میان زده پسران سردار پاینده خانرا دستگیر کرده سپرد او میباشند و شاه موصوف از جهت آنکه بادوات انگلیس پیشتر طریق موالات برگرفته بتاپشورش هندوستان از لشکر کشیدنش جانب افغانستان ممنوع گشته بود در اسعاف حاجت قزلباشیهٔ کابل تقاعد ورزیده بالتماس حسینقلی خان مذکور نامهٔ به میان سند مسطور نموده رخصت مراجعت از راه سند داد که شرح ورود او در انجا و معاودتش بکابل رقم شده میآید انشاءالله تعالی و هم در اثنای واقعات مذکوره رنجیت سنگهه نوای استیلا را اعتلا داده ولایات پنجاب و کشمیر را بالتمام متصرف شد. وسید احمد که ریختنش از پیش رقم گشت بعد از هزیمت یافتن داخل علاقهٔ بنیر شده مردم آنجا را بر انگیخت که بقوت بازوی ایشان قامهٔ اتک را از تصرف رنجیت سنگهه باز کشد و شادیخان مهمند که در اینوقت از طرف رنجیت سنگهه قلعه دار آنجا بود بدفع سید احمد برخواست و او باتفاق میرباچو وغیره باشادیخان در آویخته کاری از پیش نبردند تا که شادیخان را بواسطهٔ ملا عبدالغفور نام برهانهٔ صلح خواسته هلاکش ساخت بعد از بنیراه جیالخد و خیل پیش گرفته بصوابدید فتح خان مختار بحکومت قوم یوسف زائی قرار یافت ولیکن مردم آنجا از تسمیم قلب بحکومت او رضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجراً و کرهاً بتجدید الاسلامیان اهل هنود و مردم مسلمان هندی که باوی همراه بود بزناشوئی همیداد و ازین کردار سید احمد سردار یار محمد خان برآشفته با سه هزار تن مرد پیکار وشش عراده توپهای آتشبار بعزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقهٔ یوسف زائی راهی شد و ازانسو مولوی اسمعیل که مشیر و مرید سید احمد بود با شصد تن از مردم هندوستانی آمدنک مدافعه کرده چون اعداد لشکرش کمتر از سپاه سردار یار محمد خان بود توان مقابله را در خود ندیده حیلت انگیخته شب هنگام عزم مقابله دلیران خون آشام سپاه سردار یار محمد خان فرمود و ریسمان درازی را قطعه قطعه کرده باندک اندک فاصله قرار داده امر نمود که سر آن رشتهارا آتش زده جانب لشکرگاه سردار رهسپار شوند و همراهان او همچنانکه مأمور شدند فتیلهای آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یار محمد خان نهادند و افواج او از مشاهدهٔ شعلهٔ فتیلها استادگی کرده سراسیمهٔ سان دست بآلات جنگ بردند و دران ظلمت شب که راه از چاه مفهوم نمیشد بگشاد دادن توپ و تفنگ پرداخته از خود و بیگانه را بزیر زدن گرفتند و در عین کیرودار سردار یار محمد خان بگلولهٔ جان ستان مرکب دوچار شده زلزلهٔ کردوشکریانش از دیدن او هزیمت یافته جسدش را برداشته بکمال بی نظامی راه فرار جانب پشاور برگرفتند و اکثر گفته اند که جان بسلامت بردند و اینواقعه در اوائل سال ۱۲۴۴ هزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمر سی و نه سالگی دست از جان شسته در مزار شریف بجنب مضجع سردار عطا محمد خان برادرش مدفون گردید

ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان در پشاور

(ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان)

(در پشاور و نامه فرستادن سید احمد نزد او)

و پس از کشته شدن سردار یار محمد خان مرحوم سردار سلطان محمد خان برادرش که از کابل چنانچه مذکور شد در پشاور رفته بود بمسند حکومت آنجا نشسته حکم روا گشت و گرگین بخون خواهی برادرش برداشته با سید احمد طریق مقابله پیش گرفت و عبدالرسول خان بن عبدالواحد خان بن سردار رحیمداد خان شوهر عشیرهٔ سردار

دوست محمد خان را بالشکر بمدافعهٔ او فرستاد واو نیز بخل رسیده سپاهش ازراه هزیمت وفرار داخل پشاور شد وازحصول این فتوح مکنت سید احمد قوی گشته جمعیتش انبوه گردید ومظفر اله درعلاقهٔ تنول در آمد وسردار سلطان محمد خان دوباره باسپاه کینه خواه وسردار حبیب‌الله خان بن سردار محمد عظیم خان مغفور اهلک جنك او کرده شکست یافتند وسید احمد منصورانه ازانجا حرکت کرده داخل علاقهٔ هشت نگرشده نامهٔ ذیل را بانشاءواملاءوخط مولوی اسمعیل درروز بیست وچهارم ماه شوال سال ۱۲۴۴ هزار ودومد وچهل وچهار هجری برای سردار سلطان محمد خان مرقوم ومرسول داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا باعظمت سردار سلطان محمد خان بعد از سلام مسنونه واضح آنکه چون پاسداری خاطر سردار یار محمد خان باعث تنگدر خاطر گردیده بناءً علیه راه رسل ورسائل مسدود شده بمجرد دعای خاتمه اکتفا کرده میشود اماالحال که بمنصب سرداری پشاور رسیده رمسند ریاست نشستلابد بحکم آیه کریمه (کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر) وکریمهٔ (المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) تجدید دعوت دیرینه لازم آمد که ای برادر عزیز این نصیحت بگوش هوش بشنو وبنور تمام دریاب که دنیاوکار دنیاهمه کذشتنیست واین جاه وجلال وعزواقبال همه برباد شدنی هوشیار تجربه کار همان ست که خیال خود پرستی بامتاع قلیل الانتفاع دردلش ننشست وجان خودرا باین زندکانی فانی نبست

مجو درستی عهد ازجهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است

دیدید که سردار یار محمدخان باچه‌قدر غروروغخوت برسر وخیال عزت وعظمت دردل نشسته هوای خود پرستی کاخ دماغ شارا کرفت کماچندین شورش بکمال جدو تعب بمخالفت رب‌العالمین محض پاسداری خاطر کافرلعین کرفته وفساد وعداوت وعناد برپاشته بسر چندروز فقرائی مهاجرین وغربای مجاهدین کهتارك دنیاوطالب دین وتابع حکم رب‌العالمین وسنت سیدالمرسلین اند چه‌لشکر کشیهانمودند وراه‌عداوت وبدخواهی پیمودند ایشان بتشمیر وتوپخانه‌وشاهین خود مغرور بودند وما بتائید مالك‌خود مسرور تاکه قهر سبحانی بجوش آمد و تائید یزدانی درخروش بچشم انصاف ببین که چه‌سان درلمحهٔ بعدهٔ تقدیر آسمانی بظهور رسید وروز اقبال اودر طرفةالعینی بشب ادبار بدل گردیده آخرالامر تنها بحضور مالك علی الاطلاق راه دنور دید وآنجا به آن کافرلعین یارنبود وبه کسی ازمنسوبان خودش غمخوار پس شمارا لازم کافی الحال هوشیار شوید وازخواب غفلت بیدار که آخر روزی پیك اجل بناهم خواهدرسید ودر محکمه حساب بحضور رب‌الارباب حاضر خواهید کردید درانجا دوستی کافرلعین وخوشامدمنافقین بیدین وسخن سازی اشرار بدراه وتوجیهات ملایان کمراه منفعتی بشما نخواهد بخشید وهرچند اکثرعمر خودرا درمخالفت رب‌العالمین وتملق منافقین بیدین ودوستی کافرلعین صرف نمودید وعهد و میثاقیکه بربارکاه‌اطاعت مالك علی الاطلاق بر بستید اکنون بپاس خاطر برادر خود بشکستید اما منکه نائب حضرت رسولم و بدعوت بندکان الهی بسوی راه راست شب وروز مشغول زبان حال وقال این آیهٔ کریمه میخوانم (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یأتیکم العذاب بغتةً و انتم لا تشعرون) باید مخالف برادر خویش دربندکی خداوند بامن همدست وهمداستان شده‌راه جهاد پیش کیرید وبسلام من فائزشوید که کناه شمارا خداعفو کند زیراکه درکاه‌اوتعالی درکاه ناامیدی نیست (صدبار اکرتوبه‌شکستی بازآ) انتهی وپس ازارسال این نامه ازمحال هشت نکر کوچیده داخل علاقهٔ میچنی شدواز ورداو درانجا ووصول نامه‌اش سردار سلطان محمدخان را دل از دست رفته ازکثرت خوف ورعب پشاور رافرو کذاشت وسیداحمد داخل پشاور کردیده شهرواطرافش‌را متصرف شد ودو آبه وهشت نکررا باسم جایکیر بسردار سلطان محمدخان سپرده بنظم ونسق شهر ومضافات پشاور پرداخت ورحل اقامت وطرح حکومت انداخت وبعد ازاندك زمانی ملامظهر علی

نقل نامه سید احمد اخباری

نامی‌را دربشاور بنیابت خویش گماشته خود درجیال مهابن رفته اقامه گزید ومالیات کوهات‌را نیزوصول نموده در موضع تنول می رود تاکه مردم پشاور وهند که‌درانجا بودند ازجور وستم اوبجان رسیده بشوریدند وبسر کردگی سردار سلطان محمد خان که‌در علاقهٔ دوآبه اقامه داشت بقهروغلبه شهر پشاوررا متصرف گردیده ملا مظهر علی را بادیگر منسوبان سید احمد بقتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند واز شنیدن این خبرسید احمدرا دوباره هوای شور وشر بسر افتاده لوای محاربه برافراشت ومدتی درموضع بالاکوت هزاره‌چج درقتل وقتال روزبسر بردتاکه‌درسال ۱۸۴۹هزار وهشتصد وچهل‌ونه عیسوی‌لشکربسیار فراهم آورده درموضع آسنانه واقع دامن کوه مهابن اقامه‌گزید وکنار غربی دریای سندرا محل کارزار قرار داده باعساکر رنجیت سنکهه وسردارسلطان محمدخان جنگها کرده‌آخرالامردرموضع بالاکوت‌ضلع هزارهٔ‌چج‌ازدست کروسکهه بقتل رسید وپس از کشته شدن اوحصهٔ مشرقی افغانستان بغیراز پشاور همه درتصرف غاصبانهٔ سکهه درآمد وآخرالامر باسردار سلطان محمد خان‌نیز راه مخالفت پیش گرفته موضع هشت نگر ودوآبهرا ازمضافات پشاور اخذوقبض کرده کوهات را بمصالحه عوض آن دوموضع بسردار مذکور واگذار شدندوهمه‌جالشکر اقامه دادند وسردار سلطان محمد خان سردار دوست محمدخان‌را ازکابل دعوت‌جهاد کرد که انشاءالله درموقعش ذکر میشود

ذکر فوت شاه محمود

(ذکر فوت شاه محمود وسردار یردل خان)

(ومراجعت فرستادهٔ قزلباشیه کابل از ایران)

درانثناء وقائع مذکوره شاه یسندخان که ازمشاهیر بزرگان افغان ودولت شاه‌محمود رائیک خواه وپاسبان بود ازهرات درمشهد رفت گماحکمران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران‌را بمعاونت اوازایالت هرات خلع وشاه‌محمودرا نصب نماید وپس ازرفتن‌او درمشهد شاه محمود که‌از جبور پسرش شهزاده کامران ایام عمرش‌را درزاویهٔ‌خمول‌میگاست ومرگ رابآورادووظائف‌خویش ازخدامیخواست درسال۱۲۴۴هزارو دویست‌وچهل وچهار هجری بمرض هیضه پدرود جهان کردودرهرات مدفون شدوهم چنین عطامحمدخان الکوزائی‌بمرض مذکورفوت شده شهزاده کامران یارمحمدخان پسرعبدالله‌خان سابقه حاکم کشمیر برادرعطا محمدخان راعوض عمش‌وزیرجویش قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت وسردار یردل خان را نیز از مرض ربو و ضیق‌النفس اجل موعود دررسیده روزشنبه سابع‌ذیقعده‌الحرام سال ۱۲۴۵هزارودوصد وچهل‌وپنج هجری ازجهان درگذشته درمزار حضرت جی واقع قندهار مدفون گردید وپس ازوی حکومت قندهار بسردار کهندل‌خان وسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان‌قرار گرفت وهم درین هنگام عبدالصمد خان تبریزی که ازنوکران خاص محمدعلی میرزاابن اعلیحضرت‌فتحعلی شاه‌قاجار بودبعدازفوت‌شهزاده مذکور ازایران‌انتقال کرده‌درهندوستان‌وازانجا درلاهور نزدرنجیت سنکهه شده خدمت وملازمت‌بائسته نیافت وازانجا در کابل‌نزد سردار دوست محمدخان آمده مرحمت وملازمت شائسته یافت وفوج نظام‌را اودرافغانستان بناءنهاده رواج داد زیرا که یك‌فوج پیاده هزاری ترتیب داده قواعد نظام تعلیم حرب نمود وتا اینوقت سپاه فرمان فرمایان وحکم روایان افغانستان سوارهٔ کشاده وپیادهٔ ساخلو بوده گویا که عساکرنظامیه را سردار دوست محمدخان آغاز نهاد و محمدزمن احیان حسین‌قلی‌خان جوانشیر جنانچه ازپیش رقم گشت که بانامهٔ فتحعلی شاه قاجارراه سندبرگرفت ودرنزد میرمراد علیخان سندی خودرا سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار پردازان بابهٔ سریر سلطنت ایران تصمیم عزم تسخیر افغانستان کرده زوداست که جانب مملکت افغانستان یورش آرند وازین جمله مملکت سندنیز مصون ومأمون نخواهد ماندومیرمرادعلیخان ازبیان‌اوخوفناك گشته،میرزامیرمحمد علی‌نام‌شیرازی را باچند تن‌دیگر ازاعیان بسفارت ایران گماشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین قلی خان بکذب سخن رانده است وخود حسین قلی خان ازراه‌بندر بهی دوباره‌وارد طهران‌شده‌بتاریخ مرام درسال۱۲۴۶هزارو دوصدوچهل وشش هجری بکابل برگشت وبخانه اش رسید

بنیاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیه‌کابل ازایران

ذکر شورش یلنك توش خان جمشیدی

﴿ ذکر شورش یلنك توش خان جمشیدی ﴾

﴿ وقتل حاجی فیروز الدین ﴾

وهمدرین اوقات یلنك توش خان جمشیدی ومحمد خان قرائی که کاهی جانب دار ایالت هرات میشدند چنانچه جابجا رقم کردیده است وهنکامی که حکومت خراسان را کردن اطاعت می نهادند درخفاء بالله قلی تورهٔ حکمران خوارزم طرح اتفاق انداخته یلنك توشخان نزد وی شد و سردار سرحد ترکستان کشت بعدتر کتابان ساروق را بغارت وتاراج مضافات مشهد مقدس برانکیخت واحمدعلی میرزای والی مشهد بالشکر راه مدافعه بر کرفته دربل خاتون واقع قریب سرخس باهم ملاقی کشته کروه ترکانیه هزیمت یافت وجمعی ازایشان قتیل ودستکیر شده ازجمله اسیران یکتن فرستادهٔ خان خوارزم بود که ازجانب او بسوی محمد خان قرائی طریق رسالت می پیمود وشهزاده احمدعلی میرزا اورا رخصت خوارزم داده اقتفای تورهٔ ازیمعنی شرمسار کشته بانشهزاده راه موالفت اختیار نمود وبزرکان ترکمان تکه وساروق را برسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده کردیده اظهار اطاعت کردند وشهزاده اسرای شانرارها داده یلنك توش خان و محمدخان قرائی نیزچنین اطاعت زمین ضراعت سوده فرمان پذیر شدند ودرخلال این احوال حاجی فیروز الدین که ازدیر باز درتربت حیدریه اقامه داشت درین وقت که شاه پسندخان جنانچه آنفاً اشارت رفت روانهٔ مشهد شده بود درآنجا که رسید خبر فوت شاه محمود را شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کند بعد ازچندی راه تربت حیدریه برکرفته نزد حاجی فیروز الدین شد واورا ازانجا باخود برداشته درترشیز برد تااز نائب السلطنه عباس میرزا که بآهنك تسخیر ممالك ترکستان وافغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعدرهسپار خدمت نائب السلطنه کشته حکومت هرات را ازنزد او برای حاجی فیروز الدین حاصل نماید ودرین ایام خسرو میرزانیز بامر نائب السلطنه بالشکر راه ترشیز برکرفته بود که محمدتقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز زاکه از رفتن درنزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بود کوشمالی بدهد قضارا درشبکه خسرو میرزا داخل قلعهٔ سلطان آباد شد بتاریکی شب یکتن از نوکران حاجی فیروزالدین بطلب آب ازمنزل برآمده چون بیوقت بود کرفتار قراولان سپاه خسرو میرزا شد وحاجی فیروزالدین خبریافته ازشجاعت افغانی باشمشیر آخته برقراولان تاخته ایشانرا نشناخته مقتولش ساختند واین واقعه درماه رمضان سنه ۱۲٤٦ هزار ودوصد وچهل وشش بوقوع پیوست .

قتل حاجی فیروز الدین

(وقائع سال هزار ودویست وچهل وهفت هجری)

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

درین سال شاه شجاع راکه ازدیر کاه درلود هیانه اقامه داشت داعیهٔ تسخیر افغانستان درسر افتاده مکتوبی بمیر مرادعلی خان والی سندفرستاد وازوی معاونت خواسته او بمقاصدتش برخواسته پیام قبولیت یاری کردن داد وشاه شجاع درروز ششم رمضان سنه ۱۲٤۷ هزار ودوصد وچهل وهفت هجری از لودهیانه بیرون شده موضع موسوم بجودی را اقامت کاه ساخته باوجود تهی دستی بفراهم نمودن سپاه پرداخت وازین عزم اورنجیت سنکهه والی لهاور آکاه کشته ازراه تلافی مافات قاضی ملا محمدحسن خان خانعلوم را نزد شاه شجاع فرستاده پیاه داد که درینوقت که تسخیر ممالك موروثی پیشنهاد خاطر شاهیست اکر از طریق الفت کردار کذشته اورا قسم نسیان درکشند ووثیقهٔ دوستی مرقوم فرمایند هرآینه یك لك وبیست هزار روپیه نقد برسم مدد نثار قدم شاهی خواهد کرد وشاه پیاه اورا پذیرفته بعد میان عبدالصمد جوی کشمیری ومحمد شریف خان ضبط پیکی که ازجانب شاه شجاع درلاهور وامرت سر جهت انجام دادن بعض امور مأمور بودند ازطرف رنجیت سنکهه راه درکاه شاه شجاع برکرفتند وپس ازانکه تجدید عهد درمیان آمده رشتهٔ میثاق انعقاد یافت هردوتن رخصت شده ازجانب شاه عبدالشکور خان اسحق زائی بایشان همعنان وهمراه کشته نزد رنجیت سنکهه رفت وهمچنین دیکرایلچیان وراجکان نیز باشاه شجاع طریق موالات پیش کرفته رایت معاونت برافراختند انکاه شاه ازانجاراه برکرفته وارد مالیر کوتله شد ومردم آنسر زمین که همه افغانند ازطریق ایلی وقومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند وچون وارد

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستاده رنجیت سنگه، که آنفاً اشارت رفت بارای کشن چند وعبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمده درباب مداخ موعوده رنجیت سنگه، بعرض رسانیدند که بعداز عبور ازسهر سندواصل خزانهٔ رکاب شاهی خواهد شد وهردوتن فرستادگان رنجیت سنگه، رخصت مراجعت یافته شاه جاده پیمای صحرای ممروت گشت ودران سرزمین نواب جمال الدین خان قصوری پاپر ابراهیم خان حاضر رکاب آمده مورد الطاف شاهانه شدند ودرینجا کپتان کلادمارتین دید پلتیکل ایجنت لودهیانه وکپتان میکشن انگلیس نیز شرفیاب موکب شاهی گردیده شاه را نسبت بسیار دادند ودرموضع را تادتو ملاعبدالشکور شرف اندوز حضور گردیده جهت اهتمام بعض امور رخصت اعتساف لودهیانه یافت ودرمنزل بهاولپور بهاول خان ازسبب خورد سالی خائف گردیده التماس ملاقات منزدانه کرد وشاه التماس اورا پذیرفته بفاصله دوسه کروه از اردوگاه دوررفته باوی وهمراهانش ملاقات فرمود واونحفه وهدیهٔ بسیار ازقبیل اسپ واشتر وسیم وزرمسکوک وغیره اقشهٔ عیسه ویکضرب توپ پیش کشیده مخلع گشت وتاکه موکب شاهی رهسپار مضافات بهاولپور بود درعلوفه وآزوقه قصور نمود وانکاه که موضع کوت که محل مشترک میران سند وخیرپوراست فرودگاه لشکر شاه گشت میران سند ازراه اطاعت پیش آمده مراسم پذیره بتقدیم رسانیده عرض پرداز شده التماس کردند که ازپرتو وصول کوکبهٔ شاهی درشکارپور ودرنك ورزیدن درانجا مبادا مردم بلوچیه وغیره نزدیك ودورخائف گشته شر وشوری درمملکت اندازند پس احوط آنست که شاه اقامهٔ دائمی شکارپور را مقرون بصواب وصلاح ندانسته دردیکر جا اقامت کاه قرار داده هرچه ازنقد وجنس که برعهدهٔ مایکذارند درهمانجا رسیده انکارند .

ذکر اطاعت کردن وسر باززدن میران سند

(ذکر اطاعت نمودن میران سند وسرباز زدن ایشان)

از قبول اطاعت به تحریك انکلیسیان

وشاه که درین وقت مکنت واقتداری نداشت تاجار ملتمس سندیان را پذیرفته قبول اقامهٔ یازده روز را درشکارپور نمود وایشان چهل وهشت هزار روپیه پرداخته کرفته قرار دادند که بدو قسط واصل خزانهٔ رکاب شاهی نمایند ومقارن اتحال دیك نام انکلیس بانو کران واردوی کیشتی که همراه داشت بر طبق تسلی که کپتان کلاد مارتین دید و کپتان میکشن نامان انکلیس در صحرای ممروت چنانچه آنفاً مرقوم کشت بشاه داده ونیز گفته بودند که اردوی اندکی از دولت انکلیس ظاهراً باسم کمپنی اصلاح وباطناً بمعاونت شاه میرسد واردشده انکه شاه باو وسپاه خویش از آب عبور کرده درباغ شاه واقع شکارپور نزول فرمود وازانجا نیز بر خواسته در باغ شهزاده سلیمان فروکش کرد ومدتی از موعد قسط قرار داد اول سندیان کذشته پیشزی بخزانهٔ خالی از همه چیز شاهی نرسید تا که شاه و کیلان ایشانرا در لشکر کاه طلبیده مطالبهٔ وجه موعودهرا فرموده درجواب سخنان درشت ناصواب شنید واین درشت کوئی وسر باز زدن سندیان از اغوا والقای فرنکیان بود که میران سند را بفریفتند چنانچه از محالات ظاهری دیك و کیل نامان انکلیسی که یکی افسر فوج وتیك خواه شاه و دیکری بامیران سند معاون وهمراه کشتند ومذکور شده میآید بوضوح می پیوندد خلاصه میر مراد علی خان که مرد عاقبت اندیش وهنوز کرفتار دام حیلهٔ کسی نشده مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح زبان عجز والحاح پیش آمده بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض وانماس کرد که من طریق خدمت میسپارم ومنحرف از راه اطاعت قدم نمیکذارم اما شاه را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت وشتاب رفتن جائز نمیشمارم وهم این را صواب می پندارم که شاه از زشت خوئی ودرشت کوئی وکلامیخاطر چیزی رانداده ناشنیده انکارند ودر علاقهٔ متعلقهٔ نیازمند فروکش کرده طرح اقامت انداخته ترك توقف زمین متعلقهٔ میر خیرپور که رو از کفتهٔ خود برکاشته است فرمایند وشاه عرض اورا بکوش قبول شنیده دیکر چیزی نکفت تاآنکه موعد قسط دوم نیز بسر رسیده پیشزی واصل نکشت وبر علاوهٔ آن عمال وضباط میر خیرپور طریق (۱) اعتساف بر کرفته راه انصاف را روی شاه ببستند چنانچه بار کیر بکرایه بوی نمیدادند وبهزار زحمت ومشقت ووسائط ووسائل وجه هردو قسط را بوصول رسانیده هرچه می شنید

(۱) اعتساف براه رفتن وبیداد کردن

وعیدید تغافل کرده هیچ نمیگفت وهم شهار سپاه شاه افزونی کرفته بحدی رسید که تنخواه ماهوازه لشکرش بصد هزار روپیه انجامید واز عدم وجه ایفای تنخواه دلتنك کشته تاجار بتوسط سردار سمندر خان ومحمد شریفخان ضبط یکی نود هزار روپیه از ساهو کاران شکار پور قرض کرفت ونود هزار روپیهٔ دیکر از وجه موعدهٔ رنجیت سنکهه نیز رسیده فیالجمله مطمئن خاطر کشت واین وجه را به تنخواه سپاه داده بعد تحریض وترغیب میران سند وخیر پور تفاق در لشکر شاه افتاده باد یك نام انکلیس تعهد بستند که شاه را از میان بردارند واو خواست که کپیل نام انکلیس افسر حصهٔ دیکر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نکرفته بودند با خود یار کند واو نظر بیکدل بودن افواج ماتحت خویش که جانب دارشاه بودند رأی اورا نه پسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران ولایات نفوذ نیافته وامور بالتکل ایشان سرایت نکرده بود وجوهٔ نام انکلیس شریك اندیشهٔ دیك شده رائی کپیل را استوار نداشت ودر اثنای این ماجرا میرمراد علیخان که خیر خواه شاه بود بدرود جهان کرد وانکاه که بعض فرنکیان که افسران افواج شاه بودند باخیرپوریان یکجهت وهمراه کردیدند جرأت وجسارت خیرپوریان مزید کرفته مایل مقاومت بکوشتند وهر کدرا که ازراه ملازمت وطریق معاونتروی بسوی اردوی شاه می نهاد عریان وبیجان میکردند وازین جسارت خیرپوریان شاه برآشفته حکم کرد که مردم سندی راهر که باشداز عرض راه شکارپور ونواحی آن کرفته درسیاست کاه حضر سازند ومامورین شاه کاه کاه ایشان چنانچه اشارت رفت متفق ودرخفیه متعهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظر بختم شاه از مواقع هلاك ومساکن خوفناك ایشان را دور کردند که ایمن باشند تا که الهداد خان پیشخدمت بادوصد سوار مامور حفاظت کوبری کردیده از التماس اوحاجی هدایت الله خان لهو کردی پیشخدمت نیز باچهصد سوار وکل محمد خان رساله دار باهزار تن پیادهٔ جرار بهمراه اومقرر کشتند ودر روز رسیدن ایشان فوج اول ودوم سندیان بمدافعه ومقاتله پرداخته اکثر ایشان کشته کشتند وبقیة السیف هزیمت یافته حاجی هدایت الله خان از لشکر شاهو بقتل رسید وشاه پس ازشنیدن این ماجرا سردار سمندر خان باهزاری را باهزار سوار کشادهٔ خودش وچند رساله وچندفوج پیاده بکوشمالی سندیان تعین کرد وسندیان حشروازد حام تمام فراهم کشته بقرب بکهرسنکر سدید استوار کردند وسردار مذکور کاری از پیش نه برده همچنان مدتی بیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکر حیدر آباد ازراه امداد سندیان بکمك ایشان رسیده شاه بلشکر خویش امر یورش فرمود چنانچه حمله کرده جنك سخت درپیوست وبسیار کس را بخاك هلاك انداخته آخرالامر سید کاظم شاه مقتول وسندیان مغلوب کشته عدد کشتکان سندیان زیاده برهزار تن بشمار آمده از لشکر شاه قلیلی قتیل شد وچهار ضرب توپ از انواب ساعهٔ پادشاهی که درسند وبتصرف آنها بود وکار میفرمودند باتمام احمال واثقال سندیان بتصرف افواج شاهی درآمده مظفر ومنصور بعسکرکاه مراجعت کردند وهریك ازسران ودلیران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خلعت وانعام زرمفتخر کشت وازجمله سندیان پسران میرمراد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود مورد الطاف شاهانه کردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

فوت میرمراد علیخان

(ذکر آهنك کردن عباس میرزای نائب السلطنه)

(تسخیر هرات وافغانستان را)

ذکر عزم نائب السلطنه به تسخیر هرات وافغانستان

در خلال وقائع مذکوره و احوال مزبورهٔ سند چنانچه از پیش بشرح رفت که عباس میرزا نائب السلطنهٔ ایران بعزم تسخیر افغانستان وترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسیران ایران را از دست ترکمانان استخلاص نمود ودر سر زمین ترکمانیه شور و غوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران هرات خواست که نائب السلطنه را بخود دوست کرداند مکتوبات محمد خان قرائی را که برایش فرستاده ونوشته بود که این شورش نائب السلطنه در ولایت ترکمانیه محض دفع فتنهٔ ترکمانان وخوانین

خراسان یافتح قلاع قزلباش نیست بلکه غایت مافی الباب آن فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر بتوانی لشکری ترتیب داده روانهٔ تربت داری تامحافظت قلاع قزلباش نمایند ومن نیز جمعی را که باخود موافق ومتفق میدانم از خود رانده بحفظ وحراست هرات فرستم وحامل این مکتوبات وزیر یارمحمد خان بود که چون نزد نائب السلطنه رسید واز مطالعهٔ اوگذرانید در حال محمد خان را که آگاه گشته عزم فرار کرده بود بابرادرانش محبوس کرد وحکومت تربت حیدریه را بسهراب خان نامی از پیشخدمتان خود تفویض کرد وابراهیم خان هزاره را بنیابت او گماشت ومحمد خان را با خود برداشته درمشهد برد ومحبوسش نگاه داشت ووزیر یارمحمدخان فرستادهٔ شهزاده کامران را نیز درنخت حفاظت بنجاه تن از پیادهٔ نظام گذاشت که تا یکسره شدن کار هرات مراجعت نکنند وهمدرینوقت شاه پسند خان که بعد از قتل حاجی فیروزالدین از راه معاندت شهزاده کامران درنشا پور بعزم ملاقات نائب السلطنه رفته بود ازانجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده درحبس وزیر یار محمد خان جهت فتح هرات مبالغت نمود ومقارن ایحال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر یارمحمد خان ازراه حیله کس بنزد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر یارمحمد خان اعتماد واعتبارکلی دارند چنانچه باستظهار او مرا از عمل ودخل حکومت باز داشته اند هرگاه اورا محبوس دارند ممنون احسان خواهم شد وهمچنین وزیر یار محمد خان نیز از درکید وشیدگی ازراه خفا ازنوشتهٔ شهزاده کامران برای نائب السلطنه آگاه بود عرضداشت نمود که شهزاده کامران بامن معاندت دارد اگر رخصتم دهید درهرات رفته شهر وحصار آن را بدون پیکار بکارگذاران دولت ایران سپارم ونائب السلطنه بفراست از مکائدهٔ هردوتن دریافته وزیر یارمحمد خان را زیاده تر بحفاظت بداشت وفرستادهٔ شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یارمحمد خان را نزد خود طلبیده بوی گفت که مملکت افغانستان درزمان سابق ضمیمهٔ ممالک ایران بوده وپس از قتل نادرشاه احمد شاه سدوزائی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نهاده تاکنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست وباقی مملکت بخبطهٔ ربط وضبط پسران سردار پاینده خان درآمده است پس میباید که شهزاده کامران هرات را تخلیه کرده خود نزد شاه ایران آید وبا اینکه خطبه وسکه را بنام شاه ایران اجرا دهد ومالیات را بعهده گیرد که برساند وبمرش را برسم گروکان روانه داشته آسوده حال شود والا بقهر وغلبه هرات را بتصرف خواهیم آورد ویار محمد خان بواسطهٔ یکتن از ملازمانش شهزاده کامران را ازین گفتار نائب السلطنه آگاه کرد واو دراواخر سال هزارو دوصدو چهل و هفت هجری باز نامه ورسول نزد نائب السلطنه فرستاد که باوی چنان مدارا کنند که با اعمامش درایران موا ساهی کرده ومیکند تادرآینده هفتاد وپنجهزار روپیه که معادل پانزده هزار تومان ایران باشد باسم پیشکش روانهٔ مشهد مقدس نمایم بشرط آنکه دست از تسخیرهرات باز دارد والا ساختهٔ رزم شود ونائب السلطنهٔ ایران ازین پیام شهزاده کامران برآشفته تسخیر هرات را تصمیم عزم کرده حکم داد که افواج آذربایجان ومازندران واسترآباد حاضر مشهد مقدس شوند تا راه هرات برگیرند امادرینوقت نائب السلطنه بفرمان طلب درطهران رفته شهزاده محمد میرزا باپانزده هزار پیاده وسوار مأمور باقامهٔ مشهد وتهیهٔ اسباب سفر هرات شده میرزا موسی خان رشتی بوزارت ونیابتش معین گشت ونائب السلطنه خوانین فتنه جوی خراسان را بامرشاه درطهران برده از جمله محمد خان قرائی بادوتن فرزندان خورد سالش باقامهٔ آذربایجان مأمور گردیده دیگران درطهران مقیم وهریك باندازهٔ خطای خویش گرفتار عتاب الیم آمد وبعضی معفو شده نائب السلطنه بعد از درك سعادت ملاقات شاه رخصت انصراف حاصل کرده روز نوزدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۴۸ هزارو دویست وچهل وهشت هجری از طهران راه مشهد برگرفت .

ذکر لشکر کشیدن محمد میرزا جانب هرات

﴿ذکر وقائع سال هزارو دوصدو چهل و هشت هجری﴾

(ومأمور شدن لشکر ایران جانب هرات)

و نائب السلطنه از عرض راه خبوشان شهزاده محمد میرزا را فرمان کرد که برایت تسخیر هرات برافرازد چنانچه شهزاده محمد میرزا باشهزاده خسرو میرزا ولشکر آذربایجان ونجف علیخان شادلو وامیر علی‌نقی خان عرب

وامیراسدالله خان وغیره بامر نائب‌السلطنه که هنوز خودش درراه‌بود ازمشهد روی بسوی هرات نهادند وشهزاده ملک قاسم بن حاجی‌فیروزالدین مرحوم وشاه پسند خان که باشهزاده کامران طریق مغایرت می‌پیمودند بااین اردو همراه شدند وپس ازحرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خان را باسواره و پیادهٔ رکاب خویش ازعقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت و شهزاده اول وارد کهسان گردیده باآنکه وزیر یارمحمد خان درمشهد محبوس بودکسانش بحفاظت قلعهٔ کهسان پرداخته شهزاده را ممانعت نمودند وشهزاده بقهر وعنف قلعه را متصرف شده جمی ازپیادهٔ خراسانی را بحراست آن گذاشته راه هرات برگرفت وفتح قلعهٔ غوریان را متحمل نشده دربل غوره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد وشهزاده کامران پانصد هزار سوار ازدلیران کارزار افغان ازراه مدافعه روی محاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد وحاجیان درکنارپل مذکور باهم در آویخته فراوان خون یکدیگر ریختند وروزرا بحرب وضرب بسر برده شب هنگام هرکدام بمقام خود شدند وروز دیگر شهزاده محمد میرزا ازپل‌غوره کوچیده درنیم فرسنگی شهر هرات لشکر گاه ساخت ومیرزا ابوالقاسم خان که ازقفای شهزاده راه برگرفته بود دوهزار پیاده وسوار بقلعهٔ غوریان بازداشته خود باقیهٔ لشکریکه همراه داشت بمعسکر شهزاده محمد میرزا پیوست وشهزاده کامران چون شیرژیان باوجود قلهٔ قلیله حمله ورگشته ترددات مردانه نموده چون خصم قوی وبسیار بودکاری ازپیش نبرده پس داخل هرات شد ومتحصن گشته بقلعه داری پرداخت ودرین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را درمشهد ایام‌عمر سپری شده ازجهان درگذشت وسران سپاه ایران آگاه گشته باشهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان ونجف علیخان را درشهر نزد اوفرستادند وایشان رفته کارمحاربه رابمصالحه انجام داده میرزا موسی بلشکرگاه مراجعت کرد ونجف علیخان جهت (۱) اتمام قیود مصالحه و معاهده درشهر هرات توقف کرد بعد شهزاده محمد میرزا ازدور هرات برخواسته راه معاودت جانب مشهد برگرفت وامیراسدالله خان را امرکرد که دوصد خانه وار متوطن کهسان را کوچ داده باخود ببرد وخودش دراواخر ماه جمادی‌الثانی سنه ۱۲۴۸ هزارو دویست‌وچهل‌وهشت هجری وارد مشهد مقدس شدوپس ازوی نجف علیخان که در هرات درنگ کرده بود بایک نفیکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت گشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که از هرقراریکه وزیر یارمحمد خان شروط مصالحه و قیود معاهده را منعقد گرداند مقبول است و شهزاده محمد میرزا برطبق پیام اووزیر یار محمد خان اززندان نزد خود طلبیده اولاً از حبسیکه شده بود عذر خواسته بعد بااوچنین قرار داد که شهزاده کامران خطبه و سکه را بنام شاه ایران کرده هفتادو پنجهزار روپیه بانجماه طاقه شال نسج کشمیر برسم پیشکش بفرستد واو قبول کرده کس نزد شهزاده فرستاده ازقرار داد وقبولیت خویش آگهی داد واوبدون مساعدت‌نقد وجنس مذکوره‌را ازهرات در مشهد فرستاد وکار مجادله ومنازعه فیصل یافته جانبین مطمئن خاطر شدند

اتمام غمخواری کردن‌وهمت درکاری کهاتفاق وتوجه دلی کردن

(ذکر بقی پسران میر مراد علیخان مرحوم)

(وشورش لشکر شاه شجاع درسند)

ذکر بقی پسران میرمراد علی خان‌وشورش لشکر شاه شجاع

درسال ۱۲۴۹ هزارو دوصد وچهل ونه هجری چنانچه‌تمردنمودن پسران میرمرادعلی ازپیش اشارت رفت‌باوجود مراحم ملوکانه شاه شجاع باناظم حیدر آباد وغیره میران که سلسله جنبان فتنه وفساد بودند متفق وهمداستان شده بالشکر بسیار آهنگ پیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه از عزم ایشان آگاه گشته در روز چهاردهم‌ماه رمضان سنه۱۲۴۹هزارو دوصد وچهل‌ونه بعزم‌مدافعه ازجائیکه بود بااردوروبجانب لارکانه‌نهادهبیک منزلی شکارپور فرودآمد ونور محمد خان ومحمد نصیر خان وولدان میرمراد علیخان که ازراه ابلیت بامیر خیر پور وغیره معاون شده بودند ازراه عاقبت اندیشی صاحبزادگان سرهندی را که مرجع ومآب وضیع و شریف بودند نزد شاه‌فرستاده عفوتقصیر وعذرگناه خواستند والتماس شان بعرض قبول نیفتاده باردیگر استدعانمودند که محمد شریف خان ضبط بیگی‌را ازحضور نزدایشان کسیل‌دارد تاروفق مرام کاررا انجام دهد ودرین امرسردار

سمندر خان‌را نیز واسطهٔ بین ومصلح طرفین قرار دادند چنانچه اومربی حال‌شان گشته شاه را بفرستادن محمد شریف خان‌درنزد آنهاراضی ساخت ومشارالیه بامرشاه جانب لشکرگاه اوشان‌راه برگرفته صاحبزادگان سرهندی‌را باخودهمراه بردوامرمکنون خاطر آنان‌رامعلوم کرده بانواب بهادرخان که معتمد میران حیدر آبادومردم‌بلوچیه‌بود مراجعت کرد واوپس از شرفیابیٔ حضور شاه‌تمهیدات نیك بکار برده آتش غضب شاه‌را فرونشانید چنانچه عذر پسران میرمراد علیخان را پذیرفته چهار صدهزار روپیه بعهدهٔ آنهاوغیره میران سند گذاشته امرکرد که‌بخزانه شاهی‌برسانند تاسرزمین سند لگدکوب سپاه ودست خوش تاراج نشده رایات عالیات جانب قندهار دراهتزاز آید وازین امرشاه‌لشکر یانش که بطمع غنیمت مال ومتاع سندیان کمر معاونت بسته‌بودند آزرده دل ورنجیده خاطر شده افواج روهیله وهندی شورش آغازکردند ونزدیك‌بود که لشکر ازهم بپاشد ولیکن‌شاه بتدابیر حسنه ومساعی جمیله اطفای آن‌ثائره نموده بعدتاکیدکرد که احدی ازمردم روهیله وهندی‌را درفوج نگذارند

ذکر توجه شاه‌شجاع جانب‌قندهار

ذکر توجه شاه‌شجاع ازسندجانب قندهار

جون ازلشکر فرستادن عباس میرزای نائب‌السلطنه درهرات چنانچه مذکورشد دولت انکلیس را درخاطر ناگوار آمد که مبادا ازمسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خلایی درهندروی دهد پس مستر مکنیل ایلچی دولت‌شان که در طهران بود جان مکنیل نائب اول خودرا روانهٔ مشهد نمود که نائب السلطنه را ازقصدش بازدارد اماورا حیثی‌که مطابق عهد نامهٔدولت ایران وانکلیس باشد دردست نبودلاجرم بی‌نیل مقصودمراجعت کرد وکار هرات ازسبب فوت نائب‌السلطنه بقراریکه رقم گشت فیصله شد وکار گذاران انکلیس ازجواب نائب السلطنهٔ مرحوم اندیشهٔ دیگر ورزیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنك قندهار کرده ازلودهیانه ناسند آمده بود زیاده‌تر ترغیب وتحریض (۱) جانب قندهارش کردند واوباسی هزار مرد پیکار درواوائل ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۹ هزارو دوصدو چهل‌و نه‌هجری ازسند رو بجانب قندهار نهاد ودرعلاقهٔ متعلقهٔ محراب خان بلوچ رسیده وی‌پذیره‌برخواسته خواستهٔ (۲) وافر پیش کشیده درعلوفه و آذوقهٔ لشکر تفاعدنورزید وازسمر شدن خبراین سفر شاه هواخواهانش شاد خاطر گشته فوج فوج ودسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می‌نویسد که ازانبوهی لشکر بخاطر میگذشت که آیا کدام صاحب تخت وتاج چنین بحر مواج درتحت رایت خود خواهد داشت و اگر داشته باشد چگونه دیگری درمقابله‌اش علم مقابله خواهد افراشت وبااین چون همهٔ آن لشکر (۳) ایلجاری وازقواعد نظام عاری بودند افسوس دست میداد الغرض محراب خان بلوچ کسان وخویشان خودرا ازراهیکه پدرانش رفته بودند کنیل درگاه شاه نموده التماس کرد که بزرکان بلوچیه ازلجوجیت دست باز نکشیده سردرقید اطاعت من درنیاورند اگر دروقت نخست تنبیه وتهدیدآنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بملازمت رکاب حاضر آیم وشاه امرکرد که خود شما حاضر حضور شده رهسپر خدمت شوید تامردم بلوچیه قرایت ملازمت شمارا برکاب شاهی دیده ازسطوت قهرمانهٔ خسروانه مطیع ومنقادباشند والا هرچه دردل داری بجزای آن گرفتار خواهی آمد ومحراب‌خان بفریب دادمحمدخان غلجائی‌مختار کارخود که بادرداران‌قندهار قرایت داشت از آمدن سرباز زدوشاه درموضع شالوم‌ستك‌جهت استمالت محراب‌خان‌چندروز درنك‌فرمودشهزاده محمدتیموررابالشکرامرحرکت‌فرمود وانگاه که محراب‌خان‌راه اطاعت نه‌پیودازقضای‌شهزاده راه‌برگرفته سرزنش‌اوراامعطل بوقت‌فرصت گذاشت ودرعین راه‌نوردی ازرسیدن‌عرضهٔ شهزاده محمدتیمور مفهوم‌خاطر شاهی شد که‌مردم روهیله وهندوستانی که‌بااردورهسپارند بازطریق خلاف اختیارکرده نزدیك است که تیغ‌فتنه ازغلاف برکشند وشاه بسرعت باد وشتاب سحاب باسوار وشبگیر راه درنور دیده باردوی شهزاده رسید و آتش فساد آن دوجماعه ازرپانه زدن بازماند ومکشوف گشت که برانگیزندهٔ این‌ثائرهٔخلاف جهانداد‌خان بامیزائی بود که‌ازتقرب سردار سمندر خان بامیزائی بدربار شاهی حسدبرده کج‌روی اختیار کرده خواست که فتنهٔ استوار نماید امااز سطوت وهیبت پادشاهی چیزی نتراست وهمچنین دیگران که‌سلسله‌جنبان شور وفغان‌بودند جرأت‌نمی‌توانستند وشاه اگرچه‌از حال‌همکنان آگاه‌بود بحوصلهٔ عقلیهٔ

(۱) تحریض ضاد معجمه یعنی برانگیزا نیدن

(۲) خواسته متاع‌واسباب

(۳) ایلجاری باصطلاح‌مردم افغانستان فوج ملکی یعنی لشکر غیرنظام وبی تنخواه را گویند ۱۲

سلطنت وتقاضای وقت مدارا فرموده هیچ نمیگفت واگر کسی علناً پاس ولحاظ حکم پادشاهی رانکرده جسارت وجنایتی نمود بضرب چوب ادب میشد وازان جمله پاینده خان بن سردار مدد خان اسحق زائی روزی بغرب بارگاه شاهی بایکی ازخوانین کفتگو کرده بلاتحاشی دست بقائمهٔ شمشیر برد وشاه آگاه شده نخست حکم قتلش داد بعد بشفاعت خوانین درانی ازخون اودر گذشته محبوسش فرمود وپس ازچندی اخراج البلدش نمود خلاصه شاه شجاع ازانجا کهان ماجرا بوقوع پیوست اسپ عزم رانده در آخر ذی الحجهٔ سال ۱۲۴۹ هزارو دویست و چهل و نه هجری دربند ذاکر دواقع دو کروهی قندهار فرود آمد

(ذکر شاربهٔ شاه شجاع)

باسرداران قندهار ومحاصرهٔ حصار آن

ذکر محاربه شاه شجاع باسر داران قند هار

درظهر روز فرود آمدن شاه شجاع درموضع مذکور جمعی ازپیش تازان سرداران قندهار تاکنار لشکرگاه شاه اسپ رشادت رانده وسپاهی نشانداده افواج شاهی بعزم پیکار ودفاع ایشان برخواسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون ستیز و آویز راه مراجعت جانب شهر پر گرفتند وروز دیگر که غرهٔ محرم سال ۱۲۵۰ هزارو دوصدو پنجاه هجری بود شاه شجاع ازبند ذاکرد کوچیده متصل حصار نادر آباد فرود آمد تا اکر سرداران قندهار عزم کارزار کنند لشکرشاهی باستظهار دیوار قلعهٔ مذکور استوار وبایدار باشد ولی قندهاریان عزم رزم نکردند وشاه بعد اززوال آفتاب بارکاب نهاده تاقاصلهٔ کلوله رس توپ نزدیک شهر شده باصفوف آراسته بایستاد وقدری درنك کرده لشکر پانش آهنك یورش کردند وشاه نظر باینکه خصم پشت برحصار نهاد (۱) وهی بروی کار آید سپاهش را ازیورش بازداشت وباوجود آنهم اینطرف آنطرف دست بردی کرده اکثر ازاسپ و آدم قندهار یاراتلف نمودند تاکه سرداران قندهاررا غیرت کربیان گیر شده عزم پیکار کردند وهنکام عصر ناثرهٔ کارزار شعله ور کشته سردار سمندر خان بمیدره وخانزادکان درانیه درمیمنهٔ سپاه جای گزیده بمحاربه کرائیدند وبسیارتن ازیکدیگررا بخاك هلاك انداخته درهرحمله قندهار یانرا پس میساختند وبازهجوم آورده بجنك می پرداختند تاکروز بیکاه کشت وتاریکی شب حائل گردیده هرکدام بمقامش برگشته سرداران قندهار پس از درامدن بشهردیکر برنیامده متحصن شدند وافواج شاه اطراف شهر راکرفته بمحاصره پرداخته خودش همه روزه براسپ نشسته تاچن نزدیك شهر کردش وسپاهرا تاکیدی فرموده بعسکرگاه معاودت می نمود ولشکریانش سلامت کوچها آراسته خودرا بنزدیك شهررسانیده سنکرها برافراختند وچنان بغرب قلعه جای کرفتند که چنین سخن همدیکررا شنیده باهم مبارزت ومناظرت مینمودند تاکهاه آمدورفت قلعه کیان مسدودشده دواب ومواشی شان ازعدم علوفه کاه دیوارهارا خوردن کرفتند وازعسرت ساکنین بلد وحرفه وران را ازشهر بیرون کشیدند ومال ومنال صاحب ثروتان را صرف نمودن آغاز کردند وباینهمه مضایقت ومعاسرت کاه کاهی ازشهر بیرون شده وحمله کرده بازمیکشتند چنانچه روزی بعداز زوال آفتاب ازباب هرات خارج کشته چون تیر شهاب بسنکر محمدشریف خان مهمند که خالی ازدهن و آسوده نشسته بودند باشمشیرهای آخته بتاختند وشریف خان بدون آنکه سراسیمه شود ودست ازباکم کند بمدافعه پرداخته چندتن ازایشان را بخاك هلاك انداختند وشهریانرا بزیروتوپ وتفنك کرفته نکذاشتند که ازسنکر سر برآورند وازین آوای توپ وتفنك وهیاهوی مردان جنك شاه نیز برپاکی رزم نشسته تمامت سپاهرا امر بیاری وخود داری کرده چند دسته ازسوارهٔ نظامرا بمدد وپاری محمد شریف خان فرستاد وخود تاچن غرب سنکرها اسپ رانده دلیران سپاهرا تاکید خود داری وترغیب استواری همی نمود که چشم شهریان برروایت هیبت آیت شاهی افتاده کسانیکه ازشهر بیرون شده سرکرم مقاتله بودند دست ازجنك بازداشته لوای هزیمت جانب شهر افراشتند وبعضی از ایشان درعین کریختن قتیل وبرخی جریح کشته نبذی بشهر درآمدند وجمعی ازسواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم انقیاد جانب شاه افراختند وشاه ایشان را بادلیران سپاه خویش کههای شجاعت فشرده کارزشادت پیش برده بودند همه را ازعطای خلعت سرافراز ومتاز ساخت وکشتکان رزم کاهرا امر دفن فرموده زخم یافتکان را بمراهم مراحم ملوکانه التیام دادن آغاز نمود وبعدازان ازسبب مقتولین ومجروحین سپاه که لشکریان شان خشم ناك وانده کین

(۱) سستی کردن وسست شدن

گردیده بودند همه را حکم یورش داد که دروازهٔ حضرت جی و باغ سردار رحمدلخان را که بازشهریان هجوم آورده متصرف شده بودند بتصرف آرند و تمامت سپاه بامرشاه برهر دوجا حمله کرده باآنکه کاوله توپ و تفنگ ازبروج و بارهٔ حصار چون تگرگ میبارید رویرنتافته هردو موضع رامتصرف گشتند وسواره و پیادهٔ که درهردو مقام اقامه داشتند بعضی بادیگر انیکه ازشهر برای مدافعه برآمده بودنداز درهزیمت بشهردر آمدند و برخی سلام کرده بارهٔ دستگیرشدند وسلامیان نوازش یافته رهسپر خدمت شدند وپس ازحصول این فتح سرداران قندهار ازدست ازکارزار بازمانده پاداء فرستادن رسل ورسائل نهادندوباب ارسال مکتوب برامیلا محمد حسن خان خانعلوم که رابطهٔ سابقیت بااو داشتند کشادند ودرین اثناهمهٔ لشکر شاه شجاع ازدرانی وغلجائی وروهیله وهندوستانی که خود را چیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده التماس کردند که شب هنگام یورش برده شهررا مسخر نمایند وشاه ازفهم معانی حال واستقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جانداد چه باخود اندیشید که ضرب کاوله لشکرش بدیوار و از خصم بجان وتن مردان کار زار نشسته کاری ازپیش نخواهد رفت اما دلیران سپاه ازعزم خود باز نگشته استوار شدند واصرار همی کردند تا که اجازت یورش حاصل نموده شبی باآهنگ یورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتند وبعد ازتوپ اول ودوم مقررهٔ مستمره که هر کدام بمقامی مترقب و گوش باآواز هم بودند وصمت وسکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سپاه خود را بکنار حصار رسانیده پی همت بنرد بانها گذاشتند و شهریان که بواسطهٔ بعضی از غمازان عساکر شاهی ازین یورش آگاهی یافته خودرا بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد صعود دادن و برفراز حصار برآمدن پیش تازان لشکر شاه شجاع بزدن توپ وتفنگ پرداخته بضرب شمشیر امتناع همه را بزیر دیوار انداختند وبسیار کس را از مراتب نرد بانها که بمثابهٔ مور ازپی هم رو بالا بودند بضرب کاوخ وسنگ وریختن آب جوش داده نگونسار ساختند وباوجودآن که سپاه شاه هر گز راه پیش بردن نداشتند ازغیرت آنکه خودخواستار یورش شده بودند تاروشنی صبح دست ازهجوم آوردن وبازپس نشستن نکشیده بامدادان خائب وخاسر بسنگرهای خویش مراجعت کردند وازجملهٔ کشتگان بسیار ودلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادر زادهٔ سردار سمندر خان بود که همه باعث آه وافسوس شاه شدند و چون زمان محاصره ومحاربه طول کشیده بچهل ونه روز کشید خوانین غلجائی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان از مکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجیدرا ذریعهٔ مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش وکابلی سوگند درمیان نهاده که بمال وجان معاون وی باشند چنانچه بالشکر آراسته ازهردو کروه از کابل راه قندهار پر گرفته وزود است که وارد قندهار شود بنابران لازم ومتحتم است که شاه یکی ازشهزادگان را باچیزی ازسپاه بانسداد راه او گارد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که باطمینان خاطر بقیهٔ فوج همت بر تسخیر قندهار مصروف نماید وشاه که کینهٔ آرزویش اززر نقدنبود قوت لشکر فرستادن را باوجودیکه پنجاههزار تن سواره وپیاده درر کابش حاضر بود درخود ندیده رضا بتقدیر داد

ذکر ورود سردار دوست محمد خان در قندهار

﴿ رسیدن سردار دوست محمد خان درقندهار ﴾

(وهزیمت یافتن شاه شجاع)

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمد خان سمر کشته درافواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه حزم(۱) و احتیاط لشکرش را از چن شیر سرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمهٔ سیدو زائی را عسکر گاه قرار داد و از انجا نیز باندیشهٔ اینکه مبادا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندها رند در رسیده از قفا وقند هاریان ازپیش رو حمله ور گشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند و رخنه در استواری حصار روز کارش اندازند برخواسته خود درباغ عباس آباد و سپاهش ازسر پوزهٔ ده مؤسس ناچهل دختران فرود گشته ازوسط بیکسو شدند وبازنرد بانها ترتیب داده عزم یورش کرد ودرسحرشب بنجاهم محاصره دوباره برشهر حمله فرموده لشکریانش نرد بانها بپروج وبارهٔ دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند وازهمه پیشتر شخصی پر فرازشاه برج تورزائی برشده از جملهٔ پاسبانانیکه درانجا وبخواب بود یکی

(۱) استواری وهوشیاری

ازقبیلهٔ بارك زائی ازخواب بیدار گردیده دست بکوزهٔ پر آبی که نزدیکش بود برده سبك برسر اوزده اززیردیوار نمکون سارش ساخت واو درحین غلطیدن بدیگریکه بفراز شدن بود خورده باخود سرازیر کرد و همچنین یك بدیگری خورده همهٔ انانیکه دریك نرد بان پی‌هم با گذاشته بودند فرو ریختند بعد صدای شور وغوغا بالاشده جانبین بگلوله اندازی پرداختند ودران میان گلولهٔ ازجانب لشکر یان شاه بایشیك آقاسی حاضر خان فو فلزائی که دراندرون شهر وروی دلش بسوی شاه بود رسیده ازپا درآمد وسرداران قندهار ازنمکون سارگشتن او شادخاطرشده برزبان راندند که بیرقضا دوست را ازدشمن جدانمیسازد خلاصه اکثر ازبورشیان مقتول ومجروح گشته خانه‌نه(۱) مراجعت کردند ودر روز این شب سردار مهردلخان بامبرادرش کهندل خان‌مانند گ ازدلیران بالازنگنای محاصره بیرون گذاشته سنگرهائی افواج شاه را که درحدود باغ سرداران افراشته بودند بشکست و تابیگاه روز مذکور حمله های مردانه ودست بردهای دلیرانه کرده شب هنگام بشهر درشد وچون سرداران ازسبب محاصره وعلو نزدیك رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بمشورت پرداخته قرار دادند که همگنان ازشهر برآمده برخصم حمله و رشوند تاهر که را خدا یار گردد اختر طالع مدد کار آید پس در روز پنجاه ویکم محاصره برای نیرو آزمائی جمی ازسواران‌را بیرون‌فرستاده‌درجنبیکه سواری شاه ازگذارشهرجانب باغ عباس آباد میگذشت حمله کرده جنك درپیوست وزدوخوردی واقع گشته قندهاریان ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بی‌ثبات گشته پس نشستند وباآن سپاه شاه‌را زبون پنداشته روز سه شنبه بیست ودوم صفرسال۱۲۵۰هزارو دوصدو پنجاه هجری که روز پنجاه ودوم‌محاصره‌بود سردار رحمدل‌خان‌باسواره وپیادهٔ‌متعلقهٔ خویش‌ازشهربیرون شده‌راه گنتل بابولی(درج) پیش گرفت واز گنتل گذشته ازراه جلیران بمرغان وگندکان درعقب اردوی خصم رسیده بکمین کمین نشست وهمچنین سردار مهردل خان بامتابعانش ازدروازهٔ شکار پور برآمده ببرج علی وباغ بالا جانب شرقی‌لشکرغنیم‌را گرفته استوار بایستاد وسردار میرافضل خان باملازمان خویش اسپ رانده جانب تل سرخ وپوزهٔ پیرپای مال‌را که طرف شمال عساکر شاهی بوداقامتگاه قرار داد وسردارمحمد صدیق خان بن سردار کهندل خان بادستهٔ‌دوم ازفوج رکابی پدرش ازاثر سردار میر افضل خان راه برگرفت وسیدال خان پیارو خیل باخانجی خان ودیگر پیارو خیلان که اکثر افسر توپ خانه بودند باتوپها کوه سرخ را محل ایستادن قسرار دادند وخدای نظر خان ملما بادو ضرب توپ بکوه نگار برشده مقسام گزید وهمدر بحال سردار دوست محمد خان بقرار نوشتهٔ شاه‌شجاع کهدرج روزنامهٔ خویش نموده بالشکر شایان دررسیده باغ‌سردار رحمدل خان را فرودگاه ساخت وقبل ازانکه فرودشود باسردار کهندل خان که همراه تمامت سران قبائل‌درانی واحشام سیستانی ودوازده عراده‌توپ ازراه زیارت گاه کابل شاه‌طریق سافه‌روی سردار میرافضل خان‌را برگرفته بود درین‌گاه برج دروازهٔ توپخانه ملاقات وباهم مصافحه ومعانقه کردند وچون وقت تنك بود درنك نکرده بمجرد وصول وفرود آمدن سردار دوست محمد خان درباغ مذکور ازهمهٔ مامورین مواضع مستعدهٔ مذکوره بلمرهٔ‌ثانیهٔ جنك شعله‌ور گشت وسردار دوست‌محمد خان لشکرخویش را ترغیب جنك کرده بزدن‌توپ وتفنك گرائیدند ودرعین کیرودار باآنکه توپی از انواب شاه شجاع بصدمهٔ بارود ترقید افواج سردار دوست محمد خان عقب نشستند وشاه درسرا پردهٔ خویش شده اعیان‌سپاه از درانی وغلجائی وبلوچی وسیستانی انجمن گشته شاه‌ایشان را خطاب نموده فرمود که درینجا که اعداد سپاه‌باندازهٔ یك فرسنك پراکنده ومنتشر اقامه گزیده اند باخصم جنگیدن ازراه حزم دوراست وایشان سکوت کرده چیزی بزبان نراندند پس‌شاه باندیشهٔ خویش شبیخون اختیار کرده امرنمود که تمامت سپاه شبانگاه برخصم بتازند وسردار سمندر خان بااکثر ازسران سپاه یکجهت شده لب‌بساغ گشوده بعرض‌رسانیدند که ازشبیخون زدن بروزحمله‌نمودن نیکوتراست‌چه‌لشکر ازخستگی وگشا کش روز درشب استراحت‌حاصل‌می‌نمایند وبرای رفع‌خستگی شب‌فرصت‌نمیابند پس‌شاه عرض ایشانرا پذیرفته عزم‌رزم‌روز گردودرروز مذکور باوجودیکه تحشی‌می پنداشت وهم‌لشکرش ازشهر گهنه شاه حسین وچهل‌زینه تاکتل‌مورچه منتشر اقامه‌داشت لوای محاربه برافراشته همت برمقابله گماشت وازسبب‌پراکندگی‌سپاه خود دروسط‌اقامتگاه گزید تابهرجانب فتوری روی‌دهدازراه

(۱) خانه نامیدونی بجاء

معاونت ومعاضدت بدانسوی شود وچنین بهم در آویخته فراوان خون یکدیگر بریختند وچنددفعه یك بدیگر حمهور کشته درهر مرتبه سپاه سرداران را سستی روی داده پای پس می نهادند وبازهجوم آورده بجنك می کوشیدند تا که دراخیر چنان هزیمت یافتند که مغلوباً از شهرومنزل باغ در گذشته سردار دوست محمد خان لشکریان را هرقدر ترغیب بایستادن کردکسی گوش بسخنان اونداده برای فرار میدویدند وافواج شاهی از راه غابه بقرب حصار قندهار رسیده چهار ضرب توپ را متصرف شدند وچند مهار اشتر شهینك را باشهینك چیان زنده وسر بریده بدست آورده باچندسر دیگر که ازاعیان سپاه سرداران بریده بودند از حضورشاه گذرانیدند وبنظر همهٔ حاضران فتح شاه را حاصل وکار برمراد دل شد چنانچه خودش می نویسد که سردار دوست محمد خان رشتهٔ آمالش راباز یك وقندهاریان روز اقبال شان را تاریك دیده اواز کنار قلعه دورشد وایشان عیال خودرا سوار اسپ فرار کرده عنهم کریز کردند ودر چنین حالت سرداران واعیانیکه مواضع مستعدهٔ واقعهٔ اطراف سپاه شاه را چنانچه گذشت گرفته بودند دست بشمشیر برلشکر شاه حمله کردند وازان میان سردار میر افضل خان پسر خود شاه شجاع که اینوقت از حریکاه برگشته درباغ عباس آباد بیار کاهش نشسته بود تاخته اورا مغلوباً ازباغ بیرون ساخت و شاه ازواهمهٔ اینکه مبادا دست گیر شود ازراه ادبارودر بادیهٔ فرار نهاد ولشکرش چون اورا روی بگریز مشاهده کردند لاجرم دست از ستیز کشیده باتجادهٔ هزیمت نهادند وهر کدام جانب موطن و مسکن خود راه بر گرفتند واز جملهٔ افسران نامیٔ افواج نظامیٔ شاه جنرال کیل نام انکلیس که خودرا حامی شاه میشمرد دست گیرواسیر سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان گشت وتمام اسباب ومواشی و دواب وخیمه واثواب شاهی بتصرف سرداران قندهار وسردار دوست محمد خان در آمده شاه بیدستگاه باصدسوار بشکیر واوار روی بسوی هرات نهاد کشاید ازانجا مکنتی حاصل کرده دوباره آهنگ تسخیر قندهار کند وبدین امید ازرود هیرمندعبور کرده بکاریز اسحق زائیان عطف عنان نموده درسایهٔ درختان فرود آمد و استراحتی حاصل کرده روز دیگر وارد منزل دوستك شد ودرقلعهٔ مددخان اسحق زائی روزرا بسربرده هنگام شام راه برگرفته جائی درنك نکرد تا که بقلعهٔ واشیر رسید وازانجا علوفه و آذوقهٔ ضروریه برداشته داخل علاقهٔ متعلقهٔ علیخان بلوچ واقع سرحد سیستان شده ازانجا بدستیاری کد خدایان بلوچیه ناقلعهٔ لاش رسیده بخیروز درنك کرد بعد ازانجا حرکت کرده در عرض راه منزل اول علیخان بلوچ والیٔ سیستان وغلام رسول خان بن صالو(۱)خان اسحق زائی حاکم لاش وچون نزد شاه حاضر آمده تاموضع کده بملازمت رکابش راه درنور دیدند ودرانجا خود علیخان حاضر گشته درك ملاقات کردویس ازسه چهار روزصالوخان نیز حاضر شده شاه رانکلیف رفتن بلاش وچون کرد وشاه علیخان را بمخلعت گران بهانواخته رخصت مراجعت سیستان داده خودش باتماس وتکلیفیکه صالوخان کرد واردلاش وچون شد وازانجا اللهداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل برروییداد واقعهٔ قندهار نزد شهزاده کامران در هرات فرستاد واوازماجرای گذشته اندوهگین گشته حاجی فیروز خواجه سرارا که ازدیگر اعیان نظر بمحرمیت درنزدش فوقیت داشت باتحف وهدایا همراه فرستادهٔ شاه گسیل کردهٔ مکتوب نموده پیام داد که چون خط جدائی درین منصور نیست وهمهٔ علیقرمان براطاعتند میباید دردارالرقه قراه شده اقامه گزیندوا گرحاضر آمدن خودرا مدنظر داشته باشند نیز مضائقه نخواهم کرد وشاه دوماه درلاش وچون روز بیگاه کرده درایام توقفش اکثر از بزرك زادکان درانی چون علیم خان بن میر علم خان نور زائی باعم و برادر زادکانش و محمد عظیم خان بن زر محمد خان فوفل زائی وسیف الدین خان بن یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان بن میر آخور مهر علیخان اسحق زائی وغلام نبی خان بن عسلم خان عسلیزائی و غیره بزرك و کوچك ازراه اطاعت حاضر درگاه شاه شدند وپس ازانکه مکتوبات متوالیه و متتابعهٔ شهزاده کامران در باب اقامه گزیدن شاه بقراه عطف اعه اش پیوست از اصرار اولاش و چون را ترك کرده وارد فراه شد و در انجا تصمیم عزم کرد که جمعی فراهم آورده بخلاف آنانیکه درنزع هراتش از تصرف شهزاده کامران ترغیب وتحریض میکردند قصد قندهار نماید ومقارن اینحال مکتوب خسرو میرزا والی خراسان نیز از مشهد متتابعاً بصالو خان همیرسید که شاه را باخود

(۱) صحیح بلفظ افغانی صالو تصغیر صالح است

در مشهد آرد تا کار برمراد کند واو شاه را ترغیب بسیار برفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتیب خوانین درانیه واو یماقیه نیز ازراه خفا بشاه رسیده ومیرسید که عزم هرات کند وآنولایت را متصرف شود وشاه بخود اندیشید که مبادا بغرض جوئی خوانین درانی و هراتی بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار شاهزاده کامران باشد وهم بدل جایداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع از ستیزیدن باخصم عاجز آمده بخرابی خانهٔ خویش پرداخت باری باین اندیشها ترك رفتن مشهدو هرات کرده ازراه ریگستان طریق کیج وبلو چستان برگرفت که در انجا مکنت و اقتداری بدست آورده بعد قصد قندهار وعزم کارزار کند واز جادهٔ بکوا قطع بیابان ومنازل کرده بعداز چهارده روزوارد موضع مذکور واقع قرب کلات نصیر تعلق محراب خان بلوچ شدوازانجا حرکت کرده تابش آفتاب جاشت را درمنتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده جاشتگاه روز دیگر درنخلستان واقع قاصلهٔ یکمیل بکلات فرود آمد ومحراب خان بلوچ خبریافته حاضر حضورش شدودرمنزل خویش دعوتش کرد وشاه بالتماس اودر جاشگه تماکرد نزول فرمود وسرداران قندهار ازراه نوردی اوبجانب بلوچستان آگاهی یافته سردار رحمدل خان را باپانصد سوار بتعاقب گماشتند چنانچه مقارن وصول ونزول شاه شجاع درنزد محراب خان بلوچ وی در موضع گرگ واقع شش کروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه ومحراب خان شد وشاه سواران همراهش را امر مهیاشدن بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که ازانجا مراجعتانه اش دعوت کرده است ومحراب خان سواران شاه را از مقاتله بازداشته گفت که ازانجا همچنان که آمده است اگر مراجعت کرد فهوالمطلوب والا اورا به نیروی بازو معاودت خواهم داد اینرا گفته راه شفاعت برگرفته نزد سردار رحمدل خان شد وازدر ضراعت سخن رانده اورا ازدست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط باینکه اورا درخانهٔ خویش دیگر درنك نداده بگذارد که آهنك دیگرولایت کند وسردار رحمدل خان شش روز درآنجاتوقف ورزیده کمال آدمیت ومهمان نوازی از محراب خان دیده تحفه و هدیهٔ شایان گرفته مراجعت کرد و محراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت ازشاه التماس کرد که شهنواز خان وفتح خان در نزدم محبوس بودند وهم دوتن از زندان گریخته داخل ایل والوس عسلاقهٔ کیج شده باتفاق و اعانت سردار سمندر خان لوای شورش افراخته اند امید آنکه بتوجه شاهانه اطفای این نائرهٔ فتنه شود وشاه عذربیدستگاهی پیش آورده بتسلیات زبانی مطمئن خواطرش ساخت وبعد از چند روز براه درهٔ موله رایت حرکت افراخته پس ازنه روز درموضع کوتر و فرود آمد وسردار سمندر خان را که باشهنواز خان وفتح خان درشورش همدستان شده ومحراب خان دفع آرا التماس کرده بود بذریعهٔ مکتوب نزدخود خواسته آندوتن دیگررا که درچاك سرگرم مقاتله ومجادله بودند پیام داد که تاورود مو کبشاهی دست ازمحاربه بازدارند وسردارسمندر خان حسب الخواهش شاه حاضر آمده آندوتن دست از جنك بازکشیده پیام شاه را وفق نگذا شتند تا که شاه وارد چاك گشته بپاس خاطر محراب خان که اورازبانی تسلی داده بود آندوتن را بادیگر بلوچان که داخل غمار(۱) فتنه بودند بدایرشاهانه مستمال ساخته خود بقراهم کردن لشکر پرداخت وسمندر خان نقیض عزم شاه شده گفت که درچنین حالت بی استعدادی جمع آوردن لشکر نزدخرد متعسراست زیرا که قبائل واحشام (۲) ایقام را داب آنست که امروز آبوهی پیش آمده فردا کروهی پس میروند و مبالغ کثیر بصرف شان رسیده معاون وغم شریك کس نشوند وخصم آگاه گشته درپی مالقند وما کوه نشین وبادیه گرین شویم وهم وقت آنقدر وفا نکنند که افواج نظام شکست یافتهٔ قندهار خبریافته فراهم آیند پس یامردم الوسی درمقابل خصم چیره دست ایستادن جزاز شکست یافتن چیزی دیگرحاصل نخواهد گشت وشاه ازدلائل اوفسخ عزم کرده سردار سمندرخان را که درحالت این گفتارش تب عارض شده بود رخصت فرموده در سیوی نزداهل وعیالش رفته قالب از روح تهی کرد وشاه ملازمین رکابش رااز دفن اوکرده تاسف وحسرت بسیارنمود وعیالش را باقامهٔ چاك امرکرده خود بادل پرآرزواز آنجا جانب لودهیانه رو نهاده وارد لارکانه شدوچند روز جهت رفع خستگی وحصول استراحت درانجا درنگ کرده درایام توقفش میان خیرپور وزرکان حیدرآباد حاضرحضور شاه شده هریکش دعوت منزل وخانهٔ خویش کردوشاه بنابرزیارت

(۱) غمار بضم اول بمعنی آبوهی و بسیاری آب و بسیاری مردم

(۲) احشام خادمان و لشکریان

فوت سردار سمندر خان

مزار لعل‌شهباز حیدر آبادرا پر کرده روی بدانسوی آورد ودرروز بیست‌ونهم ماه‌رمضان سال ۱۲۵۰ هزارو دوصد ونجاه هجری درباغ میرزین العابدین بکنار نهری فرود آمد وپس از حصول استراحت وادای وظائف زیارت واخذ تحفه وهدیه از میران آنولایت از جادهٔ جلیر و بیکاتیر رهسپار لودهیانه گشت ودر روز هفدهم ماه ذی‌القعدهٔ سنه ۱۲۵۰ هزارو دویست ونجاه وارد آنجا شده بفکر فراهم نمودن سپاه پرداخت .

ذکر ازدست شدن پشاور

ذکر متصرف شدن رنجیت سنگهه

شهرپشاور ومضافات آنرا

وهمدرین سال بخلال احوال مذکوره رنجیت سنگهه که باشاه شجاع معاهد ودرتسخیر ملك موروثی اورا معاضد گشته و باسردار سلطان محمد خان چنانچه ازپیش رقم گشت معاند بود لشکر جانب پشاور کاشته باسردار موصوف طرح مقاتله انداخت وجنگها کرده پشاور را بقهر وغلبه متصرف شد وسردار سلطان محمد خان‌ازراه هزیمت درعلاقهٔ باجور رفته اقامه گزید وهری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه بایالت پشاور پرداخته بقیهٔ ولایات مشرقی افغانستان را که تاایندوقت بدست غاصبانهٔ سکهان درنیامده بودند همه را درتحت تصرف آورد و سردار دوست محمد خان پس از انهزام شاه شجاع دوماه در قندهار توقف کرده نائب عبدالصمد خان تبریزرا که ذکر اساس تهادلش لشکر نظام‌را درکابل ازپیش بشرح رفت بسبب آنکه یکنفر ازسپاهیان نظام درمحاربهٔ شاه‌شجاع ازپیش روی اوفرار کرده واوخود سربتویش پرانیده بود اخراج البلدش فرموده‌بعد برادرانش راوداع نموده بکابل مراجعت فرمود واز ماجرای پشاور بسی متألم گشته عزم استرداد کرد وبتهیهٔ سامان جهاد پرداخته آوازهٔ لشکر کشیدنش را جانب پشاور درافواه انداخت ودرخیال سردار امیرمحمد خان برادرنیکوسیرش رااجل‌موعود دررسیده بعمرچهل ویك‌سالگی بدرود جهان فانی‌کرد ودرکنار غربی‌مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت واین یك بیت که‌تاریخ انتقال اوست درذیل ابیات‌چند بلوح مرقدش منقروحکك گردید بیت

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که بیست است ازان کاسته‌شدباقی (۱۲۵۰) ماند

۱۲۷۰

گفتا که دل زحکم بگیر آنکهی بکو رفت ازجهان امیر محمد سوی جنان

وفوت او باعث سوگواری سردار دوست محمد خان شده ازعزمیکه پیشنهاد خاطرش بود بازمانده بمانم داری مشغول گردیدوتاسال هزارو دوصدونجاه‌وسه بابدامن اصطبارپیچیده لشکر کشی‌اختیار نکردتا که بادغرور بکاخ دماغ هری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه که برعلاوهٔ منصب سپهسالاری حکومت پشاور نیزداشت وزبده آهنگ تسخیرکابل کرد وبسردار دوست محمد خان نامه وپیام فرستاد که درکتاب اهل هنود مرقوم ومندرجست که درین تاریخ لشکر سکهه برکابل حمله کرده آن ملك را مسخر مینمایند وهرکه سرازربقهٔ اطاعت ایشان باز زده رقبهٔ انقیاد فرونیارد بآتش قهرکونهٔ احوالش تافته گردد پس سزاوارت آنست که روز کارت راجتنابهٔ سردار سلطان محمد خان برادرخویش تباه وسیاه نساخته ازراه متابعت پیش آئی و کابل را بخاکساری والا پرده اعتبار خودرا دریده وپشت دست را بدندان حسرت گزیده مشاهده خواهی کرد وآنوقت نزد ماوقاری نخواهی داشت واز مطالعهٔ این ومسامعهٔ این سردار دوست محمد خان بسی برآشفت .

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان بسالاری برادر و پسرانش جانب پشاور

ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان

بسالاری برادر و پسرانش جانب پشاور

درسال ۱۲۵۳ هزارو دوصدو پنجاه وسه سردار دوست محمد خان در جواب نامه وپیام هری سنگهه اعلام فرموده اعلان جنگ‌داد وسردارمحمدافضل خان‌ومحمد اکبرخان پسران‌ونواب عبدالجبار خان برادر خودرا بالشکر شایان از کابل‌جانب پشاور گسیل نمود وازانسوی هری‌سنگهه اعلام‌سردار دوست محمد خان‌را خوانده بعزم‌رزم ازپشاور جانب کابل راه برگرفت و انگاه کهابا لشکرش درموضع جرود واقع یکمنزلی پشاور فرودآمد ازینطرف سردار محمد افضل خان بابرادر وعم وسپاهش بمنزل لوارك واقع اندرون درهٔ خیبر رسیده فرو کش

کرد ومقارن ایحال حاجی خان کاکری روی دل بسوی هری سنگهه کرده بواسطهٔ یکی ازافغانان خیبری ازراه خفا پیام داد که دروقت استوار شدن هنگامهٔ پیکار بهر جانب ازمعرکهٔ کارزار که باشد رو ازلشکراسلام برتافته بسوی هری سنگهه شتابد تاریخهٔ دردیوارثبات سرداران افتاده رواز جنك برتابند وروز دیگر سردار محمدافضل خان بامحمد اکبر خان وجمی ازدلیران طرف دست راست جای گزیده سردار شمس الدین خان باگروهی بسافهٔ لشکر قرار گرفت ونواب عبدالجبار خان باانبوهی درقلبگاه ایستاده میسره را بابسیارتن ازمردان کار بحاجی خان کاکری گذاشته قراردادند که چون هری سنگهه ولشکرش حمله ورشوند حاجی خان ازجانب چپ وسرداران ازطرف راست باشمشیر آخته برقلبگاه لشکر هری سنگهه تاخته تاکشته نشوند وباخصم را ازپیش برندارند روی برنتابند انگاه جانبین بجنگ پرداخته نائرهٔقتال شعله ورگشت ودرنخالت حاجی خان کس نزد هری سنگهه فرستاده ازبودنش درمیسره اورا آگاهی داده ازجانب خود مطمئنش ساخت کهدلیرآنجمله کندوبدل هراسناك نگردد وهری سنگهه این پیام اورا برونق مرامش دیده بیباکانه یورش آورد وسردار محمدافضل خان وسحمد اکبر خان وسردار شمس الدیخان ونواب عبدالجبارخان کهرکدام درمقامی بعزم رزم جای گزیده بودند دست بشمشیر حمهور کشتند وحاجی خان کاکری مطابق پیامیکه بهری سنگهه داده وترغیب بیورش آورده بود همچنان ایستاده بجنك اقدام ننکرد وایشان باخصم در آویخته خونهاریختند ودر عین کشش وکوشش پی ثبات نواب عبدا لجبار خان لغزشی کرده قدری ازمعرکهٔ کارزار برکنار خزیدوسردار محمداکبر خان اورادیده ازدر معاضدت جانب او تاخته پایدار واستوارش ساخت وتایازده روزهمه روزه ازبام تاشام بمقاتله ومحاربه بسررفته غالب ازمغلوب امتیاز نگشت تاکه روز دوازدهم جنك سخت در پیوسته لختی بلشکراسلام شکست افتاد وهری سنگهه بایش تازان سیا هش دلیرانه تاخته گروه اسلام را ازپیش برداشت ودر چنین حالت که سپاه سرداران رودر هزیمت بودند سردار محمد افضل خان نظردر قفاء انداخته لشکر غنیم رادر بین افواج سواره وپیادهٔ اسلام سر کرم تاخت وتازواز لشکر کاهایشان جدا مشاهده نموده از غیرت ترك هزیمت کرده چپ وراست تاخته وبهر سوی مرد ومرکب بخاك هلاك انداخته سردار محمد اکبرخان نیز برادرش را کرفتار ستیز و آویز دیده عنان از کریز باز کشیده برخصم حمله ور کشت ودر عین کیر ودار باهری سنگهه دوچار شده ویکدیگررا شناخته باهم در آویختند وتیغ حواله یکدیکر کرده پس ازردو بدل بسیار سردار محمد اکبرخان چیره دست شده بضرب شمشیرش ازپادر آورده فتحیاب گشت ودرنخالت سردار شمس الدیخان راکه رودر کریز داشت ملا اسمعیل نامی ازسر کر دکان پیادهٔ ساخلو آوازداد که ای سردار اسلام راضرق کردی عنان تکاهدار وسردار محمدا کبر خان بهوش او جواب داد که بکوشید و دست ازجنك مکشید کهدلیران پایدارند و آواز توپ وتفنك برقرار چنانچه سردار محمدافضل خان پی ثبات فشرده واکثر هزیمتیان بدو پیوسته باستظهار اوسر کرم پیکار بودند وسردار محمد اکبرخان بعد ازقتل هری سنگهه بقیهٔ سپاه اوتاخته همه راهزیمت داد وسکهان سالار خودهارا مقتول ولشکر اسلام را چون سیل روی بسوی ایشان دیده مخذ ولانه راه فرار برگرفتند وسرداران تعاقب نموده ایشان را زده وکشته تاقلعه جمرود رسانیده بمحاصره انداختند وچندفرد کاورا ذبح کرده درتالا بیکه بقرب قلعه بود وسکهان آب ازان برمیدا شتند انداختند که سکهان آب برنداشته از تشنکی قلعه را فرو کذارند ودر عصرا یروز ازکرم بیغایت آلهی که سپاه و سفید را روی امید بسوی اوتعالی است باران شدیدی باریده کولی راکه دران نزدیکی بودپر آب کرد وسکهان ازفضل قادر کار ساز از آب بی نیاز شده درقلعه داری محکم واستوار کشتند وروز دیکر که هردو لشکر از کشته شدن هری سنگهه خبر یافتند سکهان قلعه را کذاشته داخل پشاور شدند وسر دارن که از حصول فتح خورسند وشاد مان کشته بودند عزم کردند که برسر پشاور تازند اما نواب عبد الجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته کفت که صواب آنست که درهمین جا که متصرف شده ایم درنگ کرده ماجرا را خدمت سردار دوست محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن بر پشاور ویا مراجعت کردن جانب کابل را التماس کرده هرامریکه صدور یابد بعمل آریم تا اکر نقصی روی دهد موردعتاب نشویم ودیکران سخن اورا پذیرفته نامه فتح فرستاده

نقل دست خط اعلیحضرت (سراج الملة والدین) اینکه اززبان بعضی مردم کهن سال شنیده ام که هری سنگهه بر پشت پیل سوار بود وتماشای جنك را میکرد که ناکاه کلوله بر مقتل او رسیده فوت شد وقاتل معلوم نشد

اجازت یکی ازپیش رفتن ویامراجعت نمودن خواستند وازوصول مژده نامهٔ فتح سردار دوست محمد خان نخست نامهٔ که مشعر برالزام رنجیت سنکهه ومشتمل بر برهان لشکر کاشتن وحجت بگوشمالی دادنش بود از کابل نزداو فرستاد که نظر بسؤ کردار ورفتارت که بروی کار آوردی لازم آمد که مکافات افعالت درکنارت نهاده آید وساخته جنك باش که متعاقب این مکتوب سیاه دیگر از کابل رامکوب نمودنت برگرفته وارد آلسر زمین خواهد شد ورنجیت سنکهه ازدر معذرت پیش آمده ازروی ضراعت نسبت خطاکار را بهری سنکهه نموده خودرا ازماجرای گذشته بیخبرمکتوب کردوهم اشعاردوستی نموده اظهارفروتنی درمیان آورد وازینکه پشاور را باولایات پنجاب و کشمیر ودیره جات تغلباً متصرف شده بود تغافل زد وسردار دوست محمد خان از معذرت خواستن وضراعت نمودن او دربنوقت پهمان قدرا کتفا کرده سرداران راباشکر طلب کابل فرمود وحاجی خان را ازخیاتی که کرده وباهری سنکهه طرح موافقت انداخته بود اخراج البلد نموده نزد سردار کهندلخان رفت

(ذکر جلوس سردار دوست محمد خان برتخت امارت کابل)

ذکر امارت امیر دوست محمد خان

درسال ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه وچهار هجری سردارسلطان محمدخان کازتغلب رنجیت سنکهه پریشاور چنانچه گذشت فرار ودر باجور قرار گرفته بود از فتحیاب شدن سردار ران ونامه عذر خواهی فرستادن رنجیت سنکهه نزد سردار دوست محمد خان آگاه وامیدوار گشته ازباجور بعزم استمداد جستن از سردار دوست محمد خان دراسترداد پشاور راه رجا بسوی کابل برگرفت وبشرف دیدار برادرمهٔ کورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمدخان رابسبب گریختن اواز کابل در آئینه خاطر نشسته بود زدوده گشت چنانچه ازدر لطف باوی سخن راند وباهم مشاوره کرده کمربامانت او واسترداد پشاور بربست ومردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد واظهار استرداد پنجاب وپشاور وغیره کرد وعلمای ملت که جهادرا بوظائف شباروزی ازحضرت عزت جل اسمه خواستارند وکشتن وکشته شدن را درراه دین مایهٔ پیروزی وحاصل زندگانی خود میدانند ازراه شوق وشغف انجمن گشته بعرض رسانیدند که امرجهاد منوط بوجود امیرونصب لوای امارت است آنگاه چنین شخص را سزاوار است که سکه وخطبه بنام خود کرده علم جهاد برافرازد تاهر که ازامر ونهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا ورسول کرده است ودیگرانرا لازم ومتحتم است که اطاعت وانقیاد نموده مخالفین را که پذیرای امرونهی اوانشوند تنبیه وسرزنش کنند وبدلول کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سر از اطاعت اوباز زده خود را در ورطهٔ خزی وخواری نیندازند وایشك کسیکه این رتبت را شایانست شمائید زیرا که رای صائب وفکر ثاقب شمار است پس سردار دوست محمدخان ازبیان علماء وصوابدید جمعی ازشرفاء که خیرخواه اهل اسلام ورؤسای قبائل خواص وعوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته درانمك زمان کار امارت را پیراسته ساخته وبرتخت امارت جلوس فرموده رؤس منابر ووجوه دراهم را بنام نامی واسم گرامی خویش مزین ومروج نموده سجع سکهٔ زرابدین بیت منقور منقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنك جهاد کمربست وزد سکه ناصرش حق باد

وپس از جلوس برتخت امارت آهنك جهاد کرده باشصت هزار کس از سواره وپیادهٔ پادشاهی ومردم ایلجاری الوسی لوای سعادت انتمارا بعزم جهادوغزا از کابل جانب پشاور شقه کشافرمود وازانسوی رنجیت سنکهه ازگاهی حال آگاهی یافته ازلاهور واصرت سرو کشمیر ودیگر توابع خویش قریب صدهزار مردیکار باچهار صد عراده توپ درزیر رایتش قرارداده ازلاهور جانب پشاور راه برگرفت وامیر کبیر در موضع شیخان ازمضافات پشاور رسیده لشکرگاه ساخت ورنجیت سنکهه نیزدر رسیده بمقابل اردوی امیری فرود آمد وچانین چندروزدرنك کرده آخر الامر امیر کبیر ازمشاهدهٔ انبوهی سپاه وآراستگی آلات حرب وکثرت ادوات رنجیت سنکهه بخود اندیشیده بدل قرارداد که دراول امارت که سامان درستی بدست ندارد اگرکاری ازپیش رود فهو المرصول بالمطلوب والامغلوب گشته تاکابل لشکراهل هنود لهاقبش خواهند نمود پس نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دل خواه

و آراستگی آلات حرب و سپاه راه جهاد و غزا پیش گیرم و بدین اندیشها از انجا بکابل مراجعت فرمود و سردار سلطان محمد خان با سردار سعید محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بمراجعت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی با رنجیت سنگه پیش گرفتند و بتوسط و میانه روی ابوطویله نام فرانسوی چنانچه قصهٔ او گذشت باوی طرح مصالحه انداختند و هرچه رنجیت سنگه بردهٔ ایشان نهاد از قلت بضاعت و عدم استطاعت مجبورا برعهده گرفته محتمل که بشایبهٔ شاه شجاع که در لاهور زجراً باو خط داد خطوا گذاری پشاور و دیره جات را هم کرهاً بدو داده باشند زیرا که رنجیت سنگه باوجود اسیلا و تغلب محال(۱) اشنغر و دو آبه و نوشهره و کوهات را تا تل بلند باسم جایگیر بدیشان مفوض داشته ایشانرا باخود برده در شاه درهٔ لاهور جای نشیمن داد و هفتاد هزار روپیه تانک شاهی نیز برسم جو خوره برای ایشان مقرر و معین کرد و خلاصه تا سال هزار و دوصد و شصت و شش در انجا روزبسر برده بکابل آمدند که انشاءالله مرقوم میگردد

(۱) باشد تکر

﴿ ذکر لشکر کشیدن اعلیحضرت محمدشاه قاجار جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

درخلال احوال مذکوره سال ۱۲۵٤ هزار و دوصدو پنجاه و چهار هجری محمدشاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن ارادهٔ او اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور و پنجاب و کشمیر و سند پیشنهاد خاطرش بود از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و سردار شمس الدین خان از هرات که اینوقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام برطبق مرام خویش نامه و رسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که در تسخیر هرات و تدمیر شهزاده کامران کار بتأخیر نیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هریك را باجواب مرقومه رخصت مراجعت داد و درضمن اینماجرا شهزاده کامران آهنك تسخیر سیستان کرده حاکم آنجا از خوف و هراس او نزد شاه ایران رفت و او همهٔ رو داد مسطوره را معین و باور امر مکنونهٔ خاطر خویش دانسته نخست قنبرعلی خان ماکی را بایك قبضهٔ شمشیر یکلا قبضه اش مرصع بالماس بود از عقب فرستادگان امیرکبیر و سرداران قندهار نزد سردار کهندل خان برسالت فرستاد و خود در روز چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۵٤ هزار و دوصد و پنجاه و چهار بعزم هرات از طهران بیرون شده در باغ نگارستان بارگاه نصب کرد و حاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش باتمامت شهزادگان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده در پیرامون آن باغ خیمه زدند و میرزا آقا خان وزیر لشکرش بترتیب سپاه آذربایجانی و افواج عراقی و مازندرانی پرداخته بتهیهٔ علوفه و آذوقه مشغول گشت و شهزاده کامران حکمران هرات از عزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را با پنجاه طاقه شال نسج کشمیر و پانزده راس اسپ برسالت نزد او گسیل داشته در باغ مذکور شرف بار یافت و تحائفیکه باخویش برده بود پیش کشید و ملتمسات شهزاده کامران را بعرض رسانید که شاه اورا یکی از دولتخواهان دانسته عصیانی را که از در کذب نسبت باو نزد شاه باز داشته اند صدق ندانسته هر آئینه وجوه دنانیر و رؤس منابر را بنام شاه رواج دهد و بیرون از طریق اطاعت راهی نه پیماید بشرط انکه شاه زحمت سفر را برخود و سپاه جانب هرات جائز نشمارد و محمد شاه مسئول اورا بگوش قبول جانداده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیك شود از راه سلام پیش آمده بحکومت هرات بازداشته خواهد شد و شاه پس از رخصت دادن فرستادهٔ شهزاده کامران در روز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع الثانی از باغ نگارستان کوچیده روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درانك کرده بعد راه برگرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی در بسطام فرود آمده بیست روز توقف نمود تا که اعیان مملکت باسواره و پیادهٔ خود ها حاضر خدمت شدند و همدرانجا آصف الدوله والی مشهد حاضر حضور شاه گردیده بدلائل و براهین اورا ازین سفر مانع آمد اما چون اخبر سمر گردیده در افواه افتاده بود گفتار اورا نپذیرفته ازانجا اسپ رانده بمنزل خیرآباد نزول فرمود و چون وارد نشاپور گشت بیست روز توقف کرده بعد بارکاب نهاده ازمنزل تربت شیخ جامی حاجی خان آصف الدوله را با دوازده هزار پیاده و سوار نظام و نه عرادهٔ توپ جانب بادغیس مأمور نمود و اسکندر خان قاجار را باسواران قرائی نیز بااو همراه ساخت و خود در موضع سرجام فروکش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده در وقت ورودش جمعی

از دلیران افغان که بحفاظت وحراست قلعهٔ آن قیام داشتند از راه جنك پیش رفته باعباس قلیخان ایروانی که پیش روسپاه شاه ایران بود درآویخته رد وخوردی کرده چون اندك بودند مغلوب گشته بقلعه در آمده متحصن شدند وعباس قلیخان چند تن را از ایشان دست گیرنموده باچند سرکه ازکشتگان ایشان بریده بود برداشته از نظرشاه گذرانید وشاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزارو دوصدو پنجاه وچهار بکنار قلعهٔ غوریان فرود شده شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان که باجمعی از دلیران افغان بحراست قلعهٔ غوریان اقامت داشت درب قلعه را ببسته بقلعه داری پرداخت ومحمد شاه خواست که قلعهٔ غوریانرا همچنان گذاشته آهنگ هرات کند لیکن بالتماس افسران سپاه که فتح قلعه را خواستار شده بعرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی درین سپاه شاهی وواردنیکه ازمشهدبیاید خواهد شد پس همت برکشودن قلعهٔ غوریان گماشته اتواب صاعقه بار را بگلوله افشانی درآورد وقلعه گیان از کثرت وشدت گلوله باری اتواب درقلق واضطراب افتاده امان خواستند ومسؤل شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیر محمد خان باعجدحلیم خان و محمد طاهر خان ازقلعه بیرون گردیده شرف یاریافته مورد عفو شدند ومحمد شاه قلعهٔ غوریان را متصرف گشته اسدالله خان قائنی را بایك فوج خرا سانی مامور نگاهبانی آن نموده روز بیست وسوم ماه شعبان وارد هرات شده بقرب مصلی ومزار ابوالولید فرود آمده لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران ابواب شهررا ببسته استوار نشست .

ذکر تدابیر دولتین روس وانکلیس

﴿ ذکر تدابیر دولت انکلیس وروس ﴾

(ومآل اندیشی ایشان ورسول فرستادن ایشان نزدامیر کبیر)

مفصل این مجمل اینکه مستر مکنیل نام وکیل دولت انکلیس محرك توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته ازنامه ورسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزدشاه قاجار کشور هندرا در معرض خطر ملاحظه کرد که مبادا افغان باایرانیان متحد شده ازراه آنکه کشمیر ولاهور و پنجاب وپشاور را ازدست تغلب رنجیت سنگهه برکشند داخل هند نیزشده بمثابهٔ نادرشاه واحمد شاه نادهلی بتازند پس دروقت حرکت شاه‌ایران جانب هرات بااین نامه‌ایلچی دولت انکلیس که برای رفع خطرات مذکوره جدیدوارد طهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش جانب هرات منع کردند و درظاهر اغتشاش هندرا بزبان آورده باطناً سی‌شان بدان بود که دولت ایران باافغان متفق نشوند وسخنها رانده دلیلها گفتند اماشاه ایران نظر بنامه وقاصد فرستادن امیر کبیر وسرداران قندهار ایشان را درباب هند که داخل عهدنامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار وبیان کرده چنانچه مذکور گشت راه هرات برگرفته وارد آنجاشد ومستر مکنیل درجادهٔ کارشده بی‌هم مکتوب بکارگذاران دولت انکلیس فرستاده خود همراه شاه‌قاجار جانب هرات راه برگرفت وارباب پالیتیکل دولت انکلیس بنایرمکاتیب مستر مکنیل الکسندربارلس نامی‌را بسفارت نزد امیرکبیر فرستادند که بهر حیله وواسطهٔ که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازاتحاد بادولت ایران بازآرد وروی دلش را جانب دولت برطانیه کند و همچنین مسترلیج نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند واز دیگر جانب شاه شجاع را که درلودهیانه بود دیده وعده ها دادند که مملکت افغانستانرا که ارثاً حق اوست ازتصرف امیرکبیر وسرداران قندهار کشیده درین باب‌اورا یاری دهند که شرح حال‌او عنقریب مذکور میشود انشاءالله وچندی پیشتر ازین مستر پاتنجرنامی را بلباس ملای اسلامی روانهٔ هرات نموده بودند چنانچه اوخودرا درانجا مولوی هندی گفته حجرهٔ درس برگشوده بتدریس وتعلیم طلاب پرداخت و چنان دردل شهزاده کامران ووزیر یارمحمد خان جای کرد که هرچه میگفت ایشان بگوش قبول می‌شنیدند وهرچه امر میکرد ایشان ازامراو عدول نکرده بجامیاوردند وعلاوه برمحفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلق درنماز بدو اقتدا مینمود واظهار کرامات ازمکشوفاتیکه مخفیاً بدو میرسید نیز درنظر مردم میکرد چنانچه ازروز خروج شاه‌ایران ازطهران تاورودش بهرات یك‌یك منزلرا خبرمیداد وشهزاده کامران را تخویف وتحذیر نموده‌امر برتهیهٔ اسباب قلعه‌داری میکرد ونیز چون دولت برطانیه‌را دردفع شاه ایران محکم واستوار دانسته بود لهذا تسلط واستیلا

نیافتن بدیشان میداد وایشان بتعمیل امراو پرداخته آزوقه وعلوفهٔ بسیار فراهم ساخته ملافیض الله بن ملا شمس‌الدین مفتی وباقرخان میرآخور وایشیك آقاسی‌را باشهزاده نادرمیرزا تزدافغانیان توره حکمران خوارزم ومظفرخان والی میمنه وشیر محمدخان هزاره فرستاده الناس معاونت کرد که ازمردم آنحواضع واوس تاجی وجمشیدی لشکری فراهم ساخته‌ازراه مدافعهٔ شاه ایران درهرات فرستندومقارن اتحال وبت کوچ نامی ازدولت روس باتحف وهدا پوارد کابل شده شرفیاب حضور اعلیحضرت امیر کبیر گشته تحفه‌اش پذیرفته آمد وهنوز سخن درباب دوستی ومواحدت جانبین درمیان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف باریافت و چون شاه ایران شرحی ازحیله وری الکسندر بارنس مرقوم داشته وصریح نگاشته بود که ازفریبش ایمن نباشد تابدام تزویرش گرفتار نیاید وامیرکبیر قطع نظرازهمه اتحادرا بادولت روس اولی دانسته رشتهٔ یکجهتی را انعقاد داده الکسندر بارنس را بی‌نیل مرامش از کابل بیرون کرده درهند فرستاد وفرستادکان روس وایران را نیز بعدازعقد موالات بادولت روس رخصت مراجعت داده سپس دختر غلام احمد خان راباجیالهٔ ازدواج سردار محمد اکبرخان فرزند ارجمند خویش دراورده مراسم سور وسرور بپای برد

ذکر محاربات شهزاده کامران بااعلیحضرت محمد شاه قاجار

ذکر محاربات شهزاده کامران‌باشاه ایران

درروز ورود شاه ایران چنانچه آنفاًاشارت رفت شهزاده کامران شش هزار تن ازدلیران‌را بعزم رزم لشکر شاه ایران از شهر بیرون فرستاده قبل ازانکه درمزار ابوالولید رسیده فرود شود بموضع پوزهٔ کبوتر خان باحمد ولیخان تنکابنی سرتیپ وفتح‌الله خان ماتی کهر دو تن باهمرا ها نش طلیعهٔ سپاه شاه ایران بودند درحین عبور ایشان دوچارشدند وبکار زار پرداخته بسیار تن‌را بخاك هلاك انداختند وباقر خان را ازلام داران سپاه ایران مجروح ساختند امادر پایان کار زار کثرت عساکرشاه قاجار که از دنبال رو بکار زارنهادند ثبات ننوا نسته بشهر معاودت کردند ودر خلال این‌حال چندتن ازاپطال رجال ازقفای اردوی قاجار تاخته یك زنجیربیل را بابیل بانش هلاك ساخته بشهر درآمدند وهمچنین در شب اول جمی از شجعان افغان بعزم شبیخون از شهر بیرون شده زدو خوردی نموده مراجعت کردند وروز دیگرشاه قاجار چون سنك سفیدرا محل فرودآوردن لشکر اختیار کرده چون درانجا قرار گرفت دلیران افغان باآهنك جنك ازشهر بیرون تاخته باحاجی خان امیر بهادر وهمراهان اودر آویخته خونها بریختند وبشهر برگشته روز شنبه بیست وهفتم ماه شعبان از از دحام لشکر ایران بیرون شدن‌را درپیروی بازوی خودندیده بکلی حصاری گردیده بقلعه داری گرائیدند وافواج شاه ایران چون بحر مواج ازجهار طرف روبشهر نهاده محمدخان ماکوئی امیر تومان جانب‌شرقی درمقابل دروازهٔ قندهار جای گزیده قرار گرفت وموسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرمائی فوجیکه درتحت رایت اوبود مأمور گشت واوسنگر سدیدی برافرا شته‌سپاهیان نظام‌را کندن نقب وپیش آوردن‌سنگرتعلیم کرده بکارقلعه کشائی پرداخت وهمچنین محمد و لیخان سرتیپ تنکابنی باافواج قزوینی وجزائل پروسکی مهندس جانب دیگر شهرجای گرفته حاجی‌خان امیربهادر جنك بامیرزا رضای‌مهندس‌باشی تبریزی زمین‌مقابل برج خاکستری‌را باجمی فراگرفت ودراتحال ازتقدیرات حی‌متعال‌بسرپیش بردن‌نقب‌درین پیادکان قزوینی وفوج شقاقی بی‌اتفاق روی‌داده جانبین‌دست بچوب وسنگ برده مشت وگریبان شدند وپیادکان قزوینی باآهنك اینجنك سرازسنگربالا کرده شهریان که‌درین جاکستر جای داشتند می تن از ایشانرا بضرب کلولهٔ تفنك هلاك کردند و باقی از خوف خودرا درعقب سنگر انداختند وصمصام‌خان سرتیپ باپیروان خویش‌درپاردروازهٔ عراق سنگر استوارکرد وحبیب الله‌خان امیرتوپخانه بضرب کلولهٔ توپ توپی‌را که برزبرج خاکستر بودیست نمودخلاصه ازاطراف مار پیچ ها پیش آورده از همه مقدمتر فوج‌محمدعلی خان خودرا بدیوار شهر نزدیك کرده یکصد وبیست تن درمسجد خرابهٔ که بقرب دروازهٔ قندهار بود جای گرفتندوشهریان شب هنگام بخصد تن باراده شبیخون ازشهر بیرون تاخته‌سه بارجای گرینان مسجد حمله‌نمودند ودرهرباردقتل وجرحی‌بروی کار آورده بشهر درشدند وبهمین منوال هرشب یورش برده ایرا نیانرا برنج وتعب میانداختند تا که شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان بامید کمك رسیدن ازخوا رزم ومیمنه

وغیره مواضع که پسرش را چنانچه ازپیش رقم کشت فرستاده مددخواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که بهانهٔ صلح شاه ایران را ازتضییق دادن شهرباز دارند وانگاه که کمکیان دررسید ایشان ازپیش و آنان ازپیس لشکر ایران را در میان گرفته بقتال وجدال پردازند پس کس نزد اعلیحضرت محمدشاه فرستاده طالب صلح شدند وشاه پاسخ نمود که شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان همین قدر اقرار واعتراف کنند که هرات خاك ایران است درازای آن ولایت خواف را نیز بدیشان سپرده راه مراجعت پر کیرم بشرط آنکه شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان یکی بیاس حرمت سلطنت ازشهر حاضر آمده بامن ملاقات کنند وهم میرعبدالرحمن خوش نویس را که درهرات بعسرت روزمیگذراند بدولت ایران سپارند که باعزاز واکرام کالش درایران باستراحت حال بگذارند وایشان این سخنان شاه ایران را که ازخوف دولت انکلیس که عزم مدافعه کرده بود گفت پذیرفتند وقرار دادند که شاهزاده کامران نزدشاه ایران شود ومیر عبدالرحمن خودش قبول رفتن ایران نکرده سرباززد واینوقت باتحبر انکلیس که از دربار بلباس ملائی وتدریس درهرات روز بسرمی برداز پذیرفته گشتن خواهش شاه ایران آگاه شده لباس اسلامی را ازخود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران ویارمحمد خان شد وایشان که تااینوقت اورا ملا ومسلمان دانسته احترامش مینمودند متعجبانه استفسار حال کردند واوخودرا باتحبر انکلیس گفته ازرفتن شهزاده کامران نزدشاه ایران وادای مقتضیات آن مانع گردیده گفت که زینهار نرود وهم استعداد قلعه داری را ازایشان علم حاصل کرد که تاچند وتاکی پایداری خواهند توانست که بعداو بعلاج مدافعه پردازد ایشان بدواظهار کردند که هفت ماه استواری وپایداری کرده زیاده بران نیرودربازو نداریم وثبات ورزیدن نتوانیم باتحبر این را شنیده ایشانرا تاکید برتشیید قلعه‌داری کرد وبرزبان راند که تاهشت ماه شاه ایران را از کنار هرات کنار کنم وبرای گواه گفتارش اظهار کرد که فردا تاسه‌مرتبه علم سفیدی درین لشکر شاه ایران بلند وپست کشته اگر برقرار واستوارماند هماناشاه قاجار بی‌نیل مرام رهسپار دیار خویش شود والا دست از جنك بازنکشد روزدیگر برطبق اظهاراوجنرال مکنیل که ازعزم شاه ایران واقف بود سه‌دفعه علم سفیدی‌را برافراشته وفرود کرده دیگر بلند نساخت و شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان گفتار باتحبررا ازدرصدق دانسته از قراریکه باشاه داده بودند سرباززده دل‌بجنك دادندومعطل بتصوریکه ازرسیدن کمك خوارزم ومیمنه نبودند نکردند وباتحبر دست‌بخرج‌زر کشوده ازتجار یهودیهٔ هرات مبالغ زیادی قرض گرفت وجنرال مکنیل که ازطهران بااردوی شاه‌ایران همراه آمده بود راه‌هند برگرفت وشاه حسین خان نامی‌را مأمور سفارت لندن کرده ازراه تهیت جلوس علیاحضرت وکتوریا بتخت سلطنت روانه ساخت تاشبهات مکنیل‌را که مرقوم ومرسول داشته‌بود رفع کند ودولت انکلیس را بادولت ایران بهمان عهدیکه درمیان انعقاد یافته‌بود متحد ساخته دفع منافضه نماید واو ازلندن بی‌نیل‌مقصود مراجعت‌نموده کاردولتین بمعادات کشیدکه‌انشاءالله درموقعش مسطور میگردد وشاه‌ایران ازاینکه‌دن شهزاده کامران کهاشارت رفت برآشفته‌شدیدمحاصره کرد وهمت برفتح‌هرات گماشت وازصدور حکم‌شاه که‌درباب‌سخت‌نمودن محاصره کردامیربهادر جنك‌اجازت‌یورش خواست‌وشاه‌درجواب اولاونعمی نگفته سکوت کردواوسکوتش‌را حمل برضانموده آهنك‌یورش کردوسوراخ نقبی‌را که‌برذمهٔاوو پروانش بودپیش آورده بخندق‌وصل کردودرتاریکی‌شب خندق‌را تعلیه‌کرده میزارتای مهندس‌بدونمود ازخاك‌انباشته کرده‌لوای یورش برافراشت وخودش جلووپروانش ازقعاحله ورشده ازخندق درگذشته زخدار کردید وهمراهانش باتن‌زخدار اوبرداشته پس‌نشستند وهمچنین جماعهٔ دیگر کسوراخ نقب‌را تاخندق رسانیده بودند محب علیخان جراحت یافته‌خائبانه معاودت کردند ودرین اثناروزی جمی‌ازدلیران افغان ازشهربیرون‌شده درجائی‌بکنار دیوارشهرکمین گزیدند تاهمین علوفهٔ اردورا غارت کنندولیکن مهدی‌خان قراپاپاق (۱) خبریافته برایشان‌تاخت‌وبیست‌تن‌راهقتول‌ودستگیرساخت ومقارن اینحال‌پست ونجهزار روپیه‌ازمالیات طون‌وطبس که‌دراردوی محمد شاهی آوردند وهم‌چیزی ازفیوس قور خانه‌وغیره اسباب باخود داشتند شهریان‌خبریافته جمی ازدلیران‌را کاشته‌سی تن‌ازمحافظین را کشته نقدوجنس رابرگرفته مراجعت کردند وپس‌ازین سانحه‌میرزاجان مستوفی وسردار شمس الدینخان که‌قبل ازین چنانچه مذکورشد بشاه‌نامه ورسول فرستاده خواستاررویآوردنش

(۱) قراپاپاق اسم طائفه ایست (۱۲) ومعنی قراپاپاق سیاه کلاه می‌باشد شاید نشان طائفه‌مذکور کلاه سیاه باشدویابهمین اسم موسوم باشند

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجهٔ شهزاده کامران بود از راه فرار نزد شاه قاجار شدند و شاه هردوتن را امر کرد که ازقری ومزارع جلگای هرات آزوقه بلشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برعایا بدهند وشانب پانزدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه‌وچهار بطریق‌مد کورمرور یافته درشب‌مزبور هنگامیکه آوازتوپ وتفنك بالابود وزیریار محمدخان برفرازبرج حصار برشده خواستارا مان‌گشت وخواهش کرد که بکنتن ازایرانیان بشهر درشده مارا ازاتلاف سر ومال اطمینان خاطر دهد تااز دراطاعت نزدشاه‌آئیم وشاه جنك‌را درنك داده عزیزخان سردار کل سپاه را ازراه اخلاص اوبشهر فرستادواو دوروز درشهر توقف کرده روزسوم باجمعی ازاعیان شهر ونامه شهزاده کامران‌ووزیر یارمحمد خان که مشتمل برشته‌دوستی واتحاد وفرستادن زرنقد زیاد واخلاص مراجعت لشکر ازهرات‌بودنزدشاه شده‌پیام هرویان ونامهٔ شهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان‌را بگذرانید وشاه همرا ازکیدوشید دالستهٔ هرویان‌را که باعزیزخان‌رفته بود نذبی‌نیل مطلوب رخصت‌معاودت داده حکم محاربه ومحاصره صادرفرمود ودرین دفعه بسوابدیدرأی و اشارهٔ حاجی آقاسی نصف شهر را حصار داده نیمهٔ دیگررا فروگذاشته تمام احاطه نکردند که اکرشهریان ازقلعه داری ستوهیده شده باشندراه فرارشان مسدود نباشد ودلیران افغان بخلاف پندار حاجی آقاسی‌شب هنگام ازجائیکه لشکراحاطه نکرده بود بعزم شبیخون‌بیرون شده دست وتیغ‌ازخون ایرانیان‌کلگون‌کردندوهمچنین هرشب ایرانیان را برنج وتعب میانداختند تا که لشکر شاه قاجار ازدست برد دلیران شجاعت دثار افغان بفغان آمده میرزا آقاخان وزیر لشکر حاجی آقاسی‌را ازتمام فراتکرفتن اطراف شهر بستی رای منسوب کرده ازطریق اعتراض باوی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازهٔ شهر را ازاسباب لشکر معاف داشته خاصهٔ امررا ناقیامت گذاشته اید زیرا که علوفه وآزوقه درشهر رده متعسر نمیکردند وهم اکر معاونی ازدیگر جاییاید بیاهی بشهریان ملحق شود واکثرازسران سپاه نیز درین سخن شریك وزیر لشکر شده حاجی آقاسی نخست کفتارهمه را مسلم نداشته ازتصور خویش برنکشته حجت آورد که هرکاه تمام‌اطراف شهر درتنکنای محاصره انداخته شده راه‌آمد شد شهریان بسته شود هرآئینه تن بمرك داده درخواست خویش وحفاظت شهر بکوشند خصوص افغان که تابمرد دست ازژدن وکشتن برنکیرد واز این معنی فتح میسر نکشته کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کاربرایشان سخت شود تاجار شهررا واکذار شده فرار شوند ودراخیر بعد ازین دلائل اوبز بادیکران موافقت کرده اطراف شهررا تمام فرا کرفته روبتسخیرنهادند وچنین سرکرم ستیز وآویز بودند که دوهزار پیاده وسوار ازمردم تایمنی بواسطه شهزاده نادرمیرزابن شهزاده کامران که برای استمداد رفتنش ازپیش‌مرقوم کشت روی‌بسوی هرات‌نهاده درعرض راه بانصرالله‌خان سرکشکچی باشی که باجمعی ازسپاهیان‌علوفه بلشکرکاه شاه ایران می روند دوچار شده باهم درآویختند وزد وخوردی روی داده آخرالامر مردم‌تایمنیه که چندتن ایشان کشته و اسیرشد هزیمت یافته بسا کل خویش رفتند وهم درخلال این احوال نجمصد سوار کزیده که خان خوارزم بالتماس شهزاده نادرمیرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکمان بااو همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاتله شهزاده نادر میرزا وخلیفه عبدالرحمن ترکمان)

ذکر مقاتلهٔ آصف‌الدوله بامردم میمنه وغیره

ومضراخان با آصف الدوله

چون شهزاده نادر میرزا باسوار وخلیفه عبدالرحمن ترکمان داخل میمنه شد مضراب خان والی میمنه بنزاز اند خود وشیرغان ومیمنه وغیره ششهزار سوار کردکرده باشهزاده همعنان کشت وهمچنین شیرمحمدخان هزاره چهار هزارپیاده وسوار جرارا زمردم درزی وفیروز کوهی وجمشیدی‌زد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعد شهزاده باساز وبرك شایسته ولشکرپایسته طریق رزم ایرانیان پیش کرفت واز آنسوی الله یار خان آصف الدوله که بادوازده هزار سوار ونه عراده توپ چنانچه ازپیش رقم کشت بامرشاه‌قاجار ازتربت شیخ جام رخ راه بادغیس برکرفته بودازجادهٔ کاریز وکهسان وقوش رباط داخل بادغیسات وبورت قبائل جمشیدی شده درقرائیه خیمه زدودروقت

ورودش بدانجا مردم آن محال فرار کردند بجز از زمان خان جشیدی که باششهزار مرد جنگی بمحاربه برخواسته دوصدتن ازهمراهانش کشته کشته هزیمت یافته رفقایش را کشته شدند و آصف الدوله سه روز درانجا درنك کرده بعد قصد قلعهٔ تونمودہ دهروز درانجا توقف ورزیده روبسوی بالامرغاب نهاد وقبل ازانکه درموضع پده کج برسد زمان خان مذکور وشیر محمد خان هزاره وشاه پسند خان فیروز کوهی باجمع انبوهی برلشکر آصف الدوله حمله‌ور گشتند وچهار ساعت پای ثبات فشرده چنان کشش وکوشش کردند که چشم کسی در آنسر زمین ندیده وگوش احدی ازمردم الوسی درمقابل لشکر بادشاهی چنین دست بردی نشنیده‌است چنانچه صاحب ناسخ التواریخ ازروی اعتراف می نویسدکه افغانان مردانه بکوشیدند وچهارساعت دادرزم دادندولیکن باکشش وکوشش دلیرانه دراخیرکارهزیمت اختیارکردند ودوصدوچند تن ازایشان وبسیارکس ازلشکر آصف الدوله دران کیرو دار طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند و آصف الدوله پس ازمغلوب شدن ایشان وارد پده کج شده اسکندر خان برادر زادهٔ خود را بادوفوج ازپیادهٔ نظام مراغه وقرائی وسوارهٔقرائی پیشروٴ لشکرش قرارداده واوازنابلدی راهی راکه میبانست برگیرد فروگذاشته طریق دیگر پیش گرفت ودرمیان درهٔ صعب در آمده مردم هزاره وجشیدی راه رفتن ایشان را گرفته ومردم فیروز کوهی آبرا ازایشان بازداشته دردو جانب دره بکوه برشدند واز فراز کوه آهنك جنك کرده دست بقتل ایرانیان دراز نمودند وکاررا بدیشان تنك ساخته بردن وکشتن پرداختند وفراوان تن از ایرانیان را بخاك هلاك انداخته‌وای مردانگی برافراختندوخود اسکندر خان را جراحت رسانیدند واسبان بسیارازضرب کاوله تفنك سقط نمودند واسکندر خان باتن زخمدار ازاسبان گشته ومردان بخون آغشته بدور اردو پیش سنگری بر افراشت وچون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار پرداخت و آصف الدوله ازقفای اسکندر خان کوچیده بمنزلیکه معین نموده بود فرود گشت وازاسکندر خان اثری در فرودگاه ندیده آواز شلیك تفنك بشنید ودانست که او ازراه راست منحرف گردیده گرفتار حادثه شده است وباآنکه میبایست کهراه یاری ومددکاری او برگیرد وازدست خصم برهاند ازسبب آنکه ظلمت شب نزدیك رسیده بود نیروی معاونت اورادربازوی خود ندیده‌شبدا بتشویش واضطراب بسر برده بامدادان جعفر قلی خان قراچه داغی وبی خان قراگوزلو و کابعلی خان افشار وجعفر قلیخان شادلو را بافوج پیاده وسواره بمعاونت اسکندر خان گماشت وایشان خودرا بسروقت اورسانیده روح بلب‌رسیده اش‌راپس بقالب‌دراوردند بعد باتفاق‌هم بقافله پرداخته‌وگروه هزاره وجشیدی وفیروز کوهی‌را ازاطراف وقلهٔ کوه‌را کنده‌ساختندودر اثنای مغلوب شدن ایشان ازقضا سه هزار سوار خون خوار دررسیده ایشانرا که رو بفرار نهاده بودندمدد کار گشتندچنانچه رواز گریز نیافته آهنك ستیز کردند ویك حمله‌بیست تن ازسواران خراسان وشادلورا بقتل رسانیدند ودر عین قتال وجدال رحیمداد سلطان هزاره‌زخم منکر برداشته باعث هزیمت دیگران شد وایرانیان جندی از ایشان‌را اسیر ودست گیرساخته بعضی‌را بکشتند واز عدم جرأت ترك‌تعاقب کرده بلشکر گاه‌مراجعت نمودند بعد آصف الدوله براه‌بلدی حاجی بیك‌نامی که‌بتعلیم ازتزد شیر محمدخان هزاره فرار کرده در اردوی آصف الدوله قرار گرفته بود ازانجا جانب بالا مرغاب‌راه برگرفت وآن مرد که منتصد هنگام نبرد ورسیدن‌دلیران کارزارراه می‌پیمود لشکرآصف‌الدوله‌را ازمیان درهٔراه عبورنمود کهازدوجانب جبال شاهقه سربفلك افراشته داشت وترکانان دران کمین کرده بودند وچون لشکر آصف الدوله دروسط دره رسید هدف کاوله مرك گردیده از ضرب دست‌برد ترکان دل ازحیات بریدوفوج کابعلی خان افشاررا کهرو بفرار گومنهاده‌بود ازپیش برداشته زده وکشته داخل دره گردند وکاررا بایرانیان بغایت‌صعب ودشوار نمودند که نه دست ستیز داشتند و نه پای گریز چنانچه ازناچاری اسبان سواری و دواب باربرداری خودهارا بدور اردو سنگر ساخته بسیاری از آدم ومال وموانی از ضرب کاوله جان در باختند وحاجی راه بلد که ایشان را در چهار موجهٔ هلاکت وتاراج انداخت راه خویش پیش گرفته از نظر ایرانیان مفقود گشت و آصف الدوله‌روز دیگر بحال ابتر بکمال دشواری وبی نظامی راه برگرفت ودرین منزل نیز اسکندر خان را باوجودیکه جراحت داشت بپیش روی گاشت وآنگاه که وارد منزل خواجه کندو شد ترکان براسکندر خان‌تاخته مغلوبش‌ساختند وچند تن را اسیر ودستگیر نمودند و آصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکان خبر یافته لشکررا امر معاونت وی کرد واز همه پیشتر دو صد سوار بمدد اسکندر خان رسیده ترکان ایشانرا دیده چون

شیر ژیان حمله ور گشتند وایشانرا در میان گرفته راه جاره بروی شان ببستند وایرانیان خود را گرفتار ورطهٔ هلاک یافته از اسب فرود آمده اسبان شانرا سنگر ساختند وبمدافعه پرداخته تارسیدن آصف‌الدوله وبقیهٔ لشکر خود داری کردند وچون لشکر برسید هزار کان از سبب قلت قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بجنگ دادند وایرانیان ازانجا اسپ رانده بکنار آب بالا مرغاب فرود شدند ودرانجا دست وپای شان قدری باز شده ترکتاز آغاز نهاده تجهیزات راس گوسفند را از راه غارت باردو بردند وبست تن جوبانرا که آن رمه هارا راعی بودند دست گیر کردند ودرخلال حوادث مذکوره سی وهفت هزار خانه وار از مردم جمشیدی وفیروز کوهی ازبم پایه‌الی خودهارا کنار نموده وازرودمرو عبور کرده درزمین بالامرغاب ییلاق گزین شدندوشیرمحمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی وشاه پسندخان فیروز کوهی باجمعیت خودها راه میمنه پیش گرفته عضرابخان والی میمنه وخلیفه عبد الرحمن ترکان وشهزاده نادر میرزا که درانجا بعزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه برگرفته بودند پیوستند ودر جهارجا سنگر استوار نمودند و آصف الدوله بکنار رود بالا مرغاب رسیده گشته درخیال بکنن از پیشخدمتان شیر محمد خان هزاره شمشیر اورا گرفته از راه فرار نزد آصف الدوله رفته او را آگاه کرد که مردم اوزبکیه سربل واندخود وشبرغان وتر کانان سالور وساروق وجار اویماق تقریباً بیست هزار سوار بقاصیهٔ دو فرسنگ ازین لشکر گاه سنگر افراشته آمادهٔ پیکار نشسته اند وآصف الدوله از شنیدن این خبر چون جلادت وشجاعت ایشانرا دیده وآزموده بود هراسناک گشته با وجود خوف بیاس مکنت ونیروی سلطنت شاه خویش خودرا از دست نداده محمد ابراهیم خان قاجاررا بادوازده هزار پیاده وسوار وده عراده توپ ساعقه بار بمحافظت بنه وآغروق گذاشته خود با بقیهٔ لشکر وهفت عراده توپ که این زیادتی اتواب وسیاه نظر بدست بردهای ترکان از عقب بیاری او رسیده بودند روی محاربه بسوی سنگربان نهاد ورنه از منزل ترابت شیخ جم که محمدشاهش جانب بادغیس مأمور کرد دوازده هزار پیاده وسوار ونه عراده توپ درنخت رایتش چنانچه ازپیش مسطور گشت فرار داده بود که اکثر تاابسوقت کشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیک شددلیران هزاره واوزبکیه وجمشیدی واویماقیه شبرانه حمله کرده وچهاربار یورش برده درهر مرتبه بسیارتن‌را ازدم شمشیر گذرانیده پس میکشتند تاکه ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بکلی سنگری شدند وایرانیان چیره دست گردیده بسنگر یورش آوردند وهفتصد تن‌از ایشانرا اسیروطعمهٔ شمشیر نمودند وایشان ازحملهٔ ایرانیان‌نیات تورزیده بنه‌وسنگر راهرو گذاشته هزیمت یافتند وآصف‌الدوله سنگرهارا متصرف گشته سه‌روز درنك کردومژده وتوپدادن فتحرا که پس از چند شکست حاصل نمود باقرخان میرآخور شهزاده کامران که بانادرمیرزا پسراو بطلب معاونت رفته‌بود از راه کافر نعمتی درهرات بمحمدشاه قاجار رسانید ومورد احسان گردیده مقیم‌درگاه وی‌شد وآصف‌الدوله بعد ازسه‌روزاز سنگرگاه‌مذکور کوچیده واردمنزل‌چهارشنبه(۲)واز آنجادرچچك تووازآنجادرالتین‌خواجه‌وازانجادرقیصارر هسپار شده فرود آمدودرانجابزرگان میمنه‌واعیان سربل‌واندخودوشبرغان‌وچهار اویماق‌ازدراطاعت نزدآصف الدوله‌شتافتند ورشتهٔ‌متابعت بگردن انقیادنهادند آنگاه آصف‌الدوله‌جعفر قلیخان کردشادلو را بمیمنه‌فرستاده درموضع قرب‌منزل المارشیر محمدخان هزاره وزمن‌خان جمشیدی باهزار سوار استقبال اورا کرده درقلعهٔ المار بکشب ازراه ضیافتش پردند ونیکوخدمت نموده روزدیگر ازراه توقوز کنل که‌جیل میباشند ونادرشاه همه‌را بریده وهموار ساخته است روبسوی میمنه نهاد ودرحین ورودش دران بلده همه‌مردم شهر ونواحی آن پذیرماش کرده باهم داخل میمنه‌شدند ومضراب خان والی‌میمنه شانزده روز آصف الدوله را مهمان واعزاز واکرام کرده بعدعهد وپیمان درمیان نهاده‌حکومت خان پسرخودرا برسم گروکان بدوسپرد که همواره‌نزدشاه‌ایران‌باشدوهمچنین‌رستم‌خان‌شبرغانی وشاه ولیخان اندخودی وذوالفقار خان سربلی وشیرمحمد خان هزاره وزمانخان جمشیدی وغیره بزرگان هرقبیله بایسران خود حاضر شده فرزندان شانرا از راه گروکان نزدشاه ایران فرستادند واز انجمله زمانخان جمشیدی میراحمدخان عمزادهٔ خودرا بپنجپسران دیگر اعیان ویکصدراس اسپ برسم پیشکش همراه کرده عرائض اطاعت واتقیاد نگار دادند وهمه‌را بواسطهٔ جعفرقلیخان نزد آصف‌الدوله روانه داشته او کسیل همراه نمود وپس ازان دروازهٔ خریدوفروش اجناس بازشده طریق وسعت روی ایرا بیان گشاده گشت وبعد از دیگران عبدالله خان قبچاق برادرشاه پسند خان ازراه اطاعت نزد آصف‌الدوله شتافت ومورد اشفاق گردیده دوازده هزار خانه‌وار ازمردم قبچاق ومودودی وفیروز کوهی‌را که درزیر امرش بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنگ پس برده

(۱) باری نامحدا وند ودرفکار سی رای اندك آمد و بجای عملی اجمله عربی آورده سخن‌رابدان مختصر گشند

(۲) نسخه جارشنبه

درمساکن‌شان جایداد ومضراب خان والی‌میمنه برادرزاده‌خودرا باعرضه وپیشکش علیحده نزدمحمدشاه فرستاده درخواست آن نمود که‌اللهیار خان آصف الدوله‌را ازمیمنه طلب‌هرات فرموده مرده‌را از لگد کوبی‌بازدارد ـ

ترغیب علماء مردم‌را بجهاد امیرایشان

ترغیب وتحریض علماء هرات مردم را

(بجنك ایرانیان بنام جهاد)

بقرار بیان صاحب ناسخ التواریخ چون خبرفتح میمنه واطاعت قبایل جمشیدی وفیروز کوهی وهزاره وچهار ایماق واوزبك وانقیادمردم شبرغان واندخود وسریل وکرپخش شهزاده نادرمیرزا بگوش شهزاده کامران رسید از درجاره جوئی باوزیر یارمحمد خان مشورت کرده بصوابدید اوملاعبدالحق ۵ ازفحول علماء هرات بود کتابی مشتمل برکفر ایرانیان وسفك دماءوحل متاع ایشان تالیف وبدلائل ترتیب داده سادات قریهٔ پشتکی را بشهر طلبیده درمسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت وپس‌ازادای نمازجمعه ملاعبدالحق مذکور برزرمنبر صعود داده بقرار نوشته صاحب کتاب مذکور رسالهٔ مؤلفه‌اش را قرائت کرده بعدادا نمود که ای مردم این‌بود امر خدا ورسول که شنیدید واینك سپاه قاجار که حاضر وآماده پیکارند اگرشما دست باید وشهر را متصرف‌شود جان ومال وناموس شماهم بهدر(۱)رودوحفظ جان‌ومال وناموس فرض‌است‌وقتال بالشکر قاجار جهادزاء خداست که اگر کشته شوید شهید وداخل بهشت جاویدمیشوید واگر ازایشان بکشید غازی‌شده بهشت را ازان خود کنید ومردم ازشنیدن سخنان او وداستن مضامین رساله‌اش سرونن شسته وناخن جیده کفن درپوشیدند وسادات پشتکی ازپیش علمها برافراشته شهریان ازقفای ایشان از دروازهٔ خشك بیرون شدند واول غراولان محمدخان امیر تومان دوچار گشته ناثرهٔ حرب شعله‌ورشد ودر آغاز پیکار کاوهٔ نفك رعلی‌محمد نامی ازلشکر قاجار رسیده مقتول گردید ویکی ازدلیران غازیان تاخت که سرش را برکوبد علی‌نقی خان نامی ازایرانیان سد راه او شده پنج‌تن را زخم رسانیده مانع آمد وحودش نیززخم برداشته بهمان حالت زخمناکی جسدعلی‌محمد را دربرود وایرانیان ازمشاهدهٔ این‌حادثه درولوله وارزه افتاده محمدولی خان سرتیپ ومحمدعلی‌خان وجنرال روسکی قراسوی باقر اولان افواج تبعهٔ خودها بمدافعه برخواستند و چنین محاربه ومقاتله گرانیده بسیار تن از ایرانیان را مقتول ومجروح کردند وسی وهشت نفر ازشهریان وچهارتن ازسادات پشتکی وعم زادهٔ وزیر یارمحمد خان مجموع چهل وسه‌نفر کشته بنجاه وشش تن زخمدار گشتند وبعضی ازمجروحین دست‌گیر نیزشدند وآخرالامر هزیمت یافته بشهر درآمدند وازلشکرایران جنرال‌روسکی زخم برداشته پس‌بعسکرگاه‌شتافتند وبعدازین محاربه وزیر یارمحمد خان سنگربان حاجی خان را ازلشکریان ایران اواز داده طالب امان شد ومحمدشاه یکتن ازمنصبداران سپاه را بشهر فرستاده پس از مکالمات بسیار شهزاده کامران ووزیر یارمحمد خان اطاعت نورزیده ازمتمنیات شاه ایران سرباز زدند وبقلعه داری استواری گزیدند ومقارن این‌حال شهزاده نادرمیرزا باهمان مجمعد سوارالفغلی نورهٔ خوارزم که ازپیش بشرح رفت‌وارد گشته باحبیب‌الله‌خان امیر تومجانه که باستقبال خزانه که ازطهران میآوردند ازلشکر گاه بیرون شده بوددوچار شده بهم درآویختند وکشش وکوشش بسیار کرده چون ایرانیان درعدت وعدت کثرت داشتند سی وچهار تن ازایشان را کشته وبنجاه وشش نفررا باچهار راس اسب دست گیر کردند وروز دیگر همه‌را بحکم‌شاه قاجار سربریدند وچون‌مدت محاصره طول کشیده زمستان نزدیك‌شد محمدشاه مصطفی‌قلیخان نامی را ازاعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خروار غله از بادغیسات درلشکر گاه دور هرات آردوهم تمام اقواجش ازجهت دفع سرماخانها بنا کردند وکارخانهٔ باروت‌سازی نیزاجرا نمودند وتوپهای بزرك‌ریخته کاوله‌ها ازسنك تراشیدندوایشوقت ازعرض والتماس مضراب خان والی میمنه‌که ازپیش اشارت رفت آصف الدوله‌بالشکریکه همراه داشت بفرمان طلب ازمیمنه روانهٔ هرات شده دراوائل ماه ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۵۴ هزارو دویست وپنجاه وچهار وارد لشکر گاه شاه قاجار گشت وبزرك زاد کانیرا که ازراه‌کرو کان باخودداشت ازحضور شاه گذرانیده خودش بایشان مورد الطاف شدندبعد آصف الدوله رخصت‌مراجعت‌مشهد یافته قبل‌ازانکه راه برکبرد باجازت محمد شاه درپای دیوار شهر آمده باوزیر یارمحمد خان سخنان موعظت آمیز گفته تحریك باتجی ازکلیس که ایشانرا باستواری تحریص کرده‌بودجوابی برطبق مرامش‌نشنیده بازگردید ودرمشهد مقدس رفت که امور آنجاخلل‌نپذیرد

(۱) هدر مباح شدن ریختن خون کسی وباطل وضایع وتاچیز شدن

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

﴿ ذکر توجه شاه شجاع بمماونت دولت انکلیس ﴾

(جانب افغانستان)

درخلال احوال مذکورهٔ سال مزبور اعلیحضرت امیر دوست محمد خان نامه ورسول نزدشاه قاجار درهرات فرستاده تحریض بتسخیرش نموده ازجانب خود مطمئن خاطرش ساخت که بااواز درستیز درنیاویزد واو فرستاده اش را اعزاز واکرام کرده رخصت مراجعت داد ودولت انکلیس ازین مراودهٔ امیرکبیر باشاه قاجار وبیرون کردن الکسندر بارنس را ازکابل چنانچه ازپیش بشرح رفت درتمهید کارافتاده پس ازورود الکسندر بارنس درهند لارد اکلند کورنر جنرال هند بامیرکبیر مکتوب فرستاد که بنا بصلاحیکه درین دولت انکلیس ورنجیت سنگهه منعقد گردیده است ودولت مذکوره یاری ومدد کاری اورا لازم میشمارند پس مناسب حالشما آنست که امصار وولایات متصرفهٔ خویش را حفاظت نموده درولایت مغربی افغانستان که هرات وجنوبی آن که قندهار ومشرقیش که پشاور وغیره ناکنار سهرسند است مداخلت نمائی وامیرکبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان را تالاهور وکشمیر درضمیر داشت درجواب اولا ونعمی نکار نفرمود واین امرمادهٔ دیگر برای تصدیق مکتوبات مکتبل که ازعزم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان ومتحد گردیدن سرداران قندهار وامیرکبیر بااوبکار گذاران دولت انکلیس نوشته بودشده ایشان درانديشهٔ آن افتادند که اگرهرات درتصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان بذیرای اطاعت دولت روس خواهدشد آنوقت احتمال مزاحمت کشور هنداست که در تزلزل خواهدافتاد ونیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازمعاداتیکه بارنجیت سنگهه درمیان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیزی شاه ایران آهنگ استرداد پشاور ولاهور وکشمیر کرده هندرادر تزلزل خواهدانداخت پس کاربردازان دولت انکلیس علاج مواد ثلاثهٔ مذکور مرادر اتحاد بارنجیت سنگهه وشاه شجاع دیده دربیست وششم ماه جون سنه ۱۸۳۸م هزار وهشتصدوسی وهشت میلادی مطابق بیست وسوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هزار و دوصدو پنجاه وچهار هجری وموافق یازدهم ماه هار سمت سال ۱۸۹۵ هندی هزار و هشت صدونودوپنج بکرماجیت درلاهور مابین مستر ولیم جی مکناتن وشاه شجاع ورنجیت سنگهه رشتهٔ پیمان منعقد گشته نامهٔ عهدارقام یافت که سابق ازین فی مابین سرکارین یعنی سرکار والامقدار (۱) خالصه جی وسرکار کردون وقار شاه شجاع الملک عهدنامهٔ مشتمل برچهار دفعه سوای تمهید وخاتمه مقرر شده بود وبسبی از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب والا مناقب مستر ولیم جی مکناتن بهادر بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد آکلند کورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل جهت توثیق وتکمیل عهد نامهٔ مسطور ازراه دوستی موفقهٔ قدیمهٔ معهودهٔ هردو سرکار عالیمقدار اعنی خالصه جی (۳) وکمپانی انکلیس بهادر درحضور خالصه جی تشریف آوردند وعهد نامهٔ مذکوررا ازسرنو باضافهٔ چند فقرهٔ دوستی آیات وچهار دفعه شرائط جدیده که جمله هجده دفعه باشد باتفاق وصلاح دوستانهٔ سرکار بکرنکی آنار کمپانی انکلیس بهادر مقرر وسند گردیده که بموجب دفعات و شرائط مرقومهٔ الذیل در مابین مغائرت وجدائی منصور نیست و نخواهد شد اول آنچه ممالک متعلقهٔ اینروی آب سندیه وآن روی آب مذکوره که درنخت تصرف وداخل علاقهٔ سرکار خالصه جیست چون صوبهٔ کشمیر باحدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی اتک وجچه و هزاره و کهتل و آنت و غیره توابع آن وپشاور بایوسف زائی وغیره وختک و هشتنگر ومچنی وکوهات وهنگو وسائر توابع پشاور تاحد خیبر وسنو ووزیر وتانک وگرانک وکاله باغ وخوشحال کده وغیره توابع آن ودیرهٔ اسمعیل خان باتوابع آن ودیرهٔ غازیخان وکوت منهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسنهکر واروات مند واجل وحاجی پوروروح پور و هرسه کچی ملک میسنکره باتمام حدود آن وصوبهٔ ملتان باتمام ملک آن سرکارشاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی را درممالک مرقومة الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن نیست ونخواهد شد وبهمین عنوان ملک مذکور مال خالصه جی نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن هست و خواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و رهزنی ودانکه وشور وفساد باینطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد واگر احیاناً کارداران سرکارین که معاملهٔ خورد وبرد نموده روبقرار نهاده غیر حاضرباشند

(۱) نقل عهد نامه دولت انکلیس باشاه شجاع ورنجیت سنگهه

(۲) ملتوی پیچیده وپیچ در پیچ شونده

(۳) تقریر اعلیحضرت سراج الملة والدین خالصه جی خالصه دولت سنگهه رامیگفتندوجی یعنی صاحب که بخود مبا راجه رنجیت سنگهه خالصه جی گفته می نمودیعنی صاحب دولت اگر چه صاحب در لغت عربی معنی رفیق ویار میباشد اما در اصطلاح فرس یعنی مالک می آید چنانچه صاحب است وغیره

از جانبین وایس داده شوند و آنچه آب نالهٔ خیبر برای مصارف قلعهٔ فتح کده وغیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانیکه مطابق آئین موقتهٔ دوستی سرکارین عالیین خالصه جی وصاحبان کمپانی انکلیس بهادر از دریای ستلج متعلق بچنی واجازت سرکار خالصه جی است همان قسم از دریای سندیه که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام معطل برچنی و اجازت سرکار خالصه جی خواهد بود وشاه موصوف بغیر اجازت و چنی سرکار خالصه جی عبور نخواهد داد (٤) چهارم در مقدمهٔ شکار پور و ملك سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویهٔ بهیهٔ دوستی ویکرنگی قدیمه و آئین موقتهٔ سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر آنچه معرفت کپطان کلاد مارتین دید صاحب بهادر پالیتیکل ایجنت دوست صمیمی وجواهرسنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین موقتهٔ معهوده قرارپاید بسرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظورخواهد بود پنجم شاه موصوف بظهور انتظام کابل وقندهار اسپان نوعمر عمده واعلی وخوش رنك وخوش خرام بجاه سر و یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده وهفت قبضه پش قبض اصیل ایرانی وبیست وپنج زره سر قاطر عمدهٔ بالاقد ومیوهٔ ولایت چه خشك وچه تر درتمام موسم ازراه جالها وغیره درالکای پشاور ازانکور وانار بیدانه وناك وسیب وبه وبادام و کشمش مقدار وافرسال بسال میرسانیده باشند ونیز اجناس اطلس هررنك (۱) وبکرس وچوخهای سمور وکمخواب وزربفت وقالین ایرانی جله یکصد و یکپارچه سال بسال علی الدوام بدر کار خالصه جی میرسانیده باشند ٦ ششم القاب مراسلات بموجب مراتب مساوات فیابین سرکارین عالیین ممدوحین جاری خواهد ماند ۷ هفتم آنچه سوداگران اسپ وغیره بیوپاران طرف ولایت عازم سرای امرتسر وجیو ولاهور وتمام ممالك محروسه تعلق سرکار خالصه جی خواهد بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید تمام وتائید تام بعمل خواهد آمد وازجانب سرکار خالصه جی هم بهمین نهج درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه جی بمخالفت بطریق دوستی از قسم پشمینه وغیره بقرار تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف خواهد فرستاد پشمینه بخاه و پنج پارچه مطول بیست و پنج تهان کمخواب بچهان دوپهٔ بناری بیست ویك تهان کیش سهار نپوری وپشاوری بچهان دستار سفید پنجهاتی برنج باره بخاه و پنج سیر ۹ نهم آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریداری اسپان وغیره وبرای کار دیگر بطرف ولایت ویا از طرف شاه موصوف بملك پنجاب و غیره ممالك محروسه برای خرید و فروش بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی وپشمینه وغیره اجناس مأمور شوند سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف در توازش باکدیگر وسرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود ۱۰ دهم هرگاه فوج سرکار خالصه جی وفوج شاه موصوف باتفاق حسنه بکجا شوند شاه موصوف کاربد در حق کاوان هرگز واصلاً ومطلقاً شدن نخواهد داد ۱۱ یازدهم هرگاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار خالصه جی را بنا برامداد همراه برد آنچه از خاندان بارگزائی وغیره مال واسباب و جواهر و اسپان و اصلحه واضربهٔ خورد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه جی ونصف آن از سرکار شاه موصوف باشد واگر سوای فوج چیزی بدست شاه موصوف آید اسپان عمده واشیاء زبده از اسلحهٔ خورد وکلان وجواهرات وغیره بطریق تحفه محبوب وکیل معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف وسرکار خالصه جی مع رسائل ومخالف بحضور جانبین جریده طور حاضر ومأمور خواهند بود ۱۳ سیزدهم هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار شاه موصوف را بمد نظر تکمیل مذکورات عهدنامهٔ هذا فاید شاه موصوف فوج بامسرداران کلان ارسال دارند وسرکار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف بمد نظر تکمیل مزبورات عهد نامهٔ هذا افواج مسلمان با سرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود وهمکا میکه سرکار خالصه جی رونق افزای پشاور شوند ازطرف شاه موصوف یك شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بیاید تعظیم وتکریم او بوجه احسن ازسرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر وسرکار شاه موصوف واحداست پانزدهم دولك روپیه ضرب تانك شاهی یاکله دارسال بسال بالضرور ازابتدای مأموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف درکابل جهت تعین فوج خالصه جی

(۱) بکرس درلغات دیده نشد بکتر دیده شد که جامه ایست که روز جنك پوشند و آن تلهای آهنی باشد که بران مخمل یا بنات کشیده استعمال نمایند

اندرون علاقهٔ الکای پشاور بقدر پنج هزار پیاده وسوار ازقوم مسلمان بنا بریشت کرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف هرگاه که درصوابدید سرکار دولت مدار کپانی انگلیس بهادر باتفاق وصلاح سرکار خالصه جی همچو کمک ضرور منصور شود خواهند رفت درسرکار خالصه جی مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمهٔ کلان ازجانب مغرب رونمایدپس تدارك آن باتفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کپانی انگلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید ودرصورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هرقدرمدت که فوج مذکوردرسرکار خالصه جی حاضرباشد منجملهٔ مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد وسرکار کپانی انگلیس مادامیکه امرخلاف شرائط عهد نامهٔ هذا ازروی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصهٔ مذکوره سالبسال بلاناغه بسرکار خالصه جی خواهد بود شانزدهم آنچه ممالك وتوابع آن درتصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملك وسائر خاندان سدوزائی رالاً بعدنسل وبطناً بعدبطن بات فرمان برداری یاباقیات معاملهٔ مال گذاری درحال واستقبال بآن ممالك هیچ دعوی وسروکاری نیست ونخواهد بود ملك ملك ومال میران سندیه نسلاً بعدنسل است وخواهد ماندبشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لك روپیه نانك شاهی امرت سریه باگله دار بموجب حوزهٔ سرکار کپانی انگلیس بشاه موصوف ادانمایندوشاه موصوف ازجملهٔ آن مبلغ بانزده لك روپیه خودبگیرد وپانزده لك روپیه نقد بسرکار والا مقدار خالصه جی رسانیده بدهد هرگاه مبلغ مذکور همگی وتمامی اداشده باشد پس آنوقت دفعهٔ چهارم عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه جیت سنیت سال هزارو هشتصد ونود که شرح آن مطابق اصل درصدر مندرج است منسوخ خواهد گردید ومراسم رسل ورسائل وتحائف فاخرهٔ عمدهٔ اعلی فیابین سرکار خالصه جی وميران سندیه بعادت قدیمه جاری خواهدبود هفدهم هرگاه شاه شجاع الملك درملك كابل وقندهار عنان حكومت بدست كفايت خود خواهد آورد آنگاه درممالك محروسهٔ والی هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض ودست اندازنخواهدشد هژدهم شاه شجاع الملك وسائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج واستصواب سرکارین عالیین خالصه جی وسرکار کپانی انگلیس معامله وسروکار بااحدی ازسرکارین یعنی بادشاهان غیرنخواهدکردواگراحیاناً کدام سرکار غیرعزم لشکرکشی برملك سرکار خالصه جی یاصاحبان انگلیس نماید بقدرمقدورخود بمقابلهٔ آن پردازد آنچه دفعات مرقومهٔ الصدر مسطورشد سرکار خالصه جی وسرکار انگلیس وسرکار شاه شجاع الملك رابخوشی ورضا مندی تمام منظوراست وعهدنامهٔ هذابشرط ثبات دفعات مسطوره مدام برحال وبرقرارخواهدماندوبعدازثبت ودستخط ومهرهرسه سرکار والاقتدار شرائط عهدنامهٔ هذابعمل خواهد آمد تحریربانزدهم ماه هارسنیت ۱۸۹۵ هزارو هشتصد ونود پنج درلاهور فقط(۱) وقبل ازتحریر این عهدنامه دروز سیزدهم ماه ربیع الثانی مذکور مکنائن صاحب وکیل دولت انگلیس کلمات ذیل را اظهار کرده گفت اگرشاه شجاع الملك برای رفتن بسر بزرك خودشهزاده محمدتیموررا درلشکر مهاراجه صاحب اجازت دهد البته شهزادهٔ موصوف ازطرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم وتکریم مطابق شأن جلیل خود خواهد گردید وشهزادهٔ موصوف را اختیارخواهد بود که منجملهٔ صاحبان عالیشان انگلیس همراه لشکرمهاراجه صاحب یکرا هرگاب کرفته باجمعیت لشکرمهاراجه صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند ودرصورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملك نمایند بوجوهات دیکرپیش رفتن شهزادهٔ موصوف درنظر صاحبان همراهی لشکر بااهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیروشریك این امر باآنها باشند انسب واولی منصور باشد اگرشاه شجاع الملك بدنظر رجوع کنا نیدن بسوی خود سرداران افغانستان برای انجام مهام خود وحصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردار سلطان محمدخان را هم همرکاب خودبطرف قندهار برد پس مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه ازسردار موصوف دریغ نخواهند داشت وشاه شجاع الملك عزت وآبروی سردار سلطان محمدخانرا نگاهداردا گررفتن افواج مهاراجه صاحب وعبورحدود ممالك محروسهٔ خود باتفاق وصلاح صاحبان عالیشان که درلشکر مهاراجه صاحب موجود باشند مناسب ومنظور کردد دران تقدیر اتفاق وصلاح صاحبان همراهی لشکر

(۱) گفتار مکنائن در باب شرائط عهدنامه

که باصاحبان همرکاب شاه شجاع الملك رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب ومنظور خواهدشد هرچند که اخراتب پیش‌ازین بعرض قبول مهاراجه صاحب رسیده است ناهم برای رفع شك وشبههٔ آئنده انسب آن معلوم گردید که بعرض تحریر وترقیم درآید بجناب قبض مآب اشرف سری مهاراجه صاحب گذارش شد وهم شاه شجاع‌الملك خواهشات چندازمکنانش نموده واوهمهٔ مقتضیاتش‌را نوشته باخود برداشت و آن اینست اول آنکه از اولاد شاه دران وفرزند ان ومتعلقان بندکان ماهرکس که باشد ورعیت وسپاه وافسروسران درانی از که ومه که درولایت باشنددرپرداخت وعدم آن ودرخیروشرایشان مالك ومختار بندکان ماست ودرین امرازصاحبان وغیره هیچکس متعرض نخواهد شد دوم هرگاه بندکان ما درکابل وقندهار متمکن باشند وبسبب تنگی بسمت بلخ پامیستان و بلوچستان و نواحی وتوابع کابل وقندهار وشکارپور لشکر کشی نمایند وباعث تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد شد سوم هرگاه بندکان ما درکابل وقندهار وشکارپور بتصرف بندکان مانباشد باید که توابع آنها در زمان سلطنت فرزند می‌بودند تعلق بندکان ماداشته باشند چهارم زمانیکه بندکان مادرکابل‌متمکن شود وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند بکصاحب بنابر وکالت بوده اگرچند نفر دیگررا هم بجهة تحشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود پنجم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه‌ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان ماامری بوقوع نخواهد آمد ششم درخصوص دولك روپیه وچیزی دادن ازشکارپور به بندکان ما بسیار سخت وشاق معلوم میشود چرا که اول ازملك کنجایش ندارد که خرج واخراجات بندکان ما وسپاه بعمل آید ودیگر اینمنی مال گذاری ومایه‌دهی بنظر جهانیان میآید مختار صاحبان‌است هرگاه کنجایش دران‌ملك می‌بینند ویامناسب وصلاح میدانند چه مضائقه اهتمام امور بندکان ما تعلق بصاحبان عالیشان است هفتم چونکه سلطنت رو بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش‌شده ملك ولایت را غصب نموده‌اند سندیان‌نیز درشکارپور آدمان خودرا نشانیده اند الحال که بندکان ما درملك ولایت متمکن شوند باید که میران سند شکارپور را واگذار شوند که ملك پادشاهیست وبتصرف بندکان‌ما باشد هشتم درخصوص کنیزان که بدر میشوند اگرچه بدست دادن آنها در آئین دولت معطل‌باشد چونکه امر ناچاراست که ارباب عزت ووقار را بدون خدمتکاری ممکن‌نیست باید اگر بدیگر مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این‌امر دربارهٔ مهمان لازم نیست کنیزانیکه از مردم ولائی متعلقان سرکار ما فرار شوند بعد بسرکارما واپس داده شوند نهم اینکه بعدمطالعهٔ شرایط فصل دوم عهد نامه واستماع عرایض صاحبان عالیشان‌ما بدولت راجنان مناسب نمود که ذکر شکارپور درمطالب مرقومهٔ الصدر مندرج شود آنچه عذراست درمادهٔ دادن دولك روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگهه بعوض معاونت فوج نوشته شده‌است چونکه مضرعزت ما بدولت مستورنیست ذکرآن نیز گذاشته شودحالما بدولت را برضاورغبت ثبت نمودن دستخط ومهر خود منظور وقبول است دفعه هذا بتجویزملکنانش بدفعات فوق درج شده درثانی مطالبات مرقومة الصدر بدین‌نهج نوشته تسلیم‌دید صاحب بهادر نموده‌شد اول آنکه ازاولادشاه دران وفرزندان ومتعلقان بندکان ما هرکس‌که باشد ازرعیت وسپاه وافسر وسران درانی وکه‌ومه که درولایت باشد در پرداخت وعدم آن ودرخیر وشر ایشان مالك ومختار بندکان‌ما است دراین‌امر از صاحبان وغیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن‌مردم بیفکراند وعاقبت اندیش نیستند هرگاه بندکان‌ما درکابل وقندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ پامیستان وبلوچستان وتواحیات وتوابع کابل وقندهار الی سرحدشکارپور لشکرکشی نمایند وباعث تصرف آرند درین امرممانعت نخواهدبود وهرگاه کابل وقندهار بتصرف بندکان‌ما درآیند باید که توابع آنها که درزمان سلطنت‌قرم بندبودند بدستور سابق‌باشند دوم‌درزمانیکه بندکان‌ما درکابل متمکن‌شوند وصاحبان عالیشان‌عزم‌مراجعت نمایند بکصاحب بنابر وکالت واگر چندنفر دیگر که بجهت تحشیت امور لشکر بندکان‌ما خواهش نمایندصاحبان مضائقه نخواهند نمود سوم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه‌ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان‌ما بوقوع نخواهد آمد چهارم چون سلطنت روبخرابی آورده همچنان که غلامان سرکش‌شده ملك ولایت راغصب نمودند سندیان درشکارپور آدمان ازخود نشانیدند اینمی به‌بندکان‌ما نهایت سخت وشاق می‌نمود که سندیان نیز

مسئد عیان شاه ازمکنا تن

چون عهد نامهٔ مندرج متن‌ازکتاب شاه شجاع مرحوم‌غلاً نوشته شده عبارات آن بحال خود گذاشته‌شده حك‌واصلاح نشد فقط

ضبط ملک بادشاهی را نموده‌اند بخاطر بندگان ما مدام همین بود که هرزمان باشد ملک را ازدست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابر مصلحت ازروی خیرخواهی آوردن ذکر شکار پور را در دفعات مطلوبه جائز نداشته ودرخصوص دولک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگهه هم بهبندگان مشاق بود صاحبان عالیشان (۱) عذرات آن را نیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر بهیکانیکه صاحبان عالیشان دارند ذکراین دومطلب را موقوف داشتند باقی پنج دفعه مطلوبه مرقومة الصدر بمهر ودستخط مزین کرده ازانجا که فیمابین بندگان ما وصاحبان عالیشان اتحاد ویك وجودگی میباشد وسرمو فی جدائی متصور نیست باری ازثبت کردن مهرودستخط دردفعه مطلوبهٔ مرقومة الصدر تشفی وتسلی بندگان ما می کرده سوا ازین مبادا چیزی درمیان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد .

(ذکر جوابهای کورنر جنرال)

(سئوالهای مذکوره شاه شجاع الملک را)

چون سوالات مسطوره فوق بواسطهٔ دید صاحب نجنرال کورنر نرهند رسید اودرششم ماه اگست سنه ۱۸۳۸ هزارو هشتصدوسی وهشت میلادی مطابق یازدهم شهر جمادی الاول سال ۱۲۵٤ هزارو دوصد و پنجاه و چهار هجری هرفقره را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب از فقرهٔ اول دفعهٔ ثانی که تسلیم دید صاحب کردیده بود درین ماده خاطر مبارك جمع باشد زیرا که اصلاً ارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس نیست که در پرداخت وعدم آن وخیر وشر فرزندان ومتعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد واعتلاء مداخلت نماید درهمچو امر آن سلاله دودمان عز وعلی مختارند جواب فقرهٔ دوم از دفعهٔ مذکوره اینکه لفظ شکارپور از فقرهٔ اول محوشد و درباقی یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت وارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس مصروف تأسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که از دوستان قدیم ومحبان صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهدبود وهر وجوه وطریق که درین ماده مقتضای رأی نصفت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت و مشوره و کنکاش هردو سرکار بعمل آورده خواهد شد وهمچنین لفظ شکارپور را ازدفعهٔ سوم مستدعیان شاه شجاع الملک که مکنانش باخود نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انکلیسیه را حسب تحریر صدر بجز قوت تمام ورونق مالا کلام در گرفتن سلطنت برای آن خلاصهٔ خاندان عزوعلی خواهش دیگر نیست اما میرهن خاطر باشد که باانقلاب روزگار درامور سلطنتها کمی وبیشی ظاهر وآشکارا میگردد ودر بعضی احیان ممالك پاك سلطان وسعت میپذیرد ووقت من الاوقات برخی ازمملکت ومضافات وسلطنت وی بدست وتصرف اهل حکومت دیگر میآید هانا آن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء روا داشته وپذیرا فرموده‌اند که والیان پنجاب وسند برملکهائیکه باقابدخل وتصرف سلاطین افاغنه بوده‌اند ودرینزمان بید تصرف والیان موصوفین اند ایشان قابض ومتصرف خواهندبود ودرجواب فقرهٔ دوم ازدفعهٔ محولهٔ دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندرا تمامتر خوشی و رغبت وخیلی خورمی ومسرت ماندن یکصاحب بطریق وکالت وچندنفر دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول ومنظوراست وجواب مادهٔ سوم ازدفعهٔ مرپورهرا رقم کرد که اخلاص گزین را بخوشی تمام ورغبت مالا کلام ایجمی منظوراست که درمیان صاحبان ومردم ولایت افغانستان چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح آن خلاصهٔ خاندان عز وعلی امری بوقوع نیاید ودرجواب مادهٔ ششم ازمسند علیات شاه شجاع الملک رقم نمود که یقین خاطر عاطر باشد که هرگز وهرآینه ارادهٔ سرکار رفعت مدار انکلیس نبوده که بآن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء تکلیف درامر غیر واجب دهد یاباعث امری شود که برخاطر عاطر شاهی گران وشاق باشد وآنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامهٔ آن والاتبار گردیده است بپاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده میآید که سرکار دولت مدار انکلیسیه درتعمیل وتکمیل مراتب عهود لابدیه ومستلزمهٔ ذات ستوده صفات هرگز در ضیق وتنگی افتادن آن والاتبار روا وگوارا نخواهد داشت وهرچه دربارهٔ دادن زر بما راجه رنجیت سنگهه مال گذاری و مالیه دهی بنظر جهانیان درآمدن رقزد کلك گهر سلك شده بجواب آن همین قدر کافیست که درادای مال گذاری ومالیه دهی واجرت سپاه بعهدیکه هست نمایان بل تفاوت زمین وآسمان وظاهر وعیان است چه اکثر اعیان اتفاق میافتد که سرکار

(۱) احتمال میرود که عذرات را اگرچه بمعنی عذرها می آید وجمع عذر نمی باشد بمعنی اعتذار که جمع عذر است گرفته باشد چون داخل عهد نامه درج می باشد تغییر داده نشد فقط

ذکر اجوبهٔ کورنر جنرال

توانگر وقوی خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلی بسرکار را دنی این قسم معامله ورویه را روی کار میآورد پس تطویل کلام درین مرام بحاصل محض است چرا که آن خلاصهٔ خاندان عظمت اینمعنی را روا داشته بمنظوری جمیع شرائط عهد نامه را ثبت ومهر ودستخط خود نموده برغبت ورضا پذیرا فرموده اند ودرجواب مادهٔ هفتم از فقرات مستدعیهٔ شاه شجاع مسطور داشت که شکار پور اینقدر کافی وبسنده است که مقدمهٔ آن درعهدنامهٔ موثقهٔ حال طی شده وانفصال یافته، وآن والا تبار آرا متافی بقبول داشته اینواقعه که در خصوص شکارپور است محو گردیده چرا که درعهد نامه نحویزی نوع دیگر وانموده ودرجواب مادهٔ هشتم از مستدعیات شاه رقم نمود که مقدمهٔ ناز کیست اینقدر جواب اجمالی آرا کافیست که حتی الامکان شرائط مستفاد وقوانین پاس مروت وآئین بهین مرعی داشته درانجاح مرام وانصرام خواهش ومرکوزات خاطر آن برگزیده صفات جهد وسعی و کوشش وپیروی برروی کار آید چنانچه درین ماده باهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایماء و اشعار رود ودر مادهٔ نهم از مقتضیات شاه شجاع الملک نوشت که آنچه درتذکرهٔ دفعات رفتزد کلک متانت سلک گردیده است بجزاینکه تحسین و آفرین بعقل سلیم ورای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود وبهبود حقیق وفائده ومنفعت تحقیق ووثوق اعتماد برصفا طینتی ونیکوسگالی این سرکار ابدبنیاد کفرموده اند نموده اید دیگر ضرورت ندارد انهی همانا این عهدنامه باعهدنامهٔ که دولت انکلیس بادولت ایران درروز بیست وپنجم ماه نومبر سنه ۱۸۱٤ هزار وهشتصد وچهاردهٔ میلادی مطابق دوازدهم شهر ذیحجهٔ الحرام سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه هجری مشتمل بریازده فصل درطهران مرقوم وموثق داشته اند مناقضتی برروی کار دولتین مذکورتین آورد چنانچه ازفصل هشتم ونهم عهدنامهٔ مذکوره بوضوح میپیوندد وآن اینست فصل هشتم هرگاه طائفهٔ افاغنه را بادولت بهیه انکلیس نزاع و جدالی باشد اولیاء دولت علیهٔ ایران لشکر تعین کرده بشمیکه مصلحت دولتین باشد بدولت بهیهٔ انکلیس امداد واعانت نمایند ووجه اخراجات آنرا ازدولت بهیهٔ انکلیس بگیرند ازقراریکه اولیا دولتین قطع وفصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیهٔ انکلیس را درآن میانه کاری نیست وهیچ طرف کمک وامدادی نتواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند

ذکر توجه شاه شجاع از لودهیانه

بالشکر انکلیس جانب شکار پور

ذکر توجه شاه شجاع جانب شکار پور

چون رشتهٔ عهد درین شاه شجاع الملک ودولت انکلیس ورنجیت سنگهه منعقد گشت شاه شجاع درروز بیست ودوم ماه شعبان سنه ۱۲۵٤ هزار و دویست و پنجاه و چهار مطابق ایام حصار دادن محمد شاه قاجار هرات را بافواج انکلیسیه از لودهیانه رامشکار پور برگرفت ودرهنگام جاده چائی از مهاراجهٔ پتیاله تحفهٔ وهدیهٔ شایان باعریضه اش ومکتوب مهاراجه رنجیت سنگهه بانحائف طرائف که هریك بصحابت وکیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقهٔ هریك بمشاهده وملاحظهٔ شاهی رسیدوهمچنین محمد بهاول خان عباسی دربهاول پور حاضر حضور شاه شجاع شده اقسام پیشکشی از اسب واشتر باساز وبرك طلاونقره وعود واجناس زری واپریشمی وپشمی وسی ضرب شهینك بااشتران جل وافسار زری وپشمی ودوضرب توپ پیش کشیده همخوانین اردوی شاهی وافسران سپاه انکلیسی را ضیافت نموده هریك را بقدرحال ازالبسه نفیسه وافشهٔ طریفه برسم هدیهٔ دلخوش ساخت وهم شاه شجاع همه وکلای حاضر ونواب مذکوررا بعطای خلاع فاخره نواخته باجوایهای عرائض ومکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده درماه ذی الحجه سنه ۱۲۵٤ هزار و دوصدو پنجاه و چهار واردشکارپور شد وصاحبان انکلیسه که ازکلکته وبمبئی مأمور همرکابی شاهی گردیده بودند از شاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته وبمبئی خواسته بآرایش لشکر پرداختند وبقوانین نظامیه تمامت سپاهرا آراسته شاهرا خورسند ساختند چنانچه درازای استظامیکه درلشکر دادند مورد عطیه وانعام گشته همه افسران شان بخلاع البسه پشمینه مفتخر وسپاهیان بعطای زرنقد بهرور شدند وپیچ پالتن پیاده ودوفوج سوارهرا که جدید بملازمت سپاه شاه قیام ورزیده بودند نیز بآراستگی از حضور شاه گذرانیده مطبوع افتادند بعد صاحبان انکلیسیه بنظم ونسق دادن ولایت سندهمت گماشته خواستند

که میران سند را بروفق امور مرکوزهٔ خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را باایشان موثق نموده بعد برطبق معاهدهٔ کهاشاه شجاع ومهاراجه رنجیت سنکهه نهاده‌اند مبلغی ازمیران سندبرای هردوسرکار از ایشان بگیرند ومیران سندیه نخست سرباززده بتهیهٔ اسباب جنك پرداخته آهنك عصیان کردند که شاید افسران وصاحبان انکلیس از ازدحام ایشان خائف وهراسناك گشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند بازگردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انکلیسیه درجنبش آمده از بحروبر رهسپر میدان حرب شدند ومیران سند از مشاهدهٔ اینحالت ناچار طریق اطاعت برگرفته ربقهٔ انقیاد بگردن نهادند وشروط معاهدهٔ دولت انکلیس وشاه شجاع ورنجیت سنکهه‌را برعهده نهاده بیست‌و هشت لك روپیه اداءنموده دیگر امری‌را مکلف نشدند وشاه شجاع برطبق پیمانیکه کرده بود ازمبلغ مذکور یازده لك روپیه‌را بکار گذاران رنجیت سنکهه سپرده سیزده لك را تحویل خزانهٔ خود فرمود

ذکر توجه شاه شجاع از شکار پور جانب قندهار

ذکر توجه شاه شجاع ازشکار پور
بمعاونت لشکر انکلیس جانب قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار ودو صدوپنجاه وپنج هجری مطابق روزبیست ودوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی‌ونه میلادی بذریعهٔ آکلند کورنر کشور هندسرولیم حی‌مکناتن بوزارت شاه‌شجاع مأمور گشته‌ازراه معاونت چند فوج پیاده‌و سوار ازدولت انکلیس که بنه هزاروسه صد وپنجاه تن‌سپاهی میرسیدباشاه‌همراه‌شدوشاه‌بصوابدید او چند دسته فوج سواره وپیاده بسالاری شهزاده محمد تیمور از راه پنجاب وپشاور جانب کابل گماشته خود باسپاه انکلیس وشش هزار تن‌لشکر خویش که جمله یازده هزاروسه صدوپنجاه مرد نبردمیشدند ازشکار پورراه قندهار پیش گرفت واز عرض راه درهٔ بولان محراب خان بلوچرا بذریعهٔ فرمان طلب حضور کرد وآن سر مست بادهٔ غرور سرباززده ازشرفیابی رکاب شاهی تقاعد ورزید بلکه دزدان بلوچیه‌را گماشته مال‌وموا شی‌وبازماند کان‌ار دورا بسرقت همی بردند وآخرالامر مردم بلوچیهٔ متعلقهٔ افغانستان بمکافات شرارت خود شان گرفتار گونه‌گونه عقاب شدند که انشاء الله درمو قعش مذکور میشود وشاه شجاع ازراه درهٔ بولان اسپ‌عزم رانده چون‌وارد موضع کدنی واقع‌فاصلهٔ‌سی کروهی قندهارشد سردارکهندل خان‌سردار رحمدل خان‌وسردارمهردل‌خان برادران خوددرا بادیگر سران‌واعیان قندهار ولشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بحفاظت شهرواطراف پرداخت وایشان اسپ رانده بقلعهٔ فتح‌الله خان واقع سه کروهی اردوی شاه شجاع رسیده اقامه کرن شدند ودست بکار برده اول آب‌راازلشکرانکلیس که باشاه شجاع بودند بازداشته‌چندروزدرهمان‌فرود کاهش ازحرکت مانع گردیده نگذاشتند که قدمپیش گذارند چنانچه هرروزرایشان تاخته بسامرد ومرکب بخاك هلاك‌انداخته بلشکر گاه‌خویش مراجعت میکردند ومال‌وموا شی ایشان‌را که ازعسکرگاه بیرون‌می بودبغنیمت میآوردند وازجمله کدو خان مهمند درروز ورود منزل مذکور ازدیگران پیشتر تاخته یك‌زنجیر پیل‌خود سرولیم حی مکنا تن‌را غنیمت بدست آورد وآخرالامر سرداران‌از حمله‌های پی‌درپی که کردند وانکلیسان رابستوه آورده جرأتی از ایشان ندیدند اهنك شبیخون کردند که درتار یکشب یورش برده همه‌را مستاصل سازند وافسران لشکر انکلیس ازعزم شان آگاه گشته بحفاظت اردوگاه خویش پرداختند وکسانیرا که بکنار ارد وخیمه برافراشته بودند درعسکر گاه درآورده مترصد حملهٔ سرداران نشستند وسرداران نظر بپاس‌داری وحفاظت واستواری لشکریان انکلیس وهم بواسطهٔ اینکه حاجی‌خان کاکری‌همچنان‌که باهری سنکهه درمحاربهٔ‌درهٔ‌خیبر طرح‌موالفت وموافقت جنانچه رقم شد انداخته بمکافات‌کردارش اخراج البلدکشت درپنجابز روی دل بدوی شاه شجاع نهاده باپیروانش گریخته باردوی انکلیس ملحق شدوسرداران ازعزم‌رزمیگداشتند بازمانده بلکه ازراه هزیمت‌بقندهارمراجعت کردند وهمچنین‌تاج‌محمد خان کاکری‌ازسرداران روی برتافته شباشب باسوارانش جانب‌لشکرانکلیس‌راه برگرفت وبنزدیك اردوی شان رسیده شب‌رابسر برده بامدادان‌باردوی‌مذکورپیوسته‌بارباب‌حضورشاه شجاع‌شد واوبخطاب نصیرالدوله کیش مخاطب نموده ازانجا کوچیده درقلعهٔ فتح‌الله خان بجای سرداران فروکش کرد وازین سوی سردار کهندل‌خان بعداز رسیدن براد رانش‌عیال وتعلقات خودهارا ازقندهار برداشته باپانصد سوار روی امیدبسوی شاه‌قاجار که بمحاصرهٔ هرات

قیام داشت آورده موردالطاف اوشدند وشاه شجاع درروز یکشنبه دوازدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری بدون مانع درخارج شهر قندهار فرود آمده روز دیگر بامکنانن وهمراهان نش بارك درشده تمامت سپاه انکلیس وافواج شاهی را جهت جلوس برتخت سلطنت بآئین اراستن فرمود

ذکر سلطنت دومی شاه شجاع

(ذکر سلطنت دومی شاه شجاع الملك بن تیمور شاه)

چون سپاه اراسته گشت در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری درمیدان عید گاه قندهار برتخت سلطنت موروثی جلوس نموده بالتیام جراحات قلوب ستمدیدگان وجانب داران خویش پرداخت وهریك ازاعیان را که هواخواه او واز سرداران قندهار زجردیده بودند بمناصب عالیه نوازش فرموده سکه وخطبه رابنام خویش اجرا داد وازجملهٔ بزرگان حاجی دوست محمد خان اسحق زائی را که درکرم سپربذلت وعسرت روز بسرمی برد طلب حضور کرده نیك بنواخت ومقارن اینحال مکنانن انکلیس که خودرا کفیل احوال شاه شجاع می پنداشت عهدنامهٔ مجدد برطبق مقتضای خویش نگاشته بدستخط ومهر شاه شجاع رسانید که نقل آن بعینه اینست اول روشن ومبرهن باشد که جمیع شرائط عهدنامهٔ که بتاریخ بیست وششم ماه جون سنه ع ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی ونه میلادی فیابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه ذیجاه شاه شجاع الملك ومهاراجه رنجیت سنکهه زیب نفاذ یافته بحال وبرقرار خواهد بود وسرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهد نامهٔ مذکوره کاربند خواهندشد دوم بدنظر ارتباط واستدامت اتحاد واقع فیابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه مفتخر الیه یك صاحب ایلچی انکلیس ازطرف سرکار انکلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند ودر صورت مناسب ومصلحت متصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطرف خود جهت اقامت بخدمت کورنر جنرال بهادر معین و مأمور خواهند فرمود سوم بعوض وبدل معاونت معاهدت دیرینه ونظر براتحاد ومحبت کاملهٔ مستقیمه که ازجانب سرکار دولت مدار انکلیسیه وکیفیت شاه ذیجاه شاه شجاع روبظهور آورده است وبلحاظ یکانگی ویکجهتی هردو سرکار شاه محتشم الیه کافی احدی را ازقوم واهل فرنك درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلك نخواهند کرد وکسی از اهل فرنك را اجازت استقامت بملك افغانستان بدون اطلاع واسترضای سرکارانکلیس عطا نخواهند فرمود چهارم فوج منتظم ومرتبکه صاحبان انکلیس سرکرده وسردار آن باشند برای حفاظت ملك وذات پادشاه مفخرالیه وهم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام درملك افغانستان مقرر ومعین خواهدشدوهرخدمتیکه بصوابدیدشاه وایلچی مذکور مناسب وضرورمتصور گردد ازفوج مزبور گرفته آید بخرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده بهمان اسلوب خواهد ماند وتعداد سرداران انکلیسیه معینهٔ لشکر مذکوره زیاده ازپنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفخر الیه خواهش ازدیاد آن وازدیاد فوج مذکور نکنند ششم شاه شجاع الملك مفتخر الیه مشارهٔ فوج مذکورراحتی الوسع والامکان ازخزانهٔ خودمؤدی سازند هفتم درخصوص امرتجارت شاه ممدوح درصورت پیش آمدن موانع بجا انسداد وار تفاع آن فرمایند وهرتدبیر یکه دررای صواب انتمای شاه مفخر الیه بصلاح ایلچی انکلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیردجاوهٔ ظهور خواهد گرفت هشتم مضامین دفعات هفت گانهٔ مرقومهٔ بالاابداً وداعاً تابقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی بحال وبرقرار ومستقل وپایدار خواهد ماندتحریر هفتم ماه می سنه ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی ونه عیسوی مطابق بیست ودوم شهر صفرسال هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری دردارالقرار قندهار فقط و جانبین یك بدیگری عهد نامهٔ مزبوره را ببردند .

نقل عهدنامهٔ مجددمکنانن باشاه شجاع

ذکر سخت نمودن محاصره هرات

﴿ ذکر تشدید نمودن محمدشاه قاجار ﴾

(محاصرهٔ هرات را و گفتگوی مستر مکنیل)

مقارن احوال شاه شجاع درشکار پور وخلال وقائع مزبور اعلیحضرت محمد شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات چنانچه ازپیش رقم گشت گرفتار بود سران سپاه را بصعب نمودن محاصرهٔ هرات ترغیب کرده مردم سکنه شهررا

بصرت هرچه تمامتر انداخت ودرینوقت مستر مکنیل وزیرمختار دولت انکلیس که بقرارد کرصاحب ناسخ‌التواریخ بخلاف ذکرنفات هرات کازپیش ذکرورود اوهرکاب شاه‌ایران مرقوم گشت چندی‌متوقف طهران بوده‌هرقدر که توانست بکاردارن دولت انکلیس شکایت‌نوشت وایشان را ازخلل درامر هندوستان خوف وبیم داد چنانچه دولت‌موصوفه شاه‌شجاع الملک‌رابیش ازمرادات خویش‌ساخته‌جانب افغانستان تاختند ومستر مکنیل روزسیزدهم ماه‌ذی‌الحجه سال گذشته ازطهران راه‌هرات برگرفت وازقفای اوسیمونیچ وزیرمختار دولت روس درروزبیست وچهارم ماه‌مذکور روی بسوی‌هرات نهادویس ازروز نوروز تنکوزئیل که‌درروز پنجم‌محرم سنه‌هزاروده‌صد وپنجاه وپنج‌بود مستر مکنیل واردهرات شده ده‌روز بعداز ورود‌او وزیرمختار دولت روس داخل اردوی شاه ایران گشت‌ومستر مکنیل شرفیاب بار گردیده‌التماس نمود که‌بشهر درشده شهزاده کامران را ازراه اطاعت پیش آردو شاهش اجازت داده چون داخل شهرشد بخود اندیشید که هنوز هرات بتصرف شاه ایران درنیامده وامرمقاتله انجام‌پذیرفته است‌بااین‌همه بتحمل که امیردوست محمدخان‌وسرداران پادشاه‌ایران متفق وهمداستان‌گردیده وقلعه‌هرات بزمستر ومفتوح شده ایرانیان وافغانان یکدل ویکجهت شوند وازخمی مردم اسلام کشور هندنیز از دراتحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان گردند آنوقت دولت انکلیس رازبون واز کشور هندبیرون خواهند کرد پس‌دل بران‌نهاد که‌شاه‌ایران راباهر حیله که‌باشد بی‌فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که‌میبایست بقرار گفته‌اش مستمال(۱) ساخته باخودنزدمحمدشاه میبرد مژده امداد ازدولت انکلیس‌داده گفت که لشکردولت برطانیه باشاه شجاع ازشکار پورجانب قندهار رهسپار است که‌فردا بکه‌وارد آن‌دیار خواهدشد وهمچنین‌شهزاده محمدتیمور بالشکر دیگرازراه پشاورجانب کابل ره‌نوردست میباید که‌چند روزخودداری کرده استواری ودرقلعه داری پایداری نموده‌نزدشاه ایران‌نشوی وشهزاده کامران ازین‌نویدو گفتاراوقوی‌دل واستوار شده‌ومستر مکنیل ازشهر بلشکر گاه‌شاه قاجار معاودت کرده بشاه‌بیان‌نمود که‌هرچند شهزاده کامران‌رایم وامیددادم قائده‌پذیرنگشت وهرگرازحصار هرات‌بیرون نشودوقبول اطاعت نکندومحمدشاه ازین‌اظهار اوبرآشفته محاصره راسخت ترفرمود وبیزامرکرد که‌آلات وادوات‌مسینه را از لشکریان برگرفته چندضرب توپ‌قلعه کوب که کوه‌لامراهق درانددرون آنها باسانی درمیتوان شد بریختند ودرخور اثواب کلوله بروی کارآورده درسه جقرار گاه‌برای انهابنا راسته بواسطهٔ جرثقیل اثواب را بدان مواضع برآوردند وبروج و بارهٔ شهررا هدف کاوله توپ ساخته شور و آشوب بشهر درانداختند تا که دراوائل ماه‌صفر سنه هزارو دوسیت وپنجاه‌و پنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع درقندهار کاربرقلعه گیان بغایت دشوار گشته همگنان درنزدوزیر یارمحمد خان انجمن شده التماس کردند که‌قوتی بقدر لایموتی بدیشان دهد که‌قوت برمقاتلات حاصل‌آرد وبارخصت بیرون شدن نماید تا کر اسیردستگیر عساکر شاه‌ایران شوند همانای بیایند وجان بسلامت برند ووزیریارمحمد خان ازسیب آنکه ناچارشده بود اجازت بیرون شدن داده بعرصهٔ چهار روز دوازده هزارنفر ازمردوزن وپسر ودختر ازشدت جوع بیرون‌شده بلشکر گاه‌شاه ایران درآمدند وبان وآبی‌یافته مامور باقامهٔ مشهد ونواحی آن گشتند ودرخلال این‌احوال حاجی‌خان امیربهادر جنگ که‌سابق زخدار گشته‌بود ازکثرت نوشیدن شراب‌مست وازحال سپاه‌بیخبرشده دوفوج شقاق که‌درتحت‌لوای اوبودند باهم‌راه شقاق‌وطاق پیش گرفتندوباجمی ازدلیران افغان‌باب‌موالست ومصاحبت گشودند وافغانان باآنکه ازرسم می گساری عاری‌بودند باایشان هم‌پیاله ومشغول لهو وملاعبه شدندوباوجود مجالست ومصاحبت شی باهم قرار دادند که نمی درزیم شراب باایرانیان می‌گسار شده نیم‌دیگر شبیخون زده صفحهٔ خاکدرا ازلوث وجود آن پلیدان شراب خوار پاک سازند وازین اندیشه وقرارداد باصواب یکصدو پنجاه‌تن از فوج شقاق‌را سربریده یک ضرب توپ ایشان‌را باخود بشهر درآوردند ودرانثنای این‌معاملات وزیریار محمد خان‌مورد عتاب شهزاده‌کامران شده مقهور گشت که‌تاچند وتاکی مملکت‌را خراب ساخته مردم سکنه شهررا دراضطراب اندازیم‌صواب آنست که باشاه ایران امری‌را ازدرصلح‌پیش آریم ووزیر یار محمد خان زبان ضراعت باسخ گفت که‌محبت کسی را نزد شاه ایران فرستاده اطمینان خاطر حاصل نما ثم بعدازراه مصالحه درلشکر گاه رفته باوطرح معاهده‌اندازیم

(۱) مستمال‌ساخته یعنی اورا میل خاطر داده

وشهزاده کامران از کفتهٔ اوشاد خاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته درعنوان آن این بیت را رقم کرد —

ای باغبان چوباغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

ودرذیل آن خواستار کردید که یکی‌را ازکار پردازان خویش درشهر پیش‌او فرستد تااو سخن ازدر صلح رانده بعد بخاطر آسوده بملاقات شاه آید ونامه را بصحابت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد واو کهچنین امررا ازخدا میخواست فوراً حاجی عبدالمحمد نامی‌را درشهر نزد شهزاده کامران روان کرد وشهزاده کامران ازملاقات حاجی مذکور شکفته خاطر ومسرور شده خواست کهراه لشکرگاه شاه‌برگیرد امامستر مکنیل آگاه گشته ازراه خفاء یکنفر نوکر خودرا درشهر نزدشهزاده کامران فرستاده پیام‌داد کههرگز ازشهر بیرون‌میا وچندی ثبات ورزیده استوار باش تاکاررا بروفق مرادت ساخته تمام وخودش نزد محمدشاه شده گفت که فتح وتسخیر هرات کلیدقفل مملکت افغانستان وباعث آشفتگی هندوستان است میباید کهاز سبب اتحاد دولتین انکلیس وقاجار دست ازفتح هرات بازداشته راه طهران برگیرید والا کار بمشاجره خواهد کشید و شاه بسخن او اعتنا نکرده ازمریکه پیشنهاد خاطرداشت پای‌پس نکشید وشهزاده کامران بهمان‌پیام مکنیل وترغیب وزیر یارمحمد خان کهاورادلیل‌بود ازکفته‌ونوشته خویش پشیمان‌شده‌فرستادهٔ شاه‌ایران رابی‌نیل‌مرام معاودت داد ودرروز پنجم‌ماه صفر مذکور مودود خان وابراهیم خان فیروز کوهی‌رو ازولینعمش برتافته نادربیک وصاحب نظر بیک واسدالله بیک نامزا باتحف وهدایا نزدشاه‌ایران روان کرده قلعهٔ نوو بادغیس بقبول ایشان مقرروممین گشت وفرستادکان شان کامروا مراجعت نمودند وایشوقت چون کلولهٔ توپ درفور خانهٔ شاه‌ایران نمانده تمام‌شده‌بود وحمل ونقلش ازایران در هرات سعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف الدوله سنگی‌را ازالواح قبور مردکان کلولهٔ توپ تراشیده شایسته توپ‌زدن افتاد وصدنفر سنگ تراش مأمور کلوله تراشی ازسنك شدند ودر روز هشتم ماه صفر حبیب‌الله خان امیر توپخانه وجعفر قلیخان سرتیپ وباقرخان کردباچی ازسواره وپیاده بنواحی کرخ تاخته مال وموانی مردم آنجارا تاراج کرده شصت نفر از مردم هرات را که درآنجا جهت خریدن اسب رفته بودند دستگیر نموده دراردوی خود بردند ودر خلال احوال مذکوره ششصد تن ازمردم افغان قندهار ازراه محاربه بالشکر شاه‌قاجار رهسپار هرات شدند وچون بنواحی هرات رسیده ابواب شهررا ازمحاصرین مسدود دیده‌خلعهٔ ازقلاع قریبه‌شهرهرات جای گزیدند تاکر فرصت یابند بتاخت وتاز گرایند وامیر توپخانهٔ شاه قاجار آگاه‌گشته باصد سواره وسه صد پیاده وده ضرب‌توپ آهنك جنك ایشان کرده قلعه‌را محاصره نموده محاربهٔ شدید روبداد وآخر الامر ایرانیان دیوار قلعه‌را بضرب توپ‌پست کرده یورش آوردند وبخصد وتودونه تن‌را کشته یکتن را زنده گرفته باسرهای کشتکان نزدشاه ایران بردند واو اسیر مذکوررا رخصت قندهار داد که خبر کشتکانرا بیاز ماندکان ایشان برساند تادیگران جرات جنك‌نمایند وازروس مقتولین‌منازها افراشت ومطابق‌این‌ایام قنبرعلیخان واللهداد خان فرستادکان سردار کهندل خان کهازتوجه شاه‌شجاع بالشکر انکلیس جانب قندهار خبریافته برای‌کمك نزدشاه قاجار فرستاده واو بی‌نیل مقصود رخصت مراجعت داده بود درقندهار رسیده شاه شجاع را متصرف آن‌دیار دیده پس بهرات رونهادند ودرقلعهٔ لاش کهوارد شدند شاه پسند خان اسحق‌زائی وشاه پسندخان برادر علیخان خجانسوری بیزیدیشان پیوسته نزدمحمد شاه رفتند وهمچنین خداداد خان فرستادهٔ دیگر سردار کهندل خان کهقبل ازورود شاه شجاع در قندهار نزدشاه قاجار روانه داشته پیام‌داده بود کهالشکر قندهار ازراه‌امداد ایرانیان رهسپار هرات شوم در روز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او در هرات نزدشاه قاجار رسیده پیام سردارکهندل‌خان را بگذرانید واو امر کرد که سردار موصوف بالشکرش عزم‌فراه واسفزارکرده آن محال‌را از تصرف شهزاده جلال‌الدین بن شهزاده کامران بیرون‌کند چنانچه سردارکهندل‌خان قبل ازلشکر فرستادنش بجلو گیری افواج انکلیس محمد عمر خان پسر خود را از راه یاری پانجهار هزار سوار نزدشاه قاجار فرستاده بود کهخداداد خان فرستادهٔ مذکورش از هرات مراجعت کرده در عرض راه باسردار کهندل خان کهاز قندهار باعیال و تعلقاتش چنانچه از پیش اشارت رفت که روی امید بسوی ایران نهاده بود

پیوست ومقارن ایحال شهزاده کامران ازپیام مذکور شاه ایران آگاه گشته سه صد سوار ازهرات بمعاونت جلال الدینخان پسرش گماشت وقضا را پیشتر ازین خودش معاونت ازپسر مذکور خود خواسته واو اینوقت پنجصد سوار ازجهت یاری پدرش رهسپار هرات ساخته وهردو جانب ازیکدیگر بخیر راه می پیودند تا که شب هنگامی درعرض طریق باهم دوچار گشته همدیگررا لشکر قندهار وسوارهٔ شاه قاجار پنداشته تیغ برفرق هم افرا شتند وتا روشنی صبح بسیاری ازطرفین مقتول ومجروح شده بعد که همدیگررا شناختند کاراز دست وتیر ازشست رفته بود که جزازتأسف چیزی بتصرف درنیآمد وسردار محمدعمر خان دراوا خرماه صفر مذکور با چهار هزار سواریکه همراه داشت وارد هرات شده بامر محمد شاه قاجار راه فراه و اسفزار برگرفت و آن دوولایت را ازتصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت وسردار گهندل خان پدرش نیز که ازقندهار بیرون شده‌بود درفراه اقامه گزیده درحین مراجعت شاه‌ایران ازهرات‌باو همعنان در طهران رفته‌سالیانه یک‌لک روپیه که معادل بیست هزار تومان ایرانیست برای‌او مقرر ومعین گردید وشهزاده جلال الدین ازمتصرف شدن سردار محمد عمرخان فراه و اسفزار را تاجار گشته باکلانتر اسمعیل خان روی امید بسوی شاه قاجار نهاد واو شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده در لشکر گاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز واکرامش فرموده تسلی ودلجوئی نموده مطمئنش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمدشاه سپاه خویش‌را بیورش آوردن بهرات

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه‌سپاه‌خود را بیورش

چون‌کار محاصرهٔ هرات‌طول کشیده شهزاده کامران‌بقلعه داری همیکوشید محمدشاه‌را ازکثرت‌درنک وامتداد جنگ‌ملال خاطر روی‌داده براسپش سوارو برتل بنگان‌فرازشد وبرمواضی ازپارشهر که‌مناسب دانست امرتوپ زدن کرد وراه یورش‌را بلشکرش تعلیم داده پس بسرا پردهٔ خویش شدوتاده روز سپاه او ازکلولهٔ‌توپ رخنها بدیوارشهرانداخته شهزاده محمدرضابسنگر اسکندرخان وشهزاده سلطان‌محمدسیف الدوله‌بسنگر محمدولیخان‌تکانی وشهزاده علیقلی‌میرزا بسنگر احمدخان سردار افواج عراق‌وحمزه میرزا برادر محمد شاه بسنگر کابلی‌خان افشار جای گزیدند و هریک لشکریان سنگر متعلقهٔ خویشتن‌را ترغیب پیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند وباهم قرار دادند که دوساعت قبل از طلوع یکدست یورش آورده قلعه‌را مفتوح نمایند ومستر مکنیل ازعزم وقرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه نزدشاه ایران‌شده التماس نمود که‌سه‌روز دیگرلشکر را ازجنگ باز دارد تابشهر در آمده شهزاده کامران را باوزیر یار محمد خان ازراه امان نزدوی برد وشاه مسئول او را قبول نموده شهزاده محمد رضارا خبرداد که مستر مکنیل و مهدیخان قرا پاق را باچهار سوار ازدروازهٔ خشک راه درشدن بشهر دهد ومستر مکنیل بشهر در آمده کاررا بخلاف چیزیکه بشاه قاجار گفته بود استوار کرد چنانچه شهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان راقلعه داری واستواری تحریض نموده‌گفت که تاسه روز که راه جنگ مسدود است رخنهای دیوارشهررا ازسنگ وچوب وگلوخ وغیره راست‌کنند وپنجاه هزار روپیه ازخودبدیشان دادکه صرف مرمت شهرنمایند وتادوماه ثبات ورزیده خودداری کنندتاجهازهای جنگی‌دولت‌بریه‌برطانیه ازدریای عمان‌داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران ازمحاصره هرات دست باز کشیده‌برای مدافعه وممانعهٔ لشکر انگلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات راگفته ازشهربیرون‌رفت ومهدیخان قراپاق ازگیداوشاه‌را آگاه کرده حکم بیرون شدن وی‌از اردوی شاهر اصدار یافته از هرات براه طهران روبجانب‌لندن نهاد وبایمای کار پردازان دولت برطانیه استدرک نائب دوم خود را از طهران روانهٔ هرات نموده‌خود در لندن رفت وپس از رفتن او بامر محمدشاه سیاهش‌دوتپه ازخاک وسنگ ازدوطرف برج‌خواجه عبدالنصر بجانب‌دروازه قندهار ودروازه‌خشک بر افراشته ده‌قرب توپ‌بزرگ که وزن گلولهٔ هریک هفتاد ودو پوند وهر پوندی نودوشش مثقال بود که‌معادل شش‌سیر کابل باشد برهردو تپه صعود دادند وشهر را هدف گلولهٔ آنها ساخته خرابی بسیار در عمارات‌انداختند ودر اثنای گیر ودار محب علی خان سرتیپ ما کوئی بایک فوج پیاده از راه امداد وارد گشته در سنگر نبی خان قراگوز لو جای گرفت ودرین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته بامزار سوار تاخته ششصد سر اسپ از

اسپان ایرانیان که در چراگاه بودند بغنیمت آوردند وسلیمان خان افشار که باهزار سوار محافظ بود ازقفای شیر محمد خان تاخته واز لشکرگاه نیز سوارهٔ کردستان بیرون شده تعاقب نمودند وزحمات شاقه بنجاه راس اسب بدست کرده باقی‌را شیر محمد خان بجای خویش رسانید وهم درین هنگام شهزادهٔ طهماسب میرزای مؤید الدوله باچیزی‌ازمنال‌ودیوانی وغیره اشیاء بقربت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاهی رهنورد بود که بواسطهٔ مردم‌قریهٔ شکیبان دلیران افغان ازحال او آگاهی یافته ششصد سوار بعزم‌راه گیری او شتافتند که اورا آسیبی رسانیده مال ومنال همراهش‌را غارت‌نمایند ومحمدشاه از آهنگ آنها آگاه گردیده حبیب‌الله خان امیر توپخانه ومحمد تقی خان بیات ومهدی خان قراباوق وجهانگیر خان سرکردهٔ نظام‌را باپنجصد سوار ودو عراده توپ بمدد شهزادهٔ مذکور فرستاد و در حدود شکیبان باسواران مزبوره افغان رسیده باهم درآویختند وچون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دویست ونجاه تن از ایشان قتیل ویکصد ونجاه تن دستگیر شدند وباقی هزیمت یافته جانب وادی حسرت وفرار شتافتند وایرانیان گرفتاران را نزد شاه قاجار برده باسر او همه را رهسپار آخرت ساختند ودوتن از ایشان بتوسط شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خان که از روز فتح غوریان درنزد شاه ایران طریق خدمت می سپرد طالب امان جان شده گفتند که هریکی پنج هزار تومان که بیست و پنجهزار روپیه باشد بخزانه میسپاریم‌تا از کشتن معاف باشیم وشاه‌تبذیرفته ایشارانیز بپاسا رسانید ویکی از جملهٔ گرفتاران ازراه داد خواهی خود را به محمد شاه نزدیک کرده خواست که بضرب خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را باخنجریکه دردست داشت گرفته ازدم تیغ گذرانیدند وپس از وقوع سانحهٔ مذکوره محمد شاه از سران سپاه خواستکار یورش شده گفت که آیا کدام یکی باشد که حمله بشهر برده کار را بانجام رساند واز جمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت‌کردند وشاه سرخوش خان رانحسین وآفرین نموده اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه ومصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی را بمعنائی اوامرنموده هرسه تن‌سالار بزدن توپ وتفنگ پرداخته جنگ کنان پابپروان شان بتاختند وازخندق وسه فصیل وشیرجاجی درگذشته‌چهل شمخال‌ونجاه تفنگ‌ازپیادگانیکه درشیرجاجی بودندورزمی نمودند پربودند وسی‌تن ازایشانرابکشتند وبورشیان از کثرت‌گلوله باری شهریان درعقب دیوارفصیل سوم‌خودهارا پنهان داشته سرفرودکردندو آخرالامر که کاری‌ازپیش نتوانستند برد بامرشاه معاودت کردندودرباز کشتن اسکندرخان‌را درمیان خندق‌جراحت رسیده بعد از دوروز هلاك گردیده آرزو بخاك برد .

(ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلعهٔ هرات)

ذکر یورش ایرانیان

پس ازیورش آوردن وبرگشتن سرخوش خان چون‌نام اوودرافواه لشکریان ایرانیان بآفرین افتاد دیگران‌را نیز غیرت دامنگیر شده شاه بفراست دریافت که تمامت سپاهش راغب حصول نامند پس همه‌را امرکرد که اسباب یورش آماده ساخته باآراستگی تمام روبشهر نهند وایشان بترتیب نردبان‌پرداخته بتعلیم بعضی ازافغانان که‌دراردوی شاه ایران بودند درخور ارتفاع دیوار شهرزینه های چوبین شش‌پله (۱) بساختندو آنگاه که آلات یورش آراسته گشت ایرانیان قصدیورش کرده بروسکی پسر بادشاه له که نزد محمد شاه راه ملازمت می پیمود درسنگر صمصام خان جای گرید وافسران دیگرهریك بسنگرخویش در آمد ونیز درهرسنگریکیك ازشهزادگان جهت براسکیختن وترغیب نمودن سپاهیانرا بجنك وبردن و آوردن احوال نزدشاه مأمور گشت چنانچه شهزاده محمد رضا درسنگر اسکندرخان قاجاروشهزاده علیقلی میرزا درسنگرمحمد خان وشهزاده سلطان‌محمد سیف‌الدوله درپهلوی‌محمدولیخان تکابنی قرارگرفتندوازدر وازهٔ قندهارتادروازهٔ خشك چهارده ضرب‌توپ‌بداشتند ودهضرب خمباره دراطراف قرار داده همچنین ده ضرب توپ دیگر در مواضع متعددهٔ براگنده بکار نمودند وفرخ خان غفاری پیشخدمت ازنزد محمدشاه مأمورشد که چپ وراست تکاپو نموده سپاهرا بیورش ترغیب نماید وهر کدرا کهسبقت‌ویا کمالت ورزد ازدر صدق بشاه بگوید بعد اسکندر خان قاجار باپسرش جعفر قلیخان سرهنك وفوج مراغه ازهمه پیشتر اهنك‌جنك کردند وازپی‌ایشان جعفر قلیخان سرتیپ وشیرخان واحدبیك سرهنك باقواج قراجه داغی‌وهمچنین

(۱) یله بتشدید لام وفتح با فارسی هر مرتبه از نردبان

نبی خان قراگوزلوی سرهنگ وعبدالله خان یاور ازجایگاه خویش تکاور جنگ برجهانیدند وازجای دیگر محمدعلی خان سرتیپ فوج خوی (۱) ورشید خان سرهنگ فوج مخبران وفوج کروس وفوج سوم مراغه همگنان در کار یورش سبک عنان شدند ودرهامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی‌الاول سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری دست بآلات حرب یورشانه برده چهل هزار کلوله توپ بشهر وعمارات آن زدند ورخنه‌ها باز نموده هنگام ظهر جانب شهر هجوم آوردند وقلعه گیان نیز بمدافعه پرداخته بسیار تن ازایرانیانرا بخاك هلاك انداختند تا که محمد و لیخان ازخندق وخاکریز گذشته علم برفراز شیرحاجی سوم نصب کرد وصدتن ازپیادهٔ نظام‌را بدور علم گذاشته مراجعت کرد ودرین راه معاودت سرش ازضرب کلوله توپ پرت وبروسکی نیز ازضرب کلوله مقتول گشت ودرچنین حالت سرخوشخان افشار جسد محمدولیخانرا درمعرکه کارزار دیده پیروان خویشرا امر بپرداشتن جسدوی کرد ازکثرت کلوله باری جرأت نمودند تا که خودش برخواسته وچوب برداشته خواست که بلطمهٔ چوب پیروانش را بپرداشتن جسد او برانگیزد ولی کلوله بجانب راستش رسیده خان بداد وافواج هردو سرتیپ وسالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار برگرفته پس نشستند وهمچنین کلبعلی خان افشار نیزراه ستیز تاشیر حاجی سوم پیوده بسیاری ازهمراهانش ازضرب کلوله بجان شده هریك که بخاك میافتاد غلطان غلطان بته خندق میرفت وخودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه گریز مراجعت کرد وبمثابهٔ او امیر بهادر جنگ درجنگ را درمقابل دلیران افغان دشوار دیده اززیردیوار فرار کردواز جمله اسکندرخان قاجار که فرار راعار میدانست بادو فوج قراچه داغی ازخندق وخاکریز وهرسه شیرحاجی گذشته پیروانش از عطش ناتوان شدند وشیر خان سرهنگ خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب کلوله بخاك افتاده یکتن از شهریان تاخته سراورا ازتن جدا ساخته باخود آورد آنگاه پیادگان هردو فوج ازعطش دراضطراب افتاده روبفرار نهادند وجعفرقلیخان سرتیپ نیزدرحین فرارزخم دارگشت وپس ازهزیمت این دوفوج لشکر اسکندرخان قاجار که از دیگر جانب رو بحصار شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت درخود ندیده هزیمت یافتند واز جای دیگر که نبی خان قراگوز لو محمدعلی خان ومحمد علیخان ماکوئی که هرسه تن منصب سرتیپی داشتند از طرف برج خواجه عبدالنصر راه یورش برگرفته چون درمیان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست وگریبان پیاویختند وبسیار تن از ایرانیان مجروح ومقتول گشته واز نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته بقیةالسیف رو از جنگ تافته بگریختند واز تمامت یورشیان نبی خان از فصیل های سه گانه شیرحاجیها گذشته نردبان دربرج خواجه عبدالنصر نهاده بادویست تن بیاده برفراز برج مذکور برآمده طبل فتح بنواخت وبشاه قاجار نوید داد که فتح حاصل گشت اما چه فتح که ناغروب آفتاب درهمان برج خودداری کرده دیگر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله نموده نبی خان را بضرب کلوله ازپا درانداختند وپیروانش جسد او را برداشته لوای هزیمت افراشتند و همچنین محمد خان سردار که باسپاه عراق دروازهٔ قندهار را درزیر نظر گشودن گرفته بود خودرا تاشیرحاجی سوم رسانیده بسیاری از پیروانش بادوتن ازصاحب منصبان بزرك عراق ازضرب دست رد شهریان بسوی آخرت روان شده یشت بجنگ داد وجعفرقلیخان قراچورلو ازفوج قراچه داغی برشکم کلوله خورده روازندگی بدرداده وعبدالله خان یاور زخم شمشیر برداشته دوتن یاور (۲) ازفوج مراغه بقتل رسید ورشید خان سرهنگ فوج مخبران بپازخم یافته وبر سینهٔ اسمعیل خان کلوله خورده ازپشتش بیرون جست وخانلرخان سرهنگ فوج افشار واسکندرخان قاجار سرهنگ فوج خمسه ومحمد ولیخان سرهنگ فوج سربندی هرسه تن مقتول شدند وبسروشکم عبدالحسین خان بیك یاورزخم کلوله رسید وهمچنین علیمراد خان سرهنگ فوج کروس دوزخم یافت ومهدی قلیخان سرهنگ آهنگ فرارقلعه کرده پابسرش کشته گشته باقرخان سرکردهٔ سواران نیزعرضهٔ دمار (۳) شد وباهمهٔ اتحادات آتش نیزبورخانهٔ شاه ایران افتاده تزلزل درارکان اقتدارش انداخت وتا غروب آفتاب هفتصدتن ازایرانیان بقتل رسیده مابقی خسته جان وکسهٔ عنان بسنگرهای که افراشته بودند مراجعت کرده قرین (٤) بدحالی شدند وبادمال (٥) مجروحین شان که صدتن بودند پرداختندوبقرار ذکرصاحب ناسخ التواریخ هزاروچهار صد ونجاه تن ازشهریان مقتول ومجروح شدند

(۱) نام موضعی است

(۲) کیطان

(۳) بمعنی هلاك و بوار یعنی خرابی

(٤) قرین مصاحب وهم نشین وبار

(٥) ادمال به شدن زخم وجراحت

وایشفول او مبالغه است زیراکه زیاده برصدتن قتیل ومجروح نبود ومقارن اینحال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبریافته محمد خان را باپنجهزار سوار وپنج ضرب توپ فرستاده ایشان را تنبیه وتهدیدی نموده نقد وجنسی ازایشان بسبیل جرم گرفته مراجعت کرد ودرینوقت ازشیراز وکرمان خبرپشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انگلیس ازبحرعمان ناکنار جزیرهٔ خارك رسیده ومردم آنجارا بپذیرفته اعانه ازجانب خود رهبر کرده دران جزیره اقامت کردند وبرای اندوختن علوفه وآزوقه غلات وحبوبات را یك پرچهاربهادادند شروع میکنند وذخیره مینمایند ومحمدشاه ازشنیدن‌اینخبر سراسیمه‌ومضطر(۱)شده دانست که این‌امر بواسطه مستوکیل بروی کار آمده پس‌بخود اندیشید که اکنون ازمبارزت ومعاونت کدام یك اختیار نماید زیراکه هم ازدست برد دلیران افغان بیرو درمازویش نمانده بود وهم ازاستماع اینخبر بارا ازسرکم نمود تاکاستدرت امور مکنونهٔ خاطر خویش راکه تااین‌زمان تهران میداشت درطهران بکار گذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انگلیس تاجار است که اگرلشکر ایران دست ازهرات باز نداشته مراجعت نکند بمحاربت برخیزد زیراکه ازامر هرات تزلزل درمملکت هندروی میدهد پس‌بنابرین جهازات حربیهٔ دولت انگلیس تاجزیرهٔ خارك طی مسافت کرده‌اند وهم اعلان جنك‌داد که اگر شاه ایران ازهرات دست بازندارد ازطرف فارس آمادهٔ حرب‌شود وکار پردازان دولت ایران این‌مقولهٔ اورا مکتوب ونزد محمدشاه مرسول نموده ازعزم دولت انگلیس آگاهش کردند ومحمد شاه تاجار شده درشب شانزدهم ماه‌جمادی الآخر ۱۲۵۵ سنه هزارودوصد وپنجاه وپنج هجری طبل کوچ نواخته ازهرات‌روی مراجعت جانب ایران‌نهاد وبعداز محاصرهٔ ده ماه وشش روز راه برگرفته بی‌نیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده ازانجا شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان راکه نظربند بود رها نموده روانهٔ هرات کرد وسردار محمدعمر خان بن سردار کهندل خان وسردار شمس‌الدین وخود سردارکهندل خان وبرادرانش راکه ازدست شاه‌شجاع فرار وتاکنون درفراه قرار داشتند وغیره اعیان قندهار باخود همراه درطهران برده چنانچه درسابق اشارت رفت درماه رمضان سال مذکور واردبلدهٔ مزبور شده یك لك‌روپیه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود .

(۱) خبر رسیده شده ومجازاً بمعنی بی اختیار وبیچاره

(ذکر پیدا کی نمودن انگلیسان در قندهار)

(وبیان توجه شاه شجاع جانب کابل)

ذکر توجه شاه شجاع جانب کابل

چون شاه شجاع بقراریکه درسابق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد عهدنامهٔ ولیعهدی مکتوبی بریسته برطبق استرضای صاحبان انگلیس بکار حکومت پرداخته جدی جهت نظم ونسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت ودرهنگام توقف او در قندهار روزی‌یکی ازسپاهیان فوج کوره دوشیزه ازاعیان شهررا که براهی‌عبورمیکرد گرفته واز راه کناره کرده جبراً بکارناش نرادر ربوده از داد وفریاد آن‌ناحیهٔ مجبوره رهروان آنسوی شنیده و آن امرقبیحه را بچشم سر دیده بجستجوی اقارب وی دویده ایشانرا پیدا کاهانیدواقوام آن دختر باچمی از سادات وعلماء ازراه داد خواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند وشاه شجاع یا افسران وصاحب منصبان سپاه انگلیس هرچند معذرت نموده حیلت در اطفای آن نائره بکار بردند عارضین که از غیرت دین آن امررا بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع کنان داد همیخواستند تا که بحیل‌بسیار وتسلیات بیشمار آن فتنهٔ بیدار را خوابانیدند ولیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت اسلوب کروه شجاعت‌پژوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس بار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاء الله تعالی واز رویداد این واقعه سران وسرخیلان افاغنه بخیالات دیگر افتاده اندیشهٔ آن کردند که در اول ورود پادشاه وسپاه چنین امر ناسزا نسبت بناموس شرفاً رخ داد هرآینه در صورت استدامت واستقلال سوانح وحوادث بیرون از وهم وخیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام بادهٔ از جام سلطنت بکام نیست باری عموم خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکری وحاجی دوست محمد خان اسحق زائی بسبب این امر از شاه‌شجاع ناامید ورنجیده خاطر شدند لیکن از سطوت سلطنت وهیبت لشکر انگلیس در ظاهر چیزی نگفته در باطن این درد را

بپردهٔ هنگام فرصت پیچیده صبر ورزیدند وشاه شجاع پس از طی بساط این ماجرا ورسیدن شهزاده محمد تیمور بالشکر انکلیس ومهاراج رنجیت سنگهه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که افواج انکلیس چنانچه مذکور شد داخل جزیرهٔ خارك گشت وا گرچه هنوز شاه ایران بمحاصره هرات قیام داشت بصوابدید افسران انکلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر گشتند که لامحاله محمد شاه مراجعت میکنند از قندهار روی بسوی کابل نهاد وشهزاده فتح جنك را بنائب الحکومتی قندهار بالیچ نام فرنگی گماشته براه افتاد وار خوانین حاجی خان کاکری ودوست محمد خان اسحق زائی ومحمد اق خان وکیل ونور الدین خان ولد یحیی خان بامیزائی وغیره که ازسبب امر دختر مذکوره آزرده خاطر شده بودند وهم حاجی خان علاوه بر امرمذکور ادعای وزارت در دل داشت و کامیاب نگشت همگنان بهیئهٔ ساز نمودن سامان سفر از هر کابی شاه شجاع تهاون ورزیده خود را باز داشتند وشاه درعرض راه ازممکن خواطر ایشان آگاه گشته وهیچ در خاطرراه نداده روز هفدهم ماه ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۵۵ هزاردودویست وپنجاه وپنج هجری واردغزنین گشت ودرزیرهردومنار که ازسلاطین آل ناصر بیاد کار است فرود آمده لشکرگاه ساخت وسردارغلام حیدر خان بن امیردوست محمدخان که از طرف پدر نیکوسیرش بحکومت غزنین مأمور بود ابواب شهر را بربسته بقلعه‌داری پرداخت وافسران افواج انکلیس در روز ورود باطراف شهر گردش کرده بروج وبارهٔ حصاررا مشاهده نموده چون قلعه‌را محکم واستوار دیدند ازنیاوردن توپ قلعه کوب که درقندهار گذاشته بودند متاسف شدند وروز دیگر که صاحب منصبان سپاه انکلیس درقصد تسخیر قلعه بودند ناگهان مهترموسی خان غلجائی متوطن علاقهٔ زرمت بادوازده هزار مردیکار ازراه جهاد دررسیده بجبال قریبهٔ غزنین جای گزیدند وازین سوی اعلیحضرت امیردوست محمد خان بعزم مدافعه از کابل بیرون شده درموضع ارغنده سنگر محکمی افراشته استوار نشست وسردار محمد افضل خان پسر خجسته اختر خود را بادو هزار سوار جهت راه گیری شاه شجاع ولشکر انکلیس جانب غزنین گماشت تا شاید خوانین درانیه که از شاه شجاع آزرده شده ترك همعنانی او نموده اند ازقفای شاه شجاع براه افتاده باوی همداستان شوند ومعزی الیه بفاصلهٔ دو کروهی غزنین رسیده چشم براه امر مذکور نشست تا کهبیادکان مهتر موسی خان غلجائی چنانچه آنفا ذکرشد بکوههای واقعهٔ شرقی وشمالی غزنین برشده شاه شجاع پیاده و سوارهٔ رکابی خویش را پیش از آنکه سپاه انکلیس بمحاربه برخیزد بدفع مجاهدین گماشت وخاصین باهم‌در آویخته حوتها ریخته‌شد وهمچنان سرگرم پیکار بودند که چیزی از افواج انکلیس بسر کردگی کپطان نکلسین بکمك افواج شاهی بر خواسته باغاق هم‌غازیان را ازپیش برداشته هزیمت دادند وشاه شجاع لشکریان خودرا امر تعاقب نموده فرمود که هر که سری واسیری ازمردم مذکور آرد یك اشرفی جائزه دارد چنانچه سپاهش سرو اسیر بسیار بحضور شاه آورده از هریکی یك اشرفی یافته اسیرانرا که هشتادتن بودند بامرشاه سرازتن جدا نمودند ودرنصف‌شب دیگر سرونیم‌جی مکتبان ازشاه شجاع اجازت یورش خواسته کفت بمدت چهار ساعت قلعه را مسخرکنم وایشانرا کفته از شاه مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول تشریف فرما شده مشاهده یورش لشکر انکلیس نماید و شاه اورا اذن یورش داده خودبه‌تپهٔ مذکوره برشدبعد توپهای آتش‌بار بغرش درآمده نقب چیان بکندن بیخ‌دیوار حصار پرداخته دروازهٔ جانب مرقد بهلول‌را ازصدمهٔ بارون برکنده درشهر انداخته چهل‌تن از محافظین برج کنار دروازه‌را مجروح ومقتول ساختند آنکاه یورش آورده شهررا مسخر کرده دست بتاراج مال واسیر کردن اهل وعیال وقتل نمودن رجال کشودند وهمهٔ شهررا غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیز باعیال وتعلقات و اطفالش دستگیر کردند وافسران سپاه انکلیس بعدازتاراج شهر او را نزد شاه شجاع حاضر کرده التماس عفو تقصیرش نمودند وشاه شجاع بخاطر داری انکلیسان از کشتنش در گذشته بدست انکلیسانش سپرده یاقوت خان خواجه سرا را بمحافظت و پرستاری زنان وفرزندان او مأمور نموده چندتن دیکر ازخواجه سرایان رانیز باقوت خان همراه کرد که بوجه اتم حفاظت ناموس سردار عالی تبار را نمایند وسردار محمد افضل خان ازجائیکه وارد شده واقامه گزیده بود جانب کابل مراجعت کرده خبر ازدست رفتن غزنین و گرفتار شدن سردار

غلام حیدر خان را والد ماجدش امیر دوست محمد خان درسنگر ارغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که درسال پیش مهماندار الکسند برنس سفیر انگلیس ازجانب امیر کبیر مأمور شده واو را احتراز واکرام کرده بود ظاهراً جهت بند وبست رها دادن سردار غلام حیدر خان وعیال ومنسوبان او وباطناً برای دریافت احوال مکنونهٔ خاطر شاهشجاع وانگلیسان درغزنین فرستاد چنانچه مشارالیه درانجا رفته باقسران لشکر انگلیس گفت وشنیدی کرده اینقدر ازراز ایشان مکشوف ساخت که میباید امیر دوست محمد خان باعیال ومنسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه یک لک روپیه جیره شاهی ازدولت انگلیس گرفته صرف مؤنتش نماید دیگر سخنی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خانرا از گفتار انگلیسان خبر داد

ذکر شورش حافظ جی و مردم کوهستان

(ذکر شورش میر معصوم معروف بحافظ جی)

(پسر میرواعظ مرحوم بامردم کوهستانی وفرار کردن اعلیحضرت امیردوست محمدخان)

مقارن اینحال مردم کوهستان کابل بتحریک میرمعصوم معروف بحافظ جی مرحوم پسرمیر واعظ مرحوم که هواخواه شاه شجاع بود ازورود لشکر انگلیس درغزنین وتسخیر آن آگاه گشته بشوریدند و حافظ جی یکتن ازسدوزا ئیان را بناء شهزادگی بسالاری برافراشته هنگامه آرای بلواشد وبامردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن امیر کبیر که ازطرف قبلهٔ امجدش بحکومت جاریکار قیامداشت تاخته اورا درمحاصره انداختند وامیر کبیر باوجود تنگی وقت سردار محمد افضل خان پسر خودرا که از کردراه غزنین دررسیده بود باسه صد سوار از راه معاونت سردار شیرعلی خان روانه جاریکار فرمودواودر آنجارفته برادر مذکور خویش را از تنگنای محاصرهٔ حافظ جی وکوهستانیان بیرون کشیده باخودنزد پدرنیکو سیرش آورد بعدامیر کبیر کهازهرطرف خودرا گرفتار سرنجه تقدیر دید لاجرم خانثیر یخان را بامردم قزلباشیه که همراه داشت درسنگریکه بموضع ارغنده افراشته بود گذاشته خود باپسران وبرادران خویش داخل کابل شد که اهالی حرم محترم رابرداشته فرارنمایدواز طرف دیگر حافظ جی بامردم کوهستانی از عقب سردار محمدافضل خان وسردار شیرعلیخان ازجاریکار روی بسوی شهرکابل نهاده دست بتاراج مال ومنالها میر کبیر وهوا خواهانش کشادند وامیر کبیر بامیرزا محمد اکبر خان پسر ارشدش که دروقت نزدیک شدن شهزاده محمدتیمور ازراه پشاور بجلال آباد دست از حکومت شسته بغرمان طاب باتن تب داراز جلال آباد در محفه نشسته بکابل رسیده بود همچنان بامحفه اش برداشته نواب عبدالجبارخان را که پیشتر از خود از ارغنده جهت حمل ونقل عیال واطفال واثقال خویش فرستاده بود امر برداشتن آنها کرده خود بشتابانه بافرزندان اش ازراه ارغنده روبفرار نهاد که ازراه هزاره جات بایران که مهمان خانهٔ سران افغانستان است برود وازین عزمش نواب عبدالجبار خان بازداشته برفتن بخارا ترغیبش کرد وگفت اولاً ازهرات بواسطهٔ شهزاده کامران که بااینشان معاندت دارد عبورمحال است ثانیاً سردار کهندل خان درآنجا رفته اگر شاه ایران معاونتی باونماید هم کمک وباری امیر خواهد بود واگرامیر بخارا امدادی کند کوپاز هردو بادشاه نصرت پارسیده کامروا خواهیم شد ودرصورت عدم مدد کاری هردوی شان هم درخارا بهتر ازایران روز برماخواهد گذشت وامیر کبیر ازسخنان نواب عبدالجبار خان دودل شده ازمثنوی شریف قال گشوده این بیت باستخاره اش برآمد .

(گرنخارا میروی دیوانه — لایق زنجیر وزندان خانه)

وباوجود آن از اصرار گفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده روبراه نهاد واین وقت خان شیرین خان جوانشیر ازقصد امیر کبیر آگاه گشته باجازت خوداو آتش درقورخانهٔ سنگرارغنده زده قبل ازانکه امیر کبیرازراه قرارواردارغنده شود سواران خالشیر یخان مذکور بحرد سوختن قورخانه بنه وآخروقرا نیز تاراج کرده روبجانهای خویش نهاده داخل شهرشدند واین امر منعکس نتیجه بخشیده باعث سرافرازی اودرنزد شاه شجاع گردید چنانچه بیاید انشاءالله تعالی وامیر باجمعغیر ازعیال واطفال وبرادر وقرزندان وخدمتکاران راه ترکستان پیش گرفته وارد تاشقرغان شد ومیرمحمد امین بیک والی آنجا مقدمش راگرامی داشته نیکومهمان نوازی نمود وشاه دروقت راه

برگرفتن امیر کبیر جانب ترکستان خبر یافته بشنوانید افسران افواج انگلیسیه کیطان اوترم نامی را از انگلیسان باحاجی خان کاکری که باخوانین قندهار در اول توك همعنانی شاه کرده وبعد ازفتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده بود باهمه خوانین وسواران گشاده که بااوهمراه آمده بودند بتعاقب امیر کبیر گماشته ایشان ایلغار کرده چون راه بامیر کبیر نزدیك کردند که دست گریش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده بی نیل مرام مراجعت کردند وشاه‌شجاع باسپاه انگلیس ازغزنین برخواسته در روز غره جمادی‌الثانی سنه ۱۲۵۵ هزار و دویست وپنجاه و پنج هجری یازده روز قبل از مراجعت شاه ایران ازهرات گه ازپیش رقم گشت وارد کابل شد وبنظم ونسق مملکت داری وفرمان روائی پرداخته بخویز کرنیل کلاد مارتین دیه صاحب انگلیس که همرکاب شهزاده محمد تیمور از راه پشور وجلال آباد وارد کابل شد میرزا حیدر علی خان لشکرنویس را جهت راز داری ووکالت ورفت و آمد درین خود وسپاه انگلیس مقرر فرمود وحاجی خان کاکری را بادوست محمدخان اسحق زائی که از خوانین قندهار وجنانچه رقم شد مفسدت شعار بودند ونائب امیر وملازشید بارك زائی و آقا حسین قزلباش که هرسه تن متعمد وندیم وهمراز ومشیر امیر کبیر بودند باچندتن دیگر ازخوانین کابل بزندان محبوسیت انداخت ودولك روپیه را از بدعات مالیات کابل ونواحی آن قلم نسخ کشیده خانشرین خان را گماشتاج نمودن بنه و آغروق امیر کبیر بنامش سمرگشته بود نسبت بخویش خدمتی پنداشته بمنصب هفتصد سواری سرافرازی داد

ذکر رفتن امیر کبیر از تاشقرغان

ذکر سرگذشت امیر کبیر در بخارا

(در بخارا وسرگذشت او در آنجا)

امیر کبیر اهل وعیال واطفال خوردسال خویش را در تاشقرغان گذاشته سردار محمد اکرم خان سومین فرزند ارجمندش را با نواب عبدالجبار خان وجمعی دیگر از خدمتگاران که قریب پهزار و پنجصد تن میرسیدند بمحافظت ایشان گماشته خود بادیگر شهزادگان چون سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبر خان وسردار محمد اعظم خان وسردار شیر علیخان و سردار ولی محمد خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وبرادر زاده گان چون سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عمر خان وسردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان مرحوم وسردار شیرمحمد خان ولد سردار پیر محمد خان وعبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمداد خان میرور وسردار مسعود خان و عبد الرسوق خان حوامی زادهٔ خود و غیره اشراف و اعیان که همگنان باخدمه و تعلقه تخمین دو هزار نفر میشدند از تاشقرغان راه بخا را بر گرفت وچون وارد آنجا شد امیر نصرالله خان والی بخارا بی آنکه پذیرهٔ رسمی بجای آرد امیر کبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه میبایست اعزاز واحترامش نکرد و درجائیکه شایان پاسبانان بارگاه چین پادشاه نبود جای اقامت وزیستن داد وخرجیکه درخور کفایت توکرانش نبود برایش معین نمود چنانچه بمداز چندی که بعسرت روز بسر رداسباب وبراق خود وهمراهانش را فروخته روز همی گذرانیدند تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بفاقه میگذرانید پس ناچار شده بواسطهٔ کاردازان پایهٔ سریر امیر موصوف استدعای رخصت ورفتن بدیگر مملکت نمود وپس ازدیری اجازت بیرون شدن ازبخا را برایش حاصل واین حکم صادر گشت که باختیار خود ازانجیکه آمده اند نرفته ازجادهٔ که مامورین وی ایشانرا بیرون شوندوبدین نیز اکتفانکرده مردم نواحی واطراف راهی راکه امربرفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که ازخوردنی وغیره مایحتاج ضروری حتی نعل بایشان نفروشند الغرض بچنین حالت از بخارا باتمامت شهزادگان ومنسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده وسوار مامور گردید که بحفاظت ایشان را ازمملکت بیرون کشند وعلاوه برهمه محافظین را درخفا تلقین کرد که درحین عبور ازرودجیحون بهرحیله که بتوانند زورق را که امیر کبیر بافرزندانش دران می‌نشیند بشکافند تاغرق خواهند شد چنانچه ایشان را تحت‌الحفظ درکنار جیحون رسانیده بکشتیها نشانیدند وزورقی راکه امیر کبیر بافرزندانش جای گزیدند درخفا سوراخ کرده درحین راندن کشتی یکی ازکشتکان امیر بخارا که ازکید آقایش آگاه نبود بنیز بمشایعت امیر کبیر بادی دریك زورق نشست که اورا ازنهر عبور داده مراجعت نماید ودیگریکه ازحقیقت کار آگاه بود زبان ترکی اورا

خبرداد که ازکشتی فرود کشته باامیرکبیر درغرق شدن همعنانی نکنند وامیرکبیر واسطهٔ که مادرش ازترک زادکان قزلباشیهٔ کابل وترک بودزبان ترکی میدانست سخن اورا شنیده بافرزندانش ازکشتی فرود آمده ازعبور کردن باز ایستاد وکاشتکان امیر بخارا هرچند اورا درسوار شدن بکشتی وکذشتن ازدریا سعی کردند امیرکبیر نشنیده بیاران خویش فرمود که هرآینه ازغرق کردیدن بخون خویش غلطیدن اولی است زیرا که بکشته شدن ازضرب تیغ ستم پیدریغ امیربخارا درروزکاریادکارمیماند ودرغرق شدن ازین جور که نسبت بمهمان خویش نموده است کسی زبان نمیراند پس باهمراهان وفرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت الحفظ راه می پیمود که برف بسیار بارید همه را متوقف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی ازشهزاد کان وجوان ازشدت سرما ازکلم بازماندند وامیر کبیر هریك ازخدمهٔ رکاب را امر کرد که یکیك از شهزاد کانرا درکنار خویش کرفته بتف آه کرم بدارند تاازرودت هلاك نشوند خلاصه بکمال زحمت ومشقت وارد بخارا شدند وامیر بخارا خرجی راکه درورود اول بار مقرر کرده بود وبا وجودیکه کفایت قوت لایموت ایشان راهم نمیکرد ایندفعه موقوف نموده امر کرد که امیر کبیر را بقسم نظربشد بافرزندانش نکاهداشته دیکران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته باامیر کبیر نباشند وایشان بازجادهٔ بکخوار کی نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبرخان وسردار محمداعظم خان وسردار شیرعلی خان پسران امیرکبیر وسردار سلطان احمد خان وسردار محمد عمرخان وغیره برادر زادکان او وبابعضی از خدمتکاران که مجموع هفتاد تن میشدند بخبر از بخارا راه فرار جانب موضع چراغچی پیش کرفتند واز خوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا عبدالسمیع خان قزلباش وغیره چندتن باامیرکبیرهمچنان در بخارا ماندند وامیر نصرالله خان از کرختن سرداران آکاه کشته هفت هزار سوار بتعاقب ایشان کماشت که از راه برکردانند واکربستیزند خون ایشانرا بریزند والا دستکیر کرده بازنجیر آورند وایشان در موضع چراغچی بسرداران رسیده دائره سان اطراف ایشانرا کرفته باهم در آویختند وتا که کلوله وباروت داشتند بخارائیانرا ازخود بان داشته خون بسیار کس از ایشانرا بریختند وآخرالامر که سامان محاربه تمام کشت بخارائیان هجوم آورشده همه را دستکیر کردند واز سرداران سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبر خان وسردار سلطان احمد خان جراحت یافته سردار سمندر خان وجهان کل خان ناصری مقتول واکثر از همراهان ایشان زخمدار کشتند وبخارائیان سردارانرا بازخم یافتکان در بخارا برده بامر امیر آنجا همه را محبوس کردند

سیاه

ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع

(ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع)

(در کابل بعد از فرار کردن امیر کبیر)

چون شاه شجاع برمسند حکومت کابل وقندهار وغزنین وجلال آباد متمکن کشت ملاعبدالشکورخان را که از سی سال مختارکارش بود وهمرکاب شهزاده محمدتیموردرك سعادت حضور حاصل کردیده نائب الحکومتی کابل سرافرازی داد واوباوجود مرض لازمهٔ ضیق النفس صعب العلاج بدادرسی وبازرسی امور هرمسکین ومحتاج پرداخته رعایا را ازشنیدن عرض ایشان مرفه الحال همی ساخت ودر خلال این احوال مردم علاقهٔ زرمت ازدادن مال دیوانی سرباززده کان کذاران سلطانی را جواب دادند وعلاوه بران بامردم غلجائی آن نواحی که درحین ورود موکب شاهی بغزنین و کابل جبهه سای سدهٔ علیای سلطنت نشده بودند اتفاق کرده طریق رهزنی پیش کرفتند وشاه بصوابدید سران سپاه انکلیس کپطان اوترم نامی را بافوج وتوپخانه وخوانین قندهار که باسواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن کروه شریر کماشت وخوانین قندهار را فرمود که پس ازانجام خدمت آیقام بموطن ومسکن خویش روند وایشان داخل کوهستان زرمت شده مردم فتنه جوی مفسده خوی آنجارا کوشمالی بسزا داده بسیاری از اشرار را ازدم تیغ کذرانیده قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار راه دیار خویش پیش کرفته کپطان اوترم بافوج انکلیسیه که از پیشی هرکاب شاه مامور شده بود واین وقت در زرمت رفته کار آنجارا راست کرده از راه شالکوت بلوچ راه کشور هندبرداشت وچون وارد خاك بلوچستان شد محراب خان بلوچ را که درهنکام عبور موکب شاهی جانب قندهار چنانچه ازپیش رقم کشت سر کشی نموده بودپیش نیامده سرزنش و کوشمالی نموده درمملکتش خرابها آورد وازین روزبعد تا که اولاد واحفادش درحمایت دولت انکلیس

در نیامدند بوی آسایش نشمیدند وشاه شجاع بعد از اطاعت طوائف اطراف چوندست نشانیده دولت انکلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکوره گشته مدام در نزد خاص وعام زبان رضامندی از معاونت دولت مزبوره گشوده همی ستود واخیر در افواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باو بدگمان شدند که چرا اینقدر ستایش دولت انکلیس را می نماید ودر ضمن احوالات که شاه شجاع از حمایت دولت انکلیس فخر ومباهات میکرد بسوابدید افسران سپاه دولت موصوفه اراضی واملاك مردم بار گرانی را که معاند سلطنتش بود ضبط نکرده از جمعی قرار یان طائفه جایله محمد زائی خصوص برادران وبرادر زادگان امیر کبیر که هریك درسر هوای شاهی داشتند امیدوار امن وامان گشته از جمله نواب محمد زمان خان بابسران وبرادرزادگان خویش چون سردار محمد عثمانخان بن نواب عبدالصمد خان وپسران سردار امیر محمد خان بدون بیم واندیش باز آمده باعزاز واکرام سابقه شان قرار یافتند وامور خودرا بواسطهٔ کارگزاران دولت انکلیس که باایشان ملاطفت پلیتکلی داشتند اجرا میکردند وشاه شجاع ازسبب آنکه خواطر صاحبان انکلیس آزرده نشوند ازرفتار ومدار ایشان باخاندان سردار پاینده خان مرحوم چیزی بزبان نمیراند اگرچه هواخواهان شاه موصوف در محافل ومجالس سخن ازپسران سردار مغفور مذکور بزبان آورده شکوها میکردند وباهم میگفتند که عنقریب لوای بلوا اعتلاخواهند داد وشاه تغافل کرده چیزی نمیگفت وهمچنین ابوتیله نام فرانسوی که شرح نوکرشدنش نزد مهاراجه رنجیت سنگهه بقلم خجسته رقم خود اعلیحضرت سراج الملة والدین ازپیش رقم گشت وابتوقت ازطرف مهاراجهٔ مذکور حکومت پشاور داشت روزی ازطرح حکومت وسلوك شاه شجاع بابسران ملك وسپاه از کسیکه باخبر اوضاع روز گار اهالی کابل بود وتزدا وراه داشت جویا شده این کلمات را شنید که محمد زائیان وغیره بارها زائیان اقصی الغایت باشاه شجاع وصاحب منصبان سپاه انکلیس مخالفت ومراودت بهمرسانیده درهرمجلس ومحفل قرین وجلیس ایشان میباشند وابوتیله ازشنیدن این سخنان بزبان راند که شاه شجاع را خداوندش بیامرزد وحاضرین در تعجب افتاده ازوی پرسیدند که شاه شجاع تا کنون حیاتست چگونه دعای مردکان دربارهٔ او بزبان راندید پاسخ داد که شخص نامور یکه خصمش درپهلوجای گیرند وعزت واحترام پیندبنابراین گفته فردوسی زندگی اواز تصور عقل بیرونست

پدر کشتی وتخم کین کاشتی — پدر کشته را کی بود آشتی

توافی کشی بچه اش پروری — خود ازمحض جهل است این داوری

همانا قتل سردار پاینده خان ووزیر فتح خان وفرار کردن امیر دوست محمد خان از کابل وسردار کهندل خان ازقندهار گاهی از آینه خواطر پسران وپیروکان سردار پاینده خان زدوده نخواهد گشت وثمرهٔ هذه دشمنی که دربین اتفاق افتاده ظاهر خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی دررسید درروز بیست وچهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهضت فرمای جلال آباد گشت وبعضی ازانگلیسان مانند الکسندر برانس وغیره همکیشانش در کابل ماندند ملا عبدالشکور را همچنان بنائب الحکومتی برحال داشته شهزاده محمد تیمور را بخطاب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد برگرفت ودرباغ منزل گاه که ازیاد گارهای شاهجهان است شهزاده محمد اکبر که از بطن مخدرهٔ محترمه خواهر امیردوست محمدخان بود ازعارضهٔ مرضی راه آخرت پیمود ونعش اورا ازانجادرلغمان حمل ودفن فرموده بمزار فیض آثار حضرت مهترلمك مدفون ساخت وشاه شجاع وارد جلال آباد شده بارقشلاق گشوده درهنگام توقف خویش سیدهاشم کنری را که دست نشانیدهٔ امیر کبیر بود طلب حضور نمود واو ازآمدن سرباز زده شاه را از نیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی ازسپاه انکلیس را باچندضرب توپ وصدسوار ازسواران افغانیه

بسرکردگی عبد الله خان اچکزائی وسالاری جارج مکریکر انگلیس ازجلال آباد درکنر فرستاد که آنولایت را ازتصرف حاکمهٔ سیدهاشم کشیده سپرد سیدبهاوالدینخان که اویز ازسادات آن مکان است نماید وسیدهاشم ازتوجه لشکرجانب کنر خبریافته دراستحکام قلعه‌داری پرداخت وفوج انگلیس که بامرشاه شجاع روبدانجانهاده بود داخل جلکای کنرشده اطراف قلعه‌را گرفته سیدهاشم‌را بمحاصره انداخت وچند روز بمحاربه ومقابله‌بسر رفته چون فیروز نگشت به‌نقب‌زدن پرداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدمهٔ باروت ازبن براندازد بعد یورش‌برده قلعه‌را مسخر سازد ولیکن درشب اول‌از کثرت باریدن‌باران ووزیدن‌باد بغایت تاریکی ودراهی نیافتند کاز حائی نقب‌زده زمین‌را بشکافند ناچار مراجعت کردند وسید هاشم درمقابل لشکرپادشاهی‌د رنگ‌رادرتوانائی خود ندیده بمجرد آنکه راه‌فرار برویش گشوده گشت ازقلعه‌بیرون‌شده بذریعه جاله ازشهر کنر گذشته راه‌فرار پیش گرفت‌وجارج مکریکر علاقهٔ کنر را تفویض سیدبها والدینخان کرده خود باسپاه کینه‌خواهش درجلال آباد مراجعت کرد وهم درخلال‌احوال عبدالعزیز خان جیار خیل خسرزادهٔ امیرکبیر که‌تحست شرفیاب‌حضور شاه شده موردالطاف گشته پس‌ازچندی بخودخائف گردیده کوه‌لشپی اختیار کرد وشاهش هرچندطلب‌حضور نمود ازبیم جانب‌بارگاه شاهی‌راه آمدن نپیمود پس‌شاه باسران سپاه‌انگلیس چیزی‌از فوج نظامی‌رامامور کرده‌قلعهٔ‌اورا خراب ساختند ومقارن‌احوال مردم‌خوگیانی طریق‌نافرمانی‌پیش گرفته ازمالیه‌رسانی سرباز زدند وشاه کانلی‌نام انگلیس را بافوج نظام بکوهستانی مردم‌خوگیانی ازجلال آباد فرستاد ومردم مذکور بی آنکه بجنگ کرایند طریق‌اطاعت پرداشته ازحضور شاه التماس تخفیف کردند وشاه‌مسئول شان‌را بکوش قبول شنیده هزارودوصد روپیه بمالیات ایشان تخفیف‌عطا کرد وهم‌پس ازقضایای مذکوره‌راه‌پشاور وکابل‌را که‌پیوسته ازدست‌برد غلجائیان دزد وسرقت‌پیشه درخطر بودمحافظه‌درمواضع لازمه مقرر کرده قوافل وتجار را مأمون ساخت واز ملکان ورؤسائی هر قبیله خط التزام گرفت که درحدود هریک‌از ایشان دزدی وراهزنی واقع شود از غرامت مال‌التجاره وغیره که تلف‌شود ایشان برایند وتاوان‌دهند سپس از جلال آباد بعزم زیارت مزار مهترلمك آهنك لمغان فرمود واین مهترلمك که در لمغان مدفون ودرنزد مردم پیدر (حضرت نوح) علیه‌السلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلیحضرت سراج الملة والدین که بعینه ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه‌السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیه‌السلام قبل ازطوفان فوت شده بودند وبغیر ازجسد مبارك (حضرت آدم) علیه‌السلام دیگر جسدی در کشتی‌نوح برداشته نشده بود البته مرقدمهترلمك زیر آب‌طوفان شده‌بود پس این مرقد ازلمك‌نامی‌خواهد بود که سرسلسله خاندان لمکان‌است وخود اسم لمغان هم‌دراصل بباعث اسم لمك لمکان‌شده بمرور ایام‌لمغان گردیده چنانچه الحال چند موضع درلمغان موجود است بنام نورلمك وبور لمك ولوکرلمك وشترلمك این‌اسامی‌شاید ازاولاده مهترلمك‌مذکور باشند الغیب عندالله تعالی انتهی ودرانجا میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم‌بودتمامت اردوی شاهی را خرج رسانی نموده از رضا مندی خاطر اشرف مباهی گشت وشاه پس ازملاحظه‌لمغان بجلال آبادمراجعت کرده درروز هندهم ماه صفرسنه ۱۲۵۶ هزارو دویست وپنجاه وشش هجری باسران‌سپاه انگلیس وافواج‌ایشان راه‌معاودت جانب کابل برگرفته واردکابل‌شد

ذکرامور یکه باعث اختلال کارشاه شاه شد

(ذکرامور یکه باعث اختلال کار وموروث زوال)

(روز کار شاه شجاع شد)

چون‌شاه‌شجاع ازجلال آبادباز گشت فرموده وارد کابل‌شد باستصواب رای صاحبان‌انگلیس شهزاده محمدتیمور را بافوجی از سپاه انگلیس مأمورنمود که درموضع اولتك رباط واقع راه غزنین وقندهار رفته قلعهٔ استو اری احداث و آباد نماید چنانچه شهزاده در موضع مذکور پرتو نزول افگنده درمدت چند ماه از شهور سنه ۱۲۵۶ هزار ودو یست وپنجاوشش هجری‌قلعهٔ متینی برافراشته وچیزی ازفوج نظامی دران گذاشته خود بکابل مراجعت کرد ودرین هنگام که راه زنان فاحشه بسوی لشکر گاه انگلیس بازشدند بعضی ازبیغیرتان دلالات زنان زانیه را کرده خود براسب سوار نموده نزد فرنگیان می‌برد خیر خواهان دولت ورهروان آئین شریعت حضرت ختمی رتبت این‌امر قبیح را که درنفس الامر دربدن پردهٔ ناموس دیندار بست ورخنه انداختن بدیوار استوار حصار

مناهی حضرت باری بعرض شهریاری رسانیده گفتند که زنان فاحشه خویش‌را آرایش کرده در اردوی انگلیس میروند ومفهوم نمیشود که ازخانه وادهٔ شرفاء اندویا ازجماعهٔ فسقاء ومبا شرین این امر که نزد انگلیسان بواسطهٔ دلالی اعتبار یافته‌اند اگرچه ازگروه بی‌باکان وخدا ناشناسانند امایدنامی وبی انتظامی‌را منسوب بسلطنت میسازند که عاقبت این‌کار نامرا مردم غیور راتحمل حمایت آورده فتنهٔ عظیمی برپاخواهند ساخت وشاه این‌ماجرارا زبان کتابه وایما بسر ولیم حی مکنائن بگفت که سپاه انگلیس را ازین کارباز دارد واو که ازعاقبت کار وحمیت وشجاعت مردم ایندیار آگاه نبود در جواب گفت که هرگاه سپاهیان ازمبا شرت بازنان بازداشته شوند گرفتار چندین امراض خواهند شد وشاه فرمود که همچنین است ولیکن شیوع ورواج این کار درحوصلهٔ ناموس پرستان افغان گنجیدن بغایت دشوار است پس میباید که بحوب سیاست منع خریداران متاع این بازار نموده آیدورنه این شجرهٔ خبیثه فتنه بارخواهد آورد وسر ولیم حی مکنائن گوش بسخنان شاه نداده درزاویهٔ نسیان نهاد امابارمانیکه ملاعبدالشکورخان بکار حکومت کابل مواظب ومیرزا حیدرعلیخان بوکالت دولتین همهٔ اموررا مراقب بودپردهٔ بی‌اختیاری شاه دریده نشد ومکشوف نگشت که شاه درکار سلطنت واجرای امور سپاه ورعیت بی دخل است مکرمردم بارکزائی ومنسوبان ومتعلقان ایشان که مصاحب وپهلوتهین صاحبان انگلیس گردیده‌بودند ازحقیقت کارنزدمردم اظهار میکردند که شاه راعجزتمام درکار سلطنت هیچ انتظامی نیست وعلاوه بران بروفق مدعای شان وصف دولت انگلیس‌را کرده مردم‌را ازمکنت وسطوتش بیم‌میدادند وهم دامن باتش فتنه زده میگفتند که زنان تنها ازتنها نیستند واین خیال اندازی را نیز ملاعبدالشکور مذکور پرده داری نموده چنان پاسداری وهوشیاری میکرد که از محکوم وبی اختیار بودن شاه کمی آگاه نیشدچنانچه اگردرباب تسعیرغله ونرخ علوفه منادی درشهرندامیداد که فلان مقدار جنس‌را بفلان مبلغ نقدداده کم وکاست نکنند وکسیکه بواسطهٔ آشنائی الکسندر بارنس عدول ازحکم کرده دروزن مبیع وبهای ان کسر مینمود گرفتار سخنهٔ بازخواست شده جرم میکرد ومردم ازجمعی بخود میگفتند که اگرشاه‌را اختیاری نباشد چگونه ملا عبدالشکورخان لحاظ خاطر الکسندر بارنس را نمیکند واوکه واقف میگشت کس نزدملا عبدالشکورخان فرستاده پیام‌میداد که شخص مجرم از آشنایان منست چرازجرش کردید وی جواب میدادشما کفتهٔ واگذار میشد وبدین نهج پرده داری وشکست وریخت حصار سلطنت را مرمت کاری می نمودتا که مکنائن والکسندر بارنس ازعدم عاقبت اندیشی بکردار ملای موصوف رشک برده خاطر آزرده شدند وامورمملکت داریرا بفساد آوردند چنانچه محمدعثمانخان که ازدست طمع روی دل ازشاه برتافته پای درمیدان جانب داری انگلیسان نهاده‌برغم ملاعبدالشکور خان مطابق خواهش فرنگیان کاررا اجرا کردن‌گرفت ومقارن این احوال میرزا امام وپردیخان قزلباش که قرار ذکرخود شاه‌شجاع معتمد امیردوست محمد خان وباو دربخارا رفته‌بود بصلاح وصوابدید امیر مذکور خودرادیوانه قرارداده‌بواسطهٔ دیوانگی ازگرفتاری پادشاه‌بخارا خلاصی یافته ازراه جلوسی ومایل گردانیدن اعیان کابل‌را جانب امیر کبیروارد کابل شد ونخست هرچه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خویشتن باز کرده همرازش شود کامیاب نگشت بعد نزد محمد عثمان خان که جدید مأمور ثالثان یعنی سه کوتی خالصجات شده بود رفته باوی دمساز گردیده در اندك زمان کار را بجائی رسانید که تمامت مردم درانی وغیره رعایازبان بدکوتی ملاعبدالشکورخان کشوده بدسلوکیش در افواه مشهور ساختند تا که مکنائن والکسندر بارنس بشاه شجاع اظهار کردند که ملاعبدالشکورخان ازعهدهٔ امرحکومت چنانچه آئین سلطنت است برآمده نمیتواند پس‌باید که دیگری‌بجای او منسوب کردد که درطبائع مردم مرغوب باشد وشاه هرچند وصف حال اورا کرده ازگفتار همدوش انگلیس سرباززده ردقول خویش را ازایشان شنیده فائدهٔ حاصل نکردتا که محمد عثمانخان مزبور بن وفادار خان سدوزائی بروفق خواهش انگلیسان بخطاب نظام‌الدوله کی مخاطب کشته ملا عبدالشکور خان راعزل فرمود ونظام الدوله کامروا شده بایماء واشارهٔ انگلیسان وخواهش نفس خویش همهٔ مردم رافدائی کرده ازرفتن‌پیش ملاعبدالشکورخان بازداشت وسوارهٔ وپیادهٔ که جهت خدمت باومقرر بود بگرفت

ذکر ورود میرزا امام وپردیخان در کابل

ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا

﴿ ذکر گریختن امیر کبیر ازبخارا ﴾

(جانب قطغن وناشقرغان وسوانح سر گذشت آن)

چون امیر کبیر بقراریکه ازپیش تحریر شد در بخارا بعسرت مبتلا گشت بعد ازچندی بوسائط و وسائل از پادشاه بخارا رخصت پسران خورد سالش را که سردار محمد اعظم‌خان وسردار شیرعلی خان و غیره بودند حاصل کرده بادیگر شهزادگان خورد سال‌چون سردار ولی محمد خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمدامین خان در ناشقرغان نزد مادران ایشان وسردار محمد اکرم خان که در آنجابود فرستاد وامر کرد که ازآنجا اکرچه شاه شجاع معاند است درکابل روند زیرا که نظر بحمایت و حفاظت او که نسبت بعیال سردار غلام حیدر خان درغزنین نموده است هرآینه باایشان نیز مدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان وسردار محمد اکرم‌خان ایشانرا از ناشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند و چون وارد میدان کابل شدند صاحبان انکلیس آکاه کشته جنرال گراقت جرلین‌را بانول مکر جرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز واکرام در غزنین برده باعیال و اطفال سردار غلام حیدر خان که خود اورا در بمبائی فرستاده بودند یکجا منزل دادند وامیر کبیر از طرف عیال وفرزندان خورد سالش مطمئن خاطر کشته باهمراهان وندیمانش بمشاوره پرداخته صلاح کاررا بدان قرار دادند که طریق فرار برکیرد وتنها رهسپار دیکر دیار شود واکر باز ماندکان درشکنجهٔ عقاب امیر بخا را زیادتر کرفتار آیند هم اضطراب نکنند که‌مقصد اصلی نجات ذات بابرکات اعلیحضرت است ناشاید آنی بروی کار آید وامیر کبیر مشاوره یاران را پذیرفته یك راس اسپی را دستیاب کرده بتغیر لباس در وبشانه راه فرار برکرفت وپادشاه بخارا آکاه شده سوار بسیاری بتعاقبش کماشت وسردار محمد اکبر خان را باهمهٔ انانیکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت وامیر کبیر شب وروز رانده خود را از دست کبر شدن بیرون کشیده کماشتکان پادشاه بخارا بی‌نیل مرام مراجعت کردند وامیر کبیر بشهر سبز رسیده درکلبهٔ محقرهٔ درویشان که‌چندتن ازایشان باهم نشسته شیرچای میخوردند چون بسیار کرسنه شده‌بود بطمع‌نانی فرودشده چشم بجانب آنان کماشت پیالهٔ‌ازچای بوی دهند بدرب‌حجره بنشست وآن بی‌حمایتان که اسم قلندری‌را برخود کذاشته صفتش‌را نداشتند هیچ نکفتند ونادادند وهمچنان باشکم کرسنه بشهر درآمده دربازار بدم دکانی بارادهٔ جستجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که‌درانجا عیال‌دار بود متحیرانه لجام‌اسپ بدست بنشست وازشخصی نام ومقام ملاکبررا پرسیده چون‌اورا می شناخت آنشخص برعهده کرفته ملارا بنزد امیر کبیر آورد وملا کبیر اعلیحضرت امیر را دیده و دستش را بوسیده باخود درخانه برد وآنکاه که بخانه داخل‌شد ملاکبررا ازوضع درویشانهٔ امیرقت دست داده بی‌اختیار بکریست وپس از کریهٔ شدیدی بخدمت دست‌برده آنچه میبایست ومیشایست اعزاز واحترام نمودوبعد ازحصول استراحت ورفع خستکی ملا کبررا که باحکمران شهرسبز معرفت داشت نزداو فرستاده ازورودش درشهر سبز آکهی‌داد واوبمجرد شنیدن خود درخانه ملا کبر آمده مقدم امیررا کرامی داشت وباعزاز واکرام هرچه تمامتر بمهمان خانهٔ‌پادشاهی برده پس از ادای مراسم مهمان نوازی ملوکانه در باب بحمیتی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آن‌شد که‌لشکر جانب بخارا کشته انتقام بکیرد وامیر کبیر منت پذیراو شده از عزمیکه او کرد منعش نموده هفتصد سوار خواست که او را از جیحون همراهی کرده بکذرانند و در سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند وحکمران شهرسبز انکشت قبول بدیده نهاده وآلات وادوانیکه لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمرکابش تعین کرد وامیر کبیر ازرود جیحون عبورنموده ازسرحد قطغن سواران شهرسبزی را رخصت مراجعت‌داده خود وارد قندز کشت وازمیر مراد بیك اتالیق خواهش نمود که هرقدر ازلشکر که بتواند فراهم کند تا ازدیکر محال نیز سپاهی ترتیب داده راه پیکار جانب کابل پیش کیریم و او پنج هزار سوار کرد آورده بملازمت رکاب امیر ازقندز روی بسوی آی بیك نهادند که‌مردم آنجارا نیز باخودیار ومددکار سازند ودرآنجا میروالی حکمران ناشقرغان نیز باپنج هزار سوار برکاب امیر کبیر ملحق کشته ازانجا باهم‌راه سریاغ و خورم را

بعزم بامیان پیش گرفتند ودرانجا بادا کتر لات انکلیس که باچندی ازپیاده وسوار نظام وچند ضرب توپ مقام گزیده بود در آویخته سه‌چهار مرتبه دایرانه حمله کرده بسیار تن‌را ازفرنگیان خون بریختند و آخرالامر امیرکبیر که لشکرش مردم ملکی بود درمحاربهٔ فوج نظام ثبات نتوانست ورزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد واز راه فرارداخل تاشقرغان‌شده جمعیتش پراکنده گشت وچندی درتاشقرغان درنگ نمود تا که خدمهٔ خودش که ازجور بادشاه بخارا درهرجا پراکنده شده بودند ازتوقفش در تاشقرغان خبریافته یکیک ودودو بنزدش شتافته سه‌صدتن فراهم گشت‌ازراه خنجان‌بنابرآنکه غزاوجهادمردم کوهستان‌بافرنگیان سمرکشته برزبانها افتاده‌بود روی‌بسوی کوهستان کابل نهادو آنگاه که‌وارد گل‌بهار ابتدای کوهستان شدمیر مسجدی خان‌بن‌خواجه اسحق ازوصولش درانجا آگاه شده بذریعهٔ مکتوب دعوت کوهستانش نموده خود هنگامه ارای قتال گشت وشاه‌شجاع شهزاده محمد تیموررا باجزایل شبل والکسندر بارنس وافواج انکلیسیه وسواران طائفهٔ‌فوفل‌زائی ازکابل‌جانب کوهستان گسیل کرد که میرمسجدی‌وغیره کوهستانیان‌را کوشمالی‌بسزادهند‌چنانچه‌درموضع‌خواجه خضری‌نخلهٔ میرمسجدی خان‌محاربه رخ‌داده‌میرمذکور باپنجاه‌تن‌پیاده ازدلیران کوهستانی دست‌بآلات حرب‌برده‌بمدافعه پرداخت وانکلیسان یکجانب‌قلعه‌را بضرب‌گلولهٔ توپ‌پست ساخته ازراه‌یورش بتاختند ومیرمسجدی خان باهمراهان خویش پای‌مردی فشرده چنان باانکلیسان درآویخت که جانبین بکاردوخنجر وسرنیزهٔ تفنگ بسروسینه وشکم هم‌دیگر زده‌خونها بریختند وانکلیسان ازدست بردلیران کوهستان استقامت راهلاک جان دانسته‌هزیمت‌یافتند وازضرب تیغ پنجاه‌ویکتن باوجودیکه‌یکفوج سوارهویکفوج‌پیاده‌نظام‌باتوپخانه بودندپشت بجنگ‌داده‌روبگریز نهادندوازافسران کابلی نامبرده‌چندتن ازاحادسپاه کشته شدند وازکوهستانیان نیزمیر مسجدی خان زخمدار شده چندتن دیگر مجروح ومقتول گردیدند بعدمیرمسجدی خان اقامت‌را درمقابل پادشاهی عین‌تباهی دانسته شب هنگام‌ترک مقام خویش‌کرده برزه کوهستان وازانجا درنجراب رفت ومقارن انحال امیرکبیر ازگل‌بهار راه‌کوهستان برگرفته درموضع پروان که درزمان حال موسوم بچل‌السراج است بالشکر انکلیس که هشتصد سوار ومأمور بدفع وپیکار امیرکبیر والانبار شده بودند دوچار گشته ناثرهٔ گیرودار شعله ورگردید وسردار محمد افضل خان وسردار محمد عمرخان که قبل ازفرار کردن امیرکبیر ازبخارا درتاشقرغان آمده وایشوقت ملازم رکاب والا بودند حمله های مردانه کرده انکلیسانرا از پیش برداشته هزیمت دادند وتعاقب ایشانرا ازدست ندادند همچنان زده ومیراندند وامیرکبیر خودش بانائب سلطان محمد خان انکی زائی وقادرخان مسیح زائی ازعقب‌تازی عنان بازکشیده دیکران همچنان اسب تعاقب تاخته ازامیرکبیر دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انکلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را از عقب تازی باز داشتند وحایل بین‌امیرکبیر وپسرانش شدند وامیرکبیر کثرت مدعی‌را نظرکرده باهردوتن همراهش قبل ازانکه سرداران رکابش ملحق شوند روی بسوی نجراب که میرمسجدی خان نیز درانجا رفته بود نهاده این امرباعث تنهائی او وتفرقهٔ سرداران ازوی شد چنانچه نزدمیر مذکور شده واومقدمش را گرامی داشته پس ازادای مراسم عزت واحترام التماس کرد که سرکاروالا درنجراب درنگ فرمایند تامردم‌کوهستان را فراهم‌نموده بعد بمحاربهٔ خصم کرائید وامیرکبیرنظربغلت مردم‌کوهستان مسئول‌اورا قبول نکرده آهنگ‌رزمت کرده گفت‌که چون‌شاه‌شجاع برمسند حکومت قراردارد مبادا درصورتیکه کارازپیش نرود خرابی بشما ومردم‌کوهستان روی دهد ومال وجان مسلمانان بهدررودپس ازانجاراه برگرفته چون بنزدیک شهرکابل رسید چیزی وجه نقد بقادرخان ومحمد اسلم‌خان بارکزائی پیشخدمت خویش داده ازخود پیش فرستادکه بشهر درشده اسباب نعل بندی بادوسه سوارنعل‌خریده درمقبرهٔ بابرشاه که وعده‌گاه قرارداد روند که درانجا یکجا شده جانب رزمت رهسپار شود وخود بانائب سلطان خان انکزائی دردشت قلعه حاجی صاحب پای منارى ازاسب فرود آمده قدری درنگ کرد که هردوتن مأمور چیزی از ایشان دور شوند ودرانجا امیرکبیر باخود اندیشیده بصوابدید رای رزین وخرد دوربین امررا چنین قرار داد که عیال و اطفالم در غزنین نظربند ومحفوظ وشاه شجاع ازبادهٔ حکومت کامروا محفوظ است اگر چنانچه قبایل وزیری وترکی واندری وغیره مردم طوائف غلجائی فراهم شده لوای جهاد وغزابرافرازند نیز چون مردم الوسیست مقاومت نتوانسته رشتهٔ جمعیت شان گسسته خواهد شد وآنوقت تن‌تنها بامعزاز کونه

رنج وتعب مبتلا کشته توان نشستن زاویهٔ کتمانی وتاب کشتن بادیهٔ ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب آنست که نزد سرولیم حی مکناتن رفته هرچه بودی که اوبنیدیشد پذیرفته بایدامن اصطبار بچم وان امررا ازنائب سلطان خان نیزمشورت جسته پسندیدهٔاووخاطرانشرف کشته عازم شهرکابل شد ودرحدود قلعهٔ محمود خان بیات که حال بامر اعلیحضرت سراج الملة والدین بجای آن عمارت نیکو نظارت قومی باغ سرباوج تفاخر برافراخته است رسیده ازپل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که ازقفا وپیش رو ویمین ویسار سرولیم حی مکناتن که بتفرج وگردش بیرون شده جانب بالاحصار معاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته آهسته ازعقب ایشان اسپ رانده چون از دروازهٔ شاهشهید داخل بالاحصار شد نائب سلطان خان بامر امیرکبیر ازسواران دنباله رو پرسش نام آنرا که بمختر اسپ میراند نموده ومکشوف داشت که سرولیم حی مکناتن است بعدبایمای امیرکبیر خبرسیدنش را پیش شده بمکناتن اظهار داشت واو چون سرداران که هزیمتیان لشکرانگلیس را چنانچه آنفاً مذکور گشت تعاقب نموده تا کنون درکوهستان بازار کارزار گرم بود سراسیمه سان ازنائب سلطان خان پرسید که بالشکر (۱)وهنوزنائب سلطان خان جواب نگفته بود که امیرکبیردررسیده وسرولیم حی مکناتن بفراست اورا شناخته هردوتن ازاسپان خویش فرود آمدند وپس ازاحوال پرسی مرسوم دست امیرکبیررا گرفته درباغیکه امیرکبیر ساخته وازاشجار ورياحين پرداخته بود برده باهم داخل منزل شدند ودرصدر اوطاق چوکی برای امیرکبیرگذاشته برنشانید وچوکی خودرا فروتر گذاشته برنشست وزبان اعزاز واکرام کشود .

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمهٔ مکناتن باامیرکبیر

ذکر مکالمهٔ سرولیم حی مکناتن باامیرکبیر

ومأمور شدن وی باقامهٔ هند

قبل ازانکه سخن درمیان رانده شود امیرکبیر برسم شاهانه که در وقت تسلیم شمشیر میبایدند شمشیرش را از کمر کشوده پیش سر ولیم حی مکناتن نهاد ووی به تعظیم شمشیر ازجابرخواسته وآنرا بدست گرفته بزبان رانده که امیر صاحب شما درهندوستان میروید وامیرکبیر پاسخ داد که حالا که نزد شما آمده‌ام هرچه بگوئید پذیرا است بعد التماس کرد که سردار محمد افضل خان تاحال باسپاه ما سرگرم قتال وجدال است برایش بنویسید که دست از جنك کشیده نزد شما آید وامیرکبیر چاقو وعینك خود را بدست سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد والدماجدش آمد وقبل از ورود او درشب اول که امیرکبیر بعد ازملاقات سرولیم حی مکناتن بخیمهٔ که درصحن باغ برایش افراشته شده رفته روزدیگر مکناتن ازامیرکبیرالتماس نمود که باشاه شجاع ملاقات نماید امامیرکبیراین مسئول اورا قبول نفرموده گفت مارا باشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده ام نه بهبیعت واطاعت اووسر ولیم حی مکناتن گفت که نظر بیاس سلطنت که اورا است سزاوار است که نزدوی روید امیرکبیر جواب داد که شما اورا بپاد شاهی برداشته‌اید نه مجمی ازاهل حل وعقد اگر نه‌چنین است شمادست ازاعانتش باز دارید تامفهوم شما وبخردان جهان شود که کدام کس سزاوار پادشاهی است واعیان مملکت باتمام رغبت کرو بدهٔ احسان کیست واگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش بحضور شما بالمشافهه ادا نماید وسر ولیم حی مکناتن ظاهرآسکوت کرده دیگر چیزی نگفت لکن باطنا ازسخنان امیرکبیر غنچهٔ خاطرش ازهوای خرمی بشگفت که وی بجز از نزاع دیگر کاری باشاه شجاع ندارد وپس ازسخنان مذکوره سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم مامور غزنین شده خود امیرکبیر با یکتن از زوجاتش که دختر ناظر خیرالله خان عرب ودر کابل بود معطل برسیدن سرادقات حرم بااحترام نگرده‌استصواب انگلیسان راه کشور هندبرگرفت ویکفوج سواره با یکفوج پیاده از سپاه انگلیس بهمراهی وپاسداری اومأمور شدودر خلال احوال مذکوره سردار شیرعلیخان وسردار محمد اعظم خان وسردار محمد اکرم خان که باحرم محترم جنانچه از پیش رقم شد از تاشقرغان آمده مأموربااقامهٔ غزنین شده بودند قبل از ورود امیرکبیر در کوهستان بوقت محاربه بامیان هم‌دستان احرام جهاد بسته باهم قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده دونن دیگر درین طوائف اندری وترکی وساپان خیل

ذکر کتکاو نمودن سردار شیرعلی خان وسردار محمد اکرم خان عزم جهاد

ووزیری وغیره قبایل غلجائی رفته باتاجکهٔ ربط ورامك وناسن ومردم چرخ همه را بنام غزا براتگیزند وبمحاربه خصم کرائیده خونها بریزند ونیز سردار محمد اکرم خان باایشان قرار داد که درقر بجات ربا ط ورامك وغیره نواحی متوقف ومشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز از غزنین بیرون شده بایشان ملحق شود وهر دوتن شهزاده راه مقصود برگرفته درموضع مذکور در نك کرده مردم را ترغیب بغزا همی نمودند کهانگلیسان مقیمهٔ غزنین از عزم ایشان آگاه گشته سردار محمد اکرم خان را تطریبند نمودند وهر دوتن برادر دیگر ازین ماجرا خبر یافته از جائیکه درنك داشتند برخواسته آهنك زرمت کردند ودرآنجا رفته هرچند مردمش را تکلیف وترغیب برجهاد کرده مددطلبیدند جرأت از ایشان ندیده بی‌نیل‌مرام راه خوست بر گرفتند وازمردم آنجانیز مرادایشان حاصل نگشته درهنگو(۱) نزدسردار خواجه‌محمدخان‌وسردار نور محمدخان‌وسرداریحیی‌خان وسردارزکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان که آنمو ضع‌را مهارا جه رنجیت سنگهه جایگیر شان معین کرده بود رفته چندی نزدآنان اقامت گزیدند تاکه امیرکبیر وارد لاهورشده بذریعهٔ مکتوب ایشان را طلبیده شرف دست‌بوس حاصل کردند وسردار محمد افضل خان که درغزنین جهت حل‌ونقل پرده نشینان حرم محترم رفته بودنیز باسردار محمد اکرم خان و بانوان پردهٔ عفت‌از غزنین براه کابل وپشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر باز وجات محترمات وشهزادگان باسعادات ازلاهور درلودهیانه رفته‌درعماراتیکهانوان‌حرم محترم‌شاه‌شجاع منزل‌داشتند وازانجا روانهٔ کابل شده بودند جای گزید وسالیانه دولك روپیه چهره شاهی ازدولت انگلیس برای مصارفش مشخص ومقرر گردید وبعد از چندروز که ذلت و خستگی راه زایل ورفع‌شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را بادیگر شهزادگان سعادت توام در لودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان و سردار عبدالغنی خان وبیوهٔ سردار رحیمدادخان ومیرزا محمدحسین خان مهردار وغیره‌چندتن ازخدمتکارا نرا باخود برداشته فرامرز خان وناظر سهراب خان‌جدید الاسلام ورازمحمدخان وبازمحمد خان وطرهباز خیاط کشمیری وبابا کرم سقاء باشی وناظر خانجان ومحمد نبی‌خان کشمیری وشیر محمد خان فراش باشی وغیره را که بصدتن‌میرسیدند نیزهمراه گرفته باستصواب رائی انگلیسان از لودهیانه درکلکته تشریف برده اقامه گزین شد ودرتابستان بکوه منصوری واقع دیره دون ییلاق‌نموده درزمستان بکلکته روز به همی پرده‌زیست همیکرد

(۱) نام موضعی

(ذکر عزل شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار)

ذکر عزل‌شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار

وخلل یافتن روزگار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام‌الدوله

در خلال وقایع واحوال مذکورهٔ سال ۱۲۵۶ هزارو دویست وپنجاه وشش هجری شاه شجاع شهزاده فتح جنگ‌را که حکومت قندهار داشت بسبب رنجش خاطر میجرلیج انگلیس مقیم‌قندهار بکابل طلبیده شهزاده‌صدر جنگ‌برادر اورا بحکومت قندهار مأمورنمود وشهزاده محمدتیمور را بکابل گذاشته خودبعزم قشلاق راه‌جلال آباد پر گرفت وچون وارد جلال آباد شد طائفهٔ سنگوخیل که بواسطهٔ عداوت خانگی چند رمه کوسفند از مردم شنواری‌بتاراج آورده وسراز جیب‌تمرد کشیده بودند بگذشت از فوج پیادهٔ انگلیس رالهٔ یکفوج‌از سواران‌سپاه شاهی وتوپخانه بدانسو راهی گرد وآنان ازتوجه لشکر خبرگشته فلاع ومساکن شان‌را فروگذاشته بکوه‌برشدند وباوجود دشوار گذری جبل کوشالی بسزا یافته افواج مأموره مراجعت کردند ومقارن ایخال سه‌طرا فرامین جعلی بمهرودستخط شاه شجاع بدست مکریکر انگلیس افتاده‌بشاه شجاع نشان‌داده مضمونش بنام‌مردم کوهستان مرقوم‌بود که‌لوای بلوا ورایت غزابر افرازند وشاه از مشاهدهٔ آن خطها که‌هیچ اشتباه درمهر ودستخطش نبود منفعل وخجل گردید تا کهمیرزا ابراهیم خان منشی‌باشی حاضر گشته نیك‌ملاحظه وبغور مشاهده نمودهظاهرگشت که‌دستخط ومهرشاه صحیح‌وبرجاست لکن‌سطور اصل را که مرقوم بوده برداشته این کلمات را بجایش نگاشته‌اند چنانچه‌اثربعضی حروفات وکلمات محوشده ظاهر می‌نمود پس‌شاه خورسند گردیده‌درحال مکریکر انگلیس‌راحضور خواسته ازکید دشمنان خویش آگاه هش کرد واز خطوط مذکوره مفهومش ساخت چنانکه اعتراف کرد که جعلیست بعدمحتاش هردو خط رابهمه افسران نظامی نموده ازحقیقت آگاه کرد کهاکراه درخواطرراه ندهند

آنکه‌شاه مقام‌سخن یافته بصاحبان انکلیس گفت که این‌فتها از احسانات دولت انکلیس است که نسبت بطائفهٔ بارك‌زائی بظهور رسانیده وایشان گستاخ شده بروی کار میآورند وازین قسم امورییی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طائفهٔ بارك زائی چون نواب عبدالجبار خان ومحمد عثمان خان ونواب محمد زمانخان وغیره امثال ایشان شب وروز دامن‌زن وآتش افروز فتنه‌اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام‌الدوله هواخواهان واخلاص کیشان امیردوست محمد خان راچون میرزا امام‌وردی خان ومیرزا عبدالرزاق خان‌مستوفی که ازینجا را بتقریب وارد کابل‌شده است ومیرزا احمدخان ونائب امیربارکزائی وغیره را مختار کارخود قرارداده است وایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را از سلطنت بجزنامی بادهٔ مرام بکام نیست واختیار ملك کاهی را درامور سلطنت وپادشاهی ندارد وحالا آنکه درلودهیانه بدفعات عهدنامهٔ موثقهٔ‌بین دولتین مرقوم داشته‌ایم که کارگذاران دولت انکلیس رادرهیچ امری‌از امورداخلهٔ مملکت افغانستان‌مدخلیتی نباشد وصاحبان این‌نوشته رابدیرفته وتمغی داشته‌اند که‌غرض اصلی‌ازنوشته ایندفعه درعهدنامه همین‌طائفهٔ بارك زائی‌بوده که‌مدعی سلطنت‌اند واکنون که‌نتیجه منعکس گردیده است میبایدقبل ازحدوث فتنه‌تدارکش کرده‌شود وچون انکلیسان راضی‌خاطر جانب منسوبان امیردوست محمد خان‌بود سخنان شاه‌شجاع رانشنوده تدارك کارنمودند وشاه بزبیاس خاطر انکلیسان دیگرچیزی بزبان‌نیاورده ازجلال آباد بعزم‌زیارت مرقدمهترلك درلغان رفته‌وبقبرهٔ مادرمرحومهٔ خویش دعای امرزش خوانده میرزا ابراهیم خان منشی‌باشی حاکم لغمان از حسن کاردانی وآزوقه رسانی بسپاه رکابی وضیافت ایشان شاه‌را از خود خورسند ورضامند ساخت واین خورسی شاه‌ازوی باعث حسدور شك محمد عثمان‌خان نظام‌الدوله شده خالصه‌جات لغمان‌را که‌دراجارهٔ میرزای مذکوربود ضبط‌نموده عامل‌وضابط دیگرازجانب خود مقررفرمود وهرچند میرزای‌مزبور سنداجاره‌داری خودرا بازداشت کسی‌عرض اورا نشنیده‌وقعی نگذاشت ومثل‌ملاعبدالشکور که ازحکومت کابل عزل‌نمود دست اورا نیز ازحکومت لغمان کوتاه‌ساخت وهمه‌این‌اموررا نظام الدوله مذکور ازسبب آنکه مکنائن جانب دارش‌بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع ازلغمان درجلال آباد مراجعت کرده باصاحبان انکلیس راه معاودت جانب کابل برگرفت

ذکر امور یکه نظام الدوله بروی کار آورده باعث زوال سلطنت شاه شجاع شد

﴿ ذکر اموریکه نظام‌الدوله بروی کارآورده ﴾
(باعث اختلال روزکار شاه شجاع شد)

آنکه‌که شاه شجاع وارد کابل‌شد بسوابدید مکنائن‌انکلیس شهزاده محمد تیمور را درسال ۱۲۵۷ هزاروده صد وپنجاه وهفت هجری بحکومت قندهار مأمورفرموده‌مقارن ایحال پرده‌نشینان حرم محترم شاهی که بپاسداری وحفاظت وهمراهی میچیر یرات فوت انکلیس از لودهیانه عازم کابل شده و عمارات نشیمن کاه‌ایشان بباتوان مشکوی عصمت وعفاف امیر دوست محمد خان چنانچه مذکورگشت سپرده شد درماه ربیع‌الثانی سنه مزبور بکابل رسیدند وپس ازوصول باتوان حرم شاهی درکابل چون مکنائن جانب دار نظام الدوله شده پایهٔ اقتدارش چنان ارتقاء گرفت که چندتی را که بدربار شاه اسم ورسمی داشتند همه رانزد مکنائن مذمت کرده اورا از ایشان سرگران ساخت وبدان هم اکتفاء نکرده بنای کاستن تنخواه خوانین درانی را گذاشت و ازین امر خوانینکه هوا خواه شاه شجاع واز حکومت امیردوست محمد خان‌وبرادرانش نارضا بودند عرض پرداز حضور شاه‌شجاع شده التماس آن‌کردند که مواجب خوانین را ازکاستن بازدارد تاموجب فتنهٔ نشود وشاه ازعرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست از تنقیص تنخواه سران قبائل بازداشته مرتکب ایذاء احدی نگردد واو امر شاه‌را بگوش قبول جانداده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت دست بازنداشت چنانکه روزی صمد خان شیرهٔ زال بیك خان بادوزائی فوفلزائی بدربار عام ازترسیدن مواجبش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد واو گفت که صمد خان دروغ میگوید وطریق خلاف می پوید وصمد خان که ازکردار نظام الدوله دل‌تنك شده‌بود برآشفته که تودروغ میگوئی که تمام خدام دولت را چکر خون ساخته باکروه بارکزائی که خصم سلطنت‌اند نزد محبت باختنوشاه ازدرشت خوئی وزشت گوئی هردوتن ملول ومتألم گشته بدون آنکه چیزی عرضاید

خشم آود ازبار گاه برخواسته بدولت سرا درشد و نظام الدوله این ماجرارا بزبان شکوه نزدمکنان بازداشته التماس عزل صمد خانرا ازوی نموده اوبشاه نوشت وشاه بقرار نوشتهٔ مکنان صمد خانرا ازبار یابی حضور منع فرمود واین امر حجت ودلیل دیگر بر اقوال بارلة زانیان شد که پرده میکفتند که شاه بیرون ازنام دیگر بادهٔ از امور سلطنت بکام ندارد خلاصه هرچه بارلة زانیان بنظام الدوله تعلیم می نمودند بمحل اجرا میرسید وهم خود شاه نیکومی فهمید که ایشان شب وروز درصدد آنند که اعتبار ویرا ازدلهای مردم دور کرده درمملکت شروشور اندازند ونظام الدوله نیز برطبق مرام آنان رفتار همی نمود تاکار را بجائی رسانید که زمام اختیار داد وستد مالیات را ازکف شاه شجاع بربود حتی اوقاف مزار عاشقان ومارقان را که ازعهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه شجاع نتوانست که برحال کند وهمچنین اکرعزم توکر کرفتن سواری راتموده ازتریورا انکلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام الدوله تمنای شاه بهدر میرفت وا کرستهدیده وجور رسیدهٔ ازرعیت وسپاه نزدشاه داد خواه میشد جزاینکه میکفت امر میشود دیکر چیزی نمی شنید وهم درین هنکام از جانب کار پردازان دولت انکلیس حکم تبدیل مکنان صادر کردیده اوتهیهٔ سامان سفر هند پرداخته شاه را ازین امرذل کیر ساخت وشاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزد او مکشوف دارد اما ازسبب آنکه پردهٔ ناموس سلطنت دریده نشود چیزی زبان نیاورد چنانچه خودش درروزنامهٔ خویش می نویسد که ازرفتن مکنان وقائم مقام کشتن الکساندر بارنس ملالتم رویداد که اکر همچنین بی پردکی وبدنامی حوالتم شود بهتر آنست که راه بیت الله الحرام برکیرم وازاین راز بکار کنان دولت انکلیس ابراز ندادم که مبادا آزرده شوند وعلاوه برهمهٔ تصرفات نظام الدوله که مذکور کشت دست بولایات بعیده نیز دراز کرد چنانچه در وقت مأمور شدن شهزاده محمد تیمور بحکومت قندهار سردارعباس خان نامبا سر خودرا بدون اجازت وآکاهی شاه بشهزاده همراه کرده درقندهار فرستاد وبمیجر لاردنس مقیم آنجا نوشت که نظم ونسق حکومت قندهارا بسردار عباس خان سپرده زیاده برسه هزار روپیه مصارف ماهواره چیزی بشهزاده محمدتیمور ندهد ومطابق این مکتوب خود روزی منشوری مرقوم نموده نزد میرزاابراهیم خان منشی فرستاد که بمهر پادشاهی رساند وشاه ازمطالعهٔ این منشور ناصبور کشته فرمود که هرکاه همهٔ حکومت قندهار مفوض بعباس خان شود رفتن وبودن شهزاده محمدتیمور در آنجا چه ضرور بود وازین امر مکنان را نیز آکاه کرده چون اوجانب دار نظام الدوله بود دلیلها درجواب شاه کفته ساکتش ساخت

کاستن نظام الدوله مواجب خدمهٔ شاهی را

« کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجائی وخدام شاهی را »

چون نظام الدوله انکلیسانرا بقراریکه مرقوم کشت جانب دارو پذیرندهٔ کردار و کفتار خویش دید مکنان اظهار کرد که خوانین ملکی هزاران روپیه‌را بموجب بنام مواجب می برند که هرکاه از ایشان باز داشته شود هم باعث خلل وزلل نخواهد شد ومکنان که از فتنهٔ باطنی مردم آکاه نبود سخن غرض آلود اورا شنیده اختیارش داد واو از اجازت مکنان کام روا کشته ابتداءً مبلغ چهل هزار روپیه از مواجب خوانین غلجائی را باز کشت وبنام هر کدام حواله نمود که بخزانه تحویل کرده رسید حاصل کنند وایشان هرچه داد خواستند کفتند که ایمواجب بموجب محافظت طرق وبندرات که مال قوافل وتجار تلف نشود برای ما معین ومشخص کردیده است ودر عهد هیچیک از سلاطین این تنخواه کم وموقوف وباز کشت نشده نظام الدوله سخن شان را نشنید ودست از باز کشت تنخواه شان باز نکشید وایشان ناچوسانه از راه فرار در مساکن خود رفته ابواب فتنه بر کشوده راه کیری وسرقت وتاراج اموال تاجران ورهکذاران پرداختند وازانجمله در تنکی خورد کابل واقع نه کروهی شهرراه افواج انکلیس را که بسر کردکی جارج مکریکر از کابل مرحله پیمای جلال آباد شده بودند کرفته محاربهٔ سخت رو داده اخرالامر انکلیسان چیره دست کشته آن مردم را باصلاح آورده بعد وارد جلال آباد شدند ودرخلال اینحال کار دیکر از دست نظام الدوله بصدور پیوست که زیاده‌تر موجب کدورت خواطر غلجائیان کردید وآن این بود که حاکم ایشانرا معزول کرده محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را

بجایش مأمور حکومت کرد وبدین نیز اکتفا نکرده مکتوبی از طرف مکنائن مرقوم نموده بمطالعهٔ شاه شجاع رسانید که چند تن ازخوانین درانی را که منشأ فسادند چون غلام احمدخان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله وعبدالله خان اچکزائی ومحمد عطاخان بن سردار سمندر خان بامیزائی وسکندر خان عم او وسردار عبد السلام خان بن محمد اکبرخان امین الملک میباید که اخراج شوند تا پس جانب که خواسته باشند بروند وشاه شجاع که ازناصیهٔ حال ایشان بجز خدمتگذاری دیگر چیزی مشاهده نمیکرد مشوش وغمناک شده بپاس خاطرداری انگلیسان هیچ نگفته امر باخراج خوانین موصوفه کرد وایشان ازصدور این حکم سراسیمه گشته بعرض شاه رسانیدند که هریك را فراخور حال مال ومنال وعیال واطفال است همه را گذاشته چه سان راه دیگر مملکت تواند گرفت وشاه از سبب رضا جوئی انگلیسان چیزی بر زبان نرانده ماجرا رابمکنائن باز داشت واو بتصور اینکه شاه بشقاعت ایشان رخواست است آشفته تالیبام داد که ضرور اخراج شوند وزیاده از سه روزجهت فروختن وبارداشتن مال ومتاع خود در کابل درنگ نکرده بدون از پشاور بدیگر جانب آهنك رفتن نکنند وایشان ازین امر مکنائن زیاده‌تر قرین رنج ومحن شده باهم گفتند که مارا اسیرانه بهندوستان روانه میکنند پس ناچار بادوستان خود مشورت کرده چون از حمایت پادشاهی ناامید شده بودند صلاح وبهبود کار را در شورش دیدند وباهم قرار دادند که از دم شمشیر سخن رانند وبطعن نیزه جواب دشمن گویند

ذکر بلوای مردم کابل

(ذکر شورش عام مردم سکنهٔ کابل)

(وحادثاتیکه برلشکر انگلیس وارد گشت)

چون امر برشورش قرار گرفت شخصی در چنین وقت فرصت یافته چندقطعه خط بیك مضمون نوشته ومهارچهٔ را بدروازهٔ خانهٔ یکی ازاعیان شهر چون میرحاجی وحافظ جی پسران میرواعظ وامین‌الله‌خان لهوکردی وغیره که نام ونشانی ازخود داشت درتاریکی شب بینداخت ورقش این بود که ای مردم فکری بحال خود کنید که امروز وفردا ما شما اسیر آسا روانهٔ هندوستان خواهیدشد وباقی این امر مفهوم ومعلوم نشد که چه بود مگرشاه شجاع در روزنامه اش ذکر کرده است که شخصی بتعلیم بارك زائیان مرتکب این کارشد بهرحال چون صاحب هرخانه بامداد نوشته مذکور را دیده مضطربانه یك نزد دیگری شده تمامت مردم آگاه گشتند ودرشب باهم عهد بسته بسوگند های سخت موثق نمودند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشد دست از ستیزو آویز نکشند ومردانه بدفع دشمن بکوشند ونواب محمدزمان خان بن سردار پاینده خان مرحوم را سالار خودها قرار دادند ونظام الدوله که محرك اخراج چنین خوانین عظام بود بخبرنشست که باوجود رفت وآمد هنگامه آرابین نزدیکدیگر وهمداستان شدن ایشان هرگز فکری نکرده بدیری نجست وباآنکه درشب هفدهم رمضان این سال که ۱۲۵۷ هزار ودوصدوپنجاه وهفت هجری بود اورا خبردادند که فردا آتش فتنه افروخته وچراغ دولت سوخته خواهدشد هیچ متحمل نگشته شام را نیز آگاه نساخت که بتدبیر اطفای آن نائره می‌پرداخت خلاصه دربامداد روز هفدهم ماه رمضان مذکور ابواب حرب بازشده دایران رزم جوی دست بقتل جان وغنیمت مال انگلیسان دراز کردند وباشمشیر های آخته جانب منزل گاه السکندر بارنس که درین شهربود بتاختند ودرخیال شاه‌شجاع ازبالاحصار آگاه شده جارچیان را امرکرده هرچند آوازمنع درداد کسی نشنود تاکه تمامت مردم شهر وبازار انجمن کننده اطراف منزل السکندر بارنس را بگرفتند شاه شجاع فوج تلنگهٔ هندی رکابی را باشهزاده فتح جنك وچندضرب توپ بدفع غازیان وبیرون کشیدن السکندر بارنس مأمور کرد وهم اورا پیامداد که ازشهر بیرون شده بداخل بالاحصار شود وبادرلشکر گاه انگلیس رود ولیکن ازشکی مجال وهجوم وازدحام رجال که مشغول قتال شده بودند فرصت میسر نگشت که السکندر بارنس جان بسلامت برد چنانچه شهزاده فتح جنك بامداد مذکور وتوپخانه دررسیده دلاوران میدان جنك که دورالسکندر بارنس را نیك گرفته بودند دست ازمحاصرهٔ او بازنداشته درین خنهای شهر وکوچه وبازار آهنك پیکار شهزاده نیز کردند وهم در آویخته خونها ریخته گشت وهفتصد تن ازسپاه شهزاده کشته گشته بقیة السیف باشهزاده پشت بخنك داده بیم جان داخل بالاحصار شدند وشاه‌شجاع حال

الکسندر بارنس را از شکست یافتن شهزاده تیموراسلسه میرزا ابراهیم خان منشی را در عسکرگاه انگلیس نزد مکنتان فرستاده پیام داد که افواج دولتی را از جانب بسرعت داخل شهر نماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نگردیده ورشتهٔ حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش گردد وازهیبت حملهٔ سپاه مردم شهر ازجوش وخروش بنشینند ومکنتان بخیال آنکه واهمه برشاه مستولی شده است فوج دیگر تلنگه را باهشت ضرب توپ روانهٔ بالاحصار نمود که شاه را دل بجای آرند وبالاحصار را محافظت کنند وازین سوی دلیران رزم جوی دزمنزل الکسندر بارنس ریخته خود اورا مقتول واموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختند وخزانهٔ دولتی راکه بخانه نزدیک جای الکسندر بارنس وخزانه دارش جان سین نام انگلیس بود تاراج کرده یکلك وپانزده هزار روپیه چهره شاهی بغنیمت گرفتند وازین ماجرا مردم اطراف نیز آگاه شده دسته دسته وفوج فوج بیرقها افراشته دهل زنان بعزم غزا وبشهر نهادند وددر آنزمان که هنوز شاه شجاع وافسران انگلیس تدبیر نیندیشیده وکاری پیش نگرفته بودند مردم بسیار درشهر فراهم گشته بزرگان ایشان بقرآن مجید عهدنامه نگاشته نزد شاه شجاع فرستادند که اینك کلام مجید گواه عهداست که دست ازحمایت انگلیس باز داشته همچنان خویش را پادشاه مستقل پنداشته دردفع لشکر انگلیس وبیرون کشیدنش ازمملکت بامانشریك وانباز شده کرهمت بترکتاز برند والا ازقتل خودت نزدست نخواهیم کشیدوشاه شجاع بناپر عهدیکه بادولت انگلیس کرده بودعهدوخواهش ایشانرا نپذیرفته ایشان ناچار گشته چون بی سردار ورئیس جهاد صحت نمیافت نواب محمدزمان خان برادرزادهٔ امیر گبررا بسرداری وریاست خودبرداشتندوباطاعت او گردن نهاده همه روزه بدورلشکر گاه انگلیس رفته زدوخوردی کردهشب هنگام بمقام خویش برمیگشتند تا که برقلعهٔ نشان خان واقع بین شهر رده افغانان که علوفه وآذوقهٔ سپاه انگلیس دران بود تاخته بعزم تاراج نمودن غله بامحافظین قلعه بجنگ پرداختند وقلعه داران تاب درنك نیاورده بمعاونت مردم چند اول که شاه شجاع منصب هفتصد سواری بخانشیرخان چنانچه رقم گشت عطا کرده بود واوطریق خدمت شاه می پیمود ازقلعه برآمده داخل عسکرگاه انگلیس شدند وغازیان قلعه را متصرف گردیده غله واندوختهٔ انگلیسان را تمام بربودند وهمچنین دوتریور انگلیس را که دربرج وزیرفتح خان واقع ضلع تهالی چهارباغ ومتصل کنار جنوبی شهر کابل بود بگرفتند که اورا نیز بتابهٔ الکسندر بارنس هلاك سازند امااو بیاری ومدد کاری مردم اندرای ازبرج مذکور فرود گشته خودرا بلشکرگاه انگلیس کشیده جان بسلامت برد ومال واسبابش بتاراج رفته دیگرکسی ازافسر وسپاه انگلیس در اندرون شهر نماند همه درلشکر گاه جمع شده باچیزی که دربالا حصار نزدشاه شجاع جای گزیده بود هم محصور شدند وروز دیگر غازیان پرخاشجو بقلعهٔ جعفرخان واقع قرب اردو گاه انگلیس یورش برده بیك حمله قلعه را متصرف شدند وذخیره واندوختهٔ انگلیسان را که دراندرون قلعهٔ مذکوره بودهمه رابغنیمت آوردندودرروز سه شنبه بیست وچهارم رمضان که روزهشتم شورش بودچیزی ازسوارهٔ نظام انگلیس هنگام عصر بقدم جرات پریشته مشرف برقریه بی بی ماه رو که نزدیك لشکرگاه ایشان بودرشده برسم قراولی گردش همیکردند وغازیان ایشانرا اندك ازبسیار دیده تاختند وزدوخوردی کرده چون افواج انگلیس قریب بود وجنبش نمود هزیمت یافته پس بشهر شدند وهمچنین بار دیگردرخیابان باغ شاه که آبادکردهٔ شاهجهان مغولیه بود وحال اثرازان نیست وگشت زار گردیده بهمان نام زبان زدخاص وعام است حمله کرده دربین دیوار باغ ودرختان اطراف بیرون آنچند مرتبه کشش وکوشش نموده درهم بازارگرت اشجار وحایل بودن دیوارکاری ازپیش نبرده پس می نشستند تادر حملهٔ اخیر که مردم غلجائی ازگردراه بعزم غزادا خل شهر شده بدون آنکه درنك نمایند وبارسفر کشایند همچنان ایستاده پاکه پیاده را کیسهٔ آذوقه بپشت وسواره راخر جین علوفه بفتراك بسته بود آهنك جنك کرده باتفاق غازیانیکه سرگرم ستیز وآویز بودند حمله کرده اطراف لشکرگاه انگلیس را بغایت تنك گرفته همه را بمحاصره انداختند بعد افسران انگلیس از غیرت اینکه نام دولتشان پست نشود افواج نظامی را باچند ضرب توپ از چهاونی بیرون کشیدند وایشان که خودرا بهرصورت کشته تصور کرده بودندنام مرگ برخود نهاده پی محاربه بفشردند ودست بسلاح جنك برده

امارت نواب محمد زمانخان

بهرجانب که روی آوردند غازیان را از پیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غلجائی داخل قلعهٔ ریکابانی واقع جنب شرق چهاونی لشکر انکلیس شده خودرا مستحکم کردند وسپاه انکلیس نقبها درزیر دیوار قلعه آورده از صدمه باروت وگلولهٔ توپ یکبارهٔ قلعه را پست ساخته یورش نمودند وقلعه‌را بقهر وغلبه متصرف گشته بسیاری ازغزاترا که دراندرون قلعه بودند بکشتندوبقیة القتل ازراه فراربشهر درامدند وروزدیگر مردم کوهستان کابل‌هم قرارداده‌شب‌هنگام مخفی‌ازهمه درقریهٔ بی‌بی‌ماهرو واقع قرب شمالی لشکرگاه انکلیس رفته‌قصد کمین گزیدند چنانچه بامدادان برچهاونی انکلیس حمله کرده افواج پیاده انکلیس ایشان رادیده فوراً در خارج چهاونی پشت بدیوار وروبجانب دلیران کارزار صف بیاراستند وسوارهٔ ایشان باچند ضرب توپ برتل مشرف بقریه بی‌بی‌ماهرو فرازشده باغازیانیکه درجانب شمال‌تل مذکور جای گزیده‌بودند محاربه آغاز کردند وغازیان را از ضرب توپ همچنان برجای داشته نگذاشتند که قدم‌میدان جنك گذارند تا که از طرف شرقی تپه مزبوره دیگر غازیان اقدام درمقا تله کرده جانب غربی نیز جمعی از غزاة فراهم کشته تپه را بالشکر انکلیس که برزبرآن باتوپخانه جای گرفته بودند از چارطرف درمیان گرفتند ودرنخال جمعی از مجاهدین ازجائیکه بانکلیسان نمودار نمیشدند آهسته آهسته خودرا بگروهٔ که نزدیك توپ انکلیسان بود رسانیدند ودفعهٔ توپچیان رازیر گلولهٔ تفنگ گرفته ازدور توپ را کنده ساختند بعدسوارهٔ غازیان دست بشمشیر تاخته یکضرب توپ‌را بدست آوردند وسوارهٔ انکلیس ازین حملهٔ مردانهٔ غازیان تاب مقاومت درخود ندیده بادیگر اتواب وتوپچیان ازراه‌هزیمت داخل چهاونی شدند وغازیان تانزدیك چهاونی ایشانرا تعاقب‌نموده چون‌پیاده نظام‌پشت بدیوار صف بسته‌ایستاده بودندمراجعت کرده جرأت‌نتوانستند که‌داخل چهاونی‌شوند

ذکر سر گذشت امیر کبیر درهندو ستان

(ذکر سر گذشت امیرکبیر درهندو ستان)

دراوقات حدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیر کبیر چنانچه‌مذکور شد از لودهیانه راه‌کلکته برگرفته‌درمنازل عرض‌راه‌مردم مسلمانان هندوستان از حمیت وطریقت اسلامی دسته دسته باستقبال اوبر خواسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند واز انجمله در حدودسها رنپور چشم امیر کبیر درین مردم مستقبلین رملا عزیزالله‌قندهاری افتاده‌ازلباس واوضاع‌اوقیاس‌افغانش دانسته‌پیش خواند وازاظهارش‌معلوم ومفهوم گشت که‌پسرملا دوست‌محمداست وبرای‌تحصیل‌غرایب علوم غربت سفررا اختیار کرده‌نزدملا غلام‌حسین مؤلف‌کتاب جامع‌بهادر خانی‌استفادهٔ علم‌نجوم نموده وبهره‌ور گردیده است‌پس اورابارضای خودش از انکلیسانیکه همراه ومحافظ امیرکبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد وانکلیسان ازوپرسیده بعدازانکه اورا بنوکر شدن درنزد امیر کبیر راضی یافتند بامیر کبیر اجازت نگاهداشتن اورا دادند وامیر کبیر اورا باخود برداشته چون وارد کلکته‌شد ازملاعزیزالله سعادت واقبال ونجوست ووبال اختر طالع خویش را سوال فرمود واوضاع کواکب استخراج نموده نوشته بامیر کبیر داد که بعدازانقضای مدت یکسال ودهماه عقده ازکارت کشوده شده‌از قیدرها وکامروا خواهی شد والله اعلم انتهی وامیر کبیر بقراریکه سابقاً تحریر یافت ایام زمستان را درکلکته وتابستان‌را درکوه منصوری بسرهمی برد وهم دروقت ورودش بکلکته سردار غلام‌حیدر خان فرزندارجند خویش‌را که انکلیسان ازغزنین دست‌گیر کرده درجیلی فرستاده‌بودند ازکاربردازان‌دولت انکلیس خواسته پس‌ازوصول‌اووحصول‌شرف‌دست‌بوسی پدرنیکوسیرش درنزدمادر خجسته منظرش مأمور باقامهٔ لودهیانه گشت وازامیر کبیررخصت یافته‌بخدمت‌والدهٔ ماجده‌اش تقررجست

ذکر ورود سردار محمد اکبر خان در کابل

(ذکررهائی یافتن سردار محمد اکبرخان ازقید پادشاه بخارا)

ورسیدنش بسر وقت غزاة کابل

درضمن وقائع مذکورهٔ سال ۱۲۵۷ هزارو دوصدو پنجاوهفت هجری سردار محمد اکبر خان بن امیر کبیر باسردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم‌خان مرحوم که گرفتار سیاه چاه عتاب امیر نصرالله پادشاه بخارا بودندبشفاعت عم‌مکرم‌جناب شریعت‌مآب عبدالشکور حضرت‌صاحب‌تخاکی که دربخارابودوامیربخارابوی ارادت‌تامه داشت‌ازقیدوبند خلاصی‌یافته‌بامنسوبان وخدمتکاران مقیدایشان‌ازبخارا روبجانب کابل‌نهادند وازراه‌بامیان وهزارهٔ

شیخعلی وغوربند داخل کوهستان کابل شده چون نائرهٔ شورش شعله‌ور وهنگامهٔ غوغا برپا بود ازانجا بدون درنگ وارد کابل گردیدند واز رسیدن سردار محمد اکبر خان بازوی شور شیان نیروئی یافته همگنان محمد زمانخانرا کهازعدم سرداری ریاست برداشته بودند همچنان باسم نوابی که داشت گذاشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشتهٔ اطاعت اورا بگردن نهادند وازانسوی انگلیسان که سر کرم تهیهٔ اسباب دفاع غازیان بودند وچنانچه آنفاً مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست وپای میزدند درروز بیست‌و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه وتکمیل ازوقه گر بتسخیر قریهٔ بی‌بی ماهرو بستند واین امررا بتدبیر محمد عثمان‌خان نظام‌الدوله ومکنائن پیش گرفتند زیرا که ایندوتن شاطنان‌نام انگلیس را ترغیب بگرفتن قلعهٔ بی‌بی ماهرو کرده بوی گفتند که ازتصرف نمودن قلعه‌مذکوره دونفع متصور است یکی علوفه‌بدست میآید ودیگرتپهٔ که بالادست ومشرف برسنگر ماست داخل مواضع متصرفهٔ ماشده اززیرآن بضرب کاولهٔ توپ خصم‌را ازچیره شدن باز میدارد خلاصه‌درین پیشین‌وعسرروزمذکور پنج‌دسته‌ازفوج هندی وصدتن ازمهندسان ودونیم دسته از سواران نظامی ویکضرب توپ ازچهاونی بیرون فرستادند و ایشان بریشهٔ قریهٔ بی بی ماهرو برشده باآنکه دراندرون قلعه بدون از ساکنین خود آن وچهل‌تن از دلیران کوهستانی دیگر کسی نبود قلعه را زیر کاولهٔ توپ وشلیک تفنگ گرفته چون‌بسیار نزدیک بودقلعه ازدود توپ انگلیسان وتفنگ جانبین بمثابهٔ کلخن تیره‌وتارشد چنانچه میجیر گرشاد ومیجیر سوین که مأمور بگرفتن‌قلعه بودند ازتاریکی دودتوپ وتفنگ دروازهٔ قلعه‌را ازتخته های چوبین که دربرابر دروازه برپا داشته بودندتمیز وفرق نکرده باهمراهان شان یورش کرده آن تخته هارا که بفاصلهٔ چند گام از دروازه دوربود آتش زدند وقلعه‌گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تنگ بتائید یزدان کرده بمدافعه پرداختند واکثر ازبور شیان رابضرب کاوله ازپادر انداخته باقی را منهزم ساختند ومیجیر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد ودرحالت میجیر گرشاد سه‌دسته ازپیادگان فوج هندی را که‌بعزم قلعه گیری باخودداشت بانفری مهندس که ازضرب کاولهٔ مجاهدین‌باقی مانده بودند بعقب داری هزیمتیان گاشت‌تا گرغازیان ایشان‌راتعاقب نمایندضربسنگر ولشکرانگلیس نتوانندرسانیدوایشان‌هنوزبعقب‌داری استواری‌نورزیده بودند که دفعهٔ ده‌هزارتن ازغازیان که‌دربیقوله دیگرکین کرده‌بودند باشمشیرهای آخته‌وبجانب هزیمتیان وچهاونی انگلیس‌بتاختند وگرنیل کلادمارتین دیدازمشاهده ایحالت‌سراسیمه شده‌افواج‌نظام رابدیدن شیپورحکم‌صف‌بستن وبدم غازیان‌ایستادن‌فرمودچنانچه‌فوراً صف آراسته دربرابر غازیان‌استوارایستادندوسوارهٔ نظام درقفای صف پیادگان صف برکشیدندوسواران‌غزاة ازجانب‌دست راست‌دلیرانه حمله‌کرده لفتنت انگلیس را که مامور آن سمت بودباهمراهانش‌ازپیش برداشته‌بچهاونی در آوردندودرین حمله‌روزبیست وهفتم‌ماه‌رمضان‌مذکور عبدالله خان‌اچک‌زائی ازضرب کاولهٔ تفنگ شیل‌نام‌انگلیس چنانچه‌درلوح مزارش‌مرقوم است‌جراحت یافته‌روز چهاردهم ماه‌شوال‌سنه ۱۲۵۷ هزاروودوصدوپنجاه‌وهفت‌مزبورودیعت‌حیات‌سپرد وهمچنین‌پیردوست خان‌برادر زاده‌اش‌درین جنگ کشته گشت خلاصه درحین حمله سواران دست راست غازیان که اینک مسطور شد سواران میمنه ودست چپ نیز حمله‌ور گشته ازسه جانب لشکر انگلیس را در میان گرفته بسیار تن‌را ازایشان هلاک ساخته باقی را درهزیمت انداختند وهمچنین سوارهٔ نظام که‌بدفع غازیان خون آشام مأمور شده بودند ثبات نورزیده گر بختند وقور خانهٔ دولتی که درحرب گاه باخود آورده بودند بتصرف غازیان در آمده بعد غازیان ازسبب زخمدار شدن عبدالله‌خان وکشته گشتن‌برادر زاده‌اش وبیگاه گردیدن روزقرین حزن وافسوس گردیده ترک یورش شب کرده مظفر وفیروز روبشهر نهادند وازین معاودت غازیان انگلیسان کهاامید ازجان‌شده بودند دوباره نیرو وتوان‌یافته اتواب خودرا که درحرب گاه گذاشته وگریخته بودند متصرف شده دیگر قور خانه از چهاونی برداشته ازعقب غازیان آهنگ جنگ کردند وایشان چون شیر خشمناک برگردیده بهیک حمله توپ خانه را گرفته همهٔ توپچیان را بقتل رسانیدند وروبسوی فوج پیادهٔ نظام نهاده ایشان رانیز هزیمت دادهٔ وچنان روبگریز نهادند که دو نفرشان بوقت گریختن نتوانستند که بقانون نظام‌کام بردارند وبگذارند واینده‌مه نیز جباخانه برزیادت اتواب

بدست غازیان افتاد وانکلیسان بکمال خواری ودشواری بآن خسته وعنان‌گسسته درتاریکی شب داخل چهاونی وسنگر خویش‌شده گرفتار رنج‌وتعب گشتندوسوارهٔ غازیان که بتعاقب ایشان‌اسب‌جلادت می‌تاختند بنزدیک‌چهاونی رسیده میجر کرشاد سدراه شده ایشان را ازدرآمدن بچهاونی بازداشت ومحمد عثمان خان نظام الدوله بایارانش دربنروز کردش وکوشش بسیار بدفع غازیان کرده وکاری ازپیش نبرده خائب وخاسر باز گشت وهمدرین محاربه هروی من ووالکر نامان انکلیس وکرنیل اول پور که ازسنگر دربیرون مانده بودند در وقت مراجعت غازیان از تیغ بیدریغ جان بقابض ارواح‌سپردند وهمچنان اکثر ازبازماندگان وگریختگان ایشان که ازهول جان‌راه سنگررا گم کرده درتاریکی شب بفاکها وبیغوله‌ها پناه‌گزیده بودند یکیک راغازیان جستجو ودستگیر نموده ازدم تیغ گذرانیدندوانکلیسان رااز محاربه وتلفات اینروز بکلی دست ازکاررفته‌زبون‌شدند

ذکر طرح مصالحه انداختن انکلیسان

طرح مصالحه انداختن انکلیسان وبمشقت وزحمت گرفتار شدن‌ایشان

چون انکلیسان ازمقابله باغازیان عاجز گردیده خودرا درچار موجهٔ هلاکت گرفتار دیدند باخود اندیشیده بقرار نوشته وصوابدیدشاه شجاع وکپطان کانل وغیره افسران شان که ازبالاحصار درچهاونی فرستاده پیام دادند که چهاونی وسنگر را فرو گذاشته داخل بالاحصار شوند تااز طریق مصالحه باغازیان سخن‌رانده امان جان‌یابند همهٔ افسرانیکه درچهاونی بودندشگفته‌خاطر گشته درامرمصالحه وترك سنگر یکدل ویکجهت شدند. الاشلطان که از گذاشتن چهاونی ورفتن در بالاحصار سرباز زده نپذیرفت تاکه دیگر انکلیسان ازهیت غازیان‌بجستجوی مصالحه برآمده اورا بزراضی ساختند که شاید بواسطهٔ صلح امان‌جان یافته نام دولت شان پست نکردد ومقارن اینحال محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمدزمانخان برادرزاده اعلیحضرت امیردوست‌محمد خان که قبل‌از رسیدن سردار محمد اکبر خان همه‌مردم اورا ازپیست برداشته بسالاری اولوای شورش افراشتند اکنون ازرسیدن سردار محمد اکبر خان وگرویدن مردم بدور نجیده خاطر شده ازرشك ورغم اوهوا خواه دولت انکلیس است زیرا که میکوید که مردم افغان یکدل ویکجهت بدانند وبزبان میرانند که سپاه انکلیس از مملکت بیرون شده مارا بخود ماگذارند که بحال وکار خویش دانا‌تریم هرکه رابیاد شاهی برداشته اطاعت اوکنیم وحاجت بدولت انکلیس نداریم یاری نظربان گفتار نواب مذکور میباید که از دوجانب اشخاصیکه‌رای صائب داشته باشند درجائی انجمن گشته رشته صلاحیت را انعقاد دهند تادیکر خونهاریخته نشود وجانبین از دردوستی باهم آمیخته گردد الهی وانکلیسان که ازضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام الدوله‌را مژده غیبی دانسته‌براه صلح برگرفتند چنانچه سروایم مکناتن دوتن ازافغانان رادیده باایشان ازدر دوستی وقع مصالحه سخن رانده ایشان سخنان اورا منکرانه جواب گفته خواهش های بیرون ازطاقت کردند وچون مکناتن حل بارکران خواهشات اهارا نتوانست که برعهده بکیرد هردو تن ازجای جسته بدفتندکار درمیدان جنك یکطرفه خواهدشد ومکناتن گفت که قیامت نزدیك است وزود باشد که همکی‌یکدیکرا دیده زشت وزیبا ازهم ممتاز کردد پس ازیکدیکر جداشده‌دروقت‌سپیده‌صبح‌روزغره‌شوال‌سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاوهفت هجری جمی‌ازغازیان‌بخیال اینکه انکلیسان ببهانه صلح جوئی کارخودرا درست نموده بعدآهنك جنك کنندبالا حصار یورش برند که نگذارند کارشانرا راست نمایند ومیجر ایوارت که در بالاحصار وکارفرمای نظام بودلشکر رابدفع غازیان برانکیخته ایشانرا ازتصرف نمودن بالاحصار بازداشته بی‌نیل‌مرام‌مراجعت دادوروز چهارم شوال غازیان شیرخصال بریشهٔ بی‌بی ماه رو فرازشده چندتوپ جانب‌چهاونی انکلیسان رها دادند وروز رابستیزوآویز بسرپرده شب‌هنکام برانکلیسانیکه درقلعهٔ محمد شریف بودند تاخته بدون آنکه کاری ازپیش برند باز گشتند ودرهنکام سپیده‌دم روزپنجم ماه شوال یلی‌را که انکلیسان‌در برابر چهاونی لشکرشان برنهر کابل بسته بودند برداشتند وروز ششم ماه‌مذکور قلعهٔ‌محمدشریف‌را بغیر وغلبه متصرف کشته‌فوج جهل وچهارم‌انکلیس‌را بتندی ازقلعه براندند چنانچه ازراه کریز درچهاونی بدیکر سپاه ملحق شدند ودر روز هفتم‌ماه مزبور همه‌سران وافسران سپاه‌انکلیس که خودرا تباه‌دانسته بودند مکناتن‌را تحریض بمصالحه کردند وباهم قرار دادند که کاری

کنند که نفاق درین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبر خان بانواب محمد زمانخان بن نواب اسدخان وسردار محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمدخان ونائب امین الله خان لهو کردی راه مراوده کشوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم وهمچنین بسردار محمد اکبرخان مخفی از آنان پیام دادند وپس ازوصول پیام انکلیسان بسرداران نائب امیرخان بارکزائی کهکاه وبیکاه ازطرف نواب محمد زمان خان نزد انکلیسان رفت و آمدداشت زیاده تر راه رفت و آمد پیش گرفت وباآنکه حرف مصالحه و گفتگوی قطع رشتهٔ مقاتله در بین بود باز هم اندك اندك محاربه از کوشه و کنار رخ مینمود تا که سردار محمد اکبر خان زانتاب عارض شده دربستر بیماری افتاد وانکلیسان در روز مذکور سجلی نگاشته سلطان وده مکتل وچهر این نامان انکلیس دستخط کرده مهر برنهادند مضمون اینکه سپاه انکلیس از قندهار و غزنین و کابل وجلال آباد و غیره خاك افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکنفر از سرداران نزد ایشان بکروکان باشد تاخور دنی و بار گیر از انکلیسان باز نگیرند وبتوانند بسلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعد از بیرون شدن ازافغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملك را خواه در کابل و خواه درلودهیانه که بماند سالیانه یك لك روپیه افغانان از بهر معاش او تسلیم کنند واگر شاه شجاع در لودهیانه رود افغانان بارگیر وعلوفهٔ اورا نیز برسانند ودیگر هرگه درایام مقاتله ومقابله کشتاهی کرده معفوباشد وازین پس سپاه انکلیس بافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ابشارا بخواهندچه درمیانه بنای دوستیست وایندوستی برزیادت خواهدبود انهی واین عهدنامه رادرروزیازدهم شوال کیطان لاردلس بعدازآنکه جای باهم نشستن جانبین معین گشت باخود گرفته باتفاق تربور ومکربکر ومعدودی ازسپاهیان ازچهاونی بیرون شده دربرابر پشتهٔ سیاه سنك که قدری از چهاونی دور بود رفته بایستاد وچندتن ازبزرگان اسلام نیز حاضر شده باهم بنشستند وکیطان لاردلس عهد نامه مذکوره‌را که باخود آورده‌بود نزدسران اسلام خواند سخنهای بسیار درین گفته شده آخرالامرکاربدان قرار گرفت که چون سردار محمد اکبر خان تب‌دار وبیمار است عهدنامه را نزد او فرستاده پس از منظوری او امضانمایند وعهدنامه‌را بصوابدیدجانبین مصحوب امام الدینخان نامعتمدی که مخفی از دیگران نزد سردار محمد اکبر خان رفت و آمدداشت نزدوی فرستادند وانکلیسان پیام‌نیز دادند که دولت انکلیس باامیر دوست محمد خان بطریق دوستی راه روندو درهرجا اورا منزلتی بزرك دهند وچون امام الدینخان مذکور روبشهر نهاد ودرخیال سردار سلطان احمدخان باجمعی که درتکاپوی محاربه وبیرون از مجلس مصالحه بود ازدر مرا جعت راه شهر بر گرفته باامام الدینخان رسیده چون مسلمان بود واظهار کرد که نزد سردار محمد اکبر خان میروم اورا باخود گرفته همچنان از گردراه بدون آنکه درجای خود رفته‌تن ازاسلحهٔ حرب سبك سازد بعزم عیادت نزد سردار محمد اکبرخان شد وسردار سلطان احمد خان پس ازپرو هش حال واحوال سردار محمد اکبرخان درجای خودرفته آنگاه‌منشی امام الدینخان عهد نامهٔ انکلیسان را باوداده پیام شان را نیز ادانمودوهمچنان باهم سرگرم مکالمه بودند وآهسته سخن میراندندکه بازسردار سلطان احمد خان کمرخویش را کشوده وآلات پیکاررا دورنموده واردمنزل سردار محمد اکبرخان شد وازسخنا نیکه درین ایشان گفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه ازنزد انکلیسان آمده وعهدنامهٔ که نوشته اند باخود آورده است بعد هردوتن محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی را ازراه مشورت خواسته صورت عهدنامه راپارهٔ حك واصلاح کرده امام الدینخان منشی را شبا شب رخصت مراجعت دادند وبوزیرمختار انکلیس پیام فرستادند که انفقا درشته اتحادرا بادولت انکلیس درآنچه خیر وبهبود جانبین باشدپذیرائیم وبعد ازاستحکام عهد تا کار پردازان دولت انکلیس مخالفت نکنند ماهم گرد محاربه ومجادله نگردیم وهم منشی مذکوررا تاکید کردند که هرچه وزیر مختار بگوید بازرساند تاازمکنون ضمیر او آگاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بمحفل صلح برنشینیم وهم باو گفتند که درباز گشت خویش راه‌خفاء پیش گرفته موضعی رانشان دادند که درآنجا آمده بایستد تاکسان ایشان اورا برسانند واو رفته عهدنامه وپیام رارسانیده برطبق فرمایش ایشان مراجعت کرده ازجانب مکتانان این‌سخن راندند که چون باد یکسران افغان سخن صلح

نقل عهدنامه انکلیسان که خودنوشته بودند

گفته وپذیرفته‌شده است الاسردار محمد اکبر خان که تبدار و بمحفل مصالحه نشستن وسخن گفتنش دشوار است وبدون او العقاد رشته معاهده قرار نمی گیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت او حاضر مجلس شده رشتهٔ عهد منعقد گردد وسردار محمد اکبر خان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم شماسران وسردا رانیکه سخن درباب صلح باهم گفته وشفته وسخنان یکدیگررا پذیر فته‌اید درموضع معین انجمن شوید که من نیز حاضر شده دشمنی‌را بدوستی مبدل وشرائط عهدرا مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار گرفت که دوستی دولت انکلیس بامردم افغانستان و حکمران ایشان دولتی باشد نه شخصی تا اگر احدی که خود را دوست دولت انکلیس گوید وبااقاغنه راه عداوت وخصمی پوید دولت انکلیس حمایت و معاونتش نکند مثل شاه شجاع که بادولت انکلیس دوست است وبااقاغنه دشمن میباید که اوازین مملکت رشته تعلق بریده بهند رود واگر ازرفتن درهند سرباز زند از خطرمالی وجانی هرچه بوی رسد دولت انکلیس را مداخلت ومانعتی نباشد وسپاه انکلیس از افغانستان بیرون‌شده بدون خواهش افغانان که آنهم برای دفع‌دشمن بیرون ازمملکت باشدبنهاد خلل افغانستان نشود ودرصورت خواستن و آمدن فوج انکلیس درافغانستان هرگاه ضرورشود چون درحقیقت ونفس الامر حمایت افغانستان محافظت هندوستان است تخواه ومواجب ایشین سپاه‌را ازخودداده بدون ازعلوفه وخوردنی تکلیفی برافغان نباشد و آرامش بواسطهٔ اشخاصیکه مأمور غلهرسانی ازمردم افغان میشوند نقد بهادادهواو ازمردم افغانستان خریده بسپاه انکلیس بدهد دیگرهیچ آبرا یکان بخواهش هیچ چیز اقدام وشتاب نکنندوراه تجارت انکلیس بزودی مملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم اقاغنه ازمال التجاره چیزی نفرستند دیگرهرگاه ازمردم افغانستان ازراه مخالفت بنهاد مملکت دولت انکلیس‌شود وبارود انکلیسان باو چیزی جهت کفایت امرمعاشش ندهند واگرباز ارادهٔ مراجعت افغانستان نماید نگذارند که‌بیاید واگر دولت روس وغیره بخواهند ازمملکت افغانستان بعزم هندوستان عبور کنند دولت انکلیس وجه نقد واسلحه بقدر کفاف مدافعه ازخود باقاغنه‌داده واقاغنه بممانعت پرداخته راه‌عبور ندهند واکنون تا کلشکر انکلیس در افغانستان است همه‌روزه آزوقهٔ انکلیسان‌را مردم‌افغان رسانیده نقدانقد بهای آنرا ازایشان بستانند وانکلیسان تاسه‌روز جهاونی وسنگررا پرداخته باقاغنه بسپارند فقط واین عهدنامه‌را مکنائن وترنور ومیجربارنس ومکنجی وغیره کهحاضر مجلس بودند پذیرفته بمواجههٔ سردار محمد اکبرخان وسردار سلطان احمد خان و سردار محمد عثمانخان ونائب امین‌الله خان الهو گردی ومحمدشاه خان با یکر خیل وملا مؤمن غلجائی وغیره‌بدون ازنواب محمد زمانخان که حاضر نبود مکنائن بخط خود ولفظ فارسی نوشته مهرخود و دیگرازا کرده بسردار محمد اکبرخان سپرد والتماس کردکه سردارسلطان احمدخان‌نخست افواج‌مقیمهٔ بالاحصاررا بدون آسیب بجهاونی رسانیده‌بعد جهاونی‌را خالی کرده واگذار شویم واین ملتمس‌او باجابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مأمور گشته روز دیگر سردار موصوف باپنجهزار سوار افواج انکلیس‌را ازبالاحصار راه‌دروازهٔ شاه‌شهید بیرون کشیده راه جهاونی برگرفت و درنحال زیاده بریست هزار غازی بهردو جانب راه به تردد و اسب تازی پرداختند و سردار سلطان احمد خان سبب گردش وازدحام را ازایشان پرسیده گفتند تماشا میکنیم ودیگر کاری نداریم خلاصه چون روز بپگاه شده بود بجهاونی رسیدن نتوانسته شب را در بیرون بالا حصار بدر راه بپاس وهراس گذرانیده بوقت سپیده دم روز دیگر راه‌بر گرفتند وسردار سلطان احمد خان پهلو بپهلوی شان اسب رانده چون بقرب جهاونی رسید دغدغهٔ شور وغوغا از عقب بالا شده فوراً معاودت کرده دید که گروه غازیان بسافهٔ لشکرجمهور گشته توپرا بازخدارانیکه برعرادهٔ آن بسته بودندکشیده ومی‌کشند وسردار سلطان احمدخان ازمشاهدهٔ اینحال برآشفته دوتن ازغازیان رابضرب شمشیر ازپادرآورده همه‌را ازترکتاز بازداشت وبکمال زحمت انکلیسان را بجهاونی رسانیده خودنیز داخل جهاونی شده مکنائن راملاقات نموده واوچند تن دیگر ازافسران افواج انکلیس‌راخواسته‌درمجلس ملاقات بسردارسلطان احمد خان خلوت گزید ودروازهٔ حجرهٔ را کهدران نشسته بودند بسته محافظ گماشت

ذکر نقض عهد نمودن سر ولیم جی مکناتن
وبمکافات عمل خویش رسیدن او

ذکر نقض عهد سر ولیم جی مکناتن

چون مکناتن جای نشیمنش را پرداخته ازوجود اغیار تهی ساخت بخلاف عهدیکه دوروز قبل ازین بربسته عهدنامهٔ بمهر ودستخطش سپرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که ما را ازشما چند خواهش است واو اجازت اظهار خواهشات اورا داده وی گفات ذیل را در معرض بیان آورد که از بودن افواج مادر افغانستان فوائد بسیار عائد حال مردم اینديار میشود بنابران باید دست ازایذاء وآزار ما بازداشته بگذارید که درین مملکت درنگ کرده شمارا ازچنگ وصدمهٔ جنگ دشمنان ایمن داریم وا گردیگر دولتی آهنگ این مملکت نماید دست تصرفش راکوتاه سازیم دیگرانیکه جمعیتها از دورما پراکنده شوند ونائب امین الله خان لهو کردی را محبوس نموده بکارگذاران دولت انگلیس سپارید نادیگر شورشی بروی کار نیارد واز پذیرفتن این شروط انعام واحسان بسیاراز دولت انگلیس بشمارسد اگرخواهی یکیك رانام برده بشمارم وسردار سلطان احمد خان گفت اکنون ازجواب این سوالها بگذرید تاباسردار محمداکبر خان مشورت کرده بعد جواب متین ونیکو بشما گفته شود اینرا بزبان رانده ازجا برخواست وتزد سردار محمداکبرخان شده صورت حال بازداشت واوگفت چرانگذاشتی که انعام واحسان خود را که دربهرما پیشنهاد خاطرداشت میشمردونام میبرد تاازروی معلوم ردوقبول مسئول اومیشد وسردار سلطان احمدخان گفت ازان ترسیدم که مرا بمواعید راست ودروغ بفریبد وازتهی نقصی درامور دینم روی داده مسئول اورا قبول کنم الغرض این سخن اومطبوع سردار محمداکبرخان افتاده درحال محمد شاه خان بابکر خیل راازین احوال خبرداد واوخودش حاضر شده هرسه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکناتن عهدیرا که دوروز پیشتر ازین بامابسته وحالا عدول کرده است مانیز مطالب اورا بنانقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطناهمت براستیصال شان گماریم وهم تاایشوقت آزوقه رسانی را که درعهد نامه چنانچه مرقوم گشت سردار محمداکبر خان ازانگلیسان بازداشته گفته بود که تاتمام قلاع وسنگرها را که درتصرف دارند فرونگذارند وبمانسلیم نکنند دل ما گواهی نمیدهد که انگلیسان را خورش وخوردنی فرستیم یابار گیر ازبرای احمال شان حاضر گنیم وانگلیسان باوجود دیگ نقض عهد سابقه را پیشنهاد خاطرکرده چنانچه آغاز کرشد باسردار محمداکبر خان طرح جدید انداختند چون درروز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزارو دوصدوپنجاه و هفت هجری برف بسیار باریده کار انگلیسان یکباره پریشان شده روز نوزدهم شوال درغزنین بسپاه شان احوال فرستادند که آن بلده راتسلیم کرده راه کابل برگیرند واین پیام شان درغزنین از سبب آن بود که شاید سردار محمداکبرخان آزوقه برای شان روان کند خلاصه سردار محمداکبرخان بصوابدید سردار سلطان احمدخان ومحمد شاه مکناتن راپیام داده درروز بیستم شوال پانصد تن ازسران افغان اورا در جائیکه باهم معین کردند دیده گفت که نیمهٔ توپخانه وقور خانه را که در لشکرگاه دارید بما بسپارید و مکناتن ازامثال عجز وناچاری پذیرفتار شده استورت مهندس برای خواسته گفت تاچند این ذلت را برخود گذاریم باید همگروه جانب جلال آباد راه بسپاریم تاهرچه مقدر شده است بظهور رسد وسخن اورا کسی نشنید ودرینروز همین قدر گفته وشنیده شده باردیگر مکناتن سردار محمداکبر خان وسردار محمد عثمان خان را دیدار نمود وکپتان کانل و کپتان اینزی را بگروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستاده کالسکه یعنی یکی کپتان کرانت را باسپان کالسکه واسپ عربی اوکه سه هزار روپیه بهایش بود ویکمیل تفنگچه خود وغیره اشیاء بخواهش خود محمد اکبر خان بوی داد وروز بیست ودوم شوال سردار محمد اکبر خان مستر اسکندر نام انگلیس را که درمحاربات مذکور سابقه اسیر شده نزد اومی بود باسردار سلطان احمدخان پیش مکناتن در چهاونی فرستاده پیام داد که فردا باجمعی از سران سپاه انگلیس ما راملاقات کنند وجماعتی ازمردم غلجائی نیز حاضر خواهند شد تاعهد جدید منعقد گردد وهم مکناتن بگوید که مطالب شمارا معمول میداریم وشما انعام واحسان خودرا که پیشتر بسردار سلطان احمد خان گفته بودید وتاکنون حرفی ازان درمیان نیامده که درحق ما بخاطر دارید برنیارید ومکناتن جواب فرستاد که از درهٔ بولان نادرهٔ خبیر ازجانب شرق و تاهرجا از جانب

عرب که داخل افغانستانست درزیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بعهدهٔ سردار محمد اکبر خان باشد ودولت انکلیس امیر دوست محمد خان رابعزت واحترام درکابل رساندبعد هریك ازپدر وپسرکه بشراکت یکدیگر یاتنها کاروزارت را بکنند مختار بوده کسی دیگررا حق مداخلت نباشد ودوازده لك روپیهٔ جهرهٔ شاهی ازدولت انکلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولك روپیه برسبیل استمرار از دولت برای خود سال بسال رسیده انکارد وسردار سلطان احمد خان ازبیانات اوبخراست دانست که هرچه ازوی بخواهد چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان اورا پذیرفته کفت درازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل باروزارت میشود حال سی لك روپیه را دولت انکلیس داده بعدازین چهار لك روپیه در هرسال ارسال دارد و صاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمامت احوال مذکوره را بعوض ماه شوال درایام ماه رمضان نوشته است وحال آنکه عبدالله خان اچك زائی در روز بیست وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نکارنده قصهٔ محاربهٔ روز مذکور را باتاریخ فوت او از لوح مزارش که بسنك کنده اند از پیش ثبت کتاب نمودم وصاحب تاریخ مذکور نیز همهٔ وقایع را چون از نوشتهٔ لیفتنت اینری منصبدار توپخانه وقورخانه انکلیس که درکابل حاضر بوده وبخط خودمرقوم نموده ترجمه وذکر کرده است مطابق واقع پس ازجراحت یافتن عبدالله خان رقم کرده است که گویا ماه شوال را سهوا سرامر رمضان نکارداده است بهرحال مکنائن ازعدم قدرت ازخواهش کابه سردارسلطان احمدخان سرباززده کفت اکنون ایقدر وجه مقدور نیست اما دولك روپیه برخزانه حواله دادواواز عدم بار کیروعدهٔ حمل ونقل آرابشب دیکر کذاشته مهاجمت کردومکنائن این سخنان را درکال بیجارکی کوش کرده هرشرطیکه باسرداران افغان مینهادهم ازبیم وهم ازخجلت ازانکلیسان پوشیده میداشت وبااینکه ترپور ولارنس وجمی دیکر بفراست دانستند که افغانان بازتر کتاز خواهند کرد سرازسخنان سردار محمدا کبرخان برنافتن نمی توانستند وشب دیکر سردار سلطان احمد خان باسردار محمدصدیق خان برادرش بصوابدید سردار محمدا کبر خان بیست نفر اشترارآرد وکندم بار کرده در جبها وفی انکلیسان برده عوض آن دولك روپیه را بار کرده بشهر فرستادند وخود باپرادرش مکنائن رادیده وثیقهٔ عهدیرا که جدید در بین اظهاروقرار دادهشده بود ازوی درخواست کردند واوبقباحت نرسیده چند سطری بعهدنامهٔ جدید نوشته ومهر برنهاده بدیشان سپردوایشان خطرا کرفته بعد کفتند که همچنین ملاقاتیکه درمیان ماوشما دست دادمیباید باسردار محمدا کبر خان نیز یکدفعه ملاقات کنیدتارشتهٔ عهدمحکمتر شود وبنیاد دوستی استوارتر کردد ومکنائن پاسخ داد که ظاهرا ملاقات ماباسردار محمدا کبر خان که شما ونواب محمدزمان خان ودیکرسران حاضر نباشند چون نامهای شان در عهدنامهٔ اول در جست ازراه حزم دور است بلکه باعث کینه وعناد دیکران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که درین ماوشما وسردار محمدا کبر خان کفتهٔ وپذیرفته شده است آنان خبردارند پس باید که شما رفته ازدیکران مکتوبی بنام من کرفته روانه دارید که ملاقات شما باسردار محمدا کبرخان موردت قطع رشته منازعه وباعث وصل طریقه مصالحه است بااوملاقات کنید تااز ملاقات اوبامن دیکران رشك نبرده ایمن شوند وسردارسلطان احمدخان باپرادرش بشهرباز کشته سخنان مکنائن را نزدسردار محمدا کبر خان یکیك بکفت وچون مکشوف داشتن این سر مطبوع دیکران نبود هردوتن باهم قراردادند که اول در سراین مطلب بادیکران سو کند در میان نهاده بعدبنائب امین الله خان ابراز کنند وازو نوشتهٔ بنام مکنائن حاصل نموده مهر دیکران را نیزبران نهاده نزد مکنائن فرستند چنانچه پس ازانجام نمودن این قراردادبنائب مذکور اظهار کرده خواهشات مکنائن را درباب او که یامحبوس نمایند وبابدست انکلیسانش دهند که هلاکش سازند بوی بکفتندوعهدنامهٔ مکنائن را که مشتمل اینکونه فقرات وجدید نوشته بسردار سلطان احمد خان داده بود برآورده بهمکنان نشان دادند که اینك عهدنامهٔ اوتادل شمارا راست آیدوکان نکنید که مابرخلاف شمائیم وازمیان نائب امین الله خان ازدیدن حالت خود در عهدنامهٔ مجددهٔ مکنائن سرا سیمه کشته سرخویش را برهنه کرده همچنان باسربرهنه ازسرداران چارهٔ کارجست که ایشان چه عزم دارند ووی چه کند وایشان اظهارمافی الضمیر که دستکیر نمودن مکنائن وآوردن امیر کبیر بود کرده اورا تسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکتوبی برطبق خواهش

مکناتن نوشته ومهر برنهاده نزداو فرستادند که فردا بحوالی چهاونی برآمده باسردار محمدا کبر خان ملاقات کند وبعد ازارسال مکتوب باهم کنکاش کرده قرارداد ند که وزیرمختار مکناتن رابا کسانیکه حاضر میشوند ازمجلس ملاقات دست کبر کرده در شهرآریم وتادولت انکلیس امیر کبررا بافرزندان ومنسوبانش بمالسپارد ایشانرا نگاه داریم ومحمدشاه خان کفت اگرچنانکه عزم کرده اید کار نشدوتیرمدعا برهدف تمناراست نیامدامرامیر کبر که بدست انکلیس اسیر است سخت ترخواهد کشت وسردار محمدا کبر خان بجواب وی کفت بالفرض اگرقضیه چنانچه تومیکوئی برعکس شودوبدنامی دشوار شدن کارچیست از مابدست انکلیسان است برماعائد کردد هزاربار بهتر است ازینکه مردم اسلام مغلوب ومحکوم نصرانیان شوند وناموس شریعت برباد کشته قانون کیش نصرانیت در مملکت اجرایابد ومسلمانان در اطاعت اینچنین مردم که در دوروز عهدبرخلاف عهد بربندد کردن نهند پس بهر حال نظر بنقض عهدیکه مکناتن بروی کار آورد وبخشم سرنوشته اورا دیدید باید باایشان درآویخت وخون خود وایشان ریخت تانتیجهٔ نقض عهد مفهوم جهانیان شود .

(ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن)

ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن

وهمراهانش که حاضر مجلس بودند

وازآنسوی چون نوشته بزرکان افغان بمکناتن رسید انکلیسان سخن برین نهادند که جنرال الفیستون بافوج پنجاه وچهارم که درزیر امر ونهی میجر ایوارت میباشد تن بسلاح آراسته آماده جنك شود وفوج ششم شاهی بادوضرب توپ مترصد پیکار بایستند وسرولیم مکناتن باسپاه قراول که مجموعه ذرع ازچهاونی دورا قامه داشت صف کشیده منتظرورود سردار محمدا کبر خان باشد تااکر کار بروفق مرام نشود همکنان بجنك پرداخته سردار محمدا کبر خان وکسانیرا که بااو همراه اند هلاك سازند وسردار محمدا کبر خان برطبق وعدهٔ که داده ورقعهٔ که فرستاده بود باسردارسلطان احمد خان ومحمد شاه خان ومحی الدین خان وغیره ودوصد سوار ازشهر بیرون شده نزدیك اقامت کاه مکناتن رسیده بایستادتاکه مکناتن بالیفتنت ایزی وتریور ومکنجی ولارنس وغیره چندتن ازلشکر جداشده روبجانب سردار محمدا کبر خان نهاد وسردار سلطان احمد خان پیشتر ازدیکران نزد اوشده اطمینان خاطر داده بکفت که تهیهٔ کارنیکو قرار یافته است که انشاءالله تعالی حسب المرام انجام خواهد کشت واورا بسخن مشغول کرده وکام برداشته نزد سردار محمدا کبر خان آورد وباهم پرسش رسمی کرده بعد سردارمحمدا کبر خان اورا بصحبت اندك اندك ازلشکر کاهش دور ساخت وهرچندمکناتن خواهش نشستن وسخن باهم کفتن میکرد سردار محمدا کبرخان رطوبت زمین وبرف را عذر آورده میکفت جای مناسب نشستن نیست تاکه بفاصلهٔ دوصد کام ازلشکرش دور کرد آنکاه در موضعیکه برف ورطوبت نداشت ردای پشمینهٔ که در عرف افغانستان پتو میکویند کسترده برروی آن نشستند واز انکلیسان مکناتن وتریور ومکنجی هرسه تن نشسته لارنس تفنکچه دردست بقفای مکناتن بایستاد وچهار تن از سپاهیان نظام باتفنك کلنك بالا کشیده وعنان اسپ بدست کرفته استوار ایستادند وهمچنین بفاصلهٔ اندکی دوتن دیکر وبفاصلهٔ بیست کام شانزده تن دیکر جای ایستادن کزیدند واز ایشان سردار محمدا کبرخان وسردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان نشسته دوست محمدخان برادر محمد شاه خان وخدابخش خان وغلام محی الدین خان غلجائی عقب سرسرداران بایستادند وچند تن تفنك دست دیکر عنان اسپان ایشانرا بدست کرفته اقامت ورزیدند بعد سردار محمد اکبر خان مکناتن را مخاطب نموده کفت که عهد های شما سراسر ازچه خلاف یکدیکر بصدور میرسد وبرای چه این امردا پیشنهاد خاطر خود کرده اید واین کفتکو باندازه دقیقه طول کشیده آواز قیل و قال جانبین بلند کشت ودرعین مکالمه ومکابره محمدشاه خان سردار محمدا کبرخانرا بلفظ افغانی فهمانیده کفت که وقت تنك است وسردار محمد اکبرخان از سخن او مطلبرا دریافته خود اورا اشارت کرد که دست کرفتن دراز کنند واو بلا تحاشی برخواسته مکناتن را معانقه کرده بزبان افغانی کفت که درینجا جای کفت وشنید نیست در شهر بانجام میرسد ومکناتن ازین درشت کوئی او متحیر کشته محمدشاه خان ازواهمهٔ اینکه مبادا لارنس بانفنکچهٔ که در دست دارد سردار محمد اکبر خانرا آسیبی رساند اورا همچنان که برخواست در بغل کرفت و هردو تن باهم

در کشش و کوشش افتاده هر چند محمد شاه خان سعی کرد که تفنگچه را از دست او برباید نتوانست ربود تاکه لارنس تفنگچه را از گلوله خالی ساخت و محمد شاه خان دیگر فرصت نداده سپلاوه را که بکمرداشت ازغلاف کشیده نوك آنرا بپهلوی او گذاشت که فرو بردلارنس ازیم جان گفت پس و محمد شاه خان گفت پس روانه شو وهمچنان نوك سپلاوه را بپهلویش گذاشته راه شهر برداشت واورا از پیش رانده همی برد وهمچنین دوست محمدخان باتریور وغلام محی الدینخان بالفتت انبوی مشغول گشته روبجانب شهر ایشان را راندند وپیادگان هرجارتی جلودار ان انگلیسان را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضرب گلوله ازپا در آوردند واسپان را نیز گرفته روبشهر نهادند وسردار محمد اکبر خان که بامکنتاش در آویخته سرگرم کار بود واورا جانب خود وشهر میکشید واو دست وپا میزد که خودرا ازچنك او برهاند ولی نیرو درخود نمیدید تاکه آن شانزده تن که دورتر ایستاده بودند بپیادگانیکه اسپان انگلیسان را ربوده می بردند همه بودند وسردار سلطان احمد خان حایل ومانع گردیده دونن ازایشان را بضرب گلوله بخاك هلاك انداخت وازپس آن بدیشان تاخته پیش خدمت مکنتاش را نیز که دران جمع بتاختن بود هلاك ساخت وسیزده تن دیگر رو برتافته گریختند ودرینوقت که سردار سلطان احمد خان که ازمکنتاش وسردار محمد اکبر خان دور شده مشغول دفع پیادگان مذکوره گشت مکنتاش فرصت یافته حربه را که درمیان جوب داشت برآورده خواست که درپهلوی سردار محمد اکبر خان فرو برد اما او چالاکی نموده حربه را از دستش ربوده دررود خانه انداخت ودرین اثنا سردار سلطان احمد خان ازدفع آنانیکه مذکور گشت فارغ شده بسر وقت سردار محمد اکبرخان رسید ومکنتاش ازهول جان روبهو ویشت بسردار محمد اکبر خان کرد وسردار محمد اکبرخان زنده آوردن اورا بشهر دشوار ملاحظه کرده تفنگچهٔ که خود او پیشترباك عراده کالسکه وغیره بسردار محمد اکبرخان جنانچه ازپیش رقم گشت داده بود بپشت اوزده سردار سلطان احمد خان نیزشمشیر حوالهٔ او کرد روبهمراهان خود نهادند وبدیشان رسیده تربور را که دوست محمدخان دستگیر وبردیش سوار کرده بود سردار سلطان احمدخان بضرب شمشیر ازپادر آورد ولارنس را هم سربریدند ولیفتنت که اسیرغلام محی الدینخان وردیف او بود نگذاشت که اورا بکشند وچون اورا درشهر نزد محمد اکبر خان برداوبچشم خشم بدو نگریسته گفت شما بودید که طمع درمملکت ما کردید اکنون ازمکافات کار خود بادافش بیابید امادست ازقتل اوباز داشته بلامؤ منش سپرد وانگنیر ولفتنت رامحبوس داشته بسیارتن دیگررا ازانگلیسان که درمحاربات دستگیر شده بودند بکشتند وازاعیان وبزرگان مسلمانان سردار محمد صدیق خان ونصرالله خان برادر نواب محمد زمان خان ونائب امیر بارکزائی ازافغان ومستوفی عبد الرزاق خان ومحمد عالم خان (۱) عرض بیگی جوانشیر وغیره ازمردم قزلباش که بعضی قبل ازو رود سردار محمد اکبر خان درکابل طریق خدمت شاه شجاع می پیمودند وبرخی جنانچه ازپیش رقم گشت نوای هوا خواهی امیر کبیر می سرودند ودر وقت وصول سردار مذکور همه یکجهت شده روی دل باو نهاده باغزاز محمدست و همداستان گشته برای گفتگوی مصالحه درلشکر گاه انگلیس رفته بودند درانجا بازماندند

(۱) معروف بمیر علم خان

ذکر تمهید آشتی جستن انگلیسان

ذکر آشتی جستن وخواهش عهد جدید انگلیسان

(وخواهش عهد جدید بستن ایشان)

پس از صدور این حادثهٔ دهشتناك سران سپاه انگلیس از چهاونی بانانیکه درنزد سردار محمد اکبر خان محبوس بودند پیام دادند وازسبب این واقعه جویشدند وسردار محمد اکبرخان ازپیام انگلیسان خبریافته فوراً سردار سلطان احمدخان را باچندتن دیگر از بزرگان نزد لفتنت وجان کانلی نامان انگلیس که درشهر بودند فرستاده گفت که بمواجههٔ ایشان صورت حال را بفرستادهٔ انگلیسان مطابق واقع در معرض بیان آرند جنانچه سردار سلطان احمدخان نزدایشان شده هردوعهد نامه را که مخالف هم وبخط ومهر مکنتاش وچند دیگر بودند بلفتت اینوی نشان داده مکشوف داشت که باعث این فساد وبانی این عناد مکنتاش بوده نه سران افغان بعد لفتنت وجان کانلی ماجرا را بخط خویش درالزام مکنتاش نوشته درعسکر گاه فرستادند وانگلیسان برخطای وزیر مختارشان معترف گردیده

بسردار محمد اکبر خان پیام داده التماس عهد جدید کردند که درین جانبین منعقد وموثق گردد وسردار محمد اکبر خان شرائط عهدرا نوشته برای باتجر که بجای مکنائن صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این مسوده مرقوم نموده ومهر برنهاده مرسول دارند تارشتهٔ عهدمنعقد گردد وطناب عداوت قطع شودو آن اینست که اضافه از شروط مندرجهٔ عهدنامهٔ سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانهٔ خود را بمابسپارید وافزون از شش عراده توپ باخود برندارید دوم آنچه از احمال واثقال که دربنه وزروسیم که درخزانه دارید بمابگذارید وبگذرید سوم جمی از بزرگان خودرا بازنان وفرزندان ایشان بکروکان نزدما گذارید چهارم چهارده لک روپیه که بخواهش مامکنائن بذمه نهاده بودچون اوکشته شد شما ادانمائید فقط واگرچه پذیرفتن این شروط بغایت باتجر را دشوار مینمود اما بحال سرباقتن نیزنداشت پس ناچارباجنرال الفینستون نشسته ازوی مشورة خواست واوگفت چون افغانان ازبدعهدی مکنائن برعهد اعتماد ندارند عهد ایشان را وثوق نباشد اگرچنانچه بعد ازقبول کردن این تکلیف شاق برمیثاق استوار شوند ومارا امان دهند آسان باشد اماچون بدلیل مذکور درچنان محکم نشوند چراچندین بار گران را برگردن دولت گذاریم پس باید که درهمین بالاحصار کابل که هنوز درتصرف شاه شجاع وگویا که در دست ماست درشده اقامت کرییم ورزم غانیم یاراه جلال آباد برگیریم وهرچه پیش آید کردن نیم ونام دولت را پست نکنیم وباتجردرجواب گفت مارا درین سرمای زمستان توان جنگ باافغانان نیست خلاصهٔ شروط مذکوره را بکردن گرفته ونوشته از راه قبول نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند بعد درروز بیست ونهم شوال سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه وهفت هجری کیطان وانس وکیطان ورم مندوکیطان واربرتن و کیطان دب نامان را بازنان وفرزندان شان بگرو کان نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند واودوتن از معبوسان را که درشهر بودند بالتماس انکلیسان جهت اطمینان خاطر ایشان رهاداده درلشکر گاه فرستاده گرو کانان را درخانهٔ نواب محمدزمان خان پهلوی کیطان کانل وکیطان ایری جای داد ولیفتنت باکتان مریضان وزخمداران را بشهردرآورد که معالجه ومداوا کند وداکتران فوجی را بنزنرد مریضان گذاشته پنج عراده توپ شاهی را تسلیم سردار محمد اکبرخان کردند آنگاه ازلشکرگاه عزم کوچ نموده ازقضا درروز پنجم ماه ذی القعده برف بسیار باریده انکلیسان رازیاده تر زحمت وسختی دچار ساخت چنانچه درروز ششم ماه مذکوردرراه جلال آباد نهادند وافغانان ازسبب اینکه درعهد نامهٔ اخیره برعهدهٔ انکلیسان گذاشته وایشان قبول کرده بودند که تمامت توپخانه وقورخانه راسپرده ازمملکت بیرون شوندوانکلیسان بدون از اتواب مذکورهٔ شاهی دیگر اتواب را نسپردند درکوچ دادن ایشان دست درمعذرت ها زدند خلاصه باقلت علوفه وآزوقه چهار هزاروخصدتن ازسپاه نظام رابانه عراده توپ براه انداخته چون یل درمحل عبورشان نبود تاشام گاه بگذشتن ازشهر کابل مشغول بودند وافغانان ایشان را دشنام داده سخره همی کردند ودرینروز که فوج مذکور عبور کرد تقصانی بافواج انکلیسان نرسیده تاشبانگاه بجاهتن ازسپاه زبردست هوی من روی برف ازسرما بمردالغرض تمامت سپاه ازنظم نظام بیرون شده بسیار کس ازلشکر هندی هلاك شدند وبه بسیار زحمت ومشقت درمنزل بکرامی واقع سه کروهی کابل رسیده درقلعهٔ خرابهٔ تاج خان فرود گردیده دریخا بیزحمی ازسرما هلاك شدند .

ذکر تلف شدن لشکر انکلیس در راه جلال آباد

﴿ ذکر واقعات تمام تلف شدن لشکرانکلیس ﴾

(در عرض راه جلال آباد)

وازینسوی سردار محمد اکبر خان باتمامت غازیان ازوقت براه افتادن لشکر انکلیس تامنزل بکرامی در اطراف راه چپ وراست را گرفته قوت وهیبت خوددرانشان داده شب هنگام بشهرمراجعت کردو روزهفتم ماه ذی القعدهٔ سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه وهفت هجری انکلیسان ازمنزل بکرامی راه منزل بتخاك برگرفته نیمهٔ سپاه هندی از شدت سرما نتوانستند که بالشکر طی مسافت کنند وسردار محمد اکبر خان از عقب ایشان راه برداشته غازیان درعرض راه بتخاك ازقفای انکلیسان رانده تامیان صف میدر آمدند و احمال واثقال شان رامی ربودند ویك عراده توپ شانرا بزر گرفته نزدسردار محمد اکبرخان آوردند وانکلیسان پس ازوصول درمنزل بتخاك بسردار

محمد اکبرخان پیام دادند که سخت عهد شماست وشکستن آن درست نبوده وسردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی ازشیوهٔ مرضیهٔ ملت اسلام بعدول این کلام خداوندعلام (والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون) رعایت واستوار داشتن عهداست ومن داخل عهد نامهٔ جدیده نبوده ام وعهداول را نیزشکستانده همچنان عهد سومین رانیز رعایت نکرده برخلاف گفته ونوشتهٔ خودها که میبایست توپخانه وقور خانه را تمام میگذاشتید نگذاشته باخود برداشتید واز شروط چهار گانهٔ اخیره یکدفعه را معمول نموده گروکان عاجز دید واز سه دفعهٔ دیگر بکلی عدول کردید وحال نیزما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شما شش تن دیگر ازبزرگان انگلیس را نیزما گروکان سپاریدوپس ازرسیدن امیرکبیرکابل گروکانان خودرا ازمابازگیرید ودیگرتفنگ جانب ماگشادندهید وانگلیسان که خود را تباه یافته بودند باتحیررا بادوتن محبوسانیکه رها شده بودند وسه تن دیگر بگروکان سپردند وروز هشتم ماه ذی‌القعده چون انگلیسان از تفنگ جانب خورد کابل راه برگرفتند بازغازیان ترکتاز آغاز کرده بباریدن گلولهٔ تفنگ پرداختند ومیجرتین افسر فوج چهل وچهارم باپیادگانش آهنگ مدافعه کرده کاری ازپیش نبرد وسردار محمداکبر خان همچنان چندتن دیگررا از عرض راه نیزبگروکان بگرفت چه عهدکرده وقرار داده بودند که جانب غازیان تفنگ کشادند هند ومیجرتین چنانچه گذشت نقض آن نمود وکاربدینکونه بسر رفت تا که انگلیسان داخل درهٔ خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس ازگروکان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انگلیس برسم قراولی راه می‌پیمودند هردوجیل کنار دره را جایجا پراز غازیانیکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند وازایشان پرسیده مکشوف داشتند که برای تماشا آمده‌اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند یکدفعه حمله ورشده بگشاد دادن تفنگ پرداختند وراه مسدود ساخته یك عراده توپ رانیزماًخوذ داشته توپچیانش را بکشتند وتاکه انگلیسان ازدرهٔ مذکوره برآمده درچهاردی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزارتن ازایشان کشته شده وبنه و آذوقه همه تلف گشته بود چنانچه درمنزل نیز برف سخت باریده انگلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال الفینستون ودوی دیگر برای زنان واطفال وچهارمین اززخمداران بودوبسیاری اززخمداران درهمانجا بمردند وروزنهم ماه‌ذی‌القعده دروقت کوچ‌دادن انگلیسان سردار محمداکبرخان بجنرال سیل پیام‌داد که زنان‌را باخودبرداشته کوچ‌دهد وزخمداران‌را بماند ویکروز برای این‌کار درنك کنند واواین پیام سردارمحمد اکبرخان را بزندکانیکه آرزو بمردکان می‌نمودند گفته لشکررا از کوچیدن بازداشت وچون زنان ازکابل تاآنجا خوردنی کم میافتند وبسیاری ازایشان اطفال شیرخوار در کنار داشت ونیز بسیاری بیکس بودند زیرا که شوهران وچاکران ایشان کشته شده بودند وگرنه میگذشتند و جزجامهٔ که دربرداشتند دیگر تمام مال ومنال شان بتاراج رفته بود وبااینهمه بسخنان سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که شاید زنده بمانند ودرنجالت سردار محمد اکبر خان جهت گواه گفتار خویش واطمینان‌خواطر انگلیسان یك‌تن اززنان اسیر شده را بایکدختر ویك پسر که از دست غازیان بگرفت نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که اینك ناموس شمارا خلاص کرده فرستادم که باخود ببرید وانگلیسان چون توان برداشتن نداشتند ازین کردار سردار محمداکبر خان خرسند شده همهٔ زنان واطفال راباززخمداران بدوسپرده بدون ازیك‌زن‌دیگردراردو نگاه‌نداشتند وروزدهم‌ماه‌ذیقعده لشکرانگلیس ازدرنك کردن‌همان‌یکروزدرطپش وطلب‌بودند که کوچ‌دهندواینوقت سپاه‌یوروپ‌اندك‌توانابودند ومردم هندرابیشتر ازسرماورف دست‌وبازکرمانده بود وافغانان برکوهسار برآمده‌رامدرا مسدود ساخته بزدن تفنگ پرداخته بودند ومردم هندی از دست‌بردغا زبان تفنگها را انداخته فرار میکردند که لشکر انگلیس راه افتاده‌افغانان برایشان‌تاختند و درنجا سپاه هندتمام کشته گشته خزانه‌وا کثرتبه‌بدست‌افغانان افتادوچون لشکر انگلیس بخاك جیار رسید ازتمام سپاه پنجاه سوار توپخانه وبکمراده توپ دوازده‌پونده وهفتادتن پیاده ازفوج چهل وچهارم‌پادشاهی ویکصدو پنجاه سوار نظام ومعتمدی ازپیروان وغیره ملازمان ایشان بمانده دیگرهمه مقتول‌ومجروح گشت خلاصه‌ازروزحرکت‌ازکابل تاخاك جیارکه پانزده‌کروه مسافتست پنجاه‌تن ازسرکردکان بزرگ انگلیس ودوهزار تن‌مرد لشکری بقرارذکرصاحب ناسخ‌التواریخ که ازروزنامهٔ لفنت‌ایری یااین‌ری ترجمه

نموده است ازقوج انکلیس نابود شد وباخیال شکایت نزد سردار محمدا کبر خان فرستاده امان طلبیدند واو چون مردم غلجائی را درتحت فرمان نداشت وایشان خودسر رهبر قتالشده بودندازمنع سردار مذکور بازنه ایستاده لاجرم پاسخ داد که منع مردم غلجائی درنیروی بازویم نیست و انکلیسان بااینکه افغانان دست از زدن تفنك نکشیدندوتاریکی شب حایل حرکت بود درخاك جیار درنك نتوانسته خودرا بآب ثیزین رسانیدند وبواسطه ظلمت شب از خاك جیار تاانجا کمتر زیان دیدند و درسر آب ثیزین از شدت سرما اسبابی را که از قبیل لباس وصندوق وغیره باخود داشتند آتش زده قدری دست وپای خودرا گرم نمودند وباهم قرار دادند که تمامت آنچه را باخوددارند جابجا گذاشته راه برگیرندتاقافله بازوبنه را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست یاسفراه نشوند پس شباشب راه برگرفتند وازین حرکت شان بخبصد تن از شب روان افغان که در اطراف قریهٔ اردو رسیده کمین کرده بودند آگاه گشته مصحوب دوسه تن از همراهان شان سردار محمدا کبر خان وسردار سلطان احمد خان ومحمدشاهان را که درقریهٔ ثیزین رسیده بودند خبرداده دیگران برسر انکلیسان بتاختند که مبادا سردار محمدا کبرخان ایشان را ازقتل وتاراج چنانچه دیروز غلجا ئیان را مانع شد بازدارد وسردار محمد اکبرخان برخواسته ازعقب راه برگرفت وتا که بقرب انکلیسان رسید ایشان یکمراده توپی را که باانکلیسان بود گرفته وهمه راازپیش رانده وداکتر کروبو ودا کتردف را دستگیر کرده بودند تا که انکلیسان درمنزل کته سنك واقع عرض راه منزل باریکاب وچگدلك رسیده خسته وناتوان فرودشدند وروزیازدهم ماه ذی القعدهٔ مذکور ازموضع کته سنك کوچ داده روانهٔ چگدلك شدندوشلطان بارخی از سواره وپیادهٔ نظام درقلیکاه راه برگرفته تاچگدلك بستیزو آویزوجنك وگریزراندوالفیستون بپایش زخم یافت ودرچگدلك بریشتهٔ بلندی فرودشده از همهٔ آزوقه سه گوساله که باخودداشتند کشته گوشت آنهارا خام بخوردند اما افغانان بریشتهای افراخته تاخته ایشان رانشان کاوله همی ساختندودرینوقت انکلیسان تین نامی را نزد سردار محمدا کبر خان فرساده امان جان خواستند وهم پیام دادند که هرچه بخواهیدو آنچه بفرمائید اگرچندازحوصلهٔ طاقت بیرون باشد بپذیریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل وغارت درازنشود تادرجلال آباد رسیده ادای آنچه بخواهند وبرذمهٔ دولت بگمارند خودهاید ومحمد اکبر خان الماس انکلیسان را بپذیرفته اسکنیر را(۱) طلب داشت وگفت که بجنرال بگوید که میباید شلطان وجان سن را بگرو گان گذاشته اسلحه آلات را تمام سپرده وبعد از ورود بجلال آباد دولت روپیه بقوم جیارخیل که در نواحی چگدلك توطن دارند بدهند تابدیشان گفته شود که اسبی نرسانند تاجلال آباد در شوید و چون اسکنیر مراجعت کرده پیام سردار محمدا کبر خانرا نزد جنرال بگذارد همه شرائط مذکوره را پذیرفته الاسپردن اسلحه را که سرباززده بازمصحوب اسکنیر پیام فرستاد که اسلحه را بنا برانکه نام دولت انکلیس پست میشود نداده مگر قور خانه وباروت را که اسباب کار آمدتفنك است خود آتش زده اسلحه خالی ازاسباب را باخود برمیداریم باقی همهٔ شروطرا پذیرفتاریم وبعد ازقبول کردن سردار محمد اکبر خان اسکنیر جنرال الفیستون وجنرال شلطان یکدست وجان سن را نزد سردار محمدا کبر خان بگرو دولت روپیه گذاشته خود مراجعت کرد ودروقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکوره بیخبربود اورابضرب کاوله ازپادر آورد وانکلیسان ازمشاهد اینحالت هراسان شده مریضان وزخمدارن را برجامانده بیفرمان راه برگرفتندودربدرهٔ کتل چشنك که مردم جیارخیل از سنك وچوب وخار آنرا مسدود ساخته بودند رسیده حیران وپریشان ایستادند وناچار بالاکردن راه پرداختند وافغانان که برفراز ونشیب جبل مترصد رسیدن انکلیسان نشسته بودند دست بقتل ایشان دراز کردند و انکلیسان گریخته از بلندی وپستی کوه رو به بی راهی نهادند وازتمام آنچه باخود داشتند بجاه راس اسب عربی را عنان بدست گرفته یدك همی کشیدند ودیگر را تمام بگذاشتندودرینجا افزون ازشکی خورد کابل کشته شدند ودوازده تن از سرکردگان نامور بقتل رسیده بقیةالسیف راه همی پیمودند و افغانان یکیك ودو دو را گرفته همی کشتند وعلاوه برهمه هرگاه افسری ازدیگران در گریختن سبقت میکرد هدف گلولهٔ پیاده نظام میشد وتا که وارد منزل سرخ پل شدند سوتر انکلیس باسه چهارتن دیگر کهزخم دار بودند زنده گرفتار گردیدند و درمنزل سرخ پل که ابتدای خاك متعلقهٔ

(۱) یااسکنیر

مردم خوگیانی وانتهای موطن قوم چیارخیل است مردم خوگیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند برانگلیسان حمله کردند وایشان صبح روز سیزدهم ماه ذی القعده از یم جان خودرا ازسرخ رود بآب زده عبور کردند وافغانان ازعقب وانگلیسان ازجلو رو بمنزل کندمك نهادند وازانجا سواران پیاده را ازمردکان شمرده همچنان گذاشته رو بفرار نهادند وپیادگان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرق کندمك واقع است برشده همی گریختند و افغانان ازتعاقب بانکشیده زده وکشته ازپیش همی راندند تا کار بجائی رسید که خود انگلیسان یکدیگررا هدف گلوله نموده هلاك میساختند تا که همگنان بالتمام طعمهٔ تیغ خون آشام شدند و ازانسو سوارانیکه از کندمك گریخته وچهل تن بودند چون وارد منزل نمله شدند چندتن ایشان ازدست دهقانان آنجا بقتل رسیده مابقی ازراه کریز خودرا دربالا باغ واقع نه کروهی شهر جلال آباد رسانیدند ودر آنجا سردار خیرالله خان وفتح محمد خان پسر سعادت خان مهمند که باچند سوار بتفرج وسیربیرون شده بودند باایشان دچار گشته تمام را کشته چار تن بازماندند وازراه کریز رو بجلال آباد نهادند و آنکه که هرچهارتن بفاصلهٔ سه صد گام نزدیك شهر شدند پسر آقاجان مکری که بادوتن سوار بزیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته و مراجعت کرده بودند باایشان دوچار گشته سه تن از انگلیسانرا بکشتند ویکتن که داکتر بریدون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد وخبر بفرنگیان رسانیدوپسر آقاجان نیزمقتول گردید وتمامت کشتگان لشکر انگلیس وخسارت ایشان بقرارنوشته لیفنت ایتری که صاحب ناسخ التواریخ آنرا ازلفظ انگلیسی ترجمه وثبت کتاب نموده است اینست که لفنت ایتری میگوید این ننك که درافغانستان دولت انگلیس را افتاده هرگز درمملک آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیادهٔ نظام وسه دسته قدر(۱) اندازوجماعتی ازتوپچیان بوروپ ویکفوج سوارهٔ نظام وچهار فوج سوارهٔ بی نظام ودوازده هزار تن تبعهٔ سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول کشت وبیست کرور روپیه که هرکروری صدلك باشد خزانهٔ دولت غارت شد ویکصدو چهارتن ازبزرکان دولت انگلیس عرضهٔ تیغ ابدار غازیان افغانان گردید وهمدرین باب شاعری قصیدهٔ در مدح سردار محمد اکبر خان گفته است که ازتمام آن این یك بیت ثبت کتاب شد

(۱) قدر اندازکه تیر راست اندازدوخطا نکند

بهما از سر سران فرنك قرن در قرن استخوان بخشی

﴿ ذکر محاربهٔ جلال آباد وغیره ﴾

ذکر محاربهٔ جلال آباد

(حوادث معاهدت بنیاد)

چون داکتر بریدون بآن زخمدار نزد انگلیسان مقیمهٔ جلال آباد شده ماجرا بازداشت تمامت سپاه وافسران را لرزه درانداخته افتاده ازدهشت ووحشت روز شان شب رنك وعرصهٔ جهان بدیشان تنك گردید وهنوز تدبیری نیندیشیده وکاری از پیش نگرفته بودند که سردار محمد اکبر خان باگروه غازیان دررسیده در دیهات قریهٔ شهر جلال آبادفروکش کردوچون انگلیسان قطع رشته قرارداد ومعاهداتیکه کرده ونتیجهٔ آنرا دیده وشنیده بودند بقلعه داری واستواری پرداخته بروج و بارهٔ شهر را استحکام دادند و سردار محمد اکبر خان زنان و فرزندان وکروکانیا که ازعرض راه چنانچه مرقوم کشت گرفته وباخود داشت برداشته درلغمان برد که ایشان را درقلعهٔ محمدشاه خان ابابکرخیل که معروف ببدیع آباداست جاداده بعدسازورزم سازکند چنانچه آنانرا در آنجا گذاشته ومحافظ وخادم برای شان کماشته خود باده هزار مرد جنگی از لغمان رو بجلال آباد نهاد وچون وارد نیم فرسنگی شهر جلال آباد شد جنرال سیل ومکریکر که قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودند وپانیج هزارتن ازسپاه نظام درانددرون شهرجای داشتندمردم سکنه شهررا ازهندو ومسلمان بیرون کشیده سنگر آسا بدور دیوار شهربداشتند وشهررا پرداخته بسردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت وجوان مردی خویش فتوح بزرك حاصل کردی ودر هر جریکاه عنان ظفر بدست آورده آخر الامر برق دولتی را که صورت علیاحضرت ماملکهٔ معظمهٔ و کشور بایدان نقش است کرفتی اکنون اکر دلشیر وچنك پلنك داری آن برق را در جریکاه برای دارالشکر دولت انگلیس را چشم مشاهده بجمال عالیا حضرت و کشوریا افتاده دل بچنك نهند آنوقت کار زار مردان نام ونشك

فرنگ‌را خواهید دید تاروشن شود که شجاع کیست ومردانگی چیست وسردار محمد اکبر خان که همیشه آرزوی پیکار را در میدان کار زار بدل داشت فوراً یورق مذکور را در ریگ زار جانب غربی شهر نصب فرمود که سپاه انگلیس را غیرت گریبان گیر شود وبهرچه تمامتر کشش و کوشش کنند خلاصه پس از افراختن یورق موصوف چنین رزم آرا گشته فراوان تن از یکدیگر بکشتند وسردار سلطان احمدخان نیز بدست جراحت یافته آخرالامر سپاه انگلیس بر شکست وپشت بجنبك داده از راه هزیمت بشهر در آمدند و کرنیل وتی و کرنیل تیلتس درین حرب کشته شده برات فوت افسر بزرك افواج جلال آباد زخم یافت وانگلیسان پس ازدرامدن بشهر دیگر جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند واز کمك رسیدن مأیوس گردیده بقرار مکتوب شاه شجاع که بتعاقب ایشان برای پاینده خان نام کارکری پیشخدمت سردار محمد اکبر خان که بایست ونجهزار روپیه از راه خفاء فرستاده وانگلیسان را نیز ازین کارش خبر داد وایشان وجه را بامکتوب شاه به پاینده خان مذکور سپرده بیست ونجهزار روپیهٔ دیگر از خود وعده داده اورا بقتل سردار محمد اکبر خان بر انگیختند وآن بی حیا چشم از حقوق نمك خوارگی پوشیده قتل ولی نعمتش را برعهده گرفته در کین کار افتاد ومنتظر فرصت همی بود تا که روزی سردار محمد اکبر خان بر دیوار کهنهٔ شهر جلال آباد که قریباً هزار گز از قلعهٔ که افواج انگلیس ها محصور بودند دور تراست بر شده تماشای محصورین میکرد ورخنهٔ یورش می‌جست تفنك دومیلهٔ که باخود داشت جانب او کشادداد و گلولهٔ آن از موضع که درنظر کرده بود بحکم تقدیر انحراف یافته بدست ظفرپیوستش رسیده مجروح ساخت وحاضران آن شرمندهٔ نمك واحسان سردار والاشارا مأخوذداشته نخست زخم سردار محمد اکبر خان را برسته بعد آن نمك حرام نامسعادت فرجام را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته پرسید واولب بتوبه کشوده زمین ببوسید وخط شاه شجاع را بسردار محمد اکبر خان داده مکشوف شد که بیست ونجهزار روپیه شاه شجاع وزرگان انگلیس باوداده وبیست ونجهزار روپیهٔ دیگررا بعد ازقتل سردار موصوف وعده داده اند و سردار محمد اکبر خان رقیمهٔ شاه شجاع را نگاهداشته پاینده خانرا ازسبب راست گفتنش عفو کرد واما غزاة وسردار سلطان احمدخان اورا بایکتن دیگر که شریك او بود ازراه نزد خود خواسته هلاك ساختند وچون مدت محاصره طول کشیده خبر آمد آمد جنرال بلك انگلیس بایست هزار تن ازسواره وپیادهٔ نظام وتوپخانه بسردار محمد اکبر خان رسید فوراً سردار سلطان احمد خان را باجمعیت شایان ازغازیان بعزم راه گیری وبازداشتن جنرال بلك بدرهٔ خیبر فرستاد واوبا آنکه دردست زخم یافته وخوب صحت هم نیافته بود درآنجا رفته استوار نشست وازانسوی جنرال بلك نزدیك درهٔ خیبر رسیده سردار سلطان احمد خان توان ممانعت را در خود ندیده مراجعت کرد ومقارن ایجال جنرال سیل و مکریکر ازتوجه جنرال بلك جانب جلال آباد قوی دل شده ازپر دروازهٔ سمت شمالی وزیر دروازهٔ جنوبی شهرزمین راشکافته ودروازه هارا همچنان بسته گذاشته شب هنگام ازهریك هردو سوراخ چهار صدتن ازپیادهٔ نظام وچهار عراده توپ بیرون کشیده دروقت طلوع فجر برسنگر سردار محمد اکبر خان بتاختند ومحاربه سخت رویداده آخرالامر اردوی سردار محمد اکبر خان مغلوب گشته روبهزیمت نهادند وسردار محمد اکبر خان همچنان زخمدار باهمراهانش در لغمان رفته واز انجا زنان و فرزندان انگلیسان را باآنانیکه بگروگان گرفته بود باخود برداشته درتیزین اقامت گزید که لشکر بزرگی ترتیب داده بمقابله ومقاتله بردازد وازانسوی جنرال بلك بالشکریکه همراه داشت بیمانعی وارد جلال آباد شده دروازهٔ ایمینی روی محاصرین برگشوده ازبودن سردار محمد اکبر خان درتیزین جرأت در حرکت کردن نتوانسته در جلال آباد اقامه گزید وجنرال الفیستون که در عرض راه کابل وجلال آباد چنانچه رقم گشت زخمدار شده ودرمنزل جگدلك بگرو دولك روپیه نزد سردار محمد اکبر خان فرار گرفته بود درموضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد و درحالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرد که جسداورا بجلال آباد نزد جنرال بلك روانه دارد واوبحسب وصیت جسداورا صندوق کرده باشتری نهاده روانهٔ جلال آباد فرمود

ذکر شورش مردم کابل بروی شاه شجاع

﴿ ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان ﴾

(از سبب جراحت سردار محمد اکبر خان)

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل ازجراحت دست سردار محمد اکبر خان ونوشتهٔ شاه وماجرای پاینده خان کا کری خبر شدند متأسفانه انجمن کشته باهم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انکلیس و ماحی قوت اسلام است بایداز میان برداشت چنانچه بهیئت اجتماعی روی تاراج بسوی بالاحصار نهادند ومردم سکنهٔ بالاحصار بابعضی ازهواخواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که ناشاه نائب امین الله خان لهو کردی را باخود متفق وهمراه نسازد آتش فتنه خاموش نخواهد گشت زیرا که تمامت مردم بجوش وخروش میکوشند که شاه شجاع دست نشانیده انکلیس ویا مسلمانان در خدع وتلبیس است وحل این عقدهٔ مشکله بدون او برمراد دل نخواهد شد وشاه شجاع بکفتهٔ آنها چون هراسناك گردیده بود راه دوستی جانب نائب امین الله خان لهو کردی پیش گرفت وشهزاده شاه پور پسر خودرا درخانهٔ او فرساده بوعده ونوید جائزهٔ بسیار امیدوارش ساخته مطیع ومنقاد گردانید بعد بواسطهٔ او اعیان وبزرگان کابل و قزلباش را که ازدیر عداوت باوی درآمده بودند باخود متفق کرد ومطابق خواهش ایشان متعهد شده برعهده گرفت که مبلغ دولك روپیه ازخزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار محمد اکبر خانرا ازخطائیکه نسبت بدو کرده است عذرخواسته ازخود خورسندش سازد ودرغزا باانکلیسان همدست وانباز مسلمانان باشد وشاه شجاع که جزپذیرفتن دیگر راه نداشت همهٔ شرائط مذکوره را قبول کرد امانواب محمد زمانخان از گرفتن دولك روپیه سرباززده گفت من داعی امرا مارتم نه ساعی برگرفتن رشوت تاشاه شجاع را ازبالاحصار بیرون نکشم بهیچ درسخن نرانم ونائب امین الله خان کدروی دل بواسطهٔ شهزاده بسوی شاه شجاع نهاده بود بنواب محمد زمانخان گفت که امارت شما درصورتی مسلم وموجب اطاعت جمی ازانام بود که پادشاه دست از حمایت عرض وناموس رعیت وسپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعایت رعیت وسپاه را بذمت خویش گرفته همهٔ اموررا پذیرفته است جزاومارا امیری بکار نیست واگر هوای بزرگی درسرداری وطریق خدمت دین ودولت میسپاری وزارت نیز منصب ستر گیست آنرا ازحضور شاه برایت حاصل می توانیم والافلا واکثر خوانین دیگر نیز که ازسبب عطای خلعت ووعدهٔ ارتفاع رتبت باشاه شجاع وشهزاده شاپور یکدل ویکجهت شده بودند مؤید قول امین الله خان شده امر وزارت را برای نواب محمد زمانخان پسندیده رجوعش را مشروط بمنظوری شاه کردند بعدهمهٔ خوانین درانی وقزلباش وغلجائی و کوهستانی و کابلی وغیره باتفاق شهزاده شاپور و نواب محمد زمانخان ونائب امین الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذکور بودند دربالا حصار نزد شاه شجاع شده ماجرا بازداشته مورد تحسین و آفرین گشتند وامر وزارت بنواب محمد زمانخان مفوض گردیده سپس او وهمهٔ خوانین هرروزه بارباب حضور شاه همی شدند وخوانین ملکی که سوارکشاده وطبل وعلم داشتند یومیه عرض سواران شانرا همی دادند تا که شاه شجاع همهٔ رعیت وسپاه را مطیع ومنقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت بزرگان را ازعطای منصب وزرد رخت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنگاه دراجرای اموریکه پیشنهاد خاطرداشت پرداخته برای جارچ مکریگر که درجلال آباد بود نگاشت که حالا خاطر آسوده باید داشت که قلع مادهٔ فساد بخوبی خواهدشد وازانسوی سردار محمد اکبر خان که بعزم رزم درتبزین اقامه گزین شده بود از کرائیدن مردم بشاه واطاعت کردن ایشان آگاه گردیده نیروی بازویش باضعف هم تراز و کشته تدبیر دیگر اندیشید و مردم نواحی و اطراف را پیام داده خلها فرستاد و ترغیب کرد که اگر شاه از در صدق بامردم اسلام راه برگرفته وروی دل جانب دولت انکلیس ندارد وباشما یکدل ویکجهت درپرداخت ملك وملت وجههٔ همت میگمارد بجهادش دعوت کنید تاباتفاق ودستیاری هم بالشکر انکلیس درآویخته مملکت را از وجودش بپردازیم وهم خودش مردم را صلای جهاد داده پیش میخواند تا که علماء و طلاب باماء و اشارهٔ او قرآن شریف را برسر گرفته در میان مردم اطراف ونواحی درآمده دمیده وقریه بقریه صلواة خوانان وتکبیر کویان مردم رابجهاد برانگیختند

چنانچه دسته دسته وفوج فوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشوروغوغا شاهرا دعوت غزامیکردند ومیگفتند که انگلیسانرا ازمملکت بیرون کنیم وشاهچون میل خاطرش جانب انگلیسان بود ونقض عهد در نظرش بسیار دشوار مینمود بدل میگفت کهازدولت انگلیس چنانچهباید درجلال آباد لشکری ازراه معاونت نرسیده که بالکها خوس در آویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بستیزد اگر چنانچه از راه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة گویدانند باایشان همداستانم روی بسوی جلالآباد آرم مبادا هم نقض عهد بادولت انگلیس در میان آید وهم بنیاد آنان برآب واساس سلطنت من خراب گردد پس عذر آورده در جواب غازیان میگفت که اگر سردار محمد اکبرخان فسخ عزم روزم کرده بکابل آید هرآینه تخلیهشهر جلال آباد ازلشکر انگلیس آسانتر میسر خواهد گشت واگربرون نشوند آنگاه بازدحام تمام روبدان مقام نهیم وازین عذر وگفتار شاه هواخواهان سردار محمد اکبرخان سرگران شده بصلاح وقتاصرا باشاه چنان اظهار وقرار دادند که سردار محمد اکبرخان همچنان درجائیکه هست بوده شاه ازراه آشکارا وخفا برای انگلیسان مکتوب کند که جلال آبادرا گذاشته جانب هند مراجعت نمایند و اوچون بدین امر راضی نبود تعطیل می نمود که شاید انگلیسان مقیمهٔ جلال آباد از طرف هندوستان قوت و مکنتی یافته با سردار محمد اکبر خان بستیزند وباشد که خون اورا برزند اما کابلیان و غازیان ازاصرار گفتار شاهرا امان و فرصت نمیدادند وهرروزه خواهش مکتوب فرستادنش برای انگلیسان میکردند تا که مجبورشده اول سردار عنایت اللهخان بامیزائی‌را روانهٔ جلال آباد نمود وازقضای اودین محمدخان پیشخدمت خاص حضور خودرا ظاهراً بوکالت اینکاانگلیسانرا کوچ دهند وباطناً بانگلیسان بگویند که ازگید سردار محمد اکبر خان ایمن نباشند وعهدش‌را استوار ندانند در جلال آباد فرستاد وایشان زود انگلیسان شده ایشانرا باستواری و استحکام و قلعه داری راغب تر ساختند و شاه که تمامت مردم را هنگامه جوویهانه طلب میدانست وروز را غایت واهمل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکربکر فرستاده سررشتهٔ کار خویش را از وی طلبید که چه کند واو جواب فرستاد که خود را تا بازده روز بهر عنوان که بتواند وبداند بایدار واستوار بدارد وجانب جلال آباد باغازیان راه برنگیرد بعد سپاه بادستگاه انگلیس وارد جلال آباد شده کامروائی دست خواهد داد وشاه شجاع ازجواب مکربکرقوی دل گشته تادوماه بدروغ وفریب رفتنش را باغازیان درجلال آباد درنگ داد وازین توقیف وتعطیل اوبار گرانیان بمردم اظهار وبیان همی کردند که شاهشجاع دلدادهٔ مهروفای انگلیسان است زنهار فریفته گفتار مخالف کردارش نشوید وا گرنه چنین است چرا جانب جلال آباد جیش درجنبش نمیآرد وچرا لشکرانگلیس بکاغذیکه او فرستاده عمل کرده نمیرود واین شاهمبالغ گرافی بصغیر وکبیر عطای جیزی نموده رفتنش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که تمام وضع وشریف را واضح وروشن گشت که شاهشجاع هرگز احرام بند جهاد نمیشود پس همگنان تحریک وترغیب بار گرانیان لوای جهاد برافراشته وکلام اللهای مجید را که در مزارات عرفاً بودند برسر گرفته میردرویش معروف بپیرحاجی بن میرواعظ را مقتدای علماء قرار داده ازکابل روبجلال آباد نهادند ومقارن ایحال مکتوب سردار سلطانمحمد خان ازلاهور بنواب محمدزمان خان رسید که بسرامیر دوستمحمدخان مکنائن را بکشت اگرشما دستار غیرت برسرولباس شجاعت دربردارید مکنائن خودرا که شاهشجاع است زنده نگذارید ونامنیک درجهان بیادگار گذارید خلاصهٔ شاه شجاع از حشروازدحام مردم ورونهادن ایشان جانب جلال آباد راه خردش راکم کرده خائف گشت که اگر اکنون باغازیان همعنان نشوم وراه جلال آباد پر تکیرم بآرامی روز بسر نخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنگ را قرارداد قرار داده از بالاحصار بعزم وآوازهٔ جلال آباد دررده خدایداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

ذکر قتل شاه شجاع

ذکر توجه شاهشجاع از کابل

جانب جلال آباد و کشته شدنش

ومقارن ایحال که شهزاده فتح جنگ دررده خدایداد بعزم جلال آباد وآوازهٔ جهاد خیمه‌زد سردارمحمدعثمان خان بن نواب عبدالصمد خان بقرار مکتوب سردار سلطانمحمد خان که درباب قتل شاهشجاع از لاهور رسیده

بود باشجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کشتاش کرده کشتن اورا شجاع الدوله خان بزدمت همت خود نهاده دربی کار افتاد وشاه شجاع در روز سه‌شنبه بیست ودوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار ودو صد وپنجاه وهشت هجری ازبالاحصار کابل بالشکر بیرون شده درموضع سیاه‌سنك سراپرده‌راست کرده بعرض دیدن سپاه پرداخت وسان همی‌دید وباندیمان ومحرمانش همیگفت که نایکماه درجلال آباد خواهیم رسید واگر درین مدت کمك دولت انگلیس بجلال آباد نرسید میباید ازین‌مردم کناره‌جسته خودرا بجانب‌لشکر انگلیس کشیدوازپیوستن بسپاه انگلیس این‌مردم پراکنده شده بکام دل خواهیم رسید وازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان دادن بشجاع الدوله خان وسوار آنش رسید واز میان لشکر سبك عنان رو بموضع دیدن سان نهاد وچشم شاه قبل از آنکه اوتزدیك شود بدو افتاده از نام ونشانش پرسیده چون بشناخت که شجاع الدوله خانست درطبیعتش دیداراوناگوارافتاده امرکرد که دامن خیمه فرود انداخته اورا نگذارند که داخل بارشود چنانچه قابوچی اورا مانع آمده نگذاشت که بازیاب شود وشجاع الدوله خان ازین امر زیاده‌تر خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان بازداشته گفت مبادا ازرازیکه ماوشما درقتل شاه گفته و قرار داده ایم آگاه شده باشد وآسیبی بمن‌رساند پس‌میباید که پیشتر ازانکه اواین امر بزجرم کند دست‌بکار برده‌مقتولش سازم وسردار محمد عثمانخان باآنکه درین‌امر بااو همداستان بود منعش نمود که‌درینوقت اجرای این کارسزاوار نیست وشجاع الدوله خان ازمنع او سرگران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر بکسی حق پیدرم اظهار نکنم که مرا ازین امر بازدارند وعاقبت کرفتار وخامت شوم وشاه که از کین شجاع الدوله آگاه نبود هنگام ظهر درهمان بارگاه که بجنب کروهٔ سیاه‌سنك افراشته بود دربار عام کرده شهزاده شاه‌پوررا بنائب الحکومتی کابل‌مامور فرموده نصرالله خان‌بن‌نائب امین‌الله خان‌را بنیابتش نگاشت وازدربار برخواسته بخیمهٔ خلوت درآمد وبعد ازادای نمازشام درمحفه نشسته شهزاده شاه پوررا پیش‌روی خود نشانیده برای کاری پنهان ازهمه روانهٔ بالاحصار شد وچون دربانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاه‌پور جهت‌امری بالاحصار درشده بامداد جانب اردو باز میکردد دروازه را نبسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدر و پسر باهم دررسیده داخل بالاحصار شده بحرمسرا درامدند وشاه شجاع که دست قضا کریبانگیر حالش شده‌بود آن‌شب را تاسحرنغنود وتردد نموده دمبدم وساعت بساعت ازخواجه سرایان مقدار شب را استفسار میفرمود تا آنچه ازجواهر ثمینهٔ که‌داشت عمده ونخبه‌اش‌را باندازهٔ چهل پنجاهلك روپیه منتخب کرده درکیسهٔ خاص نهاد ودرطلوع فجر نماز سنت‌را ادا کرده بعزم اینکه صلوة فرض‌را در لشکر کاه بکذارد درمحفه نشسته روی بسوی اردو نهاد وبراه افتاده مکرراً کهارانرا بسرا شارت‌سرعت رفتن میکرد و درین شب شجاع الدوله خان از رفتن شاه شجاع دربالاحصار بواسطهٔ مخبری آکاه‌شده بااینیك آقاسی جعفرخان قزلباش نوکر اخلاص کیش وزیرخ‌خان مرحوم که اینوقت بااوملازمت داشت‌وچندتن‌دیگرازنوکران دربیرون بالاحصارقصد قتل شاه والاتبار کمین کرده‌مترصد نشسته بودند که شاه شجاع در برابر شان رسیده‌ایشان تفنکها جانب محفه‌او کشاده دادند وشاه جراحت خفیف برداشته سراسیمه خودرا بزمین انداخته روبفرار نهاد و کهاران نیز پراکنده شده شجاع‌الدوله ازهول وهراس پابس کشیده خواست که بکریزد اما جعفرخان قزلباش ویرا کفت چکونه از سید زخم یافته رو برتافته آهنك شتافتن داری و کردو کارش تمام کی وشجاع الدوله ازین‌سخن او بغیرت افتاده برکشت و باتفاق هم رو درمحفه نهاده شاه‌را ندیده چپ‌وراست نجسس همیدیدند تا که‌اورا باتن زخمدار در کنار نهریکه درنزدیك سیاه سنکست بزمین غلطیده یافتند وبدم شمشیرپاره‌پاره‌اش کردند وتاج مرصع را که‌برسرداشت‌باخودبرداشته بازکشت نمودندواز پس ایشان شهنواز خان پیشخدمت که ازواهمهٔ جان وحملهٔ دزدان کریخته‌بود سراغش شاه حاضرشده کیسه‌اش‌را که آکنده ازجواهرآبدارثمینه بودکرفته چون حوصلهٔ‌نکاه داشتن آنرا نداشت‌درجامه‌واری‌کذاشت که آنهم‌بتصرف نواب محمد زمانخان در آمد وجسدشاه رادروسط چار باغ کابل‌درروزچهارشنبه‌بیست و چوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بقبرهٔ تیمور شاه پدرش مدفون‌ساختند وابیات ذیل را که‌غلام محمدنام درویش ملقب بشاه‌جی نوادهٔ باقرشاه فقیه درتاریخ قتل او ازطبع کهربار برآورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

طرفه ترنقشهٔ بکابل شد خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملك متوکل علی التسوکل شد
بامدادان پی غزا بیرون باتن چند بی تأمل شد
در رهش از قضای ربانی قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش فلاطون عقل بیند در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر بسمع همه چونکه پنهان خطاب اقتل شد
پس چنان دست جور بکشودند که برون از حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازلهٔ شاه از دم تیغ پاره چون گل شد
رفت زچلك دون بخلد برین صاحب حشمت و تجمل شد
موی سر بسکه کند اهل حرم پر سر اسر سراز سنبل شد
از پی جمع مادهٔ تاریخ صورت عقل محو بالکل شد
هاتفم گفت آه وناله برار شمع(۱) دولت بصحدم گل شد

۱۳۵۰ ۸۶ ۶

(۱) چنانچه عدد مصرع شمع دولت بصبح دم گل شد حساب جمل هزار ودوصد و چهار میشود وعدد آه وناله که نود ودو میشود ازان بکم آورده شود هزار و دوصد و شصت و هشت که تاریخ قتل اوست میباشد

واین پادشاه که سراسر احوال روز کارش رقمزد کلك بیان گشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی ازو بیادگار مانده وطبع گردیده است.

﴿ ذکر وقایع واختلالیکه بعدازقتل شاه شجاع ﴾

(مرحوم بصدور رسیده است)

ذکر واقعات بعد از قتل شاه شجاع

وشهزاده شاه‌پور ازمشاهدهٔ احوال هراسناك گشته بزوج وبارهٔ بالاحصار را استحکام داده بقلعه‌داری پرداخت ومیر درویش معروف بیزحاجی بامردمیکه لوای جهاد بر افراخته در میدان سیاه سنك فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده باوازبلند همی گفتند که لارد بزرك بلارد کوچك ملحق گشت حالا ویشهٔ نهال تمنای انگلیس ازین مملکت کنده شد نیست میگوشیم تا ازین برگشیم وشهزاده فتح جنك که بعزم جلال آباد درده خدیداد خیمه‌زده بود ازیم جان برهنمونی غلام حیدرخان بن محمود خان بیات ازانجا گریخته بقلعهٔ محمود خان در آمده پناه جست و آن پدروپسر خواستند که قصاص خون امیر اصلان خان جوانشیرش مقتول سازند ویانواب محمدزمان خانش سپارند که اورا عوض خون سردار بانده خان مرحوم که شاه‌زمان بقتل رسانیده بود قربان کند اما نائب امین الله خان نگذاشت که کامیاب شوند چنانچه بیاید انشاء الله تعالی ومقارن احوال شاه‌زمان مکحول وشهزاده حیدر وغیره خاندان شاهی که درمعرض تباهی بودند نزد شهزاده شاه‌پور محصور فراهم گشته اورا صلای آن دادند که برتخت سلطنت جلوس نموده رخنهٔ را که حادث گشته است ببسته باصلاح کار پردازد تا که شهزاده فتح جنك از جنك محمود خان بیات نجات یابد وامور سلطنت راست کند آنگاه اومسندنشین ووساده گزین سلطنت خواهد شد وشهزاده شاه‌پور در جواب ایشان گفت که من جویای انتقام که انتقام خون پدر گیرم نه خواهان کلاه ونطاق(۱) که برسریر سلطنت جای گزینم وپس ازین جواب نائب امین الله خان‌را امرکرد که در خلاص کردن شهزاده فتح جنك بشتاب که کارصواب است ومطابق رأی اولی الالباب ونائب امین الله خان باخواجه خانجی وخوانین قوفل زائی جمی از سوار را گماشته شهزاده فتح جنك را بقهر وغلبه ازجنك محمودخان بیات وپسرش کشیده ببالا حصار در آوردندوروز دیگر امین الله خان باهمهٔ اعیان درانی وکابلی ومیر درویش بن میر واعظ مرحوم وبزرگان قزلباش که باهم‌یار ومددکار بودند دربالاحصار انجمن شده بعد از گفت‌وشنید بسیار شهزاده فتح جنك را پادشاه قرار دادند

(۱) نطاق کمربند

﴿ ذکر جلوس فتح جنك وواقعات روز کار سلطنت باملالت او ﴾

ذکر سلطنت فتح جنك

چون مردم اعزه واشراف اورا باریکهٔ پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه پاینده بادخوانده بخانهای شان رفتند بعدازچندی شاه فتح جنك ازتمام خوانین ورعیت وسپاه چون اعیان درانی وغلجائی وقزلباش وکوهستانی

خواهش‌عهد وپیمان کرده ایشان مطابق پیشکه کرده بودند عهد نامهٔ نگاشته بایمان موثق ساخته مهر بر نهاده بوی سپردند الاجندن از هواخواهان نواب محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنك شاه سر باز زدند دیگران بانتظام سلطنت‌او را گردن نهادند واز عطای خلاع فاخره سر افرازی یافتند بعد ممکنان راه تنبیه وتهدید نواب محمد زمان خان که ازبیعت فتح جنك روی برتافته‌بود بسالاری‌نائب امین‌الله خان پیش گرفتند ونواب‌مذکوررا امر کردند که بامنسوبانش‌ازمملکت بیرون شود واو میر درویش معروف بپیر حاجی‌را نزد امین الله خان فرستاد که دو روز او را مهلت دهد تااحمال واثقال وعیال واطفال خود را بفراغ بال حمل داده راه دیگر مملکت بر گیرد ونائب امین‌الله خان شفاعت میردرویش را که مقتدای انام بود نشنیده‌بلکه از سبب استشفاع گسخت گفته اصرار نمود نائب امین الله خان روی او را از ضرب سیلی بخست وازجمعی همهٔ مردم شوریده خانهٔ نائب امین الله خان را تاراج کردندواو خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از راه فرار در بالاحصار نزد شاه فتح جنك رفت وقضیهٔ منعکس شده مردمیکه بااو دراخراج نواب محمد زمان خان همداستان بودند از راه عداوت او رو ببالاحصار نهادند واو باشاه فتح جنك ابواب بالا حصار را بربست، محصور گشتند وشهزاده شاه‌پوررا باچیزی ازپیاده وسوار در قریهٔ پلی حصار فرستادند تا علوفه وآزوقه ازانجا در بالا حصاررساند که در قلعه داری پایداری نموده بسختی دوچار نشوند ونواب محمد زمان خان باهمراهانش ازراه هندکن وچار آسیاب بعزم استیصال‌شهزاده پارو کاب نهاد واز جانب موسئی لهو کرد در پلی حصار برسر شهزاده شاه پور تاخته باهم در آویختند وچنین سر کرم پیکار و کرفتار کار زار بودند که ناگهان سردار عبد السلام خان بن سردار اکرم خان‌بامیزائی باسوارانش از شهزاده رو برتافته بنواب محمد زمان خان پیوست وازجمعی هزیمت در همراهان‌شهزاده افتاده رو بلرز نهادند وسراسیمه سان داخل بالا حصار شدند وشاه فتح جنك همهٔ ابواب بالا حصار را بربسته بقلعه داری پرداخت ویکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل برنهاده گذاشته چندی ازاسلحه داران را بمحافظت آن گماشت ونواب محمد زمانخان عنان ظفر در دست از عقب شهزاده داخل شهرشد وشاه فتح جنك بانشهزادگان ونائب امین‌الله خان ومردم‌لهو کردی که بکمك وباری نائب مذکور آمده بودندومردم بالا حصاری‌شب را بپاسداری روز رسانیده وروزانه در بین بالا حصار وشهر و کوچه وبازاراز پشت پارهٔ حصارجنك وپیکار همی کرائیدند تا که شاه فتح جنك از کثرت کار زار دلتنك شده بانائب امین الله خان مشورت نموده قراردادند که در میدان محاربه بیرون گشته کاررا یکسره کنند چنانچه‌بنواب محمد زمانخان پیام دادندکه تاکی در میان کوچه وبازار هنگامهٔ کیر ودار برپا واستوار بوده مردم سکنهٔ شهر وبالا حصار گرفتار ایذا و آزارباشند میباید کهچنین درجریکاه رونهاده کار را یکطرفه سازیم ونواب محمدزمان خان‌پاسخ‌داد که فردا درنیهٔ مرنجان فرازشده باهم محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم وچنین روز دیکر بزیر پشتهٔ مرنجان برشده بمقابله‌کرائیدند ودرعین کیرو دار پای‌ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان وشاه دوله خان وسردار محمدعثمان خان که‌درقلبکاه جای‌داشتند لغزیده خواستند که عنان باز کشیده راه‌هزیمت بسپرند که‌ناگهان سردار محمدا کبرخان‌باسردار سلطان احمد خان که‌تااینوقت بعزم جهاد درتیرین اقامت داشتند وازواقعات مذکورهٔ کابل آگاه‌شده روبکابل نهاده بودند از کردداه در رسیده دخل حریکاه شدند وباسه‌صد سواریکه همراه داشتند برلشکرشاه فتح جنك تاخته سراسیمه اش ساختند ونواب محمد زمانخان وهمراهانش که درحالت هزیمت یافتن بودند قوی‌دل کردیده پای جلادت فشرده باتفاق همدکر شاه‌فتح جنك وسپاهش را مغلوب ساختند وشاه بانائب امین‌الله خان دربالاحصار در آمده دوباره حصاری کشتند ودرین جنك زیاده برسه چهار صدتن ازطرفین مقتول ومجروح کردیدندوسردار محمدا کبر خان بانواب محمد زمانخان ودیکر سرداران تادوازدهٔ بالاحصار تعاقب نموده انواب شاهی را منصرف کشته بعد داخل شهر کابل شدند ونائب امین‌الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان خوفناك کردیده بتوسط ومیانه‌روی‌محمدشاه خان ابابکر خیل باوی طرح مراوده انداخت ودختر خود را برسم زناشوئی باووعده داده اطمینان خاطرحاصل کرد بعد از بالاحصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

خان فرستاده بدینوا سطه رشتهٔ اتحاد ودوستی رابیك دیگر موصوف استوار نمود وازینجمی شاه فتح جنك بغایت نا توان ودلشکسته گردیده جهان را بدیدهٔ اعتبار نیرمونتك مشاهده همی نمود اما بدلجوئی وچاپلوسی چندتن کاورا با مدن لشکر انکلیس ازراه خون خواهی مقتولین شان مژدهٔ احتمالی میدادند دلش قوت یافته استوار میگشت چنانچه دست ازقلعه داری بازنداشته مکتوبات عدیده از پی هم درجلال آباد نزد جنرال پلك فرستاده با مدن کابلش دعوت همیکرد تا کاسباب و آلات قلعه داری او تمام شده هیچ نماند ودرچنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس وخوانین درانی وفوج هندی ومردم بالاحصاری از عرب وغلام خانه وحبشی که متعول قلعه داری بودند شاه فتح جنك را دلداری مینمودند چنانچه درویش محمد خان بن حاجی خان ومحمد هاشم خان عرب وغیره خوانین بالاحصاری یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند واو از گفتار ایشان نیرومند شده باتفاق سردار عنایت الله خان وعظیم گل خان عرض بیکی وسردار سکندرخان وصمد خان بادوزائی ومحمد عمرخان بامیزائی وخواجه خانجی معروف بشیخ هزاریمنی هزاره عاشقان وعارفان کابل وپسران او ومیر آقاب وسپاه هندی ومردم بالاحصار در عالم بستی پای همتی همی فشردند تا که مدت محاصره بچهل روز کشید ودرچندت هر روزه سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان بربالاحصار حمله کرده بامردم قزلباش وکابلی وکوهستانی وغیره برج عقابین معروف ببالا برج وحال موسوم ببرج یکلاغو را که بربالاحصار مشرف است گرفته نائب هنگام مقابله مینمودند وهم هفته وار بواسطه ومیانجی گری نائب امین الله خان ومحمد شاه خان وکالتاً ازراه صلح انگیزی دربالا حصار آمد شد نموده ازجانب شاه فتح جنك میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس سوال وجوابی بایشان کرده بعد از قرار داد امری معاودت میکردند تا که از طرف انکلیسان اثری ظاهر نگشته قورخانه بکلی معدوم الاثر گردید وازینمی شهریان نیز آگاه شده سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان قدغن کردند که کس متقابلی ازباروت وسرب دربالاحصار نبرد وازین امر یکنفر منشی ازاهل هنود تخلف ورزیده اندك اندك باروت در بالاحصار میرسانید وسردار محمد اکبر خان خبریافته ورا ماخوذ ومقید ساخت و بعداز حبس منشی مذکور مذهب اسلام را برضای خود قبول کرده بعد ازاسلام آوردن رها داده شد وبعد ازان نواب شجاعت علیخان دیوان بیکی ازپیروکان نواب نجیب الدوله بباروت ساختن پرداخته درانجا درون بالاحصار شوره وزغال بهم رسانیده اندك اندك اجرای کار همیکرد ودرپی آن همی بود که کارخانهٔ فیوز سازی احداث نماید ولی هنوز دست بکار نبرده بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان قب زن پخشیری اساس برج بخجورا شکافته از صدمهٔ باروت رخنه دردیوارش انداخت و بایاران وپاوران خویش یورش برده چون شاه فتح جنك فوراً برخنه گیری پرداخته از چوب وکاوخ رخنهٔ برج مذکوررا بربست کاری ازپیش نبرده باز گشت نمود و محاصرهٔ قلعه کیان را ازشدت خشم سخت ترفرمود وشاه فتح جنك عرصه راغایت تنك دیده ناچار طریق صلح اختیار کرد وبتوسط نائب امین الله خان ومحمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالاحصاری امر را چنان قرار داد که خودش بادشاه وسردار محمد اکبر خان وزیرش بوده بصلاح وصوابدید هم کار سلطنت را منظم دارند وسردار محمد اکبر خان قرارداد اورا قبول کرده درحاشیهٔ قرآن مجید این عهد نامه را (۱) نگار داده نزد فتح جنك فرستاد که درینوقت خجسته بخت کهبندکان سپهر مکان سلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان فتح جنك شاه من بندهٔ درگاه آله محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بپاس تسکین خاطر او وتسلی باطن و ظاهر خویش عهد کردم و آنرا موثق نمودم بخدای واحد لاشریك عزوجل و محمد رسول او تعالی وهمه پیغمبران وچهار یارکبار وائمهٔ اطهار رضوان الله علیهم کهسلطان ممدوح راازدل وجان بپادشاهی شناسم واطاعت اورا لازم شمارم و بدون از وی دیگری را پادشاه نه پندارم و بجز طریق خدمت دین و دولت راهی نسپارم وسر وجان ومال خویش را ازخدمت سلطان ممدوح مضایقه ندارم وبکاریکه شایسته وشایان پادشاهی نباشد اقدام نکنم و بحکوم حکم سلطان ممدوح بوده امرش را برخود و ملك ولشکر نافذ دانسته بل واجب ولازم شمارم وهر که سلطان ممدوح را بپادشاهی نشناسد و ازحکمش سرباز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خانم دشمن سر

(۱) نقل عهد نامهٔ وزیر محمد اکبر خان

ومال وجان وناموس او باشم وهرگاه بمال وجان وناموس سلطنت ارادهٔ عداوت و خصمی کنم وظاهراً و باطناً واشارةً وکنایتهً بایماء والقای دیگری مخالفت از امرش نمایم وباطریق غدر وخیانت بمایم بغضب ولعنت خدای عزوجل وملائکهٔ مقربین ونفرین پیغمبر آخرالزمان واصحاب کبار وامامان دین ومجتهدین شرع متین گرفتار باشم وهرگاه درین اقرار خود ثابت قدم وراسخ دم نباشم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بی‌بهره وبی‌نصیب باشم فقط ومهر برتهاده دستخط کرد وهم چنین امین‌الله خان ومحمد شاه خان ضمانت نامهٔ جداگانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازهای بالاحصاررا بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد وجماعهٔ یساولان وچوب داران و پاسبانانیکه بدور شاه ومسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد وهراسیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی وغیره سپاه شاهی‌را ازسواره وپیاده وتوپخانه درزیرفرمان کرد ومبلغ دولك روپیه بنام مواجب سپاه ودیگر مصارف گاه وبیگاه که اضافه ازان درخزانه شاه نبود بتصرف خود آورد وبدجمنوال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنك‌را راست همی نمود تا که مکتوب شاه فتح جنك را که بجنرال بالك در جلال‌آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان وزیر محمد اکبر خان افتاده بوی رسانید واواین مکتوب شاه فتح جنك را خلاف اسلوب نام ونشك دیده ناقض عهدش شمرد وشاه‌را محبوس فرموده هرچه ازجواهر ثمینه واجناس نفیسه که در اندوخته داشت همه راضبط نمود وبدان نیز اکتفاء نکرده خواست که شاه رابضرب چوب عقاب وعذاب کرده هرچه دارد بتصرف آرد بعد هلاکش سازد وشاه ازین عزم او آگاه گشته شب هنگامی بواسطهٔ محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری اووچندی دیگر ازراه‌بام بکرخت وازدروازهٔ خونی بیرون‌شده خودرا بجنداول کشیده درخانهٔ یکی از قزلباشیهٔ چنداول متواری گشت وصاحب آنخانه را که از اقربای میرزا ابراهیم خان منشی باشی بودنزد او ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس فرستاده ازحالت خویش آگاهی داد وآن دوتن چون درنزد نائب امین‌الله خان نظربند بودند ازگریختن شاه خورسند شده تدبیری اندیشیده برشوت سرافراز خان برادر امین الله خان وخواجه خانجی را گرفتار دام نقس ساخته اسب و سلاح شاه را ازاسته ازچنداول باچند نفر درلهو گرد بردند و ازانجا براه مزگین وسرخاب در جلال‌آباد بنزد جنرال بالك انگلیس رسانیدند وشاه بی دستگاه باجنرال مذکور سخن ازعهد پدرش شاه شجاع که بادولت انگلیس کرده بود درمیان آورده گفت که‌لشکر کشیدن دولت انگلیس جانب افغانستان‌بیرون ازعاقبت اندیشی وخیر دولت خودش چیزی دیگر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از دیرگاه درلودهیانه اقامت داشت هرگز امداد بلکه یادنکرد تاکه شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکساندر بارنس فرستادهٔ دولت مذکوره ازامیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده ازراه حقارت بهند مراجعت کرد آنگاه دولت انگلیس تحقیر اورا درنزد پدرم باعث دشمنی دولتش باامیر دوست محمد خان ابراز داده واسطهٔ دوستی آن مرحوم را باخود اظهار کردند چنانچه بپاس حفاظت کشور هند بااو معاهده نموده جیش بجانب افغانستان در جنبش آوردند وباآنکه تمامت سپاهش هلاك شد چون شاه ایران هرات را فرو گذاشت دیگرنه راه خون خواهی خویش پیمودند ونه‌از عهدیکه کرده بودند یاد نمودند اگرنه چنان است من بهمان عهدیکه از دولت انگلیس وپدرم درمیان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تااگر برعهد خود استوار باشید ازراه معاونت بامن جانب کابل روی خواهید آورد والامنتی ازدولت انگلیس برذمت من نخواهدبود وهم درنزد تمام جهانیان مدعا جوئی وطریق خلاف پوئی شما منکشف خواهد گشت وجنرال بالك راگفتار شاه فتح جنك بغایت گران نموده ازراه ننك آهنك یاری وی کرد تااین‌نام بدرا که اومنسوب بدولت انگلیس نمود از افواه دور نماید

(ذکر توجه نمودن لشکر انگلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنك جانب کابل)

ذکر توجه نمودن لشکر انگلیس جانب کابل

چون وزیر محمد اکبر خان ازورود شاه‌فتح‌جنك درجلال‌آباد ومعاونت خواستنش ازجنرال بالك آگاه گشت

باجمی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد پر گرفت و درموضع تیزین رسیده بآهنك جنك وعزم راه گیری افواج انکلیس درنك کرد وازانسوی جنرال پلك سپاه انکلیس را که درقندهار اقامه داشت بتوسط کارگذاران دولت متبوعهٔ خویش ازراه کشورهند خبرداد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار همچنانکه هست گذاشته راه کابل پیش گیرند وخود نیز باتفاق شاه فتح جنك ولشکریکه درنحت رایت داشت از جلال آباد راه کابل پر گرفت ووزیر محمد اکبرخان ازدوسو عساکر خصم را روبکابل دیده پای تپالش بلغزید وهم ازمکتوب امیر کبیر که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترك مقاتله کرده ازتیزین باجماعهٔ که همراه داشت راه فرار بجانب ترکستان پرداشت وبدون آنکه داخل کابل شود بکوهستان درآمد ونائب امین‌الله خانرا باجمعیت غزاة دراستقبال گذاشته خود راه تاشقرغان پیش گرفت وشاه فتح جنك باجنرال پلك وسپاه کینه خواه انکلیس درروز محدهم ماه شعبان سال هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بجانبی داخل کابل شده دو یازده پرسریر سلطنت قرار گرفت وپس ازسه روز جنرال پلك ومکریکر انکلیس بواسطهٔ میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاه‌را تکلیف کردند که یکی ازخوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم ونسق مملکت پردازد واوبانصواب آرای ارکان دولت خود مثل خان شیرین خان جوانشیر که دروقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصلحة ازهمعنانی وی بازایستاده برای دانستن مکنونات خواطر انکلیسان طریق خدمت شاه فتح‌جنك اختیار کرده بود و غیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را بخامت وزارت پوشانید بعد چند دسته از افواج سواره وپیاده وتوپخانهٔ انکلیس‌را بسرکردگی شهزاده شاه‌پور وهمعنانی خوانین درانی وقزلباش جهت کوشمالی وسرزنش نائب امین‌الله خان وگروه غازیان مأمور استالف نمود وایشان درآنحارفته زمین استالف‌را ازوجود غازیان رفته تمام عمارات وخانهایش را آتش زده بسوختند وپس ازسوختن استالف ویرا کنده‌شدن غازیان باتعبر وماکتری نامان انکلیس وغیره از روی صلاح وراه صواب شهزاده شاه پور را گفتند که بحکومت کوهدامن و کوهستان اقامت نماید ومردم آنجا را ازفتنه انگیزی بازدارد واو بناپرانکه شاه فتح‌جنك درینوقت ازشنیدن خبر مراجعت لشکر انکلیس جانب هندوستان دلتنك گشته از سلطنت استعفا نمود وآهنك رفتن هند کرد قبول درنك نمودن و حکومت کوهستان را نموده باتفاق انکلیسان ازاستالف در کابل معاودت کرد وانکلیسان باهوا خواهان شاه فتح جنك که ازسلطنت استعفاء نموده عازم هندشده بود اورامانع گردیده هرچند باقامهٔ کابل وفرو نگذاشتن اریکهٔ سلطنت و ترك نکردن مسند حکومت تحریض کردند نپذیرفته در جواب ایشان گفت که سپاه دولت انکلیس‌را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر گردیده وازین‌مملکت خواهندرفت‌پس مرابدون ایشان توقف‌نمودن درکابل دشوار است وا گر رأی شمارا مسلم دارم ضرور است که چهار فوج ازافواج دولتی جهة معاونت من در کابل گذاشته شود پانصدلك روپیه باسم معاونت ویارسم قرض ازدولت انکلیس بمن عنایت گردد تاشکست اساس حکومتم مرمت شود والا مجال درنك را درحوصلهٔ خویش محال میدانم وجنرال پلك ومکریکر که جوان مردی وزیر محمد اکبر خانرا درباب فرستادن نعش‌الفرستین که از پیش رقم کشت وحمایت و حفاظت طفلان وزنان انکلیسانرا که در نزد او بگروگان بودندبخاطر داشتند گفتند که هیچیك از گذاشتن لشکر و دادن زررا مأذون نیستیم وشاه فتح جنك عهدوبیعت نامه‌را که ازوزیر محمداکبر خان وبزرگان قزلباش وافغان‌واعیان کابل گرفته بودبدیشان‌نشان‌داده‌همراه‌بدعهدی منسوب ساخت وازمکتوبیکه ازراه نقض عهدخودش بانکلیسان نگاشته وازجلال آباد بکابل خواسته وبدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکورشد افتاده‌بود هیچ زبان نیاورد وایشان گفتند که حالا خود شما زبان کار نیستید که بکابل باشید ویادرهند روید زیرا که‌حال مردم ایتولایت‌ونیك وبد امر خویش را بهتر میدانید وشاه فتح‌جنك ترك حکومت کرده باپرده نشینان حرم محترم شاهی ازبالا حصار بیرون‌شده بآهنك رفتن‌هند درلشکرگاه انکلیس درآمد وانکلیسان بجای‌اوشهزاده شاه‌پوررا برمسند حکومت کابل متمکن گردانیده منت پذیرش ساختند

ذکر حکومت شهزاده شاه پور

﴿ ذکر حکومت شهزاده شاه پور ﴾

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان با برادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال اینکه چون شهزاده شاه‌پور شاه‌فتح‌جنگ برادرش را مستعفی از سلطنت و رهسپار شدن بخارج مملکت مشاهده کرد بخود اندیشیده ترک کردن تاج و تخت موروثی را ننگ پنداشته بدل گفت که از استراحت طلبی و گوشه گزینی نکوتر آنست که چون پدرم شاه‌شجاع مقتول سردرپی تحصیل سلطنت دهم و زمان حکومت را ایکان از دست نگذارم و در اثنای این اندیشه جارج مکربکر نزدوی آمده اظهار کرد که اگر در مملکت افغانستان اقامه‌جنبه دست از فرمان روائی بازنداری بهتر و هم صاحبان انکلیس از شما خورسند و خوشنود خواهند بود و الا قلعه‌بالاحصار را خراب کرده راه خویش بجانب هندیش گیریم و شهزاده شاه‌پور این اظهار او را موافق و مؤید اندیشهٔ خویش یافته تکیه خاطر کشت و گفت اگرچه مردم ایالات اعتمادرا نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انکلیس را ترک نمیباید کرد و ازسوا بدید شان نباید گذشت لهذا بپاس میل خاطر کارگذاران دولت مذکوره ولحاظ استحقاق موروثه این امر را پذیرا ام و اقامهٔ کابل را درخاطر کوارا میدانم و جارج مکربکر این خبر را ببالك رسانیده اونیز خورسند شده روز دیگر سکس پیرنام نائب خودرا در بالاحصار فرستاده شهزاده شاه‌پوررا برمسند حکومت کابل جای داد و تمامت مردم را صلای بارعام نموده شلك توپ شادیانی بتقدیم رسانید بعد خانشیرین خان جوانشیررا مدارالمهام امور حکومتش قرارداده غلام‌احمد خانرا بمنصب وزارتش برحال داشت وهمهٔ اعیان‌درانی و زرکزن قزلباش و کابلی وغیره که اکثر روی دل جانب امیر دوست محمد خان ووزیر محمد اکبر خان داشتند از واهمهٔ انکلیسان که جانب داری شهزاده شاه‌پور را بصلاح وقت مینمودند عهد نامهٔ ذیل را نگار داده وخاتم برنهاده هریك جدا جدا دست بقرآن مجید گذاشته عهد ایشانرا بکلام حید مؤکد ومؤثق ساخته ازبارعام بیرون شدند ونقل (۱) آن بعینه اینست

(۱) نقل بیعت وعهد نامهٔ بزرگان کابل وغیره

درین زمان فرحت بنیان که بندگان سپهر مکان السلطان ابن‌السلطان والخاقان ابن‌الخاقان سلطان شاه پور شاه پادشاه ملیان میباشد اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحدلاشریك ورسول او وجمیع پیغمبران وچهار یار کبارو کل مهاجر وانصار وخاندان آل اطهار صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم که بدون سلطان ممدوح مادام‌الحیوة احدی‌را بپاد شاهی اختیار نمائیم وبسر وجان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم ونفاذ حکم سلطان ممدوح را برخود وبرملت ولشکر واجب ولازم دانیم وهر کس که سلطان ممدوح را بپادشاهی وفرمان روائی قبول نماید ملیان جمیع خوانین که‌حاضر هستیم دشمن ومخالف مال‌وجان وناموس اوباشیم وهرگاه بمال‌وجان وسلطنت‌وعزت پادشاه ممدوح بدنیت وبدخواه باشیم وباظهاراً وباطناً واشارةً و کنایةً ودلالةً مخالفت وخیانت در سلطنت نمائیم بغضب ولعنت‌خدای عزوجل وپیغمبران واصحاب کبار ومهاجر وانصار وامامان دین ومجتهدان شرع متین گرفتار باشیم فقط ایچند کلمه برسبیل اقرارنامچه قلمی گردید تحریر روز ۲۷ بیست‌وهفتم ماه‌شعبان سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصد وپنجاه وهشت هجری وازهمهٔ خوانین که عهدرا موثق داشته مؤکد بایمان نمودند یکتن غلام‌جان نام بن محمداعظم خان عهدنکرده گفت من همراه لشکر انکلیس درهند میروم و ازین سخن او سکس پیر انکلیس رنجیده گفت سرکار ماترانان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده گفت تعجب است ازینکه شهزاده محمد تیمور برادر شما نیز دروقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانه هند شد و کارگذاران دولت هرچند برودنش درقندهار ساعی شدند نپذیرفته راه هند برگرفت و همچنان شاه فتح جنگ برادر دیگر شما ترك سلطنت و حشمت کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی نگفته یك راس اسپ ترکی بدو بخشیده رخصتش نمود بعدافواج انکلیس بنارعهدیکه المرا یا آکلند گورنرجنرل کشور هندبامیرکیر درمیان نهاد آهنك مراجعت(۲) هند کردند چنانچه رقم شده میآید ومقارن ایحال سردار کهندل‌خان که‌باسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان برادران وسردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمرخان وغیره پسران وبرادر زادگانش درحین ورود لشکر انکلیس بقندهار چنانچه ازپیش مرقوم گشت روی امید بآستان عجمد ثن ازتوکرانش بسوی درگاه اعلیحضرت محمد شاه قاجار نهاده واویك لك روپیه بابلوك موضع مروس برایش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر بابکس جای

(۲) مراجعت سردار کهندل خان ازایران در قندهار

نشستن داده‌بود وچند دفعه خواهش آمدن قندهار راازشاه قاجار نموده قصدکرد که درآنجا آمده باسپاه انکلیس مصاف دهد بنا برحفاوت (۱) دیرینهٔ دولت انکلیس که بادولت ایران درمیان بود کامیاب نگشته رخصت مراجعت نیافت تااین هنگام که سپاه انکلیس راه‌هند ومقام خویش برگرفت وباوزیر محمداکبر خان بعدارمنصوب شدن شهزاده شاهپور بحکومت کابل چنانچه بیایدطرح معاهده انداخته ومحبوسین وگروگانان خودرا گرفته عازم هند شدند عباس قلیخان والی شهرکرمان خواست که برطبق مرام سردار کهندل خان رفتار نماید ونیز سردار معزی الیه اجازت مراجعت افغانستانرا از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر خودرا درکرمان فرستاده ازاجازت یافتن معاودتش بافغانستان عباس قلیخان راآگاه‌کرد واواول‌آدم مقررکرد که در منازل فرودگاه سردار کهندل خان از موضع نرماشیر تاسرحد افغانستان وسیستان آزوقهٔ وعلوفه مهیا وآماده‌نمود واسمعیل‌خان سرکرده جازه (۲) سواران ونائب‌الحکومهٔ نرماشیررا نیزامرکرد که صد نفر اشتر علوفه حمل کرده منزل بمنزل باسرداران نقل ومحویل دهند وچند تن کاریزکن نیز باخود بردارند تادرهرجا که محتاج بآب شوند زمین‌راکنده آب برآورند وهم محمد رضاخان حاکم سیستان‌را مکتوب فرستاد که لشکر شاهان باایشان همراه سازد تادرقندهار رسیده متمکن شوند آنگاه مراجعت کنند بعد سردار کهندل خان ازشهربابك راه قندهار برگرفته چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را باسه هزار سوار ملازم رکاب سردار والا تبارساخت واوتاقند هار طریق خدمت وملازمت پیوده از سردار کهندل خان رقم رضا مندی گرفته نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد که حسب‌الامر کارگذاران دولت مرا درقند هار رسانیده برمسند حکومت قندهار قرار گرفتم ولطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان را که بامن همراه وخادم راه‌بود بحفاظت ارك قندهار مأمور داشته ام وعباس قلیخان بجائزهٔ این خدمت‌خنجروکارد مرصع‌بادیگر اشیاءنفیسه برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱) حفاوت یعنی مهربانی وشفقت

(۲) جازه اشتر مهاری

﴿ ذکرمعاهدهٔ انکلیسان بااعلیحضرت امیر دوست محمد خان ﴾

(ومراجعت وزیر محمد اکبر خان‌از تاشقرغان)

ذکرمعاهدهٔ انکلیسان با امیر کبیر

در خلال احوال مذکوره که وزیرمحمد اکبر خان بعزم جهاد در موضع تیزین بامجاهدین شجاعت نهاد اقامه گزیده سردارسلطان‌احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم راه‌راه کبری لشکر انکلیس که ازجانب‌قندهار روبطرف کابل‌نهاده بودند فرستادلازد آکنند بالمرا گورنرجنرل‌کشورهند برعایت خلاص ساختن امراوگروگانان انکلیسان که دردست وزیر محمد اکبرخان‌ودر کابل وبدیع آباد بامان بودند بامیر کبیر طرح معاهده انداخته‌قرار داد که بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستاده او را از محاربه باسپاه انکلیس باز دارد وهم اسیران وگروگانان تبرا که در نزد خود دارد واگذاشته بسرکردگان فوجیکه در افغانستانند سپارد تاسپاه انکلیس ازمملکت افغانستان‌برون شده بامیر کبیروا گذارد بعد امیر کبیر ازهند بکابل مراجعت نموده بکار امارت‌پردازد ویاوزیر مذکور ترك قتال وجدال کرده جانب خلم یعنی تاشقرغان برود تاافواج دولتی از دست برد او ایمن شده از جلال آباد وقندهار جانب کابل راه پیوده تامی برای دولت حاصل نموده پس از توقف اندك زمانی اسیران وگروگانان را باخود گرفته در مملکت هند آیند وافغانستان را بامیر کبیر گذارند وامیر کبیر این قرار داد گورنر جنرال را پذیرفته برای وزیر محمد اکبر خان نوشت ومکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان رسیده چنانچه ازپیش رقم شد راه تاشقرغان‌برگرفت وبسردار سلطان احمد خان نیز بذریعهٔ نامه خبر داد که‌دست از محاربهٔ انکلیسان کشیده سد راه ایشان نشود چنانچه از جانب قندهار وجلال آباد لشکر انکلیس بیاهی داخل کابل شده فتح جنك را بقراریکه مذکور شد بمسند حکومت بر نشانیدند واو از مکتوبیکه گورنر جنرال برطبق قرار داد ومعاهده اش که بامیر کبیر کرده بجنرال بلك فرستاده امرمراجعت سپاه انکلیس را از افغانستان صادر فرمود چنانچه مرقوم گشت خبر یافته از سلطنت استعفاء کرد وعازم هند شد وشهزاده شاه پور برتخت حکومت

جای گزیدهٔ شهزاده حیدر بن شاهزمان را باهزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود که درانجا رفته سدراه وزیر محمد اکبر خان باشد وانگلیسان اسیران و گرو گانان خود را بروفق معاهده وقرار داد گورنر جنرل وامیر کبیر برگرفته روی مراجعت بهند نهادند وشهزاده فتح جنك را بامنسوباش در پنجاب مسکن وجای گیر تعین کردند وآنگاه که انگلیسان در ماه نومبر سنه هزار وهشتصد وچهل ودوی میلادی مطابق ماه رمضان سال هزار ودو صد ونجاه وهشت هجری افغانستان را تخلیه کردند غلام احمد خان وزیر شاه پور بواسطهٔ هوا خواهان امیر کبیر ووزیر محمد اکبر خان که همگنان چند روز پیشتر چنانچه مسطور شد باوی عهد وبیعت کرده بودند جون محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی وخانشیرین خان جوان شیر وقربان علیخان باغ علی مردانی ومیرزا المابوردی خان خوافی ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی وآقا حسین که همه ازقوم قزلباش بودند ازشاه پوروبرنافته خوانین درانی وغیره خوانین فارسی وقزلباش را دیده باخود متفق ساختند وبرای وزیر محمد اکبر خان نامه فرستاده از تاشقرغان طلب کابلش نمودند وپیام دادند که لشکر انگلیس درپنجاب رسیده غنچهٔ آرزوی هواخواهان ازنسیم هوای سعادت انهای امیر کبیر بشکفید میاید که در کابل مراجعت کرده عروس ملك را دربر گرفته خادمان وهواخواهان را گردن افراز افتخار سازند واو چون درنامهٔ ایشان مهر وزیر غلام احمد خان را دید وهم ازبیعت وعهد همگنان باشاه پور واقف بود بتوشتهٔ ایشان اعتماد نکرده راه معاودت جانب کابل پیش نگرفت تاکه چندتن سواره بنزدش فرستاده ازهمهٔ جهات خاطر جمعی برایش دادند آنگاه از تاشقرغان براه بامیان روجانب کابل نهاد وبامعدودی از سواره بدون علوفه وآزوقه راه مراجعت برگرفت ومنزل بمنزل که فرود میکشت صد ودوصد سوار ازمردم درانی وغلجایی وقزلباش وغیره برکابش ملحق میشدتا که نزدیك بامیان رسیده فروکش کرد سوارانیکه همراه شهزاده حیدر بودند باجا واشارهٔ غلام احمد خان وزیر ازورو برنافته بحث رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار گرفتند وشهزاده حیدر ازمشاهدهٔ اینحالت توان اقامت را درخود ندیده ازراه فرار داخل کابل شد وبس ازوصول اوبکابل شاه پور نیز بارادهٔ آنکه در کابل استعداد مقابله را باوزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سرفراز خان و عظیم گل خان وعبدالمجید خان نامان وغیره منسوبان واطفال وزنان خویش راه جلال آباد پیش گرفت ودرمنزل کرکچه که ازراه راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان که درعقب او گماشته بودیوی رسیده مردم جیارخیل غلجائی آن نواحی را بشورش آورده تمام مال ومنال اورا غارت کردند ودورش را فراگرفته ازراه چودن باز داشتند که هرچه وزیر محمد اکبر خان دربارهٔ اوامرکند ازکشتن واسیر کردن بجای آرند اما عظیم گل خان که باشاه پور همراه وهمعنان بود وابستگان خودرا ازین مردم مذکور نزد خود خواسته بیاری ایشان ازمهلکه نجات یافته باشاه پور وارد جلال آباد شدند ومحمد عثمانخان نظام الدوله که هنوز حکومت جلال آباد ودوهزارتن سواره وپیادهٔ سلاحدار داشت نتوانست خود وشاه پور را نگاهداشت چنانچه اونیز بامیان عبدالرحمن خان نامی که ندیمش بود درفرار باشاه پور یارورهمیار گردیده همه ایشان دربشاور رفتند وعبدالعزیز خان قوم جیار خیل غلجائی ازشیوهٔ جوان مردی بامردم قوم خود عیال و اطفال شاه پور را عزت و احترام نموده همه را باعزاز واکرام بجاله نشانیده ازراه آب سالماً در پشاور رسانید وازینروز ببعد اولاد واحفاد احمد شاه که داخل هند شدند دیگر نام وجاهی نیافته همچنان ماندند

ذکر سرگذشت نورا بکامران

ذکر سرگذشت شهزاده کامران حکمران هرات

جون اعلیحضرت محمدشاه قاجار بشهجیکه ازپیش مرقوم گشت ازهرات مراجعت کرد شهزاده کامران آسوده خاطر گشته بکار حکومت و ترمیم شکست وریخت شهر هرات که ازصدمهٔ کاوله باری شاه قاجار درحصارش رخ داده بودپرداخت وهرچند میجر پاتنجر انگلیس را که در آنجا بود ودروقت محاصره ترغیب غله داری واستواری می نمود تکلیف پیرمت کاری خرابهای هرات کرد سرباززده امر شهزاده کامران را بگوش قبول نشنوده علاوه بران روزی شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خانرا عتاب نموده دشنام زیاد ووزیر باشهزاده کامران ازسؤسلوك

او شکایت نامهٔ بکار کنان دولت انکلیس که در قندهار بودند فرستاده خواهش تبدیل اورا نمودند و ایشان تات نامی را درهرات فرستاده مأتجررا طلب قندهار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانهٔ کابلش نمودند وچون انکلیسان بتات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان اورا محکوم خود دانسته باو گفت که هر گاه از ریالهای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبهٔ زمین وعمارت خود نماید حجت گرفته وجه نقد بدو دهد تابزودی خرابیٔ که در آبادانی واراضی او رسیده است مرمت شود ودرینصورت که حجت گرفته شود جبه ودیناری ازوجه دولت تلف وضائع نشود واو بدستوریکه وزیر یار محمدخانش فرمود هر گه حجت مبلغی نزد او میبرد وجه نقد گرفته جای خویش میرود تا که پنج شش لک روپیه از وی بگرفتند وصرف مؤنت ومعیشت خودکردند وآنگاه که شهزاده کامران زمام مهام حکومت را بقبضهٔ اقتدار وزیریار محمد خان سپرده خودش بعیش وعشرت پرداخته اززحمت حکومت باستراحت ملاهی ومباشرت مناهی در ساحت وزیر یار محمد خان بودن تات انکلیس را درهرات باعث اختلال کار خویش ومورث اغوای شهزاده کامران وحدوث فتنه دانسته بهرواسطه ووسیلهٔ که میدانست وتوانست اورا از هرات برون کرده روانهٔ هند ساخت وخوددرپی اصرار کار شهزاده کامران افتاد که اورا ازمیان برداشته مستقلاً ومستبداً بحکومت پردازد واواز تسلط واستیلای وزیریار محمد خان دلتنك گشته در ۱۲۵۶ سال هزار ودوصدوپنجاه وشش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع در کابل حیلهٔ که وزیر یارمحمد خان در باغ کارنه اقامه داشت بقلعهٔ اختیار الدین (۱) در آمده تخته پل را از روی خندق آن برداشته عزم رزم باوزیر یار محمد خان کرد ووزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده نخست طالب صلح گشته نجوخان بارکزائی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جویانه گشت وشهزاده خواهشات اورا قبول نکرده کار بمقاتله کشید ووزیر اطراف قلعه را گرفته شهزاده را در تنگنای محاصره انداخت وبعد ازپنجاه روز برج شرقی قلعه را نقب زده ازصدمهٔ آتش باروت پست ساخت وبورش برده قلعه را مسخر کرد وبسران شهزاده کامران را باسم یرغمال گرفته محبوس کرد وخودش را بهانهٔ اینکه قریهٔ کهسان جایگیرش باشد درانجا روانه نموده مسکن ومقام داد ودر خفیه سردار تاجو خان وداود خان الکوزائی راباغتال شهزاده کامران گماشته ایشان درکهسان رفته اورا در سال مذکورسنه ۱۲۵۶ هزارودوصدوپنجاه وشش مقتول نموده جسدش را نقل داده درروضهٔ باغ واقع جنب شهر هرات مدفون کردند

(۱) قلعهٔ اختیار الدین داخل شهر هرات میباشد وحال موسوم بارك هرات است

الکوزائی هم یك شعبه از شعب درانی میباشد

﴿ ذکر حکمرانی مستقلهٔ وزیر یار محمد خان الکوزائی در هرات ﴾

چون سلطنت پادشاهان طائفهٔ سدوزائی از طوائف عظیمهٔ درانی منقرض ومنقضی گشته بطریقیکه مذکور وسراسر درین جلد سراج التواریخ مسطور شدبآخر رسید در هرات وزیر یار محمد خان مستقل بلامعاند برمسند حکومت نشسته اکثر مردم الکوزائی که باو اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه پستپایه بمناصب ارجند سربلند گشتند ودرسال ۱۲۵۷ هزارودوصدوپنجاه وهفت که موافق بودبزمان شورش وبلوای مردم کابل وکشش وکوشش ایشان دراستیصال سپاه انکلیس وزیر یار محمد خان لشکر بقور فرستاده تاحدود گرزو نیزلی متصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد ودرسال ۱۲۵۸ هزارود وصدوپنجاه وهشت هجری صلح بهتنبیه وتهدید کریم داد خان هزاره که دم ازخود سری میزد نقارهٔ جنك نواخته اورا مطیع ومنقاد ساخت و مالیات دیوانی را ازوی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش برقرار داشت و دربهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده حکمت خانوالی میمنه را کوشمالی داده رسانیدن مالیات انجارا در خزانهٔ هرات برذمه اونهاده پسرش را گروکان باخود درهرات آورده باعزاز واحترام نگاهداشت

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازهند ومتمکن شدنش ﴾

(پرتخت امارت افغانستان)

ذکر مراجعت امیر کبیر از هندوجلوس او برتخت امارت افغانستان

وچون سپاه انکلیس برطبق قرارداد گورنر جنرل ازمملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند برگرفت درماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزارو هشتصدو چهل ودوی

میلادی که اعلیحضرت امیرکبیر وشهزادگان وغیره منسوبانش از دیره دون درکوه منصوری رفته اقامهٔ ییلاق گزیده بود تمامت افسران وصاحب منصبان واعیان انگلیسیه که درکوه مذکور اقامهٔ ییلاق داشتند وازمعاهدهٔ گورنرجنرل باامیرکبیر آگاه بودند ازراه تهنیت نزدامیرکبیر حاضرشده کلاه‌سلامی ازسرر کرفته مبارکباد مرحمتش را بجناب کابل گفته نوید امارت افغانستانش دادند وبعرض رسانیدند که اکنون مخارید که شبرا در کوه میکذارید بافرود کشته رامدیره‌دون وازانجا طریق کلکته می‌سپارید ودرانجا باگورنرجنرل ملاقات ووداع‌فرموده عازم دارالسلطنه کابل میشوید وامیرکبیر فرود کشتن را اختیار کرده انکلیسان فوراً چهل پانجاه محفه حاضر آورده امیرکبیر باشهزادکان وغیره منسوبانش درآنها نشسته از کوه منصوری درشهر دیره دون نزول فرموده پس‌ازسه روز ازانجا روانهٔ کلکته شدوچون وارد کلکته کشت لارد آکلند یالبرا وکورنر جنرل کشور هند ازراه ملاقات نزدامیرکبیرشده بعدازادای مراسم پذیره وتقدیم لوازم مصافحه درمجلس ملاقات کرسی نهاده باهم نشستند وکورنرجنرل زبان کشوده کفت که دولت انکلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بردوام و استوار میخواهد که سالهای درازیلکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد واز دولت برطانیه مفارقت و مبانت نکرده بادیکر دول راه موافقت ومواصلت‌نپماید وامیرکبیر کفتار اورا مسلم داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده بعد هردوتن برخواسته باهم‌وداع کرده چند قدمی کذاشته هنوز ازهم جدانشده بودند که دوجلد تصویر حسینی باپوش کمخواب آورده‌پیش کشیدند وامیرکبیر آنرا بفال نیك شمرده بخورسندی کرفته ببوسید وبرچشم نهاده بعدبملازم خویش داد که بتعظیم نکاه دارد وهمچنین بعدازچند کام برداشتن دیکردوزنجیر پیل حوزه زده‌واسپان یراق طلاء برای‌نشستن وسواری امیرکبیر پیش کشیدند و امیرکبیر از کورنر جنرل جداشده مکتوبی برای عیال واطفالش که اینوقت‌درکرنال بودند فرستاده خبرداد که ایشان ازراه لودهیانه روی مراجعت بکابل‌نهند وخود برپیل نشسته رهسپار مملکت افغانستان شد وچند دسته فوج دولتی جهت محافظت وپاسداری مأمور کشت که تانجاب ملازم رکاب شهریاری بوده ازانجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمهاراجه شیر سنکهه بن مهاراجه رنجیت سنکهه بودوچون واردلودهیانه شد عیال واطفالش نیزازکرنال دررسیده بهم پیوستند وافواج انکلیس که ملازم رکاب‌بودند رخصت حاصل کرده جانب‌کلکته مراجعت کردند وازآنجا امیرکبیرباسرادقات‌حرم محترم وفرزندان‌سعادت‌توام وملازمان محترم وهمدم راه مقصود برکرفته ازشیر سنکهه بن‌مهاراجه رنجیت سنکهه در دل تشویش‌همی داشت که مبادا بکینهٔ دیرینهٔ که ازسبب کشته شدن هری سنکهه وغیره دشمنی‌ها ولشکر کشیها در دل دارد سرراه کرفته آسیبی‌رساند اما مها راجه شیر سنکهه از جوان مردی که داشت بارعایای متعلقه‌اش از روزیکه امیر کبیرپانجاب کذاشت تفقد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که پانهاد اراضی‌متعلقه مها راجهٔ مذکورشد جمیع مایحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کیسه های زر سرخ وسیم سفید مسکوك ومأکول ومشروب وحلویات‌وشربتیات برسم ماحضر خوان پادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیروشهزادکان واعیان رکاب وافسروسپاهی منزل بمنزل موجود وآماده همی نمود ودر هر منزل از وفور مأکولات وحلویات بوقت کوچیدن زمین‌میریختند ومردم تماشائیان بمن وسیر اززمین برداشته می‌بردند و آنکاه که بیك منزلی لاهور نزول فرمود خود مهاراجه شیرسنکهه بامعدودی از سواره وپیاده که دور از بهناك شدن امیر کبیر بود بپذیره برخواسته بانحف وهدایای شایسته ازراه استقبال داخل منزل کاه امیر کبیر شد ومراسم پذیره بجای آورده تحف وهدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت وشب را باامیرکبیر بروزرسانیده بامدادان باهم روانهٔ لاهور شدند وبنزدیك شهر لاهور افواج سواره وپیادهٔ نظام که با اتواب وزنبورك‌خانه وموزیکان وباجه نوازان بامر شیر سنکهه جهت تبریك مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند موزیك چیان وباجه نوازان بمجرد ورود وایستادن کاه ایشان ساز سلامی نواخته سر بیرق‌ها فرود کرده بعدشلك توپ وتفنك‌شادمانی نموده باعزاز واکرام هرچه تمامتر بشهر لاهورش فرود آوردند ودر منزلکاه پادشاهی که بکمال لطافت وصفائی برای امیر کبیرآراسته بودند جای دادند وجمیع اشیای خوردنی وپوشیدنی واسباب‌خواب

ازقبیل خیمه های ماهوتی وزردوزی وچپرکت هاوکرسیهای پایه‌طلا، وتقره مهیاو آماده کرده بودند که درهیچ چیز تکلیف خواستن برای آن مهمان عزیز وتعلقاتش نبود وتا بیست روز امیر کبیر را بعزت هرچه تمامتر درلاهور نگاه داشته هرشام (۱) تحفه وهرشام هدیه پیش میکشیدند وهرشب یازده صد روپیهٔ نانک شاهی بنام صدقه ودفع رنج وتعب در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بفقراء وایتام میدادند ودر هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع مسلح از سواره وپیادهٔ سپاه خویش را که در لاهور ونواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت سپاهیانرا بالبسهٔ زرباف ودیبا وافسرانرا بکمر های مرصع بجواهر ثمینه وحمایل‌های مکلل بدرهای یتیمه آراسته پرداخت وهمه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگهه بالباس رسمی که داب ملوك بزرك بود نزد امیر کبیر شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود وامیر کبیر باشهزادگان وخادمان خاص خویش راه میدان مشق سپاه وعرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنگهه برسم جنیبت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته در حوزه که بزیر پیلی نهاده حاضر آورده بودند برنشانیده خود نیز پهلوی امیر کبیر نشست وهمچنین هردوتن از شهزادگان در یك حوزهٔ از پیلان حاضره برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند وتمامت سپاه بقانون دلخواه که رسم سلامی گرفتن برای صاحبان تاج وگاه است موزیك نواخته شلك توپ وتفنك شادیانه کردند وایزدوزرا امیر کبیر ازیکساعتی نصف النهار تانماز خفتن بیرون ازینکه نمازهای چارگانهٔ ظهر وعصر ومغرب وعشارا ازحوزه فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر یسان‌یی لشکر بسر برده ترتیب وآرایش سپاه شیر سنگهه را تحسین فرموده بعدهر کدام بمنزل ومقام خویش برگشتند ودرروز وداع شیرسنگهه باعزاز واکرامیکه نسبت بامیر کبیر کرده‌بود اکتفاء نکرده چهار زنجیر پیل باحوز های طلا، وحوزهٔ خاصهٔ مهاراجه رنجیت سنگهه پدرش‌را باخیمه های بسیار که درخور مکنت شاهان باوقار بود بادولك روپیه نقد بامیر کبیر وشش دست لباس سراپااز کمخواب واربهٔ نسج کشمیر وغیره اقشهٔ نفیسه باعقده‌های مروارید وخلخالها ودست برنجنهای مرصع وحمایلهای زرسرخ مسکوك وانگشترهای زرین نگین‌الماس وفیروزج ولعل وآویزهای مرصع وگوشوارهای یاقوت وزمرد بهریکازبانوان حرم محترم وشهزادگان جلالت توام بذل وایثار نمود وملازمین رکاب حق خدمهٔ انسان وخاك روبندهٔ سرای وباب‌را بقهره نگذاشته ازعطا کامیاب ساخت وهمه‌عطایای‌او ازنخاه الی‌شصت تك روپیه بحساب آمد وامیر کبیر شیرسنگهه را وداع کرده ازلاهور راه کابل برگرفت وجاده پیمای منزل مقصود شد

(ذکر آهنك فتنه کردن نواب محمد زمانخان)

و سردار سلطان احمد خان

پس از رفتن سپاه انگلیس وشاه پور در هند وانجام و اختتام یافتن سلطنت خاندان اعلیحضرت احمد شاه سدوزائی وبیصاحب وحامی ماندن چندروزهٔ مملکت افغانستان درخلال راه‌مراجعت پیمودن اعلیحضرت امیر کبیر ازهند جانب کابل وتوقفاتش درعرض راه هرهیری سرداری وهردری درباری شده ازانجمله نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر چون ازخواتین فتنه‌جوی مفسده جوی‌را برغم وزیر محمد اکبر خان باخود یارساخته ازراه‌طلب ریاست بمنازعت برخواستند وازمردم ناعاقبت اندیش انجمنی بدورخویش آراسته برای شورش برپای ساختند ووزیر محمد اکبر خان ازروی فرزانه کی وتدبیر آبی جهت خاموش ساختن آتش‌فتنه بروی کار آورده سردار سلطان احمد خانرا درخفا نزدخود خواسته باوی‌عهد بریسته قرارداد وگفت که‌چون شما دردفع خصم بیرونی بامن یار ودرهر کار مدد کار بوده تردداد مردانه نموده‌اید البته حق مشارکتی درامور ریاست مملکت دارید وآن مشروط وموقوف بورود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصهٔ ازولایات‌را بشما تفویض نموده خورسند سازد زیرا که‌پادشاه وصاحب مملکت اوست ومصدق ومظهر خدمت‌شما من که‌درباب حصه‌وحق‌شما بهی غایم و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرائط وزیر محمد اکبر خانرا پذیرفته از دیگران کناره جسته دیگر چیزی نگفته ساکت گشت وهمچنین پس‌ازوی نواب‌محمدزمانخانرا نیز بواسطهٔ سردار محمدعثمانخان دیده بگفتن

(۱) بامخالف بامداد

ذکر فتنه جوئی نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان

اینکه جلال آباد ازوی باشد خورسندش ساخت وازفتنه جوئی بازش داشته بگفتار بنواخت ودیگران ازمشاهدهٔ ساکت شدن آن دوتن ترک فتنه کرده بوزیر محمد اکبرخان گرائیدند و آرزو دردل مخفی داشته بجز خاموشی چارهٔ دیگر ندیدند ومقارن باتحال سردار محمد افضل خان وسردار غلام حیدرخان وسردار شیرعلیخان وسردار محمد اکرم خان کهامیر کبیر ازعرض واتماس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه انگیختن نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمدخان ازعرض راه بجانبری روانهٔ کابل نموده بود از کرد راه دررسیده فتنه جویان را از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه بشرح رفت آرمیده دیدند ووزیر محمد اکبرخان ازشورش مفسده خویان ورسیدن برادرانش مطمئن خاطر گشته بعزم استقبال پدرنیکو سیرش از کابل رهسپار جلال آبادشده نواب محمدزمانخانرا جهت تسکین خاطرش ازقراریکه بالا نهاده بود بانتظام مهام کابل گذاشته خود وارد جلال آباد گشت ودرین ایام امیر کبیر کهازلاهور راه افتاده روبکابل نهاده بود درشاه دره که مدفن جهانگیر وایتوقت مسکن وجایگیر سردار سلطان محمد خان بود نزول اجلال فرموده وی از مهر و حفاوت و شفقت برادری مقدمش را گرامی داشته نیک نوازش نمود و رنجشیکه ازپیش درخاطر جائین بود بکلی ازآینهٔ ضمیر طرفین بزدود چنانچه ازخرمی وشادمانی امیر کبیر دوتن ازدختران ودوتن ازنواد گان خودرا که یکی ازسردار محمد اکرم خان ودیگری ازوزیر محمد اکبر خان بودند بسردار یحیی خان وسردار خواجه محمدخان وغلام محی الدینخان ودلاور خان معروف بدلوخان پسران سردار سلطان محمد خان نامزد زناشوئی فرموده وسه تن ازدختران اورا بسردار غلام حیدرخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمدحسین خان پسران خویش عقد مزاوجت درپیش نهاد وسردار سلطان محمدخان تحفه وهدیهٔ شایان بامیر کبیر وهریك سرداران ویژه نشینان حجلهٔ عفت توامان داده بعد ازهمدیگر وداع کرده امیر کبیر وارد پشاور شد ودر آنجا تاب محرقه عارض حالش گردیده بیست روز از راه پیمودنش باز داشت تااز لطف شافی حقیقی صحت یافته رهسپار منزل مقصود گشت وسران وسرداران کابل وجلال آباد را باوزیر محمد اکبر خان وهمه خدمتگاران وهوا خواهانش ازحرکتش بجانب جلال آباد مژده وآگاهی داده بهریك نامهٔ جداگانه فرستاد چنانچه وزیر محمد اکبر خان ونواب محمد زمانخان ونواب عبدالجبار خان وغیره اعیان ملوانف درانی وغلجائی ومردان فرقهٔ جلیلهٔ محمدزائی وعزیزلباش وکابل وغیرهانحف وهدایای شایان ازکابل وجلال آباد وغیره مواضع طریق پذیره برگرفته ازشهر جلال آباد نادرهٔ خیبر یکفرسخی دیگر جاده پیمای استقبال خدیو فرخنده اقبال بودند کهامیر کبیر درمنزل لوارك واقع درهٔ خیبر برتو وصول افکنده فروکش فرمود واستقبالیان دسته دسته یکی ازدیگر سبقت جسته بی هم درك سعادت رکاب بوسی نموده هریك تحفه وهدیهٔ خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهانه گردید وهمچنان ازمنزل مذکور تاجلال آباد چه درین راه وچه درفرود گاه استقبالیان شرف دست بوس وعز ملاقات حاصل کرده همگنان باامیر کبیر همعنان داخل جلال آباد شدند ومردم شهر واطراف جلال آباد ازاقاصی وادانی وجه نقد وکاوو گوسفند برسم شکرانه واسم صدقهٔ حاضر آورده همه بذل فقراء وصرف مساکین وایتام شد ودرجلال آباد چندی درنك کرده بعدازرفع خستگی وبذل خیرات وصدقات ونوازش ودلجوئی مردم آنجا روانهٔ کابل گشت ومردم کابل ازشهر تا کتل پك لنگه مسافت دوکروه صف زده صغیر وکبیر بپا ایستاده مراسم استقبال راآماده بودند که امیر کبیر دررسیده ازدیدار مهر مثالش دیدهای رمددیدهٔ هوا خواهان وخادمان وعامهٔ مردم کابل رانور وسینه های هجران رسیده اخلاص کیشان را سرور پرسرور افزوده همگنان الحمد گویان وشکر گنان لب بدعاوثنا گشوده بکمال شادمانی باهم داخل کابل شدند وهفت شبانه روز جشن خرمی برپاگشته شب بچراغان وروز بالحان غزل خوانان وخوش نوایان وعشرت ومسرت بسر رفت تمت بالخیر والعافیه —

نحمده الله علی حسن توفیقه ونشکره تعالی بوصول تائیده که چین توجه پادشاه ترقی خواه معارف آگاه یعنی اعلیحضرت سراج الملة والدین جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بروقائع سلطنت پادشاهان سدوزائی باختتام رسید واز آغاز تانجام از مطالعهٔ ساطعهٔ اعلیحضرت ذی درایت شرف گذارش یافته کیفیت قبولیت پوشید وچنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارك اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که گویا مؤلف این کتاب ومؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعلیحضرت ایشانست نه مأمور هیچمدان زیرا که بموجب امر

جلیل القدر پس از تحریر بندهٔ ثنا گستر فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرءوف خان مدرس مدرسهٔ شاهی و مالیحضرت ستوده خصلت میرزا عبداللطیف خان منشی حضور اعلیحضرت ظل الهی که هردوتن تحریح را از سقیم و علیل را از سلیم نیک میدانند و درین امثال ورجال ازفحول علمای افغانستان و سر آمد منشیانند ازنظر دقت گذرانیده دستخط ومهر محت دراخیر هرجزو کرده ونهاده پس ازملاحظهٔ خاص اعلیحضرت اقدس شهریاری باوجود کثرت کرفتاری درامور مهمهٔ سلطنت و جهانداری گذارش یافته ورق ورق وجزو جزو بخط آفتاب نمط حک و اصلاح پذیرفته بجناب رفته است

بهرحال از صاحبان دانش ومطالعه کنندکان باعقل وبینش ملتمس آنست کهاز خلل
کلمات وزلل عبارات این کتاب چشم عیب کیری پوشیده محرر حقیر را
معذور ومغفور دارند زیرا که بدون املای عالمانه وانشای
منشیانه خالی ازقواعد ترصیع وتسجیع وعاری ازلغات
وقوانین معانی وبیان بدیع وغیره نکارش یافته
که عوام مغتنم وخواص خورده نگیرند

فقط تحریر یوم سه شنبه ۲۹
جمادی الاول
سنه ۱۳۳۱

﴿ حسب الامر جليل القدر ﴾

﴿ اعليحضرت سراج الملة والدين ﴾

﴿ بادشاه باعدل ودين ﴾

﴿ جلد دوم ﴾

﴿ كتاب مستطاب سراج التواريخ ﴾

﴿ كه بتوجه ذات اقدس همايونى شان ﴾

﴿ تسويد وقائع گرديده بود ﴾

﴿ در مطبعهٔ حروفى دار السلطنة كابل طبع گرديد ﴾

سنه ١٣٣١

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

نحمدك اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء ونصلی علی حبیبك خیر الوری سیدنا محمد المصطفی وعلی آله الاطهار النجباء الشرفاء واصحابه الابرار الاتقیاء الازکیاء (اما بعد)

چون بمعاونت خداوند جهانند واعانت و معاضدت شهریار پرومند اعنی امیر ابن الامیر ابن الامیر سرکار عدالت گزین اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان دام دولته از ترقیم سوانح سلاطین طائفهٔ شریفهٔ سدوزائی و تحریر جلد اول سراج التواریخ نگارندهٔ حقیر فیض محمد کاتب را فراغ حاصل شد بتألیف و تسطیر جلد دوم پرداخته وقائع فرمان روایان طائفهٔ جلیلهٔ محمدزائی شعبهٔ بارکزائی را ازبدو سلطنت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان تا ابتدای سلطنت اعلحضرت ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان درین جلد می نگارد ودر نوشتن توفیق از خداوند ولطف ومرحمت قبول از اعلیحضرت بادشاه ممدوح که بانی این کتاب است خواسته خویش را مورد احسان می پندارد

﴿ ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی شعبهٔ بارکزائی ﴾

ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی

سرایندهٔ فرقه ومصدر این ذریه محمد خان بن عمر خان است وبدینمعنی منسوب بمحمد زائی اند و عمر خان والد آنجناب بن خضر خان بن اسمعیل بن نیك بن دارو بن سیفل بن نورالدین بن بارك است وازینجا منسوب ببارکزائی اند واوبن سلیمان معروف بزیرك بن عیسی بن درزر بن ابدال است که نسبت بدو تمام اقوام درانی قبل از سلطنت اعلیحضرت احمد شاه معروف بابدالی بوده ازتغیراو چنانچه در تضاعیف واقعاتش مذکور گشت موسوم بدرانی شده اند وابدال بن ترین بن شرخبون المسمی بشرف الدین بن سره بن بن قیس عبدالرشید ملقب به بتانست وفرائر ازوی را چون علی اختلاف الروایات تابحضرت آدم علیه السلام نامینام درکتاب مخزن افغانی ذکر کرده اند درینجا مرقوم نگشت زیرا که این کتاب گنجینهٔ وقائع سلطنت است نه مجمع انساب ملت خلاصه محمد خان را که رأس سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائیست چهار فرزند بازمانده که حاجی خدایداد خان واختیار خان وگنگی خان ومزار خان باشند واختیار خان ازیك فرزند مخلف گشت محمد یعقوب خان نام واوینزیك خلف گذاشت موسوم بمحمد سرور خان وازو نیزیك فرزند بازماند حاجی محمد یوسف خان نام بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او حاجی محمد یوسف خان را ابن یارو بن محمد مذکور الصدر رقم کرده است باجمله ازحاجی محمد یوسف خان دو پسر بازماندند حاجی جمال خان وزبیر خان واین حاجی جمال خان یکی از چهارده تن سرداران طوائف درانی بود که نزد نادر شاه افشار پایهٔ برتری ورتبهٔ سروری داشتند واول کسی که احمد شاه را بپادشاهی برداشته اطاعت وبیعت کرد او بود ودیگران بپیروی او که نظر بکثرت قوم ومکنت ازهمه برتری داشت پذیرای سلطنت احمد شاه شدند واحمد شاهش بجزای این احسان اوراخطاب سرداری داد وچون بطواف بیت الله مشرف گشته بود معروف بحاجی جمال خان شده باسم سرداری بدنگشت ودرسال هزار ویکصد و هشتاد و چهار هجری ایام عمرش بسری گردیده بسن هشتاد و شش سالگی بدرود جهان فانی کرد و ازوی چهار فرزند باز ماند که هریك حاجی (۱) عبدالحبیب خان مشهور بسخی که درسخاوت یگانهٔ زمانهٔ خویش وسالك مسلك اهل عرفان نیز بود (۲) و حاجی درویش خان که این دو برادر یکصدف را گوهرند وبرادر اعیانی یکدیگر (۳) وسردار رحیمداد خان (٤) و سردار پاینده خان که این دو گوهر یك درج واختریك برجند و سردار پاینده خان بسن هشت سالگی ازپدر بازمانده درحجر تربیت سردار رحیمداد خان برادر بزرگش قرار گرفت وچون قدم بمرحلهٔ شانزده سالگی نهاد بخواهش واتماس قومش چنانچه درجلد اول بشرح رفت بخطاب سرداری ازحضور تیمورشاه سرافراز گشته بعد ازچندی بواسطهٔ خدمات شایسته لقب سرفراز خانی یافت ودر سال ۱۲۰۷ هزار و دو صد وهفت امیر دوست محمد خان را خداوند بیامرزد

بوی عطا کرده درسال۱۲۱٤هزارو دوویست وچهارده هجری درقندهار بامیر اسلان خان جوانشیروغیره چند تن چنانچه درجلداول مذکور گشت بعمرسی وهشت سالگی ازدست شاه زمان کشته گشته بیست ویك فرزندازوی بازماند واز آنجمله اسلام خان درزمان حیات پدرش بسن دوازده سالگی فوت شده دیگران بقرار جدول هذا حکومت وزیست

	نام هریك سرداران	تاریخ تولد	مدت عمر	مدت حکومت	تاریخ وفات	مواضع مدفن هریك ایشان
۱	وزیر فتح خان	محرم سنه ۱۱۹۲	٤۲سال		۱۲۳٤	مزار علی لالای غزنین
۲	نواب اسدخان	ربیع الثانی سنه ۱۱۹۲				
۳	نائب تیمور قلیخان	سنه ۱۱۹۵	٤۳سال		محرم سنه ۱۲۳۸	مزار مهتر لمك لقمان
٤	نواب عبد الجبار خان	سنه ۱۱۹۷	۷۳سال		سنه ۱۲۷۰	مزار عاشقان وعارفانکابل
٥	سردار محمد عظیم خان	سنه ۱۲۰۰	۳۸سال	٤ سال	سنه ۱۲۳۸	جنب مزار عاشقان وعارفانکابل
٦	سردار پردل خان	سنه ۱۲۰۰	٤٥سال	۳ سال	یوم شنبه سلخ ذیقعده سنه ۱۲٤٥	مزار حضرت بی صاحب قندهار
۷	نواب عبد الصمد خان	سنه ۱۲۰۰	٤٤سال		سنه ۱۲٤٤	کنده‌ك واقع عرض راه کابل وجلال آباد
۸	سردار عطا محمد خان	سنه ۱۲۰۰	۳۹سال	یك سال وچند ماه	سنه ۱۲۳۹	مزار شیخ حبیب صاحب پشاور
۹	سردار شیردل خان	سنه ۱۲۰۱	٤۱	۸ سال	روز جمعه ۲٥ محرم سنه ۱۲٤۲	مزار حضرت بی صاحب قندهار
۱۰	سردار یار محمد خان	سنه ۱۲۰٥	۳۹سال	٤ سال	سنه ۱۲٤٤	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	امیر دوست محمد خان	روز جمعه ۸ جمادی الاول سنه ۱۲۰۷	۷۲ سال وهفت ماه و۲۲ روز	دفعه ٤ سال دفعه ۲۱ سال مجموع ۳٥	روز سه شنبه ۲۱ ذی حجه سنه ۱۲۷۹	مزار خواجه عبد الله انصاری هرات
۱۲	سردار کهندل خان	سنه ۱۲۰۸	٦۳سال	۲٦ سال	سه شنبه ۷ ذی الحجه سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت بی صاحب قندهار
۱۳	سردار امیر محمد خان	سنه ۱۲۰۹	٤۲سال		سنه ۱۲٥۰	جنب غرب شمالی مزار عاشقان وعارفان
۱٤	سردار طره باز خان	صفر المظفر سنه ۱۲۱۰				مزار مهتر لمك لقمان
۱٥	سردار سلطان محمد خان	ربیع الاول سنه ۱۲۱۰	٦۸سال	٥ سال	پنج شنبه ۱۸ ربیع الثانی سنه ۱۲۷۸	بوزشیاه سنك درتپه مرنجان
۱٦	سردار رحدل خان	سنه ۱۲۱۱	٦٤سال	۲ ماه	رجب سنه ۱۲۷٥	وادی السلام نجف اشرف
۱۷	سردار سعید محمد خان	سنه ۱۲۱۲	٦٥سال		سنه ۱۲۷۷	مزار حضرت بی صاحب قندهار
۱۸	سردار مهر دل خان	محرم سنه ۱۲۱۲	٥۹سال		جمعه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت بی صاحب
۱۹	سردار جمعه خان	ماه ذیقعده سنه ۱۲۱٤	۷٤سال		سنه ۱۲۸۸	مزار خواجه حسن میمندی
۲۰	سردار بر محمد خان	ذی حجه سنه ۱۲۱٤	٦٤سال		ربیع الاول سنه ۱۲۸۸	جانب جنوب قلعهٔ ملافیروز کابل

وزندکی کردند وروزبسر بردند واز جمله امیر دوست محمدخان که در روز هشتم ماه جمادی‌الاول سال۱۲۰۷هزارو دوصدوهفت هجری ولادت باسعادتش واقع گردیده‌درسال۱۲۵٤هزارودوصد ونجاه چهارهجری چنانچه درجلد اول بتضاعیف واقعات سال‌مذکور رقم گشت بعمر چهل وهفت سالگی رونق افزای تخت امارت افغانستان شده‌از استیلای‌دولت انگلیس‌بفراریکه در جلد مزبور مسطور گردید بکشور هند رفته در اواخر سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدونجاه وهشت‌هجری‌واردکابل گردیده دوباره جالس سریر امارت شد

ذکرجلوس امیر کبیر بر تخت امارت

﴿ ذکر جلوس امیر کبیر برتخت امارت افغانستان ﴾

پس ازجشن وچراغان هفت شبانه روزکه برای شادیانه وصول‌اعلیحضرت امیر کبیر در کابل آراسته‌شده‌بپای رفت بزم دیگرترتیب‌یافته بساعت‌فرخنده وشهامت‌برازنده دراوایل سال۱۲۵۹هزار ودویست ونجاه ونه هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤۳هزار وهشتصدوچهل‌وسه میلادی‌راریکهٔ امارت‌افغانستان جلوس‌فرموده‌ازنوزیندهٔ تخت‌سلطنت ورواج دهندهٔ احکام شریعت حقی مرتبت‌گردیده سکهٔ درهم ودینار را بدین بیت مسجع ومروج فرمود

بزد زفضل‌و عنایات خالق اکبر امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

وانگاه که امر جلوس بپای رفته کار امارت رونق گرفت بزرگان ملت واعیان مملکت از افغان وهزاره وقزلباش وترک وتاجیک بانحف وهدایای شایان از راه اطاعت پیش آمده هریك بسر کردگی قومش سرافرازی یافته مخلع وشادمان رخصت مراجعت اوطان خویش همی شدند وغبار کدورتیکه از بدخواهان در آئینهٔ ضمیرامیر کبیر جای گرفته وخاطر اقدسش از ایشان آزرده بود همه را عفو فرموده مکافات کردار شان را حواله بقادر سبحان نمود وسینهٔ بی کینه‌اش را از انتقام گرفتن بآب عفو پاك ساخت الا امین الله خان لهو کردی که طریق لهو کردی وراه لعب نوردی پیشه‌اش بود وگاهی بایکی یارشده غبار فتنه می‌بخت وهنگامی مدد کار دیگری گشته خاك نفاق برسر اهل صلاح ووفاق میریخت بهرهٔ عفو نیافته محبوس عمری شد واز مرض لقوه در زندان بدرود جهان کرد دیگر هیچ یك کرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی نشد

وقائع سنه ۱۲۵۹هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد ونجاه ونه هجری ﴾

درسال اول جلوس امیر کبیر را خیال تسخیر باجاوردامن کبیر ضمیر شده سردار محمد افضل خان ووزیر محمد اکبر خان پسران خویش را بالشکری از سواره وپیاده طوایف درانی وغلجائی و کوهستانی وقزلباش وغیره وچند ضرب توپ قاطری جانب باجاور گماشت ومردم آنجا بمدافعه برخواسته قتال وجدال سخت روی داده بسیار کس از جانبین کشته کشته در پایان کار لشکر هردوتن سردار از سختی جیال وچستی ابطال رجال آنجا از کار زارباز‌مانده بی‌نیل مرام جانب کابل باز گشتند

ذکر تسخیر با میسان وهزاره‌جات

﴿ ذکر تسخیر بامیان وهزاره‌جات بهسود ﴾

(ودای زنگی ودای کندی تاسرحد هرات)

پس از رسیدن سرداران‌مأمورهٔ باجاور امیر کبیر ازاطاعت نکردن وراه مقابله پیمودن افغانان آن کوهستان هیچ در دل جای نداده عزم تسخیر بامیان وهزاره جات نمود وسردار محمد افضل خان ووزیر محمد اکبر خان را جهت رفع خستگی امر استراحت فرموده سردار محمد اکرم خان پسر دیگر خود را مأمور هزاره جات که در هنگام اختلال احوال شاه فتح جنك وشاه پورواستیلای‌سپاه انگلیس سرازقیداطاعت کشیده مرحله پیمای‌بطالت شده طریق خود سری گرفته بودند فرمود ولشکری بخت رایت وی قرار داد واو از کابل رو بهزاره جات نهاده باندك زمان هزارهٔ بهسود ودای زنگی ودای کندی ومردم بامیانرا تاسرحد هرات وترکستان مطیع‌ومنقاد ساخته تحف وهدایای بسیار از روغن وکلیم وبرك واسپ و کاو و گوسفند باتقد وجنس مالیات گرفته وحصول نموده گران بار بکابل مراجعت کرد وهمه را تقدیم حضور اعلیحضرت امیر کبیر نموده سعادت رضامندی حاصل کرده مشمول الطاف شاهانه وعواطف پدرانه گشت

ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان در امر حکومت

﴿ ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان در امر حکومت ﴾

(وبیرون شدنش از کابل)

ودر خلال احوال مذکوره سردار سلطان احمد خان که هوای سروری درسر وتمنای حکم روائی در دل داشت از پیمان وزیر محمد اکبر خان که بالا و در میان نهاده چنانچه از پیش رقم گشت وعدهٔ شراکت در حکومت مملکت داده بود سرپیچید وافریکه اعلیحضرت امیر کبیر برایش مقرر ومشخص فرمود فرود نیاورده باز جادهٔ قناعت بیرون گذاشت وغافل ازینکه دهدرویش در کلیبی بخسبند ودو امیر شرعاً وعرفاً وعقلاً در اقلیمی نگنجند زبان گفتار گشوده باهریکانه و آشنا اظهار مافی الضمیر خویش همی نمود وامیر کبیر از ادعاوگفتاراو آگاه گردیده هرچند نصیحت واندرزش نمود که زبان ازینگونه گفتار بربسته خاموش نشیند او نپذیرفته بخیال بیرون شدن از کشوریکه درحوزهٔ تصرف امیر کبیر بود از کابل باهل وعیال بیرون شده سه کروه طرف غربی شهر منزل نموده جهت تهیهٔ اسباب سفر درنگ کرد وامیر کبیر فرزندان ارجمندان خود سردار شیر علیخان وسردار محمد امین خان را که خواهر اعیانی ایشان در عقد مزاوجت سردار سلطان احمد خان بود از راه نصیحت فرستاد که خواهر خود ها را دیده بواسطهٔ او سردار سلطان احمد خان را از ارادهٔ اش باز دارند اما او قبول نکرده در قندهار نزد سردار کهندل خان رفت واو بپاس آنکه برادرزاده اش بودمقدم اورا گرامی داشته بعزت واحترام نگاهداشته در هیچ چیز نسبت بدو مضائقه نکرد تا که او را مشفق ومهربان خویش وصاحب مکنت واقتدار پیش دیده نزدش زبان تظلم اظهار حال خود نموده التماس کرد که در حشمت واستطاعت از برادرت امیر دوست محمد خان جنان برتری داری که امارت را سزاواری اگر لشکری بامن جانب کابل بکماری هر آینه عروس ملك را در کنار خویش آری واگراودست یابد تا قندهار را متصرف نشود هرگز روی برخاش برنتابد وسردار کهندل خان بگفتار او تصمیم عزم تسخیر کابل کرد

ذکر لشکر کاشتن سردار کهندل خان جانب کابل

﴿ ذکر لشکر کاشتن سردار کهندل خان جانب کابل ﴾

(وصلح کردن برادرانش بایسران امیر کبیر)

چون سردار کهندل خان بتحریض وترغیب سردار سلطان احمد خان سامان سفرساز کرد چهارپنج هزار سوار گزیده باسردار مهردل خان وسردار رحمدل خان وسردار سلطان احمد خان جانب کابل کسیل نمود وازین سوی امیر کبیر خبر یافته فرمان کرد که سردار غلام حیدر خان ازغزنین ووزیر محمد اکبر خان ازکابل باسواره وپیاده تخواه خوار مردم درانی وغلجائی وغیره بدون آنکه فراهم شوند از پی هم راه مدافعه بر گرفته سپاه قندهار را که عازم کابل شده است بازدارند ناوارد کابل نشود وفتنهٔ حادث نگردد چنانچه هردو برادر از کابل و غزنین بسرعت تمام وپی هم رهسپار شدند ودرمنزل سرچشمهٔ مقر رسیده مقرر جستند وازالسوی سرداران قندهار نیز راه نزدیك کرده در مقابل ایشان خیمه زدند وچند روز چنین بعزم مقاتله بسر برده آخرالامر پی آنکه بستیزند قندهاریان راه صلح پیش گرفته هرچند سردار سلطان احمد خان ایشانرا از صلح مانع شد و دلالت برمحاربت کرد قبول نموده ترك مجادله کردند وباسردار غلام حیدر خان ووزیر محمد اکبر خان قرار دادند که ایشان و سردار کهندل خان بحکومت قندهار ومضافات آن قناعت ورزیده بپیرامون امر دیگر نگردند وامیر کبیر نیز مزاحم ایشان نشوند بعد هریك جانب مقام خویش راه مراجعت بر گرفته سردار سلطان احمد خان بی نیل مقصود باسردار رحمدلخان درقندهار رفت وسردار مهردلخان از طریق عذرتقصیر ورفع کدورت خاطر امیر کبیر باسردار غلام حیدرخان ووزیر محمد اکبر خان در کابل آمده بشفاعت ایشان شرف بار حاصل کرد وعفو تقصیر خویش وبرادرانش را خواسته بعرض رسانید که باعث این جسارت سردار سلطان احمد خان شده باغوای او آینهٔ ضمیر منیر اعلیحضرت امیر کبیر ازین حرکت ما مالال پذیر گشت والا مارا راهی بیرون از طریق اطاعت چودن دیگر امری پیشنهاد خاطر هر گزنبوده ونیست چنانچه سرتسلیم فرود کرده بعزم تلثیم (۱) پایهٔ سریر سلطنت رو بسدهٔ عالیه نهاده فیضیاب حضور شدم وامیر کبیر عذر

(۱) تلثیم بوسیدن

اورا پذیرفته خس وخاشاك کدورت‌را ازمکمن ضمیر خویش‌رفته جبینش‌را بوسه‌داده بتسلیات برادرانه وتفقدات شاهانه خاطرش راتسکین فرمود ونوازش نیکو نموده‌بانامهٔ‌لطف ومرحمت رخصت‌مراجعت فندهارش‌داد‌بعدهریك ازشهزادگان‌رابحکومت ولایتی‌ازمملکت‌سرافرازی داده سردار محمدافضل‌خانرا درزرمت‌وکنوازوسردار محمداعظم خانرا باسردار شیر علیخان اول بالشکر جهت استیصال مردم علاقهٔ کرم مأمور فرموده پس ازمطیع ومنقاد شدن مردم مذکور سردار شیرعلیخان بحکومت علاقهٔ منبوره سرافراز گشت وسردار محمد اکبر خان بحکومت هزاره‌جات دای زنگی ودای کندی وبهسود مفتخر گردید وسردار محمد اعظم‌خان بحکومت لهو گرد مأمورشد وغزنین را بسردار غلام حیدر خان و کوهستان کابل را بسردار محمد امین خان تفویض فرمود وجلال آباد ولقمانرا بوزیر محمد اکبر خان مرحمت نموده مالیات هر موضع را جایگیر هر شهزادهٔ که بحکومت آن مقرر گشت قرار داد ووزیر محمد اکبر خان ازنزد خود درجلال آباد ولقمان چندتن حاکم گماشت وخود ترك ملازمت حضور پدروالا گهرش‌نمود مگرباغیکه تاکنون برقرار وازدست‌کاری اعلیحضرت سراج‌الملةوالدین آرایش وتزئین زیاد یافته‌است که انشاءالله تعالی درجلد سوانح عمری اعلیحضرتش مرقوم خواهدشد برای فشلاق گزیی ایام زمستان احداث فرموده درهمهٔ خیاباتهایش درخت نارنج‌وغیره‌که شایان زیب وزینت باغ‌است غرس‌نمود خلاصه هریکی ازشهزاده‌ها بمحل حکومتش رفته بکار وبار خویش پرداخت آنگاه اعلیحضرت امیر کبیر بترتیب سپاه نظام کرده دوفوج پیادهٔ هشتصدی بنام وزیر محمد اکبر خان ویکفوج پیادهٔ هشتصدی باسم سردار شیرعلیخان وهمچنین بنام سردار محمدامین‌خان وسردارمحمد شریف خان که مجموع پنج‌فوج پیاده یعنی پنج کندك شود منظم ومرتب ساخته تخواه ایشانرا بالای جایگیرات شهزادگان گذاشت که هریك مواجب فوج متعلقه خویش را ادانماید

﴿ وقائع سال هزارو دویست وشصت الی شصت وسه هجری ﴾

سنه ۱۲۶۰ و۶۱ و۶۲

درین سال فرخ فال ولادت باسعادت پادشاه خجسته اقبال اعلیحضرت ضیاءالملةوالدین مرحوم امیرعبدالرحمن خان اتفاق‌افتاده ازتولد آن‌مولود مسعود امیر کبیر وتمامت خاندان شاهی‌را مسرت وشادمانی رخ‌داده جشن‌میلادی وبزم شادی بپای رفت ودرین سال بیرون ازکامروائی دیگر ملالی رخ‌نداده بحکم روائی وفرمان فرمائی بسر رفت ودرسال ۱۲۶۱ هزارو دوصدو شصت یك هجری سردارمحمد یوسف خان متولد کشته باعث فرحناکی خاطرخطیر امیر کبیرشد ودرسال ۱۲۶۲ هزارودوصدو شصت‌و دوی هجری مردم رعایای تکاب باغوای معاذالله‌خان معروف بمادوخان وصاحبزاده جانان ازامر پادشاهی سرباز زده ازراه ادای مالیات دیوانی انحراف جستند زیرا که‌درچند سال بواسطهٔ شور وغوغا نیکه بالشکر انگلیس و شاه شجاع چنانچه درجلد اول رقم گشت رویداد کسی متحمل فراهمی وحوالهٔ مالیات نشده هر علاقهٔ برئیس طائفهٔ اندکی ازمواشی ودواب عوض مالیاتش داده از جمله مردم علاقهٔ تکاب نیز کوسفند بمادوخان رسانیده به‌ندادن مالیه خو گرفتند درینوقت که امیر کبیر رونق افزای‌سریر شده کار گذاران دیوان اعلی خواستار باج وخراج گردیدند مادوخان وصاحبزاده جانان که از گرفتن بز ومیش شیرین کام گردیده بودند طریق خلاف پیش گرفته مردم مذکوررا اغوا کرده بی‌ورزیدند وامیر کبیر اول‌نواب عبدالجبار خان برادر خودرا مأمور سرزنش و کوشمالی آنان فرموده وایشان شبیخون‌زده نواب‌عبدالجبارخانرا مغلوب ساختند بعدوزیر محمداکبر خان وسردار شیر علیخان وسه‌فوج پیاده که درتحت رایت‌داشتند وچندضرب توپ وسوارهٔ کشاده مأمور گردیده مردم منبور پرایشان نیز شبیخون زده صاحبزاده جانان بقتل رسیده کاری ازپیش نبردند وهردو برادر تکاب را مسخر کرده صاحبزاده فتح را بزیر پای پیل هلاك ساختند ومعاذالله خانرا نیز کوشمالی بسزا داده مالیات دیوانی را بوصول رسانیده حاکمی ازملازمان معتمد که‌هر کاب ایشان‌بود گماشته مظفر ومنصور بکابل مراجعت کردند

﴿ وقائع سال ۱۲۶۳ هزارو دوصد وشصت وسه‌هجری ﴾

درین سال طائفهٔ ملکی خیل متوطنهٔ ماماخیل واشپان جلال آباد سرازحکم پادشاهی برتافته طریق بی اختیار گردند وازحضور امیر کبیر وزیرمحمد اکبرخان درحالت‌تماکی مأمور تنبیه وتهدید آن گروه شریرشده مقارن ایخال

عید سعید فطر پیش آمد امیر کبیر در میدان سیاسنگ باوضع و شریف مردم شهر برای ادای نماز عید تشریف برده در حین مراجعت و شلت توپ شادیانهٔ روز مذکور مرض و باحادث کشته چندتن از سپاهیانرا که صف سلامی آراسته بپا ایستاده بودند آزوبار سیده به بستر بیماری مرگ انداخت و امیر کبیر بلادرنگ باشهزادگان و پرده نشینان حرم عفت توام و همهٔ خدمهٔ از التهاب نائرهٔ وبا، خود را بیرون کشیده در قریهٔ چهار آسیار حل ییلاق کشانید و درین ایام نواب محمد زمان خان را ازسموم مرض مذکور بساط زندگی طی گشته درجنب مزار عاشقان و عارفان کابل دفن کرده شد چنانچه تاریخ فوت آن مغفور از لوح مزارش که در سنگ مرمر سفید کنده اند مسطور شد

عقل گشید آه ودل از صبر کندو گفت دردا کزین زمانه محمد زمان برفت

۲ ٦

فوت نواب محمد زمانخان

وبانگ زمان مرض وبا، از فیض دعای صالحان ورحمت کاملهٔ حضرت یزدان دفع ورفع گشت وامیر کبیر بشهر مراجعت فرموده بفاتحهٔ اکثر ازفوت شدگان خادمان از راه نوازش و دلجوئی خود تشریف برده ایشانرا مفتخر ومباهی ساخت وازالسوی وزیر محمد اکبر خان وارد ملما خیل واشپان شده کروه بغاة را تنبیه وتادیب فرموده چون ایام زمستان نزدیك شده بود در جلال آباد رفته بعمارت اندرون باغیکه بفرموده اش ساخته بودند طرح قشلاق انداخت وهنوز ایام زمستان منقضی نگشته بود که از همان شب سیاهه که در وقت حرکتش از کابل جانب ملما خیل عارض حالش شده و رفع نگردیده بود مزاجش بکلی تغیر یافته اثر مرگ از ناصیهٔ احوالش هویدا گشت و کار پردازان رکابش عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده امیر کبیر را از شدت بیماری او آگاهی دادند وامیر کبیر والدهٔ ماجدهٔ وزیر کشور کبیر را باسردار شیر علی خان از راه تیار داری روانهٔ جلال آباد فرموده واز عقب ایشان سردار غلام حیدر خان را نیز از غزنین در جلال آباد فرستاد تا اگر واقعهٔ روی دهد بطریق شایسته بانجام آن پردازد وپس از ورود سردار غلام حیدر خان در جلال آباد وزیر محمد اکبر خان قالب ازروح تهی کرده بعمر سی ویك سالگی بدرود جهان فانی نمود وبموجب وصیتش که در هنگام ارتحال فرمود میتش را بریشت پیل حمل ونقل داده درمزار شریف ترکستان بروضهٔ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه دفنش کردند وچون قضیهٔ فوت آن وزیر(۱) کشور کبیر در سال ۱۲٦۳ هزار و دویست وشصت وسه اتفاق افتاد یکی از نکته سنجان کابل تاریخ آورا عم اکبر یافته است ومیران ترکستان که از دفن او درانجا آگاه گشتند بایکدیگر همی گفتند ونوشتند که مملکت ترکستان در تصرف امیر افغان خواهد رفت خلاصه امیر کبیر پس از پیچیدن وپیکسو نهادن بساط هم وغم سردار غلام حیدر خانرا ولیعهد(۲) سلطنت خویش قرارداده هردوفوج پیادهٔ وزیر مرحوم را باجلال آباد ولغمان که در ییلاش بود بوی سپرد وبعوض او سردار شیر علی خان را بحکومت غزنین نامزد فرمود وایشوقت محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی(۳) صاحب قلعهٔ بدیع آباد لغمان که دخترش ازراه زن وشوهری درخانهٔ وزیر محمد اکبر خان مغفور بود وگاهی مصدر خیانتی شده امیر کبیر بپاس خاطر وزیر جنت مسیر از گردار او تغافل نموده عقوبت نفرمود از کردار سابقه اش خائف گردیده تمرد وسرکشی اختیار کرد ودر قلعهٔ بدیع آباد مذکور استوار نشسته باغوا کردن طوائف غلجائی پرداخت واز قطاع الطریق غلجائی انجمنی نموده بدیشان هیگفت که امر زیست مردم غلجائی درسلطنت طائفهٔ محمدزائی دشوان است بنا بران ایشانرا سزاوار است که ازراه عاقبت اندیشی فکری بحال خود نموده دست تسلط امیر کبیر را ازحکومت کوتاه سازیم واساس سلطنتش رابه نیروی بازوی اتفاق قومی براندازیم واریکهٔ سلطنت را متصرف شویم ومردم فسادپیشهٔ غلجائی گفتار اورا پذیرفته راه غارت وتاراج نمودن اموال تاجران ورهسپاران برگرفته ترکتاز آغاز نمودند وامیر کبیر بعزم خاموش ساختن آتش جوش وخروش غلجائیان بالشکر شایان ازکابل روبجلال آباد نهاد وتانزول اجلال نمودن موکب همایونی درمنزل باریکاب عزمش بدان جزم بود که ازراه کنل ادرگ وکیج محمد علیخان داخل اولکای لغمان شده دمار از روزگار اشرار غلجائی برآرد اما درمنزل مذکور ازعرض بعضی ازمردم آن نواحی که طریق هواخواهی می پیمودند بسمع اقدس امیر کبیر رسید که محمد شاه خان باجمی از دلیران غلجائی راه کنل مزبور را که بغایت صعب المرور است سد وار

عدد آه که بحساب جمل گشش است باعدد با که دوست که جمله هشت شود ازعدد مصرع که هزار و دو صد وهفتاد ویك میشود گفته وگفته ودورانداخته شود هزار و دو صد و شصت و سه که مادهٔ تاریخ فوت اوست میاید

(۱) فوت وزیر محمد اکبر خان

(۲) ولیعهد شدن سردار غلام حیدر خان

(۳) ذکر یحیی محمدشاه خان غلجائی

برگرفته وهم قرار داده اند که درمنزل باریکاب شیخون برارد وی معلی زنند ازشنیدن این سخن امیرکبیر توقف منزل باریکاب را دور از صواب دانسته بدون آنکه فرود شود راه جکدلك برگرفته اردو را از فرود آمدن درمنزل باریکاب بازداشت ودرمنزل جکدلك نیز فروکش نکرده درمنزل سرخ‌پل نزول فرمود وازجملهٔ شیخون علجائیان پیکسوی شده از انجا روی بجلال آباد نهاده منزل بمنزل طی مسافت کرده وارد آنجا گشت و سردار غلام حیدر خان که در آنجا بود مراسم پذیره ولوازم دست بوسی بجای آورد وغلجائیان ازامریکه اندیشیده بودند نامید گردیده بقلعهٔ بدیع آباد مراجعت کردند ودر خلال این احوال والدهٔ ماجدهٔ سردار محمد یوسف خان بعزیزالله خان جبارخیل برادر خویش که ازبیم کردارش نسبت بوزیر محمدا کبر خان مرحوم که اطاعت امراو را نکرده وگریخته درعلاقهٔ کاشمون پناه گزیده و باعمد شاه خان همعنان گردیده بودنامه فرستاد که طریق اطاعت اختیارکرده ازمحمدشاه خان خویش‌را کنارکند والا بااوکرفتار شکنجهٔ عتاب بادشاهی شده آنوقت شفاعت من نیزدرحقت شنیده نخواهد شد واوقبل ازرسیدن این مکتوب خواهرش محمد شاه خان را ازحصاری شدن وقلعه داری کردن مانع شده دلالت وراه نمونی کرد که دوست محمد خان برادر خودرا بقلعه داری گاشته در اطراف لشکر امیرکبیر بتاخت وتازپردازد تالشکرش ازتنگی علوفه وآزوقه درتنگی نکرده دست ازجنك بازدارد چنانچه محمد شاه خان بتعلیم وهدایت اوازقلعهٔ بدیع آباد که عقل تمامش نام‌بود بیرون خرامیده دراطراف ونواحی‌اردوی امیرکبیر سازتاختن سازکرد وترکتاز آغازنهاد وامیرکبیر برادرمحمد شاه خان را درتنگنای محاصره انداخته کاررا بروی دشوار کرد وانگاه که نامهٔ حرم محترم امیر کبیر ببرادرش عزیزالله خان رسید شگفته خاطر شده نخست عریضهٔ عفو تقصیر نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد ودرضمن عرضش ازین نیز آگهی داد که فتح قلعه ازمتانتیکه دارد دشوار است بنابران میباید که سردار غلام حیدر خانرا بمحاصرهٔ قلعه گاشته خود امیر کبیر رایت تدمیر(۱) محمدشاه خان بر افراشته در هرجا که اورا بیابد کرفتارش سازد و امیر کبیر تسلی نامهٔ در جواب عریضهٔ او فرستاده طلب حضورش فرمود واو روی اطاعت بسوی بارگاه سلطنت نهاده چین ضراعت بخاك آستان علیه مالیده مورد الطاف شاهانه گشت و امیر کبیر برطبق عرض او آهنك تشدید محاصرهٔ قلعه و دستگیر کردن محمد شاه خان فرموده او از مطیع و منقاد شدن عزیزالله خان و عزم امیر کبیر آگاه گردیده از راه فرار بکوه کاشمن برشد وامیر کبیر سردار غلام حیدر خان را بمحاصرهٔ قلعهٔ او گاشته خود باسواره وپیاده از قفای محمد شاه خان راه پر گرفته بدامن کوه مذکور فرود گشت وتمامت سپاه را امر کرد که سه شبانه پخته باخود برداشته بفراز کوه شوند وتا محمد شاه خانرا دستگیر نسازند فرود نشوندومحمد شاه خان خود را گرفتار دست دلیران دیده طالب امان جان شد وامیر کبیر امانش داده مشروط بدان گذاشت که قلعهٔ بدیع آباد را بکار گذاران سلطنت سپارد واوکه از کردار خویش سرخجالت درپیش داشت‌قبول کرده زبان عجز ونیاز خواستار شد که قلعه سپرده میشود بشرطیکه از خراب کردن مأمون باشد وامیر کبیر خواهش اورا پذیرفته بعد محمد شاه خان دوست محمد خان برادرش را که در اندرون قلعه بود بذریعهٔ مکتوب خبر داد که قلعه رابسردارغلام حیدرخان سپرده خود نزد او آید چنانچه دوست محمد خان قلعه‌را فرو گذاشته نزدبرادرش محمد شاه خان رفت وهردو برادر باعیال واطفال خویش از کوه کاشمن راه فراخمان پیش گرفته در کوهیکه بمابین کافرستان حال موسوم بنورستان ولغمان ونجراب وتگاب واقع است مسکن گزیدندواز خوف کردار خود مدتی درانجا بسربردند وامیر کبیر چون امان جان بدیشان داده بود دیگر متصدی نشده بجلال آباد مراجعت فرموده زمستان‌را بسر برد

(۱) تدمیر هلاك‌ساختن

ذکر استیلای دولت انکلیس در مملکت نجاب وغیره

﴿ ذکر واقعاتیکه بعدازفوت مهاراجه رنجیت سنگهه ﴾

(بوقوع پیوسته باعث استیلای دولت انکلیس در مملکت متصرفهٔ او شد)

چون مهاراجه رنجیت سنگهه در سال ۱۸۳۹ هزار وهشتصد وسی ونه میلادی بمرد ازجملهٔ سه‌تن‌فرزندانش کرك سنگهه وشیر سنگهه ودلیپ سنگهه اولین فرزندش برمسند حکومت نشست واینوقت شیر سنگهه پسر دویش

در وتاله از قصبات نجاب واقع قرب لاهور اقامت داشت واز سبیکه کرك سنکهه سلیم الحواس وصحیح المزاج نبود پسرش نونهال سنکهه که فهم وفراست کافی داشت وزیور خرد و کیاست آراسته بود ورنجیت سنکهه نیزدر حیات خویش میل خاطر جانب او داشته نوازش وتربیت میفرمود واز فرزندانش دوست‌تر میداشت دانست که پدرش کرك سنکهه نمیتواند کار سلطنت راست کند پس اندك اندك دست پدر را از کار سلطنت کوتاه کرده جالس تخت و کامشده بحکومت پرداخت تا که در ماه نومبر سال ۱۸۴۰ هزار وهشتصد وچهل میلادی کرك‌سنکهه بدرود جهان کرده نونهال سنکهه پسرش باوزیر خویش جسد اورا برسم و کیش اهل هنود باآتش سوخته در وقت مراجعت باوزیر دست بدست گرفته پیاده رو بارك نهاد وچون بدروازهٔ قلعهٔ سمن برج نزدیك شده پایش گذاشت از قضای مبرم آلهی روز اوبتباهی رسیده دفعهٔ دو کنگره از کنگرهای زیر دروازه برسر شاه‌ووزیر افتاده هردو را هلاك ساخت وهنوز آتشیکه برای سوختن جسد پدرش افروخته وخاموش نکشته بود او را نیز سوختگاه برده بسوختند وآن دو کنگره بیاد کار همچنان خراب وتاکنون از مرمت بکنار است وپس از فوت او مادرش رانی چند ر کور (۱) بصواب دید اعیان مملکت برمسند حکومت پسر نشسته چهار ماه بامضای مجلس شوری فرمان روائی کرد ودر اثنای حکم رانی او راجه دهیان سنکهه که از قوم دو گره ووزیرش بود بشیر سنکهه نوشت که کار سلطنت چنانچه باید ازدست رانی چندر کور برنمیآید میباید راه لاهوربر گرفته‌جالس سریر حکومت شوی وهمچنین تمامت اعیان دربار عرائض جدا گانه نگار ونزد او ارسال‌نموده درلاهور دعوتش کردند وشیر سنکهه بنوشتهٔ وزیر ودیگر بزرگان ازوتاله برخواسته باطمینان خاطر داخل لاهور شده مردم شهر وبزرگان دربار پذیره اش کرده در سمن برجش فرود آوردند وبمجرد وصول برمسند حکومت نشسته مادر نونهال سنکهه را که چهار ماه از حکومتش گذشته بود درسرائیکه نشیمن داشت نظر بند فرمود وپس از چندی خدمهٔ خودش را امر کرد که شب هنگامی در خفا بالش بر دهنش نهاده بحبس نفس هلاکش ساختند وپس ازان شیر سنکهه بعیش وعشرت حکومت همیکرد تا که از دهیان سنکهه وزیر دلگیر شده خواست دیگررا در مقابل او بروی کار آورده دستش را از کار وزارت کوتاه کند چنانچه‌سردار لهنا سنکهه واجیت سنکهه والیان سند را بهمین اراده نوازش می‌نمود ودهیان سنکهه‌وزیر بفراست از مافی‌الضمیر او در یافته خفیهٔ لهنا سنکهه واجیت سنکهه را اغوا کرده بدیشان اظهار والقا نمود که در مکنت واقتدار شما وشیر سنکهه فرق پدیدار نیست میباید اورا عزل کرده بکار سلطنت پردازید وایشان از خیال خام گفتار اورا بخته‌دانسته درکمین کارشدند تا که درسال ۱۸۴۴ هزاروهشتصدوچهل وچهار میلادی شیر سنکهه از لاهور چندی برای سیر وتفرج بیرون شده در نواحی قریهٔ لاهور چند روزه ییلاق گزید ودر وقت بیرون شدن از شهر لهنا سنکهه واجیت سنکهه را تاکید کرد که هریك صد سوار نوکرگرفته درسرکاه آورده سان بدهند وایشان پس‌از فراهم کردن سوار در شب بدهیان سنکهه اظهار کردند که فردا در وقت عرض دیدن سوار شیرسنکهه را خواهیم کشت‌چنانچه درروز موعود دهیان‌سنکهه وزیر درسمن برج توقف کرده نزدشیر سنکهه نرفت وآن‌دوتن که کمر بستهٔ قتل او بودند سواران خود را آراسته‌نزد شیر سنکهه بردند وسواران‌را از سراپرده دور داشته خود داخل سراپرده شدند وشیر سنکهه تفنك‌لهنا سنکهه‌را که جهت سان دادن بعزمیکه در دلش بود پر کرده در دست داشت وصف کرده طلبید که مشاهده کند وی دهن آنرا بدست شیر سنکهه نهاده آهسته کلنگش را بالا کشیده کشادداد و کلولهٔ آن برسینهٔ شیر سنکهه خورده هلاکش‌ساخت بعد لهنا سنکهه سرش را بریده واز موی آن گرفته بااجیت سنکهه از سراپرده بیرون شده باسواران خود داخل باغیکه نزدیك بارگاه شیر سنکهه که پرتاب سنکهه پسر ده ساله اش درانجا بود شده اورا نیز کشته سرش را اجیت سنکهه بریده واز مویش گرفته هردو تن باسواران شان رو بشهر نهادند وچون بدروازهٔ سمن برج رسیدند بنا بوعدهٔ که بدهیان سنکهه داده بودند او استقبال کرده خود سندی بسیار نمود وهردو تن قاتلان شیر سنکهه وپسرش از اسب فرود گشته باهم رویدروازه نهادند وچون بنزدیك دروازه رسیدند لهنا سنکهه ودهیان سنکهه یکمردیکررا تکلیف برسبقت دخول

(۱) کور بفتح کاف بگویش برهمان نام‌ملك یعنی بادشاه

باب کرده آخر الامر دهیان سنکهه از الحاح واصرار لهنا سنکهه سبقت کرده داخل دروازه شد ولهنا سنکهه بتفنگکشیر سنکهه‌را کشته‌بود دربشت اوزده اورانیزبکشت‌وهردوتن داخل‌قلعه کردیده این خبرفتنه اثردر افواه سمر کشته بهراسنکهه پسر دهیان سنکهۀ مقتول رسید واو رهنه‌با ریسمانی بکردن انداخته ازراه خون خواهی پدرش داخل جهاونی سپاه واقع موضع میان میرصاحب شد و افسران سپاه‌را جمع کرده ماجرا بازداشت وباچشم کریان استدعای‌انتقام خون پادشاه‌وپدرش وپدر خود کرد و تمامت افواج ازین قضیه دردناك کشته چون بحر مواج روی قتل وتاراج بسوی قلعۀ سمن برج نهاده دروازۀ آنرا که بسته بودند برشکسته داخل قلعه شدند وجنك خفیی روی داده لهناسنکهه را بکشتند واجیت سنکهه که خودرا درکلخن حمام پنهان کرده بود بعد از تفحص واقف حال اوشده هیزم بدهن کلخن افروخته هلاکش ساخته جسدش را بیرون کشیده سرش‌را ببریدند ودرخانه‌نهاده هریك داخل آنخانه شده‌خیوهی‌انداخت‌ونفرین‌میکرده بلکه‌همی‌زدوحوادث‌مذکوره‌درسال۱۸٤٤ هزارو هشتصدو چهل‌و چهارمیلادی حادث‌کشته پس‌ازان هیراسنکهه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت‌سنکهه‌را برمسند حکومت نشانیده خودش بار وزارت بردوش کرفت وهمچنان پس از چندی جواهر سنکهه نام خالوی دلیپ سنکهه فوج را پرانکیخته هیراسنکهه را بکشت وخودش زمام وزارت برکف‌کرفت وبعد از چندی اونیز از دست فوج کشته شده لعل سنکهه نام توشه خانه دار یعنی مندوقدار لقب راجه و منصب وزارت یافت واو از واهمۀ اینکه مبادا بثابۀ دیکران کشته شودبدربارعام اظهاروتجویز محاربه را بادولت انکلیس اشتهاردادوسپاه نظام‌را امرکرد که جانب فیروزپوررهسپرشود چنانچه‌درروزبیست‌و سوم ماه‌نومبرسنه۱۸٤۵هزاروهشتصدوچهل‌و پنج عیسوی لشکر سکهه جانب فیروز پور از سهل (۱) وصعب زمین مرور کرده ازدریای ستلج عبور نمودند ولاردهاردنك کورنرجنرال‌هندآکاه شده درروزسیزدهم ماه دسمبر سال‌مذکور اشتهارکرد که چون فوج سکهان ازمعاهدۀ سال۱۸۰۹ هزارو هشتصدونه میلادی‌عدول‌کرده ازدریای ستلج درکذشته‌بردولت انکلیس‌لازم ومتحتم کردانیده است که لشکرفرستاده ایشان رادفع‌کنند وپس ازشیوع اشتهار مذکور افواج ضروریه‌هندرا بسرعت وتعجیل هرچه تمامترفراهم آورده حکم جنك داد وچانیین درروز هجدهم ماه دسمبر سنه هزارو هشتصدوچهل‌و پنج مذکور در موضع مدکی باهم ملاقی شده هفده ضرب توپ سکهان بدست تصرف سپاه انکلیس افتاده خود ایشان مغلوب کشته رو بهزیمت نهادند ودوباره کروه سکهان را غیرت کیریبان کیرشده درموضع فیروز شهر باهم در آویخته فراوان خونها ریخته کشت وآخرالامر راجه لعل سنکهه باهفتادو سه ضرب توپ دست کیر وغنیمت انکلیسان شد وهمچنین روزبیست وهشتم ماه جنوری سنه ۱۸٤٦ هزارو هشتصدو چهل و شش میلادی مطابق سال ۱۲٦۲ هزارو دوصدو شصت ودوی هجری درموضع علی‌وال معروف به‌الی‌وال طرفین راقتال وجدال‌دست داده ایضاً لشکر سکهان پشت به‌جنك داده بارنجورسنکهه سالارایشان روبکریز نهادند وبسیارتن ازایشان غرق دریای فنا کشته بنجاه ضرب توپ بتصرف انکلیسان درآمد وپس ازان درروز دهم ماه فروری سنۀ مزبوره در موضع سراهون تلاقی فتین رخ داده سردار شام سنکهه وجمعی از اعداد سپاهش بقتل رسیده باقی شکست یافتند ودیکرروجنك ننهاده ازبی‌اتفاق سکهان فتوح عدیده حاصل انکلیسان شد والا هرکز فوج اندك انکلیس بولشکر بسیار سکها ظفر نیافت بهرحال لاردها ردنك کورنر جنرال پس از حصول فتح داخل لاهور شده راجه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت سنکهه شورش وسرکشی افواج را درنزداو باعث فساد اظهار کرده عفو تقصیر خواست و معفو شده درروزنهم ماه مارچ سنه۱۸٤٦هزاروهشتصدوچهل‌و شش عیسوی عهد نامۀ جدید درین چانیین تحریر یافته بعوض اخراجات جنك و کشتاخی سکهان ملك جالندر ودوآب و کشمیر وهزاره‌جیج ودیکر کوهستان بحکومت دولت انکلیس متعلق کشت وباقی ولایات پنجاب بمهاراجه دلیپ سنکهه واکذاشته شد ونیز بر طبق خواهش دلیپ سنکهه والی پنجاب یکتن رزیدنت یعنی وکیل امور سیاسیه درپنجاب مقرر کردید وچندتن استنت رزیدنت یعنی نائب وکیل امورسیاسیه در اضلاع وسطی پنجاب جهت انتظام مملکت ورفاه حال رعیت مأمور شدند واز جمله جارج لارنس در پشاور وهربرت ادواردس بمقام دیرجات و موضع

(۱) سهل زمین هموار و نرم وصعب زمین سخت

بتوانظم وحاکم معین شدند و هر کدام در مقام مأموریت خود رفته بر طبق قانون سیاسی بنظم ونسق پرداخته بتدبیر وصرف زر کثیر روی دل تمامت رعایارا جانب دولت متبوعهٔ خویش کرده سکهان را بجز نام دیگر بادهٔ مرامی از حکومت درکام نگذاشتند و چون بتقریب عهد کرده بودند راه مخالفت پیودن نیز نمی توانستند تا که از کارگذاری وحکم رانی انکلیسان بجان رسیده مصدر شورش شدند چنانچه ذکر میشود

وقایع سنه ۱۲٦٤ مطابقت هر دوسنه تخمینی است

« وقائع سال ۱۲٦٤ هزار و دویست و شصت وچهار هجری »

درینسال (۱) که مطابق بود باسنه ۱۸٤۸ هزار و هشتصد وچهل وهشت میلادی سکهان بلوای بزرگی ازنگار خاطریکه نسبت بدولت انکلیس داشتند درپنجاب برپای کردند وازهمه پیشتر دیوان مول راج نامی درملتان دست بفته برده دونن ازانکلیسان را بکشت وازسمر کردیدن انخبر چترسنکهه در چچ هزاره دامن زن آتش فساد کشته درپشاور سپاه سکهان برجنرال جارج لارنس بشوریدند و او بازوجهٔ خویش از پشاور جانب شاه درهٔ لاهور راه فرار پیش کرفته نزد سردار سلطان محمد خان که وقتی سر هنری لارنس برادرش بوی احسانی کرده بود رفت کهباس احسان او حمایتش کند اما سردار سلطان محمد خان تنك افغانی خود ورفتار برادراورا دربرابر احسان رنجیت سنکهه وفرزندانش که بغایت تفقد نموده بودند بهیچ نشمرده درروز سوم ماه دسمبر سنه ۱۸٤۸ هزار وهشتصد وچهل وهشت میلادی مطابق سال ۱۲٦٤ هزار و دوصدو شصت و چهار هجری زن و شوهر هردونن را بدست سکهان سپرد وازین کارسردار سلطان محمد خانرا زیادهتر درنزد سکهان پایهٔ اعتبار ارتقا یافته باعتماد و واسطهٔ او از امیر کبیر که باهم برادر وبك سپهر زادواختر بودند خواهش معاونت کرده بااو قرار دادند که اکر امیر کبیر درمحاربهٔ ما بادولت انکلیس معاون ودستکیر شده یاری دهد هرآینه پشاور ودیرهجات را بابعضی ولایات پنجاب که ضمیمهٔ افغانستان ومضافات آن بوده اندباسم نعل بهابس از فیصلهٔ دعوی سپرد کارگذاران وی کنیم تابقرار سابق بمملکت افغانستان منضم باشند وازین اظهار واقرار عرض پرداز حضور امیر کبیر شدند

ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر جانب پنجاب

(ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر)

(از راه یاری ومدد کاری سکهان جانب پنجاب)

چون عرائض سردار سلطان محمد خان از مطالعهٔ کار کنان پایهٔ سریر سلطنت شرف کذارش یافت امیر کبیر نظر باینکه تاکنون ولایات پنجاب درتصرف سکهان بود ودرمتصرف شدن آنها ومداخلت کردنش درعهد نامهٔ دوستی خاتمهٔ دولتین افغانستان وانکلیس مندرج نبود تصمیم عزم کرده لشکرکران ترتیبداده بار دارغلام حیدرخان وسردار محمد اکرمخان که هردونن ازترکستان وجلال آباد بفرمان طلب حاضرحضور شده بودند وسردار شمس الدینخان ومردار شاه دوله خان از کابل روبراه نهاده بسرعت سحاب وشتاب شهاب وارد پشاور شده ازآنجا نیزدرنك نکرده آهنك قلعهٔ اتك فرمود وپس ازوصول درقلعهٔ اتك توقف کزیده ترك پیش رفتن نمود وازانسوی کرنیل سرهربرت ادوردس که درخلال احوال مذکور درتسخیر ملتان مشغول بود وتااینوقت سه دفعه بمحاربه پرداخته فتحیاب شده روی تسخیر جانب کجرات نهاده بود چترسنکهه وشیرسنکهه از امیر کبیر کمك در کجرات خواستند واو سردار محمد اکرم خانرا بامردار شمس الدینخان وسردار شاه دوله خان وپنجهزار سوار کزیده از قلعهٔ اتك روانهٔ کجرات نموده ایشان قبل ازانکه سرهربرت ادوردس راه بدانجا نزدیك کرده رزم آرا شود وارد کجرات شده شیرسنکهه وچترسنکهه ازراه احترازوا کرام پذیره واستقبال کرده مقدم ایشانرا کرامی داشته نیك بنواخت واز سردار محمد اکرم خان التماس نمودند که همین قدرنام یاری ومدد کاری امیر کبیر کافیست که ازکابل تاقلعهٔ اتك تشریف آورده وشمارا باپنجهزار سوار روانهٔ اینديار نموده دیکر تکلیف نامرعیست میباید باهمراهان وسواران خویش درهنکام کار زار بکنار حریکاه ایستاده نظارهٔ جنك نمائید وسردار محمد اکرم خانرا این سخن او از شجاعت درطبیعت ناکوار آمده درونت تسویهٔ صفوف جانبین آهنك جنك کرده درنکذرا درحوصلهٔ خویش تنك شمرد

و هرچند چتر سنگهه از محاربه منع کرده اصرار برتقاعدش نمود سردار محمد اکرم خان بگوش قبول نداده رو بمقابله نهاد و در روز بیست و یکم فروری سنه ۱۸۴۹ هزار و هشصد و چهل و نه میلادی مطابق اوائل سال ۱۲۶۵ هزار و دویست و شصت و پنج هجری باتفاق سکهان باانکلیسان در آویخته خون بسیار در معرکهٔ کارزار بریخت و کشش و کوشش بسیار کرده آخرالامر ازپی ثباتی همراهان و پیروانش پشت بدشمن داده روبهزیمت نهاد و ازمغلوبشدن سردار محمد اکرم خان و پیروانش لشکر سکهان را بزشکست روی داد و انکلیسان فتح حاصل کرده بمراد دل واصل شدند و چتر سنگهه باشیرسنگهه در راولپندی حلقهٔ اطاعت انکلیس را بگوش قبول نهادند و تمامت محالات وولایات محکومهٔ رؤسای سکهه را تقلبا متصرف شدند وازانروز تاکنون چنانی بحکومت پنجاب و پشاور وغیره پرداخته کسی متعرض حال دولت انکلیس نگشت وامیرکبیر زمام مهام مملکت را بدست دولت مزبور مشاهده کرده بی آنکه چیزی بگوید یا طریق مجادله با دولت موصوف بپوید از آنک در شاه درهٔ لاهور رفته سردار سلطان محمد خان وسردار پیر محمد خان وسردار سعید محمد خان برادرانش را با فرزندان را وعیال واطفال ایشان ازانجا برداشته راه مراجعت جانب کابل برگرفت وچون وارد جلال آباد شد باندیشهٔ اینکه مبادا انکلیسان امدادش را نسبت بسکهان بهانه ساخته متعاقباً داخل مملکت افغانستان شوند درنک فرمود وپس ازچندیکه حادثهٔ ازجانب انکلیسان رخ نمود باطمینان خاطر ازجلال آباد حرکت کرده تشریف فرمای کابل شدوولایات شرقی افغانستان از تاریخ مذکور درتصرف دولت انکلیس درامده تاکنون شصت وهفت سال است که رحل حکومت وطرح عمارت درپنجاب متعلقهٔ ساحهٔ افغانستان وکشمیر وپشاور ودیرجات انداخته کسی منصدی نگردیده است

واقعات سنه ۱۲۶۵ وفتح ترکستان

﴿ وقایع سال ۱۲۶۵ هزار ودویست و شصت وپنج هجری ﴾

(وتسخیر ترکستان صغیر)

درینسال پس از مراجعت قلعهٔ اتک امیرکبیر را خیال فتح وتسخیر ترکستان صغیر در ضمیر جای گیرگشته سردار محمد اکرم خان سومین فرزند ارجمندش را بتسخیر ترکستان نامزد فرموده لشکر گرانی باهمدو فوج پیادهٔ وزیر محمد اکبر خان میرور که متعلق بسردار غلام حیدر خان شده بودند برکابش تعین نمود وسردار محمد اکرم خان براه افتاده چون بانهاد خاك بامیان گشت میران ترکستان آگاه گشته ازبلخ ومزار شریف وشبرغان واندخود وتاشقرغان وغیره قصبات وایلات باجمعیت بسیاری روی مدافعه بسوی بامیان نهاده وارد سیغان شدند و قلعهٔ سرسنك را بمردان کار و دلیران کار زار محکم و استوار کرده بآهنك جنك درنك نمودند وازین سوی سردار محمد اکرم خان میرزا عبدالسمیع خان را ازیکطرف ونائب ذوالفقار خان را ازدیگر جانب باافواج پیاده امر صعودکردن بجبال شاهخهٔ که بهردوطرف راه وافتدداده خود باسوارکشادهٔ درایه وغلجائیه وقزلباشیه طریق مقابل اختیار کرده رهنورد نبرد گشت چنانچه ابطال رجال از قلل جبال دهن توپ وتفنك قتال کشوده ازپیش رو سردار محمد اکرم خان حملهور شده کار را بر تراکه (۱) واوزبکیه بغایت تنك ساختند واز کشش وکوشش دلیران جنك مجال درنك درترکان نمانده مغلوب وپرا کنده گشته هرکدام راه مقام خویش برگرفتند وسردار محمد اکرم خان پس از حصول این فتح ازراه درهٔ صوف بیهالی داخل ترکستان گردیده مژدهٔ فتح را معروض پایهٔ سریر سلطنت نموده توقیع ظفر از حضور اعلیحضرت امیرکبیر بنامش صادر گشت و درشهر بلخ فرود آمده رحل اقامت گشود بعد هریك از میران ترکستان بانحفه و هدیهٔ شایان حاضر حضور سردار محمد اکرم خان شده فرمان پذیر همی گردید و تمامت بزرکان چون ایشان اوراق میربلخ و نحلك و ایشان صدور میرآقچه ومیر حکیم خان والی شبرغان ومیربابابیك رئیس آی بیك وغضنفر خان سالارائد خود وگنجعلی بیك مهتر خلم یعنی تاشقرغان ومحمودخان داورسربل وشاه مرادبیك مرزبان قطغن همه سربرخط فرمان نهاده مطیع ومنقاد گشتند وهمگنان پیش کشها ازحضور سردار محمد اکرم خان گذرانیده خلع وسرافراز بساکن خویش مراجعت کردند وچون اول کار وابتدای تسخیر آن دیار بود مالیهٔ اندك اندك براراضی وعقار ایشان مقررشده بارهٔ از مالیات هر ولایت وشهری را بمیرآن برسم جایکیر معین داشته تمامت ایشانرا خورسند ورضامند ساخت وبوضع نیکو طرح حکومت

(۱) تراکه جمع ترکان

انداخته مطابق دستورالعمل امیر کبیر که ازحضور اعلیحضرتش بنام‌اوامدار یافت بنظم ونسق ترکستان پرداخت

واقعات هرات وسرگذشت یار محمد خان وزیر

﴿ ذکر واقعات هرات وسر گذشت وزیر یار محمد خان ﴾

در خلال احوال سال ۱۲۶۴ هزار ودو صد وشصت وچهار که بشرح رفت بماه شوال ایام عمر اعلیحضرت محمد شاه قاجار سپری شده ولیعهد دولت ناصر الدین شاه بتخت سلطنت جلوس نمود وچون ختم فرمان روائی پادشاه مرحوم مذکور وبدو حکم فرمائی سلطان مزبور بود حسن‌خان سالاروجعفر قلیخان کرد که درزمان‌حیوة آن پادشاه خلد آرامگاه سر فتنه می‌جنبانیدند در مشهد مقدس رایت خود سری افراشته تیغ خلاف بروی حمزه میرزا والی خراسان از غلاف کشیدند و آخر الامر توان مقاتلت را بااو که مأمور تنبیه وتهدید ایشان شد در خود ندیده از مشهد فرار کردند ودر سرخس نزد اراض خان رئیس آنجا پناه برده قرار گرفتند تا که از سبب فوت محمد شاه فرصت یافته مردم‌ترا کمهٔ سرخس‌را در فتنه باخود یار ساخته بسر مشهد بتاختند وجعفرقلیخان دروقت روی ترکتاز نهادن سالار جانب مشهد بامر او درهرات نزد وزیر یار محمد خان آمد که او را نیزچون اراض خان باخود یار وانباز طغیان سازند وآنگاه که سالار بنزدیك مشهد رسید ازالسوی فوج پیادهٔ همدانی وافشار نافرمانی کرده دست بتاراج شهر وبازار کشودند وازنعمتی علماء واعیان مشهد مکتوبی بحسن خان‌سالار فرستاده طلب مشهدش کردند که شاید او دست غارت افواج حمزه میرزا را از تاراج مال ومنال مردم شهر باز دارد چنانچه او نامهٔ مردم مشهدرا برطبق مرام خویش دیده بدون تشویش بااراض خان وقوشیدخان سرخسی ودوهزارسوارتر کان داخل شهرمشهد مقدس‌شد ومقارن اینحال وزیر یار محمدخان حکمران هرات باتمام جعفر قلیخان که درنزدش برای طلب کمك وامداد آمده واو بالشکر شایان جانب مشهد براه افتاده‌بود باهم واردنواحی مشهد شدند اما وزیر یار محمد خان که در ظاهر لوای معاونت حسن خان سالار وجعفر قلیخان افراشته بود ودر باطن روی دل بسوی دولت داشت ازراه خفا میرزا بزرك خان‌را نزد حمزه میرزا که درارك مشهد محصورسالار بود فرستاده پیام داد که من از راه نصرت ویاری حسن خان سالار از هرات درین دیار نیامده بلکه بامداد شما درین مرحله قدم نهاده ام که دست فتنهٔ اورا کوتاه سازم وهم برخلاف این پیام بقلم قریب مکتوبی نوشته بسالار روان کرد که فردا در شهر داخل میشوم میباید فرود گاهم معین باشد که درانجا نزول کنم وحسن خان سالار چهارباغ اندرون شهر مشهد را معین داشته بزدان بخش میرزا وعلماء وسادات وبزرگان شهر را باستقبال وزیر یار محمد خان گماشت وچون خبر یافته وآگاه شده بود که وزیر یار محمد خان را باحمزه میرزا راه موافقت درمیان است امر کردکه لشکرشایانی بایذیر گیان ازشهربیرون رود تا گراو رو بشهر آرد مقدمش‌را گرامی داشته بعزت واحترام آورده در منزلگاهیکه برایش معین گردیده فرود آرند واگر طریق ارك گرفته راه موالفت جانب حمزه میرزا بپاید مانع گشته بازوی همت بردفعش گشوده نگذارند که بدو پیوندد ووزیر یار محمد خان از حیلهٔ که اندیشیده بود بجعفر قلیخان گفت که من باید اول بارك در شده آن را متصرف شوم بعد باطمینان خاطر بشهر درایم واو که ازکیدوی آگاه نبود سخنش را پذیرفته مانع از اراده اش نشد وتا بموضع انفصال راه ارك وشهر باهم راه پیموده بعد راه شهررا فرو گذاشته طریق ارك برگزیدند واز ارك نیز ابراهیم خلیل خان وعبدالعلیخان بافوج نظام وتوپخانه بامر حمزه میرزا باستقبال وزیر یارمحمدخان بیرون شدند ومردم شهر چون این بدیدندبدخن سالار که بدیشان گفته بود چنانچه آنفاً مرقوم گشت روی ستیز جانب وزیر یار محمد خان نهاده باهم در افتادند ووزیر یار محمد خان جنك کنان خودرا بجماعهٔ پذیره آیندگان ارك رسانیده باایشان داخل ارك شد وحسن‌خان سالار بامردم شهر از پیوستن وزیر یار محمد خان بحمزه میرزا شهد تمنای خود را بدل بزهر دیده مایوس شدند ووزیر یار محمدخان جعفر قلیخان‌را محبوس درنزد خودنگاهداشته بکنار لشکر گاه حمزه میرزا جدا گانه فرود گاه ساخت وپس از دوروز چون کار از تنگی علوفه بر لشکر حمزه میرزا دشوار شده بود سواران افغان را که از هرات باخود برده بود برداشته راه تحصیل آزوقه جانب قریهٔ گلستان برگرفت وازانجا مقداری از غله در اردو رسانید واین کردار وزیر یار محمد خان زیاده ترباعث اعتماد حمزه میرزا بر اتحاد اوشد و همچنین پس ازچند روز

بار بارادهٔ رسانیدن غله از ارك بیرون شتافته وحسن خان سالارش دور از اردو یافته جمعی از مردم شهر را بمحاربه گماشته جنك سخت واقع گشت ودر آخر کار تابعان وزیر یار محمد خان مغلوب گشته پشت بکار زاردادند وحمزه میرزا از هزیمت او آگاه گردیده عجالةً فوج وتوپخانه از ارك بمعاونت او فرستاده سالماً بار کش در آورد وبعد ازین هزیمت اقامت وزیر یار محمدخان درجنب مشهد بصعوبت انجامیده باحمزه میرزا بمشورت پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که از مشهد باهم راه هرات بر گرفته ایام زمستان را درینجا بسر برند تاناصرالدین شاه کار جلوس ونظم سلطنتش را راست نماید آنگاه بساز وبرك آراسته روی بسوی مشهد نهند چنانچه باهم از مشهد عازم هرات شدند ودرینوقت جعفر قلیخان که گرفتار بند ونکال بود بخود اندیشیده خلاصی خویش را از روی تدبیر چنین قرار داد که از زندان پیام بحمزه میرزا فرستاد وبسو گند های غلاظ وشداد عهد در میان نهاد تا از حبس رهائی اش داده بشهرش فرستند که پنج صد اشتر آزوقه با صدرأس اسپ وصد رأس قاطر بوی روانه دارد تا بآسانی رهسپار هرات شود وحمزه میرزا که از همه جهت عسرت وپریشانی برایش رخ داده بود پیمان وپیام اورا بگوش قبول شنیده اززندانش رهافرمود وبصوابدید وزیریار محمد خان وابراهیم خلیل خانش خلعت فاخر عطا کرده بشهرش فرستاد واو بعهدیکه کرده بود وفانتوانسته بعد حمزه میرزا ووزیر یار محمد خان آنقدر که توانستند عمارات ارك را ویران کرده اتوابی را که حمل ونقل آنها دشوار می‌نمود از عراده فرود آورده چوب آلات آنها را تمام بسوختند که دست یارحسن خان سالار نشوند وراه برگرفتند وسالار باجعفر قلیخان تعاقبی‌نموده بی‌نیل مقصود برگشتند وازمشهد بارادهٔ اینکه هرگاه سپاهی‌ازطهران مأمور خراسان شود دفع کنند بالشکریکه داشتند راه رباط نشابور برداشته درانجا اقامت گزیدند و حمزه میرزا ووزیر یارمحمد خان بااردوئیکه‌همراه داشتند درنواحی جام رسیده بهادر خان را که دروقت راه پیمودن‌وزیر یار محمد خان جانب مشهد کسانش را اسیر ودستگیر کرده بود ازراه انتقام اورا درقلعهٔ فریمان محصور کرده تاپانزدهم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۶۴ هزارو دوصد و شصت و چهار هجری بدور قلعهٔ موصوفه بسر بردند تا که بهادر خان طالب امان شده علوفهٔ لشکر را برذمه گرفت آنگاه حمزه میرزا امان داده عفوش کرد بعد از آنجاراه هرات درنور دیده چون وارد منزل شبش شدند بنابرآنکه درآنجا چوب وجنگل بسیار است اقامهٔ ایام زمستانرا حمزه میرزا از وزیر یار محمد خان درمنزل مذکور التماس کرده پس از پذیرفتن او در آنجا قشلاق گزید ووزیر یارمحمدخان درهرات آمده بیست وپنج‌هزارروپیه‌وهزارخروارغله‌برسم قرض نزدحمزه‌میرزا فرستاد واوازنیهٔ محرم سال ۱۲۶۵ هزارو دوصد وشصت‌و پنج هجری تاآخر ماه ربیع الثانی مدت سه ماه ویازده روز درشبش بسر برد تاکه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران راه تنبیه وتهدید حسن خان سالار برگرفته خبر توجه‌اوجانب مشهد سمرگشت حمزه میرزا لشکر خویش را از آنجا جانب مشهد کوچ داد ووزیر یار محمد خان جیار خان السکوزائی را باهزار سوار افغان برکاب اوگشت واین رفتار وزیر یار محمد خان مطبوع شاه ایران گشته ازدولت ایران چهار ضرب توپ و خطاب ظهیرالدوله‌گی یافته راه مودت و موالاتش بدانسو مفتوح شد

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وشصت وشش هجری ﴾

وقایع سال ۱۲۶۶ وشورش میران ترکستان

(وشورش میران ترکستان)

چون ازحسن حکومت سردار محمد اکرم خان ونظم ونسقش در مملکت ترکستان دست جور میران آنجا ازستم کوتاه گشته ازگرفتن مال ومنال مظلومان بازداشته شد همگنان دربلدهٔ آنچه جمع گردیده شورش آغازکردند و باسردار محمد اکرم خان و سردار محمد شریف خان که بامر امیر کبیر ازکابل جهت اقامت درتزد اورفته بود طرح محاربه انداختند وچنان حمله ها وترکتازهای بی دریی برایشان نمودند که ایشان بستوه آمده عرض پرداز حضور امیرکبیر شده کمك خواستند وامیر کبیر ازعرض والتماس هر دوتن پسرانش سردار غلام حیدر خان را

بامسردار محمدامین خان وسردار شجاع‌الدوله خان ولشکر شایان ازسواره وپیاده وانواب آتش فشان ازکابل جانب ترکستان گسیل فرمود وچون ایشان وارد آی‌بیك‌شده فرود آمدند آقسقالان محال قطغن که هنوز چنانچه باید نزد سردار محمد اکرم خان نشده سر درخط فرمان نهاده بودند اینوقت ازراه دوراندیشی و عاقبت بینی هدایا و تحف شایسته بصحابت اشخاص سالخوردهٔ ریش‌سپید نزد سردار غلام حیدر خان فرستاده از شرفیاب نشدن بحضور سردار محمد اکرم خان عذر و عفو تقصیر خواستند و سردار غلام حیدر خان تحائف ایشانرا پذیرفته وبآب نسلی غبار خوف را ازدامن ضمیر ایشان رفته وشسته فرستادگانرا مخلع ساخته بامنشور ملاطفت دستور رخصت مراجعت داد واز مشاهدهٔ اغتالت میان فتنه جوی مفسده خوی نیز هراسناك شده براکنده شدند وهرکدام از مسکن ومقام خویش تحفه وهدیهٔ برداشته ازراه اطاعت پیش آمدند وازسردار غلام حیدر خان التماس عفو تقصیر نموده تسلی ودلجوئی همی یافت وبخلعت دیبا وجامهٔ زیبا سرافرازی یافته پس ازرخصت یافتن جانب مسکن خود همی شتافت وازجمله محمود خان والی سابقهٔ سرپل وایشان صدورحکمران آنجا وایشان اوراق میرباغ هرسه‌تن راکه زیاده ترباغی فساد ومبانی عناد بودند سردارغلام حیدر خان خواست که‌نزدخود نگاهداشته هنگام مراجعت ازترکستان ایشانرا برداشته بکابل آرداما سردار محمداکرم خان دربارهٔ دوتن دیگر چیزی نگفته از نگاهداشتن محمود خان سردار غلام حیدر خان را مانع گردیده گفت که هر چند محمود خان مخصمی ودشمنی پرداخته مارا مضطر ومضطرب ساخت بازهم ازبردنش درکابل بودنش بترکستان اولی است زیراکه ازدرمسالمت پیش آمده دیگر پیرامون مخالفت ومبایت‌نخواهد گشت دیگر اینکه مردتجربه کار است میاید درین‌دیارباشدخلاصه هردو برادر عرض پرداز حضور امیرکبیر شده هریك استصواب رأی خویش بجستند وامیر کبیر منشوری بنام هردوفرزند ارجمندش مرقوم ومرسول فرمود که‌چون سردار غلام حیدرخان پس ازنظم ونسق ترکستان بکابل برمیگردد و سردار محمد اکرم خان درانجا برای حکومت میماند پس هرچه درچنین اموررأی او صواب پندارد بی‌شك وریب پسندیدهٔ شریعت سلطنت وحمایت اهل مملکت خواهدبود وپس ازوصول این حکم سعادت شمول سردار غلام حیدر خان متعرض نقل دادن مکان دیگرمیان ترکستان نشده ایشان اوراق وایشان صدوررا باعیال واطفال ومنسوبان ایشان باخود برداشته درکابل آورد وازحضور امیرکبیر منزل ومأوی وخرج مکفی برای‌شان معین ومقرر گشت وپس ازمراجعت سردار غلام حیدر خان مردم محال قطغن آتش بی‌را دامن زن شدند

ذکر تمرد مردم قطغن ووفات سردار محمد اکرم خان

﴿ ذکر بغاوت مردم قطغن ﴾

(ورحلت سردار محمد اکرم خان)

چون سردار غلام‌حیدر خان از ترکستان بکابل باز گشت فرمودمردم محال قطغن که ازخوف اوتحفه وهدیه چنانچه رقم شد نزدش فرستاده سردر تحت فرمان نهاده بودند ایمن گردیده از دادن مال دیوانی و خراج سلطانی سرباز زده تمرد ورزیدند وسردار محمد اکرم خان بالشکر شایان از مزار شریف بعزم سرزنش آن‌مردم نکوهیده منش خیمه بیرون‌زده چون وارد تاشقرغان شد سردارمحمد شریف خان‌حکمران آنجابذیره‌کرده مراسم مهمانی پرادرانه بتقدیم رسانید وهم‌درآنجا امراض سه‌گانهٔ سل ودق وذات‌الجنب که‌بعضی ازامراض مذکوره ازدیرگاه لازم حالش بود بشدت رونهاده ایام‌عمر گرانمایه‌اش سپری‌شد وبعمر سی‌وسه سالگی بسال ۱۲۶۶ هزار ودوصدو شصت وشش هجری پدرود جهان‌فانی کرده درجنب مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله وجهه واقع مزارشریف مدفون گشت وامر کوشمالی مردم‌قطغن ازسبب فوت آن‌مرحوم بتعویق‌افتاد وسردار شهسوار خان پسر دوازده سالهٔ مبرور مذکور درجای پدر مغفورش بمسند ایالت ترکستان برنشست وبتوسط سردار محمد شریف خان عم‌مکرمش اجرای کار حکومت نمودن گرفت تا که خبر کربت اثر فوت شهزاده کوش خراش امیرکبیر شده پس‌ازطی بساط سوگواری وخاموش کشتن جوش وخروش فاتحه خوانی وماتم‌داری سردار محمد افضل خان اولین فرزند ارجمند اعلیحضرت شهریاری که قدم بمرحلهٔ سی‌وشش سالگی نهاده بود ازحضور پدر تیکو سیرش بایالت ترکستان سرافرازی یافت وچون مالیات علاقهٔ‌زرمت که‌تاایتوقت درتیول مؤنثش بود و کفایت

امر معیشتش نمی نمود بعض مالیات ترکستان جایگیر مخارجش معین گشت وسردار شهسوار خان بفرمان طلب در کابل آمده شرف دست بوس حاصل کرد وسردار محمد افضل خان وارد مزار شریف شده بحکومت پرداخت

ذکر فتنهٔ محمود خان سربلی وباز گشت سردار محمد شریف خان

﴿ ذکر فتنهٔ محمود خان سربلی ﴾

(ومراجعت سردار محمد شریف خان)

مقارن ایحال محمود خان سربلی مردم قطغن را برحال بغاوتش استوار دیده و کار گذاران پایهٔ سریر سلطنت را از گرفتاری دردیگر امور مهمهٔ مملکت متوجه بگوشمالی مردم مذکور ندیده مکنت امارت درخیالش زبون آمده سرازجیب تمرد بر کشید وباتفاق فتنه جویان اوزبکیه آنچه را متصرف شد وسردار محمدافضل خان باسردار محمد شریف خان لوای مدافعه برافراشته باتفاق میرحکیم خان شیرغانی وغضنفر خان اندخودی وجه همت بقلع او گماشتند ومحاربات عدیدهٔ شدیده بوقوع پیوسته آخرالامر محمودخان دستگیر گشت ومکافات کردارش بیاسارسیده فتنهٔ که برانگیخته بود بخوابید وامیرکبیر از عرض مژده رسانی فتح سردار محمد افضل خان که درذیل آن ازمعاونت وباری وصداقت واخلاص شعاری میرحکیم خان شیرغانی ومیرغضنفرخان اندخودی نیزمعروض داشته بود خدمت ایشان را ضائع نساخته نیك بنواخت چنانچه خلعت وخطاب نظام الملکی ومنشور حکومت شیرغانرا بنام میرحکیم خان وخلعت ولقب امین الدوله وفرمان حکومت اندخودرا اسمی غضنفر خان بجائزهٔ خدمتیکه کرده بودند ازراه عطا درترکستان بدیشان فرستاد وهم ازحضور تلکین خاتم غضنفر خانرا بدین سجع مزین ومنقر فرموده از طریق لطف روانه نمود

زالطاف امیر داد گستر امین الدوله شد میرغضنفر

وبعدازان سردار محمد شریف خان کهسردار غلام حیدرخانش بسبیل تبدیل دوساله بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده قرار داده بود که پس ازدوسال سردار محمد امین خان بجایش دوسال دیگر اقامت وحکومت نموده همچنین هریك ازهردوتن پی هم دودوسال بحکومت پسر پرند راه کابل برگرفته سردار محمد امین خان بموش او ازحضور امیرکبیر درتاشقرغان رفته بکار حکومت پرداخت وسردار محمد شریف خان وارد کابل شده ازفیض دست بوسی امیر کبیر سعادت دارین حاصل کرد

ذکر مأمور شدن سرداران بحکومت وغیره

﴿ ذکر مامور شدن هریك ازشهزاد گان ﴾

(بحکومت دیاری وبار شدن مریکدیگر را بکاری)

وامیرکبیر سردار محمد شریف خانرا پس ازرفع خشکی راه ترکستان برخلاف قرارداد سردار غلام حیدر خان درباب حکومت تاشقرغان که مذکورشد بحکومت هزارهٔ بهبود ازحضورمأمور فرموده حکومت هزارهٔ دای زنگی ودای کندی را تادوآب شاه پسند که بامیان نیز داخل محال آن دوولایت بود بسردار محمد اسلم خان تفویض نمود وسردار ولی محمدخان وسردار محمدزمانخانرا ازعرض والتماس سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان که معروض داشت که هردوتن مأمور ترکستان شوند تا اگر میران ترکستان سلسلهجنبان طغیان آیند ایشان درمدافعه ورفع فتنه معاونت وباری وی نمایند هردوتن مأمور ترکستان شدند ودرآنجا سردار محمد افضل خان سردار ولی محمد خانرابحکومت آنچه وسردار محمد زمانخانرا نخست بایالت خلم (۱) وپس ازچندی ازانجابحکومت سرپل مقرر کرده ممکنتان از طریق برادری بحکمرانی پرداختند

(۱) نسخه بدل خلم

وقایع سال ۱۲۶۷ وسیر گذشت وزیر یار محمد خان

﴿ وقایع سال ۱۲۶۷ هزار ودویست وشصت وهفت هجری ﴾

(وسیر گذشت وزیر یارمحمد خان وخاتمهٔ کار آن)

درخلال احوال مذکوره وتضاعیف سوانح واردهٔ این سال وزیر یار محمد خان که ذکر خطاب ظهیرالدوله یافتنش از کار گذاران دولت ایران سابقاً بشرح رفت مسموع گشت که احمد خان اسحق زائی باسردار کهندل خان حکمران قندهار متفق ومتحداستان شده اوو برادرانش را ترغیب بتصرف لاش وجوین کرده سردار شیرعلیخان

بن سردار مهر دلخانرا بالشکر از قندهار آورده درلاش جادادند ودیگر سرداران قندهار بتحریک اوروی تسخیر بسوی هرات نهاده بارشك رسیده اند وسردار محمد صدیق خان بن‌سردار کهندلخان بالشکر شایان داخل علاقهٔ چخانسور شده متصرفانه نشسته‌است ازشنیدن حوادث مذکوره درتشویش واضطراب‌افتاد ولشکری ترتیب‌داده روبرای‌مدافعه‌نهاد وازین راه‌نامهٔ بسرداران قندهار نوشته ارسال‌داشت که‌چون جانبین طریق مخالفت سدوزانی پیموده ومی‌پیمائیم گویا درمعنی دوست یکدیگر میباشیم که باهم درمخاصمه نکرائیم ومصدر این فتنه را که احمد خان اسحق زائیست ازفتنه جوئی باز داشته از میان برداریم وخود ازعقب این نامه راه برگرفته از کردراه داخل‌لاش شد ووجود احمد خان را بمجاروب عتاب ازانجا رفته دورش کرد ولاش‌را متصرف گشته سردار شیر علیخان را بی‌آنکه‌رنجیده خاطر سازد بملایمت ومدارا بیرون کشیده روانهٔ قندهارش نمود ومقارن ایحال وزیریارمحمد خانرا تب عارض گشته سپاه‌رابسعیدمحمدخان‌پسرخود درلاش گذاشته خود ازراه‌مراجعت روبهرات‌نهادو آنکاه که وارد منزل رباط میرشد درسلخ ماه شعبان سال ۱۲۶۷ هزار و دویست وشصت وهفت هجری ایام عمرش سپری گشت وهمراهانش نعش اورا برداشته درهرات بجنب مضجع پارکات جناب مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره‌السامی دفن کردند فقط

فوت وزیر یارمحمد خان

﴿ ذکر حکومت سعید محمد خان ﴾

ذکرحکومت سعید محمد خان

(بن وزیر یار محمد خان درهرات)

وپس از فوت ودفن او سعید محمد خان پسرش بالشکریکه همراه داشت از لاش روی مراجعت جانب هرات نهاد ومردم هرات باستقبالش بیرون شده اگرچه مایهٔ‌ازخرد نداشت باعزاز واکرام بشهرش درآورده حکمش را کردن نهادند وهم بذریعهٔ عریضه از اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار که وزیر یار محمد خان خود را بحمایت او حکمران هرات می‌پنداشت استدعاء حکومت پدرش را برای سعید محمد خان کرده خوداو نیزمیرزا بزرك‌خان نوادهٔ میرزا عبدالغفارخانرا بانحف وهدایا ونامهٔ مذکورهٔ رعایای‌هرات که بخط میرعبدالرحمن خوش نویس مرقوم داشته بودند درطهران نزد شاه ایران فرستاد واوهدایای سعید محمد خانرابذیرفته وعریضهٔ هرویان را بکوش‌قبول شنفته میرزا احمد خان ناظم دیوان را از راه تعزیت فوت یارمحمد خان مرحوم وتهنیت حکومت سعید محمد خان بااسب زین ولجام زروکاردمکلل بجواهر از بهر تشریف او وفرستادکان خودش که رخصت مراجعت داد روانهٔ هرات فرمود و درخلال ایحال بعضی ازمردم هرات که بسبب بی‌خردی سعید محمد خان نسبت بوی ناراضی وسر گران بودند ازراه خفا بسردارکهندل خان مکتوب فرستاده دعوت تسخیر هراتش کردند چنانچه‌او بالتماس پارهٔ ازمردم هرات باسپاه آراسته ازقندهار روبهرات کرده فراه واسفزاررامتصرف گشت وسلطان مراد میرزای والی مشهد مقدس که ملقب بحسام‌السلطنه بود ازین امر واقف گردیده سام‌خان ایلخانی راباهفت صد سوار تعین‌کرد که باعباس قلیخان میرپنج وسه فوج خراسانی وشش عراده توپ وهزارسوار کشادهٔ مشهدی‌روی بسوی‌هرات نهند ودر نزدیك هرات فروکش کرده نگران باشند و بسام خان اجازت این نیزداد که هرگاه بخواهد باسواران خود ازعباس‌قلیخان جداشده درهرات رود واو درموقفیکه جای گزیند همچنان درنك کنان مترصدامرسام‌خان بوده هرچه اوفرماید‌عمل‌نماید چنانچه هردوتن باهم‌تادومنزلی شهر هرات اسب رانده عباس قلیخان عنان‌باز کشیده فرود آمد و درهمانجا که ازهرات دومنزل دوربود اقامت گزید وسام خان باسوارانیکه همراه داشت داخل هرات شد وازین‌سو سردار کهندل خان پس ازفتح فراه واسفزار جمی ازلشکر قندهار را بحفاظت آن‌دوموضع گذاشته خود باسپاه مکفی اسپ تسخیر رانده بفاصلهٔ چهار کروهی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وطرح محاربه انداخته بامردم هراتی و سوارهٔ خراسانی بجنك هرروزه پرداخت ودرهرروز باهم درآویخته از جانبین خونها همی ریخت تاکه سام خان ازدست برد ونبرد سردار کهندل خان خسته وناتوان گشته بعباسقلی خان پیام داد که ازاقامتگاهش برخواسته دریکمنزلی هرات فروکش‌کند تاسردار کهندل خان لشکررا بقرب هرات مشاهده‌کرده نیروی بازویش ضعف پذیرد وآنگاه که عباس قلیخان دریکمنزلی هرات فرود گشت تدبیر سام خان باقدیرموافقت کرده سردار

کهندل خان را درضمیر این اندیشه جایگیر شد که دولت ایران دست ازیاری سعید محمد خان باز نخواهد کشید چنانچه پی هم لشکر میفرستد پس مراجعتش را جانب قندهار سزاوار دانسته مکتوبی بکار گذاران دولت ایران فرستاد که من بالتماس وخواهش بعضی از مردم هرات بانهاد اینجا شده از عزم ورنجش خاطر شاه ایران آگاه نبودم که دست ازنصرت سعید محمد خان باز نمیدارد ودرامداد او وجههٔ همت میگمارد ومیل خاطرجانب حکومت او درهرات دارد وحال که ازکاهی احوال خبر شدم جانب قندهار رهسپر گشتم وطریق مراجعت درنوشتم (۱) وپس از بازگشتن او عباسقلیخان نیزجانب مشهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که ازطهران منشور تهنیت حکومت هرات را جانبچه از پیش رقم گشت برای سعید محمد خان آورده بود چندی در هرات توقف کردند تاکه سعید محمد خان مبلغی از طلا و نقره را بنام ناصرالدین شاه سکه زده باچند بار از ابره وشال کشمیر برسم هدیه بایشان سپرده رخصت انصراف طهران داد

(۱) نوشت بفتح اول وکسر ثانی نوار دیدن وراه پیمودن

﴿وقایع سال هزار ودویست و شصت وهشت هجری﴾

وقایع سال ۱۲۶۸ هجری

چون مردم توخی و هوتکی متوطنهٔ نواحی قلات واقع عرض راه قندهار وغزنین همواره سلسله جنبان شوروشین بودندومردم تجارورهیاررا اذیت و آزارمی نمودند چنانچه ازجوروتعدی آن دوطائفه راه آمدشدقوافل بدون کثرت وجمعیت عابرین سبیل مسدود بودوازین امرمردم تجارت پیشه عرض پرداز حضورامیرکبیرشده استدعاء کشودن راه ومأمون گذشتن گاه وبیگاه نمودند وامیرکبیرسردارشیرعلیخان ششمین فرزندارجمندش را که درغزنین حکمران بودفرمان کردکه بالشکروتوپخانه رهسپرقلات شده هردوطائفه راکوشمال نموده مسئله سازدوا وبایکفوج پیاده وچهار ضرب توپ وسوارهٔ رکابی وملکی روبجانب قلات نهاد ومردم توخی در موضع اولتك رباط انجمن گشته باهم قراردادندکه تاقضی آخرین دست ازمقاتلهٔ سردارشیرعلیخان نکشیده مردانه رزم دهند وقبول اطاعت نکنند واین قرار دادراموثق بایمان ومؤکد بعهدوپیمان ساخته بتهیهٔ اسباب مدافعه پرداختند وانگاه که سردار شیرعلیخان ازکردراه در رسید چاشین روبجنك نهاده بیدرنك باهم درافتادند وتاشب هنگام بستیز و آویز بسررفته غالب از مغلوب ممتاز نگشت واز هردوجانب بسیار تن مجروح ومقتول گردیده محمد افضل خان بن محمدعلم خان توخی از نامداران تبعهٔ سردارشیرعلیخان زخم منکر برداشت وهردولشکر درتاریکی شب دست ازحرب کشیده سردارشیرعلیخان دراولتك رباط مقام گزیده شباشب بدورلشکرش سنگر متین برافراخت وبعدازان مدتی روزانه ازسنگر بیرون شده مصاف همیداده شبانه بسنگر همیشد تا که چیره دست گشته خصم را برشکست ومال دیوانی را باجریهٔ سرکشی ایشان حصول نموده کوشمالی بسزا فرمود وهم ازایشان عهدنامهٔ موثق گرفت که اگر مال تاجران ورهروان وغیره منائع وتلف شود درحدود هریك از رؤساء قری که باشد تلافی آنرا او بنماید وبادزد را بکار گذاران سلطنت بسپارد تاحکام وضباط ازو باز پرسند دیگر اینکه راه خلاف نپویند وبیرون ازاطاعت وانقیاد امر سلطنت دیگر امیرا نجویند سپس راه مراجعت برگرفته در کابل بشرف دست‌بوس امیرکبیر مشرف گشته بعداز رفع خستگی ازحضور مرخص غزنین شد

﴿ذکر فرستادن امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا﴾

(بالتماس والد ماجدش در ترکستان)

ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان نزد پدرش

مقارن احوال مذکوره اعلیحضرت امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا ازعرض والتماس پدرش سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان از کابل باملازمان وخدمتکارانش روانهٔ ترکستان فرمود وچون درینوقت میرحکیم خان شیرغانی ازراه نادانی سرازجیب طغیان برآورده سردار محمد افضل خانش درشیرغان بمحاصره انداخته بود سردار عبدالرحمن خان وارد بلخ شده مدت دوماه ازسبب گرفتاربودن پدرش بمحاصرهٔ شیرغان شرف دیدار پدرراحاصل نکرده همچنان در بلخ بسر برد وبعد از فتح شیرغان ومخذول شدن میر حکیم خان کمسردار محمدافضل خان مظفر ومنصور جانب بلخ مراجعت کرده راه نزدیك نمود سردار عبدالرحمن خان باستقبال بیرون شده در دشت ارژنه

عزم رکاب بوسی حاصل کرد وازانجا مسافت پنج کروه تابلخ بملازمت رکاب پدرش راه نوردیده باهم دربلخ نزول اجلال نموده بعد پدر نیکو سیرش اورا که قدم بمرحلهٔ نعمالکی نهاده بود بمعل سپرد

وقائع سنه ۱۲۶۹ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وشصت ونه هجری سلم ﴾

درین سال سردار کهندل خان حکمران قندهار ازرشك آنکه سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم کشت مردم تونی وهوتکی نواحی قلات را که نقطهٔ معینه وحد فاصلهٔ حکومت غزنین وقندهار است تنبیه وتهدید نموده مالیات اراضی مردم مذکوررا باعهدنامهٔ اطاعت ایشان نزدامیرکبیر برد مبادا که عزم تصرف قلات را که متصرف آن فشار دهندهٔ کلوی حکومت قندهار است نموده متصرف شود وبحکومت قندهار مداخلت نماید پس بدین اندیشه ورشك سردار مهردل خان برادر کهتر خودرا باچهارهزار مرد آزمودهٔ نبردازقندهار روانهٔ قلات نمود وچند ضرب توپ بااو همراه فرستاد که قلعهٔ قلات را استحکام داده استوار نشیند تاهنگام امیر کبیر عزم تسخیر آن کند نگذارد که بافرا پیش گذارد وامیر کبیر ازینواقعه وپیشنهاد ضمیر سردار کهندل خان آگاه کشته باز سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالشکر جانب قلات رهسپرشود ازعقب او سردارغلام حیدر خانرا نیز باسپاه از کابل کسیل فرمود وهردو برادر درعرض راه باهم پیوسته چون راه بقلات نزدیك کردند سواران سردار غلام حیدر خان بقرب قلعه شده سردار مهر دلخان بضرب توپ ایشانرا رانده از حصار قلات دورساخت وسردار غلام حیدرخان شاه مردخانرا درپای دیوار فرستاده ازسردار مهردلخان سبب کلوله انداختن توپ را استفسار نمود واو جواب داد که باسر برادرم سردار کهندلخان درین قلعه جای گزیده نخست از دهن توپ باشما سخن راندم که بدانید تازنده باشم بمیدان مدافعت و ممانعت شما (۱) تازنده باشم ونگذارم که پای تصرف دراندرون قلعهٔ قلات گذارید بدوان امرازعریضهٔ سردارغلام حیدرخان که بپایهٔ سریرسلطنت رسید خاطرنشان امیرکبیر شده دانست که تاهنگامیکه خود رفته آتش نفاق را خاموش نسازد جوش وخروش نزاع هرگز فرو ننشیند پس سردار محمد اعظم خان بتجهیز فرزند برومندش را بحکومت و حفاظت کابل گماشته خود بانواب عبد الجبار خان وسردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان وسردار سعید محمد خان و سپاه شاپان و انواب آتش فشان از کابل روی بسوی قلات نهاد وچون بنزدیك قلات رسیده بلشکر پسرانش ملحق کشت سردار مهر دل خان زیاده تر باستحکام قلعه داری پرداخته دروازهٔ حصاررا خاك ریخته مسدودنمود وامیرکبیر بارادهٔ اینکه زیر کوه طبق سررا که مشرف برقلعه وجانب جنوب آن واقعست لشکرگاه قرارداده درهنگام اشتعال نائرهٔ جنك ازانجا بضرب توپ کاررا برقلعه گیان تنك سازد از حصار قلات در گذشت که درآنجا فرو کش کند وسردار مهر دل خان باهمراهانش درحین عبور لشکر امیرکبیر ازکنار قلات از فراز بارهٔ حصار دهن توپرا بزدن باز کرده تاکه کلولهٔ توپ میرسید بی هم کلوله انداخته بعضی ازسواره وپیاده را ضائع ساخت وامیر کبیر درجائیکه کلوله نمیرسیدرسیده فرود آمد وزیر پشتهٔ طبق سررا نیزباعداد سپاه محکم واستوار فرموده چشم انتظار براه رسیدن سردار کهندل خان که ازقندهار بعزم معاونت سردارمهردلخان ومدافعت امیر کبیر براه افتاده بود نهاد تاکه او نیز باسپاه کینه خواه وارد منزل جلدك شده لشکرگاه ساخت آنکاه نواب عبد الجبار خان که مصلح وخیر خواه همهٔ برادران بود پیش از آنکه محاربه روی دهد سردار غلام حیدر خانرا بدون آنکه آگاهش کند با خود برداشته از راه نجاح و فلاح وطلب خیر وصلاح هر دو تن نزد سردار کهندل خان شده باوی سخن رانده تخم صلاحیت در مزرعهٔ ضمیرش افشاندند وخود او نیز نظر بمکنت وقوت واقتدار امیر کبیر خویش را در منازعه نظیرش ندیده بلکه زبون پنداشته رعایت خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر کبیر بود حجت نهاده گفت که بپاس خاطر او ازقلعهٔ قلات در گذشتم واینك سردار مهردل خانرا ازانجا طلب داشته سرخویش وراه قندهار پیش گیرم ونواب عبدالجبار خان اینرا شنیده گفت که اگرچه از قلات گذشته رفع منافشه کردی لیکن چون امیر کبیر از کابل وشما از قندهار باهنك ستیز تاانجا آمده اید سزاوار است که باهم ملاقات کرده زیاده تر کدورات را بمصافات مبدل سازید وسردار کهندل خان این مقولهٔ نواب عبد الجبار خان را نپذیرفته عذر

(۱) تازنده دوم مراد از تاخت وتازاست

در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من نه خورسند شود ونه خاطر نژند کرده ونواب عبد الجبار خان از جای جسته دست اورا گرفته گرمها بر خیزانید وبا سردار غلام‌حیدر خان درحوضهٔ برزبر پیل نشانیده بعد روی بسوی لشکر امیر کبیر نهادند ونواب عبد الجبار خان بجلو افتاده هنگام شام پیش از ایشان نزد امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهندل خان عرض و آگاه نمود وچون تاریکی شب پردهٔ ظلمت انداخته بود امیر کبیر بامشعلهای افروخته واعیان سپاه از خیمه بعزم استقبال بیرون شده رو براه سردار کهندل خان نهاد واو رو شتی مشاعل را دیده از پشت پیل فرود گشته پیاده قدم پرنهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیده مراسم پذیره ولوازم مصافحه ومعانقه بپای رفت ودست بدست هم چند قدم گذاشته وبرداشته از یکدیگر جداشدند بعد سردار غلام حیدر خان سردار کهندل خان‌را در خیمه وسراپردهٔ خویش برده پیش اعزاز واحترام کرده‌باهم نشستند وامیر کبیر وهریك دیگران درسراپردهٔ خود رفتند وسردار کهندل‌خان درخاطر چنان داشت ومیپنداشت که برسم ونهاد افغانی همچنانکه او بپاس خاطر سردار غلام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در گذشت امیر کبیر از آمدن او در نزدش وا گذار خواهد گشت اما امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وقت‌سخن نهاد افغانی در میان‌آمدن وانکشاف مکنون خاطر سردار کهندل خان شدن باندیمان وخاصانش گفت که هر که سر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی پیاید وخواستار ولایتی از مملکت شده پادشاه مسئولش را قبول کرده آن ولایت را بدو سپارد اندك زمانی نپاید که زمام مهام سلطنت گسیخته خونهاریخته شود وهم فقیری امیری وهم حقیری وزیری گردد ومملکت خلل‌پذیر شود واگر سردار کهندل‌خان ازینخیال در نگذرد هر آینه کار بکار زار وپیکار بدم شمشیر آبدار ومصالحه بمجادله خواهد پیوست ونواب عبد الجبار خان از شنیدن این سخنان امیر کبیر امیر را منجر بعداوت دایمی دانسته بسردار غلام حیدر خان گفت که من شمارا نزد او بردم کار را تابدین مدار رسانیدم اگر نه قلات در دست او بود که نیگذاشت فتحش بسی صعوبت داشت واگر بر خلاف پندار سردار کهندل خان شود نقضی درحشمت شما روی داده کسی از راه ننك افغانی روی امید بسوی شما نهاده هرگز اعتماد نخواهد کرد وسردار غلام حیدر خان سخنان نواب عبد الجبار خان را بگوش دل جای داده اگرچه وقت یم شب بود سردار شیر علیخان را باخود برداشته نزد امیر کبیر شد وبعز عرض رسانید که چون سردار کهندل خان باعلیحضرت نسبت برادری دارد وهم از روی اطاعت بدر گاه اسلام‌پناه حاضر گشته خود را مورد عفو واحسان می‌پندارد اگر قلعهٔ قلات خراب گردیده برای اصلاح ذات بین هیچیك از جانبین متصرف آن نشود نیکوست وامیر کبیر عرض سردار غلام حیدر خان را بسبب اینکه آزرده نشود ظاهراً قبول فرموده باطناً برطبق آئین سلطنت که‌دو امیر دریك مملکت نگنجند قلعه‌را امر خراب کردن نمود و آباد کردنش را مصلحةً بوقت فرصت دردل حواله فرمود چنانچه‌بیاید انشاء الله تعالی وروز دیگر سردار مهردل‌خان که‌لشکرش را با امر سردار کهندل خان از قلعه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلعه جای داشت بیرون شده باتفاق قلعه‌را خراب کردند بعد امیر کبیر سردار کهندل خان‌را بخلاع فاخره خورسند وسربلند ساخته‌باهم وداع کردند وجانبین بمقر حکومت خویشتن باز گشت نمودند

بنیاد شهر تخته پل ترکستان

(بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخته پل‌را)

چون شهر بلخ از مرور دهور خراب شده وآب وهوایش نیز ردی ونا گوار بود وهم سردار محمد افضل خان زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در روزهای جمعه برخود لازم شمرده از روی ضراعت حین استکانت بدان عتبهٔ علیا میسود بنا بر امور مذکور ودور بودن مزار از بلخ سردار موصوف تصمیم عزم براحداث شهری‌بقرب مزار شریف کرده در سال ۱۲۶۹ هزار ودویست وشصت ونه‌هجری صلع بلدهٔ تخته پل را احداث فرموده بمدت سه سال آباد ساخته عمارات وبیوت واسواقش را تمام پرداخت وباغ وبوستان نیکوی بالنضارت وفضاترتیب‌نموده مکتبخانه برای تعلیم وتعلم پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده برافراخت ودر شهر جدید مسکن گزیده بکار حکومت پیش از پیش مشغول گشت

وقایع سنه ۱۲۷۰ هجری ضایع

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهفتاد هجری صلی علی هاجرها السلام ﴾

درین سال باز مردم توخی وهوتکی در فتنه باز کرده برك وساز تر کتاز یغارت مال قوافل وتجار ساز کرده راهزنی آغاز نمودند وامیر کبیر که تعمیر قلعهٔ قلات پیش نهاد ضمیرش بود اظهار فرموده در افواه انداخت که در علاقهٔ توخی بتعمیر قلعهٔ که در خور اقامهٔ لشکری باشد باید پرداخت وقوافل وتاجران وراهگذران را شاید ایمن ساخت بنا بران سردار شیر علیخان را ظاهراً برای سرزنش مردم توخی وباطناً جهت آباد کردن قلعهٔ که درسال گذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند بالشکر شایسته ازکابل کسیل فرمود وباوامر مکنونهٔ خاطر خویش رامکشوف نمودکه باآوازهٔ تهدید مردم توخی واحداث قلعه در آنجا رهسپار شده بعدازورود درحدود قلات قلعهٔ مخروبهٔ آن لشکرگاه ساخته آبادش سازد تاسردار کهندلخان ازاصل مدعا قبل ازرسیدن سردار شیر علیخان آگاه شده بمدافعه ومنازعه برنخیزد واگر احیاناً خبر یافته طریق ممانعت اختیار کند بمضایقه باوی در آویزد واگراو چیره دست گردد پای ثبات افشرده منتظر موکب همایونی باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر وانواب آتش فشان براه افتاده پس ازورود بمنزل مقصود قلعهٔ قلات (۱) راکه تاکنون آباد است براساس سابقش بنیاد نهاده بتعجیل هرچه تمامتر حصار استواری باروج وبارهٔ محکم برافراشت و ازانسوی سردار کهندل خان خبر کشته بهیهٔ لشکر پرداخت وتاکه سپاهی فراهم آورده خواست که روبسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کارقلعه را تمام ساخته درآندرولش رحل اقامت انداخته استوار نشست وسردار کهندل خان شنیده بعزم آنکه توپ بزرگی ساخته بعد روبجانب قلات نهاده حصارش را ازضرب کلولهٔ آن ویران سازد ترك سفر کرده توپی ریخته برعراده سوار کرد که بسرچهارپنج ساله درآندرون آن رفته بسهولت برمیگشت ودروقت ساختن توپ مذکور ازغیظ برزبان رانده سوگند یادمیکرد که تاقلعهٔ جدید قلات را ازصدمهٔ کلولهٔ این توپ ویران وباخاك یکسان نسازم دست ازمحاربت باز نداشته ترك استراحت کنم توپ مزبور در روز امتحان از صدمهٔ آتش باروت ترقیده بمقصد نرسید بناچاه نفر ازصدمه ترکه های توپ مذکور مجروح ومقتول شدند دروقت ساختن توپ موصوف سردار شیر علیخان ازعزم وارادهٔ اوواقف شده عذرنامهٔ مرقوم ودر قندهار نزداو مرسول داشت که چون مردم توخی وراهزنان طائفهٔ هوتکی رهنوردان وتاجران را در عرض راه کابل وقندهار اذیت وآزار رسانیده مال ومنال ایشان را غارت میکردند بنارفع این فتنه وخیر جانبین قلعهٔ قلات را بامر اعلیحضرت قبلهٔ امجدم از نوبنیاد وآباد کردم تادست جور وستم دزدان هردوطائفهٔ مذکوره ازتاراج اموال رعایای طرفین وغیره کوتاه شده حصار امن وامان استوار گردد ومن که باشما نسبت برادر زادگی دارم وخود را بمنزلهٔ فرزند میشمارم اگر بر بودن واقامت نمودنم درقلات رضا باشند فهوالمطلوب والا اگر لشکر کاشته ازقلعه بیرونم کنند مختارند فقط وپس ازپیوستن این نامه بمطالعهٔ سردار کهندل خان چون تویش بقراریکه آنفاً ذکرشد گذیده ازغصه بمرض موت گرفتار شده چنانچه باید دست از ستیز کشیده بمرد بجواب نامهٔ سردار شیر علیخان نتوانست پرداخت بلکه تغافل زده خود را بخبر انداخت

ذکر دوباره آباد کردن قلعهٔ قلات

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات ﴾

(وعهد کردن انگلیس باامیر کبیر وفوت نواب جبار خان)

ذکر مأمور شدن فتح محمد خان بحکومت قلات وغیره

سردار شیر علیخان ایام زمستان را بدون وقوع واقعهٔ درقلات بسر برده درموسم بهار سردارفتح محمد خان ن وزیر محمد اکبر خان مرحوم را سردارغلام حیدر خان بامر اعلیحضرت امیرکبیر بحکومت قلات مأمور نموده جنرال فرامرز خانرا بافوج نظامی باوی همراه فرستاد که درقلات بوده حفاظت قلعه ونواحی آنرا بنماید وسردار شیر علیخان پس از وصول ایشان در آنجا عرمان طلب درکابل آمده بشرف دست بوس امیر کبیر واصل شد و درخلال احوال مسطورهٔ چون دولت برطانیه عظمی درهند وستان تسلط کامل بهم رسانیده بودند معاندان دولت موصوف خبری که قابل قبول نمیباشد در افواه انداختند ومردم مسلمان وهندورا مخالف دولت مذکور

ساختند خبرمذکور این بود که کارطوس کاغذی که بارود وگلوله را در آن یکجا کرده وسر آن موم ریخته درروز جنگ بدندان بریده در تفنگ می اندازند عوض موم برای مردم مسلمان پیه خوك و برای هندو چربی گاو بکارطوس آلوده انداز شیوع این خبر هر دو طائفه باتفاق هم با انکلیسان در آویخته خونها ریختند و اکثر از بلاد هندرا ازوجود ایشان خالی کرده متصرف شدند وانکلیسان ازخوف اینکه مبادا اعلیحضرت امیر کبیر نیز بامردم اسلام وهنود متفق گشته ازراه ستیز رو بجانب هند نهد تدبیری اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهدهٔ جدید انداختند چنانچه مکتوبی بامیرکبیر فرستاده خواستار آن شدند که تاموضع جرودواقع شش کروهی پشاورتف فرماشده رشتهٔ مودت واتحادرا مجدداً بادولت انکلیس مرتبط سازند وامیر کبیر ازالتماس انکلیسان سردارغلام حیدر خان را که ولیعهدش بود باچندتن دیگر ازسرداران واعیان مملکت وتحف وهدایای گران قیمت از کابل روانهٔ جرود فرموده خودش تشریف نبرد وچون شهزادهٔ والاجاه واردمنزل جرود شد انکلیسان ازراه پذیره پیش آمده مقدمش را گرامی داشتند ونیك نواخته بعدازادای مراسم مهمان نوازی درتاریخ سنه ۱۸۵۵ هزارو هشتصدو پنجاه‌وپنج میلادی عهد نامهٔ جدید درین نگار دادند که دوست هریك ازدولتین دوست ودشمن ایشان دشمن درتزد دیگری ازجانبین محسوب بوده وایندو تی ابدی باشد که بهیچ واسطه ووسیله قطع نمایند وبدیگری که باعث ضرریکی ازطرفین باشد نگرانید واین عهد نامهٔ مختصررا دستخط ومهر کرده یك بدیگری داده‌ازهم جدا شده هرکدام بمقام خویش رفت وبعوض هدایائیکه سردار غلام حیدر خان بدیشان داد چند سراسب عربی ویك زنجیر پیل واوانی وظروف بلورین وغیره بنام ارمغان پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر خان مراجعت کرده سعادت دیدار اعلیحضرت امیرکبیر را حاصل کرد ومقارن اینحال نواب عبدالجبار خان را از قضای قادر متعال ایام‌عمر سپری شده بعمر هفتادو چهار سالگی وکسری پدرود جهان کرده درجنب قبرنواب محمد زمانخان در مزار عاشقان ومارفان مدفون‌گشت وماده تاریخ فوت اوکه طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طبیب کابلیست ازلوح مزارش ثبت کتاب شد

برداشت ازمیانه سرجان(۱)نخست‌وگفت　　جبار خان نمود میان جنان مکان

(۱) تعدادمصرع اخیرهزارو دوصد وهفتاد وسه میباشد عددجمل که سرجانست ازان حذف شدباقی‌هزار ودو صدو هفتاد که‌مادهٔ تاریخ فوت اوست میماند

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتاد ویك هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷۱ هجری مسلم

درین‌سال میرمحب بیك هزارهٔ دای زنکی ساکن‌یکاولنك تمرد ورزیده باسردار محمد اسلم خان حاکم هزارهٔ دای‌زنکی طریق‌خلاف وراه دورنکی پیش‌گرفته ازمالیات دیوانی سرباززده وباسردار مذکورطرح مقاتله‌انداخته بمحاربه پرداخت وچون سردار محمد اسلم‌خان بدون ازپیادهٔ ساخلو لشکریکه درخور سرزنش میرمذکور می‌بود باخود نداشت پس‌از کشش وکوشش بسیار توان جنك میدانرا در نیروی بازوی خود ندیده در قلعهٔ که مسکن داشت محصور گشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی ازقلعه بندی خویش وتمرد وطغیان میرمحب‌بیك هزاره برنگاشت وامیرکبیر ازمطالعهٔ عریضهٔ دلگیر شده بحاضرین محفل بار فرمود که‌بروید وسردار محمد اسلم خانرا دریابید که دوچار پیکار ودرتنگنای محاصره گرفتاراست وحاضران بهمین قدریکه امیرکبیر گفت بلا درنگ بر خاسته از پی هم بدون آنکه فراهم شوند راه یکه اولنك بر گرفتند وپیشتر ازهمه سردار شاه دوله خان که بامیر محب‌بیك رشتهٔ الفت وآشنائی درمیان داشت رسیده میرمذکور را بپاس همان آشنائی بی گفتگوی باخود برداشته تزد سردار محمد اسلم خان آورد وادای مالیهٔ دیوانی را برذمه‌اش نهاده وتسلی ودلجوئی داده پس ازمطیع ومنقاد شدن اوراه مراجعت جانب‌کابل برگرفت ودرعرض راه‌باسردار محمد شریف‌خان کهروی معاونت سردار محمد اسلم خان بدانسو نهاده راه می پیمود ملاقی گشته بزیر عتاب او افتاد که چرا در مسالمت و مصالحت میرمحب بیك را تادسیدن وی معطل نگذاشت که نیکنامی این‌امر بنام اوسمر ومشهر میشد واوچیزی نگفته باهم مراجعت کردند

ذکر آمدن سردار محمد افضل خان از ترکستان

﴿ ذکر آمدن سردار محمد افضل خان ﴾

(از ترکستان بزیارت امیر کبیر)

ومقارن بازگشت ورود مأمورین بکابل اولیای دولت در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهر تخته‌پل را احداث نموده از کارش پرداخت سردار عبدالرحمن خان پسرش را که بامرحلهٔ دوازده سالگی نهاده بود قایم‌مقام خویش قرارداده بعزم‌زیارت وسلام اعلیحضرت امیرکبیر راه کابل پر گرفته باتحف وهداایای‌بسیار ازقبیل اسپان تیزرفتار واشتران کوه کوهان باربردار واجناس نفیسهٔ بخارائی وچینی‌وتاتار وطلای‌مسکوک شرفیاب‌حضور فیض گنجور بدرعدالت دستورش شده درك سعادت دست بوس کرده تمامت تحفه وهدیه‌اش پذیرفته گشت وپس ازرو نهادن بکابل سردار عبدالرحمن خان مطابق دستورالعمل پدر نیکو سیرش بکار حکومت پرداخته بدون پیشکاری لالا ومؤدب صبح هرروز را تاساعت نه ازساعات بیست و چهار کانهٔ یکشبانه روز که نیم‌یوم ولیل‌را ساعت دوازده قرار داده‌اند بخلاف رواج طلوع وغروب که دربعض دیگرممالك ساعت‌دوازده درهردو وقت مذکورمروجست وقت‌درس‌خویش تعین‌کرده ازساعت‌نه‌تاساعت‌دوی بعداززوال آفتاب‌و نصف‌النهار بارعام‌کشوده بدادرسی وبازپرسی تظلم ستم رسیدگان از ملکی ونظامی واجرای امور مهمهٔ حکومت ونظم ونسق مملکت قرار داده از ساعت سه پس ازصرف طعام وبستن بارعام زمان خواب معین نمود وازهنگام عصر تاشام که از خواب برخاسته دست‌ورو میشست برای سیر وگردش وتفریح دماغ مقرر فرمود که بسواری اسب یاخدمان وخاصان محفل خویش تماشا وگل گشت باغ وبوستان وراغ وگلستان گردش وتفرج همی کنند وتاشش‌ماه بدستور مذکور امور مزبور را اجرا نموده اعلیحضرت امیر کبیر از حسن کاردانی وقابلیت سیاست وحکمرانی اواز عرائض واقعه نگاران ترکستان مطلع گردیده حکومت تاشقرغانرا که‌تااینوقت سردار محمدامین خان حکمران آن‌بود بوی‌تفویض فرمود وسردار محمد افضل خان را امر نمود که منشور تهنیت دستور ولایت مذکور را برای او نگار وارسال دارد وسردار محمد امین خان را حکم شد که پس ازوصول سردار عبدالرحمن خان درتاشقرغان جانب کابل راه سپارد وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ توقیع رفیع قبلهٔ امجدش ودستوریکه بدو مسطور نموده بود باهزارسوار ودوهزار تن پیادهٔ خاصه‌دار وشش عراده توپ ازتخته‌پل براه افتاده وارد تاشقرغان شد وسردار محمد امین‌خان مراسم پذیرهٔ فرزندانه نسبت بوی بجا آورده بجای حکومتش معززانه فرود کرده بعد خودش روانهٔ کابل شده سعادت دست بوس امیر کبیر حاصل کرد ومقارن ایحال میمون فال سردار محمد افضل خان حیدر خان بن محمود خان بیات را که از دیگر خدام درتزدش باخلاص واعتماد مقدم وصاحب دویست سوار وطبل وعلم بود به نیابت وپیشکاری سردار عبدالرحمن‌خان نامزد ومسرافراز فرموده از کابل درتاشقرغان نزداو فرستاد ومشارالیه‌ازسبیکه در کابل بامردم بسیار مودت وبستگی داشت زیاده‌تر درتزد سردار عبدالرحمن خان معزز ومحترم گشت وسردار والا تبار در تاشقرغان نیز بهمان روشیکه درتخته پل داشت بدرس وشنیدن عرض واستراحت وگردش گل گشت وجههٔ همت گماشت وعلاوه برعادت مستمره روز های‌جمعه وتعطیل را اکثر بشکار بسر برده شبانه درپیرون‌نمانده بشهر معاودت همیکرد وبعد ازچهار ماه که درتاشقرغان بنهج مذکور روز گذرانید قبلهٔ امجد ووالدهٔ ماجده اش ازحضور امیر کبیر رخصت یافته وارد تاشقرغان شدند وپس ازدیدار فرزند سعادت اطوار مادرش مأمور باقامهٔ تاشقرغان گشت که کار خانگی پسر خویش راست‌کند وپدرش راه‌تخته‌پل پر گرفته وارد آنجاشده بکار حکمرانی پرداخت وسردار عبدالرحمن خان علاوه برادرسی وبازپرسی احوال دادخواهان وعرضچیان باب جودواحسان گشوده بدادن تخفیف اراضی وعقار آفت رسیدهٔ رعایا وعطای خلعت وانعام وافزونی تنخواه خدمه ورایا پیش ازپیش پرداخته همه را مشمول احسان ساخت

ذکر مامور شدن سردار عبد الرحمن خان بحکومت تاشقرغان

ذکر مامور شدن حیدر خان به‌نیابت سردار عبد الرحمن خان

ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان

﴿ ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان ﴾

(ونفاق سرداران قندهار)

درروز جمعه بیست وهفتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هزار ودویست وهفتاد ویك هجری ایام عمر سردار مهردل خان سپری شده بعمر نجاه وسه سالگی بدرود جهان فانی کرد ودرمزار حضرت جی صاحب مدفون گشت وپس ازوی سردار کهندل خان ازمرض استسقاء درروز سه شنبه هفتم ماه ذیحجه سنهٔ مذکوره بعمر شصت وسه سالگی ازجهان درگذشته درمزار حضرت جی صاحب واقع بیرون شهر قندهار مدفون واز خاکدان دون بیرون شد وازمسند حکومت درلحد جای گزید وبعد از دفن او در پین سردار رحمدل خان وپسران سردار کهندل خان چون سردار محمد صدیق خان وسردار سلطان علی خان وسردار عبدالله خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمان خان درامر ایالت قندهار نزاع افتاده سردار رحمدل خان خودرا سزاوار حکومت قندهار دانسته خواست که بمسند ایالت نشسته کار حکومت راست کند وپسران سردار کهندل خان مرحوم بسبیل ارث عزم کردند که سردار محمد صدیق خان را بجای پدر برو سادهٔ حکومت تکیه داده دیگران در حمایت او مقر گیرند وایمنی باعث نفاق جانبین شده هریك درمقام خویش بارادهٔ کینه جوئی همدیگر راه تهیهٔ اسباب حرب پیش گرفتند

وقایع سنه ۱۲۷۲ هجری سلم

﴿ وقایع سال هزار ودویست وهفتاد ودوی هجری سلم ﴾

وچند روز بدو گوئی وستیزه جوئی یکدیگر بسر برده هیچیك از جانبین امر دیگری را کردن نهادند تاکه آلات وادوات جنك وپرخاش آماده کننه کار مقاتله استوار گردید وسردار غلام محی الدین خان که در دهم اود نیرین بود از فوت پدرش آگاه شده از انجا در قندهار آمده بیرادرانش پیوست آنگاه نائرهٔ قتال شعله ورگشته پسران سردار کهندل خان دراندرون ارك بحمایهٔ پدر شان جای گزیده بامرداریکه هواخواه سردار رحمدل خان ونیز در ارك بحمایهٔ او مقام کرفته بودند بمقاتله پرداخته ودر بیرون ارك نیز باجانب داران سردار رحمدل خان طرح محاربه انداختند ودو طرفه ساز کار زار ساز کرده اسباب پیکار بروی کار آوردند واز جانب دیگر سردار رحمدل خان بامرداری محمد علم خان وسردار غلام محمد خان طرزی پسران خویش از اندرون ارك وسردار میر افضل خان وسردار عبدالرسول خان وسردار عبدالاحد خان پسران سردار یردل خان وسردار خوشدل خان وحاجی منوردل خان وسردار شیرعلی خان پسران سردار مهردل خان وسردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان هواخواهان سردار رحمدل خان که خانهای شان درین ارك وبازسوق واقع واز دیگر عمارات شهر بارك نزدیك دشمنان مقیمهٔ ارك را دافع بودند ازخارج ارك وپشت بام خانهای خود بگلوله اندازی تفنك پرداخته خانهای یکدیگر را هدف وآماج ساختند وچند روزخانه جنگی کرده سردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان گفته شهریان ازکج وراست جستن گلوله وافتادنش بخانهای ایشان دانستك شده علماء وسادات داخلهٔ شهر چند جلد کلام آلهی را بسر برداشته از راه دفع فتنه وطلب صلح وخیر خواهی جانبین ورفع شور وشین درمیان شده درود خوانان والامان کویان قرآن رانزد طرفین شفیع ساخته آتش قتال راخاموش کردند وپس از اطفای نائرهٔ نفاق همه علماء طریق وفاق راپیش کرفته زبان صلح بیان را باتفاق هردوجانب چنین کشودند که چون سردار رحمدل خان شخص سالخوردهٔ موسفید وبرادر سردار کهندل خان مبرور است میباید کار حکومت بدو مفوض بوده پسران سردار کهندل خان را حق مداخلتی نباشد اما از مالیات ولایت بقدر کفایت مؤنت ومعیشت هریك تنخواه ومواجب داده شود وپسران سردار کهندل خان نخست ازین قرار داد سرباز زده قبول نکردند وآخرالامر چون سردار رحمدل خان بتسلیات مناسبه روی دل سردار غلام محی الدین خان را از برادرانش گردانیده بسوی خود کرده بود ناچار شفاعت علماء ورعایت کلام آلهٔ را ظاهراً بحجت قبول نمودن قرار داد مذکور ساخته دست از رشتهٔ مشاجره وپا ازصفحهٔ مکابره پس کشیده لب فرو بستند وباطناً چون بصلح راضی نبودند اینقدر سخن درمیان آورده فیصلهٔ امر را محول وموکول بصوابدید امیر کبیر نموده جانبین عرض برداز پایهٔ سریر سلطنت شده التماس کردند که اعلیحضرت

امیر کبیر از کابل در قندهار تشریف فرمانشده هرچه رأی سعادت انتما در باب دفع نزاع اقتضا نماید معمول داشته اجرا و انفصال فرماید قبول جانبین باشد خلاصه پس از اطمای نائرهٔ نفاق و فرستادن عریضه بنزد کار کنان سدهٔ علیهٔ کردون رواق سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمانخان از قندهار در علاقهٔ پشت رود که جای کیر ایشان بود رفتند که کار آنجا را راست کرده در وقت پرتو وصول افکندن امیر کبیر در قندهار مراجعت کنند

ذکر مرحله پیماشدن امیر کبیر جانب قندهار

﴿ توجه اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(از کابل جانب قندهار)

وازین سوی پس ازرسیدن عریضهٔ مذکورهٔ سرداران قندهار بحضور سر کارو الا تبار اعلیحضرت امیر کبیر سردار شیرعلی خان حکمران غزنین بفرمان قبلهٔ امجدش مأمور قندهار شد چنانچه مشار الیه قبل از حرکت موکب همایونی بالشکر مرتب و مرغوب و چند عراده توپ از غزنین رهسپار دیار قندهار گشت ویس ازوی امیر کبیر سامان سفر ساز کرده از کابل رو بقندهار نهاد وچون سردار شیر علیخان نزدیک قندهار رسید سرداران قندهار پذیره کرده مقدمش را گرامی داشته باعزاز و اکرام خود ولشکرش را درجهاوئی انگلیسان واقع گوشهٔ غرب شهالی شهر قندهار فرود آورده خود ایشان در شهر بخانهای خود شدند وسردار شیرعلیخان بکار مدیرانه پرداخته هرروز که از لشکر کاهش علاقات وبازدید قندهاریان داخل شهر میشد صدمن از پیادهٔ نظام را بروش ودأب پزر کان وشهزاد کان برکاب خویش برداشته بشهر درمیآورد وروز را بملاقات وصحبت هریك ازسرداران بسر برده شب هنگام که در اردو مراجعت میکرد پنجاه تن پیاده را در جای سردار میر افضل خان گذاشته پنجاه تن دیگر را باخود در لشکر گاه میآورد تا که هشتصد تن پیادهٔ مسلح از نظام را داخل شهر کرده کسی آگاه نگشت وهمچنین شش ضرب توپ قاطری را نیز بکلیم ورخت خواب وغیره پیچیده بشهر درآورد وسرداران قندهار که قرار داد علماء را که بشرح رفت استوار نمیدانستند لاجرم منسوبان جانبین بکمین کمین یکدیگر روز بسر برده مسلح در کوی وبازار همی گشتند واین امر زیاده تر باعث وسردار شیرعلیخان موافقت کرده سرداران قندهار اظهار نموده ملا مشاه بزبان راند که لشکر والا بدوش روا است که ازسبب خریدن اشیاء ضروریه که احتیاج شوند درشهر وبازار شده رفع احتیاج کنند وازین که شمارا یك بدیگری هنوز اعتماد واعتبار نیست کلید یکدروازهٔ شهر علازمان ومنسوبان من تفویض شود تا کر ازراه عدم معرفت وشناسائی منسوبان هریك شما خیال دیگری کرده منافقهٔ روی دهد دروازه را کشوده رو بلشکر گاه خویش نهند واز آسیب بر کنار شوند وقندهاریان مسئول اورا قبول کرده کلید یك دروازه را بکار گذاران رکاب سردار شیر علیخان سپردند ومقارن انجامخبر نزدیك شدن امیر کبیر بالشکر سمر کشته درافواه افتادوسرداران قندهاررا که چشم انتظار راه وصول سرکار والاتبار بود ازقندهار تا کلات منزل بمنزل علوفه وآزوقه آماده کرده ازماکولات وحلویات هرچه لدید وگوارا تر وشایان ماحضر خوان پادشاهی بود در لیل ونهار بمحفل بزم حضور همی رسانیدند تا که قافلهٔ اعظم فرود گاه موکب شهریاری شد تمامت سرداران وخوانین واعیان شهر قندهار ازراه پذیره واستقبال بیرون گردیده درمنزل مذکور درك سعادت رکاب بوس نموده مراسم پذیره بجای آوردند وازانجا باهم رو بشهر نهاده امیر کبیر بکنار دهخواجه فرو کش فرموده استقبالیان بشهر وخانهای خود شدند وروز دیگر امیر کبیر قاضی محمد سعید خان خانعلوم را که بدین لقب از طرف شاه محمود سرافرازی یافته وایشوقت از امر قضا معزول بود بخت روان پیش خوانده پیش پتو اخت وخلعت کمخواب وابره از لباس خانهٔ خاص عطا فرموده بمنصب قضاوت قندهارش سرافراز ساخته وبخت روانش برنشانیده امر کرد که جارچی (۱) بجلو داخل شهر شده ندای عزل قاضی ملاغلام کنا کنون جالس مسند قضاوت بود ونصب قاضی محمد سعید خان در داده تمامت مردم شهر را آگاه کرد وهم در نخال امیر کبیر سردار رحمدل خان را پیام فرستاد که ازباب فاتحه خوانی سردار کهندلخان وسردار مهر دلخان مرحومان بشهر درشوم واو اعداد پیادهٔ نظام را که سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت بشهر در آورده تا اینوقت مخفی بوده بالباس غیر

(۱) جار لفظ ترکی است بمعنی منادی

نظامی درشهرگردش میکردند طلبداشته بقانون رسمی نظام صف اراسته امر بریا ایستادن کردوامیرکبیرهمهٔ شهزادگان وبرادر زاده ونوادگانی را که در اردو حاضر بودند چون سردار غلام حیدر خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد اعظم خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمدحسین خان وسردار فیض محمد خان سالار توپخانه وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد یوسف خان وسردار سیف الله خان وکیل پسران شهریاری وسردار سلطان محمد خان وسردار سلطان احمد خان که پس از آزرده شدن ورفتنش بقندهار فاتحهٔ وزیر محمد اکبر خان را بهانه ساخته رو بدرگاه عالم پناه نهاده معفو شده وهمرکاب امیر کبیر درقندهار رفته بود وسردارفتح محمد خان وسردار جلال الدینخان پسران وزیر محمد اکبر خان مرحوم وسردار شهسوار خان بن سردار محمد اکرم خان مبرور وسردار شاه دوله خان که همه ازکابل همرکاب رفته شرف حضور داشتند دراردو گذاشته ازجمله سردار محمد یوسف خانرا با خود همراه گرفته داخل شهر شدودر اندرون شهر سردارشیرعلیخان نیز شرف اندوز رکاب پدرستوده سیر کشته بعد امیر کبیر با هردوپسروارد منزل سردار رحم دل خان شد وپس از ادای دعای مغفرت هنگام عصر سردار شیر علیخان را همچنان در شهر گذاشته باسردار محمد یوسف خان باردو مراجعت فرمود وروز دیگر سرداران قندهار همهٔ کلیدهای ابواب شهر راسپردکارا کنان امیر کبیر نموده برطبق خواهش اعلیحضرتش محافظ دروازهای شهر همه ازاحاد واعداد سپاه کابل مقرر گشت نادست تعدی سپاهیانرا از آزار واذیت شهریان وغیره بازدارند پس ازان جانبین شرفیاب محفل حضور امیرکبیر شده هرکدام بر وفق مرام خویش کلامی گفته چون هیچیک ازمدعائیکه دردل داشت نمیگذشت مشاجره بطول انجامیده خاطر امیرکبیرملول گشت وعلاوه بران ایام زمستان نزدیک شده امیر کبیر سرداران قندهار را مخاطب ساخته فرمود از عرض والتماس شما برای قطع منازعه درانجا آمده باینقدر مدت که گذشت رد وقبول وعقد صلح جانبین معلوم ومفهوم نگشت وطرق وشوارع ازشدت سرما مسدود گردید که درهیچیک ازهر دو صورت راه مراجعت جانب کابل پیمودن درحوصلهٔ عقل نگنجد لهذا ارك را باید جهت نشیمن ازهمه چیزا تهی نموده بپردازید تا که دفع مناقشه شده کار مصالحه درمیان آید در ارك جای گزینم و جانب یاداش کاروصلاح روزکار شما بچشم خیر خواهی به بینم وایشان امر امیر کبیر را پذیرفته درارگش جای دادند وآخرالامر که رشتهٔ وفاق منعقد نشده جراحت نفاق بمراهم تدبیر امیرکبیر التیام پذیر نگشت لاجرم امیرکبربایهٔ سخن راچنان نهاده قرارداد که زمام مهام نظم ونسق مملکت درقبضهٔ تصرف سلطنت بوده جهت حفاظت شهر وولایت هر قدر لشکر که ضرور وبکار باشد ازسپاه کابل که حاضر رکابست در قندهار جای اقامت برایش معین شده مواجبش از مالیات محالات قندهارداده شود وهرچه ازتنخواه سپاه افزون آیدباندازهٔ مرتبهٔ هریك ازسرداران قندهارتنخواه برایش معین ومشخص گردد وسرداران قندهار که بجز پذیرفتن دیگر زبان گفتن ازسبب نفاق خودنداشتند ناچار بامر اعلیحضرت امیر کبیرگردن نهاده پذیرای گفتارش شدند بعد امیرکبیر ازدفتر مالیات محالات قندهارراسمایه وتنخواه سپاهیکه درانجا اقامت داده میشدمعادله فرموده شانزده لك روپیه افزون گشت وازانجمله پنج لك رابسردار رحمدل خان مرحمت کرده دولك برای سردارمیر افضل خان ویکلك وهفتاد هزار جهت سردار خوشدل خان ویك لك ودوازده هزار بنام سردارغلام محی الدین خان ویك لك ودوازده هزاربنام سردار شیرعلی خان ویك لك حصهٔ سردار سلطان علی خان وهفتاد هزار بهرهٔ حاجی منور دل خان ثمت دیوان وتنخواه سالیانه هریك مشخص نموده دو لك وسی وشش هزار روپیهٔ دیگر را بسایر سرداران علی قدرمراتبهم مقررداشت وپس ازان سردار محمدصدیق خان وسردار محمدعمر خان وسردار محمد عثمان خانرا که دربشت رودچنانچه ازپیش رقم گشت رفته وبقرار عرضیکه داشتند شرفیاب حضور امیرکبیر نشده بودند بذریعهٔ فرمان طلب حضورشدند ناازجایگیرایشان نیز اگراضافه ازکفایت مؤنتشان باشدکاسته وازفاضلهٔ آن دربشت رودتوکر گرفته گذاشته شود وایشان ازسعادت یافتن بارسرباز زده بکاستن جایگیر خویش رضا نداده حاضر حضور نشدند وامیر کبیر ازنیامدن آنها هیچ در شمیر نیاورده بهمان نظم ونسق مملکت که پیشنهاد خاطرش بود زیاده تر پرداخت وبعضی از سرداران قندهاررا رشك وحسد دامن گیر گشته باهم گفتند که امیر کبیر بحیله مملکت متصرفهٔ مارا بضبط خویش در آورده زبان مارا

ازخواهش حقوق بمشخص کردن تنخواه پرست وهمچنان اگرفته رفته کارش نظام گیردوحکومتش درقندهار استحکام پذیرد ازتنخواه نیزمارا محروم خواهد ساخت چنانچه روزی سردارر حمدل خان بطریق گله و گستاخانه بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانید که کلاهیکه برسر داشتیم بازیچهٔ طفلانه ازسر ما برزمین افتاده بشما عرض والتماس کردیم که ازکابل تشریف آورده باز برسر ما گذارید وحال بخلاف خیالیکه داشتیم آن کلاه پارهپاره گشته هریارهٔ ازان بهرهٔ دیگری شده علاوه بران باعث اقامهٔ شما درقندهارنیز گردید وامیر کبیر بتبسم فرمود که کلاه شما بیازی طفلان خود شما پاره پاره شده اگرمن درقندهار درتك نکرده آهنك مراجعت کابل کنم البته شمارا نیز برادرزادگان چنانچه بود اطاعت نکرده بازدرفتنه بازخواهد گشت وازین فرمایش امیر کبیر سرداران قندهار زیاده ترخوفناك و دلگیر شده سردار رحمدل خان و سردار میر افضل خان و سردار غلام محی الدینخان بامدامن اصطبار پیچیده دیگران ازراه خوف جانب شورابك گریختند ودرانجا مقام گزیده تیغ خلاف ازنیام برکشیده دست غارت بمال مردم کشودند وسردارغلام حیدرخان ولیعهد بامر اعلیحضرت امیرکبیر سردارمحمد اعظم خان برادر خودرا بامردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم ولشکر رکابی خویش وسوارهٔ خود ایشان بتعاقب فراریان گماشت و چون هردو تن سردار نامدار بحدود شورآبك رسیدند فراریان تاب مقاومت وتوان مقاتلت را در خودها ندیده ازانجا راه گریز جانب ملخان واقع گرمسیر برگرفتند ودرانجا درقلاع کردهٔ مصمم آهنك خویش شدند و سردار محمد اعظم خان بامردار سلطان احمد خان علاقهٔ شورآبك را از وجود فراریان تهی یافته ازراه مراجعت جانب قندهار شتافتند وقبل ازوصول ایشان درقندهار امیر کبیر ازمقام گزیدن سرداران فرار شده درموضع ملخان آگاه گشته فوراً سردار محمد شریف خان پسرخویش را بامردار جلال الدینخان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم ولشکرشایان ازراه پشت رود وکنارود هیرمند جانب ملخان گسیل فرمود که آنان را استمالت نموده ازراه بطالت جانب شاه راه هدایت دلالت کنندوانگاه که مأمورین امیرکبیر نزدیك ملخان شدند فراریان دروازهٔ قلعه را که دران جای داشتند ربسته محصور گشتند وسردار محمد شریف خان بامردار جلال الدینخان بمحاصره پرداخته کاررا برقلعه گیان دشوارساختند چنانچه ازعسرت وسختی امان خواسته سردارمحمد شریف امان داده خاطرایشانرا بسوگند نیزمطمئن ساخت که ازقلعه بیرون شده درمریك ازآمدن قندهار ودیگردیار مختارباشند واگرهسپارقندهارشوند همان تنخواه راکه امیرکبیر مقررفرموده اندر قرارداشتند وایشان بسوگند اعتماد کرده قلعه را فرو گذاشتند وازجمله سردارشیرعلیخان وسردار سلطان علیخان وسردار محمد علم خان هرسه تن روبدولت ایران نهاده دیگران بامردار محمد شریف خان درقندهار آمده شرف باز یافته بشفاعت او معفو شدند وبه تنخواهیکه برایشان مقرر ومشخص گردیده بود سرافراز گشتند

ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان وسردار سلطان محمد خان بشاه ایران

﴿ ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان وسردار سلطان محمد خان ﴾

(بشاه ایران واخراج شدن سردار سلطان احمد خان)

وپس ازمراجعت سردارانیکه روازدولت برنافته بودند چون سردارسلطان احمد خانرادامن ضمیرازآلایش کینه وعنادپاك نبوده سردارسلطان محمد خان راباخود متفق ساخته هردوتن باهم عرض پردازحضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار شدند که اگرازدولت ایران نصرت ویاری بدیشان داده شودهرآینه مملکت افغانستانرا بدد کاری لشکرایران که برسد ازوجود امیرکبیرخالی نموده ضمیمهٔ مملکت ایران کرده بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت واین عریضه ایشان ازعرض راه بدست یکی ازهواخواهان وخدمتکاران امیر کبیر افتاده بکار کنان حضور رسیده اعلیحضرت امیر کبیر ازکید ایشان آگاه گشته فوراً سردار سلطان احمد خانرا جانب ایران اخراج فرمود وسردار سلطان محمد خان را معاتب ساخته گفت که صدقی درشاه درهٔ لاهور نیك خواه سکهان که برادر بزرگت را کشته پشاورا ودیرجانرا از تصرف شما کشیدند بودی وبه نیولیکه برایت مقرر داشتند قناعت نموده طریق خیر خواهی ایشان را می پیمودی واکنون بالفکه بامن برادری واز مملکتیکه خداوند جانمند بمن تفویض فرموده حصهٔ مجابیگرت

مقرر داشته از احتیاج سکنات رهانیدم باوجود آن راه دشمنی بامن می‌سپری واین را فرموده برکردارش الزام نموده تحمل کرد وباز گفت که باین کردار ورفتار هرگز کینه وعنادت را بدل ندارم وخویش رابخدای تبارک وتعالی سپرده می‌سپارم ومرکاه اززحمت سفر مکدر شده باشی اینک راه کابل پیش گرفته مقدم ازولایات عالیات در آنجا رفته رفع خستگی نمائی واوشرمندهٔ احسان شده راه‌کابل برگرفت ومقارن ایحال سردار شاه دوله خان نیز بدون اینکه چنین‌چنین امیرکبیر نسبت بخود مشاهده نماید باغوای نفس خویش راه کابل پیش گرفت واز کابل درهزاره جات رفته از آنجا براه هرات روپاران نهاد وهمدرین اوقات سردار شیرعلیخان ازنیکه عارض حالش شد ازحضور امیرکبیر رخصت غزنین یافته از قندهار درآنجا که محل حکومتش بود آمد

فرار کردن سردار شاه دوله خان

﴿ ذکر قتل سعید محمد خان ﴾

ذکر قتل سعید محمد خان

(بن وزیر یارمحمد خان حکمران هرات)

درخلال احوال مذکوره سعید محمد خان که پس از فوت پدرش چنانچه ازپیش رقم شد بروسادهٔ حکومت هرات متکی گشت وبنابرانکه مجذوب الحال بود بحمایت مادرش کارایالت را اجرامینمود وازضعف قوهٔ ناقله‌دست نیذیر گشوده نقد وجنس کثیر بهرمسکین وفقیر همیداد وعلاوه بران مرتکب افعال خارج ازعقل می‌شد چنانچه روزی مادر خویش را که در ارك هرات جای داشت معاب ساخته ازآتشفشکی دماغ توپ برحصار ارك پرست رخنه‌انداخت وازصدای توپ‌بشاشت وخرمیهامیکرد وهمچنین روزدیکر درمحضر عام نشسته گربهٔ رابرزیر دیواری درحالت رفتن مشاهده کرده بی‌اختیار لب‌خندهٔ قهقهه کشوده کفت که اکر این گربه‌کاوی کردد چه‌سان‌برفراز دیوار راه رفتار خواهد پیود خلاصه ازدیوانکی و بخردی او خوانین درانی ومردم هراتی ملوس گشته سردار کهندل‌خان را چنانچه ازپیش رقم کشت دعوت برحکومت هرات کردند واولشکر جانب هرات کشیده ازنواحی قریهٔ آن بنابر معاونت شاه ایران میرسعید محمدخانرا بقندهار مهاجعت نمود وپس از آن نائب عیسی‌خان پردرانی درکین کارافتاده تا که فرصت بدست آورده شهزاده محمدیوسف بن شهزاده ملك قاسم بن حاجی فیروزالدین ولد نیمور شاه را که مقیم مشهد مقدس بود ازراه خفا در هرات طلبید واو در شب سه‌شنبه سوم محرم سنه ۱۲۷۲ هزار ودوصد و هفتاد ودوی هجری باصد سوار داخل هرات شده طبل حکومت نواخت و خوانین طایفهٔ الکوزائی که ازبادهٔ خواب بخود ومست افتاده وسرپجای پانهاده بودند ازآواز نقاره بیدار واز خواب بیخودی هشیار شده باولدی کسنامی نهادند وبا وجودیکه پروردهٔ نعمت وزیر یار محمد خان بودند چشم از حقوق احسان پوشیده ترك یاری سعید محمد خان نمودند الایکتن حاجی خیرالله نام که بمحاربه اقدام نموده زخم منکر برداشت وازان جراحت پدرود جهان کرده وداع جان نمود دیکرکسی بمعاونت برنخواست و بامدادان سعید محمد خان دستکیر کشته بقتل رسید واعیان الکوزائی کرفتار شکنجهٔ عتاب شهزاده محمدیوسف کردیده بسیرومن نفره‌وطلاء از ایشان کرفته‌شد وازین واقعه ناصر الدین شاه‌قاجار آکاه کشته بپاس معاونت وزیر یار محمد خان که درهنکام یحی حسن خان سالار چنانکه ازپیش مرقوم شد بحمزه میرزا نموده طریق خدمتکذاری پیموده رشتهٔ اطاعت دولت ایران بکردن نهاده بود بعزم انتقام حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم خود را که حکمران خراسان بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه از مشهد بجانب هرات راه پر کیرد واو باس شاه ایران وارد هرات شده شهزاده محمد یوسف وعیسی خان را بمحاصره انداخت ومدتی بدورحصار هرات اقامه کار را بر شهزاده و هرویان بغایت دشوار ساخت و شهزاده بامردم هرات از تنکنای محاصره عرض پرداز حضور امیر کبیر شده نصرت خواستند و امیر کبیر باآنکه عزم تسخیر هرات را در ضمیر داشت عرض ایشان را از کرفتاری در نظم ونسق امور مهمهٔ قندهار پذیرفتار نکشت و تسخیر هرات را که مکنون خاطر داشت موقوف بوقت فرصت کذاشت ونائب عیسی خان از کنك وامداد امیرکبیر که درضمیر داشت مأیوس کردیده از کردار وکفتار ناهنجار شهزاده محمد یوسف نیز دلتنك کشته اورا ازشهر بیرون کرده نزد حسام‌السلطنه فرستاد واوبکیفر (۱) خون سعیدمحمد خان هلاکش ساخت وپس ازان نائب عیسی خان نیز از شدت خط وغلا خود را کرفتار بلا

(۱) کیفرمکافات وپاداش

دیده هرات را بحسام السلطنه سپرد وروز دیگر بعزم سلام داخل لشکرگاه حسام‌السلطنه شده شخصی ازلشکریان بتعلیم حسام‌السلطنه بهانهٔ پژوهش حال وپرسش احوال نزدیك او شده بضرب کلوله ازپا درآورد وشهر هرات بتصرف دولت ایران درآمد

وقایع سنه ۱۲۷۳ هجری صلعم

﴿وقائع سال هزار ودویست وهفتادو سه هجری صلعم﴾

چون دولت انکلیس هرات را در تصرف شاه ایران مشاهده کرد کشور هند را در معرض خطر دانسته لاجرم بتوسط وزیر مختار خود که مقیم دارالسلطنه طهران بود باناصرالدین شاه درباب هرات بگفتگو پرداخت وازقرار داد دول یوروپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان اورا منبه واگاه ساخت که هیچیك از دول حق تصرف ومداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشد بنابران میباید که لشکر ایران از خاك هرات بیرون شده هرات را بافغانان واگذارد ناصرالدین شاه از گفتار وزیر مختار دولت انکلیس سرباز زده بکوش قبول جانداد وکارگذاران دولت مذکوره ازخشمی برآشفته وزیر مختار خودراازطهران طلب هند نموده بادولت ایران اعلان جنك دادند وازراه سمندر چند جهاز حربی جانب بندر بوشهر فرستادند وطرح محاربه انداخته بندر مذکور را بادوسه قلعهٔ مستحکم دیگر متصرف شدند و ناصرالدین شاه از شنیدن اینخبر مملکت ایران را در خطر دیده دست تصرف از هرات بازداشته سردار سلطان احمد خان را که نزد اورفته بود بحکومت هرات گماشته زبان گفتگوی دولت انکلیس را بوی که افغان وتوادهٔ سردار پاینده خان مرحوم بود بربست

ماموشدن سرداران درهرات

﴿ذکر مامور شدن سرداران افغان﴾

(از حضور شاه ایران در هرات)

چون حکومت هرات بسردار سلطان احمد خان مفوض گشت سردار محمد علم خان بن سردارر حمدل خان وسردار سلطان علیخان بن سردار کهندل خان مرحوم که از قند هار چنانچه ازپیش رقم‌شد گریخته روی امید بدولت ایران نهاده بودند بزشریك وانباز سردار سلطان احمد خان مقررشده ازطهران مرخص هرات گردیدند که وارد هرات شده در مالیات باهم شریك‌بوده زمام مهام حکومت بکف اقتدار سردار سلطان احمد خان‌باشد ودیگران درکار حکومت مداخلت نکنند وبهره‌وحصهٔ ازعمل ودخل محالات ولایت هرات بقدر کفایت معیشت اولاد واحفاد وزیر یار محمد خان مرحوم نیز داده از ادای آن مستمراً اهمال نورزند خلاصه سرداران مذکور شروط مقررهٔ ناصرالدین شاهرا بگوش‌هوش جاداده ازطهران راه هرات برگرفتند مگرسردار محمد علم خان که خود را شایان حکومت می پنداشت حکومت سردار سلطان احمد خانرا ناگوار طبیعت خویش‌دیده ازعرض راه ازدیگران جداگشته بطهران مراجعت کرد وسردار سلطان احمدخان باسردار سلطان علیخان درسلخ ماه‌رمضان سنه ۱۲۷۳ هزار ودوصد وهفتاد وسه‌هجری وارد هرات شده بکارحکومت وغیره‌دستورالعملیکه داشتند پرداختند وپس ازرسیدن سرداران درهرات لشکر قاجاریه‌از آنجا راه‌مراجعت جانب‌مشهد برگرفته همچنین افواج‌دولت انکلیس بندر بوشهر را بافلاعیکه متصرف شده بودند برطبق شروط عهد نامهٔ که بادولت ایران درمیان داشتند واگذاشته جانب هند مراجعت کردند وسردار سلطان احمد خان سکه وخطبهٔرا بنام‌ناصرالدین شاه‌جاری ورایج گردانیده پس‌ازچندی سردار سلطان علیخانرا بااولاد واحفاد وزیر یار محمد خان ازقسمت ومشارکت مداخل هرات محروم ساخته ازهرات همه‌را بیرون کرده خود مستقلاً بنفس‌خود بکار ریاست واخذوقبض باج وخراج ولایت پرداخت وازجانب شاه ایران خوداو بلقب سرکار وشهنواز خان پسرش بمنصب امیرپنج سرافراز گشتند وسردار سلطان علیخان باعیال واطفال وزیر یار محمد خان وپسرش سعید محمد خان که پاس سردار سلطان احمد خان ازهرات بیرون‌شده‌بودند درقندهار شرف‌یاب‌حضور امیر کبیر گردیده مشمول الطاف امیرانه شدند وسردار محمدعلم خان که ازین‌راه‌راه‌مراجعت‌بجانب طهران‌پیش گرفته‌بود درروز هفدهم ماه‌شوال‌سال۱۲۷۳هزارودوصد

وهفتاد وسه هجری صلم بمنزل الهاك باجمی ازقطاع الطریق سفاك دوچار گشته ازضرب تیغ بیدریغ ان گروه بی باك هلاك گشت وراه بهشت وید برگرفت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار غلام حیدر خان ﴾

(بحکومت قندهار و مراجعت امیر کبیر بکابل)

ذکر مراجعت امیر کبیر از قندهار بکابل

وهمدرین اوان امیر کبیر از نظم و نسق ولایت قندهار ومحالات آن فراغت حاصل کرده سردار غلام حیدر خانرا بحکومت آنجا مأمور فرموده سردار فتح محمد خانرا باسردار جلال الدین خان بپیشکاری او گماشت وخوانین و کاب واعیان ملك را بتخواه مستمرهٔ کافیه نواخته رایات عالیاترا جانب کابل شفه گشاساخت وسرداران قندهار راباخود برداشته احد برانگذاشته درکابل آورد که مبادا مصدر فتنهٔ شوند وچون موکب همایونی در نواحی غزنین پرتونزول افگند سردار شیرعلیخان که چندی قبلبرین چنانچه مذکور گشت ازسبب بارضهٔ تب ازقندهار درغزنین آمده بود بااعیان واشراف شهر واطراف مراسم پذیره و لوازم رکاب بوس بتقدیم رسانیده شرف جبین بوس حاصل کرد واز آنجا همرکاب اعلیحضرت قبلهٔ امجدش درکابل آمد ودرروز ورود امیر کبیر بکابل سران وسرداران چون سردار محمد عثمانخان حاکم کابل وسردار محمد امین خان که هنگام توجه امیر کبیر جانب قندهار از ترکستان درکابل آمده بود وغیره باوضع وشریف سکنهٔ شهر در میدان (۱) ده مزنك باستقبال بیرون شده تمامت ایشان از احوال پرسی امیر کبیر وفیض رکاب بوسی مفاخر ومباهی گشته ثنا خوان وشکر کنان داخل شهر شده امیر کبیر درباالاحصار فرود آمد

(۱) ده مزنك نام قریه ایست متصل شهر کابل

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

ذکر تشریف بردن امیر کبیر در جرود

(درجرود بانفاس انکلیسان وتجدید عهد ایشان)

پس ازرفع خستگی سفر قندهار کارکنان دولت انکلیس که تمامت افغانستان وترکستان را ازحدبلوچستان تا کنار رود جیحون بتصرف امیر کبیردیده حشمت واقتدارش را نیك ملاحظه کردند بذریعهٔ مکتوب دعوت جرودش نمودند زیرا که هنوز سررشته کشورهند بادولت برطانیه عظما چنانچه بایدنشده بود که سلطنت امیر کبیر مکنت وقوت گرفته باعث اضطراب خاطر انکلیسان شد که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشورهند شود بنابران اورا در موضع مذکور دعوت کردند اتحاد امیر کبیر ملتمس انکلیسان را بگوش قبول شنیده بایسران کامکار وبرادر وبرادرزادگان والاتبار چون سردار محمد اعظم خان وسردار محمد حسین خان وسردار پیرمحمد خان وسردار محمد عثمان خان وسردار میرافضل خان وسردار شمس الدینخان وغلام محمد خان مختار وجمی ازبزرگان کابل وغیره چون میردرویش معروف بحافظ جی پسرمیرواعظ مرحوم وسیدبهاء والدین خان کنری وقاضی محمد سعید خان بارکزائی ومیرزاعبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش ومیرزا سید حسین خان بن میرزا سید محسن خان ومیرزا عسکرخان وایشیك آقاسی شیردل خان ومحمد رفیق خان لودی وسپاه آراسته راه پشاور برگرفت وچون ازمنزل لوارکی واقع درهٔ خیرایات عالیات جانب منزل جرود شفه گشا گشت درین راه بموضع (۲) حرمه واله جرلین ولمسدن وادوردس نامان انکلیس که ازپشاور طریق پذیره برگرفته بودند باسوارهٔ نظامی که همراه داشتند از کردراه دررسیده ازاسپان خویش فرود گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وامیر کبیر در ملاقات گاه پرتونزول افگنده سرا پرده ها وخیمه ها برافراشت وانکلیسان نیز برکنار اردوی امیر کبیر منزل گزین شده بعد امیر کبیر باسرداران وبزرگان رکاب درسرا پرده ونحت سایه بان شاهی بزم خسروی آراسته برکرسیهانشسته سرگرم محبت محرمانه بودند که جان لارنس حیف گشتر باچندتن ازافسران انکلیس ازراه احتراز واکرام اعلیحضرت امیر کبیر وارد اردوی معلی شده شرف باریافت وملاقات دوستانه بتقدیم رسیده بعد انکلیسان در خیمه گاه کسان خود رفتند ودو روز بموضع مذکور بسر رفته روز سوم از انجاباهم روانهٔ جرود شدند وانکلیسانیکه باسپاه درانجا حاضر وورود امیر کبیررا ناظر ومنتظر بودند تمامت افواج حاضره را باصفوف آراسته

(۲) حرمه واله بلفظ افغانی بمعنی جوی نزدیك ودر فارسی چ افغانی بحرف س تلفظ میشود

وانواب پیراسته برپای داشتند چنانچه در وقت ورود موکب همایون بجمرود بیست ویك ضرب توپ رسمی کشاد داده پس از چند دقیقه چنان شلك توپ وتفنك شادیانه کردند کهنا امیر کبیر ازاسب فرود نیامد از کشودن توپ وتفنك دست باز نداشتند وپس از هبوط اعلیحضرت امیر کبیر وادای مراسم ملاقات متحدانه سخن از دوستی در میان آمده آخر الامر رشتهٔ اتحاد دولتین را در بین چنین قرار دادند که امیر کبیر بادولت انکلیس متحد بوده راهی بجز دوستی نه پیاید وبادیگر دولت که مخالف دولت انکلیس باشد رشتهٔ موالات مرتبط نماید واز دولت انکلیس بازای مودت واتحاد سالیانه دوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی واصل خزانهٔ دارالسلطنهٔ کابل دانسته دوازده هزار میل تفنك در کابل وچهار هزار میل در قندهار رسیده انکارند وهم لمسدن‌ودا کتر بلو تامان را از امیر کبیر خواستار شدند که همرکاب اعلیحضرت تاکابل رفته بعد از توقف ودرنك چندی آهنك مراجعت هند کنند وامیر کبیر آمدن ایشان را در کابل بنا برسبك سری وسلحشوری مردم کوهستانات رضا نداده برقن مردوتن در قندهار صلاح واجازت داد که مبادا در کابل آسیبی بدیشان برسد الغرض شروط وقیود مذکوره‌را در فصول عهد نامهٔ جانبین قرار دادند که روز دیگر دستخط ومهر ننهاده از هم وداع کنند چنانچه امیر کبیر بسرا پردهٔ خویش در شده روز دیگر از سبب نفرس که بپا داشت درد شدید بپایش عارض شده سردار محمد اعظم خان فرزند ارجمندش را وکیل معاهده قرار داده بامحمد رفیق خان ومیرزا محمد حسین خان قزلباش‌وغیره خدام معتمد کار آگاه از لشکر گاه روانهٔ جرود فرمود واو باخادمان در گاه و کار گذاران بار گاه اعلی رفته وثیقهٔ عهد راارقام نموده مراجعت کرد وامیر کبیر عزم مراجعت کابل نموده انکلیسان دوباره تکلیف جرودش کردند وامیر کبیر از سبب درد پا عذر خواسته انکلیسان تحف وهدایای ایشان را از قبیل پیل وشمشیر مرصع وساعت وتوپهای کمخواب وتفنك وتفنگچه وغیره اشیاء نفیسه که شایان شان پادشاهی بودند خاص اعلیحضرت امیر کبیر وهمچنین برای هریك از سردارن واعیان ر کاب وخوانین وافسران سپاه از منصب پنج سواری تا ارباب مناصب اعلی بقدر رتبه تحفهٔ جدا گانه داده تحف وهدایای امیر کبیر را از جرود روانهٔ حضور اقدس ساخته‌هم اردورا کامیاب گردانیدند بعد امیر کبیر طریق مراجعت سپرده مادیدبهٔ شایان وارد دارالسلطنهٔ کابل شدوانکلیسان برطبق‌معاهده وقرار دادتفنك‌ها ووجه‌نقدرا بکار گذاران امارت سپرده ازانجمله چهار هزار میل‌تفنك‌راملسدن‌نام انکلیس درقندهار فرستادند واو درانجا رفته چندی نزد سردار غلام حیدر خان حکمران قندهار مانده بعدها رخصت‌انصراف یافته مراجعت نمود

ذکر مراجعت سردار شیر علیخان از ایران

﴿ ذکر مراجعت سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان مرحوم از ایران ﴾

(وبرحال فرمودن سردار غلام حیدر خان تخواه اورا که امیر کبیر مشخص فرموده بود)

وهمدرین سال سردار شیر علی خان بن سردار مهر دل خان مرحوم که رو از امیر کبیر برتافته از قندهار در مملکت ایران رفته واحسانی نسبت بشانش‌ندیده بود روی امید بسوی افغانستان‌نهاده در قندهار نزد سردار غلام حیدر خان آمد واو مقدمش را گرامی داشته کردارش را نا کرده انگاشته همان مبلغ یك لك ودوازده هزار روپیه سالیانه مستمره اش‌را که امیر کبیر معین‌نموده بودبرحال کرده از کج خیالی او هیچ بزبان نیاورده احترازش نمود

ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته‌پل به تاشقرغان

﴿ ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل در تاشقرغان ﴾

(وباز پرس نمودن محاسبات آنجا)

وهمدرین سال سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از تخته پل جهت باز پرسیدن محاسبات مالیات ولایت تاشقرغان وعزم دیدن فرزند ارومندش سردار عبد الرحمن خان که قدم بمرحلهٔ سیزده سالگی نهاده بود روانه ووارد آنجاشد وسه ماه درتاشقرغان اقامت گزیده مبلغ یك لك روپیه ازدر کات‌بخشش وتخفیف کسردار عبد الرحمن خان نموده وبمردم داده بوددرحین بازپرس محاسبات کار گذاران او مجری‌نداده از راه استردادحواله

نمود که پس تحویل خزانه نمایند چنانچه باندك زمان بتوسط محصلان شدید مبلغ مذکور واصل وعاید خزانه گردیده بعد راه مراجعت جانب تخته پل در نور دید ودر وقت وداع سردار عبد الرحمن خان که از استرداد وجوه انعام وتخفیفش رنجیده خاطر گشته بود بعرش والد ماجدش رسانیده خواهش همعنان گشتن پدر نیکوسیر ورفتن تخته پل کرد وقبلهٔ امجدش باعث وسبب ترك کردن حکومت تاشقرغان وعزم تخته پل نمودنش را پرسیده پاسخ شنید که درجائیکه اختیار بخشش وداد ودهش را شخص نداشته باشد چگونه خواستار حکومت آن خواهد شد وپدر نیك اخترش تسلی نموده گفت که باز گشت تخفیفات وموهبانت از راه عتاب وبیرون از قانون حساب نبوده که موجب افروختن چهره ات شود بلکه از سبب عدم کفایت مداخل برمخارجست که پرده از روی کار برداشته نشود وتنخواه لشکر بوجه مقرر برسد زیرا که اگر دخل مملکت صرف دیگرجهت شود تنکاهداشتن سپاه بی تنخواه محال است وکفایت هردو امررا بوجه اندك نمودن حکومت را زوال ومملکت را اختلال است خلاصه بدینگونه سخنان اندرزش نموده از همعنانی خویش باز داشته از تاشقرغان رایت مراجعت جانب تخته پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان پس ازمعاودت پدرش چون فسخ عزم را باوجود صباوت ناکوار می پنداشت حیدر خان بن محمود خان بیات را بحکومت تاشقرغان گماشته خود از عقب پدر والا گهرش راه تخته پل برداشت وپدرش از مهر وحفاوت (۱) پدرانه چیزی نگفته وی در زیر حمایت وحضانت (۲) پدر رحل اقامت انداخته بقرار سابق بخواندن درس وآموختن مهمات رسمیه پرداخت

(۱) حفاوت شفقت ومهربانی
(۲) حضانت در بغل نگهداشتن

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وچهار هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷٤ هجری صلعم

درین سال کربت اشتمال سردار غلام حیدرخان ولیعهد امارت که حکومت قندهار داشت سردار جلال الدین خان را بحکومت پشت رود وسردار فتح محمد خان را به نیابت خویش بحکومت قندهار مأمور ومنتخر ساخته بعزم زیارت اعلیحضرت امیر کبیر احرام بند کعبهٔ مقصود شده رایت سفر کابل افراخت وازقندهار بانحفه وهدیهٔ بسیار رهسپار گشته در روز ورودش بکابل تمامت اعیان وبزرگان ومردم سکنهٔ شهر پامر امیر کبیر استقبال نموده باجاه وجلال هرچه تمامتر بشهرش در آوردند واو همچنان از کرد راه داخل بارگاه گردیده شرف دست بوس حاصل کرده پس از درك سعادت دیدار پدر والا تبار در سرای خویش شد وبارسفر گشوده روز دیگر تحفه وار مغانیکه داشت تقدیم حضور امیر کبیر نموده همه مطبوع ودلپذیر افتاد وچندی باستراحت وعشرت بسر برده تا که از قضای مبرم آلهی تب محرقهٔ دماغی عارض حالش گشته به بستر مرگش انداخت واز شدت درد چهرهٔ حیاتش زرد گردیده قالبش ازروح تهی شده رخت از تخت عزت بتخته کشید وبعمری ونه سالگی درعصر روز جمعه بیست ویکم ماه ذیقعده سال ۱۲۷٤ هزار ودو صد وهفتاد وچهار هجری روز کار زندگیش سپری شده در مقبرهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم واقع جنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت وامیر کبیر پس از طی بساط عزاداری وتبدیل لباس سوگواری سردار شیرعلی خان فرزند خردمند دیگر خود را که باوزیر محمد اکبرخان مبرور وسردار غلام حیدر خان مغفور یك صدق را کوهر ویك سپهررا اختر بود بپاس خدمات برادرش وزیر مذکور کهتخت امارت را بنیروی بازویش چنانچه ازپیش رقم گشت او از وجود خاندان احمدشاه خلد آرامگاه پرداخت وسپاه دولت انگلیس را بضرب تیغ بیدریغ از مملکت افغانستان بیرون ساخت پیش خوانده بجای برادرش بحکومت وایالت قندهار نامزد فرموده در اواخر ماه ذیحجهٔ سنهٔ مذکوره بقندهارش فرستاد

(وقایع سال هزار ودویست وهفتاد وپنج هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۷۵ هجری صلعم

وسردار شیرعلی خان پسر خود سردار محمد علی خان را مأمور حکومت غزنین که تاکنون جایگیر ومحل حکومتش بود نموده خود در قندهار رفته در روز ورودش بآن دیار سردار جلال الدین خان حاکم پشت رود که پس ازفوت سردار غلام حیدر خان درقندهار آمده دوتن (۳) ازسرداری سردار غلام حیدر خانرا بدون اجازت واطلاع امیر کبیر دوسرای خود برده بود که پس ازانقضای ایام عدهٔ ایشان متصرف شود

(۳) سرداری جمع سردی

خائف گردیده از قندهار جانب شال کوت فرار کرد وسردار شیرعلیخان داخل قندهار شده فوراً سردار محمد رفیق خان لودی رابایشیك آقاسی محمد اکبر خان ترہ خیل وجمی از سواران رکاب خویش بتعاقب وی گماشت وامر کرد که بتعجیل راه نوردیده اورا دستیاب کرده بهروسیله ووواسطه که بتوانند بقندهارش برگردانند اما ایشان درخارج ازادارهٔ حکومت بدورسیده هرچندحیلت انگیختندکه اورا باخود آرند وی از کثرت خوف از گفتار ایشان مطمئن نگشته بازنیامد وراه کراچی بندریش گرفت وفرستادگان سردارشیرعلیخان چون داخل علاقهٔ غیربود جیراً نیزاورا نتوانستند برگردانند چنانچه بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند واو در کراچی رفته ازآنجا براه آب جانب بمبئی رهنوردشده ازبمبئی خود را بعربستان کشیده از آنجا جانب قسطنطنیه رهسپار گشته بار یاب حضور سلطان المعظم اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان شد وازوی نوازش نیکویافته دران مرزوبوم اقامه گزیده مصاحب ترکان روم گردید وسردار شیر علیخان بحکومت قندهار مواظب گشته بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخت

ذکر سرباز زدن میر امالیق از فرمان سردار محمد افضل خان

﴿ ذکر سرباز زدن میر امالیق از امر سردار محمد افضل خان ﴾

(ومأمور شدن سردار محمد اعظم خان بتنبیه وتادیب او)

ودرخلال احوال مذکوره سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان سلطان مراد خان امالیق میرقطغن را دعوت اطاعت کرده فرمان داد که رءوس مثابر قصبات قطغن را بنام اعلیحضرت امیرکبیردرخطبه مزین گرداند وهم‌ازراه انقیاد مالیات ولایت‌را بتوسط عمال‌وضباط پادشاهی از مردم رعیت ستاند واوازین‌امر سرباززده‌برادر خودرا بانحف وهدایا نزد سردار محمد افضل خان فرستاده پیام داد که بدین تحفه وهدیه قناعت ورزیده از دیگر هوائیکه درسر وسودائیکه دردل دارد بگذرد ورنه گرفتار صد گونه خطر خواهدشد واوبرادر امالیق را باآن پیام ناشایستیکه گذاشت اعزاز واکرام نموده بحسن‌تقریر وبندپذیر روی دلش‌را بسوی خودکرده رعهده‌اش نهاد که برادر بزرگش را از بادیه جهالت جانب شاه راه اطاعت راه نموده باخود نزداو آرد چنانچه وی برذمهٔ خویش گرفته مراجعت کرد وآنگاه که نزد برادرش رسیده دلالت اطاعتش کرد وی برآشفته خواست که‌برادر خودرا بزندان اندازد ولیکن او ازعزم برآمدن آگاه شده راه فرار جانب تاشقرغان اختیار کرد که خود را نزد سردار محمدافضل خان رساند ومیرامالیق چندتن سوار بتعاقب او گماشته دردشت معروف باآبدان بدورسیده باهم درآویختند واو خودش باهمراهانیکه داشت بمدافعه پرداخته سوارهٔ را نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مدد طلبید وسردار والانبار علی‌العجاله سواران گزیده وجرار مأموردشت آبدان‌نمود وبرادر امالیق قبل از رسیدن کمکیان‌بقتل‌رسیده بی‌آنکه یاری‌دادەشود بدرود زندگی کرده جانب‌سرای جاویدخزید وپس‌ازقتل‌او فرستادگان سردار محمدافضل خان باسواران میرامالیق دوچار گشته چندتن ازایشانرا کشته آخرالامر سوارهٔ میرقطغن مغلوب گردیده اوارهٔدشت گربت ومحن شدند وگماشتگان سردار باوقار نعش برادر امالیق‌را باخود برداشته درتاشقرغان دفنش کردند وچون کار میرامالیق بدین مدار رسید سردار محمد افضل خان عرض پرداز حضور امیرکبیرشده سررشته ودستورالعمل طلبیدکه لوای تنبیه وتهدید میرامالیق وسرزنش مردم محال قطغن برافرازد یاامر کوتهائی اورا معطل بفرصت گذاشته باصبر وشکیبائی درسازد واین عریضه‌او دروقتیکه امیرکبیر بارادهٔ قشلاق از کابل عازم جلال آباد بود بپایهٔ سریر سلطنت رسیده فرمان شد که بلادرنك اعلام‌جنك برافراشته بالشکر آهنك قطغن نماید وهم سردار محمد اعظم خان حکمران کرم وخوست را فرمان کرد که حاضر حضورشده رهسپار دیارترکستان شود وپس از صدور هردو فرمان خود اعلیحضرت امیرکبیر راه جلال آباد پر گرفته چون درمنزل تنگی ترکی واقع عرض راه خورد کابل وخاك جبار پرتوزول افکنند سردار محمد اعظم خان از کرم رسیده بعزرکاب بوس معزز گشت ونامنزل باریکاب همرکاب والا رفته ازآنجا مرخص وروانهٔ ترکستان‌شد ودر کابل آمده سامان‌سفر ساز کرده روبترکستان‌نهاد وامیرکبیر وارد جلال آباد گردیده درباغ سردار غلام‌حیدر خان مرحوم منزل گزید

وازدیگر سوی سردار محمداعظم خان که روی جانب ترکستان نهاده بود چون وارد آی بیك شد سردار عبدالرحمن خان که ازتاشقرغان چهار منزل بعزم استقبال عمش راه نوردیده بود درمنزل مذکور درك ملاقات کرده ازآنجا باهم راه پر کرفته بحضور سردار محمدافضل خان برادر بزرکش وارد تخته پل شدند وهردو برادر باهم مصافحه ومعانقه نموده از دیدار یکدیکر مبتهج وشاد مان شده امر لشکر کشی ودشمن کشی را تافصل بهار معطل داشته درکوشهٔ انتظار نهادند

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازجلال آباد بکابل ولشکر فرستادنش جانب قطغن ﴾

(ولشکر کشیدن سردار محمد افضل خان ازترکستان وتخته پل بدانسو)

(بسالاری سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان)

ذکر مراجعت امیر کبیر ولشکر فرستادن سردار محمد افضل خان در قطغن

چون ایام دی در کذشته موسم بهار رسید امیر کبیر ازجلال آباد مراجعت فرموده بدارالسلطنهٔ کابل مقام ییلاق کزید سردار محمد اسلم خان را بادو فوج پیاده وشش عراده توپ وسواره وپیادهٔ بسیار از راه جاریکار جانب قطغن رهسپار ساخت و از عقب او لشکر دیکر بسر کرده کی سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم روانهٔ آن مرزوبوم نمود وهمچنین ازقفای او سردار محمد شریف خان را با دیکر لشکر شایان ازپی هم بفاصلهٔ یکیك منزل کسیل فرمود واز جانب ترکستان سردار محمد افضل خان لشکر بزرکی مرتب و منظم ساخته بسالاری سردار عبدالرحمن خان در تحت رایت وفرمان سردار محمد اعظم خان قرار داده طرف قطغن رهسپار فرمود ودر هنکام کوچ دادن سپاه سردار محمد افضل خان ازتخته پل سوار شده پارادهٔ سان پنی داخل لشکر کاه شد وچون سردارعبد الرحمن خان تمامت سواره وپیاده وتوپخانه را بوجه اتم واکمل آراسته وپیراسته بود پس ازعرض دیدن افواج انتظامش مطبوع ومستحسن افتاده بعطای شمشیر مرصع واسب زین وبراق طلاء از قبل پدر خجسته سیرش مفتخر وسربلند کشت وهم مأمور شد که بااردویش در تاشقرغان رفته درنك نماید تاسردارمحمد اعظم خان که بعض امور ضروریه سفرش ناتمام است انجام نموده ازعقب دررسد بعد باهم جاده پیمای منزل مقصود شوند وسردار عبدالرحمن خان باامر پدر والاشانش ازتخته پل جیش درجنبش آورده وارد تاشقرغان شد ومردم سکنهٔ شهر واطراف آنجا ازبزرك وکوچك باستقبال برخواسته نظر بمحبت وموالستیکه ازوقت حکومت اودردل داشتند زبان بشکر خداوند تبارك وتعالی ودعا وثنای وی کشوده مقدمش را بغایت کرامی داشتندوتعظیم وتمجیدش نموده مراسم اعتزاز واکرام بجای آوردندواوبازای خوشی وخرمی نمودن وشکر کذاردن ودعا وثنا خواندن ایشان بزبان لطف ونرم کوئی وبیان دلجوئی بازپرسی نموده همه را مرهون عنفات بیکرانه ساخت ومیدان عیدکاه را که دشت بافضائیست لشکرکاه قراردادهٔ فرود آمد وروز دیکر ازراه امتنان مردم سکنه تاشقرغان رؤسای شهررا دعوت مهمانی کرده بعزت واحترام همه را طعام داد وایشان نیز ازطریق وفا راه صدق وصفا پیموده بااوولشکرش سلوك ورفتار مخلصانه بتقدیم رسانیدند وروز یازدهم ورود او درتاشقرغان سردار محمد اعظم خان ازعقب دررسیده بوی ملحق کشت ودوروز دیکر باهم توقف کرده بعدراه افتاده وارد آی بیك شدند وسه روز جهت تهیهٔ علوفه درانجا مکث نموده روز چهارم روبراه غوری نهادند وپس از قطع پنج منزل بقرب قلعهٔ غوری که میراتالیق بروج وباره اش را بمردان کار وسامان کارزار استوار داشته بود رسیده قلعه را مستحکم دیدند

﴿ ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری ﴾

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری وشکست میر اتالیق

(ورسیدن میراتالیق بیاری قلعه کیان ومغلوب شدنش)

چون قلعه راحکم وقلعه داران را استوار ومستحکم مشاهده کردند لاجرم سردار عبدالرحمن خان تدبیریکه درضمیر داشت بروی کار آورده قبل ازآنکه خیام وسرا پردهای اردو برپا و افراشته کردد تمامت سپاه را که بیست هزار مرد پیکار وچهل عراده توپ آتش بار بودند بمقابل قلعه باصفوف آراسته ساعتی برپای داشت تاقلعه

کیان مشاهده ومعاینه کرده بیدل وهراسناك شوند وبعد از نشاندادن صفوف سپاه‌را بقانون نظام درهم شکسته درلشکرگاه در آورد ونماز عصررا ادا کرده باچندتن ازافسران نظام وخدام خویش ازاردو بیرون شده اطراف قلعه ومواضع ومواقع نقب زدن وتوپ نهادن را نیك نظر کرده مشخص و معین نمود ونقب زنان چابك دست خارا شکاف را درمواضع معینه مأمور نقب زدن کرده لشکررا حکم سنگر ساختن نفاذ فرمود وهمهٔ مأمورین بکار نقب و افراختن سنگر پرداخته از شام (۱) تمام کار کرده نقبها را بکنار خندق رسانیده سنگر سدیدی برافراشتند وپس ازانجام کار در خیمه گاه خودها قرار گرفته تاوقت ظهر استراحت ورفع خستگی نموده آرام وآسوده بودند که ناگهان میرآتالیق باچل هزار سوارازراه یاری ومددکاری قلعه کیان نزدیك رسیده بنظرلشکر بادشاهی ومردم‌قلعه جلوه‌کردند که قلعه کیان را قوی دل ساخته خصم را ازهراس پای درگل اندازند وسردار عبد الرحمن خان باندیشه اینکه اگر میرآتالیق برلشکرگاه تاختن کند میباید ازمعسکر دورتر شمشیرحملهٔ دشمن را سپرشدتا آسیبی به به وآفروق‌لشکر نرسد پس بتعجیل‌هرچه تمامتردوهزارسوارهٔ گزیده‌ازسواران‌نظام‌ودوازده‌عراده توپ‌اسپی‌وچهاردسته ازفوج‌پیادهٔ نظام راباخود برداشته راه مدافعه پیش گرفت ومخفیانه روی‌بسوی خصم نهاد چنانچه میرآتالیق‌وسوارانش که چشم‌حیرت بلشکرگاه وخیام‌سپاه دوخته‌سرگرم نگاه بودندازاردوبیرون‌شدن‌سردار عبد الرحمن خان‌وراه‌پیودنش جانب ایشان آگاه نشدندتا که بخبربه پشت سرایشان‌رسیده توپچیان‌را امربکشادادن توپ‌کرد وایشان‌دفعةً دهن‌توپهارا جانب دشمن‌کشوده موزیك‌چیان‌وباجه نوازان‌سازمخالف درنوا آورده‌میرآتالیق ولشکرش رادردشت بینوائی انداختندچنانچه ازعدم وقوف برقلت‌همراهان سردارعبدالرحمن‌خان‌وشدت‌غریدن‌توپ وتفنك‌حل‌برکثرت کرده جهانرا برخود تیره‌وتنك دانسته آهنك فرارکرد وپشت‌بجنك‌داده روبکرزنهاد وقلعه‌کیان نیز ازمشاهدهٔ اینحالت ضبروطاقت را ازدست داده دریس دیوار حسرت وناامیدی نشستند وسردار عبدالرحمن خان بافتح وظفر همعنان بلشکرگاه‌خویش‌مراجعت کرده تاساعت یازده ازشب تمام‌تفها وسنگر راخبر کرفته تمامت سپاه را هشیار وبیدار وکرفتار کار مشاهده نموده همه‌را تحسین وآفرین فرموده باستراحت کاهش معاودت کرد ولشکرش شبرا بهوشیاری وبیداری بروز رسانیده وقت طلوع آفتاب سردار عبدالرحمن خان لشکررا ملاحظه کرده ازجمله دوهزار سوار را مأمور قراولی کرد که بفاصلهٔ هشت کروه ازلشکرگاه دوررفته محافظانه گردش نمایند تااگر سوار مخالف حمله ورشوند دواب ومواشی وافراد لشکر که در اطراف اردو منتشراند از خطر بی حذر باشند و نیز اگر برمعسکر سوارهٔ خصم بتازد ایشان (۲) ابطال رجال اردو را خبر سازند تابمدافعه پردازند ونگذارند که خصم چیره شده ظفر یابند

(۱) مخفف بامداد

(۲) ابطال دلاوران

﴿ ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر ﴾

(ومغلوب ومجروح ودستگیرشدن قطغنیان)

ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر وهزیمت‌یافتن قطغنیان

چون سواران مذکوره رفته بگردش وقراولی پرداختند سه روز بعد از رفتن ایشان آگاه شدند که هشت هزار سوار از مردم قطغن در چشمهٔ شیر واقع فاصلهٔ پنج فرسنگی عسکر گاه بادشاهی فراهم شده کین کین گزیده اند که دواب ومواشی اردورا تاخته بتاراج برند وازینمعنی سردار عبدالرحمن خان را خبر داده او فوراً چهار هزار سواردوعراده توپ بسرکردکی غلام محمد خان قوفلزائی ومحمد علیخان محمد زائی بدفع ایشان گماشت چنانچه مامورین مذکورین خودرا بچشمهٔ شیررسانیده برخصم‌حمله کردند وباندك کشش و کوشش ایشانرا ازپیش برداشته دوصد تن را مقتول ومجروح و دستگیر ساختند وهزار سوار ازراه تعاقب تاخته ازقفای مغلوبین داخل علاقهٔ بغلان یافغلان شدند و درآنجا عنان از تاختن بازکشیده مراجعت کردند وسواران مغلوبه نزد میرآتالیق که دراول کار چنانچه رقم شد فرار اختیار کرده در بغلان قرار گرفته بود رفتند واو از ایشان کاهی حال ودست برد ابطال رجال اقاغنه را شنیده توقفش را دربغلان که نه فرسنك از عسکر گاه بادشاهی دور بود محال پنداشته ازآنجا کوچ‌کوچ روی استعجال بسوی خان آباد وقندز نهاد وسواران سردار عبدالرحمن خان از چشمهٔ شیر امیرانرا باخود برداشته بمعسکر مراجعت کردند و سردار عبدالرحمن خان امیران را محبوس کرده سواران ظفر

یافته را نزد عم محترمش سردار محمد اعظم خان برده مجرای خدمت برای ایشان حاصل کرده وانانیرا که درراه شجاعت سبقت ورزیده بودند بعطای خلعت سرافرازی دادبعد دست بکار برده با درمیدان تسخیر قلعهٔ غوری نهاد

ذکر فتح قلعهٔ غوری

﴿ ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(برقلعه گیان وفتح آن)

درعصر روز نوازش دادن سواران منصوره عزم سردار عبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست عقب دیوار سنگر که نزدیك قلعه بودرفته لب باندرز قلعه گیان کشوده ازراه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خونهای جانسپرین ریخته نشود وخاك نبرد پرسرو روی دلیران بخته نگردد و گفت که اگر بم جان دارید بهر قسمیکه اطمینان شما باشد امان خواهید یافت وازراه صلح وصلاح جانب منزل نجاح وفلاح خواهید شتافت والا درمقابله طریق نجات نخواهید یافت وقلعه گیان باسخ لاونعم نگفته سردار موصوف پرآشفته معاودت کرد ودرهنگام شام عزم یورش جزم نموده دلاوران ملکی و نظام را تعلیم والقا فرمود که از شام تامام قلعه را بزیر کلوله توپ کرفته قلعه گیانرا ارام نگذارند ودراخیر دست ازکشاد دادن توپ بازداشته خاموش شوند تامردم قلعه بدانند که ازرنج بخوابی شب و زحمت وتعب استراحت طلب شده‌اند و ازینمعنی ایشان نیز از غفلت ترك مدافعت کرده باستراحت کرایند انکاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یاجهار بلند کرده برقلعه بتازند که حصاریان مضطرب وحیران شده هرکدام بجانبی ازحصار دوچار دلیران پیکار کردیده ازهجوم آوردن بیکسو بازمانده ومحروم شوند چنانچه همهٔ لشکر شب را برطبق تعلیم سردار عبدالرحمن خان بسحر رسانیده هنکام سپیده دم قدم یورش پیش کذاشته از یکطرف برقلعه حمله کرده از جوانب سه کانهٔ دیکر صدای یاجهار یار و آواز الله اکبر بلند کرده قلعه گیانرا چنان واله و حیران نمودند که سر ازپا نشناخته حصار خارج از قلعهٔ اندرونیرا پرداختند و به اندرون قلعهٔ بزرگ شدند و قلعهٔ خارج که بمثابهٔ شیر حاجی بدور حصار اندرونی افراخته بود بدست افسواج پادشاهی آمده بلا درنك از فضای ایشان آهنك تسخیر قلعهٔ بزرك کردند واز پلیکه از چوبهای باریك بسیط بافته وبقدر یك ذرع از سطح آب خندق فروتر نهاده بودند که در وقت یورش لشکر پادشاهی آنرا درنك نکرده از خندقیکه ده ذرع عمق وبیست وسه ذرع عرض داشت نتوانند عبور کنند امایشان از صافی آب جسر مذکور را دیده از زیر آن در کذشته داخل قلعه شدند ودکاکین بازار را متصرف کشته دیوار آنهارا شکافته از سوراخهای آن بکشاد دادن تفنك و آتین جنك پرداختند ودرتحال سردار عبدالرحمن خان نیز ازعقب دلیران سپاه بقلعه درامده ازمیان دکانهای متصرفهٔ لشکرش نامهٔامان واستمالت مرقوم فرموده مصحوب اسیریکه از چشمهٔ شیر چنانچه کذشت کرفته بودند نزد قلعه کیان فرستاد که شمارا بجان ومال امان دادم بشرط آنکه قبل ازتعقب سپاه ازراه اطاعت پیش آمده خویشرا تسلیم کنید والا اسباب قتل وغارت آماده است ودلیران منتظر امر ایستاده پس هریك ازین دو امررا که بهتر میدانید مرا بالشکرم خبردهید تا کار انجام شودوتارسیدن جواب لشکررا ازمحاربه ومقاتله بازداشت وقلعه کیان نامهٔ خیرختامهٔ سردار والانبارا پذیرفته قبول نهاده قلعه رابدست کارکذاران پادشاهی سپرده مورد عفو شدند وسردار عبدالرحمن خان همهٔ ایشان را که ده هزار تن بودند دسته دسته بدست کسان خویش داده درلشکر کاه پیش سردار محمداعظم خان فرستاده اونیز همهرا تسلی داده بزرکان ایشانرا بعطای خلعت نواخته هرکدام را بانظری قومش رخصت منزل ومقام ایشان فرمود وازین سلوك وکردار نیك سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان مردمیکه از خوف وبیم لشکر افغان ترك منازل واوطان خویش کرده باعیال واطفال راه صحرای کتامی پیش کرفته بودند باز کشته بمساکن ایشان قرار کرفتند وهمچنین کسانیکه بامیر اتالیق یار ورهسپار بودند نیز روی ازو برتافته جانب مأوایشان شتافتند واو باچند تن از فتنه جویان نکوهیده خویش بی یار ومددکار مانده ناچار باهمراهان خود هزار خانوار از مرده پست وبی اعتبار را اغوا کرده ازخان آباد روی فرار جانب رستاق نهاد ودرانجا که از توابع ومضافات بدخشان است رفته بمیران بدخشان پناه جست واز ایشان التماس معاونت بردفع لشکر پادشاهی کرده بامید کمك اقامه کزید

ذکر پیوستن سپاه کابل و ترکستان

﴿ ذکر پیوستن افواج کابل باسپاه ترکستان ونظم ونسق سردار محمد اعظم خان ﴾

(وحاکم کاشغش در محال قطغن وخراب ساختن قلعهٔ تالقان)

ومقارن احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان از فرار کردن میر آتالیق وپناه گزیدنش در رستاق آگاه گشته از غوری برخواسته وارد بغلان شدند ودرنجا سردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرقوم گشت از کابل بدانسوی رهسپر شده بودند باایشان ملحق گردیدند واردوی بزرگی شده بعد سردار محمد اعظم‌خان مردمیرا که ازساکن ومنازل ایشان فرار کرده بودندبخطوط استمالت هدایت نموده تمامت رعیت بغلان واندرابرا مراجعت داده بزراعت وفلاحت مشغول شدند وامر ونهی پادشاهی را بکردن اطاعت نهادند وبهر محلی از محال قطغن حاکمی از حضور سردار محمد اعظم خان مأمور شده باهر حاکم معدودی ازسواران سپاه همراه گشتند وهمچنین درهرموضع ازحاکم نشین قاضی ومفتی جهت اجرای احکام آلهی معین گردیده اشراف هرقوم بعطای خلعت سرافرازی یافتند وپس از نظم ونسق آنولایات از بغلان کوچ نموده داخل الکای خان آباد شدند ودر کنار رود خانهٔ آنجا فرو کش کرده لشکر گاه ساختند وازانجا دو فوج پیادهٔ نظام وهزار سوار کشادهٔ اوزبکیه وپنجصد سوار ازخوانین افاغنه وپنج دسته پیادهٔ ساخلو وشش عراده توپ بسالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر بامر سردار محمد اعظم خان راه تالقان برگرفته خود سردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان وبقیهٔ لشکر در همان جا مقر گزیدند وسردار محمد زمان خان وارد تالقان شده قلعهٔ آنرا ویران ساخته بقرب قلعهٔ مخروبه اش در موضع بلندی لشکر گاه قرار داده در دور لشکر سنگر سدیدی پر افراخت واستوار نشست ودر خان آباد سردار محمد اعظم خان نظم ونسق نهاده نام اورا داخل خطبهٔ زیر منبر ساخت واعیان ملك را بعطای خلاع فاخره نواخته هر یك ازرؤساء قراء بزرك‌ازاقاضی وحاکمی روانه قریهٔ متعلقه اش نمود وهمچنین سر کرم انتظام مهمام مملکت بود واجرای اوامر ونواهی حکومت می نمود که مردم خوست واندراب باغوای میرآتالیق ومیران بدخشان سلسله جنبان فتنه وطغیان شده باحاکم خودهاراه عداوت وطریق مخالفت پیش گرفتند وسردار محمد اعظم خان فوراً رایت سرزنش آن مردم تکوهیده منش برافراشته چهار هزار پیاده وسوار را ازلشکر رکاب بسالاری سردار محمد عمر خان بارکزائی وچندتن ازصاحب منصبان نظامی از خان آباد تعین کرد که آن مردم را کوشمالی دهد

ذکر ملحق شدن سردار محمد شریف خان بلشکر اندراب

﴿ ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان ﴾

(بلشکر مامورهٔ اندراب وظفر یافتن ایشان)

چون افواج مأمورهٔ مذکوره روی بسوی منزل مقصود نهادند سردار محمد شریف خان باسپاهیکه از کابل چنانچه ازپیش مرقوم گشت رهسپار آن دیار شده‌بود بادوفوج پیادهٔ نظام وهزار تن پیادهٔ ساخلو یعنی خاصه دار وهزار سوار کشاده وشش عراده توپ در موضع پزده بلشکر مأمورهٔ اندراب ملحق گشت وهر دو سپاه باهم جاده پیمای مسکن ومأوای یغماة گردیده پس ازورود درمنزل مقصود فتح‌حاصل نمودند ودوهزارتن ازان‌مردم سرشور برفتن‌را مقتول ومجروح ساختند وپس ازحصول فتح سردار محمد شریف خان بنابرعدم اعتنای سردار محمد اعظم خان‌نسبت بدو آزرده‌دل وآشفته خاطرشده ازاندراب راه‌مراجعت کابل برگرفته چون وارد کابل گشت موردعتاب امیر کبیر گردیده حکم‌پادشاهی اقتضافرمود که‌افواج متعلقهٔ اورا برگرفته تحقیرش نماید ولیکن سردار شیر علیخان که درین اوقات سردار محمد امین خانرا از کابل درقندهار مطیبده بغایت خویش بحکومت آن دیار گماشته بکابل بزیارت ودست بوس اعلیحضرت امیر کبیر مشرف شده هنوز مراجعت نکرده بود شفاعت اورانزد امیر کبیر نموده معفو ومأمور بحکومت پشت رود گردید وسردار محمد عمر خان بارکزائی نیز پس از مراجعت سردار محمد شریف خان لشکر بامور خوست واندراب نهاده وپنجصدتن پیادهٔ ساخلو نزد حاکم آنجا گماشته

خود باغیه سپاه راه خان آباد برداشته پس بخدمت سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر فرار کردن میرآتالیق از رستاق

(ذکر فرار کردن میرآتالیق از رستاق)

(جانب کولاب وفتنه انگیزی او)

درخلال احوال مذکوره میر آتالیق ازویران کردن سردار محمد زمانخان قلعهٔ تالقانرا واقامه جستنش دران مکان خبریافته اقامت خویش را در رستاق دشوار پنداشته ازآنجا راه فرار برداشته ازنهر جیحون عبور کرد ودرموضع صیاد ازمضافات کولاب رسیده اقامه گزید ومیرسره بیك خان کولابی ازطریق قومی ووصلت وخویشی که بااوداشت اعزازواکرامش کرده قدم درراه معاونتش گذاشت وده هزار سوار بوی سپرده همت براسترداد ولایتش گماشت واو بااین ده هزار سوار ودوهزار سوار خودش وده هزار سوار دیگر ازمردم بدخشان که بااو همعنان شده ومجموع ۲۲۰۰۰ بیست ودو هزار سوار بودند شورش آغاز کرده روی ترك تاز جانب اطراف تالقان که سردار محمد زمانخان درآنجا بالشکرش اقامه داشت نهاد وهرروزه کسان لشکر اورا ازقبیل مهتروقاطرچی (۱) وساربان که برای علوفه وغیره امورازاردو دور میشدند اسیر ودستگیر ساخته هرچه داشتند بتاراج میکرفت وایشان را آزار واذیت مینمود وگاه گاهی قراول وپاسداران سپاه سردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بایشمانیان دوچار گشته رزم میدادندودرهربارصدودوصدتن ازطرفین مقتول ومجروح میشدندوهرچند که ازآنان دستگیرمیکشت سردار عبدالرحمن خان بدهن توپ بربسته پاره پاره‌اش میکرد دوسال‌را چنین بدین منوال بسربرده لشکربادشاهی شب وروز آرام نبوده خون دل میآشامید

(۱) قاطر لفظ ترکی است بمعنی استر ازلغات‌الغات

وقایع سنه ۱۲۷۶ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وشش هجری صلعم ﴾

چون سردار محمد زمانخان ازتوکتازی ودست اندازی میرآتالیق خسته خاطرشده عرصهٔ خودداری برویش تنك گشت ناچار مکتوبی بسردار محمد اعظم خان فرستاده کمك طلبید که‌چون بالشکرانبك درمقابل نجاه‌هزار خانه وار بدخشان وغیره افتاده وشب وروزرا بمحافظت وعسرت بسر میبرم بالشکری بقدر کفاف روز مصاف ونگاهبانی اطراف بفرستید یاخودم را اجازت دهید که اردو را همچنان در تنگنای اضطراب گذاشته، جریده روبدان سو آرم وپس از ارسال این نامه ازپس مجال را تنك دید تا برسیدن جواب درتنك نتوانسته باخدمهٔ خاص خویش اردورا درتالقان گذاشته راه خان آباد پیش گرفت وسردار محمد اعظم خان از رسیدن نامه وبی نیازی او فوراً سردار عبدالرحمن خان را نزد خود خواسته درباب محافظت تالقان وسالار فرستادن برای لشکر آنجا ازوی مشورت خواست واو تسخیر بدخشان ونگاهبانی تالقانرا باهمان لشکریکه درآنجا بود باشش عراده توپ وپنجصد سوار دیگر بردمت همت خویش نهاده سردار محمد اعظم خان سخن اورا پذیرفته اینقدر بوی گفت که مبادا از خورد سالی وناتجربه کاری بحوصله شده امر بیرون ازاندازه اختیار نمائی بعد شش عراده توپ وپنجصد سوار ازلشکریکه درخان آباد بود باخود برداشته روبجانب تالقان نهاد ودرین راه باسردار محمد زمانخان ملاقی شده بوی گفت افسوس که پسر امیرکبیر گفته میشنوی دیگر مانفت اونشده یك شب‌درمیان خود را در لشکر گاه تالقان بجای سردار محمد زمان خان رسانید وسردار محمد زمان خان وارد خان آباد گشته سردار محمد اعظم خان را نسبت بخویش بی اعتنا دیده راه سریل که جای گیرش بود پیش گرفت ودرانجا رفته بکاریکه داشت مشغول گشت

ذکرفتوحات سردار عبد الرحمن خان در بدخشان

﴿ ذکر فتوحات سردار عبدالرحمن خان ﴾

(وغیره نظم ونسق او درمحال بدخشان)

دوروز پس ازورود سردارعبدالرحمن خان درتالقان سه هزارسوار که میرشاه خان حاکم فیض آباد بدخشان ومیر یوسف علیخان والی رستاق بترکتازی ودست اندازی مأمورنموده وایشان دردهن درهٔ رستاق کمین کرده

بودند برسربانان ومهتران وقاطرچیانیکه ببدرقه کی‌دوصدتن پیادهٔ خاصه دار وبنجاه سوار جهت آوردن علوفه‌از لشکرگاه بیرون شده بودندبتاختند وخاصه داران‌وسواران بدرقه‌های ثبات فشرده بمدافعه پرداختند ونیز کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده از ماجرا آگاهش ساختند واو فوراً چهار صد تن سواره وسه صد تن پیاده ازعسکرگاه بکمك فرستاده امرکرد که هرسواره پیادهٔرا ردیف خود برداشته بسرعت شتاب خویش‌را بسروقت گرفتاران میدان کارزار برسانند وآنگاه که ایشان راه نزدیك کردند سواران بدخشانیه ورستاقیه ایشانرا دیده بی درنك پشت بجنك داده روبپادیهٔ فرار نهادند وازراه گریز وارد رستاق شدند ودوروز دیگربعد ازین قضیه بازسواران مذکوره ترکتاز آغاز کرده برچند قشلاق ازرعایای پادشاهی حمله کردند وسردارعبدالرحمن‌خان سوار کشاده و پیادهٔ خاصه دار از لشکرگاه بمدافعهٔ آن جماعهٔ شرارت شعار گسیل داشته ایشان غنیم را هزیمت داده دهتن اسیر باصد راس اسپ ازایشان گرفته مراجعت کردند وهم چنین تاسه ماه هنگامهٔ پیکاراستوار وبازار کارزار رایج وبرقرار بود تاروزی یکی از سادات که بمنزلهٔ مرشد میرا تالیق بود واو ارادت و اخلاص بسیار بوی داشت واز منزلش فرار نکرده بود حیلت انگیخته مخالفان را تعلیم کرد که سوارهٔ بسیاری درنزد او فرستاده بقرب وجوار منزلش کمین کنند واو سردار عبدالرحمن خان راازراه مهمانی درجای خویش دعوت کرده چون وارد خانهٔ اوشده کمر استراحت بکشاید سواران ازکمینگاه تاخته اورا باهمراهانش بربایند چنانچه برطبق القای خویش سردار عبدالرحمن خان راازطریق ضیافت درشب دعوت کرد واو باسه صدتن سوارهٔ نظام ودوصدتن سوارهٔ کشاده ازاردو روبخانهٔ آن سید صیاد (۱) شیادنهاده ازین راه صد سواررا مخفی‌مأمور اطراف خانهٔ اوکرد تااگرکیدی اندیشیده باشد وحادثهٔ روی دهد سردار والاتبارراآگاه سازند وخودش باچهار صد سوار دیگرکه همراه داشت در منزل سید موصوف وارد شده آنقدر درنك فرمود که آش وطعام پخته گشت وخوان سالار سفره وطعام حاضر ساخته چون خوان گسترده وانواع طعام چیده شد وهنوز اهل مجلس دست بخوردن دراز نکرده بودند که سواری از نزد آن صد سوار که سردار عبدالرحمن خان بکمین داشته بود در رسیده سردار عالی تبار را آگاه ساخت که سوار بسیاری رو بطرف خانهٔ سید بعزم رزم میآیند چنانچه‌درکمین گاه باسواران مأمور سردار دو چار گردیده سر گرم پیکارند وایشان بجنك و گریز رو بدشمن ویشت بدین انجمن نزدیك شده اند که وارد شوند و سردار عبدالرحمن خان از شنیدن این خبر دهشت اثر سید میزبان را بامنسوبانش محبوس و گرفتار ساخته بلا درنك آهنك جنك کرد وسوارهٔ در لشکرگاه نیز فرستاده بسردارمحمد اعظم خان پیام داد که یك فوج پیاده وهزار تن سواره بادو ضرب توپ روانهٔ معرکهٔ کارزار نماید وخودش بقرب گروه مخالف که ده هزار سوار بود رسیده باایشان درآویخت ودران تاریکی شب بسیارتن‌را خون ریخت وگروه اشرار که ازکم وبسیار دلیران کارزار آگاه نبودند از حمله های شیرانه ودست بردهای دلیرانهٔ سردار عبدالرحمن‌خان وهمراهانش چنان پنداشتند که حریگاه سراسر پر ازلشکر است که چنین رشادت بتقدیم میرسانند پس‌ناچار قبل ازانکه کمك از معسکر برسد سواران میر رستاق وبدخشان الامان گفته رو بفرار نهادند وسردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده کس نزد کمکیان که درراه بودند فرستاده پیام داد که خصم مغلوب گشته راه فرار برگرفت ایشان درهرجا که رسیده باشند درنك کنند ودربازگشت وی همرکاب طریق مراجعت طی‌نمایند ودرین محاربه صدتن ازهمرهان سردار عبدالرحمن خان مجروح ومقتول گردیده پنج صد تن از دشمن رازخمدار نموده واز دم تیغ گذرانیده اجساد کشتگان همچنان مطروح در میدان ماندند وزخمداران ایشان‌را باچهار صد تن اسیر که دست گیر کرده بود از حریگاه برداشته شباشب در خانهٔ سید مذکور مراجعت فرمود وطعامیرا که بر سفره چیده وسرد شده بود تناول‌نمود وده دوازده‌تنیکه از آقسقالان در جمع اسیران دستگیر شده‌بودند زبان بدشنام سید مزبور کشوده رو برویش سخنان ناسزا گفتند وبردهٔ رازش را که تاکنون نهفته بود نزد سردار عبدالرحمن خان دریده معایبش‌را یکیك بروز دادند که بواسطهٔ این سید بدین بلیه مبتلا شده ایم زیرا که اوبمیران پیام داده ایشان‌را بدین امر دعوت نموده آماده ساخت که من‌سردار عبد الرحمن خان را بمهمانی دعوت نمایم‌شما

(۱) شیاد مکارو فریب‌دهنده

سوار بکمارید که اورا از خانهام دست کیر نماید چنانچه بالقاء واغوای او آمده اکثر گفته وچنین که هستیم مبتلا گشته ایم وسردار عبد الرحمن خان سید را بادیگر اسیران بدخشان باخویش برداشته بلشکر گاه مراجعت کرد وبالتمام جراحات آنان پرداخته سید را بامکتوب شرح مکالمه اش در خان آباد نزد سردار محمد اعظم خان مرسول داشت ودیگرانرا هرواحدی پنج تنکه خرج راه وارباب لیاقت را زیاده بران خلعت نیز عطا فرموده رخصت مواطن ومساکن ایشان داد تا دیگر مردم را هدایت واستمالت نمایند واسیران مردم تالقان وبدخشانرا که هنوز ولایت ایشان چنانچه باید بتصرف در نیامده بود رهائی نداده همچنان نگاه داشت وبکسان وخویشا نشان پیام داد که هرگاه از راه اطاعت جانب منازل واوطان خویش شوید هر آینه اسیرانرا که گرفتارند بچشم رهائی خواهیددید والا بپاسا خواهند رسید واسیران را نیز تعلیم والقا نمود که برطبق پیام او بذریعهٔ مکتوب خویشاوندان خودرا اعلام نمایند چنانچه دوهزار خانه وار ازپیام سردار عبدالرحمن خان ونامهٔ اسیران طریق فرمان پذیری پیش گرفته نخست علماء وسادات را نزد سردار عالی تبار فرستاده اطمینان خاطر حاصل کرده بعد بمساکن شان مراجعت کرده سر درخط فرمان نهادند الا میر یوسف علیخان که سر باز زده قبول اطاعت نکرد وبامیر شاه خان برادر خود ومیر سرمیک خان بمشاوره پرداخته قرار دادند که در دوموضع چال وتالقان جنك سخت باافواج سرداران افغان انداخته کار را یکسره سازند چنانچه لشکر بزرگی فراهم کرده نصف آن بسیاه داری سلطان مراد خان بن میر آتالیق وبابابیك بن نصرالله خان جانب چال که سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان بالشکر درانجا بود رونهاده نصف دیکر بسالاری میر الله ویردی خان عم زادهٔ میر آتالیق بسوی تالقان که لشکر گاه سردار عبد الرحمن خان بود ره نورد شدند ولشکریکه رو بتالقان نهاده بود شباشب خود را بنزدیك عسکر گاه سردار ظفر همراه عبد الرحمن خان رسانیده در باغی کمین گزیدند ودر روز جمعه که اشتران بار بردار اردو روبچرا گاه نهادند صد سوار از کمین گزینان باغ مذکور تاخته همه را بتاراج بردند وساربانان سرکردهٔ سواران محافظ اطراف اردو را خبر داده او دو صد سوار فرستاد که اشتران را باز گردانند وازین امر سردار عبد الرحمن خان آگاه شده سر کردهٔ مزبور را معاتب ساخت که صد سوار در چنین امور کاشتن خود را در مهلکه انداختن است زیرا که حمله وتاختن صد سوار بدون آنکه لشکر انبوهی در عقب داشته باشند بر لشکر بادشاهی دشوار است وبحتمل که سپاه بزرگی پس پشت دارند که درین کار اقدام نموده اند اگر نه چنین جسارت نمیتوانستند کرد پس تمامت افواج را امر بسلاح آراستن وآماده ومترصد معلوم گشتن حقیقت کار کرد کناکهان سواران مأمورهٔ سر کردهٔ قراول بحالت شکسته وعنان گسسته نمودار شدند واز قفای ایشان تخمیناً سی هزار سوار رو بسوی اردو آشکار گردیدند وسردار عبد الرحمن خان فوراً چند عراده توپ را با دویست تن پیادهٔ ساخلو بریشتهٔ موسوم باور پتوز که جانب غنیم وبقرب لشکر گاه بود مسعود داده خود باتمامت سپاه واتواب ازسنگر بیرون شده سد وار واستوار ایستاد تا که سواران مغلوبه دررسیده باردو پیوست وازجملهٔ صدسوار چهل تن بایکتن منصبدار که از سیاهٔ ملامؤمن مرحوم بود عرصهٔ تیغ کروه اشرار شده شصت تن بسلامت داخل لشکر گردیده پیاپی تازندکان میدان تاراج در رسیده سینه های شانرا آماج گلولهٔ توپ و تفنك ساخته جنك سخت بامردار عبدالرحمن خان ولشکرش درانداختند واو درعین کارزارتدبیری بروی کار آورده یك فوج پیادهٔ نظام را باسه ضرب توپ ازراه خفابیك جانب وپنج صدتن پیادهٔ ساخلو از دیکر طرف خصم کاشته خود بادیکر سپاه روبرولوای قتال وجدال افراشت وسرکرم پیکار بود که دفعهٔ مأمورین هردو طرف بردشمن حمله ورکشته ایشان را از پیش برداشته هزیمت دادند وبدخشانیان چون پشت بمحاربه داده روبکریز نهادند سردار عبدالرحمن خان فتحیاب کردیده سواران ملکی افغان وقزلباش وغیره را بتعاقب کماشته از قفای سواران ملکی سوار نظامی را بنزاس تاختن کرد واین فتح پس ازمقاتلهٔ نه ساعت اصیب سردار نامدار کشت وسه هزار تن از دشمن بقتل رسیده همچنان در معرکهٔ کارزار ماندند وازروس شان منازی بیادکار افراشته شد و ششصد تن اسیر وزنده دستگیر کردیدند که اکثر آنها نیز زخمدار بودند و پنج هزار اسب نیز بتصرف سپاه سردار

عبدالرحمن خان در آمده چون توپخانهٔ آتش بار ولشکر نظام داشت قلیلی ازدلیران لشکرش جرح وقتیل کردید وهمچنین سوارانیکه روی قتال جانب جلال نهاده بودند درهمین روز جمعه برسردار محمد علم خان ولشکرش حمله کرده مغلوب شدند وصد تن ازضرب تیغ دلاوران سپاه اوکشته گشته اجساد کشتکان را باز گذاشته روبهزیمت نهادند وزخمداران شان دیده نشد که چند تن بودند وازپیروان سردارمحمد علم خان دوتن مقتول وده تن مجروح گردیدند وسردار عبدالرحمن خان مژدهٔ فتح را نکار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد وهمچنین سردار محمد علم خانش نیز نوید داد

ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان صغیر

﴿ ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان ﴾

(صغیر جهت استمزاج سرداران)

وهمدرین هنکام امیر مظفر خان پادشاه ذیجاه بخارا بارادهٔ اینکه معلوم نماید و مفهوم شود که سرداران باشوکت وشان افغان بامردم قطغن وبدخشان ومیان ایشان چه درمیان دارند و کدام شیوه اختیار کرده کدام طریق میسپارند از بخارای شریف باسپاه آراسته بیرون شده درکرکی پرتوزول افگند وازآنجا راه بر کرفته براه جارجوی از نهر جیحون عبور کرده درجار جوی بامریکه پیش نهاد خاطر داشت درنك نمود وازورود او درآنجا سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان که دربلدهٔ تخته پل اقامت داشت باندیشهٔ اینکه مبادا امیربخارا دست تصرف بترکستان متعلقهٔ افغانستان دراز کنند واکثر مردم ازجادهٔ قومی وایلیت بوی کروبده شورش بزرکی برپا کردد مشوش ومضطرب شده بذریعهٔ مکتوب سردار محمد اعظم خان را خبرداد که از تمامت سپاهیکه درتحت رایت او وسردار عبدالرحمن خان در محال قطغن وغیره اند وبیست هزار تن میشوند هشت هزار مرد پیکار را باجنرال عبدالرحمن خان بلادرنك واهال روانهٔ تخته پل نماید زیرا که درتخته پل و اطراف ونواحی آن زیاده برده هزار وپنجصدتن مرد پیکار نیست تاتوجه پادشاه بخارا بدین سوی واقامهٔاو درجارجوی باعث اختلال احوال ترکستان متعلقهٔ افغانستان نکردد وسردار محمد اعظم خان هراسناك کشته بی دربی نامه فرستاده سردارعبد الرحمن خان را که بقرار مکتوب قبلهٔامجدش بمنصب جنرالی نام بردار شد ازتالقان درخان آباد طلبید واوا کرچه ولایت را جدید متصرف کشته وچنانچه بایددرتحت فرمان نکرده بود کهمصدر فتنهٔ نشود تاجار بمضمون المأمور معذور از تالقان بار سفر جانب خان آباد بربست وازعدم کفاف بار کیر لشکرش را امر کرد که هریك مقدار توان خویش ازقور خانه برداشته روبراه نهد وصد تن مرد کزیده را از قشون بیرون فرستاد که پانزده هزار کوسپند که در حوالی قشلا فیکه بزیر تپهٔ اورتپوز چرادارد برداشته باردو رسانند که از خان آباد تاتخته پل بجز ازین کله دیکر آزوقهٔ برای لشکر میسر نخواهدشد پس ازان پارهٔ ازسوارانرا درزیر رایت سردار شمس الدینخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم قرار داده بقراولی کماشت وبقیهٔ سواران کشاده را باپیاده کان ساخلو و چهار عراده توپ در قلیکاه جای رفتن وراه پیمودن معین کرده خود باقیهٔ افواج سواره وپیاده بساقهٔ (۱) لشکرجای کزیده روی بسوی تخته پل نهاد وچون مردم تالقان ونواحی آن کوچ جموقع سردار عبدالرحمن خان جنرالرا مشاهده کردند حمل برزبونی وبیطاقتی او کرده ازقفای اردویش جاده چپای غارت وتاراج شدند اماقبل ازآنکه ایشان دررسیده بترکتاز پردازند ودست بتاراج مال ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان دراز کنند مأمورین سردار موصوف کلهٔ کوسپندان مزبوره را متصرف شده درموضع خواجه چنکال باردو پیوسته بودند که تالقانیان نیز درهمین مکان دررسیده بدون اینکه بازوبکین کشایند ازقفای اردو راه همی پیمودند وروی نیز هنمی تافتند تا که سردار عبدالرحمن خان ازدنباله نوردی ایشان برآشفته آهنك جنك کرد وبی درنك روی ستیز باآنان که تقریبا شش هزار سوار بودند نهاد ویکفوج پیاده را در مغاکی که در کنار معبر واقع بود واز دیکر موضع کنار راه سه ذرع پست وهزار ذرع طویل بود مخفی نشستن فرمود وتعلیم کرد که تاکروه متما قبین از ایشان کذشته سبقت کنند واو ازتوپ از اردو بلند کردد آرام نشسته باشند بعد ازجا برخواسته ازعقب پیش رو تالقانیان را در میان کرفته از دو

(۱) ساقه فوج پسین وآخرین

جانب ایشانرا هدف کلولهٔ توپ وتفنك سازند چنانچه تالقانیان ازکمین گرتشان درگذشته سر کرم ره نوردی بودند که جنرال عبد الرحمن خان ازاسپ فرود کشته دوسه کلولهٔ بم ورون از دهن خمپاره وتوپ جانب ایشان انداخته شش تن را ازپا در آورد آنگاه فوج پیادهٔ که کمین کرده بود از عقب رو بجنك نهاده دهن تفنك جانب تالقانیان کشاد داد واز پیش رو اردوی پرخاش جو حمله ور گشته بخصد تن از تالقانیان را بخاك هلاك انداختند وبقیهٔ السیف رو بفرار نهاده اکثر خود را در آب زده پارهٔ بکوه برشدند وسردار عبد الرحمن خان بالشکرش آسوده حال راه نورد منزل مقصود گشتند وراه خان آباد بر گرفته در حین عبور از نهریکه در عرض آن راه واقعست توپی از اتواب سردار عبد الرحمن خان در آب فرو رفته سپاهیان هرقدر کوشیدند نتوانستند توپرا از آب کشید تا که خود سردار عبدالرحمن خان ازاسپ فرود گردیده در هنگام شام بآب در شده پاچند تن دیگر بزحمت تمام توپ را از آب بر آورده براه افتاد وشباشب راه در نوردیده از سرما رنج بسیار دید وسحر گاه بقرب سپاه سردار محمد اعظم خان وارد گشته دفعهٔ آواز توپ از اردوی او بگوشش رسیده لشکر را امر توقف کرد وکس نزد عم مکرمش فرستاده جویای حال شد تا اگر خصم شبخون زده باشد دست بکار برده اسب ستیز بتازد وعمش سردار محمد اعظم خان پیام داد که غلام علیخان پیش خدمت بندگان سردار محمد افضل خان قبلهٔ والا شانت پاسه هزار سوار بکنار نهر جیحون مأمور حفاظت سرحد شده از قضای مبرم حضرت آله پانهاد حدود گرگی وبوسلغه گردیده وباقراولان امیر بخارا دوچار گشته باهم در آویخته اند وسواران بخارائی را مغلوب ومنهزم ساخته وهزیمتیان فراراً داخل لشکر گاه پادشاه بخارا شده داستانی ازشجاعت سواران غلام علیخان بعرض وبیان حضور امیر ایشان رسانیده وداستانرا بپای برده اورا متوهم ساخته اند چنانچه از خوف ودهشت اکثر آلات وادواتش را فرو گذاشته راه مراجعت جانب بخارا پرداشته تمامت اسباب فرو گذاشتهٔ او بتصرف سواران غلام علیخان در آمده است وازان جمله خیمه وخر گاه خاص پادشاه بخارا بدست غلام علیخان افتاده روی مراجعت ازانجا جانب تخته پل نهاده وهمهٔ اسباب پادشاه مذکوررا تقدیم حضور والد ماجدت نموده است واوخیمه وخر گاهرا باسبابش که کار آمد سلطنت است گرفته مابقی را بسواران غلام علیخان وا گذاشته بعد مژده ونوید این فتح خداداد را بمن فرستاده شلك شادیانه بپای رفت وجزاین قصهٔ غصه ربادیگر امری نصیب وحصهٔ عسکر گاه نگردیده است که موجب تشویش واضطراب شما واحبا گردد وسردار عبدالرحمن خان باسردار شمس الدین خان ازشنیدن این داستان خورسند وشادمان گشته ازجائیکه درنك کرده بودند آهنك لشکر گاه سردار محمد اعظم خان نموده بکنار معسکر وسنگراو فرود شدند وپس ازادای مراسم ملاقات سردار عبدالرحمن خان ازعم معظمش اجازت خواست که لشکر تالقان همچنان که آمده اند مراجعت کرده در آنجا اقامت ورزند تا اگر مردم آن سرزمین ازشوریکه درسر وکینیکه دردل دارند مصدر فتنهٔ شوند بدفع آن کرایند واومسئول سردار عبدالرحمن خان راقبول کرده رجوع امررا بخودش حواله نمود واو سپاهیرا که همرکابش ازتالقان راه برگرفته وارد خان آباد شده بود بنابر خستگی راه چندین روز نزد خویش نگاهداشته از افواج مقیمهٔ خان آباد دوفوج پیادهٔ نظام وبخصد تن پیادهٔ ساخلو ودوازده عراده توپ بایکتن از افسران بزرگ جانب تالقان گسیل کرد وخود جهت مرمت اسلحه وبراق سپاه خان آباد که ازدیر بازندیده بود وترتیب وانتظام دیگر امور عسکریه توقف ورزیده افسرمأمور شده تالقان رالسلی ودلجوئی فرموده باوی قرار داد که هرگاه فتنهٔ حادث شود وبافضیهٔ نامرضیهٔ روی دهد اورا بسروقت خویش رسیده داند وپای ثبات فشرده همت برفع غایلهٔ آن گمارد

ذکر مواصلت سردار محمد اعظم خان بامیر شاه

﴿ذکر نهضت فرمودن سردار محمد اعظم خان﴾
(دختر میرشاه را برای خویشتن)

چون لشکر پادشاهی دوباره وارد تالقان شده مقر گزید میران بدخشان وغیره مفسده خویان فتنه جویان آن مرزوبوم از هوائیکه درسر وتمنائیکه مدنظر داشتند محروم گردیده لاجرم ازراه اطاعت بدون اینکه از سردار محمد اعظم خان خواهشی درمیان آید عرض پرداز شده خواستار وصلت شدند وخواهش آن نمودند که سردار

عالیشان محمد اعظم خان صبیهٔ مرضیهٔ نیکو سجیهٔ میرشاه خانرا ازراه ازدواج بمشکوی خاص خویش در آورده روی امید بدخشانیان را ازین واسطه بسوی انقیاد هدایت فرمایند وسردار عبدالرحمن خان عم محترمش را ازقبول این اجابت مانع گردیده گفت که این خاندان شایان وصلت شهزادگان نیست واگر منظور ازین وصلت استمالت واطاعت میران بدخشان باشد نیز ازصواب دور است چه درهنگام تموز بالشکرظفر پیکردران محال رفته همه را مستمال ودرصورت سر کشیدن وطریق اطاعت نه پیمودن شان پایمال خواهم ساخت ولکن چون تقدیر رفته بود سخنان سردار عبدالرحمن خان کارگر نیفتاده رشتهٔ وصلت و ازدواج را انعقاد داد و مراسم ابتدایهٔ وصلت وازدواج بپای رفت بعد میران بدخشان را اطمینان خاطر حاصل گردیده ازجمله میریوسف علی خان که ازهمه حیلت انگیز تربود ازراه سلام نزد سردار محمد اعظم خان آمده بداهنت وحیلت اورا ازعزمیکه درتسخیر بدخشان داشت بازداشت وبوسیلهٔ همان وصلت زحمانیکه سردار عبدالرحمن خان کشیده ودر محاربات عدیده خون بانزده هزارتن را ریخته بود همه رابیفایده ساخته برمرام خویش کامیاب گشت وشادمان خاطر مراجعت نمود

ذکرورود سردار عبدالرحمن خان درتخته پل

﴿ ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(بفرمان طلب ازخان آباد درتخته پل)

پس ازاصدار وانجام امور مذکوره سردار محمد افضل خان بخواهش والدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب اورا ازخان آباد درتخته پل خواست واو بفرمان پدروالاشانش باچهارصد سوار قطامی ازخان آباد احرام دیدارپدر ومادر عفت سیرش پربسته روبتخته پل نهاد ووارد تاشقرغان شده پنج روز توقف گزید ودرهنگام درنگش در آنجا تحفه وهدیهٔ بسیار ازاهل آندیار ازپیشگاه حضورش گذارش یافته بعداز آنجا حرکت کرده بعزم زیارت تربت حضرت شاه اولیا وارد شهرمزارشریف شدوپس ازادای آداب ودعای آن خاك پاك واردبلدهٔ تخته پل گردیده شرف اندوز دیدار پدر ومادرش گشت وایشان بشکرانهٔ صحت بدن این فرزند برومند خیرات وصدقات بسیار بدرویشان آندیار داده از احتیاج مصارف لیل ونهار شان بی نیاز ساختند وبعد ازرفع خستگی سفر بجیاخانه وخزانه ومقر لشکر رفته همه را ازنظر گذرانیده چون منظم ومرتب بودند تنخواه منصبداران را باندازهٔ لیاقت افزون فرمود وخدمتکارانرا از هر صنف که بودند بعطای خلاع خوشدل وشاد خاطر ساخت سپس دراستکمال اسباب وآلات کبود سپاه قطغن پرداخته مدت یکماه همه را مرتب وآماده کرده روانهٔ قطغن ساخت وخودش یکسال را تمام بخدمت ایوین بعیش واستراحت بسربرد

ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان

﴿ ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان ﴾

(وسرباز زدن سردار میرافضل خان ازامر اعلیحضرت او)

(ورفتنش در هرات نزد سردار سلطان احمد خان)

وهمدر خلال احوال این سال امیر کبیر ازراه احتیاط واستظهار لشکر مرتب ومنتظم دیگر جانب ترکستان کسیل فرمود که اگر امیربخارا ازسبب ناراج شدن خرکاه وسراپرده وبارگاه واحمال واثقال سپاهش چنانچه ازپیش بشرح رفت دردناك شده در ایام زمستان که طرق وشوارع عرض راه کابل وترکستان از برف وسرما مسدود شود عزم تسخیرترکستان متعاقبهٔ افغانستان نماید میباید لشکری درخورمدافعهٔ اودر آنجا آماده وبپای رزم ایستاده باشد که اختلالی درمملکت روی ندهد پس سردار میرافضل خان بن سردار پردل خان را بسرکردگی این سپاه مأمور کرد واوعذر آورده ازرفتن ترکستان تقاعد ورزید وامیر کبیر دیگررا بعوض اوبسالاری افواج مأموره ترکستان نامزد فرموده سردار میر افضل خانرا ازسرباز زدن و اطاعت امر نکردنش چیزی نگفت اما اونظر بکار خویش متوهم وخوفناك گشته بیانهٔ رفتن درمملکت ایران از امیر کبیر روی دل برتافته راه هرات پیش گرفت وامیر کبیر مکافات کردار خویش ورفتار اورا بکردگار حواله کرده خود باوجود حشمت واقتدار چیزی نسبت بدونفرمود واو باسردار غلام محی الدینخان پسر عمش سردار کهندلخان از کابل درهرات نزد سردار

سلطان احمد خان رفته اورا بدشمنی امیرکبیر برانگیخت چنانچه مآثر اغوای او مر سردارمذکوررامشروحاً مسطور شده میآید

وقایع سنه ۱۲۷۷ هجری صلعم

﴿وقائع سال هزار ودویست وهفتاد وهفت هجری صلعم﴾

درین سال سردار محمدشریف خان حکمران فراه وپشت‌رود و کرشك سردار سیف‌الله خان معروف بوکیل برادر خود را بنیابت حکومت خویش گماشته باسر پدر عدالت گسترش امیرکبیر راه تسخیر غور وساخر وتاپوره پیش گرفت وباعث این لشکر کشیدن سردار مذکور آن بود که عبدالغفور خان سردار قوم تایمنی تا کنون رشتهٔ اطاعت بگردن ننهاده بلکه همواره تاخت وتاز کرده مردم نواحی واطراف را آزار واذیت مینمود واین رفتار اودرطبیعت امیرکبیر ناگوار افتاده سردار محمد شریف خانرا مأمور فرمود واوقبل ازسردار سلطان احمد خان حکمران هرات که اوهم عزم تسخیر مواضع مذکوره را درضمیر داشت غلام محمد خان مطلب دین زائی‌رابایالت فراه وزبردستی سیف الله وکیل گذاشته راه‌غور وساخر پرداشت که آن محالرا بتائید قادر متعال متصرف گشته دست عبدالغفور خانرا ازریاست وتر گتاز باز دارد وسردار سلطان احمد خان ازین‌امر آگاه‌شده تصرف نمودن ومستولی شدن سردار محمدشریف خانرا دران سرزمین موجب‌اختلال‌کار هرات‌دانسته عیال‌ستوده افعال‌خویش‌را گه‌بسردار محمد شریف خان خواهر اعیانی‌بود وپسرش سردار شهنواز خان ازراه معذرت نزد برادرش‌فرستاد که بپاس خاطر او سردار محمد شریف خان دست ازتسخیر مواضع مزبوره بازداشته عبدالغفور خان را بحالش گذارد ومادر وپسر درقریهٔ کرشك بامسردار محمد شریف خان ملاقی گشته ازراه‌مهر وحفاوت برادروخواهری ازسردار محمد شریف خان خواهش فسخ عزم تسخیرغور وساخر وتاپوره کرده بزبان راند که چون ازطریق رجا التجا آورده ام میباید ازتمك افغانی نگذشته مواضع مذکوره‌را بمافروهشته مسؤلهارا قبول‌نمائی تابمضافات هرات منضم گردند واوظاهراً خواهش‌خواهرش‌را پذیرفته رخصت‌مراجعت جانب‌هرات‌داد وباطناً پس‌ازمعاودت خواهرش‌از کرشك بادوفوج پیادهٔ‌نظام وجنرال خیرمحمد خان بن‌شیرمحمد هزاره وسردار فتح‌محمد خان که‌درینوقت بامسواران طوائف درانی ازقندهار رسیده بدوپیوسته بود وسردارجمعه‌خان برادر امیرکبیربراه‌کلستان روی‌بسوی تاپوره نهاد وآنگاه که‌وارد موضع کلستان شد عبدالغفور خان توان اقامت وتاب مقاتلت درخود ندیده ازتاپوره فرار کرده در هرات نزد سردار سلطان احمد خان قرار گرفت وسردار محمد شریف خان از کلستان حرکت کرده غور وساخر را متصرف گردیده جنرال خیر محمد خان در کلستان ازدست سپاه ماتحت خودش کماایشان درشت خوئی وبدسلوکی کرده ومیکرد کشته گشت

ذکرمراجعت سردار عبدالرحمن خان ازتخته پل

﴿ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ازتخته پل﴾

(جانب‌قطغن وگرفتار حادثه‌شدن وازفضل‌خداوند بعارضه مبتلا نشدنش)

وهمدرین اوقات سردار عبدالرحمن خان از نزد پدر نیك اختر ومادر عصمت سیرش رخصت یافته از تخته‌پل‌روی مراجعت جانب قطغن نهاد ودر منزل موسوم بقزیوی‌پز یعنی بازیگاه دختران دوچار واقعهٔ غریبی شد که درعصر روز ورود بمنزل مذکور بعزم سیر پیاده وتنها از اردو بیرون گردیده در دامنهٔ کوهیکه درانجا واقعست رفته بقصد نخجیر عقب سنگی نشست وچون برخواست اشتررا از اشتران بارکیر سپاه که دران وادی چرا داشت دید که بخشم جانب وی نگاه میکنند واو آواز داد نارو باز گردانیده مشغول چرا شود اما آن بختی بدبخت بمجرد شنیدن صدای سردار عبد الرحمن خان بروی حمله نمود واو درحالت جز از خنجر کوچکی دیگر حربهٔ باخود نداشت که دفع آن میکرد ناچار بهمان سنك پناه جست وآن اشتر در رسیده خواست که حمله نموده سرش را برباید وسردار عبد الرحمن خان چارهٔ خویش را بدون از دویدن بدور آن سنك ندیده لاجرم بتك پرداخته همی تاخت واشتر از عقبش دهن همی انداخت تا که خسته گشته ازدویدن بازماند وسنگی را از هول جان‌برداشته حوالهٔ بناگوش اشتر نموده از قضا کار گر افتاده اشتر برزمین بیفتاد وبچالاکی باخنجریکه داشت ذبحش کرده

نجات حاصل کرد ودست ورو ولباس او همه خون آلود گشت واز خستگی ساعتی بخود مانده بعد که بهوش آمد اشتر را مرده وخود را خون آلوده دیده مسرور شد وتا اینوقت خدمهٔ خاصش ازین قضیه هنوز آگاه نشده بودند وآنگاه که خودش باز گشته نزد خادمانش رسید ایشان حالت اورا دیده مضطرب وحیران شدند واز حادثه جویا گردیده چون ماجرا بشنیدند معاتب گردیدند که درمدت طول درنگ چرا ازقفا نرسیدند وبنابر آنکه درادای خدمت ملزم شدند ایشان که چهل تن بودند هریك بضرب سی سی چوب ادب یافتند وپس ازان همه را منبه فرموده امر کرد که درهرجا که پیاده راه پیاید دوسه تن ازعرمان پااو باشند خلاصه ازانجا راه برگرفته وارد خان آباد گشت واقواج مقیمهٔ آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانیده واو نیز صفوف سپاه را بزبان لطف بازپرس احوال نموده ایشان لب بدعا وثنا گشودند بعد بشرف ملاقات عم محترمش مشرف شده درمنزل خویش رفت وسران سپاه بجهت احترام ورود اودرخان آباد جشنی ترتیب داده روزرا بصرف طعام وشب را بچراغان وآتش بازی وسرود ونوازی بسر بردند وروز دیگر اسلحه وبراق سپاه وآلات واسباب توپخانه وقور خانه را بچشم غور ملاحظه کرده همه را آراسته دیده خرسند گشت وبعد ازتوقف هفتهٔ درتالقان رفته سپاه آنجارا نیز مرتب ومنظم یافت ودرتخال میرشاه ومیر یوسف علیخان شش تن پسران سیم عذار وشش تن دختران ماه رخسار ونه راس اسپ بازین وبراق نقره کار ونه خیك شهدخوش گوار و پنج بهله (۱) باز عنقا شکار برسم هدیه نزد سردار عبد الرحمن خان فرستادند واو همه را پذیرفته بازای آن ازخود نیز تحفهٔ شایان شان میران بدخشان مصحوب فرستادگان ایشان ارسال داشت وهم بدیشان نامهٔ نگار داد که دروقت اقامهٔ سابقه‌ام بتالقان درباب معادن وکانهای بدخشان وعده داده بودید که کان لعل وپنج کان طلاء ومعدن لاجورد ومعدن یشب و غیره را بکارگذاران سلطنت می سپاریم وتاکنون ایفای وعده بعمل نیامده بعد ازمن بهم مکرم نیز اظهاری نکردید ووثیقهٔ درین خصوص بمیان مرسلم ومسجل نگشت سبب تعطیل را بنگارید وخلف وعدهٔ خویش را باز دارید تامفهوم گشته هرچه پیشنهاد خاطر است بظهور پیوندد و ایشان نسیان وعدم مذاکرهٔ این سخنان را ازجانب سردار محمد اعظم خان عذر آورده تملیك نامهٔ معادن بدخشان را بانامه عذر خواهی بسردار عبدالرحمن خان روان کردند واو تملیك نامجهٔ میران بدخشان را بانحفه وار مغان نزدوالد ماجدش فرستاد

(۱) بهله یعنی دمنکش

﴿ ذکر وقائع سال هزارودویست وهفتاد هشت هجری صلعم ﴾

ذکر وقایع سنه ۱۲۷۸ هجری صلعم فوت سردار پیر محمد خان و سردار سلطان محمد خان

درین سال مرض اسهال درکابل پدید گشته مردم شهررا ازخوف وبا وانحادثهٔ آدم ربادل ازجا رفت وبسیار تن از شهر واطراف گرفتار مرض مذکور گشته ودیعت حیات سپردند و ازانجمله سردار پیر محمد خان را از التهاب ناثرهٔ وبارخت زندگی سوخته درروز یکشنبه بیست و دوم ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۸ هزارو دوصد وهفتادوهشت هجری بعمر شصت وچهار سالگی بدرود جهان فانی کرده جانب بهشت جاودانی خرامید ودرجنب جنوب قلعهٔ ملا فیروز کابل درزیر نقاب تیرهٔ تراب متواری گردید و همچنین سردار سلطان محمد خان برادر مرحوم مذکور نیز ازمرض مزبور درروز پنجشنبه هجدهم ماه ربیع الثانی سنه مسطور بعمر شصت و هشت سالگی از جهان فانی درگذشته جانب جنت النعیم جاودانی شتافت ودریشتهٔ سیاه سنگ جانب شرقی شهر کابل مدفون گشت وروی ازاحباب پوشید

ذکر آمدن سردار محمد اعظم خان در کابل

﴿ ذکر آمدن امیرزاده محمد اعظم خان ﴾

(باجازت امیر کبیر درکابل)

درهنگام مذکور سردار محمد اعظم خان ازعرض واستدعای خودش طلب کابل شده سردار عبدالغیاث خان بن نواب عبدالجبار خان را بجای خویش مأمور حکومت قطغن گردانیده ازخان آباد جهت باز دید ووداع برادرش سردار محمد افضل خان در تخته پل رفته وبااو ملاقات ووداع کرده از انجا احرام زیارت پدر عدالت سیرش اعلیحضرت امیر کبیر بربسته چون واردمنزل غوری شد سردارعبدالرحمن خان را که اینوقت درخان آباد

آمده اقامه گزیده بود بذریعهٔ مکتوب نزد خود خواسته پس از ملاقات باهم وداع کرده سردار عبد الرحمن خان بخان آباد باز گشته امور نظامیه را برعهدهٔ افسران سپاه گذاشته بعزم زیارت والد ماجدش جانب تخته پل رهسپار شد و آنگاه که وارد آی بیك کشت پدر ستوده سیرش نیز برای امری درانجا پرتو ورود افکنده بود بشرف دست بوس مشرف گردیده بعد از درك ملاقات باهم طی مسافت کرده وارد تاشقرغان گشتند وازانجا نیز راه برگرفته داخل تخته پل شده رحل استراحت انداختند وسردار محمد اعظم خان بانهاد قراباغ کوهدامن شده ازورودش درانجا بامیر کبیر خبرداد واو ازسبب اشتعال نائرهٔ وبا که درکابل برپابود امر توقفش اصدار فرمود که بارفع شدن مرض مذکور درآنجا درنك نماید چنانچه پس از دفع سموم مهلکهٔ وبا داخل کابل گردیده شرف دیدار خجسته اطوار پدرنیکو سیر حاصل کرد وبابرادرانیکه شرف حضور داشتند دمساز ودرمحافل انبازگشت وامیر کبیر اورا جهت امر عروسی پسرش سردار محمد سرور خان درکابل گذاشته خود ازسبب زمستان بادیکر سرداران چون سردار شیر علیخان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان ازکابل بعزم قشلاق رهسپار جلال آباد شد وسردار محمد علیخان بن سردار شیر علیخان را بحکومت کابل مأمور فرمود وچون بجلال آباد رسید درباغ سردار غلام حیدر خان فرود گشته عمارت چهل ستون را که پیش روی باغ بنزدیکی بناباد و آباد فرموده بود بارعام قرارداد

ذکر لشکر کشیدن سردار میر افضل خان جانب قراه

﴿ذکر لشکر کشیدن سردار سلطان احمد خان﴾

(جانب قراه باغوای سردار میر افضل خان)

هانا رفتن سردار میر افضل خان از کابل درهرات از پیش بشرح رفت که روی دل از امیر کبیر برتافته نزد سردار سلطان احمد خان شتافت واورا بتسخیر قراه تحریض وترغیب کرده برگفته اش حجت آورد که عیالوفرزند خویش را که نسبت خواهری وخواهرزادکی بسردار محمد شریف خان داشتند نزد او فرستاده اتماس نمود که عنان از تسخیر غور وساختر بازکشیده عبد الغفور خان را در تاوره بحالش گذارد او بفرستادگانت وقعی نگذاشته بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده بحال مذکوره را که از مضافات هراتست تقلباً متصرف شد وعبد الغفور خان ازبیم جان گریخته اینك حاضر هرات است پس میباید دریتوقت که سردار محمد شریف خان بالشکر درغور وساختر اقامه دارد لشکر کشیده قراه را متصرف شوی وسردار سلطان احمد خان سختان اورا بگوش دل جا داده باسردار شهنواز خان و سردار سکندر خان وسردار عبدالله خان پدران وسردار محمد عمر خان برادر خویش و سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان مرحوم ولشکر شایان از مرو و بوم هرات راه پیش گرفت و سردار محمد شریف خان نیز از عزم او آگاه شده حاکم وقلیل از سپاه را درغور گذاشته خود باقیهٔ لشکر ازراه مدافعه روی بسوی قراه نهاد ولیکن سردار سلطان احمد خان پیش تر ازوی وارد نواحی قراه شده از کرد راه قلعهٔ قراه را محاصره کرد وسردار سیف الله خان که باغلام محمد خان ملکدین زائی نائب خود وجنرال محمد سرور خان وچند تن ازصد باشیان دسته جات خاصه داران در اندرون قلعه جای داشت

قلعه داری پرداخته لوای مدافعه برپای ساخت اما سکندر خان از در حیلت چیار نام کوت حواله دار قوم علی زائی را که حارس وکلید دار دروازهٔ حصار بود بنوید عطای زراغوا کرده باوی قرار داد که در هنگام یورش دروازه را کشوده پس از حصول فتح جائزهٔ خدمت خویش بستاند چنانچه روز دیکر بوعدهٔ آن نمك حرام یورش آورده واو دروازهٔ حصار را کشوده قلعه بتصرف سردار سکندر خان درامد وسردار سیف الله خان طریق فرار اختیار کرده درکوشك باردوی سردار محمد شریف خان که ازغور راه مدافعه برگرفته اینوقت درانجا رسیده بود پیوست ودر حین حصول فتح قلعهٔ قراه سردار سلطان احمد خان این مصرع را از طبع خویش در بدیهه براورده خواند ـ بنای فریدون سکندر کرفت

ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان در جلال آباد

﴿ ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان درجلال آباد ﴾

(وخبر یافتن امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه ولشکر کشیدن)

(واز عقب آن راه فراه بر گرفتن امیر مذکور)

درخلال احوال مذکوره سردار محمداعظم خان امر سور ومسرور عروسی فرزندارجمندش سردار محمد سرورخان را بمراسم شایسته، بپای برده از کابل در جلال آباد نزد قبلهٔ امجدش امیر کبیر رفت وپس از ورود او امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه آگاه گشته فوراً فرمان کرد که بدون درنك سردار ولی محمد خان باسردار محمد رفیق خان وسواران درانیه وغلجائیه وقزلباشیه وغیره از کابل براه قندهار آهنك فراه کنند وبسرعت شهاب وشتاب سحاب خود را در قندهار رسانند تاسردار سلطان احمد خان قبوری بروی کارسردار محمد امین خان حکمران قندهار وسردار محمد شریف خان حاکم پشت رود نیاورده شروشوری برپانسازد وسردار ولی محمد خان ازسبب امری تقاعد ورزیده ترك سفرقندهار وفراه گفت وسردار محمد رفیق خان باسردار نظر محمدخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم وغیره سران وسر کردگان که در کابل بودند بانبعه وسوارهٔ ایشان برطبق فرمان اعلیحضرت امیر کبیر جانب قندهار رهسپار شده بسردار محمد امین خان پیوستند ومنتظر ورودموکب امیر کبیر که درفرمانش نگارفرموده بود که متعاقباً رایات عالیات نیز دراهتزاز خواهد شد درقندهار توقف کردند وامیر کبیر ازعقب فرمانیکه مذکور ومعمول شددرماه رمضان سال ۱۲۷۸ هزارودوصد وهفتاد وهشت هجری ازجلال آباد بعزم قندهار وفراه وهرات رو براه نهاد ودر منزل کندمك فتح قلعهٔ فراءرا شنیده بسرعت هرچه تمامتر رهسپر منزل مقصود گشت ودر روزعید سعید فطر که باروز نوروز سال ایت ئیل ترکی یکی بود در کابل پرتو نزول افکنده ودر حین ورود موکب مسعود سردار محمد علیخان حاکم کابل میدان سیاه سنك را نماز گاه عید قرار داده بود که امیر کبیر نمازرا در آنجا ادانماید اما اعلیحضرتش ازاستعجالیکه پیش نهاد خاطر داشت از آنجا وشهر، در گذشته میدان کنار ده مزنك را لشکر گاه قراردادده بعذر مسافرت خودرا ازنماز عید معذور داشت وجهت تهیهٔ اسباب سفر هفده روز در آنجا مقر گزیده سردار ولی محمد خانرا که از رفتن قندهار تقاعد ورزیده بود مورد عتاب ساخته ازرفتن قندهارش باز داشت وفرمانی بنام سردار محمد امین خان حکمران قندهار صادر فرمود که بالشکر در کوشك نخود رفته تارسیدن سپاه کابل در آنجا درنك کند وهمچنین سردار محمد حسین خان رابهزاره جات که تیول وجایگیر سردار محمد اسلم خان برادرش بود مأمور فرمود ومیرزا عبدالعزیز خان نوادهٔ میرزا عبدالغفار خانرا که درد ولت نادرشاه افشار منصب استیفای دیوان اعلی داشت بمکتوب نویسی او مقرر ومعین ساخت وامور دیوان آنجارا نیز برعهده وی گذاشت وامر کرد جناب معزی الیه بالشکردرموضع لمل که قریب مضافات هرات است رفته توقف ورزد تا کر درهرات بکار شود از آنجا رهسپار آن دیار گردد وایشیك آقاسی شیر دلخان را روانهٔ قندهار نمود که رفته سردار محمد امین خانرا از کوشك نخود که مأمور بدرنك آنجا است جانب فراه کوچ دهد وازجملهٔ سرداران والا تبار سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان جهت ساز نمودن سامان سفرایشان درکابل باز مانده امرشد که بتعجیل از قفای سپاه امیر کبیر رهسپار قندهار شوند وخود اعلیحضرت امیر کبیر درروز عیدهم ماه شوال سال ۱۲۷۸ هزار ودوصد وهفتادوهشت هجری ازمیدان کنار ده مزنك آهنك قندهار کرده جیش در جنبش آورد وسردار سلطان احمد خان ازرسیدن سردار محمدامین خان باسپاه شایان در کوشك نخود وشنیدن توجه امیر کبیر از کابل بدانسوی نیروی بازویش ضعف پذیر گشته بهمان قلعهٔ فراه که متصرف شده بود اکتفا کرده بدیگر نواحی وعمال نتوانست حمله کرد چنانچه سردار میرافضل خانرا که باعث این شور وفغان بود بادوفوج پیادهٔ هراتی ودیگر اعدادی ازسپاه درفراه گذاشت که سد راه امیر کبیر شده گرفتار پیکارش سازد تاخود کار هرات را استوار نموده بسامان درست بمدافعه پردازد خلاصه باین اراده خودش بهرات بازگشته بتهیه اسباب قلعه داری واستواری پرداخت وامیر کبیر روز نهم ماه ذیقعدةالحرام سال مذکور وارد قندهار شده چندی

جهت انجام نمودن بعضی امور توقف فرمود بعد سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خانرا بحکومت قندهار مأمور فرموده سید نور محمد شاه فوشنجی را بنیابتش گماشت وسردار شیرعلیخان ولیعهدرا باسباه گزیده دوروز قبل ازحرکت موکب همایونی امر رفتن جانب فراه کرد ومقارن ایحال سردار محمد امین خان که ایشیك آقاسی شیردل خان از حضور امیر کبیر مأمور کوچ دادن او ازکوشك نخود جانب فراه چنانچه مرقوم گشت شده بود چون سردار سلطان احمد خان ازفراه درهرات رفته بود ترك پیش رفتن کرده بعزم استقبال قبلهٔ امجدش راه قندهار برگرفته شرف دست بوس حاصل نمود وباسردار محمد شریف خان که اونیز ازآنجا آمده شرف یاریافته بود مأمور رفتن جانب فراه شدند وهمدرینوقت قاضی عبد السلام خان بن قاضی محمدسعید خان خالعلوم باس امیر کبیر ازقضاوت قندهار معزول گردیده ازتغیر اوقاضی سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان برادر قاضی عبدالسلام خان بمنصب وخلعت قضاوت قندهار سرافراز گشت وامیر کبیر جانب فراه راه برگرفت امامردو سردار مذکوران رفته قبل از رسیدن امیر کبیر قلعهٔ فراه را که دردست کسان سردار سلطان احمد خان بود بمحاصره انداختند وکاررا برسردار میرافضل خان دشوار ساختند وهمچنان اورا گرفتار تنگنای محاصره داشتند که سردار شیرعلیخان که دوروز قبل ازحرکت امیر کبیر براه افتاده بودنیزدررسیده سردارمیرافضل خان که نسبت خسری بوی داشت رسیدن اورا مایهٔ نجات خویش دانسته بدیشان پیام داد که اکنونکه سردار شیر علیخان وارد گردیده است واز وی نسبت بخود اطمینان خاطر دارم اینك ازقلعه بیرون شده نزد شما آیم وقلعه را تسلیم نمایم چنانچه ازعقب پیامش ازقلعه برآمده گردن تسلیم نهاد وایشان قلعهٔ فراه را متصرف گشته سپاه مقیم آنجارا نیز درتحت رایت وفرمان خویش گردند ودرینوقت امیر کبیر که دوروز پس از حرکت سردار شیرعلیخان ره نورد منزل مقصود شده درمنزل سیه آب پرتو نزول افکنده وازانجا رهسپار منزل خرمالق گردیده بود که درعرض راه مژدهٔ فتح فراهرا ازعرض سردار شیرعلیخان که همدست میرآخور مدد خان نکار وارسال داشته بود شنیده مسرور وشادمان گردید وهمچنان مشعوفانه طی طریق نموده چون بنزدیك فراهرسیده نزول اجلال فرمود سردار محمد امین خان بساط مهمانی گسترده سراپرده وبارگاه بزرك برپاساخت وبذریعهٔ عریضه امیر کبیررا دعوت مهمانی وخواهش فرودشدنش را دران بارگاه وسراپرده کردوامیر کبیر دعوت اورا پذیرفته دربارگاه وسراپردهٔ که اومرتب ساخته بساط مهمانی انداخته بودشرف نزول افکند ودرینوقت سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان چنانچه ازپیش مذکور شد که درکابل بازمانده بودند دررسیده سعادت دست بوس حاصل کردند وهر کدام درهریك ازخیامیکه برپانموده بودند فرود شدند الا سردار محمد یوسف خان که باامیر کبیر معاشروهم مکان بود دیکران هریك بجائی شدند وپس از کشودن گروبند وبارسفرامیر کبیر تمامت سرداران وسران سپاهرا اذن بازداده همه سرداران چون سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان وسردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبرخان مرحوم وسردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان وسردار خوشدل خان بن سردار مهردل خان وسردار امین الدوله خان بن شجاع الدوله خان وسردار شاه دوله خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان مبرور تعلقدارسردار محمد امین خان وسردار نظر محمد خان وشاد محمد خان پسران سردار امیر محمد خان مغفور وسردار عبد الغنی خان بن نواب عبد الجبار خان مرحوم وسردار غلام محمد خان طرزی بن سردار رحمدل خان وسردار محمد صدیق خان بن سردار محمد عظیم خان خلد آشیان وسردار عطاءالله خان برادر زادهٔ سردار سلطان احمد خان حکمران هرات وسردار یحیی خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان جنت آرامگاه وسردار شاد محمد خان وسردار شیرمحمد خان پسران سردار پیرمحمد خان بهشت جایگاه وسردار محمد یعقوب خان بن سردار شیر علیخان وسردار نورمحمد خان وسردار گل محمد خان پسران سردار محمد صدیق خان بن سردار کهندل خان وجمیع اعیان وخوانین رکاب چون غلام محمد خان مختار وقاضی عبد الرحمن خان خالعلوم ومیر درویش معروف بحافظ جی صاحب وایشیك آقاسی شیر دل خان ومیرزا عبد الرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبد السمیع خان وحبیب الله خان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وعصمت الله خان جیار خیل حاضر بار گردیده

درمحفل حضورهر کدام بمقام خویشتن نشستند وازانجا که امیر کبیر متصف باخلاق حمیده ومواظب بافعال پسندیده بود باهیچیك از خویش وبیگانه اگرچه نسبت بوی بدی ودشمنی میکرد حواله اش را بخداوند تبارك وتعالی نموده مورد عتاب وعقاب نمیفرمود چنانچه سردار میر افضل خان که از کردارش خجل ومنفعل بود ودر دل خود را سزاوار هر گونه عذاب می پنداشت امیر کبیر فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان را امر کرد که تحفهٔ خاص اعلیحضرتش را پرده اورا برنشانیده شرفیاب حضورش سازد نایبهٔ احترامش کاسته نکردد ودر هنگام حاضر شدنش بعزم سلام از تحفه فرود کردیده امیر کبیر نیز بجهت احترام او از جا برخاسته سه چهار گام باستقبال او در اندرون خیمه پیش نهاده مراسم پذیرهٔ عزیزانه بتقدیم رسانیده شد ودست اورا گرفته درپهلوی خویش جای نشستن داد وزبان برفع انفعال او که از ناصیهٔ حالش هویدا بود کشوده بآب تسلیت غبار خجلت را از چهره اش بنشست آنکاه طعام حاضر آورده شده پس از صرف نهار هریك از بارمراجعت کرده درجای خویش قرار کرفت وچند روز در فراه سپاه را از خستکی راه استراحت ورفاه داده درنك فرموده ازحرکت باز ایستاد

ذکر شادیانهٔ استرداد فراه در ترکستان

﴿ ذکر شادیانهٔ استرداد فراه در ترکستان ﴾

(ومامور شدن سردار عبد الرحمن خان از حضور والد ماجدش بحکومت قطغن)

ومقارن احوال مذکوره خبرفتح واسترداد فراه درافواه سمر کردیده درترکستان بسردار محمد افضل خان رسیده وی شلك شادیانه کرده شیلانی از آب ونان نیز کشید و سردار عبد الرحمن خان پسر خود را بجای سردار عبدالغیاث خان حاکم قطغن که ازمرض طاعون فوت شده بود بحکومت قطغن وسالاری سپاه آنجا مأمورفرمود واو از تخته پل راه برکرفته چون وارد خان آباد شد سپاه مقیم آنجا مقدمش را کرامی داشته مراسم استقبال ولوازم اعتزاز واکرام بجای آوردواویس ازرفع خستکی راه بنظم ونسق امور ملکی ونظامی پرداخته نخست تنخواه هشت ماه سپاه را که ازسال پیش مانده بود باچهار ماهه تنخواه این سال ادانمود بعد ضباط وعمال محال را بزیر بازپرس حساب آورده برذمهٔ هریك ازجهل تاپنجاه وصد هزار روپیه که از بخبری سردار عبدالغیاث خان حیف ومیل کرده بودند ثابت ساخته بحواله ووصولش پرداخت ومشغولان ذمه ازدرد تحصیل وجوهیکه دزدیده بودند دوفوج پیاده وچهار صد سوارهٔ نظام را که ازخود سردار محمد اعظم خان ودرخان آباد بودند ودرتلف کردن مال ومنال سرکاری باحاکم سابقه و میرزایان اشتراك داشتند اغوا کرده ترغیب و تحریض همیکردند که لوای بلوا برافرازند وامرالله خان وعظیم خان منصبداران هردو فوج پیاده وباقرعلی شاه هندی افسرفوج سواره دروقت مشاوره درجواب میکفتند که ماازخود سالاری چون سردارمحمد اعظم خان داریم وایشك که سردارعبدالرحمن خان روی بازخواست را بسوی ماننهاده است ناچار سردارمحمد عزیز خان فرزند ارجمند ولینعم خود را که بسن پانزده سالکی ست باخود برداشته درکابل میرویم وهرسه تن افسران مذکورین باین امرکبطانان واجیدنان افواج نظام را که باایشان درسلم وسرقت مال رعایا واموال دیوان انباز بودند باخود همدست وهمداستان ساخته لالا ومعلم سردار محمد عزیزخان را نیزباخود یکدل ویکجهت نموده شب وروزدرپی این کاربودند و سردار عبدالرحمن خان بپاس خاطر عم مکرمش سردار محمد اعظم خان که فوج متعلقهٔ اوبود چیزی بخاطر نیاورده بدیشان چیزی نمیکفت ومترصد وقت فرصت میبود تااکر حرکتی کنند پاداش آن درهمان حال بینند

وقائع سنه ۱۲۷۹ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتادونه هجری ﴾

درماه محرم این سال امیر کبیر که چند روزه درفراه توقف کرده بود از آنجا کوچیده بعزم تسخیر هرات راه برکرفته وارد منزل ساج شد وازانجا درمنزل خشکابه وازانجا درمنزل خوسف وهمچنین درمنزل کله ماشوو منزل عمارت وازانجا وارد اسفزار کشت وپنج روز جهت تهیهٔ علوفه که ازانجا تاهرات وجود نداشت درانجا درنك کرد ودرهنکام توقف اینمنزل افواج سواره را از پنجصد الی هزار تن باآزوقه بمسافت سه وچهار کروه

دورتر ازفرودگاه دراطراف اردو بحفاظت وپاسبانی گاشت وآنگاه که سواران محافظ دراطراف اردو پراکنده شدند سه هزار سوار که سردار سلطان احمد خان بعزم شبیخون بسالاری سردار محمدیوسف خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم که وزیرومشیرش بود ومحمد اکرم خان بن عبدالله خان شهید اچکزائی وسرفرازخان اسحق زائی از هرات بیرون فرستاده بود وایشان درموضع کاه دانك واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان و عصمت الله خان جبار خیل غلجائی که با پنجصد سوار از تبعهٔ خود ایشان مأمور حفاظت نواحی کاه دانك شده بودند درشب دوچار گشته پارهٔ گرفتار کارزار شدند ونیمهٔ دست تاراج بخرمنهائی که درصحرا بود دراز کرده تاراج نمودند وعصمت الله خان باسوارانش جائی را که ایستاده بود باخیمه واسبابش تمام فرو گذاشته ازبیم جان روی بدیگر سوی نهاد که از حملهٔ دشمن برکنار شود و درچنین حالت دوتن ازهمراهانش تفنك بجانب هرویان کشاد داده ازقضا گلولهٔ یکی بسردار محمد یوسف خان بن سردار محمد علیخان ودیگری به محمد اکرم خان بن عبدالله خان رسیده هردوتن سالار ازپا در آمدند وسواران ایشان درتاریکی شب نعش هردورا برداشته بی نیل مرام روبهرات نهادند وبامن خسته وعنان گسسته داخل هرات شدند وامیرکبیر تهیهٔ علوفه نموده روز ششم ازاسفزار رایات منصوره را شفه کشا فرموده درمنزل مغلان فرود آمد وازانجا درمنزل ادرس کن وازانجا پرود گز وارد گشته فروکش کرد وازین منزل سردار میرافضل خان باز احسان امیر کبیر را فراموش کرده بابعض دیگر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجهت شده روی دل ازامیر کبیر برتافت واز هریك سرداران مخالف نامهٔ اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل کرده درهرات نزداو ازراه خفا فرستاد وهمچنین وثیقه نامهاازایشان گرفته ازراه فراردرهرات رفت وسردار سلطان احمد خان را بامردم شهرهرات ازمکتوبات سرداران که باخود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر داد که اکثر بزرگان لشکر از امیرکبیر بیزارند وباهم ویار ومددکار خلاصه ایشان را گفته گفته چنان پایدار و استوار ساخت که باهم قرار دادند و سوگند درمیان نهادند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند همت برمدافعت گمارند ودست ازمحاربت بازندارند وامیرکبیر ازکرمختی اوهیچ درخاطر راه ندهده روجانب منزل شاهید نهاد و ازانجا وارد منزل میر داؤد واقع هشت کروهی هرات گردیده درنجا قراول سپاه سردار شهنواز خان وسردار سکندر خان و سردارمحمد عمرخان پسران وبرادرسرداران سلطان احمدخان که بالشکر شایان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند باقراولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار پیکار گشته قنبر علیخان و چند تن دیگر از هرویان مقتول و بعضی مجروح گردیده و چند راس اسپ نیز بدست قراولان امیر کبیر افتاده آخرالامر پشت بجنگ داده رو بگریز نهادند و بلشکریکه در عقب بود پیوستند و روز را بنوعی بشب رسانیدند که تمامت سپاه سرداران هرات را پیش نهاده سپاهی خویش را بالشکر امیر کبیر نشان داده از ضرب توپ پراکنده میشدند وپس می نشستند تا که روز بیگاه گشته هریکی از هردو سپاه بجای خویش شده شب را بپاس وهراس روز رسانیدند وبامدادان امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارجمندش را باجمعی از فوج پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی اورا باگروهی از سپاه وچندضرب توپ جانب دست راست وسردار یحیی خان وسردار فتح محمد خان وسردار شمس الدین خان را بپارهٔ از دلیران طرف چپ امر راه پیمودن کرد وخودش سوار پیل شده بابنه و آغروق وتوپخانه وافواج پیاده در قلبگاه جای گزید وسردار محمد شریف خان را باقیهٔ لشکر بساقه موضع رفتن مقرر کرده راه برگرفت وسواران هراتی که دوازده هزارمرد پیکار بودند ثاب گلولهٔ انواب سردار شیر علیخان را که از پیش روجانب ایشان می افکنند نیاورده دوحصه شدند مناصفه درتحت رایت سردار شهنواز خان جای گزیده دریکطرف ونصف دیگر باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان بدیگر جانب خزیدند ودرین حال آیشیك اقاسی شیردل خان وشاه پسند خان وقادر خان ومیر آخور قاسم خان وغیره خوانین رکاب چون غلام علیخان هزاره وحبیب الله خان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وحسین خان شاهی سوند که حاضر رکاب سعادت انتساب

بودند بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانیده خواستار آن شدند که باخوانین درانی وغلجائی برغنیم حمله ورشوند اما امیر کبیر بسبب آنکه از جلال آباد تا آنجا یکمنان اسب رانده واسبان ایشان خسته وستوهیده شده بودند اجازت ترکتاز نداده همه را از تاختن بازداشت وبدیشان فرمود که پیش نهاد خاطر ما چنان است که هرویان را یک آسا ازهرپیغوله(۱) پیش رانده درقلعهٔ هرات در آوریم بعد دلیران سپاه حمله ورگشته همهرا چون صیدبدام افتاده گرفتار سازیم ومقارن این مقال صدای توپ وتفنگ ازمیمنه ومیسرهٔ لشکرامیر کبیر بلند شده چندتن ازسواران خصم هدف گلولهٔ مرگ شدند ولشکرسرداران هرات ثبات نتوانسته ازپیش روی اردوی امیر کبیر یکسوی خزیدند وامیر کبیر در موضع روضه باغ شرف نزول افکنده از الس سردار سلطان احمدخان تمامت ابطال رجالرا که داشت در سنگر هائیکه ازدروازهٔ قندهار تا کنار هری رود افراشته بود تعین نمود که فراز ونشیب آن سرزمین را فرا گرفته سدوار واستوار بنشینند تا درهنگام عبور سپاه منصور امیر کبیرازنهرمذکورباایشان در آویخته نگذارند که پافراپیش گذارند وامیر کبیر از تمهید وتدبیر او آگاه گشته ازمعبریکه اولشکر مقرر کرده راه برگرفته بوداعراف ورزیده مسافت پنج کروه دورتر ازفرودگاه لشکر سردار سلطان احمد خان ازراه سیاهوشان مرور وازنهر عبورنموده درموضع نوبادام شب را مقام گزیده وروز دیگر موضع غیزان واقع کنار شرقی شهر هرات را منزل ساخت وسردار سلطان احمد خان از تدبیریکه اندیشیده ومقامیکه گزیده بود مایوسانه بازگشته حیلهٔ دیگر روی کار آورد که درروز حرکت موکب باحشمت امیر کبیر ازموضع غیزان ورونهادنش درچن کاریز وفروگش گردنش درانجا جمعی از علماء وسادات را از راه معذرت گسیل بارگاه سلطنت کرده خواستار شد که امیر کبیر یکروز درانجا که برتو نزول افکنده اند درنگ فرمایند تاسامان پذیره ساز کرده ازراه اطاعت پیش آمده جبین ضراعت بخاک آستان ساید اما امیر کبیر این فرستاده وپیام اورا ملوث بآلایش حیله وتدبیر دانست که میخواهد درروز درنگ سپاه بانام ونشان کار خویش راست نموده بعد آهنگ جنگ کند چنانچه مسئول اورا قبول نفرموده پیام داد که اگر سخنانت ازدر صدق است همانا نزدیک شدن سپاه بحصار هرات مانع ازپیمودن راه انقیاد نشده بلکه رافع کینه وعناد ومزیل زحمت قطع مسافت زیاد برای خودت خواهد بود پس فرستاد کان سردار سلطان احمد خانرا بخلاع فاخره نواخته رخصت مراجعت داد وروزدیگر ازانجا حرکت کرده درین راه سردار شهنواز خان باسپاه کینه خواه مانع ازعبور لشکر ظفرائر گشته طریق مقاتله پیش گرفت وباطلایهٔ افواج قاهرهٔ امیر کبیر که درتحت رایت سردار شیرعلیخان سرگرم رده نوردی بودند در آویخته بازار کارزار رواج گرفت وآخرالامر هرویان هزیمت یافته نخصدتن از ایشان اسیر ودست گیر لشکریان سردار شیر علیخان شدند چنانچه سردار مذکور مظفر ومنصور مراجعت کرده همهاسیرانرا بادست بسته حاضر رکاب اعلیحضرت امیر کبیرنمود واوایشانرا همچنان برداشته بخیمن کهدستان فرودشدودرخرگاه اسیر انیرا که لیاقت داشتند بعطای خلعت وبقیه را هرواحدی بنجرویه بخشیده وعظونصیحت کرده رخصت داد وروز دوم ماه صفر سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری سردار شیرعلیخان باجمعی ازسپاه بآهنگ جنگ روی بسوی کازر گاه نهاد وسردار محمدامین خان باسردار محمدشریف خان وبسیاری ازدلیران افواج قاهره روی محاربه بجانب جنوب حصار هرات نهاده از دوسو بمقاتله پرداختند وسردار شیر علیخان پای جلادت فشرده هرویانرا ازپیش برداشته تل سنگیانرا نیز متصرف شد ورایت ظفر آیتش را برزبرتل مذکور نصب کرد وازطرف دیگرنیز هرویانرا هزیمت داده نادر دروازهٔ قندهار ایشانرا رانده بدر دروازهٔ مذکور شیر محمد خان ومحمد ایاز خان الکوزائی که هردو برادر وسردار سلطان احمد خان را نوکر معتمد وازطریق اخلاص رهسپر خدمت بودند ازدم تیغ گذرانیدند ودرخالت سردار سلطان احمد خان آگاه گشته ازجار سوق هرات که برای امری گردش کرده درانجا رسیده بود روی مدافعت بسوی دروازهٔ قندهار وسرداران والانبار نهاد وسرداران کابل که اندکی ازاندرون شهررا متصرف شده بودند ازروی آوردن اوتاب اقامت وتوان مقاتلت را در خود ندیده ازشهر رجعت قهقری کردند بعد هرویان ابواب شهر را ببسته حصاری شدند وسرداران بقرب دیوار شهر قرار گرفته تامداد سنگر سدیدی برافراشته استوار نشستند ودروقت طلوع آفتاب سردار محمدشریف خان درسنگر باجمعی از لشکر اقامه گزیده بسردار محمد امین خان بادیگر ابطال رجال از سنگر برخاسته جانب ضلع

(۱) پیغوله یعنی گنج وکنار

عزیمت شهر را فراگرفت وسردار شیرعلیخان همچنان درضلع شمالی که متصرف شده بود جای گزید وامیر کبیر موضع کهدستان را لشکرگاه قرار داده تمامت اطراف هرات را دائره سان فرو گرفتند وراه آمدشد قلعه کیانرا سخت ببستند وبعزم قلعه کشائی استوار نشستند

ذکر مریض شدن وصحت یافتن امیر کبیر

﴿ ذکر شرف باریافتن سردار جلال الدینخان ﴾

(ومریض شدن و صحت یافتن امیر کبیر)

و درینحال که هرات درتشدید محاصره افتاد سردار جلال الدینخان که پس از فوت سردار غلام حیدر خان چنانچه ازپیش رقم کشت دوتن ازسربیان مرحوم مذکور را گرفته واز خوف این امر ازقندهار گریخته درقسطنطنیه رفته اقامه گزیده بود ازراه امید وارد لشکرگاه امیر کبیر شده شرف باریافت وامیر کبیر چنان تفقد وتلطفش فرمود که عطائیکه اعلیحضرت والا ونثارها باو کردند ازنقدوجنس چون خیمه وفروش وظروف وغیره سه لك روپیه بیزان حساب آمد وپس از ان در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مزاج امیر کبیر ازمرض ربو وضیق النفس تغیر یافته ضعف پذیر گشت اما ازفضل خداوند چنانند صحت یافته رخوت وسستی دراعصاب واحشاء وارکان بدنش روی داده چنانچه باید سلیم المزاج نگشت تا کهازضعف وناتوانی درماه جمادی الثانی غشی برایش روی داده روز بروز نحیف ولاغر همی شد وصحت کامل نیافت

ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان

﴿ ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان ﴾

(ورسیدن نامهٔ استوبك انکلیس از طهران)

وامیر کبیر همچنان ازمرض مزمن مذکور گرفتار ناتوانی بود کهدرماه رجب المرجب زوجهٔ عفیفهٔ نیکوسیرهٔ سردار سلطان احمد خانرا ایام عمر سپری شده جنازهٔ او را بتوسط عبدالله خان پسر کوچك آن سرخیل بانوان عفت وحیا وملا رحیمداد وناظر محمود از شهر بیرون کشیدند وچون نسبت دختری بامیر کبیر داشت برادرانش وغیره چون سردار شیرعلیخان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان وسردار جلال الدینخان وسردار سیف الله خان وسردار شهسوار خان و دیگر اعیان وبزرگان که دراردو بودند سراسر بمشایعت بر خاستند و تابوت اورا بعزت و احترام ملوکانه برداشته درکازرگاه بسردابهٔ که جهت شیراحمد جان پسرش ساخته بودند دفن کردند وپس ازدفن آن مرحومه جانبین از مخاصمه بکاریکه داشتند مشغول شدند چنانچه هر ویان بقلعه داری و لشکریان امیر کبیر بمحاصره پرداختند و مقارن اینحال میرزا عبدالغفار نامی نامهٔ از استوبك انکلیس که درطهران بااعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار دریاب قرار داد دولتین انکلیس وایران بخصوص مملکت افغانستان وعدم مداخلت جانبین درانوترك معاونت طرفین مرسران وسرداران افغانرا که مجادله ومناقشه در بین ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصرالدین شاه را که عزم کمك ویاری سردار سلطان احمد خان جزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده ازانجا منصوب قاصدی نزد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت قویه برطانیه دولت ایرانرا از یاری سردار سلطان احمد خان ممانعت کرده است باید که درتسخیر هرات ثبات ورزیده از نصرت شاه قاجار آسوده خاطرباشد ومیرزای مذکور ازانجا که درنك کرده نامهٔ مزبوررا فرستاده بود جانب مشهد مراجعت کرد ونیزنامهٔ ازحسینعلی خان نوکر سردارسلطان احمد خان که درمشهد اقامت داشت وبرطبق نامهٔ استوبك مذکور مسطور ومرسول نموده بود درحدود کهسان بدست کارگذاران امیر کبیرافتاده پس ازمطالعهٔ حضور نزدسردار سلطان احمد خان فرستاده پیام داد که اینك مکتوب خادم خویش را ملاحظه کرده چشم انتظار براه رسیدن کك شاه قاجار ندارد وبا بجادهٔ انقیاد گذارد تاخونها ریخته نشود وخاك عداوت بیخته نگردد و سردار سلطان احمد خان از اندرون شهر همین یك بیترا نگار داده نزد امیر کبیر فرستاد

ناخدا در کشتی ما گرنباشد گومباش ماخدا داریم ما را ناخدا درکار نیست

ودر جواب این بیت میرزا محمد محسن خان دبیر از جانب امیر کبیر این یك بیت را برنگاشته ارسال داشت

درچین (۱) این کشتی نوررستگاری نیست باخطر ازو دور است یا کنار نزدیك است

وسردار سلطان احمد خان هیچ نگفته مردم سکنهٔ هرات را بژدهٔ رسیدن کمك ازطرف شاه قاجار استوار همیکرد وبایشان همیگفت که دل قوی دارید وهمت براستحکام قلعه داری کارید چنانچه بدینگونه گفتار خلاف واقع اهل هرات را برسیدن کمك طامع ساخته کار محاصره را ناهشت ماه کشانید ونسیم فتح برپرچم علم امیر کبیر نوزیده روز زندگی سردار سلطان احمد خان بآخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هزارو ودو صدو هفتاد ونه هجری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزاروهشت صدوشصت وسه میلادی ایام عمرش سپری گشت

﴿ ذکر عزم پنهان نمودن سردار شهنواز خان ﴾

(فوت پدرش را وبروز یافتن آن ودفن فرمودن امیر کبیر اورا در پهلوی قبر زوجه اش)

وپس ازفوت سردار سلطان احمد خان سردار شهنوازخان پسرش اورا غسل داده وکفن پوشانیده خواست که مخفی دارد امانت در مسجد جامع نهاد نادر کار قلعه داری استواری ورزیده در نظر امیر کبیر ولشکرش استحکام قلعه وثبات قلعه گیانرا ازپدرش بنماید اما روز دیگریکی از سپاهیان نظام هرات بدست خدمهٔ سردار محمد شریف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خانرا بدیشان گفت وایشان اورا نزد امیر کبیر حاضر کرده گفتار اورا حل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده ومیکند که بدین حیلت رهائی یابد پس اورا نزد فرزند ارجمندش سردارشیر علیخان فرستاده امر کرد که ازوی بهرعنوانیکه بداند این امر را پرسیده بپایهٔ تحقیق رساند اگر راست بود میت اورا از شهربان بخواهد تابمراسم شایسته مدفون شود والا دستگیر شدهٔ مذکور را بحفاظت نگهدارد که مبادا جاسوس باشد وسردار شیرعلیخان فرمایش اعلیحضرت قبلهٔ امجدش را بتقدیم رسانیده بعد کس بزیر دیوار حصار فرستاده تفرش حال کرد وقلعه گیان نخست سکوت کرده جواب ندادند تا کهازسردار شهنواز خان اجازت حاصل کرده بعد پاسخ نم دادند وآنگاه که رازاز پرده بآواز شد امیر کبیرتمامت شهزادگان وبزرگان حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته جنازهٔ مرحوم مذکور را از شهر در بیرون خواسته دفنش کنند چنانچه ایشان بامر امیر کبیر جنازهٔ اورا طلبیده وشهربان بتوسط عبدالله خان پسر کوچك خودش وملا رحیمداد وناظر محمود وچند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در جنب قبر زوجه اش مدفون ساختند وبعد ازان امیر کبیر جنازهٔ برادران را بامسردار عبد الله خان وملا رحیمداد وناظر محمود از راه تفقد خلعت وتسلیت داده رخصت معاودت شهر فرمود وسردار شهنواز خان بعد از چیدن بساط سوك واتم از روی تدبیر راه مسالمت برگرفت

﴿ ذکر طرح مصالحت انداختن سردار شهنواز خان ﴾

(وپذیرفتن خدمهٔ امیر کبیرشروط اورا)

چنانچه سردار موصوف کس نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که سردار شیرعلی خان را باچند تن از بزرگان در شهر فرستد تا ایشان امور مکنونه خاطر خویش را مکشوف داشته پس از حصول قبول طریق تقبیل سده سنیه علیه پیش گیرد وامیر کبیر مسئول اورا بسمع قبول شنیده پیام داد که جزاز سردار شیر علیخان و سردار محمد رفیق خان که ملاقات چون توئی را نسبت بشان ایشان شایان نیستند دیگر هرکه را خواهش کند فرستاده خواهد شد واو این امر را قبول کرده دروازهٔ عراق را بکشود وفصیل وسط شیرجانی

(۱) معنی این بیت برسبیل استفهام انکاری درست میشود یعنی آیا از خطر دوراست یا کنارنزدیکست وهر آینه این هردو نیست لهذادرچین این کشتی نوررستگاری نیست

ذکر پنهان نمودن سردار شهنوازخان فوت پدرش را

ذکر طالب صلح شدن سردار شهنوازخان

ودیوار شهر واقع قرب دروازهٔ مذکور را برای نشستن ترتیب داد وسایه بان بزرگی برپای کرده در زیر آن بساط صلح بگسترید ومترصد بنشست تا که امیرکبیر جمی ازبرادرزادگان خویش وخدام خلوصیت اندیش صداقت کیش چون سردار شمس‌الدین خان وسردار محمد عثمان‌خان وسردار خوشدل‌خان وسردار عبدالغنی‌خان‌وسردار یحیی خان وسردار غلام محمد خان طرزی وقاضی عبدالرحمن خان خانعلوم ومیرزا محمد حسین‌خان وصفدرعلیخان وچند تن دیگر از بزرگان درانی وغلجائی وفارسی روانه فرمود وایشان رفته باسردار شهنواز خان طرح مکالمه انداختند وبعد از گفتگوی بسیار سردار شهنواز خان اظهار کرد که خود را کهین چاکر درگاه میندارم وهرات را بکار کنان سلطنت می سپارم اما چون حکومت آن بیکی از خدام مفوض میشود من خودرا میشمارم وفرستادگان امیر کبیر اجابت این امررا بعدم اجازت عذر خواسته گفتند که این کار تاشرف بار حاصل نکنی وخود عرض واستدعا نمائی چاره پذیر نیست وسردار شهنواز خان از گفتار ایشان بر مرامیکه در دل داشت کامیاب نگشت لا جرم از شرف یاب شدن حضور امیر کبیر سرباز زده از مجلس برخاسته هر کدام جانب مقام خویش شده بکار خود پرداخت

(ذکر بیرون کردن سردارشهنوازخان)

(سردار میر افضل خان را از هرات)

ذکر بیرون کردن سردار شهنواز خان سردار میر افضل خانرا ازهرات

وسردار شهنواز خان پس از معاودتش در شهر بانديشهٔ اینکه مبادا سردار میر افضل خان راه خیانت پیش گرفته باامیر کبیر یکدل ویکجهت‌شده شهر هرات را بدو سپارد قصد بیرون کردنش کرده او وسردار غلام محی الدین خان بن سردار کهندل خان را امر کرد که از شهر بیرون شوند وسردار غلام محی الدین خان که روی دلش حقیقتاً جانب امیر کبیر بود ازین حکم سردار شهنواز خان شادمان گشت وسردار میر افضل خان از بیرون شدنش ابا کرده اظهار صداقت نسبت باو کرده پیام داد که اورااز خود دانسته بیرونش نکنند وسردار شهنواز خان این بیت‌را نوشته مصحوب عبد الله خان برادر خود نزد سردار میر افضل خان فرستاد قاسم سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن شگرف برطوطی فکن مهدار پیش کز کسان واو پس ازخواندن این بیت‌باسردار غلام محی الدین خان از شهر بیرون شده امیر کبیر ازین امر خبر یافته سردار شیر علیخان را امر کرد که محفهٔ خاص اعلیحضرتش‌را برداشته باسردار محمد امین خان باستقبال ایشان رفته بعزت واحترام حاضرسازند چنانچه برطبق امر امیرکبیرمراسم پذیرائی‌را بجای آورده سردار میر افضل خان را در محفهٔ اعلیحضرت امیر کبیرنشانیده باعزاز واکرام تام حاضر بارگاه نمودند وامیر کبیر باب تفقد وتلطف برروی او کشوده غبار خجلت‌وانفعال‌را که ازکردارش نسبت بامیر کبیر برگونهٔ حال داشت بآب مرحمت بشست وجای نشیمن وفرش وبارگیر و فراش و پیشخدمت باسباب وادوات وغیره مایحتاج بوی بذل فرموده و ازانکه ازامیرکبیر رو برتافته نزد سردارسلطان احمد خان رفته بود هیچ نگفته شرمندهٔ احسانش ساخت

﴿ ذکر امر یورش کردن امیر کبیر ﴾

(تمامت سپاه را وفتح هرات)

ذکر فتح هرات

چون امر محاصره طول کشیده از اندیشه وتدبیر کارعجائی نرسید لا جرم امیر کبیر عزم یورش کرده نخست کار را برقلعه کیان سخت نموده راه آمد شد ایشانرا بکلی مسدود ساخت و نقب زنان اردورا مامور بشکافتن اطراف شهر کرده بانداک زمان (۱) نقوب‌نقوب را تاکنارخندق وبعضی مواضع را درین دیوار حصار رسانیدند

(۱) نقوب نقوب یعنی سوراخ های تنگها

(۱) جدران جمع جدار بمعنی دیوارها

بعد ازصدمهٔ باروت رخنه (۱) درجدران وابواب حصار انداخته بسیارکس ازقلعه کیان را ازضرب پارچه‌های کلوخ وسنك هلاك ساختند ومردم سکنهٔ شهر راه امید را مسدود دیده ناچار روی‌دل بسوی امیرکبیر نهاده دسته دسته وفوج فوج از شهربیرون شده باردوی معلی‌همی پیوستند تا که درروزپنجشنبه هشتم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار ردوصدو هفتادونه هجری مطابق روز بیست وهفتم ماه می سنه ۱۸۶۳ هزارو هشتصد و شصت‌وسه میلادی امر یورش ازحضور امیرکبیر شرف صدور یافته تمامت سپاه حمله نموده شهررا ازدست برددلیرانهٔ خودها ودغا بازی شهریان متصرف گشته فتح حاصل نمودند وشهررا تاراج کرده غنیمت بسیار بدست آوردند وسردار شهنواز خان بابرادران ومنسوباتش از بیم جان بارك درشده درامید بروی خویش بربستند وپس ازاطفای نائرهٔ بغیا وآرام شدن التهاب آتش شور وغوغا بامسردار محمد عمر خان وسردار سکندر خان سردار شیر علیخان را که نسبت خواهر زادگی بوی داشت شفیع ساخته ازراه عجز وانکسار بتوسط اوشرف اندوز حضور امیر کبیر شدند وامیر کبیر نخست سردار محمد عمر خان را مخاطب ساخته احسانات خویش را که نسبت باومبذول فرموده بود یك یك برشمرده الزامش کرد وسردار محمد عمر خان زبان بتصدیق گفتار امیرکبیر گشوده تو ازنیکه دیده بود یك یك نام برده از تقصیرا تش عذر بدان خواست که برادرم سردار سلطان احمد خان را بمنزلهٔ جا کر بودم وپس ازوی پسرش را بمثابهٔ نوکر که بهرحال میبایست طریق خدمت می سپردم وروزرا باخلاص واطاعت ایشان بسرمی بردم زیرا که سر از حکم ایشان باز زدن شیوهٔ نمك حرامی ومایهٔ بدنامی میشد پس ناچار وطبق خواهش آنان بکار کوشیدم وچشم ازحقوق نمك نپوشیدم تا اینك که گرفتار گشته حوادث روزگارشدم رهسپار خدمت بودم واکنون بیرون ازعفو تقصیر که امیرکبیرم عفو فرمایند و بچشم احسان جانب من‌نظر نمایند دیگر چاره وتدبیری درضمیر ندارم وامیرکبیر از گفتار دلپذیر او سکوت اختیار کرده اورا دیگر چیزی نگفت اما سردار شهنواز خانرا معاتب ساخته بلفظ تصغیر تحقیرش نموده فرمود که شهنوازك تو بودی که برزبان میراندی که تاجون پدرم جان نسپرم بجز محاربه ومقاتله بدیگر امری نگروم اینك ازچه گرفتار گشته ادبارشدی وسردار شهنواز خان لب‌بپاسخ گشوده درشت گوئی آغاز کرده مورد شتم‌ودشنام شد ودرحالت سردار شیرعلیخان نظر بدرشت گوئی وزشت خوئی‌او کمبادا بگفتار ناهنجار پردازدوش اورا گرفته بامسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان همسه تن‌را بعنف ازمجلس بیرون کشیده بامر امیر کبیر همه را محبوس کرد ومقارن ایحال سردار محمدامین خان ازحضورقبلهٔ امجدش‌امیرکبیرهسپارقندهار گردید وپس‌ازروانه‌شدن‌او ازهرات بجانب‌قندهار امراض مختلفهٔ‌متضاده عارض حال‌امیرکبیر گشته ارکان‌قلعهٔ‌بدنش رخوت پذیرشده آفتاب‌عمرش‌را وقت غروب رسید

ذکر انتقال امیر کبیراز دهردون جانب نعیم

﴿ ذکر انتقال‌امیر کبیر ازدار فانی ﴾

(بسوی جنت النعیم جاودانی بامر یزدانی)

چون مرض اعلیحضرت امیر کبیر شدت گرفته زمان رحلتش رسید درروز سه شنبه بیست وبکم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ ه هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مصادف روز نهم ماه‌جون سنه ۱۸۶۳ م هزار وهشتصدوشصت وسه میلادی که مطابق بود باروز چهاردهم فتح هرات ایام عمرش سپری گشته درجنب مرقدمنور برگزیدهٔ ایزد باری حضرت خواجه عبدالله انصاری سقی‌الله ثراه وجعل الجنة مثواه مدفون شد وفر زندانش که حاضر بودند بامسران وبزرگان سپاه بمراسم تعزیه داری ولوازم سوگواری پرداخته بطریق شایسته ایام فاتحه‌خوانی بپای بردند وهمچنین در کابل سردار محمد علیخان ودرترکستان سردار محمد افضل خان نخست‌جشن وچراغان فتح هرات‌را بپای برده بعد خبر فوت امیر کبیر سمر گشته بساط سوررا بسوك مبدل ساخت ودر کابل وقندهار وترکستان

وغزنین وجلال آباد وغیره بلدان وقصبات مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی بپای رفت خلاصه این پادشاه خلد آرامگاه متصف باوصاف حمیده ومتخلق باخلاق پسندیده بود وبرای بارعام روز معین جهت دادرسی ایام نداشت وهرروزه پس ازادای نمازبام وتلاوت پاره از کلام ملک علام بمحفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان راپرسیده دادمیداد بلکه اکثر ازدادخواهان اثاث وذکور بدرب حرمسرا وعرض راه عرض حال کرده دادمیخواستند چنانش تکیه برعصا کرده دادمیداد ومالیات محالات اکثر بحاپکیر شهزادگان وبزرگان طوایف معین کرده مجری میفرمود باری بعمر هفتاد و دو سالگی بدرود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دبیر حالات آن مبرور را بدون افراق شاعرانه وصف الحال باناریخ فوتش درسلک این ابیات در آورده است

مهر نی برج سلطنت ایدوستان گرفت — گرحسرت فروغ جمالش جهان گرفت
شمعی خموش گشت که دود مصیبتش — شد آتش غم و بهمه دودمان گرفت
شد خسروی زدهر که دایم بماتمش — پیرو جوان فرقهٔ افغان فغان گرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او — خورشیدسان گران جهان ناگران گرفت
از بسکه مهربان بعزیزان و خویش بود — نتوان بخامه معنی و تفسیر آن گرفت
ره آنچنان نرفت بخوردو بزرگ خویش — کش یک بزرگ خورده بکاری توان گرفت
هرگز بعمر خویش ز کس دل گران نشد — با آنکه هرکه هرچه برو سرگران گرفت
در عهد او بعهد امانت غنوده خلق — زانسان که از زمانه زمین صد ضمان گرفت
ره را چنان زرهزن تابك پاك ساخت — گر دزد مزد بدرقهٔ کاروان گرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن خلق — آری بحسن خلق جهان میتوان گرفت
تا پای او نهاد قدم بر سریر حکم — دستش کلاه سروری ازسروران گرفت
نگرفت کس بدهر عنان عزیزش — غیر ازاجل که آخر عمرش عنان گرفت
حکم آنچنان نمود که کلك قضایش — انگشت بر عدالت نوشیروان گرفت
کهسان وقار او بهری لنگراو فکند — از جنب ملك میمنه تا کوهسان گرفت
بنمود فتح شهر هرات وبداد جان — مردانه وار شهر هری را بجان گرفت
محسن سوال کرد زپیر خرد که آه — تاریخ فوت این شهٔ غازی چسان گرفت
حوری سر ازجنان بدر آورددرجواب — کفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

چون عددامیر جاهدغازی بحساب جمل ۱۲۸۲میشود وعددجیم که سه است ازسر جنان بدر آورده شود ۱۲۷۹ باقی میماند که تاریخ فوت اوست

وازین پادشاه خلد آرامگاه بیست وهفت پسر وبیست وپنج دخترازشانزده تن زوجه باز مانده ودیگر پسر ودختر نیز تولد یافته درزمان حیاتش بکوچکی بدرود جهان کرده واز جمله نخست امیر شیر علی خان جالس سریرسلطنت شده ودر ضمن امارت او امیر محمد افضل خان وامیر محمد اعظم خان نیز برتخت امارت افغانستان جلوس نمودند چنانچه مرقوم شده می آید وامیر شیر علیخان بعمر چهل ویکسالگی بپراورنك جهانبانی نهاده تاریخ تولد ومدت زندگانی وتاریخ فوت وموضع دفن او ودیگر برادرانش ازین جدول مفهوم میکردد

(جلد دوم) (ذکر فرزندان اعلیحضرت امیر کبیر ومدت عمر وتاریخ فوت ایشان) (سراج التواریخ)

تعداد	اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دفن
۱	امیر محمد افضل خان	۱۲۳۰	۵٤	۱۲۸٤	قلعهٔ هوشمندخان کابل
۲	وزیر محمد اکبرخان	۱۲۳۲	۳۱	۱۲٦۳	مزار شریف ترکستان
۳	سردار محمد اکرم خان	۱۲۳۳	۳۳	۱۲٦٦	مزار شریف
٤	سردار غلام حیدر خان	۱۲۳۵	۳۹	روز جمعه ۲۱ ذیقعده ۱۲۷٤	مزار عاشقان عارفان کابل
۵	امیر محمد اعظم خان	۱۲۳٦	۵۰	۱۲۸٦	مزار بایزید بسطامی رح
٦	امیر شیر علیخان	۱۲۳۸	۵۸	۱۲۹٦	مزار شریف ترکستان
۷	سردار ولی محمد خان	۱۲٤۱	۷۲	درامس سرفوت شده ۱۳۱۳	مزار شاه محمد غوث لاهور
۸	سردار محمد امین خان	۱۲٤۲	٤۰	۱۲۸۲	خرقهٔ شریفهٔ قندهار
۹	سردار محمد شریف خان	۱۲٤۳	٦۵	۱۳۰۸	بغداد شریف
۱۰	سردار احمد خان	۱۲٤۵	۷۰	۱۳۱۵	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	سردار محمد زمانخان	۱۲٤۷	٤۲	۱۲۸۹	مزار شاه محمد غوث لاهور
۱۲	سردار محمد اسلم خان	۱۲٤۸	۳۹	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۳	سردار محمد حسن خان	۱۲٤۹	٤۷	۱۲۹٦	باغ شاه کابل
۱٤	سردار محمد کریم خان	۱۲٤۹	٦٤	۱۳۱۳	مزار پری امام راولپندی
۱۵	سردار محمد حسین خان	۱۲۵٤	۳۳	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱٦	سردار فیض محمد خان	۱۲۵۵	۲۹	۱۲۸٤	مزار سید مهدی کابل
۱۷	سردار محمد عمر خان	۱۲۵٦	٦٦	۱۳۲۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۸	سردار سیف الله خان	۱۲۵۹	۲۳	۱۲۸۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۹	سردار محمد یوسف خان	۱۲٦۱			حیات است
۲۰	سردار محمد قاسم خان	۱۲٦۳	۲۸	۱۲۹۱	مزار عاشقان عارفان
۲۱	سردار محمد هاشم خان	۱۲٦۳	۳۷	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۲	سردار حبیب الله خان	۱۲٦۸	٤۷	۱۳۱۵	سرهند شریف
۲۳	سردار محمد رحیم خان	۱۲۷۰	۱۰	۱۲۸۰	مزار عاشقان عارفان
۲٤	سردار نیک محمد خان	۱۲۷۱	۲۹	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۵	سردار محمد صادق خان	۱۲۷۱	۱۸	۱۲۸۹	مزار بابا کادانی کابل
۲٦	سردار محمد شعیب خان	۱۲۷۲	۳۰	۱۳۰۲	مزار میر ملک لغمان
۲۷	سردار محمد عظیم خان	۱۲۷۴			حیات است

ذکر جلوس امیر شیر علیخان بر تخت سلطنت افغانستان

ذکر جلوس اعلیحضرت امیر شیر علیخان

(پرتخت سلطنت افغانستان)

الغرض سردار شیر علیخان همچنان در باغ میرزا جان که محل فوت امیر کبیر خلد آشیان بود کرفتار سوك

وماتم بود که درروز جمعه بیست و چهارم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار و دوصد و هفتاد و نه هجری که روز چهارم رحلت امیر کبیر بود سردار محمد اعظم خان درمسجد جامع شهر هرات داخل شده اعیان وبزرگان سپاه ورعیت را قبل ازادای نمازجمعه دعوت ببیعت واطاعت امیرشیر علیخان کرده وتمامت مردم اورا بامارت پذیرفته امرونهی حکمش راگردن نهادند بعد درهمین روز نام اورا داخل خطبه ساخته از مراسم تبریك وتهنیت امارت او پرداخت وسکهٔ زررا باسم او مروج نموده فص خاتمش را بدین بیت منقر فرمود

جمال دولت پاینده قسمت ازلیست وصی دوستْ محمد امیر شیر علیست

سپس ازبلاغ میرزا جان فرامین امارت اوبرسبیل اشتهار اصدار یافته بنام حکام وعمال وخوانین عظام هریلد ومقام جداگانه انتشار پذیرفت وازانجمله منشوریکه عمدست بریدی برای سردارمحمد افضل خان حکمران ترکستان وبزرگان رعیت وافسران سپاه مقیم آن‌مملکت شرف‌نفاذ وعزار سال یافت وسردار محمد اعظم خان نیزنامهٔ ظاهراً بنام تهنیت و باطناً برای برادرش سردار محمد افضل خان نگاشته بقاصد مذکور سپرد بدین مضمون که هرگاه هوای سلطنت درسر دارد فرصتی بهتر ازین میسر نخواهد شد که سازسفر کرده از ترکستان روی بسوی کابل نهاده قبل ازانکه امیر شیر علیخان وارد شود کابل را از تصرف سردار محمد علی خان پسراو کشیده درتصرف خویش آرد وسردار محمد افضل خان ازین نامهٔ سردار محمد اعظم خان سرباززده ازامر مذکور نظر ببد نامی وتاایکو سرانجامی احتراز نمود وبهمان حکومت ترکستان اکتفا وقناعت کرده امارت امیر شیر علیخان را پذیرا شده نامهٔ اطاعت وانقیاد نگاروارسال داشت وامیر شیر علیخان پس ازانجام امر جلوس باهتمام کار سلطنت ونظم ونسق مملکت پرداخته وضع امارتش را بطرز سلاطین بزرك نهاد چنانچه از انتظامیکه در لشکر نظام کرد معلوم میگردد

وقایع سنه ۱۲۸۰ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد هجری ﴾

در ابتدای این سال افواج سواره وپیادهٔ نظام که درتحت رایت سردار محمد اعظم خان ودر خان آباد قیام داشتند وچنانچه از پیش بشرح رفت که باغوای لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان وافسران ایشان بنای شورش نهاده ومعطل بفرصت گذاشته بودند قوت امیرکبیر را وقت فتنه دانسته دوفوج پیاده ویك فوج سوارهٔ متعلقهٔ سردار محمد اعظم خان در فتنه بازو شورش آغاز کردند وزوی بلواجانب ماوای سردار عبدالرحمن خان نهاده‌در ودیوارخانهٔ را که او دران سکنی داشت بزیرسنك انداختن گرفته بتاراج مال‌ومنال مردم آنجا پرداختند وافواج تبعهٔ سردار عبدالرحمن خان از حالت سالار شان آگاه گشته باتوپخانه راه مدافعه پرگرفتند که بلوائیانرا از کار شکفت ایشان بازدارند وسردارعبدالرحمن خان باندیشهٔ اینکه مبادا فتنه بزرگ شود وقضیه سترك گردد ایشان را ازنزدیك شدن بمسکن خویش بازداشت وبلوائیان ازبرخواستن سپاه‌متعلقهٔ سردار عبدالرحمن خان باخوف همعنان گردیده ازپیرامون منزل سردار موصوف معاودت کرده درلشکر گاه که‌اقامت داشتند جای گزیدند وازاتجاحال واثقال خودرا فرو گذاشته سبك دوش روی بسوی کابل نهادند ودر یکمنزل بامر لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان که عاقبت کاررا وخیم‌دانستند ازراه چمودن بازایستاده درنك کردند وپس‌ازتوقف سه‌روز سپاهیان مذکوره ازکنه حیله واغوای لالا ومعلم مزبوران وافسران ایشان دانسته عریضهٔ ازراه معذرت وعفوتقصیرت خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده در گذشت گناه خواستند واو پاسخ داد که آنانیرا که مصدر فتنه شده وسپاه را بمفسده برانگیخته اند بادست بسته بسپارند الیته مسئول ایشان قبول است والا هرجانب که عزم جزم کرده اند رهسپر شوند که عرض ایشان پذیرفته نیست وایشان که ازراه صدق عریضه فرستاده بودند هشت تن از کپتانان وحواله داران را که باغوای کپتانان بی وطنیان ور ژیده بودند درغل وزنجیر انداخته نزد سردار عبدالرحمن خان روانه ساختند ونیز پیام دادند که اینان بودند که بواسطهٔ کپتانان مارا ازراه فریب نزد لالاومعلم سردار محمد عزیز خان برده حالف کلام مجید درمیان نهادند بعد سردار عبدالرحمن خان چندتن از افسران سپاه

خویش را نزد سپاهیان مزبوره فرستاده ازطریق دلجوئی پیش خوانده بجهت الزام افسرانیکه مصدر فتنه بودند بایشان مواجبه فرموده بگواهی سپاهیان همه را که مقید ومحبوس بودند ملزم ساخته هرهشت تن را عبرةً امرپا سا کرده هدف گلولهٔ تفنگ سپاه نظام نمود وبقیه افسران فتنه‌جوی مفسده خوی راچون نسبت غلامی بسردار محمد اعظم خان داشتند بپاس خاطر آقای ایشان‌جان بخشی فرموده ازمناصبشان عزل کرد وبعوض آنان ازپیاده وسوارهٔ سپاه خویش افسر تعین‌نمود وهمچنین هریك ازسپاهیانرا که فی‌الجمله فتنه‌جو ونکوهیده خودانست بزواجر توکری موقوف کرد ولالا ومعلمرا بنابموالست سردار محمدعزیز خان عفوکرده چیزی ازسرزنش دربارهٔ ایشان امرنکرد

ذکر فتنهٔ میرآتالیق

﴿ ذکر فتنهٔ میرآتالیق واغوا نمودن او مردم قطغن را ﴾

ومقارن ایحال که هنوز امیر شیر علیخان در هرات بود میرآتالیق از فوت امیر کبیر خبریافته جانب صحرای غوایت شتافت وبامریکه همواره بپیشنهاد خاطرش بود پرداخته بوسائط ووسائل وارسال‌رسائل مردم محال قطغن رابرانگیخته بغوایت انداخت وسلطان‌مراد خان پسرش را درین مردم محال مذکوره فرستاد چنانچه اوتمامت مردم ایل والوس علاقه جات قطغن را دیده آتش بلوا برافروخت و سردار عبدالرحمن خان جهت اطفای آن نایرهٔ رایت تنبیه وتهدید مردم مذکور برافراخته سردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خانرا که در اردویش بودند باسه فوج پیاده وهزار سوار ودوازده ضرب توپ آتش باروپیست دستهٔ یکصدی ازخاصه دار مقرر میدان کارزار فرموده امرکرد که ازراه بغلان روی بسوی خصم نهند وخود عزم کرد که ازراه شور آبك رهسپار عرصهٔ پیکار شده وارد تهرین که جای ازدحام خصم نکوهیده فرجام است شود امالشکر مأمورهٔ راه بغلان‌قبل از حرکت سردار عبدالرحمن خان وارد تهرین گردیده سردار محمد علم خان بی آنکه قراول بگمارد با دویست سوار پیش ازاردو رهسپار همی بود ولشکریانش ازپیش رفتن بدون قراول هرچند منع کردند نشنیده راه همی پیمود تا که دوهزار سوار مخالف از جائیکه کمین‌کرده بودند برخواسته باوی مقابل گشتند وبی باکانه حمله کرده همراهان سردار محمد علم خان را ازپیش برداشتند وخوداو بی‌ثبات فشرده باچند سوار استوار بایستاد وکشش وکوشش مردانه کرده آخرالامر باهمراهانش کشته گشت ولشکرش که ازقفا رهسپر بود ازین امر خبر یافته تمامت سواران حاضرهٔ اردو باشمشیر آخته سبك عنان تاخته خودرا برسرلشکر سردار شجاعت دثار رسانیدند وباگروه مخالف که قصد سربریدن او وربودن آنرا داشتند در آویخته فراوان خون بریختند و سه صد تن را از ایشان مجروح ومقتول ساخته بقیة السیف را ازپیش برداشته ازبریدن سرسردار شهید سعید وربودنش محروم گذاشتند وهزیمتیان ازراه گریز وارد تهرین شده ازستیز و آویز بازماندند وروز دیگر سپاه سردار مقتول باآهنك هنگامه آرائی روی بسوی تهرین نهاده گروه مخالف که تقریباً چهل هزار تن مرد پیکار بودند سرراه برگرفته باهم در آویختند وتاوقت عصر کارزار بریکدیگر حصر ساخته آخرالامر سپاه اقاغه را کنده کی را فرو گذاشته قلعه آسا چهار صف پشت بپشت هم ورو برخصم بسته ازچهار جانب خودرا ایمن ازحملهٔ دشمن ساختند چنانچه ازهر طرف که خصم حمله میکرد تا که دوربود بگلولهٔ تفنگ وتوپ وچون نزدیك میشد بشمشیر دفع مینمودند تا که تقریباً ده‌هزارتن ازلشکر غنیم مقتول ومجروح گردیده ازعسکر پادشاهی بسبب صف وقلعه بستن زیاده‌بردهتن زخمدار نشدند وبجزاین‌ده‌تن زخمدار وسردارمحمدعلم‌خان وبیست‌تن همراهانش که مجموع سی‌ویکتن شونددیگر احدی مجروح ومقتول نگشت ودرپایان کارقطغنیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند و ازجمله سلطان مرادخان بادوهزار سوار ازمردمیکه باادفرار ودرین مرحله یار ومدد کارش بودند وسه هزار سوار دیگراز جملهٔ ششهزار سواریکه میران بدخشان از راه خفا بمعاونت او گماشته بودند طریق فرار برگرفت وسه هزار سوار بقیهٔ میران بدخشان بادیگر سواران تبعهٔ سلطان مراد خان پس ازده هزارتن مقتول ومجروح شدن همراهان‌ایشان‌چندی اسیر ودستگیر نیز شده دیگران فرار وادی ادبار گردیدند وخبر این فتح بزرك را که جمعی قابلی در مقابل چهل هزار سوار استوار ایستاده حاصل کردند غلام نام منکباشی که از طرف سردار عبد الرحمن خان مامور جاسوسی ودر اول این شورش گرفتار سلطان مراد خان شده در نزد او محبوس بود وبعد از هزیمت یافتن او چنانچه رقم گشت از

زندان بیرون کردیده اسبی بدست آورده شبانشب راه سپرده وقت طلوع آفتاب خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیده چون از اسب فرود کشت بیهوش شده پس ازانکه بهوش آمد سردار عبد الرحمن خان ازوی استفسار سبب بیهوشی کرده پاسخ شنید که هرروز چهارصد تازیانه بامر سلطان مرادش میزدند چنانچه جراحان اردو پشت وپهلو وغیره اعضای اورا دیده برصدق اظهارش کواهی دادند که بدون از رو دیکر اعضای او سراسر چون چهرهٔ بخت سلطان مراد قیرکون است پس سردار عبدالرحمن خان نیك واقف زحمات ومشقاتیکه او کشیده ودیده بود شد سپس آن مرد خردمند بعرض رسانید که همه مردم این بوم وبراز خوف شور وشر روی بسوی کوه وکمر (۱) نهاده مساکن ومواطن ایشانرا فرو خواهند کذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازشنیدن این سخن فوراً دوهزار سوار نظام باشش عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری بسرکردکی نائب غلام محمد خان بن نائب امیر بارکزائی مأمور کرده دستورالعمل داد که در آهن دره که معبر مردم فراریست رفته نکذارد که کسی بای فرار از انجا فراتر کذارد وهمچنین فوج سوارهٔ وپیادهٔ مقیم تالقان را نیز امر کرد که بانائب غلام محمد خان مذکور درموضع مزبوز که نقطهٔ فاصلهٔ بدخشان وقطغن است برود واز راه شور آبك نیز قاضی قندز را بادو سه تن از میران بلخ چون بالابیك وغیره که اشخاص معتمد و معتبر بودند فرستاد که مردم را استمالت وهدایت کنند ومردم چون در آهن دره رسیده راه را ازسپاه مسدود یافتند ناچار دست ازجان ومال شسته از راه چیودن باز مانده دل بقتل وتاراج نهادند ودر چنین حالت لشکریکه در نهرین با ایشان مقابله کرده بود در رسیده قفای ایشان را سدوار برکرفت تا که قاضی قندز ومیر بالا بیك وغیره در بین الوسات آنان در شده همه را تسلی داده مستمال ساختند چنانچه همهٔ آقسقالان ومنکباشیان که از دم تیغ دلیران افغان در محاربهٔ نهرین جان بسلامت برده بودند باعتبار واعتماد قاضی قندز وغیره علماء وسادات از راه اطاعت نزد سردار عبد الرحمن خان آمدند واو بمکافات کردار ایشان در کذشتن از خطائی را که کرده بودند مشروط برسانیدن ده لك روپیه کرده ایشان که از جان ومال ناامید بودند ازین شرط بسی خرسند کشته طوعاً دوازده لك روپیه برعهده کرفته معفو شدند سپس سردار والا تبار وثیقه نامهٔ درمیان نکار فرموده این شرط را درج آن کرد که پس ازین سخن میران شانرا که مخالفت باامیر افغانستان داشته باشند نشنیده تازمانیکه دولت افغان برقرار باشد ازو وتبارش (۲) روی دل برنتافته بدیکری نکروند دیکر آنکه دوازده لك روپیه را که پذیرا شده اند بدون اهمال تحویل خزانهٔ رکاب وی نمایند واوایشانرا بمثابهٔ دیکر رعایا رعایت وحفاظت نماید ودست ستم جور کیشانرا ازاخذ مال ومنال ضعفاء ودرویشان بخوبی سیاست بازدارد فقط وچنین ختم برخاتمهٔ آن نهاده بعدهٔ آقسقالانرا بعطای خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف داد وایشان رفته بااهل واولس خودها از وصف سردار عبد الرحمن خان داستانها رانده وعهدنامهٔ اورا که باخود برده بودند نزد همکنان خوانده از کثرت سرور عهد نامهٔ دیکر از طرف تمام رعایا نیز باین مضمون مسطور نموده ارسال داشتند که مطیع ومنقاد امر ونهی سلطنت بوده نسبت بسردار عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان بجان ومال مضایقه نداشته واولاد اورا همیشه کرامی دارند ودوست اورادوست ودشمنش را دشمن پندارند وهم عریضهٔ جدا کانه باعهدنامهٔ مذکور مسطور ومرسول نمودند که چون جان ومال وعیالمارا ازخطر تلف امن فرموده اند هرآینه بپاس این احسان درر سانیدن دوازده لك روپیه اهمال نخواهد شد زیرا که دو کرور روپیه ازنقد وجنس ومال ومواشی مارا که درمعرض تلف میدانستیم واکذاشتند البته بشکر ومنت این عطیت وجه مذکور بزودی بوصول خواهد پیوست وهم پس ازین غریب میران خودرا خلاف نخواهیم بود وسردار عبدالرحمن خان عهد نامه ومکتوب شانرا نزدیدر والاکهرش سردار محمد افضل خان فرستاده از تدابیر خویش که بکار برده بود آکاهی داد وهم جواب مردم مذکور را بعبارات معقول ومطبوع نوشته فرستاد وایشان دوازده لك روپیهٔ معهوده را تایکماه تحویل خزانهٔ رکاب سردار والا تبار نموده رسید نامه حاصل کردند و مقارن اینحال که سردار عبدالرحمن خان ازهمه جهت فارغ بال کشت ورق محاسبات دیوانرا بروی کار آورده بازده لك روپیه ازبقایای مالیات محالات حاصل کرده مواجب باقیماندهٔ سال

(۱) کریوه‌ی تنکنای کوه وبلندی که بالارفتن بدان دشوار باشد

(۲) تبار جمع سیوه نواسه رامی کویند

گذشته سپاه را باتخواه چهارماه ازین سال ادافرموده رعیت ولشکر را از تشویش آسوده ساخت وبوجه نیکو بحکومت پرداخت

ذکر دزدان مردم بدخشان

﴿ ذکر دزدان مردم بدخشان ﴾

(که بلباس تاجر داخل اردوشده سپاه را اذیت مینمودند)

ودرخلال احوال مذکوره جمعی ازدزدان مردم بدخشان که ازدربازخودرا ملبس بلباس تاجران ساخته باامتاع نسج بدخشان داخل اردو بازار شده بیع وشرا می نمودند ودروقت بازگشت ازلشکر گاه اسلحه وآلات حرب شان را که درعرض راه بجای خفا مینهادند برداشته باهم که از سواره وپیادهٔ اردو دوچار میشدند او را کشته سلاح وجامه اش را بیغما می بردند ومردم سپاه ایشانرا تاجر پنداشته قاعل اینکار نمیدانستند ودرهرباز که حادثهٔ رو میداد تجسس وتفحص کرده ایشانرا بخیال آنکه تاجرند مرتکب آن نمی شمردند واگرچه غیراز ایشان دیگررا درحین جستجو درراه مشاهده نمیکردند مزاحم حال ایشان نمی شدندودیگررا نیافته بلشکرگاه مراجعت مینمودند واز زمان حکومت سردارعبدالغیاث خان مرحوم تااین آوان بمنوال مذکوربپای رفت تا که بعد ازدوسال سردار عبدالرحمن خان سرکردهٔ سوارهٔ نظام را باسالار سوارهٔ ملکی اوزبکیه امر کرد که هرروز دروقت طلوع صبح هزار سوار مقرر کنند که ده ویست تن بفاصلهٔ ششهزارگام ازعسکر دورتر درنشیبها کمین گزیده مخفیاً بایستند وهم تمامت سپاه را آگاه کرده قرار داد که هر که ازپی کاری بیرون رود اگر گرفتار و دوچار دزدان شودبارهٔ ازلباسش را پرچم آسا حرکت دهد تاسواران مامورده دیده از کمین گاه بتازند ودزدانرا دفع کنند واگربتوانند دست گیر کرده درلشکر گاه آرند ومدت بیست روز بطریق مذکور بسررفته ودوسه روز بازار نیز درین میان واقع گشته خبری از دزدان ظاهرنگشت وباآن سردار عبدالرحمن خان ازامریکه کرده بود فرونگذشت تا که روز دراخیر حدود ثالثان آن ظاهر تاجران باطن قاجران باچهار تن ازمهتران اسپان که بتحصیل علوفه میرفتند ملاقی گشته حمله ورشدندویکی ازایشان که اسپ چالاك داشت بریشته فرازگردیده خرقهٔ را حرکت داده آوازنمود وسواران قراول که درانجا کمین داشتند بسرعت خودرا بسروقت ایشان رسانیده دیدند که نجاه تن سوار ازمردم بدخشان وکولابند که بدان کارناصواب اقدام نموده ومهترانرا کشته اند پس ایشانرا درمیان گرفته بعداز کشش وکوشش بسیار همه را دستگیر نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند واو اسلحه واسباب شانرا از قبیل رخت وزین ولجام وده هزار روپیهٔ نقد برگرفته نقدینه را تحویل خزانه ودیگر را هرچه بود بسواران که آورده بودند قسمت فرمود واسپان شانرا تحویل کند توپخانه نمود بعد ازخود آنان معلوم کرد که ایشان بوده اند که مرتکب دزدی میشده اند آنگاه که محقق گشت همهرا حکم قتل کرد وایشان خودرا درمعرض فنادیده بعرض رسانیدند که اگر بجان امان یابند هریکی دوهزار روپیه کفارهٔ خطایش بخزانه رسانیده از گردار ناپسندیده ایشان بیزتوبه وبازگشت کنند وسردار عبدالرحمن خان عرض ایشانرا نپذیرفته درروز بازار همهرا ازضرب توپ هلاك ساخت

ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه ﴾

(نزد سردار عبدالرحمن خان برای خلاصی اسیرانیکه بپاسا رسیدند)

وبیست روز پس از کشته گشتن اسیران ودزدان مذکوره میر جهاندار شاه از گرفتاری ایشان آگاه گشته شخصی را که جهت استخلاص یکتن محبوس نزد سردارعبدالغیاث خان مرحوم حاکم سابقهٔ قطغن فرستاده وآن محبوس را بقلق و چرب زبانی رها داده پرده بود بامکتوبی نزد سردار عبدالرحمن خان ارسال نموده پیام داد که برسیدن این نامه اسیرانرا بدون بهانه و عذری رها کرده باحامل صحیفه روانه دارد والا عریضهٔ از جور وتعدی سردار والانبار نگار ونزد قبلهٔ امجدش سردار محمد افضل خان دربلخ ارسال خواهد شد که فرزندش مردم بدخشانرا دل کرند وخاطر نزند ساخته از حکومت افغان بیزار خواهد کردوسردارعبدالرحمن خان نامهٔ میر جهاندار شاه را که عبارتش سراسر عتاب وپرپیچ وتاب بود مطالعه کرده علاوه بران فرستاده اش نیزرشت

خوئی ودرشت گوئی کرده سردار بااقتدار را بخشم آورد چنانچه ریش وبروت او را امر کندن کرده امرداش ساخت وسرمه برچشم ووسمه بر ابرویش کشیده موی ریش وسبلت اورا در خریطهٔ زرینهٔ انداخته بدستش داد و گفت اینك جواب میر خویش بر گیر وبرو وهم قتلگاه کشتکان را بوی بنمود که اسیران دران بیاسا رسیده بودند وپس از رخصت مراجعت دادن قاصد مذکور فوراً دوفوج پیادهٔ هشت صدی ودو هزار سوارهٔ نظام وپست یرق یکصدی پیادهٔ ساخلووهزارسوار ملکی ازمردم اوزبك ودوازده ضرب توپ قاطری را بسرکردگی کیدان محمد زمانخان و کیدان سکندر خان و نائب غلام احمد خان از خان آباد جانب تالقان کسیل فرمود وامرکرد که فرستادهٔ ریش وبروت بیاددادهٔ میرجهاندار شاه راباخود برده بوی سپارند ونیز فرمود که ازافواج مقیمهٔ تالقان فوج سواره و یکفوج پیادهٔ نظام را بپیادهٔ ساخلو و شش ضرب توپ قاطری باخود همراه گیرند چنانچه ایشان واردتالقان شده فرستادهٔ میرجهاندارشاهرا رخصت‌رفتن نزدآقایش‌داده بعدافواج مذکورهرااز انجا همراه‌گرفته کوچاکوچ واردفرخار شدند ودرینوقت فرستادهٔمسطور نزدمیرمذکوررسیده خریطهٔریش‌وبرونش‌را نزدوی کذاشته ماجراباز داشت ومیرازتقریراو آشفتهٔ ودلگیر گردیده‌اسب وسلاح‌خواسته‌باآهنك خان آبادسوارانش راآوازداد وهنوز سوارهاش فراهم‌نشده‌بود کسوار جابار از کرد راه‌نزدش‌رسیده خبرداد که‌لشکر جرار افغان وارد فرخار شده مردم اطراف آنجا ازراه مسالمت پذیره اش کردندوامرونهی افسرانش را بگردن‌اطاعت‌نهادند واینك چون ابربهاروسیل کهسارازپی در خواهند رسید ومیرجهاندارشاه کفتار مردجابار رااعتبار نکرده‌سرگرم تهیهٔ سوار بود که نامهٔ سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان برایش رسید واز راه طعن وطنز نکار داده بود که مژده باد ترا که باسیران رفته ازجان وارد شدیم ونزدیك است که داخل مهمان خانه ات شویم پس میر جهاندار شاه را علم برسیدن سپاه کینه خواه حاصل شده خوف ورعب در دلش جای گرفت و آقسقالانیکه نزدش حاضر بودند ملامتش کرده گفتند که پدرت بواسطهٔ دختر دادن خود را از حملهٔ لشکر افغان ایمن ساخته بود وتوپیام جسورانه بهمچو شخص بیمانه جوفرستاده خودرا برباد تاراج دادی چنانچه بیك پیام درشت پشت بریشت لشکر گاشت که خودبچشم سر میبینی اکنون چارهٔ کار میبایدکرد ومیرجهاندار شاه که خود را کرفتار صد کونه‌عنا مشاهده میکرد از آقسقالان مشورهٔ تدبیر جست و گفت که شما بایدرم همراز بودید که حل مکاره می نمودید حال نیز تدبیر نمائید که ازین بلای ناکهان مأمون شویم وایشان صواب جنان دیده گفتند که برادرت‌رابایست تن ازبزرکان بدخشان ودو هزار اسپ وچهل تن کنیز وچهل تن غلام ودیکر اقمشهٔ نفیسه ازلنج چین‌وختای ازقبیل قالین های ابریشمین واطلس وظروف واوانی هرقدر که موجود شودبرسم هدیه وارمغان همدست‌برادر خویش‌پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده وعذر نامهٔ نیز نکار داده یکی ازخواهران ویادختران نی اعمامت‌را اکر پیذیرد بزن وشوهری بوی دهی باشد که ولایت بدخشان از صدمهٔ لشکر افغان ایمن مانده باز کردند والا مانند میر آنالیق آوار کی را رفیق خواهی شد واو بصوابدید آقسقالان برادرش را بانحف وهدایای مذکورهٔ فوق وسوارهٔ بسیار وخدمه و آقسقالان وپیادهٔ اسپ کیر که تقریباً بسه هزار تن میرسیدند از فیض آباد جانب خان آباد نزد سردار عبدالرحمن خان کسیل کرد ونیز مکتوبی به‌افسران سپاهیکه وارد فرخار شده بودند نوشته بانحفه وهدیه برای هریك جداکانه فرستاد که تارسیدن برادرش نزد سردار عبد الرحمن خان ومعلوم شدن آن در هر جا که وارد شده باشند درنك کرده آهنك راه پیمودن نکنند بعد هرامریکه سردار عبد الرحمن خان فرماید بجای آرند وبرادر او درمنزن کلفکان(۱)با کاو کان که منزل سوم از منازل داخلهٔ خاك بدخشان‌است بااردوی ظفر شکوه ملاقی کشته برطبق استدعای میر جهاندار شاه لشکر بادشاهی درانجا توقف کرده از ایستادن وعنان باز کشیدن خویش ورسیدن برادر میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان عریضه فرستاده آکاهی دادند و مترصد امر او نشستند وبنجاه سوار نظام جهت حفاظت واحترام برادر میرمذکور باوی همراه کردند وچون مشار الیه نزد سردار معظم الیه رسیده شرف بازیافت وهدایای خویش پیش کشید مورد تلطف وتفقد کردیده بعد عذر نامهٔ برادرش را مؤدبانه بر کرسی نهاده زمین ادب بوسه داده برپای ایستاد واو نامه را کشوده یکباز

(۱)دراصل علفکان‌است

اعذارش‌را که نکار داده بود این بود که اگرچه از جهالت جسارتی کردم امید عفو دارم وسردار عبدالرحمن خان بهمین یك عذر عفوش فرموده برادر اورابامراهانش بعطای خلعت خوشدل ساخته رخصت‌مراجعت داد وهم خلعتی بصحابت ایشان بمیر جهاندار شاه فرستاده لشکر را حکم بازگشت صادر فرمود ودر وقت مراجعت اردو چند تن از آقسقالان نزد نائب غلام احمد خان حاضر شده خواهش مواصلت والعقاد عقد مناکحت سردار عبدالرحمن خان را بایکی از دوشیزگان برادر زادگان میر جهاندار شاه کردند واو بذریعهٔ عریضه سردار والا تبار راآگهی داده مجاب گشت که همان مواصلت ومناکحت که بامیردار محمد اعظم خان کرده اند در راه‌دوستی کافیست دیگر حاجت پیوند از طریق خویشی نیست که عقد مزاوجت منعقد کردد

ذکر تاراج کردن میرسره بیك رمهٔ مردم قطغن را

﴿ ذکر تاراج کردن سواران میر سره بیك کولابی ﴾

(کوسپندان مردم قطغن‌را واسترداد آن)

ومقارن ایخال میر سره بیك کولابی راه جور وتطاول پیش گرفته بتاراج مال مردم باج ده وخراج گذار پادشاهی وغیره پرداخت چنانچه دوهزاز سوارفراهم کرده امر کرد که رمه وگلهٔ مردم قطغن‌را ازکنارنهرجیحون بتاراج آورند چنانچه سی هزار سر گوسپند را تاخته بدست یغما متصرف شدند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر آگاه گشته دوهزار سوار گاشت که گوسپندانرا از تصرف یغمائیان باز گشند وتا که مأمورین راه بدیشان نزدیك کردند آنان گوسپندان را ازنهرجیحون عبور داده بودند چنانچه سواران گاشتهٔ سردار عبدالرحمن خان نیز ازگرد راه دررسیده بدون اندیشه اسب آب زدند وبدانسوی نهر باسواران میر سره بیك در آویخته قحصد تن از دزدان را مقتول ومجروح ودستگیر ساخته گوسپندان رابازپس گرفتند ودو روز درنك کرده روز سوم اسیران وگوسپندان را از آب آهنك عبور دادن کرده بذریعهٔ عریضه تسخیر کولاب را بنزازسردارعبدالرحمن خان خواستار شدند واوبنا برعدم اجازت قبلهٔ امحدش مسئول ایشان را بگوش قبول نشنیده همه رابس طلبید ودهتن ازایشان دروقت گذشتن از آب غرق لجه فناگشته پس ازورود درنزد سردار عبدالرحمن خان بامراوتمامت گوسپندانرا بصاحبان آنها سپردند وصاحبان گوسپندان بعادت مستمرهٔ ایشان که ازمال استردادتاراجی‌خویش را بحاکم وریئس ملك بنام شکرانهٔ میدهند قیمت شش هزار از گوسپندان مذکوره را بسردار عبد الرحمن خان هشت هزار مثقال طلای مسکوك دادند واو سه هزار آنرا حق‌السعی بسوارانیکه گوسپندانرا بازپس آورده بودند عطا کرده پنجهزار را تحویل خزانهٔ خویش فرموده بعد نامهٔ نکار داده بمیرسره بیك فرستاد که اگربس ازین مردمان نسبت برعایای پادشاهی مصدر اینگونه حادثات شوند هرآینه علاقهٔ کولاب را لگد کوب سنور ودواب لشکرظفر انتساب مشاهده خواهی کرد واوجواب معذرت مرقوم داشته ازراه ضراعت فرستاد که‌دیگر مرتکب چنین امرناشایسته نشوم وهم تحفه وهدیهٔ بسیار باعذر نامه‌اش ارسال کرد وپس ازان گرفتار شدکان کولابی‌را ردکرده پنجهزار طلاء ازافرباء ایشان بگرفت وپانجهزار طلای قیمت گوسپندان که مجموع ده هزار میشدبخزانه نهاد تا که امنیت حاصل ورونق کار برمراددل شد سه هزارسرپاپو وچند نفراشتر که بااشتران سابقه دوهزارنفر میشدند از طلای مذکور خریده خاطرش‌را از بارگیر سپاه وقورخانه مطمئن ساخت ومقارن ایخال مکتوبی از سردار محمد افضل خان‌بفرزندش سردار عبدالرحمن خان‌رسیده از آمدنش درقطغن آگاهی داده نیزمرقوم‌نموده‌بود که هروقت ازتخته پل رهسپر شود یکماه قبل‌ازحرکتش اورا خبر دهد واوانکشت قبول بردیده نهاده معروض داشت که تشریف آورده بنده‌را خورسند فرمایند

ذکر حرکت کردن امیر شیرعلی خان‌ازهرات جانب کابل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان ازهرات جانب کابل ﴾

(وکریختن سردار محمد اعظم خان)

چون امیر شیرعلی خان بقراریکه مذکور شد کلاه سلطنت برسر نهاد چندی در هرات توقف ودرنك کرده نظم ونسق در امور ولایت گذاشته عزم مراجعت جانب کابل نمود وفرزند سومش سردار محمد یعقوب خان‌را

جنرال

که قدم بمرحله چهار ده سالگی نهاده بود بحکومت هرات گماشته جرنیل فرامرز خان وجنرال ولی محمد خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی ازافواج کابل وسه هزار سوار از مردم درانی وغلجائی وقزلباش وغیره ودوازده ضرب توپ کوچك ویکضرب توپ نه پی وتوپ چهاریاری واتواپ ساچه هرات وهشت فوج پیاده نظام هرائی وخوانین ملکی و سوارانش که در تحت رایت سردار سلطان احمد خان واینوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد یعقوب خان گذاشت وقاضی عبد السلام خان را بقضاوت وملا شاه محمدرا بافتای محکمهٔ شرعیهٔ آنجا نامزد فرمود وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خانرا باسردار عبد الله خان ناصری وناظر محمد نعیم خان وایشیك آقاسی عطاؤ الله خان وایشیك آقاسی عطا محمد خان وعبد الظاهر خان بارکزائی بخدمتش تعین کرده میرزا غلام صدیق خانرا بسر دفتری سرافراز ساخته امور دیوانرا بدوتفویض فرمود وخود باهمهٔ برادران وبقیهٔ سپاه راه کابل پر گرفت واز جمله برادرانش سردار محمد اعظم خان باندیشهٔ معاندتیکه از امیر شیر علیخان دردل داشت بهانهٔ امری در شهر درنك کرد که از قفا جاده پیما شودوامیر شیر علیخان که ازاو چیزی در خاطر نداشت سه روز در پل مالان جهت رسیدن او توقف کرد که باهم رهسپار قندهار شوند چنانچه پس از وصول او باردو از پل مذکور طبل کوچ نواخت وبقراریکه حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در روزنامهٔ خود نگار داده است که سردار محمد اعظم خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد اسلم خان ازحسدیکه امیر شیر علیخان بواسطه خدمات شایسته اش در محاصرهٔ هرات وغیره نزد والد ماجدش عزیز ومحترم بود هر سه تن از عناد او باسردار سلطان احمد خان طرح موافقت انداخته ازبیمی امیر کبیررا از خود آزرده ساخته بودند وباامیر شیر علیخان سرگران بوده راه معاندت همی پیمودند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس از رسیدنش در پل مالان از امیر شیر علیخان رخصت حاصل کرده درروضهٔ باغ که دو کروه ازپل مزبورمسافت داشت فرود شد وهمچنان در وقت کوچیدن امیر موصوف از پل مذکورمعطل نکرده رهسپار منزل میر داود گشت و بامیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین وصول موکب پادشاهی بااردو همعنان شوم وامیر شیر علیخان پیام اورا صدق دانسته چیزی نفرمود واو وارد منزل میر داود شده بدون درنگ آهنگ منزل دیگر کرد وبرای امیر شیرعلیخان که از حال خویش غافلش سازد باز پیام فرستاد که چون ازانجا تااسفزار آزوقه نیست ناچاربدون توقف رهسپار موقف دیگر شدم که علوفهٔ بدست آرم وپس ازفرستادن این پیام وقتیکه باسفزار رسید تمامت همراهانش راباسامان واسبابیکه داشت درانجافرو گذاشته ازجمله دویست وپنجاه سوار وقدر کفاف علوفه برداشته براه بلدی محمد حسین نام هرائی که از نوکران سردار محمد عظیم خان مرحوم بود براهه طریق فرار اختیار کرد واز راه غورات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد وچون وارد موضع کوده واقع علاقهٔ دای میرداد هزاره شد ازخوف سردار محمد علیخان بن امیر شیرعلیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن در کابل نکرده ازراه شیخ آباد علاقهٔوردك وارد برکی راجان علاقهٔ لهوگرد گردید واینوقت سردار محمدعلیخان حاکم کابل آگاه گشته سواره وپیادهٔ بسیاری ازمردم ملکی علاقهٔ چهاردهی وغیره نواحی کابل وشهر وچنداول بسر کردگی ارسلان خان غلجائی و غیره بزرگان کوهستانی و کابلی وقزلباش در علاقهٔ لهو گرد فرستاد ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر ازخواهش خوانین وملکان لهو گرد که نزدش فراهم شده خواستار آن شدند که یاازعلاقهٔ لهو گرد بیرون شود تامردم آن علاقه موردعتاب وسیاست پادشاهی نگردند پیادست بسته بسردارمحمد علیخانش سپارند توقف واقامت درلهو گرد دشوار دانسته روجانب خوست وزرمت وکرم که محال جایگیرش بودند نهاد ولشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس ازبیرون رفتن سردار محمد اعظم خان داخل لهو گرد شده ازحزم و احتیاط درانجا اقامت گزید تا اگر سردار محمد اعظم خان مصدر فتنهٔ گشته شورشی برپای کند سد راه اوبوده نگذارد که بمیدان کارزار گذارد وامیر شیر علیخان که رهسپار دیار قندهار بود از گریختن اوهیچ در دل جای نداده بقیهٔ تبعهٔ اورا که فرو گذاشته گریخته بود باخود برداشته وهمه را تسلی ودلجوئی داده رو براه نهاد

ذکر محبوس شدن سردار محمداسلم خان و گریختنش

﴿ ذکر محبوس کردن تبعهٔ سردار محمداسلم خان ﴾

(اورا وفرار کردنش)

وهمچنان از قضای سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل اسفزار رسید خواست که باهمراهانش ازراه غورات داخل هزاره جات که جایگیرش بود شده بامیر شیرعلیخان طرح معادات اندازد وهمراهان رکابش ازاندیشهٔ ناصواب او خبریافته روی ازوی بتافتند ومحبوسش ساخته بدو گفتند که هرگز مرتکب امر نمک‌حرامی نشویم وبپادشاه راهی‌خلاف اطاعت نپوئیم وپس ازقیدکردن اوماجرا را بحضور امیرشیر علیخان معروض داشتند واوایشیك آقاسی شیردلخان را باسه هزارسوارازاردو فرستادهٔ امرکرد که اورا محبوساً به پیشگاه حضور حاضرسازد وهرگاه نوکرانش بممانعت پردازندهمه‌را ازدم تیغ گذرانده‌واوسردار مذکور را از ده مغلان واقع قرب اسفزار باخود برداشته نزد امیر شیر علیخان حاضر کرد ونخست اورا مورد عتاب فرموده بعد از راه برادری دلجوئی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عداوتیکه نسبت بامیر شیرعلیخان دردل داشت خصمی وهم چشمی‌را فرونگذاشت چنانچه ازاسفزارتامنزل عمارت هرکاب‌رهسپار شده درشب از آنجا باچهار سوار ازاردو بیرون گشته تمامت مال واسبابش را گذاشته ازراه مغالطه روی‌فرار جانب هرات نهاد وازراه اوبه وخواجه چست داخل هزاره جات گردیده بسردار محمد حسین خان برادر اعیانی خود پیوست وامیر شیر علیخان فوج متعلقهٔ اورا با اسباب وادواتش بسردار محمد عثمانخان سپرد که نگاهداری نماید وپس ازوی دیگر سرداران که حاضر رکاب امیرشیرعلیخان بودند بتحریك والتماس سردار محمد حسن‌خان بشفاعت سردار محمد اسلم خان برخاسته عرض واستدعا کردند که مشار الیه از جهالت یاازوحشت جاده پیمای بطالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را باحسان نواخته روانهٔ هزاره جات فرموده شود که اورا تاورود موکب والا درکابل هدایت کرده شرفیاب حضور سازد وامیر شیر علیخان مسئول شان را بکوش قبول شنیده سردارمحمد حسن خانرا ازراه قندهار رخصت هزاره جات داد ودرمنزل مزارملا عثمان واقع گرانی علاقه فراه سردارمحمد شریف خانحکمران فراه ازراه پذیره وارد اردوی معلی‌شده شرف باروعن دیدار اعلیحضرت والارا حاصل کرد وشب را در محفل حضور بسربرده بامدادان رخصت مراجعت یافته جانب فراه معاودت کرد وامیرشیر علیخان منزل بمنزل طی مراحل کرده چون وارد منزل واشیر گشت وازسبب فرار کردن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان دردل تشویش داشت وهم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه از پیش رقم گشت باخویش مخالف می پنداشت پس باندیشهٔ آنکه مبادا سردار محمد امین خانش از درآمدن بقندهار مانع گردیده حادثهٔ روی دهد لاجرم سردار خوشدل خان و قاضی عبدالرحمن خانعلوم را پیشتر ازخود روانهٔ قندهار فرمود که سردار محمد امین خانرا اگر هوای مخالفت در سر داشته باشد باندرز و نصیحت بشاهراه هدایتش آرند چنانچه ایشان ازواشیر پایوار وشبگیر اسپ رانده وارد قندهار شده سردار محمد امین خان را همچنانکه امیرشیرعلیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواعظ دلپذیر ازخیالیکه دردل داشت باز گردانیده باستقبال نمودن امیرش رانگیختند چنانچه ازدرپذیره بیرون شده درمنزل عاشقه واقع هفت کروهی شهر قندهار وارد اردوی امیرشیر علیخان گردیده شرف باروعن دیدار حاصل کرده از انجا باهم رهسپر شدند وچون وارد قندهار گشتند امیر شیر علیخان درباغ سردار محمد امین خان شرف نزول افگنده سردار محمد امین خان پارك درشد ودر جانشگاه روز دیگر که امیر شیر علیخان باسردار محمد رفیق خان و مستوفی میرزا عبدالرزاق خان در زیر خانه اندرون باغ خلوتانه صحبت داشت سردار محمد امین خان بارادهٔ سلام وملاقات حاضر شده خواست که بخلوتگاه درآید قابوچی مانع گردیده ازدرآمدنش بازداشت و گفت که لحظهٔ صبرودرنك کند تااذن دخول حاصل نماید. واو ازین امرآزرده دل وخسته خاطر شده مراجعت کرد وازخمی ورشکی که ازپیش در خاطر داشت‌بنای عداوت را بامیر شیرعلیخان گذاشت وعزم کرد که مکتوب فرستاده سردار محمد شریف خان برادر کهترخودرا ازفراه در قندهار خواسته ساز مخالفت بامیر شیر علیخان ساز کند واو ازین ارادهٔ سردارمحمد امین خان آگاه

شده باز قاضی عبدالرحمن خان خاتعلوم‌را از راه استمالت نزد اوفرستاد که نصیحت وهدایتش کند وخاتعلوم درشب نزد او رفته نصیحت وموعظتش کرده ازفتنه وفساد بازداشت وسردار محمد امین خان ازغایت آزردگی اگرچه ظاهراً مرتکب فتنهٔ نشد اما باطناً رعایای کناره وجانب راه کابل وقندهار را اعلام فرمود که علوفه وآزوقه بلشکر امیر شیر علیخان ندهند چنانچه دروقت راه پیمودن امیر مذکور بالشکرش جانب کابل برطبق امر سردار محمد امین خان علوفه نداده بلکه از کنارراه کوچیده خودرا دور کشیدند وامیر شیر علیخان نظر باینکه ابتدای سلطنتش بود وهم باندیشهٔ برادران خویش که مبادا اورا منسوب ببدنامی سازند سرزنش وکوشمالی سردارمحمد امین خانرا موقوف بوقت فرصت گذاشته واز علوفه ندادن مردم کنار راه و کوچیدن ایشان پراشفت ولشکر را امر کرد که زراعت اطراف وجوانب راه را بتاراج آورده صرف نمایند تاکه از خاك قندهار گذشته وارد غزنین شد دست از تاراج باز داشتند

ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان وامیرشیرعلی خان

﴿ ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان بااعلیحضرت امیر شیر علیخان ﴾

ودرغزنین موسی‌خان نام‌شاهی‌سوند ازجانب‌سردارمحمد اعظم خان‌کهاین وقت در زرمت اقامت‌داشت‌بانامهٔ‌عذر خواهی وارد غزنین شده شرف بار یافت وچون فرستادهٔ مذکور با امیر کبیر شرف خاله زادگی داشت نسبت بشأنش بغایت مورد ملاطفت گشت ونائب سلطان خان انکی زائی باجواب نامهٔ سردار محمد اعظم خان همراه او مأمور گردیده نزد او رفته نامه وپیام بگذارد که تا خود او شرفیاب حضور نشود عذرش پذیرفته نگردد والا اگر ازآمدن بحضورسرباززند البته رایات عالیات جانب زرمت‌شفه کشا خواهد گشت وپس ازرسیدن این‌منشور سردار محمد اعظم خان ازمشرف گردیدن حضور سرباز زده امیرشیرعلیخان ازغزنین‌بالشکرجانب زرمت‌رهسپرشده چون درموضع کلال کو رسیده فرو کش کرد سردار محمد اعظم خان خائف وهراسناك گردیده کس‌نزد امیر شیر علیخان فرستاد وپیام داد که اگرسرداران حاضرهٔ رکاب مأمور گشته اورا اطمینان خاطردهند هرآینه شرفیاب حضور خواهد گشت وامیر شیرعلیخان مسئول اورا قبول کرده جمی ازسرداران‌را نزدوی فرستاد وخوددو روز درکلال کو درنك‌فرمود کهاگر سردار محمداعظم خان ازآمدن سرباززند راه‌برگیرد وروزسوم گهازعرض سرداران بآمدن سردار محمداعظم خان آگاه‌شد حرکت کرده درموضع یوسف‌خیل پرتو نزول افکند وسردار محمد اعظم خان باسردارانیکه نزدش رفته بودند درنجا حاضر در گاه گشته شرف باریافتند وپس ازعرض ملاقات‌امیر شیرعلیخان زبان بتکلم کشوده گفت که درهنگام ارتحال امیرکبیر اول کسیکه دست بیعت داد واسارتم را کردن اطاعت نهاد تو بودی وهمچنین نخست درمخالفت‌را تو گشودی واکنون که‌بواسطهٔ چندی ازخاندان شاهی‌طریق هدایت پیمودی‌از زبان صدق بیان همی‌کویم وهرچه درضمیر داری انکشاف آن جویم که اگر بامارت واطاعتم راضی نباشی اینك مسند امارت را کفیل‌شو تامن طریق خدمت پویم وبیرون ازسخن خیر چیزی نکویم والا درظاهر وباطن یکی بوده راه خلاف چنانچه بر کرفتی پیش‌مکیر وسردار محمد اعظم خان لب بپاسخ کشوده گفت که خداوند پیمانند سلطنت را بتوتفویض فرموده ومارا طریق اطاعت نموده است اگر خطائی رفته است امید آنست که ازمهر وحفاوت بعفو پذیرفته کردد تابعدازین براه‌خلاف نرفته غبارکدورت بآب ملاطفت شسته‌شود وامیر شیر علیخان بیان اورا بامعانی اخوت یکسان دیده فرمود که میباید در کابل بامن بوده نظم‌ونسق سلطنت را بقبضهٔ اختیار خود گرفته کار مملکت راست کنی تاجهانیان بدانند که پسران امیر کبیر جنت مسیر در اتحاد بی‌کم و کاست متفق‌اند ودرامرحکومت موافق چنانچه مهتروبهتر برادران سردار محمدافضل‌خان حکمران‌ترکستان است وشمادر کابل بامن در کارسلطنت همدست‌باشید دیکر برادرانرا زهرهٔ آن نیست که سلسله‌جنبان تمرد وطغیان شوند وسردار محمداعظم خان ازهمرکاب وهمعنان آمدنش باامیر شیر علیخان درکابل عذر آورده سه ماه رخصت توقف در کردیز خواست وسردار محمد سرور خان پسرخودرا بملازمت رکاب سپرده قرارداد که‌پس‌ازانقضای موعد ومدت مذکورشرفیاب حضور شود وامیر شیر علیخان نخست انماس اورا قبول نفرموده بعد بشفاعت برادران خواهش اورا بکوش قبول شنیده عهدنامه درین نکار داده تمامت سرداران وبزرکان اردومهرنهاده

بعد امیر شیرعلیخان سردار محمد اعظم خانرا بخلعت شاهانه نواخته اسپ موسوم بجبدر خویش را باهشت هزار روپیه‌جهت‌زین ویراق آن عطافرموده باهم وداع کردند وسردار محمداعظم خان رهسپار گردیدشده امیرشیرعلیخان لوای‌سعادت همراه جانب کابل شقه کشا فرمود وسردار محمدسرور خانرا برطبق قرارداد پدرش‌همراه گرفته‌چون واردلهو گردشد ارسلان خان غلجائی وغیره کهامر سردار محمدعلیخان حاکم کابل چنانچه ازپیش رقم کشت‌جهت گرفتار کردن سردار محمد اعظم خان درلهوگرد رفته وپس از رفتن او جانب زرمت وگردیز درلهوگرد بعزم انسداد راه‌رو آوردنش جانب‌کابل اقامه گزیده بودند پذیره برخاسته درزیر کتل انفور مستفیض رکاب بوس امیر شیر علیخان شدند وهمچنین درهر منزل فوج فوج ودسته دسته از مردم شهر واطراف ازراه پذیره ملحق رکاب سعادت انتساب گشته شرف ملاقات حاصل همی نمودند وازجملهٔ پذیرکیان سردار محمد علیخان که بفرمان خبر داده شده بود که شهر را فرو نگذاشته ترك استقبال کند در قریهٔ هندکی حال موسوم بچهل ستون بفیض رکاب بوس نائل گشته بعد موکب سعادت کوکب در شهر کابل نزول اجلال فرموده ابواب داد رسی وباز پرسی ستم دیدگان بازگشت وسیت عدالت آن پادشاه باوج سعادت فراز شد

ذکر وفات والدماجدهٔ امیرشیر علی خان

ذکر فوت مادر نیکو سیر اعلیحضرت امیر شیر علیخان

ومقارن ایحال که‌کارسلطنت ورتق وفتق امورمملکت رونق تازه گرفته ملك وملت روبآبادی نهاد وخرابیها مرمت پذیرفت مام نیکونام خجسته فرجام امیرشیر علیخان روازجهان برتافته دربهشت جاودان شتافت ودرجنب مزار عاشقان عارفان کابل مدفون شده مجلس سوك وماتمش بپای رفت بعد امیرشیر علیخان نظر بکرمخلق سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان وبجبالائی سردار محمد امین خان برادرانش که ازپیش رقم کشت ودردل از عموم برادران خصوص سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان خوف زوال سلطنتش را داشت خواست که بتدبیر رشتهٔ وفاق برادر انرا ازهم گسیخته روی دل ایشان را ازسردار محمد افضل خان برگردانیده جانب خود کند چنانچه سردار محمد عمرخان را تعلیم وتلقین فرمود که بواسطهٔ میرزا محمد حسین خان ازوی التماس طلبیدن برادرانش را از ترکستان درکابل نماید واواستدعای امر مذکوررا از حضور نموده خودش را فرمان شد که بسردار احمد خان و سردار محمد زمانخان برادران اعیانی خویش که از جانب سردار محمد افضل خان بحکومت سریل قیام داشتند مرقوم نموده در کابل بطلبد واوبامرامیر شیر علیخان هردوتن برادرانش را درکابل دعوت آمدن کرده ایشان باوجود احسان سردار محمد افضل خان که دربارهٔ شان مبذول فرموده بود وهم میتوانست که از آمدن شان بکابل باز دارد ترك پاس احسان اورا کرده بی رخصت واجازتش باسپاه متعلقهٔ خود راه کابل برگرفته سردار محمد افضل خان بسبب آنکه بپادشاهی امیرشیر علیخان کردن اطاعت ننموده بود چیزی بدیشان نگفت ونکرد که مبادا درنزد جهانیان و برادران بدنامی نامزد گردد خلاصه ایشان وارد کابل شده شرف بار حاصل کرده بتعین تنخواه مکفی سرافرازی یافتند اما چون تنخواه شان از جایگیر ترکستان ایشان کمتر بود آزرده دل واز آمدن درکابل پشیمان وگرفته خاطر شدند

ذکر سرباززدن سردار محمد اعظم از آمدن در کابل

﴿ ذکر سرباززدن سردار محمداعظم خان ﴾

(از آمدنش درکابل وغیره واقعات)

ودرخلال احوال مذکوره موعد سردار محمد اعظم خان که بامیر شیر علیخان قرار داده بود بسر رسیده احوالی از آمدن او درکابل بجلوه روزنه پیوست وباوجود آن امیرشیر علیخان هنوز عهد اورا درست دانسته بخود همی گفت که چون وعده اش بسررسیده وهم والدهٔ ماجدهام رحلت نموده البته شرفیاب حضور خواهد شد اما او بخلاف پندار امیر شیر علیخان از عهدیکه کرده ووعدهٔ که داده بود عدول نموده از آمدنش درکابل نکول ورزید ومقارن ایحال سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که بامیر شیر علیخان چنانچه مرقوم گشت درکابل آمده‌بودباسردارجلال‌الدینخان درقتل‌امیرشیر علیخان متحد وهمداستان گردیده باهم‌قرارداده‌اند

که اورا دروقت فرصت هلاك سازند واوازین امر آگاه شده سردار محمدسرورخانرا نزدپدرش درکردیز فرستاده سردار جلال‌الدینخان‌را نیزاخراج‌البلد فرمود وهمدرین هنگام سردار محمداسلم‌خان که ازراه همات‌چنانچه‌بشرح رفت کریخته‌درهزاره جات‌رفته و سردار محمد حسن‌خان برادرش عهده‌برار آوردنش‌بحضور امیرشیرعلیخان شده‌بودوقبل از ورود‌او درهزاره جات یکفوج پیادهٔ هشت صدی متعلقه اش باتفاق کیدان نجم‌الدینخان درباميان دست تاراج کشوده کدام‌وجیا خانه راغارت کرده نزد سردار محمد علیخان آمدند وپس ازرسیدنش درهزاره جات سردار محمد حسن‌خان‌نیزوارد کشته باندرزش پرداخت که مطابق‌گفته اش اورا هدایت نموده‌نزدامیرشیرعلیخانش آردواو نظر بنصیحت‌برادر خویش ورفتن فوجش نزد سردار محمد علیخان درغصه ونشویش افتاده سردار محمد حسین خان‌برادر خودرا ازراه شفاعت نزد امیرشیر علیخان فرستاد واو شفاعت ویرا نپذیرفته جوابداد که تاجایکیر اورا بدیگری ندهم وبوجه دلخواه تنبیه وتهدیدش نکنم بشفاعت از کید اوایمن‌نشوم وسردار مذکور ازحضورباجواب مزبور مراجعت کرده ماجرا نزد سردار محمد اسلم خان بازداشت وازینمعنی دوفوج پیاده که درهزاره‌جات بودند آگاه گشته ازسردار محمد اسلم خان وبرادرانش روی‌دل برتافتندوازراه نافرمانی طریق کابل پر گرفته حاضربایهٔ سریرسلطنت شدند ودرسلك سپاه نظام منسلك گردیدند وازحدوث این‌فتنه مردم هزاره که‌بادك زمان از جور وتعدی سردار محمد اسلم خان درفغان بودند فرصت یافته بروی بشوریدند تا که ازهول جان بسردار محمدافضل خان پیام‌داده امداد خواست که بمعاونت او پردهٔ ناموسش دریدهٔ نشود چنانچه وی‌هزار سوار از طریق حمایت کیل‌داشته دردشت سفید عیال واطفال سردار محمد اسلم خان را که از کابل روبهزاره جات نهاده بودند ملاقی کشته همه را باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان و سردار محمد حسن خان وسردار محمد قاسم خان باخود برداشته نزد سردار محمد افضل خان رسانیدند و ازین حوادث سردار عبدالرحمن خان حکمران قطغن وبدخشان واقف شده عرض پرداز حضور پدر سعادت منظرش سردار محمد افضل خان گشت که‌سردارمحمداسلم خانرا ازسبب فتنه جوئی ونکوهیده خوئی که درطینتش مخمراست میباید درنزد خود راه ندهد واوبپاسخ مرقوم فرمود که حالا ازراه امید نزدم آمده است ناچارم که‌باید اورا نگاه دارم وسردار عبدالرحمن خان دیگر چیزی نگفت ونتوشت وساکت شد

ذکرشورش سلطان‌محمد خان مهمند

﴿ ذکر درآویختن سلطان محمدخان ولد سعادت خان مهمند ﴾

(بادولت انکلیس وچاره جستن کار گذاران دولت موصوف ازامیر شیرعلیخان)

ودر خلال احوال مذکور سلطان محمد خان ولدسعادت خان مهمند ازنزدیك ودور حسرو ازدحامی فراهم کرده باانکلیسان مقیم‌پشاور طرح‌کارزارانداخت وبتر کتاز وتاراج مال‌ومواشی انکلیسان پرداخته سازمخالفت وقانون محاربت نواخت وانکلیسان محرك این امر امیرشیرعلیخانرا پنداشته بوی‌نگاشتند که‌ازمعاهدهٔ که باامیرکبیر خلد مسیر درمیان ودرآن مندرجست دوست جانبین دوست وخصم طرفین دشمن دانسته‌شوند واکنون که پسر سعادت‌خان تیغ خلاف ازغلاف کشیده ورایت اعتساف بادولت انکلیس افراشته‌است مفهوم ومظنون کارگذران دولت موصوفه چنانست که بتحریك امیر کابل مشارالیه مرتکب جور وتطاول گردیده است واگر چنین نباشد اورا مانع ازفتنه وفساد شده از کینه وعناد باز دارد وامیر شیر علیخان جهت رفع اشتباه انکلیسان سردار محمد علیخانرا باسردار محمد رفیق خان وشش فوج پیاده وتوپخانه کیل جلال آباد فرمود که‌بسرسعادت‌خانرا بامردم مهمند وغیره که سلسله جنبان شور وفغان شده بودند تنبیه وتهدید نموده گوشمالی بسزادهندچنانچه ایشان وارد جلال آباد گردیده پس ازرفع خستگی‌روانهٔ لعل‌پوره گشتند وبمجرد ورود درآنجا سلطان محمد خان باحشری از مردم مهمند بدانسوی دریای لعل‌پوره رزم آرا گشته استوار ایستاد وسردار محمد علیخان بمحاربه گرائیده خود بسرتوپخانه قیام ورزیده ایشانرا آماج کاولهٔ توپ ساخت وازقضا کاولهٔ توپی دربین چهارپای اسپ سلطان محمد خان خورده ازهیبت صدمهٔ آن ازپشت زین برزمین افتاد وازهول جان خودرا ازمیان کشیده عقب درختی پنهان شد وپس‌ازساعتی سوار شده باهمراهش ازراه فرار جانب باجاور رفت بعد سردار محمدعلیخان مرتضی‌خان

مهمند را بخانی قومش سر بلند ساخته درجلال آباد باز گشته سردار محمد رفیق خان را جهت اطمینان خاطر انگلیسان دربشاور فرستاد که ایشان را خاطرجمی دوستانه داده بجلال آباد معاودت نماید واو وارد بشاورشده با کارگذاران دولت انگلیس مکالمه نموده از طرف دولت افغانستان ایشانرا اطمینان خاطر داد که اگر بعضی ازجهال سکنهٔ جبال مرتکب امرخلافی شوند باماواشارهٔ دولت نیست بلکه ازعدم واقفیت ایشان برالعقادرشتهٔ معاهده بود ورنه آنان نیز سراز اطاعت امیرملت ایشان بازنخواهند زدوهرگاه کسی ازبخیری سالك مسلك خود سری گردد ودولت از اقداماتش آگاه گردد فوراً بمثابهٔ سلطان محمد خان زجر و توبیخ فرموده خواهد شد تاامردوستی دولتین ثابت وبرقرار بماند وپس ازادای اینگونه گفتار تجدید انعقاد رشتهٔ اتحاد ووداد را بادولت انگلیس نموده بجلال آباد مراجعت کرده بسردار محمد علیخان پیوست

ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی

﴿ ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی ﴾

(بتائید قادر یکتای لم یزلی)

وهمدرخیال که سردار محمد علیخان متوقف جلال آباد بود جمعی از ابطال رجال را ازجلال آباد جهت تنبیه و تهدید عطا محمد خان نجیلی که سر ازجیب تمرد کشیده مرتکب فتنه وفساد شده بود جانب لغمان گسیل کرد چنانچه ایشان وارد نجیل شده باعطا محمد خان بمحاربه کرائیدند ودر بیان کارسه تن از پیادگان لفظام نجیلهٔ مردم ایلجاری لغمان که ظاهراً باسپاه پادشاهی همعنان و باطناً با کروه بغاة همدست و همداستان بودند مجروح گشته عطا محمد خان ازقلعهٔ که داشت بیرون شده جنك کنان راه فرار جانب فراجغان برگرفت وپس از کرختن او ملکان لغمان که درخفا باومتحد وهمداستان بودند درجلال آباد نزد سردار محمدعلی خان حاضر گشته ظاهراً ازطریق خدمت وباطناً بمکروحیلت استدعا کردند که هرگاه سپاه پادشاهی ازنجیل بجلال آباد طلبیده شود که رعایا زباغالی لشکر بخطر شوند عطا محمد خان راخود ایشان حاضرحضور سازند واوازاستدعای ملکان عرض پرداز حضور اعلیحضرت قبلهٔ امجدش شده اجازت خواست وازپایهٔ سریر سلطنت جواب اصدار یافت که در طریقهٔ مملکت داری استوار داشتن قوائم سلطنت را در حالیکه لازم سیاست باشد بدون لشکر پادشاهی بامانت ارباب فلاحت استوارندانسته اند پس میباید بی درنك خودآهنك نجیل کرده عطا محمد خانرا خواه بصلح وخواه بجنك درجنك آرد واگر اهمال ورزد موکب همایونی بدانسوروسیر گردد وپس ازوصول ایحکم سردارمحمد علیخان ازجلال آباد عازم ورهسپار لغمان گردیده باندك زمان اورا بقهر وغلبه از قلعه بیرون کشیده گرفتار ساخت وقلعه را خراب کرده درعرصهٔ یکماه قلعهٔ دیگردرجنب آن احداث و آباد نموده چند دسته خاصه داردران گذاشته بعد عطا محمد خانرا باخود برداشته بجلال آباد بازگشت

وقائع سنه ۱۲۸۱ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهشتاد ویك هجری ﴾

درین سال سردار محمد افضل خان میرزا احمد خان کشمیری را که مدارالمهامش بود باناظرحیدر ونامهٔ اطاعت ونخف وهدایای پیش قیمت ازترکستان کسیل درگاه پادشاهی کرد چنانچه هردوتن واردکابل شده هدایا ونخف ونامهٔ سردار محمدافضل خانرا ازحضور امیرشیرعلیخان گذرانیده همه مطبوع ومقبول افتاددرخلال ایحال نامهٔ ازسردار محمداعظم خان درعرض راه بدست کار گذاران امیرشیرعلیخان افتاده پس ازمطالعهٔ کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مکشوف گشت که برای سردارمحمدافضل خان نوشته بود که ازهرات مکتوب فرستاده آگهی دادم که اگرت هوای سلطنت درسرباشد فرصتی بهترازین نیست میباید ازترکستان جیش جانب کابل درجنبش آورده کابل رامتصرف شوی رقیمه‌ام بهدررفت چنانچه سخنم را تشفی وبجز ازاطاعت امیرشیرعلیخان چیزی ننوشتی ونکفتی اکنون بازنمارا خبردادم که هنوزامارت امیرشیرعلیخان چنانچه بایدنظمی نگرفته واستحکامی نپذیرفته است وقت آنست که ازدوسوی بالشکر روی جانب کابل نهاده عروس مملکت را درکنار خویش آریم فقط وامیر شیرعلیخان پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره امرباحضار میرزا احمدخان وناظرحیدرخان فرستادکان سردار محمدافضل خان کرده ماجرابدیشان بازداشت

وفرمود که‌ازمرقوم سردار محمداعظم خان مفهوم میشود که‌شما دوتن‌را جهت‌جاسوسی وفتنه‌انگیزی روانهٔ کابل نموده است پس‌میباید که دیگر در کابل نبوده راه خویش جانب ترکستان پیش گیرید وچون هردوتن بسازوبرگ سفر مراجعت ترکستان پرداختند امیر شیرعلیخان میرزا احمد خان را از راه خفاء نزد خود خواسته وبعطای ملوکانه‌اش نواخته روی دلش را از سردارمحمد افضل خان برگردانیده بسوی خود کرد وبرعهده‌اش نهاد که درکار سردار محمد افضل خان خلل انداز بوده ازعزم وارادهٔ اومتوالیاً آگاهی دهد بعد هردوتن رهسپار ترکستان شده قطع منازل وطی مراحل همی نمودند .

﴿ ذکر لشکر کاشتن امیر شیرعلیخان جانب خوست وزرمت ﴾

(و فرار کردن سردار محمد اعظم خان)

ذکر لشکر فرستادن امیر شیرعلیخان وفرارکردن سردار محمد اعظم خان

چون میرزا احمد خان وناظر حیدر خان جانب ترکستان راه برگرفتند امیر شیر علی خان فرزند ارجمندش سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمدرفیق خانرا که پس از مراجعت پشاور چنانچه ازپیش بشرح رفت درکابل آمده بود باجنرال داؤد شاه خان وجنرال میرحیدر خان وشش هزارتن مرد میدان وتوپخانه از راه تنبیه وتهدید سردارمحمداعظم‌خان جانب‌خوست وزرمت گسیل‌کرد واوتاب‌درنك وتوان جنك‌را درنیروی‌بازوی خویش ندیده بایکصد وپنجاه سوار ازجائیکه اقامت داشت طریق فرار جانب کوهات پیش گرفت ودرآنجا بامهیجر هوجس نام کشتر پشاور ونواحی آن‌ملاقات کرده او ازورود سردار معظم‌الیه بکور نخست پنجاب خبرداده بعدبامراو اعزاز واکرام بسزا کرده روانهٔ راولپندی ساخت کهتاتصفیهٔ مرافعه ومنازعهٔ خانکی درآنجاباشد ودرروزی صدروپیه چهرهٔشاهی باسم‌مهمانی برایش تعین‌کرد وپس‌ازچندیکه اکثرهمراهانش پراکنده شدند پنجاه‌روپیهٔ آن کاسته‌شد وچندی بعسرت روز بسرهمی برده قرین حزن بود

(ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان)

(از تخته پل جانب خان آباد)

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان

وانگاه که‌میرزا احدخان وناظر حیدرخان جاده‌پیمای ترکستان شدند واز کابل لشکر مأمور خوست وزرمت گشته سردار محمد اعظم خان ازراه فرار وارد راولپندی گردیده اقامه گزید وسردار محمدافضل خان ازتخته‌پل ومزار شریف لشکر انبوهی باخود برداشته رهسپار خان‌آباد شد وباعث این لشکر کشی‌فرار ایراد اعلیحضرت ضیاءالملة والدین مرحوم لشکر فرستادن امیر شیر علیخان وقرار کردن سردار محمداعظم خان ورسیدن‌میرزا احمد خان وناظرحیدرخان بترکستان شد چنانچه سردار محمد افضل خان عزم‌لشکر راندن جانب خان آباد کرده‌مکتوبی فرستاده سردار عبدالرحمن خانرا آگاه کرد که قبلازین خبرداده بودم که وارد خان آباد میشوم ویکماه قبل‌ازراه پیودنم بدالسو آگهی‌میدهم اینك‌رهسپار آندیارشوم وازانجا رایت‌تسخیرکابل برافرازم انتهی وسردارعبدالرحمن خان بتدارك اسباب و علوفهٔ لشکر پدر نیکو سیرش پرداختهٔ تاکه مایحتاج ضروریه آماده ساخت والد ماجدش وارد خان آباد شده میرزا احمد خان از گاهی حال امیر شیرعلیخان را آگهی داد واوباوجود شدت سرمای دیماه سردار محمد علیخان را ازجلال آباد درکابل طلبید ومیدان سیاه سنك را که درزیر برف مستور بود امرخاك پاشیدن کرده تارسیدن سردار مذکور برف آب وازروی میدان مزبور دور کشت وچون سردار محمدعلیخان وارد موضع موصوف گردیده لشکرگاه ساخت خودش شرفیاب حضور پدر والا گهر شده عن دست بوس حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان سردار محمد رفیق خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی بسرکردگی جنرال میر حیدر خان وجنرال داؤد شاه خان در علاقهٔ کرم گذاشته خود باقیهٔ لشکر که همراه برده بود ودو فوج پیادهٔ سردار محمد اعظم خان وارد کابل شد بعد امیر شیر علیخان تهیهٔ سامان سفر ترکستان کرده سردار محمد علی خان را باکثر سپاه از میدان سیاه سنك براه جاریکار وغوربند پیشتر گسیل فرموده خود از قفای او جاده‌پیمای منزل‌مقصود شد ودربنوقت سردار مدد جان بانامه وپیام سردار محمد امین خان حکمران

قندهار بعزز کاب بوس معرز گشته، ازطرف سردارمذ کور بعرض رسانید که اواستدعا دارد که از راه خدمت بالشکر آراسته راه برگرفته‌روی بسوی ترکستان آرد وامیر شیرعلی خان بمحضرعام لب‌بدشنام‌او کشوده فرمود که در هنگام توجه‌را یات عالیات از هرات جانب قندهاروازانجا جانب کابل استخفافیکه(۱) ازوی دیدم ازخاطرم نرفته است که اکنون اورایار ودرامورخویش مددکاربندارم‌ازیاری‌اواحتیاجی‌نیست‌ایزا گفته‌سردارمدد حاررخصت مراجعت‌داده‌پیام فرستادکه اگروی نزهوائی درسر وادعائی دردل داشته باشد فرصتی بهنرازین که رایات عالیات جانب ترکستان رهسپرندمیسرش نخواهدگشت که از قندهار باسپاه رهسپار کابل گردیده مراددل حاصل کند والاپس از انجام مهام‌ترکستان جزای کردارش بکنارش نهاده ومکافات رفتارش داده خواهدشد وخودره نورد منزل‌مقصود گردیده در چاریکار فرود گشت واقامت گزید تاعلم باحوال سردار محمدافضل خان آورده بعد ازروی دانستگی بکار پردازد ومقارن ایخال سردار محمدشریف خان ازفراه بایکفوج پیاده وسه‌هزار سوار ازراه معاونت وارد کابل شده بامرامیر شیرعلی خان‌متوقف‌گشت وازان سوی سردارمحمدافضل خان‌ازروی نهادن امیر شیرعلی خان جانب‌ترکستان خبریافته باسردار محمداسلم خان وعبدالرؤف خان وامیر خان که آتش‌افروز شورو فغان بودند وچنین حادثات‌را ازخداوند میخواستند جهت مشورت خلوت گزیده صلاح کارجست وآن سه‌تن که جاذبین ضمیر اوبودند وچنان روی‌دل اورا بسوی خود کرده بودند که‌سردار عبدالرحمن خان باوجود نسبت‌فرزندی درمحفلیکه ایشان حاضرمی بودند نزد پدرش‌راه نداشت خلاصه هرچه آنها از کینه‌وعداوت برزبان راندند وبمقالهٔ امیر شیرعلی خان ترغیب وتحریض کردند میرزا احمد خان کشمیری تصدیق گفتار ایشانرا نموده حجت ودلیل‌آورده میگفت که تمامت مردم کابل باشمایار وازامیرشیرعلی خان بیزارند چنانچه هنگامیکه بامر شما در کابل رفته بودم همه‌را دیده وآز موده‌ام که باشما متحد ومتفقند وبرصدق مقال‌حویش چند قطعه مکتوبیکه از سرداران کابل باخودبرده‌بود برآورده گواه‌میساخت ودروغ خودرا بگرسی صدق می‌نشاند تا کاز گفتارغرض آلود کاررا بدانجا رسانیدند که سردار محمدافضل خان میرآتالیق رئیس سابقه قطغن‌را کسردار عبدالرحمن خان زحمت ومشقت بسیار ولایت قطغن‌را از قبضهٔاو کشیده متصرف شده بودپیش خوانده آنولایت‌را بوی‌رد کرده سردار عبدالرحمن حاررا مأمور تخته‌پل فرمود واو هرچند از رفتنش در تخته‌پل ومحاربه نکردن بامیر شیرعلی خان سرباز زده دلیل وبرهان آورد بمحل قبول نیفتاده بگفتهٔ آنانیکه آنفاً مذکور شدند روانهٔ تخته پلش کرد بعد آنقدر درنگ کرد که برای حمل ونقل چهارده لک روپیه که سردار عبدالرحمن خان فراهم کرده بود صندوقها ساخته ازخان‌آباد بآهنگ مدافعهٔ امیرشیر علیخان راه برگرفت ونائب غلام احمد خان ونیاز محمد خان وجنرال محمد زمانخان وکرنیل سهراب خان وکرنیل ولی محمد خان وجمعی از دلیران سپاه را امر پیش رفتن کرد و خود یکمنزل بعد از قفای ایشان راه برگرفت وامیر شیر علیخان قبل از حرکت اوچهار پنج هزار پیادهٔ خاصه دار بسرکردگی میرآخور احمد خان و سرافراز خان بابکر خیل ومیر اعظم شاه کوهستانی مأمور درهٔ باجگاه کرده سنگر برافراشته بود

(۱) استخفاف سبکی کردن

ذکر محاربهٔ باجگاه‌ومغلوب شدن سپاه سردار محمد افضل‌خان

(ذکر محاربهٔ باجگاه)

(وهزیمت یافتن سپاه سردار محمد افضل خان)

وآنگاه که سپاه پیش تاز سردار محمد افضل خان درموضع مذکور فرود گشته لشکرگاه ساخت نیاز محمد خان بابکرخیل باسرافراز خان که در باجگاه جای گزیده وبااو نسبت هم قبیلگی وقومی داشت راه‌ارسال رسایل‌باز کرده روی دلش را ازامیرشیر علیخان بگردانید چنانچه مشارالیه دست ازجنگ کشیده وچشم از حقوق نمک پوشیده بالشکر سردار محمد افضل خان طرح مراوده انداخت وازین امر خاصه داران که دردرهٔ باجگاه سنگر برافراشته استوار نشسته بودند منتشر وپراگنده شدند و ازمشاهدهٔ ایخال میر آخور احمد خان باجگاه را فرو گذاشته ازراه فرار وارد سبقان شد ودرروز ورود بدانجا سردارمحمد علیخان وارد منزل گمبرد گردیده ازدست رفتن

باجگاه ومتصرف شدن لشکریان سردار محمد افضل خان مرآنجارا آگاه گشته بصوابدید سران سپاه شب درموضع میان باغ درمیان باغیکه سه کروه از باجگاه فاصله داشت فروکش کرد وبامدادان سازرزم ساز کرده ازراه ستیز رو بسوی باجگاه نهاد ولشکریان سردار محمد افضل خان بنابرتا کیدیکه او کرده بود ازدرهٔ باجگاه گذشته دهن دره وقلل جبل را تمام گرفته بمردان کار استحکام داده مترصد رسیدن وی نشسته بودند وشب را از تکاهل نائب غلام احمد خان بدون پاس وهراس بهبستر غفلت غنوده بسر بردند وسردار محمد علیخان که راه رزم‌پرگرفته بود بکنفوج پیاده را جهت حفاظت جبل واقع سمت شمالی درهٔ باجگاه مأمور کرد که آن کوه را در تصرف داشته حفاظت نمایند و خود بابقیهٔ دلیران سپاه رو بفراز کوه نهاده قبل از طلوع آفتاب که هنوز نائب غلام احمد خان سر بربالین خواب داشت برلشکرش تاخته بزدن توپ و تفنگ پرداخت و نائب غلام احمد خان از غریدن و نالیدن توپ و غلغله و آشوب دلیران کارزار از خواب غفلت بیدار و ازبادهٔ مساهلت هوشیار گشته خود را گرفتار جار موجهٔ دمار دیده براسب فرار سوار و داخل صحرای ادبار شد و همرا هانش نیز تاب ستیز نیاورده پشت بهپیکار وروبوادی فرار نهادند وسردار محمدافضل خان که ازقفا جاده پیمود آواز توپ وتفنك را شنیده بشتاب شهاب وسرعت سحاب کرنیل سهراب‌خان را باسوارهٔ بسیاری‌ازنظام بمعاونت فرستاد وایشان ابلغارکرده درعرض راه باشکستیان ملاقی شده ازفرط رشادت روبرتافته همچنان از کنار آب کهمرد اسب جلادت همی‌تاختند تا که ازتیزی وتندی ازمطابعان سردار محمد علیخان درگذشته ایشان‌را درقفا یافتند وسردار محمدعلیخان ازعقب توپچیان وپیادگان نظامرا امر کشاد دادن توپ وتفنك کرده اکثر را هدف گلولهٔ جان ستان ساختندوبعضی ازهول‌جان خودرا درآب انداختند وبارهٔ باحالت شکسته وعنان گسسته‌بزیر قرهٔ کتل پس باردوی سردار محمدافضل خان‌ملحق شدندودرین جنك بسیارتن ازافراد واحاد سپاه سردار محمدافضل خان مطروح ومقتول ومجروح گردیده سهراب‌خان کرنیل نیز زخم خفیف یافته سردارمحمدعلیخان فتحیاب گشت وسردار محمد افضل خان باشکست یافته‌کان سپاه خویش اززیر قره‌کتل رجعت قهقری کرده ازلشکرگاه سابقه‌اش یکمنزل پس‌تر درموضع روئی وقولی بدوآب فرود گشته سنگر برافراشته استوار نشست وسردار محمد علیخان مظفر ومنصور ازپایان‌باغ کوچیده درباجگاه فروکش کرد ومژدهٔفتح‌را معروض حضور پدرعدالت گسترش کرده درموضع برج گل‌جان عریضه‌اش شرف وصول حضور یافته‌موردتحسین‌شد وازانجا امیرشیرعلیخان بادل‌شادمان‌طی مراحل‌وقطع‌منازل فرموده واردباجگاه گردیده از آنجابافرزند ارجمندش سردار محمدعلیخان حرکت کرده ازقره کتل‌عبور ودرموضع دوآب‌شاه‌پسندفرودگشت ودرنجامکتوب‌سردار محمداسلم‌خان وعبدالرؤف‌خان ونائب‌امیرخان که باسردار محمدافضل خان همعنان بودندو دل جانب امیر شیر علیخان داشتند بمطالعهٔ حضور پیوست مضمون اینکه سپاه شما تاب محاربت وتوان مقابلت لشکر سردار محمدافضل خانرا نخواهند کرد میباید اورا بحلف کلام مجید وقرآن حمید فریب داده گرفتارش سازی وکرنه پایهٔ اقتدارت انکسار خواهد یافت وامیر شیرعلیخان گفته ونوشتهٔ آنان‌را بگوش قبول شنیده ازبدنامی نهراسید

ذکر فریب دادن امیر شیرعلیخان سردار محمد افضل خانرا

﴿ ذکر فریب دادن امیرشیرعلیخان ﴾

سردار محمدافضل خانرا بقرآن شریف

وبحاشیهٔ قرآن مجید نوشت که‌شمارا بمنزلهٔ پدر دانسته خودرا کوچك وبه‌بنابهٔ فرزندت میشمارم وهم التماس دارم که‌برعایت احترام‌کلام‌مجید یك مرتبه‌کر خودرا دشمن نبوده پدر نیکو سیررا بناخلف بودن خویش‌منسوب نسازیم‌وباهم درکار سلطنت واجرای‌مهام‌مملکت‌متفق‌ومتحد باشیم‌تاجهانیان نسبت‌بهودهکی‌بماپسران‌نکنند واینرا بر سبیل وثیقه عهد رقم کرده ختم برنهاد وهمدست سردار سلطان علیخان وصفدر علیخان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد واوقرآن شریف را بتعظیم برداشته برسرنهاد وبوسه داده بعد بکشاد ونوشتهٔ امیرشیر علیخان را خوانده تکیه بقرآن کرده ازصمیم قلب عزم رفتن نزدامیر شیر علیخان نمود وسپاه از ارادهٔ او آگاه

گشته نزدش حاضر گردیده ازامر مذکور مانع شدند وگفتند تاجان دردتن ورمق دربدن داشته باشیم پشت بجنك ندهیم واوبپاس حرمت قرآن سخنان لشکررا نپذیرفته فرمود که جنك نکنم وخاك ازخون مسلمانان کافرنك نسازم پس سپاه همه عنانك شده داخل خیام خویش گشتند وسردار محمد افضل خان ازراه اخوت واتحاد با سوارهٔ اندکی روبجانب اردوی امیرشیر علیخان نهاد وچون بنزدیك عسکرگاه اورسید بامراوتمامت افواج نظام وتوپخانه باسردار محمد علیخان وتمامت افسران وسرداران وخوانین رکاب پذیره اش نموده بقانون نظام سلامی کرفته شلك توپ نمودند وپس از ادای مراسم استقبال امیرشیر علیخان ازسرا پردهٔ خویش بیرون شده پیاده تابیرون لشکرگاه رفته پذیره اش کردوپس ازدرك مصافحه ومعانقه دست بدست هم داخل سراپرده شدند وامیر شیرعلیخان اورا برجای خود نشانیده خادم آسا بپاایستاد وهردو برادر شکر گذاری داورشده بیکدیگر گفتند که حمدخدایرا که سفك دماء نشد ودراخیر سردار محمد افضل خان این فرد برخواند

کرمیل وفاداری اینك دل وجان ورقصد جفا داری اینك سرو طشت

اینرا گفته باردوی خود مراجعت کرد وهفت هزار کوسپندودو هزار خروار آردوجوباسم مهمانی باروغن وچوب وکاه وغیره درلشکرگاه امیر شیرعلیخان فرستاد که اگر این علوفه نمیرسید بدون مناقشه ومجادله لشکر امیر شیر علیخان ازهم میگسیخت وروز دیگر امیر شیر علیخان ازراه باز دید نزد سردار محمد افضل خان رفته ملاقات وصحبتی بااو کرده معاودت فرمود سپس سردار محمد افضل خان دوباره نزد امیر شیر علیخان شده درلشکر او اقامت گزیده کارخانه طعام وغیره آلات واسباب کار آمد صبح وشام خودرا طلبیده ولشکرش را از منزل روئی براه درهصوف جانب تختهپل رخصت مرحمت داده سه صد تن سواره وپیاده دررکاب خویش نگاهداشته باامیر شیر علیخان همرکاب کوچ نمود ولشکر رخصت یافته وارد تختهپل شده درتحت رأیت سردار عبدالرحمن خان قرار گرفتند وسردار عبد الرحمن خان برای پدرش مکتوب فرستاد که اشتباه بزرگ کردید در اینکه لشکر را از خود جدا نمودید ومقارن اینحال سردار محمد رفیق خان که در کرم اقامت گزیده بود بایکفوج پیاده بسرعت باد وشتاب سحاب وارد وشرفیاب حضور امیر شیرعلیخان شده مورد لطف وتحسین گشت وامیرش نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مشورت جست که اگر ازینجا باهم وداع کرده راه مراجعت جانب کابل پر گیرم هرآینه ازسبب نارسیدن فصل زراعت کار لشکر ازعدم علوفه بعسرت میگراید پس صلاح وصواب آنست که درتاشقرغان رفته سپاهرا درآنجا گذاشته باچندتن ازخدمهٔ خاص بزیارت مزارحضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه مشرف شده بعد درآی بیك پر کردم وازانجا براه غوری وارد کابل شوم وسردار محمد افضل خان این صلاح جستن اورا ازدر صدق دانسته پیامش را بگوش قبول جاداده هردو برادر باهم از دوآب شاه پسند رهسپر آی بیك شدند ودرآنجا چون بارگیر سپاه امیرشیرعلیخان از کثرت راه نوردی سوده وستوهیده شده بودند سردار محمدافضل خان هزار راس یابو جهت حمل اثقال اردوی او فرا هم ساخته ازانجا راه برگرفته واردتاشقرغان گشتندواینوقت سردار عبد الرحمن خان جهت ابراز وانکشاف مکنون خاطر امیرشیرعلیخان که چه دردل دارد بعضی ازسپاهیان لشکر اورا بدراه کرده داخل نظام خویش مینمود وامیرشیرعلیخان که اکاه میگشت تغافل نموده چیزی نمیگفت اما یکیك را دردل جای میداد ومعطل بوقت فرصت میگذاشت چنانچه بیاید انشاءالله

ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان

﴿ ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان ﴾

(وزیارت نمودن خود امیر شیرعلیخان پس ازمراجعت او ازمزار شریف)

ودرهنگام توقف امیرشیرعلیخان بتاشقرغان سردار محمدعلیخان رخصت زیارت حضرت شاه مردان حاصل کرده وارد مزار شریف شد ودرخاطرش چنان بود که سردار عبدالرحمن خان ازتختهپل بعزم استقبال اوبیرون شده ملاقاتش خواهد کرد ولکن اوپذیرهاش نکرده نامه فرستاد که پس ازادای اداب زیارت دروقت مراجعت تشریف فرمای تختهپل شود تاباهم ملاقات نموده بعدرهسپار تاشقرغان گردد وسردار محمدعلیخان که خودرا بزرك

می‌پنداشت درجواب سردارعبد الرحمن خان همین قدر نگاشت که انشاءالله تعالی باهم ملاقات خواهیم کردوا کنون بیرون ازاجازت زیارت رخصت ازحضرت قبلهٔ امجدم حاصل نکرده‌ام که واردتخته پل شوم وپس ازفرستادن این جواب وزیارت مزار حضرت ابوتراب بتاشقرغان معاودت کرد وبعدازورود اودرتاشقرغان امیرشیرعلیخان نیز آهنك زیارت نموده یك‌روز قبل ازحرکت اوجانب مزارسردار محمدافضل خان هم برای زیارت وهم جهت سامان مهمانی امیرشیرعلیخان وارد مزار شریف گشت وسردار عبدالرحمن خان ازتخته پل نزدیدرش شده شرف دست بوس حاصل کرد ودر وقتیکه پدرش مشغول تلاوت قرآن مجید بودبعرضش رسانید که اگراجازت دهدامیرشیر علیخان رادرحین داخل شدنش بمزارشریف دستگیر کرده محبوسش سازد وسردارمحمدافضل خان قرآنی را که قرائت میکرد نزدفرزند ارجمندش شفیع ساخته ازعزمش بازداشت وروزدیگرامیر شیرعلیخان داخل‌شهر مزار شریف گردیده پس اززیارت مرقدمنور حضرت امیرالمؤمنین علی بتاشقرغان معاودت فرمود وسردارمحمدافضل خان بافرزند خردمندش سردارعبدالرحمن خان درتخته پل رفته تحفه وهدیهٔ شایان درتاشقرغان نزد امیرشیر علیخان فرستادند ودور وزپس از ارسال تحفه وهدیه سردار محمدافضل خان ازسبب آنکه امیرشیرعلیخان چنانچه گذشت گفته بود که بعداز ادای مراسم زیارت جانب کابل مراجعت کنم بعزم وداع روانهٔ تاشقرغان شد وهرچند سردار عبدالرحمن خانش ازرفتن درنزد امیر شیرعلیخان منع کرده گفت که من نزد اورفتهٔ تا کابلش همنان رهسپارم پذیرفته نگشت تا که ازتخته پل بکمال تجمل بیرون شده درتاشقرغان نزد امیرشیر علیخان رفت

ذکر گرفتار شدن سردار محمد افضل خان

﴿ ذکر گرفتار کردن امیر شیر علیخان ﴾

(سردار محمد افضل خانرا)

چون سردار محمد افضل خان وارد تاشقرغان شد امیرشیرعلیخان مکتوب سردار عبدالرحمن خان را که نزد پدرش فرستاده ازمعاهدهٔ امیرشیر علیخانش پیم داده ونیز سردار محمد علیخان را دروقت ورودش بمزار شریف تحقیر واخفاف کرده وسپاهیان روبرتافته ازامیر شیرعلیخان را تو گرنکهداشته بود باملاك واموال ضبط وتلف شدهٔ میرحکیم خان‌کهامیر مذکور حکم استرداد کرده وسردار محمد افضل خان ردنکرده بود همه را عذر نهاده ازعهدیکه کرده بودعدول نموده سردارمحمدافضل خان را امرلطربند فرمود امابعزت نگاهش داشته چشم طمع وآز بمالش بازنکرده‌بخودش وا گذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازماجرا آگاه گشته باتمامت سپاه آهنك محاربه کرده ازتخته پل‌جانب‌تاشقرغان خیمه بیرون زد وسردار محمد افضل خان خبریافته بذریعهٔ مکتوب پسرش‌را ازمقابله باامیرشیر علیخان باز داشت زیرا که نوشته بود که اگر درفتنه باز کرده کارزار آغاز کنند عاق خواهد بود واوازامرپدر تمام‌لشکررا خبرداده‌ایشان که اطاعت امیرشیر علیخانرا ناگوا میدانستند پراکنده شده راه‌کابل برگرفتند واز نخجیدانی‌ششصدتن‌بدورا ومانده‌دیگرهمه پراکنده‌شدندوبیکبار کی دل ازخدمت وملازمت برکندند

ذکر فرار کردن سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا ﴾

وازهمهٔ افسران‌سپاه‌عبدالرحیم‌خان توخی باناثب غلام‌احمدخان ازسردار عبدالرحمن خان جدانگشته اورا دلالت رفتن بخارا کردند واو ازین گفته ایشان‌ابا کرده هردوتن را بافرستادهٔ پادشاه بخارا که درین روزها نزد سردار محمدافضل خان آمده ودر تخته‌پل بودهمراه دربخارا فرستاد که اورا سالماً بمکنش رسانند وخود همچنان در تخته‌پل درنك کرد تا که نیم‌شب نامهٔ پدروالاگهرش بدینمضمون رسید که باهرکه ازخدام درنزدش باشد توقف نکرده‌جانب بخارارهسپار شودچنانچه‌درهمان نیم‌شب‌راه‌برگرفته دربن‌راه دولت آباد آفتاب نجاتش‌طلوع نموده چون قدری بلندگشت بسبب آنکه ایام‌اخیراسدماه شمسی‌بود تابش آفتاب سخت‌زحمتش دادتا که وارد دولت آباد گشته از شدت حرارت برهید ودرنحال سوارچند برفراز تلیکه درانجا واقعست‌دیده قریب دوهزار سوار دیگرمشاهده کرد که درپیرامون آن تل برخی آرام نشسته وبعضی گردش میکنند کس فرستاده مکشوف داشت که سواران اوز یکهٔ‌بلخند وجهت عروسی شخصی انجمن گردیده اندبعد سردار عبدالرحمن خان که ایشانرا سوار متعاقب

خویش پنداشته خوفناك گشته بود آسوده خاطر شده جانب ایشان راه برگرفت وازسواران فراز پشته رسید که کیستید وایستاده ازبرای چیستید جواب دادند کسواران افغانیم ودرین بادیه حیران وسرگردان وسردار عبدالرحمن خان ازجواب آنان خیال کرد که عبدالرحیم خان و کسانی خواهند بود که پیشتر از خود روانهٔ بخارا کرده است پس یکی ازملا زمان رکابش را فرستاده محقق داشت که ایشانند مگراز آمدن درنزد سردار والاشان بدون دستخط ایشان ازعدم اعتماد سرباززدند وپس ازرقعه فرستادن سردار سعادت اطوار برکابش ملحق شدندوبدون از عبدالرحیم خان که درشب ازایشان جدا افتاده بود دیگران فیض رکاب بوس حاصل کردند وباهم راه کنار جیحون برگرفتند وایندوقت عبدالرحیم خان نیزاز قفا رسیده فیض الحاق حاصل کرد وسواران اوزبکیه که جهت عروسی فراهم شده بودند نیز همعنان گشته بعز عرض رسانیدند که اینك باشاهراه خدمت میسپاریم وسردار عبدالرحمن خان ازناصیهٔ حال ایشان اتفاق مشاهده کرده کرهاً از همعنان بود نشان بازداشت چنانچه بعدشقاوت ایشان ظاهر گشت و سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش اسپ رانده دراخیر علاقهٔ محدده نهرواقع متصل ریگستان بقالیزی رسیده هریك ازسواران ملتزمهٔ رکابش را امر کرده دودودانه هندوانه ودودو دانه خربزه باخود برداشتند که دروقت حاجت رفع تشنگی نمایند وخودش نیز چهار دانه بمثابهٔ دیگران بقتراك بربسته داخل ریگستان شدند ودرین ریگستان همراهانش همه برای خوردن هندوانه فرود گشته هرچند سردار عبدالرحمن خان مانع گشت نپذیرفتند وازجمله نائب غلام احمد خان که همواره سهل کار بود لب بپاسخ کشوده گفت که شما بروید وماجاشت را کذرانیده از قفا میآئیم خلاصه قطیفه وچادرهاوغیره که باخود داشتند بربالای جنگلها انداخته هریك برای خود سایه ساخته باستراحت پرداختند وسردار عبد الرحمن خان باسی تن سوار ووجه نقدیکه باخود داشت درتك نکرده راه برداشت ودیگران چون غلام احمد خان وناظر حیدر خان وعبد الرحیم خان و کرنیل سهراب خان و کرنیل نصیرخان وکیدان سکندر خان چرخی وکیدان حیدر خان بن سکندر خان ارکزائی وغیره رساله داران وکپتانها دوبست سوار توقف کرده ما بقی را کنده شدند وازتمامت منصبداران نظامی وخوانین ملکی که درزیر فرمان سردار محمد افضل خان بودند یکتن سکندر خان ارگ زائی وغلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان باسی سردار عبد الرحمن خان درتخته پل جهت حفاظت وحمایت عیال واطفال او وسردار محمد افضل خان مانده دیگران چون علی عسکر خان قرت که صاحب طبل وعلم وسر کردهٔ یکصدو بیست سوار قزلباشیه بود که کله منار نمك از رءوس باغیان ترکان منسوب باوست وغیره خوانین که اطاعت امیر شیر علیخان را ناکوار می پنداشتند راه کابل برگرفتند ویك پسر سه ساله عبدالله جان نام از سردار عبدالرحمن خان نیز درتخته پل بادیگر منسوبانش بازماندالغرض چون سردار عبدالرحمن خان ازهمراهانش سبقت گزیده سه فرسنك از ایشان دورشد سواری ازعقب رسیده بوی آگهی دادکه همان سواران اوزبکیه برباز ماندکانیکه سایه نشین واستراحت کزین شده بودند حمله ورگشته اندمیاید بازگشته ایشان را از ترکتاز اوزبکان ایمن سازیدواوزهر خندی کرده فرمود که ایشان راهرچند از بازایستادن واستراحت گزیدن منع کردم نپذیرفتندوخود را کرفتار ساختند اکنون مرا نیزمیخواهند که کرفتار معرکهٔ کار زارکنندهرگز درچنین حالت بدون گریز با کسی نستیزم زیرا که هرکاه شخص ازچنك دشمن خلاصی یابد میتواند که دروقت فرصت کاری ازپیش برد واگر در عجز نکرتخته کرفتار شود هیچ نتوان کردلهذابشت دادن بامور فوق الطاقه درهر چیزوهر جا حفظ قلعهٔ بدنست لاجرم باز نگشته باهمان سی سوار رهسپار شده باخود گفت که باسی هزارتن مرد پیکار آمادهٔ کار زار نشده باسر پدرم فرار کردم پس چگونه باسی سوار برگشتهٔ خویش را دوچار گیر ودار سازم واز منصبدارانیکه در عقب و کرفتار رنج وتعب بودند ناظر حیدر خان و کرنیل نصیر خان درتك نکرده از قفا خود را بسردار عبد الرحمن خان رسانیده همعنانش بودند که فرستادهٔ مذکور باخبر مزبورشرف وصول نزدسردار عبدالرحمن خان حاصل کرد کرنیل نصیر خان بنا برآنکه کرنیل سهراب خان در عقب بودباز گشته ناظر حیدرخان رکاب سردار عبدالرحمن خان را فرو نگذاشت وباسی سوارهٔ دیگر ملازمت اورا ازهمه چیز بهتر شمرده راه همی پیمود تا که بکنارجیحون رسیده سردار عبدالرحمن خان دیگران را باز داشته

خود بایك سوار اوزبکی جانب کشتی بان شد که مبادا از کثرت سوار ناخدا خوفناك گشته کشتی بدآنسوی آب کشد چنانچه باهمان یکسوار بقایق کوچکی که آتراهم ناچران ترکمان ازکشمش وبادام آگنده از بلخ جانب بخارا می‌بردند رسیده عنان هردو اسپ را گرفته داخل قایق شدند وغیر ازایشان دوتن کشتی بان وسه تن تاجر ترکمان بادهنفر اشتر ودهبار کشمش وبادام دران قایق بودند ویکی از آنان از سردار عبدالرحمن خان تفحص حال کرده وی درجواب فرمود که تاجریم اوسوال کرد که مال التجارهٔ شما کجاست وی پاسخ داد که درقفا است واینك میرسد واین مکالمه را سواریکه ازترکمان وباسردارعبدالرحمن خان ملازم بود درین جانبین ترجمانی‌مینمود وپس ازین گفت وشنود سردارعبدالرحمن خان بترکمانان فرمود که چیزی ازبارهای خودرا بیرون کشند تا اگر مال التجاره اش برسد قدری ازمال اونیز در قایق انداخته شودکه باتفاق ازآب عبورداده‌آید وایشان سرباززده نپذیرفتند وسردارعبدالرحمن خان سوارهٔ همراهش را بهمانهٔ آوردن مال‌التجاره فرستاده سوارانیرا که بازداشته بود حاضر کرد وایشان هماسیده هر دوتن ناخدا خواستند که زورق رانده بگریزند اما سردار عبدالرحمن خان تفنك بدست گرفته بمجرد رهادادن طناب ازضرب گلوله هلاك خواهید شد لاجرم حیرت زده ازان مرد بلخی پرسیدند که این مرد کیست ونام اوچیست وی پاسخ داد که جنرال عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان است ایشان اینرا شنیده لب بعذر خواهی کشوده گفتند که از ناشناسی چنین گستاخی بروی کار آمد ورنه شمارا بندهایم وازکار خویش شرمنده وامید عفو داریم واوعذر شانرا پذیرفته اشتران وبار ایشانرا امر کشیدن کرد وایشان از کشتی بیرون شده سردار عبدالرحمن خان بایست سوار واحمال خود در زورق نشسته ده تن دیگررا که نگذاشتند امر کرد که شب درکنار نهر توقف کنند وبیل و غیره اسباب ازترکمانانیکه ازکشتی بیرون شده بودند گرفته دردور خود سنگری از خاك برافرازند وبامدادان که زورق مراجعت کند ازآب عبور نمایند چنانچه ایشان بافراشتن سنگر پرداخته سردار عبدالرحمن خان کشتی در آب انداخته نزدیك در وسط نهر رسیده از پیش رو زورقی دیگر دید که بشتاب همیرود یکی از ملازمانش را که درفن شنا آشنا بود امر کرد که رفته خبر باز آرد که زورقیان کیانند وی رفته با یکتن شناور دیگر که از همراهان فرستادهٔ پادشاه بخارا بود باز گشته خبر آورد که کشتی نشته کان فرستادهٔ پادشاه بخارا وعبد الرحیم خان است هردوتن سلام گفتند وسردار عبد الرحمن خان شادمان شده زورق همیراند ودوساعت قبل ازنصف شب ازنهر عبورکرده بساحل رسید وبیش ساعت ازپنسو بدانسو وارد گردید ودر کنار دریا ناخدا یان سردار عبد الرحمن خان وهمراهانش را تکلیف تشریف بردن بمنزل خویش کرده پذیرفته نگشت که ناچار ماند کان ازانسو نیایند جائی نشوم وده دانه طلا بیکی از ناخدایان داد که علوفه حاضر کند وچون عبد الرحیم خان بافرستادهٔ پادشاه بخارا درجای کشتی بانان رفته بودند دوصد تنکه برای اوفرستاد که ده راس گوسپند خریده غذائی مهیاسازد وسه صد قرص نان پخته بانان خورش آماده داشته باشد وحاکم شیرآباد را بذریعهٔ مکتوب آگهی‌داده ازورود خویش وهمراهان عقب مانده اش اعلام فرمود که سوار مقرر کند که بازماند کان را بسهولت ازنهر عبور دهد واو ازراه مهمان نوازی چهار صد سوار باچندکشتی ازمعبر شیرآباد فرستاد وتاشب باآخررسیده سپیدهٔ صبح بدمید سردار والا تبار جهت پاسداری بیدار بود ودیگران درمستی‌خواب گرفتار که ناگهان آواز تفنك از کنار دیگر دریا بالاشده شرارهٔ باروت هویدا گشت‌پس ناظر حیدر خان را ازخواب بیدار کرده آواز تفنك ودیدن برق آن باو گفت که سواران عقب مانده بکنار نهر وارد شده خواهند بود پس رئیس ناخدا یان را نزد خود طلبیده اوباپست تن کشتی بان حاضر شده هریکی بنجاه دانه طلا اجوره خواستند و گفتند که بدانسوی نهرتوای شور وغوغای جنك بالا ست بالفعل نتوانیم که زورق برانیم وبازماند کانرا ازمعبر کهٔ کار زار برهانیم وسردار عبد الرحمن خان چیزی بکشتی بانان نگفته حسن نام غلام‌بچه را ازخواب بیدار کرده فرمود که هرقدر ازطلا که باقی باخود دارد حاضر کندواو خریطهٔ پیش آورده شمعی برافروخته طلا برشمرده هزار دانه بحساب آمد وسردارعبد الرحمن خان رئیس کشتی بانان راگفت که اگر کشتی‌ها حاضرمی‌نمودی همانا طلا ازان تو بودی

وی عرض کرد که هرگاه حاضر کنم نخواهی داد پس سردار والانبار به پشت دست طلا هارا جانب او رانده فرمود که اینك بردار وکشتی حاضر کن واو بسرعت هرچه تمامتر می کشتی فراهم آورده روبدا نسوی نهرشاد وآنگاه که دروسط آب رسیدند روشنی فجر زیاده تر آشکار شد وازا نطرف سوارا نیکه بااوزبکان جنك وگریز کرده خودرا بساحل رسانیدند شب را او زبکان بدین عزم بسر بردند که بامداد ان دریا ازپیش رو وایشان ازقفا همه را دستگیر نمایند چنانچه بامداد ان باوجود نمودار شدن کشتی هابرده نیکه در کشتی سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش مذکور شدنکنجیده وباز مانده بامراو سنکری بردور خود افراخته بودند حمله نموده چون نزدیك شدند سنکریان دفعةً فیرتفنك کرده اوزبکان رو برتافته خواستند که بسنگر بخته ایشانرا دستگیر سازند ولکن ایشان بای همت فشرده دودفعه اوزبکانرا عقب نشانیده چندتن را شربت مرك چشانیدند تا کهسوار بازماندهٔ دیکرنیز از عقب رسیده باسنکریان پیوستند بعدهر چهارتن باهم پیاده شده روی مقابله بسوی اوزبکان نهادند ومردانه کوشیده بسیارتن از اوزبکانرا مقتول ومجروح ساختند ودرین اثناسوار حاکم شیرآباد که ازراه امداد روبسوی سردار عبدالرحمن خان نهاده بودند نیز وارد گشته آهنك جنك سواران اوزبکیهٔ بلخ کردند وایشانرا باتفاق ازپیش برداشته داخل صحرای افتراق نمودند بعدپیروان سردار عبدالرحمن خان باطمینان خاطر توبت بتوبت در کشتی ها نشسته از جیحون گذشته وهی دسته چون دوروز وبکشب کرسته بسربرده بودند تارسیدن دستهٔ دیکردرنك نکرده ازانیکه عبدالرحیم خان بامرسردار عبدالرحمن خان پخته بود شکم سیرهی خورد وتاعصر همهٔ ایشان از آب عبور کرده ونان خورده بعدازساحل روبجانب منزل زور خیان نهاده باسرداروالانبار پیوستند وروزدیکر از آنجاروانهٔ شیرآباد شده درعرض راه حاکم آنجا پذیره کرده مراسم اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده مقدم سردار سعادت دثار را کرامی داشت ودوازده روزش درشیرآباد بمنزلیکه فرودش آورده بود بمهمانی نکاهداشته درهیچ چیز از مایحتاج صرف نظر نمود

طلب نمودن پادشاه بخارا سردار عبد الرحمن خانرا نزد خود

﴿ رسیدن مکتوب پادشاه بخارا ﴾

(بسردارعبدالرحمن خان وطلبیدنش دربخارا)

چون سردار عالیتبار دوازده روز درشیرآباد بمهمانی بسر برده از خستکی راه بیاسود مکتوب امیر بخارا رسیده ازراه اعزاز وا کرام از انجا در بخارا دعوتش نمود واو از شیرآباد رو بسوی بخارا نهاده طی منازل (۱) شور آب (۲) وسیر آب (۳) و بلاق (٤) و چکچك بزغاله (٥) وچشمه حفظان نموده وارد منزل بی بی قره ساخ کشت واز انجا وارد خواز شده بعد ازتوقف دوروز از انجا وارد قدقلی شده از انجا داخل قرشی کشت وپس از درنك پنج روز ازانجا اسپ رانده درمنزل کاسان فرود کردیده چون ازانجا وارد بخارا میشد بفاصلهٔ اندکی از شهر وزیر و قاضی و میر شب باچند تن از بزرکان در موضع کاکان ازراه پذیره پیش آمده مراسم استقبال بجای آوردند ودر جائیکه میبایست فرودش کرده بعد قوش بیکی باپذیر کیان رفته مهماندار زدش آمده نه روز باسم ورسم مهمان اکرام و احترامش کرده بعد یکیك دست خلعت از کمخواب ختائی واربهٔ کشمیری ومخمل واطلس رومی ونه ثوب جامهٔ ادرس وچهار طاقه شال بخارائی وسه دست پیرهن وزیر جامه جهت سردار عبدالرحمن خان وملازماش حاضر آورده وهم دههزار تنکه نقد برای خوداو وهزار هزار تنکه برای هرواحدی از منصبداران بزرك ونهصد تاششصد تنکه جهت منصبداران کوچك وفروتر ازان هریکی را چهار صد وسایر خدمه را بهریك دوصد تنکه تعارف پیش نهاده ودودست زین ویراق طلا کار نیزنزد سردار عالیمقدار گذاشتند واو درروز ورود خویش یکقبضه شمشیر باربند طلا بوزن نهصد مثقال و یکدست یراق اسپ از طلا بوزن هزار ونهصد مثقال ویکقبضه خنجر غلاف طلا بوزن دوصد مثقال و کمربند مرصع ومکلل بلآلی شهوار وجواهر آبدار که بچهار هزار طلا انجام یافته بود بادوراس اسپ عربی وزین قربوس (۱) طلای دوصد مثقاله انکلیسی ونه ثوب کمخواب ونه طاقه ابرهٔ کشمیری ونه تخته رضائی دوشاله ونه طاقه شال خلیل

(۱) قربوس بندپیش زین که درعرف قاش زین میکویند

خانی ونه توپ محن سفید ونه طاقه کلاه زری برسم ارمغان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش خلاع‌خویش بپوشیدند فرستادهٔ امیربخارا حاضرشده‌پیام گذارید که‌ازراه‌درك ملاقات‌بارك‌زدامیرشود

طرح دربار پادشاه بخارا

﴿ طرح دربار پاد شاه بخارا ﴾

چون پیام امیر بسردار والاتبار رسیده بملاقات‌خویشتن طلبید اوازجای بر خاسته داخل اردك‌شده دراندرون اردك قوش بیکی پذیره‌اش کرده باخود بدرب بار گاه امیر برده دید که امیر بادوتن ازمحرم بچه کان خورد درسرای بزرگی نشسته وبزرکان وافسران باربرصفهٔ طولانی کمعرض که‌بپای دیوار بارگاه ساخته‌اند نشسته‌اند ونیزمشاهده کرد که دوتن حاجب بدروازهٔ سرای بزرك که پادشاه دران نشسته است بپا ایستاده ولحظه لحظه سردر اندرون دربرده نگاه میکنند که اگر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید نزدش رفته امر پادشاه را بدست وگوش گرفته نزدبیجی یعنی‌ایشیك آقاسی رسانند وهمچنین سوال وجواب مکتوبی‌را بامنشیان حضور پادشاه که‌درخانهٔ سوم جای نشستن دارند نیزهمان دوتن حاجب برده ومیآورند پس‌سردار عبدالرحمن خان بادب آنها نزد حاجب شده حال بازداشت وحاجب نزد پادشاه رفته ازامر پادشاه مراجعت کرده بدیجی‌را آگاه کرد واونزد سردارشده بوی پیاموخت که عنان هردواسپ پیشکش راکه اینده‌فعه آورده است بدست خویش گرفته ومبلغی از تنکه را که نیز برسم هدیه باخود دارد برکربسته پیش کشد وچون نزدیك شود قلق گفته سرفرود کند وسردار از تعلیم او سرباززده فرمود که دوتن جهت‌پیش کشیدن اسپان ویکتن برای بدوش برداشتن تنکهای هدیه‌بکاراست زیرا که هردو کار برمن دشوار است وهم قلق گفتن وسرفرود کردن درنزد بنده ناسزاوار ومرد حاجب ازین گفتهٔ سردار عبدالرحمن خان درشگفت مانده ساکت‌شد اماسردارش‌امر کردکه زودنزد امیر شده احوال گفته حال بازآرد وقوش بیکی وبدیجی نیزبزبان ترکی بدربان چیزی گفتند چنانچه اوفوراً نزد پادشاه رفته‌زود برگشته بسردار گفت که برسم وشیوهٔ افغانی که داری نزد امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در اندرون سرای شده سلام گفته دست‌امیررا بمصافحه برگرفت وامیرش نیزاعزاز واکرام‌نموده پهلوی خویشتن جای‌نشستن‌دادوسردار پس ازیکساعت صحبت بمنزل خود مراجعت کرده باهمراهان وملازمانش بکاریکه درغربت سفرداشت پرداخت

ذکر سر گذشت سردار عبد الرحمن خان در بخارا

(ذکرسرگذشت سردار عبدالرحمن‌خان دربخارا)

(وسرباز زدن او ازنوکری امیرآنجا)

وپس ازدوماه بتعلیم پادشاه شخصی نزداو حاضر شده رأفت وملاطفت پادشاه را که نسبت بوی کرده بود برشمرده آخرالامر بسردار اظهار کرد که اگرشما نیزمبلغ یك لك طلا وسه‌تن غلام ماه سیما که باخود دارید نزد امیر برده تحفه گذارید بدنخواهد بود وسردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمود که ایشفلامان بمثابهٔ فرزندان منند وعطای یك لك طلانیز ازعطیت پادشاه است نه‌عادت غرباء ومن باندازه وتوان خویش هدیهٔ پیش کشیده اکنون امیدوار عنایت امیرهستم آن مرد خاموش گردیده راه مراجعت برگرفت وده روز پس ازوی حاجب پادشاه‌نزدسردارعبدالرحمن‌خان حاضر آمده سلامی‌ازجانب‌اوادا کرده بعد گفت که امیرهردوزشمارااجازت بارداده خواستار آنست که نوکرشوید واوازنوکرشدن سرباززده مرد حاجبش اصرارکرد که اگرنوکرشوید پول‌وتیول ازامیر خواهی یافت وسردار نپذیرفته دوباره حاجبش ازراه خیرخواهی گفت که اگرقبول نوکری نکنی کارت دشوارخواهدگشت ووی چون مصدر امریکه باعث وحجت حقارتش شود نگردیده بود هیچ درخاطر راه‌نداده ایتقدر فرمود که بدون ازنوکر شدن هم هرخدمتیکه مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید ومردحاجب درجواب گفتار سردارواالاتبار گفت که اگرنوکری اختیارنکنی محبوس خواهی‌شد وازین‌گفته شخص مذکورسردار عبدالرحمن خان برآشفته فرمود که کسیکه ازخدمت‌عمش که پادشاه افغانستان‌باشد سرپتابدچگونه ملازمت دیگری را گردن خواهدنهاد باری درصورت‌پذیرفتن نیزازدووجه بیرون‌نخواهدبود یاطریق صدق خواهم‌پیمودیا کفران نعمت خواهم نمودکه دروجه اخیرمثل دیگرخدام خواهم بود وبوجه اول تمامت سران وسرکردکان نقیض من

خواهندشد زیرا که ازصداقت من خیانت ایشان درنزد پادشاه ظاهر گشته ازحسدمرا مهم ساخته جانبین درمحل خطر خواهیم بود دیگر آنکه بامیدواری بسیار وارد ایندیار شدم که درظل حمایت عالی جا گزیده بامردم افغانستان راه مراوده بهشایم تادروقت فرصت ازجناب عالی رخصت حاصل کرده رهسپار دیارخویش شوم وچون نوکرشوم باید راه ارسال ومرسول را ازجانب افغانستان ببندم زیرا که نسبت بشأن عالی باعث بدنامیست که جهانیان خواهندگفت نوکرعالی باجازت واشارت خودش درمملکت غیرخلل اندازی مینماید وازین گفتارسردار والا تبار گذاشته امیر بخارا رنجیده خاطر گشته گفت که امرخاطر خواه عالی را بدرشتی جواب نگوئید بلکه ازطوع ورغبت بگردن قبول نهید واو مناسب حال این بیت رابرسبیل مثال درجواب برخواند

نه بر اشتری سوارم نه چوخر زیر بارم نه خلیفهٔ رعیت نه غلام شهریارم

الغرض فرستادهٔ امیر بخارا همهٔ مذاکراتیرا که بیای رفت نوشته راه خویش برگرفت ومقارن ایحال نائب غلام احمد خان باسی تن وکیدان سکندر خان بادوازده تن همراهان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سببی روی برتافته ملازمت امیر مظفر اختیار کردند وهم ماه رمضان پیش آمده سردار خجسته اطوار روزرا بروزه وشب را ازسبب آنکه نوکری امیر بخارارا نپذیرفت بمثابه نظربند درزیر حفاظت میرشب بسربرده بدل هیچراه نمیداد و نوکرانش را نیز آگاه نمیکرد که مبادا دلگیر شوند تا که ماه رمضان آخر شده روز عید سعید فطر رسید درشب عید دودست لباس ویك دستارویك دستمال ازلباس خانهٔ امیر برای سردار سعادت شعاربرسم خلعت عید آورده خبرش نیز دادند که طلوع آفتاب جهت تهنیت وتبریك عید حاضر بارعام شود وسردار رفیع مقدار بوقت موعودحاضر شده دیدکه چهل تن ازبزرگان درتالار وسیعی نشسته ومحمد خان سرپل که از لشکر سردار عبدالرحمن خان چنانچه در موقعش مذکور شد هزیمت یافته جانب بخارا شتافته بود نیزدرین مجمع حاضر بود و بیست تن فروتر ازوی جای نشستن برای سردار عبدالرحمن خان قرار داده بودندچنانچه رفته درانجا بنشست بعد امیر تشریف آورده بمسند خویش برنشسته حاضرین مجلس وسردار مذکور دست اورا بوسیده چون اهل مجلس برجای خود قرارگرفتند امیربیرون شده شیرینی وحلویات حاضر آورده مجلس بپای رفت وسردارعالیمقدار در عیدگاه رفته ازنوکران خودش که نزد پادشاه بخارا ملازم وره نورد خدمت شده بودند استخفاف زیاد دیده درجائیکه برایش معین کرده بودند نشست تا که امیر مظفر واردنماز گاه شده بنماز ایستاد وازنماز عید فارغشده باتمام رعیت وسپاه مراجعت کرد سردار والا تبار نیزوارد منزل خویش گشته قرین ذلت روز بسرمی برد چنانچه پادشاه میرشبرا ازسبب همان قبول نوکری ناکردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم والقا کرد که اورا بتهمت زنای زنان فاحشه مأخوذ دارد ومیرشب عرض نمود که این امر بغایت دشوار است زیرا که همیشه شست هفتادتن باوی یکجااند پس امیر ازین تدبیرش مأیوس گردیده تدبیر دیگر بروی کار آورده فرمود که کاررا برنوکرانش بهانه وحیله سخت گیرد تاازوی دست بازداشته اورا تنها گذاشته بروندکه مضطر شود چنانچه میرشب همه روزه نوکران اورا تخویف وتحذیر کرده خودش را مضطرب ومتحیر میساخت تا که دولت روس تاشکند را متصرف شده دراقواء سمرکشت که آهنك تسخیر بخارا دارد وامیر بخارا از اشتهار این اخبار راه مدافعه جانب سمرقند برگرفت سردار عبدالرحمن خان ازایذا واضرار اوایمن گشت

ذکر توجه امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تختهپل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تختهپل ﴾

(وازانجا مراجعت نمودنش بدارالسلطنه کابل)

وامیر شیر علیخان شش روز پس از رونهادن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا سردار محمد افضل خان را همچنان نظربند ازتاشقرغان باخود برداشته وارد تختهپل شد وبقیهٔ افواج سردار محمدافضل خان وسردار عبدالرحمن خانرا که درانجا مانده بجائی نرفته بودند همه را پیش خواند بنواخت وتسلی داده بسپاه خویش ملحق ساخت وسردار جلال الدینخان را باستدعای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیرا که اودرکابل باسردارمحمدسرورخان

بن سردار محمداعظم خان درقتل امیرمو صوف متحد وهمداستان شده درترکستان باسردار محمدافضل خان‌بزراه مراوده پیش گرفته بخلاف امیرشیر علیخان بااوسخن میراند واوازین رفتار وکردار کابلش رنجیده خاطر گردیده روانه کابل فرمود که دراردوی معلی‌نباشد وسردار فتح‌محمدخان‌بن وزیرمحمد اکبرخان مرحوم‌راباحکومت‌تخته‌پل سرافرازی داده میرزا محمدحسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش را بسردفتری آنجا گاشت وحکومت آقچه را بسردار فیض محمدخان تفویض فرموده همچنین درهر محال وهربلدی حاکم ونویسندهٔ ازخدام اخلاص کیش صداقت اندیش تعین نموده بعد عیال واطفال سردار محمد افضل خان وسردار عبدالرحمن خان پسرش را ازراه جبل هندوکش روانهٔ کابل کرده سردار محمدافضل خانرا تحت‌الحفظ باخود برداشته ازراه بامیان مرحله پیمای دارالسلطنه کابل شد وقبل از ورود موکب همایون سردار جلال‌الدینخان که ازکردار خودش شرمسار بود از کابل گریخته درقندهار نزد سردار محمدامین خان که بامیر شیرعلیخان سرگران‌بود رفت وپس ازوی سردار محمد شریف خان نیز سواران مواجب خوارش را اندك اندك از شهر کابل کشیده خود ازقفای ایشان بیرون شده ازراه فراز درقندهار رفت وآنگاه که اعلیحضرت امیرشیر علیخان درکابل پرتونزول افکنده بارسفرکشود امر عروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان باصبیهٔ سردار محمد اسلم‌خان اتفاق افتاده سردار محمد اسلم‌خان وسردار محمد حسین خان درقتل امیر شیرعلیخان دل یکی کرده باهم قرار دادند که درشب زفاف بوقت سیردن عروس را بدامادامیر شیرعلیخان را که حاضر محفل میشود بکشند وبادر زندان مقیدش ساخته زمام‌مهام امارت را بقبضهٔ اقتدار خویش آرند وازینمعنی امیر شیر علیخان بواسطهٔ مخبرآگاه گشته هردو تن را محبوساً بهند فرستاد وپس ازان از برادرانش بدگمان شده بهمانهٔ اینکه سردار محمدعمرخان سردار احمدخان وسردار محمدزمان خانرابذریعهٔ مکتوب ازترکستان درکابل‌طلبیده وایشان تولدرعایت احسانات سردار محمدافضل خانرا کرده درکابل آمده بودند فوج متعلقهٔ ایشانرا داخل افواج بادشاهی کرد وایشانرا از فوج بی‌دست وناتوان ساخته فرمود که شما پاس احسان سردار محمد افضل خان را نکردید هم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد وایشان ازین‌تحقیرواجحاف‌اکرچه سرگران ودلگیرشدندامااز هیبت‌وحشمت‌سلطنت چیزی‌نتوانستندگفته خاموش نشستند

(ذکرفتنهٔ سردار محمد امین خان)

ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان

(حکران قندهار)

چون سردار محمد شریف خان وسردار جلال‌الدینخان بقراریکه مذکور شدازکابل گریخته وارد قندهار شدند سردار محمد امین خان‌را که از امیر شیر علیخان بواسطهٔ دشنام دادن وپیام فرستادن بصحابت سردار مددخان دروقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه ازپیش رقم کلک رنجیده خاطر وسرگران بود اغوانموده بمخالفت‌امیر شیر علیخانش برانگیختند چنانچه سردار جلال‌الدینخان وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار مددخان‌را باشش هزارپیاده وسوار وچند ضرب‌توپ ازقندهاربتسخیر قلعهٔ قلات‌گاشت وخود بالشکر بسیار ازقفای ایشان‌رهسپار شد وامیر شیر علیخان ازکمال‌آگاه گشته درحال حکام ورعایای عرض‌راه رافرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر برف‌را ازراه پاك نمایند واز انسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی‌قلات شده سردار فتح محمد خان را که باعیال ومیرزا حبیب الله خان وردك وخواجه محمد خان قوم مذکور وسرتیپ عزم الدینخان قوم ابراهیم خیل باچند یزق خاصه‌دار وچند ضرب توپ در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت وتافصل بهار بدور قلات افتاده کاری ازپیش نبرده بی‌نیل مرام‌جانب قندهار مراجعت کرد وامیر شیر علیخان کهازاین‌امرآشفته خاطرگشته بود عصمت‌الله خان وارسلاح خان جبارخیل غلجائی‌را بحفاظت کابل گاشته سردار ولی محمد خان را بحکومت آن تعین فرمودوچند تن ازخدام معتمدرا بخدمتش بداشت وخود باسردار محمد علیخان‌فرزند ارجمند خویش‌ولشکر گزیده طریق سرزنش سردار محمدامین خان‌پیش گرفت ودرماه‌ذی‌الحجه سال ۱۲۸۱ هزارودویست وهشتادویك هجری‌ازکابل راه‌قندهار برگرفت ودرموضع چشمه‌چنغر واقع قرب‌قلعه‌قاضی پرتونزول افکند وازجملهٔ‌سرداران

رفیع مکان رکاب شهریار عدالت نوامان سردار محمد یوسف خان احمال واثقال خودرا باردوی معلی کوچ داده خودش بجهت وداع والدهٔ ماجده وسائر متسو بانش درملک کرده روز دیگر رهسپر گشته درده عزنک منشوری از امیرشیر علیخان بوی رسید که باسردار ولی محمد خان در کابل بوده درکار حکومت یاوی اشتغال داشته باشد که مبادا غدری اندیشیده امرسلطنت را پریشیده (۱) سازد واوبتصور اینکه ازخدمت سفرش بازداشته باخودمی برد باز نگشته نزد امیر شیر علیخان شد وعرض کرد که چگونه ازامتثال واقر اینکه ملتزم رکابند باز مانده ازثواب خدمت محروم گردد وامیر شیر علیخان هیچ پاسخ نداد تا که شب رسیده مجلس ازوجود اغیار خالی گشت امیر شیر علیخان بسردار محمدیوسف خان فرمود که عصمت اللهخان وارسلاح خان هردوتن خالوی شمارا بواسطهٔ شما دوست بند اشته بحفاظت کابل گماشته‌ام که هرگاه سردار ولی‌محمد خان مصدر امر خلافی شود باتفاق ایشان اورا ازفتنه باز داری وا گرطریق صلاح وصواب پیماید اورا برادر بزرگ خویش دانسته راه مروت پیش گیری وهم حراست وحمایت‌بانوان‌حرم‌محترم‌را بجزتوشایان شأن دیگری نمیدانم که بهرحال بودنت‌درکابل بهتراز رفتن قندهاراست وسردار محمد یوسف خان ازمژدهٔ انخدمت مباهی گشته بمنزل دیگر همعنان رفته بعد رخصت مراجعت واقامت کابل یافته بارگیرهای خودرا بامر امیر شیرعلیخان سپرد کار گنان اصطبل شاهی نموده وجه بهای همه راباسام خزانه دار کابل فرمان حاصل کرده مراجعت نمودواز خزانه دارثمن بارگیرش‌را باز یافت فرمود وامیرشیر علیخان وارد غزنین شده ناظر ولی‌محمد خان حاکم آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانید واز آنجا کوچ داده در عرض راه سرچشمه مقرومنزل چشمهٔ پنگک سردارمحمد اسمعیل خان بن‌سردارمحمد امین خان که بواسطهٔ امری ازپدرش روی برتافته نزد امیرشیر علیخان قرار یافته‌بود گریخته نزد پدرش رفت وهمچنین سردار محمد ز مانخان وسردار محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هریك ازمنزلی جانب قندهارفرار کردند وازاقتدارومکنت امیرشیر علیخان بسردار محمد امین خان آگهی دادند واوسردار محمدشریف خان وسردار جلال الدینخان رابالشکر آراسته وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش اورا ازراه وزیری در قندهار فرستاده بود ازقندهار بعزم مدافعه جانب قلات کسیل کرد وایشان واردمنزل جلك شده اقامت گزیدند وامیر شیرعلیخان از قلات عبور کرده موضع کج بازرا لشکر گاه قرار داده جانبین باآراستن صفوف لشکر پردا ختند

(۱) پریشیده لغت فارسی است بمعنی پریشان

وقایع سنه ۱۲۸۲ هجری

(وقایع سال هزار ودویست هشتاد ودوی هجری)

وطرفین تاروزهشتم محرم سنه۱۲۸۲هزارودو صدوهشتادودوی هجری هرروزه‌صف آرائی کرده‌یك‌مرد یکری را سیاهی نشان همیدادندودرخلال این‌احوال‌سردارشمس‌الدینخان‌بن سردار عبدالغفورخان‌ازمنزل سراسیاب‌باتجمل سوار خویش‌بامر امیر شیر علی خان راه قراولی پیش گرفته ودرمنزل باغ‌پیرو بجواب‌استراحت غنوده بود باتمام سوارانش‌دستگیرلشکر قندهار شدومقارن حالتیکه صفوف جنك آراسته گشت سردارمحمدافضل خان که اینوقتش امیرشیرعلیخان درزندان قلات نگاه داشته‌بودازمحبس برای اونوشت که‌اگرچه باماطریق نزاع‌پیش گرفته قطع‌رشته مواخات نزدی کس‌را چون وچرائی نیست اما با برادران اعیانی‌راه خلاف‌پیمودن خودرامورد ملامت جهانیان گردانست میباید که‌خون مسلمانان نریزی وبا برادران نستیزی وامیر شیرعلیخان برقیمهٔ‌او اعتنا نکرده هنگامه آرای قتال شد وازخیمه بیرون گشته بریشه که اطواب پیل‌را گذاشته بودند برشده مواضع محاربه را بدوربین مشاهده کرد که تدبیر امر مقاتله نماید و درشب نهم ماه محرم سردار محمد شریف خان بلشکر امیر شیر علی خان شبخون زده واردوی اوبمدافعه برخواسته در حدود کج باز باهم در آویختند وناگهمداد فراوان خون همدیگر ریخته بعد هرکدام جانب‌مقام خویش اسب مراجعت برانگیختند و آنگاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد علیخان تن بسلاح آراسته جارآینه دربرکشیده خودآهنین برسرنهاد وشمشیر حمایل انداخته درزیربریشهٔ مذکور نزدیکرشد وامیر شیرعلیخانش دیده گفت که‌چنان تن‌باآلات حرب آراسته که‌گویا خودرا اماج کاوله خدم‌ساخته میبایدتغیر لباس کرده داخل میدان کارزار شوی تاخصمت نشناسد واو فورا تبدیل لباس کرده از حضور پدر دورتر بپا ایستاد وچون منظورش مساحه‌وترك مقاتله‌بود کس نزد سردار محمدعثمانخان که‌بحضور پدرش‌بود فرستاده نزدخود

طلبید وخواب خویش را که دیده بود بوی بازداشت که دوکلب کرنده حمله کرده هرکدام ازیك پایم گرفته میمانند ونیز گفت که تمامت سپاه ازشدت محاربهٔ شب خسته‌اند اگر ترك مقاتلهٔ امروز را ازامیر استدعا نمائی اقرب بصواب وابعد ازاضطراب است واوباز گشته از هردر سخن آغاز کرد تا که بموقع مناسب ازطرف خود سخنان سردار محمد علیخان را بعرض بیان آورد وامیرشیر علیخان برآشفته فرمود که یقین است محمدعلی را آهنك جنك نیست پس او امروز درینجا نشسته تماشا ونظاره کند که من محاربه کنم وسردار محمدعلیخان ازین سخن بخود پیچیده پیش دوید وزمین ادب بوسیده عرض کرد که اینك آمادهٔ کار زارم وبجان منت دارم که اجازت یافته جان بقدمت سپارم اینرا گفته ودست دعا برداشته اذن جنك خواست وآهنك پیکار کرده سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد رفیق خان را باشش فوج ازپیادهٔ نظام واکثر ازسواران کشاده وچند عراده توپ جانب میسره درمقابل سردار محمد شریف خان جای ایستادن فرمود وخود با گروهی ازسوار وپیاده طرف میمنه بمقابل سردار محمدامین خان جای گزید وقلبگاه را باعلیحضرت پدر والا گهر گذاشت وروز عاشورا نائرهٔ قتال شعله ورگشته تاشام آلات حرب بروی کار بود وروز یازدهم ماه مذکور بنهج مزبور صفوف جنك آراسته شده سردار محمد علیخان روبجانب سنگر سردار محمدامین خان نهاده چون رك جانش ازسخن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی‌باکانه باسردار محمدامین خان در آویخت وازدوسو نائرهٔ جنك شعله ورگشته سپاه جانبین فراوان خون هم دیگر بریخت ودرانثنای پیرودار هردوسردار باهم مقابل ودوچار شده ناگهان کاوله تفنگچه بشقیقه وضرب شمشیر ازطرف داران سردار محمدامین خان بدست سردار محمدعلیخان رسیده اززین برزمین افتاد وجان داد وهمچنین سردار محمدامین خان ر ازفیروکشاد دادن تفنك فوج لعل کرتی کاولهٔ دربالای ناف رسیده ازپشتش بیرون جسته بخاك نشست واززین سرنگون گشته هلاك شد وسپاهش نیزازحمله جنرال شیخ میروفوج مذکور پشت بجنك داده روبهزیمت نهاد و درمحال اسب سردار محمد علیخان کسیخته عنان وآویخته دوال (۱) بازین واژون ویال برخون در درون وبیرون حربگاه چپوراست دویده بچشم امیرشیرعلیخان افتاد وآه حسرت آمیز ازنهادش برآمده گفت این اسب محمدعلیست البته گزندی بدورسیده که مرکبش چنین در دویدنست وحاضرین زبان نسلی کشوده عرض کردند که محتمل درتکاپو سستی کرده اورا فروهشته سوارجنیبه اش شده باشد بعدامیر شیرعلیخان بالای توپ بزرك سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف باسباب هراره بالا کرده بود حمله کرده توپ مذکوررا متصرف شده خودش باتوپ مذکور لشکرسردار مزبور را بزدن گرفت تا که تمامت سپاه قندهار ازراه هزیمت روبفرار نهاده خبرقتل سردار محمد امین خان را شنید دست ازتوپ زدن بازکشیده ازسبب بی صاحب دویدن اسب سردار محمد علیخان زیاده‌تر مضطرب گشت وبتفحص حال وتجسس احوال اوافتاده ازحاضرین همی پرسید تا که شنید که وی جراحت خفیف بدست یافته ازسواری اسب روبر نافته است وازین خبرغایت مشوش گشته سوار ازقفای سوار فرستاده تفرس احوال همیکرد وازهرکس همی شنید که او جراحت سبك یافته روازصحت برنتافته است پس ازان امرکرد که محفهٔ خاصهٔ شاهی را برده اورابحضور آرند وخود مترصد رسیدن اونشسته بود که حاضرین ازکشته کشتن او آگاه گشته بعرض رسانیدند که آوردن جسم مجروح اورا درینجا وگشودن جراحتش وبازبستن آن ازسبب حرارت هوا باعث عسروحرج وی میشود هرگاه اعلیحضرت والادر خیمگاه تشریف برده درانجا جراحت اورامشاهده فرمایند اولی خواهد بود واو عرض ایشانرا بگوش قبول شنیده وارد لشکرگاه شد ودرخیمه سردار محمد علیخان ازاسب فرود آمده بستر خواب خاصهٔ خویش را طلبیده بدست خود بگسترید واسباب جراحی خودرا که تا کنون بجراحتی نرسیده بود خواسته وآماده کرد وچشم بانتظار رسیدن جگربندش نشست تا که محفهٔ که نعش سردار مقتول دران وروپوش پوشیده بود هویدا شده بی‌تابانه سوال کرد که چرا پردهای محفه را فرود آویخته اند وهنوز جوابی نشنیده بود که محفه نزد دیکتر رسیده پاهای سردار مقتول را بیرون دیده بی اختیار برخاسته راه استقبال برگرفت ودرمحال جنرال ولی محمد المشهور به ولو که باجنازه بود بناله وفغان زبان کشوده گریه کنان گفت که خانهٔ خودویکانه را خراب کردی وازین گفتار اوتمامت سپاه وحاضران درگاه فریاد وفغان نموده خصوصاً میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دست بسروصورت خویش زده ریش بکندوبه

(۱) دوال دوتسمه لگام که بدست سوار میباشد

نجه جهرماش را رنجه وریش کرد وچون نعش سردار مرحوم را بدرب خیمه فرود آور دند ایشیك آقاسی شیر دل خان باسامیر شیر علیخان دیگرانرا از خیمه بیرون کشیده خوداودرجنب نعش فرزند رشیدش نشسته گریه وزاری وناله وبیقراری بسیاری کرد تا که آوازش گرفته وسینه سوخته اش خسته شد بعد میرزا عبدالرزاق خان مستوفی زانوزده بعرض رسانید که اکنون بجز صبر دیگر چارهٔ نیست میباید بحمل ونقل نابوتش پرداخت که از گرمی هوا متعفن نگردد وامیر شیرعلیخان ازین عرض او خاموش گشته جنازهٔ اورا بصحابت سردارنورمحمد خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم ومحمدامین خان خالوی خویش وششصد سوار روانهٔ کابل فرمود که درجنب غربی مزار هاشقان ومعارفان امانت بخاك سپرده دروقت فرصت جانب هرات نقل داده درپهلوی مضجع جد امجدش امیر کبیر بمزار حضرت خواجه عبدالله انصاری دفنش کنند ونعش سردار محمدامین خان را برزیر پیل نهاده روانهٔ قندهار فرمود که برطبق وصیت خودش درزیر ناودان خرقهٔ شریف دفنش نمایند اما دروقت دفن کردنش کسا نیکه حاضر بودند چون ازوصیتش آگاه نبودند درصحن حایط خرقهٔ مبارکه اش دفن کردند وهمچنین جسد سردار محمد علیخان را درموضیکه پدرش فرموده بود دفن کرده بنا بحرمت نعش قبروعدم وصیت که خودش نکرده بود درهرات نقل ندادند وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان گه دست گیر شده بود محبوس گشت وپس ازفرستادن جنازهٔ هردوسردار والا تبار آتش حرب منطفی گشته اعلیحضرت امیرشیر علیخان باول سوکوار رایات عالیاترا جانب قندهار شقه کشا فرمود ودرمنزل قلعهٔ اعظم سردار محمد شریفخان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان گه ازراه هزیمت داخل قندهار شده بودند باسردار جلال الدینخان وسردار مدد خان ازطریق پذیره پیش آمده شرف رکاب بوس حاصل کردند وازتقصیریکه کرده بودند معفو گشته مورد تفقدات شاهانه شدند

ذکر ترك نمودن امیر شیر علیخان سلطنت را

﴿ ذکر ترك کردن اعلیحضرت امیر شیر علیخان سلطنت را ﴾

(ازمهك سردار محمد علیخان)

وامیر شیر علیخان ازقلعهٔ اعظم کوچ کرده درباغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهراحمد شاهی نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته بریاضت عبادت و تلاوت قرآن مواظب گشت چنانچه هفت ماه درزاویهٔ سومعه گوشت نخورد وبربستر نوم نخوابید وهشت جزوازکلام مجید وفرقان حمید درکنجینهٔ ضمیرحفظ کرد وخبرترك سلطنت کردن او دراطراف وا کناف سمر کشته باعث فتنه وآشوب گشت چنانچه سردار محمد اعظم خان که در راولپندی بسرای غربت وجلای مملکت اقامت داشت باهمراهانش ازراه طلب ریاست داخل کوهستان خوست وزرمت که محل جایگیرش بود شده بسردار ولی محمد خان که از جانب امیر شیر علیخان بحکومت کابل مأمور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابلش راه دهد تابسریر سلطنت جای گزیند واین نامه را نزد دختر خودش که نامزد سردار عبدالرحمن خان ودرکابل بود روانه داشته پیام داد که مکتوب اورا باقرآن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسانیده زبانی نیز بااوبگوید که کابل را بزحمت تفویض وی کند واونامهٔ پدرش را شب هنگامی باکلام ملك لایزال نزد ولی محمد خان رسانیده اظهار مطلب کرد واوبنا برالتفات واتحاد سابقه که باسردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بکوش قبول جاداده مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه بامعتمدانش کنکاش نموده قرار دادند که سردار محمد یوسف خان را بالشکرازراه حیله جانب خوست وزرمت گاشته سران سپاه راآگاه سازند که ظاهراً تالهو کرد بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان رفته درآنجا درنك کنند ودروقت ورود سردار محمد اعظم خان پذیرماش کرده بدو گرایند وسردارمحمد یوسف خان نیز ازمشاهدهٔ احتمال طوعاً وکرهاً اطاعت نموده بعد باهم داخل کابل شوند وازین مواضعه وقراردادبواسطهٔ محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردارمحمد اعظم خان بوی آگاهی دادند اماسردارمحمد یوسف خان قبل ازانکه نقشی بروی کار آرندازنعمی خبریافته آشفته سان برزبان جهیر راند که تاجان درتن ورمق دربدنم باشد هرگز ازحرم محترم شاهی دورنگشته راه تباهی سلطنت امیر شیر علیخان نخواهم پیمود وتخت

بمعاضدت عصمت‌الله‌خان وارسلاح خان خالوان خود سردار ولی‌محمد خانرا دفع کرده بعد بحطا فظ شهر ومدافعت سردار محمد اعظم خان پردازم وازین گفتار سردار محمد یوسف خان نمامی بسردار ولی‌محمدخان خبرداده‌اوازفتنهٔ که اندیشیده‌بود دست‌بازکشیده بسردار محمد اعظم خان برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام‌دادکه تدبیریکه اندیشیده بودیم تقدیر مساعد ومعاضد آن نگشت زیرا که سردار محمد یوسف خان آگاه گشته طریق مخالفت برداشته است اکنون میباید فسخ عزم کرده از داعیهٔ که‌درسردا ری درگذشته طریق معاودت سپاری چنانچه او از پیام سردار ولی محمد خان خوست وزر متراقبو گذاشته داخل علاقه تیرا شد

(رسیدن نامهٔ سردار عبدالرحمن خان)

وسیدن نامهٔ سردار عبد الرحمن خان بسردار محمد اعظم خان

ازبخارا بسردار محمد اعظم خان

ومقارن ایحال نامهٔ سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف بسردارمحمد اعظم خان‌رسید که ازراه سواد که مشهور بصوات است وچترار وبدخشان جانب بلخ‌مرحله پیماشود وهمچنین طریق ارسال رسائل‌را باافواج مقیمهٔ ترکستان کشوده روی دل‌همه‌را بسوی خود کرد وسردار محمد اعظم خان‌بروفق نامهٔ‌سردار عبد الرحمن خان‌ازتیراراه صوات (۱) برگرفته وارد منزل آخوند بیکی‌صاحب شدواز وی دعای خیرحاصل کرده ازراه باجاور وکنتل نقصان وارد صفحهٔ بدخشان شد وهمدرین اوقات سردارعبد الرحمن خان‌را نیزهوای مراجعت از بخارا درسر افتاده خواست که‌داخل ترکستان متعلقهٔ افغانستان وازانجا عازم کابل‌شود

(۱) نسخه بدل سواد مشهوربصوات

(رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان ازامیرمظفرخان)

رخصت مراجعت خواستن سردارعبدالرحمن خان

تفصیل‌این اجمال‌اینکه سردارعبدالرحمن‌خان ازغربت‌سفر وندیدن روی‌پدرومادرش بغایت‌متضرر ومتحسر گشته عریضهٔ مرقوم ومصحوب‌ناظرحیدر خان وکیبدان‌نصیر خان دزسمرقند نزدامیر مظفر مرسول داشت که رخصت مراجعت حاصل نمایند ومیر شب وقاضی ورئیس شهر بخارا ازعرض واستدعای‌او آگاه گشته پیام عنایتانه بسردار عبدالرحمن‌خان فرستادند که‌چرابدون‌اجازت‌ایشان‌عرض پردازحضور پادشاه‌شد واوجواب‌دادکه جزازخود پادشاه یکسی ازنوکرانش اعتماندارم که درامر خویش پیش اورفته مشورت واجازت طلبم وفرستادهٔ ایشان درجواب سردارسعادت اطوارگفت شما که‌اعتمابکار پردازان پایهٔ سریرامارت‌ندارید ایشان‌درحال‌کس‌فرستاده‌فرستادگان شمارا ازپی‌رامباز آرند واوبرآشفته فرمود که‌اگر فرستادگان مرامراجعت دهند هرآینه‌بدون امر واجازهٔ پادشاه روبراه خوا هم نهاد وآن وقت جواب پیام درشت خودرا میرشب وقاضی ورئیس شهر خواهند داد وفرستادهٔ مذکور این گفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را نزد آقایانش گذرانیده ایشان که فرستادگان سردار پاوقار را ازعرض راه بخارا برگردانیده بدرب شهر رسانیده بودند ازخوف واگذاشتند که عریضهٔ اورا درسمرقند رسانند وپادشاه جواب عریضهٔ اورا نداده حاملانش را معطل داشت تا که عریضهٔ دیگر مصحوب سارجن میجرعلی عسکرخان بیات فرستاده رخصت حاصل کرد وامیر بخارا پس ازاجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان منشوری بنام قوش‌بیکی اصدار فرمود که ازنوکران سردار موصوف پرسد که بااقای خود میروند یاقبول‌ملازمت پادشاه کرده دربخارا اقامت میگزینند وقوش بیکی بنابرآنکه منشی حضور پادشاه جنس ونوع نوکران سردارموصوف راتمیز نکرده فرمان نگار داده بود که نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرانش را که ازورو برتافته نزد پادشاه بخارا نوکر شده ومنظور ازصدور فرمان مزبور ایشان بودند ودیگر انرا که نزدخود سردارموصوف بودند طلبید که ابلاغ امرنماید وسردار رفیع مقدار ازین پیام‌قوش بیکی هراسناك شد که تبعهٔ اورا کنار کرده خودش را محبوس خواهند کرد بنابران بفرستادهٔ محمدشاه خان قوش‌بیکی فرمود که امر عالی را میباید درهمین جابنو کرانم ابلاغ نماید واو نپذیرفته درجواب گفت حکم‌قطعی آنست که سه‌تن غلام ویکتن طباخ ویکتن مهتر نزد شما بوده دیگران همه رفته امرعالی را بگوش دل بشنوند وسردار عبد الرحمن خان بنابتصوریکه کرده بود یکفتهٔ خویش محکم واستوار شده سخن بمشاجره کشید وتبعهٔ سردار والابتبار ازمناقشهٔ چنین برآشفته هرکدام

جانب مقام خویش دویده تن بسلاح آراسته نزداقای شان باز آمدند وزبان بدرشت گوئی کشوده گفتند که قوش بیکی ما رازن پنداشته که چنین جاهلی را درعقب ما گماشته است وهرگز نزد او نخواهیم شد وفرستادهٔ قوش بیکی از آشفتن ایشان کاررا دگرگون مشاهده کرده تنها مراجعت نمود وماجرا نزداو بازداشته بعدیکتن نویسنده مامور گشته ابلاغ امر پادشاه نمود وخدمهٔ سردار سعادت مدار ازامر پادشاه وملازمتش سرباز زده ازسردار روی اخلاص برتافتند بعد نویسندهٔ قوش بیکی خجل ومنفعل باز گشته سردار والا تبار بتهیهٔ سامان سفر پرداخت ومقارن ایجال نائب غلام احمد خان وگیدان سکندر خان که از سردار بلند مقدار روبرتافته ملازمت امیر بخارا اختیار کرده بودند باهمراهان شان بستربدوش حاضر شده اظهار کردند که کار کنان امیربخارا رقم بندگی از مارای اوخواستند ومالا باکرده باز آمدیم وهنوز سخن بپای نرفته بود که جمی ازقرض خواهان ازقضای ایشان درسیده مطالبهٔ وجه کردند وچون برشمردند تقریباً دوهزار مثقال طلای مسکوک بحساب آمده همه راسردار نیکو اطوار ادا نموده از گیدان سکندر خان استمزا جاسوال کرد که جانب بلخ میشوی یاخیروی که دل دربند دوتن بسران سیمین تن داشت باآن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش را ادافرمود روی اخلاص ازو برتافته باقامهٔ بخارا تن درداد وسردار خجسته کردار اسلحهٔ آلات وغیره ادوات نائب غلام احمد خان را که فروخته خورده بود باز کرده آهنگ حرکت کرد

﴿ ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(ازبخارا وبرمرام واصل شدن او)

ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان از بخارا

الغرض سردار شجاعت دثار پنج روز پسیج سفرساز کرده ازبخارا روی بسوی بلخ نهادواز منزل شیر آباد مکتوب امتثالت بسپاه بلخ ومضافات آن فرستاده ازعزم خود آگهی داد وسپاه بلخ از وصول این مکتوب مشعوف وشادمان گشته پیام دادند که از جائیکه شرف ورود افگنده باشند عازم آقچه شده همه را در تحت رایت خود ورهسپار خدمت دانند واومکتوب دیگر برای سردار فیض محمد خان حاکم آقچه نیز بصحابت ناظر حیدر خان وسارجن میجر علی عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه وارادهٔ حالیهٔ خویش خبرداد ومقارن ایجال کرنیل ولی محمد خان بادویست سوار ازمردم افغان مقیم بلخ وارد شیرآباد شده برکاب ظفرانتساب سردار عبدالرحمن خان پیوست وهمچنین بزرگان مردم ترکان را که مواطب سرقت بودند نزدخود طلبیده بعطای خلعت نواخت وازایشان معاونت خواسته دو هزار سوار ازمردم مذکور حاضر گاپش شد وهمدرین وقت که سردار عالی تبارسر گرم تهیهٔ کار وبارش بود فرمان امیربخارا از سمرقند بحاکم شیرآباد رسید که اورا زیاده از سه روز مهلت درنگ نداده عجیورش سازد که جانب بخارا مراجعت نماید وبااز جیحون عبور کرده هرطرف که میخواهد برود وحاکم مذکور باصدسوار واردمنزل سردار رشادت شعار شده از امر پادشاهش آگاه کرد اما از سبب قلت سواران خویش و کثرت همراهان سردار ماآل اندیش چیزی گفته نتوانسته ازخودش صلاح کارجست واوتعلیم وتلقینش کرد که احوال را مطابق واقع معروض حضور پادشاه نموده مصحوب مرد هوشیاری روانه کرده باوبگوید که باهستگی راه پموده اگرپادشاهش از دیررسیدن مسئول نماید عذرش بمریض شدن عرض راه بخواهد وحاکم شیرآباد ازین القای اوشادمان گشته مراجعت کرد ودوروز بعدعرض پرداز پایهٔ سریرامارت شد وسردار عبدالرحمن خان ازامرمزبور امیربخارا ورسیدن جواب مکتوبش ازسردار فیض محمدخان دلگیر شده عبد الرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم ونائب غلام احمد خان را امر تفاول از دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه کرده این بیت بفال برآمد

ای چنک فرو برده بخون دل حافظ باکت مکراز غیرت قرآن خدائیست

وازین فرد استنباط قرآن کردن امیر شیرعلیخان را باسردار محمد افضل خان ومخالفت نمودن او ازان کرده آهنگ تسخیر ترکستان کرد ودرخلال این احوال افواج مقیمهٔ سرپل شوریده افسرانبوا که جدید امیر شیرعلیخان

برایشان گماشته بود تماماً گشته بامید ورود سردار عبدالرحمن خان رو بآنچه نهادند واو ازحدوث این امر آگاه گشته کشایش دیگر بکار خویش پنداشت وبی‌تأنی هنگام عصر حرکت کرده وارد وزیرآبادشد وپس ازتوقف سه‌ساعت ازانجاراه برگرفته بساحل جیحون فرود گشت وپس‌ازرفع حرارت تابش آفتاب دروقت اعتدال‌هوای روز دو کشتی کوچك بدست آورده خودش بانائب غلام احمد خان و کرنیل ولی محمد خان وفرامرز خان وفرهاد خان غلام بچه وچندتن ازسپاهیان که‌مجموع سی‌تن میشدند درهردو کشتی‌نشسته ازجیحون عبور کردند وبدون درنك براه افتاده دیگران ازقفای هم عبور کرده باپوار وشبکیر راه‌نوردیده دروقت طلوع آفتاب بقریهٔ چلك سردابه ازمضافات آنچه رسیده فرود شدند وسردار نیکو کردار بذریعهٔ مکتوب ازورودش درآنجا بهردو فوج پیاده که افسران شانرا کشته باتوپخانه ازسرپل درآنچه رفته بودند وبخاصه دارائیکه درزیر لوای سردار فیض محمد خان بودند آگهی داد وخود بامتابعانش چون دوشب وسه روز راه پیموده خسته شده بودند غنودند ودربنوقت هزارتن ازفوجیکه خبر ورودش را بدیشان داده‌بود از آنچه راه پذیره برگرفته تا که سردار والا مقدار از خواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان همه را تسلی داده باهم وارد آنچه شدند وسردار فیض محمد خان پذیره اش کرده دروقت ملاقات چون مجذوب الحال بود بسردار عبدالرحمن خان گفت که بآمدنت راضی نبودم که درینجا بیائید ولیکن مردم سپاه خواهشمند بودند که‌تشریف بیاورید من‌چیزی نگفتم واو پاسخ داد که خیرهوش‌شما بجاست وچون سردار فتح‌محمدخان‌ازورود اودرآنچه خبر یافت فوراً دوهزارتن خاصه‌دار وپنج هزار سوار ازمردم اوزبك که سابق درتحت رایت سردار عبدالرحمن خان قرار داشتند وسه‌هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار بسالاری شهاب‌الدینخان بن عبدالمجید خان بارك زائی ازراه مدافعه روانه تملك کرده امرنمود که‌پیاده دراندرون وسواره دربیرون قلعه آنجا جای گیرده‌استوار بنشینند واین شهاب‌الدینخان که‌نمك خوار قدیمی سردار محمدافضل خان‌بود چنانچه درایام حکومت خویش همیشه پدر اورا درمحالات بلخ مأمور حکومت میفرمود وعلاوه بران وقتی ازوحساب گرفته دولك روپیه برذمه اش قرار یافته چیزی نگفت وپیشزی ازوی نکرفت واینوقت پسرش یاد آن احسان نکرده بعزم مدافعهٔ پسر ولی نعمش درقلعهٔ تملك جای گزید وسردار عبد الرحمن خان از آنچه روبراه نهاده بآبکاه واقع قرب قلعهٔ مذکوره فروکش کرد وبشهاب الدینخان وتمامت خاصه داران‌نامه فرستاده پیام‌داد که ای‌نمك حرامان هزاران لقمهٔ جرب وشیرین وحلال ازخوان نوال مافرو بردید هیچ درخاطر نیاور ده اینك ازآشا میدن چند جرعه شراب حرام که ازجام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسانات ما که دیده بودید بکسره پوشیدید ودر نامهٔ خاصه داران اینقدر افزود که چون درسوابق ایام تحت رایت من بودید جنك را باتما نمك دانسته فردا درزیر دیوار قلعه میآیم که بمکافات احساناتم بضرب کلوله ازپا درآورید وخاصه داران ازخواندن وشنیدن کلام مؤثر اومتنبه گشته صدتن را بحفاظت قلعه گذاشته دیگران همه ازراه اطاعت روبسردار والانبار نهادند

(ذکر ممانعت شهاب الدینخان خاصه‌دارانرا)

(وباز نگشتن ایشان وفرار کردن او)

ذکر ممانعت شهاب‌الدین خان خاصه دارانرا

وشهاب الدینخان باهمه سوارانیکه همراه داشت بممانعت خاصه داران برخاسته ایشان باز نگشته دست بآلات حرب بردندوهم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را ازحقیقت کار آگاه کردند واوسواران حاضر رکابش‌را بسرعت وشتاب بمعاونت فرستاد وسواران شهاب الدینخان از رسیدن سواران مذکوره دل بباد داده رو بفرار نهادند وچهارصد سراسب ازایشان بدست سواران سردار رفیع مکان وخاصه داران افتاد وخود شهاب الدینخان ازراه فرارداخل تخته‌پل‌شد ولشکر آنجا که‌پاس سردار فتح‌محمدخان جاده‌پیمای صحرای مدافعهٔ سردار عبدالرحمن‌خان بودند حالرا دیگر گون دیده پرا کنده شدند وسواران قطاعی آن باردوی سردار عبد الرحمن خان پیوستند وپیادگان‌راه فرار جانب دهدادی ودشت ارژنه برگرفتند وازجمله چهار فوج پیادهٔ کابل که‌حیران بودندچه‌کنند باسرتیپ نور محمدخان حاکم سرپل وغیره کار گذاران امیر شیر علیخان یکجا شده راه کابل برگرفتند وسردار

فتح محمد خان احمال واثقالش را فروگذاشته باچهار صدسوار ازراه فرار درتاشقرغان رفت وهرج ومرج شدید درتر کستان حادث شد

ذکرمتصرف شدن سردار عبد الرحمن خان بلخ وغیره را

(ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان)

(بلخ وتخته پل وسرپل را)

وسردار عبد الرحمن خان ازتملك حرکت کرده درعرض راه تمامت سپاه را کنده شدهٔ سردار فتح محمدخان دسته دسته باردوی او پیوسته شرف رکاب بوس مییافتند چنانچه بجائی داخل بلخ شده نائب غلام احمد خان را پیشتر از خود درتخته پل فرستاد وخود مردم‌را اطمینان خاطر داده‌پس ازدو روز وارد تخته‌پل‌شد ودرانجاعلی عسکر خان را بمنصب جنرالی توپخانه ونصیر خان را بجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیگرانرا که درانجا را بااو همراه رفته بودند ازعطای منصب کرنیلی ورساله داری وغیره مفتخر ساخته دفعهٔ سایرسپاهی‌را بمنصب بزرك ارتقا داد ونادره‌روز نظم ونسق درکار آنجا نهاده بعد روانهٔ تاشقرغان شده ناظر حیدر خانرا بحکومت تخته‌پل نامزد فرمود وجنرال علی‌عسکرخانرا بسرپرستی توپخانه وافواج‌پیادهٔ آنجا مأمور کرد وهمچنین درهرمحل حاکمی تعین نمود وخود کوچا کوچ راه بتاشقرغان نزدیك کرد ومردم آنجا چهل‌نفر اشتر وچهل فردکاو درپذیره‌گاه حاضر آورده ذبح‌ونحر کردند وسردار فتح‌محمدخان باشهاب‌الدینخان ودوصد سواره‌درانی وغیره فوج‌پیاده وسواره که همراه داشت ازراه‌کتل هندوکش‌لوای فرار جانب کابل افراشت وسردار عبدالرحمن‌خان‌پس ازدوروز یکی ازتو کران معتمدش‌را درتاشقرغان پهلوی سردار فیض‌محمد خان گذاشته خود راه ای‌بیك پرداخته وارد آنجاشد وازانسوی مردم هزارهٔ شیخعلی دست‌تاراج بمال‌وموانی سردار فتح‌محمد خان دراز کرده اکثررا غارت کردند وخودش باهمراهان خویش‌برخی باسلاح وبعضی بی‌سلاح واسباب داخل کابل شد وسردارعبدالرحمن‌خان‌از فضای اواسب رانده وارد غوری گشت ودرآنجا سلطان مرادخان بن‌میرانالیق رئیس قطغن که‌پدرش قبل‌ازین جنانچه مرقوم گشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان درآتولایت فرار بخارا گشته در آنجا فوت شده بود باپنجصد سراسب ودوصدنفر اشتر ودو هزار رأس گوسفند وپنجصد خروار گندم وجو وچهل هزار روپیهٔ نقد وغیره اجناس نفیسه ویکجلد پوستین سمور حاضر آمده شرف یاریافت وهمه‌را باسم‌مهمانی ورسم هدیه‌پیش کشید واو فاتحهٔ فوت پدرش‌را خوانده بعدازپژوهش وپرسش احوال ولایت قطغن فرمود که درزمان حکومت والدماجدم غیر از قبائل عرب وافغان وتاجیك دیگر تمام مردم قطغن درتحت امر ونهی شمابود حالا چگونه است اگر تغیر یافته باشد بهمان منوال که بود برقرار فرموده شود وسلطان مراد خان بزبان عرض پاسخ داد که برطبق سابق زمام مهام ولایت درتصرف ماست مگر امیر شیرعلیخان سالیانه یك‌لك روپیه برذمهٔ ماگذاشته ودریکسال زیاده ازسه لك روپیه گرفته است وهنوز میل پول گرفتن داشت که شمابرتو نزول افگندید وسردار عبدالرحمن خان طریقهٔ سابق را برقرار داشته نیك بنواخت ودعای دوام عمر ودولت ازرعایای آنولایت حاصل کرد

ذکروصول نامهٔ سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان

﴿ رسیدن مکتوب سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان ﴾

ومقارن اینحال نامهٔ سردار محمداعظم خان که ازراه باجاور واردفیض آباد بدخشان شده‌بود رسیده نوشته‌بود که تا آنجام کردن امر نکاح زوجهٔ خود دختر میر جهاندار شاه که از پیش نامزدش کرده بودم درتلك کرده بعد آهنك اردوی شما خواهم کرد وسردار عبدالرحمن خان پس‌از مطالعهٔ نامهٔ‌محش اسباب سفر زمستان آماده کرده ازغوری روی عزیمت بسوی بامیان نهاد واز راه شلوك تووقره‌کتل وبادقاق وباجگاه وارد بامیان شد ودرانجا میران هزارهٔ دای زنکی ودای کندی ودای میرداد را بازرکان دیگر قبائل نواحی بامیان نزد خود طلبیده ازعطای خلعت همه را خوشدل ساخته رسانیدن علوفهٔ اردو را برعهدهٔ شان نهاد چنانچه درانمك زمانی دوهزار خروار گندم وجو وصدخروار روغن وسه‌هزار راس گوسپند درلشکرگاه حاضر کردند وپس‌ازیکماه سردار محمداعظم خان نیز ازفیض آباد رسیده باردوی اوپیوست وداستانی اززحمت ومشقت راه باجاور وچترار

که کشیده وچهریکه ازدولت انکلیس دیده بود بپای برد وسردار عبدالرحمن خانش بمنزلهٔ پدر شمرده خدا را بسی شکر وثنا کفت وپس ازده روز باهم ابواب ارسال رسائل را بازکردن مملکت کشوده از بامیان برخواسته وارد غوربند شدند ومردم مرا استقبال همی نمودند -

ذکر فتنهٔ سردار ولی محمد خان

(ذکر مخالفت نمودن سردار ولی محمدخان)

باامیر شیرعلی خان وفتنه او

ودرخلال احوال مذکوره سردار ولی محمدخان که ازطرف امیر شیرعلی خان بحکومت مأمور بود از ترك سلطنت کردن امیرشیرعلی خان وورود سردارعبدالرحمن خان درترکستان واطاعت کردن سردار فیض محمد خان بااو وبیرون شدن سردار فتح محمد خان از ترکستان خائف گشته از سبب مخالفت سردار فیض محمد خان برادرش اونیز روی دلداز امیرشیرعلی خان برتافته بهوای ریاست افتادوبزرکان کابل واطراف رادر خفادیده هزاران روپیه بذل کرد تا که خبرکرداوسمر گشته در قندهار بامیر شیرعلی خان رسیده غیرت سلطنت کریبان گیرش شده زمام مهام امارت را که وا گذشته بود بازدر کف کرفته بترتیب سپاه پرداخت وبکمال سرعت هشت فوج پیادهٔ هشتصدی لظام مرتب ساخته باتوپخانه بسالاری صفدرعلی خان برادرناظر حسین علی خان قزلباش جانب کابل کسیل فرموده امرکرد که اگرسردار ولی محمد خان مرتکب امرخلافی شود باتفاق سردار محمدیوسف خان که در کابلست وعصمت الله خان وارسلاح خان جزای کاراورا درکنارش نهندوشهرواطراف را نیك محافظت کنند وانکاه که اوبالشکر واردکابل شدسردار ولی محمدخان از تدبیریکه اندیشیده بود بازمانده درالاحصار بدامن اصطبار رسید وسردار محمدیوسف خان باصفدرعلی خان وعصمت الله خان وارسلاح خان بحفاظت شهروبالاحصاروحراست سردار ولی محمدخان پرداخته نیك پاسداری همیکردند که جائی زود وفتنه نینکیزد واوراخوف مستولی شده ازبالاحصار برآمده در باغ علیمردان بجای سردار زکریا خان اقامه کزید وششصد تن ازمردم کابل را نوکر کرفته بخود داری و پاسداری خویش مواظب کشت وکه ومه را روپیه داده درخفا باخود یارومددکار همی ساخت تا که سردار عبدالرحمن خان وارد غوری وبامیان وغوربند کشته امیرشیر علیخان آکهی یافته سردارمحمد رفیق خان وجنرال شیخ میررا باکثر از سرداران که درقندهار بودند وچهارده فوج پیادهٔ هشتصدی و هشت رجت رسالهٔ چهار صدی بسالاری سردار محمد ابراهیم خان پسر خویش بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازقندهار جانب کابل کسیل فرمود واز انجمله سردار محمد رفیق خان که امیر شیر علیخانش باعث قتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان میدانست چنانچه بارها میکفتش که اینعداوت خانکی واسباب خانه خرابی همه از تست از خود خایف بود که وقتی کیفر کارش بکنارش نهاده خواهد شد خلاصه چون وارد کابل شدند سردار ولی محمد خان که باسردار محمد رفیق خان ازپیش دوست وچون دومغز دریك پوست بود اورا از امیرشیر علیخان خائف یافته درخفا باخود متفق ساخت وبواسطهٔ اوتمامت بزرکان کوهستان وبعضی از اعیان طوائف غلجائی را دیده و افسران سه فوج پیاده را نیز اغوا کرده همه را در فتنه باخود شریك وانباز نمود و بمخالفت سردار محمد ابراهیم خان برخواسته باهمکنان عهد بربست وپنج لك روپیه از خود بمردم ملکی ونظامی که اغوا کرده بود بتوسط سردار محمد رفیق خان عطا کرد وازنمعنی سردارمحمد ابراهیم خان وجنرال شیخ میرآکاه کشته بادیکرهواخواهان امیرشیرعلیخان کنکاش کرده قراردادند که سردار ولی محمد خان را بهانهٔ امری طلبیده محبوس کنند چنانچه اورا درزندان انداخته سردار محمد رفیق خان بشفاعتش برخواست وچون اورا درمخالفت باسردار ولی محمد خان متحد دانسته بودند جنرال شیخ میرش ازکریبان کرفته بخانهٔ دیکرزندانش انداخت وسردارفتح محمدخان که اورا مجرم نمیدانست زندان انداختنش را حل برمناقضت وعداوت جنرال شیخ میرکرده نزد سردارمحمد ابراهیم خان شده باووجنرال مذکور کفت که چنین خادم راست کار رازجرنمودن باعث ناامیدی دیکرخدم خواهد شد وشفاعتش کرده ایشان اورا رها داده درخانهٔ خودش فرستادند وسردارفتح محمد خان ازقضای اورقه تسلی بسیارش دادواسب عربی سواری خودرا باوبخشیده معاودت کرد وروز دیکر سردارمحمد رفیق خان باتفاق سرفرازخان بابکرخیل خال سردار محمد سرور

خان وخسر سردار محمدعلیخان پسر امیرشیرعلیخان وخداویردیخان وبکتین غلام‌بچهٔ احمد علیخان‌بن سردار محمد قلیخان‌مرحوم وخان محمدخان بابکرخیل ومنسوبان‌ایشان وملك شیرگل خان واکثری ازدیگر الوسات‌حبیس‌سردار محمد رفیق خان را بهانهٔ شرارت ساخته از راه کوه صافی درعلاقهٔ تکاب رفتند ومردم فتنه جوی آنجاوغیره مفسده خویانرا بدورشان انجمن کرده سلسله جنبان شورش و آشوب شدند ومقارن ایخال امیر شیر علیخان سپاه دیگر ترتیب داده بسلاری سردار محمد شریف خان وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار جلال‌الدینخان وسردار محمداسمعیل خان وهمسوارانیکه درقندهار بودند ومجموع شش هزارتن میشدند امورات ملکی ونظامی کابل‌را نیز بسردار محمد شریف خان تفویض کرده روانهٔ کابل‌فرمود

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان

﴿ لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان ﴾

(از کابل بعزم تقابل سردار عبد الرحمن خان)

وچون سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان بقراریکه ذکر شد وارد غوربند شدند سردار محمد ابراهیم خان از جملهٔ بیست ودو فوج پیادهٔ هشتصدی که حاضر دار السلطنه کابل بودند یازده فوج را با چند ضرب طوپ وجمعی از سواران درانی وغلجائی وتزلباش بسالاری سردار فتح محمد خان وجنرال میر حیدرخان از راه کوهستان‌مامورتم دره وکتل چرنك ساخت که درآنجا رفته بعزم سدراه سردار عبدالرحمن خان وعمش اقامه گزیندوخودباجمعی‌دیگر ازخوانین چون حافظجی صاحب وسردارشاه‌دوله‌خان وغیره ویازده فوج‌پیاده‌وچند عراده توپ بافسری جنرال شیخ میروانبوهی ازسوران ملکی ازشهر بیرون شده قلعهٔ قاضی‌را لشکرگاه ساخت که اگرسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از راه سرچشمه روی بسوی کابل نهند بدافعه پردازد ومقارن ایخال سردار محمد شریف خان که از قندهار روبکابل نهاده بود در رسیده سردار محمد ابراهیم خان وتمامت‌زرکان ومنصبداران اردودر ارغنده بپذیره رفته باغرازوا کرام درلشکر گاه فرودش آوردند وشبرا بضیافت نگاهداشته روز دیگر سردار محمد شریف خان داخل کابل شده درجای سردار سلطان احمد خان واقع خوابگاه که مملوك زوجه‌اش بود فرود گشت وروز دیگر سردار محمد ابراهیم خان واعیان اردو از راه بازدید درشهر آمده مراسم ملاقات بپای رفت ولشکررا بامر سردار محمد شریف خان ازقلعهٔ قاضی مراجعت داده در باغ شاه فرود آورد وخود سردار محمد ابراهیم خان درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم جای‌گزید وپس از سه‌روز سردار محمد شریف خان باسردار جلال‌الدینخان جهت دیدن آرایش سپاه مقیمهٔ تمدزه وکتل چرنك از کابل راه برگرفته وارد جاریکار شد اما بعزم وارادهٔ اینکه اگرتواند جانبین را از محاربه باز داشته کار را بمصالحه فیصله نماید تاخونها بهدرریخته نگردد وچون وارد تمدزه شد نامه از سردار محمد اعظم خان نیز بروفق اندیشه وارادهٔ او رسیده لشکر را باسردار فتح محمد خان بعزم صلح از انجا جانب کابل کوچ داد وخود ازراه مصالحه درغوربند نزد سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان شد وازانجا باتفاق هم جانب کابل کوچ داده وارد جاریکار شدند وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان که از قفای سردار محمد شریف خان بهانه همراهی او از کابل بیرون شده درنجراب نزد سردار محمد رفیق خان که طریق مخالفت امیر شیر علیخان برگرفته بود رفته بودند بااووجمعیتی ازقوم صافی‌وغیره آمده‌باردوی سردارعبدالرحمن خان‌پیوستندبعدباوجود کثرت برف‌از جاریکارروبراه نهاده وارد تره خیل شده درانجا اقامه گزیدند ودرانجا ملا عزیز ده افغانی‌وملا میر آفتاب کابلی ازراه اطاعت شرفیاب حضور سردار محمد اعظم خان شده با آنکه حرف صلح درمیان بود تسخیر کابل‌را بعهده گرفته درازای آن قاضی القضائی وتولیت اوقاف‌را برای‌خود وعده گرفتند وپس ازان سردار عبدالرحمن خان باهزار سواربفراز تلیکه بقرب لشکر کاهش بود برشده سپاه کابل را که درباغ‌شاه وخواجه رواش فروکش کرده بود بدوربین مشاهده کرده همه را آرام وآسوده دیده فراول برزبرتل گذاشته مطمئن خاطر"بعسکرکاهش

باز گشت وبامداد روز دیگر باز پرینتهٔ مذکوره فرازشده اثری‌از اسباب محاربه‌ندیده فرود شد و آسوده خاطر بمواظبت امورمهمه سپاه و کاروبار خویش پرداخت — کنکاش کردن کارگذاران وهواخواهان امیر شیرعلیخان باینکه سردار محمد افضل خانرا برادر وپسرش سپرده کاررا بمصالحه انجام کنند ودوروز پس از صعود وهبوط سردارعبدالرحمن خان پرینتهٔ مزبوره ودولتخواهان امیر شیر علیخان خود را مغلوب دیده باهم مشورت کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را اززندان کشیده وعذر حبس اورا خواسته ازراه‌طلب صلح نزدسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بفرستند چنانچه از محبس کشیده عذر محبوسینش را سردار محمداراهیم خان بمقصر گفتن خویش خواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خانش فرستاده پیام دادند که باسپاه درجلال آباد رفته زمستان درانجا بسر برند تااز امیر شیرعلیخان کس فرستاده مسئلت نمایم که‌سردار محمد افضل خانرا روانهٔ کابل نماید کهباشهادرتر کستان‌رفته آن مملکت بقرارسابق ازان‌اوباشد و کابل وهرات‌وقندهار وغزنین وجلال آبادرا او امیر بوده قناعت ورزدوایشان رهاشدن سردار محمد افضل خان و رفتن ترکستان را پذیرفته ازرفتن درجلال‌آباد ابا کردند زیرا که‌بخود اندیشیدند که‌ا کردر جلال آبادرویم ازترکستان دور میشویم‌و استظهار مابترکستانست پس‌ا کردرجلال آباد باشیم‌وامیرشیرعلیخان‌رأی‌هواخواهانش‌رامسلم‌ندارد‌البته مستاصل‌شده بچنج جانب دست ستیز وپای گریز نخواهیم داشت پس‌پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز درکوهستان اقامت گزینم‌تا که احوال امیر شیر علیخان ازقند هار برسد واقامت کوهستان را ازبهرآن اختیار کردند که در صورت‌عدم قبولیت امیرشیر علیخان صوابدید هواخواهانش راومغلوبیت ایشان مانع درمراجعت جانب ترکستان نداشته باشندوکابلیان قبول‌انجمنی کرده‌عجالةً ایشیك آقاسی‌شیردل خانرادرقندهار نزدامیرشیرعلیخان فرستادند که‌سردار محمد افضل خانرا باخود درکابل آرد وسردار محمداعظم خان باسردارعبدالرحمن خان ازتره خیل جانب کوهدامن کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکارو سردار عبد الرحمن خان درقریهٔ قلمچاق کوهدامن فرود کشته اردورا بدهات تقسیم کردند که ازسرما آسیب وزیانی نبینند ومترصد رسیدن احوال ازقندهار نشستند .

ذکر کنکاش هواخواهان امیر شیرعلی خان

﴿ ذکر رفتن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان مرحوم درجلا آباد)

ذکر رفتن سردار فتح محمدخان در جلال آباد

وپس ازاحوال مذکوروقرارداد مزبور سردار فتح‌محمدخان وسردار یحیی‌خان‌باچهارفوج پیاده‌ویکفوج‌سواره وشش ضرب‌توپ‌وسوارهٔ کشاده‌وجنرال‌میرحیدرخان وجنرال ولیمحمد خان آهنك رفتن‌جلال آباد کرده سردار محمد یوسف خان‌رانیزتکلیف همراهی کرد واوقبول کرده لیکن‌همانش‌نرفت وپس‌ازانکه اووارد جلال آبادشده درباغ سردار غلام‌حیدر خان مرحوم منزل‌گزید وی ازعقب اورفته‌چندی بالاوبسر برده بعد درموضع کج بجای عصمت الله خان خالوی خودرفته که گاهی‌نزدسردارفتح محمد خان‌میشدوانکاه‌که ماه رمضان‌بسررسید وایشیك آقاسی‌شیردل خان نزد امیرشیر علیخان شرف بارحاصل کرده ازسبب وعده وقراریکه باسردار محمد اعظم‌خان وسردارعبدالرحمن خان داده بودند موردعتاب گشت وبامراوغزنین مراجعت‌کرده خود امیرشیرعلیخان بتهیهٔ لشکروپیسیج سفرکابل پرداخت وازسمرکشتن انخیر خلاف قرارداد یکه خیرخواهان امیر شیر علیخان کرده بودند ظاهر گشته سردار محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن خان‌دراو اخرماه حوت که دم‌سردی هوافرونشست جانب‌کابل‌جیش درجنبش آوردند وسردار محمد رفیق خان را بامردم الوسی تکاب وتجراب ازراه تره خیل مأمور کرده خود باتمامت سپاه وسردار محمد شریف خان راه کاریز میربر گرفتند که از جانب چغان وارد شهر کابل شده منصرف شوند

﴿ ذکر غلبهٔ سردار عبد الرحمن خان ﴾

(وفتح قلعهٔ دوده مست)

ذکرفتح‌قلعهٔ دوده مست

وپس ازورود درکاریز میرنخست‌سردارعبدالرحمن خان بادوهزارسوار ودوبیرق خاصه دار وشش ضرب توپ صاعقه بارقاطری بالای سرتپ عزم‌الدیخان که بادهٔ بیرق خاصه دار درقلعهٔ دوده مست قرار داشت حمله‌نموده‌دیوار

قلعه‌را هدف گلوله توپ کرده سرتیپ‌مذکوررا باخاصه‌دارانش بقهروغلبه ازقلعه کشیده متصرف شد واوباهمراهانش ازراه هزیمت بکابل درشده سردارعبدالرحمن خان هردوبیرق خاصه داررا که همراه داشت باصد سوار ودوضرب توپ بحفاظت قلعه گذاشته خودبکاریز میرمهاجمت کرد وروز دیگر ازانجا باعمش وتمامت سپاه کوچیده از راهیکه سهل‌تر بود وارد قریهٔ افشار تانك شدروز دیگر ازانجا حرکت کرده درمیدان کنار دهمزنك فرودکشت وسردار محمداعظم خان داخل‌کابل‌شده درجای سردار عبدالغنی خان واقع‌اندرای منزل گزید وسردارمحمدابراهیم خان بن‌ا میر شیرعلیخان دربالاحصار متحصن گشته بقلعداری پرداخت وسردار عبدالرحمن‌خان اطراف بالاحصار را تنك گرفته علم محاصره افراخت واعیان کابل کفهٔ میزان سردارعبدالرحمن خانرا گران دیده ازطریق اطاعت نزد سردار محمد اعظم خان شتافته ازسردار محمد ابراهیم خان روی دل برتافتند

ذکر فتح بالا حصار

(ذکر فتح قامهٔ بالا حصار)

وچون نه‌روز از محاصره گذشت از جملهٔ بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حافظ جی وسردار شاه‌دوله‌خان ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی دربالا حصار نزدسردار محمد ابراهیم خان‌رفته اورااجلال شیخ‌میریم نشان داده دروازهٔ بالاحصاررا بکشودند وجنرال شیخ‌میر نزدسردار محمد اعظم خان شده قبول‌اطاعت کرده سردار محمد ابراهیم خان درحرمسرای پدرش امیر شیر علیخان درآمده بازنان نشست وبالا حصار مفتوح شده سردار محمد اعظم خان ازجای سردار عبدالغنی خان برخواسته داخل بالاحصار گشت وبدرب حرمسرارفته سردار محمد ابراهیم خانرا تسلی و دلجوئی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سرتیپ سکندر خان را باپنج بیرق خاصه دار نزد عمش بحفاظت بالاحصار گذاشته خود باتمامت سپاه از کنار دهمزنك کوچ داده درمیدان سیاه‌سنك فرود گردیده اقامه گزید وصدتن جدید نوکر نگاهداشته بزیر دست عبدالرحیم خان مقرر کرده تمام اموررا بوی سپرد ومیر محمد حسین‌خانرا نیزنوکر کرفته بنویسندگی‌او تعین‌کرد وچهل وپنج‌روز درانجابسربرد

ذکر توجه امیر شیرعلی خان جانب کابل

(ذکر توجه اعلیحضرت امیر سیر علیخان)

(از قندهار جانب کابل)

واز جانب قندهار امیر شیر علیخان باهشت فوج پیادهٔ هشتصدی وتوپخانه وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار میر افضل خان وسردار خوشدل خان و سوارهٔ ملکی روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد افضل خان را همچنان نظر بند باخود برداشته راه برگرفت و سردار عبد الرحمن خان پس از توقف چهل وپنج روز درمیدان سیاه‌سنك ازتوجه امیرشیر علیخان واقف گشته ثلث لشکرش را درکابل نزدعمش گذاشته خود بادوثلث دیگر وسردار محمد رفیق خان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار محمد عزیز خان جرنیل شیخ میررا در کابل گذاشته راه مدافعه برگرفت وبانه هزار تن مرد پیکار وسی ضرب توپ جلوی وقاطری رهسپار غزنین شد وخدای نظرخان وردك حاکم انجارا بااینیك اقاسی شیدل خان که از قندهار مهاجمت کرده وخبر فتح کابل را شنیده درغزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت ویازده روز بعزم تسخیر غزنین بسربرده چون توپ بزرك نداشت کاری نتوانست از پیش‌برد تا که امیر شیرعلیخان وارد قرا باغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که امیر موصوف بالشکر بزرگی از پیادهٔ نظام وتوپخانه وسوار کشادهٔ قندهار وبشت رود وفراه وهرات که بچهل هزارتن منتهی میشود در قرا باغ رسیده است وسردار عبدالرحمن خان نظربقلت سپاه خویش هراسناك گشته باسردار محمدرفیق خان مشورت کرده ازعدم توانائی صلاح کارجست که ازدور غزنین برخیزد واورأی داد که اگر لشکر خائف گشته حمل برهزیمت نکنند صواب آنست که اطراف شهررا فرو گذاشته درموضع مستعدی امادهٔ جنك شویم واوکه‌بلشکرش اعتماد داشت پاسخ‌داد که فوجی‌ترتیب وترتیب نکرده‌ام که بددل شده مخالف من راهی پر کیرند پس ازدور غزنین دراوائل ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۸۲ هزارو دوصدو هشتادو دوی هجری برخواسته ششصد سوار پیشراه اردوی امیرشیرعلیخان که واردمنزل (۱) اسپین ده شده‌بود گذشت که قضای لشکر

(۱) بلفظ افغانی سپید ده یعنی دهه سفید

را مستحکم داشته باشند تا آرامی راه برگرفته ازجمله خصم ایمن باشند چنانچه درشب رهسپر شده از دهنهٔ شیر عبورنکرده بودند که ده‌هزار تن ازسواران قندهاری‌وهراتی وپشت رودی که امیرشیرعلیخان بعزم عقب‌گیری‌اردوی سردار عبدالرحمن خان که از کوچیدنش خبر نداشت گذشته بود که ازراه خفا اسپرانده درقفای لشکر سردار موصوف کمین کرمند تاخودش باتمامت سپاه ازپیش وایشان ازقفا اردوی اورا در میان گرفته (۱) مستاصلش سازند باششصد سوارهٔ مأموره‌سردار عبدالرحمن خان که آفتاً مدّ کورشده‌وچار گشته‌درتاریکی شب‌باهم در آویختند وهم مأمورین سردار عبدالرحمن خان از کثرت سوار خصم وشعله ورشدن آتش حرب بوی خورداده‌پای همت فشردند واو دوفوج پیاده ازراه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه درعین گیرودار بسروقت آنان رسیده دست بآلات جنك بردند و سواران امیر شیر علیخان را هزیمت داده ده بیرق وسه نقاره بدست آورده اسلحهٔ کشتگانرا بغنیمت گرفته مظفر ومنصور ازعقب اردو راه برداشتند وبلشکر پیوسته بعد ازدهنهٔ‌شیر عبور کرده چون وارد منزل شش‌کاو شدند امیر شیر علیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان ازسپاه سردار عبدالرحمن خان اثری ندیده مژده دادند که اوبالشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است وامیرشیرعلیخان بنوید انجیرشلك شادمانه کرده سوار بسیاری بتعاقب گماشت که سردار عبدالرحمن خان را در هرجا که بیابند دستگیر کنند واو از منزل شش کاوبرخواسته جنرال نصیرخانرا باعبدالرحیم خان پیش روشکر قرار داده سردار محمد رفیق خان‌را باجمی ازسپاه جانب دست راست گماشته خود باچهار فوج پیاده ودوازده عراده توپ از(۲) ساقه راه برگرفته بود که سواران امیرشیر علیخان در رسید وسردار عبد الرحمن خان تنها اسپ شجاعت تاخته شش تن از ایشان را بضرب کاوله ازپا درآورد ولشکرش از مشاهدهٔ این جرأت آواز باچهاربرابر بلندکرده روبجنك نهادند ودرچنین حالت سردار شجاعت دثار یکفوج پیاده را در مقابلهٔ امر ایستادن کرده فرمود که هروقت صدای توپ بالا شود ایشان نیز برخصم حمله کرده شلك تفنك نمایند وخود بتأنی راه برگرفت تاکه سواران امیر شیر علیخان بمقابلهٔ مدکور راه نزدیك گردند انگاه سردار عبدالرحمن خان هردوازده توپی را که همراه داشت بروی کار آورده ایشانرا هدف کاوله توپ ساخت وفوج پیادهٔ مزبورنیز ازکمین گاه برخواسته دست بآلات حرب بردند وبیك حمله قریب هزار تن آدم واسپرا بخاك هلاك‌انداخته بقیةالسیف پشت بجنك‌دادند وازکاوله‌ترس توپ‌دورتر رفته جم وراست تردد همیکردند تاکه بازفرصت یافته سه صد سوارازدیگران جدا شده بردنبالهٔ اردوی‌سردار عبدالرحمن خان تاختند واو ایشانرا هدف کاولهٔ توپ ساخته هزار سوار برگماشت که تاخته همه را دست گیر سازند وهم یکفوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خصم ازراه معاونت آن سه‌صد سوار پیش بافوج پیاده بمدافعه کرایند و سواران سردار عالی تبار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکوره را دستگیر کرده نزد او آوردند وباقی ازراه فرار بیارانشان پیوستند واواسیرانرا منت اطلاق بردست نهاده رخصت داد وایشان بهمراهان خود پیوسته‌داستانی ازرشادت سپاه ومدارای سردارعبدالرحمن خان بپای بردند بعد همهٔ ایشان ازترکتاز بازمانده روی بسوی قلاع مردم وردك نهادند ومردم مذکور ازدرآمدن بقلاع خود ایشانرا مانع گردیده باهم در آویختند وصد تن از مردم ورد ك را بکشتند و سرهای کشتگان را باخود نزد امیر شیر علیخان برده منسوب بلشکر سردار عبدالرحمن خان نمودند واز قضای ایشان اقربای کشتگان از راه داد خواهی نزد امیر شیر علیخان رفته همه را از اظهاریکه کرده بودند خجل ومنفعل ساختند و سرهای کشتگانرا باپس آورده دیگرباز خوا ستی‌لشد بعد امیر شیرعلیخان از اسپین‌ده کوچیده درغزنین وسردار عبدالرحمن خان درهفت آسیا فرود آمده بعد سردارنیکو اطوار واردسید آباد شده درمواضع مستعده سنگرهای سدید برافراخته باآهنك جنك استوار نشست وامیر شیر علیخان چهار روز درغزنین درنك کرده سردار فتح‌محمد خان وسردار یحیی‌خان را که در جلال‌آباد بودند فرمان فرستاده آگهی‌دادکه باچهارفوج پیاده که همراه دارند وعصمت‌الله خان وارسلاح‌خان ومردم الوسی جلال آباد ونواحی آن روی بسوی کابل نهند تااز دو جانب خصم‌را در میان گرفته ومرام فائق آیندوروز پنجم سردار محمد افضل خانرا باسردار محمد سرور خان‌بن سردار محمد اعظم‌خان

(۱) مستاصل از پیش برکنده

(۲) ساقه فوج پسینه وآخرین

درغزنین نزد سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان وسردار شهنواز خان وسردار سکندر خان پسران سردار سلطان احمد خان که سابق از هرات آورده ودر آنجا محبوس بودند گذاشته خود باسپاه راه کابل برگرفت ودر وقت حرکتش سردار محمد افضلخان کس نزداو فرستاده پیام داد که سردار میر افضل خان ونائب سلطان خان اتکی زائی را باچند دیگر که مجرب ومعتمد باشند نزد اوفرستد تاسخنی بدیشان گفته ودرنزد او بازداشته شود واوایشانرا روانه داشته وی در معرض بیان آورد که اگرچه امیر شیر علیخان سخن مراحمل برغرض کرده بگوش قبول جا نخواهد داد باری ازطریق اتمام حجت باو بگوئید که روا ندارد که خون مسلمانان ریخته شود ودشمنی درین خاندان شاهی پایدار وجاوید ماند زیرا که سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چندی آوارهٔ وطن شده یکدر راولپندی ودیگری دربخارا گرفتار محن بوده که گویا تن بمرگ داده یادوطن کرده اندوهزاربار مرگرا برزندگی ترجیح داده دادرزم خواهنده داد پس صواب آنست که مزارها ورخصت دهد که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهم وبدانجا رفته بقرار سابق روز بسر برم وراه اطاعت بسپرم وامیر شیر علیخان سخنان اورا نپذیرفته فرمود که اگرقبول این امر کنم تملعت مردم حمل برهباسم کرده اطاعت وسپاسم نکنند وتا آنوقت دست ازجنك باز ندارم که ایشانرا از رود جیحون نگذرانم بعد ازیکه امارت را تفویضت کرده خودراه گذا می پرگیرم وحالا همچنانکه هستید نظر بند باشید

ذکر توجه سردار فتح محمد خان جانب کابل

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان ازجلال آباد جانب کابل)

وسردار فتح محمد خان بمجرد وصول فرمان امیر شیر علیخان از جلال آباد سردار یحیی خان وسردار زکریا خان ومیر آخور احمد خان وعصمت الله خان وار سلاح خان وشاه مرد خان حاکم آنجا وسید محمود خان کنری ولشکر شایان وجنرال میر حیدر خان وجنرال ولوخان روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد اعظم خان که درکابل بود ازتوجه او آگاه گشته سرفراز خان بابکر خیل را امر کرد که درموضع دو آبه رفته مردم الوسی را بمدافعه برانگیزد تاسردار فتح محمد خان را گرفتار بیکار نموده از آمدن کابلش بازدارند واز قفای او سردار محمد یوسف خان را نیز که ازجلال آباد آمده مورد اشفاق سردار محمداعظم خان شده بود بادویست پیاده ساخلو وملك شیرگل خان مأمور کرده ازطرف سردار فتح محمد خان خودرا آسوده خاطر ساخت ومخواهش سردار عبدالرحمن خان که مکتوب فرستاده اورا بامداد خویش طلبید ازکابل روی باردوی او نهاد وقبل ازپیوستن بلشکرگاه سردار عبدالرحمن خان چون مردم وردك را روی دل جانب امیر شیرعلی خان بود علوفه را ازسپاه سردار والا تبار بازداشته اوقریه انخی را در روزیکه امیرمذکور درمنزل هفت آسیا فروکش کرد تاخته علوفهٔ بیست روزه برای سپاه خویش آماده کرده باستحکام سنگر ومواضع مستعده پرداخت .

ذکر محاربهٔ سید آباد

﴿ ذکر محاربه سید آباد ﴾

(و مغلوب شدن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان)

واز انسوی امیر شیرعلی خان درروز سوم حرکت کردنش از غزنین بمقابل لشکرگاه وسنگر های سردار عبدالرحمن خان فرود آمده روز را تاچین بگشاد دادن توپ بشام رسانیدند وامیر شیرعلی خان درشب نیاسوده سردار شیرعلی خان قندهاری را باهشت فوج پیاده وچند ضرب توپ جانب راست لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان تعیین کرده باو قرار داد که دراول طلوع صبح خودرا درحربگاه رسانیده مترصد حمله اوباشد که بمجرد یورش آوردن خودش ازپیش روی سنگر های سردار عبدالرحمن خان واو ازجانب راست حمله کرده کاررا یکسره کنند چنانچه خود امیر شیرعلی خان ازجانب مقابل بالشکرگاه برگرفته دروقت سپیدهٔ صبح بنزدیك سنگر سردار شجاعت دثار رسید وباحتمال اینکه سردار شیرعلی خان درجانب راست سنگر رسیده خواهد بود بدون درنك آهنك

یورش کرده حمله نمود اما هنوز سردار شیرعلی خان وارد نگشته بلکه در خواب بود که نائرهٔ حرب شعله‌ور گردیده ازکثرت باریدن گلوله توپ وتفنك وگرمی هنگامهٔ جنك دوهزارتن ازسپاه سردار عبدالرحمن‌خان وهفت هزار ازلشکر امیرشیرعلی خان کشته وزخمدار شده ازنامداران ایشیك آقاسی امیر جان برادر ایشیك آقاسی شیردلخان مقتول وسردار سیف‌الله خان بن امیرکبیر مجروح وازان زخم بیروح گردیده غلام‌حسن خان افشار وایشیك آقاسی شیردلخان زخم برداشته دستگیر نیز گشت وسردار میرافضل خان زخم خفیف یافته رو از جنك برتافتند وامیر شیرعلی خان باتمامت سپاهش پشت به پیکار داده روبفرار نهاد واین وقت سردار شیرعلی خان که شب را بخواب بسر برده بود وارد موضعیکه امیر شیرعلی خانش فرموده بود شده حال را دیگر گون مشاهده کرد ومتحیرانه بایستاد وهمدرین حال سردار محمداعظم خان که ازکابل راه معاونت برگرفته بوقت اشتعال نائرهٔ قتال نزدیك سنگر شده ازپشتهٔ نظارهٔ محاربه میکرد داخل اردوی منصورهٔ سردار عبدالرحمن‌خان‌شده ازحصول فتح باهم ملاقات خوش بختانه کردند بعد چندین ازبزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده ایستاده بود فرستاده اورا باسردار مدد خان وغیره اعیان نظامی وملکی که‌همراهش بودند پیام دادند که ازعزم واراده خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلیخان را منهزم دیده اگر ازراه اطاعت پیش آیند هانا مورد الطاف خواهند بود واگر مصاف دهند وباراه خویش پیش گیرند هم مختارند وایشان اطمینان خاطر خواسته وتسلی یافته حاضر خدمت شدند وسردار محمداعظم خان باسردار عبدالرحمن خان همه را دلجوئی داده ازسپاهیکه همراه داشتند پرسیدند که طریق ملازمت سپارند یار وبجانب دیار خویش آرند وایشان چون همه ازقندهار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند وهر واحدی بخجولیه نقد از خوان احسان سردار عبدالرحمن خان خرج راه یافته جانب قندهار شتافتند واز قضای آنان بزرگانرا که ازراه اطاعت آمده بودند نیز رخصت قندهار گردند واز انجمله میرعلم خان هوتکی و مردان خان نور زائی وحاجی اختیار خان شیر زائی بار گرائی ومحمد سرور خان شیر زائی ملازمت سردار عبد الرحمن خان اختیار کردند ودو هزار سوار که باسردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیر علی خان ایلغار کرده بودند وهنوز ایشان بدوواو بعزبن نرسیده بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سمر گشته زندان بانان باسردار شهنواز خان وسردار سکندرخان وسردار محمد عمرخان وسردارمحمدسرورخان که محبوس بودند خبر یافته بسردار محمد افضل‌خان‌مژده وتبریك فتح دادند واززندانش بیرون کشیده درمحکمهٔ غزنین‌برنشانیدند وخدای نظر خان وردك حاکم آنجابادیگر خدمهٔ امیر شیر علی‌خان که درغزنین بودند نزداو بپای‌خدمت‌ایستادند بعد امیرشیرعلیخان‌باسوارن‌هزیمت یافته‌اش بعزم داخل شدن واقامت‌جستن درغزنین دررسیده شهربانش‌مانع گشته بضرب‌گلوله تفنك براندند واوماپوسانه در قندهاررفت وغزنین وکابل وترکستان ازضرب تیغ‌سردار عبدالرحمن خان‌بتصرف سردارمحمدافضل خان پدرنیکو اخترش درآمده سواران متعاقبه‌وارد غزنین گردیده شرف‌دست‌بوس ازسردارمحمدافضل خان‌حاصل کردندودرخلال فتح وبست وکشودمذکورسردار محمد یوسف خان که‌براه انسداد راه سردارفتح محمدخان‌از کابل باسرسردار محمد اعظم‌خان‌درموضع دوآبه رفته بودتاب مقاومت درخودندیده بسواب دیدملك شیرگل‌خان از تیزین‌بکابل مراجعت کرد وپس ازمعاودت او سرداراحمد خان‌وسردارمحمد عمر خان وسردارمحمدحسن‌خان‌بسران امیرکبیرخلدآشیان باسه‌فوج پیاده نظام وچند بیرق خاصه دار بعوض او از کابل راه مدافعهٔ سردار فتح محمد خان بر گرفتند ودر کنار پل بکرامی واقع سه کروهی شهر فرو کش کرده استوار نشستند تاکه سردار فتح محمد خان وارد خورد کابل شده از شکست امیر شیر علیخان آگاه گشت وافواج نظام را از خوف اینکه مبادا اورا گرفته بادست‌بسته بسردار احمدخان سپارند مامور تنکی خورد کابل کرده خود باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان وعصمت‌الله خان وارسلاح خان ومیرآخور احمدخان وسوار وپیادهٔ مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع‌حصارك اقامه گزید وازانجا نیزتاب نیاورده درجلال‌آباد رفت ومقارن‌ایخال سردار ولی محمد خان وسردارمحمد اسلم‌خان وسردار محمد یوسف خان ازکابل بعزم همراهی برادران ایشان که در بکرامی اقامت داشتند بیرون شده درکنتل

یك انکه خبر یافتند که سردار فتح محمد خان ازراه فرار در جلال آباد رفته لشکر نظامش را بی صاحب وسالار در تنگی خورد کابل گذاشته است وانگاه که وارد بکرامی شدند باتفاق هم کس نزد سپاه بازمانده اوفرستاده نزد خویش طلبیدند وایشان پس از تسلی یافتن حاضر آمده دوازده ضرب توپیرا که باخود داشتند سپردند وباهم داخل کابل شدند وسردار عبد الرحمن خان مژدهٔ فتح را بوالد ماجدش معروض داشته در طی آن استدعای شرفیابی حضور پدرش را نموده او ازحرکتش منع فرموده فرمان کرد که سر کرم مهام لشکر ونظامش بوده اورادر نزد خویش رسیده داند چنانچه چهار روز اردوی او مشغول تاراج نمودن بنه و آغروق لشکر شکست یافتهٔ امیر شیر علیخان بودند وروز پنجم سردار محمد افضل خان احمد جان آخندزادهٔ اندیرا بحکومت غزنین گماشته خود باسردارانیکه باوی محبوس بودند وغیره از غزنین رو بکابل نهاد ودر عرض راه سردار شیر علیخان قندهاری وسردار مدد خان وغیره اعیان وبزرگان سپاه امیر شیر علیخان که ازسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چنانچه مرقوم گشت رخصت قندهار یافته رهسپار آندیار بودند بعز رکاب بوس معزز گشته او همه را باز گردانیده بقسم نظر بند باخود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان باسردار عبد الرحمن خان وتمامت سپاه پذیره اش کرده در معسکر فرودآوردندوبعد از احوال پرسی ودست بوسی سردارعبدالرحمن خان از پدر نیکو اخترش اجازت طلبید که باسپاه کینه خواه از قفای امیر شیر علیخان راه پر گرفته تا از قندهار وهرات بیرون نکشد وخارج از مملکتش نتاید باز نایستد وپدرش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان مانع گردیده معطل بوقت دیگر گذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمهٔ جنغر شدند سردار ویمحمد خان وسردار محمد حسن خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان بازرگان شهر کابل ازراه پذیره واردآنجا شده شرف دست بوس وملاقات حاصل کردند وروز دیگر تمامت سپاه ومردم سکنهٔ شهر در میدان کنار ده مزنك صفوف پذیره آراسته شکر پرتو وصول ومراسم استقبال بتقدیم رسانیده درپالا حصارش فرودآوردندوهم دربدو ایشان میان سردار فیض محمد خان وناظر حیدر خان وجنرال علی عسکر خان در باب حکومت تختهپل مناقشه روی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور بعرض سردار عبدالرحمن‌خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه مبادا فتنهٔ در ترکستان حادث شود هردونزدرا نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بعز رکاب بوس رسیده در همهٔ حوادث مسطور حاضرخدمت بودند

ذکر جلوس اعلیحضرت امیرمحمدافضل خان برتخت امارت افغانستان وقائع سنه ۱۲۸۳ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وسه هجری ﴾

(وذکر جلوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خان برتخت امارت افغانستان)

چون تمامت‌سرداران فیروزی نشان بقراریکه آنفاً رقمزد کلك بیان گشت داخل‌بالاحصار شدند سامان‌جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت امیرمحمد افضل خانرا ساز کرده درروزجمعه اوایل ماه‌محرم سال ۱۲۸۳ هزار ودویست و هشتاد وسه هجری او را برتخت امارت جلوس دادند و اعیان واشراف شهر واطراف در مسجد جامع انجمن شده عقد بیعت واطاعت بستند واسمش را برزبر منبر ثانی نام طبع تابعین در خطبه قرائت کرده درهم ودینار را باسم سعادت رسمش منقش ومروج ساختند بعد خودش بنظم ونسق امور مملکت وبازپرس احوال نزدیك ودور سپاه ورعیت پرداخته بزرگان را علی قدر مراتبهم بنواخت وازانجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان وسردار نصر الله خان برادر نواب محمد زمانخان را بحکومت جلال آباد وسردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل سرافراز ساخت وحکومت هزاره جات را بسردار سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم تفویض فرموده سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان قاضی القضاة را از عطای منصب خانعلومی مفتخر گردانید وامور دفتر ودیوان را بمیرزا احمد خان کشمیری مرجوع ومحول نموده خودبمهام سلطنت مواظب گشت واینوقت ملاعزیز ده افغانی وملامیرآفتاب کابلی رقمی‌را که‌درباب‌منصب خانعلومی وتولیت اوقاف چنانچه از پیش رقم گشت از سردار محمد اعظم خان برای خود حاصل کرده بودند شی شرفیاب

حضور شده از ملاحظهٔ اعلیحضرتش کدرآیده استدعای هردو امر مذکور را کردند واو فرموده که هر گروه خودرا از منصب قضا معزول ودیگررا منصوب نخواهم فرمود ورفرا از هرکه حاصل کرده اید نزداو برده استدعای مطلب کنید ومقارن ایحال منشور استمالت بنام سردار فتح محمدخان شرف صدور یافته طلب حضور شد واو آمدنش رابلیت ولعل معطل کرده ازراه حیله عذرها بپایه سریر سلطنت معروض داشت وامیرمحمد افضل خان ازغرض او بفراست دانست که ازراه اطاعت پیش نمیآید لاجرم تصمیم عزم کرد که لشکر جانب جلال آباد کشیل فرموده اورا تنبیه وتهدید نماید واو ازین عزم وارادهٔ امیر محمدافضل خان آگاه گشته راه اطاعت جانب کابل برگرفت و ازحدود حصارك ازراه انقیاد منحرف شده درقندهار نزدعمش امیرشیر علیخان رفت ودر آنجا مقدم خدمت او گشت .

ذکر محبوس شدن سردار ولی محمد خان

﴿ ذکر گرفتنه جوئی سردار ولی محمد خان ﴾

﴿ و محبوس شدن او ﴾

ومقارن ایحال سردار ولی محمد خان که خودرا درامور سلطنت شریك وانباز میپنداشت بفوج وتخواهیکه از جانب سلطنت برای اومقرر ومشخص گشت قناعت نکرده خواست که فتنه برانگیخته شورش آغاز کند چنانچه باسردار محمداسلم خان وسردار شهنواز خان وسردار جلال‌الدین خان وسردار محمدرفیق خان که باهم سردوستی می جلبایدند گفتگاش کرده بسوابدید آنان روزی همه را درقلعهٔ خود در بیرون شهر بمهمانی دعوت کرد ودرقلعهٔ خود انجمنی آراسته بایشان قرار داد که بعضی جانب جلال آباد وبرخی طرف دیگر بلاد رفته مردم را بروی امیرمحمد افضل خان برانگیزانند بعد سردار فیض محمد خان را خبردهند که اوازسوی ترکستان وایشان ازدیگرجوانب روی بکابل نهاده امیر محمدافضل خان را ازتخت سلطنت فرود کرده زمام مهام امارت را خود متصرف شویم وازین مواضعه (۱) سردار شهنواز خان بامیر محمدافضل خان خبرداده او سردار ولی محمد خان را محبوس فرمود وسردار جلال‌الدین خان جانب شنوار فرار کرده ازدیگر اینکه بااو همداستان بودند تغافل نموده هیچیك را چیزی نگفت تا که ازجمله سردار محمدرفیق خان را نیز بخطاهای دیگر بکشت چنانچه وی ظاهر و آشکارا مصدر اوضاع خلاف شده ازسرداران وبزرگان کابل عهدنامه ها گرفته درقندهار نزدامیرشیرعلی خان پی‌درپی ارسال میداشت وباسیدمحمود خان کنری که نمك‌پروردهٔ قدیمی وزیر محمدا کبر خان مرحوم وداماداو بود وروی دل‌جانب امیرشیرعلی خان داشت شب وروز مصاحب ودرصدد مخالفت میبود وعلاوه برهمه مکتوبی برای شهزاده شاه پور بن شاه شجاع المسلك مرحوم مرقوم ومرسول کرد که اگر بامن متحد شوی بادشاه کابلت کنم واو عظیم گل نام را از راه خفا جهت انعقاد رشتهٔ اتحاد نزد سردار محمد رفیق خان فرستاد وازهمهٔ این خطاهای اوسردار محمداعظم خان خبر یافته چون عظیم‌گل مذکور وارد ماساخیل جلال آباد شده بود کس فرستاد که اورا گرفته درکابل آرد واو آگاه گشته فرار کرد وبدست نیفتاد وامیرمحمدافضل خان بمکافات گردارهای مذکورهٔ اودربالاحصارش نزد خویش طلبیده امربقتلش کرد وریسمان ابریشمین بگردنش انداخته بافشردن کلو هلاك ساخت وجسدش‌را بخندق بالاحصار انداخته بعد کسانش اورا دفن کردند ویس ازقتل او سردار محمداسلم خانرا نیز محبوس فرموده خودرا ازفتنه ایمن کرد —

(۱) مواضعه‌باهم دیگردر امری قرار نهادن

ذکر لشکر کشیدن امیر شیر علیخان

(ذکر لشکر کشیدن امیرشیرعلیخان)

(بعزم استرداد کابل و هزیمتش ازقلات)

ودرخلال احوال مذکوره امیر شیرعلیخان ازراه هزیمت که داخل قندهار شده بود تهیهٔ لشکر وساز سفر کرده عازم کابل شد وامیر محمدافضل‌خان پیشتر ازراه برگرفتن او ازعزمش آگاه گشته سردار عبدالرحمن خانرا بادوازده هزار مرد بیکار ازکابل برای سدراه امیر شیرعلیخان مأمور باقامهٔ سرچشمهٔ مقرر کرد ونیز امر کرد که یکماه درغزنین درنك کنند تاسردار محمداعظم خان اسباب سفر آماده کرده ازقفا دررسد بعد باهم رهسپار گشته سرچشمهٔ مقررا لشکر گاه قرار دهند چنانچه‌وی بالشکرش درغزنین توقف کرده امیر محمدافضل‌خان پس

ازراه برگرفتن او سردار محمد یوسف خانرا ازعرض وخواهش خودش به کارخانه جات ومیگزین مقرر فرموده سردار احمدخانرا بعوض اوبحاکمی کابل مأمور نمود وفرمان طلب بسردار فیض محمدخان فرستاده به کابلش طلبید واو ازحکم بادشاهی سرباز زده سردار محمدسرورخان بن سردار محمداعظم خان باسردار محمدسلیمان خان بن شاه دوله خان وسردار نظر محمدخان بن سردار امیر محمد خان وسردار محمدسرورخان بن سردار محمدعثمانخان ونائب غلام احمدخان وجنرال امرالله خان وغلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان وهفت فوج پیاده وسه هزار سوار کشاده که مجموع هشت هزار تن مرد پیکار میشدند مأمور ترکستان گردیده ازکابل راه تغیه وتهدید سردار فیض محمد خان که درین وقت بحال قطغن بامیرجهاندار شاه مشغول کارزار بود برگرفتند وسردار فیض محمد خان آگاه گشته روی مدافعه بسر راه سردار محمد سرور خان نهاد ولشکر کابل از راه بامیان وارد دو آب شاه پسند شده سه فوج پیاده وچند ضرب توپ بسالاری جنرال امرالله خان وغلام علی خان بامر سردار محمد سرور خان از انجا پیشتر از دیگر لشکر مأمور منزل آب کلی شدند ودر انجا جای گزیدند وسردار فیض محمد خان ازگردواه دررسیده باهم درآویختند وسپاه کابل ناتوان شده خودرا بسردار فیض محمد خان تسلیم کردند ودرین جنك غلام علی خان مقتول ونائب غلام احمد خان نخست دستگیر بعد بامر سردار فیض محمد خان کشته گشت بعد سردار فیض محمد خان سپاه سلام کردگی سردار محمد سرور خان را باخود برداشته جانب بلخ مراجعت کرد وازوی هیچ اندیشهٔ بدل راه نداد وازصدوراینواقعه سردارمحمد سرور خان خوفناك گردیده ازدو آب شاه پسند باقیهٔ لشکرش مراجعت کرده در موضع مدر اقامه گزید وامیر محمد افضل خان آگاه گشته یکفوج پیادهٔ دیگر بسر کردگی جنرال شیخ میر از کابل بمعاونت او روانهٔ مدر فرمود واز جانب دیگر سردار عبدالرحمن خان بعد ازتوقف بیست روز درغزنین از عرض سردار محمد عمر خان حاکم مقر وسردار محمد اسمعیل خان که بادوفوج پیادهٔ وچهار ضرب توپ و سوارهٔ خودش مقدمة الجیش مأمور شده درآنجا اقامت داشت آگاه گشت که امیر شیر علیخان بالشکر شایان وارد قلات شد وازین معامله بدرخجسته اخترش را آگهی داده معروض داشت که اگر سردارمحمد اعظم خان سامان سفرش را سازنکرده معطل داشته باشد چون زیاده برسه هزار سوار همراه ندارد باکی ازحرکت لشکرش نیست اماسوارانش قزلباشیه وغیره را که ازرهسپردن بازداشته است میباید روانهٔ غزنین شوند زیرا که سوار بسیار بکار است واز سوارهٔ ملکی ونظامی زیاده برچهار هزار با من نیست اینرا مرقوم ومرسول داشته خود از غزنین رهسپار سر چشمهٔ مقر شد که مبادا امیر شیر علیخان از قلات تجاوز کند ودوازده روز درسر چشمهٔ مقر توقف کرده امیر شیر علیخان بروج وبارهٔ قلعهٔ قلات را از خوف حملهٔ او استحکام داد وسنگر های بسیار دراطراف حصار برافراخت بعد سردار فتح محمد خانرا باشاه پسند خان وده هزار سوار مأمور کرد که دواب ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان را از اطراف لشکر کاهش تاخته اورا در اضطراب اندازند وایشان بقاصلهٔ سه فرسنگی چشمهٔ پنگك رسیده کمین گزیدند وسردار عبدالرحمن خان نیزازسرچشمهٔ مقر برخواسته یکمنزل پیشترفروکش کرد وبعضی ازسواران سردارفتح محمدخانرا که دراطراف کمینگاه تردد داشتند دیده جاسوس برگاشت که کمین گاه ایشانرامعلوم نماید تا کوتاهی نسزاداده شوند وپس ازمعلوم کردن جای ایشان عبدالرحیم خان وجنرال نصیرخانرا باهزار سوار نظامی وهزار سوار کشادهٔ درانی ودوفوج پیاده وشش عراده توپ جلوی در هنگام نماز شام بعزم شبیخون از لشکر گاه بیرون فرستاد چنانچه در حالتیکه سردار فتح محمد خان باسوارانش بخواب غفلت بودند ایشان حمله کرده بضرب گلولهٔ توپ وتفنك از کمین گاه همه را برداشته هزیمت دادند وسه صد تن راازخاك هلاك افگنده هزار تن را دستگیر کردندوازگاشتگان سردارعبدالرحمن خان یکتن جانیکسوار که ازهمه پیشتر داخل فرارگاه سواران خصم شده بود کشته دیگر هیچیك را آسیب نرسیده بااسیران مظفر ومنصور مراجعت کردندوسردارعبدالرحمن خان اسیر انرا روانهٔ غزنین فرموده یازده روز در آنجا درنك نمود واز جانب امیر شیر علیخان دیگر خدشهٔ ندیده پس ازوصول سردار محمد اعظم خان که ازعقب راه برگرفته بود بسوابدید اوقلات را فروگذاشته راه ارغستان را جانب قندهار اختیار کردند ودر روز دوم از حرکت بتعاقبی

قلات در دامنهٔ کوهیکه مابین ایشان وقلات حائل بود فرود شدند وامیر شیر علیخان آگاه گشته سردار فتح محمد خانرا باسردار سکندر خان که از حضور امیر محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده وازراه کافرتعنی درقند هار نزد اورفته بود بایازده هزار سوار ازقضای ایشان تعیین کرد وسردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان روز دیکر ازجائیکه فرود شده بودند کوچ کرده روبمنزل دیوارك نهادند ودروقت راه پیمودن سردار عبدالرحمن خان ازراه بیرون درجنب اردوجایراه نوردیدن اختیار کرد وعبدالرحیم خان وجنرال نصیر خانرا باچند تن دیکر ازافسران وجمی از پیاده وسوار پیشرو لشکر قرار داده امر کرد که بفاصلهٔ هزار وپنجصد کام پیش رفته بایستند وتا که خودش ازپهلووارد وازمیان بدیشان نزدیك نشوندراه نپیمایند وتافرودکاه بهمین منوال ره نورد باشند تا اکرسواران امیر شیر علیخان در رسیده حمله کنند خودش ازپهلووایشان ازپیش روساز مدافعهٔ نمایند وچون نزدیك منزل شدند سردار عبدالرحمن خان بادویست سوار ودوضرب توپ عنان باز کشیده درعقب اردو در آمد ودیکرانرا امرپیش رفتن فرمود وتا که تمامت سپاه وارد منزلشده فروکش کرد سردار عبدالرحمن خان درعقب از اسپ فرود شده جای همی توشید که ناکهان چند سوار ازدور پدیدارکشت واو دویست سواریرا که همراه داشت پنج پنج بهریشته ومواضع مستعده مأمور کرده فرمود که ازهرپنج سوار یکفراز شده پس از لحظه فرود ودیکری برشده هبوط نماید وچهار دیگر درخفا ایستاده باشند کهسوان مخالف کمان سوار بسیار کرده حملهرا دشواردانندوهم درارد وسواری را فرستاده کمك طلبید وعبدالرحیم خان وجنرال نصیر خانرا خبرداده امر کرد که سواران خودم برزیر پشتها درنظر شما ازاردوی امیرشیر علیخان می نماید زنهار دردل اندیشهٔ راه ندهید باسواره وپیاده وتوپخانه آسوده حال جانب من آئید که کروه مخالف از آمدن شماواقف نشوند که قبل ازوصول شما ندانند که درین وادی کسی درنزد من نیست وابنوقت تمامت سواران مخالف نمودار کشته راه بسردار عبدالرحمن خان نزدیك کردند وهمراهان او خائف کشته عرض و استدعا نمودند که میباید سوار شده جانب ار دو راه برکرفت که ضائع نشویم اماودرنك را بهترازحرکت دانسته خواهش همراهانش را رد کرد وسواران خصم بفاصلهٔ کلوله رس توپ رسیدهایستادندتا کهکك ازاردورسیده کروه مخالف راتقین حاصل شد که لشکری تا کنون درنجا نبوده پس برهردو توپیکه باسردار عبدالرحمن خان ومقدار هزارکام ازخودش دور بودند حمله کردند واو بعزم مدافعه سوار اسپشده دلیرانه بایستاد وتوپچیان سه چهار کلولهٔ توپ جانب پورشیان رها داده ایشان روی برنتافتند تا که توپچیان خودرا زبون پنداشته هردوتوپ را بکذاشتند وسوار اسپان توپ شده خودرا بسردار عبدالرحمن خان رسانیدند وآنان بتوپ رسیده دوتن توپچی را که درزیر توپ در آمده بودند یکرا کشته ویکرا مجروح نموده هردوتوپرا متصرف شدند وبکش کردن آنها پرداختند ودرنخال عبدالرحیم خان وجنرال نصیر خان کههمراهان ایشان ازراهامداد رسیده وازسرعت راه پیمودن بسی تشنه شده بودند سردار عبدالرحمن خان همه را ازراویها که باخود داشتند اس آشامیدن آب کرده پس ازسیراب کشتن دوفوج پیادهرا ازافواج ماتحت عبدالرحیم خان بایکتن کرنیل ودوفوج پیاده دیکر ازغیره افواج ازراه خفا جانب سواران خصم که بکش کردن هردوتوپ مشغول بودند کاشت چنانچه نزدیك آنان شده دفعهٔ ایشانرا هدف کلولهٔ توپ وتفنك ساختند وبسه فیر ششصدتن آدم وهزار راس اسپ دراطراف توپ بخاك هلاك انداختند ومابقی توپهارا کهمتصرف شده بودند فرو کذاشته راه فرار جانب قلات برداشتند وسردار عبدالرحمن خان باسپاه خویش راه تعاقب پیش کرفته تافراز کوه طبق سر وقلعهٔ خالا ایلغار کرد وبرزیر پشتها صفها آراسته سواد لشکر وتوپخانهاش را بسپاه امیر شیرعلیخان که دراندرون وبیرون قلعهٔ قلات جایداشتند نشان داده ایشان نیزازخوف اینکه برقلعه وسنکر یورش خواهد برد بسنکرها پس ازرسیدن شکست یافته کان استوارایستادندوسردارعبدالرحمن خان بادوازده فوج پیاده ودوهزار سوار نظام وهزار سوار کشاده ازمردم درانی ناوقت تاریکی شب همچنان صفوف آراسته بایستاد بعد جانب لشکر کاهش مراجعت کرده سوار رادوحصه نموده بساقه بداشت وامر کرد که حصهٔ ایستاده حصهٔ دیکر بقدر هزار کام راه پیموده باز ایستد تاحصهٔ اولین راه برکرفته هزار کام پیشتر رفته بدینمنوال رهسپار باشند و افواج پیاده را باتوپخانه پیش رو راه رفتن فرمود ودرهنکام سحروارد معسکرشد وچون از کثرت باران همهٔ احمال

والبتهٔ ایشان ترکشته بود دوروز مکث کرده بعد ره نورد دیار قندهار گردید وامیر شیرعلیخان نیز ازقلات روی مراجعت بسوی قندهار نهاده جانبین کاهی چهارهزار وکاهی ششهزارکام ازهم دور پهلوبپهلو راه پیموده یکدیگررا گزند نمیرسانیدند تا که روز پنجم هرکدام بمقامی فرودشده سپاه امیرشیرعلیخان نشانهای تمام رسیدن اردورا نصب نموده سردار عبدالرحمن خان بنه وآغروقرا فرودشدن نگذاشته امرراه پیمودن کرد واندکی ازلشکرش را درمحل ابراز بداشت وباقی تمامت سپاه را عقب خیال وتلال حکم کمین گزیدن کرد وعبدالرحیم خانرا باسه فوج پیادهٔ نظام وده یرق خاصه دار درمقابل اردوی امیرشیرعلیخان مخفی بداشت ودروقت ظهر این روزها آنکه امیرشیرعلیخان ارادهٔ جنك نداشت از تجتر سردار عبدالرحمن خان وسپاهش دلتنك شده آهنك محاربه کرد وهمهٔ لشکرش را امربورش نمود که باجمی اندك ازسپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراسته ایستاده بودند درآو یزند چنانچه بمجرد حمله کردن آتش حرب شعله ورگشته آلات ضرب بکار افتاد ودرعین گیرودار سپاهیکه ازسردار عبدالرحمن خان کمین گزیده بودند بامراو پرخواسته بمحاربه گرائیدند وازطرف راست عبد الرحیم خان وجنرال نصیر خان که درپشت پشتها پنهان بود بتاختند واز مشاهدهٔ اینحالت سپاه امیرشیر علیخان خودرا گرفتارچهارموجهٔ بحرهلاکت دیده پشت بحرب داده روبهزیمت نهادند وبا امیرشیر علیخان ازراه فرار داخل قندهار شدند وهمهٔ احمال واثقال اردو باخیام وسی وپنج ضرب توپ همه بدست سردار عبدالرحمن خان ولشکرش افتاد واین فتح درروز نهم ماه رمضان سال ۱۲۸۳ هزار ودویست وهشتاد وسه هجری نصیب وی گشت واز حربگاه مظفراً رو بلشکرگاه که سه فرسنك مسافت داشت نهاد وپس ازنصف شب بمعسکرخویش رسیده امیرشیرعلیخان درقندهار نیزاقامت نتوانسته در هرات نزد سردار محمد یعقوب خان پسرش رفت وسردار محمد اعظم خان با سردار عبد الرحمن خان بیائی داخل قندهارشده بارسفربکشودند وزمستانرا درانجا رحل اقامت انداخته بسربردند ودربهار سردار محمداعظم خان خواست که سردار عبدالرحمن خان رابحکومت قندهار گذاشته خود بکابل مراجعت کند امااو سرباززده نپذیرفت

ذکر شورش سردار فیض محمد خان

(ذکر شورش سردار فیض محمد خان)

(بن امیر کبیر خلد مسیر)

ومقارن اینحال سردار فیض محمد خان را هوای قتال درسر افتاده ازبلخ بعزم رزم سردار محمد سرور خان لشکر جانب مدر کشید وامیرمحمد افضل خان آگاه گشته سردار عبدالرحمن خانرا برای دفع اوطلب کابل فرمود واوهنوز ازقندهار رهسپارنشده بود که سردار محمدسرور خان ازمدر بمدافعهٔ سردار فیض محمدخان برخواسته درموضع پاجگاه تلاقی جانبین رخ داده جنك سخت درپیوست وسردار محمدسرورخان مغلوب گشته بامعدودی ازراه فرار داخل کابل شدوسردار فیض محمدخان فتحیاب گردیده تمامت سرداران محمدزائی وافسران نظام وخوانین ملکی را که باسردار محمدسرورخان بودندبالشکر وتوپخانه وقورخانهٔ اومتصرف شده منصورا جانب بلخ مراجعت کردوازانجاروی تسخیر جانب قطغن وبدخشان نهاده اند وولایت را ازدست میرجهاندارشاه وسلطان مراد کشیده درهرجا حاکمی از طرف خود گماشته لوای معاودت جانب بلخ افراشت وپس ازبازگشتن او میرجهاندارشاه بواسطه که خواهرش را بحبالهٔ نکاح سردار محمداعظم خان درآورده بود ازراه سوات فرارکرده وارد کابل شد وازانسوی چون فرمان امیرمحمدافضل خان بسردار عبدالرحمن خان رسید باآنکه بدرد کرده گرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل نهاد ودومنزل یکی اسب رانده روزهفتم واردقراباغ شده روزهشتم درغزنین برتو وصول افکنند ودرانجا فرمان دیگر ازپدر ولاکهرش شرف وصول بخشید که سردار فیض محمد خان جانب بلخ مراجعت کرده است بثانی جاده بپای کابل شود تاستوهیده وخسته نگردد واوآسوده خاطرشده پنجروزدرغزنین توقف کرده اززحمت ره نوردی بیاسائید وپس ازان وارد کابل گشته اعیان واشراف شهر واطراف باتمامت سپاه نظام درمیدان کنار ده مزنك پذیره اش کرده بعد شرف دست بوس حاصل کرد

وقائع سنه ۱۲۸٤ هجری

﴿ وقائع سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری ﴾

درین سال امیر شیر علیخان که ازضرب دست سردار عبدالرحمن خان جنانچه ازپیش رقم کلک شکست یافته واردهرات شده درانجا اوازهٔ فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علیخان ازهرات نزداوفرستاد که اگردرخاطر آن برادر چیزی نرسد واورا یارومدد کارش پندارد هرآینه راه بلخ برگرفته وارد آنولاخواهم شد واومشمو ئه معروض داشت

بیا که گوشهٔ چشم من آشیانهٔ تست کرم نما وفرود آ که خانه خانه توست

— وامیر شیر علیخان پس از وصول این نامه باسردار فتح محمد خان وسردار محمدابراهیم خان وسردار یحیی خان وسردار سکندر خان وچهار هزار سوار کشادهٔ هراتی ازراه میمنه وارد بلخ شد وسردار فیض محمد خان مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره ولوازم مهمانی بتقدیم رسانیده بیست لک روپیه از طلاو نقرهٔ مسکوك پیش کشید واو ازتمام آن مبلغ تنکهٔ را برداشته همه را پس بدوعطا کرده فرمود که امروز هرچه خودم داشته باشم صرف راه تنك ونام کنم تاینکه ازشما گرفته اند وخته تمام خلاصه پس ازرفع خستگی راه بتهیه آلات حرب وفراهم نمودن سپاه پرداخته سامان تسخیر کابل ساز کردن نمود وامیر محمدافضل خان ازورودداو بترکستان وعزمش برتسخیر کابل آگاه گشته سردار محمدیوسف خان را بادوفوج پیادهٔ نظام وچهارده ضرب توپ وچهار صد سوار نظام وپنجصد پیاده خاصه دار وپنجصد سوار گشاده از کابل بعزم السداد راه جانب چار یکار کسیل فرمود که نزدسردار محمداسحق خان حاکم آنجا اقامه گزیده بااو درحفاظت راه ترکستان مواظب باشند که اگر امیرشیرعلی خان وسردارفیض محمدخان ازان راه روی بسوی کابل آرند بدافعه برخواسته نگذارند که پایش کنارند تاسپاه دیگر از کابل رسیده دمار ازروزگار ایشان برآرند وپس ازرفتن او درچاریکار مرض وبا درکابل حادث شده مردم سکنهٔ شهر واطراف رادل ازجای ببرد وازسموم مرض مذکورامیرمحمد افضل خان نیزجرعه نوش بادهٔ اجل گشته بهبستر ناتوانی افتاد ودرچنین حالت خبر حرکت امیرشیر علیخان وسردار فیض محمد خان ازترکستان بجانب کابل گوش خراشش شده سردار عبدالرحمن خان درقندهار مکتوب فرستاده سردار محمد اعظم خان را از حال پدر خویش و احوال رهسپر شدن امیرشیر علیخان آگهی داد که بسرعت وشتاب وارد کابل شده بمحافظت شهر واطراف مواظبت نماید تااو رایت مدافعهٔ امیرشیر علیخان برافراخته جانب ترکستان راه برگیرد واو درآمدنش اهمال نمود زیرا که سردار محمد سرور خان پسر خودرا ازکابل درقندهار طلبیده وبجای خویش درآنجا گذاشته بعد عازم کابل شده ورودش بطول انجامید وسردار عبدالرحمن خان نیزازسبب گرفتاری درنچار داری پدرنیکو سیرش که بربستر بیماری افتاده بود فرصت حرکت نیافت مگوجاسوس تعین فرمود که لشکر مخالف را مراقب (۱) بوده ازهن راه که وارد شود اورا آگاه نماید تاراه مدافعه برگیرد خلاصه سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده فوج پیاده که در تحت لوای سردار محمد یوسف خان وازتوکران جان فشان سابقهٔ امیر شیرعلیخان بودند باهم مشورت کرده قرار دادند که درشب آتش بقور خانه زده همه را بسوزند وسردار محمد یوسف خان آگاه گشته محافظین قور خانه را تغیر داده دیگر محافظ گاشت ومقارن اینحال سپاه امیر شیرعلی خان درتخشیر راه نزدیك کرده سردار محمدیوسف خان آگاه شده عرض پردازپایه سریر سلطنت گشت وهم بطبق عرض اوجاسوس سردار عبدالرحمن خان خبرآورد ودرینحال مردم کوهستان که ابواب مکاتیب را بامیرشیر علیخان گشوده هرکدام نامهٔ متضمن برخدمت گذاری واخلاص شماری ارسال داشته وخودرا فرمان پذیراو بحساب آوردند —

(۱) مراقب نگهبان

﴿ ذکر مأمور شدن سردار عبدالرحمن خان ﴾

ذکر محاربه تخشیرو کشته شدن سردار فیض محمدخان

(بمدافعهٔ امیرشیر علیخان و کشته گشتن سردار فیض محمد خان)

وازین سوی امیرمحمد افضل خان باوجود علیل بودنش سردارعبدالرحمن خانرا باپنج فوج پیادهٔ نظام وتوپخانه ازراه کمك سردار محمد یوسف خان کسیل فرموده جنرال نصیر خان را باپنج فوج پیادهٔ نظام و توپخانهٔ دیگر

(۱) متتابعا بهم پیوستن

ازقفای اوامرفتن نمود ومردوتن متتابعاً (۱) اسپ رانده باردوی سردار محمد یوسف خان پیوستند ومقارن اینحال سردار محمد اعظم خان نیز ازقندهار راه برگرفته وارد غزنین شد وناملوم شدن احوال فتح و شکست یکی ازجانبین درآنجا درنك کرد وچون سردارعبدالرحمن خان درقلعهٔ اللهداد وکل‌بهار نجشیر خیمه زدازانسوی امیر شیر علیخان در موضع بازارك نجشیر فروکش نموده سردار فیض محمد خان برفراز کوهیکه مشرف برقلعهٔ اللهداد است برشده قلل (۲) جبل را بمردان کار استحکام داد وروز دیگر سردار عبدالرحمن خان آهنك جنك کرده سردار محمد یوسف خان را با یکفوج پیاده وهفت یرق خاصه دار ونجیمد سوار و دوضرب توپ بدرهٔ بقدم کاشت ودوفوج پیادهٔ دیگر باشش ضرب توپ بسالاری جنرال محمد زمانخان امرکرد کهازکنار دریاودامنهٔ کوهیکه سردار فیض محمد خان برفراز آن جای گزیده بود رهنورد شده در عقب آن جای گیرد وخودش باجنرال نصیر خان وبقیهٔ سپاه راه مقابل برداشت وچون جنرال محمد زمانخان بآن سوی کوه رسیده هنوزوارد موضع مقصود نگشته بود که بچشم سردار فیض محمد خان افتاده هدف گلولهٔ توپش ساخت وآلات جنك ازدوسو بکارشده آواز توپ وتفنك بالا گشت وسردار محمد یوسف خان ازدرهٔ بقدم بکشاد دادن توپ پرداخت وجنرال محمد زمانخان باهردو فوج پیاده وتوپ که همراه داشت راه فراز کوه برداشت وچند جارا که دردست دسته های سپاه سردار فیض محمد خان بودند متصرف شده سردار فیض محمد خان ازاقامت کاهش روی بسوی اوکرده خواست که مواضع مستحده را بازپس متصرف شود وسپاه را ترغیب حرب کند که ناگهان گلولهٔ توپی برزمین خورده وبرجسته بشکم او رسیده هلاکش کرد وسپاه سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالرحمن خان ازکشته کشتن او آگاه گردیده ازجهار جانب حمله نموده همهٔ همراهانش را که سه هزارتن بودند دست گیرگردند واسلحه وتوپخانه اش را تمام بگرفتند ونعش اورا برداشته بلشکر گاه خویش مراجعت نمودند و جنازهٔ اورا درمحل نهاده بکابل نزد مادرش فرستادند و جسدش را در مزار سید مهدی کابل دفن کردند واین بیت ازلوح مزارش که مادهٔ تاریخ قتل اوست مرقوم شد --

یك گولهٔ توپ آتش فشان شد تن‌رك نسرین او ار غوانی
بعین جوانی جوشد کشته ناگه بتاریخ گفتم دریغ جوانی
۱۲۸٤

وچون‌وی کشته گشته سردار عبدالرحمن خان‌فتحیاب شدامیر شیر علیخان از موضع بازارك نجشیر باسواران همراهی که همراه داشت ازراه فرار لوای ناکامی جانب بلخ وتخته‌پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان‌سردار محمد یوسف خان‌را بادو فوج پیاده نظام درانجا گذاشته بکابل مراجعت کرد وسردار محمد اعظم خان‌نیز که درغزنین توقف کرده بود وارد کابل شد وسه روز پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در سحر گاه شب جمعهٔ از ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸٤ هزارو دوصد وهشتاد وچهار هجری اعلیحضرت امیر محمد افضل خان‌را ایام عمر سپری شده پس از سلطنت یکسال وپنجماه وچند روز بعمر پنجاه وچهار سالگی پدر ودجهان کرد

(ذکر تجهیز ودفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

ذکر دفن امیر محمد افضل‌خان وجلوس امیر محمد اعظم خان

(مرحوم وجلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

ودر روز جمعه جسد اورا غسل داده بکفن در پیچیده در باغ قلعهٔ هوشمند خانش دفن کردند وپس از چیدن بساط سوگواری در روز جمعهٔ دیگر اعیان واشراف شهر واطراف را بامر سردارعبدالرحمن خان‌دعوت بیعت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند بعد خود سردار عبدالرحمن‌خان شمشیر وعصای پدرش را نزد عم مکرمش نهاده از تمامت بزرگان بیعت امارت اورا گرفته بر تخت سلطنتش جلوس داد وخطبهٔ زر منبر وسکهٔ زر بنام او خوانده رایج گردانیدواو پس از ادای مراسم‌جلوس همهٔ بزرگان رابعطای خلعت ومنصب نواخته برتبول وتنخواه هرکدام بیفزود وسردارمحمد اسمعیل‌خان‌بن سردارمحمدامین‌خانرا بحکومت هزاره حات مأمورفرموده دوفوج پیاده ونجمید سوارنظام بااوهمراه‌نمود وسهراب خان‌را باچهارصد سوارنظام وچهارضرب توپ قاطری‌مأموراقامهٔ باجگاه کرد کهاگر امیرشیر علیخان عازم کابل شود بمدافعه‌کرابد

(۲) قلل سرهای کوه

(ذکر تفویض نمودن امیر شیر علیخان)

(مملکت ترکستان را بمیران سابقه آنجا)

ذکر تفویض نمودن امیر شیرعلی خان ترکستان را بمیران سابقهٔ آنجا

چون مکنت امیر شیر علیخان در محاربات عدیدهٔ که مذکور گشت بتاراج رفته از حشمت واقتدار باز مانده تهی‌دست شدتدبیری برای حصول وجه‌نقد اندیشیده میران سابقهٔ بلخ‌وسرپل و آنچه‌وشبرغان واندخود وتاشقرغانرا که ازدست سردار عبدالرحمن خان در وقت اقامه‌اش بترکستان از راه عدم اطاعت فرار کولاب وبخارا وغیره ولایات خارجه شده بودند پیش‌خوانده پشت اینانرا بانگشت تدبیربخارید وهمهٔ ولایاترا باانواعیکه در بلدان آنجا بود بایشان سپرده از مردم سکنهٔ هرشهر واطرافش بواسطهٔ میرسابقه اش مبلغ گزافی باسم بهای مملکت وانواب بگرفت وسه‌ماه درتحصیل وجه بسربرد و درخلال امر مذکور بزرگان بارچون سرفرازخان غلجائی وصاحبزاده غلام جان اندرابی وملك شیرکل خان غلجائی ونواب‌خان استرغچی وصوفی خان بابائی ومحمدا کبرخان ترەخیل ومیر اکبر خان کوهستانی ومیرزا عبد الخالق خان کشمیری که در پیرامون پایهٔ سریر سلطنت قیام داشتند بوسایل ووسایط حیله هاانگیخته روی دل امیر محمد اعظم خانرا ازسردار عبدالرحمن خان بکر دانیدند واورا از وی بیم وخوف نشان داده ترغیب کردند که بترکستانش فرستند وبعوض او پسران خویش را بنظم ونسق امور سپاه ورعیت گاشته خاطر آسوده دارد واین امر را بنابر اغراض نفسانی خودها بروی کار آوردند که دراقامه داشتن سردار عبدالرحمن خان بکابل چون زیرك وبزور عقل آراسته بود بخیف ومیل نمودن مال ومنال دولت وآزا رواذیت رعیت کامر وا نتوانند شد وامیر معظم الیه را گفته گفته چنان ازوی آشفته خاطر ساختند که روزی بعزم سلام عم گرامش حاضر شده خواست که دراندرون بارگاه شود دربان بفرمودهٔ خود امیرمحمداعظم خان که اورا گفته‌بود هرزمان‌که سردارعبدالرحمن‌خان‌حاضر آید ازشرفیاب شدن حضورش بازدارد مانع‌ازدخول گشته گفت امیر بخوابست رفتن بنزدش ناصواب پس سردار عبدالرحمن خان برای معلوم کردن صدق وکذب گفته حاجب تانصف روز بدرب بارگاه مترصد بنشست تا که خواسالار طعام حاضر آورده داخل بارگاه‌گرد وقبل ازطعام نیز خدمه را در آمد شد دیده یقین برکذب حاجب حاصل کرد وچون طعام را دراندرون بردند اذن دخول برای او نیز صادر گشت ودر آمده همهٔ خوانین مذکوره را بامثلث حیارخان دم رد (۱) وغلام جان حاضر محفل دیده نشد درگوشهٔ نشسته طعام نخورد تادیگران باامیر طعام خورده بساط خوردنی چیده شد ایشان بمکالمهٔ سر پنهانی پرداخته سردار عبدالرحمن خان کره برچین ازمجلس بیرون شد وپس از سه روز امیر محمد اعظم خانش طلب حضور کرده تکلیف رفتن ترکستان نمود واوعرض والتماس کرد که سردار عبدالله خان پسر اورا باجترال نصیر خان وعبدالرحیم خان وافواجیکه خانه دار ترکستانند وبیست وچهار ضرب توپ‌کیل آنجافرمایند تاخودش برای تمشیت امور بحضور باشد وامیرمحمداعظم‌خان ازین عرض وخواهش اورضا نبودنش را برفتن ترکستان فهمیده بتدبیر در احسان پرویش کشود که برفتن ترکستانش راضی سازد چنانچه هردفعه که امر رفتن آن مملکت میکرد واو اهمال می‌نمود یك‌لك ودولك روپیه عطامیفرمود تا که برفتن ترکستان راضیش ساخت وعیال ومنسوبان خودرا درکابل گذاشته عازم آنولاشد .

(۱) دم‌ردداشته لشداز کتاب پندنامهٔ دنیا ودین نقل شده

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب ترکستان

ذکر توجه سردار عبد الرحمن خان جانب ترکستان

(وفرارکردن امیرشیرعلیخان)

چون سردار عبدالرحمن خان باسپاه شایان از کابل روی بسوی ترکستان نهاد امیر شیرعلیخان ازتوجه اوآگاه گشته وجه نقدیرا که ازبهای مملکت ترکستان وانواب آنجا فراهم کرده بود باعیال واطفال سردار فیض‌محمد خان ازتخته‌پل باخود برداشته ازراه میمنه جانب هرات گریخت وسردار عبدالرحمن خان ازکثرت برف وشدت سرما بصعوبت وزحمت بسیار وارد منزل باجگاه شده قریب سه‌صدتن ازاردویش را دست وپا ازسرما بیکار گشت وهمدرین اوقات سردار محمدیوسف خان بفرمان طلب ازنجشیر بکابل مراجعت کرد ودرمنزل باجگاه سردار محمد

اسمعیل خان از بامیان بیذیره آمده باسهراب خان که در آنجا بود شرف ملاقات حاصل کرد واو هر دو تن را تکلیف همراهی کرد که باتفاق ایشان مردم اوزبکیهٔ بلخ را که پس ازفرار کردن امیر شیر علیخان اقامهٔ مقیم آنجارا خرید که خویش پنداشته اذیت وآزاری دادند سرزنش باید نمود بعدایشان بقرارگاه خود آیند چنانچه هردو تن را باسواره وپیاده که باخود داشتند همراه برداشت ومقارن ایحال منشوری ازامیر محمد اعظم خان بسهراب خان رسید که اگر بتواند برخصت والا ازنزد سردار عبدالرحمن خان بقرار خودرا کنار کرده رهسپار کابل شود واوازنزدوی فرار کرده بکابل آمد وپس ازوی عریضهٔ ازحاکم هزارهٔ بهسود که یکی از نوکران سردار عبدالرحمن خان بود بوی رسید که اورا باسم حساب دادن درکابل خواسته دیگررا بعوض اومأمور حکومت آنجا نموده اند واو ارقام فرمود که نیکو کرده اند بعداز فیصلهٔ حساب خویش راه ترکستان پیش گیرد وبجواب را فرستاده واردآی بیك شد ودرانجا میرسلطان مراد ازقطغن بشرف رکاب بوس رسیده هزار سراسب وچهار صد نفر اشتربادیگر اشیاء برسم تحفه پیش کشیده مورد نوازش گشت وازانجا راه برگرفته واردتاشقرغان شدوچون میرانیکه وجه داده ترکستان واتواب سلطنتی رامتصرف شده دست تعدی برمردم افغان گشوده قلعه ممالك را استحکام داده خودشان درآنجه وشیرغان وسرپل واندخود ومیمنه جهت تهیهٔ اسباب کارزارفته بودند سردار عبدالرحمن خان واردمزار گردیده ازانجادرتخته پل برتوزول افگنده رحل اقامت کشود ومقارن ایحال افسران سپاه سردار محمد اسمعیل خان بعزعرض سردارعبدالرحمن خان رسانیدند که وی خیال فتنه دردل وهوای مفسده درسردارد میخواهیم که ازورو برنافته درمحت رایت عالی طریق خدمت سپاریم واوازخود جواب نفرموده چون امیر محمد اعظم خان ایشانرادرزیرلوای سردار محمد اسمعیل خان جای داده بود عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شده آگهی داد واوتوقیع منیع صادر فرمود که ظهاب نورچشمی سردار محمد اسمعیل خان هرچه سفته اند بهتان ودروغست واوحکم عمش را بافسرانیکه عرض کرده بودند نشان داده ایشانرا سا کت ساخت وسردار محمد اسمعیل خان بنور چشمی زبانزد روز کار شد

ذکر فتح قلعهٔ ممالك

(ذکر فتح کردن سردار عبدالرحمن خان قلعهٔ ممالك را)

پس ازان سردار عبدالرحمن خان از تختهپل حرکت کرده راه تسخیر ممالك برگرفته وارد آنجاشد ونخست کس فرستاده قلعه گیان را دعوت اطاعت کرد وایشان سرباز زده دوباره قرآن روانه کرده پس قرآن نیز ندانسته از جهالت وضلالت نگذشتند بعدسردار والا تبار مواضع توپ نهادنرا معین فرموده روزدیگر دیوار حصار را هدف کلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وبچهار ساعت دروازهٔ قلعه را بادوبرج هردوطرف آن از ضرب کلولهٔ توپ پست نموده قرب بشکاف جوال برکاه درخندق انداخته راه یورش آماده ساخت ولشکررا امر یورش کرده قلعه گیان بارهای نی را آتش زده برسر یورشیان همی انداختند وایشان از آتش باك نکرده داخل قلعه شدند ودست بقتل عام دراز کرده تا که فتح میسر گردید هفتصد تن ازدلیران سپاه مقتول ومجروح شده هزار تن ازقلعهٔ گیان عرضهٔ تیغ هلاك ودمار گشت وازجمله یکتن درچاهی پناه گزیده زنده دست گیرشد واز شرارت میران فتنه جوی مفسده خوی داستانی نزد سردار عبدالرحمن خان بیای برد که ازورود لشکر بادشاهی میران حال خودرا درتباهی دیده دست از آزار افاغنه باز کشیده ازراه یم وهراس بابازده هزار سوار وپیاده درین قلعه آمده دوهزارو خصدتن را باستحکام قلعه گذاشته خودباقیه سواران جانب میمنه واندخود وسرپل وآنچه وشیرغان راه برداشتند که تهیهٔ کارنموده اسباب کارزار آماده کنند وهنوز توفیق رفیق ایشان نگشته بود که ایخانهٔ رغ نموده قراخان بن ایشان صدور که سالار قلعه گیان بود بااین جمع راه آخرت پیمود وسردار عبدالرحمن خان مکتوبی بدست اوداده نزدمیرانش فرستاد که راه غوایت فروهشته طریق اطاعت اختیار نمایند والا گرفتار خسارت واد بارشده سودی وبهبودی نمی بینند وآن مرد مکتوب را رسانیده قصهٔ ازشجاعت دلیران افاغنه تیزبیای برده میرانرا دلازجای بکند وسردار والاتبار محافظ درقلعهٔ مفتوحهٔ ممالك کاشته باسپاه منصوررایت حرکت افراشته وارد آنجه شد ومردم آنجا بذیرهاش کرده مورد الطاف بیکرانه گردیده عذرشرارت واغوای شانرا خودسردار عبدالرحمن خان حواله بخطای امیرشیرعلیخان نموده فرمود که اگر اوممالك را بانواب دولتی بمیران نمیسپرد ووجه نمیگرفت ایشان هرگز سلسله

چنان شور وفغان نپیوندند وتمامت رعایا ازین تقریر دلپذیر او از تقصیر خویش آسوده خاطر شدند ومیان کم نظر به کردار خود هراسان بودند جانب میمنه طریق فرار پیمودند الامیر حکیم خان شبرغانی که رهنمونی بخت شریاب حضور سردار رفیع مقدار گردیده عفو شده بحکومت شبرغان سرافراز گشت ومیر محمد خان سرپل نیز تحفه وهدیه فرستاده چون خودش نیامد ارمغانش را پذیرفته احکام فرمود که سرپل را فرو گذاشته ازولایت بیرون شود وبحکم را مصحوب حاکم جدید روانه کرده امر نمود که اورا کشیده بکار حکومت پردازد وپس ازان از آنچه راه برگرفته درشبرغان شرف نزول افکند وازانجا یکی ازخدامش را بحکومت اندخود مأمور کرد

ذکر نامزد شدن دختر میرحکیم خان باسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر نامزد فرمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(دختر میر حکیم خانرا بخواهش پدرش)

وپس ازورود سردار عبدالرحمن خان درشبرغان میرحکیم خان بازای احسان او که عفو تقصیرش کرده حکومت آنجا را تفویض او فرمود نزد عبدالرحیم خان شده اظهار واستدعا کرد که دخترش را سردار عبدالرحمن خان بزنی قبول کرده منت برعهده اش گذارد و او بعرض رسانیده تحست پذیرفته نگشت وبعد از الحاح بنکاح دخترش سرافراز شده شرف صهریت سردار والا تباررا ازین فرخنده شادی ومبارک نامزدی وخجسته دامادی حاصل کرده بمراد خویش واصل گشت ومقارن اینحال یکوقال بازچندی ازرجال فوج مانحت سردار محمداسمعیل خان بعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی بدخواه ومحرك شور وغوغااست که آخرالامر مصدر کینه وعناد خواهد شد واو از اظهار ایشان بعریضهٔ بمهر خود ایشان گرفته وعریضهٔ ازجانب خود نیزنگاشته بپایهٔ سریر سلطنت ارسال داشت وامیر محمد اعظم خان عرایض ایشانرا حمل برغرض وبهتان کرده نگار فرمود که همهٔ این سخنان نسبت بنور چشمی سردار محمداسمعیل خان ازمزخرفات است وهم حکم دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که راه تسخیر جانب میمنه پر گیرد

وقایع سنه ۱۲۸۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد وهشتاد وپنج هجری ﴾

چون نامهٔ امیر محمد اعظم خان درباب لشکر کشیدن جانب میمنه بسردار عبدالرحمن خان رسید وی سربازده عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شد که لشکر هنوز اززحمت سفر وقتال بغاة این بوم وبرنیارا میده و امور مملکت چنانچه باید نظام نگرفته است چگونه جانب میمنه رهسپر شوم و کاری را انجام نکرده باهتمام امر دیگر پردازم وازپیشگاه حضور درجواب عرض او شرف صدور یافت که اگرباالشکر جانب میمنه رهسپر نشود هرآینه امیر شیرعلیخان ازطرف ترکستان مطمئن خاطر شده ازهرات قصد قندهار خواهد کرد وخلل بکار سردار محمد عزیزخان وسردار عبدالرسول خان وسردار محمد سرور خان حاکمان قراه وپشت رود وقندهار خواهدانداخت واین خلل ازمارفتن جانب میمنه ولیت ولعل شما خواهد بود واوهرچند عذر معقول آورده معروض داشت که دروقت عازم شدن امیرشیرعلیخان جانب قندهار چون تحفه پلی زدیکست زودتر بسروقت حاکمان مذکوره خواهم رسید واگر درمیمنه رفته گرفتار محاربه ومحاصره شوم امیر شیر علیخان از گرفتار شدن من درمیمنه زیاده تر آسوده خاطر گشته راه قندهار پیش خواهد گرفت وامیر محمد اعظم خان که طبیعتش بواسطهٔ اهل غرض از سردار عبدالرحمن خان منحرف گشته بود سخنان اورا نشنود وبیایی فرمان اصدار فرمود که بهر صورت که باشد راه میمنه پر گیرد

ذکر توجه سردار عبد الرحمن خان جانب میمنه

(ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه وحرکت سردار محمد یعقوب خان)

(جانب قندهار ودست گیرشدن سردار محمد عمرخان وسردار محمد عزیزخان)

خلاصه سردارعبدالرحمن خان ازکثرت فرمان فرستادن امیرمحمد اعظم خان ناچار راه تسخیر میمنه برگرفت ومقارن اینحال سردار محمد یعقوب خان بامرپدرش امیر شیرعلیخان بالشکر شایان ازهرات روبجانب قندهار نهاد وامیرمحمد اعظم خان آگاه گشته سردارمحمد عزیزخان را فرمان نزد که ازشهر میرمند بدیشتوی عبور کرده اقامه

گزیند زیرا که آب بسیار است گذشتن سردار محمد یعقوب خان ازنهر مذکور دشوار وناهنگامیکه آب کم شود لشکر ازکابل بمعاونت اوخواهد رسید وفرمان دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرموده ازحرکت سردار محمد یعقوب خانش آگهی داده امر کرد که نیم لشکررا نزد خود نگاهداشته نصف دیگررا باسردار محمداسمعیل خان وفوج خود اوروانه کابل نماید وازانسو سردار محمدعزیز خان عمل بحکم پدرش نکرده ازرودهیرمند عبورنکرد تا که سردار محمدیعقوب خان درسیده باهم در آویختند ودرعین کیرودار سردار محمد عمرخان وسردار محمدعزیزخان دست کبرسپاه سردار محمد یعقوب خان شده اوهردوتن رابریشت پیل برنشانیده نزدقبلهٔ اجدش درهرات فرستاد واو سردار محمدعزیزخان راعجبوس کرده سردار محمد عمرخان رااز راه برادری عفو کرده باسردار محمداسلم خان مقرر فرمود ودرخلال این احوال منشور مذکورامیر محمداعظم خان بیك منزلی میمنه نزدسردار عبدالرحمن خان رسیده وی درجواب معروض داشت که ازپیش بصدوراینواقعه آگاهی داده بودم حسن قبول نپذیرفت اکنون نمیتوانم که نصف لشکررا فرستاده بانصف دیگرقلعهٔ میمنه را محاصره نمایم وانجواب راارسال داشته بعدلشکرش را کوچداده بمقابل میمنه فرود آمد وجای سنگر افراشتن واقامه کزیدن را معین کرده در شب اطراف قلعه را گرفته بمحاصره انداخت وخیمهٔ خویش برتل عاشقان افراخته قلعه گیان را از تشدید محاصره بغایت مضطر ساخت ودرینوقت فرمان دیگر امیر محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان رسید که سردار محمد یعقوب خان سردار محمد عزیز خان رادستگیر کرده درهرات فرستاده است میباید که نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان بانصف لشکر روانه کابل شود واو در جواب عریضه فرستاد که کار ازین گذشته که محاصرهٔ میمنه را گذاشته لشکر بکابل کاشته آید زیراکه تمامت سپاه شب وروز مشغول محاصره اند بجز اینکه جانبین از حال یکدیگر آگاه بوده در مخاطره نباشیم دیگر امیررا اختیار نمیتوان کرد واینرا فرستاده زیاده تر بمحاصرهٔ میمنه مواظب گشت وسردار محمد یعقوبخان پس ازفرستادن هردو سردار در هرات سردار فتح محمد خان را از نهر هیرمند امر عبور وتسخیر قندهار کرده سردار محمد سرور خان حاکم قندهار از گرفتار شدن برادرش سردار محمد عزیز خان وتوجه سردار فتح محمد خان جانب قندهار آگاه شده از راه فرار رو بجانب کابل نهاده چون وارد غزنین شد ازبیم عتاب پدرش امیر محمد اعظم خان نزد سردار محمد حسن خان پن سردار خوشدل خان حاکم آنجا توقف کرد وسردار فتح محمد خان بیهانی داخل قندهار شده از قفای او سردار محمد یعقوب خان نیز بقندهار وارد گردیده مژدهٔ فتح قندهاررا خدمت والد ماجدش نگار داد واو شاد خاطر شده عزم سفر قندهار جزم کرد

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب قندهار

﴿ ذکر توجه امیر شیرعلیخان از هرات جانب قندهار ﴾

چون امیر شیر علیخان ازعرض سردار محمد یعقوبخان برفتح قندهار آگهی حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان فرزند ارجمند خویش را بحکومت هرات گاشته خود باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان وسردار محمد عمر خان وسردار شیر علیخان قندهاری وغیره ولشکر آراسته راه قندهار پیش گرفت ومقارن اتحال امیر محمد اعظم خان ازدست رفتن قندهار وفرار کردن سردار محمد سرور خان آگاه گردیده سردار محمد شریف خان برادر اعیانی امیر شیرعلیخانرا محبوس فرموده بعد از سه روز محبوساً روانهٔ ترکستانش نمود که سردار عبدالرحمن خان حفاظتش نماید ومقارن اتحال قاضی عبدالرحمن خان خالعلوم بعرض امیر محمد اعظم خان رسانیده از راه دولت خواهی اظهار کرد که میباید بنجاه تن مرد هوشمند از راه جاسوسی در قندهار رفته از خیال امیر شیرعلیخان عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شوند تابرطبق عزم وارادهٔ اوتهیهٔ کار شود ولشکریکه در کابل است جهت انسدادراه او ومدافعه اش باقامهٔ سرچشمهٔ مقر مامور گردد ونیز سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب جریده ازمیمنه راه کابل برگیرد که شکست امیر شیر علیخان برقبضهٔ تیغ اوبسته است واو جاسوس گماشتن رابکوش قبول نشنیده از فرستادن لشکر بسبب عدم تکمیل اسباب وآلات حرب عذر آورده فرمود که تاکی بشجاعت سردار عبدالرحمن خان امارت کنم اینرا گفته خواستن اورا نیزنپذیرفت و سردار محمد یوسف خانرا بادوفوج پیاده و پنجصد سوار مامور غزنین کرد وپس ازورود او درآنجا چون سردار شیر علیخان جاغوری بامردم

ایلجاری قوم خویش ازراه هوا خواهی امیرشیر علیخان وارد قراباغ شده سیف‌الله خان وجلندر خان بارکزائی عمر خان زائی را که از غزنین بادو یرق خاصه دار جهت قراولی درانجا رفته بقلعهٔ سفید خواجه حسین خان هزاره جای گزیده بودند محاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان وسردار محمد حسن خان حاکم غزنین آگاه گشته ایشان وسردار محمد سرور خان بادوفوج پیاده وچهار صد سوار نظامی و پنجصد سوار کشاده وهفت یرق خاصه دار و چهار ضرب توپ نصف شبی از غزنین براه واغذ روی بسوی قراباغ نهادند وایلغار نموده هنگام ظهرازجیل معروف بکیچهٔ غلامان که مشرف بنوده کلستان خان است بدشت قراباغ فرود شدند وازقلاع کلستان خان سوارهٔ نظام را امر تاختن کرده هرسه تن سردار باتوپها وفوج پیادهٔ نظام ودسته های خاصه دار ازقفای سوار بسرعت راه برگرفتند وتزدیك قلعهٔ سفید خواجه رسیده باهم در آویختند وبیك حمله مردم جاغوری را ازپیش برداشته دست بقتل ایشان کشودند وازجانب دیکر مردم ناصری کوچی که باتمام هزاره معاند وایشوقت قبائل شان در قراباغ بودند درقتل هزاره شریك لشکر بادشاهی شده بسیار تن از مردم قراباغ را نیز بامردم جاغوری بکشتند ودوصدتن ازکشتکانرا سربریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند وایمال تاکنون بسال سربریده نامزد وزبان زدانام است وپس از انجام کار هزاره علوفه وآزوقهٔ سیف الله خان و جلندر خان را آماده نموده درقلعهٔ مذکوره کذاشته خود شان ازراه موشکی بغزنین مراجعت کردند ودرخلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان که ازهرات روی بسوی قندهار نهاده و حکومت فراه را بسردار میرافضل خان داده وارد قندهار شده بود آهنك کابل کرد

ذکر توجه امیرشیرعلی خان ازقندهار جانب کابل

﴿ ذکر توجه امیرشیر علیخان ﴾

(ازقندهار جانب کابل)

چون امیر شیر علیخان وارد قندهار کردید مکنت واقتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هاشم خان را بحکومت قندهار کاشته خود باسپاه آراسته راه کابل برکرفت وامیر محمد اعظم خان ازتوجه اوآکاه کشته سردارشمس‌الدینخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم رابحکومت کابل مأمورفرموده منشوری بنام سردارمحمداسمعیل خان اصدار نمود که بمجرد طفرافرمان بنام‌شما اصدار یافته که ره‌نوردکابل شوید وتاکنون احوالیکی ظاهرنکشت حالا میباید که بلادرنك آهنك کابل نمائی وپس ازارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که ازسبب هوا خواه بودنش بامیر شیر علیخان محبوس کرده ونجاه هزار روپیه ازوجریمه کرفته بود بزندانش هلاك ساخته بعد باسپاهیکه درکابل بود بعزم دفع امیرشیرعلیخان راه غزنین برکرفت وفرمانی بنام سردارعبدالرحمن خان اصدار فرمود که کارمیمنه را فرو کذاشته بتعجیل هرچه تمامتر جانب غزنین رهسپر شود وسردار محمداسمعیل خان را ازخود بیشتر روانه دارد واحکام او درهنکا میکه میرمحمد حسین خان والی میمنه اطاعت کرده بود بسردار عبدالرحمن خان رسید ومیرمذکور که قرآن فرستاده طالب امان شده وچهل هزار مثقال طلای مسکوك برزمه کرفته بود که درهرسال مبلغ مزبوررا بکارکذاران بادشاهی برساند چنانچه یکساله را بادیکر تحف وهدایا رسانیده ویش کشیده بود که منشور مستور امیر محمد اعظم خان برتو وصول افکنده سردار عبدالرحمن خان بشفاعت والی میمنه ازتقصیرات میران ترکستان که درانجا پناه کزیده بودند درکذشته شش عراده اتواب والی میمنه رانیز برکرفت ومقارن ایحال منشور مذکور ازپایهٔ سریر سلطنت بسردار محمداسمعیل خان رسیده ازملاحظهٔ سردار عبدالرحمن خان کذارش داده چون فرامین سابقه‌راباو نشان نداده وامیرمحمد اعظم خان چنانچه کذشت مرقوم فرموده بود ازسردار عبدالرحمن خان کله کرده راه کابل برکرفت وازقفای او سردار عبدالرحمن خان نیز بامر امیرمحمد اعظم‌خان ازمیمنه دربلخ مراجعت کرد وسردارمحمد اسمعیل خان بارادهٔ اینکه دست بردی بمنال رعایای ترکستان نماید دومنزل یکی راه‌بریده خواست که خودرا ازسردارعبدالرحمن خان دور کند امااوبفراست عزم اورا دانسته ازدنبال اوعنان سرعت باز نکشید تا که هردوتن باهم وارد شبرغان شدند ودرانجا عریضهٔ اکرئیل سهراب خان وفرمانیکه امیرمحمد اعظم خان بسردارمحمد شریف خان که محبوس نموده بترکستان فرستاده بود ازتخته پل بسردار

عبدالرحمن خان رسید واوچون سردار محمد شریف خان را درانجا بحفاظت نگاهداشته فرمان وعریضهٔ خودرا فرستاده بوه درحال دوفوج پیاده وشش عراده توپ ازسپاهیکه همراه داشت پنهان ازسردار محمد اسمعیل خان جانب تخته پل کاشت که درشب راه نوردیده وارد تخته پل شوند تاسردار محمد اسمعیل خان دروقت ورودش بدانجا دار محمدشریف خان عمو یش را اززندان کشیده فتنهٔ تانکیزد بعد درشبرغان ازهم جدا کشته سردارمحمداسمعیل خان راه تخته پل برگرفت وسردارعبدالرحمن خان که ازفرستادن لشکردرتخته پل چنانچه انفاًمرقوم گشت مطمئن خاطر بود ازقضای اوپنانی رهسپرشد وسردارمحمداسمعیل خان بقرب تخته پل رسیده کس دراندرون شهرفرستاد که بخودمعلوم نماید که اگر فوج ثباشد سردار محمد شریف خانرا اززندان کشیده باخود درکابل ببرد وچون هردو فوج پیاده وتوپخانهٔ که سردار عبد الرحمن خان فرستاده وپیشتر رسیده درتخته پل جای گزیده بودند بر مقصدش کامیاب نگردیده داخل مزار شریف شد وسی هزار تنکه بستم ازحاکم آنجا گرفته روی بسوی تاشقرغان نهاد که درانجانیز همین معامله کند امامردم انجادرپویش بربسته بشهر راهش ندادند چنانچه ازانجا مایوسانه راه برگرفته رعایای عرض طریق را تاخته وتاراج کرده وارد بامیان گردید ودرانجا فرمان امیرمحمداعظم خان بوی رسید که همچنان ازبامیان رهسپار غزنین شود که موکب پادشاهی نیز بعزم مدافعهٔ امیر شیر علیخان که وارد قلات شده مرحله پیمای آنصوب است واوعذرخواسته پیام داد که افواج نظامی وسواران گشاده ازهمراهی من عنان باز کشیده خواهان یکساله تخواهند که بدون آن بامن ره نورد نشوند وامیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبد الرحمن خان را بذریعهٔ فرمان خبر داده مرقوم نمود که عرائض تما درباب حیله وری اواز در صدق بوده چنانچه تمرداش بروز کرد وچون ازبامیان وارد غوربند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل باجمعیت راس اسپ وغیره تحف وهدایا روانه پایه سریر سلطنت نموده واو درجنب اردوی سردار محمد اسمعیل خان فرودشده بود کرنیل سهراب خانرا دستگیر کرده اسپان وهدایا را که باو بودند متصرف شده اورا محبوس کرد و مقارن اینحال سردارذوالفقارخان وسردار صالح محمد خان برادران کوچك سردار محمداسمعیل خان که بحکومت جاریکار و کوهستان مأمور بودند روی ازدولت امیرمحمد اعظم خان برتافته ببرادرایشان پیوستند وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ فرمان مذکورامیرمحمد اعظم خان دوهزار سوار بسالاری غلام محمد خان ازراه امداد عش بابلغار فرستاده پیام داد که صداقت نور چشمی خوبتر ظاهر خواهد شد ومیباید که تا وصول من وارد غزنین نشوید وچون امیر شیرعلیخان نزدیك رسیده بود امیرمحمد اعظم خان قبل از رسیدن سوار وپیام سردار عبدالرحمن خان وارد غزنین گشت وازانجا درموضع چهل دختران وازانجا درمنزل اسپین ده فرودشد وامیرشیر علیخان ازمنزل موشکی راه منحرف ازسپاه وفرودگاه امیرمحمد اعظم خان اختیار کرده درکیجهٔ مرسل فروکش کرد وامیر محمد اعظم خان نیز باسپاه خویش وسواران ایلجاری طوائف اندری وهزاره و وردك وناچکیهٔ غزنین ازراه موضع ارزو ومنکر روبجانب کیجهٔ مرسل نهاده بمقابل اردوی امیرشیر علیخان فرودگاه قرارداد وبیست روزهرکدام بمقام خویش بسربرده یکی مزاحم دیگری نشد

ذکر تصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را

﴿ذکر تصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را﴾

وسردار محمداسمعیل خان در خلال احوال مذکوره از غوربند داخل کوهستان کابل شده مردم هنگامه جوی مفسده خوی آنجاازدواانجمن گشته بایشان واردکابل شد وسردار شمس الدینخان را که بااندك ازسپاه دربالاحصار بود بمحاصره انداخت وپس ازشش روز مردم سکنهٔ بالاحصار باب مسالمت بروی سردار محمد اسمعیل خان گشوده سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکرخان قرت که بامرامیر محمداعظم خان بحفاظت کابل قیام داشتند ازمدافعت سردارمحمداسمعیل خان وممانعت بزرکان بالاحصار عاجزشده دست وپای میزدند تاکشتی میر اعظم شاه خان کوهستانی بادیکر کوهستانیان برج عقابین معروف بیك لاغورا که حفاظتش برعهدهٔ محمدرحیم خان بابکرخیل بود یورش نموده اورا باخاصه دارالش قهر وغلبه ازبرج فرود آورده متصرف شد وازین امرسردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکر خان واله وحیران شده دست ازجنك کشیده تن بحبس دردادند چنانچه سردار

محمد اسمعیل خان باسپاهش داخل بالاحصار شده ایشان را بزندان فرستاد وعیال واطفال امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را بیرون کشیده سکه وخطبه را دوباره بنام اعلیحضرت امیر شیر علیخان رواج داد و بنظم ونسق امور رعیهٔ کابل پرداخت

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان نزد پسرش وشکست امیر محمد اعظم خان

ووالدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان حاجیش را که رقعهٔ بندگی بکردن داشت ازراه اطلاع دهی واخفا نزد پسرش فرستاد که اورا ازقصهٔ سردار محمد اسمعیل خان وازدست رفتن کابل آگاه کند ومقارن اینحال سپاه امیر محمد اعظم خان ازواقعهٔ کابل خبر یافته دسته دسته روی ازو برتافته راه شتافتن جانب امیر شیر علیخان برگرفته باردوی او همی پیوستند وامیر محمد اعظم خان مضطرب وهراسان گشته باسران سپاه وبرادران خویش کنکاش کرده صلاح کار جست وازعدم علوفه که زیاده برچهار روزه دربنه چیزی نداشت بصوابدید ایشان پنج فوج پیاده نظام را ازجملهٔ هشت فوج که همراه داشت ازلشکر گاه بعزم درآمدن بغزنین بیرون کشید که درانجا تاورود سردار عبدالرحمن خان خودداری کند وبقیهٔ سپاهش ازبیرون شدن افواج مذکوره اندیشه ناک گشته باهم گفتند که ازسبب رفتن بعضی سپاهیان نزد امیر شیر علیخان امیر صاحب مارا مخالف وازراه خدمتش منحرف پنداشته درینجا گذاشته راه هزیمت پیش خواهد گرفت پس درساعت هشت شب بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۵ هزار ودوصد وهشتاد وپنج هجری که یکسال وچندروز ازامارتش گذشته بود دفعهً ازتصویریکه کرده بودند توپ وتفنگ کشادادن آغاز کردند وتوای شور وغوغای مخالف سازنمودند وامیر محمد اعظم خان سراسیمه ازخیمه بیرون شده براسب فرارسوار گشت ودرچنین حالت سردار محمد یوسف خان که اسپش نرسیده بود خواهش اسب سواری کرده امیرش یکی از اسپان یدك خویش مرحمت فرموده باهم از اردو بیرون گردیده روبفرار نهادند و از تمامت سپاه قریب هزار سوار باایشان همراه شده وارد دشت تلخك زار گشتند واز انجا طریق مغالطه اختیار کرده دربید مشك وازانجا براه گردن مسجد داخل خوات وردك گردیدند واز قلاع کوده عبور کرده بعلاقهٔ هزاره بورجکی وجرغی ومرك درآمده ازانجا وارد ورث هزارهٔ دای زنکی شدند ومیرناصر بیك مقدم ایشانرا کرامی داشته چند راس اسپ برسم هدیه پیش کشیده رقم صداقت واخلاص حاصل کرد بعد ازانجا دراخضرات رفته وازکرمان وسرجنگل وقوم آبه وبلخاب عبور کرده درمزار شریف عنان باز کشیدند وتا که وارد آنجا شدند از همه همراهان ایشان سردار محمد یوسف خان وسردار محمد اسحق خان وجنرال صالح محمد خان وکرنیل محراب خان وایشیك آقاسی محمد اکبر خان وبرکت الله خان کیدان سوارهٔ نظام ومیرزا عبدالخالق خان مستوفی ومیرزا عبدالصمد خان وغیره سپاهیان نظام وخدمهٔ حضور که مجموع یکصد ومی تن سوار بودند همرکابی کرده دیگران همه از ملازمتش روی برتافته رفته بودند وپس ازفرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بنه وآغروق را تاراج کرده بسیار تن از دست هم دیگر کشته وزخمدار شدند وازجمله محمد افضل خان بن علی عسکر خان قرت دست گیر مردم قریهٔ رامك شده نزد امیر شیر علیخانش بردند واونخست امر بقتلش نموده ثانیاً بشفاعت سردار محمد علیخان بن سردار پیر محمد خان مرحوم ازقتل خلاصی یافته بیرق وتقاره وسوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت وسردار فتح محمد خان که راه تعاقب امیر محمد اعظم خان برگرفته بود بااو دوچار نشده غلام محمد خان را از همراهانش درعلاقهٔ سوختهٔ علاوالدینی هزاره دستگیر نموده بقتل رسانید دیگر برمرام فائز نگشته مراجعت کرده سردار احمد خان وسردار محمد زمانخان را که از همعنانی امیر محمد اعظم خان در قلعهٔ شاه علی گیربازمانده بودند باخود برداشته شرفیاب حضور امیر شیر علیخان کرد واوایشانرا عفو نموده دیگر چیزی نفرمود وپس از اطفای ثائرهٔ شور وغوغایهٔ سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق تسل داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش گرفت وازانجا روانه شده بامکنت وحشمت بادشاهی وارد کابل گردید

ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل و شکست امیر محمد اعظم خان

﴿ ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل ﴾

(و شکست امیر محمد اعظم خان)

چون سردار عبد الرحمن خان ناظر حیدر را در تخته پل و ناظر جهانداد را بمزار شریف و تاشقرغان مأمور فرموده ازقضای سردار محمد اسمعیل خان چنانچه ازپیش رقم کشت بفرمان امیر محمد اعظم خان راه غزنین بر گرفته ودر عرض راه بیمار شده ازحرکت بازمانده بود وپس ازبیست روز صحت یافته روانه مقصود شده در عرض راه آی بیك فتح کابل را ازقاصدیکه مادرش فرستاده بود شنیده در آی بیك از نامهٔ سردار محمد سرور خان که ازراه فرار وارد غوری گردیده نامه فرستاده بود بر شکست امیر محمد اعظم خان ومعلوم نبودن او که کدام جا رفته است آگاه گشته مهموم شد وبذریعهٔ نامهٔ ناظر حیدر خان حاکم تخته پل را اعلام فرمود که نفوس حال وتجسس احوال امیر هزیمت یافته را نموده باو اطلاع دهد واو ازورودش بمزار شریف خبرداده دوباره سردار والا تبار حاکم مزبور را فرمان کرد که یك تلك تنکه باو بدهد وهم هرچه از اسب واسلحه نقص داشته باشد آماده وتمام نماید وخود سردار نیکو اطوار از جانب کابل وغزنین صرف عنان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان بادامن صبوری بچید وجنرال نصیر خانرا که بادوهزار سوارهٔ نظام مقدمة الجیش قرارداده واینوقت درقره کتل رسیده بود نامه فرستاده از کاهی حال آگاهی داده امرفرمود که ازانجا که وارد گردیده است تاجکاه وزیر کتل دندان شکن همه را درزیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه کزیند ومقارن ایخال میرمحمود شاه که سردار فیض محمد خان مرحومش پس از گرفتن میرجهاندارشاه و آمدنش بکابل بحکومت بدخشان مأمور کرده بود تحف وهدایای شایان نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پذیرفته نگشت وبپاس خاطر میر جهاندار شاه که همراهش بود وهم دخترا ورا گرفته بود هدایای میرمحمود شاه را رد کرده فرمان فرستاد که حکومت بدخشانرا بمیر جهاندار شاه فرو گذاشته ازراه اطاعت حاضر درگاه شود والا هرطرف که خواهد برود وشهاب الدین خان بادوصد سوار همراه میرجهاندار شاه روانهٔ بدخشان فرموده بنظم ونسق محال قطغن پرداخت و نامهٔ بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را درغوری کرده مرقوم نمود که پس از ملاقات بتخته پل مراجعت فرماید واوعازم غوری نشده سردار عبد الرحمن خانرا طلب تخته پل فرمود اونیز ازسبب امیرشیرعلیخان که مبادا آهنك ترکستان کند ازرفتن تخته پل ابا کرد بعد امیرمحمد اعظم خان سردار محمد اسحق خانرا در تخته پل گذاشته خود بادیگر سرداران راه غوری بر گرفته باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان

﴿ ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان وتوجه ایشان جانب غزنین)

چون امیرمحمد اعظم خان وارد غوری شده استراحت حاصل کرد باسردار عبدالرحمن خان مشورت کرده صلاح کاردران دید که جانب کابل جیش درجنبش آورده باامیر شیرعلیخان در آویزند وسردار عبد الرحمن خان شدت رمای زمستانرا عذر نهاده رای عمش را پسندیده بهتری ایام بهاررا برای پیکار اظهار کرد واوالزامش بان نموده که هرگاه (۱) محاطات درحرکت شود هرآینه سرخویش گیرد وراه بخارا پیش وسردار عبدالرحمن خان ازین گفتهٔ او ناچار سفر زمستان اختیار نمود بجنرال نصیرخان که بادو هزار سوار بحفاظت قره کتل وباجگاه اقامت داشت برنکاشت که راهٔ کهمرد وسیقان برگیرد وخود باامیرمحمد اعظم خان ولشکریکه همراه داشت از غوری راه بامیان برداشت واز منازل شلوکتو وبادقاق عبور کرده در کهمرد وسیقان باجنرال نصیر خان و سوارانش یکجا شده همگنان وارد بامیان گردیدند وهفده روز در انجا درنك کرده بعد از انجا رهسپار گشته وارد کردن دیوار شدند و امیر شیر علیخان سه هزارسوار هراتی را مأمور باقامهٔ منزل مذکورفرموده بود که سد راه باشند اماایشان از نزدیك شدن سردار عبدالرحمن خان تاب اقامت وتوان مدافعت را درخود ندیده قبل از ورود سردار باقتدار راه فرار برگرفته بکتل اونی عنان باز کشیده اقامت گزیدند و مقارن ایخال امیر شیر علیخان مضطرب احوال گردیده

(۱) محاطات دفع الوقت و فرصت نمودن وپس افگندن کار

سردار محمد اسلم خانرا بالشکر شایان مأمور غوربند فرموده خود باسپاه آراسته ازکابل بیرون شده درقلعهٔ قاضی عسکرگاه ساخت وامیر محمد اعظم خان فرزندش سردار محمد سرور خان را ازکردن دیوار بادوصد سوار درتیزین نزد سرفرازخان غلجائی خلش فرستادکه باتفاق اومردم غلجائی نواحی کابل وجلال آباد را بمناد امیرشیر علیخان برانگیزد و خود باسردار عبدالرحمن خان محاربه را درکابل باامیر شیر علیخان بنیروی بازویش ندیده از راه سر تالاب وباد آسیاب وقرغه وارد ناهور شدند واز انجا براه آبدره وسوخته اسپ رانده دربید مشك غزنین فرود گشتند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین دروازهای شهررا ربسته بعزم قلعه داری استوارنشست وسردار عبدالرحمن خان باعمش از بید مشك کوجیده درروضهٔ سلطان محمود انارالله برهانه فروکش کردند وسردار محمد سرور خان که ازکردن دیوارره نورد تیزین شده بود ازطریق خفا وارد بیکتوت گشته ازانجاراه کتل خرس خانه حال موسوم بخیرخانه وارد دهسبز شده ازانجا درتیزین رفت وامیرشیر علیخان ازورود اودر آنجا آگاه گشته سردار محمد اسلم خانرا که مأمورغوربند کرده وابنوقت هنوز درکوهستان کابل بود فرمان کرد که باچهار فوج پیاده وسه فوج سوارهٔ نظام و توپخانه وسوارهٔ کشاده که همراه دارد راه تعاقب سردار محمد سرور خان بردارد تااگر بتواند اورا بدست آرد که فتنهٔ حادث نکند واو وارد تیزین شده سردار محمد سرور خانرا در قلعهٔ سرفراز خان محاصره نمود وسرفراز خان ازراه حیله طریق صلح برگرفته با سردار محمد اسلم خان قرار داد که سردار محمد سرور خانرا از قلعهٔ خویش بیرون کشد بشرط آنکه او بکمنزل پس کوچ دهد آنگاه اورا ازقلعه خارج نماید تاسالماً هرطرف که خواهد راه پیماید واواین قرار داد سر فراز خانرا بخواست آلوده بحیلت دانسته ظاهراً قبول کرده یکمنزل مراجعت نمود وباطناً ازین کوچیدنش سردار محمد سرور خان وسرفراز خانرا غافل ساخته درعقب هر سواری یکتن ازپیادهٔ نظام ردیف سوار نموده شباشب باچند ضرب توپ قاطری برقلاع تیزین تاخته بامدادان ازکرد راه در رسیدند ودست بقتل وتاراج گشوده سردار محمد سرور خان وسرفرازخان ازیم آنکه مبادا دستگیرشوند بکریختند وسردارمحمد اسلم خان مال ومنال مردم تیزینرا غارت کرده از راهیکه رفته بود بکوهستان مراجعت نمود وازانجا چون امیر محمد اعظم خان و سردارعبد الرحمن خان وارد غزنین شده بودند از جانب ترکستان آسوده خاطر گشته راه قلعهٔ قاضی برگرفته باردوی امیر شیر علیخان پیوسته معاضدش شد وابنوقت امیرشیر علیخان نائب محمد علم خان توکراورا باقلیلی ازسپاه وغیره خدام کار آگاه مأمور بامیان کرد که درآنجا رفته نوای شور وآوای مخالف ساز کرده درترکستان شورش اندازد تاامیرمحمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان را ازانصوب دل ازجای شده پای حیرت درگل شوندوازقتال وجدال بازمانند واو دربامیان رفته نخست مردم هزاره را مستمال ساخته بعد باتفاق میران هزاره درخلل انداختن کار ترکستان پرداخت

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب غزنین ومحاربهٔ منزل شش کاو

(ذکر توجه امیرشیر علیخان جانب غزنین)

(ومحاربه منزل شش کاو)

(۱) خفتان نوعی ازجامهٔ سپاهیان (۲) خیل سوران وگروه مردم وکله اسپان (۳) ترکستان قسمی ازلحاف که برسراسپ اندازند (٤) زمهریر سرمای سخت

وامیر شیر علیخان پس ازفرستادن نائب محمد علم خان دربامیان ازقلعهٔ قاضی باسپاه کینه خواه جاده پیمای غزنین شده چون رونق افزای منزل لوره کشت یکدرع برف درانوادی از آسمان ریخته کوه و دشت را خفتان (۱) مخدر پوشیده خیل (۲) صحرا را پرکستوان (۳) زمهریر (٤) پرسر انداخت که گویا ازدم سردی هوا زنده راجان ومرده را استخوان بیخ میشد ودر چنین حالت امیرشیرعلیخان قریب ده هزار سوار جهت تاراج نمودن مال وموانی اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان که بادوفوج پیاده وشش ضرب توپ قاطری درقلاع مردم وردك برای علوفه رفته وآذوقه بارکرده روی مراجعت بلشکرگاه نهاده بودند کاشت چنانچه بدیشان نزدیك شده درینوقت سردار عبد الرحمن خان بفراز کوهیکه جانب شمال شهر غزنین واقع ومشرف بروضه است نشسته آلسر زمین را دورین میدید که سواران امیرشیر علیخان راه نزدیك نمودندیس دوهزار سوار که نزدش حاضر بود ازطریق ایلغار بمعاونت حامایان علوفه کاشت چنانچه ایشان بسرعت وشتاب اسپ رانده درمقابل سواران امیرشیرعلیخان

رسیده استوار ایستادند وسوارهٔ امیرمذ کور باچهار ضرب توپ قاطری که همراه داشتند ایشانرا آماج کلوله توپ ساخته جانبین بکشاد دادن توپ پردا ختند وفوج پیاده ازپهلوی بار گیرهای خود فیر کرده جمیعت سواران امیر شیرعلیخانرا درحدود منزل شش‌کاو پراکنده ساختند ودرانثنای گیرودار وکشاد دادن تفنگها وانواب آتشبار دوهزار سواریکه سردار عبدالرحمن خان کمك فرستاده بود باشمشیر های آخته بتاختند وبسیار تن رابخاك هلاك انداخته بسیار سراسب بغنیمت کرفتند وبقیه السیف‌را مغلوب نموده بستن‌را دست گیر کرده مظفر ومنصور ازراه مراجعت‌داخل لشکرکاه‌خویش شدند وسردار عبدالرحمن خان اسیرانرا درسرائی بجوار روضهٔ سلطان محمود اطاب الله‌ثراه محبوس فرمود ودوروزپس‌ازواقعهٔ مذ کوره سردار فتح محمدخان ازحضور امیرشیر علیخان‌مأمور ترکتاز کشته بایازده هزار سوار ازمنزل شش کاو درشب راه برفته ازراه خفاازلشکر کاه امیر محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان کذشته در نواحی اسپین‌ده ونانی‌کین کزیدند. وسردارعبد الرحمن خان آکاه کشته چند تن‌را ازراه جاسوسی بفرستادوکین کاه‌ایشان‌را بخودمعلوم نموده دوهزار ازسوران نظام باشش‌عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری ودوفوج پیاده نظام وپنج یرق خاصه دار تعیین فرمود چنانچه بوقت سپیده صبح راه بکمین کاه نزدیك کرده بخیرحمله نمودند وسردار فتح محمدخان ازهیاهوی دلیران سراسیمه ازخواب غفلت بیدار شده خودرا دوچار تیغ آبدار وتوپ وتفنك آتشبار دیده باهمراهانش بعضی پیاده وبرخی سواره‌روبوادی فرار نهاد وچون قدری ازدم تیغ دورشد بادوصد سوار ازطریق ادهار وارد مقر کردیده مأمن کزید وسوا ران سردار عبدالرحمن خان مظفر ومنصور جانب عسکر کاه خویش باز کشته مورد تحسین وآفرین شدند

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای لشکریان امیر شیر علی خان

(ذکر نامه‌فرستادن سردار عبدالرحمن خان بلشکر امیرشیرعلیخان)

(وفتح نائب محمد علم خان ترکستان متعلقهٔ افغانستان را)

پس از کریختن سردار فتح محمد خان سردار عبدالرحمن خان تدبیری اندیشیده خواست که نفاق در میان لشکر امیر شیر علیخان اندازد پس نامهٔ نکار داده بلشکریان امیر شیر علیخان فرستاد که روی ازو بر تافته سوی اردوی اوشتابند تاهر کدام بقدر مقام خویش جائزه ورتبهٔ یابند وایشان مرقوماً پیام دادند که ماازامیرمحمداعظم خان ناخوشنودیم که راه خدمت باامیر شیر علیخان می‌پائیم اکراوباشیامی‌بود هرآینه رهسپار خدمت شمامیشدیم واونوشت: آنارا بامیر محمد اعظم خان نشان داده برسلو کش متنبه ساخت ویازده روز دیکر پس از امر مذ کور هریك‌ازجانبین درلشکرکاه خویش بسر برده مزاحم‌یکدیکر نشدند ودر خلال سوانح وحوادث‌مذ کوره نائب‌محمد علم خان که وارد بامیان‌شده چنانچه از پیش رقم کشت باختلال کارترکستان پرداخته بود بامردم ایلجاری‌ومیران هزاره از بامیان برخاسته واردغوری کشت ومردم آنجارا مطیع ومنقاد ساخته راه بلخ برکرفت وسردار محمد اسحق خان با ناظر حیدر خان ازتوجه او آکاه کشته لشکر بدفعش کماشت ودر حدود تاشقرغان باهم ملاقی شده جنك در پیوست ودر اثنای اشتعال نائرهٔ پیکار سپاه سردار محمد اسحق خان خودرا تسلیم نائب محمد علم خان نموده سربیرق فرود کرده بلشکر او ملحق شدند واز مشاهدهٔ انحالت سردار محمد اسحق خان ازراه هزیمت داخل تخته‌پل کردید وازانجا نیز تاب‌اقامت درخود ندیده‌در بخارا رفت‌وپسران خدای نظرخان‌وردك که ایشانرا سردار عبد الرحمن خان در زندان تخته‌پل انداخته مقید ساخته بود از کریختن سردار مذ کورفرصت یافته از زندان بیرون شتافتند وداخل خانهٔ ناظر حیدر کشته بقتلش رسانیدند وناظر جانداد خان ازین کار واقف شده وارد تخته‌پل کشت وپسران خدای نظر خان را بمکافات قتل ناظر حیدر خان بکشت وبعد ازآنکه نائب محمد علم خان شهر تخته پل‌را متصرف شد جانداد خان را بازنجیر روانه‌کابل نموده کارترکستان را یکسره ساخته بتثبیت امور مملکت پرداخت

ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان)

ومقارن مسخر نمودن نائب محمد علم خان ترکستان را امیر محمد اعظم خان که بالشکر درروضهٔ اعلیحضرت سلطان محمود نورالله مضجعه اقامت داشت باسردار عبدالرحمن خان سخن ازمحاربه درمیان آورده فرمود که میباید قلعهٔ زنه خانرا که خاصه داران امیر شیرعلیخان دران اقامه دارند غارت نمود تا خلل درکار امیر شیرعلیخان افتاده متزلزل شود وسردار عبد الرحمن خان ازسبب کثرت برف وشدت سرما وبعد مسافت وقرب اردوی امیر شیرعلیخان نخست رای عمش را نپسندیده بعدازاصرار وترغیب اوراه برگرفته هنگام عصر نزدیك قلعه رسیده خاصه دارانرا بمحاصره انداخت و همچند ازجهالت بسوی اطاعتشان هدایت کرد قلعه گیان نپذیرفته قلعه را هدف گلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وتا که شبشده جهان تاریك گشت کاری ازپیش نبرده شبرا همچنان درمیان برف بدون آتش بسر برده جنرال نصیر خانرا باپنج فوج پیاده وبیست وچهار ضرب توپ وبیست برق خاصه دار وچهار هزار سوارهٔ نظام بشعب (۱) جیل ومواضع مستعده بپاسداری گماشت وجاهای جنك فردا را بلوح خاطر نقش بسته کس درلشکر گاه فرستاده امیر محمد اعظم خانرا باهزار سوارهٔ نظام ونجصد سوار گشاده ازسواران قطغن گسالار ایشان میر سلطان مراد خان بود وسه فوج پیاده وهجده ضرب توپ جلوی ازلشکر گاه بمعاونت طلبیده بپاه داد که بتعجیل وشتاب خودرا تاطلوع آفتاب بزنه خان برساند واو ازشدت سرما درشب حرکت نکرده تصمیم عزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاودت برگیرد وجنرال نصیرخان نیز در تکاپوی حفاظت وپاسداری طریقهٔ نااستواری اختیار کرده مواضع نهادن اتواب را که سردار عبدالرحمن خان معین فرموده بود ترك کرده از کمالت حفاظت وهوشداری نمود جنانچه بامدادان که امیر شیرعلیخان بآهنك جنك ازمنزل شش گاو روی بسوی زنه خان نهاد هنوز جنرال نصیر خان ازخواب غفلت بیدار وازبادهٔ بیخبری هوشیار نشده بود که سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده آگاه گشت وسواری نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده آگاهش کرد واوباچهل سواریکه حاضر رکابش بود بسرعت راه فراز شدن برگرفته بکوه برشد واتواب وحیاغانه را بدون محافظ واسب وتوپچی بروی هم ریخته مشاهده کرده ازجنرال نصیرخان جویای حال شد وجواب شنید که آحاد وافراد پیادهٔ نظام وتوپچیانرا از شدت سرما رخصت لشکر گاه داده است وهمدو باهم سرگرم این گفتگو بودند وهنوز اتواپرا آماده نساخته ملازمان آنها تکاپوی مینمودند که بروی کار آرند که سپاه امیر شیرعلیخان دررسیده سرهای کوه را تمام فرا گرفته سه هزار سواران نظام را که دردامنهٔ کوه قیام داشتند هدف گلولهٔ توپ وتفنك ساخته تمام سپاه سردار عبدالرحمن خانرا درتزلزل واضطراب انداخت واز کثرت گلولهباری توپ وتفنك سواران مذکوره تاب درنك نیاورده راه هزیمت برگرفتند وازمشاهدهٔ احوال سوارانیکه حاضر رکاب سردار عبدالرحمن خان بودند نیز فرار اختیار کرده بجز دهسوار دیگران همه رفتند وسه صدسوار ازسپاه امیرشیرعلیخان راه تعاقب برگرفته بتاختن ازسردار عبدالرحمن خان درگذشته اونیز باایشان همعنان شد وایشان گمسرگرم تاخت وتازبودند امتیاز ان نکردند که سردار عبدالرحمن خان همعنان ایشانست یاسالار خود ایشان وسردار مذکور همچنان اسب میراند تا که ازسواران متعاقبین امیر شیرعلیخان جدا گشته بسوا ران هزیمت یافتهٔ خویش که یکجا شده درجستجوی اوبودند پیوست وپس از ملحق شدن او سواران شکست خورده اش ازهر گوشه وکنار فراهم گردیده جمعی زیاد شده سواران امیرشیرعلیخان ازجرأت وجسارت بازمانده مهاجمت کردند وسردار والاتبار پس ازباز گشتن سواران امیرشیرعلیخان باهمراهانش بتانی رهنورد گشته بامیرمحمد اعظم خان که ازینواقعه بیخبربود پیوسته آگاهش کرد وازسرگشتن اینخبر سوارانیکه درکاب امیرمحمد اعظم خان بودند فرار کرده ازتمامت سپاه سه صدسوار باایشان همراه مانده دیگران همه سرخویش وطریق هزیمت پیش گرفتند وسردار عبدالرحمن خان درچنین حالت از عمش ازجهل صندوق طلای مسکوك که دربنه داشت پرسیده جواب واقف نبودنش را ازو شنیده ساکت شد ومقارن اینحال سوار بسیاری نمودار گشت که ازعقب ایشان راه برگرفته بودند پس امیرمحمداعظم خان باسوارانیکه حاضر بودند طریق فرار اختیار

(۱) شعب بکسر شین را جیکه در کوه رفته

کرده سردار عبدالرحمن خان باچهارسوار ازشهرغ بسته گذشته بآرامی رهسپر گردید وسواران امیرشیرعلیخان ازعقب امیر محمداعظم خان وغیره هزیمتیان که چپ وراست راه فرار برگرفته بودند تاخته وبسیارتن رابخاك هلاك انداخته خودرا ازمال واسباب اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان تران بارساختند وبعضی ازهزیمتیان که ازدم تیغ جسته وازقتل رسته بود سردارعبدالرحمن خان رادیده ازهرکنار برکاب اوفراهم شده امیر محمداعظم خان نیزباو درپیوست وهردوتن باتجمد سوارنظام وسوارکشاده وغیره خدمه وعبدالرحیم خان رودربادیه کسانی نهاده ازراه زرمت واردسرروضه شدندومردم آنجا ایشانرا خصم خویش پنداشته ازراه مدافعه پیش آمدند وپس ازانکه ایشانرا شناختند عذرخواسته طعام وبکمدد آفتابه مسین وبکمدد جام را یکان بایشان داده یکمدد قلیان نیزبه بیع فروختند ونقدوجنسیکه ازایشان بازمانده درتصرف امیرشیرعلیخان در آمدهشتادهزارمثقال طلای سکه بخاراوبیست هزارطلای رائسکه وبیست هزارمثقال طلای بی سکه وبازده لك روپیهٔ کابلی وپنج لك روپیهٔ قندزی که معادل روپیه کله دار انگلیس است وده هزار دست خلعت ازاقسام اقمشهٔ نفیسه وهزار نفراشتر وخیام وغیره اسباب واسلحه وانواب وتفنك بسیار وچند هزار سراسپ وقاطر وقور خانه بحساب آمد وغیراز انکه تحویل دیوان سلطنت شد تاراج نیزرفته بحساب درنیامد وازاحاد وافراد سپاه ایشان بسیارتن مقتول ومجرح ودستگیر گشته دراواخرماه رمضان سال ۱۲۸۵ هزارودوصد وهشتادوپنج هجری فتح رای امیرشیرعلیخان حاصل وکارش برمراددل شده امیرزا که یکی ازایشان میرزاعبدالرحمن خان طبیب ومجروح بودنزد امیرشیر علیخان حاضر کرده دیگرانرا محبوس ومیرزا عبدالرحمن خانرا امرمعالجه نمودوازسرداران سردارمحمدیوسف خان تا کیجهٔ مهسل ازانرامیرمحمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رفته ایشانرا نیافته باجنرال نصیرخان دوچار گشت وازعزم وارادهٔ اوپرسیده جواب شنید که ازراه تحت خوارکی طریق مواصلت می پیایم که باقای خودرسیده درغربت سفرخدمتش نمایم واگرازرفتن عنان بازکشم هرآینه مقتول دست امیرشیرعلیخان آیم وشما که بااورشته اخوت درمیان دارید ازچه بیم زیاندارید که ازقفای کرفتار ان وادی حرمان راه ناکامی سپاریدواوباین گفتهٔ جنرال نصیرخان اعتنانکرده ازخان جلال زائی خواهش سواری برای راه نمائی کرد که تاکتواز ازقفای امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رهسپار شده شاید که ایشان را دریافته همراهی کنند واو ازبیم امیر شیرعلیخان عذر خواسته سوار همراهش نکرد و سردار محمد یوسف خان ازعدم توشه وراه نما ناچار راه قریه کندر برگرفت ودرخانه آخوند مشکین معروف بمشك عالم اندری فرود شده عرض برداز حضور امیرشیرعلیخان گردیده عفو تقصیر خواست واو عصمت الله خان خالویش را مامور نمود که اورا تسلی داده ازراه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند وخود درروز سوم فتح رایات عالیات فیروزی سمات را جانب کابل شقه کشا فرموده ازمنزل شش کاوراه مراجعت برگرفت وسردار محمدیوسف خان ازعقب عریضه اش آخند مذکور را جهت شفاعت باخود همراه گرفته بلا درنك آهنك اردوی امیر شیرعلیخان کرد واز دشت تلخك زار اورا ازسبب ضعف پیری باز گردانیده بدون شفیع رهسپار ودر دهنهٔ شیرباعصمت الله خان که امیر شیرعلیخانش نزد اومامور کرده بود دوچار شده آسوده خاطر گشت ودرمنزل حیدر خیل شرف بار حاصل نموده تسلی یافت وامیر شیرعلیخان بامکنت وحشمت شاهی داخل کابل شده نمازعید فطر را بدارالسلطنه اداکرد واعیان واشراف شهر واطراف را نیك نواخته ناظر جهانداد خانرا که ازسبب قتل پسران خدای نظر خان جنایچه ازپیش رقم گشت نائب محمدعلم خانش محبوس واز ترکستان روانهٔ کابل نموده بود بخدای نظرخانش سپرد واو بقصاص خون فرزندانش اورا بکشت .

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردارعبد الرحمن خان

﴿ ذکر سر گذشت امیر محمداعظم خان ﴾

وسردارعبدالرحمن خان درعرض راه سر روضه وداور

وامیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازسر روضه امیرمحمد نامیرا راه شناس برداشته واردغرمل شدند ومردم آنجا بطمع اسپان واسلحهٔ ایشان بکشاد دادن تفنك پرداخته همرا بهزیمت رهسپر ساختند وازجمله سردار عبدالرحمن خان که ازدود قلیان قنوری دراعضایش روی داده بود ازهمراهانش بازمانده چون بخود آمد دیگرانرا

ندیده متحیرانه سوار اسپ شد و بدیشان پیوسته همکنان درمغاکی فرود شدند و آتش افروخته خواستند که دست وپا واعضای خودرا گرم کنند ومردم آنجا که مشغول کشادادن تفنك بودند ازدیدن شعله آتش آرام گشته دست ازتفنك زدن باز داشتند ودرینوقت چهل تن ازمردم خروتی سررو طه که از آواز تفنك فرمایان برخواسته راه برگرفته بودند بروشنی آتش نزد ایشان وارد گردیده درقلاع خود بردند واز شیوهٔ مهمان نوازی آنان شب را نیك بسر برده بامدادان راه نمائی ازایشان گرفته بقلعهٔ موسوم به پرکتی فردو گشتندوجای آشامیده رهسپار شدند واز بسیاری راههای باریك که بایکدیگر تقاطع کرده بهرجانب رفته طریق مستقیمی معین نبود متحیرانه راه می پیمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم والد ماجد سردار عبد الرحمن خان بوده است و آنمرد بپاس حقوق نمك خوار کی سابقه‌راه نمائی ایشان را اختیار کرد ودر بین راه سه تن از بازماندگان خدمه ایشان از طریق شتاب اسپ رانده بدیشان پیوستند وایشرا گفته بتاخت از ایشان در گذشتند که لشکر از قفا در رسید وازین گفتهٔ آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل ازجای شده روبفرار نهادند وسردار عبد الرحمن خان باچندتن چون عبد الرحیم خان وپروانه خان وسردار عبدالله خان وجان محمد خان وفرامرز خان وسید مؤمن خان ومحمد بشیر خان واحمد خان رساله دار ومحمدالله خان رساله‌دار وحیدر خان تونجی ومیر علم خان جماعه دار ومحیب الله خان گیدان نواده سردار جهان خان وناصر علی خان ومحراب خان کرنیل وبیست وشش تن از سپاهیان که مجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده خاطر راه می پیمود تا که ده تن پیاده بطمع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عنان کرده هرده تن راهدف گلولهٔ تفنك ساختند و نجنفر رابخاك هلاك انداخته نجنفر دیگر ازراه فراربکوه برشدندوایشان قدری درنك کرده دیگر کسی‌را درقفا ندیده‌رهسپار گشتند وبدیگران که‌فرار نموده‌در آبکاهی‌فرودشده‌بودندرسیده ماجرابازداشتندوپس‌ازان برفراز کوهی برشده دوصد تن ازکسان پنج نفر مقتولین سرراه رایشان تفنك گرفته سردار عبدالرحمن خان پاسه صد تن ازهمراهانش ازاسپ فرود گشته بمدافعه کوشید ودویست تن را ازدوجانب کوه امر فرازشدن کرده خود باصد تن دیگر راه مقابل برگرفته ازسه طرف بگشاد دادن تفنك پرداختند وایشانرا هزیمت داده‌راه خویش پیش گرفتند وقدری اسپ رانده قلاع مردم وزیری واقع مرغه‌را دیده امیر محمداعظم خان که باملکان آنجا از پیش معرفت وشناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه‌نما فرستاده ازورودش درآنجا خبرداد وبزرگان علاقه مرغه باصد سوار ازراه پذیره پیش آمده مراسم احتزاز واکرام بجای اوردند وازقضای‌بدبرکیان هزارتن دیگر پیاده دهل زنان وخیر مقدم کویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بعد باهم وارد علاقهٔ‌مرغه‌شدند ودو روزرا درانجا بمهمانی بسربرده نظر بشفقت آنان ازدوصد دانه طلائیکه عبدالله‌خان باخود داشت خواستند که بایشان دربهای علوفه چیزی بدهند وایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نگرفته ازانجا وارد منزل دیگرشدندوازطلاهای مذکوره که جزازان چیزی وبیشتری‌باخود نداشتند چنددانه‌داده ازمردم آن‌منزل‌خواهش علوفه کردند وایشان ازعدم معرفت طلارا رد‌کرده روپیه بهای علوفه خواستند وچون روپیه نداشتند دیری معطل ماندند تا که دالستند که هزار روپیه نزد شیرجان نامی ازسپاهیان میباشد بعدسردار عبدالرحمن خان اورا تکلیف مبادله طلا بروپیه کرده اولا نموده گفت که درچنین جائیکه طلا رایول نمیتانند هرگز روپیه‌را داده طلا نمیتانم واو برآشفته جبراً هزار روپیهٔ اورا گرفته صددانه طلاعوض داد وآزوقه خریده شبدا بسر برده ازآنجا در خانهٔ آدم خان‌وزیری فرود شدند واو اعزاز واکرام شان‌نموده ازانجا خود نیزبایشان همراه گشته درخانهٔ گدخدای قومیکه باآدم خان بودند نزول کردند واو نیز مقدم ایشانرا گرامی داشته بپاس خاطر ایشان آدم خانرا نیز چیزی نگفتند وازانجا براه افتاده ازبین راه هردو تن میزبان را که تقیض هم بودند رخصت مراجعت داده‌وارد علاقهٔ داورکه درسرحد افغانستان واقع است شدندودرانجا که قریب اصلاع پنوودامان است بقلعه‌جای گزیده چند روز توقف کردند وسردار محمد سرور خان که ازنیزین چنانچه سابقاً مذکور گشت فرار کرده بود بدیشان پیوست.

این وقت لقب‌سرداری نداشته‌است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان در بنو و دامان

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

در بنو و دامان برای خریدن بعضی اشیاء ضروریه

چون سردار محمدسرور خان باجزال‌علی عسکر خان ومعاذالله خان بارك زائی وچهل سوار بدیشان پیوست عید سعید فطررا گذرانیده وبمردم آنجا شیرینی روز عیدولنگی خلعت داده بعد سردار عبدالرحمن خان صدیقه طلارا که بجز ازان هیچ نداشتند بمحراب خان کرنیل ونجیب‌الله خان کیدان سپرده برای خریداری بعض‌اشیای ضروریه دربنو ودامان فرستاد ومقارن انحال هردو تن سردار وامیر که ششصد سوار همراه داشتند واز توشه هیچ باقی نگذاشته پشیزی نداشتند ازاتفاقات‌حسنه رضا گل‌نام نوکر عبدالرحیم خان که‌دوهزار دانه طلای‌مسکوك ازاندوخته آقایش برداشته از کابل راه‌خدمت بر گرفته‌بود پیاده وپای‌برآبله دررسیده طلاهابسود واسب‌سواری قبول نکرده همچنان پیاده راه خدمت خانه آقایش جانب کابل گرفته مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان طلارا دربازار داور فروخته بیست‌هزار روپیه بگرفت وسامان رهسپردن ساز کرد ودرینحال دونامه از حاکمان پشاور وبنو بایشان رسید که‌ازجائیکه وارد شده‌اند روانه‌بنو پشاور شوند وامیر محمد اعظم خان بجواب هردو مکتوب فرمود که‌اگرمارا ازآب‌سند مجبور نموده عبورندهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم که‌روی بدانسوی نهیم ومهر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که‌خاتم‌برنهد واوسرباززده ازاستخفاف وبمهری دولت انگلیس که درسال ۱۲۸۱ هزار ودویست وهشتاد ویك هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار وهشتصد وشصت‌وپنج میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده گفت بنویسد که چون مارا امیدی‌بدولت شما نیست نبایست آمد وعمش بمهرنهادن اصرار کرده آخرالامر برآشفته نگین خاتم خودرا برشکسته زبانی پیام فرستاد که دولت برطانیه عظمی ازسبب دوست بودنش بادشمن‌ما دشمن ماست زیرا که‌دوست دشمن دشمن‌است فقط و پس از فرستادن این‌نامه وپیام هشت روز درنك کرده از داور آهنك کان کوزم نمودند ودرانجا هردو تنیکه‌دربنو ودامان جهت‌خرید اشیای ضروریه‌رفته‌بودند مراجعت کرده بدیشان پیوستند وپس‌ازتوقف پنج‌روز درموضع‌مذکور سردار عبدالرحمن خان راتب شدید عارض گشته هفده روز دیگر ازراه چودن بازماندند وپس ازان همچنان تبدار رهسپار شده وارد وانه گردیدند ودرانجا سردار والانبار را لعنت محت حاصل گشته پس ازتوقف سه‌روز ازآب کومل عبور کرده بکنار آب برای آشامیدن جای فرود شدند ودرانجا دوشیزهٔ ازقوم ترکی متوطنهٔ مقر که درصفارتش مردم وزیری پاسیری برده بودند بعزم همراهی زد ایشان رسیده حکایت اسیر شدنش را بسپرد وسردار سعادت اطوارش اطمینان خاطر رسانیدن قوم ودیارش داده باخود برداشته داخل علاقهٔ قوم‌سرپانی شدند ودرکوه کانسی نزول کرده تاانجا ازهمهٔ همراهان شان سه‌صدتن بازمانده دیکران‌هم کدام ازمقامی رخصت حاصل‌کرده جانب‌بنو ودامان‌رفتند ودرینجا بکراس کوسپند وچهارسربز وسه‌قطعه مرغ‌باقدری برنج‌ازدو خانهٔ که متوطن آنجا بودند خریده شبدا بعسرت وزحمت بروز رسانیدند۔

ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در علاقهٔ کاکر

﴿ ذکر سر گذشت امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(در میان قوم کاکر)

وبامدادان از کوه کانسی راه برگرفته در علاقهٔ کاکر بموضع ژوب فرود شدند واز سبب عسرت و سختی منزل‌گذشته نان‌روغنین بسیار پخته باخود واجب شمردند که‌همیشه دوروزه‌نان‌پخته همراه‌داشته باشند وازنجا وارد علاقهٔ برچ‌شده مردم‌آنجا بقسم سپورسات علوفه حاضر آوردند وچون‌ایشان بار گیرنداشتند چیزی نخریده صاحبان علوفه بار های خود را بنظر نشانی کرده شب درخانه های خویش رفتند وسردار عبد الرحمن خان همهٔ همرا هانش را قدغن‌فرمود که‌بارهای ایشان دست‌نزنند که‌مبادا منافقهٔ روی دهد وبامدادان صاحبان آزوقه حاضر گشته بار های خود را سالم‌دیده سقط گفته مراجعت کردند وعلوفهٔ خود را باز پس بردند واز انجا راه

برگرفته بقدر فرسنگی راه رفته دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه تنگ گرفته نشسته اند واز جمله یکتن عنان اسپ امیر محمد اعظم‌خان را چنگ زده از رفتن باز داشت وسردار عبدالرحمن خان دهن تفنگ برسینهٔ او نهاده وی ازخوف جان عنان فرو گذاشت وچون‌سبب‌داء گرفتن‌پرسیدند مکشوف گشت که برسم خویش ازهریکی بیست روپیه انگلیزی خراج میخواهند وبایشان طریق‌مقابله پیش گرفته هرچند امیر محمداعظم خان بدادن‌هزار روپیه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه ایخیر سمر گشته در هرمنزل چنین معامله روی خواهد داد مانع گردیده آهنگ جنگ کرد و آنان کار را دیگر گون دیده از راه کناره گزیدند وایشان سالماً گذشته نزول نمودند ودرین منزل شیخی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده بادو زانوی ادب نزد امیر محمد اعظم خان بنشست ودوتن از همراهانش که بنام بزرگ قوم پیشتر وارد شده ودر مجلس نشسته بودند اورا تعظیم کردند وده تن دیگر ازپیروانش بکنار مجلس بپا ایستادند وپس از پرسش بازداشتند که مشار الیه سید است وامیر محمد اعظم خان اسم سیادت را شنیده دست اورا بوسیده درپهلوی خویش جای نشستن داد وسردار عبدالرحمن خان که در هرمنزل یکی از مردم فرود کاه‌را ازیک نادره روپیه داده از حالت مردم منزل‌ازو پرسیده خودرا آگاه میکرد درینجا نیز بعادت مستمره یکرا روپیه عطا کرده از احوال شیخ جویا شده‌مکشوف نمود که او دزدیست معروف ودوصدتن ازدزدان زبردست دارد که ازجمله چهل‌تن‌را همراه آورده است‌وسردار هوشیار این امررا بعمش اظهار کرده ویرا باور نیامد چنانچه سردار محمد سرور خان پسرخودرا امر کرد که شیخ‌را گرامی داشته درشب مهمان نموده احتراز واحترامش کند وهنگام شام که اسپان را بآب دادن درسرچاه بردند همراهان شیخ جمع گشته از آب کشیدن مانع آمدند ونوکران سردار عبدالرحمن خان صدراس اسپ را که از خود ایشان بود بجانب سیرآب کرده بقدر کفاف خود شان نیز آب برداشته بفرود گاه باز گشتند وبجاه راس اسپ امیر محمد اعظم خان وپسرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر اجازت آب دادن اسپانش را حاصل کرد وبانوکران او هریك دوراس اسپرا عنان بر گرفته سرچاه شد وایشان‌بعضی عنان اسپانرا گرفته ایستادند وبرخی مشغول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته باهمراهانش حمله کرده پنج‌تن‌از نوکران امیر را زخمدار ساختند وسی راس اسپ را بر گرفته از راه غارت بردند وسردار عبدالرحمن خان از گفتهٔ خویش دربارهٔ شیخ ونیذیرفتن عمش اورا متنبه ساخته‌شب را بسر بردند وبامدادان هردوتن از نوکران امیر محمد اعظم خان که اسپان ایشان را برده بودند بریك اسپ سوار شده رهسپار گشتند وپس از ده روزقلعهٔ ازقلاع مردم فرود گردیده پست راس کوسفند وعلوفه خریده برهٔ قربانی‌را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش بده روپیه خریداری نموده امر ذبحش کرد وچون نوکرانش آن بره‌را بسوی مسلخ کشیدند صاحبش‌بازگشته بهائیکه گرفته بود بسردار عبد الرحمن خان رد کرده رفت که بره را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن اوذبح گاه بره‌را کشته بودند پس نزد سردار شده بتندی ودرشتی ازوی خواستار گشت که بره را زنده کند واودر جوابش گفت که بجز قادر دانا کسی بجان دادن توانا نیست که بره ات را زنده کند وبهای آنرا داده فرمود که برهٔ خودرا نیز ببرد واو ازجهالتش باز نگردیده بگفتهٔ خویش‌محکم شد وسردار عبد الرحمن خان خواست که خود را از چنگ نادان خلاص نماید پس حیلت انگیخته گفت که گفتکو بامن داری آخند را چراغش‌و نامزا میکوش وملائی از مردم ده که دران نزدیکی نشسته بود اینرا شنیده اورا دشنام داده باهم در آویختند وبمشت وسیلی بسر وروی یکدیگر زدن آغاز کردند ومردم ده آگاه گردیده نیمی جانبدار آخندونصفی مددکار صاحب بره شده کار به پیکار انجامید تا که موسفیدان ده باصلاح برخواسته جانبین را ازهم کنار ساختند وسردار عبد الرحمن خان در اثنای قیل وقال وپرخاش وجدال مردم ده فرصت یافته بانوکرانش بره وبهای آنرا که بزمین انداخته بود برداشته در گوشهٔ مشغول کار خویش گشت بعد صاحب‌بره کوسفندی بادو ظرف ماست ودو سفره نان ویك برهٔ بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عفو تقصیرخواست

(۱) نجاهل خودرا نادان وانمودن

وبعرض رسانید که باعث این نجاهل (۱) آزار واذیتیکه ازسردار محمد سرور خان دروقت حکومتش بقندهار ازوی دیده بودم بود اگر نه اینقدر لایعقل وجاهل نیستم که بندهٔ را تکلیف کارخدائی کنم خلاصه روز دیگر ازانجا رهسپر گشته درعرض راه ازوزیدن باد زحمت زیاددیدند وبنزدیك منزل رسیده شخصی ازجانب شاهجهان ودوست محمد نامان که رئیس قوم وباهم پسر عم بودند حاضر رکاب ایشان شده خبر داد که سردار امیر خان ملقب بشاهجهان ازراه پذیره پیش می آید میباید که دروقت رسیدن اوازاسپ فرود گشته باهم مصافحه نمائید وپس ازخبر دادن فرستادهٔ مذکور خود شاهجهان بشکل عجیب وهیکل غریبی برمادیانی سوار دررسید وازآواز درای که برزانوهای مادیانش بسته بود اسپ امیرمحمد اعظم خان رمیده درجوشی (۲) افتاده بسردارعبدالرحمن خان گفت که کاری کند که اسپ او ازجوشی بازماند واوبمزاح جوابداد که درین دوامیر قدرت سخن گفتم نیست باری اگر العامی عطا شود کاری خواهم کرد واو شمشیری باونخشیده بعد سردار والا تبار بهانهٔ اینکه بالاوپشتر رفته غذا وطعامی آماده نمایند شاهجهانرا ازعرش کنار کرده جانب قلعه بالا و رهسپار شد وقدری اورا دور کرده جانب خانه‌اش فرستاده بوی گفت که من برگشته چیزی اسباب وقند گرفته ازقفا دررسم وشاهجهان نام قند را شنیده مشعوفانه تنها راه برگرفت وسردار عبدالرحمن خان باعش باهستگی از عقب اووارد قلعه شده ازاسپ فرود گشت واورا جستجو کرده درخانهٔ خس پوشی یافته گفت از چه نزد امیر حاضر گردیده تهیهٔ مهمانی نمیکنی او درجواب گفت که اسباب مهمانی را آماده کرده گفته ام که بزی را از صحرا آورده ظرفی برای پختن آن ازدیهی گرفته هیزم از کوه فرود آرند وفردا نصف روزحاضرخواهند شد پس ایشان علوفه از دیگر قلعه خریده شب را بسر بردند واز حال شاهجهان جویا گردیده مکشوف داشتند که اوپادشاه وصاحب اختیار آنمردم است ودر وقت کوچیدن شاهجهان حاضرشده ایشانرا تسلی واطمینان خاطر داد که درمنزل دیگر دوست محمد نام بسرعم اوست نزداو فرود شوند وایشان راه خانهٔ دوست محمد را فروگذاشته طریق دیگراختیارکردند وشاهجهان را راه نما باخود برداشتند ویکمنزل درمیان بدامنهٔ کوهی رسیده روزدیگر داخل درهٔ آن کوه شدند وبخرابهٔ نزول کردند ودرینجا دوست محمد مذکور بادوهزار تن بعزم آزار شان بدهن درهرسیده اقامه گزید وکس نزد ایشان فرستاده پیام داد که چرا دشمن اورا راه نما باخود همراه گرفته اند میباید اورا بدست دهید و بخانهام بروید والا هرچه خواهم بکنم ونیز چند تن را امرکرد که هرقدر بتوانند ازمال و اسباب ایشان بدزدند چنانچه دست سرقت دراز کرده دوتن از ضرب کاولهٔ تفنك هلاك شدند و مابقی گریخته شاهجهان ازبیم آنکه مبادا اورا بدست دوست محمد بدهند گریخته بکوه بالاشد وایشان که علوفهٔ زیاده برکفاف همین شب را باخود نداشتند وآنراهم تمام کردند خواستند که شب درآنجا نبوده راه برگیرند پس شاهجهان را ازکوه فرود آورده برهنمائی او رهسپار گردیده بامدادان بغلهٔ کوه رسیده از آنجا بدون توقف باوجود شدت سرما عنان بازنکشیده عصر دردیهی خالی ازمقیم نزول کردند وشاهجهان را که بامردم ده که اینوقت بقشلامیشی رفته بودند معاندت ودشمنی درمیان بود بخواهش خودش که مبادا کشته شود رخصت مراجعت داده روبقشلاق اهل ده نهادند وهنگام غروب آفتاب راه نزدیك کرده مردم قشلاق بخیال اینکه خصم ایشانند دوهزارتن ازراه مدافعه درهای کوه را گرفته استوار بسرراه ایستادند وتفنك جانب ایشان کشاد دادند وچون بعد از رسیدن ایشانرا بشناختند وازراه پذیره‌پیش آمده باعتزاز واکرام درقشلاق خودبردندودوروزدر آنجابمهمانی بسربرده وارد فوشنج شدندودرانجاشنیدند که حاکم فوشنج چهل هزارروپیه ازوجوه مالیات تحصیل کرده وهنوزدرقندهار نفرستاده وعجزبنظر نوکردیکرکسی باخود ندارد پس سردار عبدالرحمن خان بصوابدید عمش بعزم تاراج رو بمحکمهٔ حاکم نهاد واو از چند تن نوکران امیرمحمداعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند برعزم سردار عبدالرحمن خان آگاه شده درشب جهار صدتن ازمردم آنجا نزد خود خواسته بمحافظت وخودداری پرداخت وسردار والا تبار بی‌نیل مرام بازگشت واز آنجاوارد کاریز وزیر گردیده دوروز درآنك نموده سادات فوشنج از راه سلام حاضر شده ایشانرا ملاقات کرده بخانهای خود رفتند وایشان راه برگرفته در منزل اغبرك وازانجا دو منزل قطع نموده

(۱) نجاهل خودرا نادان وانمودن

(۲) جوشی اسپ واستر لگدزدن

درنوشکی واقع سرحد بلوچستان فرود شدند ودرین منازل ازکثرت باران زحمت بسیار کشیدند چنانچه ازتری لباس وسردی هوازبان ایشان کلال یافته دستهای همکنان ازحس رفته بودو آتش افروخته خودرا بحال آورده بعد ازدوروز سه صدنفر اشتر برای برداشتن علوفه و آب کرایه کرفته آهنك ره نوردیدن کردند

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درنوشکی وجاه کی وسیستان)

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه نوشکی وسیستان

وروز سوم ازنوشکی راه ریك روبسوی جاه کی نهاده پس ازطی ده منزل راه بجاه کی نزدیك کردندودرمنازل ریکستان ازسبب بسیار باریدن باران همه جاآب شیرین آشامیده محتاج بآب نشدند ودرمنزل آخرین چون سیل راه را ازکل آکنده بود ازاسب فرود شده تازانو درکل فرورفته قطع مسافت کرده زحمت بسیار کشیدندچنانچه درفرودکاه بعد ازدویدکه اسپانرا کاه بینداختند بجز ازاسب سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی واز اسپان خانه زاد امیر کبیر بود دیکران همه خوابیده کاه میخوردند ودر چنین خستکی سردار در فیع مقدار بدشواری قدری کباب نموده چیزی بدهن از همراهانش داده اندکی خود خورد ودو روز ازعدم توانائی بحرکت درآنجا درنك کرده آب بوتاك سیل که درآب کیر ایستاده بود آشامیده روزسوم واردجاه کی شدند وبخانهای خس پوش مردم آنجا فرود کشته تاپانزده روزپس آن علاقه ازسبب آنکه بجز پنج نفر کسی نزدش نبوده همه درییلاق بودند نزد ایشان نیامده بعد ایشانرا برآمدنش آکهی داده باینجهت نکه ازییلاق خواسته نزدش فراهم شده بودند ودوپسر رقاص ویکدست ساز مروجهٔ آنسرزمین حاضر آمده ملاقات وحشیانه بجای آوردند وپس ازان دهروز دیکر نیز از جهت توانانشدن اسپان که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بعد دویست فراشتر جهت برداشتن آردوجو کرایه کرفته راه پلالك برداشتند وشش روز بکنار رودهیرمند قطع مسافت کرده درقبیلهٔ سردار شاه کل خان بلوچ فرود کشتند ومردم او ازبیم آنکه ایشان ازسواران امیرعلی خان قاینی اند که اودرینوقت بترکتاز مأمور کرده وایشان خبرشده بودند تمام کرمخته درجای ایمنی رفته پنهان شدند وایشان دوتن پیرضعیف را که باز مانده بودند درمأوای کرمخته کان یافته بواسطهٔ آن دوتن در پناه کاه مردم شاه کل خان رفته واو پذیره کرده از ایشان تسلی معاونت یافته مطمئن خاطر کشت و بمراسم مهمان نوازی و کمك پروری پرداخته نصف شب دوتن از جاسوسان او که برای معلوم کردن سواران کاشتهٔ امیر قاین فرستاده بود خبرآوردند که سواران سیستان راه نزدیك کرده فردا وارد اینجا خواهند شد وازشنیدن این خبر شاه کل خان نزد امیر محمد اعظم خان اظهار کرده صلاح رفتن ازانجا درمأمن دیکر جست واو بسردار عبدالرحمن خان کفته وی صلاح داد و کفت که هر کس بکار خویش داناتر است پس شاه کل خان باهال ومواشی ومردم خویش دروقت سپیده صبح راه ملحای دیکریش کرفته راه شناسی نزد سردار عبدالرحمن خان بخواهش خودش کذاشت وایشان هنکام عشای شب آینده برهنمائی آن مرد که شاه کل خانش بازداشته بود ازقفای او رهنورد شدند ودروقت پیوستن بشاه کل خان ومردمش کرد سواران امیرقاین نمودار کردیده امیر محمد اعظم خان باتو کرانش نزد شاه کل خان فرود شده سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش راه مدافعه بر کرفت و بمسافت کلوله رس توپ نزدیك سیستانیان شده استوار بایستاد تا کههزار سوار بیشتر وازقفای آن ششصد سوار دیکر دررسیده چون میدانستند که مردم شاه کل خان سوار ندارند سواران سردار رفیع مکانرا دیده عنان باز کشیدند و کس فرستاده چون بخود معلوم کردند که سواران افغانست سر کردهٔ ایشان پیش آمده باسردار والاتبار ازاسب فرود شده پس ازمصافحه بروی فرشی که ازقبل کشوده بکشتردانشستند وامیر محمد اعظم خان نیز باشارهٔ برادر زاده اش پیش آمده جلیس ایشان شد وپس از ملاقات سواران سیستان بخواهش ایندو تن مهمان عطف عنان کرده امیر محمد اعظم خان نیز باایشان همراه کشته در جائیکه شب کذشته منزل داشت باایشان فرود کشت و سردار عبدالرحمن خان معاودت کرده ازمردم قبیلهٔ شاه کل خان علوفه برای ایشان فرستاده شب را هر کدام بمقامیکه بودند بسر بردند

ذکر سرکشت سردار عبد الرحمن خان وعبش در سیستان

﴿ ذکر سرکشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درسیستان وورود ایشان در برجند)

وروز دیگر سالار سواران کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام داد که چون شاه گل خان ومردمش بسعادت ومیمنت مقدم شما ازتاراج ایمن شدند وماجانب دو کوهه که فرود گاه ماست مراجعت میکنیم میباید که شاه گل خان تاآنجا بما رفته بعد مراجعت کند تاعذر تهی دست باز کشتن ما درنزد امیر قاین و سردار محمد شریف خان شود و او قبول انجمنی کرده خواست که شاه گل خان را روان کنند خوا هرش گریه وندبه (۱) آغاز کرده برفتن او نزد سیستا نیان رضا نمیداد تا که سردار عبدالرحمن خان ضامن باز گشت او شده نزد مردم قبیله بضمانت بنشست آنگاه شاه گل خان را بضمانت بخجروزه در دو کوهه فرستاده بامیر محمد اعظم خان پیام داد که پس از موعد مذکور اورا نزد خواهر ومردمش معاودت دهد واو هفت روز نزد سیستانیان متوقف گردیده خواهر ومردمش سراسیمه شدند واز سردار عبدالرحمن خان که ضامن شده بود خواهش حاضر آوردن اورا نمودند واوهر چند گفت که مرا واگذارید تارفته شاه گل خانرا آورده بشما بسپارم نپذیرفتند تا کار منجر به پیکار گشت وسردار عبدالرحمن خان دویست سوار را که همراه داشت نمی‌را بگشاد دادن تفنگ امر کرده نصف دیگر را حکم تاختن نمود واز مردم قبیله نیز سه صد تن آهنگ جنگ نموده از مشاهدهٔ این حال زنان ایشان موانی واموال را فرو گذاشته بااطفال روی فرار بجانب کهسار نهادند ومردان نیز تاب درنگ نیاورده از فضای ایشان بگریختند وسردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشترا را ازان مردم بزیر بار خویش آورده رهسپار گردید ومردم قبیله ازدیدن انحالت بپای خجالت پیش آمده عذر وعفو تقصیرخواستند وبرعهده گرفتند که احوال سردار ستوده خصال را تاسیستان رسانیده بعد اشتران خود را باز ستانند چنانچه سردار خجسته اطوارباچند تن از صاحبان اشتران راه برگرفته دردو کوهه وارد فرود گاه سیستانیان شد واز حال شاه گل خان پرسیده بخود معلوم کرد که نزد خان بابا خان بن ملا یوسف خان سرتیپ هزاره سالار سواران قاین وسوارهٔ هزاره مقید ومحبوس است پس از راه تنك افغانی نزد او شده وی از خیمه بیرون گشته مراسم پذیره بجای آورد وسردار نیکو کردار همچنان سواره مصافحه کرده شاه گل خانرا از وی جویاشده شنید که درخیمه است بعد اورا بیرون طلبیده خان بابا خانرا مخاطب ساخته ازسبب حبس اوپرسیده جواب شنید که نزدامیرعلیخان میرم پس سردار سعادتدثار برآشفته فرمود که اوبضمانت من نزد شما آمده‌است نه اینکه بزور بازوی خویشش اسیر کرده اید دیگر اینکه او از رعایای متعلقه افغانستانست نه‌مال ده وخراج گذار دولت ایران که بنام بفیش منسوب ومأخوذ نموده ازراه تنبیه وتهدید نزد امیرقایش برید وباین سخنان خان بابا خان را الزام کرده واوبپاس خاطر سردار باوقار که مهمانش میپنداشت هیچ نگفته شاه گل خان رارها داد وسردار بلندمقدار اورادرهنگام عصر باده تن از سواران خویش نزد خواهر ومردمش فرستاده حق ضمانت ادا کرد وهمده تن سوار مذکور پس ازسه روز مراجعت کرده برکاب سعادت انتساب سردار خجسته کردار پیوست بعد باسواران سیستان رهسپار گشته روز دوم حرکت ازانجا بکنار رود هیرمند فرود آمدند ودر وقت حرکت از دو کوهه خان بابا خان هفتصد سوار ازراه خفا مامور غارت قوم برنجی متعلقه قندهار که متوطن پلالك بودند کرد چنانچه بوقت سپیده صبح درقلعه که بازده خانه وارد ران مسکن داشتند ریخته قلعه کیان مدافعه برخواسته نجاه تن را مقتول وزیاده ازصدتن را مجروح ساختند ودرنخجال دیگر مردم برنجی که چهار هزار خانه واروددر کنار رودهیرمند سکنی وقرار دارند از آواز تفنگ علم بجنگ رسانیده راه محاربه پیش گرفتند ودرین اثنا سردار عبدالرحمن خان که ازتمامت سواران درعقب ماندهٔ آهسته راه میرید واز همه پستر وارد فرود گاه شده سواران سیستان را مشاهده کرد که دسته دسته نشسته باهم بطریق مشورت سخن میرانند وخیام خودرا نیز نیفراشته‌اند واز نخجالت متفکر گشته رأی هیزد تا که امیر محمد اعظم خانش نزد خود طلبیده چون وارد مجلس شد بزرگان سیستانرا که درمجلس نشسته بودند مهموم ومغموم دیده سبب حزن واندوه شان را پرسیده واقعهٔ مذکوره را

(۱) ندبه بمعنی ماتم

بشنید واشفته گشته خان بابا خان را که بانی آنفته بود وهم ازسبب محبوس کردن شاه‌گل‌خان ازوی دل آزرده بود امرزدن کرده نوکرانش ازپای اوکرفته ازمجلس بیرونش کشیدند بعد خود سردار والا تبار رفته کشتکان وزخداران را دیده بقیةالسیف راکه دل ازجان بریده بودند تسلی بانتقام کرفتن داده هنکام عصر بانوکران خویش وتمامت سواران سیستان پیاده وبی‌توپ ونردبان روی انتقام بقلعه مذکوره نهاد و چون بقرب قلعه رسیده خندق عمیق وشکرفی (۱) دیده درشکفت (۲) ماند وازراه چاره جوئی نخست کس نزد قلعه کیان فرستاده دعوت اطاعت کرد وایشان چون دانستند که فرستادهٔ سردار عبد الرحمن خانست اورا در اندرون قلعه برده بخود معلوم نمودند که این سانحه (۳) ازسوْ تدبیر خان بابا خان بروی کار آمده دیکر حادثه نیست پس سه تن از قلعه بیرون کشته نزد سردار عبد الرحمن خان شدند واز آمدن آن سه تن عذر لشکر سیستان خواسته شده باستصواب رای و اشارهٔ صواب نمای سردار عبدالرحمن خان قلعه وقلعه کیان را بحالش کذاشته باز کشتند وازآنجا راه برکرفته دردومنزلیکه ازمیان آنقوم عبور کردند سواران سیستان را که نزدیك آبادانی میشدند بضرب کلولهٔ تفنك میراندند وعلوفه نیز نمیدادند تاکه امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بنام خود علوفه خریده مهم سازی می نمودند وچون وارد منزل بجار شدند بدون از سواران رکابی امیر علم خان سواران کشادهٔ ملکی همه جانب خانهای خود رفته براکنده کشتند وسواران رکابی که جزایشان دیکر سوارهٔ نزد امیر علم خان نبود در ناصر آباد رفته امیر مذکور باهمین سواران مهاسم پذیره بجای آورد واز عرض راه سردار محمد شریف خان امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را از باب مهمان درخانهٔ خود بشریف آباد فرود کرده دوروز باعزاز هرچه‌تمامتر احترام شان نمود وازانجا درناصر آباد شده‌امیرعلم‌خان‌ایشانرا در خیمه های بزرکیکه برای ایشان افراشته بود جای داده خدمهٔ ایشانرا بخیام کوچك فرود کرد ودوازده روز بمهمانی نکاهداشته بعد باهم وداع کرده هر چند استدعای برداشتن خیام بزرك را نمود ایشان نپذیرفته سه باب خیمه کوچك را باتجهیزار روپیه از همهٔ نقد وجنسیکه امیر علم خان تعارف کرد برداشته دیکر چیزی نکرفتند و این راهم ازسبب آنکه زیاده بردوصد دانه طلا که نزد سردار عبدالرحمن خان مانده بود دیکر هیچ‌نداشتند که برای مصارف راه برچند برکرفتند اکر نه بشیزرا نمی پذیرفتند خلاصه در روز بست ونهم ماه ذیحجهٔ سال هزارو دوصدو هشتاد وپنج هجری ازناصر آباد راه برکرفته روز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸٦ وارد برجند شدند

(۱) شکرف بزرك وعجیب
(۲) شکفت حیرت وتفکر
(۳) سانحه واقعه‌ظهور یافته

﴿وقائع سال هزارو دویست وهشتادو شش هجری﴾

وقائع سنه ۱۲۸٦ هجری

ودرخلال احوال سرکذشت مذکور امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دوازده لك‌روپیهٔ کله‌دار و دوازده هزار میل تفنك که درهنکام توجه اعلیحضرت امیرشیر علیخان جانب غزنین دولت انکلیس از راه تمنای دوستی برای امیر معظم الیه فرستاده ودروقت محاربهٔ غزنین درجلال آباد واصل کشته بود در کابل رسیده تحویل میکزین وقور خانهٔ سلطنت شد وچون دولت موصوف اینتوجه وتفنك را بدون خواهش امیرشیرعلیخان فرستاده دراوایل سلطنتش که از هرات وارد کابل شده خواهش اسلحه کرده ونداده بود امر کرد که امانت نکاهدارند —

﴿ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیرشیر علیخان﴾

ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان درانباله

(در انباله بخواهش امنای دولت انکلیس)

ومقارن ایخال نامهٔ از ویسرای کشور هند از راه التماس تجدید دوستی وتوثیق رشتهٔ اتحاد بپایهٔ سریر سلطنت رسیده چون مبنی بتشریف بردن اعلیحضرت والا درانباله بود پذیرفته آمد چنانچه سامان سفرساز کرده سردار محمد یعقوب خان را بانسردار ولی محمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان و سردار فتح محمد خان وغیره خدمتکاران درکابل کذاشته خود باشهزاده عبدالله جان که قدم بمرحلهٔ هفت سالکی نهاده بود وسید نور محمد شاه خان وناظر حسین علیخان وصفدر علیخان سپاه منصور وایشیك آقاسی شیر دل خان

ومیرزا محمد حسن خان دبیر وسردار خان سرعسکر وخوشدل خان بن ایشیك آقاسی شیردل خان وغیره بزرگان وپنج هزار سواره و پیادهٔ نظام و یکهزار سوار کشاده وارمغان شاهانه راه پشاور برگرفته در منزل جرود افسران نظام مقیمهٔ پشاور با کثیر آنجا و تمامت افواج نظام پذیره‌اش کرده پیست و یکضرب توپ برای تبریك ورود مسعودش کشاد دادند ومراسم پذیرهٔ شاهانه بجای آورده درپشاور فرودش کردند خلاصه سپاه نظام را در آنجا گذاشته خود با یکصدو یك سوار راه برگرفته باعزاز واکرام هرچه تمامتر درآباله شرف نزول افکنند ودر روزورود مسعودش بدانجا تمامت راجگان ونوابان وبزرگان کشورهندوسند ونجاب باصاحب منصبان وحکام و ضباط و لایات از راه استقبال پیش آمده ملاقات رسمی بجای آوردند ودر منزلیکه فراخور شان اعلیحضرتش ترتیب داده بودند فرود آوردند وبعد از ان محفل مکالمه را زیب و آرایش داده اعلیحضرت امیر شیر علیخان را تکلیف برتشریف بردن مجلس کرده باهم بکرسی گفتگو نشستند وقبل از آنکه باب مکاله بازشود وسخن آغاز گردد لارد ارل میو حکمران کشور هند از اعلیحضرت امیر شیر علیخان رخصت واجازت حاضر شدن لارد نیبر کاندرجیف ولارد مکلوت وستین کارت ترجمان را خواسته باجازت وامر اعلیحضرت او همه تن حاضر مجلس شده بعد امیرشیر علیخان زبان مقصد بیان کشوده فرمود که هرگاه سخن بلباس وملوس بوسواس گفته شود بسیاراست اما کلامیکه خالی از کذب وریب وعاری ازعیب باشدانیست که ازراه نجدید معاهده وتوثیق مواضعه (۱) وارد اینولا نگشته ام که چسانی را که والد ماجدم امیر کبیر باجانس لارنس درحرود درمیان نهاده وشروط وقیود چند درعهد نامه نکارداده‌اند که یکی از آنجمله اینست که هر که حکمران افغانستان باشد بادوست دولت برطانیه متحد وبادشمنش معاند بوده دولت برطانیه بمخالفت و موالفت داخلهٔ مملکت افغانستان که اقاغنه درین خود داشته باشند در معاونت ومدافعت هیچیك مداخلت ننماید وباهر که جانس سریر امارت افغانستان شود وازبزرگان افغان باشد طریق دوستی وموالات پماید وباخصمش از راه وداد واتحاد نگراید فقط وازنجاست که پسا کسانرا هوای سلطنت افغانستان درسر افتاده مرتکب فتنه وشر شده مفسدهٔ بزرك برمی انگیزند زیرا که میدانند که اگر خاتم امارت بانگشت وکلید فتح مملکت درمشت آرند دولت برطانیه دوست شان کردد وازچشمی خوورا مستظهردانند چنانچه ازهنکام انعقاد عهدنامهٔ مذکوره تا کنون تخم نفاق در مزرعهٔ قلوب فرزندان امیرکبیر کشته نائرهٔ قتال وجدال برپاست وبیزدراختلال حوادث روزکار که کاربیکار استوار بود آلات وادوات حرب ووجه نقد برای مصارف جنك خانکی ازدولت برطانیه خواهش کردم نظر بقرار داد پدر نیکو سیرم ولارد جانس لارنس داده نشد تا که درمحاربات سیدآباد وقلات وغیره هزیمت یافته سر خویش کرفتم وحال آنکه جای نشین پدر بودم وبرامارتم تصدیق کرده بودید چون محاربات خانکی بود بهمان چشم معاونم نکردید وهنوز معاهدهٔ مذکوره باقیست پس چگونه تجدید عهد نمایم وعهدیرا که باعث شورو آشوب دائمی در افغانستان باشد ازنوموثق دارم وایمنك که ازلطف خداوندیجانند وزور بازوی ظفر پیوند خویش جانس سریر امارت شده‌ام دریجا آمدم که قطع آن معاهده کنم ووجه نقد وتفنك که بدون خواهش من طوعاً فرستاده‌اید امانت نگاهداشته شده که مسترد شود وازانجمله دولك روپیه رادرمحاربهٔ زنه خان بمصرف رسانیده و یك لك دیکر را تحفه وار مغان خریده جزئه شما آورده‌ام که این سه لك روپیه را می توانم که ادانمایم فقط ولارد میوزبان باسخ کشوده گفت که ازسخن گذشته باید درگذشته عهد جدید موثق منعقد کرده شود وامیر شیر علیخان درجواب او فرمود که اگر دولت برطانیه دوستی امیر و مردم افغانستان را مکفی و بسنده بدیه وپست لك ویك کرور روپیه وپست و سی هزار تفنك دانسته باشد که بدان دفع خصم بیرونی کرده شود پس دشوار بلکه نا اعتبار است زیرا که بایقدر وجیه وسلاح از عهدم استطاعت مردم افغانستان با کسی مخاصمت نتوانند کرد تا مالیات پنجساله از ایشان معاف وبقدر مالیات پنجساله واندازهٔ کفایت نظام و حفاظت سر حدات ازدولت برطانیه داده نشود مردم افغانستان توان مقاتلت ومدافعت خصم خارجه را هرگز ندارند وهرگاه دولت برطانیه بقدر کفایت امور مذکوره اعانت وامداد نماید البته مردم افغانستان معاونت

(۱) مواضعه باهم قرارداد وقرارنهادن

دولت برطانیه را در مهمات خود مکفی وپسنده دیده بتوسط من که پادشاه ایشانم دولت برطانیه را دوست دانسته بجان ودل دردفع خصم بیرونی خواهند کوشید وچشم ازحقوق‌دوستی‌نخواهندپوشید وا کراعانت وامدادرا وعده بوقت حرکت دولت روس بجانب کشور هند گذارد بکار یکی از جانبین انکلیس وافغان نخواهد آمد زیرا که خیال دولت برطانیه در دوستی باسلطنت افغانستان در مدافعت دولت روس است که در وقت توجه او جانب هند مردم افغانستان سد راه شده دولت روس را مانع گردد واین امر بدون اینکه از امروز بچهاله مالیات عفو شود وبقدر آن واندازهٔ مواجب نظام وکفایهٔ سرحدات وتغور وجه نقد واسلحه ازدولت برطانیه داده شود که تاوقت اقدام دولت روس تمام اسباب و آلات مدافعه آماده کردد صورت پذیر نیست ولارد میو خواهش امیرشیرعلیخان‌راازامورشاقه‌ومهمات فوق‌الطاقه دانسته وعدهٔ جواب خواست که‌درموقع گفته‌میشود اما حال امنای دولت برطانیه دوستی‌را منوط بدان دانسته‌اند که وثیقهٔ عهد جدید نگارش یافته دوازده لك‌روپیه چهره شاهی همه ساله برسبیل استمرار ودوازده هزار میل تفنك بالفعل باشش ضرب انواب قاطری وشش‌ضرب انواب پیلی مکمل اسباب باقور خانه از دولت اعانهٔ قبول فرموده شود وزیاده برین سه‌تن را از کماشتکان دولت برطانیه که ازمردم مسلمان باشند ودرکابل وقندهار وهرات جای اقامت لازجانب امیر افغانستان داده آیدومحافظت ایشانرا نیز نماید تا ایشان از احوال دول خارجه آکاهی حاصل کرده بکار کذاران دولت برطانیه خبر دهند البته برطبق آکاهی دادن امنای دولت برطانیه بتهیهٔ کار پرداخته وجه نقد واسلحه وجیاخانه بقدر کفایت داده ایا نخواهند کرد وامیر شیر علیخان از وعده که لارد میو درباب سررشتهٔ کلیه چنانچه مرقوم کشت داده و کفت که در موقع کفته میشود واین‌را نیز کفت مطمئن خاطر کشت که کار پردازان دولت برطانیه ازکذب سخن نکنند قبول کرده اقامت دائمی سه‌تن را از خدمهٔ دولت مذکوره در افغانستان پذیرفته فرمود که‌این امررا بدون استرضا واستصواب مردم نظامی وملکی طوائف افغان نمی توان برعهده کرفت زیراکه پاس داشتن ومحافظت کردن نوکران دولت برطانیه را میباید بمردم قومی افغان کرد وایشان از سبب مغائرت درملت وعدم مشاورت ازقرار دادوقائف نبوده‌آدمان دولتی را ضایع خواهند کرد وا کر از حقیقت آکاه کردند هربه‌تحریك بزرکان که از ایشان ناپرسیده متعهد این امر شوم آسیبی رسانیده حمل برخیری خود کنند و آنوقت ملوم همهٔ دول من بشوم اما آدمیرا که اقامت نکزینند وباسم مهمان داخل افغانستان شده پس از چندی مراجعت کنند میتوان حفاظت‌نمود فقط ولارد میوسخن اخیررا پذیرفته وثیقهٔ عهد را برطبق فصول وشروط مذکوره که در بین جانبین کفته وشنفته شد نکار داده ولیعهدی شهزاده عبد الله جانرا نیز درج عهد نامه کرده جانبین مهربر نهاده بیکدیکر سپردند ودرمحال زنان بزرکان وافسران انکلیسان که دران مجمع حاضر بودند اجازت خواسته شهزاده عبدالله جان ولیعهد را در کنار کرفته وبکی بعزت از دیکری ربوده وبوسه داده باخود بردند وهرکدام ساعت وجاقو و آئینه وغیره بوی داده چون پدر والا کهرش فرموده بود که نکبرد از هیچیك را قبول نکرد تا که همهٔ زنان عرض پرداز شده از اعلیحضرت امیر شیر علیخان استدعای پذیرفتن کردند واو شهزاده را امر کرد که تحفه وهدیهٔ ایشانرا بپذیرد بعد شهزاده هرچه راکه دادند رد نکرد بعدها در منزل تشریف برد وروز دیکر وجه‌نقد وتفنك واتوابیرا که بشرح رفت با مجدده زنجیر پیل مکمل اسباب وقور خانه پیش کشیده روز دیکر پیست ودوفوج پیادهٔ مقیم اباله راباسوارهٔ نظام وتوپخانه صفها بربسته امیر شیر علیخانرا بنظارهٔ سپاه در لشکر کاه بردند ودر وقت تشریف بردنش در عسکر کاه اسپ سواری پیش کشیدند واو سوار اسپ نشده پیل خواهش کرد وانکلیسان پیل خاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند وبدان برنشسته چون نزدیك لشکر کاه‌شدتمامت سپاه دوحصه کشته راه عبور برای مرور اعلیحضرت امیرشیرعلیخان کشودند واو داخل‌فوج شده افسر وسپاهی مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانیدند ولارد میو که دراخیر صفوف سپاه ایستاده بود تکریم کرده بعدمراجعت کرد ودوازده هزار میل تفنك دیکرباسه لك روپیه‌برسم هدیه که باتفنك های قراردادی پیست وچهار هزار میل شود ودیکر تحف وهدایا پیش کشیده وداع کردند و امیر شیر علیخان آهنك مراجعت کرده

درحین حرکتش جانب پشاور شاهمرد خان راهنرمان طلب از جلال آباد در پشاور خواسته پس از رسیدن او ونزول موکب والا در پشاور عقد نکاح دختر محمد عثمان خان وزیر باذات اقدس والا انعقاد یافته حرم محترمش را به حفاظت شاهمردخان در جلال آباد فرستاد و آنگاه که اعلیحضرت والا از پشاور وارد جلال آباد شده راه کابل برگرفت حرم محترم از قضای اردوی معلی رهسپار کابل گشت وخود او وارد کابل شده بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخته بلشکر کرفتن نظام مواظب کشت

ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت هرات

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان ﴾

(باقتباس سردار محمد یعقوب خان بحکومت هرات)

و مقارن ایحال که امیر شیر علیخان بکرفتن فوج نظام ورعایت انام اشتغال داشت سردار محمد یعقوب خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود وسردار محمد ابراهیم خان جا بجا آنجا را اکر چه برادرش بود بیکانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبلهٔ امجدش شده استدعا نمود که سردار محمد ابراهیم خان ازحکومت هرات معزول وسردار فتح محمد خان منصوب فرموده شود وعرض اورتبهٔ منظوری یافته سردار محمد ابراهیم خان بفرمان طلب درکابل آمده سردارفتح محمد خان ازراه حکومت درهرات رفت وباوجود اینکونه ملاطفات که هیچ خواهش سردار محمد یعقوب خان ردنمیشد وی باغوای اهل غرض بل بهواجس (۱) نفسانی ووسواس شیطانی ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان بابدر سرکران شده تخم زوال نعمت در مزرعهٔ دل کاشته از آب حسد درلشوونما همی آورد وظاهراً ازهیت سلطنت چیزی نکفته باطناً بثقب (۲) فکر نکوهیده دانهٔ نفاق می سفت ومترصد فرصت مخالفت پدر روز بسر می برد تا که امیر شیر علیخان از خلاف جوئی وهرزه کوئی اونسبت بخود آکاه کشته دفعةً از اوج اعتبارش فرود آورده اسبابیکه باعث مکنت وحشمت ورفعت او بودند همه ضبط وازوی باسر پدرش بازداشته شد وبجز از چهارصد سوار نظام که درزیر امر کریل فقیر احمد خان ریکا و تنخواه خوار خود او بودند درنزدش مانده دیکر چیزی از آلات تجمل وجلال برایش نکذاشت واو از مشاهدهٔ ایحال زیاده تر مضطرب احوال کشته از افعال واعمال خویش که نسبت بپدرش دردل داشت هیچ درخاطر نیاورده پدررا دربارهٔ خود بدسکال می پنداشت وجویای فرصت کرزیوده روز بسر می برد

(۱) هواجس خطرات
(۲) ثقب برمه

ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان واخراج او

﴿ ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان ﴾

(واخراج شدنش جانب هندوستان)

ودرخلال احوال مذکور سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که ازسبب فتح کابل که ذکرش درتضاعیف (۳) وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وپنج هجری کذشت وباعث هزیمت امیر محمد اعظم خان واستقلال سلطنت امیر شیرعلیخان همین تسخیر کابل شد خودرا درامارت شریک امیر شیرعلیخان می پنداشت وامیر شیرعلیخانش نخست بحکومت ترکستان نامزد فرموده درثانی باندیشهٔ اینکه مبادا مصدر فتنه شود ازرفتن ترکستانش باز داشت واو ازخشمی آزرده کشته ازشهر درقلعهٔ مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره وپیادهرا تبه خوار خویش را باخود برده با امیر شیرعلیخان هنکامه آرای قتال کشت وامیر شیرعلیخانش هرچند هدایت واستمالت نمود نشنود تا که منشی مختار خان سفیردولت انکلیس مأمور استمالت اوشده بدلاسائی ووعده نوازش درچند اولش آورد وچون اکثرازتوکران اوازقزلباشیهٔ چنداول بودند دروازهای چنداول را بربسته آهنکچ کرد وامیر شیرعلی خان ازبالا حصار افواج نظام را با انواب آتشبار پردامنهٔ کوه شیر دروازه که مشرف برچنداول است فرستاده امر کرد که اکر مردم چنداول طریق معاونت سردار محمداسمعیل خان برکرفته اورابیرون نکنند مردم سکنهٔ آنرا باعماراتش هدف کلولهٔ توپ وتفنك ساخته باخاك یکسان نمایند و خوانین قزلباشیهٔ مراد خانی ووزیر آباد وافشار وغیره ازین امر پادشاهی آکاه کشته ازهرجانب نزد امیر شیرعلیخان شده تنبیه وتهدید سردار محمد اسمعیل خانرا بعهده کرفتند که بدون مقاتله ومحاربهٔ سپاه پادشاهی او را بادست بسته حاضر بارکاه سلطنت کنند اما قبل

(۳) تضاعیف فاصلهها

ازدیگران ناظر حسین علیخان باسفدر علیخان برادرش که ازپدر نخشیری وازطرف مادراز مردم سیاه منصور چنداول وخادم اخلاص کیش وتمك خوار صداقت اندیش امیر شیرعلیخان بودند باندیشهٔ اینکه قوم شان گرفتار عتاب پادشاهی نشوند وخراب وبیاب (۱) نگردند داخل چنداول شده سردار محمد اسمعیل خانرا کشیده باخود در بالا حصار بردند وشب اورابقسم محبوس نگاهداشته بامدادان امراخراج او وسردار صالح محمد خان وسردار ذوالفقارخان برادرانش ازحضور امیر شیرعلیخان صادر گردیده ایشیك آقاسی شیردلخان مأمور گشت که ایشانراجانب هندبرده بسرحد داران دولت انگلیس سپرده مراجعت کند واوهرسه تنرا بعد از توقف نوزده شب در چنداول ویکشب دربالاحصار برداشته بسرحد هند رسانیده برگشت وسردار محمد اسمعیل خان ازانجا گریخته براه صوات داخل ولایت بدخشان شد وازانجا در کولاب رفته ازانجا واردبلخ شد ودرانجا ازتهی دستی روزگارش تلخ گشته ازطریق اتابه شرفیاب حضور امیرشیرعلیخان گردید واو دوباره از کابلش اخراج هند کرده درلاهورش فرستاد ودر آنجامی بود تا که از اجل موعود فوت نمود

(۱) بیاب بروزن شتاب بمعنی خراب

﴿ ذکر احداث شهر جدید موسوم بشیر پور ﴾

ذکر احداث شیر پور

وپس از اخراج فرمودن سردار محمد اسمعیل خان سردار شیر علیخان را بایالت قندهار سرافرازی داده شهر جدید بزرگی در جنب شمالی شهر کابل بدوربستهٔ پی پی ماهر وبنا نهاده موسوم بشیر پورش کرده بتعمیر آن پرداخت وموازیٔ نخانه قلعه زمین که مساوی از دو هزار جریب باشد برای عمارات سکنهٔ شهر برگزیده پشتهٔ مذکوره را محل عمارات پادشاهی قرار داد ونخست صرف خیرات وصدقات فرموده اساس حائط شهر را آغاز نهاد ودیوار سطبری که توپ وفوج برفراز آن گردش کند مشتمل بربروج متعدده ودروب وسیمه مرتفعه اس افراشتن کرد ودرطرف اندرون دیوار حصار بفاصلهٔ گردش فوج وتوپخانه دیوار جدا گانه و جای اقامهٔ افواج متضمن بربیوت کثیره معین فرموده ناظر حسین علیخانرا مهتمم این کار مقرر کرد وچندتن ازافسران نظامی وبزرگان ملکی را برای تهیهٔ اسباب تعمیر از قبیل سنك وچوب وخشت خام وپخته وآهك وآهن وغیره بزیر دست او گاشت وتمامت سپاه نظام را بزیر دست بنایان ومعماران و نجاران وغیره مأمور کار کرده در ماه نخیرویه اضافه از تنخواه ماهوارهٔ سپاهیان که هفت روپیهٔ کابل بود اجوره قرار داد وتاچهال هزاران معمار ونجار و کانکار وآهنگر واجوره کار دیوار سمت جنوب شهر ونصف از ضلع مغربی وقدری از ضلع مشرقی افراخته کشت وچاه بزرگی بفرازتلیکه برای عمارات شاهی اختیار کرده جهت آبدادن عمارات وباغ وبوستان حفر کرده وهنوز به آب نرسیده بود که باز ماند

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه برجند و مشهد)

ذکر سر کذشت امیرمحمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان درعرض راه برجند ومشهد

ودر خلال احوال مذکوره چنانچه از پیش بشرح رفت امیر محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از راه غربت وجلای وطن درروز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ هزار ودوصد وهشتاد شش هجری وارد برجندشدند ودرانجا پسران امیر علی خان مقدم ایشانرا کرامی داشته اقصی الغایت مهمان نوازی کردند وروز دوم ورود ایشان مادر امیرعلی خان ایشانرا ازراه مهمانی دعوت کرده مراسم اعتناز واکرام بتقدیم رسانید درروزدوازده ماه محرم از برجند راه برگرفته چون وارد شهر مخروبه سرایان شده آثار عمارات عظیمه دیده ازناپایداری دنیا متأسف گشته ازانجا در موضع یوفی که منزل بدهوائیست فرود شدند ومردم آنجا ازردامت وشوری آب وهوا هریك ذخیرهٔ (۲) جدا گانه ازآجر وچروآهك برای خود ساخته آب باران دران فراهم شده آشامیدن شان ازان است وقبل از نزول کردن درین منزل امیر محمد اعظم خان راتب عارض گردیده یکماه ازراه سپردن باز ماندند تا که افاقه یافته عزم راه نوردیدن کردند وهنگام شام رهسپار گشته وچند منزل در شب قطع مسافت وروز استراحت کرده وارد کاریز شهزاده شده در عمارتیکه شهزاده مخصوص خویش پرداخته بود فرود گشتند

(۲) ذخیره درینجا بمعنی حوض انبار است

وسردار عبدالرحمن خان که‌درد واوغذ او تیمار داری بیمار مهارت تامه داشت باعدم التفات عمش نسبت بدو او عمش را دوست میداشت چنانچه دوا وغذای اورا بدست خود ترتیب داده بدیگری وا نمیگذاشت وسردار محمد سرور خان که نسبت فرزندی بامیر محمد اعظم خان داشت در همهٔ ایام بیماری او دو بار بعیادتش رفته دیگردر جائیکه فرود می شد مشغول کار خود می بود ودرین منزل یکی ازخدمه قدری زرد آلو حاضر کرده امیرمحمداعظم‌خان‌میل خوردن ان‌نمودوچون چهار روز بودکه تب اورا فروهشته‌بودسردارعبدالرحمن‌خان باطبیبیکه همراه شان بود هر چند منعش نمود نپذیرفته چند دانه فروبرد و سردار عبدالرحمن خان از ناپذیرفتن گفتهٔ خویش آشفته گشته نزد نوکران خودرفت وازنهی دستی اسلحه خودرافروخته صرف می‌نمود ودرهنگام عصر این روز باوجود آشفتگی از راه عیادت نزد عمش شده اجازت رفتن تربت عیسی خان حاصل کرد وبراه افتاده عمش باوی قرار داد که پس ازنجروز ازقفاره تورد شوم واو که ازمصارف دویست سوار وعدم درهم ودینار متعسرونا‌چار شده بود وارد تربت عیسی خان گشته درباغیکه حاکم آنجا ساخته وازیکسال عزل گردیده بطهران رفته بودنزول کرد وعمارت جانب دیگرباغ‌رابرای عمش‌پرداخته خود درعمارت جانب دیگر جای گزید

ذکراحسان حاجی‌حسن علی‌بامیرمحمد اعظم خان وسردارعبد الرحمن‌خان

﴿ ذکر اعزاز واکرام کردن حاجی حسن علی تاجر ﴾

(ووجه دادن بامیر وسردار)

ودرباغ مذکورحاجی حسن علی نام تاجر داخل شده سردار عبد الرحمن خانرا ملاقات کرده ازحقیقت حال وعسرت وپریشانی احوالش بخود معلوم نموده عرض پرداز شد که هر قدر وجه برای مصارف خویش بکار دارد پیش کشیده میشود واو که از ادای احسان آن مرد کریم بواسطهٔ تهی دستی عاجز بود بجز ازعلوهٔ آدم واسب دیگر چیزی خواهش ننمود تا که روز ششم امیرمحمد اعظم خان نیز رسیده درباغ فرود شد ومخارج او وپسرش را نیز برعهده گرفته درهیچ چیز ازالبسهٔ انسانی وحل وافسار وتوبرهٔ حیوانی وزین وبراق مضائقه نکرد وآنقدر مهربانی وزر افشانی ومهمان نوازی نمود که از تاجران دیگر بلاد امکان بجای آوردن نبود چنانچه خود سردار موصوف درروزنامهٔ خویش می نگارد که‌تازنده باشم منت باراحسان اوبوده نمیدانم که‌چه طور ادای آن خواهم کرد که شخص تاجر ناشناس اززر خویش در گذشتن وبه بیگانه از وطن انفاق کردن مقدور کسی نیست خلاصه دهروز دراینجا بسر برده امیر محمد اعظم خانرا ازراه نکس (۱) مرض قواق (۲) بارش گشت وده روز دیگر ازراه چمودن بازمانده تا که اوشفا یافت وپسر حمزه میرزای حکمران خراسان که پدرش بغارت کردن ایل ترکمان رفته بودازورود ایشان درتربت عیسی خان وبیمار وناتوان بودن امیر محمد اعظم خان آگاه گشته بذریعهٔ تلگراف بپایهٔ سریر سلطنت خبر داده بعد پاس اعلیحضرت ناصرالدین شاه یك تخت روان وبیست وچهار راس استرجهت سواری امیرمعزی‌الیه ازمشهد فرستاده یکماه دیگرنیزدرتربت عیسی خان توقف کردند ودر وقت حرکت از آنجا مخارج ایشان را باحاجی حسن علی‌خان محاسبه کرده‌می‌وبجهزار روپیه که معادلست باهفت هزار تومان ایران بمیزبان رفت وپس از قطع حساب حاجی موصوف را باخود همراه گرفته بجانب مشهد رهنورد شدند وروز ششم وارد تپه سلام شده تعظیم قبهٔ منورهٔ امام رضا رضی‌الله عنه را بتقدیم رسانیده چون‌نزدیك شهر مشهد رسیدندصد سوار زرین‌کرازفراشان‌حضرت امام‌رضا (رض) باتش رأس اسب عربی زین وبراق مرصع ودوکالسکه که یکی خاصهٔ جلال‌الدوله پسر ناصرالدین شاه ودیگری مال حشمة‌الدوله حمزه میرزای حکمران‌خراسان بودازراه مهمان نوازی وپذیرهیش آمده باعزازوا کرام تمام بشهر درآوردند وبغرب شهربسر حشمة الدوله باعزارسوار باستقبال بیرون‌شده مراسم‌پذیره بجای آورد وچون داخل‌شهر گردیدندیکدسته فوج پیادهٔ نظام بادوموزیك خانه در خیابان مقابل ارك دولتی سلام رسمی ادا کردند وداخل ارگ گشته سه روز مهمان حضرتی بوده بعد ازطرف دولتی مخارج شاهانه برای ایشان میدادند وپس ازده روز حمزه میرزای حشمة‌الدوله عم ناصرالدین شاه از ترکستان بازگشته امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد سرور خان وچند تن ازبزرگان همراهان ایشانرا بمهمانی درجای خویش دعوت کرده بعد ازنهیت دوستانه

(۱) نکس بضم‌میم‌عود کردن‌مرض بار دوم

(۲) قواق بادی که از قعر معده وسینه‌بیرون آیدوفارسی هیك هیك گویند

وصرف طعام بمنزل خود بازگشتند وروز دیگرحمزه میرزای حشمة‌الملك بازدید ایشان آمده وملاقات مشفقانه کرده مراجعت نمود وسردارعبدالرحمن خان که ازروزورودش درمشهدیومیه بزیارت امام رضا (رض) مشرف میشد امروز پس ازمعاودت حشمة الملك بزیارت رفته چون بازگشت دیرالملك که متولی باشی روضهٔ مقدسه بود اورا درخانهٔ خود بمهمانی برده مراسم احترام بجای آورد وبعد ازتوقف باتزده روز درمشهد سردار عبدالرحمن‌خان را تب عارض شده بعد ازسه روز شفایافت وازراه بازدید نزد حشمة الدوله شتافت وبااو مشورهٔ اظهار کردکه عزم دارم راه درهٔ گزوطرن واورکنج جانب بخاراشوم‌واوجوابش‌را موقوف بامرواجازهٔ‌ناصرالدین شاه‌داشته بذریعهٔ تلگراف ازحضور اواجازت طلبید وپس ازمراجعت ازنزد حشمة الدوله وگذشتن سه روز حشمة‌الدوله اورا نزد خود خواسته ازامر ناصرالدین شاه آگاهش کرد که میباید درطهران رفته پس ازملاقات ودیدار شاه اگر خواسته باشید رهسپار ترکستان شوید واو درجواب گفت که ازمشهد جانب بخارا رفتم نیکوتراست زیرا که اگر از طهران رهسپار مملکت ترکستان شوم روشن میگردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت دیگر برگرفت واگر ازدیگر بلاد امیدم برنیاید وازراه النجا روی بطهران نهم ومقصد نوسم نام دولت ایران پست نشود زیرا که درافواه سمرکردد که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکردواین کلمات راگفته بمنزل خویش مراجعت نمود وپس ازدو روز دیگر باز حشمة‌الدوله اش خواسته ازامر شاهش آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند یانشوند اورا بمنزلهٔ فرزند خویش میدانم وهروقت که بیایند دولت ایران خانهٔ خود ایشانست وسردار عبدالرحمن خان سفارش عذر خواستن خودرا ازناصرالدین شاه بحشمة‌الدوله کرده یکتن راه بلدازنزد اوباخود گرفته باعمش امیر محمد اعظم خان وداع نمود

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(درعرض راه مشهد وبخارا)

ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان درراه بخارا

چون سردار والا تبار از مشهد بیرون شده بعد از شش روز وارد درهٔ گز گشت افتخار خان دره گزی باهزارسوارپذیره اش کرده مقدمش را بغایت گرامی داشته نیك بنواخت ونامهٔ حشمة‌الدوله را که جهت‌سفارش او بآن شخص راه شناس داده بود باقتخار خان سپرد واو پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره سردار رفیع مقدار را بیرون قلعهٔ دره کرد درباغ خوش آب وهوائی فرودآورد وازآدمیت خویش وسفارش حشمة‌الدوله بسیارا کرام واحترامش نموده یکماه بمهمانی اورا نگاهداشته هرقدر زحمتیکه ازدست عمش امیر شیر علیخان وپجودن کوهها وبیابان کشیده بود عوض آن ازوی عزت وراحت دید وبعد ازانکه قافلهٔ تاجران ترکمانیه که درسالی دودفعه مال التجاره آورده بدرهٔ گز میفروختند وازانجا متاع ایرانی بار کرده می بردند وارد شدند سردار عبدالرحمن خان که درمدت مذکوره ازهمین سبب نگاهداشته بود که بااینشان همراه کنند تاازسارقین ترکمان آزار واذیت نبینند با تاجران همراه کرده اوزبك سردار و عزیزسردار وآرتق سردار را از تاجران طرن سفارش نمود که اورا دراورکنج برسانند وخودنیز باهزاروپانصد سوارتامنزل ابیورد باسردارعبدالرحمن‌خان همراهی نموده ازراه‌لطف آبادوقلعهٔ خسروواردابیوردش کردودرشالی زارهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسیار فراهم شده بودندصیدزیادی افکنده چون ازابیورد گذشتند بالله یارخان‌وداع کرده‌پنج سوار بخواهش خوداوازهمراهانش تاطرن باخود گرفته رهنورد شد وتمام شب باهم قطع مسافت کرده بامدادان بجنگل کنار رودخانهٔ طرن رسیده فرود شدند وچون مردم آنجا در موسم خربزه وهندوانه بفالیزها سکونت اختیار کرده بجز خربزه وهندوانه چیزی دیگر ندارند که بخورند واینوقت موسم رسیدن فالیز بود که ایشان وارد گشته مانند همان مردم گذرانی کرده روز دیگر بطرن نزول کردند وبجهوز از سبب آنکه اسب بپای سردار عبد الرحمن خان لگد زده بود درانجا توقف نمودند ودر ایام درنك برای مصارف راه ریگستان گندم از جاهای دور خریده روز ششم طریق اورکنج برگرفت و ارتق سردار ترکمان از جملهٔ سه‌تن سردارانیکه الله یار خان بااو همراه کرده بود در خانهٔ

خود رفته دو تن دیگر بهمراهی او بازماندند وشبدا ناظهر روز دیگر راه سپرده بسر چاهیکه آبش تلخ وناگوار بود وارد گشتند ودو روز درانجا مکث کرده ظهر روز سوم براه افتاده وهنگام شام اسپان خودرا کندم داده زهسار شدند وبرسم ایلغار اسپ رانده طلوع آفتاب بسر چاه پدبو وتلخ آب دیگر رسیدندواز سیب خسته وستوهیده شدن اسپان ایشان شش روز بدانجا درنگ کرده ظهر روز اخیر رو براه نهادند وبابوار وشبگیر اسپ رانده نصف شب یکتن از نوکران سردار والا تبار که بستر خواب واسباب جای وچراغ نزدش بود بازمانده گرفتار ورطهٔ حیرت وسرگردانی شد وخود سردار ستوده کردار بادیگر همراهانش بقافلهٔ از مردم ترکمان که ششصد تن اسیرازمرد وزن مردم ایران باخود داشت دوچار گشته از ایشان تفحص چاه آب کرد وترکمانان باندیشهٔ اینکه ایشان سوار قزاق ایرانند بمغالطه جواب دادند که بانقسم رفتار وقت سحرباآب خواهید رسیدپس بگفتهٔ آنان بسرعت وشتاب اسپ رانده تاگه آفتاب بلند گشت باآب نرسیدند واز عطش بتاب شده سردار عبدالرحمن خان زبان اسپیرا سه چهار جاك زده خون بیرون نشد واز جوهر لیو که باخود داشت در دهن اسپ وقدری بکام خود بریخت واز تری آن نیز اثر تری پدید نگشت ناچار دل بمرگ نهاده برا کنده وسراسیمه هنگام شام بجاهی واصل شدند وبعضی از عطش براه ماندند وسردار عبدالرحمن خان از آشامیدن آب قدری بحال آمده چندقرابه که همراه داشت پرآب نموده براسپیکه در اینبود بدو هزار روپیه خریده ونیرو مند بود بار کرده بصحابت یکی ازنوکرانش برای باز ماندکان فرستاده قطب نمائی نیز بوی داد که اگر سر گردان شود بواسطهٔ آن راه جوید واو بفاصلهٔ کروهی رفته بیار ماندکان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسید واندك اندك آب بحلق ایشان ریخته بعد از دیری بحال آورده باهم وارد سر چاه شدند ویکتن دیگر که بااسباب جای وچراغ در اول مرحله باز مانده بود نیز بهمان قافلهٔ ترکمان که جمعی از اسیران ایرانرا باخود داشتند دو چار گشته چون پس ازمعرفی او را بشناختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب ونانش داده بارش را براشتران خود نهاده تاسف بسیار نمودند که سردار فکو کردار را باهمراهانش بخیال اینکه سواران ایرانیانند واز عقب اسپران خود آمده اند که باز بگردانند ببادیهٔ هلاکت رهنمونی کردیم خلاصه قافلهٔ مذکور در روز چهارم ورود سردار باوقار که در سرچاه توقف وقرار داشت وارد گردیده سه روز دیگر باهم درنگ کردند وچهار شبه علوفه اهل قافله بسردار عبدالرحمن خان وهمراهانش بمهمانی داده سه شبهٔ دیگر را خودش ازآنها خریده ازآنجا راه خیوه پر گرفت وروز پنجم وارد آنجا شده درزیر درختان خارج شهر فرود گشته چند تن از نوکرانش باسر اوجهت خرید بعضی اشیاء داخل شهر خیوه شدند وشهریان از ایشان پژوهش حال وپرسش احوال کرده چون دانستند که نوکران سردار عبدالرحمن خان نوادهٔ امیر کبیر خلد آشیانند بخان خیوه آگهی دادند واو یکی ازندیمانش رانزدسردار رفیع مقدار فرستاده اززیردرختان باهمراهانش درآندرون برده در عمارات عالیه جای داده مقدمش را گرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار گردیده پیام رسانیدکه خان از راه ملاقات وارد میگردد واو نظر باوضاع خویش خودرا مسافر دانسته قبل از آمدن خان سوار اسپ شده ازراه ملاقات طریق ارك پر گرفت وبنزدیك دروازهٔ ارك رسیده شصت ضرب توپ مکمل اسباب باتوپچیان حبشی نژاد آماده وبرعراده مشاهده کرد وبنجاه ضرب توپ تبریك کشاد داده خود خان بدروازهٔ ارك پذیره نموده از محبت دست هم را گرفته داخل دیوانخانه شدند وچون سخن یکدیگر را نمیدانستند ترجمانی باسر خان پیش آمده ترکی وفارسی جانبین را توجمه میکرد ودو ساعت باهم صحبت نموده درین مذاکره خان سردار را خطاب کرده گفت که شما بمنزلهٔ برادر بزرك منید زیرا که پدرم محمد امین خان باامیر محمد افضل خان مرحوم درحین حکومتش بترکستان اقصی الغایت مراوده ودوستی ومکاتبه داشت واکنون بسی شکر گذارم که مشغول ملاقات ومحبت ودیدارم وبابنك دوشهر از جملهٔ هفت شهریکه در تحت حکومت دارم برای زیست خود قبول کرده در حکومت بامن شراکت کنید وهر وقت که عزم تسخیر بلخ نمائید یك لك سوار وپیاده که از ایل والوس خود در زیر فرمان دارم ملازم رکاب سازم که بلخ را متصرف شده بایکدیگر جوار ومسدد کار شویم

وسردارعبد الرحمن خان وعدهٔ جواب این ملاطفت خانرا با گفتن چندسخن دیگر ازخود بروز سوم گذاشته از جای برخواست وخانش نادرب بار گاه همراهی نموده باز گشت وسردار عبدالرحمن خان جانب منزل خودشده ازعرش رامیکی ازنوکران خان اورا بر گردانیده اظهار کرد که خان درباغ شاهی جای برای شمانعین فرموده وهمهٔ همراهان شما در آنجا رفته اند ومن جهت راه یلدی مأمورشده ام که شمارا درباغ مذکور برسانم چنانچه باهم بقدر دوصدگام ازشهر بیرون گردیده داخل باغ شدند وسردار والا تبار دران باغ شاهانه منزل گزیده رحل استراحت انداخت وبعد ازدوساعت خزانه دار خان نزداو آمده مژده داد که خان مرا امر کرده است که تادولك طلا اگر بکار باشد بشما بدهم ومقارن ایحال فرستادهٔ ازجانب وزیر حاضر آمده همین نوید داد وسردار عبدالرحمن خان لشکر وامتنان کرده گفت که دروزی بانزده روپیه کفایت مؤنتم کند زیاه برآنرا کار ندارم وخزانه دار بافرستادهٔ وزیر گفتهٔ اورا نزد خان تقریر کردند وخان درروزی هزار دانه طلا مقرر فرموده امر کرد که هرروزه درنزد او گذارند چنانچه روزدیگر خزانه دار هزاردانه طلای مسکوك آورده پیش سردار سعادت اطوار نهاد وهرچند گرفتن آن درطبیعتش ناگوار بود اما از کثرت الحاح خزانه دار که اظهارواصرار کرد که اگر این طلابذرفته نشود خان آزرده گردد پس ناچار یکی ازخدام را امرنموده برداشت وهمچنین یومیه هزار دانه طلا بهمان خادم میسپرد وچون سردار باوقار درباب ملاقات دوبعین سه روز وعده داده وتاانجروز بملاقات نرفت وزیر خان حاضر آمده ازسخنانیکه بخان بعد ازسه روز وعدهٔ گفتن داده بود بخاطرش آورد وسردار عبدالرحمن خان لب بگفتار گشوده گفت که آنچه رامن اندیشیده ام اینست گهاچندتن ازبزرگان ازاهل مملکت خان ومعتمدانش دربطرز بورغ نزد امپراطور روس رفته دیوارمواضعه ومعاهدهٔ سدید براقرارم زیرا که امور حکومت شما مغائر انتظامات سلطنتی اند وبر سوم الوسی اجرای کاررا منوط داشته اید میشود که بعد ازیك یادوسال دولت روس عزم تسخیر این مملکت جزم کند وملك را متصرف شود واورفته همهٔ این گلمات را باشاپنجش نزدخان بیان کرد واواعیان وبزرگانراطلبیده اظهاراین مدعا نمودوایشان که ازخود بزرگتری را ندیده بودند گفتند که دولت روس را باما کاری نیست و اگر چنانچه سردار افغان بیان کرده است آهنگ این ملك کند آلات جنك آماده اند ومردان نام ونشك ایستاده دولت روس را زبون واز ملك بیرون کنند وروز دیگر وزیر رضای خان وخودرا باستبعاد وامای دیگران نزد سردار عبدالرحمن خان بازداشته اینانیز ابراز (۱) داد که خانرا عزم آن درضمیراست که خواهرش را باشما عقدمزاوجت بسته ودوشهررا ازهفت شهریکه دارد بشما سپارد بعدآهستگی امپرا که شما اندیشیده اید بادولت روس روی کار آرد واو جوابداد که ازین ارادهٔ خان میاید تیرهای حسدبزرگان این ملك را نشان شوم اینرا گفته نیزبرزبان راند که حال ناچارم که ازین مملکت بیرون شده دربخارا روم زیرا که بدالسو امور ضروریهٔ بسیاردارم ووزیر درجواب ایکلام او گفت که این عم شما سردار محمد اسحق خان که دربخارا رفته نظربند گشته است ونیز جمعی ازخدمهٔ شما که ازدست نائب محمدعلیخان ازبلخ دربخارا پناه برده اند نان خشکی نمیابند پس شماچرا آهنگ آنجا کنید میباید خدمهٔ خودرااز آنجا درینولا بطلبید واو گفت عزم درنهادش نبود لب بتکلم گشوده درجواب وزیر گفت که بهر عنوان که بتوانید رخصت حرکتم حاصل کنید و خان بگراهت بذیرفتار گفتار سردار والا تبارشده یکصد وپنجاه اشتر مایدرا آرد وجو ونان روغنین وخیمه وفرش وظرف وچهل تخته قالین برای توشهٔ راه وتحفه بار کرده بیست تن بنده جهت خدمت بسردار رفیع مقدار بخشید ودوصد رأس گوسپند بارنج و روغن زیاد همراهش مقرر فرموده بعد باهم وداع کرده راه بخارا برگرفت

(۱) ابراز بمعنی اظهار

﴿ ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان دربخارا ﴾
(و سر گذشت او در آنجا)

ذکر ورود سردار عبد الرحمن خان دربخارا

وازجیوه بعد ازطی پنج منزل وارد کنار رود جیحون شده عبور کرد ودرمنزل غور وشور آب خان فرود گشته از آنجا هفت روز درمنزل قره گول نزول نموده در آنجا تبریك نامه های وصولش از جانب سردار محمد اسحق خان وخادمان خودش که دربخارا بودند بمطالعه اش پیوسته ازآنجا روز سوم وارد بخارا گشت وچون

درینوقت امیربخارا باشارهٔ کورنر دولت روس رایت سرزنش میرسرمبیك خان جانب حصار وکولاب بر افراشته بود از ورود خویش دربخارا بذریعهٔ مکتوب امیر را آگاه کرده اجازت خواست که تامراجعت رایات عالیات در بخارا درنك کند ویا از راه ملاقات آهنك شرفیابی حضور نماید واو در کولابش نزد خویش دعوت نموده سردار والاتبار بعزم رفتن آنجا از طلاهائیکه خان خیوه عطا کرده بود اسب و یراق ولباس آماده نمود واشتر نیرا که خان مزبور داده بود نیز فروخته عیدیرا که از مواهب اوتزد خود داشت همه را آزاد فرموده تابیست روز اسباب سفر کولاب را ساز کرد وپانجصد سوار ازبخارا روجانب حصار نهاد ودرین راه موضع بلندیرا که ازخاك جهت خیمه وبارگاه بادشاه برافراشته بودند مشاهده کرده در حوالی آن خون بسیار ریخته دیدواز مردم آنجا جویا شده گفت که این خونها از کاوانیکه برای تبریك فتح حصار کشته‌اند خواهندبود ایشان آمجکر سوز حزن اندوز ازنهاد بر کشیده گفتند که این خون اسیران حصاراست که پانزده‌روز پیش ازین بارگاه بادشاه بر زیر این تل خاك افراخته بود که حصار را فتح کرده هزار تن اسیر حاضر حضور کردند واو همه را بقرب بار گاهش امر سر بریدن کرد وسردار استفسا مافرمود که مگرتقصیر زیاد داشته اند و گرنه اسیر را کسی‌نکشته است وایشان گریه‌کنان گفتند که این بادشاه هزاران‌تن‌را بدون تقصیر کوسپند آسا ازدم‌شمشیر گذرانیده‌است چه جای آنکه درجنك دستگیر شود واسیرش گفته نکشد وسردار والاتبار سنم و کشتار بادشاه بخارا را حمل براستیلا وتغلب دولت روس نموده بدل کفت که بزرگان این‌مملکت بامید جاه روی ازحق برتافته وشرع‌شریف را خوار شمرده اند که نماز علماء پرستش راه‌وجاه کنند ونه‌ایشان باس معروف ونهی‌منکر مردم راآگاه‌نمایند وخواص وعوام‌شب وروز کرفتارکبروحسد وبخل وعداوتندچنانچه خودسردار نیکو کفتار در روزنامهٔ خویش نگار داده است که در بخارا باوجودیکه اهالی آن دراقامهٔ اوامر ونواهی شرع شریف طاق ودردینداری شهرهٔ آفاقند آنقدر ارتکاب منهیات دیدم که‌درهیچ مملکتی ندیدم خلاصه خادمانش‌را امرکرده خاك روی خونهارخته صورت چند قبری آراستند وازانجا رهسپار کشته روز یازدهم حرکت از بخارا وارد حصار شد و چند تن ازافسران سپاه باهزارسوار پذیره‌اش کرده بامربادشاه درسرائیکه‌تعیین‌فرموده‌بود فرودش آوردند وروزچهارم ورود بادشاه بملاقات خویش دعوتش نمود وپس ازادای مراسم ملاقات خادمان بادشاه دههزار تنکه وشش توپ کمخواب برسم هدیه آورده پیش‌سردار سعادت شعار نهادند ودیکر اعتنائی نکردند بناچار سردارعبدالرحمن‌خان ازبادشاه‌بخارا ناامیدشده باپنجصدسواریکه همراه‌داشت ازشهربیرون‌شده درکناری جای گزید وباوجودیکه‌زمستان‌بود داخل‌شهرنشده درپیرون‌بخیمه روزبسرمیبرد تا که‌بادشاه بخارا ازعدم‌علوفه راه‌مراجعت برگرفت‌وسردارعبدالرحمن خان نیز ازقفای اورهسپار شده چون‌وارد بخارا گشت پس‌ازده روز بذریعهٔ مکتوب ازبادشاه‌بخارا اجازت رفتن سمرقندخواست‌ونوشت که درچهارماه چهل‌هزارطلاکه‌باخودداشتم تمام‌بمصرف‌پنجصدسواریکه‌بامن کرفتارخدمت‌عالی بودند رسیده دیکر هیچ ندارم که مایهٔ صرف خویش کذارم واو دراقامت بخارا ورفتن سمر قندش مخیر ساخته ایشقدر پیام داد که اکر تزود بهتراست وسردار والا تبار رفتن سمرقند اختیار کرده رو براهنهاد وروزچهارم وارد کشته قرغان شده چون چیزی نداشت اسباب نخبه وعمده اش را قبل از ورود درشهر فرستاده که فروخته علوفه آماده کند ویکتن کرنیل دولت روس که در اندرون شهر بود آکاه کشته از فروختن اسباب مانع آمده مأکول ومشروب از جانب دولت آماده کرده قاضی شهر را بامیر شب وصد سوار از راه پذیره بیرون فرستاده سردار والا تباررا باعزاز واکرام بشهردر آوردند وبجائیکه برایش قرار داده وخوردنی وآشامیدنی مخصوص اودران نهاده بودند فرودش آوردند و کرنیل مذکور که در آنجا منتظرورود نشسته بود از جابرخواسته پس از پرسش رسمی وپژوهش احوال جنرال وکیورناتر تاشکند وسمرقند که از کرنیل نمود بصرف طعام مشغول کشته وچون طعام برداشته شد کرنیل بمنزلکاه خویش رفته بعد ازساعتی هزار تنکه نقد بااشیای خوردنی وآشامیدنی برای همراهان سردار باوقار فرستاد وروز دیکر سردار نیکو اطوار از طریقه باز دید نزد کرنیل شده با هم صحبتی نموده باز کشت وسه روز برسبیل مهمانی وجه نقد وخوردنی وآشامیدنی

یک منوال از جانب دولت صرف شده روز چهارم باگرنیل وداع کرده ازانجا روی بسوی سمرقند نهاد ودر سه منزلیکه ازانجا تاسمرقند بود همان مزار تنگه باعلوفه از دولت داده میشد ودر روز ورودش حاکم وقاضی شهر سمرقند باصد سوار نظامی وبزرگان ملکی پذیره کرده در سرای قاضی که برای او ومرای دیگر در پهلوی آن جهت نوکرانش معین کرده بودند فرود اوردندومخارج شبوروز ایشان ازطرف دولت بمهمانی میدادند وروز سوم جنرال ابراموف ترجمانش را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده در جای خویش دعوتش کرد واوباسردار محمد اسحق خانعزادهاش نزد اورفته واو تادرب نشیمن گاه خویش که مسجدی بود وچند خانهٔ دیگر از همسایگان آن عبادت گاه حی داوررا نیز غصباً در تصرف داشت پذیره نموده بااینان در اندرون مسجد باز گشت وباهم بکرسیها نشسته ویکساعت صحبتی کرده هر دوتن سردار بمنزلگاه خویش معاودت نمودند واز قضای ایشان سه دست لباس سرابا برسم هدیه خادمان جنرال ابراموف آورده نزد سردار عبد الرحمن خان گذاشتند وروز دیگر جنرال مذکور از راه بازدید نزدسردار عبدالرحمن خان شده بعد ازصحبت یکساعت مراجعت کرد وروز یازدهم ملاقات ایجنرال دونامه از کوفمان کیور ناتر مقیم تاشکند بسردارعبد الرحمن خان وجنرال ابراموف رسیده نگاشته بود که اشتیاق شمارا دارم وجنرال رافرمایش تهیهٔ سامانسفر کرده مرقوم داشته بود که باعزاز واکرام رهسپار تاشکندش سازد چنانچه تاچهار روز اسباب سفر اورا آماده کرده بعد باصد سوار روانهٔ تاشکند شده خود سردار والاتبار در کالسکهٔ شاهانه برنشسته رهسپار گشت ومنزل بمنزل کالسکه اش را تبدیل نموده چهل سوارهٔ نظام که مأمور همراهی اوشده بودند نیز عوض میشدند تا که در تاشکند نزول کرد

سر گذشت سردار عبد الرحمن خان درتاشکند

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند ﴾

(وملاقاتش باکیور ناتر)

ودرروز ورودش بتاشکند کلوچوف نام سپهسالار ترکستان باچهار صدتن ازسواران نظام پذیره اش کرده بعزت واحترام در عمارتیکه برایش معین کرده بود فرود آورد وروز سوم سکرتر کیور ناتر کالسکهٔ خاصهٔ اورا نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آورده خبر ملاقات کیور ناتررا داده وی درکالسکه نشسته راه جای کیورناتر برگرفت وبقرب منزل او یکفوج هزاری ازپیادهٔ نظام ویکدست موزیکخانه باهمهٔ منصبدارانیکه ازدرجهٔ کرنیلی پست تربودند پذیره نموده دردالان اول جنرالها استقبالش کرده بعد باهم داخل اژول یعنی تالار بزرگ شدند وباکیور ناتر وندیمان او ملاقی شده دست هم را گرفته سردار والاتبار وکیورناتر داخل خانهٔ دیگر که کرسی ومیز بسیار دران چیده بود شده هر دوتن باهم بریک کرسی نشستند وپس از صرف چای کیور ناتر سردار عبدالرحمن خان را تکلیف آن نمود که اکنون که مهمان دولت میباشید ابواب مکاتبه را بامردم افغانستان مسدود نمائید واواین امر را پذیرفته قرار داد که هرگاه نامهٔ بخط خودش از عرض راه افغانستان بدست کارگذاران روس افتد ملزم بوده درالزامش تن دردهد ونامهٔ که بمهراو وخط دیگری باشد دولتاورا ملزم نداند زیرا که دشمنانش مهرسازی کرده اورا ملوم امنای دولت خواهند نمود واین مواضعه را نوشته برمیز کیورناتر نهادندروقت مقابلهٔ خطوط جعلی معیارامتحان باشد بعد بمنزل خویش مراجعت کرد ودرشب بازش کیورناتر بمهمانی دعوت نمود ودرین مجلس زن کیورناتر باهمهٔ زنان افسران حاضر بودند و چون سردار عبدالرحمن خان داخل بزم مهمانی شد باجه نوازان باموزیک دستی حاضر آمده بودند چنانچه دروقت ورودش کیور ناتر تادالان سوم پذیره کرده ودست سردار سعادت اطوار را گرفته ورفته درپهلوی خود جای نشستن دادباجه نوازان برسم سلامی سرکرم نواختن بودندو آنکاه که نشستند خاموش گشته کیورناتر تمامت افسرانرا که برکرسیها نشسته بودند بسردار معرفی کرده بعد بساط جای آورده چون صرف شد باجه نواختن پرداخته ساز خوشنودی آواز آوردندوما کول ومشروب را بااقسام حلویات وفواکه درخانه دیگر چیده بودند وهرکه میل میکردی قیدداخل آن خانه شده خورده و آشامیده وباز گشته بجای خود مینشست وتاسحر بساز وطرب بسر برده بعد هر کدام بمقام خویش رفته سردار عبدالرحمن خان نیز مراجعت کرد وهنگام ظهر روز دیگر کیورناتراز راه بازدید نزد سردار والاتبار شده اودوراس اسپ عربی بازین ویراق طلا

ونفره وبکقبضه شمشیر مرصع وپنج توپ ایزهٔ کشمیری ودو تخته رضائی ودو توپ کمخواب برسم ارمغان پیش کبورناتو نهاده واویس ازصرف چای بجای خود باز گشته روزدیگر جنرال کاوجوف سردارا بمهمانی دعوت کرده احترامش نمود واو وقت عصر بمنزل خویش معاودت کرده همچنین تمامت جنرالانش دعوت مهمانی کرده اعزاز واکرامش مینمودند وپس از گذشتن عید نصرانیان کبورناتو سردار نیکو کردارا بقواعد که سپاه نظام طلبیده شلک توپ وتفنگ وقواعد جنك رانشان داده باهم باز گشتند وپس از معاودت تمامت لشکر نقبی را که بزیر تپهٔ زده بودند آتش زده برانیدند واین صنعت ایشان خیلی مطبوع وپسند سردار راست رفتار افتاد وروز دیگر نیز کبورناتوش طلبیده اظهار کرد که امپراطور بزرك تلگرافاً پرسش حال وپژوهش احوال کرده وفرموده است که در بطرز بورغ آمده تلطفات امپراطورانه را مشافههٔ دیده وشنیده خود را آسوده خطر دارد که دولت خانهٔ خود ایشانست وسردار عبدالرحمن خان امتنان نموده پاسخ داد که البته زحمت قطع مسافت را کشیده ایندولت را خانهٔ خود دیده پناه گزیدم ورفقنش را درپایتخت وعدهٔ جواب گفتن بفرداداده مراجعت کرد وباخدمه وهمراهان مشورت کرده صلاح کار جست وایشان رفقنش را در بطرزبورغ رأی نداده گفتند که در غیاب شما حیرت بمارخ داده در کار وبار خویش مضطر وسرگردان شویم واو هرچند حجت آورده گفت که دعوت چنین پادشاه بزرك را نپذیرفتن چون منیکه هزاران مهمان مثل من در مهمان خانهاش افتاده باشد نزد عقل مستحسن نیست ایشان رضا ندادند پس روز دیگر بنا بوعدهٔ که داده بود نزد کبورناتو شده ازرأی ندادن تو کرانوهمراهانش اظهاری نکرده ازخیال خود در باب رفتنش در بطرزبورغ گفت که چون تووارد شده وبخصد سوار باخود دارم وسامان درستی میسرم نیست مدتی میباید که سامان سفر بایتخت آماده شود تا آنوقت اگر فرماید خاطرامپراطور اعظم آمده طلبفرمایند رهسپارشوم نیکو خواهد بود و کبورناتو این گفتهٔ سردار عبدالرحمن خان را پذیرفته رخصت مراجعت منزلش داده وعده خواست که تلگرافاً بامپراطور اعظم خبر داده هر امریکه صادر گردد اجرا خواهدشد چنانچه بواسطهٔ وزیر اعظم بپادشاه خبر داده عذر سردار باوقار پذیرفتهٔ خاطراعلیحضرت امپراطوری نیز گشته این امر بنام کبورناتو شرف نفاذ یافت که سردارعبدالرحمن خان سخن معقول گفته است اما در هریك ازناشکند وسمرقند که اقامت اختیار کنند ومقامیرا که پسندد از طرف دولت خریده تفویضش کنند ودر ماهی یکهزار ودوصد ونجاه سم که معادلست پانصد هزار وهفتصد ونجاه روپیهٔ کابل برای مصارفش مستمراً داده عکس او وهمراهان بزرگش را گرفته ارسال بایتخت بدارد و کبورناتو سردار عبدالرحمن خان را زدخودخواسته ازامر اعلیحضرت امپراطور آگاهش کردواوخرسند گشته وعدهٔ عکس گرفتن را بروزدیگر گذاشت چنانچه روز دیگر نو کرانش را تکلیف رفتن بعکاسخانه کرده ایشان سرباز زده بعکس گرفتن خودهارضانداده پس سردارواالانبارتنها بعکاسخانه رفته سکرتر ازحاضر نشدن همراهانش پرسیده اوپاسخ داد که اشخاص صاحب قوم نیستند واعتباریکه یافته اند از خدمت است و کرنه هر کدام ازمقامی اند که قوم ونام ندارند لهذا باخود نیاوردم وسکرتر گفت نه خوب کردید زیرا که اگر امپراطور عکس ایشانرا دیده از اقوام وقبائل ایشان جویا میشد که بزرگان کدام طوائفند افعال روی میداد خلاصه داخل عکاس خانه شده وعکسش راگرفته بمنزلش مراجعت کرد وچند روز دیگر ازتأسف اینکه نو کران وهمراهانش از رفتن در بایتخت مانع گردیده وازعکس گرفتن ابا نموده بودندقرین حزن واندوه سرهمی برد بعد ازچندی ملاقات وداعی کبورناتورا کرده رخصت مراجعت سمرقند خواست وباجازتاو ازناشکند راه بر گرفته وارد سمرقندشد وجنرال ابراموف مقیم سمرقند خواست که بقرار امر امپراطور تامبلغ یکلك روپیه را جای اقامت برایش خریده تفویض کند امامسردار عبدالرحمن خان نپذیرفته سرائی را برای سردار محمد اسحق خان گرو گرفته خودش درباغ واقع دروازهٔ قلندرخانه که مالدرعیتی وضبط پادشاهی بود جای گزید وبرای نو کرانش دراطراف باغ چندجارا ازمردم رعایا عاریت گرفته رحل اقامت انداخت ودرهنگام توقف چندن سمرقند اکثر نو کرانش برخصت وبرخصت از وی روی برتافته هر کدام راه مقامی بر گرفت مگر کسانیکه سالهاپیشه بودند روی دل برتافته مردانهوار بدون اندیشه استقامت کردند وهمدرین سال امیرمحمداعظم خان ازمشهد روی امید بسوی طهران نهاده بقرب شاهرود بسطام از کسوت حیات عاری ودرمزار بنده مقبول بارگاه ایزد باری حضرت بایزید بسطامی بعمر نجاه سالگی درزیرنقاب تربهٔ تراب متواری گشت

وقائع سنه ۱۲۸۷

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری ﴾

درین سال سردار محمد یعقوبخان که ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان وبی مهری اعلیحضرت امیر شیرعلیخان چنانچه در تضاعیف سوانح سال هزار ودویست وهشتاد و شش بشرح رفت آتش حسد در کانون دلش افروخته گشته بود ومترصد فرصت روز بسر میبرد اسباب فرار وادوات روی برتافتن ازپدر تاجدارش آماده کرده وازرازیکه در خاطر داشت هیچکس را آگاه نموده روزی بهانهٔ تفرج سواران نظام رکابی خود را با کارخانهٔ طباخی ازشهر در باغیکه مقبرهٔ بابرشاه مرحوم است فرستاده خود سوار شده ازراه مغالطه درقلعهٔ مادر وزیر رفت وازانجا براه غزنین روی جانب قلات وقندهار نهاده امیر شیرعلیخان آگاه گشته ازروی آشفتگی خواست که خود تعاقبش نماید اماقبل ازان عریضهٔ سردار محمد یعقوب خان که از عرض راه مصحوب لالا حیدر فرستاده بود بشرف مطالعهٔ کارکنان پایهٔ سریر سلطنت پیوسته مرقوم داشته بود که مردم کابل همه با من یکدل ویکجهت بودند اگر اعلیحضرت والا را گرفتار میساختم میتوانستم لکن حق پدری وحیای فرزندی حائل ومانع گشته مرتکب آن نشدم وخدارا که دست ازمن بدارید وبحال خودم گذارید اگر نه ازکشته پشتهٔ خواهم ساخت وامیر شیر علیخان ازین عرض جسورانهٔ اوزیادهتر عتاب ناك شده سردار یحیی خان خسر اورا با سردار زکریاخان وشاه مردخان وچهل ازسواران بتعاقب او گاشته میر آخور اختر محمد خان وشاه محمد خان پیشخدمت را بحمایاری وایلغار جانب هرات وقندهار رهسپار فرمود که هرکجا بدو بلده را آگاه کنند تا اورا بشهر نگذارند ودر برویش ببندند وسرداران متعاقب نامیدان اسپ ازقفای او تاخته واورا نیافته معاودت نمودند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین درپروی سردار محمد یعقوب خان بربسته بضرب گلولهٔ تفنك ازپیش براند واو چندرأس ازاسپان سرکاری را ازبیرون شهر بتاراج گرفته رهسپار شد وهمچنین حاکم قلات نیز ازدر آمدن قلعه بازداشت وسردار شیر علیخان حاکم قندهار باسفدر علیخان قزلباش افسر نظام ازوصول اختر محمد خان وشاه محمد خان که بحمایاری رهسپر شده بودند برکجای حال آگاهی یافته اسباب قلعه داری آماده واستوار کرده مترصد رسیدن سردار محمد یعقوب خان نشستند تا که مشارالیه ازدر آمدن بقلعهٔ قلات مایوس گشته یکفوج پیادهٔ نظام قندهاری که مقیم آنجا و کرنیل محمد کبیر خان اچکزائی افسر آن طلب کابل شده بود سرد ارموصوف را پذیره کرده باو رهسپار قندهار شد و سردار محمد یعقوب خان باجمی از فتنه جویان چون ایشیك آقاسی عطاء الله خان وعبدالظاهر خان بارك زائی انگیزانی و آخند زاده شهاب الدینخان و سردار شاه پسند خان ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطا محمد خان برادرزادهٔ ایشیك آقاسی شیردل خان ومیر آخور آقاجان خان قزلباش وبهادرخان خواهرزادهٔ ناظر نعیم خان وغیره وارد نواحی قندهار شده بواسطهٔ خوانین مذکوره تمامت طوائف درانی را اغوا کرده باخود در تسخیر قندهار یکدل ویکجهت ساخت وهم سردار محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان بدو گرانیده سامان ضروریه اش را ازوجه نقد وخیمه وفرش وظرف ازخود داده اسباب مکنتش را راست نمود بعد باهم روی تسخیر جانب شهر قندهار نهاده سردار شیر علیخان وصفدر علیخان را بمحاصره انداخت وامیر شیر علیخان از التهاب این آتش مشوش گردیده سپهسالار فرامرز خان را که ازراه استحکام سرحد وتغور وعلم آوردن باحوال مردم نزدیك ودور وانسداد راه دخول سردار عبدالرحمن خان در ترکستان فرستاده بود طلب کابل فرمود وهمچنین سردار محمد اسلم خان را ازخوست خواست وسپهسالار فرامرز خان شرفیاب حضور گشته قرب چهارلك روپیه ازطرائف تحائف که بزرگان ترکستان برسم هدیه بوی داده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع مملکت آرا گشت

ذکر مامور شدن سپهسالار فرامرز خان جانب قندهار

﴿ ذکر مأمور شدن سپهسالار فرامرز خان ﴾

(به تنبیه وتهدید سردار محمد یعقوب خان)

واعلیحضرت امیر شیر علیخان پس از پذیرفتن تحف و هدایای سپهسالار فرامرز خان اورا باهجده فوج پیاده وده فوج سوارهٔ نظام وچهل ضرب توپ وسه هزار سوار رکابی ازکابل برای تنبیه وتهدید سردار محمد یعقوب خان

خان جانب قندهار گسیل فرمود واز قفای او سردار محمد اسلم خان را نیز که از خوست رسیده بود بالشکر دیگر رهسپر ساخت وچون سپهسالار فرامرز خان دومنزل از قلات گذشته فروکش کرد سردار محمد یعقوب خان بامردم طوائف درانی که چهل هزار تن بودند تاب مقابلت باسپاه نظام وتوپخانه درخود ندیده دست ازمحاصرهٔ قندهار بازداشته راه مواطن ومساکن خویش برگرفته را کنده شدند و سردار محمد یعقوب خان باخوانینیکه محرکش بودند وهفت هزار تن روی بسوی گرشك نهاد وحاکم گرشك ازدرآمدنش در آنجاممانع گردیدهبضرب گلولهتفنك براند بناران ازکنار رود هیرمند رده نورد گشته داخل قبائل قوم بارکزائی شده ازمیان طائفهٔ تور زائی عبور کرده بعلاقهٔ گرمسیر در آمد وازآنجا براه ملخان از خاك افغانستان بیرون گردیده داخل سیستان متعلقهٔ دولت ایران شد وازآنجا بعزم ترکتاز وارد انار دره گشته دست بتاراج مال ومواشی مردم آنجاگشود وازینسوی سپهسالار فرامرزخان وارد قندهار شده بلاتوقف راه تعاقب سردار محمد یعقوب خان برگرفته چون وارد گرشك گردید ازرسیدن اودرانارذره واقف گشته دربشت رود بازگردیده سردار میرافضل خان حکمران فراه ازراه اندرز ونصیحت درانار دره نزد سردار محمد یعقوب خان شده موعظت وهدایتش نمود واز سفیرهٔ پایدرش بازداشته باوی قرار داد که زمستان دربشت رود بسر برده بمالیات آنجا قناعت ورزد تادربهار اوازراه شفاعت درکابل رفته ازپدر والاگهرش عفو تقصیر خواسته حکومت هرات را برای او حاصل نماید وسردار محمد یعقوب خان سخنان سردار میر افضل خان را بگوش قبول جایداده التماس کرد که اوپیشتر رفته سپهسالار فرامرز خان را بالشکرش ازجائیکه فرود شده باشد جانب قندهار مراجعت دهد وخودش ازقفای اووارد پشت رود شود و سردار میر افضل خان ازراه قبولیت التماس اوبعزم معاودت دادن سپهسالار فرامرز خان پیشتر روان شده سردار محمد یعقوب خان ازعقب اوراه پشت رود برگرفت و مقارن اتصال سپهسالار فرامرز خان از پشت رود روی بسوی انارذره نهاده درمنزل پیانك باسردار میرافضل خان ملاقی گشت وازقرار دادیکه او باسردار محمد یعقوب خان کرده بود سرباز زده سوار بسیار تعیین کرد که بایلغار رفته درهرجا که رسیده باشد گرفتارش سازند وسردار میر افضل خان قرار داد خودرا بهدر دیده شاطر خودرا پیشتر از سواران مأمورهٔ سپهسالار نزد سردار محمد یعقوب خان فرستاده ازعزم سپهسالارش خبرداد که ابتدای زمانش منسوببدان نکنند که او بحیله سردار محمد یعقوب خانرا از انار دره آورده دستگیر ساخت وشاطراو درمنزل واشیر بسردار محمد یعقوب خان رسیده ازسواران کاشتهٔسپهسالار آگاهش کردواو ازراه فرار دوباره داخل سیستان شده همراهانش را کنده کشتند وزیاده ازدوهزار سوار برکابش باقی نماندند وسواران سپهسالار بی نیل مرام درارد و بازگشته بعد سپهسالار بقندهار مراجعت نموده رحل اقامت انداخت تاکه سردار محمدیعقوب خان ازسیستان براه قائنات روی امید بعزم تسخیر هرات جانب ایلات تراکمه که دروقت حکومت هرات راه مولات باایشان سپرده بودنهاد وچون وارد کهسان شد بسوادیدهمراهانش ازدرامدن بقبائل ترکمان عطف عنان کرده روی تاراج بسوی غوریان آورده آنسر زمین را متصرف گشت و سپهسالار فرامرز خان ازترك تازاو آگاه گشته از قندهار رهسپارهرات شد ودر منزل اسفزار بفرمان امیرشیر علیخان کهمرقوم فرموده بود که درهرجا رسیده باشد تا وصول موکب همایونی که عنقریب رایات عالیات شقه کشای آنصوب خواهند شد توقف کند شرف وصول یافته بمنزل مذکور درنك کرده عنان باز کشید

(ذکر محاصره هرات)

ذکر محاصرهٔ هرات

(وکشته شدن سردار فتح محمد خان)

واز آنسوی سردارفتح محمدخان حاکم هرات ازورودسردارمحمدیعقوب خان درغوریان خبریافته سردار محمدعزیز خان پسرخودرا باچهارفوج پیادهنظام وچندضرب توپوسواران کشادههرات بغوریان فرستادوایشان وارد آنجا شده بامردار محمدیعقوبخان هنگامه آرای پیکار گردیدند ودرحین تسویهٔصفوف جنك افواج پیادهٔنظامسردار محمدعزیزخان

خان نظر باحسان وسلوك ساعهٔ سردار محمد یعقوب خان که باایشان کرده بود دیرق فرود کرده خودرابوی تسلیم نمودند وسردار محمدعزیزخان ازمشاهدهٔ اینحالت روبهزیمت نهاده ازراه فراربا سواران کشاده داخل هرات شد وسردار محمد یعقوب خان مالك افواج واتواب وقورخانهٔ اوشده مکنتی بدست آورد وازغوریان بعزم تسخیر شهر هرات راه برگرفته سردار فتح محمد خان باسه فوج پیادهٔ نظام وسوارانیکه درتحت رایتش مقام‌داشتند بقلعه‌داری پرداخته حصاری کشت وسردار محمدیعقوب خان از گردراه دررسیده هرات‌را بمحاصره انداخت وشهریاران که درهنگام حکومتش ازوی حمایت ومروت واحسان دیده‌بودند باب اطاعت برروی وی کشوده پیام دادند که بی اندیشه مخالفت روی بورش بشهر نهد تاکلید فتح‌را شهریان بمشتش دهند چنانچه بتحریك مردم‌شهر حمله کرده‌فتحیاب کشت وسردار فتح محمد خان از کاوله تفنك‌زخمدار گردیده پس‌ازدوسه‌ساعت‌بدرود جهان کرد وهمچنین‌سردار محمد عزیز خان نیز بدروازهٔ کشك معروف بخشك زخم برداشته پس‌از نه روز فوت‌شد وهرات بتصرف سردار محمد یعقوب خان در آمده بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر محاربهٔ قراولان سپه

﴿ ذکر محاربهٔ قراولان سردار محمد یعقوب خان ﴾

(باقراولان سپه سالار فرامرز خان)

وسردار محمداسلم خان که‌از کابل بقفای سپه‌سالار فرامرز خان رهسپار شده‌بود روز چهارشنبه بیست‌وششم ماه صفر سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت‌هجری درمنزل اسفزار بافرمان درنك‌نمودن سپه‌سالار درانجا تاورود موکب همایونی باردوی سپهسالار پیوسته وی‌درمنزل مذکور توقف کرده جنرال خواجه فقیر خان بادیگرسپاه آراسته نیزروز پنجشنبه بیست‌وهفتم ماه مذکور باردوی او ملحق گشت وسردار محمدیعقوب خان بعزم دفع‌سپه سالار ازهرات بالشکر بسیاری بیرون‌شده درپل‌مالان لشکرگاه قرارداد وسه‌هزار سواررا ازراه قراولی‌درمنزل میرداؤد فرستاده امر کرد که ازانجا تامنزل شاهید ومنزل ادرس کن درتحت حفاظت داشته‌باشند وازاین سوی سپه‌سالار فرامرزخان نیزسردار خان سرعسکررا باجنرال فتحعلی‌شاه‌خان بقفای‌مسافت دوکروه دورتراز معسکر مامور قراولی کرد وهردوتن باسواران همراه خود ازموضع مقرره تجاوز کرده بمسافت سیزده کروه از لشکر دور رفته درنواحی ادرس کن باسواران سردار محمد یعقوب خان دوچار شدند وباهم درآویخته هردوتن بضرب کاوله ازپا در امدند ونعش هر دو تن را همراهان ایشان برداشته بلشکر گاه مراجعت کردند وروز سه‌شنبه‌سوم ماه ربیع‌الاول سال مذبور نامهٔ سردار محمد یعقوب خان مورخهٔ روز جمعه بیست‌وهشتم ماه صفر بصحابت سید آقا وسید احمد نامان هراتی بمطالعهٔ سپه سالار فرامرز خان رسید که تاصدور امر اشرف اعلی دراسفزار درنك نموده آهنك هرات نکنند زیرا که هرات را که متصرف شده‌ام تغییر خطبه وسکه را ننموده‌ام همچنان بنام قبله ارفع امجد برحال است چنانچه سردار عبدالله خان ناصریرا بامیر کازر گاه وچندتن ازعلماء وسادات باکلام مجید ازراه هزاره جات بشفاعت ارسال پایهٔ سریر سلطنت داشته یکی ازسه امر را ازحضور اقدس خواهش کرده‌ام که‌عفو تقصیرم فرموده طلب‌حضور نمایند یاآوارهٔ مملکت وجلای ولایتم فرمایند یا اگر بشفاعت سادات وعلماء ورعایت قرآن عفو شوم ازلطف پدرانه ومرحمت شاهانه ام باایالت هرات برقرار دارند فقط و سردار محمد اسلم خان باسپه سالار فرامرز خان نامهٔ او را باعریضهٔ ازخود ارسال حضور امیر شیر علیخان نمودندوبرطبق عرض ایشان نامهٔ برای سردار محمد یعقوب خان فرستادند که اگر بواقعی از کردار خود نادم شده‌اید وپابدر مخالفت ندارید سردار محمدایوب‌خان‌را درهرات گذاشته خودراه اطاعت برداشته وارد لشکرگاه پادشاهی شده بعدرهسپار کابل‌شوید وبامردار محمدایوب خانرا فرستاده خودجهت‌تهیهٔ مهام‌خویش چندی توقف کرده بعدراه کابل پرگیرید وپا ازدوی پادشاهی را مانع‌نشوید که درنواحی هرات فرو کش کرده شمابجائی وما بجائی اقامت نموده بخاطر کلام مجید که‌در کابل فرستاده اید تاصدور امر اعلیحضرت والا دست بمحاربت درازنکنیم فقط وسردارمحمد یعقوب خان تاروز سه‌شنبه بیست وچهارم ربیع الاول بهانه آمدن بکابل روز گذرانیده بلیت‌ولعل کارراامعطل‌داشت

تا که امیرشیرعلیخان برآشفته تصمیم عزم کرد که خود جیش جانب هرات درجنبش آرد ودرخلال این‌احوال سردار محمدسرور خان که پس ازفوت پدرش امیر محمداعظم خان درمملکت ایران چندی بذلت وخواری بسر برده آخر الامر ازراه ناچاری روی امید بسوی هرات‌نهاد که سردار محمدیعقوب‌خان ازسبب مخالفت ومعاندت بایدر خویش اورا گرامی خواهد داشت وچون وارد هرات‌شد سردار محمدیعقوب‌خانش محبوس کرده‌فرستادن اورا در کابل خدمتی بپدر خویش پنداشته محبوساً روانهٔ کابلش نمود که شایدامیرشیرعلیخان اورافرزند ومطیع داند وعفوش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات راهاو وا گذارد .

ذکر قتل سپهسالار فرامرزخان

﴿ ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان ﴾

(و محبوس شدن سردار محمد اسلم خان)

پس ازنامه فرستادن سپهسالار فرامرز خان وسردار محمد اسلم خان بسردار محمد یعقوب خان چنانچه مذکور شد در وقت خفتن شب جمعه بیست وهفتم ماه ربیع الاول سپه سالار موصوف جای نمازی در پیش روی خیمه سردار محمد اسلم خان گسترده نماز عشاء وسنت ووتر واجب ادا کرده مشغول تعقیب (۱) نشسته بود که ناگهان حاجی‌نام ایرانی نوکر سردار محمد اسلم خان باعبد الغفور خان خاله زادهٔ او که در اندرون خیمه بایمای سردار مزبور کمین کزیده بودند بضرب کاوهٔ تفنگ سپه سالار را ازپا درآوردند وسردار محمد اسلم خان که درینوقت باچندتن قدری دورتر ازنماز گاه او مشغول بازی نرد بود چون خبر داشت بآوازتفنگ سراسیمه از جای‌برجسته سپه سالار را غرق خون دیده فریاد زد واز فریاد او تمامت اعیان وبزرگان سپاه حاضر گشته تاسف کنان بجستجوی قاتل افتادند وسردار محمد اسلم خان که باعث این امر بود بی‌تاملانه بزبان میراند که این کار را برای خجالت‌وشرمساری‌من کردند وسپه سالاررا بآن‌زخمدار درخیمه‌برده حاضران پرسیل وصیت ایشقدرازوی‌شنیدند که سردار محمد اسلم خان‌را گرفتار سازند واگر من‌نبودم غلامی ازعبید شهریار والا کومیاش وشما که خوانین اخلاص شعار وآدمان کار میباشید راه‌خدمت وصداقت فرو مگذاریداین‌را گفته ودیعت حیات سپرد وحاضران سردار محمد اسلم‌خان وسردار محمد قاسم خان برادرش را گرفتار وبازنجیر پریشت پابو سوار کرده از راه‌قندهار بکابل فرستادند وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را بجای او وجنرال فقیر خانرا بجای سپه‌سالار لشکرکش‌وسپه دار مقرر داشتند وخیمه واسباب سردار محمد اسلم خان را بطریق ضبط محافظ گماشتند واین خبر بتوسط سوار چابار در میدان ده مزنگ بامیر شیر علیخان که بعزم هرات از شهر بیرون شده درانجا خیمه زده بود رسیده از سوار چابار شنید که فاعل این کار سردار محمد اسلم خان است وامیر شیر علیخان از گفتهٔ سوار چابار انکار آورده فرمود که مباشراین امر اونخواهد بود زیرا که بجزاحسان چیزی از پادشاهی در بارهٔاو صدور نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده طریق مخالفت پوید وسردار محمد حسن خان برادر اعیانی سردار محمد اسلم خان که شرفیاب محفل حضور بود تصدیق گفتار چابارراتموده بعرض رسانید که مصدر این فعل غیراز سردار محمد اسلم‌خان دیگر کسی نیست اما چه چاره وسود که پیدی گردار او مانیز گرفتاریم ودر وقت احسان پادشاهی ازوی بیگانه وبکنار بودیم وبجواب این گفتهٔاو سردارمحمد حسین خان برادر دیگرش پسخ داد که‌هرگز برادرم مرتکب این امر نخواهد بود دیگری از حسد اورا تهمت کرده خواهد بود چنانچه اگر بپایهٔ تحقیق برسد دامن او از آلایش خون سپه سالار پاك ظاهر خواهد گشت وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان سردار محمد اسلم خان را قاتل دانسته بعرض رسانید که ازینقدر تصدیق وتکذیب یکدیگر سر کار والا در گذشته هرچه رأی صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید ودرین مکالمه بودند که دیگر سوار چابار رسیده بصدق انجامید که باعث قتل سپه سالار سردار محمد اسلم خان بوده وبس چون سخن بدینجا رسیده قطع شد امیرشیر علیخان جنرال داؤد شاه‌خانرا عوض سپه سالار از حضور روانهٔ اسفزار فرموده از رفتن هرات صرف‌توجه کرد زیرا که حرف اطاعت وخبر آمد آمد سردار محمد یعقوب خان درافواه‌سمر بود ومقارن انحال حسین‌علیخان

(۱) تعقیب اورادیکه‌در عقب نماز خوانده میشود

نائب سالار را در خانهٔ سردار محمد حسین خان فرستاده او را محبوس فرمود و آنگاه که سردار محمد اسلم خان رسیده تحویل زندان بان شد سردار محمد حسن خان برادرش عرض پرداز گردیده خواستار قتل برادرانش گشت که شاید از کشتن آنان امیر شیر علیخان را نسبت بخود مطمئن خاطر سازد وامیر شیر علیخان اگرچه عرض او را جواب لا ونعم نفرمود اما او سکوت امیر را عین رضا پنداشته داخل زندان شد وسردار محمد قاسم خان را که نیز محبوس بود باخود یار ساخته سردار محمد اسلم خان را بعمر سی وپسالگی وسردار محمد حسین خان را بعمر سی وسه سالگی بقتل رسانیده در باغ شاه که حالا در پیش روی چهاوئی نظام واقعند دفن کردند واز بهر دنیا خود را قاتل برادران خویش ساختند

﴿ ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان ﴾

(از راه ندامت وانابت در کابل)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل

پس از حادثات مذکوره سردار محمد یعقوب خان که از مطالبهٔ حقوق خدمت آنائیکه اورا بدشمنی پدرش بر انگیخته واز راه غوایت در هرات برده بودند وهرروزه در خواست خدمت ازوی مینمودند دلتنگ گشته بخود اندیشید که از چه پایدر در آویزم وخاك ندامت دنیا وعقبی بر تارك آمال خویش بریزم پس باین اندیشهٔ صواب عزم اطاعت کرده هرچند آنائیکه بسوی بادیه غوایتش رهنمونی کرده بودند حیلت انگیختند که ازراه انقیاد پدرش باز دارند او نپذیرفته عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده مصحوب چاپار ارسال داشت واز شرفیاب شدن حضورش آگهی داد وامیر شیر علیخان عرض اورا ملوث بغرض دانسته فرمود که مارا از راه احتیال بارسال عرایض فارغ بال ساخته خود اسباب قتال آماده میسازد چنانچه بهمین مضمون عریضهٔ درروز جمعه سیزدهم ماه ربیع الاول مصحوب شیر محمد خان پیش خدمت خود ارسال حضور نموده تاکنون از آمدنش اثری بظهور نه پیوست اما او بخلاف پندار پدر تاج دارش سردار محمد ایوب خان برادر کوچك خود را با کسانیکه معتمدش بودند در هرات گذاشته بایشان قرار داد که هرگاه سپاه پادشاهی ازاسفزار آهنك هرات کنند از آنجا که تمامت شما خادم دولت وسالك طریقهٔ خدمت سلطنت والد ماجدم هستید زنهارمانع نگردیده سد راه نشوید وخودش ازراه ندامت روی انابت بسوی پایه سریر سلطنت نهاده شرف دست بوس حاصل کرد ومعفو گشته بایه عزت ورفعت اولش برحال شده تادوماه هر روزه شرف باروعن دیدار پدر بزرگوارش را درمیافت بعد مورد الطاف پدرانه و اعطاف پادشاهانه گردیده حکومت هرات بوی مفوض گشت مشروط باینکه ایشیك آقاسی عطا محمد خان وسردار شاه پسند خان بارکزائی ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطاءالله خان وبهادر خان وغیره را که محرك فتنه ومرتکب کینه وباعث عناد فرزند وپدر وموزث راندن لشکر اند درهرات نهشته روانهٔ کابل نماید تادیگر آتش فساد نیفروزند و سردار محمد یعقوب خان این شرط را مسلم داشته در حین وداع التماس دعا کرد وپدر نیکوسیرش مخاطب ساخته فرمود که دعا موقوف است باعمال شایسته وافعال خجسته که رضامندی من بآن بسته است چه اگرنشته مباشرت مداح مذکوره گسسته نگردد بدون دعابندهٔ پرستش کنندهٔ خدا خواهی بود والا دعا سود وبیهودی نخواهد بخشود بعد زمین ادب بوسیده بامیر اخور احمد خان که بنیابتش مامور شدار کابل راه هرات برگرفته چون وارد انجا شد خواتین مذکوره را روانهٔ پایتخت نموده از جمله ایشیك آقاسی عطامحمدخان رانفرستاده بذریعه عریضه استدعای بودن اورا درهرات کرده پذیرفته آمد ودر وقت رهسپار شدن سردار محمدیعقوب خان ازهرات جانب کابل که بشرح رفت سپاه متوقفه اسفزاردا خل هرات شده همچنان درانجا مقیم گشت ودر اینوقت فوج پیادهٔ نظام از پسران کوچك که ازنه تاپانزده سال عمرداشتند بنام ولی عهد خجسته مهد مرتب ومنتظم گشت

ذکر سرگشت سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سرگشت سردار عبدالرحمن خان درسمرقند ﴾

بقراریکه ازپیش مسطور گشت سردار عبدالرحمن خان ازتاشکند مراجعت نموده درسمرقند اقامت ورزید

(۱) باشق باشه را گویند

وازسبب غربت ومسافرتش بشکار جرغ وباز وباشق (۱) مواظب گشته چون میل سواری وشکار بسیار داشت بیست رأس اسب خلی نژاد وپانزده رأس پابو برای سواری وبار برداری خویش باپانزده میل تفنگ دنباله پر دولوله ویک لوله شکاری برگزیده ازهمان هزارو دویست وپنجاه سم قدینهٔ که درهمراه ازدولت روس باوداده بیشد نوکران کهنهٔ رادرماهی پنجروپیه وبزرگ ومهتررا بقدر شان هریك زیاده تعین فرمود واگر چه از عدم کفایت ماهوارهٔ مذکوره بعسرت میزیست هیچ اندوهی بجزفراق فرزندش سردار عبدالله جان وبردگیان حرم محترم خویش که در افغانستان بودند بخاطر نداشت چنانچه خودش درروز نامهٔ خود نگار داده است که جنرال ابراموف بامن بوضع رفاقت رفتار میکرد ودرعید ها ومهمانیها دعوتم مینمودودروقت حاجت وضرورتی عبدالله خان بن عبدالرحیم خان توحی خزانه دار خودرا نزد او میفرستادم واو وقت را معین کرده نزدش میرفتم ومقصدم را حاصل کرده اعتماز او اکرام ازوی میدیدم ودرآمد ورفت دربارایالتی تکلیفی برمن نبود ومخیربودم که دررفتن ونارفتن ممانعت ومعارضتم نبود وبعزت واطمینان خاطر روز بسر میبردم وغیر ازغم افغانستان والم عیال وولادهٔ ماجدهٔ وفرزندم که محبوس بودند دیگر اکراه واجباری ازدولت روس برمن نبود.

وقائع سنه ۱۲۸۸ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهشتادو هشت هجری ﴾

دراوایل ایتسال فرخ فال سردارعبدالرحمن خانرا خیال مزاوجت دردل وهوای متاکحت بملك غربت درسر افتاده یکی ازدوشیزگان بزرگ ازاعیان بدخشانرا عقدنکاح بربسته بارعیالداری بردوش نهاده با آن کوهر بحرعفت وحیاهم آغوش گشت ومطابق این ایام امیرشیرعلیخان کهاعلان ولیعهدی فرزند برومندش شهزاده عبدالله جانرا مدنظرداشت همت براتمام آن گماشته وهنوزدرانجام آن نپرداخته بود که سیدنورمحمدشاه خان فوشنجی را باپلك انگلیس ازراه تحدید حدود وتعیین ثغور مأمورسیستان کرده خودش بعزم ییلاق ازشهردربقان تشریف برد ودرانجا سخت بیمار گشته بناز گشت فرمود وسه ماه بر وی بستر ناتوانی خفته تا که ازلطف یزدانی شفایافت ودرخلال انحال سید نور محمد شاه خان تعیین حدود سیستان وبلوچستان را بادولت ایران کرده وجهت نگارش توثیق آن در طهران رفته ازانجا براه آب وارد بمبئی گشته خبرمجاری بلدکه مرگ امیر شیرعلیخانرا شنیده بسرعت وشتاب ازانجا راه برگرفته چون وارد کابل شد باسردار شیرعلیخان قندهاری وعصمت الله خان وارسلاخان غلجائی ومستوفی حبیب الله خان وردك وحسین علیخان نائب سالارسپاه منصور ومیرزامحمدحسن خان دبیر وغیره بزرگان واعیان پایهٔ سریرسلطنت درباب اشتهار ولیعهدی شهزاده عبدالله جان کنکاش ومشورت کرده باتفاق عرض پرداز حضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان شده استدعای اعلان ولایت عهدش کردند واو پاوجودیکه شهزاده عبدالله جانرا از پیش ولیعهد قرار داده روی دل جانب اوداشت تعین هریك ازفرزندانش را بصوابدید آنان وبزرگان قوم گذاشت وایشان پانزده روز وعدهٔ جواب صلاح وصواب خواسته چون میل خاطر امیر شیر علیخانرا جانب عبدالله جان دیده ودانسته بودند ممضی داشته بعرض رسانیدند که شایان این رتبهٔ علیا ودرجهٔ عظمی اوست وبس بعدامیر شیرعلیخان بجمیع بلدان وتمامت بزرگان اعلان فرموده مشتهر ساخت که درشب دوم ماه شوال سال ۱۲۸۸ هزار ودوصدوهشتاد وهشت هجری همهٔشهرهای مملکت افغانستانرا آئین بربندند وبکمال زیب وآرایش مراسم چراغان ولوازم جشن بزرك ولیعهدی بجای برند وبزرگان ولایت غزنین را نامفرواعیان جلال آباد را نالعل پوره وهمچنین اشراف مضافات هرولایت را دعوت دارالسلطنهٔ کابل فرمود وادوات وآلات جشن شاهانهٔ بزرك مرتب ساخته تپهٔ مرنجانراجشنگاه سپاه قرار داد ودر روز عید سعید فطرشهررا آئین بربسته قرب چهارلك تن که دردارالسلطنه انجمن شده بودند دروقت نماز گذاردن عید ازسنگرجا چهل وشش فوج پیادهٔ نظام مقیم کابل را باشصت ضرب توپ جهت شلك برتل مرنجان امرصعود فرموده شانزده فوج سوارهٔ نظام را بکنار چمن هندو سوزان حال موسوم بانجمن حضوری نائصف تل مذکور حکم ایستادن کرد وانگاه خطیب درخطبه نماز عید نام سردار عبدالله خان را تالی نام پدرش خوانده چون نماز گذارده شد امیر شیرعلیخان فرزند ارجمندش را درآغوش کشیده مردم ایستاده پارا آگاه کرد که اینك شهزاده عبدالله را ولیعهد خود قرار داده شمارا خبرداده ومیدهم که بعدازمن بشرط حیات وبقای سلطنت واستقلال

دولت اریکهٔ امارت افغانستان ازان او ومفوض بدوست که اطاعتش کنید واز امر ونهیش که مطابق امر ونهی خدا ورسول باشد سرنه پیچید وبعد از ختم کلام توپ وتفنك شادمانه بشلك در آورده تا که درهالا حصاروارد بارگاه شد تمامت آن سرزمین ازدود توپ وتفنك چون ظلمت شب سیاه بود ودرین روز تمامت مردم راازبزرك و کوچك وادانی واقاصی طعام وشربت وشیرینی داده هیچیك محروم نیامد وتاهفت روز اسباب طرب وسرور برپای داشته درشب دوم شوال شش فوج پیاده را که چهار هزار وهشتصد تن بودند چراغها بکف دست نهاده باچراغ در ظلمت شب امر قواعد کرده فظارهٔ عجیب وتماشای غریبی بروی کار آورد واز جملهٔ حکمرانان بلدان سردار محمد یعقوب خان که خودرافرزند بزرك امیر شیر علیخان وباعث سلطنت او از فتح قراه وقندهارچنانچه در ضمن وقائع سال ۱۲۸۵ هزار ودو صد وهشتاد وپنج مذکور شد و شاپان ولیعهدی می پنداشت از رشك در هرات چراغان نکرده بزم سرور نیاراست وامیر شیر علیخان ازین امر بذریعهٔ عرایض نیکخواهانش آگاه گشته نسبت بسردار محمد یعقوب خان آزرده دل و کرفته خاطر شد وهم از قضای جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان نائب سالار حسین علیخان‌را بمنصب سه سالاری سرافراز فرموده جشن وچراغان دیگر بپای برده سید نور محمد خان را بخطاب صدر اعظمی ومیرزا محمد حسن خان بلقب دبیری مخاطب وممتاز گردانیده همچنین اکثر خدام دولت را بارتقای جاه ومنصب نواخته اعزاز نمود وهمه را از کثرت نوازش مواظب به نیایش خویش ساخت

(ذکر وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۸۹

در ابتدای این سال امیر شیر علیخان بنا برقرار خاطریکه از سردار محمد یعقوب خان بسبب ترك چراغان ولیعهدی شهزاده عبدالله جان داشت ایشیك آقاسی شیردل خان‌را از حضور مأمور هرات فرمود که سردار محمدیعقوب خان‌را ازراه تنبیه وتهدید باخود در کابل آرد واواعتماد بایشیك آقاسی شیردل خان نکرده جوابش داد که‌چون از باعث عطاءالله خان برادر وعطاءمحمد خان برادر زادهٔ خود که بامن فراری بودند روی شفاعت نزد پدرم نداری آسوده خاطر نیستم که باتورهسپار کابل شوم واگرعصمت‌الله خان یارسلاح خان آمده مراطمئن سازد در کابل خواهم رفت وایشیك آقاسی شیردل خان بی‌نیل مقصود ازهرات در کابل مراجعت نمودو گفته سردار محمدیعقوب خان‌را بسمع فیض مجمع امیرشیرعلیخان رسانید واوعصمت‌الله خان وارسلاح خان هردوتن‌را برفقی خواهش سردار محمدیعقوب خان درهرات فرستاد وایشان وارد آنجاشده تسلی واطمینان خاطر بسردار مذکوردادند که شرفیاب حضور والد ماجدش شده بعد بضمانت وشفاعت ایشان در هرات مراجعت کند واو معاودتش‌را برعهده آن دوتن نهاده پذیرای آمدن کابل شد

(ذکرآمدن سردارمحمد یعقوب‌خان)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل و محبوس‌شدن او

از هرات بکابل ومحبوس شدنش

چون سردار محمد یعقوب خان بسوگندهای مؤکدهٔ عصمت الله خان وارسلاح خان ووعدهٔ باز گشت خود جانب هرات ازهر دوتن اطمینان خاطر حاصل کرد مبلغ یك لك روپیه را از اقمشهٔ نفیسه برای تحفه وهدیهٔ حضور پدر والا گهرش خریده بایکصد رأس‌اسپ از خود ودو صد رأس از متعلقانش بطریق ارمغان فراهم وآماده کرده از هرات راه کابل برگرفت وچون بنزدیك کابل رسید امیر شیر علیخان سردار محمد یوسف خان‌را امربپذیره کرد اوراه استقبال‌پر گرفته درقلعهٔ سردارولی‌محمدخان حال معروف‌باهتاب قلعه‌باسردار محمد یعقوب خان ملاقی شده مراسم پذیره بجای آورده باهم داخل کابل شدند ودر وقت شرف بار یافتنش نیز امیر شیر علی خان سوارهٔ نظام را که برسم مستمره بحضورش صف آراسته ایستاده بودند از سلامی گرفتنیکه قانون خدام نظام است منع فرموده کسی بوی اعتنا والتفات نکرد واز زیر دیوار بارگاه همچنان ایستاده‌با شرف دست بوس حاصل نمود وامیرشیرعلی خان پژوهش احوال فرموده پس ازان‌پرسید که اسپان از

مفات بگمایند چون همهٔ اسپان بادیگر تحف وهدایا وارمغان حاضر بودند پیش کشیده همه مقبول گردیده مطبوع افتاد وپس ازان هرروزه حاضر حضور پدر نیکو سیرش شده وسلامی کرده بمنزلش باز میگشت تا که روز عید سعید فطر سال هزار ودویست وهشتاد ونه هجری پیش آمده سردار محمد یعقوب خان حاضر بزم گاه عید گشته از بیرون محفل بزم سلام گفته امیر شیرعلیخانش فرمود که چون شما در هرات میروید در اندرون بارگاه آمده وسخن چند شنیده بعد رهسپار هرات شوید ودر وقت در آمدن او بعضی ازحضار چون سردار محمد یوسف خان وسردار محمدعمر خان وغیره بخیال اینکه امیرشیر علیخان بااو ازدرخفا سخن خواهدراند برخواستند که ازمجلس بیرون شوند امیرشیرعلیخان امر نشستن کرده فرمود که بمواجههٔ شما بااومکالمه کنم چنانچه سردار محمدیعقوب خان داخل بار گاه شده بدوزانوی ادب نشست آنگاه امیرشیرعلیخانش معاتب ساخته فرمود که اکنون حق پدری ورتبهٔ فرزندی من و توساقط شد زیرا که بمن اعتماد نکرده عصمت‌الله خان وار سلاح خانرا معتمد دانسته بتوسط ایشان راه اطاعت پیمودی و گرنه همچنان رهسپار بادیهٔ جهالت بودی وبمصداق این گفتهٔ خویش عریضهٔ اورا که درهنگام گریختن خود ازعرض راه فرستاده بود ازمیرزا محمدحسن‌خان دبیرخواسته بجهر قرائت کرده سردار محمد یعقوب خانرا ملزم ساخته لب بدشنامش کشوده فرمود که خدام خودرا که نزدت فرستاده‌ام وترا بعهد وسوگند ازهرات آورده اند تا که عهد وحانث سوگند نمیسازم برخیز وامروز روانهٔ هرات شو تالشکر کاشته آنولایت‌را قهراً بتصرف آرم واگر بخواهش خود درهرات نروی محبوست نگاه میدارم ازین دوامر یکی را اختیار کن واو بجز از گفتن اینکه اختیار بحضرت والاست چیزی عرض نمی کرد تا که بهادرخان ازجای برخواسته دیگرانرا ترغیب کرد که برخیزید ودرین پدر وپسر صلحی برانگیزید وامیر شیر علیخان روی عتاب بدو نموده فرمود که اورا اغوا کرده ازراه راست منحرف ساختید بازمیخواهید که دام حیله‌دراز کنید هرگز بخلاف یکی ازینسه دوامر که اوبپذیرد دیگرچیزی نپذیرم که یادرحال جانب هرات شود وبراه زندان برگردد چون سخن بدینجا رسید عبدالظاهر خان بار گرائی انگیزائی قدم جسارت پیشنهاده زبان عرض بکشاد که یکشب مهلت حرکتش جانب هرات مرحمت کرده فردا رهسپار شود وبازندان وغل وزنجیر را یار کرده او نیز معاتب گشت پس سردار محمد یعقوب خان راه چاره را مسدود دیده قبول زندان نمود وامیر شیر علیخان سپهسالار حسین علیخانرا امر بحبس او کرده او ازمجلس حضورش بیرون کشیده بدست کرنیل یارمحمد خان هزاره که کرنیل سواران اردل بود سپرد واو درسراچهٔ حضور برده بمحافظتش پرداخت وروز دیگر امیر شیر علیخان عبدالظاهر خانرا که مهلت یکشبه برای سردار محمدیعقوب خان خواسته ومعاتب گشته بود پیش خوانده بنواخت ودلجای آورده دین محمد خان پسراورا مأمورهرات ساخت که در آنجارفته سردارمحمد ایوب خان را ازطرف پدر دادگسترش تسلیت داده مطمئن خاطر سازد ومشوری نیز مصحوب او پسردارمحمد ایوب خان ارسال نمود که خاطرما ازتو آزرده نیست زیرا که محدث فتنه وموزث مفسده سردار محمد یعقوب خان بود که گرفتار گردار خویش گشت و ناصیهٔ حال و دامن احوال شما از آلایش فساد پاك بوده واگر مرتکب امر خلافی شده باشی باغوا والقای او بوده است واکنون خود را حاکم هرات دانسته دین محمد خانرا بحکومت غور یان مامور نمائی فقط واز قفای او میرزا حبیب‌الله خان مستوفی وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را باسردار عطاءالله خان برادر زادهٔ اووحفیظ‌الله خان نائب سالار وجنرال داؤدشاه خان ودوازده فوج پیادهٔ هشت صدی وهشت فوج سوارهٔ چهار صدی وچهل وهشت ضرب توپ ازراه حزم ودوربینی کسیل هرات فرمود وهم ایشیك آقاسی شیردل‌خان ومیراخور احمد خان اسحق زائی را بجابداری ازراه هزاره حات روانهٔ آنجا نمود که مبادا سردار محمد ایوب خان ازراه طغیان مرتکب مخالفت گردد واگر طریق غوایت برگیرد تنبیه وتهدیدش نمایند

ذکر بغاوت سردار محمد ایوب خان

﴿ ذکر سرکشیدن وبغی ورزیدن سردار محمد ایوب خان از پدرش ﴾

وسردار محمد ایوب خان نامه وپیام پدر نیکو سیرش را که دین محمد خان بوی رسانیده واندرزش نموده درغوریان رفت درزاویهٔ نسیان گذاشته لوای طغیان افراشت ودین محمد خان را ازحکومت غوریان عزل کرده

بعد از حکم معزولیت اوسوار تعین کرد که اورا باعیالش که ازدوباز درغوریان بود اسیروار بازنجیر درهرات آرند واو بپاس حرز ناموسش باسواران سردار محمد ایوب خان در آویخته خود اوکشته وعیالش اسیر گشت وامیر شیرعلیخان از قتل او آگاه شده سپهسالار حسین علیخان را نیز بادوفوج پیادهٔ اردل وشش ضرب توپ دنباله‌بر ویك فوج سواره از عقب دیگر سپاه مامورهٔ هرات که ذکر شد از کابل بدانسو رهسپار ساخت وامر کرد که بسرعت وشتاب خود را بمجلو رفتگان برساند چنانچه درکوشك باردوی اولین پیوست وایشیك آقاسی شیردل خان که از راه هزاره جات رهسپار شده بود ازحدود خواجهٔ چشت از میر اخور احمد خان پیش شده او بازماند وچون ایشیك آقاسی شیردل خان وارد سیاووشان شد سردار محمد ایوب خان آگاه گشته سردار محمد حسن خان وعبدالسلام خان برادر زادهٔ سردار میرافضل خان را باسوار بسیاری فرستاده اورا ازسیاووشان دستگیر کرده محبوساً در هرات برده وتوقف ننداده همچنان باس سردار محمد ایوب خانش محبوساً در کوهسان فرستادند ومیر اخور احمد خان که باز مانده بود ازحال رفیقش آگاه گردیده روی جانب غورات نهاد وازآنجا راه برگرفته درنواحی فراه وپشت رود باردوی پادشاهی ملحق گشت وسردار محمد ایوب خان باافواج سواره وپیادهٔ مقیمه هرات وتوپخانه وسوار کشاده روبراه مخالفت پدروالا گهرش نهاده کنار پل مالان را لشکر گاه قرارداده بعزم دفع سپاهیکه از کابل مرحله بمای انصوب شده بود استوار گشت وسردار محمد حسن خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحومرا باسه‌هزار سوارمامورتر کتازمحالات فراه‌واناردره واسفزار نموده امرکرد که خودرا پیش‌رو سپاه‌نیزدانسته ازحال لشکر کابل آگاه باشد چنانچه‌او مواضع مذکورهرا غارت کرده مال‌ومواشی‌ایشانرا ازچرا گاه بتاراج برده ومردم آنواحی ابواب فلاع خودرابسته ازراه‌دفاع زدوخوردی‌همیکردند تا گهافواج کابل‌وارد فراه‌شده‌دست تاراج اوکوتاه گشت وازاسفزار مراجعت کرده ازراه‌فرار دربل‌مالان داخل اردوی سردار محمد ایوب خان شد واویس از ورود لشکر پادشاهی دراسفزار توان پیکار را درخود ندیده باسردار محمدحسن مذکور وغیره مفسده جویان وبخصد سوار ازپل مزبور روی‌فرار جانب مشهدنهاد ورکن‌الدوله حاکم مقدمش‌را گرامی داشته ازورود‌او درمشهد برادر خود اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه بذریعهٔ تلگراف خبرداد و وهفتاد هزارروپیه نقد که معادلست باچهارده هزار تومان ایران وهفتصد خروارغله جهت مصارف سردار عالی تبار معین ومقرر نموده در باسخ پیام داد که دولت ایران خانهٔ خود شهزادهٔ افغانست وتا که باقامهٔ خراسان وولایات دیگر ایران خرسند باشد شاه اورا بمنزلهٔ فرزند خویش دانسته سد ابواب ملاطفت دربارشاه نخواهند فرمود ویس ازفرار کردن ورفتن سردار محمد ایوب خان درمشهد هواخواهان‌او کمابازمانده بودند قصد قتل ایشیك آقاسی شیردلخان نمودند که‌اورا درزندان غوریان کور فرستاده هلاك سازند تاازحال کسانیکه سردار محمد ایوب خانرا اغوانمودند واو همرامی شناسد امیر شیرعلیخانرا آگاه کرده تمامرا تباه‌نسازد امامهدی قلیخان معروف بخان آقای چشیدی ازعزم وارادهٔ ایشان خبریافته اللهقلیخان برادر ویلنك توشخان پسرخودرا باهفتصد سوار در کوهسان‌فرستاده ایشیك آقاسی شیردلخان وهمراهانش راکه محبوس بودند از زندان کشیده درکشك ردو ازآنجا بابل و الوس مردم چشیدی درنخت رایت او فراهم گشته روی‌تسخیر بهرات نهادند وقبل ازرسیدن سپهسالار حسین علیخان هرات را ایشیك آقاسی شیردلخان بمعاونت خان آقای چشیدی ومردمش متصرف‌شده بعدسپهسالار باافواج قاهره داخل شهر گردیده رحل اقامت انداخت ودرمرمت شکست وریخت مملکت وتربیت سپاه ورعیت پرداخت وبعد از چندی ایشیك آقاسی شیردلخان بفرمان طلب در کابل آمده بخدمتیکه داشت مواظب گشت

﴿ ذکرولادت باسعادت اعلیحضرت سراج الملة والدین ﴾

ذکر ولادت اعلیحضرت سراج الملت والدین

درین سال فرخ فال میمن اختر برج کمال وبهین کوهر درج‌جلال پادشاه معارف آگاه اعلیحضرت سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله خان که حال جالس سریر سلطنت مستقلهٔ افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن وبانی اینفرخنده کتاب ومؤسس این خجسته خطابست از کتم عدم بعرصهٔ وجود قدم‌نهاده ولادت باسعادتش درروز دو شنبه بیست وپنجم ماه ربیع‌الثانی سال مذکور هزار ودویست وهشتادونه هجری دربلدهٔ ارمانند سمرقند اتفاق‌افتاده

ازین بعدتاروز جلوس میمنت مانوسش باسم شهزاده یعقوب درج کتاب شده می آید انشاءالله تعالی ومقارن اینحال امیر شیر علیخان بتوسط نائب محمد علم خان ابواب مکاتبه را بادولت روس کشوده درباب مقید ساختن سردار عبدالرحمن خان ازپی هم نامها فرستاده بنوید ومژده انعقاد رشتهٔ دوستی واتحاد دولت افغانستان بادولت روس خواستار آمد که سردار عبدالرحمن خانرا ازراه تحقیر واخفاق مقید سازند واین مکتوبات او بذریعهٔ قاصد بامیر مظفر بادشاه بخارا میرسید واو بجنرال ابرامووکبور تاثر حکم ران تاشکند وسمرقند فرستاده جواب آنان را بنائب محمدعلم خان روانه میکرد واو ارسال پایهٔ سریر سلطنت میداشت تا که ازاخفا بابر ازانجا میده دراخبارات باسمه ونشرشد وباآن کار پردازان دولت روس سردارعبدالرحمن خان را که مهمانش بود بایماواشارهٔ امیرشیر علیخان عمل نکرده اورا باعزاز واحترام بچشم مهمانی میدیدند

وقایع سنهٔ ۱۶۹۰ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود هجری ﴾

درین سال ازحضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان منشور تسخیر میمنه بنام نائب محمدعلم خان شرف صدور یافته سپهسالار حسین علیخان ومتسوق حبیبالله خانرا نیز فرمان شد که سردار عبدالله خان ناصری را بالشکر وتوپخانه از هرات جانب میمنه رهسپار سازند تااو ونائب محمدعلم خان ازدوسو روبمیمنه نهاده مسخرش کنند چنانچه نائب مذکور بعداز وصول این منشور ازمزار شریف پاپازده فوج پیاده وهفت فوج سوارهٔ نظام وسوار کشادهٔ اوزبکیه وغیره وانواب بانتظام راه میمنه برگرفت و همچنین سردار عبدالله خان از هرات باچهار فوج پیاده وچهار فوج سوارهٔ نظام وشش ضرب توپ وسوار کشادهٔ هرات روبمیمنه نهاد واز دوجانب وارد میمنه شده شهر را بحاصره انداختند وپس ازسهماه یورش برده بقهر وغلبه فتحباب کردیده میرحسین خان والی را باعیال واطفال ومتسوباتش گرفتار ساخته همه را تحت الحفظ بدارالسلطنهٔ کابل فرستادند ونائب محمدعلم خان نظم ونسق بامور نزدیك ودور آنولایت نهاده میرآخور غلام رضا خان بن میرآخور یاباخان مراد خانی را بحکومت آنجا گاشته وبانداز هٔ کفایت فوج درمیمنه گذاشته سردار عبدالله خانرا باسپاه هرات رخصت مراجعت دادوخود باقیهٔ لشکر وحاصل نقد وجنس آن بوم وبرلوای بازگشت افراشته وارد مزار شریف شد وچون دریکسال ویا دوسالی یك مرتبه باهزار راس اسپ وچهل هزار دانه طلای یك مثقالهٔ مسکوك ودیگر تحف وهدایا از ترکستان باخود برداشته احرام بندعتبهٔ علیا میشد وشرفیاب وعزدیدار شهریار تاجدار حاصل کرده وهمه تحف وهدایارا پیش کشیده وچندی بحضور درمانده کرده بعدرخصت یافته درترکستان میرفت وبحکومت آنجامی پرداخت ودرهرد فعه میرحکیم خان شیرغانی وغضنفر خان اندخودی ومحمد خان بیکلربیکی مزاری وامیر سلطان مراد خان قطغنی را که همکنان ازاطراف بادشاهی برپزدستی او دربلدان وولایات مذکوره حکومت کرده مالیات دیوانی ولایات ومحالاتش را باو میسپردند باخود درکابل آورده شرفیاب بار وکامیاب دیدار پادشاه باوقار میساخت ودرمیان ایشان ازهمه درتزد امیر شیر علیخان شکایت کرده استدعای عزل ایشانرا مینمود واقامت ایشان را درکابل ازحضور خواهش میکرد که شاید عرض واستدعایش منظوری یافته معاندین دولت شریك حکومت نبوده مملکت ترکستان مستقلاً درتبرز امرونهی اوباشد اما امیرشیرعلیخان تمادو آرزوی اورا بگوش قبول نمیشنود تاکه درهنگام محاصرهٔ میمنه خطوط ایشان که ازروی دوستی بسوی میرحسین خان والی میمنه فرستاده واو را ترغیب باستواری وتحریض باستحکام قلعه داری کرده تعهد یاری ومدد کاری ازخود باوداده بودند بدست نائب محمدعلم خان افتاده پس از مراجعت و ورود دار مزار شریف میران مذکوره راباتفاد وجنس مستمره وتحائف مقرره باخود برداشته شرف اندوز تقبیل عتبهٔ علیا گشت ومکتوبات میران ترکستانرا ازحضور امیر شیر علیخان گذارش داده سخنان خود را که درباب آنها بارها بعرض رسانیده عزمنظوری نمییافت بگرسی ثبوت برنشاندچنانچه امیرشیرعلیخان میران مزبورهٔ ترکستانرا بخطوط خود ایشان ملزم ساخته همه را بدون ضبط کردن مال ومنال ایشان امر باقامت کابل فرمود

وعیال واطفال همدرا طلب کابل نموده باندازهٔ کفاف وشایان حال هر کدام تنخواه ومقام زیست معین کرد ونائب محمد علم خان این سال را در کابل بسر برده همه روزه درك سعادت محفل حضور حاصل می‌نمود

(وقایع سال هزار ودوصد ونود ویك هجری)

(وفوت نائب محمد علم خان)

وقایع سنه ۱۲۹۱ هجری وفوت نائب محمد علم خان

درین سال نائب محمد علم خان سامان مراجعت ترکستان ساز کرده هنوز رخصت راه پیمودن واجازت روی بسوی ترکستان نهادن حاصل نکرده بود وبوسیله بارادهٔ رخصت گرفتن حاضر بارشده موقع عرض نمی‌یافت تاکه روزی بعزیمکه داشت ازخانهٔ خویش سوار اسب شده براه دربار پیش گرفت واسپ یزکش (۱) را که امیرشیرعلیخان بخشیده بود شاطرش پیش همیکشید چون بغرب دردروازهٔ بار گاه رسید اسپ یزکش جهتی کرده ازضرب لگد استخوان پای اورا درهم شکسته ازآنجا بخانهٔ خویش باز گشت وبیست روز بر بستر ناتوانی خفته هنوز پای شکسته اش درست نگشته بود که تب محرقه عارض حالش گردیده ایام عمرش را سپری ساخت و کسانش جسد اورا بمقابل دروازهٔ خونی بالا حصار دفن کرده حایطی ازخشت خام بردور تربتش برافراشته امروز قبرش زیر خاك دیوار آن حائط نامعلوم است واز قطرها معدوم

(۱) یزك بمعنی مشهور است

﴿ ذکر مأمور شدن ایشیك آقاسی شیر دل خان ﴾

(بحکومت ترکستان)

ذکر مامور شدن ایشیك آقاسی شیردل خان بحکومت ترکستان

وپس ازفوت نائب محمد علم خان ایشیك آقاسی شیردل خان ازحضور امیرشیر علیخان بلقب لوی‌تاب وپسرش خوشدل خان بلقب کیکی تاب ومیرزا محمد حسن خان دبیر بالقب کتاب ملقب وسرافراز گشته هر سه تن مأمور ترکستان شدند که لوی تاب شیردل خان بکار حکومت پرداخته پسرش خوشدل خان بزیر دستی او ساخته خدمت بوده میرزا محمد حسن خان امور دیوان را راست بدارد و کاریکه بحضور در عهدهٔ شیر دل خان لوی تاب بود به محمد یوسف خان دوبین فرزند خودش سپرده شده میرزا محمد نبی خان بجای میرزا محمد حسن خان کتاب منصوب وبعد ازچندی بمنصب دبیرالملك مفتخر گشت ومقارن انحلال سردار شیرعلی‌خان هزاره که طریق خدمت دولت وامارت امیر شیر علیخان میسپرد بدرود جهان کرد وچون در سال هزار ودوصد ونود ودوی هجری بدون ازرقه حال سیاه ورعیت و آرامی ومعموری مملکت دیگر امری حادث نشد که رقم بکشت مگردرسمرقنداز طلوع اختر سعادت مند سردار فطانت پیوند سردار نصرالله خان که از افق سپهر جلال طالع گردیده دیده ودل دوستانرا روشن وخرسند گردانید زیرا که ولادت ذی میمنت آن سلالهٔ دودمان طایفهٔ عظیمهٔ درانی وتقاوهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمد زائی ونور (۲) حدیقهٔ پاینده خان ونورحدیقهٔ سلطنت افغانی که اکنون بخطاب نائب‌السلطنه ازپیشگاه حضورواقدس اعلیحضرت سراج‌الملة والدین شرف امتیاز دارد درروزچهار شنبه سلخ ماه صفرسال مذکور هزار ودویست ونود ودوی هجری اتفاق افتاده قدم بصفحهٔ وجودنهاد ودرروز ششم ماه رمضان ایمسال زلزلهٔ شدید در کابل واطراف آن اتفاق افتاده اکثر باغات وقریجات کوهستان تبدیل یافته بکی بجای دیگری قرار گرفتند

(۲) نور شکوفه را گویند

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود وسه هجری صلعم ﴾

وقایع سنه ۱۲۹۳ هجری

چون اوراق دیوان ودفتر از حیف ومیل نویسندگان دزد باطن ظاهر الصلاح پراکنده ومنتشر گشته کار مملکت ازدست عمال ناشایست خلل پزیر شده در وجوه مالیات وغیره کسر ونقصان پدید آمد ناچار امیر شیر علیخان متوجه بدرستی کار شده درین سال میرزا حبیب الله خان مستوفی را از هرات جهت باز پرسیدن حساب عمال وضباط وانتظام دادن دفتر وارتباط آن طلب کابل فرمود وبجای او سردار محمد عمر خان بن سردار محمدعظیم خان مبرور را مامور حکومت آنجا نمود وپس از وصول میرزا حبیب الله خان بکابل مکتوب لارد لیتین حکمران کشور هندبپایهٔ سریرسلطنت رسیده ازمطالعهٔ اعلیحضرت امیر شیرعلیخان گذارش یافت که بنابرانعقاد رشتهٔ دوستی دولتین سنیتین انگلیس وافغانستان میباید کسان دولت انگلیس بثابه کابل در ترکستان وهرات وقندهار

نیز باشند تا ازعزم وارادهٔ دولت روس که از راه افغانستان جانب کشور هند دارد ایشان کار کنان دولت برطانیه را ازروی دانستگی آگاه کنند تابرطبق آنچه بروی کاراید کار کرده بتدبیر جانبین اسباب مدافعه آماده شود و ازین مکتوب نواب عطا محمد خان مقیم کابل را که سفیر دولت متبوعهٔ او بود نیز خبر داده مرقوم نموده بود که جواب رقیمهٔ اورا از امیر شیر علیخان حاصل نموده ارسال دارد چنانچه امیر موصوف دروقت عرض وامتدعای سفیر مذکور که خواهش جواب نامهٔ لارد لیتن کرد نگارش فرمود که هنگام ملاقات بالارد ارن میو درابباله ذکراین مقاله بیای رفته است که تاما اقوام افغان مشورت کرده بصواب دید ایشان مطمئن خاطرنشوم نمیتوانم پذیرای این امر شوم زیرا که اگرآدمان دولت برطانیه رابدون رضای قوم درداخلهٔ مملکت راه دهم وآسیبی بدیشان برسد البته موالات بمعادات کرایدوهم خودم بنقص میثاق شهرهٔ آفاق کردم وپس از وصول این جواب امیر شیر علیخان عطا محمد خان سفیر را درهند طلبیده دلایل وبراهین خواهش خود وثمرهٔ آنرا باو تعلیم وتلقین کرده دوباره ازراه تمنای مزبور بکابلش فرستاد وامیر شیر علیخان بروفق جواب اولش پاسخ داده اولارد لیتن را آگاه کرد واوسفیرمذکور را درخفیه مکتوب نمود که بهانهٔ امری راه هند برگرفته بامیرشیرعلیخان وعدهٔ مراجعت خود را داده رهسپار شود چنانچه بهانهٔ اینکه اسباب خویش را درکابل گذاشته دردیرهٔ اسمعیل خان رفته سررشتهٔ زمینداری و کشت کاری خود را نموده بکابل باز گردم رخصت خواست وچون اجازت رفتن یافت تمامت اسبابش را برداشته در کابل هیچ نگذاشته رهسپار شد وامیر شیر علیخان پس ازوی رکابی حال آگاه گشته بخود اندیشید که کار کنان دولت انگلیس ازسبب انتشار اخبار نمودن دولت روس که بواسطهٔ اقامت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند اخبار اتحاد خودرا باافغانستان نشرکرده ومیکنند آزرده گشته سفیرایشانرا ازراه ترک موالات طلب هند کرده خواهدبود الحق که چنین بود که امیر شیر علیخان تصور فرمود چنانچه از لشکر کشیدن دولت مذکوره که مرقوم شده می آید معلوم میگردد خلاصه امیر شیر علیخان سراسیمه گشته سید نور محمد شاه خان صدر اعظم را بامیر آخور احمد خان و میرزا محمد باقر خان بن میرزا علی اکبر خان ازراه رسالت روانهٔ پشاور ساخت که با انگلیسان ازعهد دوستی واتحاد جانبین که درین مواثق ومرتبط است درمیان آورده وبیاد داده رشتهٔ میثاق را پیش از پیش وثوق دهند وایشان وارد پشاور شده نخست باانگلیسان ازامور ماضیه سخن رانده هنوز زبان ردوقبول باز ورشتهٔ گفتگودرشروط عهد سابقه دراز بود که صدر اعظم پدرود جهان گفته کوهر مراد جانبین ناسفته ماند وهمراهان اوجندش را ازراه مراجعت جانب کابل نقل داده درکنل یکلنسکه شهزاده عبدالله جان ولیعهد باتمامت اعیان وبزرگان بامرپدروالا گهرخویش طریق مشایعت پیش گرفته مراسم پدرهٔ جنازهٔ اورا بجای آورده درقبرستان موضع موسوم بهجیه مدفونش ساخت وباز ماند گانش را بصبر وشکیبائی تسلی داده بنواخت

ذکر رسالت میرزا حبیب الله خان مستوفی

﴿ذکر مامور شدن میرزا حبیب‌الله خان برسالت جانب پشاور﴾

وپس ازجیدن بساط سوگ سید نور محمد شاه خان صدر اعظم مرحوم امیر شیر علیخان میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی را برسالت نامزد فرموده ملاشاه محمد خان وتاج محمد خان فوفل زائی ومیرزا محمد طاهر خان بن میرزا محمد زمان خان را باو همراه نموده جانب پشاوررهسپارساخت واین ملاشاه محمد درزمان قضاوت ملاعبدالسلام خان بقندهار جلده ودره احتساب دردست داشت وانگاه که ملا عبدالسلام خان بامر پادشاهی از قندهار درهرات رفته بضبط وربط مالیات ووجوهات آنجا پرداخت ملاشاه محمد را ازجانب خود بکار وجوهات گماشت وپس ازآنکه قاضی عبدالسلام خان درسال ۱۲۸۰ هزار و دویست وهشتاد هجری همرکاب امیر شیر علیخان وارد کابل شده بمنصب قاضی القضاتی ملتخر گشت ملا شاه محمد را کاتب دیوان قضا مقرر نمود و آخرالامر ازسبب آنکه اوبامردم دربار مراوده ورابطهٔ تامه حاصل کرد قاضی عبدالسلام خان ازحسد ورشك باو ماند گشت چنانچه درهنگام فرار کردن سردار محمد یعقوب خان از کابل ومحاصره نمودن قندهار وفرار کردنش

جانب سیستان قاضی عبد السلام خان ملا شاه محمد را بنوشته جملی از اغوا کنندگان سردار مذکور قرارداده بتوسط نیاز محمد خان بارک زائی بمطالعه کارکنان حضور امیر شیر علیخان رسانیده محبوس ساخت وبعد از تحقیق چون بتهمت مغلول شده بود رها شده نزدارسلاح خان غلجائی قرارگرفت ودرین وقت بامیرزاحبیب الله خان چنانچه مذکورشد برسالت مأمور پشاورگشت وآخرالامر بوزارت دول خارجه سرافرازی یافت چنانکه بیاید انشاء الله تعالی القصه چون میرزا حبیب الله خان با همراهانش از راه رسالت وارد منزل جرود گردید انگلیسان که ازرایحهٔ موهومی امیرشیر علیخان بادولت روس‌هراسان شده بودند کس درجرودفرستاده بدیشان پیام دادند که اگر اموریرا که خواهش دولت برطانیه دراجرای آنست وگفته ونوشته فرستاده است‌میپذیرند وارد پشاور شوند والا ازراهیکه آمده‌اند جانب کابل روند وایشان پیام انگلیسان را مشعر برنقض پیمان دیده بدون مذاکره ومکالمه ازجرود بکابل مراجعت کرده ماجرا بامیر شیرعلیخان باز داشتند

﴿ ذکر طلبیدن امیر شیر علی خان ﴾

(بزرگان کوهستانات را وخلعت وانعام دادن بایشان)

ذکر طلبیدن امیرشیر علی خان بزرگان کوهستانات را درکابل

وامیر شیر علی خان از شنیدن گذارش مذکوره برپهانه جوئی ونقض عهد نمودن انگلیسان متیقن گشته تمامت اعیان وبزرگان باجاور ومردم مهمند وغیره کوهستانات را بفرمان طلب از راه ایلیت وقومی واتحاد ملت اسلامی دعوت کابل فرموده مردم باجاور را که از دیگران پیشتر حاضر آمده شرف بار یافتند هریك از بزرگان ایشان را بمناصب عالیه ومراتب رفیعه ازقبیل خطاب سرداری ونوابی سرافرازی داده بواجب واقره از بیست الی سی هزار روپیه بی‌نیازی بخشیده روی دل همه را سوی خودکردوایشان بازای‌این احسان‌رعهده نهادند که دروقت حاجت وهنگام محاربت هریك ازدول خارجه جواریه بمعاونت بر خواسته بمقسانات ومدافعت کرایند ودر صرف مال وجان دریغ ومضایقه ننمایند وهمچنین دیگر طوایف کوهستانات را از عطای مواجب واسلحه وخلاع فاخره سرافراز وبی نیاز گردانیده همه را معاضد دولت ساخت

﴿ ذکر سر کشت سال هزارو دویست ونودو سه هجری ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

ذکر سر کشت سنه ۱۲۹۳ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

ودرین سال دولت روس رایت تسخیر شهر سبز برافراشته جنرال ابراموف سردار عبدالرحمن خان را تکلیف همعنانی وهمراهی کرد واو سرباز زده گفت که از پیش اظهار نموده‌ام‌که عهده‌دار خدمتی نشوم واگر مأمور شوم مهدم شهر سبزرا بدون محاربه ازراه اطاعت حاضر میسازم که خواهشهای دولت را هر چه باشد بپذیرا شوند وچون کار به پیکارانجامیده بود این ادعای اوبهدر رفته از جنرال ابراموف خواهش اسلحه نمود که سه صد تن همراه دارم اگرمردم سمرقند درتنگ شورش شوند ازقورخانه آلات حرب‌بدیشان داده شود که باطفای نائرهٔ بلوا گرایند واواین امر را پذیرفته سه صد میل تفنك وپانزده‌لك کارطوس‌یعنی فشنك اورا بنام قورباشی حواله دادهٔ خودش بالشکر رو بشهر سبز نهاده بمحاصره‌اش انداخت وپادشاه بخارا نیزبامردولت‌روس لشکر جانب شهر سبز کشیده پیش ازرسیدن‌او بچهارمرتبه سپاه روس یورش کرده کاری ازپیش نبردند وجنرال ابراموف زخم برداشته هزارتن ازقوج پیاده اش نیزمجروح ومقتول شدند تا که شش روزتوك پیکاررا باشهریان قرارداده اینانرا ازبیداری‌واستواری بفریب غافل ساخت چنانچه ازدوازده هزارتن مردکارزارکه درشهراقامه وقرارداشتند هزارتن که عیالشان درشهر بودند بحفاظت باره وبروج حصار پرداخته یازده هزار دیگرکه عیال واطفال خودرا کشیده درجای ایمن پرده بودند وپادشاه بخارا لشکر بتاراج آنها گماشته بود از بزرگان خویش نجروزم رجعیت حاصل کرده ازشهر بیرون شدند که ازعیال خود خبری گرفته روزششم که لشکر روس وعدهٔ جنك قرار داده است بشهر مراجعت کنند وپی ازبیرون‌شدن یازده هزارمرد جنگی لشکرروس بفسون وفسوس خود کامیاب شده وجمله کرده شهررا متصرف شدند وبکار گذاردن پادشاه بخارا سپرده میان سکنهٔ شهر باسه

صد سوار از راه فرار در خوقند رفتند وجنرال ابراموف بسمرقند باز گشته سردار عبدالرحمن خان پرسیدن زخمیکه بدورسیده بود نزدش شده پس ازتبریك فتح شهر سبزوپرسش جراحت اووی یکصد تصوار دان میناکار طلا ویك میل تخت دولوله ویك میل دوربین بزرك اعلی ازمال تاراجی شهر سبز برسم ارمغان نزد سردار والاتبار نهاده او مال غارت شدهٔ مسلمان را حرام دانسته نپذیرفت ویك ساعت صحبت کرده بمنزل خویش مراجعت نمود ودرخلال احوال مذکوره فراریان شهر سبز ازراه امید وپناه وارد خوقندشده خدایار خان رئیس آنجا همدرا بطمع جاه محبوس کرده در تاشکند نزد کبور ناتر فرستاده خدمه واموال ایشان راخود متصرف شد وکبورناتر همه را مدتی درزندان انداخته بعد رها داده برای هریك تنخواهی معین کردوعیال واطفال ایشانرا که پادشاه بخارا اسیر کرده بودبامرکبورناتر درتاشکند نزد شوهران ومحرمان ایشان فرستاد وازطرف دولت روس قدغن شد که در تاشکند اقامهٔ عمری گزیده باوطان خود مراجعت نکنند

وقائع سنه ۱۲۹۴ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست و نودوچهار هجری صلعم ﴾

درین سال امیرشیر علیخان سردار محمد علم‌خان حاکم پشت رود را ازعرض رعایا که بغایت ستم میکرد معزول فرمود واو باوجود عزلش بفرمان طلب درکابل نیامده احکام پادشاهی را درزاویهٔ نسیان گذاشت تا که امیر شیر علیخان برآشفته سلطان محمد خان قزلباش حاکم وجوهات قندهار را فرمان کرد که باسوارهٔ نظام درپشت‌رود رفته اورا مجبوساً روانهٔ کابل نماید واوبرطبق امر پادشاهی محبوسش کرده روانهٔ حضور نمود وعوض اوسردار محمد یوسف خان بن امیرکبیر مأمور حکومت پشت رود شده ازکابل درآنجا رفت ومقارن ایتحال ارسلاح خان غلجائی ازمرض استسقا اجابت حق را لبیك گفته بدرود جهان فانی کرد وبجای اوملا شاه‌محمد خان کتی خیل که ذکرحالش ازپیش مذکورشد بمنصب جلیلهٔ وزیردول خارجه سرافرازومتمتازگشت وهمدرین وقت فرستادهٔ دولت علیهٔ عثمانیه ازجانب سلطان معظم اعلیحضرت عبدالحمید خان بتحریك دولت انکلیس بنامه وتحفهٔ سلطانی وارد کابل گشته شرف بارياف وداستانی از نتائج و منافع دوستی واتحاد دولت انکلیس و افغانستان بپای برده فوائض واضرار دولت روس را نسبت بدولت افغانستان بکیك برشمردکه ازدوستی دولت برطانیه اعراض نکرده فریقهٔ اغراض دولت روس نشود بعد رخصت مراجعت حاصل کرده درقسطنطنیه رفت

ذکر ورود فرستادهٔ دولت روس

﴿ ذکر ورود استلاتوف فرستادهٔ دولت روس درکابل ﴾

چون بواسطهٔ نشر اخبارات ازتوقف سردار عبدالرحمن خان درسمرقند که موالات واتحاد امیرشیر علیخان را بادولت روس آشکار داده گفتگوی نزاع انگیزرا درین امیرشیر علیخان ودولت انگریز درانداخته هنوز بستیز وآویز نیانجامیده بود که استلاتوف روسی با یکتن نائب ویکتن داکتر وپنجاه سوارهٔ نظام ازراه رسالت وارد کابل شده رشتهٔ مودت وموالات‌را با امیرشیرعلیخان انعقاد داده خود استلاتوف مراجعت کرده نائبش را بادیگران که همراه اوآمده بودندبصوابدید امیرشیرعلیخان درکابل گذاشت که دولت انکلیس خائف گشته ازپیمان گذشته که باو درانباله موثق داشته استعدول نکنند وبصلح راضی شده ازخواهشیکه مدنظردارد درگذرد اما بسیاق (التقدیر یضحك علی التدبیر) نتیجه منعکس گردید چنانچه مرقوم شده می‌آید انشاءالله تعالی وامیر شیرعلیخان بتهیهٔ اسباب استواری پرداخته جهت مصارف افواج نظام وانجام آلات حرب برهرواحدی ازمردان سکنهٔ تمام مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن چهاررویهٔ کابلی بنام معاونت ملت حوالت فرمودورعایا که بیرون ازوجه مالیات اراضی وعقار ایشان که بکار کنان دیوان سلطنت میرسانیدند وهرگز اینگونه تکالیف را ندیده ونکشیده بودند این حواله را شاق دانسته در ظاهر از بیم سیاست سلطنت ازین امر سرباززده درباطن دست تضرع بدرگاه پادشاه علی‌الاطلاق برداشته استدعای زوال سلطنت اورانموده صباح ومساء نفرینش میکردند

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹٤ سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر سر گذشت سال هزار و دویست و نود و چهار ﴾

(سردار عبد الرحمن خان در سمرقند)

ومقارن احوال مذکوره دولت روس اعلان تسخیر اورگنج کرده حکمران تاشکند را امر نمود که با سپاه کینه خواه راه مملکت مذکور برگیرد چنانچه او با لشکر آراسته وارد موضع جزق گردیده سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند برای ملاقات نزد خود طلبیده تکلیف همراهی سفر اورگنجش نیز کرد اما اوبی اوضاعی نوکران خودرا عذر نهاده ازهمعنانی اولیا کرد ونیز گفت که معاونت غیرملت اسلام درمحاربت بامسلمانان دردین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم حرامست بعد سردار عبدالرحمن خان درخرکاهیکه خاصهٔ می‌کام از خرگاه خواهر زادهٔ پادشاه روس وچهل کام ازخرگاه حمکران تاشکند برای اوافراشته بودند رفته کراستراحت کشود وتاهفت روز ازسبب سرما وباریدن برف درجزق درنك کرده بعد افواج روس راه اورگنج برگرفت وسردار عبد الرحمن خان وداع کرده در سمرقند بازگشت وبعد از فتح اورگنج ومراجعت روسیان از آنجا ووارد شدن ایشان درموضع جزق که مسافت چهار منزل ازسمرقند دور است سردار عبدالرحمن خان ازراه پذیره در آنجا رفته وتبریك فتح گفته بسمرقند مراجعت کردودرخلال ایحال خبرمنازعهٔ دولت عظیمهٔ عثمانیه بادولت روس درافواه سمر گشته موجب هراس روسیان گردید زیرا که گمان کردند که ازسبب مواحدت باافغانستان سلطان معظم بتحریك انکلیسان ازراه محاربت جانب دولت روس پیقین لشکر خواهد کشید تاگرفتارش ساخته ازحرکت کردن براه افغانستان جانب هند بازدارد وروسیان مقیمه سمرقند که ازغصه چون نی‌قند ازین امرگرهها درکاردولت خود میدیدند ازسردار عبدالرحمن خان حالت مردم سمرقند را می پرسیدند که باهم چه میگویند وچه عزم دارند که یعنی مبادا ازسبب حرکت سپاه دولت ترك عثمانی جانب دولت روس مردم سمرقند ازراه اتحاد ملت مرتکب شور وغوغا شده لوای بلوا برافرازند وسردار عبدالرحمن خان ایشانرا خیریت گفته تسکین میداد تا که لشکر دولت روس ازدریای نیوه عبورکرده کاردولتین بصلح انجام یافت انگاه روسیانرا اطمینان خاطرروی داده ازاضطراب بازماندند وباآن درانثنای انتشارخبرمنازعه دولتین روزی سردار عبدالرحمن خان بعزم سیروشکار از شهر بیرون شده درروزجمعه سیرکنان وارد موضع وارگ واقع دوازده کروهی سمرقند شده مسموع گشت که مردم موضع مذکور شورش آغازکرده حاکم وقاضی خودرا گشته اندیس‌بامی تن سواریکه همراه داشت داخل حصاروارگ شده مشاهده کرد که قریب سه هزارتن مردمسلح درکنار بازار ودریا خشمناك نشسته واو سواره ازایشان در گذشته بدروازهٔ خانهٔ قاضی که بااو طریق آشنائی داشت رفته ازپرسش شنید که قاضی را در مدرسه گشته اند وسردار عبدالرحمن خان مردم وارگ را بر کردار شان تشنیع کرده پرسید که چرا مباشر چنین فعل شدید ایشان پاسخ دادند که افواه همه مردم گویا اند که مردم سمرقند فتنه انگیخته وبرسر روسیان ریخته اند مانیز آتش شورش بر افروختیم واو همه را بدانخبر دروغ الزام کرده پنج تن از نوکران خودرا درمدرسه فرستاد که نعش قاضی را بیرون کشند وایشان قاضی را زنده و گرفتار شکنجهٔ عذاب چندتن دیدند که بستم وضرب چوب‌ازوی طلا میخواهند واورا ازچنگ آن جور پیشه کان خلاص نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند وبتعلیم اوصورت ماجرا را تذکار داده سردار باوقار بتصدیق سر گذشت قاضی خاتم برنهاده ومردم وارگ را از گردار خود نادم وپشیمان شده از سردار والانبار علاج وچارهٔ کار جستند واو صلاح داد که اشخاص فتنه انگیز را که خود میشناسید گرفتار ساخته همه را نزد قاضی حاضر کنید که باز پرس حکومتی از آنان شده دیگران ایمن شوند وایشان بفرمودهٔ سردار نیکو گردار مردم فتنه جوی مفسده خوی را محبوساً نزد قاضی حاضر گردند بعد سردار والا تبار بسمرقند باز گشته روسیان بعد از تحقیقات برطبق گواهی او بامردم وارگ رفتار کرد

ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن روس

﴿ ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن ﴾

(دولت روس جانب افغانستان)

وچون شرائط صلح در بین دولت عثمانی وروس قرار گرفته جانبین از همدیگر آسوده خاطر گشتند دولت

روس از طریق پاتیکلی مشهر ساخته در افواه انداخت که سپاه روس را سفر افغانستان درپیش است چنانچه مطابق این آوازه سامان لشکر کشی ساز کرده کبور ناتر کوف مان باسپاه مقیم تاشکند باآوازهٔ افغانستان وارد سمرقند شده سردار عبد الرحمن خانش مقدار دو میل از شهر بیرون در کنار دریا پذیره کرده بمنزل خویش باز گشت و همچنین از هر بلده وقصبهٔ افواج دولت روس پیهم وارد سمرقند همی شدند تا که هنگام تموز پیش آمده هوا بسیار گرم گشت وهنوز وقت حرکت سپاه ازسمرقند جانب افغانستان معین نبود که روزی کبورناتر سردار عبدالرحمن خانرا نزد خود طلبیده باوی اظهار کرد که افواج دولت ما جانب افغانستان رهنوردمیشوند میباید که شما نیزهمراه باشید اوپاسخ داد که اگر پیش نهاد خاطر کارکنان دولت تسخیرآن مملکت باشدحاجت رفتن من نیست واگر ملحوظ استردادش بن است که تفویضم مینمائید احتیاج بسپاه دولت نیست هزارتن سواره وهزارتن پیاده خودم نوکر گرفته وسلاح آنرا پاشش عراده توپ دولت عنایت کنند تارفته افغانستانرامتصرف شوم واگر عزم دولت بچیزی دیگر مصمم باشد توقف سمرقند را مایل که بسیر وشکار روز بسر برم وابنرا هم نمیدانم که بمصلحت امری اینگونه اظهارات را کرده در اخبارات نشر میدهید یاواقعی جانب افغانستان میروید واگر رفتنی باشید با این سپاه اندك تسخیر افغانستان صعب و دشوار است زیرا که مردمش همه دلیر وجنگجو وخون خوارند نه بمثل مردم اورکنج میباشند که بده هزارتن فتح حاصل کرد دو کبورناتر بجواب این گفتار سردار والا تبار اظهار کرد که لشکر بسیار مأمورند که جانب افغانستان رهسپار شوند وبعد ازین گفت وشنود سردار عبدالرحمن خان بمنزل خود باز گشته تاهنگام حریف خبرحرکت لشکرروس جانب افغانستان سمر بودتاکه مرض اسهال درلشکرایشان حادث گشته سمرقندرافروگذاشته راه‌را کنده شدن جانب تاشکندبرگرفتندوهزاروده‌صدتن از گرفتار شد گان مرض اسهال‌راه‌عرادها حمل‌ونقل دادند وبسیاری ازسپاه بمرض‌مذکور هلاك شدند ودروقت مراجعت ووداع سردار عبدالرحمن خان از گفته خویش که‌درباب لشکر نکشیدن دولت‌روس جانب افغانستان وبرای مصلحتی آوازه انداختن ایشان باکبورناتر اظهار کرده بود بخاطرش آورد واو گفتهٔ سردار با وقار را تسلیم کرده راه تاشکند برگرفت ومقارن ایحال ایشیك آقاسی شیر دلخان لوی ناب را ایام زند گانی طی‌شده راه جنت‌النعیم جاودانی پیش گرفت وبصحن قبهٔ‌منورهٔ مزار فیض آثار حضرت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله وجهه مدفون گشت وپس‌ازوی‌خوشدلخان کتاب بمنصب‌لوی‌نابی پدر مرحومش ازجانب امیرشیرعلیخان سرافراز ومتاز گشت

وقایع سنه ۱۲۹۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودوصدونودوپنج هجری ﴾

درین سال طریق مودت وموالات امیر شیر علیخان ازسبب تکالیف شاقهٔ دولت انکلیس که امیر موصوف چنانچه ازپیش مذکور گشت نپذیرفت مبدل بمخالفت ومعادات شد چنانچه بادولت روس رشتهٔ دوستی‌را انعقاد داده شرائط ذیل را درین جانبین نهاد که لشکر دولت روس را ازمیان مملکت افغانستان بجانب هند راه‌عبور داده تلگرافش را حفاظت نماید وسه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بگذدمانع نیاید وبا دولت روس متفق شده بادولت انکلیس محاربه کند ومصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصلهٔ مجادله با سلاح دولت روس بدهد وعلوفه وآذوقه از مملکت خود حمل ونقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکنند واگر عسرت باشکر روس روی دهد مردم افغانستان در فروختن ونا فروختن علوفه بایشان وافزونی وکمی نرخ مختار بوده روسیان بجبر واکراه مطالبه علوفه نکنند ودر قیمت آن که مردم افغانستان معین‌نمایند پول نقد داده بخرند وبعد از فتح هند ممالك جنوبی وشرقی افغانستان را که در عهد احمد شاه وتیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند چون کشمیر وپنجاب وسند وبلوچستان همه را بامیر شیر علیخان سپرده در امور ممالك مذکوره ومملکت افغانستان وترکستان نارود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد فقط وانکلیسان ازشروط وقرار داد ومعاهدهٔ امیرشیر علیخان بادولت روس آگاه گشته نامهٔ اعلان جنك باعلیحضرت امیر شیر علیخان فرستادند که افواج جنگی ایشان باصفوف آراسته بعزم افغانستان استوار ایستاده اند که اگر تافلان تاریخ جواب کافی که استحکام دوستی را باخواهشات مجدده شامل ووافی باشد از کابل برسد فهو المطلوب والاناز

راه قندهار وکرم ودرهٔ خیبر رهسپر افغانستان شوند تا از تسخیر مملکت افغانان سد راه دولت روس شوند ودرینوقت امیر شیرعلیخان سردار محمد عزیز خانرا که درمحاربهٔ گرشك گرفتار دست سردار محمد یعقوب خان شده محبوس گشته بود بعد از حبس دهسال باسردار محمد سرور خان برادرش که او را نیز سردار محمد یعقوب خان درسال ۱۲۸۷ هزارو دوصدو هشتادو هفت چنانچه مرقوم شد از هرات محبوساً درکابل فرستاده بود پس از هفت سال محمد محسن خان برادر او شان را از زندان کشیده از راه اخراج در سمرقند نزد سردار عبد الرحمن خان کسیل فرمود وخودرا از ایشان آسوده خاطر ساخت

ذکر فوت ولیعهد امیر شیر علیخان

﴿ذکر فوت شهزاده عبدالله‌جان ولیعهد﴾

(وداخل شدن‌سپاه انکلیس درافغانستان)

ودر خلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان شهزاده عبدالله جان ولیعهدش را که گرفتار تب مزمن شده بود ازراه‌تغریح مزاج وتبدیل‌هوا بعزم ییلاق‌ازکابل دراستالف فرستاد ودرانجا نبض‌شدید گشته بشهر مراجعت کرد ودرشب هفدهم ماه شعبان سال هزار ودویست ونودوپنج هجری بعمر شانزده سالگی بدرود جهان کرده درباغ امیر شیر علیخان پدرش حال موسوم بمحرم باغ مدفون گشت و نامهٔ مذکورهٔ انکلیسان در روز فوت او رسیده ازسبب‌سوك وعزای‌او کارداران حضور بتقدیم آن جرات نتوانستند اما چون ضرور ووعدهٔ جنك را نزدیك نگار داده بودند تاجار میرزاحبیب الله خان مستوفی قدم جسارت پیش‌نهاده حضار مجلس فاتحه را بهانهٔ کاری کنار کرده نامهٔ انکلیسانرا ازملاحظهٔ امیرشیر علیخان گذرانیده جواب حاصل نمود که خوداو بادیگر امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیهٔ مکروههٔ رحلت و لیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس از پچیدن بساط ماتم اوخود امیر جواب باصواب نوشته ملتمسات دولت برطانیه راروا دانسته اجرا خواهند فرمود وایشان برطبق امر امیرشیر علیخان صحیفهٔ نگار داده وخاتم برنهاده مصحوب محمد عثمان خان قابوچی در پشاور فرستادند و چون اووارد لعل پورمشد تاریخ وعدهٔ انکلیسان بسر رسیده جنرال شام بورن بالشکر بسیاری از راه درهٔ خیبر وجنرال سر فریدرك رابرتس باسپاه جراری از جادهٔ کرم و خوست وجنرال دانلد استوارت باعسکر استواری ازراه شالکوت روی بسوی قندهاروکابل نهادند وافواج مقیمهٔ سرحد افغانستان بمدافعه برخواسته درعرض راه منزل دکه والوارك واقع درهٔ خیبروکتل پیوارمعروف باشترگردن باسپاه‌انکلیس درآویختند وبیك حمله درهردوجا ازهردو راه هزیمت یافته پشت بجنك داده روبگریز نهادند وشکستیان درهٔ خیبر درلعل پوره به محمد عثمانخان قابوچی حامل‌نامهٔ بزرگان پایهٔ‌سریر سلطنت ملاقی‌گشته نامهٔ مزبوره رانزد انکلیسان فرستادند وچون کارازدست رفته بود ازنامهٔ مذکورسود وبهبودی‌حاصل نگشت وامیرشیر علیخان را ازشکست یافتن سپاهش وداخل شدن افواج انکلیس دل ازجای شده بامید دوستی دولت روس ونوید وعده‌وقراریکه باو داده ونهاده بود سراسیمه سان والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم را باهمه بردگان حرم محترم وسران و سرداران طایفهٔ جلیلهٔ محمد زائی بهمراهی سه فوج پیاده ویك فوج سواره بترکستان فرستاد وسرداد میرافضل خان حاکم قندهار وسردارمحمد یوسف خان حاکم پشت رود را فرمان کرد که سپاه دولت انکلیس ازراه کرم وجلال آباد درمملکت افغانستان بامهاد عناد شده از راه قندهار نیز وارد خواهند گردید ورایات عالیات جانب ترکستان‌شقه کشا وجاده پیما خواهد گشت شهارا حکم است که دروقت ورود افواج انکلیس در قندهار از مدافعه وپیکار برکنار بوده دست بجنك نیازید (۱) واگر ازقندهار نیز تجاوز کند وروی بسوی فراه وبشت رودآردشهاراه هرات برگرفته درانجا رفته اقامت کنید وپس از صدور این امر سردار محمد یعقوب خان پسر بزرگ خود را که از سال ۱۲۸۹ هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری تااینوقت بزندان عتاب انداخته محبوس سخت نگاهداشته بود از محبس بسوابدید ارکان سلطنت برآورده بحکومت کابلش سربلند ساخت

یا زیدن‌یعنی دست دراز کردن

وقایع سنه ۱۲۹۶ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد ونود وشش هجری صلعم ﴾

درین سال امیر شیر علیخان سردار محمد یعقوب خان را بحکومت کابل گماشته خودش در ماه محرم بایکفوج پیاده ویك فوج سواره رایت مقصود جانب بلخ شقه کشا فرمود که بمعاونت دولت روس دولت انکلیس را از حر کتش قرین حسرت وافسوس کند وپس از پرتو وصول در مزار شریف عزم رفتن سمرقند جزم کرده سامان سفر ساز نمود وجنرال فیض محمد خان آگاه گشته از رفتن سمرقندش مانع آمده عرض نمود که مردم سپاه نمیگذارند که راه سمرقند پر گیرید ومیگویند که لوای غزا برافراشته ازراه جهاد بادولت انکلیس در آویزیم وامیر شیرعلیخان ازین عرض واظهار او اگرچه غصه ناك گشت امانظر بعاقبت کار که مبادا افواج نظام ترکستان وقت را نازك دیده فتنهٔ بروی کار آرند فسخ عزم رفتن سمرقند فرمود وخود در مزار شریف تقاعد ورزیده سردار شیر علیخان قندهاری وقاضی ملا عبد القادر پشاوری وملا شاه محمد وزیر دول خارجه ومیرزا محمد حسن خان کتاب و کرنیل غلام حسن خان را باغیره بزرگان از راه رسالت مأمور سمرقند کرد که لشکر دولت روس بنا برمواعد واظهاراتیکه داده و کرده وقرار نهاده اند واورا بحیله از دولت انکلیس رو گردان ساخته بمجادله ومقاتله انداخته اند در افغانستان بیاورند و کار کنان دولت روس بخیال اینکه خود امیر شیر علیخان بنا بر خبریکه درافواه سمرکنته بودوارد سمرقند خواهند شد قبل ازوصول فرستاد گان مذکور مهاش باغهای باخضارت برفضارت را جهت فرود گاه او ازاسباب وآلات شاهانه بیاراستند ومترصد پرتو نزولش نشستند

ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس جلال آباد وکرم را ومحاربهٔ عرض راه تخته پل

﴿ ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس ﴾

(جلال آباد و کرم را ومحاربهٔ عرض راه میل وتخته پل)

وافواج دولت انکلیس پس از کسته شدن انتظام سپاه نظام امیر شیر علیخان در کتل پیوارودهن درهٔ خیبر چنانچه از پیش رقم کشت بیائی داخل جلال آباد وعلاقهٔ کرم شده درهردو جا رحل تصرف غاصبانه انداخت ومقارن پل مطابق روز مقابلهٔ سپاه انکلیس باسپاه سرحدیهٔ امیر شیر علیخان در دهن خیبر وکتل پیوار سپاه مأمورهٔ قندهار دولت مزبوره از جیل کوتك عبور کرده وارد منزل کدنی شد وسردار میر افضل خان حاکم قندهار بیامهٔ طلب سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رودرا دعوت قندهار نمود که بامردم الوسی فراه وپشت رود ونواحی قندهار باتفاق رایت جهاد افرازند واو بنا بمشوریکه امیر شیر علیخان قبل از حر کتش بجانب ترکستان فرستاده چنانچه مذکور شد از مقابله باسپاه دولت انکلیس منع فرموده بود نخست از نوشتهٔ سردار میر افضل خان سرباز زده ثانیاً از اصرار و کثرت تحریض وترغیب و کفتار او از پشت رود باهفت صد سوار وارد قندهار شد بعد سردار میر افضل خان خواست که سردار عبد الوهاب خان پسر خود را باچهار صد سوار از راه شیخون وتر کتاز مال ومواشی اردوی انکلیس مامور کدنی نماید اماسردار محمد یوسف خان مانع گردیده گفت که از کرائیدن بچنین امور کاری برنیاید بلکه نشاید زیرا که جز ازبیدار وهوشیار ساختن خصم ثمری حاصل نکردد واو گفتهٔ سردار محمد یوسف خان را نپذیرفته از عزمش باز نگشته ناچار سردار محمد یوسف خان نیز تنها رفتن سردار عبد الوهاب خان را ننك وعار شمرده همراهی او را اختیار کرد که مبادا او را بچین وبد دلی منسوب کنند چنانچه باسردار عبد الوهاب خان ودو هزار سوار از نظامی ونر کان جانب لشکر گاه انکلیس رهسپار کشت ووارد منزل تخته پل کردیده چون مردم آنجا از سپاه انکلیس که مبادا پامال شوند مساکن خود را فسرو گذاشته جای کناره گزیده بودند سردار محمد یوسف خان نور محمد خان بن محمد ناصر خان اچکزائی بزرگ مردم آنجارا نزد خود طلبیده سه روزه علوفه از قبیل آردوجو وروغن وغیره ازوی کرفته وسه وقته نان پخته باخود برداشته چهارصد سوار را ازراه رباط وچهارصد دیکر را ازجادهٔ غلو کتل (۱) بسر کرده کی عبدالمجید خان علی زائی امهزه سپردن کرد وخود باسردار عبدالوهاب خان وسلطان محمد خان وبقیه سوار درمنزل تخته پل توقف نمود وآنکاه که سواران مامور درپین جبال واقعهٔ عرض راه تخته پل ومیل رسیدند جنرال دانلد استوارت آکاه کشته توپخانه را بحمله انداخته بکشاد دادن توپ

(۱) غلو کتل بلفظ افغانی کتل دزدان را کویند

پرداخته از کثرت گلوله اندازی سواران اسلام را منهزم ساخت وچند تن شربت شهادت چشیده مابقی از راه هزیمت درتخته پل مراجعت کرده سواران مأمورهٔ راه رباط نیز معاودت نموده ازجادهٔ کنار وارد قندهارشدند وسردار محمد یوسف خان پس از وصول هزیمتیان ازمنزل تخته پل راه مراجعت جانب قندهار پر گرفته شب را دردهحاجی بسر برده ازانجا درشوراندام وارد گردیده بسردار میرافضل خان کهباردوی قندهار درانجافروکش کرده بود پیوست وازانجا باهم اسب رانده در کوه نکار قرار گزید واز تمامت سوارانیکه همراه داشتند هزار ودوصد تن بیماری نموده دیگران را کنده شدند وازین هزیمت یکفوج پیادهٔ قندهاری کهدرقندهار وازمردم آندیار بود افرادش یکیك ودودو ازراه فرار روبجانب مساکن خویش نهاده سردار محمد یوسف خان از حال ایشان آگاه شده اسلحهٔ پادشاهی را گرفته همدرا رخصت دادو خودش باسردار میرافضل‌خان اسلحهٔ مذکورهرا حمل داده از کوه نکار روبجانب گرشك نهادوازانجا وارد فراه گشته هشت روز باهم درانجا درنك کرده بعد بصوابدید سردار میرافضل خان که رعایای آنجا توان کفایت علوفهٔ هردوتن‌را نداشتند سردار محمد یوسف خان باوجودیکه از طرف امیرشیر علیخان مأمور باقامهٔ پشت رود بود از سردار میرافضل خان سندیکه امیر موصوف ازو رنجیده خاطر نشود مکتوباً حاصل کرده درهرات رفت

(ذکر مراجعت سردار محمد ایوب خان)

(از مشهد در هرات)

ذکرمراجعت سردار محمد ایوبخان از مشهد بهرات

در خلال حوادث مذکوره سردار محمد ایوب خان که در مشهد رفته بود از رها شدن ومأمور حکومت کابل گشتن برادرش سردار محمد یعقوب خان و رفتن پدرش امیر شیر علی خان درترکستان وتوجه لشکر انکلیس جانب افغانستان خبر یافته از مشهد مقدس راه هرات پر گرفته شیر محمد خان پیش خدمت سردار محمد یعقوب خان را که همراهش رفته‌بود پیشتر ازخود نزد سردار محمدعمر خان وسپهسالار حسین علیخان فرستاده از آمدنش درهرات خبر داد و سردار محمد عمر خان خواست که مانع شده از داخل شدن هراتش باز دارد اما سردار محمد یوسف خان منع کرده گفت که پدرش امیر شیرعلی خان برادر بزرگ او را از زندان کشیده بحکومت کابل گماشته خود بترکستان رفت سردار محمد ایوب خان نیز پسر امیر وبرادر همان سردار معفو(۱) از تقصیر استازچه اورا ازدرآمدن بهرات بازمیدارید وسردار محمد عمر خان گفتهٔ اورا پذیرفته باتفاقهم مکتوبی متضمن بر تبریك حرکت او از مشهد وتهنیت مقدمش در هرات نگار داده مصحوب شیر محمد خان فرستادهٔ خود او ارسال داشتند واو در عرض راه با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشته نامهٔ سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان را گذارش داد سردار محمد یوسف خان با سردار محمد عمر خان وسپهسالار حسین علی خان و تمامت سپاه نظام از قضای او راه پذیره بر گرفته مسافت دو کروه رفته باسردار محمد ایوب خان ملاقی گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وباهم داخل هرات شده بعد سردار محمد ایوب خان تحائفیکه از مشهد مقدس با خود آورده بود همه را با عریضهٔ مشتمل بر استدعای عفو تقصیر خویش مصحوب یارگل خان بن میر آخور مدد خان ریکا بترکستان نزد پدرش امیر شیر علیخان فرستاد

(۱) معفو عفو کرده شده

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علیخان خلد آشیان

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علی خان

چون لشکر انکلیس از قضای سردار محمد یوسف خان وسردار میر افضل خان چاهی داخل قندهار شده متصرف گشت مقارن این حال امیر شیر علیخان از مرض نقرس بدرد پا گرفتار گشته از ناصیهٔ حالش اثرمرك ظاهر شد وسردار محمد ابراهیم خان پسرش باسردار احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم احوال‌اورا منقلب دیده بهوای بزرگی از مزار شریف راه تخته پل بر گرفتند که مردم سکنهٔ شهر وسپاه نظام مقیم آنجارا باخود یار ومدد کار ساخته پس از فوت پدرش بر مسند امارت مقر جوید اما لشکر تخته پل اول بر خلاف پندار اوبشوریدند واورا ازدرآمدن بشهرمانع شده برآندند بعد جنرال فیض محمد خان وبرکد عطا محمد خان

لهو کردی و برکد یوسف علیخان عرب را گرفتار ساخته خانهای ایشان را بتاختند وصد تن ازسواران نظامی را از راه ندامت نزد سردار محمد ابراهیم خان فرستادند که اورا در تخته پل مراجعت داده مطیع امر ومنقاد نهی او شوند اما او از دست رفته مهر علی نام غلام بچه اش را که باز مانده بود ازعرض راه گرفته درتخته پل برده بمنصب جنرالی برافراشتند وسردار محمد ابراهیم خان که ازدرآمدن تخته پل مأیوس گشته راه کابل برگرفته از جادهٔ درهٔ صوف وارد هزاره جات شده از راه چمودن باز ایستاده درآنجا متوقف گشت ودرین وقت امیرشیر علیخان اجابت حق را لبیک گفته درروز پنجشنبه بیست ونهم ماه صفرسال ۱۲۹۶هزارو دویست ونود وشش هجری بدرود سلطنت کرده رخت ازتخت تخته کشید ودر روضهٔ مزار حضرت شاه اولیاء بجنب قبر وزیر محمد اکبر خان برادر مرحومش بعمر پنجاه وهشت سالگی مدفون گشت

ذکر وقایع وقت فوت امیرشیر علیخان مرحوم

﴿ ذکر وقائع وقت فوت امیرشیر علیخان خلد آشیان ﴾

پس از دفن آن پادشاه بهشت آرامگاه میرزا حبیب الله خان مستوفی افسران سپاه مقیم مزار شریف رانزد خود طلبیده درباب نائب استلاتوف ویکتن دا کتر روسی که از کابل با امیر شیر علیخان رفته ودر مزار بودند مشورت نموده ازایشان خواستار شد که کدام یك از افسران هردوتن روسی را باهمراهان ایشان میتواند که بسلامت ازرود جیحون عبور داده بکارکنان دولت روس رساند که دولت افغانستان ازرسیدن کرند بآنها ابدا ننکردد دیکران سکوت کرده ازمیان محمد محسن خان قزلباش که منصب اجیدنی داشت این امررا برعهدهٔ خود گذاشت وبادوصد سوارهٔ نظام ازقوم خود وچندی دیکر که سردار نیك محمد خان باوهمراه کرد درشب سوم فوت امیر خلد مسیر روسیان را از شهر مزار بیرون کشیده صحیح وسالم درنزد کارکنان روس بمملکت خود ایشان رسانیده وسپرده سند رسیدن آنان را حاصل نموده مراجعت کرد ودرخلال ایخال افواج مقیمه تخته پل که شورش آغاز کرده بودند خانهٔ خوشدل خانرا که پس از فوت پدرش بمنصب لوی نایبی سر افراز کشته بود تاراج کرده خودش را باپنیك آقاسی محمد شاه خان محبوس کردند ومیرزا حبیب الله خان مستوفی بعزم اطفای نائرهٔ شورش افواج تخته پل خواهر کوچك عبدالله جان ولیعهد مبرور را که تخمیناً ده ساله بود برپشت پیل نشانیده ازمزار شریف اورا باچندتن ازبزرکان درتخته پل بردند وافواج مقیمهٔ تخته پل درپویش بربسته وسقط وناسزا کفته ازپیش براندند بعد میرزا حبیب الله خان مستوفی باخواهر ولیعهد درمزار مراجعت کرده بسوابدید سردار نیك محمد خان بن امیرکبیر خلد مسیر وافسران فوج مقیم مزار شریف محمد موسی خان بن سردار محمد یعقوب خان را ولیعهد خوانده وبرزیر پیل نشانده باسپاه نظام وازدحام جمی ازخواص وعوام رهسپارتخته پل شده چون راه بدانجا نزدیك کردند افواج مقیمهٔ تخته پل که لوای شورش افراشته ومهرعلیخان غلام بچه سردار محمد ابراهیم خان را بجنرالی برداشته بودند ازتوجه سردار محمد موسی خان آکاه کشته ازدریذیره بیرون شدند ودروقت ملاقات برسم نظامی شلیك توپ سلامی بپای برده بعزت واحترام بشهرش در آوردند ولقب ولیعهدی اورا تهنیت وتبریك کفته هریك از بزرکان شهر وافسران فوج بقدر استطاعت خویش تحفهٔ پیش کشیده دو شب اورا با تمامت همراهانش مهمان کرده روز سوم صد تن پیاده از فوج تخته پل جهت اردلی او منتخب کرده از راه اتفاق باهم وارد مزار شریف شده آتش فتنه خاموش کشت

ذکر آکاهی دادن بزرکان دربار سردار محمد یعقوبخان وغیره را از فوت امیر شیر علیخان وشورش سپاه مقیم هرات

﴿ ذکر آکاهی دادن بزرکان دربار سردار محمد یعقوبخان ﴾

(وغیره را از فوت امیر شیر علیخان وشورش سپاه مقیم هرات)

چون نائرهٔ شورش افواج مقیمهٔ تخته پل افسرده کشت سردار محمد هاشم خان وسردار نیك محمد خان وسردار زکریا خان ومیرزا حبیب الله خان وغیره دولتخواهان بذریعهٔ عریضه ازفوت امیرشیرعلیخان مغفور وماجرای مذکور سردار محمد یعقوبخانرا آکاهی داده همچنین نامهٔ بصحابت میرآخور عبدالواحد بسردار محمد عمرخان وسپهسالار حسین علیخان در هرات فرستادند زیرا که ازورود سردار محمد ایوبخان در آنجا هنوز خبر نداشتند که برای او می نکاشتند وبارکل خان

ذکر آکاهی دادن بزرکان دربار اعیان مملکت را ازفوت امیر تاجدار

فرستادهٔ سردار محمد ایوبخان که مأمور شدنش ازهرات جانب ترکستان ازپیش ذکرشد درمیمنه ازرحلت امیرجنت مصیر (۱) آگاه گردیده بذریعه عریضه بسردار محمدایوبخان خبرداد واوازمکتوب سردار ان واقف نشده ازعرض یار گل خان برفوت پدر داد کشرش مطلع شده سردار محمد یوسف خانرا نزدخود طلبیده اوراخبرداده مشورت خواست که در یکی از کنهان واباز فوت پدرنیکو سیرش بکفتهٔ او عمل نماید واو اختیار کردن یکی ازامرین را موقوف بصوابدید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان ازمشاورت بااو سرباز زده اعتراض کرد که مبادا سپهسالار ازخوف کردارش که درزندان باسردار محمد یعقوبخان بپای برده است مرتکب امرخلاف شده بعزم شورش تیغ فتنه ازغلاف کشد وسردار محمد یوسف خان نظربحسن خدمت وصداقت سپهسالار اوراازوی مطمئن خاطر ساخته بعدش درنزدخود طلبیده درخلوت پرده ازروی‌راز برداشته سلاح‌کار جستند واومکتوبرا که ازترکستان برایش فرستاده ازقضیه رحلت امیر شیرعلیخانش خبرداده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب خانرا ازخود مطمئن خاطر ساخت که یعنی من آگاه شده بودم ولیکن قبل ازفهمیدن شمااظهار نکردم که مبادا امری‌روی دهد ومن متهم شوم وپس ازان‌اواعلان فوت‌امیررا نیکوتر از کنهان گفته ازشورش افواج همچنانکه خودش مطمئن بود هردو سردار آسوده خاطرساخت که‌هر گز راه‌خلاف نگیرند وانشاءالله تیغ اعتساف ازغلاف نکشند چنانچه بصوابدید او بساط تمزیه وفرش فاتحه گسترده سه‌روز مراسم عزاداری وفاتحه‌خوانی‌ملوکانه بپای بردند و بعد ازان سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامهٔ ازکابل برایش برسد ورجلوس برادرش بتخت امارت علم حاصل کنند خطبه وسکه را بنام امارت سردار محمد یعقوب‌خان خوانده ورواج داده سپهسالار حسین علیخان ونائب حفیظ‌الله خان وجنرال تاج محمد خان بن ارسلاح خان وجنرال میرسعید خان استالفی وپروبزشاه خان برکد وجنرال‌تاج‌محمدخان بن‌میراخورعلی‌محمدخان‌ومحمد افضل‌خان ریکا وغیره‌را بعطای خلاع‌فاخره نوازش فرموده محمد افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیزممتاز نمود ودوروزپس ازنواختن آنان فرمانی بنام میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی صادر فرمود که از خزانهٔ ترکستان وجه‌نقد درهرات بفرستد که اجرای تنخواه سپاه‌نظام کرده‌وداده شود وخود پاسپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان در کارزار رفته شش فوج پیادهٔ که در آنجا بودند ازطریق تنخواه دادن پیش خواسته شروع بواجب دادن ملازمان توپخانه نموده یکماهه وجه همیدادند که‌نا گهان افواج‌پیاده که‌صف‌بسته ایستاده‌بودند بتحریک‌خود سردار محمد ایوب‌خان که‌فقیراحمد خان ریکاراوهم سپه سالار حسین علیخان تعلیم‌کرده بود که سپاه نظام را بفتنه بر انگیزد واوهمه را اغوا کرده بود وتحریص‌نائب حفیظ الله خان وتاج محمد خان وشهاب الدین خان خواهرزادهٔ داؤد شاه خان که باسپه سالارهمچشمی‌داشتند آواز یاجاربلند کرده خانهٔ‌را که سردارمحمدایوب خان‌وسردارمحمدیوسف خان‌وسپه سالاردران‌نشسته شروع بطلب‌دادن کرده بودند هدف سنك وچوب وکلوخ انداختن کردندوایشان از مشاهدهٔ انحالت سراسیمه گشته سردار محمد ایوب خان که محرك این امر بود از راه ظاهر داری که سردار محمد یوسف خان وسپه سالار از وی ندانند سردار محمد علی خان بن سردار سعید محمد خان را در بیرون نزد سپاه فرستاد که نصیحت وموعظت کرده آتش بلوارا فرو نشاند وسپاهیان که بتعلیم وتلقین خود سردار محمد ایوب خان مرتکب شور وفغان شده بودند فرستاده اش را وقعی نگذاشته فحش و ناسزا گفته بضرب سنك وچوب پس بخانهٔ مذکوره در آوردند بعد خود سردار محمد ایوب خان وسردار محمد یوسف خان در بین شورشیان در آمده گفتند که اگرمدعا از قتل ما باشد اینك بکشید واگر مدعا چیزی دیگر باشد بگوئید تادر انجاح آن بکوشیم وچون ایشان بتعلیم شورش آغاز کرده بودند پاسخ دادند که خدا نکند که بقتل شما اقدام کرده خود را در نزد خالق ومخلوق روسیاه وبدنام سازیم اما شور وغوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در زیر امر او بوده بمرارت وعسرت روز بسر برده ایم بنابران قصد قتل او کرده ایم که جزای کردار ورفتارش را بکنارش نهیم وسردار محمد یوسف خان از راه مصلحت گفتار بلوائیان را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بسپاه کرده فرموده که نیکو اندیشیده اید لیکن ازدولت وسپاه مبلغ خطیری دردست وتصرف اوست که اگر کشته گردد همه بیاوعدر شود پس میباید که اول نقد وجنس دولت وسپاه را ازو باز پرسیده وبحصول رسانیده بعد هلاك کرده شود

(۱) مصیر جای‌باز گشت

وسپه سالار که تمامت افواج نظام را از خود رضامند وبمنزلهٔ فرزند میدانست از شنیدن این سخن در تعجب وحیرت افتاده خویش‌را گرفتار ورطهٔ گرند دیده از غرفهٔ که در عقب خانه بود بیرون شده از راه فرارداخل فوج سوارهٔ نظام شد وبنوائیان از سخنان سردار محمد یوسف خان ساکت گشته وسرها پرهنه کرده دعای بقای دولت نموده عفو تقصیر خواستند وبسردار محمد ایوب‌خان عرض کردند که فردا بامسردار محمد یوسف خان‌وارد لشکر گاه شوند تا کفارت این جسارت را عذر خواسته بعد بگرفتن تنخواه اقدام کنند واو عرض ایشان را پذیرفته بامسردارمحمدیوسف‌خان از کازر گاه بشهرمراجعت کرد و کس نزد سپه سالار فرستاده تخویف وتحذیرش نمود که از میان فوج سواره نیز خود را کناره کشد ونزد حضرت صاحب حوض کرباسی رفته پناه گیرشد تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خبر یافته فتنه برنینگیزند چنانچه او در حوض کرباس نزد حضرت حاجی صاحب شده پناه گزید وروزدیگرسردار محمد ایوب خان بامسردارمحمد یوسف خان درکازرگاه درمیان سپاه رفته وهریك ازهفده فوج پیاده ازپانزده نایست فردگاو بامسم خیرات ذبح کرده گوشت همه رابرفقراء ومساکین قسمت نمودند وفردای این روز شروع بدادن تنخواه دوماهه کرده دراواخر ایام مواجب دادن هفده فوج پیاده وچند فوج سواره دولك روپیه از ترکستان که میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را فرمان شده بود نیز رسیده تمامت سپاه دوماهه تنخواه داده شد و درانثنای طلب دادن فوج سپهسالار حسین علیخان را از حوض کرباس محبوساً آورده درصدد وقیحانهٔ سردار محمد ایوب خان مقیدش فرمودند که مبادا سپاه لوای شورش برافرازندوهمدرخلال احوال مذکوره سه فوج پیاده که ازمردم هرات ودرمیمنه بودند ازشورش افواج‌تخته‌پل وهرات آگاه گشته خود سرانه از میمنه روبجانب هرات نهادند که عیال واطفال ومال ومنال خود را از تاراج سپاه که سربرداشته اند نگاه دارند وسردار محمد ایوب خان بامسردارمحمد یوسف خان خبرشده محمود خان هزاره را فرستادند که ایشان را دلالت وهدایت‌نموده جانب میمنه مراجعت دهد واورفته چون افواج تخته‌پل وهرات ساکت شده اطاعت ورزیده بودند همه را ازعرض راه برگردانیده باخود درمیمنه برده ساکت ساخت

ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

﴿ ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان ﴾

(پرتخت امارت افغانستان)

چون نامهٔ فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسیده از عرض خدمهٔ حضور او امیر محمد یعقوب خان ورحلت آن پادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس ازادای مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی درماه ربیع‌الثانی سال۱۲۹۶ هزاردوصدونودوشش هجری براریکهٔامارت وحکمرانی جلوس‌فرموده خطبهٔ‌زرمنبروسکهٔ زررا بنامش خوانده ورائج نمود وسردار محمد ابراهیم خان برادر اندر خود را بامسردار احمد علیخان که از مزار شریف دروقت فوت پدرش چنانچه ازپیش مرقوم شد در هزارهٔ دای زنگی آمده متوقف گردیده وتااین وقت در آنجا بود بکابل طلبیده محبوسش کرد وبسردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که بحکومت غزنین مأمور فرموده بود سپرد واو محبوساً باخود درغزنین برد سید محمد سعید خان فوشنجی که از طرف امیر شیر علیخان بحکومت آنجا قیام داشت ازراه معزولیت درکابل آمده شرف بار حاصل کرد ومقارن این حال جنرال غلام حیدر خان وردك ازسبب شورشیکه سپاه ترکستان کرده وآرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان بنائب الحکومگی آنجا مأمور گردیده پس ازرسیدن اودرمزار شریف سردارمحمد هاشم خان وسردارمحمد طاهر خان برادرش وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی‌خان دبیر ومیرزا حبیب‌الله خان مستوفی وخوشدل خان لوی‌ناب که بامیرشیر علیخان بجزازخوشدل خان لوی ناب که ازپیش درترکستان بوددیگران در آنجا رفته بودند بفرمان طلب ازترکستان درکابل آمده هریك بهمان خدمتیکه درزمان حیات امیرشیر علیخان داشت برحال گشت وهرکدام بکار خویش مشغول شد

ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند

﴿ ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند ﴾

چون امیر محمد یعقوب خان جالس سریر سلطنت شد ازراه مودت وموالاتیکه پدرش بادولت روس درپیش گرفته بود نامهٔ بحکمران تاشکند نگار فرموده ازفوت پدر وامارت خود آگهی داده همان عهدی‌را که‌پدرش منعقد کرده بود بادولت روس اقرار برقرار خود ودرخلال ایحال مهرعلیخان غلام‌بچهٔ سردار محمدابراهیم‌خانرا که افواج تخته‌پل دروقت شورش خود بجزائی پرداشته بودند بازنخیر در کابل طلبیده بیاسا رسانید وآنگاه که نامهٔ امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون دردیل آن مرقوم داشته‌بود که‌سردار عبد الرحمن‌خانرا ازسمرقند که باتر کستان متعلقهٔ افغان قرب مسافت دارد دربلدان بعیده اقامتش دهند که‌مبادا ازراه فرار وارد ترکستان گشته فتنهٔ برانگیزد واونیز دریتوقت ازسمرقند برای استحضار احوال درتاشکند رفته‌بود وحکمران آنجا از نامهٔ امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشعوف گشته برطبق نوشتهٔ او راه معاندت باسردار عبدالرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار درروزنامهٔ خویش نگار داده است که‌بفراست دانستم که‌روسیان بامن خیال دوستانه ندارند وبخلاف حالتیکه بامن‌داشتند رفتار میکنند ومن تغافل کرده‌تفحص کج خیالی ایشان را نمیکردم وچنان زیست ورفتار می‌نمودم که گویا خبر ندارم ومشغول صید وشکارم اما درخفا ازجهت فرستادگان امیر شیرعلیخان که تااین وقت در تاشکند بودند چند تن‌را مامور کرده بودم که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکشوف گشت که ایشان باحکمران تاشکند معاهده‌کرده وقرار داده اند که بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انگلیس را ازافغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیر علیخان قندهاری طوائف درانی را از مجادله بادولت روس بازدارد وقند هار را بکار کنان آن دولت سپارد ومیر زا محمد حسن خان کتاب قزلباشیهٔ کابل وطوایف هزاره را رشتهٔ اطاعت بگردن نهد وملا شاه محمد وزیر دول خارجه قبائل افغان غلجائی را بپذیرای امر ونهی دولت موصوفه سازد وملا عبد الغفار معروف بقاضی پشاوری مردم خلیل ومهمند واقوام سرحدیه ونواحی پشاورا مطیع ومنقاد گرداند انتهی وسردارعبدالرحمن خان پس‌ازین قرارداد آنان بادولت‌روس ازتاشکند بسمرقند مهاجمت کرد وحکمران تاشکندبا آنکه درعهدیکه باامیر شیرعلیخان درمیان نهاده وقرار داده‌بود که کشمیر وسند وپنجاب را ناسر هند ازراه استرداد سپرد او نمایندفراموش کرده باین اظهارات فرستادگانش خرسند ورجامند گشته ایشان را رخصت مراجعت داده‌ازراه باز گشت وارد سمرقند شدند .

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹٦ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سر گذشت سال هزاروودویست و نودوشش ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمر قند)

چون فرستادگان امیر شیر علیخان مرحوم وارد سمرقند شدند سردارمحمد سرور خان که امیر شیرعلیخانش چنانچه ازپیش رقم گشت بابرادرش سردار محمد عزیز خان از زندان کابل رهانداده نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده بود ملاطفت نامهٔ از طرف او برای سردار شیر علیخان قندهاری نگاشته جهت خاتم نهادن به‌پیشش گذاشت واو از مهر کردن سرباز زده گفت که او با همراهانش در دشمنی وعداوتم‌بادولت روس عهد بربسته چگونه نامهٔ الفت ختامه برایش روانه کنم وسردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیتم در کابل بامن حلف (۱) کلام مجید درمیان دارد اینرا گفته واصرار کرده مهر سردار عبد الرحمن خانرا بدان نهاد واو گفت که ازوخامت این نامه در خائفه بیاد خواهدداد چنانچه سردار شیر علیخان آنرا ازدست حاجی جان محمد حاملش گرفته فوراً بجنرال سپاه روس فرستاده او بکافقان درتاشکند روان کرد وبعد ازپنج روز که حامل نامه باز نگشت سردار عبد الرحمن خان سردار محمد سرور خانرا از فرستادن نامه منت خطا کاری برذمت نهاده بعد هردوتن باهم از راه تفرج وسیر بیرون شده سر کرم گردش بودند که یکتن از خدمهٔ سردار عبد الرحمن خان نزدایشان شده ازورود حکمران سمرقند بایکتن ترجمان جنرال ایوانوف بمنزل ایشان ایشانرا خبر دادوسردار

(۱) حلف یمنی‌سوگند

محمد سرورخان ازباز گشت تفاعد ورزیده سردار عبد الرحمن خان مهاجمت کرده، بعد از صرف چای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا ازراه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید فوراً بروی واووعدهٔ حرکتش را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشته حکمران سمرقند مهاجمت کرد وسردار عبد الرحمن خان پس از باز گشتن او سردار محمد اسحق خان وسردار محمد سرور خان عزاد کان خود را طلبیده بدیشان گفت که مرا در تاشکند مقید خواهند ساخت میباید شما جانب بلخ فرار اختیار کنید وپس ازورود درانجا بامردم ملکی ونظامی سازش کرده ازراه مراوده باایشان طرح مکاتبه ومدا کره بیندازید تاشاید کاری بروفق مدعا برآید ونیز نامهٔ چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت وسپاه مرقوم فرموده بایشان سپرد که خدمت کردن بایشان منت نهادن احسان بمن است وایشان امن اورا پذیرفته بعد خاتم خود را نیز بایشان داده امن کرد که در وقت حاجت مکاتیب برنهند وچهار هزارروپیه باشست میل تفنك دنباله پر ودوازده هزار دانه فشنك عنایت کرده فرمود که هروقت فرصت یابند راه فرار جانب بلخ اختیار کنند وخود درحرمسرا شده بهبستر خواب درامد ونصف شب حکمران سمرقند بایکصد متوجم وسه صد سوار نظامی ودویست تن پیادهٔ پولیس یعنی کوتوالی بدرب سرا حاضر شده سردار عبد الرحمن خانرا که حکم فوری برفتن تاشکندش صادر شده واووعدهٔ فردا داده وفورا نرفته بود از اندرون حرمسرا که غنوده بود بیرون طلبیده گفت که برخیز وبامن شو واو پاسخ داد که اگرازاسیربودنم میدانستم دراول بارر هسپارتاشکند شده یکشب را درمنك نمیکردم اینرا گفته گریبست وبافرامرز خان وجان محمد خان پردکان خویش وروسیان راه جای جنرال ایوانوف پیش گرفت ودرنزد اوزبان بشکم کشوده گفت که اگر مراد از رفتن درتاشکند است باعث شب خواستن وتحقیر نمودن چیست وجنرال ایوانوف ازین گفتهٔ او حاکم سمرقند را عتاب کرده گفت که چرا بااودرشتی کردی واو عذر کردار خویش را بدین سخن خواست که چون نوکران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند ازراه احتیاط آدم زیاد باخود درطلب اوبردم که اگر از آمدن درنزد شما سرباززند بعنفش بیاورم وجنرال پاسخش داد که درمجبور آوردنش نیکو نیندیشیدهٔ واو جنرالرا پاسخ داد که این اندیشهٔ نانیکو ازخود شمااست که مرادرین شب مأمور بحاضر ساختن او کردید ودرین مقاوله آن دوتن سردارعبدالرحمن خان لب بسخن نگشوده ساکت بودتا که جنرال ایوانوف وعدهٔ حرکت اروا جانب تاشکند بیك ساعت قبل از ظهر فردا قرار داده رخصت باز گشت منزلش نمود واو وارد منزلگاه خود شده عموزادگانش را با همدمان ایشان سرمست بادهٔ خواب دیده متاسف گشت که غم اورا بدل ندارند که بخوابه بهبستر خوابند و ازتمامت منسوبان عیال و اطفالش را باپروانه خان وقربانعلیخان بیدار وباچشم اشکبار مشاهده کرده دیکرانرا خفته یافته متحسر شد وباخود گفت که ایشان را چون جان پرورش داده وازسالها بارمؤنت ومعیشت همه را بردوش خویش نهاده وزحمت ومرارت کشیده‌ام اینك همه‌را ازخودم فراموش وباغفلت هم آغوش میبینم وقدری ازینکونه فکرها بیای برده بعد عیال واطفالش را تسلی داده وصیت ونصیحت چند فرمود که اگر خودش گرفتار گردد برطبق وصایایش رفتار کنند وپس ازان سامان سفرساز کرده بوقت موعود عمادهٔ اسپی حاضر آمده باپروانه خان ونجم‌الدین خان درکالسکهٔ نشسته اول نزد نائب جنرال ایوانوف رفته اورا مشغول نوشتن یافته از بخوابی شب اجازت استراحت طلبیده باوجود هجوم لشکر خواب از کثرت اندوه زیاده بردو بیم ساعت تغنودو برخواسته آهنك راه چودن نموده کالسکهٔ اش را از پیش روی منزل سردار شیر علیخان قند هباری ورفیقانش عبور دادند که باو نمایند که سردار عبدالرحمن خانرا بروفق قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میبرند اما ـ دار والاتبار از دیدار آنان چنان برآشفته مو بر اندامش راست گشت که میخواست حمله کرده همه را ازدم تیغ بگذرد ولیکن خود داری نموده نظر بفراز ونشیب جهان حرکت بجا نکرده خود را تسلی داد که شاید هنگامی بادهٔ مرام بکام وصید آرزو بدام آید وتادو ساعت گرفتار اینکونه افسوس و حسرت رہ نورد بود تا که باندیشه‌های صواب خاطرش را از اضطراب آسوده ساخت وچون وارد تاشکند شد در منزلیکه بیك لك مئات تعمیر و پرداخته شده وجای

کالسکه واصطبل نیز داشت ودرسابق برای فرود شدنش معین گردیده بود فرود گشت وپس از سه روز نائب حاکم تاشکند بمنزلش وارد گشته اورا باخود در کالسکه نشانیده نزد حاکش برد ودروقت احوال پرسی اینقدر بحاکم گفت که نمیدانم باعث این سفرم چیست واو زهر خندی نموده گفت مردم سمرقند شمارا منسوب بفتنه وفساد کرده میگویند که مرتکب ومواظب امورشر وضرر انگیز میباشید وسردار والا تبار پاسخ داد که شما مرا بدین امور واداشته اید وحاکم از شنیدن اینسخن متغیر گشته مکتوبی را بسردار رشادت دثار داده بزبان الزام گفت این چیست واو مکتوب را گشوده دید که همان نامه ایست که سردار محمد سرور خان برای سردار شیر علیخان نگار داده وخاتم اورا بران نهاده بود پس گفت خاتم ازمن وخط از دیگریست حاکم گفت چرا مباشر چنین امر شدید وی جواب داد که اگر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهم بود والا در ارسال و مرسول نامه ورسول مخصوص خویش از چه ممنوع ومسؤل باشم واو قدری خاموش ومتفکر شده بعد گفت میبایست درین مکتوب هم اجازت میخواستید او جواب داد که از سبب بعد مسافت تاحصول اجازت فرستادگان امیر شیر علیخان از راه مراجعت جانب بلخ میرفتند اینرا گفته نامهٔ مذکوره را پاره کرد وحاکم نگاهی جانب او کرده رخصت مراجعت سمرقندش داده گفت که بازماندگان شمااگر خاطرشان میباید رهسپار معاودت شوی او جواب داد که چون از سمرقند محبوس آسا درینجا آمدم درانجا باز نروم اگر مسکنی دریجا برایم معین شود سکونت ورزم وحاکم این خواهش او را پذیرفته محل لائق را بوطبق پسند او انتخاب نمود بعد سردار والا تبار یکشب درتک کرده راه سمرقند پر گرفت وعیال ومنسوبانش را ازانجا برداشته در تاشکند اقامت ورزید تادرجای مستعدی بوده در وقت فرصت روی مراجعت بسوی دولت جانب افغانستان نهاده برمرام فائز گردد

ذکر بازگشت رسولان امیر شیر علیخان وورود فرستادهٔ انگلیس درکابل

﴿ ذکر بازگشت فرستادگان امیر شیر علی خان مرحوم ﴾

(ازسمرقند ورسیدن فرستادهٔ دولت انگلیس نزدامیر محمد یعقوبخان)

ودر خلال حال اقامت گزیدن سردار عبدالرحمن خان درتاشکند رسولان امیرشیرعلیخان مرحوم ازسمرقند راه بلخ پرگرفته ازانجا بفرمان طلب وارد کابل شدند ومقارن ایحال سردار یحی خان خسر امیر محمد یعقوب خان که ازسبب گریختن دامادش که ازپیش بشرح رفت ازامیر شیرعلیخان گران خاطرشده فرار کشمیر شده بودجنرال شامبرون وغیره سران سپاه انگلیس درباب انعقاد رشتهٔ اتحاد ومولات بامیر محمد یعقوبخان با او مذاکره کرده بصوابدید وی منشی بختیار خانرا باخود او ازجلال آباد نزدامیر محمدیعقوب خان فرستادند وپس ازوصول ایشان در کابل سردار یحی خان مامور ترکستان گشت که بانوان حرم محترم شاهی را باشهزادگان ازانجا در کابل آرد وهم سردار محمد ایوب خانرا ازپیشگاه سریر سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخانرا از هرات محبوساً بکابل روانه دارد وخود امیر محمد یعقوب خان بامنشی بختیار خان فرستادهٔ دولت انگلیس درباب توثیق معاهده وگشودن طریق مواحده مذاکره کرده باهم قراردادندکه بوطبق التماس انگلیسان امیر محمدیعقوب خان از کابل در منزل کندمك رفته وسران سپاه انگلیس از جلال آباد درانجا آمده باهم سخن رانند وقرار دادی بروی کار دوستی و اتحاد دولتین گذارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بتهیه وترتیب سامان سفر کندمك پرداخته کار وبار خویش ساخته کرد ومقارن ایحال سپهسالار حسین علیخان بازتحیر ازهرات رسیده بامرا میرمحمد یعقوبخان درمحبس انداخته شده سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان بفرمان پادشاهی ازهرات طلب کابل گشته حکم اعلی اصدار یافت که هردوشان ازپی هم جداگانه رهسپار کابل شوند وخود امیرمحمد یعقوبخان دادشاه خانرا که پس ازرسیدن حسین علیخان بعوض او منصب سپهسالاری یافت باسردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی خان دبیر ومنشی بختیار وغیره اعیان وبزرگان باخود همرکاب برداشته سردار شیرعلیخان قندهاری را بحکومت کابل گماشته ازکابل رهسپار منزل کندمك شد وافسران دولت بهیهٔ وطانیه چیزی ازسوازه وپیاده نظام باتوپخانه ازراه پذیره در کندمك فرستاده دروقت ورود امیر محمدیعقوب

خان بیست ویك ضرب توپ سلامی کشاد داده مراسم پذیره بجای آوردند وپس ازادای لوازم استقبال جنرال شام پرون وسر لیوی کیو ناری باچندتن دیکر ازسران وافسران سپاه ازراه ملاقات درخیمهٔ که برای امیر محمد یعقوب خان افراشته بودند فرود شده در مجلس ملاقات اظهار مطلب کردند وبامیر محمد یعقوب خان ازهردر سخن رانده طریق دوستی سابقه وعهد سالفهٔ امیرشیر علیخان مرحوم را استوار داشتند وشروط چندرفصول عهد نامهٔ سابقه که امیر شیر علیخان ازعدم قبول آن رو از دوستی دولت برطانیه برتافته ازراه اتحاد وموالات دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت وعلاقهٔ فوشنج تاچیل گوژ ك وعلاقهٔ کرم تاابتدای اراضی وجبال مردم جاجی ودرهٔ خیبر تابکنارشرقی هفت چاه ولندی کتل که حدید سپاه دولت انکلیس داخل مواضع مذکوره شده‌اند از مملکت افغانستان جدا و ضمیمهٔ ابدی خاك مقبوضهٔ سابقهٔ دولت موصوفه باشد (۲) وعوض مالیات محال مسطوره اضافه ازدوازده لك روپیهٔ متعهدهٔ سابقه سالیانه شش‌لك‌روپیهٔ چهرهٔ شاهی که مجموع هجده لك روپیه شود همه ساله دولت برطانیه بامیر افغانستان بدهد (۳) ودرقندهار وهرات نیز یکیك تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (٤) سیم تلگراف ازراه کرم تادار السلطنه کابل‌نصب واستوار شود وامیرافغانستان حفاظت ملازم دولتی مقیم کابل وقندهار وهرات را باحراست‌تلگراف مواظب باشد (٥) وراه تجارت دولتین دربین رعایای جانبین همیشه بازبوده مسدود نکردد (٦) ویکتن صاحب منصب ازخود مردم انکلیس بخلاف سابق که مسلمان بود باچند تن همراه وملازمش درکابل مقیم‌باشدوا کنون آن شخص سرلیوی کیوناری خواهد بود که درکابل رود (۷) وبزرکان افغان وغیره چون سردار ولی محمد خان که امیر محمد یعقوب خانش باسپاه نظامی وملکی وتوپخانه ازراه مدافعهٔ سپاه انکلیس درلهوکرد فرستاده واو ازانجا فرار کرده در کرم نزد انکلیسان رفته وازآنجا در پشاور وازآنجا در جلال‌آباد آمده این وقت در اردوی کندمك حاضر بود وغیره برقرار واز سیاست پادشاهی بر کنار بوده تخواه ومواجب ایشان برحال باشد (۸) ودست دولت‌بضبط مال‌وکسرجاه ایشان دراز نکردد (۹) وا کرافغانستان اقامه‌کزینند وبادرهند روند مختار ومطلق‌العنان‌باشند (۱۰) وبزرکانیرا که بدون رابطهٔ دولت انکلیس امیرافغانستان‌ازسبب خیانت یادیکر امری ازراه سیاست جانب هند اخراج فرماید واشخاصیکه از طریق مخالفت ومعاندت دولت افغانستان فرار کرده درکشور هند وغیره ولایات متصرفهٔ دولت انکلیس قرار کیرند همه را معاونت درمؤنت ومعیشت نموده بدون ملازمت وخدمت دولت اکر اختیار کنند ومواجب بکیرند دیکرچیزی وپیشزی بایشان ندهند وهمهٔ شروطرا برعهد نامهٔ سابقهٔ امیر افغانستان ودولت انکلیس افزوده وجانبین خاتم برنهاده یك بدیکری نوشته داده ازهم وداع کردند ودروقت مفارقت تمام علوفه وازوقهٔ دولتی را که درچهاونی جلال‌آباد وعرض راه کندمك بود بامیر محمد یعقوب خان واکذار شدند وهم از منزل کندمك سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین بحکومت آنجا برحال کردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرف رکاب بوس حاصل کرده بحکومت جلال‌آباد مأمور کشت وسردار محمد آصف خان که حال بلقب مصاحب خاص اعلیحضرت سراج الملت والدین شرف اختصاص دارد بحکومت لغمان نامزد شد وخود تهنت فرمای کابل کردیده قبل ازپرتوزول افکندنش سردار محمد یوسف خان بفرمان طلب ازهرات وسردار یحی خان پاردکیان حرم محترم امیرشیر علیخان مرحوم از ترکستان وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرف وصول بخشیده در روز ورودش تمامت وضیع وشریف شهرواطراف واعیان بازدرمیدان سیاه سنك پذیره اش کرده بوضع وشان شاهان بزرگ در بالاحصار بعمارات شاهی فرود کشت وسردار محمد ابراهیم خانرا باسردار احمد علیخان که چندی قبل ازین چنانچه کذشت محبوس نموده بود از غزنین طلبیده رها فرمود وسردار شیر علیخان را بایالت قندهار سر افرازی داده سردار محمد یوسف خان را بحکومت پشت زود مأمور فرموده سردار محمد طاهر خان را در کلات بحکومت کماشت

ذکر تنبیه باز علی خان جاغوری

﴿ ذکر تنبیه وسرزنش بازعلیخان هزارهٔ جاغوری ﴾

چون سرداری چهاردستهٔ هزارهٔ جاغوری پس ازفوت سردار شیرعلیخان ازحضور امیرشیرعلیخان مرحوم بایك توپخانهٔ قاطری وفوج پیادهٔ که در سنگماشه بود بصفدر علیخان پسرش مفوض گشته احمد علیخان پسر دیگرش بمنصب کرنیلی وباز علیخان برادرش بمنصب جنرالی فوج وتوپخانهٔ مذکوره سرافرازی یافت عمو وبرادر زاده مریکدیگررا دربزرگی وریاست قوم اطاعت نکرده بازعلیخان تمرد ورزید وامیرمحمد یعقوبخان ازعرض سردار صفدر علیخان سیدمحمد سعیدخان حاکم غزنین را فرمان کرد که لشکر وتوپخانهٔ غزنین را مأمورداشته بازعلیخانرا تنبیه وتهدید نماید واوچند یرق پیادهٔ ساخلو مقیم غزنین را باچهار ضرب توپ قاطری وسواره وپیادهٔ طوائف وردك وتاجیك ومحمد خواجه وچهاردسته وحیغتوی غزنین وخوانین طوائف مذکوره بسر کردگی میرزا احمد علیخان مأمور کرده در کوه میلور لشکر پادشاهی باباز علیخان وهمراهانش که سد راه شده بود دوچار گشته ویك‌روزوشب آلات قتال بروی کار بوده چندتن ازجانبین مقتول ومجروح شدند ودرپایان کاربازعلیخان باهمراهانش بشت بخنك داده ازراه هزیمت داخل قلعهٔ خودش که باندازهٔ کلوله‌رس توپ ازسنگماشه دور بود شده قلعه بند گشت ولشکر پادشاهی اطراف قلعهٔ اورا گرفته پای تردد ودست تمرد اوو همراهانش را بضرب کلولهٔ توپ وتفنك بربست تاکه نجفعلیخان برادر بازعلیخان برزبرج از ضرب کلوله تفنك کشته گشت نامبرده امان جان خواسته خود را بازنان و فرزندان وبرادر زادگان ونوکران تسلیم میرزا احمد علیخان کرد واو همه را حمل ونقل داده درقلعهٔ جنگلك کاستانخان جایداد وخود بازعلیخانرا درغزنین اورده حاکم آنجا محبوسش نگاهداشت

ذکر ورود کیوناری در کابل وکشته شدنش

﴿ ذکر ورود سرلیوی کیوناری درکابل وکشته شدنش ﴾

ودرخلال احوال مذکوره مرض وبا درکابل حادث شده جم غفیری ازبرنا وپیرهلاك گردیده چون مرض مذکور تخفیف کرد سرلیوی کیوناری بقرار معاهدهٔ که دومنزل کندمك توثیق یافت ازراه کرم درماه رجب سال ۱۲۹۶ هزار ودوصدو نودوشش وارد کابل گشته سردارعبدالله‌خان پسرسردار سلطان‌احمدخان مرحوم بامر امیر محمد یعقوبخان پذیرهاش کرده دربالاحصار بسرای امیرمحمد اعظم خان مرحوم فرود آورده منزل داد واو درانجا اقامت گزیده درروزهای بارعام شرف سلام حاصل میکرد ودرباقی ایام بکردش عادی خویش روزبسر میبرد تاکه روزشانزدهم ماه رمضان سال مذکور امیرمحمدیعقوبخان داؤدشاه‌خان سپهسالاررا که درینوقت بازپرس حساب اوبامر پادشاهی حوالهٔ نائب نورمحمد خان ومحمد رحیم‌خان برادر اوبود امرکرد که سپاه نظامرا دوماهه تنخواه بدهدواوازدرد حسابدادن خویش وبانجریك والدهٔ ماجدهٔ شهزاده عبدالله جان ولیعهد مرحوم که سه هزار طلای مسکوك باوداده وترغیب کرده بود که برغم امیر محمد یعقوب خان سپاه را بفتنه بر انگیزد بهر حال افسران سپاه‌را تعلیم برنکرفتن دوماهه تنخواه واستدعای زیادت آنرا از کیو ناری القا کرده بدادن مواجب دوماهه پرداخت وچون خود او فوج را اغوا کرده بود سپاهیان نظام از کرفتن تنخواه دوماهه سرباز زده خواهش زیادت کردند وسپه سالار از دادن وجه اضافه بردوماهه انکار نموده سپاهیان باآواز بلند گفتند که از کیوناری برطبق استدعای خود تنخواه خواهیم کرفت این‌را گفته‌روی بسوی منزل کیوناری نهادند واوازولوله وآشوب سپاهیان ورونهادن ایشان بجانب منزلش بدون اینکه تحقیق وتفتیش حال نماید خایفانه بگشاد دادن تفنك پرداخته چند تن‌را بضرب کلوله هلاك ساخت واز مشاهدهٔ این حالت چشم سپاهیان‌را از خشم خون گرفته بیباکانه بقور خانه پادشاهی ریخته آلات حرب برداشته بمنزل کیوناری تاختند وامیر محمد یعقوب خان آگاه گشته داؤدشاه خان سپه سالار راکس فرستاده امر کرد که رفع فتنه کنند واو که محرك این امر بود از راه دفع تهمت ظاهری داخل فوج شده لت و کوب خورده از میان بلوائیان بیرون شد وسپاهیان رو بمنزل کیوناری نهاده میر اخور آقاجانخان از باز نکشتن وبورش بردن ایشان بالای کیوناری امیرمحمد یعقوب خان‌را که در اندرون حرمسرا بود خبر داد واو خواست که برخاسته

شورشیانرا ازفتنه‌باز دارد امامسردار یحیی‌خان باپسرش سردارمحمد یوسف‌خان چون کاررا ازاصلاح گذشته دیدند مانع گشته نگذاشتند که بممانعت فوج گراید تاآسیبی ازبلوائیان نیند خلاصه کیوناری ازهجوم وازدحام سپاهیان هراسان گردیده بکشاد دادن تفنك پرداخت وبسیار تن‌را بخاك هلاك انداخته آخرالامر نفت بخانهٔ نشیمنش‌ریخته خود وخانه وهمراهانش را آتش زده بسوخت واز تمامت همراهانش یکتن بحمام آن خانه درامده بسیار تن‌از سپاهیان را بضرب کلولهٔ تفنك ازپا درآوردتا که دستگیر شده کشته کشت وازین حادثهٔ پرهائله جلال‌الدین خان بن سمندر خان توخی در کرم رفته بفرنگیان خبر داد وجنرال سرفرید رك را برنس باافواجیکه در کرم بود بشتابانه راه کابل پر گرفته واردموضع خوشی شد

﴿ ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان ﴾

(نزد انگلیسان وعذر خواستن ورفتن خود او و گرفتار شدنش)

ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان از راه عذرخواهی نزدانگلیسان

وامیر محمد یعقوب خان ازصدور این واقعه دل خراش جان گزا مضطرب گشته داؤد شاه خان سپهسالار را که هنوز خبر نداشت که این آتش افروختهٔ اوست بامیرزا حبیب الله خان مستوفی وملاشاه‌محمد وزیر دول خارجه از راه عذر خواهی در خوشی نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که حادثهٔ قتل کیوناری از بلوای فوج بوده که آتش افروختهٔ‌سپاه بسی امارت و کارپردازان پایهٔ سریر سلطنت منطقی نگردیده شد هرچه شد اکنون بواسطهٔ رشتهٔ دوستی ووثاق معاهدهٔ که در بین است میباید حمل این قضیه را بر دولت نکرده راه نقض میثاق نه پیمایند ودر همانجا توقف نموده بمعادات نکرایند تا بانی فتنه وباعث مفسده معلوم ومحقق گردد بعد برضای جانبین مطابق قانون سیاسی محرك‌را سزا وجزا داده آید وانگلیسان ازین پیام امیرمحمد یعقوب‌خان ازراه چمودن بسوی کابل عنان باز کشیده درخوشی درنك کردند تاروفق پیام امیرمحمد یعقوب خان بوجه صواب کاررا انجام دهند که نقصی بروی کار نیاید ومقارن اینحال سردار ولی محمدخان بتمنای امارت جمع کثیری ازسر داران وبزرگان کابل را درقلعهٔ خود که‌حال موسوم بماهتاب باغست انجمن ساخته ازراه پذیرائی اردوی انگلیس وارد خوشی شد که‌قتل کیوناری را منسوب بامیرمحمد یعقوب خان کرده روی دل انگلیسانرا در خصوص امارت افغانستان جانب خود کندچنانچه هرچه خواست بانگلیسان گفته ایشانرا ازامیر محمدیعقوب خان تخویف وتحذیر زیاد کرد وامیر محمد یعقوب خان ازرفتن او درلشکرگاه انگلیس در وسواس افتاده معطل بمراجعت فرستادکانش نگردیده ازراه بی‌تأملی بنام‌وبهانه مهمانی درباغ‌بینی حصار امیرشیرعلی خان‌مرحوم رفته‌ازانجا درشب راه‌عسکر گاه‌انگلیس برگرفته چون نزدیك اردو رسید فرستادگان خودش خبریافته پیام‌دادند که‌ازین آمدن بیرون ازتدبیر گرفتار غل وزنجیر خواهی شد واگر می توانی راه مراجعت برگیر که مبادا گرفتار ادبار شوی واو چون نزدیك رسیده وانگلیسان آگاه شده‌بودند نتوانست گهاز کردد چنانچه‌سپاه انگلیس بامر جنرال سرفریدرك رابرنس پذیرهاش کرده باعزاز واکرام در میان فوج لظام فرود نمودند وچون سردار ولی محمد خان روی دل افسران دولت برطانیه را ازو گردانیده بودفوراً ازپیادگان نظام‌محافظ بدورش گماشته ازخوشی اورا لظربند آسایاخود پرداشته رایت کوچ جانب کابل افراشتند ومردم کابل واطراف قریبهٔ‌آن ازگرفتار شدن امیرمحمد یعقوب خان آگاه‌گشته احرام جهاد بربستند .

﴿ ذکر محاربه چهار آسیا ومغلوب شدن غازیان ﴾

ذکر محاربهٔ چهار اسیا

وغازیان فوج‌فوج ودسته‌دسته بپرقهای سرخ‌وسفید بربسته ازپی‌همراه لهوگرد برگرفتند ودرتلال جبل‌سنك توشته باسپاه انگلیس ملاقی گشته نائرهٔ‌حرب شعله‌ورشده بازارکارزار رواج گرفت ودلیران هردوگروه بشب‌وفراز کوه‌یکدیگررا هدف‌کلوله جانستان ساخته‌فراوان تن‌بخاك هلاك انداختند وآخرالامر گروه اسلام‌را ازکثرت‌بم باری‌اتواپ انگلیسان‌پای ثبات‌واستواری لغزیده‌ازراه‌هزیمت‌داخل کابل‌شدندوسپاه‌انگلیس منصورانه‌دربینی‌حصار فروکش کرده درین‌دو زجنرال محمدجانخان باسه‌فوج‌پیاده وتوپخانه‌ازجاریکار کهامر امیرمحمدیعقوب‌خان جهت‌سدفتنهٔ

اشرار کوهستان در آنجا اقامت وقرار داشت وارد شیرپور گردید وروز دیگر بزیر کوه آسمائی رشده انکلیسان نیز از راه قلعهٔ هوشمندخان بفراز کوه شیر دروازه برامده جانبین ازفراز هردو جبل بکدیگررا هدف گلوله توپ ساخته روزرا بکشاد دادن وگلوله انداختن توپ بسر بردند وجنرال محمد جان خان باافواج واتوابیکه درزیر فرمان داشت کوه آسمائی را فرو گذاشته درشب راه غزنین برداشته در موضع مرغ کیران فرود گشت وانکلیسان چیزی از پیادهٔ نظام را باتوپخانه بفراز جبل شیر دروازه که مشرف برعمارات شهر وبالا حصار است گذاشته اوردورا از پی حصار کوجداده بزیر تل مرنجان فرود گاه قرار دادند وخیمهٔ امیرمحمد یعقوب خانرا دردامنهٔ تل مذکور بکنار هندو سوزان برپای داشته محافظ بدورش گماشتند وصبح روزدیگر نصف سواره وپیادهٔ نظام را بمحافظت لشکر گاه درتل مرنجان گذاشته نیم دیگرراه تعاقب جنرال محمد جان خان را برداشته بدامنهٔ کوه قرق باهم در آویخته ازجانبین خونها ریخته گشت وتاغروب آفتاب هنگامهٔ پیکار برقرار واستوار مانده درپایان کارسپاه انکلیس پشت بجنگ داده رو بلشکر گاه خویش نهادند وجنرال محمد جان خان بعزم انجمن کردن غزاة داخل قوم وردك شد ودرینحال بعضی ازدوستان سپهسالار حسین علیخان که امیرمحمد یعقوب خالش در زندان انداخته بود نزد او شده تکلیف بیرون شدن از زندانش کرد واو بدون امر واجازهٔ امیر محمد یعقوب خان از زندان برنیامد تا که اقوام خودش بامر والدهٔ امیر محمد یعقوب خان اورا از محبس بیرون کشیدند وبااو بدرب حرمسرای امیر محمد یعقوب خان رفته بمحافظت و کشك حرم محترم شاهی که درین وقت بجز او که اززندان برامده وبخانهٔ خویش نشده بدروازهٔ سرای اهل بیت شاهی رفت دیگراحدی نبود باقومش بپاسداری پرداخت وبحراست حرم محترم ولینعمش روز بسر میبرد تا که امیرمحمد یعقوب خان امر کرده پرد کیان مشکوی سلطنت را از بالاحصار در باغ علیمردان خان بخانهٔ سردار یحیی خان نقل داد بعد ازان نیز ترك خانه وعیال ومال ومنال خویش کرده خیمهٔ خود را پهلوی خیمهٔ امیر محمد یعقوب خان برپای نموده بااو دریك زورق دریای ابتلا نشست وروزدیگر چندتن ازمساحان انکلیس داخل بالاحصار شده قلعگاه کیوناری را بانشستن گاه امیر محمد یعقوب خان مساحت وپیمایش کرده بلشکر گاه باز گشتند وامیر محمد یعقوبخان را پیام دادند که درفلان روز افسران انکلیسیه داخل بالا حصار میشوند شما نیز درانجا حاضر شوید که در باب بالا حصار چیزی گفته وقرار داده خواهد شد واو ازین امر متوهم گشت که میادا آسیبی عائد حالش سازند چنانچه یکروز قبل از روز موعود با محمد موسی خان پسرش از کنار هندو سوزان که خیمه وسرا پردهش بود بفرازتل مرنجان نزد انکلیسان شده خود اواز امارت وپسرش ازولایت عهد استعفاء کردند وانکلیسان ازانجا کوچ داده خود اورا باخود برداشته درشیرپور درامده لشکرگاه قراردادند ومحبوس عمریاش ساخته محکم نگاهداشتند وپسرش را ازسبب خوردسالی وا گذاشته باسرادق حرم محترمش درحرمسرا جای زیستن دادند

ذکر متحد شدن سردار شیرعلیخان باانکلیسان

﴿ ذکر متحد ومتعهد شدن سردار شیرعلیخان باانکلیسان ﴾

وسپاه انکلیس که وارد قندهار شده بودند در خلال احوال مذکوره تاحدود شاه جوی تکاپوی نموده اقاغنهٔ آن حدود بااینشان دراویخته بسیارتن را خون بریخته درپایان کار صاحب جان خان بن میراحمد خان ترکی بایکصدو نود ودو تن دلیران افغان باشمشیر آخته بقلب گاه سپاه انکلیس تاخته جان بتمنای وصال جانان باختند واز آنجمله میر محمد خان بن معاذالله خان نبیرهٔ مرتضی خان دست راستش ازضرب تیغ سوارهٔ نظام انکلیس قطع گردیده سیزده زخم منکر(۱) نیز برداشت وازلشکرانکلیس نیزبسیارتن کشته گشته جانب قندهار بازگشته ونتوانست که طرف غزنین رهسپار شود وچون وارد قندهار شدند سردار شیرعلیخان قندهاری که ازحضور امیر محمد یعقوبخان مامور حکومت آنجا گردیده بود نیز وارد گشته بااستیو ارت وغیرمسران سپاه انکلیس طریق مراوده وراه معاهده پیش گرفته باانکلیسان قرار داد که قندهاررا فرو نگذاشته اقامهٔ دائمی ورزند وحکومتش را بثابهٔ سند وغیره ولایات هند که تفویض نواب هرولایتست باومفوض دارند وانکلیسان اورا بخطاب والی زبان‌زدنموده

(۱) منکر بمعنی نایاب

بصوابدیدش دراجرای کار پرداختند واو بایالت قندهار قناعت نورزیده بطمع پشت رود وفراه نیز افتاد چنانچه عموم سران سپاه انکلیس خصوص استیوارت را ازسردار محمدیوسف خان ها کپشت‌رود تخویف وتحذیر کرده بطلبیدن قندهارش تحریض وترغیب نمود که اگر درانجا باشد باتفاق سردار محمد ایوب خان که درهراتست فتنه برانگیزند واو کنتار سردار شیرعلیخان را وقتی نکذاشته خارج ازدرجهٔ اعتبار دانست تا که خودش مخالف ونامهای بی‌دربی برای ملکان ورمایای پشت رود فرستاده اغوا نمودن آغاز نهاد که برسردار محمد یوسف خان بشورند وآخرالامر بنامه اکتفا نکرده تاج محمد خان بن یحیی خان فوفل زائی را ازقندهار درپشت رود نزد سردار محمد یوسف خان فرستاده تعلیمش کرد که اورا تکلیف آمدن قندهار کند وهرگاه سربازنده نیاید مردم آنجا رابجیله بمخالفتش برانگیزد وسردار محمد یوسف خان از کیداو آگاه گشته قبل ازانکه نائرهٔ فساد شعله‌ور کردد ازپشت رود برخواسته وارد قندهار شد واز ورود او چون سردار شیر علیخان انکلیسانرا ازوی بیم وخوف نشان داده‌بود کنتار اورا نسبت بسردار محمد یوسف خان آلوده بغرض دانسته تکلیف مراجعت‌بشت رودش نمودند واو ازباز کشتن درپشت رود سربازنده کفت که اگرچه سردارشیرعلیخان‌بایلیت وقومی قرابت نامه بخاندان شاهی دارد امادرامور سلطنت اورا حق‌مداخلت ومشار کتی نبوده‌ونیست بلکه‌همیشه خادم دولت ورهسپار ملازمت بوده‌است واکنونکه شهاپژر کان سپاه انکلیس اورا بزرك وازخاندان سلطنت پنداشته بایالت قندهار برحال داشته اید وبصلاح وسوابدید او کار مملکت راست میکنید بودن خودرا در قندهار وپشت رود دشوار وناسزا وار میدانم وازین قبیل سخنان کفته انکلیسان را ساکت ساخته باسی سوارازقندهار رهسپار شده وارد دارالسلطنهٔ کابل شد

ذکرخراب کردن انکلیسان بالاحصار کابل را

﴿ ذکر خراب کردن انکلیسان بالاحصار را ﴾

(وفرستادن امیر محمد یعقوب خان‌را درهند)

ودر خلال احوال مذکوره از سبب قتل کیوناری که دربالاحصار وقوع یافته بود انکلیسان عزم خراب نمودن آنرا جزم کرده مردم سکنهٔ آنرا که اکثر از قوم‌عرب بودند جهت حمل‌ونقل مال واسباب‌ومتاع ایشان دو روز مهلت دادند ودر عرصهٔ ایندوروز قلیل وکثیری از اموال منقولی خودرا کشیده واکثرهمچنان برجا مانده بود که انکلیسان دست تخریب کشوده تمام عمارات آنراخراب کرده چوبهایش‌را درشیرپور برده بمصرف چهاونی نظام که جدید دروسط شیرپوراحداث‌کرده بودندرسانیدند وامیرمحمدیعقوب خانرادرماه‌ذیحجه‌سال۱۲۹۶ هزار ودویست ونود وشش هجری بحفاظت هرچه تمامتر از شیرپور کشیده یکفوج پیاده ویکفوج سوارهٔ نظام بااو مامورکرده روانهٔ دره دوانش نمودند وهردوفوج محافظ اومنزل بمنزل تبدیل یافته تا که درپشاورش رسانیده ازانجا درموضع مذکورش برده نظربند نکاهداشتند وهمدرین هنکام بلکه ازروز ورود سپاه انکلیس درشیر پور حکم‌قتل فوج‌پیاده‌ازدل‌وغیرهرا که درقتل کیوناری اقدام‌نموده بودند اصدار فرموده قرار دادند که هر که یکتن ازمردم بلوائیان وقاتلان کیوناری را کرفته نزد بزرکان انکلیس آورد بنجاه روپیهٔ چهره شاهی ازجانب دولت العام باو عنایت میشود چنانچه بعضی مردم جاهل بطمع بنجاه روپیه بسیار کس را بانکلیسان نشان داده بشهادت رسانیدند واز جمله جنرال خسرو خان کافری الاصل جدید الاسلام ومحمد اسلم خان کوتوال وسلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان بکشیدن طناب درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند و مقارن انحال آتش بقور خانهٔ بادشاهی که در بالاحصار بود افتاده تمام بسوخت ومردم شهر بسیار اسلحهٔ سلطنتی را از قبیل تفنك وتفنگچه وغیره بتاراج مالك شدند وازصدمهٔ آتش افتادن دربارود وفیوز سنکی برجسته به یرق نشان دولت انکلیس که‌بفراز دروازهٔ شاه شهید نصب کرده بودند رسیده برشکست

وقایع سنه ۱۲۹۷ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست وبودو هفت هجری ﴾

جنرال محمد جان خان که جدی قبل ازین چنانچه مذکور کشت پس از محاربهٔ موضع مرغ کیران بعزم فرا هم نمودن لشکر الوسی داخل قوم وردك شده بود مردم‌را تحریض وترغیب غزاوجهاد کرده وارد غزنین

شد ودرانجا باتفاق ملادین محمد معروف بمحمد مشکین مشك‌عالم‌اندری وملاعبدالغفور لنگری وغیره علماوفضلاء وبزرگان‌خلق‌انبوهی‌ازطوائف وردك واندری وترکی وسلیمان‌خیل‌ووزیری وجدران وخواجك‌وتاجیك‌انجمن کرده درماه محرم‌الحرام سنه ۱۲۹۷ ازغزنین احرام جهاد بربسته چون‌وارد منزل‌شیخ آبادشدند افسران لشکرانکلیس آگاه گشته سرفریدرك رابرنس نصف سپاه را بسر کردگی جنرال مکفرسن وسردار محمد حسن خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غازیان بچاردهی‌از راه دوده مست وموضع‌چهل تن برایشان بتازند وپارهٔ از نصف دیگر را بسالاری جنرال بیکر وسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مغفورمامور چهار آسیا کرد که ازراه آب بازك‌قفای غازیان‌راه برگرفته وارد میدان شوند تا در هنگام ورود غازیان در چهار دهی ایشان از قفا وسپاه مأمورهٔ کاریز میر از پهلو وخودش با بقیهٔ سپاه از پیش رو برغازیان تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش باجنرال هلس واندکی‌از سوارهٔ نظام ودو ضرب توپ درقریهٔ انجی باغبانان رفته ومعدودی از سپاه را در شیر پور بمحافظت بنه ولشکر گاه گذاشت واز انجی باغبانان تادامن کوه قرق ومرغ کیران راه پیموده هریك ازفلهٔ کوه آسیائی وشیر دروازه را بصد تن از پیادهٔ نظام وتوپ امر استحکام کرده در همهٔ مواضع مستعد وآمادهٔ پیکار نشستند تا که جنرال محمد جان خان باجمعیت خویش پیشتر از ملا مشك عالم وارد قلعهٔ قاضی شده بامسرفریدرك رابرنس وهمراهانش در آویخت واو بامید افواج مأمورهٔ کاریز میر وچهار آسیا که از راه آب بازك وموضع دوده مست مأمور میدان شده بود دلیرانه درجنك اقدام کرده بازار کار زار را رواج داد ودر عین گیر ودار سپاه مأمورهٔ کاریز میر که میبایست برطبق اندیشه وتدبیر او بسروقتش میرسید از قضا باغزاة فرزه وبغمان که بسر کردگی برادر پرویز شاه خان رهسپار تنگ غازیان بودند دوچار گشته و گرفتار پیکار شده از رسیدن بسروقت سرفریدرك رابرنس باز ماندند وهمچنین سپاه راه آب بازك نیز از سبب بعد مسافت نتوانست که در وقت گیر ودار رسیده باو یار ومدد کار شود بناچار تاب دست غازیان نیاورده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر وشیر پور نهاد وغازیان عنان از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ گذرانیدند چنانچه از تمام سوارهٔ نظام که بااوهمعنان بودندتادهمزنك چهل سوار باخودش باقیمانده دیگران همه کشته‌شدند وباهمان‌چهل سوارهٔ نظام از هیبت غازیان که در عقبش سر کوم تاخت وتاز بودند سراسیمه داخل ده مزنك شد ودرینوقت که دست از جان‌شسته بود چهار صدتن‌ازفوج‌پیاده که‌از جملهٔ محافظین‌بنه‌وآغروق‌ازشیرپوررده‌نوردمعاونت‌اوشده بودنددرده‌مزنك باورسیده روح به‌قالبش‌دمیدوپیادگان‌مذکوره‌برامهای خانهای‌مردم ده‌مزبور برشده‌بتفنك غازیانرا ازدر آمدن بده مزنك بازداشتند ومقارن اینحال سردار ولی محمد خان که باجمعی ازسوار وپیادهٔ خاصه دار ودو ضرب توپ بعزم رفتن ترکستان باامر انکلیسان درمیدان کنار ده‌مزنك خیمه زده بود ازراه یاری انکلیسان غازیانرا ازپشتهٔ کنار شمالی ده مذکور هدف گلولهٔ توپ آتشبار ساخته ازگشت زار وسط ده‌مزنك وقلعهٔ‌حاجی یوسف‌بضرب گلولهٔ توپ براند وخاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهدهٔ یاری دادن او انکلیسانرا برآشفته خیمه وسامان سفر ترکستان اورا تاراج کرده بغازیان ملحق شدند وغازیان که ازضرب گلوله اندازی هردو توپ سرداروالی محمد خان روی ازده مزنك برتافته بودند جانب واصل آباد وچنگلك راه‌برگرفتندوپیادگان فوج نظام ازده مزنك بیرون شده از کنار رود خانه بجانب غازیان تفنك کشاد داده همچنان حرب کنان جانب شهر وشیرپور بازگشتند ودر خلال این قتال وجدال سپاهیکه بادلیران فرزه وبغمان وبرادر پرویز شاه خان گرفتار پیکار شده بودند جنك کنان از جنك غازیان برجسته در حدود قلعهٔ قاضی وقلعهٔ سلطان احمد خان دوچار غازیانیکه باملا(مشك عالم) همراه بودند شده باهم در آویختند وفراوان خونها ریخته درپایان کار انکلیسان پشت بجنك داده‌ازراه قرغه روبده‌مزنك نهادند وباامر سرفریدرك را برنس ازبیم حمله وبورش غازیان یکشبانه روز را درده مزنك بسر برده بعدوارد شیرپور شدند ولشکر مأمورهٔ‌راه آب بازك نیز واردمیدان گردیده غازیانرا چیره دست دیده ازقفای دیگران شباشب درشیرپور فرود گشتند وملا مشك عالم باغزاة ظفرتوام ازراه قلعهٔ میرغضب

وافشار تپه رهسپار گشته درهندکی حال موسوم بچهل ستون وده دانا وجنگلك وواصل آباد وغیره بجنرال محمد جانخان وهمراهان اوپیوستند وروزدیگر تمامت مردم جاردهی باغازیان شجاعت نشان بکوه تخت شاه برشده انگلیسان دوصد تن ازپیادگان نظام را بادوضرب توپ باقامهٔ یوزهٔ وسط مقبرهٔ بارشاه وواصل آباد مأمور کردند که اگر بقیهٔ غازیان از راه کندکاه روی بسوی شهر نهند ایشان سنگر برافراشته بمدافعه کوشند چنانچه ایشان از آنجا ومحافظین اقامه گزین قلهٔ کوه شیردروازه که بادوضرب توپ درنجا جای داشتند از طلوع آفتاب تاوقت عصر غازیان فراز جبل تخت شاه ودامنه آن را هدف گلولهٔ انواب ساخته کاری ازپیش نبردند وغزاة را از فراز کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هرآئینه فرنگیان از راه کردنهٔ مشهور بمزار حضرت خضر علیه السلام روی یورش بسوی تخت شاه مینهادند ازضرب گلولهٔ تفنك غازیان یکیك ازپادرآمده ماقی جانب اقامت گاه خود مراجعت میکردند وفردای ایروز غازیان علاقهٔ لهوکرد ازراه موسی وارد پی حصار گشته تمام کوه راازآنجا تاقلهٔ جبل تخت شاه فرا گرفتند وانگلیسان ازشیرپور بآهنك جنك راه پی حصار برگرفتند وازکنار جن قلعهٔ هوشمند خان وقلعهٔ هندو وجنب دیوار بالاحصار تا حد پی حصار تمام فرو گرفته غازیانرا آماج گلولهٔ تفنك وتوپ وخپاره ساخته از فراز کوه پرا کنده نمودند وسیزده تن از غازیانرا که در قلعهٔ هندو برای امری در شده بودند دستگیر نموده همه را یکجا از دم تیغ گذرانیدند که اکنون درجنب شرق قلعهٔ هندو ودر زیر یك قبه مدفون وغربق بحر رحمت حق میجوشند

ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی

﴿ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی﴾

(وشهید شدن محمد عثمان خان)

چون انگلیسان غازیانرا پرا کنده ساخته وبر کشتگان هم سیزده تن شهدا خاك ستم انداخته وقلعهٔ هندورا آتش زده بسوختند راه مراجعت جانب شیرپور برگرفتند ودر قرب تپهٔ مرنجان جمی ازمردم توه خیل وغیره که بعزم غزا راه برگرفته بفراز تپهٔ مرنجان رسیده بودند بسپاه انگلیس دلیرانه حمله کرده شورش بزرك درتمام لشکر انداخته بسیار تن را ازانگلیسان بضرب شمشیر وگلولهٔ تفنك هلاك ساختند ودرپایان کارچون اندك بودند ازراه فرار داخل قلعهٔ احمد خان شدند وسپاه انگلیس وارد شیرپور شده رفع خستگی کردند وروز دیگر محمد عثمانخان قوم صافی بامردم نکاب ونجراب بسرعت وشتاب ازکرد راه وارد کابل شده دروقت طلوع آفتاب روی جهاد بفراز کوه آسمائی نهاده پیادهٔ نظام را که بادوضرب توپ بقلهٔ کوه اقامه داشت ازپیش برداشته پراکنده ساخت وچندتن ازپیادگان نظامرا که بفراز کوه اقامت داشتند مقتول ومجروح نموده تمامت فراز ونشیب وقلهٔ کوهرا متصرف گشته مردانه وار واستوار بعزم رزم جای گزید و مقارن اشتعال درافواه سمر گشت که جنرال غلام حیدرخان چرخی بادلیران رجال محال جرخ وخوست وگردیز وغیرهاراه نزدیك کرده است که وارد کابل شود و انگلیسان ازبیم جان پارهٔ ازسپاه نظامرا باتوپخانه جهت انسداد راه او که نگذارند داخل شهر وشیرپور شود ازحد مرادخانی تاریکاخانه ودروازهٔ لاهوری وزندان بانان وتل مرنجان مأمور کرده باصفوف آراسته ایستادند وهمچنین جمی دیگررا ازباغ امیرشیر علی خان مرحوم حال موسوم بحرمباغ تاباغ محمد عثمانخان وکنار ده افغانان وباغ عالم گنج ودروازهٔ خرچ گیری بدور کوه آسمائی گماشتند وبرخی دیگررا بادو ضرب توپ بقلعهٔ بلند واقع گلوله بشته که حال قور خانهٔ دولتی در آنجاست امر ایستادن کردند و انگاه که مواضع مستعده را تمام گرفته کار محاربه راست نمودند دست بآلات حرب برده از فراز و قلهٔ کوه شیر دروازه و قلعهٔ بلند محمد عثمانخان و همراهانش را که در کوه آسمائی جای گزیده بودند هدف گلولهٔ توپ ساخته افواج مأمورهٔ اطراف ودامنهٔ کوهرا امر بالاشدن نمودند چنانچه بازار حرب رواج گرفته شهرو کوه وکمراز دود توپ وتفنك تاریك وسپاه رنك گشت وبسیارتن ازجانبین مقتول ومجروح شده آخرالامر اسلامیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند وازآنجمله خود محمد عثمانخان باهشت تن ازغازیان که خوشنودی خدا ورسول را بنقد جان خریدار بودند مردانه بکوشید واز قلهٔ کوه رو برتافته همچنان استوار ایستاده تاآنوقت که جن درتن ورمق درجان داشتند

پشت بدشمن نداده بسیارش را بکشتند تا که کشته گشته درجنت رفیعهٔ شهادت یافتند ودرین روز چندتن ازشکست یافتگان ازدست مردم مرادخانی که گرفته سپردانکلیسان می نمودند درجهٔ شهادت یافتند چنانچه موضع شهادت ومدفن ایشان طرف شمالی باغ ارگ مبارکهٔ کابل واقع است وقبهٔ بر آن حسب الفرمان حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم بناشده ومقارن اینحال که هنوز ثائرهٔ قتال وجدال خاموش نگشته ومردان کارکرفتار پیکار بودند جنرال محمد جانخان که باانبوهی ازغازیان درقلاع چهاردهی جای گزیده بود ازصدای توپ وتفنگ جنگ ازراه مدافعه درمیدان میان مزار شاه مردان وقلعهٔ علی آباد انجمن کشته روبمیدان کارزار نهادند وباآنکه تمامت مواضع مستعده چون قلهٔ کوه آسمائی وفراز جبل شیردروازه وغیره درتصرف سپاه دولت انکلیس بود وقورخانه واساحهٔ دولتی نیزباخود داشت غزاة شجاعت سمات باآنکه آلات حرب چنانچه باید ودرمقابل سپاه دولت بکار آید نداشتند بیاری صاحب دین وتائید حضرت جهان آفرین دلیرانه حمله کرده انکلیسانرا ازپیش برداشتند وانواب دولتی را متصرف شده الا کوه شیردروازه دیکر همهٔ مواضع را ازوجود ایشان تهی ساخته همه را داخل شیرپور نموده محصور ساختند ودرین جنك زنان سال خوردهٔ اسلام نیز حاضر وبیرق جهاد بدوش بودند و کوششهای مردانه کرده بعضی زخمدار وبرخی کشته شدند وقوجیکه از انکلیسان بقلهٔ کوه شیر دروازه اقامه داشتند درنزدیکی شب احمال واثقال وبار کیر خود را کذاشته از کوه فرود شدند ودرباغ عالم کنج ودامنهٔ کوه آسمائی رسیده ازحملهٔ غازیان که درفراز ونشیب کوه بودند رنج و تعب بسیار دیده ومقتول ومجروح شده اندکی جان بسلامت کشیده در شیرپور بمحصورین پیوستند بعد تمامت سپاه انکلیس در شیرپور کرفتار تنکنای انحصار شده شب را از بیم جان نخفته درخنان باغهای را که در قرب وجوار شیر پور بودند قطع کرده جانب شمال آنرا که دیوار نداشت ازچوب وخاك سنکرسدید(۱) افراشتند وبدان نیزا کتفا نکرده تمام اطراف بیرون دیوار حصار وسنکررا از سیم آهنین خاردار بقدردو کز عریض ومشبك بافته نیم ذرع بلندتر اززمین استوار ساختند تا اکر غزاة شبیخون زنند پایهای ایشان درشبکهای سیم خاردار رفته کرفتار واز خارهای آهنین زخمدار کردیده کاری ازپیش نبرند

(۱) سدید راست ودرست ومحکم واستوار

(ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را)

ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را

وغازیان باوجود حصول این فتح بزرك مراوده وانحاد بعضی ازسرداران چون سردار ولی محمد خان وسردار محمد حسن خان وغیره بزرکانرا بهانه ساخته ازراه تاراج داخل شهر شده اکثر خانهای سرداران وبزرکانرا غارت کردند ودر هیچ چیز صرفه ننموده حتی لباس زنانرا بیغما بردند ومردم سکنهٔ شهر ازهندو ومسلمان که از خوف تاراج کردن غازیان وبیم اینکه در روز کشته شدن محمد عثمان خان وشکست یافتن غزاة تکاب وتجراب هلس نام انکلیس که حاکم شهر بود اعلان کرده بود که هر که احاد وافراد غازیانرا درخانهٔ خود پنهان نماید وظاهر شود ضبط و تاراج و کرفتار زنجیر عتاب میکردد همکنان در چنداول درامده بخانهای مردم قزلباش پناه کزیده بودند ازدست برد وتاراج غازیان ایمن مانده اکثر آنانیکه درشهر بود تاراج شدند وازین امر سپاه انکلیس را آسودکی و فرصت دست داده باجنرال محمد جان خان ابواب مراوده بکشودند وهمدرعصر روز فتح جنرال غلام حیدرخان چرخی باغازیانیکه همراه داشت دررسیده باندرون بالاحصار جای کزید وازخمنی انکلیسان زیاده تر خائف کشته بحالاکی جنرال محمد جان خانرا فریب داده درشب نهم ماه محرم سال ۱۲۹۷ هزار ودوسد ونود وهفت هجری کهاز غرهٔ آن تااین شب بازار قتال رواج داشت شصت هزار روپیهٔ کلدار باوداده قرار دادند که غازیان را ازکابل برا کنده کند واو این امررا ازدیکر زر کان نهان داشته بامدادان باتفاق همهٔ غازیان روی بشیرپور نهاد ودرظاهر کشش و کوششی کرده درپایان کار راه فراریش کرفت واز روبرتافتن او وهمراهانش دیکرغازیان نیز پشت بجنك داده رو بپرا کنده شدن نهادند وانکلیسان دست یافته بسیاری ازباز ماندکان ایشان را دستکیر کرده بقتل رسانیدند واکر این دوروئی درمیان غزاة واقع نمیشد سپاه انکلیس بمثابهٔ واقعهٔ سال ۱۲۵۷ هزار ودویست ونجاه وهفت هجری همه هلاك وبرباد ونیست ونابود میشدند اماافسوس که واقعهٔ مذکوره بغازیان روی داده لشکر انکلیس فتح یاب کردیده وآسوده خاطرشده سردار ولی محمد خانرا که درمعارك ومهالك باانکلیسان یار ومددکار بود بحکومت کابل کماشته خود ایشان بامور مملکت داری پرداخته کار سرك وخیابانهای اطراف شهر

وشیر پور را جاری ساخته بفرازوقلهٔ کوه شیر در دامنه و کوه آسمائی وتل مرنجان قلاع محکم وبمواضع مستحده بروج جدا گانه مستحکم بنیادنهاده آباد کردند وخزانهٔ امیرشیر علیخان را تمام صرف اینگونه کارها نموده طلای مسکوك یکمثقالهٔ خزانه را عوض پنج وهفت روپیهٔ کابلی وروپیهٔ کابلی را معادل روپیهٔ گاه دار خود ایشان بمزدوران وکار یکران میدادند

ذکر فتنهٔ غزنین

﴿ ذکر فتنه انگیختن کرنیل ولی الله خان ﴾

(درغزنین بتعلیم انگلیسان)

وانگلیسان دراوایل ورود ایشان بکابل کرنیل ولی‌الله خان قوم تاجیك‌را بمژده ونوید عطای زر درغزنین فرستادند که بهرحیلهٔ ووسیلهٔ که بتواند مخالفت وعداوت درین افغان وهزارهٔ غزنین اندازد تامردم افغان گرفتار پیکار شده ازراه غزا وجهاد وارد کابل نشوند چنانچه او وارد غزنین شده خواست که نخست مردم تاجیکه را از راه قومی خویش که بانگلیسان نوید اطاعت آن قوم را داده وبذمهٔ خود نهاده بود اغوا کرده بعد باضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرك ورئیس قوم تاجیك که پس از آمدن سید محمد سعید خان حاکم در وقت گرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان بکابل داخل غزنین شده حکومت میکرد کرنیل ولی‌الله خان را مانع شده نگذاشت که داخل شهر غزنین شود پس ناچار درقلعهٔ شاه علی اکبر رفته اقامت گزید وسید محمد تقی شاه را ازطرف کارگذاران انگلیس نوید بزرگی داده مکتوبی را که از انگلیسان درباب آنچه که او بکند وهر که را تصدیق خدمت بدهد درنزد کارداران دولت انگلیس مربوط ومنظور باشد باو بازداشته اغوا کرد و بتوسط او بزرگان طوائف هزاره چون غلام حسین خان بن گلستان خان قوم محمد خواجه ونور محمد خان برادرزاده اوومرتضی خان بن غلام رضاخان وغلام محمد خان بن رجب علیخان قوم جیغتو و میرفتح خان هزارهٔ بهسود وملك غلام‌رضاولد ملك عباس قوم علاء الدینی هزاره وسید یعقوب علی ومحمد طاهر پسران سید احمد سرآبی وسید محمد تقی مارقولی وغیره را بالتوسط ایشان درقلعهٔ نهبرجه شاه علی اکبر انجمن ساخته وازطرف دولت انگلیس مکتوب مذکوررا نشان داده بوعدها ونویدها همه را اغوا کرده روی تسخیربشهرغزنین نهاد وعبدالقادر خان‌ایشانرا بضرب کلولهٔ توپ‌ازپیش‌رانده نگذاشت که بپایه‌ٔدیك حصارگذارند چنانچه‌ازحدود مغلان‌و آهنگران قدم تنوالستندپیش گذاشت‌وهزارگان چندروزچپ وراست‌تاخت‌وتازکرده کاری ازپیش نبرده راه اوطان خویش پیش گرفتند وازجمله غلام حسین خان ونورمحمد خان برادر زاده اش که باسواره وپیادهٔ مردم محمد خواجه شب را دروقت محاصرهٔ غزنین بدیهات مردم تاجیکه وغیره بسرمیبردند قلعهٔ حاجی را غارت کرده آخوند زادهٔ(۱)را که صاحب آن‌بود کشته تمام‌مال ومتالش را برداشته بجاهای خود رفتندومقارن این حال غازیانیکه از کابل مراجعت کرده وارد غزنین شدند از راه انتقام روی بسوی گل بوری وقباق نهاده ناقلعهٔ سربید بتاختند ومردم هردوموضع دست عیال واطفال خودرا گرفته بدون مال ومنال واردسراب شدند وغازیان چندتن از مردان وزنان ایشانرا که بازمانده بودند کشته ازمال ومتاع ایشان گران بار معاودت کردند وهمچنین مردم رعناخیل قوم اندری بامردم هزارهٔ شاکی درآویخته فراوان خون یکدیگر بریختند واز بزرگان افغان ارسلاح خان اندری بواسطهٔ صخامت‌بدنش دروقت گریختن ازدیگران بازمانده کشته گشت تاکه پس‌ازقتال وجدال بسیار گل محمد خان معروف بخان آکای جلال زائی قوم اندر از راه صلح خواهی وارد شاکی شده نزاع افغان وهزاره را بصلح فیصله نمود —

(۱) اسم این اخوند زاده معلوم نشد

ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان ﴾

از کابل وتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب افغانستان

ودرخلال واقعات مذکورهٔ صدر سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان‌محمد خان مرحوم از استیلای دولت انگلیس درکابل شکسته خاطرشده راه فرار جانب سمرقند اختیار کرد واز آنجا بامر سردار عبدالرحمن

خان باسردار محمد سرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمداعظم خان مرحوم که ذکر فرار اختیار نمودن ایشان جانب بلخ ازپیش بشرح رفت وچنانچه بیاید روی بسوی بلخ نهاد وهمدر اوقات مزبوره سردار عبدالرحمن‌خان درباب مراجعتش جانب افغانستان باامنای دولت‌روس گفتگوی زیاد کرده چون امیرمحمدیعقوب خان که بادولت روس عهدبربسته ودرخصوص راه ندادن اوجانب افغانستان قرارنهاده وگرفتار دولت‌انگلیس شده بود اجازت حاصل کرد بعداز راه خفازدتاجری که باو وعده قرض داده بود رفته دوهزار مثقال طلای مسکوك وام گرفته واینرا نیز درخفیه علم‌حاصل کرد که روسیان ازمراجعت اوجانب افغانستان سر گران نیستند بلکه باجازتیکه داده‌اند مشعوف وخرسندند پس‌باخاطر شادودلی ازقیدغم آزاد رومنزل خویش نهاد وخدامش را مشاهده کرد که بحالت ناامیدی گرفتارتفرس وتجسس احوال‌اویند وازجمله عبدالله‌خان تونجی را که بدروازهٔ منزل ایستاده بود پیش خوانده طلاها را باو داده داخل حرمسراشد وروز دیگرصد رأس اسپ گزیده خریده عبدالله خان را امر کرد که اسباب سفر ازقبیل زین وبراق واسلحه ساز کند واو درعرصه سه روزتهیهٔ سامان سفر سردار عبدالرحمن خان را نموده اودرروز چهارم بعداز ادای نمازجمعه باتمامت آشنایانش وداع کرده شهزادگان رفیع مکان سردار حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان واهل حرم محترم را باچندی ازخدمتکاران درتاشکند بامان خداوند بمانند گذاشته روبراه‌نهاد ودرکنار رودچلچیك فرودشده شب را بسربرد وبامدادان ازراه شهرنو که جدید دولت روس احداث و آباد کرده است رو نوردشده چون بقرب رودخانهٔ شهرمذکور رسید حاکم شهرش دعوت مهمانی کرده دروقت صرف طعام ازوی پرسید که دولت روس چه قدر وجه نقد برای مصارف راه عنایت کرده است وسردار والا تبار پاسخ داد که از دولت مزبوره باجازت دادن مراجعتم جانب افغانستان بسی خرسندم ودیگر توقعی نداشتم که بوقوع می انجامید وپس ازین مکالمه حاکم موصوف که منصب کرنیلی اعتزازی نیز داشت ازمجلس بیرون رفته پنج هزار منات آورده پیش روی سردار رفیع مقدار نهاد واو نپذیرفته از اصرار کرنیل موصوف یکمیل تفنگچهٔ شش لوله ویك میل تفنك دنباله‌پر برسم تحفه ازوی گرفته بامدادان باو وبعض رفقائیکه از تاشکند تاانجا همراه آمده بودند وداع کرده‌راه برگرفت ودر نصف اخیر شب وارد شهر ارانیه گردیده بعد ازتوقف دوروز ازانجا درپاسگت نزول فرمود وپس ازسه روز ازانجا رهسپار گشته چون وارد خجند شد شش روز درخانهٔ یکی ازدوستانش درنك کرده‌سی‌راس اسپ‌ازنزد بزرگان خجند که بسبب استیلای دولت روس ازبزرگی افتاده بدکانداری وحرفهٔ تجارت پرداخته زیست‌می‌نمودند خریده نخست عزم خوقند کرد وازکثرت برف وشدت سرمافسخ عزم نموده بعد راه اورتیه پیش گرفته کس باچهار هزار روپیه نزد خسر زادگانش پسران میرجهاندار شاه خان درخوقند فرستاده‌پیام داد که من‌راه‌اورتیه برگرفته‌ام شماناوصول مرسول دوم من آرام وآسوده بوده حرکت نکنیدوپسران میرمذکور که امیرشیرعلی‌خان اخراجش کرده وایشان اورا کشته محبوس دولت روس شده‌وپس ازحبس سه‌سال بضمانت‌سردار عبدالرحمن‌خان اززندان رها گردیده درخوقند جای گزیده بودند ازنامه‌وفرستادهٔ سردار خجسته اطوار شادخاطر شدندوخود سردار نیکو کردار وارد منزل سیاب شده بدکانی فرود گشته اظهار کرد که‌یکی ازافسران اسلامیه‌ام ودکانداران آنجا ازسخن او انجمن گردیده هرکدام دوتن ازهمراهانش را ازراه مهمانی بمقام خود بردند ویکی ازآن جمله خود سردار والا تباررا بمنزل خویش برده بامدادان باهمراهانش ازآنجا رهسپار گشته پس ازطی‌دومنزل‌وارد اورتیه شد وبکاروان سرائی نزول نموده هریك ازمسلمانان وهندوان آنجا که منزل مناسبی داشت پیش آمده تکلیف رفتن‌جای خویش کرد واو خود عذر خواسته بعضی ازهمراهانش را بمنازل آنان فرستاد وآخرالامر شخصی تاجریکه بااورشتهٔ محبت درمیان داشت نزدش حاضر شده ازراه دوستی درمنزل خویشش‌بردوهم ازین‌جا سردار محمدسرورخان وسردار محمداسحق‌خان عم‌زادگان خودرامکتوب فرستاد که راه‌بلخ برگرفته برطبق دستور العملیکه درتاشکند بایشان داده شده است چنانچه ازپیش گذشت رفتار نمایند وخودش پس ازتوقف دوازده روز دراورتیه اجناس خلعتی وغیره اشیای ضروری خریده راه گذرگاه اوچی برگرفت واز

کوه پربرفیکه‌هرکه‌ازسمرقند ره‌نورد شود ازین جبل‌میباید عبور کند عزم‌قطع مسافت کرد وباوجودیکه آن‌جبل ازبسیاری برف وسختی سرمای دیماه چون سد یخین بودروی بسوی بدخشان‌نهاده چون بدامن آن کوه‌کذاشت تکیه برتائید پادشاه بی انباز کرده شروع بفراز شدن نمود ونزدیك قلهٔ کوه رسیده از وزیدن باد سردی هوا رخ بشدت‌نهاد وازکثرت برف که اسب تازا توفرو میرفت فرودکشته باهمراهانش اسپانرا پیش انداخته وهریك ازدم اسپ خویش گرفته وبقدر فرسنکی برف را بریده اثروحشت ازنامسیهٔ حال همراهانش ظاهر کشت واوهمه را دلداری کرده راه می‌سپرد تاکه چندتن ضائع گردیده مؤذن رکاب خویش را امر آذان دادن کرد واو هفت نوبت کلمات اذانرا تکرار کرده ازلطف لطیف بماند باد از وزیدن بایستاد واز جملهٔ همراهانش که صد تن بودند ده‌تن ازدم اسپ گرفته باخودش که نزدم اسپ بدست داشت بقلهٔ کوه برشده نود تن دیکر در میان برف بازماند وسردار شجاعت دثار پنج تن ازجملهٔ برشدکانرا پیشتر امرفرود کشتن ازکوه کرده خودش که از حرکت طبیعی بیاعاجز کردیده بود باپنج تن دیکر بروی برف نشسته از قضای آنان خزیده خزیده از کوه فرود کشت واین وقت مردم متوطن دامن کوه که از ورود پیشینکان بحال سردار عبدالرحمن خان علم حاصل کرده بودند سه صدتن باهیزم رسیده ایستاده‌بودند که اوفرودکشته وآتش برافروخته چون‌بحال‌آمد چند تن او وهمراهانش را برداشته رو بمنزل نهادند و دیکران راه فراز کوه برکرفتند که باز ماندکان را معاونت نموده بمنزل رسانند وسردار والا تبار وقت طلوع آفتاب وارد منزل شده درخانهٔ که مردم ده کرم کرده وبستر خواب کسترده بودندفرود کشته تاهنکام غروب بخوابید وبازماندکانش نیز واردکردیده چون‌او ازخواب بیدار شده تمام‌اعضای خودرا خسته ودردناك یافته وهمراهانش را سالم دید هریکی ازمردم قلعه را یك طلا وبزرکان ایشان راپنج پنج طلا داده همه را خرسند ساخت وده روز درانجا درنك کرده بعد ازرفع خستکی چون درراه حصار که عزم ورود انجارا دردل داشت چهار کوه بزرك دیکر واقع بودند ترك آنجارا کرده ازطرف سمرقند که بجزازجبل تلکار دکر کوهی درمیان نیست رهسپارشد ودرین راه نیز چند جای سخت ودشوار کذر چون فتوار (۱) و (۲) پل خشت (۳) وازری منار (٤) ولفلق (٥) و یسخنده (٦) و مومن (۷) وجنت وغیره بودند وباآنکه این جنت چون پل صراط خوفناك است وفرق وضدیتش بادوزخ بجزاینکه درآنجا آتش عدل ودراین جایخ منجمد ظلم دیکر چیزی نیست خلاصه بیاری حضرت باری از همه جاسالم درکذشته دوشب بدیهات علاقهٔ پنج کند بسربرده بعد وارد قرمداش ومفیان کشته دوروز درنك فرمود وبیرقیرا که ازمزار خواجه احرار برداشته از پیش باخود داشت وآنرا بسبب خوابیکه دیده و درعالم رویا از چند سال شنیده بود که بدو کفته بود که ای فرزند عزیز بیرق بزرك مرا بردار ودروقت مراجعت جانب افغانستان باخود بیر که فتح یاب خواهی شد کرامی میداشت بنابران درین منزل دوراس کوسیند برسم خیرات ذبح کرده وبرجم آن علم محترم را کشوده راه شهر سبز برکرفت ووارد قلعهٔ جوز شده حاکم آنجا پذیره اش نکرد زیرا که پادشاه بخارا قبل از ورود سردار والا تبار درآنجا بذریعهٔ فرمان اورا اعلام فرموده بود که کسی را نکذارد که علوفه بسردار فرخنده اطوار بدهند وچون این‌امر ازپیام دادن حاکم معلوم ومفهومش کشت پاسخ داد که خدایار وساز کار من‌است اندیشه ازمن نداشته باشید چنانچه اورا احدی ازمردم آنجاراه نداده درمسجدی فرودشد وهمراهانش را امرکرد که درکنار رودخانه جای کیرند وخودش برف را رفته اسپانش را بسته فراز بام مسجد شد وبانك زد که ای مردم اکر علوفه ام داده بها بستانید منت پذیر خواهم شد والا بقهر و عنف آنرا خواهم کرفت‌واکر آهنك جنك کنید درنك وصرفه نخواهم کرد چنانچه قلعه کیان ازدادن علوفه سرباز زده سردار شجاعت دثار خدامش را امر کرد که بقلعه ریخته بجور و دست انداز تحصیل علوفه نمایند و ایشان دست بغارت دراز کرده قلعه کیان از خوف و هراس قرآن مجید را شفیع ساختند واز در ضراعت (۱) بیرون شده استدعا کردند که دست از تاراج باز دارند تاعلوفه حاضر آورده بفروشند و اکر حاکم بزجر ما اقدام نماید بهانهٔ خوبی‌داریم که بگوئیم که بجبروا کراه‌علوفه ازما کرفتند اینرا کفته علوفه حاضر آورده اظهار کردند

(۱) ضراعت زاری کردن

که ماخیرخواه جدسردار والا تبار یعنی امیردوست محمد خانیم واینك بپاایستاده خدمت عالی‌را بجان ودل‌خواهانیم خلاصه شب‌را در آنجا بآسوده حالی بسر برده بامدادان رهسپار شهر سبزشد

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان بیادشاه بخارا

﴿ ذکر نامه فرستادن سردارعبدالرحمن خان به پادشاه بخارا ﴾

ومانع‌شدن اوازدر آمدن سردار رفیع مقدار بشهر سبز

چون سردار سعادت شعار راه شهر شبز بر گرفته وارد مزار خواجه انخانه هادی المؤمنین گردید درانك فرموده نامهٔ بپادشاه بخارا که‌این‌وقت درشهرسبزبود فرستاده اجازت ملاقات ودر آمدن بشهرسبز خواست واو ازسبب آنکه چندتن ازتو کران سردار خجسته کردار درنزدش ملازمت اختیار کرده‌بودندازدخولش درشهرسبز مانع گشت که مبادا توکران سردار عالی تبارترك ملازمت اورا کرده بااورهسپار افغانستان شوند وسردار شایسته‌رفتار ازمزارمذکور برخواسته خواست که داخل شهرسبز شود اماوارد یعقوب باغ گشته فسخ‌عزم کرد که مبادا ازسبب منع‌پادشاه بخارا حادثهٔ روی دهدپس‌راه‌عبور ازدامنهٔ کوه بر گرفته در بین‌راه قریب دوهزار گاو را که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخیال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن ایشان شده‌اندروی برتافتند وسردارپسندیده‌اطواربا وجودیکه تردد در آمدن بشهر کرده بود ازراه‌دیگرروبه‌شهر نهاد ویك فرسنك‌راه در نوشته‌دید که کاوان مذکوره رو بجانب‌او وهمراهانش می‌آیند وهم ابواب شهررا که‌بسبب در آمدن‌اوبسته بودندمشاهده کرده‌درین‌حال یکتن‌ازتو کران سابقهٔ خودرا ملاقی گشته مکتوبی مصحوب اوبتو کران سابقه اش که دراندرون شهربودند فرستاده پیام‌داد که‌تاوقت‌نماز عصر بواسطهٔ آمدن شهادرتك‌دارم که آمده‌باهم‌رهسپار افغانستان‌شویم واونامهٔ سردارمیمنت دثارراپجنرال نصیرخان وحاجی جان‌محمدخان‌وغیره‌رسانیده ایشان حامل‌نامه‌را محبوس کرده ازدیگران پنهان کردندوسردار سعادت‌اطوار تاعصر توقف‌نموده‌چون ازتو کرانش خبرواثری معلوم‌نگشت‌مایوسانه جانب‌پارتیه ره‌نوردشده‌سه‌روزدر آنجامکث‌فرمودوده‌تن‌ازخدامش ازشهرسبزاقتفانموده برکاب‌سعادت انتسابش پیوستند واز نامهٔ که‌اوبرای همهٔ‌ایشان فرستاده‌بود اظهاربخبری کرده بعدباهم رهسپارکلته منار شدند وچون پادشاه بخارا صدسوار برای دانستن حرکات سردار والاتبار مأمور نموده بود در کنار رود خانهٔ این منزل بخشم سردار شجاعت دثار افتاده همراهانش‌را امرکشاد دادن تفنك کرده پانزده‌تن‌از اوزبکان را ازضرب گلوله مطروح ومجروح ساختند وباقی روبفرار نهاده سردار والاتباررا ازوقوع این‌واقعه خوف مستولی گشته باوجود شدت سرمابسرعت هرچه تمامتر جاده پیاشد وهمه منازل قره چاه وچلك توراب وپانده را یکی کرده وقت خفتن فرود گشت واز انجا که منتهای خاك حصار است رهسپار گردیده وارد منزل بالیون وازانجا براه سر آسیا وبورچی وریکار اسب رانده وارد حصار شده مسموع وی گشت که پسر پادشاه بخارا دراین‌شهر اقامت داشته واین‌وقت ازتوجه سردار نکو کردار خبر یافته پشت بملاقات او و روبه ییلاق قره داغ نهاده است پس سردار خجسته اطوار درجای پاکیزهٔ که قهوه خانهٔ غزه کشها وعرق نوشان شهر حصار است فرود شده بملاقات کردار نکوهیدهٔ پادشاه بخارا وپسرش که نسبت بدوبتقدیم رسانیدند حیلتی بروی کار آورده شش راس اسب ازافسران مقیمهٔ آنجارا گرفته روبراه نهاد چنانچه عبدالله خان توخی‌را تعلیم کرد که نامهٔ پسر کردکان شهربنویسد که امیرتیما درنفس‌الامر باما دوستست واین اخفاق‌را ازراه توریه (۱) نسبت بمانموده که ازاقدامات دوستانه اش روسیان از وی بدگمان میشدند لهذا سردار مامیخواهد که چند کلمه‌محرمانه باتیا گفته راه خویش پیش گیرد وپس‌ازفرستادن این نامه عبدالله خان را تعلیم کرد که خودش درپس پرده‌نشسته چون بزرگان حاضر آیند وباالو مصافحه وملاقات نمایند اوپرده را برداشته سردار رفیع مقدارراتعظیم نموده بایشان معرفی وبرا کرده بعداسپان ایشان‌را پیش کشیده بگوید که چون شاهزاده اید اینان اسپان شان را تعارف نموده اندوبرطبق تعلیم وتعلم‌فوق اسپان آنانرا گرفته روبرود حیحون نهادونامهٔ مشتمل‌برامتنان ازپیش گشیدن افسران شهرحصاراسپان

(۱) توریه پنهان داشتن راز وغیره

خودرا تکاردادهبامیر بخارافرستاده پیامداد که من کهشمارا بادولت روس منازعهروی دهدراهکابل برگیرید کهادای جزای ا - مانات شما کردهشود ویکشب درحصار شادمان بسر برده شب دیگررا درتشکی قاق کذرانیده واردقوزقون تپهشدو شروز در آنجا درنك کرده بعد درخواجه کلکون فرود کشت ودرین منزل صداع عصبانی عارض حال سردار عبدالرحمن خان کردیده پس ازسه روز بدون علاج صحت یافت وهمدرنجا معلوم ومفهومش شد کهشهزاده حسن بن میرشاه برادر میر جهاندار شاهخان خسرش بابسر عموهای خود میرمحمد عمرخان بن میر یوسف علی خان ومیرباچه بیك بن میرنصرالله خان ولایات رستاق وقطغن وبدخشانرا درین خود بالسویه تقسیم کرده شهزادهحسن درفیض آباد ومیر محمدعمر خان در رستاق ومیر باچهبیك در کشم اقامت حکومتی دارند بناران نامهٔ از ورودش درخواجه کلکون همدست میرعلم نام بشهزاده حسن فرستاده خودش روبمنزل سوجه آب که از قلاع واقعهٔ کنار رودجیحون ودرمقابل قصبهٔ رستاق اتفاق افتاده استنهاد وروز دوم وارد آنجاشده روز سوم ازنهر جیحون عبور کرد ودرقلعهٔ ازمضافات رستاق فرود کشته درین حال جواب نامناسبی ازشهزاده حسن که مکتوبی ازورود مسعودش درخواجه کلکون باونکار وارسال داشته بود بمطالعهٔ ساطعه اوبیوسته از احساناتیکه نسبت بدو وبرادر وغیره خاندانش فرموده بود متأسف کشت وجواب عتاب آمیز برای اونکار داده بفرستاد وچون شهزادهٔ مذکور درشب اینروز هزار سوار مأمور کنار رود جیحون کرده بود کهسردار عبدالرحمن خانرا مانع ازعبور شده نکذارند که بایدبسو کذارد واوبخلاف پندار شهزاده حسن ازنهر کذشته ودرتاریکی شب بسواران اوازدور نمودار کشته بست تن ازسواران سردار عبدالرحمن خان که بمثابهٔ قراول از پیش راه نورد بودندتفنك جانب آنان کشاد دادندوسواران شهزادهٔ بدخشان ازفیرتفنك ایشان بخیال اینکهجمعیت زیادی درر کاب سردارعبدالرحمن خان است فرار اختیارکرده شش تن از ایشان کرفتار کشند ادبار شدند وروز دیکر سردار خجسته سیر که صد سوار مسلح وده سوار جهت پرداشتن بیرقوغیره باخود داشت بادوازده هزار سوارهٔ خصم مقابل شده مشاهده کرد که دوازده بیرق سوار بیناکانه روی بسوی او و همرا هانش رهسپارند وچون بفاصلهٔ ربع فرسنکی بهم نزدیك شدند سردار شجاعت دثار نظر افکنده دیدکه سواران غنیم بمثابهٔ حادثه رسیدکان اندك اندك پراکنده میشوند وازسبب این امر چیزی بفکر سردار رفیعمقدار نرسید که ازچه منتشرمیکردند تا کهجمعیدیکر ازسواران عمزادهٔ شهزاده حسن سبك عنان وتکبیر کویان راهنزدیك کردند آنکاه سردار والانبار همراهانش را امردرنك کرده خود باچند تن نزدیك بدخشانیان شد که برعزم و آهنك ایشان علم حاصل کند چنانچه بدیشان رسیده پرسید وپاسخ شنید کهازراه پذیره نزداو آمدهاند واو ازراه تغافل بدیشان کفت که اکر کردن اطاعت دربند انقیاد او دارید ترك ازدحام نموده دسته دسته وجدا جدا نزد او شوید وایشان پذیرای این کفته کشته چندتن ازرز کان خودرا برکزیدند کهاو نزدسردار نیکو کردار شوند واین وقت سردار والا تبار پرده از روی راز برداشته خودرا مکشوف نموده فرمود که کسیکه نزدش میروید منم ایشان متعجبانه سلام داده خواستار شدند که ازاثر سواران شهزاده حسنتاخته دمار ازروز کار ایشان برآرند وسردار عبدالرحمن خان پذیرای این امر نشده فرمود که برای خون ریختن اسلام وارد این مقام نشدهام اکر چنانچه سواران شهزاده حسن که رهسپار وادی فرارند بامن ازراه اطاعت یار ومدد کار شوند باسپاه انکلیس که کابل را متصرف شده ودر میان اسلام سکنهٔ مملکت افغانستان تفرقهونفاق انداخته است در آویزم اینرا کفته بالیشان راه رستاقبرکرفته درقلعهٔ خارجازشهر رستاق فرود کشت وبزرکان شهرباتحفه وهدیهٔشایستهٔ پیش آمده رشتهٔ اطاعت بکردن نهادند وهمه ازعطای خلعت سر افرازی یافته مأمور شدند که تاچند روز دوهزار سواره ویکهزار پیاده مرتب ساخته بسالاری میرباباییك جانب فیضآباد رهسپارشوند چنانچهتهیهٔ پیاده وسواررا کرده روبجانب فیضآباد نهادند وسردار عبدالرحمن خان نامهٔبمردم آنجا نکاشته مصحوب میرعلمنامیکه شهزادهحسن دروقت نامه پرداش چنانچه ازپیش رقم کشت محبوس کرده واینوقت رهاکشته بود بالشکر رستاقیهمراه فرستاد که ایکروه مسلمانان من بعزم محاربهٔ اسلام درین مقام نیامده بلکه احرام جهاد بسته بنهاد اینبلاد کشتهام که اکر شمابارى نمائید برطبق امرخداورسول مشغول غزا شوم وهمچنین نامهٔ دیکر بنام میران آنجا مرقوم فرموده پیر باباییك سپرد که من بقصد استرداد مملکت

افغانستان ازدست تصرف انکلیسان داخل این ولایت شده‌ام چنانچه اگر کامیاب شوم فهو المأمول والا ضرور است به محاربه گرایم وشما که بزرگ بدخشانید روا مدارید که ملک اسلام در تصرف اصاری باشد واگر شما معاونتم نکنید جهانیان خواهند گفت که میران بدخشان حمایت اسلام ورعایت ملت حضرت خیر الانام را نکردند پس ای میران وبزرگان اندرزمرا بگوش دل شنیده بپذیرید والا برخود لازم ومتحتم نموده ام که باشما محاربهٔ جهاد آسا کنم ومردم آنجا نزد شهزاده حسن انجمن شده گفتند که ضرور واهم امور اینست که سردار عبدالرحمن خان را اطاعت کرده ولایت آبائی اورا ازچنگ انکلیس بیرون کشیم واوباسخ داد که باحکمران کشمیر راه دوستی درمیان دارم از اطاعت سردار عبدالرحمن خان رفتن بکشمیرم سزاوار تراست ودیگر مردم بدخشان بجواب او گفتند که اگر شمارا دوست اهل هنود میدانستیم بحکومت نمی پذیرفتیم واکنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید ومیر ازندیریک اندیشیده بود باعیال واطفالش ازراه چترار در کشمیر رفته پس ازچندی فوت شد وپس ازوی عموم مردم بدخشان سر درقید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده بپذیرای امر او شدند

ذکر رسیدن نامهٔ انکلیسان بسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر وصول نامهٔ افسران فوج برطانیه ﴾

(عظیمی که در کابل بودند به سردار عبد الرحمن خان)

ومقارن ایحال نامه از انکلیسان که در کابل بودند بتوسط همشیرهٔ محترمه سردار عبد الرحمن خان مصحوب بابو جان‌نام غلام اواز راه چترار در مشهد بدخشان ببرادر نیکو سیرش سردار عبد الرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عزم وارادهٔ خود که وارد آنولا گردیده است بکار گذاران انکلیس خبر دهد که چیست واو در جواب ارقام فرمود که باهنك استر داد مملکت وتخت سلطنت آبائی خویش از ناشکنند راه پر گرفته وارد اینولا شده‌ام هرگاه دولت انکلیس را بامن هوای دوستی واتحاد در سرباشد خواهم که زلست واسطه ورابطهٔ مودت وموالات را نشاید که درین چنین رشتهٔ خلت را ارتباط واتحاد دهد میباید بارسال رسائل وفرستادگان دانا وعاقل این امر بانجام رسد وبرضای چنین وخیر طرفین مقرون بامضا آید وچندروز پس ازین نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای انکلیسان نامهٔ بمیر سلطان مراد خان بزرگ ورئیس ولایت قطغن نیز ارسال داشت که من بارادهٔ آن وارد صفحهٔ بدخشان شده‌ام که مملکت افغانستان را از تصرف دولت انکلیس کشیده نگذارم که ملت اسلام محکوم نصاری شود پس شما مرا جانب کابل راه داده ببول ومال ودلیران رجال امداد خواهید کرد واو جواب داد که توان مخالفت دولت انکلیس را ندارم که شمارا راه دهم ویا دولت بزرگ بستیزم وسردار عبد الرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو پاره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامهٔ شما حمایت نصاری ظاهر میگردد مجبورم که باشما از راه جهاد وعناد پیش آیم خلاصه هرچند از اینگونه پیامات والزامات برای اونوشت نتوانست که روی دلش‌را جانب‌خود کند پس ناچار چترار رقعه بیك عبارت مرقوم فرمود که ای مردان ملت اسلام عازم بلخ شده وارد رستاق کشته ام و میر سلطان مرادم نمیگذارد که‌شما پیوسته بیاری خداوند ومددکاری دلیران نیرومند اسلام سپاه‌ملت نصاری‌را ازمملکت بیرون کنم ورقعات بشخصی‌سپرده لباس‌درویشی بپوشانید وتعلیم کرد که‌رقعات‌را درمعابر ومساجدواقامت‌گاه‌عساکر واکنده بیفکنند تاسلطانان ازمطالعهٔ آنها مؤثر کشته سلطان مرادرا مکافات‌عمل‌دهند وهمدرین هنگام‌سردار محمدسرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمد اعظم خان مرحوم وسردار عبدالقدوس خان پسرسردار سلطان محمد خان مغفور که پناهنده وامرسردار عبد الرحمن‌خان چنانچه مذکور گشت ازسمرقند راه‌بلخ پر گرفته بودند وارد خاك بلخ شده جنرال غلام حیدر خان وزیرك که بامر امیر محمد یعقوب خان بحکومت ترکستان قیام واقدام داشت وازطرف خود قادر خان قزلباش‌را درشبرغان وغلام محی‌الدین‌خان ناصری‌را درسرپل ومحمدسرور خانرا درآنجه مامور حکومت کرده بود ازورود سرداران مذکور آگاه گشته سه‌هزارتن ازسواران قزلباشیه وغیره‌را امر کرد که مخفیانه رهسپارشده ایشانرا دستگیر کنند اما سرداران والاشان خبریافته قبل‌ازانکه دوچار سواران مامورهٔ جنرال غلام حیدر خان شوند ازبلخ روبرتافته جانب شبرغان شتافتند وازین راه مکتوبی بقادر

ذکر قتل سردار محمد سرور خان

خان فرستاده ازتوجه خود بوی آگهی دادند واز قضای این نامه اسپ رانده باسی ازشب گذشته چون بقرب شبرغان رسیدند سردار محمد سرور خان قصد درامدن شهر کرده سردار محمداسحق خان وسردار عبدالقدوس خانش مانع گردیده اوپایهای قضا ملتفت منع آن دونشده بایکتن شربت علی نام خادمش راه دخول بجانب شهر برگرفته دق‌الباب کرد و درجواب ازسوال دربان گفت نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان برای قادر خان حاکم آورده ام وچون دربان دررا گشوده وی داخل‌شد حاجش شناخته بگیفت کهازچه مقالطه‌نموده بشهردرامدی اومان‌الضمیر خویش مکشوف داشته دربانش مانع گشته گفت ازجا که آمدهٔ برگرد که حاکم محبوست خواهد کرد وهم اگر حال باز گشته فردابیائی من‌ومردم شهر پذیره خواهیم‌نمود وسردار محمدسرور خان که ازورود سردار عبدالرحمن خان درنواحی بدخشان خبرداشت گفتار دربانرا وقعی نگذاشته بعزم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت وچون بنزد او رسید درحال محبوسش گردده بدست یکتن از گرئیلان سواره نظام سپرده امر کرد که باسوارهٔ که درنخت رایت دارد از راه دشت ازرنه بقصبی که کسی ندانند درمزار شریفش رسانند و گرئیل موصوف ازبین راه کس‌نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آگاهش کرد واوبدیگر کار گذاران‌امیر محمد یعقوب خان که درمزار شریف بودند گفتگاش کرده قتل آن مظلوم را از اهم امور امضا کردند که مبادا مردم اطراف ازنرا که واوزبکیه وغیره ازرسیدن او درشبرغان خبریافته فتنه برانگیزند پس‌جنرال غلام‌حیدر خان رضوان نامی ازخدام خود را بایکتن ازندیمان غلام محی‌الدین‌خان حاکم سرپل مأمور نمود که‌سردار محمد سرور خانرا بقتل رسانند وهردوتن رفته سراورابریده‌نعشش را دردره وادی زردپوازی کرده سرشرا جهت اثبات اقدام شان بدین کار نامزاوار نزد جنرال غلام حیدر خان حاضر گردند و سردارمحمد اسحق خان باسردار عبد القدوس خان همچنانکه از شبرغان راه برگرفته بودند پی‌آنکه از سردار محمد سرور خان خبری گرفته ازحالش مفهوم شوند روی بسوی میمنه نهادند ودلاور خان والی میمنه آگاه گردیده مردم ترا که را امر کرد که هردو تن سردارزا گرفتار سازند وایشان ازحکم دلاور خان سرباز زده گفتند که ایشان عم زاد گان سردار عبدالرحمن خان هستند وشایان نیستند که دستگیر واسیر شوند بلکه تاحان وتوان داشته‌باشیم طریق خدمت پیش گرفته‌وشئهٔ اطاعت ایشانرا بردست خویش‌نهیم چنانچه مطابق گفتار خود دوهزار خانوار بدورهردوسردارجمع آمدند ودلاور خان والی میمنه که خیال دستگیر کردن هردوتن سردارزا دردل داشت ازعزم وارادهٔ خود مأیوس گشته‌ایشانرا برفتن هرات ترغیب وتحریص‌نمود بامید اینکه سردار محمد ایوبخان دستگیر شان کند چنانچه هردوتن جانب‌هرات رهسپار شدند ومقارن ایحال جنرال غلام حیدر خان سربریدهٔ سردار محمد سرور خان مرحوم رادیده بسلطان مراد خان میر قطغن نامه فرستاد که یا سردار عبد الرحمن خانرا بمنابهٔ سردار محمد سرور خان بقتل رسانند ویادستگیر ومحبوسش کرده روانهٔ مزار شریف نمایند واو پاسخ داد که سردار مسند کور دربدخشان واز دست تغلب من بیرون است

ذکر اخراج مستوفی حبیب‌الله خان وفرار کردن سردار محمد هاشم خان

﴿ ذکر فرستادن انکلیسان مستوفی حبیب‌الله خان را ﴾

(درهند وفرار کردن سردار محمد هاشم خان)

درخلال احوال مذکوره میرزا حبیب‌الله خان مستوفی ازقتل سردار محمد سرور خان بدست جنرال غلام حیدر خان ونامهٔ مودت ختامهٔ سردار عبدالرحمن خان که بانکلیسان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آگاه‌گشته ومیل انکلیسانرا بدوستی سردار موصوف دیده ودانسته بذریعهٔ مکتوب جنرال محمد جانخان وعبدالقادر خان وردك وتاجیك را خبر داده سفارش وتاکید کرد که میباید برغم سردار عبدالرحمن خان که انکلیسان بااوراه مراوده پیش گرفته اند کرهت بربسته سد راه سپاه انکلیس شوید که اگر از قند هار عاقب کابل رهسپار شود کامیاب نگردد واین نامه را انکلیسان بصرف بیست هزار روپیه کلدار بدست آورده برای الزام میرزا حبیب‌الله خان ونیز برای اینکه ازین امرخبر دوستی دولت انکلیس باسردار عبدالرحمن خان سمر ومنتشر شده بوی برسد سردار ولی محمد خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد هاشم خان وسردار محمد ابراهیم

خان وسردار عبدالله خان را در مجلسیکه برای این کار آراسته بودند خواسته مکتوب مذکور میرزا حبیب‌الله خانرا در میان انداختند واو ازنوشتهٔ آن انکار وبرمهر خود اقرار کرده بمواجههٔ سرداران که درمجلس حاضر بودند ملزم گشت وانگلیسان پس از الزام اورا محبوس کرده از قفای امیر محمد یعقوب خان درهند فرستادند وشبانه محافظ بدورخانهٔ سردار محمد هاشم خان نیز که بامیرزای مذکور انباز ودر مشورت همراز بود گماشتند واو ازمشاهدهٔ این امر وهم ازسبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که درطبیعتش ناگوار بود اندیشناك شده عزم فرار جزم کرد و بهانهٔ مهمانی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انگلیس را دعوت ضیافت کرده بود فرش وظرف درباغ امیرشیرعلیخان مرحوم که درپی حصار واقعست فرستاده سران لشکر انگلیس را بوعدهٔ فردا درآنجا بمهمانی دعوت کرد وخودش دریروز ازشهر روبباغ مذکور نهاد ودرراه باکرینی نام انگلیس ملاقی گشته اورا نیز وعدهٔ فردا درباغ مزبور خواسته پس از پذیرفتن ووعده دادن او بارادهٔ اینکه چیزی ازوی بستاند گفت کرو بدهید که مبادا نیائید واو قنشکچهٔ شش لوله که باخود داشت برسم گروکان بسردارمحمد هاشم خان داده راه خویش پیش گرفت وسردارمحمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنگام باسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرارجانب چکری اختیار نمود ودرین مردم احمد زائی درآمده ازآنجا بغزنین که هنوز دولت انگلیس تصرفش نکرده بود رفته رحل اقامت انداخت

ذکر توجه سپاه انگلیس از قندهار جانب کابل

﴿ ذکر توجه سپاه انگلیس ازقندهار جانب کابل ﴾

(بسالاری سردانلداستیوارت)

ومقارن وقایع مذکوره جنرال سردانلداستیوارت بعزم استظهار لشکرانگلیس که درکابل واز ازدحام غزاة اندیشناك بودازقندهار باسپاه گران روی بسوی کابل نهادو بمجصدتن ازغازیان مردم قندهار ازراه کنار اردوی او بعزم نهب وغارت موانعی ودواب لشکریان انگلیس رهسپار شدند چنانچه درهرمنزل ازگوشه وکنار دست بردی میکردند وازین سوی طوائف افاغنهٔ علی خیل وترکی واندری ازحرکت سپاه انگلیس آگاه گشته قلاع ومساکن ایشانرا فروهشته عیال واطفال واحمال واثقال خودرا ازراه افواج انگلیس طرف زرمت کشیده یکسوی گردندومردان ایشان بآهنگ غزا درجلگای ایرکتو فراهم شده باتفاق مردم وزیری وسلیمان خیل وغیره سرراه برلشکر انگلیس تنگ گرفتند ودرحین وصول سپاه انگلیس درموضع مدفن ملانوح که هنوز بمنزل ثانی نرسیده سر کرم ره نوردی بودند که غازیان حمله ور گشتند وباانگلیسان درآویختند وجنگ سخت روی داده بسیار تن ازغازیان درجهٔ شهادت یافته در آخرکار هزیمت یافتند وانگلیسان قدری راه تعاقب کرده بازگشتند وروزدیگر درموضع ارزووشالیج نیز محاربه رخ‌داده بسیاری ازغزاتو کشته ورهسپار بهشت جاوید شدند وسپاه انگلیس مظفرومنصور وارد غزنین گردیده بلادرنگ آهنگ کابل کردند ومقارن ایخال غلام حیدرخان جنرال چرخی (۱) باحشروازدحام تمام ازچرخ روی جهادجانب کابل نهاده وارد جارآسیاب شد وبادوصدتن ازسپاهیان نظام انگلیس که جهت امری از کابل درآنجارفته بودند درآویخته وازپیش برداشته درقلعهٔ محمد عمر خان در آور ده بتنگنای محاصره انداخت وجنرال سر فریدرك را برتس آگاه گردیده باسپاه گینه خواه ازلشکرگاه شیرپور بیرون شده ازراه بینی حصار رهسپار جارآسیاب گشت واز شیرپور تاآنجاقاصلهٔ هرمیلده ویست تن ازپیادگان نظام‌را امرایستادن کرده خودباقیهٔ سپاه که ازتقسیم‌راه زیادمانده وارد جارآسیاب شد وباغازیان درآویخته ازجائرین فراوان خون‌ریخته گشت ودرپایان کارغزاندا پای‌ثبات برشکسته پشت بجنگ دادند — وسرفریدرك‌را برتس فتحیاب گردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون کشیده مراجعت کرد وچون وارد شیرپورشد جنرال سر دانلد استیوارت نیز باسپاهیکه همراه داشت وارد گردیده باعث قوت وتیروی انگلیسان مقیم کابل‌شد چنانچه ازاندیشهٔ حمله‌وبورش غازیان که‌دردل داشتند آسوده خاطر گشتند

تحریر ذات دانش سمات خود اعلیحضرت (۱) چرخ طرف‌جنوبی کابل بمسافت ۲۵ کروه موضع است چنانچه مولانا یعقوب چرخی ازان موضع بودنداگرچه مدفن مبارکه در ختلان حال‌مشهور بسکولاب می باشد اما مسقط‌الراس شان‌الحال‌در چرخ زیارت‌گاه مشهوراست

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(پس ازقتل سردار محمد سرور خان)

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان دربدخشان

درخلال صادرات وواقعاتیکه مذکور شده آمد سردار رفیع مقدار عبدالرحمن خان نامهٔ میر بابابیك کروانه فیض آبادبدخشانش فرموده بود نگار داده تکلیف مراجعتش درنزد خودنمود که بمعاونت وهمدستی همدیگر بامیر قطغن وسردمش که بازراه یاری اهل اسلام بازداشته دست باسباب مخالفت کماشته است درآویخته یااورا باخود مددکار سازند ویادمار ازروزگارش برآرند واو درپاسخ معروض داشت که اگر سردار والانبار رهسپار فیض آبادشده خودرا بمردم نشان داده بعد باهم روی بسوی علاقهٔ قطغن نهاده مرحله پیمای منزل مقصود شوند نیکوتر خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده ذات خجسته صفات سردارو الانبار نیرومند شوند وسردار عبدالرحمن خان برطبق نوشته اومیر محمد عمر خان را که خودش بحکومت رستاق کماشته بود باچندی دیگر از بزرگان ودوهزار سوار همراه گرفته رهنورد فیض آباد شده درموضع ارکو درتك کرد ودر آنجا شبی شخصی بیم رهنهٔ دیوانه نمای حاضر آمده خواست که نزد سردار والانبار شود اما چون اودر خواب بود دربان اورا منع کرده خودش سردار والا مقدار را بیدار کرده حال را مکشوف نمود بعد آن شخص را طلبیده مکشوف افتاد که نامهٔ ازمرد بارز کان افغانی باخود دارد چنانچه نامه را کشوده دید که نوشته است که میر بابابیك بامنشی خویش وبزرگان بدخشان باهم پیمان نهاده وقرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستگیر کرده بکار کنان دولت انگلیس سپارند که شاید ازین ره گذر حکومت بدخشان ورستاق بخود ایشان جاوید وبرقرار ماند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر پریشیده (۱) خاطر گشته شبدا باندیشه وفکر بسربرده بامدادان میرمحمد عمرخان وبزرگان رستاق را که درلشکر حاضر بودند نزد خود خواسته مشورت طلبید وایشان پس ازمطالعهٔ نامهٔ مذکوره گفتند که الحق میربابابیك شخص نکوهیده (۲) خصال بدافعالیست شکی نیست کاین امر راست باشد اینرا گفته واز جمله میرمحمد عمرخان بنابرعداوتیکی بامیربابابیك داشت ازرفتن فیض آباد سرباز زده سردار عبدالرحمن خانش رخصت مراجعت رستاق داد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر واطراف باشدوعبدالله خانرا بااوهمراه کرده درخفاالقا نمود که از کردار وگفتار ورفتار اوغافل نبوده آگهی دهد وخودش راه فیض آباد برگرفته درکوه زرکان میربابابیك باششهزار سوار ازراه پذیره نزدیك سردار والا تبار رسیده اوسواران رکابش را امرایستادن فرموده خود براسپ مهمیزدوهمراهانش راگفت که اگرمیربابابیك وسوارانش مرتکب امرخصمانه شوند ایشان دلیرانه بمدافعه کرایند امامیر مذکور روش آدمانه بتقدیم رسانیده دوستانه بامردارو الانبار ملاقی شدبعد سردارستوده اطوار مطمئن خاطرگشته سوارانش را که باز داشته بود باشارت پیش خواسته باتفاق میربابابیك وسوارانش ره نورد وادی مقصود گردید وسواران میر موصوف راگفت که شنیده ام که شهابالسلوب وسلیقهٔ مرغوب اسپ می نازیدمیخواهم اسپ تاختن شمارا مشاهده کنم وایشان از گفتهٔ سردارشجاعت دثار مشغول نازیدن شده همراهان سردار ستوده کارباشارهٔ او که بلفظ افغانی فرمود میربابابیك را درمیان گرفته سرکرم راه پیمائی وتماشای اسپ دوانی شدند وچون بقرب فیض آباد رسیدند سواران سردار رفیع مقدار بامراوداخل شهرگردیده میمنت بحفاظت دروازه قیام ورزیدند ودر روز چهارم ورود سردار عبدالرحمن خان بفیض آباد نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان وردك بمیربابابیك رسید که چرااورادستگیر کرده درمزار قرستادتابشابهٔ عم زاده اش سردار محمد سرورخان دست ازجهان میشست وهم نامهٔ ازامیربخارا باخانمت وچهاراسپ زین وستام(۳) طلابوی رسیدکه جنرال غلام حیدرخان ازهواخواهی بامن پیمان کرده است که ولایت بلخراضمیمهٔ مملکت سلطنت بخارا کندبنابران میباید که سردارعبدالرحمن خانرادست بسته نزداو بفرستیدونیزچون اوازدولت روس فرار کرده است قتلش موجب قصاص نخواهدشد ومیربابابیك ازین ترغیبات غرض جویان نکوهیده سمات بطمع مال وه مردم بدخشان را بسوی ضلالت اغوا کردن آغاز نمود وروزی سردار عبدالرحمن خان را تکلیف شکارکبك کرده اونخست اظهار نمودکه بامن قرار داده اید که لشکرفراهم کرده رهسپار تنبیه وتهدیدسلطان مرادشوید نه اینکه صیادم پنداشته بشکار کاهید واوکه صندوقهای کارطوس تفنك را بامردار

(۱) پریشیده بمعنی پریشان

(۲) نکوهیده بمعنی زشت

(۳) ستام لجام و یراق اسب

دیده خیال طلا کرده بود گفت تا بیست هزار طلا نباشد مردم فراهم نشوند و سردار که در ینوقت زیاده بر هزار طلا نداشت فرمود که پولیکه باخود دارم برای صرف محاربه بادولت انگلیس نگاه داشته ام و لشکریکه محض همراهی بقسم رشوت پول بخواهد بکار ندارم واینک ده هزار تن از مردم قطغن وده هزار ازرستاق بامن در امر غزا اتفاق کرده و حاضر ند و آنگاه که وارد کابل شوم هزاران تن از غزاة افغان معین ویاورم خواهند شد اینرا گفته بعد تهیهٔ اسباب شکار پرداخت ودر اثنای بعضی از بدخشانیان باوخبر داد که میرباباییک بامنشی خود وبزرگان دیگر قرار داده است که درشکار گاه بقتل رساند وسردار عبدالرحمن خان هیچ درخاطر نیاورده مباشی تن از همراهانش ومیرباباییک روبشکار گاه نهاد وهمراهان خویش را تعلیم کرد که هروقت دهن تفنگ جانب میرباباییک کنند ایشان نیز بگشودن تفنگ پردازند و آنگاه که بدامنهٔ کوه رسیدند یکجسد تن سوار دیگر نیز بسردار عبدالرحمن خان پیوسته بکوه برشدند وبشکاری دوچار نگشته میرباباییک را سردار والا تبار مخاطب نموده فرمود که شنیده ام قصد آن داری که مرا گرفته بانگلیسان سپاری پس موقعی بهتر ازین نیست که آنچه دردل داری بجا آری اینرا گفته دهن تفنگ برسینهٔ او نهاد وهمراهانش نیز بتعلیمیکه کرده بود تفنگها بروی دست کرفته دهن های آنهارا جانب پیادگان میرباباییک که آثار جنگ از گونهٔ حال ایشان هویدا بود کردند وپیادگان او فریادزده گفتند دست از قتل ما بازدارید زیرا که میرباباییک را بی آنکه خواسته باشیم شما اورا برما تسلط داده اید وسردار والا تبار بهمین قدر فریاد وزاری آنان اکتفا کرده باهم گرک ومیش آسا مراجعت کردند وبعد از سه روز ایشان عزیزخواجه باس سردار خجسته کردار میرباباییک را خبرداد که برای صحبت نزداو شود واو یاسه صد تن بمنزل سردار عبدالرحمن خان که دراوك بود آمده درباش از درآمدن بازداشته گفت که دیگران رارخصت مراجعت داده باسی تن داخل اوك ومنزل سردار شودواورا آشفته افغانرا عموماً دشنام گفته همراهانش را امرکرد که اوك را بتقلب متصرف شوند چنانچه روی ستیز جانب دروازه باتان نهاده دروازه اولرا بقهر متصرف شدند ودر باتان گرمخته دروازهٔ دوم راپربسته یکی از خدام سردار والاتبار اورا ازروداد این امر خبرداد واو که بدون سلاح بالباس استراحت نشسته بود وبدون ازیکمیل تفنگچهٔ شش لوله دیگر چیزی باخود نداشت جانب دروازه شده دید که تقریباً پنجهزار تن مرد مسلح بآهنك نبرد بیرون دروازه استوار ایستاده اند بعداز کثرت رجال قتالرا محال دانسته باهمراهان وخادمان خویش فرمود که من بیرون شتافته داخل جمعیت ایشان شوم واگر پیش از آنکه مرا بشناسند میرباباییک را بخنك آوردم جان بسلامت خواهیم برد واگر کشته شدم شما مخارید که جنك کنید وبادرنك تأیید اینرا گفته بیرون شتافت ومجوم آورندکان میرباباییک اورا نشناخته ازمیان ایشان عبور کرد وبفنای میرباباییک رسیده چنك زده ازگریبانش بگرفت وتفنگچه را که باخود داشت بشقیقه اش گذاشته گفت که افغانیرا که دشنام میدادی اینك حاضر است میباید ازجان خوداندیشیده شمشیررا بیندازی وآلا ازضرب گلولهٔ تفنگچه درحال هلاك خواهی شدواو فریادزده زبان بلابه کشوده گفت که تفنگچه ازشقیقه ام بردار بعد شمشیر را بیندازم وسردار عبدالرحمن خان زاری والحاح اورا نپذیرفته گریبانش را سخت بپیچید تا که مجبور گشته شمشیر خودرا بینداخت بعد سردارش زبان عتاب فرمود که پیادکان خودرا ازاوك امر بیرون شدن کنند واو اجرای امر سردار والاتبار را نموده سردارش فرمود که شمارا ازراه دوستی بمنزل خود دعوت کردم شما ازچه رفتار مخالفانه نمودید وپس ازانجام اینکلام بدخشانیان را مخاطب ساخته فرمود که امدادم میکنید وباطریق این میر می سپارید ایشان پذیرای ادای خدمت سردار بااقتدار شده رخصت مراجعت یافته جانب مساکن خود شتافتند بعد سردار عالیمقدار میرباباییک را پذیرفته بادسوار برده بعیالهای اوسپردوشبرا درخانهٔ او بسر برده بامدادان بارگ فیض آباد بازگشت وایشان میرمحمد عمر راکه بامیرباباییک راه مخالفت می پیمود ازطریق اصلاح طلب فیض آباد فرمود چنانچه مشارالیه باچهار هزار تن وارد فیض آباد گشته درموضع جوزون فرود گردید وبزرگان همراهانش عرض پرداز حضور سردار عبدالرحمن خان شده استدعا کردند که برای ارتباط رشتهٔ دوستی اجازت میخواهیم که بامیرباباییک مجلس آراسته یکدیگررا تحفه وهدیه بگذاریم وسردار والا تبار حاضر آن مجلس باشند وسردار نکو کردار عرض ایشانرا پذیرفته داخل محفل ایشان شده درین هردو میرنشست وایشان یك گاه قندبزرك باچند خوانچه حلویات حاضر آورده پیش روی سردار

رفیع‌مقدار نهادند وپس ازانعقاد عهد وپیمان دوستی واتحاد هردو میربکدیگر را خلعت داده درمحال میربابا بیك سردار عبدالرحمن خانرا خطاب کرده گفت کهاکنون مادوتن کهدستبکی کردهایم نیروی شکستن ابتقدر بزورلدرا داریم که‌پشکسته قسمت نمائیم وسردار عبدالرحمن‌خان بفراست‌دریافت که‌مراد ازین کنایهٔ میر بابابیك‌خود اوست پس جواب داد که این امر متعسر بل‌متعذر است اینرا گفته امر کرد که آن قندرا بردارند ودیوی نشسته مضطربانه بیرون شد که مبادا ایشان‌بمخالفتش برخواسته مصدر ومرتکب امری نسبت باو شوند چنانچه هرچند ایشانرا برحرکت کردن جانب قطغن ترغیب می‌فرمود ایشان عذر آورده اهمال می نمودند ودرین اوقات رقعات سردار عبدالرحمن خان که ذکر فرستادن آنها جانب بلخ ازپیش بشرح رفت حامل آنها وارد آنجاشده درخفا بمساجد ومعابر وفرودگاه عساکر را کنده ساخت وبمنصبداران لشکرنظام رسیده بجزال علام‌حیدرخان وردك خبردادند که ازراه جهاد جانب قطغن ومیرسلطان مراد رهسپار شویم زیرا که اوطریق معاونت دولت انکلیس برگرفته است وجنرال غلام حیدرخان ازین اظهار افسران فوج نظام سند وبهاولپور درباب تصرف نمودن ولایت قطغن بدست آورده اینرانیز در اندیشهٔ خویش جایداد که‌ازراه نورد شدن سپاه‌بلخ جانب قطغن سردار عبد الرحمن‌خان‌خائف شده مردم بدخشانش دستگیر خواهند کردپس بدین تصورات برادر زادهٔ خودرا باپنج فوج پیاده و هزارو دوصد سوار وسی ضرب توپ ازبلخ جانب قطغن روانه ساخت ودر کنار دریای قندز باسردم قطغن مصاف داده فتحیاب شدند وسه‌روز بعد ازحصول فتح درنجا نیز رقعات سردار عبد الرحمن خان درمیان لشکرمنتشر گشته میرمحمد حسین‌خان که نائب محمدغم‌خانش دوسال‌پیش ازهزیمت‌یافتن سردارعبدالرحمن‌خان درمحاربهٔ سال‌هزار ودوصد وهشتاد وپنج‌هجری که درغزنین وقوع‌یافت نزدخود طلبیده امین نظام سپاه‌ترکستان مأمور فرمود وتااین‌زمان مشغول ومواظب کار مذکور بود ازمشاهدهٔ نوشتهٔ سردارعبدالرحمن‌خان طریق‌خدمت برگرفته درمشهد بدخشان فیض رکاب بوس حاصل کرد وسردار نامدار ازعطای قلمدان خویش ووعدهٔ‌منصب استیفای مملکت افغانستانش مفتخر وسرافراز فرمود واقواج بلخ مظفرانه وارد تالقان گردیده اظهارات ایشان این بود که میرسلطان مرادرا باید ازمیان برداشت زیرا که درامر جهاد ترك معاونت سردارعبدالرحمن خانرا کرده خواهش اورا وقعی نگذاشت وباتنبیه وتهدیدش کرده وباخود یارساخته بعد باتفاق‌بعزم جهاد رهسپار کابل‌شویم ومیرسلطان مرادازین‌اظهارو گفتار سپاه‌بلخ خوفناك شده ازراه ضراعت (۱) بمیربابابیك ومیرمحمد عمرنامه‌فرستاد که سردار عبدالرحمن‌خان رانزد خود نگاه ندارند که لشکر بلخ ازعهده‌مکه دارند زندگیرا بمردوشیا تلخ خواهد کرد وهم‌نامهٔ بسردار عبدالرحمن‌خان فرستاده دعوت‌قطغنش نمود وسردار عبدالرحمن‌خان که ازنامه فرستادن اوبمیربابا بیك ومیر محمد عمر بخبر بود در حیرت وتعجب افتاد که میرسلطان مرادور ودرمرادر قطغن رضانمیداد وحال‌چه باعث خواهد بود که راه دوستی برگرفته است وفرستادهٔ اوکه حامل‌این نامه بود سردار عبدالرحمن‌خان را متفکر واندیشناك دیده ازنامهٔ میر سلطان مراد که بمیربابابیك ومیر محمد عمر فرستاده بود آگهی‌داده آسوده خاطرش ساخت چنانچه روز دیگر سردار عبدالرحمن خان راه قطغن برگرفته میر محمد عمر همعنانش گشته میربابا بیك تقاعد ورزیده گفت از عقب خواهم آمد وسردار عبد الرحمن‌خان درباب همراهی نکردن‌اوچیزی نگفته بشتاب راس اسپ بازین وستام وبجاه مبل تفنك ازوی برای افغانانیکه پی هم‌ازشهر سبز آمده بر کاب سعادت انتسابش پیوسته بودند خواستار شد که ازقفا باخود بیاورد وخود سردار والانبار رهسپار شده در قلعهٔ خرابهٔ جعفر نزول فرمود وهم چندش فرستادهٔ میر سلطان مراد ترغیب پیشرفتن کرد سردار والانبار از سبب میربابا بیك که از عقب ره نورد گردیده ملحق رکاب ظفر انتسابش شود نپذیرفت ودر همانجا درنگ کرده پس ازشش روز مسموع گشت که میرسلطان مراد ازسپاه بلخ هزیمت یافته باقبال واطفالش ومیر سابقهٔ کولاب از راه قرار رو بجانب او رهسپارند وسردار نامدار عبد الله خانرا باچهل سوار باستقبال آنان مأمور فرمود وپس ازورود ایشان هردوتن‌را تسلی داده فرمود که اگر بامن ازدر راستی جاده پیای خدمت شوید آسیب نخواهیدید وهم بمیرسلطان مراد گفت که هروقت صاحب مکنت واقتدارشوم حکومت قطغن‌راتفویضت

ذکر نتایج رقعات سردار عبد الرحمن خان

(۱) ضراعت تضرع وزاری

کنم اینرا گفته اورا باعبد الله خان وششصد سوار درتالقان فرستاد که مردم‌را ازجانب سردار والاتبار اطمینان خاطر دهند وخودش ازقفای آنها رهسپار شده پس‌از دوروز وارد تالقان گشت ودرخلال احوال مذکوره جنرال غلام حیدر خان باقیهٔ لشکر بلخ که ازسبب‌قتل سردار محمدسرور خان بروی شوریده‌بودند مقابله‌داشت چنانچه بایکهزار پیاده وسه هزار سوار وعجده ضرب توپ آتشبار شور شبانرا درشهر تخته‌پل انحصار نموده کار را برایشان دشوار ساخت وآخرالامر قلعه کیان ازفراز پارهٔحصار فریادزده بمحاصرین التجاء کفتند کمابقی نور زیده بلکه برخلاف ورغم جنرال غلام حیدر خان برخواسته ایم که انتقام خون شهزادهٔ خود سردار محمد سرور خانرا ازوی بکیریم وهمراهان غلام حیدر خان ازشنیدن این کلام دست‌ازمحاصره کشیده روی‌ستیز جانب غلام حیدرخان نهادندواوازاینمعنی قرار اختیار کرده بادوصدتن ازپیروان خویش راه مزار شریف پیش کرفت ولشکریکه باخود او تااینوقت مشغول محاصره بودند تعاقبش نموده نکذاشتند که‌داخل مزارشود چنانچه ازمعبر آبدو ازشهر جیحونش کذرانیده مهاجمت کردند وعیال واطفال واموالش را اسیر وتاراج کردند وخود او در بخارا رفته پس از درکاه بدست روسیان کشته ونیاه کشت و پس از کریختن او سپاه نظام مزار وتخته‌پل دو تن از منصب داران افواج متعلقهٔ سابقهٔ سردار عبدالرحمن خان را که تا اینوقت در زندان محبوس بودند بیرون کشیده بافسری خودها پرداشتند وهمچنین افواج مقیمهٔ شبرغان وسرپل وآنچه وقطغن ازین ماجرا آکاه کشته افسرانیرا که جنرال غلام حیدر خان کاشته بود تمام اسیرکرده درغل وزنجیر انداخته مال ومنال ایشانرا دستخوش تاراج ساختند و ازجمله افسران افواج قندز کرخته دستکیر کشتند وبرادر غلام حیدر خان خود را بضرب کلوله هلاك ساخته سپاه وانوابیکه درتحت رایتش بودند ازراه اطاعت بسردار عبدالرحمن خان که باهشت هزار تن‌مرد پیکار ازمردم رستاق وکشم بدخشان وارد تالقان شده بود پیوستند واوازین امر شکفته خاطر کشته ملاطفت نامه‌باعبدالله خان نزد سپاه مقیم قندز فرستاد که ایشان را نوید نوازش از جانب والا جوانبش داده آسوده خاطر سازد وخود سردار رفیع مقدار جهت تهیهٔ علوفه وپول چندی در تالقان درنك فرمود وافواج قندز ازوصول نامهٔ سردارنامدار خرسند شده خیرات بسیار صرف فقرا کردند وتهنیت‌نامهٔ عریضه آسا بسردار والا مرتبت فرستاده پیام دادند که بیقین خداوند بیمانند یارومددکاراهل اسلام است که روی‌دل سردار سعادت اطوار را جانب اینقدر کرده است که مردم مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آنرا ازپایمال نمودن ملت بیکانه ایمن نماید وپس از وصول این عریضه بشرف مطالعهٔ سردار حجسته کردار دوروز دیکر بانتظار ورود میرباباییك که درفیض آباد بازمانده بود توقف در امور نمود و چون اونیامد منشور کرد که ازچه در ورودش باردوی ظفر شکوه مکث روی داده است واو درجواب معروض داشت که اکنون که تمامت سپاه ملتزم رکاب نصرت همراه‌کردیده‌اند رکاب والا پیوستن من لزومی ندارد و سردار شجاعت دثار برآشفته دوباره نکارداد که اکر اونیاید لاجرم خودبدان سو رهسپار شوم واو بصوابدید ندیمانش که مبادا کرفتار نکبت شده مال ومنالش بغارت رود باشش‌هزارتن وارد تالقان کردیده ملازم رکاب سردارستوده‌آداب کشت چنانچه روزدیکر اوومیر محمدعمر ومیر سلطان مرادرا باغیره بزرکان آنبلاد نزدخود طلبیده خواهش معاونت‌پیول وعلوفه‌ازایشان کرد وفرمود که چون ارادهٔ عزادارم میبایدبزرکان این ولایت باندازهٔ توان وطاقت معاونتم کنند وهر خانه یك راس کوسپند یایك جوال کندم یاجو حاضر آورد اینرا کفته وعدهٔ جواب را بفردا نهاده همه‌را رخصت‌بیرون شدن ازمجلس داد واز سردار محمداسحق خان بذریعهٔ مکتوب کذارش حال پرسید که پس از رهسپار شدنت جانب میمنه وازانجا عزم هرات کردن احوال ندارم که چکونه ودر کجا روز بسر میبرید ودر هرجا که باشید وارد مزار شریف شده مشغول انتظام آنمقام شوید واین‌نامه سردار عبدالرحمن‌خان درمشت اندخود بسردار محداسحق خان که ازنواحی میمنه روی بمزار نهاده‌بود رسیده سه‌روزپس ازوصول نامهٔ سردار عبدالرحمن‌خان داخل مزار کشته ازورود خودوعدم علوفه آنجا نیز خبرداد ومیران وبزرکان بدخشان که وعده جواب فردا داده‌شده‌بودند نزدسردار عبدالرحمن‌خان حاضر آمده اظهار کردند که چون‌شما ازراه‌حمایت ملت‌اسلام وارد اینمقام

کردیده عزم آن دارید که دست تصرف ملت بیکانه را ازما باز دارید سهلك روپیه آماده کرده زیاده بران نیز حتی‌الوسع والا مکان بمال وجان مضایقه روا ندارم وسردار عبدالرحمن خان ازین اظهار آنان شاد خاطر کشته امر کرد که چیزی ازعلوفه و آزوقه‌رادرخان آباد وچیزی‌رادر دیگرمواضع مستعده‌فراهم کنندوبسردار محمداسحق‌خان نیز نامه فرستاده خبرداد که اکرشوند دوازده هزار نفر اشتروانه قطغن نماید که علوفه بمزار شریف رسانند و مقارن ایحال یارمحمد تاجر ساکن تاشقرغان بانحفه وهدیه شایان فیض یاب حضور سردار عبد الرحمن خان شده سردار ولاتبار ازین معامله درحیرت افتاد که از کدام رهکذر ازتمام‌مرد م‌آن‌بوم وبراین‌شخص تحفه‌آور نزدحاضر آمده خواهدبود ودریافت‌نمود که‌شیردل‌خان لوی‌تاپ‌حاکم‌ساغه‌مبلغ مبلغی‌ازخزانهٔ دولتی‌باین تاجر سپرده بود چنانچه خوداو خبرداده سردار والاتبار فرامرز خان‌غلام خودرا بااو همراه فرستاده همه‌مبالغ مذکوره را از تاشقرغان حاضر آورد ودر روز نوروز سال لوی‌ئیل شش هزارتن از زنان و دختران مردم افغان‌را که‌اسیر دست ترکمانان بودند امرنمود کهرها داده همه‌را سپرد اقوام شان نمایند وقبل ازصدور این حکم سردار عبد الرحمن خان مشیر پا بیك فرستادکان او را که برای همین کار کیل داشته بود محبوس کرده باخود اندیشیده در دل قرار داد که هرآینه سردار عبدالرحمن خان با سپاه دولت انکلیس کرفتار پیکار خواهد کشت‌وآن وقت اسیران افغان ازخاطرش فراموش شده بیادنخواهد آورد پس اسیران‌را رها نداده‌بلکه چندتن ازفرستادکان سردار ولاتبار را که دراطلاق آنها اصرار کردند بقتل رسانید وازجمله یك‌تن خودرا بزود خانه انداخته بهزار زحمت جان بسلامت کشیده بلباس درویشی نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده ماجرا باز داشت واوبرآشفته میخایا بیشترا باجندتن ازهمد مانش محبوس فرموده ومیرمحمدعمررا بجای‌اومأمور حکومت فیض آباد نموده برادرش را بحکومت رستاق کاشت بعدازان مجدداً درباب اطلاق اسراء تاکیداً امرکرد که‌همه‌را بایسران میرجهاندار شاه که‌در زندان شغنان بودند رهانمایند چنانچه همکنان‌رها کردیده سردار والاتبار ازرها یافتن اسیران افغان خدای راشا کرشده وارد قندز کشت وسپاه مقیم آنجا بکصد ویك توپ برسم تبریك ورود مسعودش کشاد داده پس از ادای مراسم پذیره دوصد تن از افسران سپاه را که باسردار والانژاد درد ل عناد داشتند حاضر حضورش کرده‌خواستار قتل‌ایشان شدند واوازخون ایشان‌در کذشته همه‌راعفو فرمود ودر روز چهارم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری فرامین عدیده بنام بزرکان کابل وغزنین وخوانین اطراف اصدار فرموده ازورود فیض آمودش درقندز همه را اعلام نمود وروز دیکر محمدسرور خان بن‌ناظر حیدرخان که درسفرقند روی ازخدمت سردار نامدار برتافته ازنزدش رفته بود وارد قندزشده دروقتیکه سردار رفیع مقدار مشغول عرض دیدن توپ خانه بود خود را بپایش انداخته شرف پای بوس حاصل کرد وسردارش نشناخته چون سرش را برداشته دید بشناخت واوزبان ندامت عذرخواسته مورد عفوکشت وبعرض رسانید که نامهٔ از کرغن صاحب انکلیس باخوددارم ونامه‌را بسردار والاتبارداده چون‌بکشود نوشته بود که دوست محترما دولت انکلیس‌ازشنیدن اینکه وارد قطغن شده اید مشعوف است وخرسند خواهد شد که بداند که ازدولت روس چه کونه حرکت کرده وچه اراده دارید فقط

ذکرمشورت کردن سردار عبد الرحمن خان بسپاه

(ذکرمشورت جستن سردار عبدالرحمن خان ازسپاه)

(درباب جواب نوشتن برای کرغن صاحب انکلیس)

وسردار والا تبارباندیشهٔ اینکه ابتدای مذاکره اش بادولت انکلیس‌است بدون مشورت سپاه جواب نکار دادن نامهٔ کرغن رامذموم پنداشت که مبادامردم غرض جوی مفسده خوی درکمان آن افتند که مدعاازارسال ومرسول مکتوب مملکت را بدولت انکلیس سپردن خواهد بودپس‌نامهٔ کرغن‌را درنزد تمامت لشکر زبان‌جهر خوانده ازافسران سپاه خواهش آن کرد که درباسخ این نامه باوی انباز شوند وایشان از در مشاوره سخن رانده دوروز مهلت خواستند ودر روزسوم هریك جواب جداکانهٔ مسوده‌آورده بعضی نوشته‌بود که ایدولت وملت انکلیس ازمملکت مابیرون شوید و کرنه شمارا بقهر وا کراه بیرون خواهیم کردوسر ابنکار خواهیم

نهاد ورخی مرقوم داشته بود که پیش از آنکه با کار گذاران دولت برطانیهٔ عظمی بمذاکره کرائیم تقصانانیکه ازسبب مداخلت سپاه انکلیس درمملکت افغانستان روی داده اداتماید بعد بمذاکره ومکاتبه کراید وپارهٔ نکار داده بود که دولت انکلیس صدکرور روپیه ازجهت خراب شدن قلاع وازدست رفتن اثواب ما که آلت سکونت ودفاع بودند خساره بدهد وگرنه یکتن از انکلیسیان را زنده نخواهیم گذاشت وتاجان درتن ورمق دربدن داریم دست نخواهیم برداشت که مملکت افغانستانرا متصرف ومالك شوید ودربصورت دیگری نیزچون دولت روس بامامعاونت خواهد کرد وازین قبیل هرکدام مسودهٔ باندازهٔ فکروخیال خودنزد سردار والانبار آورده در آخر خود سردار نامدار بمواجههٔ هفت هزارتن ازدلیران افغان واوزبك این رقم رانگارداده قرائت کرد که دوست محترم گریفن صاحب نمایندهٔ دولت برطانیه عظمی رایس ازاظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسلهٔ شهارسیده ازمطالعهٔ ما گذارش یافت ودرنوشتهٔ خود ازورودمن درعلاقهٔ قطغن اظهار خرسندی کرده مسئوم داشته بودید که از مملکت دولت روس بچه قسم حرکت نموده وچه عزم دارم دوست محترما از مملکت دولت مذکوره برخصت واجازت جنرال کافمان حکمران تاشکند عازم ورهسپار ایندیار گشته قصدآن دارم که درامور اضطراریه وضروریه کریما ونت ملت خود بسته باخصم مصاف داده زه نورد مدافعت شوم فقط وپس ازخواندن این نامهٔ سعادت ختامه از تمامت مردمیکه در رکابش فراهم شده وحاضر بودند سوال کرد که اینك نامهٔ مرقومهٔ من اگر مطبوع وپسندیدهٔ شما باشد فبها المطلوب والا هرچه درمکنون خاطر دارید درمحل اظهار آرید وایشان یکدل ویك زبان پاسخ دادند که ماهمه گوش هوش بفرمان سردار نیکو کردار نهاده درراه حفاظت مملکت وحمایت ملت خود باسر ومال وجان محکم واستوار ایستاده مترصد امرسردار خجسته اطوار ومنتظر پیکاریم که بیرون ازین دیگر رائی وفکری نداریم زیرا که درجهٔ مکالمه ومناظره ومذاکره را بپادشاهان درخودنمی بینیم و علم بدان نداریم که چگونه سخن رانیم وابتدا کفته سوکند یادکردند وکفتار خودرا موثق وموکد نموده بعد اظهار کردند که در نامه فرستادن وپیام دادن ومذاکره کردن باهر که روی سخن بسوی اوباشد خود سردار والانبار که واقف کارند مختارند که هرچه صواب دانند ونیکو پندارد ازقوه بفعل آرد چون کلام بدین مقام رسید سردار عبدالرحمن خان نامه را خاتم پرنهاده مصحوب محمد سرورخان درکابل نزد گریفن فرستاده بعد از آنجا رهسپار جاریکار شدودر آنجا هرروز فوج فوج ازمردم نواحی واطراف شرف اندوز رکاب پوس سردار والانبار شده از انعقاد رشتهٔ عهد وقبول اطاعت وانقیاد مستسعد میکشتند و مقارن ایحال کار گذاران دولت انکلیس چهار فوج پیاده را بسالاری جنرال راس نام نظامی وریجوی نام منصبدار ملکی مأمور یغان نمودند که مذاکره ومکالمهٔ که باسردار عبدالرحمن خان درمیان آید بتوسط اوشان بانجام کراید ومقارن ایحال سردار محمد یوسف خان وقاضی عبدالرحمن خان وسعدالدین خان پسراو وعنایت‌الله خان بن وزیر محمد عثمان خان وصاحب زاده میر آقا ونواب خان استرنجی وخان محمدخان بابکرخیل ومیرزا مستمندخان وعبدالصمدخان مردان‌زائی زه نورد حضور سردار ممدوح کشته چون درموضع اوبیان (۱) رسیدند سردار محمد عثمانخان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم که باسر سردار عبدالرحمن خان وارد پروان حال موسوم بچهل‌السراج کردیده بود بملاقات سردار محمد یوسف خان آمده پس از درك ملاقات درپروان بازکشت ودو روز پس ازان سردار عبدالرحمن خان درروز نهم‌ماه شعبان سال هزار و دویست ونودو هفت هجری صلع وارد تمدره شده بهریك ازاعیان واشراف شهرکابل واطراف آن تسلیت نامها نفاذ و ارسال فرموده همرا خرسند نمود ودرین حال سردار محمد یوسف خان وهمراهانش که ازمدت هشت روز در اوبیان درنك داشتند وارد تمدره شده شرف رکاب پوس حاصل کردند بعد ازانجا سردار موصوف حرکت کرده وارد جاریکارشد ودرانجا نامهٔ ازجنرال دانلد استیوارت وگریفن صاحب بسردار عبدالرحمن خان رسید که ماراهوای آن درسراست که نامهٔ اعلان امارت افغانستانرا بنام‌شما مشتهر سازیم بنابران لازم است که شخصی را برگزیده درکابل بفرستید تادرروز اعلان امارت شما بکابل حاضر باشد واو سردار محمد یوسف خان عم مکرمش را باصد سوار نظامی ازفوج عمده شهری وقاضی عبدالرحمن خان بارکزائی وجنرال کتاب خان ونائب محمد امین‌خان بیات وسید امرالدین‌خان درکابل نزد انکلیسان فرستاده بسردار معزی الیه فرمود که بهروسیله ووواسطهٔ که بتواند والدهٔ

(۱) در دفتر هوقیان‌ها وقا نوشته می شود والله اعلم

ماجدهٔ سردار عبدالله خان ولیعهد مرحوم‌را دلجوئی داده از حرکتش بدیکر دیار بازداشته باوبگوید که سردار عبدالرحمن خانت بمنزلهٔ مادرش میداند خلاصه سردار محمد یوسف خان وارد اردوی انکلیس که ازحاجی پیك کوچ داده در موضع کارنده معروف ببلند نواب فروکش کرده بود شد وسردار عبدالرحمن خان باسه لك تن ازعشاة مترصد معلوم شدن احوال سردارمحمد یوسف خان درجاریکار توقف کرد وسردارمذکور پس ازملحق شدن باردوی انکلیس یکتن ازافسران انکلیسیه را باسی تن ازسواران نظام دولت برطانیهٔ عظمی همراه کرفته از بلند نواب وارد کابل شد و انکلیسان نظر بایتکه او فرستادهٔ سردار عبدالرحمن خان بود باعزاز هرچه تمامتر درشیر پورش بلشکر کاه خویش فرود آوردند وسرا پرده وخیمهای بزرك جهت اعلان داشتن امارت سردار عبدالرحمن خان برافراخته تمامت بزرکان واشراف شهرواطراف را فراهم ساخته بعد جنرال سردانلداستیوارت وسرفریدرك را برنس و کریفن صاحب وغیره افسران ومنصبداران سپاه دولت انکلیس بااعیان کابل واطراف در اندرون خیمه شده سردار ولی محمد خان وغیره سران و بزرکان برکرسیهای جداکانه نشسته سردار محمد یوسف خان را درین کرسی جنرال سردانلد استیوارت و سرفریدرك را برنس بر کرسی جای نشستن دادند وچون مجلس آراسته شده اسباب مذاکره پیراسته کشت جنرال سرفریدرك را برنس مشعوفانه ازجای برخواسته بزبان انکلیسی نتائج وفوائد دوستی وامارت سردار عبدالرحمن خان را نسبت بدولت قویهٔ انکلیس برشمرده پس بجای خویش نشست وهمچنین سردانلد استیوارت بپاایستاده تقریر اورا بلفظ انکلیسی اعاده کرده برجای نشست سپس کریفن صاحب برخواسته بزبان افغانی وفارسی وانکلیسی کلمات هردوتن اولین را ادا نموده تبریك امارت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان را نزد حضارمجلس بپای برد وسردارمحمد یوسف خان لب بتکلم کشوده کفت که اکرچه تمامت مردم افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن طوعاً ورشتهٔ امارت اعلیحضرت والا را بکردن قبول نهاده و کوش بامر ونهی او داده همکنان درراه اطاعت بپای خدمت استوار ایستاده اند که دیکری را درین امر منتی براونیست باری ازجانب دولت برطانیهٔ عظمی نیز که ملك ومملکت ونخت امارت بوی‌وا کذاشته شد لشکر دوستی واتحاد دولت موصوفه را بپای خواهدبرد واذین تقریر سردارمحمد یوسف خان سران انکلیس کف شادمانه بهم زده واظهار شعف نموده بسردار محمد یوسف خان کفتند که بعز عرض اعلیحضرت والا رسانیده خواستارشود که ازجاریکار درموضع آقسرای پرتو نزول افکنند تاباهم ملاقات کرده مراسم دوستانه بتقدیم رسد وسردار محمد یوسف خان استدعای انکلیسان را درباب ملاقات اعلیحضرت والا بذریعهٔ عریضه ازحضور فیض کنجور خواستار شده خود ازمحفل تبریك امارت اعلیحضرت برخواسته نزد مادر ستوده سیر ولیعهد مرحوم رفته پیامیکه ازسرکار والاداشت نزداوبکذارید وهرچندتسلی داده‌دلجوئی نمود نپذیرفته کفت که ازین شهر بیرون شوم وهروقت که رشتهٔ دوستی امیر عبد الرحمن خان باسردار محمد هاشم خان دامادم منعقد کشت مراجعت کنم والاسرخویش وراه دیکرجانب پیش کیرم اینرا کفته از کابل رهسپارغزنین شد وازقضای اوتمامت خدمتکاران وتمك خواران امیرشیر علیخان مرحوم باعیال واطفال راه فرار جانب هند ودیکر ممالك خارجه برکرفتند ومقارن‌ایحال انکلیسان بموجب استدعائیکه درباب‌ملاقات اعلیحضرت والاازسردار محمدیوسف‌خان کرده بودند بایست هزار تن ازسپاه نظام و توپخانه از شیرپور بعزم آقا سرای که ملاقات کاه قرار داده بودند بیرون شده بقلعهٔ حاجی فروکش کردند ودرین میان مرد میکه برکاب سعادت انتساب والا انجمن شده بودند اعلیحضرت والای امیر عبد الرحمن خان را در جاریکار بپادشاهی برداشته بعد ذات حشمت صفات والا از عرض سردار محمد یوسف خان که بشرف مطالعهٔ ساطعه پیوسته بود از جاریکار بعزم ملاقات انکلیسان رهسپارکشته بسردار محمد یوسف‌خان فرمان فرستاد که هرچه ازاسباب و آلات کار آمد ازقبیل خیمه وفرش وظرف وغیره آماده‌بتواند ازشهردرموضع ملاقات‌رساند چنانچه‌او آلات وادواتیکه درخور شان‌پادشاهی بود برپشت‌پیلهابار کرده در موضع زمه فرود آورده خیمه‌ها وسرا پردهارا درآنجا برپای کرده بپاراست وخود بصوابدید طرفین بامرمیانجی کری اقدام کرده شرفیاب حضور اقدس والا شده مأمور کشت که ازانکلیسان

تعیین وقت ملاقات را کرده باز گردد که بروفق قرار داد انگلیسان موکب والا حرکت نماید چنانچه پس ازسمین داشتن وقت ملاقات ومعاودت اوتمامت غزاة که ملازم رکاب حمایت انتساب بودند بااعلیحضرت والا از اقامتگای جانب زمه مرحله پیما شدند وچون اعلیحضرت والا بیك کروهی خیمه ملاقات که رسیدند همعنان بودن جم غفیر ازراه حزم واحتیاط همرکاب خویش لازم ندیدند غازیان را واذاشته جلوال غلام حیدرخان جرخی رابسالاری سواران نظام ونگاهداری غزاة گماشت که ایشان رااز حرکات ناسزا وخود سرانه باز دارد وخود باعدودی چون قاضی ملاسعدالدین خان ومیرسید بیك خان وفرا مرزخان وجان محمد خان وپروانه خان ومیرزا محمدتقی خان لشکرنویس وغیره وارد زمه شده انگلیسان نیز از لشکر گاه خود که یك کروه فاصله داشت حاضر بارگشته در مجلس باهم نشستند وازجمله محمد سرور خان بن ناظر حیدر خان در قضای امیر عبدالرحمن خان بپای ایستاد واز انگلیسان کریفن صاحب وکنی کم وکشنرهستنگر وکریستی وغیره چندتن حاضر بودند که صحبت دوستانه اتفاق افتاده انگلیسان اظهار کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بجائی رسانیده است که مطابق میل وخواهش دولت انگلیس میباشد بنابران حکمران هندوستان وکارگذاران دولت علیاحضرت وکتوریاملکهٔ انگلستان مشموفند که اعلان نمایند که چنین شخصی ازنیرگان امیر معظم مرحوم امیردوست محمد خان رابامارت افغانستان بشناسند واین امربرای دولت انگلیس اسباب خوشنودیست که طوائف افغان وبزرگان ایشان شخص ممتازی را ازخانوادهٔ محمد زائی که بشجاعت معروف وبتجربت وفهم وکیاست موصوف است منتخب بامارت نموده اند وخیالات امیرصاحب والانسبت بدولت انگلیس در انتهای درجات دوستی خواهد بود وتازمانیکه حکومتش برقرار واین خیالات درضمیرش استوار باشد دولت انگلیس بایشان امداد خواهد کرد وبهترین وضعیکه دوستی خودرا بدولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که بارعایای خودش که بخدمت نموده اندبطور رأفت سلوك نماید وجنرال محمد جان خان وردك را در لشکر خویش بمنصب سپهسالاری سر افراز سازد وسرکار اشرف والا امرسپهسالاری اورانپذیرفته بسیخ داد که مشارالیه نسبت بمن چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرك فخریه حاصل کند آری اگر من غدر نکنند بااو ازطریق ملاطفت رفتار خواهم نمود واینرا گفته وآنچه لازم گفتن وباعث انعقاد گشتن رشته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همگنان ازمجلس برخواسته هرکدام جانب لشکرگاه ومقام خویش شد

ذکرورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان در کابل

﴿ ذکر برتوزول افکندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان ﴾

(بقرسلطنت ومذاکرات اودرعرض راه زمه وکابل باانگلیسان)

ودر وقت برخواستن ازمجلس ملاقات انگلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان استدعای دیگر ملاقات کرده بعرض رسانیدند که نزدیك اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف وهدایا میخواهیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمائیم واو مسئول ایشان را بگوش قبول شنیده فرمود که بامردم حاضرهٔ قوم وملت خود مشورت کرده بعد درهمین جاباهم ملاقات خواهیم کرد وانگلیسان کریستی را جهت استحضار واستفهام اجازت قومی اعلیحضرت والا درزمه گذاشته دیگران بلشکر گاه شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار محمد یوسف خانرا در اردوی معلی آورد که استصواب آرای بزرگان ملت اسلام را مصحوب اوبکریستی روانه نماید چنانچه داخل عسکر گاه شده ازاعیان ملت وبزرگان مملکت درباب ملاقات ثانی مشورت جست وبعضی رأی ندادند بعز عرض رسانیدند که مبادا انگلیسان کیدی اندیشیده باشند وبرخی ترغیب بملاقات کرده سخن بمشاجره کشید وعاقبت الامر حضرت والا بروفق صوابدید رای صواب نمای خویش طریق ملاقات پر گرفته درموضعیکه حال قصر سعادت حصر شهر آرا بیادگار این مدعا افراخته وپرداخته شده است باانگلیسان ملاقی شده چون مجلس ملاقات بپای رفت آنرا که انگلیسان منصرف شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ نوزده لك روپیه را که ازمالیات ملك حصول کرده وصرف نموده بودند نیز وعدهٔ ادا کردن دادند وپس ازنشستن پانزده دقیقه باهم وداع کرده اعلیحضرت والا درعمارت دروازهٔ سفید شیربور اقامت چندروزه گزید وانگلیسان راه پشاور

وقندهار بر گرفته کابل و افغانستانرا واگذار شدند وسردار محمد یوسف خان انگلیسان روندهٔ پشاور را باس اعلیحضرت والا نامه خدایداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد عزیزخان هار دوی مأمورهٔ قندهار تاغزنین رفته ورضا نامه گرفته معاودت نمود

ذکر واقعات هرات وقندهار

﴿ ذکر واقعات هرات ومحاربهٔ سردار محمد ایوب خان ﴾

(با لشکر انگلیس در میمنه)

درخلال واقعات مذکوره خان آغای جمشیدی وجهانداد خان قبچاق که ایشانرا امیرشیرعلیخان ازراه اعزاز در کابل طلبیده باحترام نگاهداشته بود پس ازرفتن امیر محمد یعقوب خان درهند هردو تن باس انگلیسان ازکابل برای نفاق انگیختن وبدست آوردن هرات درغورات رفته باسردار انبیاء خان تایمنی وسردار عبدالله خان تیموری متفق شده ابواب مکاتبه را بامردم شهر واطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آگاه گشته لشکر بدفع ایشان گاشت چنانچه خان آقا وجهانداد خان وبهبود خان نیرهٔ وزیر یارمحمد خان مرحومرا گرفتار ساخته ماقاضی هرات که بانها مکتوب فرستاده بود هرچهار تن را بضرب سرنیزهٔ تفنگ هلاك فرمود وسردار عبدالوهابخان بن سردار میر افضل خان مرحوم را بایکفوج پیاده ودوضرب توپ وچیزی ازسوار درتاپوره بتدمیر سردار انبیاء خان فرستاد وهمچنین سردار محمد حسن خان را باسه فوج پیاده وچند ضرب توپ مأمور گشت فرمود که بانك توشخان ومحمد امین خان پسران خان آقای مقتول را تنبیه و سر زنش کنند و سردار انبیاء خان تاب درنك نیاورده درپاغستان فیروز کوه در آمده پناه گرید وهمچنین پسران خان آقا از راه فرار درمیمنه که اینوقت سپاه پادشاهی آنرا فروهشته دردست استقلال میرداور خان بود رفتند ومقارن اینحال سپاه نظام هرات که پس ازمحبوس آمدن سپهسالار حسین علی خان در کابل جنرال فقیراحمد خان ریکارا بتحریك نائب سالار حفیظالله خان لهوکردی بقتل رسانیده خانهٔ اورا تاراج کرده وبخود مغرور شده بودند بعرض سردار محمد ایوب خان رسانیده استمای غزابالشکر انگلیس کردند واوازسبب آنکه افواج نظام کابل بسیار وشائق دیدار اهل ودیار خود بودند وملازمان نظام هراتی اندك بوده توان سدراه شدن کابلیانرا نداشتند تاجار عرض واستدعای ایشان را رد نکرده ازهرات بعزم جهاد جانب قندهار رو نهاد وچون یك منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که باس سردار محمد ایوب خان باسه فوج پیاده میمنه را گذاشته وارد هرات شده بود تمرد ورزیده ازراه سر کشی آهنك جنك کرد وبافوج هراتی شهر را استحکام داده ازشهر بعزم محاربه بیرون تاخت وسپاه کابل روبفلتانه نهاده فیض محمد خان وسپاه هرات را مغلوب گردانیده متعاقباً داخل شهر شده شهر وبازار را تمام تاراج کردند وبسیار تن ازهرویان را بکشتند وفیض محمد خان را مرده وزنده نیافتند که فرار کرد وپاکشته کشت وسردار محمدایوب خان نیز بشهر باز گشت وپس از چندی رایت جهاد برافراشته بایازده فوج پیاده وهشتصد سوارهٔ نظام وسی ودوعراده توپ وحشر وازدحام عامی از سواران ملکی هراتی و قراهی وبشت رودی وقندهاری وغیره مردم اطراف ونواحی از هرات رهسپار قندهار شد وسردار شیر علیخان قندهاری آگاه گشته ظاهراً جهت تسکین خاطر انگلیسانیکه درقندهار بودند بعزم مدافعهٔ غزانیکه دربشت رود انجمن شده بودند باسپاه گرانی راه برگرفت وباطناً بارادهٔ مقاتله و محاربهٔ سردار محمد ایوب خان رو بفراه نهاد و انگلیسان از اظهار او که از سپاه پادشاهی وتوپخانه چیزی نگذشته به بهانهٔ دفع مردم الوسی رهسپار آن محال شد لشکر مکفی از افواج دولتی با توپ نگذاشته باندازهٔ مدافعهٔ مردم الوسی فوج و توپ همراه او مامور رفتن کردند و در روز هفدهم ماه شعبان مطابق ایام ورود اعلیحضرت امیرعبد الرحمن خان درچاریکار باسردار محمدایوب خان دربیابان میمنه مشهور بجوند دوچارشده قبل از آنکه نائرهٔ قتال شعله ورگردد سه فوج پیادهٔ قندهاری از سردار شیر علیخان روبر تافته برکاب سردار محمدایوب خان پیوستند واو ازقریهٔ سنك برروبجانب خصم نهاده لشکر نظامی را بایادگان الوسی ازراه درهٔ کرمابك اسپیش رفتن کرد وتمامت سواران را باخود همراه گرفته طریق مقابل غنیم اختیار نمود

وغلام حیدر خان رساله‌دار افشاری را بامیرزا غلام حسین خان کاتبی نویسندهٔ سردار نورمحمدخان مشهور بسر تیپ وپنجصد سوار کشیده ازسواران پشت رودی وقندهاری وصد سوارهٔ نظام مأمور فراولی کرد وهردوتن باسپاه انکلیس در آویخته تادوساعت کشش وکوشش مردانه نموده سپاه انکلیس را ازراه چودن بازداشته فراوان تن را خون برخنداند وهنوز نائرهٔ قتال دراشتعال بود که افواج پیادهٔ نظام بالتوپ صاعقه بار دررسیده دست بآلات پیکار بردند وپانیج ساعت بازار گیر ودار را گرم داشته دربایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انکلیس پشت بخنك داده روبهزیمت نهادند وجنرال ایفرنام انکلیس بابسیاری ازافراد سپاه همراه اوکشته گشته ازلشکر اسلام عبدالغفور خان برکدهرانی ومحمدانور خان کیدان قندهاری ومحمدزمان خان بارکزائی وپسر قادر خان پانجصدتن ازاحاد ثربت شهادت چشیده هشت صدتن زخمدار شدند ودیگران هزیمتیان سپاه انکلیس را تعاقب نموده بسیارتن را درسرش راه کریز ازپا در انداختند واز مشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انکلیس خود وتمام سپاهرا تباه‌دانسته فریادزد که کسی هست که خودرا فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا ازتاختن بازدارد که نام انکلیس پست نشود وازفریاد والغیاث اودوصدتن ازپیادگان فوج کوره داخل دیوار بست باغیکه درکنار راه واقع بود شده بپاس داشتن غزاء پرداخته بکشاد دادن تفنك کرائیدند ودیگران منهزماً رو بقندهار نهی دویدند وغازیان که ازقفای انکلیسان سرگرم ترکتاز بودند از کلولهٔ تفنك جای گزید گان باغ مذکور هیچ نیندیشیده باآنکه نگرك آسا ازضرب کلوله بزمین میریختند بی‌باکانه بدیوار بست باغ برشده داخل باغ گردیدند وپاپیادگان کوره در آویخته بسر نیزهٔ تفنك وضرب شمشیر یکدیگررا زده آخر الامر همهٔ دوصدتن کوره‌را ازدم تیغ وطعن سنان وزبان نیزه گذرانیده یکتن را زنده نگذاشتندواین گرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انکلیس کهدست ازجان شسته بودند باتن خسته ودل شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً وارد قندهار شده بامر سردار نامدار محمدایوب خان درروز بیست وهفتم ماه‌شعبان شهر وانکلیسان را درتنگنای محاصره انداختند وراه آمدشد راروی انکلیسان سخت‌بسته کاررا برایشان دشوار ساختند ودر روزهای محاصره ایشیك آقاسی محمدیوسف خان وفرخ خان کیدان توپخانه ازضرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که ازسمله بذریعهٔ تلگراف بسپاه‌مقیم کابل ازعسرت وگرفتاری سپاه مقیم قندهار خبرداده امر کردند که ازراه معاونت درقندهار رفته محصورین را ازقید گرفتاری رهادهند چنانچه جنرال سرفرید رك را برئس باسپاه گران درروز ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان که پنجم‌ماه رمضان بود از کابل رهسپار قندهار شد ودرروز بیست‌و یکم اتجاه واقعهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم که‌ازکابل درغزنین‌رفته وازانجا بامسردار محمد حسن خان ومسردار محمد هاشم خان وسردار عبدالله خان راه قندهار برگرفته بودوارد آن دیارشده بسردار محمد ایوب خان پیوست وسپاه انکلیس روز بیست وسوم ماه رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست وچهارم از راه پریایمال روبمیدان قتال نهاد وباسپاه سردار محمدایوب خان در آویخت وتاپنج روز آلات کارزار پایدار مانده بسیارتن ازجانبین کشته گشته آخرالامرسپاه سردار محمدایوب خان راه‌هزیمت برگرفته فرار اختیار کردند وازجمله کرنیل شیرمحمد خان هزاره بایکصدتن پیاده ازفوج ایستاده تایکساعت هشت فوج پیاده نظام انکلیس‌را بزور بازوی مردانگی ازتاختن بازداشته هزیمتیان اسلام را ازورطهٔ هلاکت‌ودمار نجات‌داد ودوراس اسپ سواری او ازضرب کلوله سقط گردیده ا کثراز صدتن پیادهٔ که بالوهمراهی کرده بودندبدرجهٔ رفیعهٔ‌شهادت یافته آخرالامر باقیهٔ همراهانش از فضای هزیمت یافتکان راه برگرفت وانکلیسان فتحیاب گردیده آسوده خاطر شدند ومادر ولیعهد وسردار محمدهاشم خان وسردار عبدالله خان تافرمایسردار محمدایوب‌خان همراه‌رفته در آنجا اقامت گزیدند وسردار محمدایوب خان درهرات رفته مقارن اینحال سردار عبدالله خان بن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان که درقندهار نظربند بود بدرود جهان کرد وسردار شمس‌الدین خان بامسردار محمدها شم خان بن امیر محمداعظم‌خان مرحوم از کابل بامر اعلیحضرت امیرعبدالرحمن‌خان وخواهش انکلیسان وارد قندهارشده متصرف آن دیار گشتند زیرا که تاایندوقت انکلیسان قندهاررا نسپرده ازسردار شیرعلی‌خان می شمردند وشکست محاربهٔ مجیدند را حمل برخطای او کرده اورا بامنسو باتش باخود برده درموضع کوهی واقع کنار شمالی بندر کراچی مسکن داده تمامت افغانستان را باعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان تفویض نمودند فقط

خاتمهٔ کتاب

ازانجا که ارادهٔ پادشاه محکوم حکم قضاست مؤلف ضعیف‌را امت گویائی ولیاقت وقائع نگاری ازپرتو آفتاب مرحمت انتساب اعلیحضرت (سراج الملة و الدین) نصیب گشته و علاوه بران باوجودیکه مابند کان‌را درگرفتن امت‌وخواستن حاجت هیچ حجت‌نیست ذره‌وار ازحضیض خاکساری باوج اعتبار پر افراخته درتالیف این‌خجسته کتابم‌مأمور ونامور ساخته‌است
که ازین رهگذرو ازجهت آنکه‌ذات قدسی سمات‌این پادشاه‌معارف
وسیاسی آگاه مولف‌آسا سراپای‌این کتاب را بقلم خویش‌حك
واصلاح فرموده ومیفرمایند میباید و میشاید که بر
تمامت مؤلفین تواریخ دیگر سلاطین فخر
ومباهات کنم وبر خود بنازم
ودعای دوام دولتش را
همیشه تا که زنده
باشم ورد زبان
سازم
که

الهی تاجهان باشد شما کامران باشد
زلال‌عدل‌واحسان‌همچو فرمانش‌روان باشد



(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التوارخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۱۸	۲۷و	و۲۷
ایضاً	۲۲	۳۵۰۰و	و۳۵۰۰
ایضاً	۲٤	۲۰و	و۲۰
٥	۱۱	هفت	هفت
۷	۳	گرمان	کرمان
ایضاً	۱۲	شاة	شاه
ایضاً	۳۲	گرمان	کرمان
۸	۱٦	عمارتش	عمارانش
ایضاً	۱۹	سیزده	سیزده
ایضاً	۲۲	کابل	کابل
ایضاً	۳٥	مخلفهٔ اند	مخلفه‌اند
۹	۳	مقدماً	مقدماً
۱۰	۱٦	بااحمد خان	باحمد خان
ایضاً	۱۷	خضوصاً	خصوصاً
۱۱	۱٤	یشارر	پشاور
۱٥	۳	طوبخانه	توبخانه
ایضاً	۸	دریدهٔ	دریده
ایضاً	۱۳	توجهٔ	توجه
۱٦	۷	بالنسبه	بالنسبه
ایضا	۲٤	سایْ	سای
۱۸	۱٥	فایزه	فایز
ایضاً	۱۹	معلی	
ایضاً	بحاشیه	یارخ	تارخ
۱۹	۲۳	قندهار	قندهار
۲۰	۱	جنگ	وجنك
ایضاً	٦	پس ازیں	پدرپی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱٦	گریخین	گریختن
ایضاً	۲۱	غازیخان	غازیخان
ایضاً	۲٤	مرهشیان	مرهشیان
ایضاً	۳٦	نمرده	نموده
۲۱	۱٥	ابنوه	انبوه
ایضاً	۲۲	بنگش	بنگش
۲۲	۲۱	ملحق	ملحق
ایضاً	۲۹	زیر	زیر
ایضاً	۳۲	سخیها	سیخها
۲۳	۳٦	مذکورهٔ	مذکوره
۲٥	۱۱	احاد افراد	احاد وافراد
ایضاً	بحاشیه	برادریکه	دوبرادریکه
ایضاً	۲٥	باتماس	باتماس
ایضاً	۳٥	فوفلزائی	فوفلزائی
۲٦	۱۹	برداستند	برداشتند
ایضاً	۳۰	خراسانیْ	خراسانی
۲۷	۲٥	قریشی	قرشی
۲۸	٦	بنایر	بنابر
ایضاً	۱۲	دو کره	دو کروه
۳۰	۹	فعل	فعلی
ایضاً	۱۲	جب	جب
ایضاً	۱٦	همهٔ علمائی	همه علمای
ایضاً	۱۷	معاتب	معاتب
ایضاً	۱۸	خقیقت	حقیقت
ایضاً	۳۲	کشاهی	کشائی
۳۱	٤	قصبهٔ	قصبه

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۳	۱۴	بلوچ	بلوچ
ایضاً	۱۹	آزوقهٔ	آذوقه
۴۶	۱	دانست	دانسته
۶۶	۲۶	گشیدند	کشیدند
۶۷	۲۱	مجروح	مجروح
۶۸	۶	برادراش	برادرانش
ایضاً	۱۸	چانچه	چنانچه
۷۰	۲۰	کروهٔ	کروه
۷۲	۲۸	قراباغ	قراباغ
۷۳	۷	دادبنوش	دادنیوش
ایضاً	۱۶	مقررهٔ	مقرره
ایضاً	۱۸	تعارفات	تعارفات
۷۴	۱۲	حالت	حالت
۷۶	۴	پیمایهٔ	پیمائی
ایضاً	۱۸	توجهٔ	توجه
۷۷	حاشیه	بدولت	ودولت
۷۸	۹	مراقه	مراقمه
۸۰	۲۴	تبازی	بتاری
۸۱	۱۳	پیشکس	پیشکش
ایضاً	۲۳	کرید	گزید
۸۲	حاشیه	شجاح	شجاع
ایضاً	۲۸	اندختند	انداختند
۸۳	۱	فیروزلدین	فیروزالدین
۸۴	۱۶	ارفریه	ازفریه
ایضاً	۲۴	آخیر	اخیر
ایضاً	۲۵	ملاحطه	ملاحظه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۵	۶	آدای	ادای
ایضاً	۱۴	نیه‌مالو	بنه‌مالو
ایضاً	۳۵	اخلاص	خلاص
۸۶	۳	رنجیت	ورنجیت
ایضاً	۱۰	پرستاده	فرستاده
ایضاً	۲۰	آخیره	اخیره
ایضاً	۲۴	برد	پرده
ایضاً	۳۳	امر	امرای
۸۷	۱۴	چوب	چوب
ایضاً	۲۲	عرصه	عرضه
ایضاً	ایضاً	هزیمت	هزیمت
۸۸	ایضاً	روضهٔ‌باغ	روضه باغ
ایضاً	۳۵	ازفوج	درفوج
۸۹	۳۲	برداشتهٔ	برداشته
۹۱	۱۲	برزنجیت	برنجیت
ایضاً	۱۳	وعجبور	مجبور
ایضاً	۳۲	فیروزالدین	فیروزالدین
۹۲	۳۴	کرد	کرده
۹۳	۳	میرزنیل	میرزینل
۹۴	۱۱	مهلکاش	مهلکاش
ایضاً	۱۵	برزگ	برگ
۹۶	۱	رالا	والا
ایضاً	ایضاً	شهزادهٔ	شهزاده
ایضاً	۹	میمنه	میمنه
ایضاً	۱۱	اعجم	عجم
ایضاً	۵۱	بوده اند	بودند

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۵	بایداری	پایداری
ایضاً	۲۳	حادثهٔ	حادثه
ایضاً	۲۹	بوسطهٔ	بواسطهٔ
۹۹	۲	گریده	گردیده
ایضاً	۶	بیاراست	پیاراست
ایضاً	۹	رفتهٔ	رفته
ایضاً	۱۱	افرخته	افراخته
ایضاً	۱۹	اغراص	اغراض
ایضاً	۲۵	بقور خانه	بقورخانه
ایضاً	۳۶	جلا آباد	جلال آباد
۱۰۰	۱۱	خدیداد	خدایداد
ایضاً	۲۱	محاصرهٔ	محاصره
ایضاً	۲۷	کرفتند	گرفتند
ایضاً	۳۰	کر	کنر
ایضاً	۳۲	وزیز	وزیر
۱۰۱	۱۸	تدبیر	تدبیری
ایضاً	۲۰	شود	شو
ایضاً	۲۱	بفرماید	بفرمایند
ایضاً	۲۸	بامدادان	بامدادان
ایضاً	۳۵	شهزاد	شهزاده
ایضاً	۳۶	فروزالدین	فیروزالدین
ایضاً	ایضاً	شاه محمود بود	شاه محمود
۱۰۲	۲	اوکرام	واکرام
ایضاً	۸	لزعقت	از عقب
ایضاً	۱۳	اور	اورا
ایضاً	۱۵	زدبانهارا	زدبانهارا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۲	۱۸	بود	بودند
۱۰۳	۱	بخصد	بخصد
ایضاً	ایضاً	گذارانیده	گذرانیده
ایضاً	۱۸	اسلحة	اسلحه
ایضاً	۲۰	شکاپور	شکارپور
ایضاً	۲۲	سهرراب	سهراب
۱۰۴	۳	ضرف	صرف
ایضاً	۲۱	ویست	ویست بیست
ایضاً	۲۶	شحص	شخص
۱۰۵	۸	ارتصرف	از تصرف
ایضاً	۲۴	بالناش	بالتماس
ایضاً	۲۶	الدولد	الدوله
ایضاً	۳۱	ایرن	ایران
ایضاً	ایضاً	هزاره راه	هزاره‌را
ایضاً	۳۵	برنی	برنی
۱۰۶	۴	نیل	نیل
۱۰۷	۷	انباشتهٔ	انباشته
۱۰۸	۲	آریٔ	آرای
ایضاً	۱۰	اوثل	اوائل
ایضاً	۲۲	هرسناك	هراسناك
۱۰۹	۲	برداری	برادری
ایضاً	۱۷	دیکری	دیگر
ایضا	۲۱	پیل	پیل
۱۱۰	۹	قندهار	قندهار
ایضاً	۱۸	کامراو	کامروا
ایضاً	۳۴	خورا	خودرا

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۵	پاینه	پاینده
ایضاً	۱۴	ایشاان	ایشان
ایضاً	۲۶	سراسیمهٔ	سراسیمه
۱۱۳	۲۵	مذکرر	مذکور
۱۱۵	۲۱	دید	دید
۱۱۶	۳	موعدهٔ	موعودهٔ
ایضاً	۹	رائی	رأی
ایضاً	۲۲	پیکار پیکار	پیکار پیکار
۱۱۸	۲۲	خان از زندان	خانرا اززندان
ایضاً	۲۶	مهشد	مشهد
۱۲۰	۳۷	شان	شاه
۱۲۲	۱۰	محاصرهه	محاصره
۱۲۶	۹	دلیرآنه	دلیرانه
ایضاً	۱۷	ازیش	ازیش
ایضاً	۳۷	پذیرفته	پذیرفته
۱۲۷	۱۲	گذشت	گذشت
ایضاً	۲۷	سکهٔزرا	سکهٔزررا
۱۲۸	۶	دوآبهٔ	دوآبه
۱۳۰	۱۷	کارزار	کاراز
ایضا	۳۴	یستن	یست تن
۱۳۱	۲	دررسید	دررسد
ایضاً	۷	بگذارند	بگذراند
ایضاً	۱۰	ازدیرباز	ازدیرباز
ایضاً	۳۱	اوبرداشته	اورا برداشته
۱۳۲	۹	دالستهٔ	دالسته
۱۳۵	بحاشیه	امیرانیان	ایرانیان
۱۳۶	بحاشیه	است	اسپ
۱۴۰	بحاشیه	داخل	دراصل
۱۴۱	۱۸	اولیا	اولیاء
ایضاً	۳۰	هدیهٔ	هدیه
۱۴۲	۱۲	حی مکناتن	حی مکناتن
۱۴۳	۱۷	معاهدت	ومعاهدت
۱۴۴	۲۳	اندختند	انداختند
۱۴۵	۱۳	ابراهیم	ابراهیم
ایضاً	۲۶	جرامت	جرأت
ایضاً	۳۰	خجانسوری	جخانسوری
۱۴۶	۳۱	کارپردازن	کارپردازان
ایضاً	۳۶	اثنای	اثنای
۱۴۷	۳۷	بافواج	باافواج
۱۴۸	۲۴	بیاده	پیاده
۱۵۲	۱۳	سرافرزی	سرافرازی
۱۵۴	۴	سباهٔ	سباه
ایضاً	۸	گزاران	گذاران
۱۵۵	۱۷	ورژسای	ورژسای
۱۵۷	۳۶	کبیر	کبیر
۱۵۸	۳۸	آنوفت	آنوفت
۱۶۰	۳۶	آکاهش	آکاهش
۱۶۱	۸	حالاآنکه	حال آنکه
ایضاً	۲۶	یموجب	بموجب
ایضاً	۳۳	رهگذاران	رهگذران
۱۶۴	۷	دولتی	دولتی
ایضاً	۱۰	تدبیر	تدبیری

(جدول صحیح و غلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٤	٢٦	مذکوره‌بود	مذکور بوده
ایضاً	٣٠	اثر	اثری
١٦٧	١٠	باخود	باخود
ایضاً	٢٧	یکدیکرا	یکدیگررا
١٦٩	٣	خداواند	خداوند
١٧٠	٣٣	اسکندر	اسکنبر
١٧١	٣	وزرات	وزارت
ایضاً	١٠	ثبت	ثبت
ایضاً	٢٥	کفتهٔ	کفته
١٧٢	١٨	محمد شاهٔ خان	محمد شاه خان
ایضاً	١٩	ایزی	ایتری
١٧٣	٥	انیری	ایتری
ایضاً	١٤	آحد خان	احد خان
ایضاً	١٨	کرد	کرده
١٧٤	١٣	خلاصهٔ	خلاصه
١٧٥	٢٣	میافتند	میبافتند
١٧٦	١	بانحال	باانحال
ایضاً	١٠	محمدشاخان	محمد شاه خان
ایضاً	١٣	داکترکروبو	داکترکروبو
ایضاً	١٨	فرساده	فرستاده
ایضاً	٢٠	نموده‌اید	نموده آید
ایضاً	٢٩	زخدارن	زخداران
١٧٨	١٤	موضع	موضی
ایضاً	١٩	رقیمهٔ	رقیمهٔ
ایضاً	ایضاً	واماغزاة	اماغزاة
١٧٩	٨	خدع	خداع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٧٩	١٠	فرساده	فرستاده
ایضاً	٢٤	ماجر	ماجرا
ایضاً	٣١	تدبیر	تدبیر
١٨٠	٢٨	عرفاً	عرفاء
١٨٢	٢	سطلنت	سلطنت
ایضاً	٢٧	ایران	ایشان
١٨٣	١٠	قضیهٔ	قضیه
ایضاً	٣٠	دخل	داخل
ایضاً	٣٤	دوارزهٔ	دروازهٔ
١٨٥	٢	کنایهٔ	کنایهٔ
ایضاً	١٧	اقرباء	اقربای
١٨٧	٥	زمان	زمام
١٨٨	٨	آزوقهٔ	آزوقه
١٨٩	١	کزیدهٔ	کزیده
ایضاً	١٠	پیام	پیام
ایضاً	بحاشیه	شهزا	شهزاده
١٩٠	٢٢	روضهٔ باغ	روضه باغ
١٩١	٣	مرجمنش	مراجعتش
ایضاً	٩	همم	همم
١٩٧	وفات اکبر ٢٠	١٢٨٨	١٢٧٨
١٩٨	در پشاور	جلد اول	جلد دوم
ایضاً	٢٣	جدان	جدال
٢٠٠	٥	اکبر خان	اکرم خان
٢٠١	١	سباسنك	سیاستك
٢٠٢	٣	جهة	حهة
٢٠٣	١٠	سوختنکاه	بسوختنکاه

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰٤	۲۲	گیریبان	گریبان
ایضاً	۳۰	سکها	سکهان
ایضاً	ایضاً	نمیافت	نمیافت
۲۰۵	٤	توالستند	توالستند
ایضاً	۸	بگشت	بکشت
۲۰٦	۱۰	فرزندان‌را	فرزندان
ایضاً	۱۳	فرمای	فرمای
۲۰۸	٤	بعدازین	بعدازین
ایضاً	٥	درنجا	درانجا
۲۰۹	۱٥	میائیت	میائیت
۲۱۱	٤	روبرای	روبراه
۲۱۲	۳۱	افضل	افضل
۲۱٤	۸	پیش	پیش
ایضاً	۱۷	برد	برده
۲۱٦	بحاشیه	صلغ	صلغ
ایضاً	۲۷	عریضهٔ	عریضه
ایضا	۳۳	مرمسالمت	امرمسالمت
۲۱۸	۱٦	تیرین	وتیرین
ایضاً	۲۳	دشمنان	ودشمنان
۲۲۱	٤	گشتهٔ	گشته
ایضاً	۲۱	محمدشریف	محمدشریفخان
۲۲۲	۱۸	میرمحمدسعید	مرمحمد سعید
۲۲۳	۲۹	خطبهٔ	خطبه
۲۲٤	۱۷	بلوچستان	بلوچستان
ایضاً	۱۹	عظما	عظمی
ایضاً	۲۱	دعوت کردند اتحاد	دعوت کردند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲٥	۹	برفتر	برفتن
ایضاً	۲٥	مشحص	مشخص
۲۲۷	۳۲	خصور	حضور
۲۳۱	۱۰	انولایات	انولایت
ایضاً	۳۲	تحقیرش	تحقیرش
۲۳۲	۲۷	بجانب	بجانب
۲۳۳	٤	بسرعت شتاب	بسرعت وشتاب
ایضاً	۳۱	همرهان	همراهان
۲۳٤	۲٦	باورتیوز	باورتیوز
۲۳٥	۳٦	ازعقب پیش‌رو	ازعقب وپیش‌رو
۲۳٦	بحاشیه	محمد عظم‌خان	محمد اعظم خان
۲۳۷	۱	سحیهٔ	سجیهٔ
۲۳۹	۳	بودند	بودند
۲٤۳	۳٦	گروه	گروه
۲٤٤	۲۲	برادر سردار ان	برادر سردار
ایضاً	۳٥	آیشیك	ایشیك
۲٤٥	۹	سدوار واستوار	سدواراستوار
ایضاً	۱۲	گزیده	گزید
۲٤۷	۲٤	جنازهٔ برادران	جنازه برداران
۲٤۸	۲۰	شگر	شکر
۲٤۹	۷	منسوبانش	منسوبانش
۲٥۰	۱٥	غنوده	غنود
ایضا	۲٦	کرده	کرده اند
۲٥۲	۲۸	یکمنزل	یکمنزلی
۲٥٤	۱۱	منبوز	منبور
۲٥٥	۱۸	تجمیل	تحصیل

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	۲۶	نابهنجار	ناهنجار
۲۵۶	۱۱	آشفتهٔ	آشفته
ایضاً	۲۲	تدبیر	تدبیری
ایضاً	۳۲	درمنزن	درمنزل
۲۵۷	۲۱	شکرانهٔ	شکرانه
ایضاً	۲۵	مهتکت	مهتکب
۲۵۸	۱۳	کهٔ	که
ایضاً	۱۷	روضهٔ باغ	روضه باغ
ایضاً	۲۹	(۱) ارسلان	ارصه یاارصلاح
۲۵۹	۷	فرستادهٔ	فرستاده
ایضاً	۱۳	خواجه‌جست	خواجه چشت
۲۶۰	۱۴	تزد	نزد
ایضاً	۲۲	رفته	رفته
ایضاً	۲۳	بیعب	بیعت
۲۶۱	۱۱	بازگشت	بازگشت
ایضاً	۱۸	رشتهٔ	رشته
۲۶۲	۳۷	همرانش	همراهانش
۲۶۴	۲	خویس	خویش
ایضاً	۲۷	پرداختهٔ	پرداخته
ایضاً	۳۶	جاده پیای	جاده پیای
۲۶۵	۱	معرز	معزز
ایضاً	۳	توجه	توجه
ایضاً	۱۲	پودند	بودند
ایضاً	۱۶	بیرارند	بیزارند
ایضاً	۲۱	رفتنش	رفتنش
۲۶۶	۱۶	قرهٔ کتل	قره کتل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۳۳	پوده	بوده
۲۶۸	۳	ناشقرغان	ناشقرغان
ایضاً	۱۳	رفتهٔ	رفته
ایضاً	۱۴	شیرعلیخان	شیرعلیخان
ایضاً	۲۰	امیر	امیر
ایضاً	۲۵	ناگوا	ناگوار
۲۶۹	۱	پود	بود
ایضاً	۳۲	برگشتهٔ	برگشته
۲۷۴	۲۲	حکران	حکمران
ایضاً	۳۰	مجد خان	محمدخان
ایضاً	۳۲	پیش	پیش
ایضاً	ایضاً	ازاین	ازین
۲۷۵	۳۰	اطواب	اتواب
۲۷۶	۱۱	مزپور	مزبور
ایضاً	۱۲	سحن	سخن
ایضاً	۱۸	علیخان	علیخان
ایضاً	۲۱	هراره	هزاره
ایضاً	۳۴	تزددیکتر	نزدیکتر
۲۷۷	۱۴	باول	بادل
۲۷۸	۱۲	خبر	خیر
ایضاً	۳۶	یگفتهٔ	بگفتهٔ
ایضاً	ایضاً	والا بتار	والانبار
۲۷۹	۱۲	اسلحهٔ	اسلحه
۲۸۰	۱۷	بیرون	بیرون
ایضاً	بحاشیه	ممانعت	ممانعت
۲۸۲	۱۱	گذشته	گذشته

(۱) درلغت ترکی رسلان است وبمعنی شیر درنده اما بحسب اصطلاح مملکت افغانستان ارصه یا ارصلاح مشهوراست

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۳	۵	بسلاری	بسالاری
ایضاً	۱۳	طوب	توپ
۲۸۳	۲۴	مقیمة	مقیمهٔ
۲۸۴	٤	ودولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	٤	گزنم	گزنیم
ایضاً	۱۵	مانع	مانعی
ایضاً	۱۸	محمد اعظم	محمداعظم خان
ایضاً	۲۱	جلا آباد	جلال آباد
ایضاً	۲۳	توب	توپ
ایضاً	۲۵	موضح	موضع
ایضاً	۳۳	محابه	محاربه
۲۸۵	۱۹	سپر	شیر
ایضا	۲۹	نداشت	داشت
۲۸۹	۲۸	طبع	تبع
۲۹۱	۱۸	پیادهٔ	پیاده
۲۹۲	۳۸	پیاده	پیاده
۲۹۳	۷	لشگرش	لشکرش
ایضاً	۳۱	برتو	پرتو
۲۹٤	٦	خانهٔ توست	خانهٔ تست
ایضاً	۲۵	مکو	مگر
ایضاً	۲۷	نردبك	زدبك
ایضاً	۳۱	که ابواب	ابواب
ایضاً	بحاشیه	نجشیر	بخشیر
۲۹۵	۲۵	جمعهٔ	جمعه
۲۹۷	۲۶	قلعهٔ کیان	قلعه گیان
ایضا	۳۰	نجصد	بخصد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۸	۱٤	غوغا است	غوغاست
۳۰۰	۲	خواج	خواجه
ایضاً	۲۷	برزمه	پرذمه
۳۰۱	۲	بوه	بود
۳۰۲	۱۵	تصوریکه	تصور یکه
ایضاً	۱۹	ازانجا	ازانجا
ایضاً	۳۳	قمله	قلمه
۳۰۳	۳۰	نمود	نموده
ایضاً	۳۱	راهٔ کهمرد	راه کهمرد
۳۰٤	۲۸	محاه	محاربه
ایضاً	بحاشیه	سوران	سواران
۰۰	۵	بقبه	بقیة
۰۰	۱۷	جنانچه	چنانچه
۳۰۷	۱۳	اسپرانرا	اسپرانرا
۳۰۸	۵	فردو	فرود
۳۰۹	۱۱	بنوبشاور	بنوویشاور
ایضاً	۱۵	یاد آورده	یاداو آورده
ایضاً	۳۱	ازنجا	ازانجا
۳۱۰	۳	ازهربکی	ازهریکی
ایضاً	۱۷	بغرود کاه	بغرود کاه
۳	بحاشیه	جوشی	جوش
ایضاً	ایضاً	لکلدزدن	لکلدزن
ایضاً	۱۶	قلهه	قلعه
۳۱۲	۲۶	عبدالرحن	عبدالرحمن
۳۱۳	بحاشیه	زکر	ذکر
ایضا	۱۹	ترد	ترد حصا

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۵	۱۸	بزکان	بزرکان
ایضاً	۲۱	خوورا	خودزا
ایضاً	۳۰	جهته	جهت
۳۱۶	۲۶	باخو	باخود
۳۱۷	۱٤	وسواس	وساوس
۳۱۸	۲۱	نجرویه	نجرویه
۳۱۹	۲۱	اتفاق	اتفاق
۳۲۰	۲۵	عبدالرحمن خان	عبدالرحمن خانرا
۳۲۱	۲۲	بسرراد	بسرداد
۳۲۲	۸	زیاه	زیاده
ایضاً	۲۲	باستعاد	بااستعداد
۳۲۳	٤	اشترنیرا	اشترانیرا
ایضا	۳۲	وبجائیکه	ودر جائیکه
۳۲٤	۲۵	دولت	دولت روس
۳۲۵	۱	بیش	پیش
۳۲۶	۲۰	سردد	سردار
۳۲۷	۹	بر	بر
ایضاً	بحاشیه	محاصر	محاصره
۳۲۸	۵	شهریاران	شهریان
ایضاً	۱۸	تامنزل	تامنزل
۳۲۹	۱۵	غنرق	غرق
۳۳۰	۲۳	باایشکه	بایشکه
۳۳۱	۱۱	ماجدة	ماجده
۳۳۲	۳۳	باریافتش نیز	باریافتنش
۳۳٤	۱	دیرباز	دیرباز
ایضاً	۱۸	محمد حسه	محمد حسن خان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۹	حاکم	حاکم آنجا
ایضاً	۲۰	ووهفتاد	واوهفتاد
ایضاً	۳٤	فرج فال	فرخ فال
۳۳۵	بحاشیه	۱۶۹۰	۱۲۹۰
ایضاً	۱۵	جانب	جانب
ایضاً	۲۵	برزدستی	بزیر دستی
ایضاً	۲۸	درزیر	درزیر
۳۳۶	۸	دردروازه	دروازه
ایضاً	۲٤	دوستانرا	دوستانرا
ایضاً	۲۵	بایندہ	بایندہ
ایضاً	۳٤	لیستین	لیتین
۳۳۷	پیشانی	شیرعلیخان خان	شیرعلیخان
ایضاً	۵	لیستین	لیتین
ایضاً	۱۱	لیستین	لیتین
۳۳۹	٤	مسلمانرا	مسلمان و
۳٤۲	۱۵	گذرانیده	گذرانیده
ایضاً	۲۸	سرداد	سردار
۳٤۵	۱۷	تخته پل	تخته پل
۳٤۶	۱۲	سردار	سرداررا
۳٤۹	۵	تاشکند	تاشکند
ایضاً	۲۲	اروا	اورا
۳۵۰	۱٤	بذیرفته	بذیرفته
۳۵۳	۱۶	بیام	بیام
۳۵٤	۲۳	پردهش	پرده اش
۳۶۰	۲۱	ارانیه	ارانیه
۳۶۳	۲	اسانات	احسانات

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۳	۳	شس	شش
۳۶٤	۱۰	اطاطت	اطاعت
۳۶۷	۱۳	بارز کان	بازر کان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۷	۳۵	جوه	جاه
۳۷٤	۳	جع غفیر	جم غفیر
۳۷۶	۸	تعاقت	تعاقب

نمبر (۱) پشتی جرمی جرم‌قسواری دانه دار کابلی بخت چهار حاشیه جدول طلاء پرکار نشان دولت واسم کتاب از ورق طلای اصل جزوبندی شده قیمت شانزده روپیهٔ بخهٔ کابلی

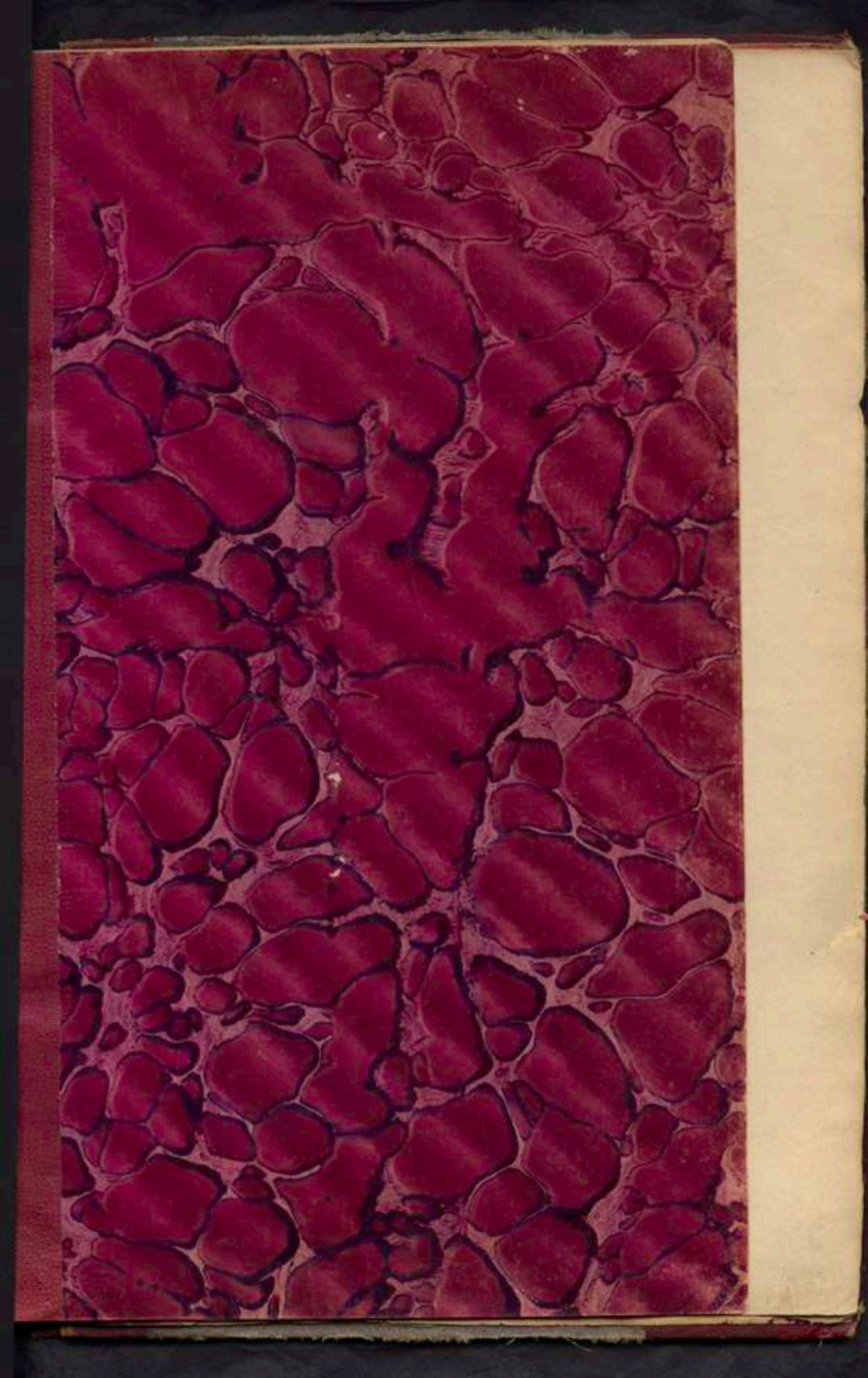
نمبر (۲) پشتی مقوی روپه کپره مائی چهار کنج وزیر جرم قرمه سیاه حاشیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده قیمت سیزده روپیهٔ بخهٔ کابلی

نمبر (۳) پشتی مقوی روپه کپره لاجوردی چهار کنج وزیر جرم میشی سرخه کابلی بخت حاشیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده یازده روپیهٔ بخهٔ کابلی وه شاهی

نمبر (٤) پشتی مقوی روپه ابری چهار کنج وزیر جرم میشی سرخه حاشیه واسم کتاب ونشان‌دولت‌ورق طلاء جته کوك بندی شده ده روپیهٔ بخهٔ کابلی وسه شاهی

نمبر (۵) پشتی مقوی روپه ابری سرخ چهار کنج وزیر کپره سیاه واسم کتاب ونشان‌دولت‌ازورق طلاء جته کوك بندی شده نه روپیهٔ بخهٔ کابلی ویازده شاهی





(جدول تصحیح و غلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۵	بودند	بوده‌اند
۳۲	۱۳	دسی‌دسه کروه۳۳	و۳۳سی‌دسه کروه
ایضاً	۱۹	در	ودر
۳۳	۱	اکرچه	اکرچه
ایضاً	۱۴	ورا	اورا
ایضاً	۲۰	سهات	سهاد
ایضاً	۲۵	داشتند	داشتند
۳۸	۱۴	زیر	ژیر
ایضاً	۱۷	شهامت	شباهت
۳۹	٤	غرم	عزم
٤۰	۲۷	۲۰۰۰۰با	با۲۰۰۰۰
ایضاً	ایضاً	بنا کاه	بناه کاه
٤۱	٦	آنها	آنها
ایضاً	۹	فرستاد	فرستاد
ایضاً	۱٤	همیدا	همیداد
ایضاً	۲۱	خو	خود
ایضاً	۳٤	میباکی	بیباکی
ایضا	ایضاً	باندزر	باندرز
ایضاً	ایضاً	نخویف	نخویف
٤۲	۲۰	بنداخت	نیسنداخت
٤۳	۱٤	زنده	زنده
ایضاً	۱۹	معین	معین
ایضاً	۲۳	ارسلان	ارسلا
ایضاً	۳۰	سلطنت	سلطنت
٤٤	۱۵	جیبش	جیبش
٤۵	۱۵	یخر	که یخیر
٤٦	۱۳	شاره‌تر	شاه برتر
٤۷	۲۹	یاراستند	بیاراستند
٤۸	۹	دادهٔ	داده
٤۹	۷	گریحین	گریجین
ایضاً	۲۹	ژداشته	برداشته
۵۰	۱۰	تیز	ستیز
ایضاً	۲٤	مذکرر	مذکور
۵۱	۱۸	مو اکد	مؤکد
۵۲	۱۲	پسندیده	نپسندیده
۵٤	۱۱	اعلیخضرت	اعلیحضرت
ایضاً	۱۷	روی	رو
۵٦	۱۲	زبدهٔ	زبده
۵۷	۲۸	بافواج	باافواج
ایضاً	۳۳	یوفق	یوفق
۵۸	۵	بقرب	بقرب
ایضاً	۲۵	جنانچهٔ	چنانچه
ایضاً	۳۵	اندیشده	اندیشیده
۵۹	٦	میراز	میرزا
ایضاً	۲۱	خصوصاً	خصوصاً
ایضاً	۲۲	راندخت	راندداخت
ایضاً	۲۹	وزرات	وزارت
٦۰	۵	خال	خان
ایضاً	۳٤	که از تعهد	از تعهد
٦۱	۲٦	وبار	وبارهٔ
٦۳	۲	برخواسه	برخواسته
ایضاً	۷	شد	شده